المجلد، ۱۲

بحار الأنوار

الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار

علامه مجلسی

العربية

فارسی

بسم الله الرحمن الرحیم

بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام با ترجمه فارسی

کاتب:

محمدباقر بن محمدتقی علامه مجلسی

نشرت فی الطباعهٔ:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

رقمی الناشر:

مرکز القائمیهٔ باصفهان للتحریات الکمبیوتریهٔ

الفهرس

بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الائمه الأطهار المجلد ۱۲ : تاریخ پیامبران – ۲

اشاره

سرشناسه: مجلسی محمد باقربن محمدتقی ۱۰۳۷ – ۱۱۱۱ق.

عنوان و نام پدیدآور: بحارالانوار: الجامعه لدرر أخبار الائمه الأطهار تالیف محمدباقر المجلسی.

مشخصات نشر: بیروت داراحیاء التراث العربی [۱۴۴۰].

مشخصات ظاهری: ج – نمونه.

یادداشت: عربی.

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد بیست و چهارم، ۱۴۰۳ق. [۱۳۶۰].

یادداشت: جلد۲۴،۵۲،۶۵،۶۶،۶۷،۸۷،۹۲،۹۱،۹۴،۱۰۳،۱۰۸(چاپ سوم: ۱۴۰۳ق.=۱۹۸۳م.=[۱۳۶۱]).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج .۲۴. کتاب الامامه. ج.۵۲. تاریخ الحجه. ج۶۵،۶۶،۶۷. الایمان و الکفر. ج.۸۷. کتاب الصلاه . ج. ۹۱،۹۲ .الذکر و الدعا. ج. ۹۴. کتاب السوم. ج.۱۰۳.فهرست المصادر. ج.۱۰۸.الفهرست.–

موضوع: احادیث شیعه — قرن ۱۱ق

رده بندی کنگره: BP۱۳۵/م۳ب ۳۱۳۰۰ ی ح

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۸۰۹۴۶

ص: ۱

**[ترجمه]

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، ۱۰۳۷ – ۱۱۱۱ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، ۱۳۹۲ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۶-۵ ؛ ج.۱ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۷-۲ ؛ ج.۲ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۸-۹ ؛ ج.۳ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۹-۶ ؛ ج.۴ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰۷۰-۲ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۱-۹ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۲-۶ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۳-۳ : ؛ ج.۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۴-۰ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۶-۴ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۳-۲ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۵-۶ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۶-۳ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۷-۰ : ؛ ج.۱۶:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۸-۷ ؛ ج.۱۷:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۹-۴ ؛ ج.۱۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۰-۰ ؛ ج.۱۹:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۱-۷ ؛ ج.۲۰:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۲-۴ ؛ ج.۲۱: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۳-۱ ؛ ج.۲۲:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۴-۸ ؛ ج.۲۳:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۵-۵

مندرجات : ج.۱. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.۲. کتاب توحید.- ج.۳. کتاب عدل و معاد.- ج.۴. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. ۵. تاریخ پیامبران.- ج.۶. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.۷. کتاب امامت.- ج.۸. تاریخ امیرالمومنین.- ج.۹. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.۱۰. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.۱۱. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.۱۲. کتاب آسمان و جهان - ۱.- ج.۱۳. آسمان و جهان - ۲.- ج.۱۴. کتاب ایمان و کفر.- ج.۱۵. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.۱۶. کتاب مواعظ و حکم.- ج.۱۷. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.۱۸. کتاب ادعیه.- ج.۱۹. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.۲۰. کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.۲ - ۸ و ۱۰ - ۱۶ (چاپ اول: ۱۳۹۲) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۱ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP۱۳۵/م۳ب۳۰۴۲۱۶۷ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۳۳۴۸۹۸۵

ص: ۱

**[ترجمه]

أبواب قصص إبراهيم علیه السلام

باب ۱ علل تسمیته و سنته و فضائله و مکارم أخلاقه و سننه و نقش خاتمه علیه السلام

الآیات

آل عمران: «فَاتَّبِعُوا مِلَّهَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ»(۹۵) (و قال تعالی): «یا أَهْلَ الْکِتابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِی إِبْرَاهِیمَ وَ ما أُنْزِلَتِ التَّوْراهُ وَ الْإِنْجِیلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ* ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ حاجَجْتُمْ فِیما لَکُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِیما لَیْسَ لَکُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ* ما کانَ إِبْراهِیمُ یَهُودِیًّا وَ لا نَصْرانِیًّا وَ لکِنْ کانَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ* إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ»(۶۵-۶۸) (۱)

النساء: «وَ مَنْ أَحْسَنُ دِیناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّهَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِیمَ خَلِیلًا»(۱۲۶)

النحل: «إِنَّ إِبْراهِیمَ کانَ أُمَّهً قانِتاً لِلَّهِ حَنِیفاً وَ لَمْ یَکُ مِنَ الْمُشْرِکِینَ *شاکِراً لِأَنْعُمِهِ اجْتَباهُ وَ هَداهُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ* وَ آتَیْناهُ فِی الدُّنْیا حَسَنَهً وَ إِنَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ* ثُمَّ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّهَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ»(۱۲۰-۱۲۳)

<meta info="- فَاتَّبِعُواْ مِلَّهَ إِبْرَاهِیمَ حَنِیفًا وَمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ. - . آل عمران/ ۹۵ -

{پس از آیین ابراهیم که حق گرا بود و از مشرکان نبود، پیروی کنید.}

- یَا أَهْلَ الْکِتَابِ لِمَ تُحَآجُّونَ فِی إِبْرَاهِیمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّورَاهُ وَالإنجِیلُ إِلاَّ مِن بَعْدِهِ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ * هَاأَنتُمْ هَؤُلاء حَاجَجْتُمْ فِیمَا لَکُم بِهِ عِلمٌ فَلِمَ تُحَآجُّونَ فِیمَا لَیْسَ لَکُم بِهِ عِلْمٌ وَاللّهُ یَعْلَمُ وَأَنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ * مَا کَانَ إِبْرَاهِیمُ یَهُودِیًّا وَلاَ نَصْرَانِیًّا وَلَکِن کَانَ حَنِیفًا مُّسْلِمًا وَمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ * إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْرَاهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِیُّ وَالَّذِینَ آمَنُواْ وَاللّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ. - . آل عمران/ ۶۵-۶۸، در تمامی نسخه ها بدین سان آمده است و ترتیب اقتضا می کند که این آیات بر آیه «فاتبعوا مله ابراهیم» مقدم شوند. -

{ای اهل کتاب چرا در باره ابراهیم محاجه می کنید با آن که تورات و انجیل بعد از او نازل شده است؟ آیا تعقل نمی کنید؟ هان شما [اهل کتاب] همانها هستید که درباره آنچه نسبت به آن دانشی داشتید، محاجه کردید. پس چرا در مورد چیزی که بدان دانشی ندارید, محاجه می کنید، با آن که خدا می داند و شما نمی دانید. ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی بلکه حق گرایی فرمانبردار بود و از مشرکان نبود. در

حقیقت نزدیکترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند و [نیز] این پیامبر و کسانی که [به آیین او] ایمان آورده اند و خدا سرور مؤمنان است.}

- وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لله وَهُوَ مُحْسِنٌ واتَّبَعَ مِلَّة إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً . - . نساء/ ۱۲۵ -

{و دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیم حق گرا پیروی نموده است و خدا ابراهیم را دوست گرفت.}

- إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * شَاكِرًا لِّأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ * وَآتَيْنَاهُ فِي الْدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ * ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. - . نحل/ ۱۲۰-۱۲۳ -

{به راستی ابراهیم پیشوایی مطیع خدا [و] حقگرای بود و از مشرکان نبود. [و] نعمتهای او را شکرگذار بود. [خدا] او را برگزید و به راهی راست هدایتش کرد. و در دنیا به او نیکویی و [نعمت] دادیم و در آخرت [نیز] از شایستگان خواهد بود. سپس به تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم حقگرای پیروی کن [چرا که] او از مشرکان نبود.}

**[ترجمه]

تفسیر

قال الطبرسی رحمه الله فی قوله تعالی: لِمَ تُحَاجُّونَ قال ابن عباس و غیره إن أحبار الیهود و نصاری نجران اجتمعوا عند رسول الله صلی الله علیه و آله فتنازعوا فی إبراهیم

۱- هکذا فی النسخ و الترتیب یقتضی تقدم الآیات علی قوله: «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِیمَ».

فقالت اليهود ما كان إبراهيم إلا يهوديا و قالت النصارى ما كان إلا نصرانيا فنزلت الآيه وَ لكِنْ كانَ حَنِيفاً أى مائلا عن الأديان كلها إلى دين الإسلام و قيل أى مستقيما فى دينه.

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ أى أحق الناس بنصره إبراهيم بالحجه أو بالمعونه للدين لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فى زمانه وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا يتولون نصرته بالحجه لما كان عليه من الحق و تنزيه كل عيب عنه. (۱)وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِيمَ خَلِيلًا أى محبا لا خلل فى مودته لكمال خلته و المراد بخلته لله أنه كان مواليا لأولياء الله و معاديا لأعداء الله و المراد بخله الله له نصرته على من أراده بسوء كما أنقذه من نار نمرود و جعلها عليه بردا و سلاما و كما فعله بملك مصر حين راوده عن أهله و جعله إماما للناس و قدوه لهم (۲)أُمَّةً أى قدوه و معلما للخير و قيل إمام هدى و قيل سماه أمه لأن قوام الأمه كان به و قيل لأنه قام بعمل أمه و قيل لأنه انفرد فى دهره بالتوحيد فكان مؤمنا وحده و الناس كفار قانِتاً لِلَّهِ أى مطيعا له دائما على عبادته و قيل مصليا حَنِيفاً أى مستقيما على الطاعه اجْتَباهُ أى اختاره الله فِي الدُّنْيا حَسَنَةً أى نعمه سابغه فى نفسه و فى أولاده و هو قول هذه الأمه كما صليت على إبراهيم و آل إبراهيم و قيل هى النبوه و قيل هى أنه ليس من أهل دين إلا و هو يرضاه و يتولاه و قيل تنويه الله بذكره و قيل إجابه دعوته حتى أكرم بالنبوه ذريته أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ أى فى الدعاء إلى توحيد الله و خلع الأنداد له و فى العمل بسنته (۳).

**[ترجمه]طبرسى رحمه الله درباره {چرا محاجه مى كنيد؟} به نقل از ابن عباس و ديگران مى گويد: دانشمندان يهود و مسيحيان نجران نزد رسول الله صلى الله عليه و آله گرد آمدند و در مورد حضرت ابراهيم عليه السلام به بحث و نزاع پرداختند. يهوديان قائل بودند كه حضرت ابراهيم عليه السلام، يهودى است و مسيحيان مى گفتند كه وى مسيحى است. در همين حال بود كه آيه {بلكه حق گرايى فرمانبردار بود} نازل شد. يعنى حضرت ابراهيم عليه السلام از تمامى اديان روى گردان و به دين اسلام متمايل بود. برخى نيز در تفسير اين آيه مى گويند كه يعنى آن حضرت در دين خود پايدار و استوار بوده است.

{در حقيقت نزديكترين مردم به پيامبر} يعنى شايسته ترين مردمى كه مى توانند با حجت و استدلال آوردن براى اثبات دين ابراهيم عليه السلام، از او حمايت و او را يارى كنند. {همان كسانى هستند كه او را پيروى كرده اند.} در زمان حياتش {و [نيز] اين پيامبر و كسانى كه [به آيين او] ايمان آورده اند.} همان كسانى كه با حجت و استدلال بر حق بودن وى و منزه بودنش از هر گونه عيبى، از وى حمايت و او را يارى مى كنند. - . مجمع البيان ۲: ۴۵۶ و ۴۵۷، اين عبارت و تفسير در مجمع البيان از ابن عباس نقل نشده است. -

{و خداوند، ابراهيم را دوست گرفت}يعنى وى را خليل و دوستدارى براى خود قرار داد كه دوستى اش به دليل كامل بودن، ناگسستنى و خلل ناپذير است. مقصود از دوستى او با خداوند، آن است كه او حامى اولياى خداوند و دشمن دشمنان خداوند بود. همچنين منظور از دوستى خداوند با او يارى كردنش در برابر هر كسى كه مى خواست به او آسيبى برساند بود. همان طور كه خداوند وى را از آتش نمرود رهانيد و آتش را براى او سرد و بى آسيب گردانيد و هنگامى كه پادشاه مصر نيت آن كار سوء را در مورد همسر ابراهيم كرد خداوند آن كار را با آن پادشاه كرد. همچنين ابراهيم را امام و مقتداى مردم قرار داد. - . مجمع البيان ۳: ۱۱۶ -

مقصود از {امّه - پيشوا -}، مقتدا و آموزگار نيكى و خوبى است. برخى نيز مى گويند كه مقصود، امام هدايت است. برخى ديگر گفته اند حضرت ابراهيم عليه السلام (امه) ناميده شد؛ زيرا او، مايه قوام و استحكام امت بود. برخى نيز مى گويند كه

علتش آن است که او کار یک امت را کرد. به اعتقاد برخی نیز دلیلش

این بود که ابراهیم علیه السلام تنها یکتاپرست روزگارش بود. تنها او بود که به خداوند ایمان داشت و بقیه مردم کافر بودند. {مطیع خدا} یعنی وی همیشه مطیع خدا بود و دائما او را می پرستید. همچنین برخی معتقدند که نمازگزارِ {حقگرا} به معنای پایدار بودن در راه اطاعت از خداست. {[خدا] او را برگزید} یعنی خداوند او را انتخاب کرد. {در دنیا نیکویی و [نعمت]} یعنی خداوند، نعمت فراوانی به وی و فرزندانش عطا فرمود و سخن این امت که می گویند: (همان طور که بر ابراهیم علیه

السلام و خانواده‌اش درود فرستادی)، به همین نکته اشاره دارد. برخی نیز می گویند که مقصود، نبوّت است. به عقیده برخی دیگر یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام کسی بود که اهل هر دینی او را می پسندید و دوست می‌داشت. برخی نیز معنای آن را ستایش خداوند با یاد کردن از حضرت ابراهیم علیه السلام می دانند. به نظر برخی دیگر معنای آن، اجابت دعای حضرت ابراهیم علیه السلام و اکرام یافتن فرزندانش به پیامبری است. {که از آیین ابراهیم پیروی کن} یعنی در فراخوانی مردم به یکتاپرستی و شریک قائل نشدن برای خداوند و در عمل به سنت او. - . مجمع البیان ۶: ۳۹۱ -

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

ج، الإحتجاج عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیهما السلام فِی خَبَرِ الْیَهُودِیِّ (۴)الَّذِی سَأَلَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام

ص: ۲

۱- مجمع البیان ۲: ۴۵۶- ۴۵۷. و لیست هذه العباره و التفسیر فیه منقولا عن ابن عبّاس. م.

۲- مجمع البیان ۳: ۱۱۶. م.

۳- مجمع البیان ۶: ۳۹۱. م.

۴- و الحدیث طویل أخرجه بتمامه فی کتاب الاحتجاجات فی الباب الثانی من احتجاج أمیر المؤمنین علیه السلام راجعه.

عَنْ مُعْجِزَاتِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ تَيَقَّظَ إِبْرَاهِيمُ بِالاعْتِبَارِ عَلَى مَعْرِفَهِ اللَّهِ وَ أَحَاطَتْ دَلَائِلُهُ بِعِلْمِ الْإِيمَانِ بِهِ وَ هُوَ ابْنُ خَمْسَ عَشْرَهَ سَنَهً (۱).

**[ترجمه]الاحتجاج: امام موسی کاظم علیه السلام درباره حدیث آن یهودی - . این حدیث، طولانی است و علامه مجلسی (ره) آن را به طور کامل در کتاب الاحتجاجات، باب دوم از اقامه حجت امیرالمومنین علیه السلام آورده است. - که از امام علی علیه السلام

ص: ۲

درباره معجزات پیامبر صلی الله علیه وآله پرسیده بود، می فرماید: حضرت ابرهیم علیه السلام پانزده سال بیش نداشت که با اندیشه و تأمل به شناخت خداوند دست یافت و دلایلش بر علم به ایمان به خدا احاطه یافت - . پیشتر در کتاب الاحتجاجات آمد که در نسخه دیگری آمده است: دلالتش احاطه یافت. - .

**[ترجمه]

«۲»

لی، الأمالی للصدوق الطَّالَقَانِیُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْعَدَوِیِّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَحْمَدَ الطُّفَاوِیِّ عَنْ قَیْسِ بْنِ الرَّبِیعِ عَنْ سَعْدٍ الْخَفَّافِ عَنْ عَطِیَّهَ الْعَوْفِیِّ عَنْ مَحْدُوجٍ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: یَا عَلِیُّ إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ یُدْعَی بِهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ یُدْعَی بِی فَأَقُومُ عَنْ یَمِینِ الْعَرْشِ فَأُكْسَی حُلَّهً خَضْرَاءَ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّهِ ثُمَّ یُدْعَی بِأَبِینَا إِبْرَاهِیمَ علیه السلام فَیَقُومُ عَنْ یَمِینِ الْعَرْشِ فِی ظِلِّهِ فَیُكْسَی حُلَّهً خَضْرَاءَ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّهِ وَ سَاقَ الْحَدِیثَ إِلَی أَنْ قَالَ ثُمَّ یُنَادِی مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ الْعَرْشِ نِعْمَ الْأَبُ أَبُوكَ إِبْرَاهِیمُ وَ نِعْمَ الْأَخُ أَخُوكَ عَلِیٌّ الْخَبَرَ (۲).

أقول: قد مر نقش خاتمه علیه السلام فی باب نقوش خواتیم الأنبیاء علی نبینا و آله و علیهم السلام.

**[ترجمه]امالی الصدوق: محدوج از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: ای علی، نخستین کسی را که در روز قیامت فرا می خوانند، من هستم. از سمت راست عرش بر می خیزم و جامه‌ای سبز از جامه های بهشتی بر تنم می پوشم. پس از من، پدرمان ابراهیم علیه السلام را فرا می خوانند. او از سمت راست عرش و در سایه آن بر می خیزد و جامه ای سبز از جامه های بهشتی بر تنش می پوشد. -پیامبر صلی الله علیه وآله حدیث را به اینجا می رساند که - پس از آن، منادی ای از عرش بانگ برمی آورد که پدرت ابراهیم چه خوب پدری و برادرت علی چه خوب برادری است. تا آخر حدیث. - . امالی الصدوق: ۱۹۵ -

می گویم: پیش از این ما درباره نقش انگشتری حضرت ابراهیم علیه السلام در باب نقش انگشتر پیامبران ؛ علی نبینا و آله و علیهم السلام سخن گفتیم.

**[ترجمه]

«۳»

ل، الخصال ابْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيِّ عَنِ ابْنِ أَبِي عُثْمَانَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ أَرْبَعَةً اخْتَارَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ لِلسَّيْفِ إِبْرَاهِيمَ وَ دَاوُدَ وَ مُوسَى وَ أَنَا وَ اخْتَارَ مِنَ الْبُيُوتَاتِ أَرْبَعَةً فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ الْخَبَرَ (۳).

**[ترجمه]الخصال: موسی بن بکر از ابوالحسن اول علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: خداوند از هر چیز چهار مورد را برگزید. از میان پیامبران برای شمشیر، ابراهیم، داود، موسی و مرا برگزید. همچنین از میان بیوتات چهار مورد را اختیار نمود. خداوند عزوجل می فرماید: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِينَ» - . آل عمران / ۳۳ - {به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است.} تا آخر حدیث. - . الخصال ۱: ۱۰۷ -

**[ترجمه]

«۴»

ع، علل الشرائع ن، عيون أخبار الرضا علیه السلام سَأَلَ الشَّامِيُّ (۴)أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَمَّنْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَخْتُوناً فَقَالَ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ مَخْتُوناً وَ وُلِدَ شَيْثٌ مَخْتُوناً وَ إِدْرِيسُ وَ نُوحٌ وَ سَامُ بْنُ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ دَاوُدُ وَ سُلَيْمَانُ وَ لُوطٌ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله وَ سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ مَنْ أُمِرَ بِالْخِتَانِ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام (۵).

۱- تقدم فی کتاب الاحتجاجات ان فی نسخه: و احاطت دلالته.

۲- أمالی الصدوق: ۱۹۵. م.

۳- الخصال ج ۱: ۱۰۷. م.

۴- و الخبر طویل أخرجه مسندا بتمامه فی کتاب الاحتجاجات فی باب ۵ من احتجاجات امیر المؤمنین علیه السلام راجع ج ۱ ص ۷۷ و ۷۹.

۵- علل الشرائع: ۱۹۸: العیون: ۱۳۴- ۱۳۵. م.

**[ترجمه]علـل الشـرائع، عیون الاخبـار: مرد شـامی - . این حـدیث، طولانـی است و علامه مجلس (ره) آن را به طور کامل با سندش در کتاب الاحتجاجات، باب اقامهٔ حجه امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است. -

از حضـرت علی علیه السـلام درباره پیامبرانی که خداوند عزوجل آن ها را ختنه شده آفریده است، پرسـید و حضرت در پاسخ فرمود: خداوند عزوجل آدم، شـیث، ادریس، نوح، سام بن نوح، ابراهیم، داود، سـلیمان، لوط، اسماعیل، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیه و آله را ختنه شـده آفریـد. همچنین آن مرد شامی از حضـرت درباره نخستین کسـی که به او دسـتور ختنه کردن داده شد، پرسـید و حضـرت در پاسخ فرمود: نخستین فرد، ابراهیم علیه السـلام بود. - . علل الشـرائع: ۱۹۸، عیون الاخبار: ۱۳۴، ۱۳۵ -

ص: ۳

**[ترجمه]

«۵»

ع، علل الشـرائع ن، عیون أخبار الرضا علیه السـلام الْهَمْـدَانِیُّ عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَـدٍ عَنِ الْحُسَـیْنِ بْنِ خَالِـدٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السـلام قَالَ سَمِعْتُ أَبِی یُحَدِّثُ عَنْ أَبِیهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّمَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِیمَ خَلِیلًا لِأَنَّهُ لَمْ یَرُدَّ أَحَداً وَ لَمْ یَسْأَلْ أَحَداً قَطُّ غَیْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ(۱).

**[ترجمه]علل الشرائع، عیون الاخبار: حسین بن خالد از حضرت رضا علیه السلام نقل کرد: شنیدم پدرم از پدرش امام صادق علیه اسلام حـدیث کرد که فرمود: خداونـد تنهـا به این دلیل حضـرت ابراهیم علیه السـلام را دوست خود قرارداد که وی هیچ سائلی را رد نکرد و جز از خداوند هرگز از کسی چیزی نخواست. - . علل الشرائع: ۲۳، عیون الاخبار: ۲۳۱ -

**[ترجمه]

«۶»

ما، الأمالی للشـیخ الطوسی ابْنُ الصَّلْتِ عَنِ ابْنِ عُقْدَهَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحُسَیْنِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِیٍّ عَنِ الرِّضَـا عَنْ آبَـائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیه السـلام قَالَ: کَانَ إِبْرَاهِیمُ أَوَّلَ مَنْ أَضَافَ الضَّیْفَ وَ أَوَّلَ مَنْ شَابَ فَقَالَ مَا هَـذِهِ قِیلَ وَقَارٌ فِی الدُّنْیَا وَ نُورٌ فِی الْآخِرَهِ (۲).

**[ترجمه]امالی الطوسـی:عبیـد الله بن علی از حضـرت رضا از پـدرانش از امام علی علیه السـلام نقل کرد که فرمود: حضـرت ابراهیـم علیه السـلام، نخسـتین کسـی بـود که مهمـانی داد و نخسـتین کسـی بـود که مـویش سپیـد گشت. ابراهیم پرسـید: این، چیست؟ پاسخ داده شد: این، وقار و متانتی در دنیا و نوری در آخرت است. - . امالی شیخ صدوق: ۲۱۶ -

**[ترجمه]

«۷»

ع، علل الشرائع سمعت بعض المشايخ من أهل العلم يقول إنه سمى إبراهيم إبراهيم لأنه هم فبر و قد قيل إنه هم بالآخره فبرئ من الدنيا (۳).

**[ترجمه]علل الشرائع: از یکی از بزرگان اهل علم شنیدم که می گفت : علت نامگذاری ابراهیم علیه السلام بدین نام، آن بود که او هَمَّ (اهتمام ورزید) و بَرَّ (نیکوکار شد). همچنین برخی می گویند که علت آن، این بود که او به آخرت اهتمام ورزید و از دنیا بری شد. - . علل الشرائع: ۲۳ -

**[ترجمه]

«۸»

ع، علل الشرائع ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ السَّعْدَآبَادِيِّ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لِمَ اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا قَالَ لِكَثْرَةِ سُجُودِهِ عَلَى الْأَرْضِ (۴).

**[ترجمه]علل الشرائع: ابن ابا عمیر از کسی که نامش را آورده روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا خداوند عزوجل حضرت ابراهیم علیه السلام را به عنوان دوست برگزید؟ حضرت در پاسخ فرمود: علت آن، سجده کردن بسیار او بر زمین بود - . علل الشرائع: ۲۳ - .

**[ترجمه]

«۹»

ع، علل الشرائع السِّنَانِيُّ عَنِ الْأَسَدِيِّ عَنْ سَهْلٍ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيَّ علیهما السلام يَقُولُ إِنَّمَا اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِكَثْرَةِ صَلَوَاتِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ (۵).

**[ترجمه]علل الشرائع: عبد العظیم حسنی گفت: از امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم می فرمود: تنها دلیل این که خداوند عز و جل حضرت ابراهیم علیه السلام را دوست خود قرار داد، آن بود که وی بسیار بر محمد و اهل بیت ایشان صلوات الله علیه و آله، درود می فرستاد - . علل الشرائع: ۲۳ - .

**[ترجمه]

«۱۰»

ع، علل الشرائع مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَلِيٍّ الْبَصْرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ خَارِجٍ الْأَصَمِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْجُنَيْدِ عَنْ

عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ زَاهِرٍ عَنْ جَرِيرٍ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَطِيَّهَ عَنْ جَابِرٍ الْأَنْصَارِیِّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلًا إِلَّا لِإِطْعَامِهِ الطَّعَامَ وَ صَلَاتِهِ بِاللَّیْلِ وَ النَّاسُ نِیَامٌ (۶).

**[ترجمه]علل الشرائع: جابر انصاری گفت از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود: سبب این که خداوند حضرت ابراهیم علیه السلام را به عنوان دوست خود برگزید، آن بود که وی دیگران را اطعام می کرد و وقتی شب ها مردم در خواب بودند، به نماز مشغول بود - . علل الشرائع: ۲۳ - .

**[ترجمه]

«۱۱»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ یَزِیدَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَمَّا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلًا أَتَاهُ بِبِشَارَهِ الْخُلَّهِ مَلَکُ الْمَوْتِ فِی صُورَهِ شَابٍّ أَبْیَضَ عَلَیْهِ ثَوْبَانِ أَبْیَضَانِ یَقْطُرُ رَأْسُهُ مَاءً وَ دُهْناً فَدَخَلَ

۱- علل الشرائع: ۲۳. العیون: ۲۳۱. م.

۲- أمالی الشیخ: ۲۱۶. م.

۳- علل الشرائع: ۲۳. راجع الخبر الآتی تحت رقم ۵۱.

۴- علل الشرائع: ۲۳. راجع الخبر الآتی تحت رقم ۵۱.

۵- علل الشرائع: ۲۳. راجع الخبر الآتی تحت رقم ۵۱.

۶- علل الشرائع: ۲۳. راجع الخبر الآتی تحت رقم ۵۱.

إِبْرَاهِيمُ علیه السلام الدَّارَ فَاسْتَقْبَلَهُ خَارِجاً مِنَ الدَّارِ وَ كَانَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام رَجُلًا غَيُوراً وَ كَانَ إِذَا خَرَجَ فِي حَاجَةٍ أَغْلَقَ بَابَهُ وَ أَخَذَ مِفْتَاحَهُ فَخَرَجَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي حَاجَةٍ وَ أَغْلَقَ بَابَهُ ثُمَّ رَجَعَ فَفَتَحَ بَابَهُ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَائِمٍ كَأَحْسَنِ مَا يَكُونُ مِنَ الرِّجَالِ فَأَخَذَتْهُ الْغَيْرَةُ وَ قَالَ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا أَدْخَلَكَ دَارِي فَقَالَ رَبُّهَا أَدْخَلَنِيهَا فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبُّهَا أَحَقُّ بِهَا مِنِّي فَمَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا مَلَكُ الْمَوْتِ قَالَ فَفَزِعَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام وَ قَالَ جِئْتَنِي لِتَسْلُبَنِي رُوحِي فَقَالَ لَا وَ لَكِنِ اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَبْداً خَلِيلًا فَجِئْتُ بِبِشَارَتِهِ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ فَمَنْ هَذَا الْعَبْدُ لَعَلِّي أَخْدُمُهُ حَتَّى أَمُوتَ قَالَ أَنْتَ هُوَ قَالَ فَدَخَلَ عَلَى سَارَةَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَنِي خَلِيلًا (۱).

**[ترجمه]علل الشرائع: محمد بن مروان از کسی که از او روایت کرد از امام باقر علیه السلام نقل کرد که فرمود: آن گاه که خداوند حضرت ابراهیم علیه السلام را به عنوان دوست خود قرار داد، فرشتۀ مرگ، عزرائیل در هیئت جوانی سپید رو که دو جامه سفید بر تن داشت و از سرش آب و روغن می چکید، مژده دوستی را برای وی آورد. ابراهیم

ص: ۴

داخل خانه شد و عزرائیل او را از بیرون خانه استقبال نمود؛ ابراهیم علیه السلام، مردی با غیرت بود و هر گاه می خواست برای کاری از خانه بیرون برود، در را قفل می کرد و کلیدش را با خود می برد. روزی از روزها برای کاری بیرون رفت و در را قفل کرد. سپس برگشت و در را گشود. ناگهان مردی را با زیباترین اندام در مقابل خود دید و رگ غیرتش برانگیخته شد. به او فرمود: ای بنده خدا، چگونه

وارد خانه ام شدی؟ آن مرد پاسخ داد: پروردگار این خانه، مرا وارد آن کرده است. ابراهیم علیه السلام فرمود: پروردگار آن، بدان شایسته تر از من است. تو کیستی؟ آن مرد گفت: من فرشته مرگ هستم. ابراهیم علیه السلام ترسید و فرمود: آمده ای تا روحم را بستانی؟ فرشته مرگ پاسخ داد: خیر، اما خداوند عزوجل، بنده ای را به عنوان دوست خود قرار داده است و من مژده آن را آورده ام. ابراهیم علیه السلام فرمود: این بنده کیست؟ ای کاش بتوانم تا آخر عمر خادم او باشم. فرشته مرگ گفت: تو، همان بنده هستی. ابراهیم علیه السلام نزد ساره رفت و فرمود: خداوند مرا دوست خود قرار داده است - . علل الشرائع: ۲۳ - .

**[ترجمه]

بیان

یحتمل أن یکون قوله یقطر رأسه ماء و دهنا کنایه عن حسنه و طراوته و صفائه قال الجوهری قال رؤبه (۲)

کغصن بان عوده سرعرع***کأن وردا من دهان یمرع

.(۳)

أی یکثر دهنه یقول کأن لونه یعلی بالدهن لصفائه و قال قوم مدهّنون بتشدید الهاء علیهم آثار النعم.

**[ترجمه]احتمال دارد مقصود از این عبارت که فرمود: «از سرش آب و روغن می چکید»، کنایه از زیبایی، لطافت و شفافیت

او باشد. جوهری گوید: رؤبه - . رُؤبه به ضم راء و سکون همزه، همان رؤبهٔ بن عجاج بن رؤبه تمیمی، مدیحه سرای امویان و عباسیان است. لغویان به اشعار او استشهاد کردند. وی در سال ۱۴۵ ه- در گذشت. -

این طور سروده است:

كَغُصنٍ بانَ عُودُهُ سَرَعرع كَأَنَّ وَرداً مِن دِهانٍ يَمرَعُ

همچون شاخه تری که از درخت جدا شده است و همچون گلی که روغن بسیار بر سر مالیده است.

مقصود از «یمرع»، آن است که روغن بسیار بر سر مالیده است. منظور رؤبه این است که گویا رنگ آن به دلیل صفای روغن جلوه می کند. همچنین وقتی گفته می شود: «قوم مُدَهَّنون» [قوم روغن مالیده] به تشدید هاء مقصود، آن است که آثار نعمت در آنان ظاهر است.

**[ترجمه]

«۱۲»

ع، علل الشرائع ابْنُ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ ابْنِ أَبَانٍ عَنِ ابْنِ أُورَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِي يَزِيدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا جَاءَ الْمُرْسَلُونَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ جَاءَهُمْ بِالْعِجْلِ فَقَالَ كُلُوا فَقَالُوا لَا نَأْكُلُ حَتَّى تُخْبِرَنَا مَا ثَمَنُهُ فَقَالَ إِذَا أَكَلْتُمْ فَقُولُوا بِسْمِ اللَّهِ وَ إِذَا فَرَغْتُمْ فَقُولُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ قَالَ فَالْتَفَتَ جَبْرَئِيلُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَ كَانُوا أَرْبَعَةً وَ جَبْرَئِيلُ رَئِيسُهُمْ فَقَالَ حَقٌّ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ هَذَا خَلِيلًا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَمَّا أُلْقِيَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام فِي النَّارِ تَلَقَّاهُ جَبْرَئِيلُ فِي الْهَوَاءِ وَ هُوَ يَهْوِي فَقَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ أَ لَكَ حَاجَةٌ فَقَالَ أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا (۴).

**[ترجمه]علل الشرائع: عبدالله بن بلال از امام صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود: هنگامی که فرستادگان الهی نزد حضرت ابراهیم علیه السلام آمدند، وی برایشان گوساله ای بریان کرد و فرمود: بخورید. آنان گفتند: تا زمانی که ما را از قیمت آن آگاه نسازی، آن را نمی خوریم. حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: هر گاه شروع به خوردن کردید، بگویید: بسم الله و هر گاه از آن دست کشیدید، بگویید: الحمدلله. فرمود: جبرئیل علیه السلام رو به همراهان خود که چهار تن بودند و جبرئیل علیه السلام رئیسشان بود، کرد و گفت: خداوند، حق داشت که او را به عنوان دوست خود قرار داد. امام صادق علیه السلام فرمود: آن گاه که ابراهیم علیه السلام را در آتش افکندند، جبرئیل در حال افتادن ابراهیم، در هوا با او ملاقات کرد و پرسید: آیا خواسته ای داری؟. حضرت ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: از تو خواسته ای ندارم - . علل الشرائع: ۲۳، ۲۴ - .

**[ترجمه]

«۱۳»

فس، تفسیر القمی أَبِي عَنْ هَارُونَ عَنِ ابْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام أَنَّ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام هُوَ أَوَّلُ مَنْ حُوِّلَ لَهُ

الرَّمْلُ دَقِيقاً وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قَصَدَ صَدِيقاً لَهُ بِمِصْرَ فِی قَرْضِ طَعَامٍ

۱- علل الشرائع: ۲۳. م.

۲- بضم الراء فالسکون هو رؤبه بن العجاج بن رؤبه التمیمی مادح الامویین و العباسیین، أخذ عنه أهل اللغه و احتجوا بشعره توفی ۱۴۵.

۳- سرع بالفتح و الکسر و سرعرع: کل قضیب رطب.

۴- علل الشرائع: ۲۳- ۲۴. م.

فَلَمْ یَجِدْهُ فِی مَنْزِلِهِ فَکَرِهَ أَنْ یَرْجِعَ بِالْحِمَارِ خَالِیاً فَمَلَأَ جِرَابَهُ رَمْلًا فَلَمَّا دَخَلَ مَنْزِلَهُ خَلَّی بَیْنَ الْحِمَارِ وَ بَیْنَ سَارَهَ اسْتِحْیَاءً مِنْهَا وَ دَخَلَ الْبَیْتَ وَ نَامَ فَفَتَحَتْ سَارَهُ عَنْ- دَقِیقٍ أَجْوَدَ مَا یَکُونُ فَخَبَزَتْ وَ قَدَّمَتْ إِلَیْهِ طَعَاماً طَیِّباً فَقَالَ إِبْرَاهِیمُ مِنْ أَیْنَ لَکِ هَذَا فَقَالَتْ مِنَ الدَّقِیقِ الَّذِی حَمَلْتَهُ مِنْ عِنْدِ خَلِیلِکَ الْمِصْرِیِّ فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ خَلِیلِی وَ لَیْسَ بِمِصْرِیٍّ فَلِذَلِکَ أُعْطِیَ الْخَلَّهَ فَشَکَرَ لِلَّهِ وَ حَمِدَهُ وَ أَکَلَ (۱).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: ابن صدقه گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت ابراهیم علیه السلام، نخستین کسی بود که ماسه برایش تبدیل به آرد شد. ماجرا از این قرار است که وی برای قرض گرفتن غذایی به سراغ دوستش در مصر می رود

ص: ۵

و او را در خانه اش نمی یابد. او خوش نداشت بدون این که «طعامی تهیه کرده باشد» خرش را بدون بار بازگرداند؛ از این رو انبانش را پر از ماسه کرد. چون وارد منزلش شد، از شرم ساره وی و خرش را تنها گذاشت و وارد خانه شد و خوابید. ساره، انبان را گشود و در آن بهترین نوعِ آرد را یافت. از آن، نانی درست کرد و غذای لذیذی برای حضرت ابراهیم علیه السلام ترتیب داد و نزد او برد. حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: این غذا را از کجا آورده‌ای؟. ساره پاسخ داد: آن

را از همان آردی که از دوست مصری ات گرفته ای ترتیب داده ام. ابراهیم علیه السلام فرمود: آن کسی که از او این را گرفتم دوست من است، اما مصری نیست. از این رو بود که افتخار دوستی خداوند به او ارزانی شد و وی خداوند را سپاس گفت و آن غذا را خورد - . تفسیر القمی: ۱۴۱ - .

**[ترجمه]

بیان

لا- تنافی بین تلک الأخبار إذ یحتمل أن یکون لکل من تلک الخلال مدخل فی الخله إذ لا تکون الخله إلا مع اجتماع الخصال التی یرتضیها الرب تعالی.

**[ترجمه]میان این احادیث، منافاتی وجود ندارد؛ چرا که ممکن است هر کدام از این ویژگی ها، دلیلی از دلایل دوستی حضرت ابراهیم علیه السلام با خدا باشد؛ زیرا دوستی با خدا تنها در صورت گرد آمدن این خصلت ها که خداوند متعال بدان خشنود می شود، به دست می آید.

**[ترجمه]

«۱۴»

فس، تفسیر القمی أَبِی عَنْ سُلَیْمَانَ الدَّیْلَمِیِّ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ دُعِیَ مُحَمَّدٌ

فَيُكْسَی حُلَّةً وَرْدِيَّةً ثُمَّ يُقَامُ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ ثُمَّ يُدْعَی بِإِبْرَاهِيمَ فَيُكْسَی حُلَّةً بَيْضَاءَ فَيُقَامُ عَنْ يَسَارِ الْعَرْشِ ثُمَّ يُدْعَی بِعَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَيُكْسَی حُلَّةً وَرْدِيَّةً فَيُقَامُ عَنْ يَمِينِ النَّبِيِّ ثُمَّ يُدْعَی بِإِسْمَاعِيلَ فَيُكْسَی حُلَّةً بَيْضَاءَ فَيُقَامُ عَنْ يَسَارِ إِبْرَاهِيمَ- (۲)ثُمَّ يُدْعَی بِالْحَسَنِ فَيُكْسَی حُلَّةً وَرْدِيَّةً فَيُقَامُ عَنْ يَمِينِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ يُدْعَی بِالْحُسَيْنِ فَيُكْسَی حُلَّةً وَرْدِيَّةً فَيُقَامُ عَنْ يَمِينِ الْحَسَنِ ثُمَّ يُدْعَی بِالْأَئِمَّهِ فَيُكْسَوْنَ حُلَلًا وَرْدِيَّةً فَيُقَامُ كُلُّ وَاحِدٍ عَنْ يَمِينِ صَاحِبِهِ ثُمَّ يُدْعَی بِالشِّيعَهِ فَيَقُومُونَ أَمَامَهُمْ ثُمَّ يُدْعَی بِفَاطِمَهَ عليها السلام وَ نِسَائِهَا مِنْ ذُرِّيَّتِهَا وَ شِيعَتِهَا فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ بِغَيْرِ حِسَابٍ ثُمَّ يُنَادِی مُنَادٍ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ (۳)مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّهِ وَ الْأُفُقِ الْأَعْلَی نِعْمَ الْأَبُ أَبُوكَ يَا مُحَمَّدُ وَ هُوَ إِبْرَاهِيمُ وَ نِعْمَ الْأَخُ أَخُوكَ وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ نِعْمَ السِّبْطَانِ سِبْطَاكَ وَ هُوَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ نِعْمَ الْجَنِينُ جَنِينُكَ وَ هُوَ مُحَسِّنٌ وَ نِعْمَ الْأَئِمَّهُ الرَّاشِدُونَ ذُرِّيَّتُكَ وَ هُوَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ نِعْمَ الشِّيعَهُ شِيعَتُكَ أَلَا إِنَّ مُحَمَّداً وَ وَصِيَّهُ وَ سِبْطَيْهِ وَ الْأَئِمَّهَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ هُمُ

۱- تفسير القمّیّ: ۱۴۱. م.

۲- فی المصدر: فيقام علی يمين أمير المؤمنين عليه السلام. م.

۳- فی النهايه: فی الحديث: ينادی مناد من بطنان العرش أی من وسطه، و قيل: من أصله، و قيل: البطنان جمع بطن و هو الغامض من الأرض، يريد من دواخل العرش. و منه كلام علی عليه السلام فی الاستسقاء: و تسيل به البطنان.

الْفَائِزُونَ ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِمْ إِلَى الْجَنَّهِ وَ ذَلِکَ قَوْلُهُ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّهَ فَقَدْ فازَ (۱).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود: وقتی قیامت برپا می شود، حضرت محمد صلی الله علیه و آله را فرا می خوانند و بر تن ایشان جامه ای گلگون می پوشانند. پس از آن، ایشان را از سمت راست عرش برمی افرازند. سپس حضرت ابراهیم علیه السلام را فرا می خوانند و بر تنش جامه ای سپید می پوشانند و او را از سمت چپ عرش بر می افرازند. سپس امام علی علیه السلام را صدا می زنند و بر تن او جامه ای گلگون می پوشانند و او را از سمت راست پیامبر صلی الله علیه وآله بر می افرازند. پس از آن، اسماعیل علیه السلام را فرا می خوانند و بر تن او جامه ای سپید می پوشانند و او را از سمت چپ ابراهیم علیه السلام بر می افرازند. سپس امام حسن علیه السلام را صدا می زنند و بر تنش جامه ای گلگون می پوشانند و از سمت راست امام علی علیه السلام بر می افرازند. پس از آن، امام حسین علیه السلام را صدا می زنند و جامه ای گلگون بر تن او می پوشانند و از سمت راست امام حسن علیه السلام برمی افرازند. سپس ائمه علیهم السلام را فرا می خوانند وجامه هایی گلگون بر تن ایشان می پوشانند و هر کدام را از سمت راست یار خود برمی افرازند. سپس شیعیان را فرا می خوانند و آنان را در مقابل ایشان برمی افرازند.

سپس حضرت فاطمه سلام الله علیها و زنانی از نسل او و شیعیان ایشان را صدا می زنند و آنان بدون حسابرسی وارد بهشت می شوند. پس از آن، منادی ای از وسط - . در النهایه در همین حدیث چنین آمده است: منادی از بطنان عرش یعنی از وسط آن ندا بر می‌آورد. برخی نیز می گویند که یعنی از بیخ آن صدا می زند. به عقیده برخی دیگر بطنان جمع بطن و به معنی مکان های پوشیده زمین است و مقصود از آن در اینجا از داخل عرش است. سخن امام علی علیه السلام درباره طلب باران نیز از همین قبیل است که فرمود: بطنان، آن را جاری می سازد. -

عرش از سوی پروردگار عزت و افق اعلی بانگ بر می آورد که : ای محمد، پدرت ابراهیم چه خوب پدری است و برادرت علی بن ابی طالب، چه خوب برادری است و نوه هایت حسن و حسین، چه خوب نوه هایی هستند و جنینت محسن، چه خوب جنینی است و فرزندانت که امامانی هدایت یافته و فلانی و فلانی اند، چه خوب ائمه ای هستند و شیعیانت، چه خوب شیعیانی هستند. آگاه باشید که محمد، وصی و نوه هایش و امامانی که از نسل اویند، همان رستگارانند.

ص: ۶

سپس به آنان می گویند که وارد بهشت شوند. آنان مصداق {هر کس از آتش جدا شده و وارد بهشت شود، رستگار شده است.}هستند. - . تفسیر القمی: ۱۱۶، ۱۱۷ - .

**[ترجمه]

«۱۵»

فس، تفسیر القمی وَ اتَّبَعَ مِلَّهَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً قَالَ هِیَ الْحَنِیفِیَّهُ الْعَشَرَهُ الَّتِی جَاءَ بِهَا إِبْرَاهِیمُ الَّتِی لَمْ تُنْسَخْ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ (۲).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: {و از آیین ابراهیم حق گرا پیروی نموده است} منظور از آن آیین، همان ده اصل حنیف بودن است که ابراهیم علیه السلام آورده و تا روز قیامت منسوخ نمی شود - . تفسیر القمی: ۱۴۱ - .

**[ترجمه]

«۱۶»

فس، تفسیر القمی إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً قانِتاً لِلَّهِ حَنِيفاً أَيْ طَاهِراً اجْتَبَاهُ أَيْ اخْتَارَهُ وَ هَدَاهُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ قَالَ إِلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ ثُمَّ قَالَ لِنَبِيِّهِ ثُمَّ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ هِيَ الْحَنِيفِيَّةُ الْعَشَرَةُ الَّتِي جَاءَ بِهَا إِبْرَاهِيمُ علیه السلام خَمْسَةٌ فِي الرَّأْسِ وَ خَمْسَةٌ فِي الْبَدَنِ فَالَّتِي فِي الرَّأْسِ فَطَمُّ الشَّعْرِ (۳)وَ أَخْذُ الشَّارِبِ وَ إِعْفَاءُ اللِّحَى وَ السِّوَاكُ وَ الْخِلَالُ وَ أَمَّا الَّتِي فِي الْبَدَنِ فَالْغُسْلُ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ الطُّهُورُ بِالْمَاءِ وَ تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ وَ حَلْقُ الشَّعْرِ مِنَ الْبَدَنِ وَ الْخِتَانُ وَ هَذِهِ لَمْ تُنْسَخْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (۴).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: {به راستی ابراهیم پیشوایی مطیع خدا [و] حقگرای بود} یعنی پاک بود. {او را برگزید} یعنی او را انتخاب کرد. {و به راهی راست هدایتش کرد} یعنی به سوی راهی روشن. سپس خداوند به پیامبرش می فرماید: {سپس به تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم حقگرای پیروی کن.} مقصود از آن ، همان آیین حنیف یعنی ده اصلی است که ابراهیم علیه السلام آورد. پنج اصل درباره سر و پنج اصل درباره بدن است. پنج اصل سر عبارتند از: کوتاه کردن مو، تراشیدن سبیل، بلند کردن ریش، مسواک زدن و خلال کردن. آن پنج اصل دیگر که درباره بدن هستند، نیز عبارتند از: غسل جنابت، طهارت با آب، کوتاه کردن ناخن، زدودن موی زائد بدن و ختنه کردن. این ده اصل تا روز قیامت منسوخ نخواهد شد - . تفسیر القمی: ۱۶۷ - .

**[ترجمه]

«۱۷»

فس، تفسیر القمی وَ اذْكُرْ عِبادَنا إِبْراهِيمَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَ الْأَبْصارِ يَعْنِي أُولِي الْقُوَّةِ إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيارِ وَ اذْكُرْ إِسْماعِيلَ الْآيَةَ.

وَ فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِهِ أُولِي الْأَيْدِي وَ الْأَبْصارِ يَعْنِي أُولِي الْقُوَّةِ فِي الْعِبَادَةِ وَ الْبَصَرِ فِيهَا (۵).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: {و بندگان ما ابراهیم واسحاق و یعقوب را که نیرومند و دیده ور بودند به یاد آور} یعنی صاحبان قدرت {ما آنان را با موهبت ویژه ای که یادآوری آن سرای بود، خالص گردانیدیم. و آنان در پیشگاه ما از برگزیدگان نیکانند. و اسماعیل را به یادآور} تا آخر آیه.

و در روایت ابوالجارود است که امام باقر علیه السلام می فرماید: مقصود از {أولی الأیدی والأبصار}، صاحبان قدرت و بصیرت در عبادت است - . تفسیر القمی: ۵۷۱ - .

**[ترجمه]

«۱۸»

فس، تفسیر القمی الْحُسَیْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ السُّکَیْنِیُّ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْبَجَلِیِّ (۶)عَنْ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ هَارُونَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ: عَرَضَ مَلِکُ الرُّومِ عَلَی الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ صُوَرَ الْأَنْبِیَاءِ فَأَخْرَجَ صَنَماً فَقَالَ علیه السلام هَذِهِ صِفَةُ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام عَرِیضُ الصَّدْرِ طَوِیلُ الْجَبْهَهِ الْخَبَرَ (۷).

۱- تفسیر القمّیّ: ۱۱۶- ۱۱۷. م.

۲- تفسیر القمّیّ: ۱۴۱. م.

۳- طم الشعر: جزه و قطعه.

۴- تفسیر القمّیّ: ۱۶۷. م.

۵- أو عزنا الی اسمه فی ج ۱۰ ص ۱۱۲.

۶- تفسیر القمّیّ ص ۵۷۱. م.

۷- تفسیر القمّیّ: ۵۹۷. و الخبر طویل أخرجه بتمامه فی باب مناظرات الحسنین علیهما السلام راجع ج ۱۰ ص ۱۱۱.

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: عبـد الملـك بن هـارون نقل كرد: امام صادق علیه السـلام به نقل از پـدرانشان می فرماینـد: پادشـاه روم بر امـام حسـن علیـه السـلام، تصـاویر انبیـا را عرضـه داشت. پس مجسـمه ای را بیرون آورد و به ایشـان نشـان داد. حضـرت فرمود: این مجسـمه، ویژگی های حضـرت ابراهیم علیه السـلام را در بر دارد؛ چرا كه او سینه ای پهن و پیشانی بلندی داشت. تا آخر حـدیث - . تفسیر القمی: ۵۹۷، این حـدیث، طولانی است. علامه مجلسـی (ره) این حـدیث را به طور كامل در باب مناظره های امام حسن و امام حسین علیهما السلام آورده است. ج ۱ ص ۱۱۱. - .

ص: ۷

**[ترجمه]

«۱۹»

ع، علل الشـرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كَانَ النَّاسُ لَا یَشِیبُونَ فَأَبْصَرَ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام شَیْباً فِی لِحْیَتِهِ فَقَالَ یَا رَبِّ مَا هَذَا فَقَالَ هَذَا وَقَارٌ فَقَالَ رَبِّ زِدْنِی وَقَاراً (۱).

**[ترجمه]علل الشـرائع: حفص بن بختری گفت: امام صادق علیه السـلام فرمود: موی مردم سپیـد نمی شـد تا این كه حضـرت ابراهیم علیه السـلام سـفیدی را در ریشـش دیـد. عرض كرد: پروردگارا، این چیست؟ خداونـد فرمود: این، متانت و وقار است. ابراهیم علیه السلام عرض كرد: پروردگارا، بر متانت و وقارم بیفزا - . علل الشرائع: ۴۵ و ۴۶ - .

**[ترجمه]

«۲۰»

ع، علـل الشـرائع ابْنُ الْوَلِیـدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ ابْنِ مَهْزِیَـارَ عَنِ الْحُسَـیْنِ بْنِ عَمَّارٍ (۲)عَـنْ نُعَیْمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السـلام قَالَ: أَصْبَحَ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام فَرَأَی فِی لِحْیَتِهِ شَیْباً شَعْرَةً بَیْضَاءَ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ الَّذِی بَلَّغَنِی هَذَا الْمَبْلَغَ وَ لَمْ أَعْصِ اللَّهَ طَرْفَةَ عَیْنٍ (۳)

**[ترجمه]علل الشـرائع: نعیم از امام صادق علیه السـلام نقل كرد: حضـرت ابراهیم علیه السـلام صـبح از خواب برخاست و در ریش خود موی سپیدی را دید و عرض كرد: سـپاس خدای راست كه پروردگار جهانیان است. همان كسـی كه مرا به این سن رسانید، بی آن كه برای لحظه‌ای دچار معصیت او شوم - . علل الشرائع: ۴۶ - .

**[ترجمه]

«۲۱»

ع، علـل الشـرائع عَلِیُّ بْنُ حَـاتِمٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ یَزِیـدَ بْنِ هَارُونَ عَنْ عُثْمَانَ الزَّنْجَانِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ الزَّمَانِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ

الْحُسَيْنِ عَنْ خَالِدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَيُّوبَ الْمَخْزُومِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا الطُّفَيْلِ يُحَدِّثُ أَنَّ عَلِيّاً علیه السلام يَقُولُ كَانَ الرَّجُلُ يَمُوتُ وَ قَدْ بَلَغَ الْهَرَمَ وَ لَمْ يَشِبْ فَكَانَ الرَّجُلُ يَأْتِي النَّادِيَ (۴)فِيهِ الرَّجُلُ وَ بَنُوهُ فَلَا يَعْرِفُ الْأَبَ مِنَ الِابْنِ فَيَقُولُ (۵)أَبُوكُمْ فَلَمَّا كَانَ زَمَانُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي شَيْئاً (۶)أُعْرَفُ بِهِ قَالَ فَشَابَ وَ ابْيَضَّ رَأْسُهُ وَ لِحْيَتُهُ (۷).

**[ترجمه]علل الشرائع: خالد بن اسماعیل بن ایوب مخزومی گفت: امام صادق فرمود: شنیدم ابو طفیل حدیث می کرد که امام علی علیه السلام فرمود: مردان، به سن پیری می رسیدند و می مردند، بی آن که مویشان سپید شود. اگر کسی به محفلی که مرد و پسرانش در آن جا می بودند، وارد می شد، پدر را از پسر تشخیص نمی داد و می پرسید: پدرتان کدام است؟ چون زمان ابراهیم علیه السلام فرا رسید، عرض کرد: خدایا، مویم را سفید گردان تا با آن شناخته شوم. بدین سان موی سر و ریشش سفید شد - . علل الشرائع: ۴۶ - .

**[ترجمه]

«۲۲»

ع، علل الشرائع ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ الْحِمْيَرِيِّ عَنِ ابْنِ عِيسَى وَ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ مَعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَرَفَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ مَنْ قِبَلَنَا يَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلَ الرَّحْمَنِ علیه السلام خَتَنَ نَفْسَهُ بِقَدُومٍ عَلَى دَنٍّ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ كَذَبُوا فَقُلْتُ لَهُ صِفْ لِي ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ علیهم السلام كَانَتْ تَسْقُطُ عَنْهُمْ غُلَفُهُمْ (۸)مَعَ سُرَرِهِمْ يَوْمَ السَّابِعِ الْخَبَرَ (۹).

۱- علل الشرائع: ۴۵- ۴۶. م.

۲- فی نسخه: الحسن بن عمار.

۳- علل الشرائع: ۴۶. م.

۴- النادی: مجلس القوم ما داموا مجتمعین فیه.

۵- فی نسخه: فقال.

۶- فی نسخه: اجعل لی شیئا.

۷- علل الشرائع: ۴۶. م.

۸- الغلفه هی الجلیده التی یقطعها الخاتن.

۹- علل الشرائع: ۱۷۱. م.

**[ترجمه]علل الشرائع: محمد بن عرفه می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: گذشتگان ما می گویند که حضرت ابراهیم علیه السلام با یک تیشه و بر روی یک خمره بزرگ خودش را ختنه کرد. حضرت فرمود: پناه بر خدا، آن طور که می گویند، نیست. آنان دروغ می گویند. به حضرت عرض کردم: برایم شرح دهید. حضرت فرمود: پوست سر آلت نرینه پیامبران علیهم السلام در روز هفتم پس از تولد همراه با نافشان می افتاد. تا آخر حدیث - . علل الشرائع: ۱۷۱ - .

ص: ۸

**[ترجمه]

بیان

بینه و بین خبر الشامی تناف ظاهرا و یمکن الجمع بأن یکون المراد به أن سائر الأنبیاء غیر أولی العزم لم یکونوا یحتاجون إلی الختان فکیف یحتاج إبراهیم إلیه مع أنه ولد مختونا و یحتمل أن یکون تبقی لغلفهم بقیه تسقط فی الیوم السابع.

**[ترجمه]میان این حدیث و حدیث آن مرد شامی، ظاهرا منافات وجود دارد. می توان بین این دو این طور جمع کرد که مقصود از این حدیث، آن است که انبیای غیر اولوا العزم احتیاج به ختنه نداشتند با این حال چگونه حضرت ابراهیم با این که ختنه شده به دنیا آمد، به ختنه نیاز داشت؟ و نیز احتمال دارد که از پوست سر آلت نرینه شان کمی باقی می ماند و آن مقدار باقیمانده در روز هفتم می افتاد.

**[ترجمه]

«۲۳»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام کَانَ عَلَی عَهْدِ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام رَجُلٌ یُقَالُ لَهُ مَارِیَا بْنُ أَوْسٍ قَدْ أَتَتْ عَلَیْهِ سِتُّمِائَهِ سَنَهٍ وَ سِتُّونَ سَنَهً وَ کَانَ یَکُونُ فِی غَیْضَهٍ (۱)لَهُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ النَّاسِ خَلِیجٌ مِنْ مَاءٍ غَمْرٍ وَ کَانَ یَخْرُجُ إِلَی النَّاسِ فِی کُلِّ ثَلَاثِ سِنِینَ فَیُقِیمُ فِی الصَّحْرَاءِ فِی مِحْرَابٍ لَهُ یُصَلِّی فِیهِ فَخَرَجَ ذَاتَ یَوْمٍ فِیمَا کَانَ یَخْرُجُ فَإِذَا هُوَ بِغَنَمٍ کَانَ عَلَیْهَا الدُّهْنُ (۲)فَأُعْجِبَ بِهَا وَ فِیهَا شَابٌّ کَأَنَّ وَجْهَهُ شِقَّهُ قَمَرٍ فَقَالَ یَا فَتَی لِمَنْ هَذَا الْغَنَمُ قَالَ لِإِبْرَاهِیمَ خَلِیلِ الرَّحْمَنِ قَالَ فَمَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا ابْنُهُ إِسْحَاقُ فَقَالَ مَارِیَا فِی نَفْسِهِ اللَّهُمَّ أَرِنِی عَبْدَکَ وَ خَلِیلَکَ حَتَّی أَرَاهُ قَبْلَ الْمَوْتِ ثُمَّ رَجَعَ إِلَی مَکَانِهِ وَ رَفَعَ إِسْحَاقُ ابْنُهُ خَبَرَهُ إِلَی أَبِیهِ فَأَخْبَرَهُ بِخَبَرِهِ فَکَانَ إِبْرَاهِیمُ یَتَعَاهَدُ ذَلِکَ الْمَکَانَ الَّذِی هُوَ فِیهِ وَ یُصَلِّی فِیهِ (۳)فَسَأَلَهُ إِبْرَاهِیمُ عَنِ اسْمِهِ وَ مَا أَتَی عَلَیْهِ مِنَ السِّنِینَ فَخَبَّرَهُ فَقَالَ أَیْنَ تَسْکُنُ فَقَالَ فِی غَیْضَهٍ فَقَالَ إِبْرَاهِیمُ إِنِّی أُحِبُّ أَنْ آتِیَ مَوْضِعَکَ فَأَنْظُرَ إِلَیْهِ وَ کَیْفَ عَیْشُکَ فِیهَا قَالَ إِنِّی أُیَبِّسُ مِنَ الثِّمَارِ الرَّطْبِ مَا یَکْفِینِی إِلَی قَابِلٍ لَا تَقْدِرُ أَنْ تَصِلَ إِلَی ذَلِکَ الْمَوْضِعِ فَإِنَّهُ خَلِیجٌ وَ مَاءٌ غَمْرٌ فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِیمُ فَمَا لَکَ فِیهِ مَعْبَرٌ قَالَ لَا قَالَ فَکَیْفَ تَعْبُرُ قَالَ أَمْشِی عَلَی الْمَاءِ قَالَ إِبْرَاهِیمُ لَعَلَّ الَّذِی سَخَّرَ لَکَ الْمَاءَ یُسَخِّرُهُ لِی قَالَ فَانْطَلِقْ وَ بَدَأَ مَارِیَا فَوَضَعَ رِجْلَهُ فِی الْمَاءِ وَ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ قَالَ إِبْرَاهِیمُ بِسْمِ اللَّهِ فَالْتَفَتَ مَارِیَا وَ إِذَا إِبْرَاهِیمُ یَمْشِی کَمَا یَمْشِی هُوَ فَتَعَجَّبَ مِنْ ذَلِکَ فَدَخَلَ الْغَیْضَهَ فَأَقَامَ مَعَهُ إِبْرَاهِیمُ ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ لَا یُعْلِمُهُ مَنْ هُوَ ثُمَّ قَالَ لَهُ یَا مَارِیَا مَا أَحْسَنَ مَوْضِعَکَ هَلْ لَکَ أَنْ تَدْعُوَ اللَّهَ أَنْ یَجْمَعَ بَیْنَنَا فِی هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ مَا

كُنْتُ لِأَفْعَلَ قَالَ وَ لِمَ قَالَ لِأَنِّی دَعَوْتُهُ بِدَعْوَهٍ مُنْذُ ثَلَاثِ سِنِینَ فَلَمْ یُجِبْنِی فِیهَا قَالَ وَ مَا الَّذِی دَعَوْتَهُ فَقَصَّ عَلَیْهِ

۱- الغیضه: الاجمه. مجتمع الشجر فی مغیض الماء.

۲- کنایه اما عن سمنها أی ملئت دهنا، أو صفائها أی طلیت به.

۳- فی الهامش: کان هاهنا سقطا کما سیظهر ممّا سیأتی فی سائر الروایات فی باب جمل احواله علیه السلام. منه دام ظله.

خَبَرَ الْغَنَمِ وَ إِسْحَاقَ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ قَدِ اسْتَجَابَ مِنْكَ أَنَا إِبْرَاهِيمُ فَقَامَ وَ عَانَقَهُ فَكَانَتْ أَوَّلَ مُعَانَقَةٍ (۱).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: در دوران حضرت ابراهیم علیه السلام مردی به نام ماریا بن اوس زندگی می کرد که ۶۶۰ سال سن داشت. وی در بیشه ای می زیست و میان او و مردم، خلیجی از آب بسیار، فاصله می انداخت. وی هر سه سال یک بار نزد مردم می رفت و در میان بیابان درون محرابی که برایش بود و در آن نماز می گزارد، اقامت می کرد. روزی از برای کاری که انجام می داد بیرون رفت و ناگهان گوسفند فربه ای را دید و از آن، خوشش آمد. همراه آن گوسفند، جوانی بود که رویش پاره ماه بود. ماریا به او گفت: ای جوان، این گوسفند، از آن کیست؟ آن پسر گفت: این گوسفند، از آن ابراهیم خلیل الرحمن است. ماریا پرسید: تو کیستی؟ آن پسر پاسخ داد: من پسرش اسحاق هستم. ماریا با خود گفت: خدایا، بنده و دوستت را به من نشان بده تا پیش از مرگ، او را ببینم. سپس به جای خود برگشت. اسحاق علیه السلام پدر را از این ماجرا و خواسته ماریا آگاه کرد. حضرت ابراهیم علیه السلام به آن مکانی که وی در آن بود و نماز می‌گزارد، رفت و آمد می‌کرد - . چنان که از سایر احادیث باب مربوط به حالات ابراهیم علیه السلام که خواهد آمد بر می آید، اینجا افتادگی دارد. علامه مجلسی (ره) - . ابراهیم علیه السلام از او نام و میزان عمرش را پرسید و وی ابراهیم را از آنها با خبر ساخت. ابراهیم پرسید: کجا زندگی می کنی؟ گفت: در بیشه ای. ابراهیم فرمود: من دوست دارم به محل زندگی ات بیایم و آنجا و چگونگی زندگی ات را در آن ببینم؟ وی گفت: من میوه های تازه را به اندازه ای که تا آینده برایم کافی باشد، خشک می کنم. تو نمی توانی به آن جا بیایی؛ چرا که آنجا خلیج و آب بسیاری وجود دارد. ابراهیم علیه السلام فرمود: هیچ راه عبوری نداری؟. ماریا گفت: خیر. ابراهیم پرسید: پس چگونه از آن عبور می کنی؟ ماریا پاسخ داد: من، روی آب راه می روم. ابراهیم فرمود: شاید آن کسی که آب را مطیع تو ساخته است، آن را به اطاعت من نیز در آورد. ماریا گفت: پس راه بیفت. ابتدا ماریا پایش را روی آب نهاد و بسم الله گفت. ابراهیم نیز بسم الله گفت. ماریا رو کرد و ناگهان حضرت ابراهیم علیه السلام را دید که مانند او روی آب راه می رود. از این امر به شگفت آمد و وارد بیشه شد و ابراهیم نزد او اقامت گزید. ماریا تا سه روز نمی دانست که او کیست. سپس ابراهیم به ماریا گفت: چه جای زیبایی داری. مایل هستی از خداوند بخواهی تا ما را در این مکان گرد هم آورد؟ ماریا پاسخ داد: نمی‌توانم این کار را بکنم. حضرت ابراهیم علیه السلام پرسید: چرا؟ ماریا پاسخ داد: زیرا من از سه سال پیش از خداوند چیزی را خواسته ام، اما خداوند مرا اجابت نکرده است. ابراهیم پرسید: خواسته ات چه بود؟

ص: ۹

ماریا داستان آن گوسفند و اسحاق علیه السلام را برایش حکایت کرد. ابراهیم علیه السلام فرمود: خداوند، خواسته ات را اجابت کرده است. من، ابراهیم هستم. ماریا برخاست و او را در آغوش گرفت و آن، نخستین در آغوش گرفتن بود - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۲۴»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَأَیْتُ إِبْرَاهِیمَ وَ مُوسَی وَ عِیسَی

عليهم السلام فَأَمَّا مُوسَى فَرَجُلٌ طُوَالٌ سَبِطٌ يُشْبِهُ رِجَالَ الزُّطِّ وَ رِجَالَ أَهْلِ شَنُوءَةَ (۲)وَ أَمَّا عِيسَى فَرَجُلٌ أَحْمَرُ جَعْدٌ رَبْعَةٌ (۳)قَالَ ثُمَّ سَكَتَ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَإِبْرَاهِيمُ قَالَ انْظُرُوا إِلَى صَاحِبِكُمْ يَعْنِي نَفْسَهُ صلى الله عليه و آله (۴).

**[ترجمه]قصص الانبياء: امام صادق عليه السلام به نقل از پيامبر صلى الله عليه و آله مى فرمايد: ابراهيم، موسى و عيسى عليهم السلام را ديدم. موسى، مردى بسيار بلند قامت با موهاى لخت بود و به مردان زطّ و مردان اهل شنوه - . فيروز آبادى مى گويد: زُطّ به ضم زاء، نسلى از هنديان و معرّب جَت به فتح جيم و نيز به معناى شخصى كه صورت صافى دارد و به معناى بينى هموار است. جزرى مى گويد: آنان نژادى از سياه پوستان و هنديان هستند. در معجم القبائل چنين آمده است: شنوءه، تيره اى از مردم ازد از قحطانيان يعنى پسران نصر بن ازد هستند. همچنين بر تيره اى از بنى راشد از مردم لخم كه از قحطانيان هستند، نيز اطلاق مى شود. اين دسته دوم در صحراى شرقى صعيد مصر ميان ترعه شريف تا معصرهٔ بوش ساكن بودند. -

مى ماند. اما عيسى، مردى سرخ روى با موهاى مجعد و قامتى متوسط بود. حضرت مى فرمايد: سپس پيامبر صلى الله عليه وآله سكوت فرمود. برخى از ايشان پرسيدند: اى رسول خدا، ابراهيم چطور؟ پيامبر صلى الله عليه و آله پاسخ داد: به همنشين خود بنگريد و مقصودش از همنشين، خودش بود - . نسخه خطى - .

**[ترجمه]

«۲۵»

نَوَادِرُ الرَّاوَنْدِيِّ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهما السلام عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَوَّلُ مَنْ قَاتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِبْرَاهِيمُ الْخَلِيلُ عليه السلام حَيْثُ أَسَرَتِ الرُّومُ لُوطاً عليه السلام فَنَفَرَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام وَ اسْتَنْقَذَهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ- (۵)وَ أَوَّلُ مَنِ اخْتَتَنَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام اخْتَتَنَ بِالْقَدُومِ عَلَى رَأْسِ ثَمَانِينَ سَنَةً (۶).

**[ترجمه]نوادر راوندى: به اسناد خود از موسى بن جعفر از پدرانش عليهم السلام نقل مى كند كه پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود: نخستين كسى كه در راه خدا جنگيد، ابراهيم خليل عليه السلام بود. آن، زمانى بود كه روميان، حضرت لوط عليه السلام را به اسارت گرفتند و ابراهيم عليه السلام با شتاب به سوى آنان رفت و لوط عليه السلام را از دست آنان نجات داد. همچنين نخستين كسى كه ختنه كرد، ابراهيم عليه السلام بود. وى در ابتداى هشتاد سالگى ختنه كرد - . نوادر راوندى: ۲۳ - .

**[ترجمه]

«۲۶»

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام قِيلَ لِإِبْرَاهِيمَ عليه السلام تَطَهَّرْ فَأَخَذَ شَارِبَهُ (۷)ثُمَّ قِيلَ لَهُ تَطَهَّرْ فَنَتَفَ تَحْتَ جَنَاحِهِ (۸)ثُمَّ قِيلَ لَهُ تَطَهَّرْ فَحَلَقَ عَانَتَهُ ثُمَّ قِيلَ لَهُ تَطَهَّرْ فَاخْتَتَنَ (۹).

**[ترجمه]نوادر راوندى: با همين اسناد: امام على عليه السلام فرمود: به حضرت ابراهيم عليه السلام گفته شد: طهارت كن و

وی سبیلش را تراشید و سپس به او گفته شد: طهارت کن و او موی زیر بغلش را چید. سپس به او گفته شد: طهارت کن و او موی عانه‌اش را تراشید. سپس به او گفته شد: طهارت کن و او خود را ختنه کرد - . نوادر: **۲۳**، درباره این حدیث مطالبی از سوی مولف پس از حدیث **۲۲** آمده است و شاید این دو حدیث و مانند آن، حمل بر تقیه باشد. - .

**[ترجمه]

«۲۷»

ک، إکمال الدین أَبِی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ وَ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ مَعاً عَنِ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

ص: ۱۰

۱- مخطوط. م.

۲- السبط من الشعر: ما استرسل ضد الجعد. و قال الفیروزآبادی: الزط بالضم جیل من الهند معرب جت بالفتح و المستوی الوجه. و الکوسج. و قال الجزریّ: هم جنس من السودان و الهنود. و فی معجم القبائل: شنوءه: بطن من الازد، من القحطانیه و هم بنو نصر بن الازد، و بطن من بنی راشد من لخم من القحطانیه کانت مساکنهم بالبر الشرقی من صعید مصر بین ترعه شریف إلی معصره بوش.

۳- الربعه: الوسیط القامه.

۴- مخطوط. م.

۵- فی المصدر: حتی استنقذه من أیدیهم. م.

۶- نوادر الراوندیّ: **۲۳**. م.

۷- هاهنا فی المصدر زیاده و هی هکذا: ثم قیل له: تطهر فاخذ من أظفاره. م.

۸- فی المصدر: جناحیه. م.

۹- النوادر: **۲۳**، و تقدم الکلام فی نحو الحدیث عن المصنّف بعد الخبر **۲۲**، و لعلّ الحدیثین و أمثالهما محموله علی التقیه.

يُوسُفَ التَّمِيمِيِّ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَاشَ إِبْرَاهِيمُ مِائَةً وَ خَمْساً وَ سَبْعِينَ سَنَةً (۱).

**[ترجمه]کمال الدین: محمد بن یوسف تمیمی

ص: ۱۰

از حضرت صادق از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حضرت ابراهیم علیه السلام ۱۷۵ سال زیست - . کمال الدین: ۲۸۹ - .

**[ترجمه]

«۲۸»

یج، الخرائج و الجرائح كَانَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام مِضْيَافاً فَنَزَلَ عَلَيْهِ يَوْماً قَوْمٌ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ شَيْ ءٌ فَقَالَ إِنْ أَخَذْتُ خَشَبَ الدَّارِ وَ بِعْتُهُ مِنَ النَّجَّارِ فَإِنَّهُ يَنْحِتُهُ صَنَماً وَ وَثَناً فَلَمْ يَفْعَلْ وَ خَرَجَ بَعْدَ أَنْ أَنْزَلَهُمْ فِی دَارِ الضِّيَافَهِ وَ مَعَهُ إِزَارٌ إِلَى مَوْضِعٍ وَ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ فَلَمَّا فَرَغَ لَمْ يَجِدِ الْإِزَارَ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ هَيَّأَ أَسْبَابَهُ فَلَمَّا دَخَلَ دَارَهُ رَأَى سَارَهَ تَطْبُخُ شَيْئاً فَقَالَ لَهَا أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هَذَا الَّذِی بَعَثْتَهُ عَلَى يَدِ الرَّجُلِ وَ كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَمَرَ جَبْرَئِيلَ أَنْ يَأْخُذَ الرَّمْلَ الَّذِی كَانَ فِی الْمَوْضِعِ الَّذِی صَلَّى فِيهِ إِبْرَاهِيمُ وَ يَجْعَلَهُ فِی إِزَارِهِ وَ الْحِجَارَهَ الْمُلْقَاهَ هُنَاكَ أَيْضاً فَفَعَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام ذَلِكَ وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ الرَّمْلَ جَاوَرْسَ مُقَشَّراً وَ الْحِجَارَهَ الْمُدَوَّرَهَ شَلْجَماً وَ الْمُسْتَطِيلَهَ جَزَراً (۲).

**[ترجمه]الخرایج والجرائح: ابراهیم علیه السلام مهمان نواز بود. روزی گروهی مهمان او شدند، بی آن که چیزی در خانه داشته باشد. از این رو با خود گفت: اگر چوب خانه را گرفته و به نجار بفروشم، از آن، مجسمه و بتی خواهد ساخت. بنابراین، این کار را نکرد. پس از راهنمایی مهمانان به اتاق پذیرایی، لُنگی برداشت و به جایی رفت و در آن جا دو رکعت نمازگزارد. پس از اتمام نماز، آن لُنگ را نیافت. دانست که خداوند، اسباب مهمانی را فراهم آورده است. چون وارد خانه شد، دید که ساره مشغول پختن چیزی است. ابراهیم علیه السلام از او پرسید: این را از کجا آورده ای؟ ساره در پاسخ گفت: این، همان چیزی است که تو به دست آن مرد سپردی تا به خانه بیاورد. خداوند سبحان به جبرئیل علیه السلام فرموده بود تا ماسه ای را که در مکان نمازگزاردن ابراهیم علیه السلام بود، گرفته و به همراه سنگی که در آن جا افتاده بود، درون لنگ آن حضرت بگذارد. جبرئیل علیه السلام این کار را کرد و خداوند، آن ماسه را به گاورس پوست کنده و سنگِ گرد را به شلغم و سنگِ مستطیل شکل را به هویج تبدیل کرد - . این حدیث را در الخرائج نیافتیم. - .

**[ترجمه]

«۲۹»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ما کانَ إِبْراهِیمُ یَهُودِیًّا وَ لا نَصْرانِیًّا لَا یَهُودِیّاً یُصَلِّی إِلَی الْمَغْرِبِ وَ لَا نَصْرَانِیّاً یُصَلِّی إِلَی الْمَشْرِقِ وَ لکِنْ کانَ حَنِیفاً مُسْلِماً یَقُولُ کَانَ حَنِیفاً مُسْلِماً عَلَی دِینِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله (۳).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: عبیدالله حلبی از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد: امام علی علیه السلام فرمود: حضرت ابراهیم علیه السلام، {ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی} یهودی نبود تا به سمت مغرب نماز بگذارد و مسیحی نیز نبود تا به سمت مشرق نماز بگذارد، بلکه آیه {بلکه حق گرای فرمانبردار بود} - . آل عمران / ۶۷ -

فرمود: یعنی که وی حق گرا و مسلمان و بر آیین حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۳۰»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام قَالَ: إِذَا سَافَرَ أَحَدُکُمْ فَقَدِمَ مِنْ سَفَرِهِ فَلْیَأْتِ أَهْلَهُ بِمَا تَیَسَّرَ وَ لَوْ بِحَجَرٍ فَإِنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام کَانَ إِذَا ضَاقَ أَتَی قَوْمَهُ وَ أَنَّهُ ضَاقَ ضَیْقَةً فَأَتَی قَوْمَهُ فَوَافَقَ مِنْهُمْ أَزْمَةً فَرَجَعَ کَمَا ذَهَبَ فَلَمَّا قَرُبَ مِنْ مَنْزِلِهِ نَزَلَ عَنْ حِمَارِهِ فَمَلَأَ خُرْجَهُ رَمْلًا إِرَادَةَ أَنْ یُسَکِّنَ بِهِ رُوحَ سَارَةَ (۴)فَلَمَّا دَخَلَ مَنْزِلَهُ حَطَّ الْخُرْجَ عَنِ الْحِمَارِ وَ افْتَتَحَ الصَّلَاةَ فَجَاءَتْ سَارَةُ فَفَتَحَتِ الْخُرْجَ فَوَجَدَتْهُ مَمْلُوءاً دَقِیقاً فَاعْتَجَنَتْ مِنْهُ وَ اخْتَبَزَتْ ثُمَّ قَالَتْ لِإِبْرَاهِیمَ انْفَتِلْ مِنْ صَلَاتِکَ فَکُلْ فَقَالَ لَهَا أَنَّی لَکِ هَذَا قَالَتْ مِنَ الدَّقِیقِ الَّذِی فِی الْخُرْجِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَی السَّمَاءِ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّکَ الْخَلِیلُ (۵).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: ابن سنان گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه کسی از شما به سفر می رود، می بایست به هنگام بازگشت هر آنچه برایش میسّر است را برای خانواده اش بیاورد، هر چند یک سنگ باشد؛ زیرا ابراهیم علیه السلام به هنگام ناچاری به سراغ قوم خود می آمد. یک بار که بسیار تنگ دست شده بود، نزد قومش آمد، اما دید که آنان نیز دچار سیه روزی و قحطی هستند. از این رو دست خالی برگشت و چون نزدیک خانه اش رسید، از خرش پیاده شد و خورجینش را پُر از ماسه کرد تا با این کار به روح ساره آرامش ببخشد - . در یکی از نسخه های بدل، این طور آمده است: تا با این کار همسرش ساره را تسکین دهد. - . هنگامی که وارد منزلش شد، خورجین را از بالای خر به پایین نهاد و شروع به نمازگزاردن کرد و ساره آمد و خورجین را گشود و دید که خورجین پر از آرد است؛ مقداری از آن را خمیر کرد و نان پخت. سپس به ابراهیم علیه السلام عرض کرد: نمازت را به پایان برسان و غذا بخور. ابراهیم علیه السلام از او پرسید: این غذا را از کجا آورده ای؟ ساره پاسخ داد: آن را از همان آردی که در خورجین بود، درست کرده ام. ابراهیم علیه السلام سرش را به سوی آسمان بالا گرفت و عرض کرد: گواهی می دهم که تو دوست من هستی - . نسخه خطی - .

ص: ۱۱

**[ترجمه]

بیان

الأزمه الشده و القحط.

١- كمال الدين: ٢٨٩. م.

٢- الخرائج لم نجده. م.

٣- مخطوط. م.

۴- فی نسخه: أن يسكن به زوجه ساره.

۵- مخطوط. م.

**[ترجمه]الازمه یعنی شدت و قحطی

**[ترجمه]

«۳۱»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ قَوْلُهُ إِنَّ إِبْراهِیمَ لَأَوَّاهٌ حَلِیمٌ قَالَ الْأَوَّاهُ الدَّعَّاءُ (۱).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: زراره می گوید از امام باقر علیه السلام درباره تفسیر آیه: «إِنَّ إِبْرَاهِیمَ لأوَّاهٌ حَلِیمٌ» - . توبه / ۱۱۴ -

{راستی ابراهیم، دلسوزی بردبار بود.} پرسیدم و حضرت در پاسخ فرمود: (الأوّاه) به معنای بسیار دعا کننده است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۳۲»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ إِنَّ إِبْراهِیمَ لَحَلِیمٌ أَوَّاهٌ مُنِیبٌ قَالَ دَعَّاءٌ (۲).

شی، تفسیر العیاشی عن زراره و حمران و محمد بن مسلم عن أبی جعفر و أبی عبد الله علیه السلام مثله (۳).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: عبدالرحمن گفت: امام صادق علیه السلام درباره آیه: «إِنَّ إِبْرَاهِیمَ لَحَلِیمٌ أَوَّاهٌ مُّنِیبٌ» - . هود / ۷۵ -

{زیرا ابراهیم، بردبار و نرمدل و بازگشت کننده [به سوی خدا] بود. } می فرماید: أوّاه، به معنای بسیار دعا کننده است - . نسخه خطی - .

تفسیر عیاشی: از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نیز حدیثی شبیه حدیث بالا، روایت شده است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۳۳»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ زُرَارَهَ وَ حُمْرَانَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالَی إِنَّ إِبْراهِیمَ کانَ أُمَّهً قانِتاً لِلَّهِ حَنِیفاً قَالَ شَیْ ءٌ فَضَّلَهُ اللَّهُ بِهِ (۴).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام درباره آیه: «إِنَّ إِبْرَاهِیمَ کَانَ أُمَّهً قَانِتًا لِلّهِ حَنِیفًا» {به راستی ابراهیم، پیشوایی مطیع خدا [و] حقگرای بود} می فرمایند: آن، چیزی است که خداوند، ابراهیم علیه

السلام را با آن برتری داد - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۳۴»

شی، تفسیر العیاشی یُونُس بْنُ ظَبْیَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ إِبْراهِیمَ کانَ أُمَّهً قانِتاً أُمَّهً وَاحِدَهً(۵).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه {به راستی ابراهیم، پیشوایی مطیع خدا بود} می فرماید: آن، به معنای امت یکپارچه است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۳۵»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ سَمَاعَهَ قَالَ سَمِعْتُ عَبْداً صَالِحاً یَقُولُ لَقَدْ کَانَتِ الدُّنْیَا وَ مَا کَانَ فِیهَا إِلَّا وَاحِدٌ یَعْبُدُ اللَّهَ وَ لَوْ کَانَ مَعَهُ غَیْرُهُ إِذاً لَأَضَافَهُ إِلَیْهِ حَیْثُ یَقُولُ إِنَّ إِبْراهِیمَ کانَ أُمَّهً قانِتاً لِلَّهِ حَنِیفاً وَ لَمْ یَکُ مِنَ الْمُشْرِکِینَ فَصَبَرَ بِذَلِکَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی آنَسَهُ بِإِسْمَاعِیلَ وَ إِسْحَاقَ فَصَارُوا ثَلَاثَهً (۶).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: سماعه می گوید که از بنده صالحی شنیدم که می گفت : در دنیا و از میان تمام کسانی که در آن بودند، تنها یک نفر خداپرست بود و اگر غیر از او، خداپرست دیگری وجود می داشت، باید خداوند او را به آن یکی می افزود؛ زیرا خداوند می فرماید:{به راستی ابراهیم، پیشوایی مطیع خداوند [و] حقگرای بود و از مشرکان نبود.} بنابراین، حضرت ابراهیم علیه السلام تا زمانی که خدا خواست، بر این تنهایی شکیبایی ورزید تا این که خداوند تبارک و تعالی او را با اسماعیل علیه السلام و اسحاق علیه السلام مأنوس کرد و بدین سان به سه خداپرست تبدیل شدند - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۳۶»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زَیْدٍ الشَّحَّامِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی اتَّخَذَ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام عَبْداً قَبْلَ أَنْ یَتَّخِذَهُ نَبِیّاً وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِیّاً قَبْلَ أَنْ یَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ یَتَّخِذَهُ خَلِیلًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِیلًا قَبْلَ أَنْ یَجْعَلَهُ إِمَاماً فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْیَاءَ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً قَالَ فَمِنْ عِظَمِهَا فِی عَیْنِ إِبْرَاهِیمَ قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ قَالَ لَا یَکُونُ السَّفِیهُ إِمَامَ التَّقِیِّ (۷).

**[ترجمه]الکافی: زید شحام گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: خداند تبارک و تعالی پیش از آن که حضرت ابراهیم علیه السلام را به عنوان نبی برگزیند، او را به عنوان یک بنده برگزید و پیش از آن که او را رسول قرار دهد، او را یک

نـبی قرار داد و پیش از آن که وی را دوست خـود قرار دهـد، او را یـک رسـول قرار داد و پیش از آن که او را به عنـوان امـام برگزینـد، او را به عنوان دوست خود برگزیـد. آن گاه که تمامی این چیزها در او گرد آورد، به او فرمود: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» {من، تو را پیشوای مردم قرار دادم} و چون این امر در نگاه ابراهیم علیه السلام، امری بزرگ آمد، عرض کرد:«قَالَ وَمِن ذُرِّیَّتِی قَالَ لاَ یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ» - . بقره / ۱۲۴ - {از دودمـانم [چطور؟] فرمود: پیمان من به بیـداد گران نمی رسـد.} امام صادق علیه السـلام در ادامه می فرماید: تفسـیر آن، این است که انسان سفیه نمی تواند امام انسان باتقوا باشد - . اصول الکافی ۱: ۱۷۵ - .

**[ترجمه]

«۳۷»

کا، الکافی عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ بْنِ أَبِی السَّفَاتِجِ (۸)عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ إِنَ

۱- مخطوط.

۲- مخطوط.

۳- مخطوط.

۴- مخطوط.

۵- مخطوط.

۶- مخطوط.

۷- أصول الکافی ۱: ۱۷۵. م.

۸- بفتح السین جمع السفتجه بالضم و قیل: بالفتح معرب سفته.

اللَّهَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام عَبْداً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيّاً وَ اتَّخَذَهُ نَبِيّاً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ إِمَاماً فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ وَ قَبَضَ يَدَهُ قَالَ لَهُ يَا إِبْرَاهِيمُ إِنِّی جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً فَمِنْ عِظَمِهَا فِی عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام قالَ يَا رَبِّ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِی قالَ لا يَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِينَ (۱).

**[ترجمه]الکافی: جابر گفت: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود:

ص: ۱۲

خداوند، پیش از آن که حضرت ابراهیم علیه السلام را به عنوان نبی برگزیند، او را به عنوان یک بنده برگزید و پیش از آن که وی را رسول قرار دهد، وی را نبی قرار داد و پیش از آن که او را خلیل قرار دهد به عنوان رسول بر گزید و پیش از آن که او را به عنوان امام برگزیند، او را به عنوان خلیل خود برگزید. آن گاه که تمامی این چیزها در او گرد آمد، دست او را گرفت و فرمود: ای ابراهیم {من، تو را پیشوای مردم قرار دادم.} و چون این امر در نگاه ابراهیم علیه السلام امری بزرگ آمد، عرض کرد: {از دودمانم [چطور؟] فرمود: پیمان من به بیداد گران نمی رسد.} - . اصول الکافی ۱: ۱۷۵ -

**[ترجمه]

«۳۸»

کا، الکافی عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أَوَّلُ مَنِ اتَّخَذَ النَّعْلَيْنِ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام (۲).

**[ترجمه]الکافی: سکونی گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: نخستین کسی که نعلین پوشید، ابراهیم علیه السلام بود - . فروع الکافی ۲: ۲۰۸ - .

**[ترجمه]

«۳۹»

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْهُ علیه السلام قَالَ: أَوَّلُ مَنْ شَابَ إِبْرَاهِيمُ فَقَالَ يَا رَبِّ مَا هَذَا قَالَ نُورٌ وَ تَوْقِيرٌ قَالَ رَبِّ زِدْنِی مِنْهُ (۳).

**[ترجمه]با همین اسناد از امام صادق علیه السلام: نخستین کسی که مویش سپید شد، ابراهیم علیه السلام بود. وی از خداوند پرسید: این سپیدی چیست؟ خداوند پاسخ داد: این، نور و وقار است. ابراهیم علیه السلام عرض کرد: پروردگارا، آنرا برمن بیفزا - . فروع الکافی ۲: ۲۱۷ - .

**[ترجمه]

«۴۰»

کا، الکافی عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبَانٍ عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ زَیْدٍ الشَّحَّام عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام کَانَ أَبَا أَضْیَافٍ فَکَانَ إِذَا لَمْ یَکُونُوا عِنْدَهُ خَرَجَ یَطْلُبُهُمْ وَ أَغْلَقَ بَابَهُ وَ أَخَذَ الْمَفَاتِیحَ یَطْلُبُ الْأَضْیَافَ وَ إِنَّهُ رَجَعَ إِلَی دَارِهِ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ أَوْ شِبْهِ رَجُلٍ فِی الدَّارِ فَقَالَ یَا عَبْدَ اللَّهِ بِإِذْنِ مَنْ دَخَلْتَ هَذِهِ الدَّارَ قَالَ دَخَلْتُهَا بِإِذْنِ رَبِّهَا یُرَدِّدُ ذَلِکَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَعَرَفَ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام أَنَّهُ جَبْرَئِیلُ فَحَمِدَ رَبَّهُ ثُمَّ قَالَ أَرْسَلَنِی رَبُّکَ إِلَی عَبْدٍ مِنْ عَبِیدِهِ یَتَّخِذُهُ خَلِیلًا قَالَ إِبْرَاهِیمُ فَأَعْلِمْنِی مَنْ هُوَ أَخْدُمْهُ حَتَّی أَمُوتَ فَقَالَ فَأَنْتَ هُوَ قَالَ وَ لِمَ ذَلِکَ- (۴)قَالَ لِأَنَّکَ لَمْ تَسْأَلْ أَحَداً شَیْئاً قَطُّ وَ لَمْ تُسْأَلْ شَیْئاً قَطُّ فَقُلْتَ لَا (۵).

**[ترجمه]الکافی: زید شحام گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ابراهیم علیه السلام مهمان نواز بود. وقتی مهمانی نداشت، در پی مهمان از خانه بیرون می رفت و در را می بست و کلید را همراه خود می برد. یک بار که به خانه برگشت، ناگهان یک مرد یا چیزی که شبیه مرد بود را در خانه ا ش یافت. از او پرسید: «ای بنده خدا، با اجازه چه کسی وارد این خانه شدی؟ آن مرد پاسخ داد: با اجازه پروردگار این خانه وارد آن شدم و این جمله را سه بار تکرار کرد. ابراهیم علیه السلام دانست که او جبرئیل علیه السلام است. بنابراین، خدا را سپاس گفت. سپس جبرئیل علیه السلام به او فرمود: پرورگارت مرا به سوی بنده ای از بندگانش که او را دوست خود قرار داده، فرستاده است. ابراهیم علیه السلام فرمود: به من بگو که او کیست تا تا زمان مرگم به او خدمت کنم. جبرئیل علیه السلام فرمود: تو، همان بنده هستی. ابراهیم پرسید: دلیل این گزینش چیست؟ جبرئیل علیه السلام پاسخ داد: دلیلش آن است که تو هرگز از کسی چیزی نخواستی و هرگز پیش نیامده است که کسی از تو چیزی بخواهد و تو به او جواب رد بدهی - . این حدیث را نیافتیم. - .

**[ترجمه]

«۴۱»

کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ ظَرِیفٍ (۶)عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: کَانَ النَّاسُ یَعْتَبِطُونَ (۷)اعْتِبَاطاً فَلَمَّا کَانَ زَمَانُ إِبْرَاهِیمَ

۱- أصول الکافی ۱: ۱۷۵. م.

۲- فروع الکافی ۲: ۲۰۸. م.

۳- فروع الکافی ۲: ۲۱۷. م.

۴- فی نسخه و مم ذلک؟.

۵- لم نجده. م.

۶- هکذا فی النسخ و الصحیح طریف بالطاء المهمله وزان أمیر و هو سعد بن طریف الحنظلی الاسکاف الکوفیّ مولی بنی تمیم.

٧- اعتبط و أعبطه الموت: اخذه شابا لا عله فيه.

ع قَالَ يَا رَبِّ اجْعَلْ لِلْمَوْتِ عِلَّةً يُؤْجَرُ بِهَا الْمَيِّتُ وَ يُسَلَّى بِهَا عَنِ الْمَصَائِبِ قَالَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْمُومَ وَ هُوَ الْبِرْسَامُ- (۱)ثُمَّ أَنْزَلَ بَعْدَهُ الدَّاءَ (۲).

محمد بن يحيى عن ابن عيسى عن ابن فضال عن عاصم بن حميد عن ابن ظريف (۳)عنه عليه السلام مثله (۴).

**[ترجمه]الكافى: سعد بن ظريف گفت: امام باقر عليه السلام فرمود: مردم، بى آن كه بيمار شوند، در جوانى مى مردند. چون زمانه ابراهيم عليه السلام فرا رسيد،

آن حضرت به خداوند عرض كرد: «پروردگارا، بيمارى اى براى مردن قرار بده تا فردى كه مى ميرد، به خاطر آن پاداش بگيرد و از رفتارى ها تسلى يابد. بدين سان خداوند عزوجل موم كه همان برسام - . به التهابى در پرده ميان كبد و قلب، برسام مى گويند. - است را نازل كرد و پس از آن بيمارى مرگ را نازل فرمود - . فروع الكافى ۱ : ۳۱ - .

عاصم بن حميد از ابن ظريف از امام باقر عليه السلام نيز شبيه اين حديث نقل شده است - . فروع الكافى ۱ : ۳۱ - .

**[ترجمه]

«۴۲»

فس، تفسير القمى فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ يَعْنِي بِمَا فِي التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ يَعْنِي بِمَا فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ عَنْهُ عليه السلام (۵).

**[ترجمه]تفسير على بن ابراهيم: مقصود از «فِيمَا لَكُم بِهِ عِلمٌ» {درباره آنچه نسبت به آن دانشى داشتيد}، مطالب آمده در تورات و انجيل است. همچنين منظور از «فَلِمَ تُحَآجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ» - . آل عمران / ۶۶ -

{پس چرا در مورد چيزى كه بدان دانشى نداريد، محاجه مى كنيد} مطالبى است كه در صحف ابراهيم عليه السلام از او نقل شده است - . تفسير القمى: ۹۴ - .

**[ترجمه]

«۴۳»

نَوَادِرُ الرَّاوَنْدِيِّ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ الْوِلْدَانَ تَحْتَ عَرْشِ الرَّحْمَنِ يَسْتَغْفِرُونَ لِآبَائِهِمْ يَحْضُنُهُمْ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام وَ تُرَبِّيهِمْ سَارَةُ عليها السلام فِي جَبَلٍ مِنْ مِسْكٍ وَ عَنْبَرٍ وَ زَعْفَرَانٍ.

**[ترجمه]نوادر راوندى: به اسناد خود از موسى بن جعفر از پدران بزرگوارش عليهم السلام از پيامبر صلى الله عليه و آله نقل

کرد که فرمود: نوزادان، در زیر عرش خداوند رحمان برای پدرانشان طلب آمرزش می کنند و در کوهی از مشک، عنبر و زعفران، ابراهیم علیه السلام آنان را در آغوش می گیرد و ساره سلام الله علیها آنان را تربیت می کند.

**[ترجمه]

باب ۲ قصص ولادته علیه السلام إلی کسر الأصنام و ما جری بینه و بین فرعونه و بیان حال أبیه

الآیات

البقره: «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِی حَاجَّ إِبْراهِیمَ فِی رَبِّهِ أَنْ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْکَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ قالَ أَنَا أُحْیِی وَ أُمِیتُ قالَ إِبْراهِیمُ فَإِنَّ اللَّهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ»(۲۵۸)

الأنعام: «وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ لِأَبِیهِ آزَرَ أَ تَتَّخِذُ أَصْناماً آلِهَةً إِنِّی أَراکَ وَ قَوْمَکَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ* وَ کَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ* فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ رَأی کَوْکَباً قالَ هذا رَبِّی فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لا أُحِبُّ الْآفِلِینَ* فَلَمَّا رَأَی الْقَمَرَ بازِغاً قالَ هذا رَبِّی فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لَئِنْ لَمْ یَهْدِنِی رَبِّی لَأَکُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّینَ*

۱- البرسام: التهاب فی الحجاب الذی بین الکبد و القلب.

۲- فروع الکافی ج ۱: ۳۱. م.

۳- تقدم الکلام فیه.

۴- فروع الکافی ج ۱: ۳۱. م.

۵- تفسیر القمّیّ: ۹۴: م.

فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بازِغَةً قالَ هذا رَبِّی هذا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قالَ يا قَوْمِ إِنِّی بَرِی ءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ* إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ* وَ حاجَّهُ قَوْمُهُ قالَ أَ تُحاجُّونِّی فِی اللَّهِ وَ قَدْ هَدانِ وَ لا أَخافُ ما تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشاءَ رَبِّی شَيْئاً وَسِعَ رَبِّی كُلَّ شَیْ ءٍ عِلْماً أَ فَلا تَتَذَكَّرُونَ* وَ كَيْفَ أَخافُ ما أَشْرَكْتُمْ وَ لا تَخافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطاناً فَأَیُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ* الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ* وَ تِلْكَ حُجَّتُنا آتَيْناها إِبْراهِيمَ عَلى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ»(۷۴-۸۳)

التوبه: «وَ ما كانَ اسْتِغْفارُ إِبْراهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَها إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْراهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ»(۱۱۴)

مريم: «وَ اذْكُرْ فِی الْكِتابِ إِبْراهِيمَ إِنَّهُ كانَ صِدِّيقاً نَبِيًّا* إِذْ قالَ لِأَبِيهِ يا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا يَسْمَعُ وَ لا يُبْصِرُ وَ لا يُغْنِی عَنْكَ شَيْئاً *يا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِی أَهْدِكَ صِراطاً سَوِيًّا* يا أَبَتِ لا تَعْبُدِ الشَّيْطانَ إِنَّ الشَّيْطانَ كانَ لِلرَّحْمنِ عَصِيًّا* يا أَبَتِ إِنِّی أَخافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذابٌ مِنَ الرَّحْمنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطانِ وَلِيًّا* قالَ أَ راغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِی يا إِبْراهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَ اهْجُرْنِی مَلِيًّا* قالَ سَلامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّی إِنَّهُ كانَ بِی حَفِيًّا* وَ أَعْتَزِلُكُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ أَدْعُوا رَبِّی عَسى أَلَّا أَكُونَ بِدُعاءِ رَبِّی شَقِيًّا»(۴۱-۴۸)

الأنبياء: «وَ لَقَدْ آتَيْنا إِبْراهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عالِمِينَ* إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ ما هذِهِ التَّماثِيلُ الَّتِی أَنْتُمْ لَها عاكِفُونَ* قالُوا وَجَدْنا آباءَنا لَها عابِدِينَ* قالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ فِی ضَلالٍ مُبِينٍ* قالُوا أَ جِئْتَنا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ* قالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الَّذِی فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلى ذلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ* وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ* فَجَعَلَهُمْ جُذاذاً إِلَّا كَبِيراً لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ* قالُوا مَنْ فَعَلَ هذا بِآلِهَتِنا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ* قالُوا سَمِعْنا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقالُ لَهُ إِبْراهِيمُ* قالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ* قالُوا أَ أَنْتَ فَعَلْتَ هذا بِآلِهَتِنا يا إِبْراهِيمُ* قالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هذا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ كانُوا يَنْطِقُونَ* فَرَجَعُوا إِلى أَنْفُسِهِمْ فَقالُوا إِنَّكُمْ

أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ *ثُمَّ نُكِسُوا عَلى رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ ما هؤُلاءِ يَنْطِقُونَ* قالَ أَ فَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَ لا يَضُرُّكُمْ* أُفٍّ لَكُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ* قالُوا حَرِّقُوهُ وَ انْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ* قُلْنا يا نارُ كُونِي بَرْداً وَ سَلاماً عَلى إِبْراهِيمَ* وَ أَرادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْناهُمُ الْأَخْسَرِينَ* وَ نَجَّيْناهُ وَ لُوطاً إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بارَكْنا فِيها لِلْعالَمِينَ»(۵۱-۷۱)

الشعراء: «وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْراهِيمَ* إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ ما تَعْبُدُونَ* قالُوا نَعْبُدُ أَصْناماً فَنَظَلُّ لَها عاكِفِينَ* قالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ* أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ* قالُوا بَلْ وَجَدْنا آباءَنا كَذلِكَ يَفْعَلُونَ *قالَ أَ فَرَأَيْتُمْ ما كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ* أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ* فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعالَمِينَ* الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ* وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِ* وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ* وَ الَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ* وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ* رَبِّ هَبْ لِي حُكْماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ *وَ اجْعَلْ لِي لِسانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ *وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ* وَ اغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كانَ مِنَ الضَّالِّينَ* وَ لا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ»(۶۹-۸۷)

العنكبوت: «وَ إِبْراهِيمَ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ* إِنَّما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثاناً وَ تَخْلُقُونَ إِفْكاً إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ وَ اشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ *وَ إِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ»(۱۶-۱۸) (ثم قال تعالى): «فَما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ* وَ قالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثاناً مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً وَ مَأْواكُمُ النَّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ ناصِرِينَ* فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَ قالَ إِنِّي مُهاجِرٌ إِلى رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»(۲۴-۲۶)

الصافات: «وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْراهِيمَ *إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ* إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ ما ذا تَعْبُدُونَ* أَ إِفْكاً آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ* فَما ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعالَمِينَ*

فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ* فَقالَ إِنِّی سَقِیمٌ *فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِینَ* فَراغَ إِلی آلِهَتِهِمْ فَقالَ أَ لا تَأْکُلُونَ* ما لَکُمْ لا تَنْطِقُونَ* فَراغَ عَلَیْهِمْ ضَرْباً بِالْیَمِینِ* فَأَقْبَلُوا إِلَیْهِ یَزِفُّونَ* قالَ أَ تَعْبُدُونَ ما تَنْحِتُونَ* وَ اللَّهُ خَلَقَکُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ* قالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْیاناً فَأَلْقُوهُ فِی الْجَحِیمِ* فَأَرادُوا بِهِ کَیْداً فَجَعَلْناهُمُ الْأَسْفَلِینَ* وَ قالَ إِنِّی ذاهِبٌ إِلی رَبِّی سَیَهْدِینِ»(۸۳-۹۹)

الزخرف: «وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ لِأَبِیهِ وَ قَوْمِهِ إِنَّنِی بَراءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ* إِلَّا الَّذِی فَطَرَنِی فَإِنَّهُ سَیَهْدِینِ* وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فِی عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ»(۲۶-۲۸)

الممتحنه: «قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْراهِیمَ وَ الَّذِینَ مَعَهُ إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآؤُا مِنْکُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ کَفَرْنا بِکُمْ وَ بَدا بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَةُ وَ الْبَغْضاءُ أَبَداً حَتَّی تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْراهِیمَ لِأَبِیهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَکَ وَ ما أَمْلِکُ لَکَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَیْ ءٍ رَبَّنا عَلَیْکَ تَوَکَّلْنا وَ إِلَیْکَ أَنَبْنا وَ إِلَیْکَ الْمَصِیرُ *رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلَّذِینَ کَفَرُوا وَ اغْفِرْ لَنا رَبَّنا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»(۴-۵)

lt;meta info="- أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِی حَآجَّ إِبْرَاهِیمَ فِی رِبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللّهُ الْمُلْکَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِـی وَیُمِیتُ قَالَ أَنَا أُحْیِـی وَأُمِیتُ قَالَ إِبْرَاهِیمُ فَإِنَّ اللّهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ وَاللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ. - . بقره/ ۲۵۸ –

{ آیا از [حالِ] آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود [و بدان می نازید و] با ابراهیم درباره پروردگاش محاجه [می] کرد، خبر نیافتی؟ آنگاه که گفت: پروردگار من همان کسی است که زنده می کند و می میراند. گفت: من [هم] زنده می کنم و [هم] می میرانم. ابراهیم گفت: خدا[ی من] خورشید را از خاور بر می آورد، تو آن را از باختر برآور. پس آن کس که کفر ورزیده بود، مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند.}

– وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ لأَبِیهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّی أَرَاکَ وَقَوْمَکَ فِی ضَلاَلٍ مُّبِینٍ * وَکَذَلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ رَأَی کَوْکَبًا قَالَ هَـذَا رَبِّی فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لا أُحِبُّ الآفِلِینَ * فَلَمَّا رَأَی الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَـذَا رَبِّی فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ یَهْدِنِی رَبِّی لأکُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّینَ *

ص: ۱۴

فَلَمَّا رَأَی الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَـذَا رَبِّی هَـذَآ أَکْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ یَا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِّمَّا تُشْرِکُونَ * إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ حَنِیفًا وَمَا أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ * وَحَآجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِّی فِی اللّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلاَ أَخَافُ مَا تُشْرِکُونَ بِهِ إِلاَّ أَن یَشَاء رَبِّی شَیْئًا وَسِعَ رَبِّی کُلَّ شَیْءٍ عِلْمًا أَفَلاَ تَتَذَکَّرُونَ * وَکَیْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَکْتُمْ وَلاَ تَخَافُونَ أَنَّکُمْ أَشْرَکْتُم بِاللّهِ مَا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ عَلَیْکُمْ سُلْطَانًا فَأَیُّ الْفَرِیقَیْنِ أَحَقُّ بِالأَمْنِ إِن کُنتُمْ تَعْلَمُونَ * الَّذِینَ آمَنُواْ وَلَمْ یَلْبِسُواْ إِیمَانَهُم بِظُلْمٍ أُوْلَـئِکَ لَهُمُ الأَمْنُ وَهُم مُّهْتَدُونَ * وَتِلْکَ حُجَّتُنَا آتَیْنَاهَا إِبْرَاهِیمَ عَلَی قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاء إِنَّ رَبَّکَ حَکِیمٌ عَلِیمٌ. - . انعام/ ۷۴-۸۳ –

{و [یاد کن] هنگامی را که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بتان را خدایان [خود] می گیری. من همانا تو و قوم تو را در گمراهی آشکاری می بینم. و این گونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد. پس

چون شب بر او پرده افکند ستاره ای دید. گفت: این پروردگار من است و آنگاه چون غروب کرد. گفت: غروب کنندگان را دوست ندارم. و چون ماه را در حال طلوع دید گفت: این، پروردگار من است. آنگاه چون ناپدید شد گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود قطعاً از گروه گمراهان بودم. پس چون خورشید را برآمده دید گفت: این پروردگار من است. این بزرگتر است و هنگامی که افول کرد گفت: ای قوم من من از آنچه [برای خدا] شریک می سازید بیزارم. من از روی اخلاص پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم. و قومش با او به ستیزه پرداختند گفت: آیا با من در باره خدا محاجه می کنید و حال آن که او مرا راهنمایی کرده است و من از آنچه شریک او می سازید بیمی ندارم مگر آنکه پروردگارم چیزی بخواهد علم پروردگارم به هر چیزی احاطه یافته است پس آیا متذکر نمی شوید. و چگونه از آنچه شریک [خدا] می گردانید بترسم با آن که شما خود از این که چیزی را شریک خدا ساخته اید که [خدا] دلیلی در باره آن بر شما نازل نکرده است نمی هراسید. پس اگر می دانید کدام یک از [ما] دو دسته به ایمنی سزاوارتر است. کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده اند آنان راست ایمنی و ایشان راه یافتگانند. و آن حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم درجات هر کس را که بخواهیم فرا می بریم؛ زیرا پروردگار تو حکیم داناست.}

- وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلاَّ عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لأوَّاهٌ حَلِيمٌ. - . توبه/ ۱۱۴ -

{و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش جز برای وعده ای که به او داده بود نبود و[لی] هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست از او بیزاری جست. راستی ابراهیم دلسوزی بردبار بود.}

- وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنكَ شَيْئًا * يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا * يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا * يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَن فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا * قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْراهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا * قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا * وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّي عَسَى أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاء رَبِّي شَقِيًّا. - . مریم/ ۴۱-۴۸ -

{و در این کتاب به یاد ابراهیم پرداز؛ زیرا او پیامبری بسیار راستگوی بود. چون به پدرش گفت: پدر جان چرا چیزی را که نمی شنود و نمی بیند و از تو چیزی را دور نمی کند می پرستی. ای پدر به راستی مرا از دانش [وحی حقایقی به دست] آمده که تو را نیامده است. پس از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت نمایم. پدر جان شیطان را مپرست که شیطان [خدای] رحمان را عصیانگر است. پدر جان من می ترسم از جانب [خدای] رحمان عذابی به تو رسد و تو یار شیطان باشی. گفت: ای ابراهیم آیا تو از خدایان من متنفری. اگر باز نایستی تو را سنگسار خواهم کرد و [برو] برای مدتی طولانی از من دور شو. [ابراهیم] گفت: درود بر تو باد به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می خواهم؛ زیرا او همواره نسبت

به من پر مهر بوده است. و از شما و [از] آنچه غیر از خدا می خوانید کناره می گیرم و پروردگارم را می خوانم امیدوارم که در خواندن پروردگارم ناامید نباشم. }

– وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِه عَالِمِينَ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِی أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ * قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءنَا لَهَا عَابِدِينَ * قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِی ضَلَالٍ مُّبِينٍ * قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ * قَالَ بَل رَّبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِی فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَى ذَلِكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ * وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ * فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ * قَالُوا مَن فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ * قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ * قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ * قَالُوا أَأَنتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ * قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ * فَرَجَعُوا إِلَى أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ *

ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاء يَنطِقُونَ * قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ * أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ * قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ * قُلْنَا يَا نَارُ كُونِی بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ * وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ * وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِی بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ. – . انبيا/ ۵۱–۷۱ –

{و در حقيقت پيش از آن به ابراهيم رشد [فكرى]اش را داديم و ما به [شايستگى] او دانا بوديم. آنگاه كه به پدر خود و قومش گفت اين مجسمه هايى كه شما ملازم آنها شده ايد چيستند. گفتند پدران خود را پرستندگان آنها يافتيم. گفت قطعا شما و پدرانتان در گمراهى آشكارى بوديد. گفتند: آيا حق را براى ما آورده اى يا تو از شوخى كنندگانى. گفت: [نه] بلكه پروردگارتان پروردگار آسمانها و زمين است همان كسى كه آنها را پديد آورده است و من بر اين [واقعيت] از گواهانم. و سوگند به خدا كه پس از آن كه پشت كرديد و رفتيد قطعاً در كار بتانتان تدبيرى خواهم كرد. پس آنها را جز بزرگترشان را ريز ريز كرد باشد كه ايشان به سراغ آن بروند. گفتند: چه كسى با خدايان ما چنين [معامله اى] كرده كه او واقعاً از ستمكاران است. گفتند: شنيديم جوانى از آنها [به بدى] ياد مى كرد كه به او ابراهيم گفته مى شود. گفتند: پس او را در برابر ديدگان مردم بياوريد باشد كه آنان شهادت دهند. گفتند: اى ابراهيم، آيا تو با خدايان ما چنين كردى. گفت: [نه] بلكه آن را اين بزرگترشان كرده است اگر سخن مى گويند از آنها بپرسيد. پس به خود آمده و [به يكديگر] گفتند: در حقيقت شما ستمكاريد. سپس سرافكنده شدند [و گفتند:] قطعاً دانسته اى كه اين ها سخن نمى گويند. گفت: آيا جز خدا چيزى را مى پرستيد كه هيچ سود و زيانى به شما نمى رساند. اف بر شما و بر آنچه غير از خدا مى پرستيد مگر نمى انديشيد. گفتند: اگر كارى مى كنيد او را بسوزانيد و خدايانتان را يارى دهيد. گفتيم: اى آتش براى ابراهيم سرد و بى آسيب باش. و خواستند به او نيرنگى بزنند و[لى] آنان را زيانكارترين [مردم] قرار داديم. و او و لوط را [براى رفتن] به سوى آن سرزمينى كه براى جهانيان در آن بركت نهاده بوديم رهانيديم. }

– وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ * قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ * قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ * أَوْ يَنفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ * قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ * قَالَ أَفَرَأَيْتُم مَّا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ * أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ * فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّی إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ * الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِی هُوَ يُطْعِمُنِی وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِی يُمِيتُنِی ثُمَّ يُحْيِينِ * وَالَّذِی أَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لِی خَطِيئَتِی يَوْمَ الدِّينِ * رَبِّ هَبْ لِی حُكْمًا وَأَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِينَ * وَاجْعَل لِّی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِينَ * وَاجْعَلْنِی مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ * وَاغْفِرْ لِأَبِی إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ * وَلَا تُخْزِنِی يَوْمَ يُبْعَثُونَ . – . شعرا/ ۶۹– ۷۸ –

{و بر آنـان گزارش ابراهیم را بخوان. آنگـاه که به پـدر خـود و قـومش گفت چه می پرستیـد. گفتنـد: بتـانی را می پرسـتیم و همواره ملازم آنهـاییم. گفت: آیـا وقتی دعا می کنیـد از شـما می شـنوند. یا به شـما سود یا زیان می رساننـد. گفتنـد: نه بلکه پـدران خود را یافتیم که چنین می کردند. گفت: آیا در آنچه می پرستیده اید تأمل کرده اید. شـما و پدران پیشـین شـما. قطعاً همه آنها جز پروردگار جهانیان دشمن منند. آن کس

که مرا آفریـده و همو راهنماییم می کند. و آن کس که او به من خوراک می دهد و سیرابم می گرداند. و چون بیمار شوم او مرا درمان می بخشـد. و آن کس که مرا می میراند و سـپس زنده ام می گرداند. و آن کس که امید دارم روز پاداش گناهم را بر من ببخشایـد. پروردگـارا به من دانش عطـا کن و مرا به صالحـان ملحـق فرمـای. و برای من در [میـان] آینـدگان آوازه نیکو گـذار. و مرا از وارثـان بهشت پر نعمت گردان. و بر پـدرم ببخشـای که او از گمراهـان بـود. و روزی که [مردم] برانگیخته می شوند رسوایم مکن. }

– وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ * إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِندَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * وَإِن تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ. – . عنکبوت/ ۱۶-۱۸ –

{و [یاد کن] ابراهیم را چون به قوم خویش گفت: خدا را بپرستید و از او پروا بدارید اگر بدانید این [کار] برای شما بهتر است. واقعا آنچه را که شـما سوای خـدا می پرستیـد جز بتانی [بیش] نیسـتند و دروغی برمی سازید در حقیقت کسانی را که جز خدا می پرستیـد اختیار روزی شـما را در دست ندارند پس روزی را پیش خدا بجویید و او را بپرستید و وی را سپاس گویید که به سوی او بازگردانیـده می شویـد. و اگر تکذیب کنید قطعا امتهای پیش از شـما [هم] تکذیب کردند و بر پیامبر [خدا] جز ابلاغ آشکار [وظیفه ای] نیست. }

– سپس خـدا فرمود: فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ * فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. – . عنکبوت/ ۲۴-۲۶ –

{و پاسـخ قومش جز این نبود که گفتنـد بکشـیدش یـا بسوزانیـدش ولی خـدا او را از آتش نجات بخشـید آری در این [نجات بخشـی خـدا] برای مردمی که ایمان دارنـد قطعا دلایلی است. و [ابراهیم] گفت جز خـدا فقط بتهایی را اختیار کرده اید که آن هم برای دوستی میـان شـما در زنـدگی دنیاست آنگاه روز قیامت بعضـی از شـما بعضـی دیگر را انکار و برخی از شـما برخی دیگر را لعنت می کننـد و جایتان در آتش است و برای شـما یاورانی نخواهد بود. پس لوط به او ایمان آورد و [ابراهیم] گفت من به سوی پروردگار خود روی می آورم که اوست ارجمند حکیم. }

– وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ * إِذْ جَاء رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ * أَئِفْكًا آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ * فَمَا ظَنُّكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ *

فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ * فَقَالَ إِنِّی سَقِیمٌ * فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِینَ * فَرَاغَ إِلَی آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ * مَا لَكُمْ لَا تَنطِقُونَ * فَرَاغَ عَلَیْهِمْ ضَرْبًا بِالْیَمِینِ * فَأَقْبَلُوا إِلَیْهِ یَزِفُّونَ * قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ * وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ * قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْیَانًا فَأَلْقُوهُ فِی الْجَحِیمِ * فَأَرَادُوا بِهِ كَیْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِینَ * وَقَالَ إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی سَیَهْدِینِ. - . صافات/ ۸۳-۹۹ -

{و بی گمان ابراهیم از پیروان اوست. آنگاه که با دلی پاک به [پیشگاه] پروردگارش آمد. چون به پدر[خوانده] و قوم خود گفت چه می پرستید. آیا غیر از آنها به دروغ خدایانی [دیگر] می خواهید. پس گمانتان به پروردگار جهانها چیست. پس نظری به ستارگان افکند. و گفت من کسالت دارم. پس پشت کنان از او روی برتافتند. تا نهانی به سوی خدایانشان رفت و [به ریشخند] گفت آیا غذا نمی خورید. شما را چه شده که سخن نمی گویید. پس با دست راست بر سر آنها زدن گرفت. تا دوان دوان سوی او روی آور شدند. [ابراهیم] گفت آیا آنچه را می تراشید می پرستید. با اینکه خدا شما و آنچه را که برمی سازید آفریده است. گفتند برایش [کوره]خانه ای بسازید و در آتشش بیندازید. پس خواستند به او نیرنگی زنند و[لی] ما آنان را پست گردانیدیم. و [ابراهیم] گفت من به سوی پروردگارم رهسپارم زودا که مرا راه نماید. }

- وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ لِأَبِیهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِی بَرَاء مِّمَّا تَعْبُدُونَ * إِلَّا الَّذِی فَطَرَنِی فَإِنَّهُ سَیَهْدِینِ * وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِیَةً فِی عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ . - . زخرف/ ۲۶-۲۸ -

{و چون ابراهیم به [نا]پدری خود و قومش گفت من واقعا از آنچه می پرستید بیزارم. مگر [از] آن کس که مرا پدید آورد و البته او مرا راهنمایی خواهد کرد. و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد. باشد که آنان [به توحید] بازگردند. }

- قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْرَاهِیمَ وَالَّذِینَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاء مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَیْنَنَا وَبَیْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاء أَبَدًا حَتَّی تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِیمَ لِأَبِیهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن شَیْءٍ رَّبَّنَا عَلَیْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَیْكَ أَنَبْنَا وَإِلَیْكَ الْمَصِیرُ * رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلَّذِینَ كَفَرُوا وَاغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِیزُ الْحَكِیمُ. - . ممتحنه/ ۴، ۵ -

{قطعا برای شما در [پیروی از] ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست آنگاه که به قوم خود گفتند ما از شما و از آنچه به جای خدا می پرستید بیزاریم به شما کفر می ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید جز [در] سخن ابراهیم [که] به [نا]پدر[ی] خود [گفت] حتما برای تو آمرزش خواهم خواست با آن که در برابر خدا اختیار چیزی را برای تو ندارم ای پروردگار ما بر تو اعتماد کردیم و به سوی تو بازگشتیم و فرجام به سوی توست. پروردگارا ما را وسیله آزمایش [و آماج آزار] برای کسانی که کفر ورزیده اند مگردان و بر ما ببخشای که تو خود توانای سنجیده کاری. }

**[ترجمه]

تفسیر

قال الطبرسی رحمه الله فی قوله تعالی: أَ لَمْ تَرَ أی أ لم ینته علمک إِلَی الَّذِی حَاجَّ إِبْراهِیمَ أی خاصمه و هو نمرود بن کنعان و هو أول من تجبر و ادعی الربوبیه و اختلف فی وقت الحاجّه فقیل عند کسر الأصنام قبل إلقائه فی النار و قیل بعده و هو المروی عن الصادق علیه السلام فِی رَبِّهِ أی فی رب إبراهیم الذی یدعو إلی توحیده و عبادته أَنْ آتاهُ اللَّهُ أی لأن آتاه الْمُلْکَ و الهاء تعود إلی المحاج لإبراهیم أی بطر الملک و نعیم الدنیا حمله علی المحاجه و الملک علی هذا الوجه جائز أن ینعم الله به علی أحد فأما الملک بتملیک الأمر و النهی و تدبیر أمور الناس و إیجاب الطاعه علی الخلق فلا یجوز أن یؤتیه الله إلا من یعلم أنه یدعو إلی الصلاح و السداد و الرشاد و قیل إن الهاء تعود إلی إبراهیم علیه السلام إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ الإماته هی إخراج الروح من بدن الحی من غیر جرح و لا نقص بنیه و لا إحداث فعل یتصل بالبدن من جهه و هذا خارج عن قدره البشر قالَ أَنَا أُحْیِی بالتخلیه من الحبس وَ أُمِیتُ بالقتل و هذا جهل من الکافر لأنه اعتمد فی المعارضه علی العباره فقط دون المعنی عادلا عن وجه الحجه بفعل الحیاه للمیت أو الموت للحی علی سبیل الاختراع الذی ینفرد

سبحانه به و لا یقدر علیه سواه فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ أی تحیر عند الانقطاع بما بان له من ظهور الحجه.

فإن قیل فهلاـ قال له نمرود فلیأت بها ربک من المغرب قیل عن ذلک جوابان أحدهما أنه لما علم بما رأی من الآیات أنه لو اقترح ذلک لأتی به الله تصدیقا لإبراهیم فکان یزداد بذلک فضیحه عدل عن ذلک و الثانی أن الله خذله و لطف لإبراهیم علیه السلام حتی أنه لم یأت بشبهه و لم یلبس وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ بالمعونه علی بلوغ البغیه من الفساد أو إلی المحاجه أو إلی الجنه أو لا یهدیهم بألطافه و تأییده إذا علم أنه لا لطف لهم.

و فی تفسیر ابن عباس أن الله سلط علی نمرود بعوضه فعضت شفته فأهوی إلیها لیأخذها بیده فطارت فی منخره فذهب لیستخرجها فطارت فی دماغه فعذبه الله بها أربعین لیله ثم أهلکه. (۱)وَ کَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ أی مثل ما وصفناه من قصه إبراهیم و قوله لأبیه ما قال نری مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أی القدره التی تقوی بها دلالته علی توحید الله و قیل معناه کما أریناک یا محمد أریناه آثار قدرتنا فیما خلقنا من العلویات و السفلیات لیستدل بها و قیل ملکوت السماوات و الأرض ملکهما بالنبطیه و قیل أطلق الملکوت علی المملوک الذی هو فی السماوات و الأرض

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام کَشَطَ اللَّهُ لَهُ عَنِ الْأَرَضِینَ حَتَّی رَآهُنَّ وَ مَا تَحْتَهُنَّ وَ عَنِ السَّمَاوَاتِ حَتَّی رَآهُنَّ وَ مَا فِیهِنَّ مِنَ الْمَلَائِکَهِ وَ حَمَلَهِ الْعَرْشِ.

وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ أی المتیقنین بأن الله سبحانه هو خالق ذلک و المالک له. (۲)فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ أی أظلم و ستر بظلامه کل ضیاء رَأی کَوْکَباً قیل هو الزهره و قیل هو المشتری فَلَمَّا أَفَلَ أی غرب بازِغاً أی طالعا إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ أی نفسی حَنِیفاً أی مخلصا مائلا عن الشرک إلی الإخلاص (۳)و ذکر أهل التفسیر و التاریخ أن إبراهیم علیه السلام ولد فی زمن نمرود بن کنعان و زعم

۱- مجمع البیان ۱: ۳۶۶- ۲۶۸. م.

۲- مجمع البیان ۴: ۳۲۲. م.

۳- مجمع البیان ۴: ۳۲۳- ۳۲۴. م.

بعضـهم أن نمرود كان من ولاه كيكاوس و بعضـهم قال كان ملكا برأسه و قيل لنمرود إنه يولد مولود فى بلده هذه السـنه يكون هلاكه و زوال ملكه على يـده ثم اختلفوا فقال بعضـهم إنما قالوا ذلك من طريق التنجيم و التكهن و قال آخرون بل وجـد ذلك فى كتب الأنبياء و قال آخرون رأى نمرود كأن كوكبا طلع فـذهب بضوء الشـمس و القمر فسأل عنه فعبر بأنه يولـد غلام يـذهب ملكه على يـده عن السـدى فعند ذلك أمر بقتل كل غلام يولد تلك السـنه و أمر بأن يعزل الرجال عن النساء و بأن يتفحص عن أحوال النساء فمن وجـدت حبلى تحبس حتى تلـد فإن كان غلاما قتل و إن كانت جاريه خليت حتى حبلت أم إبراهيم فلما دنت ولادته خرجت هـاربه فـذهبت به إلى غـار و لفته فى خرقه ثم جعلت على باب الغار صـخره ثم انصـرفت عنه فجعل الله رزقه فى إبهامه فجعل يمصـها فتشخب لبنا و جعل يشب فى اليوم كما يشب غيره فى الجمعه و يشب فى الجمعه كما يشب غيره فى الشهر و يشب فى الشـهر كمـا يشب غيره فى السـنه فمكث مـا شـاء الله أن يمكث و قيـل كـانت تختلـف إليه أمه فكـان يمص أصـابعه فوجدته يمص من إصـبع ماء و من إصـبع لبنا و من إصـبع عسـلا و من إصبع تمرا و من إصبع سمنا عن أبى روق (۱)و محمد بن إسـحاق و لما خرج من السـرب نظر إلى النجم و كان آخر الشهر فرأى الكوكـب قبل القمر ثم رأى القمر ثم الشمس فقال ما قال و لما رأى قومه يعبدون الأصنام خالفهم و كان يعيب آلهتهم حتى فشا أمره و جرت المناظرات. (۲)وَ حاجَّهُ قَوْمُهُ أى جادلوه فى الـدين و خوفوه من ترك عبـاده آلهتهم قـالَ أى إبراهيم أَ تُحاجُّونِّی فِی اللَّهِ وَ قَـدْ هَـدانِ أى وفقنى لمعرفته و لطف لى فى العلم بتوحيـده و إخلاص العباده له وَ لا أَخافُ ما تُشْـرِكُونَ بِهِ أى لا أخاف منه ضـررا إن كفرت به و لا أرجو نفعا إن عبـدته لأنه بين صنم قـد كسـر فلا يـدفع عن نفسه و نجم دل أفوله على حـدثه إِلَّا أَنْ يَشاءَ رَبِّی شَـيْئاً فيه قولان أحدهما أن معناه إلا أن يقلب الله هذه الأصنام فيحييها و يقدرها فتضر و تنفع فيكون ضررها و نفعها إذ ذاك دليلا على حدثها

۱- بفتح الراء و سكون الواو هو عطيه بن حارث الهمدانىّ الكوفىّ صاحب التفسير.

۲- مجمع البيان ۴: ۳۲۵. م.

أيضا و على توحيد الله و على أنه المستحق للعباده دون غيره و الثانى إلا أن يشاء ربى أن يعذبنى ببعض ذنوبى أو يشاء الإضرار بى ابتداء و الأول أجود وَ كَيْفَ أَخافُ ما أَشْرَكْتُمْ من الأوثان و هم لا يضرون و لا ينفعون وَ لا تَخافُونَ من هو القادر على الضر و النفع بل تجترءون عليه بأنكم أشركتم.

و قيل معناه كيف أخاف شرككم و أنا برى ء منه و الله لا يعاقبنى بفعلكم و أنتم لا تخافونه و قد أشركتم به فما مصدريه سُلْطاناً أى حجه على صحته. (۱)وَ تِلْكَ حُجَّتُنا أى أدلتنا آتَيْناها أى أعطيناها إِبْراهِيمَ و أخطرناها بباله و جعلناها حججا عَلى قَوْمِهِ من الكفار نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ من المؤمنين بحسب أحوالهم فى الإيمان و اليقين أو للاصطفاء للرساله. (۲)إِلَّا عَنْ مَوْعِدَهٍ أى إلا صادرا عن موعده و اختلف فى صاحب هذه الموعده هل هو إبراهيم أو أبوه فقيل إنها من الأب وعد إبراهيم أنه يؤمن به إن يستغفر له فاستغفر له لذلك فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ و لا يفى بما وعد تَبَرَّأَ مِنْهُ و ترك الدعاء له و قيل إن الموعده كانت من إبراهيم قال لأبيه إنى أستغفر لك ما دمت حيا و كان يستغفر له مقيدا بشرط الإيمان فلما أيس من إيمانه تبرأ منه

إِنَّ إِبْراهِيمَ لَأَوَّاهٌ أى كثير الدعاء و البكاء- و هو المروى عن أبى عبد الله عليه السلام.

و قيل الرحيم بعباد الله و قيل الذى إذا ذكر النار قال أوه (۳)و قيل الأواه المؤمن بلغه الحبشه و قيل الموقن أو العفيف أو الراجع عن كل ما يكره الله أو الخاشع أو الكثير الذكر و قيل المتأوه شفقا و فرقا المتضرع يقينا بالإجابه و لزوما للطاعه حَلِيمٌ يقال بلغ من حلم إبراهيم عليه السلام أن رجلا قد آذاه و شتمه فقال له هداك الله. (۴)إِنَّهُ كانَ صِدِّيقاً أى كثير التصديق فى أمور الدين وَ لا يُغْنِي عَنْكَ أى لا يكفيك

۱- مجمع البيان ۴: ۳۲۶- ۳۲۷. م.

۲- مجمع البيان ۴: ۳۲۹. م.

۳- كلمه تقال عند الشكايه أو التوجع، و فيها لغات.

۴- مجمع البيان ۵: ۷۷. م.

شَيْئاً و لا ينفعك و لا يضرك صِراطاً سَوِيًّا أى طريقا مستقيما عَصِيًّا أى عاصيا أَنْ يَمَسَّكَ أى يصيبك فَتَكُونَ لِلشَّيْطانِ وَلِيًّا أى موكولا إليه و هو لا يغنى عنك شيئا و قيل أى لاحقا بالشيطان فى اللعن و الخذلان أَ راغِبٌ أى معرض أَنْتَ عَنْ عباده آلِهَتِي لَأَرْجُمَنَّكَ بالحجاره و قيل لأرمينك بالذنب و العيب و أشتمنك و قيل لأقتلنك وَ اهْجُرْنِي مَلِيًّا أى فارقنى دهرا طويلا و قيل مليا سويا سليما من عقوبتى قالَ سَلامٌ عَلَيْكَ سلام توديع و هجر على ألطف الوجوه و قيل سلام إكرام و بر تأديه لحق الأبوه.

سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي فيه أقوال أحدها أنه إنما وعده بالاستغفار على مقتضى العقل و لم يكن قد استقر بعد قبح الاستغفار للمشركين و ثانيها أنه قال سأستغفر لك على ما يصح و يجوز من تركك عباده الأوثان و ثالثها أن معناه سأدعو الله أن لا يعذبك فى الدنيا.

إِنَّهُ كانَ بِي حَفِيًّا أى بارا لطيفا رحيما وَ أَعْتَزِلُكُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أى أتنحى منكم جانبا و أعتزل عباده الأصنام وَ أَدْعُوا رَبِّي أى و أعبده عَسى أَلَّا أَكُونَ بِدُعاءِ رَبِّي شَقِيًّا كما شقيتم بدعاء الأصنام و إنما ذكر عسى على وجه الخضوع و قيل معناه لعله يقبل طاعتى و لا أشقى بالرد فإن المؤمن بين الرجاء و الخوف. (۱)رُشْدَهُ أى الحجج التى توصله إلى الرشد بمعرفه الله و توحيده أو هداه أى هديناه صغيرا و قيل هو النبوه مِنْ قَبْلُ أى من قبل موسى أو محمد أو من قبل بلوغه وَ كُنَّا بِهِ عالِمِينَ أنه أهل لذلك إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ حين رآهم يعبدون الأصنام ما هذِهِ التَّماثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَها عاكِفُونَ أى ما هذه الصور التى أنتم مقيمون على عبادتها و التمثال اسم للشى ء المصنوع مشبها بخلق من خلق الله قيل إنهم جعلوها أمثله لعلمائهم الذين انقرضوا و قيل للأجسام العلويه قالُوا وَجَدْنا اعترفوا بالتقليد إذ لم يجدوا حجه لعبادتهم إياها فِي ضَلالٍ مُبِينٍ فى ذهاب عن الحق ظاهر قالُوا أَ جِئْتَنا بِالْحَقِّ أى

۱- مجمع البيان ۶: ۵۱۶- ۵۱۷. م.

أ جاد أنت فيما تقول محق عند نفسك أم لاعب مازح و إنما قالوا ذلك لاستبعادهم إنكار عباده الأصنام عليهم. (۱)قوله قالَ بَلْ رَبُّكُمْ قال البيضاوى إضراب عن كونه لاعبا بإقامه البرهان على ما ادعاه و هن للسماوات و الأرض أو للتماثيل مِنَ الشّاهِدِينَ أى من المحققين له و المبرهنين عليه لَأَكِيدَنَّ أَصْنامَكُمْ أى لأجتهدن فى كسرها بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا عنها مُدْبِرِينَ إلى عيدكم. (۲)و قال الطبرسى قيل إنما قال ذلك فى سر من قومه و لم يسمع ذلك إلا رجل منهم فأفشاه و قالوا كان لهم فى كل سنه مجمع و عيد إذا رجعوا منه دخلوا على الأصنام فسجدوا لها فقالوا لإبراهيم أ لا تخرج معنا فخرج فلما كان ببعض الطريق قال أشتكى رجلى و انصرف فَجَعَلَهُمْ جُذاذاً أى جعل أصنامهم قطعا قطعا إِلّا كَبِيراً لَهُمْ فى الخلقه أو فى التعظيم تركه على حاله قالوا جعل يكسرهن بفأس فى يده حتى لم يبق إلا الصنم الكبير علق الفأس فى عنقه و خرج لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ أى إلى إبراهيم فينبههم على جهلهم أو إلى الكبير فيسألونه و هو لا ينطق فيعلمون جهل من اتخذه إلها فلما رجع قومه من عيدهم فوجدوا أصنامهم مكسره قالُوا مَنْ فَعَلَ هذا بِآلِهَتِنا إِنَّهُ لَمِنَ الظّالِمِينَ من موصوله أى الذى فعل هذا بآلهتنا فإنه ظالم لنفسه لأنه يقتل إذا علم به و قيل إنهم قالوا من فعل هذا استفهاما و أنكروا عليه بقولهم إنه لمن الظالمين قالوا سمعنا فتى أى قال الرجل الذى سمع من إبراهيم قوله لَأَكِيدَنَّ أَصْنامَكُمْ للقوم ما سمعه منه فقالوا سَمِعْنا فَتًى يَذْكُرُهُمْ بسوء و قيل إنهم قالوا سمعنا فتى يعيب آلهتنا و يقول إنها لا تضر و لا تنفع و لا تبصر و لا تسمع فهو الذى كسرها عَلى أَعْيُنِ النّاسِ أى بحيث يراه الناس و يكون بمشهد منهم لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ عليه بما قاله فيكون ذلك حجه عليه بما فعل كرهوا أن يأخذوه بغير بينه أو لعلهم يحضرون عقابه فَرَجَعُوا إِلى أَنْفُسِهِمْ أى فرجع بعضهم إلى بعض و قال بعضهم لبعض أَنْتُمُ الظّالِمُونَ

ص: ۲۲

۱- مجمع البيان ۷: ۵۲. م.

۲- أنوار التنزيل ۲: ۳۲. م.

حیث تعبدون ما لا یقدر الدفع عن نفسه و قیل معناه فرجعوا إلی عقولهم و تدبروا فی ذلک إذ علموا صدق إبراهیم علیه السلام فیما قاله و حاروا عن جوابه فأنطقهم الله تعالی بالحق فَقالُوا إِنَّکُمْ أَنْتُمُ الظّالِمُونَ لهذا الرجل فی سؤاله و هذه آلهتکم حاضره فاسألوها ثُمَّ نُکِسُوا عَلی رُؤُسِهِمْ إذ تحیروا و علموا أنها لا تنطق. (۱)و قال البیضاوی أی انقلبوا إلی المجادله بعد ما استقاموا بالمراجعه شبه عودهم إلی الباطل بصیروره أسفل الشیء مستعلیا علی أعلاه. (۲)قال الطبرسی فقالوا لَقَدْ عَلِمْتَ یا إبراهیم ما هؤُلاءِ یَنْطِقُونَ فکیف نسألهم فأجابهم إبراهیم علیه السلام بعد اعترافهم بالحجه أَ فَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا یَنْفَعُکُمْ شَیْئاً إن عبدتموه وَ لا یَضُرُّکُمْ إن ترکتموه لأنها لو قدرت لدفعت عن أنفسها أُفٍّ لَکُمْ تضجر منه علی إصرارهم بالباطل البین قالُوا حَرِّقُوهُ أی لما سمعوا منه هذا القول قال بعضهم لبعض حرقوه بالنار وَ انْصُرُوا آلِهَتَکُمْ أی و ادفعوا عنها و عظموها إِنْ کُنْتُمْ فاعِلِینَ أی إن کنتم ناصریها قیل إن الذی أثار بتحریق إبراهیم بالنار رجل من أکراد فارس فخسف الله به الأرض فهو یتخلخل فیها إلی یوم القیامه و قال وهب إنما قاله نمرود و فی الکلام حذف قال السدی فجمعوا الحطب حتی إن الرجل لیمرض فیوصی بکذا و کذا من ماله فیشتری به حطب و حتی إن المرأه لتغزل فتشتری به حطبا حتی بلغوا من ذلک ما أرادوا فلما أرادوا أن یلقوا إبراهیم فی النار لم یدروا کیف یلقونه فجاء إبلیس فدلهم علی المنجنیق و هو أول منجنیق صنعت فوضعوه فیها ثم رموه قُلْنا یا نارُ أی لما جمعوا الحطب و ألقوه فی النار قلنا للنار کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ و هذا مثل فإن النار جماد لا یصح خطابه و المراد أنا جعلنا النار بردا علیه و سلامه لا یصیبه من أذاها شیء و قیل یجوز أن یتکلم الله سبحانه بذلک و یکون ذلک صلاحا للملائکه و لطفا لهم. (۳)و قال الرازی اختلفوا فی أن النار کیف بردت علی ثلاثه أوجه أحدها أن الله

۱- مجمع البیان ۷: ۵۲- ۵۴. م.

۲- أنوار التنزیل ۲: ۳۳. م.

۳- مجمع البیان ۷: ۵۴- ۵۵. م.

تعالى أزال عنها ما فيها من الحر و الإحراق و أبقى ما فيها من الإضاءه و الإشراق و ثانيها أنه سبحانه خلق فى جسم إبراهيم كيفيه مانعه من وصول أذى النار إليه كما يفعل بخزنه جهنم فى الآخره كما أنه ركب بنيه النعامه بحيث لا يضرها ابتلاع الحديده المحماه و بدن السمندر بحيث لا يضره المكث فى النار و ثالثها أنه خلق بينه و بين النار حائلا يمنع من وصول النار إليه قال المحققون و الأول أولى لأن ظاهر قوله يا نارُ كُونِى بَرْداً أن نفس النار صارت بارده.

فإن قيل النار اسم للجسم الموصوف بالحراره و اللطافه فإذا كانت الحراره جزءا من مسمى النار امتنع كون النار بارده فإذا وجب أن يقال المراد بالنار الجسم الذى هو أحد أجزاء مسمى النار و ذلك مجاز فلم كان مجازكم أولى من المجازين الآخرين قلنا المجاز الذى ذكرناه يبقى معه حصول البرد و فى المجازين اللذين ذكرتموهما ما لا يبقى ذلك فكان مجازنا أولى. (۱)و قال الطبرسى قال أبو العاليه لو لم يقل سبحانه وَ سَلاماً لكانت تؤذيه من شده بردها و لكان بردها أشد عليه من حرها و لو لم يقل عَلى إِبْراهِيمَ لكان بردها باقيا إلى الأبد.

وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَمَّا أُجْلِسَ إِبْرَاهِيمُ فِى الْمَنْجَنِيقِ وَ أَرَادُوا أَنْ يَرْمُوا بِهِ فِى النَّارِ أَتَاهُ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِبْرَاهِيمُ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَ لَكَ حَاجَهٌ فَقَالَ أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا فَلَمَّا طَرَحُوهُ دَعَا اللَّهَ فَقَالَ يَا اللَّهُ يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ فَحَسَرَتِ النَّارُ عَنْهُ وَ إِنَّهُ لمحتبى (۲)(لَمُحْتَبٍ) وَ مَعَهُ جَبْرَئِيلُ وَ هُمَا يَتَحَدَّثَانِ فِى رَوْضَهٍ خَضْرَاءَ.

وَ رَوَى الْوَاحِدِيُّ بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله قَالَ: إِنَّ نُمْرُودَ الْجَبَّارَ لَمَّا أَلْقَى إِبْرَاهِيمَ فِى النَّارِ نَزَلَ إِلَيْهِ جَبْرَئِيلُ بِقَمِيصٍ مِنَ الْجَنَّهِ وَ طِنْفِسَهٍ مِنَ الْجَنَّهِ فَأَلْبَسَهُ الْقَمِيصَ وَ أَقْعَدَهُ عَلَى الطِّنْفِسَهِ وَ قَعَدَ مَعَهُ يُحَدِّثُهُ.

و قال كعب ما أحرقت النار

۱- مفاتيح الغيب ۶: ۱۳۱- ۱۳۲. م.

۲- حسرت عنه أى انكشفت عنه. احتبى بالثوب: اشتمل به. جمع بين ظهره و ساقيه بعمامه و نحوها. و فى المصدر: و إنّه لمحتب.

من إبراهيم غير وثاقه (۱)و قيل إن إبراهيم ألقى فى النار و هو ابن ست عشره سنه.

وَ أَرادُوا بِهِ كَيْداً أى شرا و تدبيرا فى إهلاكه فَجَعَلْناهُمُ الْأَخْسَرِينَ قال ابن عباس هو أن سلط الله على نمرود و خيله البعوض حتى أخذت لحومهم و شربت دماءهم و وقعت واحده فى دماغه حتى أهلكته. (۲)إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بارَكْنا أى الشام أو بيت المقدس أو مكه (۳)فَنَظَلُّ لَها عاكِفِينَ أى مصلين عن ابن عباس أو نقيم على عبادتها مداومين هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ أى هل يستجيبون دعاءكم إذا دعوتموهم أو ينفعونكم إذا عبدتموهم أو يضرونكم إذا تركتم عبادتها أَ فَرَأَيْتُمْ ما كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ أى الذى كنتم تعبدونه من الأصنام أَنْتُمْ الآن وَ آباؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ أى المتقدمون فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي أى إن عباد الأصنام معها عدو لى إلا أنه غلب ما يعقل و قيل إنه يعنى الأصنام و إنما قال فإنهم لما وصفها بالعداوه التى لا تكون إلا من العقلاء و جعل الأصنام كالعدو فى الضرر من جهه عبادتها و يجوز أن يكون قال فإنهم لأنه كان منهم من يعبد الله مع عبادته الأصنام فغلب ما يعقل و لذلك استثنى فقال إِلَّا رَبَّ الْعالَمِينَ استثناه من جميع المعبودين قال الفراء إنه من المقلوب و المعنى فإنى عدو لهم فَهُوَ يَهْدِينِ أى يرشدنى إلى ما فيه نجاتى أو إلى جنته وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي إنما قال ذلك عليه السلام على سبيل الانقطاع منه إلى الله تعالى من غير ذنب أو المعنى أن يغفر لمن يشفعنى فيه فأضافه إلى نفسه رَبِّ هَبْ لِي حُكْماً أى حكمه و علما أو نبوه وَ اجْعَلْ لِي لِسانَ صِدْقٍ أى ثناء حسنا و ذكرا جميلا فى الذين يأتون بعدى إلى يوم القيامه و قيل ولد صدق و هو محمد صلى الله عليه و آله وَ لا تُخْزِنِي هذا أيضا على الانقطاع. (۴)أَوْثاناً أى أصناما من حجاره لا تضر و لا تنفع وَ تَخْلُقُونَ إِفْكاً أى تفعلون

۱- الوثاق: ما يشد به من قيد و حبل و نحوهما.

۲- مجمع البيان ۷: ۵۵. م.

۳- مجمع البيان ۷: ۵۶ م.

۴- مجمع البيان ۷: ۱۹۳- ۱۹۴. م.

کذبا بأن تسموا هذه الأوثان آلهه. (۱)مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ أى لتتوادوا بها فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ أى فصدق بإبراهيم و هو ابن أخته و هو أول من صدق بإبراهيم وَ قالَ إبراهيم إِنِّی مُهاجِرٌ إِلى رَبِّی أى خارج من جمله الظالمين على جهه الهجر لهم على قبيح أعمالهم إلى حيث أمرنى ربى و قيل معناه قال لوط إنى مهاجر و خرج إبراهيم و معه لوط و امرأته ساره و كانت ابنه عمته من كوثى (۲)و هى قريه من سواد الكوفه إلى أرض الشام. (۳)وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْراهِيمَ أى من شيعه نوح يعنى أنه على منهاجه و سننه فى التوحيد و العدل و اتباع الحق و قيل من شيعه محمد صلى الله عليه و آله إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ أى حين صدّق الله و آمن به بقلب خالص من الشرك برى ء من المعاصى و الغل و الغش على ذلك عاش و عليه مات و قيل بقلب سليم من كل ما سوى الله لم يتعلق بشى ء غيره- عن أبى عبد الله عليه السلام.

. (۴)أَ إِفْكاً آلِهَةً قال البيضاوى أى تريدون آلهه دون الله إفكا فقدم المفعول للعنايه ثم المفعول له لأن الأهم أن يقرر أنهم على الباطل و يجوز أن يكون إفكا مفعولا به و آلهه بدل منه على أنها إفك فى أنفسها للمبالغه و المراد عبادتها فحذف المضاف أو حالا بمعنى آفكين. (۵)قال الطبرسى فَما ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعالَمِينَ أن يصنع بكم مع عبادتكم غيره أو كيف تظنون برب تأكلون رزقه و تعبدون غيره أو ما تظنون بربكم أنه على أى صفه و من أى جنس من أجناس الأشياء حتى شبهتم به هذه الأصنام فَراغَ إِلى آلِهَتِهِمْ أى فمال إليها فَقالَ أَ لا تَأْكُلُونَ خاطبها و إن كانت جمادا على وجه التهجين لعابديها و تنبيههم على أن من لا يقدر على الجواب كيف تصح عبادتها و كانوا صنعوا للأصنام طعاما

۱- مجمع البيان ۸: ۲۷۷. م.

۲- كوثى كطوبى و سيأتى تفسيرها.

۳- مجمع البيان ۸: ۲۸۰. م.

۴- مجمع البيان ۷: ۴۴۹. م.

۵- أنوار التنزيل ۲: ۱۳۳. م.

تقربا إليها و تبركا بها فَراغَ عَلَيْهِمْ ضَرْباً بِالْيَمِينِ أى فمال على الأصنام يكسرها و يضربها باليد اليمنى لأنها أقوى و قيل المراد باليمين القوه و قيل أى بالقسم الذى سبق منه بقوله تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ يَزِفُّونَ أى يسرعون فإنهم أخبروا بصنيع إبراهيم بأصنامهم فقصدوه مسرعين و حملوه إلى بيت أصنامهم و قالوا له أَنْتَ فَعَلْتَ هذا بِآلِهَتِنا فأجابهم بقوله أَ تَعْبُدُونَ ما تَنْحِتُونَ استفهاما على الإنكار و التوبيخ وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ أى و خلق ما عملتم من الأصنام قالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْياناً قال ابن عباس بنوا حائطا من حجاره طوله فى السماء ثلاثون ذراعا و عرضه عشرون ذراعا و ملئوه نارا و طرحوه فيها فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ قال الفراء كل نار بعضها فوق بعض فهى جحيم و قيل إن الجحيم النار العظيمه فَجَعَلْناهُمُ الْأَسْفَلِينَ بأن أهلكناهم و نجينا إبراهيم و سلمناه و رددنا كيدهم عنه إِنِّي ذاهِبٌ إِلى رَبِّي أى إلى حيث أمرنى أو إلى مرضاه ربى بعملى و نيتى سَيَهْدِينِ أى يهدينى ربى فيما بعد إلى طريق المكان الذى أمرنى بالمصير إليه أو إلى الجنه بطاعتى إياه. (۱)وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً أى جعل كلمه التوحيد باقيه فى ذريته فلم يزل فيهم من يقولها و قيل الكلمه هى براءه إبراهيم من الشرك و قيل هى الإمامه إلى يوم القيامه- عن أبى عبد الله عليه السلام.

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ عما هم عليه بالاقتداء بأبيهم إبراهيم عليه السلام. (۲)أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ أى اقتداء حسن كَفَرْنا بِكُمْ أى جحدنا دينكم و أنكرنا معبودكم إِلَّا قَوْلَ إِبْراهِيمَ أى اقتدوا بإبراهيم فى كل أموره إلا فى هذا القول فلا تقتدوا به فيه فإنه عليه السلام إنما استغفر لأبيه عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَها إِيَّاهُ بالإيمان فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ قال الحسن و إنما تبين له ذلك عند موت أبيه و قيل كان آزر ينافق إبراهيم و يريه أنه مسلم و يعده إظهار الإسلام ليستغفر له وَ ما أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْ ءٍ إن أراد عقابك رَبَّنا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنا أى و كانوا يقولون ذلك وَ إِلَيْكَ أَنَبْنا أى إلى طاعتك

۱- مجمع البيان ۸: ۴۴۹- ۴۵۱. م.

۲- مجمع البيان ۹: ۴۵ و فيه: بابيهم إبراهيم عليه السلام فى توحيد اللّه تعالى كما اقتدى الكفّار بآبائهم. م.

رجعنا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ و إلى حكمك المرجع و هذه حكايه لقول إبراهيم و قومه و يحتمل أن يكون تعليما لعباده أن يقولوا ذلك لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً أي لا تعذبنا بأيديهم و لا ببلاء من عندك فيقولوا لو كان هؤلاء على حق لما أصابهم هذا و قيل أي لا تسلطهم علينا فيفتنونا عن دينك و قيل أي الطف لنا حتى نصبر على أذاهم و لا نتبعهم فنصير فتنه لهم (۱).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله می گوید: {آیا خبر نیافتی؟} یعنی آیا علمت به آن منتهی نشد؟ {از [حالِ] آن کس که با ابراهیم محاجه [می]کرد} یعنی آن کسی که با وی به بحث و نزاع پرداخت. آن شخص، نمرود بن کنعان نام دشت. وی نخستین کسی بود که تکبر ورزید و ادعای خدایی کرد. اما مفسران درباره زمان این بحث و نزاع اختلاف نظر دارند. برخی می گویند که آن، به هنگام شکستن بت ها توسط حضرت ابراهیم علیه السلام و پیش از افکنده شدنش در آتش بود. برخی دیگر نیز بر این باورند که آن، پس از شکستن بت ها بوده است. این نظر دوم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است. {درباره پروردگارش} یعنی درباره پروردگار ابراهیم علیه السلام که مردم را به توحید و پرستش خود فرا می خواند. {چون خدا به او پادشاهی داده بود [و بدان می نازید]} یعنی به خاطر این که خداوند، فرمانروایی را به او ارزانی داشت. ضمیر (ه) در (آتاه) نیز به نزاع کننده با ابراهیم علیه السلام برمی گردد. مقصود، آن است که عیش و نوشِ پادشاهی و نعمت فراوان دنیا، او را به بحث و نزاع با ابراهیم علیه السلام واداشت. دادن چنین پادشاهی ای به هر انسانی توسط خداوند جایز است، اما جایز نیست که خداوند، فرمانروایی به معنای صاحب امر و نهی و صاحب تدبیر امور مردم بودن و وجوب اطاعت مردم از او را به هر کسی عطا کند. بلکه باید آن را تنها به کسی ارزانی دارد که می داند او مردم را به راستی، درستی و راه راست فرا می خواند. برخی نیز معتقدند که (ه) در (آتاه) به حضرت ابراهیم علیه السلام برمی گردد. مقصود از میراندن در آیه {آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگار من همان کسی است که زنده می کند و می میراند.}، خارج ساختن روح از بدنِ موجود زنده بدون زخمی کردن، ایجاد نقص در اعضا و یا هر کاری که به جسم مربوط می شود، است. این طور میراندن، خارج از قدرت انسان است. آن شخص نزاع کننده با ابراهیم علیه السلام {گفت: من [هم] زنده می کنم} با آزاد کردن مردم از زندان {و [هم] می میرانم} با کشتن آنان. این سخن، حکایت از نادانی آن کافر دارد؛ زیرا او در محاجه خود تنها بر الفاظ تکیه کرد نه بر معنا. او از سمت و جهت استدلال که همان به وجود آوردن مبدعانه حیات و زندگانی در انسانِ بی جان و ایجاد مبدعانه مرگ در انسانِ زنده که تنها

ص: ۱۷

خداوند سبحان قادر بر آن است، عدول کرد. {پس آن کس که کفر ورزیده بود، مبهوت ماند.} یعنی وقتی استدلال، بر آن فرد نزاع کننده روشن گردید و او بر آن آگاهی یافت، مبهوت ماند.

اگر کسی بپرسد که چرا نمرود از حضرت ابراهیم علیه السلام نخواست تا پروردگارش، خورشید را از سمت مغرب برآورد، باید بگوییم که این پرسش به دو صورت پاسخ داده شده است. نخستین پاسخ، این است که چون نمرود، آن نشانه ها را دید، دریافت که اگر چنین چیزی را مطرح کند، خداوند، این کار را برای تأیید ابراهیم علیه السلام خواهد کرد و این امر، باعث رسوایی بیشتر او خواهد شد. به همین دلیل، از آن خواسته منصرف شد. پاسخ دوم نیز این است که خداوند، او را ناکام ساخت و به ابراهیم علیه السلام توجه و لطف ورزید تا بدین وسیله نمرود، نتواند شبههای بیاورد و امر را مشتبه سازد.

{و خداونـد، قوم سـتمکار را هـدایت نمی کنـد.} یعنی خداوند، قوم سـتمکار را در رسـیدن به هدف فاسد یا به محاجه و یا به بهشت هـدایت نمی کند و یا این که آنان را به وسـیله الطاف و تأیید خود رهنمون نمی سازد؛ زیرا آگاه است که هیچ لطف و عطوفتی در آنان نیست.

در تفسـیر ابن عباس آمـده است که خداوند، پشه ای را بر نمرود چیره ساخت و آن پشه، لب نمرود را گزید. نمرود خواست تا آن را با دست خود بگیرد. در این هنگام، پشه وارد سوراخ بینی نمرود شد و او تلاش کرد تا آن را بیرون آورد. اما پشه به مغز او راه یافت. بدین سان خداوند، چهل شـبانه روز نمرود را به وسـیله آن پشه عذاب داد و سپس او را هلاک گردانید - . مجمع البیان ۱: ۲۶۸-۳۶۶ - .

{و ایـن گـونه بـه ابراهیـم نمایانـدیم} یعنی همـان طـور کـه داسـتان ابراهیم علیه السـلام و سـخن او به پـدرش را شـرح دادیم. {ملکوت آسـمآنها و زمین را نمایانـدیم} یعنی قـدرت و توانایی ای که رهنمون شدن ابراهیم علیه السـلام به توحید خداوند را محکـم تر می سـاخت. همچنیـن برخی می گوینـد که یعنی ای محمـد، همـان طـور که آثـار قـدرتمان در آفرینشِ موجـودات آسمانی و زمین را به تو نشان دادیم، آن‌ها را به او نیز نمایاندیم تا از طریق آن‌ها استدلال کند. گفته شده که منظور از ملکوت آسـمانها و زمین، ملک آسمان و زمین در نبطیه است. به عقیده برخی دیگر مقصود از ملکوت در این آیه، مملوکان و بندگان خداوند در آسمآنها و زمین هستند. امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند برای ابراهیم علیه السلام، پرده از زمین ها برداشت و او آنها و آنچه در زیر آنها وجود دارد را مشاهـده کرد. همچنین پرده از آسـمآنها برداشت و او فرشـتگان و حاملان عرش را دید. {تا از جمله یقین کننـدگان باشد.} یعنی از کسانی باشد که به این که خداوند سـبحان، آفریدگار آن و مالک آن است، یقین دارند. - . مجمع البیان ۱: ۳۲۲ -

{پس چون شب بر او پرده افکنـد} یعنی هوا تاریک شد و تمامی نور ها در تاریکی اش ناپدید گشـتند. برخی درباره {سـتاره ای دیـد} می گوینـد که مقصود از آن، زهره است. برخی دیگر نیز قائلنـد که آن، مشتری است. {و آنگـاه چون غروب کرد} یعنی آن سـتاره غروب کرد. {در حـال طلوع} یعنی در حـال برآمـدن. {روی خود را گردانیـدم} یعنی خود را گردانیـدم. {از روی اخلاص پاکدلانه} یعنی با اخلاص و رویگردان از شرک و مایل به خلوص. - . مجمع البیان ۱: ۳۲۳-۳۲۴ -

مفسران و مورخان آورده‌اند که ابراهیم علیه السلام در زمان نمرود بن کنعان می زیست. برخی از آنان بر این باورند

ص: ۱۸

که نمرود، یکی از والیـان کیکاوس بوده است. همچنین برخی دیگر او را به عنوان پادشاهی مسـتقل یاد کرده انـد. آنان آورده اند که برخی نمرود را مطلع ساختند از این که در این سال در سرزمین وی فرزندی زاده خواهد شد که باعث هلاکت و از بین رفتن پادشـاهی اش می شود. مفسـران و مورخـان در این که آنـان از چه راهی از این مسـئله آگاه شدنـد، اختلاف نظر دارنـد. برخی قائلند که از راه مطالعه سـتارگان و رمالی بر این خبر دست یافتند و برخی می گویند که آنان، این خبر را در کتاب های انبیا علیهم السـلام خوانـده و بـدان پی برده اند. برخی دیگر نیز می گویند که نمرود در خواب سـتاره ای را دید که برآمد و با نور خود، خورشـید و مـاه را از بین برد. سـپس از خوابگزاران خود درباره تعبیر آن پرسـید. آنان چنین تعبیر کردنـد که پسـری

زاده خواهد شد که پادشاهی وی را سرنگون خواهد کرد. این روایت از سدّی نقل شده است. آن هنگام دستور به قتل تمامی نوزادان پسری داد که در آن سال متولد می شدند. همچنین دستور داد که مردان را از زنانشان دور نگاه دارند و زنان را وارسی کنند و از باردار بودنشان مطلع شوند و هر زنی را حامله یافتند، تا زمان زایمانش به بند بکشند. اگر فرزند آن زن پسر بود آن را کشته و اگر دختر بود رهایش کنند. اوضاع به همین منوال بود تا این که مادر ابراهیم علیه السلام، او را باردار شد. هنگامی که زمان زایمانش، نزدیک شد، از خانه گریخت و به غاری رفت و ابراهیم علیه السلام را در پارچه ای پیچید. سپس سنگ بزرگی را بر دهانه غار گذاشت و از آن جا بازگشت. خداوند، روزیِ ابراهیم علیه السلام را در انگشت شستش قرار داد. ابراهیم علیه السلام شروع به مکیدن آن کرد و آن، تبدیل به شیر شد. رشد او در یک روز، برابر با رشد دیگر نوزادان در یک هفته بود. همچنین رشد او در یک هفته، برابر با رشد آنان در یک ماه و رشدش در یک ماه، برابر با رشد آنان در یک سال بود. او تا زمانی که خداوند خواست، در آن غار باقی ماند. برخی می گویند که مادر ابراهیم علیه السلام به او سر می زد و می دید که او انگشتانش را می مکد و از یک انگشت، آب، از دیگری، شیر، از دیگری، عسل، از دیگری خرما و از دیگری روغن بیرون می آید. از ابی روق و محمد بن اسحاق نقل شده. هنگامی که وی از آن غار بیرون آمد، اواخر ماه بود. وی به ستاره نگریست. وی ستاره را پیش از ماه و ماه را پیش از خورشید مشاهده کرد و آن مطالب را فرمود. وقتی دید قومش بت ها را می پرستند، با آنان مخالفت کرد و خدایانشان را کوچک شمرد تا این که امر او بر دیگران فاش شد و آن مناظره ها صورت گرفت. -. مجمع البیان ۴: ۳۲۵ -

{و قومش با او به ستیزه پرداختند} یعنی قوم ابراهیم علیه السلام با او بر سر دین به بحث و نزاع پرداختند و او را از نپرستیدن خدایانشان ترساندند. {گفت:} ابراهیم علیه السلام {آیا با من درباره خدا محاجه می کنید و حال آن که او مرا راهنمایی کرده است؟} یعنی توفیق شناختش را به من ارزانی داشته و با آگاه ساختنم از توحید و عبادت خالصانه او به من لطف فرموده است. {من از آنچه شریک او می سازید، بیمی ندارم.} یعنی اگر من به خدایان شما کفر بورزم، از این که به من ضرری برسانند، بیمی ندارم و مرا به رسیدن سودی از سوی آنان امیدی

نیست؛ زیرا واضح است که بت شکسته شده نمی‌تواند از خود دفاع کند و ستاره نیز با غروب کردن، نشان از آن دارد که حادث است نه ازلی. در تفسیر {مگر آن که پروردگارم چیزی بخواهد} دو نظر وجود دارد. نظر اول، این است که یعنی جز در صورتی که خداوند، این بت‌ها را برگرداند و زنده کند و به آنها قدرت ببخشد تا زیان یا سودی برسانند. در این صورت نیز زیان و سودشان، نشانه حادث بودنشان

ص: ۱۹

و توحید خداوند است و دلالت می کند بر این که تنها خداوند، شایسته پرستش است نه کسی دیگر. نظر دوم، آن است که یعنی جز این که پروردگارم بخواهد مرا به دلیل یکی از گناهانم مورد عذاب قرار دهد یا بی هیچ دلیلی بخواهد به من زیانی برساند. البته نظر اول بهتر است. {و چگونه از آنچه شریک [خدا] می گردانید، بترسم؟} یعنی چگونه از بت هایی که آنها را شریک خداوند قرار می دهید، بترسم، در حالی که هیچ زیان یا سودی نمی رسانند؟ {با آن که شما نمی هراسید؟} یعنی در حالی که شما از آن کسی که قادر به زیان یا سود رساندن است، نمی هراسید، بلکه با شرک ورزیدنتان به او گستاخی می

کنید.

برخی نیز می گویند که یعنی چگونه از شرک ورزیدنتان بترسم، در حالی که من، از آن مبرا هستم و خداوند مرا به دلیل عمل شما مجازات نمی‌کند. این، شما هستید که از او نمی ترسید و به او شرک ورزیده‌اید. بنابراین، (ما) در آیه، مصدریه است. مقصود از {دلیلی}، آمدن حجت و دلیلی بر درستی آن است. - . مجمع البیان ۴: ۳۲۶، ۳۲۷ -

{و آن، حجت ما بود} یعنی آن‌ها، ادلّه ماست. مقصود از {به ابراهیم دادیم}، این است که ما آنها را به ابراهیم ارزانی داشته و به ذهنش خطور دادیم و آنها را حجت هایی بر قوم کافرش قرار دادیم. {درجه هر کس را که بخواهیم فرا می بریم} یعنی درجه هر مؤمنی را که بخواهیم بر طبق چگونگی ایمان و یقین و یا به منظور گزینش برای امر رسالت بالا می بریم. - . مجمع البیان ۴: ۳۲۹ -

{جز برای وعده ای} یعنی آن آمرزش خواستن، تنها برای یک وعده بود. درباره این که ابراهیم علیه السلام این وعده را داده بود یا پدرش، اختلاف نظر وجود دارد. برخی می گویند که آن وعده، از طرف پدر ابراهیم بود که به او وعده داد تا اگر برایش آمرزش بخواهد، او ایمان می آورد. از این رو، ابراهیم علیه السلام برای او آمرزش خواست. {و[لی] هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست} یعنی وقتی بر او روشن شد که پدرش به وعده‌ای که داده است، عمل نمی کند، {از او بیزاری جست} و از دعا کردن برای او دست برداشت. برخی نیز می گویند که آن وعده، از سوی ابراهیم علیه السلام بود. وی به پدرش فرمود: تا زمانی که زنده ام برایت طلب آمرزش می کنم. شرط ابراهیم برای این کار، ایمان آوردن پدرش بود و چون از ایمان آوردنش ناامید شد، از او بیزاری جست. {راستی ابراهیم، دلسوزی بردبار بود} یعنی او بسیار دعا می کرد و می گریست. این مطلب از امام صادق علیه السلام روایت شده است. همچنین برخی معتقدند که (أوّاه) به معنای کسی است که با بندگان خدا، مهربان است. برخی دیگر نیز می گویند که آن، به معنای کسی است که اگر جهنم، یاد شود، آه بر زبان آورد. برخی نیز می گویند که (أوّاه) در زبان حبشیان، به معنای مؤمن است. برخی دیگر نیز آن را به معنای شخص دارای یقین، پاک دامن، شخص گریزان از آنچه خداوند نمی پسندد، انسان با خشوع یا بسیار ذکر گوینده دانسته اند. برخی دیگر آن را به معنای کسی آورده‌اند که از روی دلسوزی و جدایی آه می‌کشد و از روی یقین به اجابت خداوند و لزوم اطاعتش، تضرع و زاری می کند. درباره {بردبار} گفته می شود که در مورد بردباری ابراهیم روایت شده که: مردی، ابراهیم علیه السلام را آزار و به او دشنام داد. وی در پاسخ به او فرمود: خداوند، تو را هدایت کند. - . مجمع البیان ۵: ۷۷ -

{زیرا او پیامبری بسیار راستگوی بود.} یعنی او امور دین را بسیار مورد تأیید قرار می داد. {و از تو چیزی را دور نمی کند} یعنی تو را از چیزی بی نیاز نمی‌سازد

ص: ۲۰

و به تو سود یا زیانی نمی رساند. مقصود از {صراطاً سویّاً}، راهی راست و مقصود از {عصیّاً}، عصیانگر است. {أن یمسّک} یعنی به تو برسد. {و تو یار شیطان باشی} یعنی تو بر شیطان توکل کرده باشی، در حالی که او تو را از چیزی

بی نیاز نمی سازد. برخی نیز می گویند که یعنی تو در مورد ملعون بودن و یاری نکردن خدا از شیطان، ملحق به او شده‌ای. {آیا تو از خدایان من متنفری؟} یعنی آیا تو از پرستش خدایان من رویگردان هستی؟ همچنین مقصود از {لأرجمنّك} این است که تو را سنگسار خواهم کرد. برخی نیز می‌گویند که یعنی تو را به خاطر گناه و ننگ رها می سازم و مورد شماتت قرار می دهم. به عقیده برخی دیگر یعنی تو را می‌کشم. {برای مدتی طولانی از من دور شو} یعنی مدت زمانی دراز مرا ترک کن. برخی نیز معنای آن را سالم و در امان از عذابم، می دانند. {[ابراهیم] گفت: درود بر تو باد.} سلام به منظور خداحافظی؛ یعنی ابراهیم علیه السلام به مهربان ترین شکل ممکن با پدرش خداحافظی و او را ترک کرد. برخی نیز در تفسیر آن می گویند که خداحافظی او، احترام و مهربانی ای به منظور به جا آوردن حق پدری بود.

درباره تفسیر {به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می خواهم} چند نظر وجود دارد. نظر اول، آن است که علت وعده ابراهیم علیه السلام به پدرش برای طلب آمرزش برای او، به مقتضای عقل بود و تا آن زمان هنوز قبح استغفار برای مشرکان، استحکام نیافته بود. نظر دوم قائل است به این که مقصود حضرت ابراهیم علیه السلام، آن بود که به شرط کنار گذاشتن پرستش بت ها که امری درست و رواست، برایت طلب آمرزش می‌کنم. نظر سوم، این است که یعنی از خداوند خواهم خواست که تو را در دنیا مورد عذاب قرار ندهد.

{زیرا او همواره نسبت به من پر مهر بوده است.} یعنی با من، مهربان، ملایم و دلسوز بوده است. {و از شما و [از] آنچه غیر خدا می خوانید، کناره می گیرم} یعنی از شما و از پرستش بت ها دوری می کنم. {و پروردگارم را می خوانم} یعنی او را می پرستم. {امیدوارم که در خواندن پروردگارم نا امید نباشم.} یعنی همان طور که شما با خواندن بت ها بدبخت و سیه روز شدید. علت آمدن کلمه (عسی)، تنها از روی خضوع و فروتنی بوده است. برخی نیز می گویند که یعنی شاید خداوند، اطاعت کردن من از او را بپذیرد و با عدم پذیرش او بدبخت و سیه روز نشوم؛ چرا که انسان مؤمن در میان بیم و امید است. - . مجمع البیان ۶: ۵۱۶،۵۱۷ -

مقصود از {رشد [فکری]اش}، همان ادلّه ای است که ابراهیم علیه السلام را به شناخت و توحید یا هدایت خداوند می رساند. معنای آیه، آن است که او را در کودکی هدایت کردیم. برخی می گویند که مقصود از آن، نبوّت و پیامبری است. {پیش از این} یعنی پیش از حضرت موسی علیه السلام یا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و یا پیش از آن که حضرت ابراهیم علیه السلام به سن بلوغ برسد. {و ما به [شایستگیِ] او داناییم.} یعنی می دانستیم که او شایسته آن است. {آنگاه که به پدر خود و قومش گفت} یعنی زمانی که دید آنان، بت ها را می پرستند. {این مجسمه هایی که شما ملازم آنها شده اید، چیستند؟} یعنی این تصاویری که شما خود را وقف پرستش آنها کرده اید، چیستند؟ تمثال، به چیزی گفته می شود که شبیه یکی از آفریده های خداوند باشد. برخی نیز می گویند که آنان، آن بت ها را شبیه علمای گذشته خود ساخته بودند. برخی دیگر نیز می گویند که آن بت ها، شبیه پیکرهای آسمانی بوده است. {گفتند: دریافتیم.} یعنی هنگامی که آنان، دلیلی برای پرستش بت ها نیافتند، به تقلید خود از پیشینیانشان اعتراف کردند. مقصود از {در گمراهی آشکاری}، رویگردانی آشکار از حقیقت است. {گفتند: «آیا حق را برای ما آورده ای؟»}

یعنی آیا سخن تو، جدی است و در نزد خودت آن را حق می دانی یا این که ما را به بازی گرفته ای و شوخی می کنی؟ علت این پرسش، آن بود که آنان انکار پرستش بت ها را بعید و دور از ذهن می شمردند. - . مجمع البیان ۷: ۵۲ -

بیضاوی در تفسیر {گفت: [نه] بلکه پروردگارتان}، می گوید: ابراهیم علیه السلام، این سخن را در نفی این که وی آنان را به بازی گرفته است، گفت و بدین منظور برهان و دلیلی را برای ادعای خود آورد. (هُنَّ) در (فَطَرَهُنَّ) به آسمآنها و زمین یا به آن مجسمه ها باز می گردد. {از گواهانم.} یعنی از اثبات کنندگان و برهان آورندگان برای آن هستم. {قطعاً در کار بتانتان تدبیری خواهم کرد} یعنی من

قطعاً تلاش می کنم تا آنها را بشکنم. {پس از آن که پشت کردید و رفتید} یعنی هنگامی که برای برگزاری جشن عید می... روید. - . انوار التنزیل ۲: ۳۲ -

طبرسی می گوید: برخی معتقدند که ابراهیم علیه السلام، این سخن را پنهان از قوم خود بر زبان آورد و تنها یک نفر از آنان شنید و آن را برملا ساخت. مفسران می گویند که آنان هر ساله محفل عیدی تشکیل داده و آن را جشن می گرفتند و هنگام بازگشت نزد بت ها می آمدند و بر آنها سجده می کردند. آنان به ابراهیم علیه السلام گفتند: آیا با ما به بیرون از شهر نمی آیی؟ ابراهیم علیه السلام با آنان بیرون رفت و چون مقداری از راه را طی کرد، به آنان گفت: پایم درد می کند و بازگشت. {پس آنها را ریزریز کرد} یعنی آن بت ها را تکه تکه کرد. {جز بزرگترشان را} آن بزرگتر، بتی بود که در آفرینش و یا از لحاظ بزرگداشت و احترام، بزرگ بت های دیگر بود و ابراهیم علیه السلام، آن را به حال خود رها کرد. مفسران می گویند که ابراهیم علیه السلام با تبری که در دست داشت، شروع به شکستن آن بت ها کرد تا این که تنها بت بزرگ بر جای ماند و ابراهیم علیه السلام، تبر را بر گردن آن آویزان کرد و رفت. {باشد که ایشان به سراغ آن بروند.} یعنی شاید به سوی ابراهیم علیه السلام بازگردند و او آنان را از نادانی شان آگاه سازد یا این که به سوی بت بزرگ برگردند و از او که قدرت سخن گفتن ندارد، بپرسند و بر نادانی آن چیزی که خدای خود قرار دادند، آگاه شوند. چون قوم ابراهیم علیه السلام از عیدشان بازگشتند و بت هایشان را شکسته یافتند، {گفتند: چه کسی با خدایان ما چنین [معامله ای] کرده که او واقعاً از ستمکاران است.} (مَن) در این آیه، موصوله است. یعنی آن کسی که این کار را با خدایان ما کرده، به خود ظلم روا داشته است؛ زیرا اگر هویت او بر ما روشن شود، او را می کشیم. برخی نیز می گویند که آنان به صورت پرسش گفتند: چه کسی این کار را کرده است؟ در رد قول این گروه، مفسران به سخن آنان که در این آیه آمده است یعنی {که او واقعاً از ستمکاران است}، استناد می کنند. {شنیدیم جوانی از آنها [به بدی] یاد می کرد} یعنی آن مردی که سخن ابراهیم علیه السلام یعنی {قطعاً در کار بتانتان تدبیری خواهم کرد.} را شنید، این سخن را به گوش قوم رساند. آنان گفتند: {شنیدیم جوانی از آنها [به بدی] یاد می کرد.} برخی نیز می گویند که آنان چنین گفتند: «شنیده ایم که جوانی، خدایان ما را حقیر شمرده و می گفت که آنها هیچ زیان یا سودی نمی رسانند و قدرت دیدن یا شنیدن ندارند. بنابراین، او همان کسی است که بت ها را شکسته است. {در برابر دیدگان مردم} یعنی به گونه ای که مردم ببینند و در جلوی انظار آنان باشد. {باشد که آنان شهادت دهند.} یعنی شاید مردم علیه او به آنچه بر زبان آورده است، شهادت بدهند و در نتیجه آن شهادت به دلیل و حجتی علیه کار او تبدیل شود. آنان خوش نداشتند که ابراهیم علیه السلام را بدون دلیل روشن و قاطع، دستگیر و یا اسباب مجازات او را فراهم کنند. {پس به خود آمدند} یعنی به یکدیگر رو کرده و به هم گفتند: {شما ستمکارید.}؛

زیرا چیزی را می پرستیدید که قدرت دفاع از خود را ندارد. برخی نیز می گویند که یعنی آنان به عقل خود رجوع کردند و درباره آن مسئله اندیشیدند؛ چرا که درستی سخن ابراهیم علیه السلام را دانستند و از پاسخ او در شگفت ماندند. بدین سان خداوند، زبان آنان را به سخنِ حق گشود و آنان {[به یکدیگر] گفتند: در حقیقت شما ستمکارید.} یعنی شما با پرسش خود از این مرد، به او ستم روا داشته اید؛ چرا که خدایانتان در اینجا حاضرند. از آنها بپرسید. {سپس سرافکنده شدند.} یعنی چون در شگفت ماندند و دانستند که آن بت ها، قدرت سخن گفتن ندارند، سر ها را به زیر انداختند. - . مجمع البیان ۷: ۵۲-۵۴ -

بیضاوی در تفسیر این آیه می گوید: «آنان پس از آن که با به خود آمدن، از درستی سخن ابراهیم علیه السلام آگاه شدند، دوباره به مجادله رو کردند. از این رو بازگشتشان به باطل، به تبدیل شدن پایین ترین نقطه یک چیز به بالاترین نقطه و در بالا قرارگرفتن آن تشبیه شده است. - . انوار التنزیل ۲: ۳۳ -

طبرسی می گوید: {[گفتند] قطعاً دانسته ای.} ای ابراهیم {که این ها سخن نمی گویند.} بنابراین، چگونه از آنان بپرسیم؟ ابراهیم علیه السلام پس از اعترافشان به این حجت و دلیل گفت: {آیا جز خدا چیزی را می پرستید} که اگر آن را عبادت کنید {هیچ سودی} و اگر آن را رها کنید {هیچ زیانی به شما نمی رساند.} چرا که اگر آن چیز، قدرتی داشت، از خود دفاع می کرد. {اف بر شما}. ابراهیم علیه السلام از اصرار آنان بر چیزی که باطل بودنش روشن و آشکار است، برآشفت. {گفتند او را بسوزانید} یعنی چون این سخن او را شنیدند به یکدیگر گفتند: {او را بسوزانید} با آتش {و خدایانتان را یاری دهید} یعنی از خدایان دفاع کنید و آنان را بزرگ بدارید. {اگر کاری می کنید} یعنی اگر شما یاری کننده خدایانتان هستید. برخی می گویند: آن کسی که انگیزه سوزاندن ابراهیم علیه السلام با آتش را در دل دیگران انداخت، مردی از کردهای سرزمین پارس بود. خداوند او را در زمین فرو برد و او تا روز قیامت در آن در حال جنبش و تکاپو است. وهب می گوید: آن سخن را تنها نمرود گفت و در آیه حذف صورت گرفته است. سدّی می گوید: آنان هیزم گرد آوردند، به طوری که مردها بیمار که می شدند مقداری از اموالشان را برای خریدن چوب وصیت می کردند و زن ها به ریسندگی می پرداختند تا از این راه هیزمی بخرند. تا این که به آن مقدار هیزمی که می خواستند، دست یافتند. چون خواستند که ابراهیم علیه السلام را در آتش بیندازند، نمی دانستند که چگونه این کار را بکنند. ابلیس آمد و آنان را به منجنیق رهنمون ساخت و آن، نخستین منجنیقی بود که ساخته شد. آنان، ابراهیم علیه السلام را در منجنیق گذاشتند و او را در آتش افکندند. {گفتیم ای آتش} یعنی چون هیزم گرد آوردند و او را در آتش افکندند، به آتش گفتیم: {برای ابراهیم سرد و بی آسیب باش} و این از باب تشبیه است؛ چرا که آتش، جماد است و خطاب قرار دادنش درست نیست. مقصود، این است که ما آتش را برای او سرد و بی آسیب قرار دادیم و آتش، هیچ گزندی به او نمی رساند. برخی نیز می گویند: «رواست که خداوند سبحان بدین شکل سخن گوید و این به صلاح فرشتگان و لطفی برایشان است - . مجمع البیان ۷: ۵۴-۵۵ - .

رازی می گوید: درباره این که چگونه آتش، سرد شده است، سه نظر وجود دارد. یکی این که خداوند متعال

گرما و سوزانندگی آتش را از آن زدود و نوردهی و تابش آن را برجا گذاشت. دومی این که خداوند سبحان کیفیتی را در تن ابراهیم علیه السلام به وجود آورد که مانع از آسیب دیدنش توسط آتش می شد. همان طور که خداوند درباره نگهبانان جهنم در آخرت همین کار را می کند و نیز همان طور که خداوند ساختار شترمرغ را به گونه ای سوار کرد که از بلعیدن آهنِ گداخته، آسیبی نمی بیند و به بدن سمندر از ماندن در آتش گزندی نمی رسد. سومی این که خداوند میان ابراهیم علیه السلام و آتش مانعی به وجود آورد که از رسیدن آتش به او جلوگیری می کرد. محققان می گویند که نظر نخست، بهتر است؛ زیرا ظاهر سخن خداوند یعنی {ای آتش سرد باش}، این است که خود آتش سرد گشت.

اگر کسی بگوید که آتش، نام جسمی است که صفتش حرارت و لطافت است، بنابراین اگر حرارت، جزئی از مفهوم آتش باشد، آتش نمی تواند سرد شود. در پاسخ باید بگوییم که مقصود از آتش، جسمی است که آتش، یکی از اجزای مفهوم آن است و این از باب مجاز است. اگر بپرسد که چرا مجاز شما شایسته تر از دو مجاز دیگر است؟ در پاسخ می گوییم در مجازی که بیان کردیم امکان سرد شدن باقی می ماند، اما در دو مجاز دیگری که شما گفته اید، چیزی است که در آن امکان سرد شدن نیست. بنابراین، مجاز ما بهتر است. - . مفاتیح الغیب ۶ : ۱۳۱ ، ۱۳۲ -

طبرسی می گوید: ابوالعالیه می گوید که اگر خداوند سبحان نمی فرمود: {و بی آسیب}، به ابراهیم علیه السلام از شدت سرمای آتش آسیب می رسید و سرمایش برای ابراهیم علیه السلام شدیدتر از گرمایش می شد. همچنین اگر خداوند نمی فرمود: {بر ابراهیم}، سرمای آتش تا ابد باقی می ماند.

امام صادق علیه السلام فرمود: چون ابراهیم علیه السلام را در منجنیق نشانده و خواستند تا او را در آتش بیفکنند، جبرئیل نزدش آمد و فرمود: درود، رحمت و برکت های خداوند بر تو باد. آیا خواسته ای داری؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: از تو هیچ خواسته ای ندارم. چون وی را در آتش افکندند، خداوند را خواند و عرض کرد: ای خداوند واحد و یگانه، ای خدای صمد [ثابت متعالی]، ای کسی که نزاده و زاده نشده و هیچ کس او را همتا نیست. بدین سان آتش از او که جامه در خود پیچیده بود، زدوده شد و جبرئیل همنشین او بود و آن دو در باغی سرسبز با یکدیگر سخن می گفتند. واحدی با اسناد خود از انس نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون نمرود، ابراهیم علیه السلام را در آتش افکند، جبرئیل با پیراهن و فرشی از بهشت بر او نازل شد. آن پیراهن را بر او پوشاند و روی آن فرش نشاند و با او همنشین شده و به سخن گفتن پرداخت. کعب می گوید: آتش،

ص: ۲۴

تنها یک بند از لباس ابراهیم علیه السلام را سوزاند. برخی می گویند که وقتی ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد، شانزده سال داشت.

{خواستند به او نیرنگی بزنند} یعنی خواستند شر و بدی ای به او برسانند و تدبیری برای نابودی او بیندیشند. {و[لی] آنان را زیانکارترین [مردم] قرار دادیم}. ابن عباس می گوید: و آن، بدین صورت بود که خداوند، پشه ها را بر نمرود و سپاهیانش چیره ساخت تا این که آن پشه ها گوشت آنان را خورده و خونشان را نوشیدند و یکی از آن پشه ها به مغز نمرود راه یافت و

او را هلاك گردانيد. - . مجمع البيان ۷: ۵۵ -

{به سوى آن سرزمينى كه در آن بركت نهاده بوديم} يعنى به سوى شام يا بيت المقدس يا مكه. - . مجمع البيان ۷: ۵۶ -

{و همواره ملازم آن هاييم} ابن عباس در تفسير آن مى گويد كه يعنى بر آنها نماز مى گزاريم. معناى ديگر آن مى تواند اين باشد كه پيوسته آنها را عبادت مى كنيم. {آيا از شما مى شنوند} يعنى آيا وقتى آنان را مى خوانيد، دعايتان را اجابت مى كنند و يا وقتى آنان را مى پرستيد به شما سودى مى رسانند و يا هنگامى كه دست از عبادتشان مى كشيد، به شما زيانى مى رسانند؟ {آيا در آنچه مى پرستيده ايد تأمل كرده ايد} يعنى آيا در بت هايى كه مى پرستيديد، تأمل كرده ايد؟ {شما} در حال حاضر {و پدران پيشين شما} الأقدمون در آيه به معناى پيشينيان است.

{قطعاً همه آنها دشمن منند} يعنى قطعاً بت پرستان و بت ها دشمن من هستند. در عين حال وى عاقل را بر غير عاقل غلبه داد (و از اين رو ضمير «هم» را به كار برد). برخى نيز مى گويند كه آن ضمير، تنها به بت ها برمى گردد و علت اين كه ابراهيم عليه السلام فرمود: {فإنهم}، دشمنى و عداوتى بود كه تنها مى تواند صفت عاقلان شود. وى بت ها را در زيان رساندن از جهت پرستيدنشان به منزله دشمن قرار داد. همچنين رواست كه دليل اين كه فرمود: {فإنهم}، اين باشد كه در ميان آنان افرادى بودند كه خداوند را به همراه آن بت ها مى پرستيدند. بنابراين، ابراهيم عليه السلام عاقل را بر غير عاقل غلبه داد. از اين رو استثنا كرد و فرمود: {جز پروردگار جهانيان}. ابراهيم عليه السلام خداوند را از تمام معبودان استثنا كرد. فرّاء مى گويد: اين سخن از باب مقلوب است و معنايش اين است كه قطعاً من، دشمن آنها هستم. {و همو راهنماييم مى كند} يعنى خداوند مرا به چيزى راهنمايى مى كند كه نجات و رهاييم در آن است و يا اين كه مرا به بهشت خود راهنمايى مى كند.{و آن كس كه اميد دارم بر من ببخشايد.} معناى سخن ابراهيم عليه السلام اين است كه خود را بدون گناه وقف خداوند متعال كند و يا بدين معناست كه گناهان كسى كه در روز جزا از او طلب شفاعت مى كند، ببخشايد و ابراهيم عليه السلام آن گناهان را به خود نسبت داد. {پروردگارا به من دانش عطا كن} يعنى به من حكمت، دانش و نبوّت عطا فرما. {و براى من آوازه نيكو گذار} يعنى براى من تحسين و يادى نيكو در ميان كسانى گذار كه پس از من تا روز قيامت به دنيا مى آيند. برخى مى گويند كه مقصود، فرزند نيك يعنى حضرت محمد صلى الله عليه وآله است. {و رسوايم مكن} منظور اين سخن ابراهيم عليه السلام نيز از باب وقفِ خداوند متعال شدن است. - . مجمع البيان ۷: ۱۹۳، ۱۹۴ -

{بت هايى} يعنى بت هايى از سنگ كه سود يا زيانى نمى رسانند. {و دروغى برمى سازيد} يعنى

ص: ۲۵

اين كه خدا ناميدن اين بت ها توسط شما، دروغ ساختن است. - . مجمع البيان ۸: ۲۷۷ -

{براى دوستى ميان شما} يعنى براى اين كه با هم دوست باشيد. {پس لوط به او ايمان آورد} يعنى لوط عليه السلام كه خواهرزاده ابراهيم عليه السلام بود، او را تصديق كرد. او، نخستين كسى بود كه به ابراهيم عليه السلام ايمان آورد. {و گفت} ابراهيم: {من به سوى پروردگار خود روى مى آورم} يعنى من از زمره ظالمان بيرون مى روم و از اعمال قبيحشان به آن جا

که پروردگـارم به من امر فرموده است، هجرت می کنم. برخی می گوینـد که یعنی لوط علیه السـلام گفت که من هجرت می کنم و ابراهیم علیه السلام به همراه لوط علیه السلام و همسرش ساره که دخترعمه اش بود از کوثی بیرون رفت. کوثی، دهکده ای است که از سرزمین کوفه تا سرزمین شام را در بر می گیرد. - . مجمع البیان ۸: ۲۸۰ -

{و بی گمـان ابراهیـم از پیروان اوسـت} یعنی ابراهیـم علیه السـلام، از پیروان نـوح علیه السـلام است و بر شـیوه و سـنت او در توحید، عدالت و پیروی از حق است. برخی نیز می‌گویند که یعنی ابراهیم علیه السلام از پیروان حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. {آنگاه که با دلی پاک به [پیشـگاه] پروردگارش آمـد} یعنی آنگاه که خداونـد را تصـدیق کرد و به خداوند ایمان آورد با دلی پاک و به دور از شـرک و مبرا از معصـیت ها و غل وغش. بـدین سان زیست و بـدین سان از دنیا رفت. برخی نیز می‌گویند که یعنی با دلی پاک و به دور از ما سوی الله و بدون تعلق داشتن به غیر او. این معنا از امام صادق علیه السلام روایت شده است. - . مجمع البیان ۸: ۴۴۹ -

بیضاوی در تفسیر آیه {آیا غیر از خداونـد به دروغ خدایانی [دیگر] می خواهید.} می‌گوید: یعنی آیا غیر از خداوند به دروغ خـدایانی دیگر می خواهیـد. بنابراین، مفعول و نیز مفعول له به دلیل اهتمام به آنها مقدم شدند؛ زیرا مهم تر آن است که بر این که آنـان بر چیز بـاطلی هسـتند، تصـریح شود. همچنین جـایز است که {إفکاً} مفعول به و {آلهةً} بـدل آن باشـد؛ چرا که آن خدایان، خودِ دروغ هسـتند و این، از باب مبالغه است. همچنین مقصود، پرستش آنها است و مضاف حذف شده است و یا این که می تواند حال به معنای دروغگویان باشد. - . انوار التنزیل ۲: ۱۳۳ -

طبرسـی می گوید: {پس گمانتان به پروردگار جهانیان چیست.} یعنی گمان می کنید با پرسـتش غیر خدا، خداوند با شما چه می کند یا گمان می کنید پروردگاری که روزیِ او را می خورید و غیر او را می پرستید، چگونه با شـما رفتار می کند؟ یا این که گمان می کنیـد پروردگارتان به چه صـفت و یا از چه جنسـی از اجناس اشـیا است تا این که بت ها را به اوماننـد کردیـد؟ {پس نهانی به سوی خـدایانشان رفت} یعنی به سوی آنها رو کرد. {و [به ریشـخند] گفت آیا غـذا نمی خورید} یعنی آن بت ها را هر چنـد جماد بودنـد، خطاب قرار داد. هـدف او از این کار، تحقیر و ملامت عابدان آنها و آگاه کردنشان به این امر بود که چگونه پرسـتش چیزی که توانـایی پاسـخگویی نـدارد، می توانـد درست باشـد؟ آنـان برای تقرب به آن بت ها، غـذایی را برایشان تهیه کرده بودند.

ص: ۲۶

{پس با دست راست بر سـر آنها زدن گرفت} یعنی پس رو به بت ها کرده و با دست راست که قدرت بیشتری دارد شـروع به شکسـتن آنهـا و زدنشـان کرد. برخی می گوینـد کـه مراد از راسـت، قـوت و زور است. برخی نیز قائلنـد که مراد از {الیمین}، قَسَمِ می است که پیشتر در آیه {تالله لأکیـدنّ} آمـد. {یزفّون} یعنی می شـتافتند؛ چرا که آنان از کار ابراهیم علیه السـلام با بت هایشـان بـاخبر شدنـد. از این رو شـتابان به سویش آمدنـد و او را به بت خـانه برده و به او گفتنـد:{ آیـا تو با خـدایان ما چنین کردی.} ابراهیم علیه السـلام در پاسخ از باب استفهام انکاری و توبیخ فرمود: {آیا آنچه را می تراشید می پرستید} {با این که خـدا شـما و آنچه را که برمی سازیـد آفریـده است} یعنی خداونـد، بت هایی را که ساخته ایـد، آفریده است. {گفتند: برایش [کوره]خـانه ای بسازیـد.} ابن عبـاس در تفسـیر این آیه می گویـد: آنان دیواری از سـنگ که طولش در آسـمان سـی ذراع و

عرضـش بیست ذراع و پر از آتش بود، ساختند و او را در آن انداختند. {و در آتشـش بیندازید.} فرّاء می گوید: هر آتشی که پاره هایش بر روی یکـدیگر باشـد، جحیم نام دارد. برخی نیز می گویند که جحیم به معنای آتش عظیم است. {و[لی] ما آنان را پست گردانیـدیم} یعنی بـا هلاـک کردنشـان و نجـات دادن و حفـظ کردن ابراهیم علیه السـلام و برگردانـدن نیرنگشـان به خودشان، آنان را پست گردانیدیم. {من به سوی پروردگارم رهسـپارم} یعنی من به آن جایی که پروردگارم به من امر فرموده است و یا به سوی رضایت و خشـنودی پروردگارم از کار و نیّتم رهسپارم. {که مرا راه نماید} یعنی پروردگارم پس از این مرا به راه آن جایی که مرا به رفتن به سوی آن امر فرموده است و یا به دلیل پیروی ام از او به سوی بهشت راه می نماید. - . مجمع البیان ۸: ۴۴۹-۴۵۱ -

{و او آن را سـخنی جاودان کرد} یعنی خداوند کلمه توحید را در فرزندان ابراهیم علیه السـلام جاودان کرد و پیوسته در میان آنان کسـی است که قائل به آن کلمه است. برخی می گویند که {کلمه} به معنای برائت جویی ابراهیم علیه السـلام از شـرک است. برخی نیز می گوینـد که معنـای آن، امـامت تا روز قیامت است و این معنا از امام صادق علیه السـلام روایت شـده است. {باشـد که آنان [به توحیـد] بازگردند} یعنی شاید آنان با پیروی از پدرشان ابراهیم علیه السـلام از آنچه برآنند، بازگردند. - . مجمع البیان ۹: ۴۵ -

{سرمشـقی نیکو} به معنـای پیروی نیـک است. {به شـما کفر می ورزیـم} یعنی دین و معبودتـان را انکـار می کنیم. {جز [در] سخن ابراهیم} یعنی آنـان جز در این سـخن در تمـامی امور به ابراهیم علیه السـلام اقتـدا ورزیدنـد و در این سـخن از او پیروی نکردند؛ چرا که ابراهیم علیه السـلام تنها به دلیل این که پدرش به او وعده ایمان به خدا را داده بود، برایش طلب آمرزش کرد و چون بر او روشن شـد که پـدرش، دشـمن خـداست، از او تبری جست. حسن می گوید: این امر به هنگام مرگ پدرش بر او آشـکار شـد. برخی نیز می گوینـد که آذر بـا ابراهیم علیه السـلام نفاق می ورزیـد و به او چنین می نمایانـد که مسـلمان است. ابراهیم علیه السـلام نیز او را مسلمان می شمرد و از این رو برایش طلب آمرزش می کرد. {با آن که در برابر خدا اختیار چیزی را برای تو نـدارم} یعنی در صورتی که بخواهـد تو را مجازات کند. {ای پروردگار، ما بر تو اعتماد کردیم} یعنی این جمله را می گفتند. {و به سوی تو بازگشتیم} یعنی به سوی طاعت تو بازگشتیم.

ص: ۲۷

{و فرجـام به سـوی تـوست} یعنی بـازگشت به سـوی حکم تـوست. این جملاـت، حکـایت و نقـل قول ابراهیم علیه السـلام و یـارانش است. همچنین احتمـال دارد که خداونـد، این جملاـت را برای یـاد دادن به بنـدگانش فرموده است تـا این سـخنان را بگوینـد. {ما را وسـیله آزمایش مگردان} یعنی ما را به دست آنان و یا با بلایی از نزد خودت عـذاب نفرما تا آنان نگوینـد که اگر اینـان برحق بودنـد، این عـذاب بر آنـان وارد نمی شـد. برخی نیز در تفسـیر آن چنین می گوینـد: یعنی آنـان را بر ما چیره مگردان تا ما را از دینت گمراه نسازنـد. برخی نیز می گویند که یعنی به ما لطف فرما تا بر آزارشان شـکیبایی ورزیم و از آنان پیروی نکنیم و بدین سان وسیله آزمایشی برایشان نشویم. - . مجمع البیان ۹: ۲۷۰ ، ۲۷۱ -

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

فس، تفسیر القمی أَبِی عَنِ ابْنِ مَرَّارٍ عَنْ یُونُسَ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ کُشِطَ (۲)لَهُ عَنِ الْأَرْضِ وَ مَنْ عَلَیْهَا وَ عَنِ السَّمَاءِ وَ مَا فِیهَا (۳)وَ الْمَلَکِ الَّذِی یَحْمِلُهَا وَ الْعَرْشِ وَ مَنْ عَلَیْهِ وَ فُعِلَ ذَلِکَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام (۴).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: هشام گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند برای ابراهیم علیه السلام پرده از روی زمین و ساکنان آن و پرده از روی آسمان و ساکنان آن و فرشته حامل آن و عرش و کسانی که در آن هستند، برداشت. خداوند برای پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نیز چنین کرد. -. تفسیر القمی: ۱۹۳ -

**[ترجمه]

«۲»

فس، تفسیر القمی الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمانَهُمْ بِظُلْمٍ أَیْ صَدَقُوا وَ لَمْ یَنْکُثُوا وَ لَمْ یَدْخُلُوا فِی الْمَعَاصِی فَیَبْطُلَ إِیمَانُهُمْ وَ تِلْکَ حُجَّتُنا یَعْنِی مَا قَدِ احْتَجَّ إِبْرَاهِیمُ عَلَی أَبِیهِ وَ عَلَیْهِمْ (۵).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: {کسانی که ایمان آورده و ایمان را به شرک نیالوده اند} یعنی کسانی که راست گفتند و پیمان نشکستند و دست به گناه نیالودند تا بدین سبب ایمانشان باطل شود. {و آن، حجت ما بود} مقصود، آن چیزی است که ابراهیم به وسیله آن در برابر پدر و قومش استدلال کرد. -. تفسیر القمی: ۱۹۶ -

**[ترجمه]

«۳»

فس، تفسیر القمی إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَها إِیَّاهُ قَالَ إِبْرَاهِیمُ لِأَبِیهِ إِنْ لَمْ تَعْبُدِ الْأَصْنَامَ اسْتَغْفَرْتُ لَکَ فَلَمَّا لَمْ یَدَعِ الْأَصْنَامَ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِبْرَاهِیمُ إِنَّ إِبْراهِیمَ لَأَوَّاهٌ حَلِیمٌ أَیْ دَعَّاءٌ.

وَ فِی رِوَایَةِ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: الْأَوَّاهُ الْمُتَضَرِّعُ إِلَی اللَّهِ فِی صَلَاتِهِ وَ إِذَا خَلَا فِی قَفْرٍ فِی الْأَرْضِ وَ فِی الْخَلَوَاتِ (۶).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: {جز برای وعده ای که به او داده بود} ابراهیم علیه السلام به پدرش فرمود که اگر بت ها را نپرستی برایت آمرزش می‌خواهم. چون دید که او از پرستش آنها دست نمی کشد، از او تبری جست. {راستی ابراهیم، دلسوزی بردبار بود.} یعنی ابراهیم علیه السلام، بسیار دعا کننده بود.

در روایت ابوالجارود است که امام باقر علیه السلام فرمود: أوّاه، کسی است که در نماز خود و به هنگام تنهایی در بیابان و خلوت های خود، به سوی خدا تضرّع و زاری کند. -. تفسیر القمی: ۲۸۲ -

**[ترجمه]

«۴»

فس، تفسیر القمی وَ تَخْلُقُونَ إِفْکاً أَیْ تُقَدِّرُونَ کَذِباً إِنَّ الَّذِینَ تَعْبُدُونَ إِلَی قَوْلِهِ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ وَ انْقَطَعَ خَبَرُ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام ثُمَّ خَاطَبَ اللَّهُ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَقَالَ وَ إِنْ تُکَذِّبُوا إِلَی قَوْلِهِ وَ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ ثُمَّ عَطَفَ عَلَی خَبَرِ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام فَقَالَ فَما کانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلَی قَوْلِهِ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ فَهَذَا مِنَ الْمُنْقَطِعِ الْمَعْطُوفِ فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ

۱- مجمع البیان ۹: ۲۷۰- ۲۷۱. م.

۲- کشط الشی ء: رفع عنه شیئا قد غشاه. و کشط الغطاء عن الشی ء. نزعه و کشف عنه.

۳- فی نسخه: و من فیها.

۴- تفسیر القمّیّ: ۱۹۳. م.

۵- تفسیر القمّیّ: ۱۹۶. م.

۶- تفسیر القمّیّ: ۲۸۲. م.

أَیْ لِإِبْرَاهِیمَ وَ قالَ إِنِّی مُهاجِرٌ إِلی رَبِّی قَالَ الْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ السَّیِّئَاتِ وَ تَابَ إِلَی اللَّهِ (۱).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: {و دروغی برمی سازید.} یعنی دروغی را رقم می زنید. {کسانی را که می پرستید} تا آیه {به سوی او بازگردانیده می شوید.} اینجا سخن ابراهیم علیه السلام پایان یافت. سپس خداوند، امت محمد صلی الله علیه و آله را خطاب قرار داده و فرمود: {اگر تکذیب کنید} تا {و ایشان را عذابی پر درد خواهد بود.} سپس خداوند این آیات را بر سخن ابراهیم علیه السلام عطف کرده و فرمود: {و پاسخ قومش جز این نبود که} تا {برای مردمی که ایمان دارند.} بنابراین، این امر از باب قطع عطف است. {پس لوط به او ایمان آورد} یعنی به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد.

ص: ۲۸

حضرت درباره {و [ابراهیم] گفت: من به سوی پروردگار خود روی آوردم.} فرمود: مقصود از مهاجر، کسی است که از بدی ها و گناهان هجرت کند و به سوی خدا بازگردد. - . تفسیر القمی: ۴۹۶ -

**[ترجمه]

«۵»

فس، تفسیر القمی أَبُو الْعَبَّاسِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ عَنْ سَمَاعَهَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: لِیَهْنِئْکُمُ الِاسْمُ قُلْتُ مَا هُوَ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ وَ إِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَإِبْراهِیمَ وَ قَوْلُهُ فَاسْتَغاثَهُ الَّذِی مِنْ شِیعَتِهِ عَلَی الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ فَلْیَهْنِئْکُمُ الِاسْمُ.

وَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ فِی قَوْلِهِ إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ قَالَ الْقَلْبُ السَّلِیمُ مِنَ الشَّکِّ قَوْلُهُ فَقالَ إِنِّی سَقِیمٌ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ اللَّهِ مَا کَانَ سَقِیماً وَ مَا کَذَبَ وَ إِنَّمَا عَنَی سَقِیماً فِی دِینِهِ مُرْتَاداً (۲)قَوْلُهُ وَ جَعَلَها کَلِمَهً باقِیَهً یَعْنِی الْإِمَامَهَ (۳).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که حضرت فرمود: همانا آن نام را به شما تهنیت می گویم. عرض کردم: جانم به فدای شما باد، آن نام چیست؟ حضرت در پاسخ فرمود: «و إنّ من شیعته لإبراهیم» {و بی گمان ابراهیم از پیروان اوست}.

همچنین خداوند فرمود: «فاستغاثه الذی من شیعته علی الذی من عدوه» {آن کس که از پیروانش بود بر ضد کسی که دشمن وی بود از او یاری خواست.}. بنابراین این نام را به شما تهنیت می گویم.

علی بن ابراهیم درباره آیه {آنگاه با دلی پاک به [پیشگاه] پروردگارش آمد.}، یعنی دلی پاک و به دور از شک. همچنین امام صادق علیه السلام درباره {و گفت من کسالت دارم} فرمود: به خداوند سوگند او بیمار نبود، ولی دروغ هم نگفت؛ بلکه مقصودش، بیمار و مردد در دین بود. - . تفسیر القمی: ۵۵۷ -

همچنین معنی {و او آن را سخنی جاویدان کرد.}، امامت است. - . تفسیر القمی: ۶۰۹ -

**[ترجمه]

«۶»

فس، تفسير القمى أَبِى عَنْ صَفْوَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ آزَرَ (۴)أَبَا إِبْرَاهِيمَ كَانَ مُنَجِّماً لِنُمْرُودَ بْنِ كَنْعَانَ فَقَالَ لَهُ إِنِّي أَرَى فِي حِسَابِ النُّجُوم أَنَّ هَذَا الزَّمَانَ (۵)يُحْدِثُ رَجُلًا فَيَنْسَخُ هَذَا الدِّينَ وَ يَدْعُو إِلَى دِينٍ آخَرَ فَقَالَ لَهُ نُمْرُودُ فِي أَيِّ بِلَادٍ يَكُونُ قَالَ فِي هَذِهِ الْبِلَادِ وَ كَانَ مَنْزِلُ نُمْرُودَ بِكُوثَى رُبَى (۶)فَقَالَ لَهُ نُمْرُودُ قَدْ خَرَجَ إِلَى الدُّنْيَا (۷)قَالَ آزَرُ لَا قَالَ فَيَنْبَغِي أَنْ يُفَرَّقَ بَيْنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ فَفَرَّقَ بَيْنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ حَمَلَتْ أُمُّ إِبْرَاهِيمَ بِإِبْرَاهِيمَ علیه السلام وَ لَمْ يُبَيِّنْ حَمْلُهَا فَلَمَّا

۱- تفسير القمّيّ: ۴۹۶. م.

۲- تفسير القمّيّ ۵۵۷، ارتاد الشي ء: طلبه، أي طالبا للحق و دينه.

۳- تفسير القمّيّ ۶۰۹. الموجود في المصدر في طبعيه هكذا «وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» يعني فانهم يرجعون أي الأئمّه الى الدنيا. و لم نجد ما ذكره المصنّف.

۴- سيأتي أن آزر لم يكن أبيه بل كان عمه.

۵- في المصدر: في هذا الزمان. م.

۶- كوثى كطوبى. و ربى كهدى قال ياقوت: و كوثى العراق كوثيان: أحدهما الطريق، و الآخر كوثى ربى و بها مشهد إبراهيم الخليل عليه السلام و بها مولده، و هما من أرض بابل و بها طرح إبراهيم في النار و هما ناحيتان.

۷- في المصدر: قد خرج الينا. م.

حِانَتْ وِلَادَتُهَا (۱)قَالَتْ يَا آزَرُ إِنِّی قَدِ اعْتَلَلْتُ وَ أُرِيدُ أَنْ أَعْتَزِلَ عَنْکَ وَ كَانَ فِی ذَلِكَ الزَّمَانِ الْمَرْأَةُ إِذَا اعْتَلَّتْ اعْتَزَلَتْ عَنْ زَوْجِهَا فَخَرَجَتْ وَ اعْتَزَلَتْ فِی غَارٍ وَ وَضَعَتْ بِإِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ هَيَّأَتْهُ وَ قَمَّطَتْهُ (۲)وَ رَجَعَتْ إِلَى مَنْزِلِهَا وَ سَدَّتْ بَابَ الْغَارِ بِالْحِجَارَهِ فَأَجْرَى اللَّهُ لِإِبْرَاهِيمَ عليه السلام لَبَناً مِنْ إِبْهَامِهِ وَ كَانَتْ تَأْتِيهِ أُمُّهُ وَ وَكَّلَ نُمْرُودُ بِكُلِّ امْرَأَهٍ حَامِلٍ فَكَانَ يَذْبَحُ كُلَّ وَلَدٍ ذَكَرٍ فَهَرَبَتْ أُمُّ إِبْرَاهِيمَ بِإِبْرَاهِيمَ مِنَ الذَّبْحِ وَ كَانَ يَشِبُّ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام فِی الْغَارِ يَوْماً كَمَا يَشِبُّ غَيْرُهُ فِی الشَّهْرِ حَتَّى أَتَى لَهُ فِی الْغَارِ ثَلَاثَ عَشْرَهَ سَنَهً فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ زَارَتْهُ أُمُّهُ فَلَمَّا أَرَادَتْ أَنْ تُفَارِقَهُ تَشَبَّثَ بِهَا فَقَالَ يَا أُمِّی أَخْرِجِينِی فَقَالَتْ لَهُ يَا بُنَيَّ إِنَّ الْمَلِكَ إِنْ عَلِمَ أَنَّكَ وُلِدْتَ فِی هَذَا الزَّمَانِ قَتَلَكَ فَلَمَّا خَرَجَتْ أُمُّهُ خَرَجَ مِنَ الْغَارِ وَ قَدْ غَابَتِ الشَّمْسُ نَظَرَ إِلَى الزُّهَرَهِ فِی السَّمَاءِ فَقَالَ هذا رَبِّی فَلَمَّا غَابَتِ الزُّهَرَهُ فَقَالَ لَوْ كَانَ هَذَا رَبِّی مَا تَحَرَّكَ وَ لَا بَرِحَ ثُمَّ قَالَ لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ وَ الْآفِلُ الْغَائِبُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى الْمَشْرِقِ رَأَى وَ قَدْ طَلَعَ الْقَمَرُ قَالَ هذا رَبِّی هَذَا أَكْبَرُ وَ أَحْسَنُ فَلَمَّا تَحَرَّكَ وَ زَالَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِی رَبِّی لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا أَصْبَحَ وَ طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَ رَأَى ضَوْأَهَا وَ قَدْ أَضَاءَتِ الشَّمْسُ الدُّنْيَا (۳)لِطُلُوعِهَا قَالَ هذا رَبِّی هذا أَكْبَرُ وَ أَحْسَنُ فَلَمَّا تَحَرَّكَتْ وَ زَالَتْ كَشَطَ اللَّهُ (۴)عَنِ السَّمَاوَاتِ حَتَّى رَأَى الْعَرْشَ وَ مَنْ عَلَيْهِ وَ أَرَاهُ اللَّهُ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ يا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَجَاءَ إِلَى أُمِّهِ وَ أَدْخَلَتْهُ دَارَهَا وَ جَعَلَتْهُ بَيْنَ أَوْلَادِهَا (۵)وَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ هذا رَبِّی لِغَيْرِ اللَّهِ هَلْ أَشْرَكَ (۶)فِی قَوْلِهِ هذا رَبِّی فَقَالَ مَنْ قَالَ هَذَا الْيَوْمَ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ لَمْ يَكُنْ مِنْ إِبْرَاهِيمَ شِرْكٌ

ص: ۳۰

۱- أی قرب وقتها.

۲- القمط: خرقه عريضه تلف على الصغير إذا شد فی المهد.

۳- فی المصدر: و قد اضاءت الدنيا. م.

۴- فی المصدر: كشف اللّه. م.

۵- تفسير القمّیّ: ۱۹۴- ۱۹۵. م.

۶- فی المصدر: عن قول إبراهيم: هذا ربی أشرك اه. م.

وَ إِنَّمَا كَانَ فِی طَلَبِ رَبِّهِ وَ هُوَ مِنْ غَيْرِهِ شِرْكٌ فَلَمَّا أَدْخَلَتْ أُمُّ إِبْرَاهِيمَ إِبْرَاهِيمَ دَارَهَا نَظَرَ إِلَيْهِ آزَرُ فَقَالَ مَنْ هَذَا الَّذِی قَدْ بَقِیَ فِی سُلْطَانِ الْمَلِكِ وَ الْمَلِكُ يَقْتُلُ أَوْلَادَ النَّاسِ قَالَتْ هَذَا ابْنُکَ وَلَدْتُهُ وَقْتَ کَذَا وَ کَذَا حِينَ اعْتَزَلْتُ فَقَالَ وَيْحَكِ إِنْ عَلِمَ الْمَلِكُ هَذَا زَالَتْ مَنْزِلَتُنَا عِنْدَهُ وَ كَانَ آزَرُ صَاحِبَ أَمْرِ نُمْرُودَ وَ وَزِيرَهُ وَ كَانَ يَتَّخِذُ الْأَصْنَامَ لَهُ وَ لِلنَّاسِ وَ يَدْفَعُهَا إِلَى وُلْدِهِ فَيَبِيعُونَهَا وَ كَانَ عَلَى دَارِ الْأَصْنَام فَقَالَتْ أُمُّ إِبْرَاهِيمَ لِآزَرَ لَا عَلَيْکَ إِنْ لَمْ يَشْعُرِ الْمَلِكُ بِهِ بَقِیَ لَنَا وَلَدُنَا وَ إِنْ شَعَرَ بِهِ كَفَيْتُکَ الِاحْتِجَاجَ عَنْهُ وَ كَانَ آزَرُ كُلَّمَا نَظَرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ أَحَبَّهُ حُبّاً شَدِيداً وَ كَانَ يَدْفَعُ إِلَيْهِ الْأَصْنَامَ لِيَبِيعَهَا كَمَا يَبِيعُ إِخْوَتُهُ فَكَانَ يُعَلِّقُ فِی أَعْنَاقِهَا الْخُيُوطَ وَ يَجُرُّهَا عَلَى الْأَرْضِ وَ يَقُولُ مَنْ يَشْتَرِی مَا لَا يَضُرُّهُ وَ لَا يَنْفَعُهُ وَ يُغْرِقُهَا فِی الْمَاءِ وَ الْحَمْأَةِ وَ يَقُولُ لَهَا اشْرَبِی وَ تَكَلَّمِی فَذَكَرَ إِخْوَتُهُ ذَلِکَ لِأَبِيهِ فَنَهَاهُ فَلَمْ يَنْتَهِ فَحَبَسَهُ فِی مَنْزِلِهِ وَ لَمْ يَدَعْهُ يَخْرُجُ (۱)وَ حاجَّهُ قَوْمُهُ قالَ إِبْرَاهِيمُ أَ تُحاجُّونِّی فِی اللَّهِ وَ قَدْ هَدانِ أَیْ بَيَّنَ لِی وَ لا أَخافُ ما تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشاءَ رَبِّی شَيْئاً وَسِعَ رَبِّی كُلَّ شَيْ ءٍ عِلْماً أَ فَلا تَتَذَكَّرُونَ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ وَ كَيْفَ أَخافُ ما أَشْرَكْتُمْ وَ لا تَخافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطاناً فَأَیُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَیْ أَنَا أَحَقُّ بِالْأَمْنِ حَيْثُ أَعْبُدُ اللَّهَ أَوْ أَنْتُمُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ الْأَصْنَامَ(۲).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: ابن مسکان گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: آزر، پدر ابراهیم علیه السلام، منجّم نمرود بن کنعان بود. آزر به او گفت: من در حساب ستارگان می بینم که در این دوران مردی به دنیا می آید که این دین را منسوخ می کند و مردم را به دینی دیگر فرا می خواند. نمرود به او گفت: این مرد در کدام سرزمین پا به دنیا می گذارد؟ آزر پاسخ داد: در این سرزمین. منزل نمرود، در کوثی ربی - . کوثی بر وزن طوبی و ربی بر وزن هدی است. یاقوت می گوید: کوثای عراق، شامل دو کوثی می شود. یکی الطریق است و دیگری کوثی ربی و ابراهیم خلیل علیه السلام در همین کوثی ربی مدفون است و در همان جا نیز زاده شد. این دو، جزء سرزمین بابل هستند و در بابل بود که ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد. این دو، نام دو ناحیه هستند. - بود.

نمرود به او گفت: او به دنیا آمده است؟ آزر پاسخ داد: خیر. نمرود گفت: پس سزاوار است میان مردان و زنان جدایی افکنده شود. بدین سان میان مردان و زنان جدایی افکنده شد. مادر ابراهیم علیه السلام، وی را باردار شد، بی آن که باردار شدنش آشکار گردد.

ص: ۲۹

چون زمان زایمان فرارسید، گفت: ای آزر، من بیمار شده ام و می خواهم از تو کناره گیری کنم. در آن زمان اگر زن، بیمار می شد از شوهر کناره می گرفت. بنابراین، به بیرون از شهر رفت و در غاری عزلت گزید. ابراهیم علیه السلام را به دنیا آورد و او را آماده و قنداق کرد. سپس به خانه اش بازگشت و راه ورودی غار را با سنگ بست. خداوند برای ابراهیم علیه السلام از انگشت شستش، شیری را جاری ساخت. مادر ابراهیم علیه السلام نیز به او سر می زد. نمرود سپرده بود که تمامی زنان باردار را دستگیر کرده و نوزادان پسر را بکشند. از این رو مادر ابراهیم علیه السلام وی را از کشته شدن گریزاند. رشد وی در درون غار هر یک روز به منزله رشد نوزادان دیگر در یک ماه بود تا آن که در درون غار به سیزده سالگی رسید. پس از آن مادرش به دیدار او رفت. چون خواست که از وی جدا شود، ابراهیم علیه السلام بر دامنش چنگ انداخت و گفت: مادرجان، مرا از غار بیرون ببر. مادر به او گفت: پسرکم، اگر پادشاه بداند که تو در این دوران به دنیا آمده ای، تو را می کشد. چون مادرش

بیرون رفت، وی از غـار بیرون آمـد و این زمـانی بـود که خورشـید غروب کرده بود. به زهره درون آسـمان نگریست و گفت: {این، پروردگار من است.} چون زهره ناپدیـد شـد، گفت: اگر این، پروردگار من می بود، حرکت نمی کرد و زائل نمی شد. سپس گفت: {غروب کنندگان را دوست ندارم.} آفل به معنای غایب شونده است. چون به مشرق نگریست، دید که ماه طلوع کرده است. گفت: {ایـن، پروردگـار من است}، این بزرگـتر و بهـتر است. چـون مـاه حرکت کرد و زائـل شـد، گفت: {اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود قطعاً از گروه گمراهان بودم.} چون صـبح شد و خورشید طلوع کرد و وی نورش را دید که بـا طلوعش دنیـا را روشن کرده بود، گفت: { این، پروردگـار من است. این، بزرگـتر} و بهـتر است. چون حرکت کرد و زائل شـد، خداونـد پرده از آسـمآنها برداشـت تـا ایـن که ابراهیم علیه السـلام عرش و کسانی که روی آن هسـتند را دیـد. همچنین خداونـد، ملکوت آسـمآنها و زمین را به او نمایانـد. در این هنگـام فرمود: {ای قوم من، من از آنچه {برای خـدا} شـریک می سازید، بیزارم. من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسـی گردانیدم که آسمآنها و زمین را پدید آورده است و من از مشـرکان نیسـتم.} بنـابراین، به سوی مـادرش رفت و او وی را به خـانه اش وارد کرد و در میـان فرزنـدانش قرار داد. - . تفسیر القمی: ۱۹۴، ۱۹۵ -

از امام صادق علیه السـلام درباره این سـخن ابراهیم علیه السلام که فرمود: {این، پروردگار من است.}، پرسیدند که این جمله درباره غیر خدا بوده و آیا ابراهیم علیه السـلام با این سـخن خود به خداوند شـرک ورزیده است؟ حضرت در پاسخ فرمود: هر کس این جمله را در این زمان بگوید، مشرک است، ولی ابراهیم علیه السلام، شرکی را ابراز نکرده است؛

ص: ۳۰

بلکه او در طلب پروردگارش بوده است. اما اگر کسی غیر او این سخن را بر زبان بیاورد، مشرک است. چون مادر ابراهیم علیه السـلام وی را به خـانه اش راه داد، آزر به او نگریست و گفت: این، کیست که در قلمرو سـلطنت پادشاه باقی مانـده، در حالی که پادشـاه تمامی نوزادان مردم را کشـته است؟ مادر ابراهیم علیه السـلام پاسـخ داد: این، پسـر توست که در آن وقت که از تو کنـاره گیری کرده بـودم، بـه دنیـا آوردم. آزر گفت: وای بر تـو، اگر پادشـاه به این امر پی ببـرد، جایگاهمـان در نزد او از بین خواهد رفت. آزر، دوست و وزیر نمرود بود و برای او و مردم بت می ساخت. وی آن بت ها را به فرزندانش می داد تا آنها را بفروشـند و در بت خانه سـکونت داشت. مادر ابراهیم علیه السـلام به او گفت: نگران نباش. اگر پادشاه به وجود او پی نبرد، او فرزنـدمان باقی خواهـد مانـد و اگر پی ببرد کافی است که برایش دلیل بیاوری. هر چقدر آزر به ابراهیم علیه السـلام بیشتر می نگریست، بیشتر او را دوست می داشت و بهماننـد دیگر برادرانش به او بت می داد تـا آنها را بفروشـد. ابراهیم علیه السـلام نیز در گردن آن بت هـا نخی را آویزان می کرد و آنهـا را روی زمین می‌کشانـد و می گفت: چه کسـی می خرد آنچه که سود و زیانی نمی رساند؟ همچنین آنها را در آب وگل و لای فرو می‌برد و به آنها می گفت: بنوشـید و سخن بگویید. برادرانش، آزر را از این امر باخبر ساختند و او وی را از این کار نهی کرد. اما ابراهیم عیه السـلام از این کار دست نکشید. از این رو آزر او را در خانه اش حبس کرد و نگذاشت او بیرون بیاید.

{و قومش بـا او به ستیزه پرداختنـد. گفت} ابراهیم علیه السـلام {آیـا بـا من درباره خـدا محاجه می کنیـد و حال آن که او مرا راهنمـایی کرده اسـت.} یعنی برایـم روشـن سـاخته اسـت. {و مـن از آنچـه شـریک او می سازیــد، بیمی نـدارم، مگر آن که

پروردگارم چیزی بخواهد. علم پروردگارم به هر چیزی احاطه یافته است. پس آیا متذکر نمی شوید.} سپس به آنان فرمود: {چگونه از آنچه شریک [خدا] می گردانید، بترسم با آن که شما خود از این که چیزی را شریک خدا ساخته اید که [خدا] دلیلی درباره آن بر شما نازل نکرده است، نمی هراسید. پس اگر می دانید کدام یک از [ما]

دو دسته به ایمنی سزاوارتر است.} یعنی کدام یک به ایمنی سزاوارتر است. من که خدا را می پرستم یا شمایی که بت می پرستید؟ - . تفسیر القمی: ۱۹۵ -

**[ترجمه]

«۷»

کا، الکافی الْعِدَّهُ عَنْ سَهْلٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام قَالَ فِی أَوَّلِ یَوْمٍ مِنْ ذِی الْحِجَّهِ وُلِدَ إِبْرَاهِیمُ خَلِیلُ الرَّحْمَنِ علیه السلام (۳).

**[ترجمه]الکافی: یکی از اصحاب ما از امام موسی کاظم علیه السلام نقل کرد که فرمود: ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام در روز اول ماه ذی الحجه به دنیا آمد. - . فروع الکافی ۱: ۲۰۴ -

**[ترجمه]

«۸»

فس، تفسیر القمی وَ لَقَدْ آتَینا إِبْراهِیمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ إِلَی قَوْلِهِ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِینَ قَالَ فَلَمَّا نَهَاهُمْ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام وَ احْتَجَّ عَلَیْهِمْ فِی عِبَادَتِهِمُ الْأَصْنَامَ فَلَمْ یَنْتَهُوا حَضَرَ عِیدٌ لَهُمْ وَ خَرَجَ نُمْرُودُ وَ جَمِیعُ أَهْلِ مَمْلَکَتِهِ إِلَی عِیدٍ لَهُمْ وَ کَرِهَ أَنْ یَخْرُجَ إِبْرَاهِیمُ مَعَهُ فَوَکَلَهُ بِبَیْتِ الْأَصْنَامِ فَلَمَّا ذَهَبُوا عَمَدَ إِبْرَاهِیمُ إِلَی طَعَامٍ فَأَدْخَلَهُ بَیْتَ أَصْنَامِهِمْ فَکَانَ یَدْنُو مِنْ

۱- فی المصدر: ان یخرج. م.

۲- تفسیر القمّیّ: ۱۹۵. م.

۳- فروع الکافی ۱: ۲۰۴. م.

صَنَم صَنَم فَيَقُولُ لَهُ كُلْ وَ تَكَلَّمْ فَإِذَا لَمْ يُجِبْهُ أَخَذَ الْقَدُومَ فَكَسَرَ يَدَهُ وَ رِجْلَهُ حَتَّى فَعَلَ ذَلِكَ بِجَمِيعِ الْأَصْنَامِ ثُمَّ عَلَّقَ الْقَدُومَ فِي عُنُقِ الْكَبِيرِ مِنْهُمُ الَّذِي كَانَ فِي الصَّدْرِ فَلَمَّا رَجَعَ الْمَلِكُ وَ مَنْ مَعَهُ مِنَ الْعِيدِ نَظَرُوا إِلَى الْأَصْنَامِ مُكَسَّرَةً فَقَالُوا مَنْ فَعَلَ هذا بِآلِهَتِنا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ فَقَالُوا هَاهُنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقالُ لَهُ إِبْراهِيمُ وَ هُوَ ابْنُ آزَرَ فَجَاءُوا بِهِ إِلَى نُمْرُودَ فَقَالَ نُمْرُودُ لِآزَرَ خُنْتَنِي وَ كَتَمْتَ هَذَا الْوَلَدَ عَنِّي فَقَالَ أَيُّهَا الْمَلِكُ هَذَا عَمَلُ أُمِّهِ وَ ذَكَرَتْ أَنَّهَا تَقُومُ بِحُجَّتِهِ فَدَعَا نُمْرُودُ أُمَّ إِبْرَاهِيمَ فَقَالَ لَهَا مَا حَمَلَكِ عَلَى أَنْ كَتَمْتِنِي أَمْرَ هَذَا الْغُلَامِ حَتَّى فَعَلَ بِآلِهَتِنَا مَا فَعَلَ فَقَالَتْ أَيُّهَا الْمَلِكُ نَظَراً مِنِّي لِرَعِيَّتِكَ قَالَ وَ كَيْفَ ذَلِكِ قَالَتْ رَأَيْتُكَ تَقْتُلُ أَوْلَادَ رَعِيَّتِكَ فَكَانَ يَذْهَبُ النَّسْلُ فَقُلْتُ إِنْ كَانَ هَذَا الَّذِي يَطْلُبُهُ دَفَعْتُهُ إِلَيْهِ لِيَقْتُلَهُ وَ يَكُفَّ عَنْ قَتْلِ أَوْلَادِ النَّاسِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ فَبَقِيَ لَنَا وَلَدُنَا وَ قَدْ ظَفِرْتَ بِهِ فَشَأْنَكَ فَكُفَّ عَنْ أَوْلَادِ النَّاسِ فَصَوَّبَ رَأْيَهَا ثُمَّ قَالَ لِإِبْرَاهِيمَ مَنْ فَعَلَ هذا بِآلِهَتِنا يا إِبْراهِيمُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هذا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ كانُوا يَنْطِقُونَ فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام وَ اللَّهِ مَا فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ وَ مَا كَذَبَ إِبْرَاهِيمُ فَقِيلَ فَكَيْفَ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا إِنْ نَطَقَ وَ إِنْ لَمْ يَنْطِقْ فَلَمْ يَفْعَلْ كَبِيرُهُمْ هَذَا شَيْئاً فَاسْتَشَارَ نُمْرُودُ قَوْمَهُ فِي إِبْرَاهِيمَ فَقَالُوا لَهُ حَرِّقُوهُ وَ انْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام كَانَ فِرْعَوْنُ إِبْرَاهِيمَ وَ أَصْحَابُهُ لِغَيْرِ رِشْدَةٍ فَإِنَّهُمْ قَالُوا لِنُمْرُودَ حَرِّقُوهُ وَ انْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ وَ كَانَ فِرْعَوْنُ مُوسَى (۱)وَ أَصْحَابُهُ لِرِشْدَةٍ فَإِنَّهُ لَمَّا اسْتَشَارَ أَصْحَابَهُ فِي مُوسَى قَالُوا أَرْجِهْ وَ أَخاهُ وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدائِنِ حاشِرِينَ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ فَحَبَسَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَمَعَ لَهُ الْحَطَبَ حَتَّى إِذَا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِي أَلْقَى فِيهِ نُمْرُودُ إِبْرَاهِيمَ فِي النَّارِ بَرَزَ نُمْرُودُ وَ جُنُودُهُ وَ قَدْ كَانَ بُنِيَ لِنُمْرُودَ بِنَاءٌ يَنْظُرُ مِنْهُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ كَيْفَ تَأْخُذُهُ النَّارُ فَجَاءَ إِبْلِيسُ وَ اتَّخَذَ لَهُمُ الْمَنْجَنِيقَ لِأَنَّهُ لَمْ يَقْدِرْ أَحَدٌ أَنْ يَتَقَارَبَ مِنَ النَّارِ وَ كَانَ الطَّائِرُ (۲)إِذَا مَرَّ فِي الْهَوَاءِ يَحْتَرِقُ فَوُضِعَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام فِي الْمَنْجَنِيقِ وَ جَاءَ أَبُوهُ فَلَطَمَهُ لَطْمَةً وَ قَالَ لَهُ ارْجِعْ عَمَّا أَنْتَ عَلَيْهِ وَ أَنْزَلَ الرَّبُّ (۳)(مَلَائِكَتَهُ) إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا وَ لَمْ يَبْقَ شَيْ ءٌ إِلَّا طَلَبَ

۱- في نسخه: بخلاف فرعون موسى.

۲- في نسخه: لانه لم يقدر أحد أن يقرب عن تلك غلوه سهم، و كان الطائر من مسيره فرسخ يرجع عنها.

۳- في المصدر: ملائكته الى السماء اه. م.

إِلَى رَبِّهِ وَ قَالَتِ الْأَرْضُ يَا رَبِّ لَيْسَ عَلَى ظَهْرِی أَحَدٌ يَعْبُدُکَ غَيْرُهُ فَيُحْرَقُ وَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا رَبِّ خَلِيلُکَ إِبْرَاهِيمُ يُحْرَقُ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَا إِنَّهُ إِنْ دَعَانِی كَفَيْتُهُ وَ قَالَ جَبْرَئِيلُ يَا رَبِّ خَلِيلُکَ إِبْرَاهِيمُ لَيْسَ فِی الْأَرْضِ أَحَدٌ يَعْبُدُکَ غَيْرُهُ سَلَّطْتَ عَلَيْهِ عَدُوَّهُ يُحْرِقُهُ بِالنَّارِ (۱)فَقَالَ اسْكُتْ إِنَّمَا يَقُولُ هَذَا عَبْدٌ مِثْلُکَ يَخَافُ الْفَوْتَ هُوَ عَبْدِی آخُذُهُ إِذَا شِئْتُ فَإِنْ دَعَانِی أَجَبْتُهُ فَدَعَا إِبْرَاهِيمُ عليه السلام رَبَّهُ بِسُورَهِ الْإِخْلَاصِ يَا اللَّهُ يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ نَجِّنِی مِنَ النَّارِ بِرَحْمَتِکَ قَالَ فَالْتَقَى مَعَهُ جَبْرَئِيلُ فِی الْهَوَاءِ وَ قَدْ وُضِعَ فِی الْمَنْجَنِيقِ فَقَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ هَلْ لَکَ إِلَيَّ مِنْ حَاجَهٍ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ أَمَّا إِلَيْکَ فَلَا وَ أَمَّا إِلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ فَنَعَمْ فَدَفَعَ إِلَيْهِ خَاتَماً عَلَيْهِ مَكْتُوبٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّه أَلْجَأْتُ ظَهْرِی إِلَى اللَّهِ وَ أَسْنَدْتُ أَمْرِی إِلَى اللَّهِ- (۲)وَ فَوَّضْتُ أَمْرِی إِلَى اللَّهِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى النَّارِ كُونِی بَرْداً (۳)فَاضْطَرَبَتْ أَسْنَانُ إِبْرَاهِيمَ مِنَ الْبَرْدِ حَتَّى قَالَ وَ سَلاماً عَلى إِبْراهِيمَ وَ انْحَطَّ جَبْرَئِيلُ وَ جَلَسَ مَعَهُ يُحَدِّثُهُ فِی النَّارِ (۴)وَ نَظَرَ إِلَيْهِ نُمْرُودُ فَقَالَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهاً فَلْيَتَّخِذْ مِثْلَ إِلَهِ إِبْرَاهِيمَ فَقَالَ عَظِيمٌ مِنْ عُظَمَاءِ أَصْحَابِ نُمْرُودَ إِنِّی عَزَمْتُ (۵)عَلَى النَّارِ أَنْ لَا تُحْرِقَهُ فَخَرَجَ عَمُودٌ مِنَ النَّارِ نَحْوَ الرَّجُلِ فَأَحْرَقَهُ (۶)وَ نَظَرَ نُمْرُودُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِی رَوْضَهٍ خَضْرَاءَ فِی النَّارِ مَعَ شَيْخٍ يُحَدِّثُهُ فَقَالَ لِآزَرَ يَا آزَرُ مَا أَكْرَمَ ابْنَکَ عَلَى رَبِّهِ قَالَ وَ كَانَ الْوَزَغُ يَنْفُخُ فِی نَارِ إِبْرَاهِيمَ وَ كَانَ الضِّفْدِعُ يَذْهَبُ بِالْمَاءِ لِيُطْفِئَ بِهِ النَّارَ قَالَ وَ لَمَّا قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى لِلنَّارِ كُونِی بَرْداً وَ سَلاماً لَمْ تَعْمَلِ النَّارُ فِی الدُّنْيَا ثَلَاثَهَ أَيَّامٍ (۷)وَ نَجَّيْناهُ وَ لُوطاً إِلَى الْأَرْضِ الَّتِی بارَكْنا

۱- فی المصدر: يحرقه، فقال: اه. م.

۲- أی جعلت ربی متكای و معتمدی فی الأمور.

۳- فی المصدر: يا نار كونی بردا. م.

۴- أضاف فی نسخه: و هم فی روضه خضراء.

۵- من عزم الراقی أی قرأ العزائم و الرقی.

۶- فی المصدر هنا زياده و هی هكذا: و آمن له لوط و خرج مهاجرا إلی الشام.

۷- فی المصدر هنا زياده و هی هكذا: ثم قال اللّه عزّ و جلّ «وَ أَرادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْناهُمُ الْأَخْسَرِينَ» فقال اللّه: و نجيناه إه.

فِيها لِلْعالَمِينَ إِلَى الشَّامِ وَ سَوَادِ الْكُوفَهِ (۱).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: حضرت درباره {و در حقیقت پیش از آن به ابراهیم رشد [فکری]اش را دادیم} تا {پس از آن که پشت کردید}، می‌فرماید: چون ابراهیم علیه السلام آنان را نهی و در بت پرستیشان بر آنان اعتراض کرد، آنان از این کار دست نکشیدند. زمان یک عید فرا رسید و نمرود و تمام ساکنان سرزمینش برای برگزاری عید بیرون رفتند. نمرود خوش نداشت که ابراهیم علیه السلام با آنها بیرون رود؛ از این رو بت خانه را به او سپرد. چون آنان رفتند، ابراهیم علیه السلام آهنگ غذایی کرد و آن را به بت خانه برد. وی غذا را به هر یک از بت ها نزدیک می کرد

و می فرمود: بخور و سخن بگو. اگر پاسخی نمی دادند، تیشه را بر می داشت و دست وپای آنها را می شکست. وی با تمامی بت ها چنین کرد. سپس تیشه را در گردن بت بزرگ که در صدر بت خانه بود، آویخت. چون پادشاه و آنان که با او بودند، بازگشتند، بت ها را شکسته یافتند. {گفتند: چه کسی با خدایان ما چنین [معامله ای] کرده که او واقعاً از ستمکاران است.} این جا بود که گفتند: {جوانی از آنها [به بدی] یاد می کرد که به او ابراهیم گفته می شود} او پسر آزر است. او را نزد نمرود آوردند. نمرود به آزر گفت: با پنهان داشتن این پسر از من به من خیانت کرده ای. آزر گفت: ای پادشاه، این کتمان، از سوی مادرش صورت گرفته و گفته است که خود برای این کارش دلیل می آورد. از این رو نمرود مادر ابراهیم علیه السلام را فرا خواند و به او گفت: چه چیزی تو را واداشت تا این پسر را از من کتمان کنی تا این که او با خدایانمان چنین کند؟ مادر ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: ای پادشاه، این کار من به خاطر رعیت تو بوده است. نمرود گفت: و آن چگونه است؟ مادر ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: دیدم که تو پسران رعیتت را می کشی و با این کار، نسل آنها از بین می رفت. با خود گفتم اگر این پسر، همانی باشد که پادشاه در پی آن است، به او تحویلش می دهم تا او را بکشد و از کشتن فرزندان مردم دست بردارد و اگر آن پسر، او نباشد پس فرزندمان باقی می ماند. من در این امر موفق شده ام. هر کاری که می خواهی با او بکن و از فرزندان مردم دیگر دست بردار. پادشاه نظر او را درست شمرد. سپس به ابراهیم علیه السلام گفت: {چه کسی با خدایان ما چنین [معامله ای] کرده است؟} ابراهیم علیه السلام فرمود: {آن را این بزرگترشان کرده است. اگر سخن می گویند از آنها بپرسید.} امام صادق علیه السلام فرمود: به خداوند سوگند، بزرگترشان این کار را نکرد، ولی ابراهیم علیه السلام نیز دروغ نگفت. برخی از حضرت پرسیدند: و آن چگونه است؟ حضرت پاسخ داد: ابراهیم علیه السلام تنها گفت که اگر این بزرگترشان سخن بگوید، او این کار را کرده و اگر سخن نگوید، هیچ کاری نکرده است. نمرود با قوم خود درباره این که با ابراهیم علیه السلام چه بکنند، به مشورت پرداخت. آنان گفتند: {اگر کاری می کنید او را بسوزانید و خدایانتان را یاری دهید.} امام صادق علیه السلام فرمود: فرعونِ ابراهیم و یاران او، عاقل نبودند؛ زیرا آنان به نمرود گفتند: {اگر کاری می کنید او را بسوزانید و خدایانتان را یاری دهید.} اما فرعونِ موسی و یاران او عاقل بودند؛ زیرا وقتی فرعون موسی با یارانش درباره این که با موسی علیه السلام چه بکنند، مشورت کرد، آنان {گفتند او و برادرش را در بند دار و گردآورندگان را به شهرها بفرست. تا هر ساحر ماهری را نزد تو بیاورند.} آنان ابراهیم علیه السلام را زندانی کردند و به گردآوری هیزم مشغول شدند تا این که آن روزی فرا رسید که نمرود، ابراهیم علیه السلام را در آتش انداخت. نمرود و لشکریانش بیرون آمدند. آنان برای نمرود بنایی ساخته بودند تا نمرود از آن جا به ابراهیم علیه السلام بنگرد که چگونه آتش می گیرد. ابلیس آمد و منجنیقی

برایش ساخت، چرا که هیچ کس توانایی نزدیک شدن به آتش را نداشت و اگر پرنده در هوا عبور می کرد، در آتش می سوخت. آنان ابراهیم علیه السلام را در منجنیق گذاشتند. پدرش آمد و به او یک سیلی زد و گفت: از عقیده ات بازگرد. ملائکه خدا به آسمان دنیا نازل شدند و تمامی موجودات از پروردگار در خواست کردند تا ابراهیم علیه السلام را نجات دهد.

ص: ۳۲

زمین عرض کرد: پروردگارا، بر روی من تنها اوست که تو را می پرستد و او خواهد سوخت. فرشتگان، عرض کردند: پروردگارا، دوستت ابراهیم خواهد سوخت. خداوند عزوجل فرمود: اگر خود او مرا بخواند، برایش کافی است. جبرئیل عرض کرد: پروردگارا، تنها دوستت ابراهیم است که بر روی زمین تو را پرستش می کند و تو دشمنت را بر او چیره ساختی تا او را در آتش بسوزاند. خداوند فرمود: خاموش باش. این جمله را تنها بنده ای همچون تو که از نابودی می ترسد، بر زبان می آورد. او بنده من است و هر وقت که بخواهم او را رها خواهم ساخت و اگر مرا بخواند، او را اجابت می کنم. ابراهیم علیه السلام با سوره اخلاص پروردگارش را خواند: ای خداوند واحد و یگانه، ای خدای صمد [ثابت متعالی]، ای کسی که نزاده و زاده نشده و هیچ کس او را همتا نیست، به رحمت خود مرا از این آتش برهان. حضرت فرمود: جبرئیل در هوا با او که در منجنیق بود، دیدار کرد و فرمود: ای ابراهیم، آیا خواسته ای از من داری؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: از تو خیر، ولی از پروردگار جهانیان آری. جبرئیل به او انگشتری ای داد که روی آن چنین نوشته بود: خدایی جز خداوند یکتا نیست. محمد، فرستاده خداوند است. به پناه او تکیه کردم و کارم را به او سپردم و امورم را به او تفویض نمودم. بدین سان خداوند به آتش وحی فرمود که {سرد باش.} دندان های ابراهیم علیه السلام از سرما به لرزه افتاد تا این که خداوند فرمود: {و برای ابراهیم بی آسیب باش.} جبرئیل فرود آمد و با او همنشین شد و درون آتش با او صحبت می کرد. نمرود به او نگریست و گفت: هر کس می خواهد خدایی برگزیند باید همچون خدای ابراهیم باشد. بزرگی از میان یاران نمرود گفت: من در طلسم دیده بودم که آتش او را نمی سوزاند. تیرکی از آتش به سوی آن مرد پرتاب شد و او را سوزاند. نمرود به ابراهیم علیه السلام نگریست که در باغی سرسبز به همراه پیرمردی نشسته است و آن پیرمرد با او سخن می گوید. نمرود به آزر گفت: ای آزر، چقدر پسرت نزد پروردگارش ارجمند است. حضرت فرمود: وزغ در آتشِ ابراهیم علیه السلام می دمید و قورباغه آب می آورد تا با آن، آتش را فرونشاند. همچنین فرمود: چون خداوند بزرگ و متعال به آتش گفت: {سرد و بی آسیب باش.} آتش سه روز در دنیا کارگر نمی افتاد. {و او و لوط را [برای رفتن] به

سوی آن سرزمینی که برای جهانیان در آن برکت نهاده بودیم، رهانیدیم.}

ص: ۳۳

مقصود از آن سرزمین، شام و سرزمین کوفه است. - . تفسیر القمی: ۴۲۹-۴۳۱ -

**[ترجمه]

فس، تفسیر القمی أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِی حَاجَّ إِبْراهِیمَ فِی رَبِّهِ أَنْ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْکَ الْآیَهَ فَإِنَّهُ لَمَّا أَلْقَی نُمْرُودُ إِبْرَاهِیمَ فِی النَّارِ وَ جَعَلَهَا اللَّهُ عَلَیْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً قَالَ نُمْرُودُ یَا إِبْرَاهِیمُ مَنْ رَبُّکَ قَالَ رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ قالَ لَهُ نُمْرُودُ أَنَا أُحْیِی وَ أُمِیتُ فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِیمُ کَیْفَ تُحْیِی وَ تُمِیتُ قَالَ أَعْمِدُ إِلَی رَجُلَیْنِ مِمَّنْ قَدْ وَجَبَ عَلَیْهِمَا الْقَتْلُ فَأُطْلِقُ عَنْ وَاحِدٍ وَ أَقْتُلُ وَاحِداً فَأَکُونُ قَدْ أَمَتُّ وَ أَحْیَیْتُ فَقَالَ إِبْرَاهِیمُ إِنْ کُنْتَ صَادِقاً فَأَحْیِ الَّذِی قَتَلْتَهُ ثُمَّ قَالَ إِبْرَاهِیمُ دَعْ هَذَا فَإِنَّ رَبِّی یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْرِبِ فَکَانَ کَمَا قَالَ اللَّهُ فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ أَیِ انْقَطَعَ وَ ذَلِکَ أَنَّهُ عَلِمَ أَنَّ الشَّمْسَ أَقْدَمُ مِنْهُ (۲).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: {آیا از [حالِ] آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود [و بدان می نازید و] با ابراهیم درباره پروردگارش محاجه می کرد، خبر نیافتی؟} تا آخر آیه. چون نمرود، ابراهیم علیه السلام را در آتش انداخت و خداوند آن را برای او سرد و بی آسیب گرداند، نمرود پرسید: ای ابراهیم، پروردگارت چه کسی است؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: {پروردگار من همان کسی است که زنده می کند و می میراند. گفت} نمرود: {من [هم] زنده می کنم و [هم] می میرانم.} ابراهیم علیه السلام پرسید: چگونه زنده می کنی و می میرانی؟ نمرود پاسخ داد: به دو مردی که باید کشته شوند، رو می کنم. یکی را آزاد می کنم و یکی را می کشم. بدین سان میرانده و زنده کرده ام. ابراهیم علیه السلام فرمود: اگر راست می گویی آن کس را که کشته ای، زنده کن. سپس ابراهیم علیه السلام فرمود: این را کنار بگذار. پروردگارم خورشید را از خاور برمی آورد. تو آن را از باختر برآور. همان طور که خداوند فرمود، نمرود چنین حالی پیدا کرد: {پس آن کسی که کفر ورزیده بود، مبهوت ماند.} یعنی ساکت شد؛ زیرا او می دانست که خورشید، قدیم تر از اوست. - . تفسیر القمی: ۷۶ -

**[ترجمه]

بیان

قال الطبرسی رحمه الله قیل فی انتقاله من حجه إلی أخری وجهان أحدهما أن ذلک لم یکن انتقالا و انقطاعا عن إبراهیم فإنه یجوز من کل حکیم إیراد حجه أخری علی سبیل التأکید بعد تمام ما ابتدأ به من الحجاج و علامه تمامه ظهوره من غیر اعتراض علیه بشبهه لها تأثیر عند التأمل و التدبر.

و الثانی أن إبراهیم إنما قال ذلک لیبین أن من شأن من یقدر علی إحیاء الأموات و إماته الأحیاء أن یقدر علی إتیان الشمس من المشرق فإن کنت قادرا علی ذلک فأت بها من المغرب و إنما فعل ذلک لأنه لو تشاغل معه بأنی أردت اختراع الحیاه و الموت من غیر سبب و لا علاج لاشتبه علی کثیر ممن حضر فعدل إلی ما هو أوضح لأن الأنبیاء علیهم السلام إنما بعثوا للبیان و الإیضاح و لیست أمورهم مبنیه علی لجاج الخصمین و طلب کل واحد منهما غلبه خصمه

وَ قَدْ رُوِیَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام قَالَ لَهُ أَحْیِ مَنْ قَتَلْتَهُ إِنْ کُنْتَ صَادِقاً ثُمَّ اسْتَظْهَرَ عَلَیْهِ بِمَا قَالَهُ ثَانِیاً

(۳).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله می گوید: در منتقل شدن ابراهیم علیه السلام از یک استدلال به استدلال دیگر دو وجه وجود دارد. یکی این که این انتقال و قطع کردن از سوی ابراهیم علیه السلام نبوده است؛ زیرا رواست یک حکیم پس از کامل کردن

استدلالِ نخست خود از روی تأکید، دلیلی دیگر بیاورد. نشانه کامل شدن استدلال نیز آن است که بر آن با شبهه ای پاسخ گفته نشود که به هنگام تأمل و تدبر تأثیرگذار باشد.

وجه دوم، این که ابراهیم علیه السلام آن سخن را فرمود تا روشن سازد که وقتی کسی بتواند مردگان را زنده کند و زندگان را بمیراند، باید بتواند خورشید را از مشرق برآورد. در صورت توانایی باید بتواند آن را از مغرب نیز برآورد. علت این سخن ابراهیم علیه السلام، آن بود که اگر وی با نمرود به این سخن مشغول می شد که مقصود من، ابداع زندگانی و مرگ بی هیچ دلیل و درمان بوده است، این امر بر بسیاری از حاضران مشتبه می شد. بنابراین، ابراهیم علیه السلام به استدلالی روشن تر عدول کرد؛ چرا که پیامبران علیهم السلام، تنها برای تبیین و روشن سازی مبعوث شده‌اند و امورشان مبنی بر لجاجت دو طرف نزاع و این که هر کدام بخواهد بر دیگری غلبه کند، نیست. امام صادق علیه السلام فرمود: ابراهیم علیه السلام به نمرود فرمود: اگر راست می گویی، آن کسی را که کشته ای، زنده کن. سپس آن دلیل دوم را بر زبان آورد. - . مجمع البیان ۲: ۳۶۷ -

**[ترجمه]

«۱۰»

ج، الإحتجاج عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیهما السلام فِی ذِکْرِ مُعْجِزَاتِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فِی مُقَابَلَهِ مُعْجِزَاتِ

ص: ۳۴

۱- تفسیر القمّیّ ۴۲۹- ۴۳۱ و فیه: یعنی إلی الشام و سواد الکوفه و کوثی ربی. م.

۲- تفسیر القمّیّ: ۷۶. م.

۳- مجمع البیان ۲: ۳۶۷. م.

الْأَنْبِيَاءِ أَنَّ إِبْرَاهِيمَ حُجِبَ عَنْ نُمْرُودَ بِحُجُبٍ ثَلَاثٍ (۱).

**[ترجمه]الاحتجاج: امام موسی کاظم علیه السلام درباره برشمردن معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر معجزات سایر پیامبران فرمود:

ص: ۳۴

میان ابراهیم علیه السلام و نمرود سه حجاب افکنده شده بود. - . این حدیث را نیافتیم. -

**[ترجمه]

إيضاح

لعل المراد بالحجب الثلاث حجاب البطن و الغار و النار أو الأولان مع الاعتزال عنه إلی بلاد الشام أو حجبه عند الحمل و عند الولاده و عند النمو أو حجبه فی البطن بثلاث البطن و الرحم و المشیمه حیث جعله بحیث لم یتبین حمله و قد یقال إنه إشاره إلی القمیص و الخاتم و التوسل بالأئمه علیهم السلام أو بسوره التوحید کما مر کلها و سیجی ء فالمعنی أنه حجب عن نار نمرود و شرّه بتلک الحجب و الله یعلم.

**[ترجمه]مقصود از آن سه حجاب می تواند موارد ذیل باشد: در شکم مادر بودن، غار و آتش یا دوتای اولی و کناره گیری ابراهیم علیه السلام از نمرود و رفتن به شام و یا حجاب هایش به هنگام بودن در شکم مادر، زایمان و رشد و یا حجاب هایش در شکم مادر که همان شکم، رحم و جفت است، به طوری که در شکم مادر بودنش بر نمرود آشکار نگشت. برخی نیز می گویند که آن سه حجاب به پیراهن، انگشتر و توسل به ائمه علیهم السلام یا به سوره توحید همان طور که تمام آن پیشتر آمد یا خواهد آمد، اشاره دارد. بنابراین معنای حدیث، آن است که میان ابراهیم علیه السلام و آتش و شرّ نمرود، آن حجاب ها افکنده شد و خدا می داند.

**[ترجمه]

«۱۱»

لی، الأمالی للصدوق ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْکُوفِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِی الْعُقْبَهِ الصَّیْرَفِیِّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: إِنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام لَمَّا وُضِعَ فِی کِفَّهِ الْمَنْجَنِیقِ غَضِبَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَا یُغْضِبُکَ یَا جَبْرَئِیلُ قَالَ یَا رَبِّ خَلِیلُکَ لَیْسَ مَنْ یَعْبُدُکَ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ غَیْرُهُ سَلَّطْتَ عَلَیْهِ عَدُوَّکَ وَ عَدُوَّهُ فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ اسْکُتْ إِنَّمَا یَعْجَلُ الْعَبْدُ الَّذِی یَخَافُ الْفَوْتَ مِثْلُکَ فَأَمَّا أَنَا فَإِنَّهُ عَبْدِی آخُذُهُ إِذَا شِئْتُ قَالَ فَطَابَتْ نَفْسُ جَبْرَئِیلَ علیه السلام فَالْتَفَتَ إِلَی إِبْرَاهِیمَ علیه السلام فَقَالَ هَلْ لَکَ حَاجَهٌ فَقَالَ أَمَّا إِلَیْکَ فَلَا فَأَهْبَطَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَهَا خَاتَماً فِیهِ سِتَّهُ أَحْرُفٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ فَوَّضْتُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ

أَسْنَدْتُ ظَهْرِی إِلَی اللَّهِ حَسْبِیَ اللَّهُ فَأَوْحَی اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَیْهِ أَنْ تَخَتَّمْ بِهَذَا الْخَاتَمِ فَإِنِّی أَجْعَلُ النَّارَ عَلَیْکَ بَرْداً وَ سَلَاماً(۲).

ل، الخصال أبی عن أحمد بن إدریس عن الأشعری عن عبد الله بن أحمد عن محمد بن علی الصیرفی عن الحسین بن خالد عنه علیه السلام مثله (۳).

**[ترجمه]امالی صدوق، عیون الاخبار: حسین بن خالد نقل کرد: امام رضا علیه السلام فرمود: چون ابراهیم علیه السلام را در کف منجنیق گذاشتند، جبرئیل به خشم آمد. خداوند عزوجل به او وحی فرمود که ای جبرئیل، چه چیز تو را خشمگین کرده است؟ جبرئیل در پاسخ گفت: پروردگارا، بر روی زمین تنها دوست توست که تو را پرستش می کند وتو دشمنت را بر او چیره ساخته ای. خداوند عزوجل به او وحی فرمود: خاموش باش. تنها بنده ای همچون تو که از نابودی می ترسد، چنین شتاب می کند. او بنده من است وهر وقت که بخواهم او را می رهانم. حضرت در ادامه فرمود: جبرئیل شادمان شد و رو به ابراهیم علیه السلام کرده و فرمود: آیا خواسته ای داری؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: از تو خواسته ای ندارم. بدین سان خداوند عزوجل در نزد جبرئیل انگشتری را فرو فرستاد که روی آن شش عبارت نوشته شده بود:«لا اله الا الله ، محمد رسول الله ، لا حول ولا قوه الا بالله ، فوضت امری الی الله ، اسندت ظهری الی الله ، حسبی الله » خدایی جز خداوند یکتا نیست. محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداوند است. هیچ قدرتی بالاتر از قدرت خدا نیست. امورم را به خدا تفویض کردم. بر او تکیه کردم. خداوند مرا کافیست. خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که با این انگشتر مهر بزن؛ چرا که من آتش را برای تو سرد و بی آسیب می گردانم. - . امالی الصدوق: ۲۷۴ عیون الاخبار: ۱۳۶ -

خصال: همچنین حدیث دیگری نیز با همین مضمون از امام رضا علیه السلام روایت شده است. - . الخصال ۱: ۱۶۳ -

**[ترجمه]

«۱۲»

ل، الخصال ابْنُ الْمُتَوَکِّلِ عَنِ الْأَسَدِیِّ عَنِ الْبَرْمَکِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الشَّامِیِّ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِیِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ علیه السلام عَنْ مُوسَی بْنِ عِمْرَانَ علیه السلام لَمَّا رَأَی حِبَالَهُمْ وَ عِصِیَّهُمْ کَیْفَ أَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِیفَةً وَ لَمْ یُوجِسْهَا إِبْرَاهِیمُ علیه السلام

۱- لم نجده. م.

۲- أمالی الصدوق: ۲۷۴ العیون: ۱۳۶. م.

۳- الخصال ج ۱: ۱۶۳. م.

حِینَ وُضِعَ فِی الْمَنْجَنِیقِ وَ قُذِفَ بِهِ فِی النَّارِ فَقَالَ علیه السلام إِنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام حِینَ وُضِعَ فِی الْمَنْجَنِیقِ کَانَ مُسْتَنِداً إِلَی مَا فِی صُلْبِهِ مِنْ أَنْوَارِ حُجَجِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمْ یَکُنْ مُوسَی علیه السلام کَذَلِکَ فَلِهَذَا أَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِیفَةً وَ لَمْ یُوجِسْهَا إِبْرَاهِیمُ علیه السلام (۱).

**[ترجمه]خصال: اسماعیل بن فضل هاشمی می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره این مسئله پرسیدم که چطور وقتی موسی بن عمران علیه السلام بند ها و چوبدست های آنان را دید، ترسید، ولی ابراهیم علیه السلام وقتی در منجنیق گذاشته و در آتش پرتاب شد، نترسید؟

ص: ۳۵

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: هنگامی که ابراهیم علیه السلام را در منجنیق نهادند، او در درون خود به انوار حجج الله تکیه کرده بود، در حالی که موسی علیه السلام چنین حالتی نداشت. از این رو موسی علیه السلام ترسید، ولی ابرهیم علیه السلام ترس به خود راه نداد. - . این حدیث را در الخصال نیافتیم و در امالی الصدوق: ۳۸۹ آمده است. -

**[ترجمه]

«۱۳»

ل، الخصال ابْنُ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ رَفَعَهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَلَکَ الْأَرْضَ کُلَّهَا أَرْبَعَةٌ مُؤْمِنَانِ وَ کَافِرَانِ فَأَمَّا الْمُؤْمِنَانِ فَسُلَیْمَانُ بْنُ دَاوُدَ وَ ذُو الْقَرْنَیْنِ وَ الْکَافِرَانِ نُمْرُودُ وَ بُخْتُ نَصَّرَ وَ اسْمُ ذُو الْقَرْنَیْنِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ ضَحَّاکِ بْنِ مَعَدٍّ (۲).

**[ترجمه]خصال: ابن برقی از پدرش از جدش سند می رساند به امام صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: پادشاهان تمام زمین چهار تن بوده اند دو مومن و دو کافر ، دو پادشاه مومن سلیمان بن داوود و ذوالقرنین بوده اند و دو پادشاه کافر نمرود و بخت نصر. اسم ذوالقرنین عبد الله بن ضحاک بن معد بود. - . خصال ۱: ۱۲۱ - ۱۲۲ -

**[ترجمه]

«۱۴»

فر، تفسیر فرات بن إبراهیم عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ الزُّهْرِیُّ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی قُلْنا یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ قَالَ إِنَّ أَوَّلَ مَنْجَنِیقٍ عُمِلَ فِی الدُّنْیَا مَنْجَنِیقٌ عُمِلَ لِإِبْرَاهِیمَ بِسُورِ الْکُوفَهِ فِی نَهَرٍ یُقَالُ لَهَا کُوثَی وَ فِی قَرْیَهٍ یُقَالُ لَهَا قَنْطَانَا قَالَ عَمِلَ إِبْلِیسُ الْمَنْجَنِیقَ وَ أُجْلِسَ فِیهِ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام وَ أَرَادُوا أَنْ یَرْمُوا بِهِ فِی نَارِهَا أَتَاهُ جَبْرَئِیلُ علیه السلام قَالَ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا إِبْرَاهِیمُ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ أَ لَکَ حَاجَهٌ قَالَ مَا لِی إِلَیْکَ حَاجَهٌ بَعْدَهَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَی قُلْنا یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ (۳).

**[ترجمه]تفسیر فرات بن ابراهیم: علی بن محمد بن عمر زهری به صورت معنعن از امام صادق علیه السلام نقل کرد در تفسیر

آیه {گفتیم ای آتش برای ابراهیم سرد و بی آسیب باش} فرمود: نخستین منجنیقی که در دنیا ساخته شد، منجنیقی بود که آن را برای ابراهیم علیه السلام در حصار کوفه در رودی به نام کوثی و در دهکده ای به نام قنطانا ساختند. حضرت در ادامه فرمود: ابلیس آن منجنیق را ساخت و ابراهیم علیه السلام را در آن نشاند. چون خواستند که او را در آتش بیندازند، جبرئیل آمد و گفت: درود، رحمت و برکات خداوند بر تو باد. آیا خواسته ای داری؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: از تو خواسته ای ندارم. سپس خداوند متعال فرمود: {گفتیم: ای آتش برای ابراهیم سرد و بی آسیب باش.} - . تفسیر فرات: ۹۷ -

**[ترجمه]

«۱۵»

ل، الخصال ع، علل الشرائع ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام سَأَلَ الشَّامِیُّ (۴)أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِیهِ مَنْ هُمْ فَقَالَ علیه السلام قَابِیلُ یَفِرُّ مِنْ هَابِیلَ وَ الَّذِی یَفِرُّ مِنْ أُمِّهِ مُوسَی وَ الَّذِی یَفِرُّ مِنْ أَبِیهِ إِبْرَاهِیمُ وَ الَّذِی یَفِرُّ مِنْ صَاحِبَتِهِ لُوطٌ وَ الَّذِی یَفِرُّ مِنِ ابْنِهِ نُوحٌ یَفِرُّ مِنِ ابْنِهِ کَنْعَانَ (۵).

**[ترجمه]خصال، علل الشرائع، عیون الاخبار: آن مرد شامی از امام علی علیه السلام درباره آیه {روزی که آدمی از برادرش و از مادرش و پدرش و از همسرش و پسرانش می گریزد}، پرسید و امام در پاسخ فرمود: قابیل از هابیل می گریزد و آن که از مادرش می گریزد، موسی علیه السلام است. همچنین آن که از پدرش می گریزد، ابراهیم علیه السلام و آن که از یارش فرار می کند، لوط علیه السلام و آن که از پسرش می گریزد، نوح علیه السلام است که از پسرش کنعان پا به فرار می‌گزارد. - . الخصال ۱: ۱۵۴، علل الشرائع: ۱۹۸، عیون اخبار الرضا: ۱۳۶ -

**[ترجمه]

«۱۶»

ل، الخصال أَبِی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ عَنِ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا أُضْرِمَتِ النَّارُ عَلَی إِبْرَاهِیمَ علیه السلام شَکَتْ هَوَامُّ الْأَرْضِ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اسْتَأْذَنَتْهُ أَنْ تَصُبَّ عَلَیْهَا الْمَاءَ فَلَمْ

۱- لم نجده فی الخصال و رواه فی الأمالی: ۳۸۹. م.

۲- الخصال ج ۱: ۱۲۱- ۱۲۲. م.

۳- تفسیر الفرات: ۹۷. م.

۴- تقدم الحدیث بتمامه فی کتاب الاحتجاجات، و أو عزنا هناک ان فی العیون زیاده بعد قوله: إبراهیم و هی: یعنی الأب المربی لا الوالد. راجع ج ۱۰ ص ۸۰.

٥- الخصال ج ١: ١٥٤، علل الشرائع: ١٩٨، العيون: ١٣٦. م.

يَأْذَنِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِشَيْ ءٍ مِنْهَا إِلَّا لِلضِّفْدِعِ فَاحْتَرَقَ مِنْهُ الثُّلُثَانِ وَ بَقِيَ مِنْهُ الثُّلُثُ الْخَبَرَ (۱).

**[ترجمه]خصال: داوود رقی گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: چون آتش به روی ابراهیم علیه السلام برافروخته شد، خزندگان زمین نزد خداوند عزوجل شکایت بردند و از او اذن خواستند تا روی آن، آب بریزند.

ص: ۳۶

خداوند عزوجل تنها به قورباغه این اجازه را داد و دو سوم آن سوخت و یک سوم آن باقی ماند. تا آخر حدیث - . این حدیث را نیافتیم. - .

**[ترجمه]

«۱۷»

ل، الخصال ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَسَبْعَةُ نَفَرٍ أَوَّلُهُمُ ابْنُ آدَمَ الَّذِي قَتَلَ أَخَاهُ وَ نُمْرُودُ الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ وَ اثْنَانِ فِي (۲)بَنِي إِسْرَائِيلَ هَوَّدَا قَوْمَهُمْ وَ نَصَّرَاهُمْ وَ فِرْعَوْنُ الَّذِي قَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى وَ اثْنَانِ فِي هَذِهِ الْأُمَّهِ (۳).

**[ترجمه]خصال: یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام گفت شنیدم آن حضرت فرمود: مردمی که بیش از دیگران در روز قیامت عذاب می بینند، هفت نفرند: نخستین آنها پسر آدم است که برادرش را کشت. دیگری نمرودی است که با ابراهیم علیه السلام درباره پروردگارش به محاجه پرداخت. دو تن دیگر از بنی اسرائیل هستند که قومشان را یهودی یا نصرانی کردند. دیگری فرعونی است که گفت: {پروردگار بزرگتر شما منم.} و دو نفر آخر از این امت هستند. - . الخصال ۲: ۴ -

**[ترجمه]

«۱۸»

ج، الإحتجاج قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام فِي حِكْمَهِ خَلْقِ الْأَشْيَاءِ فَأَمَّا الْبَعُوضُ وَ الْبَقُّ فَبَعْضُ سَبَبِهِ أَنَّهُ جُعِلَ أَرْزَاقَ الطَّيْرِ وَ أَهَانَ بِهَا جَبَّاراً تَمَرَّدَ عَلَى اللَّهِ وَ تَجَبَّرَ وَ أَنْكَرَ رُبُوبِيَّتَهُ فَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَضْعَفَ خَلْقِهِ لِيُرِيَهُ قُدْرَتَهُ وَ عَظَمَتَهُ وَ هِيَ الْبَعُوضُ فَدَخَلَتْ فِي مَنْخِرِهِ حَتَّى وَصَلَتْ إِلَى دِمَاغِهِ فَقَتَلَتْهُ (۴).

**[ترجمه]الاحتجاج: امام صادق علیه السلام درباره حکمت آفرینش اشیا فرمود: یکی از دلایل آفرینش پشه و ساس، آن است که خداوند، آنها را روزیِ پرندگان قرار داد و به وسیله آنها آن ستمگر را خوار کرد. ستمگری که از خداوند سرکشی کرده بود و تکبر می ورزید و ربوبیت خداوند را منکر شده بود. بدین صورت که ضعیف ترین مخلوقات خود را بر او چیره ساخت تا قدرت و عظمت خود را به او نشان دهد. آن مخلوق، پشه بود که وارد سوراخ بینی او شد تا این که به مغزش رسید و او را کشت. - . الاحتجاج: ۱۸۷ -

**[ترجمه]

«۱۹»

ع، علل الشرائع ل، الخصال ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِی جَوَابِ أَسْئِلَهِ الشَّامِیِّ - (۵)يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ أُلْقِیَ إِبْرَاهِيمُ الْخَلِيلُ عليه السلام فِی النَّارِ وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ وَضَعُوهُ فِی الْمَنْجَنِيقِ وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَی نُمْرُودَ الْبَقَّهَ وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ خَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ(۶).

**[ترجمه]خصال، علل الشرائع، عيون الاخبار: امام علی عليه السلام در پاسخ به پرسش های آن مرد شامی فرمود: ابراهيم خليل عليه السلام را در روز چهارشنبه در آتش افكندند و در روز چهارشنبه او را در منجنيق گذاشتند و در روز چهارشنبه خداوند، حشره ساس را بر نمرود چيره ساخت و در روز چهارشنبه سقف بر روی آنان فرو ريخت. - . علل الشرائع: ۱۹۹، الخصال ۲: ۲۸، عيون الاخبار: ۱۳۶، ۱۳۷ -

**[ترجمه]

«۲۰»

ل، الخصال ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ عَبَّادِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: يَا إِسْحَاقُ إِنَّ فِی النَّارِ لَوَادِياً يُقَالُ لَهُ سَقَرُ لَمْ يَتَنَفَّسْ مُنْذُ خَلَقَهُ اللَّهُ لَوْ أَذِنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ فِی التَّنَفُّسِ بِقَدْرِ مِخْيَطٍ لَاحْتَرَقَ (۷)مَا عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ وَ إِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَعَوَّذُونَ مِنْ حَرِّ ذَلِكَ الْوَادِی وَ نَتْنِهِ وَ قَذَرِهِ وَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ فِيهِ لِأَهْلِهِ وَ إِنَّ فِی ذَلِكَ الْوَادِی لَجَبَلًا يَتَعَوَّذُ جَمِيعُ أَهْلِ ذَلِكَ الْوَادِی مِنْ حَرِّ ذَلِكَ الْجَبَلِ وَ نَتْنِهِ وَ قَذَرِهِ وَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ فِيهِ لِأَهْلِهِ وَ إِنَّ فِی ذَلِكَ الْجَبَلِ لَشِعْباً يَتَعَوَّذُ جَمِيعُ أَهْلِ

۱- لم نجده. م.

۲- فی نسخه «من» بدل «فی» و كذا فيما يتلوه.

۳- الخصال ج ۲: ۴. م.

۴- الاحتجاج: ۱۸۷. م.

۵- تقدم تمامه فی كتاب الاحتجاجات فی باب أسئله الشامیّ عن أمير المؤمنين عليه السلام.

۶- علل الشرائع: ۱۹۹. الخصال ج ۲: ۲۸، العيون: ۱۳۶- ۱۳۷. م.

۷- فی المصدر: لاحرق. م.

ذَلِکَ الْجَبَلِ مِنْ حَرِّ ذَلِکَ الشِّعْبِ وَ نَتْنِهِ وَ قَذَرِهِ وَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ فِيهِ لِأَهْلِهِ وَ إِنَّ فِی ذَلِکَ الشِّعْبِ لَقَلِيباً (۱)يَتَعَوَّذُ جَمِيعُ أَهْلِ ذَلِکَ الشِّعْبِ مِنْ حَرِّ ذَلِکَ الْقَلِيبِ وَ نَتْنِهِ وَ قَذَرِهِ وَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ فِيهِ لِأَهْلِهِ وَ إِنَّ فِی ذَلِکَ الْقَلِيبِ لَحَيَّةً يَتَعَوَّذُ جَمِيعُ أَهْلِ ذَلِکَ الْقَلِيبِ مِنْ خُبْثِ تِلْکَ الْحَيَّهِ وَ نَتْنِهَا وَ قَذَرِهَا وَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ فِی أَنْيَابِهَا مِنَ السَّمِّ لِأَهْلِهَا وَ إِنَّ فِی جَوْفِ تِلْکَ الْحَيَّهِ لَسَبْعَهَ صَنَادِيقَ فِيهَا خَمْسَهٌ مِنَ الْأُمَمِ السَّالِفَهِ وَ اثْنَانِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ مَنِ الْخَمْسَهُ وَ مَنِ الِاثْنَانُ قَالَ فَأَمَّا الْخَمْسَهُ فَقَابِيلُ الَّذِی قَتَلَ هَابِيلَ وَ نُمْرُودُ الَّذِی حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِی رَبِّهِ فَ قالَ أَنَا أُحْيِی وَ أُمِيتُ وَ فِرْعَوْنُ الَّذِی قَالَ أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلى وَ يَهُودُ الَّذِی هَوَّدَ الْيَهُودَ وَ بُولَسُ الَّذِی نَصَّرَ النَّصَارَى وَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ أَعْرَابِيَّانِ (۲).

أقول: قد مضى و سيأتي مثله بأسانيد فی كتاب المعاد و كتاب الفتن.

**[ترجمه]خصال: اسحاق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلام روایت می کند که حضرت فرمود: ای اسحاق، در آتش جهنم وادی ای هست که سقر نام دارد و از زمان خلقتش دم بر نیاورده است. اگر خداوند عزوجل به آن اذن دهد و به اندازه سر سوزنی دم بر آورد، هر آنچه بر روی زمین است در آتش آن می سوزد. اهل جهنم از حرارت، بوی بد و چرک و کثافت آن و آنچه خداوند در آن برای اهلش آماده

کرده است، پناه می جویند. همچنین در آن وادی، کوهی است که تمامی اهل آن وادی از حرارت آن کوه، بوی بد و چرک و کثافت آن و آنچه خداوند در آن برای اهلش آماده کرده است پناه می جویند. در آن کوه، دره عمیقی است که تمامی اهل آن کوه

ص: ۳۷

از حرارت آن دره، بوی بد و کثافت آن و آنچه خداوند در آن برای اهلش آماده کرده است پناه می جویند. در میان آن دره، چاهی وجود دارد که تمامی اهل آن دره از حرارت آن چاه، بوی بد و کثافت آن و آنچه خداوند در آن برای اهلش آماده کرده است پناه می جویند. همچنین در آن چاه، ماری است که تمامی اهل آن چاه از خباثت، بوی بد و چرک و کثافت آن و سمی که خداوند در دندان های نیش آن برای اهل آن چاه آماده کرده است پناه می جویند. در شکم آن مار، هفت صندوق هست که پنج تن از امت های پیشین و دو تن از این امت در آن وجود دارند. اسحاق می گوید که به حضرت عرض کردم: جانم به فدایتان باد. آن پنج تن، چه کسانی هستند؟ و آن دو کیستند؟ حضرت در پاسخ فرمود: آن پنج تن عبارتند از: قابیلی که هابیل را کشت. نمرودی که با ابراهیم علیه السلام درباره پروردگارش به محاجه پرداخت و گفت: {من [هم] زنده می کنم و [هم] می میرانم.}، فرعونی که گفت: {پروردگار بزرگتر شما منم.}، یهودی که یهودیان را به دین یهود درآورد و پُولس که مسیحیان را مسیحی کرد. آن دو که از این امت هستند، دو اعرابی می باشند. - . الخصال ۲: ۳۴ -

می گویم: شبیه این حدیث با سند های دیگری پیشتر آمده است و در کتاب معاد و نیز کتاب الفتن خواهد آمد.

**[ترجمه]

ع، علل الشرائع ابْنُ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ ابْنِ أَبَانٍ عَنِ ابْنِ أَورَمَهَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِی یَزِیدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا أُلْقِیَ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام فِی النَّارِ فلقاه(تَلَقَّاهُ) جَبْرَئِیلُ فِی الْهَوَاءِ وَ هُوَ یَهْوِی فَقَالَ یَا إِبْرَاهِیمُ أَ لَکَ حَاجَهٌ فَقَالَ أَمَّا إِلَیْکَ فَلَا(۳).

**[ترجمه]علل الشرائع: عبد الله بن هلال گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: چون ابراهیم علیه السلام را در آتش افکندند، جبرئیل در حالی که وی در هوا و در حال سقوط بود، به او فرمود: ای ابراهیم، آیا خواسته‌ای داری؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: از تو خواسته‌ای ندارم. - . علل الشرائع: ۲۴ -

**[ترجمه]

«۲۲»

ع، علل الشرائع بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ أُورَمَهَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا أُلْقِیَ إِبْرَاهِیمُ فِی النَّارِ أَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهَا وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی لَئِنْ آذَیْتِهِ لَأُعَذِّبَنَّکِ وَ قَالَ لَمَّا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ مَا انْتَفَعَ أَحَدٌ بِهَا ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ وَ مَا سَخُنَتْ مَاؤُهُمْ (۴).

**[ترجمه]علل الشرائع: یکی از اصحاب گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: چون ابراهیم علیه السلام را در آتش افکنند، خداوند عزوجل به آتش وحی فرمود که به عزت و جلالم سوگند که اگر گزندی به او برسانی، تو را عذاب خواهم کرد. حضرت در ادامه فرمود: چون خداوند عزوجل فرمود: {ای آتش برای ابراهیم سرد و بی آسیب باش.}، تا سه روز کسی نتوانست از آن بهره ببرد و آبشان با آن گرم نشد. - . علل الشرائع: ۲۴ -

**[ترجمه]

«۲۳»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ ابْنِ أَبَانٍ (۵)عَنِ ابْنِ أُورَمَهَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ عُمَرَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ حُجْرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ خَالَفَ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام قَوْمَهُ وَ عَادَی آلِهَتَهُمْ حَتَّی أُدْخِلَ عَلَی نُمْرُودَ فَخَاصَمَهُ فَقَالَ إِبْرَاهِیمُ رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ الْآیَهَ وَ کَانَ فِی عِیدٍ لَهُمْ دَخَلَ عَلَی آلِهَتِهِمْ قَالُوا مَا اجْتَرَأَ عَلَیْهَا إِلَّا الْفَتَی الَّذِی یَعِیبُهَا وَ یَبْرَأُ مِنْهَا فَلَمْ یَجِدُوا لَهُ مُثْلَهً أَعْظَمَ مِنَ النَّارِ فَأَخْبَرُوا نُمْرُودَ

۱- القلیب: البئر.

۲- الخصال: ۲: ۳۴. م.

۳- علل الشرائع: ۲۴. م.

۴- علل الشرائع: ۲۴. م.

۵- فی نسخه: عن عمر بن أبان.

فَجَمَعَ لَهُ الْحَطَبَ وَ أَوْقَدَ عَلَيْهِ ثُمَّ وَضَعَهُ فِی الْمَنْجَنِیقِ لِیَرْمِیَ بِهِ فِی النَّارِ وَ إِنَّ إِبْلِیسَ دَلَّ عَلَی عَمَلِ الْمَنْجَنِیقِ لِإِبْرَاهِیمَ علیه السلام (۱).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: حجر گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ابراهیم علیه السلام با قومش به مخالفت پرداخت و خدایانشان را دشمن داشت تا این که بر نمرود وارد شد و نمرود با او به نزاع پرداخت. ابراهیم علیه السلام فرمود: {پروردگار من همان کسی است که زنده می کند و می میراند} تا آخر آیه. همچنین در روز عید آنان، بر خدایانشان وارد شد و آن کار را کرد. آنان گفتند: تنها آن جوان که خدایانمان را تحقیر می کرد و از آنها تبری می جست، جرئت چنین کاری دارد. آنان مجازاتی بزرگتر از آتش برایش نیافتند. از این رو نمرود را آگاه ساختند.

ص: ۳۸

نمرود دستور گردآوری هیزم را داد و آن را برافروخت. سپس ابراهیم علیه السلام را در منجنیق گذاشت تا او را درون آتش بیفکند. ابلیس، آنان را به چگونگی ساختن منجنیق برای افکندن ابراهیم علیه السلام در آتش راهنمایی کرد. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۲۴»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ یَزِیدَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ أَخْبَرَنِی أَبِی عَنْ جَدِّی عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله عَنْ جَبْرَئِیلَ قَالَ: لَمَّا أَخَذَ نُمْرُودُ إِبْرَاهِیمَ لِیُلْقِیَهُ فِی النَّارِ قُلْتُ یَا رَبِّ عَبْدُکَ وَ خَلِیلُکَ لَیْسَ فِی أَرْضِکَ أَحَدٌ یَعْبُدُکَ غَیْرُهُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی هُوَ عَبْدِی آخُذُهُ إِذَا شِئْتُ وَ لَمَّا أُلْقِیَ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام فِی النَّارِ تَلَقَّاهُ جَبْرَئِیلُ علیه السلام فِی الْهَوَاءِ وَ هُوَ یَهْوِی إِلَی النَّارِ فَقَالَ یَا إِبْرَاهِیمُ لَکَ حَاجَةٌ فَقَالَ أَمَّا إِلَیْکَ فَلَا وَ قَالَ یَا اللَّهُ یَا أَحَدُ یَا صَمَدُ یَا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ نَجِّنِی مِنَ النَّارِ بِرَحْمَتِکَ فَأَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی إِلَی النَّارِ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ (۲).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: ابان بن عثمان گفت: امام صادق علیه السلام فرمود پدرم مرا خبر داد از جدم از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: جبرئیل به من فرمود که چون نمرود، ابراهیم علیه السلام را گرفت تا در آتش افکند، عرض کردم: پروردگارا، تنها همین بنده و دوستت است که بر روی زمین تو را پرستش می کند. خداوند متعال فرمود: او بنده من است. هر وقت که بخواهم او را می رهانم. چون ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد، جبرئیل در هوا و در حالی که ابراهیم علیه السلام در حال سقوط درون آتش بود، با وی دیدار کرد و فرمود: ای ابراهیم، آیا خواسته ای داری؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: از تو خواسته ای ندارم. ابراهیم علیه السلام عرض کرد: ای خداوند یگانه، ای خدای صمد ثابت متعالی و ای کسی که نزاده و زاده نشده است و هیچ کس او را همتا نیست، به رحمت خودت مرا از آتش برهان. بدین سان خداوند متعال به آتش وحی فرمود: {برای ابراهیم سرد و بی آسیب باش.} - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۲۵»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْحُسَیْنُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ الْقَزْوِینِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ وَهْبَانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الزَّعْفَرَانِیِّ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَ لِنُمْرُودَ مَجْلِسٌ یُشْرِفُ مِنْهُ عَلَی النَّارِ فَلَمَّا کَانَ بَعْدَ ثَالِثَهٍ أَشْرَفَ عَلَی النَّارِ هُوَ وَ آزَرُ فَإِذَا إِبْرَاهِیمُ علیه السلام مَعَ شَیْخٍ یُحَدِّثُهُ فِی رَوْضَهٍ خَضْرَاءَ قَالَ فَالْتَفَتَ نُمْرُودُ إِلَی آزَرَ فَقَالَ یَا آزَرُ مَا أَکْرَمَ ابْنَکَ عَلَی رَبِّهِ قَالَ ثُمَّ قَالَ نُمْرُودُ لِإِبْرَاهِیمَ اخْرُجْ عَنِّی وَ لَا تُسَاکِنِّی (۳).

**[ترجمه]امالی طوسی: هشام بن سالم گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: نمرود در جایگاهی نشسته بود که مشرف بر آتش بود. پس از سه روز او و آزر به آتش نگریستند و ناگهان دیدند که ابراهیم علیه السلام با پیرمردی درون باغی سرسبز نشسته است و او با ابراهیم علیه السلام سخن می گوید. حضرت در ادامه فرمود: نمرود رو به آزر کرد و گفت: ای آزر، چقدر پسرت در نزد پروردگارش ارجمند است. حضرت فرمود: سپس نمرود به ابراهیم علیه السلام گفت که از پیش من برو و نزد من سکونت نکن. - . امالی شیخ طوسی: ۵۸ -

**[ترجمه]

«۲۶»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنِ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: کَانَ دُعَاءُ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام یَوْمَئِذٍ یَا أَحَدُ یَا صَمَدُ یَا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ ثُمَّ تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ فَقَالَ کُفِیتَ وَ قَالَ لَمَّا قَالَ اللَّهُ تَعَالَی لِلنَّارِ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً علی إبْراهِیمَ لَمْ یَعْمَلْ یَوْمَئِذٍ نَارٌ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ وَ لَا انْتَفَعَ بِهَا أَحَدٌ ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ قَالَ فَنَزَلَ (۴)جَبْرَئِیلُ یُحَدِّثُهُ وَسَطَ النَّارِ قَالَ نُمْرُودُ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهاً فَلْیَتَّخِذْ مِثْلَ إِلَهِ إِبْرَاهِیمَ

ص: ۳۹

۱- مخطوط. م.

۲- مخطوط. م.

۳- أمالی الشیخ: ص ۵۸. م.

۴- فی نسخه: و نزل جبرئیل.

فَقَالَ عَظِيمٌ مِنْ عُظَمَائِهِمْ إِنِّی عَزَمْتُ عَلَی النِّيرَانِ أَنْ لَا تُحْرِقَهُ قَالَ فَخَرَجَتْ عُنُقٌ مِنَ النَّارِ (۱)فَأَحْرَقَتْهُ وَ كَانَ نُمْرُودُ يَنْظُرُ بِشُرْفَةٍ عَلَی النَّارِ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ قَالَ نُمْرُودُ لِآزَرَ اصْعَدْ بِنَا حَتَّی نَنْظُرَ فَصَعِدَا فَإِذَا إِبْرَاهِيمُ فِی رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ وَ مَعَهُ شَيْخٌ يُحَدِّثُهُ قَالَ فَالْتَفَتَ نُمْرُودُ إِلَی آزَرَ فَقَالَ مَا أَكْرَمَ ابْنَكَ عَلَی اللَّهِ وَ الْعَرَبُ تُسَمِّی الْعَمَّ أَباً قَالَ تَعَالَی فِی قِصَّةِ يَعْقُوبَ قالُوا نَعْبُدُ إِلهَكَ وَ إِلهَ آبائِكَ إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ إِسْمَاعِيلُ كَانَ عَمَّ يَعْقُوبَ وَ قَدْ سَمَّاهُ أَباً فِی هَذِهِ الْآيَهِ (۲).

**[ترجمه]قصص الانبياء: محمد بن مروان گفت: امام باقر عليه السلام فرمود: ابراهيم عليه السلام آن روز چنين ادعا كرد: ای خداوند يگانه، ای صمد، ای كسی كه نزاده و زاده نشده است و هيچ كسی او را همتا نيست، سپس ای خداوند بر خداوند توكل كرده ام. خداوند فرمود: همين تو را بس باشد. چون خداوند متعال به آتش فرمود: {برای ابراهيم سرد و بی آسيب باش.}، آتش بر روی زمين از كار افتاد و هيچ كس تا سه روز نتوانست از آن بهره ببرد. جبرئيل در ميان آتش بر ابراهيم عليه السلام نازل شد و به سخن گفتن با او پرداخت. نمرود گفت: هر كس كه خدايی بر می گزينند بايد به مانند خدای ابراهيم باشد.

ص: ۳۹

بزرگی از بزرگانِ آنان گفت: من در طلسم ديده بودم كه آتش او را نمی سوزاند. سپس پاره ای از آتش به سوی او پرتاب شد و او را سوزاند. نمرود، مشرف بر آتش بود و به آن می نگريست. پس از گذشت سه روز به آزر گفت كه بيا بالا رفته و نگاهی بيندازيم. آنها بالا رفتند و ناگهان ديدند كه ابراهيم عليه السلام در باغی سرسبز به همراه پيرمردی نشسته است و آن پيرمرد با او سخن می گويد. نمرود رو به آزر كرد و گفت: چقدر پسرت نزد خداوند ارجمند است. عرب ها عمو را پدر می نامند. خداوند در داستان يعقوب عليه السلام فرمود: {گفتند معبود تو و معبود پدرانت ابراهيم و اسماعيل و اسحاق معبودی يگانه را می پرستيم.} با اين كه اسماعيل عليه السلام، عموی يعقوب عليه السلام بود، اما خداوند او را در اين آيه، پدر ناميد. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۲۷»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنِ النَّقَّاشِ عَنْ ابْنِ عُقْدَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ: لَمَّا رُمِيَ إِبْرَاهِيمُ فِی النَّارِ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَجَعَلَ اللَّهُ النَّارَ عَلَيْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً (۳).

**[ترجمه]قصص الانبياء: علی بن حسن بن فضال از پدرش نقل كرد كه امام رضا عليه السلام فرمود: چون ابراهيم عليه السلام را در آتش افكندند، او خدا را به حق ما خواند و خداوند آتش را برای او سرد و بی آسيب گرداند. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۲۸»

م، تفسیر الإمام علیه السلام قَالَ الْإِمَامُ علیه السلام قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله فِی احْتِجَاجِهِ عَلَی الْیَهُودِ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبِینَ نَجَّی اللَّهُ تَعَالَی نُوحاً مِنَ الْکَرْبِ الْعَظِیمِ وَ بَرَّدَ اللَّهُ النَّارَ عَلَی إِبْرَاهِیمَ وَ جَعَلَهَا عَلَیْهِ سَلَاماً وَ مَکَّنَهُ فِی جَوْفِ النَّارِ عَلَی سَرِیرٍ وَ فِرَاشٍ وَثِیرٍ (۴)لَمْ یَرَ ذَلِکَ الطَّاغِیَهُ مِثْلَهُ لِأَحَدٍ مِنْ مُلُوکِ الْأَرْضِ وَ أَنْبَتَ مِنْ حَوَالَیْهِ مِنَ الْأَشْجَارِ الْخَضِرَهِ النَّضِرَهِ النَّزِهَهِ وَ غَمَرَ مَا حَوْلَهُ مِنْ أَنْوَاعِ النُّورِ بِمَا لَا یُوجَدُ إِلَّا فِی فُصُولٍ أَرْبَعَهٍ مِنَ السَّنَهِ (۵).

**[ترجمه]تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام: امام حسن عسکری فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در استدلال خود علیه یهودیان فرمود: خداوند متعال به حق محمد و خاندان مطهرش نوح علیه السلام را از آن بلای بزرگ رهانید و آتش را بر ابراهیم علیه السلام سرد گردانید و آن را بی آسیب ساخت. به حق محمد و خاندان مطهرش بود که ابراهیم علیه السلام را در دل آتش روی تخت و فرش نرمی مکنت داد، به طوری که آن انسان سرکش چنین چیزی را تا به حال برای هیچ یک از پادشاهان زمین ندیده بود. خداوند در اطراف ابراهیم علیه السلام درختان سرسبز و خرمی را رویانید و دور و برش را از انواع شکوفه‌ها که تنها در چهار فصل سال پدیدار می شوند، پُر کرد. - . تفسیر امام عسکری: ۱۱۵ -

**[ترجمه]

«۲۹»

فض، کتاب الروضه ضه، روضه الواعظین عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ أَبِی عَمْرٍو وَ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فِی خَبَرٍ طَوِیلٍ قَالَ: إِنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام هَرَبَ بِهِ أَبُوهُ مِنَ الْمَلِکِ الطَّاغِی فَوَضَعَتْهُ أُمُّهُ بَیْنَ تِلَالٍ بِشَاطِئِ نَهَرٍ مُتَدَفِّقٍ یُقَالُ لَهُ حَزْرَانُ مِنْ غُرُوبِ الشَّمْسِ إِلَی إِقْبَالِ اللَّیْلِ فَلَمَّا وَضَعَتْهُ وَ اسْتَقَرَّ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ قَامَ مِنْ تَحْتِهَا یَمْسَحُ وَجْهَهُ وَ رَأْسَهُ وَ یُکْثِرُ مِنْ شَهَادَهِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ثُمَّ أَخَذَ ثَوْباً وَ اتَّشَحَ بِهِ (۶)وَ أُمُّهُ تَرَاهُ فَذُعِرَتْ مِنْهُ ذُعْراً شَدِیداً ثُمَّ مَضَی یُهَرْوِلُ بَیْنَ یَدَیْهَا مَادّاً عَیْنَیْهِ إِلَی السَّمَاءِ فَکَانَ مِنْهُ مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ کَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ

۱- فی النهایه: یخرج عنق من النار أی طائفه.

۲- مخطوط.

۳- مخطوط.

۴- وثر الفراش: وطؤ و لان فهو وثیر.

۵- تفسیر الإمام: ۱۱۵. و فی نسخه: بما لا یوجد فی فصول أربعه من السنه.

۶- اتشح بثوبه: لبسه أو أدخله تحت إبطه فألقاه علی منکبه.

مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأى كَوْكَباً إِلَى آخِرِ الْآيَاتِ (۱).

**[ترجمه]روضه، روضه الواعظين: ابو سعيد خدرى گفت: پيامبر صلى الله عليه و آله در حديثى طولانى فرمود: پدر ابراهيم او را از دست آن پادشاه سركش رهانيد و مادرش او را در ميان تپّه هايى در كرانه رودى جوشان به نام حزران به دنيا آورد. وضع حمل مادر ابراهيم از غروب خورشيد تا آمدن شب به طول انجاميد. چون او وى را به دنيا آورد و بر روى زمين قرار گرفت، از زير مادرش برخاست و دستى به صورت و سرش كشيد و بسيار شهادت لا إله إلّا الله را تكرار مى فرمود. سپس در حالى كه مادرش به او مى نگريست، لباسى را گرفت و پوشيد. مادر ابراهيم عليه السلام از اين كارهاى او بسيار بيمناك شد. سپس ابراهيم در حالى كه چشم به آسمان دوخته بود، جلوى مادرش به سرعت راه مى رفت. آيات ذيل نيز در همين باره نازل شده است:

ص: ۴۰

{و اين گونه ملكوت آسمآنها و زمين را به ابراهيم نمايانديم تا از جمله يقين كنندگان باشد. پس چون شب بر او پرده افكند ستاره اى ديد} تا آخر آيات. - . الروضه: ۱۳۴ -

**[ترجمه]

«۳۰»

ك، إكمال الدين أَبِي وَ ابْنُ الْوَلِيدِ مَعاً عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُنَجِّماً لِنُمْرُودَ بْنِ كَنْعَانَ وَ كَانَ نُمْرُودُ لَا يَصْدُرُ إِلَّا عَنْ رَأْيِهِ فَنَظَرَ فِي النُّجُوم لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي فَأَصْبَحَ فَقَالَ لَقَدْ رَأَيْتُ فِي لَيْلَتِي هَذِهِ عَجَباً فَقَالَ لَهُ نُمْرُودُ وَ مَا هُوَ فَقَالَ رَأَيْتُ مَوْلُوداً يُولَدُ فِي أَرْضِنَا هَذِهِ يَكُونُ هَلَاكُنَا عَلَى يَدَيْهِ وَ لَا يَلْبَثُ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى يُحْمَلَ بِهِ فَعَجِبَ مِنْ ذَلِكَ نُمْرُودُ وَ قَالَ هَلْ حَمَلَ بِهِ النِّسَاءُ فَقَالَ لَا وَ كَانَ فِيمَا أُوتِيَ مِنَ الْعِلْمِ أَنَّهُ سَيُحْرَقُ بِالنَّارِ وَ لَمْ يَكُنْ أُوتِيَ أَنَّ اللَّهَ سَيُنْجِيهِ قَالَ فَحَجَبَ النِّسَاءَ عَنِ الرِّجَالِ فَلَمْ يَتْرُكْ امْرَأَةً إِلَّا جُعِلَتْ بِالْمَدِينَهِ حَتَّى لَا يَخْلُصَ إِلَيْهِنَّ الرِّجَالُ قَالَ وَ بَاشَرَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ امْرَأَتَهُ فَحَمَلَتْ بِهِ فَظَنَّ أَنَّهُ صَاحِبُهُ فَأَرْسَلَ إِلَى نِسَاءٍ مِنَ الْقَوَابِلِ لَا يَكُونُ فِي الْبَطْنِ شَيْ ءٌ إِلَّا عَلِمْنَ بِهِ فَنَظَرْنَ إِلَى أُمِّ إِبْرَاهِيمَ فَأَلْزَمَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ذِكْرُهُ مَا فِي الرَّحِمِ الظَّهْرَ فَقُلْنَ مَا نَرَى شَيْئاً فِي بَطْنِهَا فَلَمَّا وَضَعَتْ أُمُّ إِبْرَاهِيمَ أَرَادَ أَبُوهُ أَنْ يَذْهَبَ بِهِ إِلَى نُمْرُودَ فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ لَا تَذْهَبْ بِابْنِكَ إِلَى نُمْرُودَ فَيَقْتُلَهُ دَعْنِي أَذْهَبْ بِهِ إِلَى بَعْضِ الْغِيرَانِ (۲)أَجْعَلْهُ فِيهِ حَتَّى يَأْتِيَ عَلَيْهِ أَجَلُهُ وَ لَا تَكُونَ أَنْتَ تَقْتُلُ ابْنَكَ فَقَالَ لَهَا فَاذْهَبِي فَذَهَبَتْ بِهِ إِلَى غَارٍ ثُمَّ أَرْضَعَتْهُ ثُمَّ جَعَلَتْ عَلَى بَابِ الْغَارِ صَخْرَةً ثُمَّ انْصَرَفَتْ عَنْهُ فَجَعَلَ اللَّهُ رِزْقَهُ فِي إِبْهَامِهِ فَجَعَلَ يَمَصُّهَا فَيَشْرَبُ لَبَناً وَ جَعَلَ يَشِبُّ فِي الْيَوْم كَمَا يَشِبُّ غَيْرُهُ فِي الْجُمْعَهِ وَ يَشِبُّ فِي الْجُمْعَهِ كَمَا يَشِبُّ غَيْرُهُ فِي الشَّهْرِ وَ يَشِبُّ فِي الشَّهْرِ كَمَا يَشِبُّ غَيْرُهُ فِي السَّنَهِ فَمَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَمْكُثَ ثُمَّ إِنَّ أُمَّهُ قَالَتْ لِأَبِيهِ لَوْ أَذِنْتَ لِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَى ذَلِكَ الصَّبِيِّ فَأَرَاهُ فَعَلْتُ قَالَ ففعل (۳)(فَافْعَلِي) فَأَتَتِ الْغَارَ فَإِذَا هِيَ بِإِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ إِذَا عَيْنَاهُ تَزْهَرَانِ كَأَنَّهُمَا سِرَاجَانِ فَأَخَذَتْهُ وَ ضَمَّتْهُ إِلَى صَدْرِهَا وَ أَرْضَعَتْهُ ثُمَّ انْصَرَفَتْ عَنْهُ فَسَأَلَهَا أَبُوهُ عَنِ الصَّبِيِّ فَقَالَتْ قَدْ وَارَيْتُهُ فِي التُّرَابِ فَمَكَثَتْ تَعْتَلُّ فَتَخْرُجُ فِي الْحَاجَهِ وَ تَذْهَبُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فَتَضُمُّهُ إِلَيْهَا وَ تُرْضِعُهُ ثُمَ

۱- الروضه: ۱۳۴. م.

۲- جمع الغار: الکهف.

۳- فی المصدر: قال: فافعلی. م.

تَنْصَرِفُ فَلَمَّا تَحَرَّكَ أَتَتْهُ أُمُّهُ كَمَا كَانَتْ تَأْتِيهِ وَ صَنَعَتْ كَمَا كَانَتْ تَصْنَعُ فَلَمَّا أَرَادَتِ الِانْصِرَافَ أَخَذَ ثَوْبَهَا فَقَالَتْ لَهُ مَا لَكَ فَقَالَ اذْهَبِي بِي مَعَكِ فَقَالَتْ لَهُ حَتَّى أَسْتَأْمِرَ (۱)أَبَاكَ فَلَمْ يَزَلْ إِبْرَاهِيمُ فِي الْغَيْبَةِ مَخْفِيّاً لِشَخْصِهِ كَاتِماً لِأَمْرِهِ حَتَّى ظَهَرَ فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ أَظْهَرَ اللَّهُ قُدْرَتَهُ فِيهِ (۲).

**[ترجمه]کمال الدین: ابو بصیر گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: پدر ابراهیم منجّم نمرود بن کنعان بود و نمرود تمامی دستورات خود را تنها با نظر او صادر می کرد. وی شبی از شب ها به ستارگان نگریست. شب را به صبح رسانید و گفت: در این شب، چیز عجیبی دیدم. نمرود از او پرسید: آن چیست؟ او پاسخ داد: نوزادی را دیدم که در این سرزمین به دنیا می آید و نابودی ما به دست او خواهد بود. دیری نمی پاید که مادرش او را باردار می شود. نمرود مبهوت شد و پرسید: آیا زنی او را باردار شده است؟ پدر ابراهیم پاسخ داد: خیر. همچنین پدر ابراهیم باخبر شده بود که او در آتش خواهد سوخت، ولی خبر نداشت که خداوند او را نجات خواهد داد. بدین سان زنان از مردان دور نگهداشته شدند و تمامی زنان را درون شهر نگهداشتند تا مردان با آنها خلوت نکنند. پدر ابراهیم با زنش جماع کرد و او از وی ابراهیم علیه السلام را باردار شد و گمان کرد که این فرزند، همان بچه موردنظر است. از این رو به دنبال زنان قابله‌ای فرستاد که اگر در شکم، چیزی می بود، آنان به آن پی می بردند. آنان به مادر ابراهیم نگریستند و خداوند متعال، نطفه درون رحم را به پشت مادر چسبانید. از این رو آنان گفتند: چیزی در شکم او نمی بینیم. چون مادر ابراهیم او را به دنیا آورد، پدرش خواست تا او را نزد نمرود ببرد. مادر ابراهیم به پدرش گفت: پسرت را نزد نمرود نبر تا او را بکشد. بگذار من او را به یکی از غارها ببرم و در آن قرار دهم تا مرگش فرا برسد و بدین سان تو قاتل پسرت نمی شوی. پدر ابراهیم به مادر ابراهیم گفت: پس برو. مادر ابراهیم او را به غاری برد. سپس او را شیر داد. پس از آن سنگ بزرگی را در دهانه غار قرار داد. سپس از آن جا بازگشت. خداوند، روزیِ ابراهیم را در انگشت شستش قرار داد و او شروع به مکیدن آن کرد و از آن شیر می‌نوشید. رشد او در هر روز به اندازه رشد دیگر نوزادان در یک هفته و رشدش در هر هفته به اندازه رشد دیگر نوزادان در یک ماه و رشدش در هر ماه به اندازه رشد دیگر نوزادان در هر سال بود. ابراهیم علیه السلام تا زمانی که خدا خواست در آن غار ماند. سپس مادر ابراهیم به پدرش گفت: اجازه می دهی نزد آن پسر بچه بروم و او را ببینم. پدرش گفت: می توانی بروی. مادر ابراهیم به آن غار رفت و ناگهان ابراهیم را دید که چشمانش همانند یک چراغ می درخشد. پس او را گرفت و در آغوش کشید و به او شیر داد. سپس بازگشت. پدر ابراهیم از او درباره آن پسر بچه پرسید. او پاسخ داد: او را در خاک دفن کردم. دیری نپایید که خود را به بیماری می زد و به بهانه چیزی بیرون رفته و نزد ابراهیم علیه السلام می آمد و او را در آغوش می گرفت و به او شیر می داد

و سپس باز می گشت. چون ابراهیم شروع به راه رفتن کرد، مادرش هچون گذشته نزدش آمد و همان کار را کرد. چون خواست برگردد، ابراهیم بر لباسش چنگ انداخت. مادرش از او پرسید: تو را چه شده است؟ ابراهیم پاسخ داد: مرا با خودت بیرون ببر. مادر گفت: تا با پدرت مشورت نکنم نمی توانم تو را بیرون ببرم. بدین سان ابراهیم علیه السلام پیوسته خود را به دور از چشم دیگران نگاه می داشت و امر خود را پنهان می کرد تا این که در انظار ظاهر شد و فرمان خداوند متعال را به انجام رساند و خداوند، قدرتش را در او نمایاند. – . کمال الدین: ۸۲، ۸۳ –

**[ترجمه]

«۳۱»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَ آزَرُ عَمُّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام مُنَجِّماً لِنُمْرُودَ وَ کَانَ لَا یَصْدُرُ إِلَّا عَنْ رَأْیِهِ فَقَالَ لَقَدْ رَأَیْتُ فِی لَیْلَتِی عَجَباً فَقَالَ مَا هُوَ قَالَ إِنَّ مَوْلُوداً یُولَدُ فِی أَرْضِنَا هَذِهِ یَکُونُ هَلَاکُنَا عَلَی یَدَیْهِ فَحُجِبَتِ الرِّجَالُ عَنِ النِّسَاءِ وَ کَانَ تَارُخُ وَقَعَ عَلَی أُمِّ إِبْرَاهِیمَ فَحَمَلَتْ وَ سَاقَ الْحَدِیثَ إِلَی آخِرِهِ(۳).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: ابو بصیر گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: آزر، عموی ابراهیم علیه السلام، منجّم نمرود بود و نمرود، دستورات خود را تنها با نظر او صادر می کرد. آزر به نمرود گفت: امشب چیز عجیبی دیدم. نمرود پرسید: آن چیست؟ آزر پاسخ داد: نوزادی در این سرزمین به دنیا می آید که نابودی مان به دست اوست. از این رو مردان از زنان دور نگاه داشته شدند. تارخ با مادر ابراهیم علیه السلام جماع کرد و او ابراهیم علیه السلام را باردار شد. تا پایان حدیث. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

بیان

الظاهر أن ما رواه الراوندی هو هذا الخبر بعینه و إنما غیره لیستقیم علی أصول الإمامیه (۴)و سیأتی القول فیه.

و قوله علیه السلام و جعل یشب فی الیوم الظاهر أن التشبیه فی الفقرات لمحض کثره النمو لا- فی خصوص المقادیر کما هو الشائع فی المحاورات و یحتمل أن یکون المراد أنه کان یشب فی الأسبوع الأول کل یوم کما یشب غیره فی أسبوع و إلی تمام الشهر کان ینمو کل أسبوع کما ینمو غیره فی الشهر و إلی تمام السنه کان نموه کل شهر کنمو غیره فی سنه.

**[ترجمه]به نظر می‌رسد که آنچه راوندی روایت کرده است، همین روایت باشد، ولی او آن را تغییر داده است تا با اصول مذهب امامیه همخوانی پیدا کند. در این باره بعداً سخن خواهیم گفت.

درباره این جمله حضرت که فرمود: «رشد او در هر یک روز به اندازه..» آنچه به نظر می رسد، این است که تشبیه در این جملات، تنها بر رشد زیاد ابراهیم علیه السلام دلالت دارد و به مقادیر خاصی اشاره نمی کند، همان طور که در صحبت های روزمره، ما چنین می گوییم. همچنین احتمال دارد که مقصود، آن باشد که رشد ابراهیم علیه السلام در هفته نخست، در هر روز به اندازه رشد دیگر نوزادان در یک هفته بوده است و تا پایان ماه، هر هفته به اندازه رشد دیگر نوزادان در یک ماه، رشد می کرد و تا پایان سال، هر ماه به اندازه دیگر نوزادان در یک سال، رشد می کرد.

**[ترجمه]

«۳۲»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا دَخَلَ يُوسُفُ عليه السلام عَلَى الْمَلِكِ يَعْنِي نُمْرُودَ قَالَ كَيْفَ أَنْتَ يَا إِبْرَاهِيمُ قَالَ إِنِّي لَسْتُ بِإِبْرَاهِيمَ أَنَا يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ وَ هُوَ صَاحِبُ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ قَالَ وَ كَانَ أَرْبَعَمِائَةِ سَنَةٍ شَابّاً (۵).

**[ترجمه]قصص الانبياء: ابو بصیر گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: چون یوسف علیه السلام بر پادشاه یعنی نمرود وارد شد، نمرود از او پرسید: ای ابراهیم، حالت چطور است ؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: من ابراهیم نیستم. من یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم هستم. این، همان نمرودی بود که با ابراهیم علیه السلام درباره پروردگارش به محاجه پرداخت و چهارصد سال جوان باقی ماند. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۳۳»

سن، المحاسن أَبِي عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى

ص: ۴۲

۱- استأمره: شاوره.

۲- كمال الدين: ۸۲- ۸۳. م.

۳- مخطوط. م.

۴- هذا تدليس، و الراونديّ من أعاظم العلماء و هو أجل من ذلك، فلعله وجد الخبر هكذا.

۵- مخطوط. م.

رَفَعَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهما السلام أَنَّ هَاتِفاً يَهْتِفُ بِهِ (۱)فَقَالَ يَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ أَيَّ شَيْ ءٍ كَانَتِ الْعَلَامَهُ بَيْنَ يَعْقُوبَ وَ يُوسُفَ فَقَالَ لَمَّا قُذِفَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام فِي النَّارِ هَبَطَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ علیه السلام بِقَمِيصٍ فِضَّهٍ (۲)فَأَلْبَسَهُ إِيَّاهُ فَفَرَّتْ عَنْهُ النَّارُ وَ نَبَتَ حَوْلَهُ النَّرْجِسُ فَأَخَذَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام الْقَمِيصَ فَجَعَلَهُ فِي عُنُقِ إِسْحَاقَ فِي قَصَبَهٍ فِضَّهٍ وَ عَلَّقَهَا إِسْحَاقُ فِي عُنُقِ يَعْقُوبَ وَ عَلَّقَهَا يَعْقُوبُ فِي عُنُقِ يُوسُفَ علیهما السلام وَ قَالَ لَهُ إِنْ نُزِعَ هَذَا الْقَمِيصُ مِنْ بَدَنِكَ عَلِمْتُ أَنَّكَ مَيِّتٌ أَوْ قَدْ قُتِلْتَ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ إِخْوَتُهُ أَعْطَاهُمُ الْقَصَبَهَ وَ أَخْرَجُوا الْقَمِيصَ فَاحْتَمَلَتِ الرِّيحُ رَائِحَتَهُ فَأَلْقَتْهَا عَلَى وَجْهِ يَعْقُوبَ بِالْأُرْدُنِّ فَقَالَ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ (۳).

**[ترجمه]المحاسن: زکریا بن یحیی گفت: امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

ص: ۴۲

منادی ای مرا صدا زد و گفت: ای علی بن حسین، چه چیزی نشانه میان یعقوب و یوسف علیهما السلام بود؟ آن منادی گفت: چون ابراهیم علیه السلام را در آتش افکندند، جبرئیل با پیراهنی سیمین بر او فرود آمد و آن را بر او پوشاند. بدین سان آتش از ابراهیم علیه السلام دور شد و در اطراف او گل نرگس رویید. ابراهیم علیه السلام، آن پیراهن را برداشت و بر گردن اسحاق علیه السلام درون کاسه ای سیمین قرار داد. اسحاق علیه السلام نیز آن را بر گردن یعقوب علیه السلام و یعقوب علیه السلام آن را بر گردن یوسف علیه السلام آویخت و به او فرمود: اگر این پیراهن را از تنت درآوری، پی می برم که تو مرده ای یا به قتل رسیده ای. چون برادران

یوسف علیه السلام بر او وارد شدند، آن کاسه را به آنان داد و آن پیراهن را بیرون آوردند. بدین سان، باد، بوی آن پیراهن را با خود برد و در چهره یعقوب علیه السلام در اردن انداخت. یعقوب علیه السلام فرمود {اگر مرا به کمخردی نسبت ندهید بوی یوسف را می شنوم.} -. این حدیث را نیافتیم. -

**[ترجمه]

«۳۴»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيَامَهِ لَسَبْعَهُ نَفَرٍ أَوَّلُهُمْ ابْنُ آدَمَ الَّذِي قَتَلَ أَخَاهُ وَ نُمْرُودُ بْنُ كَنْعَانَ الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ (۴).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: یکی از اصحاب گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: مردمی که در روز قیامت بیشترین عذاب را می بینند، هفت نفرند. نخستین آنان فرزند آدم است که برادرش را کشت. دیگری نمرود بن کنعان است که با ابراهیم علیه السلام درباره پروردگارش به محاجه پرداخت. -. نسخه خطی تفسیر عیاشی -

**[ترجمه]

«۳۵»

أَقُولُ رَوَی الشَّیْخُ أَحْمَدُ بْنُ فَهْدٍ فِی الْمُهَذَّبِ وَ غَیْرُهُ بِأَسَانِیدِهِمْ عَنِ الْمُعَلَّی بْنِ خُنَیْسٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: یَوْمُ النَّیْرُوزِ هُوَ الْیَوْمُ الَّذِی کَسَرَ فِیهِ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام أَصْنَامَ قَوْمِهِ (۵).

**[ترجمه]می گویم: امام صادق علیه السلام فرمود: روز عید نوروز، همان روزی بود که ابراهیم علیه السلام، بت های قومش را شکست. - . نسخه خطی مهذب البارع -

**[ترجمه]

«۳۶»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ الْحَارِثِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام قَالَ: إِنَّ نُمْرُودَ أَرَادَ أَنْ یَنْظُرَ إِلَی مَلِکِ السَّمَاءِ فَأَخَذَ نُسُوراً أَرْبَعَةً فَرَبَّاهُنَّ وَ جَعَلَ تَابُوتاً مِنْ خَشَبٍ وَ أَدْخَلَ فِیهِ رَجُلًا ثُمَّ شَدَّ قَوَائِمَ النُّسُورِ بِقَوَائِمِ التَّابُوتِ ثُمَّ جَعَلَ فِی وَسْطِ التَّابُوتِ عَمُوداً وَ جَعَلَ فِی رَأْسِ الْعَمُودِ لَحْماً فَلَمَّا رَأَی النُّسُورُ اللَّحْمَ طِرْنَ وَ طِرْنَ بِالتَّابُوتِ وَ الرَّجُلِ فَارْتَفَعْنَ إِلَی السَّمَاءِ فَمَکَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ الرَّجُلَ أَخْرَجَ مِنَ التَّابُوتِ رَأْسَهُ فَنَظَرَ إِلَی السَّمَاءِ فَإِذَا هِیَ

۱- فی نسخه: إن هاتفا هتف به.

۲- استظهر فی الهامش أن الصحیح: بقمیص فی قصبه.

۳- لم نجده. م.

۴- تفسیر العیّاشیّ مخطوط. م.

۵- المهذب البارع مخطوط. م.

عَلَى حَالِهَا وَ نَظَرَ إِلَى الْأَرْضِ فَإِذَا هُوَ لَا يَرَى الْجِبَالَ إِلَّا كَالذَّرِّ ثُمَّ مَكَثَ سَاعَةً فَنَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ فَإِذَا هِيَ عَلَى حَالِهَا وَ نَظَرَ إِلَى الْأَرْضِ فَإِذَا هُوَ لَا يَرَى إِلَّا الْمَاءَ ثُمَّ مَكَثَ سَاعَةً فَنَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ فَإِذَا هِيَ عَلَى حَالِهَا وَ نَظَرَ إِلَى الْأَرْضِ فَإِذَا هُوَ لَا يَرَى شَيْئاً ثُمَّ وَقَعَ فِي ظُلْمَةٍ لَمْ يَرَ مَا فَوْقَهُ وَ مَا تَحْتَهُ فَفَزِعَ فَأَلْقَى اللَّحْمَ فَاتَّبَعَتْهُ النُّسُورُ مُنْقَضَّاتٍ (۱)فَلَمَّا نَظَرَتِ الْجِبَالُ إِلَيْهِنَّ وَ قَدْ أَقْبَلْنَ مُنْقَضَّاتٍ وَ سَمِعَتْ حَفِيفَهُنَّ فَزِعَتْ وَ كَادَتْ أَنْ تَزُولَ مَخَافَةَ أَمْرِ السَّمَاءِ (۲)وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ وَ إِنْ كانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبالُ (۳).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: حارث گفت: امام علی علیه السلام فرمود: نمرود خواست تا به مُلک آسمان بنگرد. از این رو چهار عقاب را گرفته و تربیت کرد. سپس صندوقی چوبی ساخت و مردی را در آن قرار داد. سپس پای عقاب ها را به پایه های آن صندوق بست. تیرکی را در وسط آن صندوق و در روی آن تیرک، گوشتی را قرار داد. چون عقاب ها آن گوشت را دیدند، به پرواز در آمدند و صندوق و آن مرد را نیز به پرواز درآوردند. بدین سان به آسمان بلند شدند و تا آن هنگام که خداوند خواست در آسمان ماندند. سپس آن مرد سرش را از صندوق بیرون آورد و به آسمان نگریست و ناگهان آن را به همان حالتی که هست،

ص: ۴۳

دید. سپس به زمین نگریست و ناگهان دید که کوه ها تنها به ذره ای می مانند. سپس ساعتی درنگ کرد و پس از آن به آسمان نگریست و ناگهان آن را به همان حالتی که هست، دید سپس به زمین نگریست و ناگهان دید که جز آب چیز دیگری دیده نمی شود. سپس ساعتی درنگ کرد و پس از آن به آسمان نگریست و ناگهان دید که آسمان به همان حالت است. به زمین نیز نگریست و ناگهان دید که چیزی پیدا نیست. سپس در تاریکی وارد شد و بالای سر یا پایین خود را نمی دید. مرد، آن گوشت را انداخت و عقاب ها به دنبال آن شیرجه زدند. چون چشم کوه ها به آنها افتاد که شیرجه زنان روی می آورند و صدای آوازشان را شنیدند، ترسیدند و نزدیک بود که از ترس، امر آسمان زایل شود. آیه {هر چند از مکرشان کوهها از جای کنده می شد} نیز به همین مسئله اشاره دارد. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۳۷»

کا، الکافی فِي الرَّوْضَةِ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ حُجْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: خَالَفَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام قَوْمَهُ وَ عَابَ آلِهَتَهُمْ حَتَّى أُدْخِلَ عَلَى نُمْرُودَ فَخَاصَمَهُمْ (۴)فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ قالَ أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ قالَ إِبْراهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام عَابَ آلِهَتَهُمْ وَ نَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقالَ إِنِّي سَقِيمٌ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام وَ اللَّهِ مَا كَانَ سَقِيماً وَ مَا كَذَبَ فَلَمَّا تَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ إِلَى عِيدٍ لَهُمْ دَخَلَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام إِلَى آلِهَتِهِمْ بِقَدُومٍ فَكَسَرَهَا إِلَّا كَبِيراً لَهُمْ وَ وَضَعَ الْقَدُومَ فِي عُنُقِهِ فَرَجَعُوا إِلَى آلِهَتِهِمْ فَنَظَرُوا إِلَى مَا صُنِعَ بِهَا فَقَالُوا لَا وَ اللَّهِ مَا اجْتَرَأَ عَلَيْهَا وَ لَا كَسَرَهَا إِلَّا الْفَتَى الَّذِي كَانَ يَعِيبُهَا وَ يَبْرَأُ مِنْهَا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُ قِتْلَةً أَعْظَمَ مِنَ النَّارِ فَجُمِعَ لَهُ الْحَطَبُ وَ اسْتَجَادُوهُ حَتَّى إِذَا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِي يُحْرَقُ فِيهِ بَرَزَ لَهُ نُمْرُودُ وَ جُنُودُهُ وَ قَدْ بُنِيَ لَهُ بِنَاءٌ لِيَنْظُرَ إِلَيْهِ كَيْفَ تَأْخُذُهُ النَّارُ وَ وُضِعَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام فِي مَنْجَنِيقٍ وَ قَالَتِ الْأَرْضُ يَا رَبِّ لَيْسَ

عَلَى ظَهْرِی أَحَدٌ (۵)یَعْبُدُکَ غَیْرُهُ یُحْرَقُ بِالنَّارِ قَالَ الرَّبُّ إِنْ دَعَانِی کَفَیْتُهُ (۶).

**[ترجمه]کافی: در الروضه چنین آمده حجر گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ابراهیم علیه السلام با قومش مخالفت کرد و خدایانشان را حقیر شمرد تا این که او را نزد نمرود بردند و نمرود با او به نزاع پرداخت. ابراهیم علیه السلام فرمود: {پروردگار من همان کسی است که زنده می کند و می میراند.} {گفت: من [هم] زنده می کنم و [هم] می میرانم.} {ابراهیم گفت: خدا[ی من] خورشید را از خاور برمی آورد، تو آن را از باختر برآور.} {پس آن کس که کفر ورزیده بود، مبهوت ماند و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند.} امام باقر علیه السلام فرمود: ابراهیم علیه السلام خدایانشان را تحقیر کرد و نگاهی به ستارگان انداخت و فرمود: {من کسالت دارم.} به خداوند سوگند که او کسالت نداشت، ولی دروغ هم نگفت. وقتی پشت کنان از او روی برتافتند و برای برگزاری عید خود رفتند، ابراهیم علیه السلام با تیشه ای بر خدایانشان وارد شد و همه آنها جز بت بزرگشان را شکست و تیشه را در گردن او نهاد. چون آنان نزد خدایانشان برگشتند و به آنچه ابراهیم علیه السلام کرده بود نگریستند، گفتند: به خداوند سوگند، تنها آن جوانی که خدایانمان را تحقیر می کرد و از آنها تبری می جست، جرئت چنین کاری را داشته است و هموست که آنها را شکسته است. آنان مجازاتی بزرگتر از آتش برایش نیافتند. از این رو هیزم گرد آوردند و آن را نیک شمردند تا این که روزی فرا رسید که می خواستند ابراهیم علیه السلام را در آن روز بسوزانند. نمرود و لشکریانش پیش آمدند. جایگاهی برای نمرود بنا شده بود تا از آن جا نظاره گر آتش گرفتن ابراهیم علیه السلام باشد. آنان ابراهیم علیه السلام را در منجنیق قرار دادند. زمین عرض کرد: پروردگارا، در روی من تنها اوست که تو را پرستش می کند و در آتش خواهد سوخت. پروردگار فرمود: اگر مرا بخواند، او را کفایت می کنم. - . الروضه: ۳۶۸ و ۳۶۹ -

**[ترجمه]

«۳۸»

کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ وَ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلٍ جَمِیعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی زِیَادٍ الْکَرْخِیِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ إِنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام

ص: ۴۴

۱- من أنقضت العقاب: صوتت.

۲- فی نسخه: مخافه من أمر السماء.

۳- مخطوط. م.

۴- فی نسخه: فخاصمه.

۵- فی نسخه: لیس علی ظهری عبد اه.

۶- الروضه ۳۶۸- ۳۶۹. م.

كَانَ مَوْلِدُهُ بِكُوثَى رُبَى وَ كَانَ أَبُوهُ مِنْ أَهْلِهَا وَ كَانَتْ أَمُّ إِبْرَاهِيمَ وَ أَمُّ لُوطٍ (۱)سَارَةَ وَ وَرَقَةَ وَ فِی نُسْخَةٍ رَقَبَةَ (۲)أُخْتَیْنِ وَ هُمَا ابْنَتَانِ لِلَاحِجَ وَ كَانَ لَاحِجُ نَبِیّاً مُنْذِراً وَ لَمْ یَكُنْ رَسُولًا (۳)وَ كَانَ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام فِی شَبِیبَتِهِ عَلَى الْفِطْرَةِ الَّتِی فَطَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْخَلْقَ عَلَیْهَا حَتَّى هَدَاهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى دِینِهِ وَ اجْتَبَاهُ وَ إِنَّهُ تَزَوَّجَ سَارَةَ ابْنَةَ لَاحِجَ وَ هِیَ ابْنَةُ خَالَتِهِ وَ كَانَتْ سَارَةُ صَاحِبَةَ مَاشِیَةٍ كَثِیرَةٍ وَ أَرْضٍ وَاسِعَةٍ وَ حَالٍ حَسَنَةٍ وَ كَانَتْ قَدْ مَلَّكَتْ إِبْرَاهِیمَ جَمِیعَ مَا كَانَتْ تَمْلِكُهُ فَقَامَ فِیهِ وَ أَصْلَحَهُ وَ كَثُرَتِ الْمَاشِیَةُ وَ الزَّرْعُ حَتَّى لَمْ یَكُنْ بِأَرْضِ كُوثَى رُبَى رَجُلٌ أَحْسَنَ حَالًا مِنْهُ وَ إِنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام لَمَّا كَسَرَ أَصْنَامَ نُمْرُودَ وَ أَمَرَ بِهِ نُمْرُودُ فَأُوثِقَ وَ عَمِلَ لَهُ حَیْراً وَ جَمَعَ لَهُ فِیهِ الْحَطَبَ وَ أَلْهَبَ فِیهِ النَّارَ ثُمَّ قَذَفَ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام فِی النَّارِ لِتُحْرِقَهُ ثُمَّ اعْتَزَلُوهَا حَتَّى خَمَدَتِ النَّارُ ثُمَّ أَشْرَفُوا عَلَى الْحَیْرِ فَإِذَا هُمْ بِإِبْرَاهِیمَ سَلِیماً مُطْلَقاً مِنْ وَثَاقِهِ فَأُخْبِرَ نُمْرُودُ خَبَرَهُ فَأَمَرَهُمْ أَنْ یَنْفُوا إِبْرَاهِیمَ مِنْ بِلَادِهِ وَ أَنْ یَمْنَعُوهُ مِنَ الْخُرُوجِ بِمَاشِیَتِهِ وَ مَالِهِ فَحَاجَّهُمْ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام عِنْدَ ذَلِكَ فَقَالَ إِنْ أَخَذْتُمْ مَاشِیَتِی وَ مَالِی فَإِنَّ حَقِّی عَلَیْكُمْ أَنْ تَرُدُّوا عَلَیَّ مَا ذَهَبَ مِنْ عُمُرِی فِی بِلَادِكُمْ وَ اخْتَصَمُوا إِلَى قَاضِی نُمْرُودَ فَقَضَى عَلَى إِبْرَاهِیمَ علیه السلام أَنْ یُسَلِّمَ إِلَیْهِمْ جَمِیعَ مَا أَصَابَ فِی بِلَادِهِمْ وَ قَضَى عَلَى أَصْحَابِ نُمْرُودَ أَنْ یَرُدُّوا عَلَى إِبْرَاهِیمَ علیه السلام مَا ذَهَبَ مِنْ عُمُرِهِ فِی بِلَادِهِمْ وَ أُخْبِرَ بِذَلِكَ نُمْرُودُ فَأَمَرَهُمْ أَنْ یُخَلُّوا سَبِیلَهُ وَ سَبِیلَ مَاشِیَتِهِ وَ مَالِهِ وَ أَنْ یُخْرِجُوهُ وَ قَالَ إِنَّهُ إِنْ بَقِیَ فِی بِلَادِكُمْ أَفْسَدَ دِینَكُمْ وَ أَضَرَّ بِآلِهَتِكُمْ فَأَخْرَجُوا إِبْرَاهِیمَ وَ لُوطاً مَعَهُ مِنْ بِلَادِهِمْ إِلَى الشَّامِ فَخَرَجَ إِبْرَاهِیمُ وَ مَعَهُ لُوطٌ لَا یُفَارِقُهُ وَ سَارَةُ وَ قَالَ لَهُمْ إِنِّی ذاهِبٌ إِلى رَبِّی سَیَهْدِینِ یَعْنِی إِلَى بَیْتِ الْمَقْدِسِ فَتَحَمَّلَ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام بِمَاشِیَتِهِ وَ مَالِهِ وَ عَمِلَ تَابُوتاً وَ جَعَلَ فِیهِ سَارَةَ وَ شَدَّ عَلَیْهَا الْأَغْلَاقَ غَیْرَةً مِنْهُ عَلَیْهَا وَ مَضَى حَتَّى خَرَجَ مِنْ سُلْطَانِ نُمْرُودَ وَ سَارَ إِلَى سُلْطَانِ رَجُلٍ

۱- هكذا فی أكثر النسخ و فی بعضها: امرأه إبراهیم و امرأه لوط. و هو الصحیح و یدلّ علیه ما یأتی بعد ذلك أنّه تزوج ساره ابنه لاحج. و فی تاریخ الیعقوبی: أن ساره كانت بنت خاران بن ناحور عمه. و فی العرائس: أنها كانت بنت ناحور. و فی الأول أن لوط كان ابن خاران بن تارخ و فی الثانی انه ابن هاران بن تارخ.

۲- فی المصدر: رقیه. م.

۳- أی لم یكن رسولا صاحب شریعه، أو لم یكن ممن یعاین الملك.

مِنَ الْقِبْطِ يُقَالُ لَهُ عَرَارَهُ فَمَرَّ بِعَاشِرٍ لَهُ فَاعْتَرَضَهُ الْعَاشِرُ (۱)لِيَعْشُرَ مَا مَعَهُ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى الْعَاشِرِ وَ مَعَهُ التَّابُوتُ قَالَ الْعَاشِرُ لِإِبْرَاهِيمَ عليه السلام افْتَحْ هَذَا التَّابُوتَ حَتَّى نَعْشُرَ مَا فِيهِ فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام قُلْ مَا شِئْتَ فِيهِ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ حَتَّى نُعْطِيَ عُشْرَهُ وَ لَا نَفْتَحَهُ قَالَ فَأَبَى الْعَاشِرُ إِلَّا فَتْحَهُ قَالَ وَ غَضِبَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام عَلَى فَتْحِهِ فَلَمَّا بَدَتْ لَهُ سَارَهُ وَ كَانَتْ مَوْصُوفَةً بِالْحُسْنِ وَ الْجَمَالِ قَالَ لَهُ الْعَاشِرُ مَا هَذِهِ الْمَرْأَهُ مِنْكَ قَالَ إِبْرَاهِيمُ هِيَ حُرْمَتِي وَ ابْنَهُ خَالَتِي فَقَالَ لَهُ الْعَاشِرُ فَمَا دَعَاكَ إِلَى أَنْ خَبَيْتَهَا فِي هَذَا التَّابُوتِ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام الْغَيْرَهُ عَلَيْهَا أَنْ يَرَاهَا أَحَدٌ فَقَالَ لَهُ الْعَاشِرُ لَسْتُ أَدَعُكَ تَبْرَحُ حَتَّى أُعْلِمَ الْمَلِكَ حَالَهَا وَ حَالَكَ قَالَ فَبَعَثَ رَسُولًا إِلَى الْمَلِكِ فَأَعْلَمَهُ فَبَعَثَ الْمَلِكُ رَسُولًا مِنْ قِبَلِهِ لِيَأْتُوهُ بِالتَّابُوتِ فَأَتَوْا لِيَذْهَبُوا بِهِ فَقَالَ لَهُمْ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام إِنِّي لَسْتُ أُفَارِقُ التَّابُوتَ حَتَّى يُفَارِقَ رُوحِي جَسَدِي فَأَخْبَرُوا الْمَلِكَ بِذَلِكَ فَأَرْسَلَ الْمَلِكُ أَنِ احْمِلُوهُ وَ التَّابُوتَ مَعَهُ فَحَمَلُوا إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ التَّابُوتَ وَ جَمِيعَ مَا كَانَ مَعَهُ حَتَّى أُدْخِلَ عَلَى الْمَلِكِ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ افْتَحِ التَّابُوتَ فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام أَيُّهَا الْمَلِكُ إِنَّ فِيهِ حُرْمَتِي وَ بِنْتَ خَالَتِي وَ أَنَا مُفْتَدٍ فَتْحَهُ بِجَمِيعِ مَا مَعِي قَالَ فغصب(فَغَضِبَ) الْمَلِكُ إِبْرَاهِيمَ عَلَى فَتْحِهِ فَلَمَّا رَأَى سَارَهَ لَمْ يَمْلِكْ حِلْمُهُ سَفَهَهُ أَنْ مَدَّ يَدَهُ إِلَيْهَا فَأَعْرَضَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام وَجْهَهُ عَنْهَا وَ عَنْهُ غَيْرَهً مِنْهُ وَ قَالَ اللَّهُمَّ احْبِسْ يَدَهُ عَنْ حُرْمَتِي وَ ابْنَهِ خَالَتِي فَلَمْ تَصِلْ يَدُهُ إِلَيْهَا وَ لَمْ تَرْجِعْ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ إِنَّ إِلَهَكَ هُوَ الَّذِي فَعَلَ بِي هَذَا فَقَالَ لَهُ نَعَمْ إِنَّ إِلَهِي غَيُورٌ يَكْرَهُ الْحَرَامَ وَ هُوَ الَّذِي حَالَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَا أَرَدْتَ مِنَ الْحَرَامِ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ فَادْعُ إِلَهَكَ يَرُدَّ عَلَيَّ يَدِي فَإِنْ أَجَابَكَ فَلَمْ أَعْرِضْ لَهَا فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام إِلَهِي رُدَّ إِلَيْهِ يَدَهُ لِيَكُفَّ عَنْ حُرْمَتِي قَالَ فَرَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَدَهُ فَأَقْبَلَ الْمَلِكُ نَحْوَهَا بِبَصَرِهِ ثُمَّ عَادَ بِيَدِهِ نَحْوَهَا فَأَعْرَضَ إِبْرَاهِيمُ عَنْهُ بِوَجْهِهِ غَيْرَهً مِنْهُ وَ قَالَ اللَّهُمَّ احْبِسْ يَدَهُ عَنْهَا قَالَ فَيَبِسَتْ يَدُهُ وَ لَمْ تَصِلْ إِلَيْهَا فَقَالَ الْمَلِكُ لِإِبْرَاهِيمَ عليه السلام إِنَّ إِلَهَكَ لَغَيُورٌ وَ إِنَّكَ لَغَيُورٌ فَادْعُ إِلَهَكَ يَرُدَّ عَلَيَّ يَدِي فَإِنَّهُ إِنْ فَعَلَ لَمْ أَعُدْ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام أَسْأَلُهُ ذَلِكَ عَلَى أَنَّكَ إِنْ عُدْتَ لَمْ تَسْأَلْنِي أَنْ أَسْأَلَهُ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ نَعَمْ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ صَادِقاً فَرُدَّ يَدَهُ عَلَيْهِ فَرَجَعَتْ إِلَيْهِ يَدُهُ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ الْمَلِكُ مِنَ الْغَيْرَهِ مَا رَأَى وَ رَأَى الْآيَهَ

۱- العاشر: آخذ العشر.

فِی یَدِهِ عَظَّمَ إِبْرَاهِیمَ وَ هَابَهُ وَ أَکْرَمَهُ وَ اتَّقَاهُ وَ قَالَ لَهُ قَدْ أَمِنْتَ مِنْ أَنْ أَعْرِضَ لَهَا أَوْ لِشَیْ ءٍ مِمَّا مَعَکَ فَانْطَلِقْ حَیْثُ شِئْتَ وَ لَکِنْ لِی إِلَیْکَ حَاجَهٌ فَقَالَ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام مَا هِیَ فَقَالَ لَهُ أُحِبُّ أَنْ تَأْذَنَ لِی أَنْ أُخْدِمَهَا قِبْطِیَّهً عِنْدِی جَمِیلَهً عَاقِلَهً تَکُونُ لَهَا خَادِماً قَالَ فَأَذِنَ لَهُ إِبْرَاهِیمُ فَدَعَا بِهَا فَوَهَبَهَا لِسَارَهَ وَ هِیَ هَاجَرُ أُمُّ إِسْمَاعِیلَ فَسَارَ إِبْرَاهِیمُ بِجَمِیعِ مَا مَعَهُ وَ خَرَجَ الْمَلِکُ مَعَهُ یَمْشِی خَلْفَ إِبْرَاهِیمَ إِعْظَاماً لِإِبْرَاهِیمَ علیه السلام وَ هَیْبَهً لَهُ فَأَوْحَی اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی إِلَی إِبْرَاهِیمَ أَنْ قِفْ وَ لَا تَمْشِ قُدَّامَ الْجَبَّارِ الْمُتَسَلِّطِ وَ یَمْشِی وَ هُوَ خَلْفَکَ وَ لَکِنِ اجْعَلْهُ أَمَامَکَ وَ امْشِ خَلْفَهُ وَ عَظِّمْهُ وَ هَبْهُ فَإِنَّهُ مُسَلَّطٌ وَ لَا بُدَّ مِنْ إِمْرَهٍ فِی الْأَرْضِ بَرَّهٍ أَوْ فَاجِرَهٍ فَوَقَفَ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام وَ قَالَ لِلْمَلِکِ امْضِ فَإِنَّ إِلَهِی أَوْحَی إِلَیَّ السَّاعَهَ أَنْ أُعَظِّمَکَ وَ أَهَابَکَ وَ أَنْ أُقَدِّمَکَ أَمَامِی وَ أَمْشِیَ خَلْفَکَ إِجْلَالًا لَکَ فَقَالَ لَهُ الْمَلِکُ أَوْحَی إِلَیْکَ بِهَذَا فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِیمُ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ الْمَلِکُ أَشْهَدُ أَنَّ إِلَهَکَ لَرَفِیقٌ حَلِیمٌ کَرِیمٌ وَ أَنَّکَ تُرَغِّبُنِی فِی دِینِکَ قَالَ وَ وَدَّعَهُ الْمَلِکُ فَسَارَ إِبْرَاهِیمُ حَتَّی نَزَلَ بِأَعْلَی الشَّامَاتِ وَ خَلَّفَ لُوطاً علیه السلام فِی أَدْنَی الشَّامَاتِ ثُمَّ إِنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام لَمَّا أَبْطَأَ عَلَیْهِ الْوَلَدُ قَالَ لِسَارَهَ لَوْ شِئْتِ لَبِعْتِینِی (۱)هَاجَرَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ یَرْزُقَنَا مِنْهَا وَلَداً فَیَکُونَ لَنَا خَلَفاً فَابْتَاعَ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام هَاجَرَ مِنْ سَارَهَ فَوَقَعَ عَلَیْهَا فَوَلَدَتْ إِسْمَاعِیلَ علیه السلام (۲).

**[ترجمه]کافی: ابراهیم بن ابی زیاد کرخی گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ابراهیم علیه السلام

در کوثی ربی به دنیا آمد و پدرش نیز اهل آن جا بود. مادر ابراهیم و مادر لوط - . در بیشتر نسخه ها این طور آمده و در برخی از نسخه ها زن ابراهیم و زن لوط آمده است و هین درست است؛ زیرا جلوتر می‌آید که ابراهیم علیه السلام با ساره دختر لاحج ازدواج کرد. در تاریخ یعقوبی چنین آمده است: ساره، دختر خاران بن ناحور عموی ابراهیم علیه السلام بود. در عرائس نیز آمده است که ساره، دختر ناحور بود. در تاریخ یعقوبی لوط، پسر خاران بن تارخ و در عرائس پسر هاران بن تارخ دانسته شده است. -

یعنی ساره و ورقه (در یکی از نسخه‌ها رقبه آمده است) خواهر یکدیگر و دختر لاحج بودند. لاحج، نبی و بیم دهنده بود و رسول نبود. ابراهیم علیه السلام در جوانی اش بر همان فطرتی بود که خداوند عزوجل آفریدگانش را بر آن فطرت آفرید تا این که خداوند بلند مرتبه و متعال او را به سوی دین خود هدایت کرد و او را برگزید. او با ساره دختر لاحج که دختر خاله اش بود، ازدواج کرد. ساره چهارپایان بسیار، زمین پهناور و وضع مالی خوبی داشت. وی تمامی دارایی هایش را به ابراهیم علیه السلام داد و ابراهیم علیه السلام به آن مشغول شد و آن را سر و سامان بخشید. چهارپایان و محصولات فراوان شد، به طوری که در سرزمین کوثی ربی، کسی پیدا نمی شد که وضع مالی اش بهتر از ابراهیم علیه السلام باشد. چون ابراهیم علیه السلام ، بت های نمرود را شکست، نمرود دستور داد تا او را به بند بکشند. سپس گودالی برایش درست کردند و در آن هیزم گرد آوردند و در آن، آتش برافروختند. پس از آن، ابراهیم علیه السلام را در آن آتش انداختند تا آتش او را بسوزاند. سپس آتش را رها کردند تا این که خاموش شد. پس از آن مشرف بر گودال شدند و ناگهان دیدند که ابراهیم علیه السلام سالم و دست هایش باز است. نمرود را از این امر با خبر ساختند. او دستور داد که ابراهیم علیه السلام را از سرزمینش تبعید کنند و نگذارند که او چهارپایان و اموالش را همراه خود ببرد. ابراهیم علیه السلام در این هنگام با آنان به محاجه پرداخت و فرمود: اگر چهارپایان و اموالم را بگیرید، من بر شما این حق را دارم که عمری که در سرزمینتان سپری کرده ام را به من بازگردانید.

آنان دعوای خود را نزد قاضیِ نمرود بردند. قاضی بر ابراهیم علیه السلام حکم کرد که تمامی آنچه در سرزمینشان بدست آورده است را به آنان بدهد و بر یاران نمرود حکم کرد که آن مقدار عمری را که ابراهیم علیه السلام در سرزمینشان سپری کرده است، به او بازگردانند. آنان نمرود را از این امر با خبر ساختند. نمرود دستور داد که ابراهیم و چهارپایان و اموالش را رها کنند و بگذارند که وی آنها را همراه خود ببرد. نمرود گفت: اگر ابراهیم در سرزمینتان بماند، دینتان را تباه می کند و به خدایانتان زیان می رساند. بدین سان آنان ابراهیم و به همراه او لوط علیه السلام را از سرزمین خود بیرون ساختند و به سوی سرزمین شام کوچاندند. ابراهیم علیه السلام به همراه لوط علیه السلام که از او جدا نمی شد و نیز ساره بیرون رفتند و ابراهیم به آنان گفت: {من به سوی پروردگارم رهسپارم زودا که مرا راه نماید.} مقصود ابراهیم علیه السلام، بیت المقدس بود. بدین سان ابراهیم علیه السلام، چهارپایان و اموالش را برداشت و به دلیل غیرتی که نسبت به ساره داشت، صندوقی ساخت و او را در آن نهاد و آن را محکم بست. سپس حرکت کرد تا آن که از قلمرو سلطنت نمرود خارج شد و به سوی قلمرو سلطنت مردی

ص: ۴۵

از قبطیان به نام عراره حرکت کرد. از کسی که مأمور گرفتن عشر (یک دهم) بود گذشت. آن ده یک گیرنده جلویش را گرفت تا یک دهم اموالش را بگیرد. چون به آن ده یک گیرنده خبر دادند که ابراهیم علیه السلام به همراه خود آن صندوق را دارد، وی به ابراهیم علیه السلام گفت: این صندوق را باز کن تا یک دهم آن را بستانیم. ابراهیم علیه السلام به او گفت: بگو چه مقدار زر یا سیم در آن است تا یک دهمش را بدهیم و آن را نگشاییم. اما یک ده گیرنده ابا ورزید و خواست که آن را بگشاید. ابراهیم علیه السلام از گشوده شدن آن به خشم آمد. چون ساره که زنی زیبا و خوش سیما بود، سر برآورد، ده یک گیرنده از ابراهیم علیه السلام پرسید: این زن با تو چه نسبتی دارد؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: او همسر و دختر خاله ام است. ده یک گیرنده پرسید: چه چیزی باعث شد تا آن را در این صندوق پنهان کنی؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: علتش غیرتی است که نسبت به او دارم تا او را کسی نبیند. ده یک گیرنده گفت: نمی گذارم بروی تا این که پادشاه را از حال این زن و حال تو با خبر سازم. از این رو پیکی را نزد پادشاه فرستاد و آن پیک، پادشاه را از ماجرا باخبر ساخت. پادشاه نیز از جانب خود پیکی را فرستاد تا آن صندوق را نزدش بیاورند. چون آن افراد آمدند تا صندوق را ببرند، ابراهیم علیه السلام به آنان فرمود: تا جان در بدن دارم اجازه نمی دهم که این صندوق از من جدا شود. پادشاه را از این امر با خبر ساختند و او خبر داد که ابراهیم علیه السلام را به همراه صندوق نزد من آورید. بدین سان ابراهیم علیه السلام، صندوق و تمامی آنچه با او بود را نزد پادشاه بردند. پادشاه به ابراهیم علیه السلام گفت: این صندوق را بگشا. ابراهیم علیه السلام فرمود: ای پادشاه، همسر و دختر خاله ام در آن است و من حاضرم تمامی اموالم را در عوض نگشودن آن بدهم. اما پادشاه، آن را گشود و ابراهیم علیه السلام از این کار به خشم آمد. چون نگاه پادشاه به ساره افتاد، شکیبایی اش نتوانست جلوی بی شرمی اش را بگیرد و دست خود را به سوی ساره دراز کرد. ابراهیم علیه السلام از روی غیرت از ساره و پادشاه روی برگرداند و عرض کرد: خدایا، دست او را از همسر و دختر خاله ام کوتاه کن. بدین سان دست پادشاه به ساره نرسید و به طرف خود پادشاه نیز بازنگشت. پادشاه از ابراهیم علیه السلام پرسید: خدای تو این کار را با من کرده است؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: آری، خدایم غیرتمند و از فعل حرام بیزار است و هموست که میان تو و فعل حرامی که خواستارش بودی، مانع شده است. پادشاه گفت: پس از خدایت

بخواه تـا دسـتم را به سوی من بازگردانـد. اگر تو را اجـابت کنـد، به آن زن تعرض نمی کنم. ابراهیم علیه السـلام عرض کرد: خـدایا، دسـتش را به سـویش بـازگردان تـا از همسـرم دست بکشـد. بـدین سـان خداونـد عزوجـل دست پادشـاه را به سـویش بازگرداند، اما پادشاه دوباره نگاهش را به سوی ساره بازگرداند. سـپس دسـتش را به سوی او دراز کرد. ابراهیم علیه السلام از روی غیرت رویش را از او برگردانـد و عرض کرد: خـدایا دسـت او را از سـاره کوتـاه کن. بـدین سـان دست پادشـاه خشـک گردیـد و به ساره نرسـید. پادشاه به ابرهیم علیه السـلام گفت: خـدای تو غیرتمنـد است و تو نیز غیرتمندی. از خدایت بخواه تا دسـتم را به من بازگردانـد. اگر خـدایت این کـار را بکنـد، من کـارم را تکرار نمی کنم. ابراهیم علیه السـلام فرمـود: این را به شرطی از خـدا می خواهم که اگر دوبـاره کارت را تکرار کردی، از او این درخواست را نکنم. پادشاه به او گفت: قبول است. ابراهیم علیه السـلام عرض کرد: خـدایا، اگر او راست می گویـد، دسـتش را به سویش بـازگردان. بـدین سـان دست پادشاه به سویش بازگشت. چون پادشاه، این غیرت و آن نشانه در رابطه با دستش را دید،

ابراهیم علیه السـلام را ارج نهـاد و گرامی داشت و از او بر حـذر مانـد. پادشاه به او گفت: از تعرضم به ساره و آنچه با توست، در امان مانـدی. بنابراین، آزادی که هرجایی که می خواهی، بروی. اما من از تو خواسـته ای دارم. ابراهیم علیه السـلام پرسـید: خواسته ات چیست؟ پادشاه پاسخ داد: دوست دارم اجازه دهی تا کنیز قبطی زیبا و خردمندی که نزد من است، به ساره خدمت کنـد و کنیز او باشد. ابراهیم علیه السـلام اجازه داد و پاشاه، آن کنیز را فرا خواند و به ساره بخشـید. آن کنیز همان هاجر، مادر اسـماعیل علیه السـلام بود. ابراهیم علیه السلام تمام اموال خود را برداشت و حرکت کرد. پادشاه نیز با او بیرون رفت و از روی احترام پشت سر ابراهیم علیه السلام حرکت می کرد. خداوند بلند مرتبه و متعال به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که بایست و جلوی آن سـتمگر مقتـدر گـام برمـدار و بگـذار که او جلویت راه برود و تو پشت سـر او گام بردار و او را بزرگ بـدار و به او احترام بگـذار؛ چرا که او سـلطه دارد و زمین ناگزیر از سـلطه و فرمانروایی است، چه خوب باشـد یا بد. بدین سان ابراهیم علیه السـلام ایسـتاد و به پادشاه گفت: از من عبور کن و بگـذر؛ زیرا خـدایم اکنون به من وحی فرمود که تو را بزرگ بدارم و ارج نهم و تو را بر خودم مقـدم دارم و از روی احترام به تو، پشت سـرت قـدم بردارم. پادشاه گفت: خدایت به تو چنین وحی کرده است؟ ابراهیم علیه السـلام پاسخ داد: آری. پادشاه گفت: گواهی می دهم که خدایت مهربان، شـکیبا و بخشـنده است و تو مرا به دینت مشـتاق می سـازی. پادشـاه با او وداع کرد و ابراهیم علیه السـلام به راه خود رفت تا این که در بالاترین نقطه سـرزمین شام فرود آمد و لوط را در پایین ترین نقطه سرزمین شام اسکان داد. چون ابراهیم علیه السلام دید که بچه دار شدنش به تأخیر افتـاده است، به سـاره گفت: اگر می خواهی هاجر را به من بفروش، شایـد خداونـد از طریق او به ما فرزنـدی بدهـد و خلف ما باشـد. بـدین سان ابراهیم علیه السـلام هاجر را از ساره خریـد و با او جماع کرد و اسـماعیل علیه السـلام زاده شـد. - . الروضه: - ۳۷۳-۳۷۰

**[ترجمه]

ایضاح

كوثى ربى كـان قريه من قرى الكوفه كما ذكره المؤرخون (٣)و الـذى ذكره اللغويون هو كوثى قال الجزرى كوثى العراق هى سره السواد و بهـا ولـد إبراهيم الخليـل عليه السـلام انتهى و الشبيبه الحـداثه و الشـباب قوله ابنه لاحـج الظاهر أن كلمه ابنه كانت مكرره فأسـقط إحـداهما النسـاخ لتوهم التكرار و يحتمل أن يكون المراد ابنه الابنه مجازا أو يكون المراد بلاحـج ثانيا غير الأول (۴)و الحير بالفتح شبه الحظيره و يقال عشرت القوم أعشرهم بالضم إذا أخذت عشر أموالهم و غصب فلانا على الشى ء أى قهره.

۱- هكذا فى النسخ و فى المصدر: لبعتنى. و هو الصحيح. م.

۲- الروضه ۳۷۰- ۳۷۳. م.

۳- تقدم تفسيره عن ياقوت.

۴- أو أن الصحيح امرأه إبراهيم و امرأه لوط كما تقدم عن نسخه، و عليها لا إشكال.

ثم إن هاهنا فوائد لا بد من التعرض لها

**[ترجمه]همـان طور که مورخان گفته انـد، کوثی ربی، دهکـده ای از دهکـده های کوفه است. اما آنچه لغویان آورده انـد، کوثی است. جزری می گوید: کوثای عراق، میانه آن سرزمین است. ابراهیم علیه السـلام نیز در آن جا زاده شد. سـخن جزری به پایان رسـید. شبیبه، به معنای کودکی و جوانی است. از ظاهر سخن امام علیه السلام که فرمود: دختر لاحج، چنین بر می آید که کلمه دختر، دو بار تکرار شـده بود و کاتبان به دلیل این که خیال کردنـد آن، تکراری و زائـد است، آن را حـذف کردند. همچنین احتمـال دارد که مقصود از دختـر، دختـرِ دختر از بـاب مجـاز باشـد. احتمـال دیگر نیز این است که مقصود از لاحـج، لاحج دوم باشد نه اول. حَیر به فتح حاء به معنای محوطه و دیوار است. وقتی عرب ها می گویند: عَشَرتُ القومَ أَعشُرَهُم به ضم شین، یعنی یک دهم اموالشان را گرفتم. همچنین غَصَبَ فلاناً علی الشیء، یعنی او فلانی را به آن چیز مجبور کرد.

ص: ۴۷

همچنین نکاتی در این جا وجود دارد که ناگزیر باید به آنها اشاره کنیم:

**[ترجمه]

الأولی

اعلم أن العـامه اختلفوا فی والـد إبراهیم علیه السـلام قال الرازی فی تفسـیر قوله تعالی وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ لِأَبِیهِ آزَرَ ظاهر هـذه الآیه تـدل علی أن اسم والـد إبراهیم هو آزر و منهم من قـال اسـمه تـارخ و قـال الزجـاج لا خلاف بین النسابین أن اسـمه تارخ و من الملحده من جعل هذا طعنا فی القرآن.

أقول ثم ذکر لتوجیه ذلک وجوها إلی أن قال و الوجه الرابع أن والـد إبراهیم کان تارخ و آزر کان عما له و العم قـد یطلق علیه لفـظ الأـب کمـا حکی الله عن أولاـد یعقوب أنهم قالوا نَعْبُـدُ إِلهَکَ وَ إِلهَ آبائِکَ إِبْراهِیمَ وَ إِسْـماعِیلَ وَ إِسْـحاقَ (۱)و معلوم أن إسماعیل کان عما لیعقوب و قد أطلقوا علیه لفظ الأب فکذا هاهنا.

أقول ثم قـال بعـد کلاـم قالت الشـیعه إن أحـدا من آباء الرسول و أجـداده ما کانوا کافرا و أنکروا أن والـد إبراهیم کان کافرا و ذکروا أن آزر کـان عم إبراهیم و مـا کان والـدا له و احتجوا علی قولهم بوجوه الحجه الأولی أن آباء نبینا ما کانوا کفارا و یـدل علیه وجوه.

منهـا قوله تعالی الَّذِی یَراکَ حِینَ تَقُومُ وَ تَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ (۲)قیل معناه أنه کان ینقل روحه من ساجـد إلی ساجـد و بهذا التقدیر فالآیه داله علی أن جمیع آباء محمد صـلوات الله علیهم أجمعین کانوا مسلمین و حینئذ یجب القطع بأن والد إبراهیم کان مسـلما ثم قال و مما یدل أیضا علی أن أحدا من آباء محمد صلوات الله علیهم ما کانوا مشرکین قوله صلی الله علیه و آله لم أزل أنقـل من أصـلاب الطـاهرین إلی أرحام الطاهرات و قال تعالی إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ (۳)و ذلـک یوجب أن یقال إن أحـدا من أجداده ما کان من المشرکین انتهی. (۴)و قال الشیخ الطبرسی قدس الله روحه بعد نقل ما مر من کلام الزجاج و هذا

۱- البقره: ۱۳۳.

۲- الشعراء: ۱۱۹.

۳- التوبه: ۲۸.

۴- مفاتیح الغیب ۴: ۷۲- ۷۳. م.

الـذی قـاله الزجـاج یقوی ما قاله أصـحابنا إن آزر کان جـد إبراهیم لأمه (۱)أو کـان عمه من حیث صـح عنـدهم أن آبـاء النبی صلوات الله علیهم إلی آدم کلهم کانوا موحدین و أجمعت الطائفه علی ذلک انتهی. (۲)

**[ترجمه]بدان که عامه در این که پدر حضـرت ابراهیم علیه السـلام کیست، اختلاف نظر دارند. رازی در تفسـیر آیه {و [یاد کن] هنگامی را که ابراهیم به پـدر خود آزر گفت}، می گوینـد: ظاهر این آیه نشان می دهد که نام پدر ابراهیم علیه السـلام، آزر است. برخی نیز می گوینـد که نام پـدرش، تارخ است. زجّاج می گوید: نسب شـناسان اتفاق نظر دارند بر این که نام پدر ابراهیم تارخ است و برخی ملحدان این امر را دستاویزی برای خدشه وارد کردن به قرآن قرار دادند.

می گویم: زجـاج در ادامه برای توجیه این امر چنـد وجه را بیان می کنـد تا این که می گویـد: وجه چهارم، این است که پـدر ابراهیم علیه السـلام، تـارخ و آزر، عمـویش بـوده است و گـاه عمو، پـدر نامیـده می شود. همـان طور که خداونـد از فرزنـدان یعقوب حکایت می کند که آنان گفتند: {معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسـماعیل و اسـحاق را می پرستیم.} واضح اسـت که اسماعیل علیه السلام، عموی یعقوب بود و همان طور که او پدر نامیده شد، عموی ابراهیم نیز پدر نامیده شده است.

می گویم: زجّاج پس از بیان سـخنانی می گویـد: شیعه معتقـد است که هیچ یک از پدران و اجداد پیامبر صـلی الله علیه و آله کافر نیسـتند. آنان همچنین انکار می کنند که پدر ابراهیم کافر بوده باشد. آنان می گویند که آزر، عموی ابراهیم علیه السـلام و نه پـدرش بود و به چنـد وجه می توان آن را اثبات کرد: دلیل اول این است که هیـچ کدام از پدران پیامبر ما کافر نبودند که بر این مطلب چند وجه دلالت می کند.

یکی از این وجوه، آیه {الَّذِی یَرَاکَ حِینَ تَقُومُ * وَتَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ} - . شـعراء / ۲۱۸ و ۲۱۹ - {آن کس که چـون [به نمـاز] برمی خیزی تـو را می بینـد. وحرکت تـو را در میـان سـجده کننـدگان [می نگرد].} است. برخی می گوینـد که یعنی او روحش از یک سـجده کننـده به سـجده کننـده دیگر منتقل می شـد. با این تقدیر، آیه دلالت می کند بر این که تمامی پدران حضـرت محمـد صـلوات الله علیهم، مسـلمان بودنـد. بنابراین، به طور قاطع می توان گفت که پـدر ابراهیم مسـلمان بوده است. سپس زجّاج می گویـد: همچنین از جمله چیزهایی که دلالت می کنـد بر این که هیچ یک از پدران محمد صـلوات الله علیهم، مشـرک نبودنـد، حدیث پیامبر صـلی الله علیه و آله است که فرمود: پیوسـته از صـلب مردان پاک به رحم زنان پاک منتقل می شـدم. دلیل دیگر، آیه {مشـرکان ناپاکنـد.} است. لازمه این آیه، آن است که هیـچ یک از اجـداد پیامبر صـلی الله علیه و آله، مشرک نبوده باشند. - . مفاتیح الغیب ۴: ۷۲، ۷۳ - سخن زجاج به پایان رسید.

شیخ طبرسی رحمه الله پس از نقل سخنان پیشینِ زجاج می گوید: این

ص: ۴۸

سخنان زجاج، تأکیدی است بر سـخنان یاران ما شـیعیان مبنی بر این که آزر، جد مادری ابراهیم علیه السـلام و یا عمویش بوده است؛ زیرا آنان مسلم می دانند که تمامی پدران پیامبر که درود بر همه آنان باد تا حضرت آدم علیه السلام یکتاپرست بودند و این گروه بر این امر اتفاق نظر دارند. - . مجمع البیان ۴: ۳۲۱، ۳۲۲ -

سخن شیخ طبرسی به پایان رسید.

**[ترجمه]

أقول

الأخبار الداله علی إسلام آباء النبی صلوات الله علیهم من طرق الشیعه مستفیضه بل متواتره و قد عرفت إجماع الفرقه المحقه علی إسلام ولد إبراهیم بنقل المخالف و المؤالف فالأخبار الداله علی أنه کان أباه حقیقه محموله علی التقیه. (۳)

**[ترجمه]احادیثی که از طریق شیعه نقل شده است و بر مسلمان بودن پدران پیامبر صلوات الله علیهم دلالت می کند، به حد استفاضه و بلکه به حد تواتر رسیده است. همچنین دانستیم که به نقل از مخالف و موافق، فرقه بر حق بر مسلمان بودن ولد ابراهیم علیه السلام اتفاق نظر دارند. بنابراین احادیثی که دلالت می کند بر این که آزر، پدر حقیقی ابراهیم علیه السلام بوده است، حمل بر تقیه است.

**[ترجمه]

الثانیه

فی قول إبراهیم علیه السلام إِنِّی سَقِیمٌ و اختلف فی معناه علی أقوال أحدها أنه علیه السلام نظر فی النجوم فاستدل بها علی وقت حمی کانت تعتوره فَقالَ إِنِّی سَقِیمٌ أراد أنه قد حضر وقت علته و زمان نوبتها فکأنه قال إنی سأسقم لا محاله و حان الوقت الذی یعترینی فیه الحمی و قد یسمی المشارف للشی ء باسم الداخل فیه قال الله تعالی إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ

(۴)و ثانیها أنه نظر فی النجوم کنظرهم لأنهم کانوا یتعاطون علم النجوم فأوهمهم أنه یقول بمثل قولهم فقال عند ذلک إِنِّی سَقِیمٌ فترکوه ظنا منهم أن نجمه یدل علی سقمه.

و ثالثها أن یکون الله أعلمه بالوحی أنه سیسقمه فی وقت مستقبل و جعل العلامه علی ذلک إما طلوع نجم علی وجه مخصوص أو اتصاله بآخر علی وجه مخصوص فلما رأی إبراهیم تلک الأماره قال إِنِّی سَقِیمٌ تصدیقا لما أخبره الله تعالی.

۱- قال المسعودیّ فی اثبات الوصیه: و قام تارخ و هو أبو إبراهیم الخلیل بالامر فی أربع و ستین سنه من ملک رهو بن طهمسعان. و فی روایه اخری أربع و ثمانین سنه و هو نمرود، و روی عن العالم انه قال: إن آزر کان جد إبراهیم لامه منجما لنمرود و هو رهو بن طهمسعان، و مضی تارخ و إبراهیم مولود صغیر.

۲- مجمع البیان ۴: ۳۲۱- ۳۲۲. م.

۳- و حیث اطلق الأب فی القرآن الکریم علی العم أو جد الام مجازا الأئمّه صلوات اللّه علیهم اتبعوا القرآن فاستعملوا لفظه اب

و أرادوا العم أو جد الام حتّى لا يكون كلامهم مخالفا للكتاب العزيز.

۴- الزمر: ۳۰.

و رابعها أن معنى قوله إِنِّی سَـقِیمٌ إنی سـقیم القلب أو الرأی حزنا من إصرار القوم علی عباده الأصنام و هی لا تسمع و لا تبصر و یکون علی هـذا معنی نظره فی النجوم فکرته فی أنهـا محـدثه مخلوقه مـدبره و تعجبه فی أنه کیف ذهب علی العقلاـء ذلک من حالها حتی عبدوها.

و خامسـها أن معناه نظر فی النجوم نظر تفکر فاسـتدل بها کما قصه الله فی سوره الأنعام علی کونها محدثه غیر قدیمه و لا آلهه و أشار بقوله إِنِّی سَقِیمٌ إلی أنه فی حال مهله النظر و لیس علی یقین من الأمر و لا شفاء من العلم و قد یسمی الشک بأنه سقم کما یسـمی العلم بأنه شفاء ذکره أبو مسلم و لا یخفی ضعفه هذا ما ذکره القوم من الوجوه و قد عرفت مما أوردنا من الأخبار فی هذا الباب و باب العصمه أن الظاهر منها أنه علیه السلام أوهمهم بالنظر فی النجوم موافقتهم و قال إِنِّی سَقِیمٌ توریه و قد وردت أخبار کثیره فی تجویز الکذب و التوریه عند التقیه و فیها الاسـتدلال بهذه الآیه و بیان أنها لکونها علی جهه التوریه و المصـلحه لیسـت بکـذب و ما ذکر من الوجوه یصـلح للتوریه و قـد مر أنه کان مراده حزن القلب بما یفعل بالحسـین علیه السـلام و قیل یمکن أن یکون علی وجه التعریض بمعنی أن کل من کتب علیه الموت فهو سقیم و إن لم یکن به سقم فی الحال.

**[ترجمه]درباره معنای سخن ابراهیم علیه السلام که فرمود: {من کسالت دارم}، چند نظر وجود دارد:

یکی این است که ابراهیم علیه السـلام به سـتارگان نگریست و از آنهـا به زمـان مبتلا شـدنش به تب متناوب پی برد. از این رو فرمود: {من کسـالت دارم.} و از آن اراده کرد که زمـان آن بیمـاری و نوبتش فرا رسـیده است. بنابراین، گویی که فرمود: من نـاگزیر کسـالت خـواهم داشت و زمـانی که تب بر من عـارض می شود، فرا رسیده است. همچنین گـاه آنچه در شـرف وقوع است، به آنچه واقع شده نامیده می شود. خداوند متعال فرمود: {إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُم مَّیِّتُونَ} -. زمر / ۳۰ -

{قطعاً تو خواهی مرد و آنان [نیز] خواهند مرد.}.

دومی این است که ابراهیم علیه السـلام به سـتارگان به مانند آنان نگریست؛ زیرا پیشه آنان سـتاره شناسی بود. بنابراین، آنان را واداشت تا تصور کنند او به مانند آنان سـخن می گوید. از این رو بود که گفت: {من کسالت دارم.} بدین سان آنان به گمان این که ستاره اش، کسالت او را نشان می دهد، او را رها کردند.

سومی این است که خداونـد از طریق وحی او را آگـاه کرده بود که در آینـده کسـالت خواهـد داشت و یـا طلوع سـتاره ای به شکلی ویژه و یا برخوردش با دیگری به شکلی ویژه را نشانه آن قرار داد. از این رو، چون ابراهیم علیه السلام آن نشانه را دید، به منظور تأیید خبر خداوند متعال از آن کسالت، فرمود: {من کسالت دارم.}

چهـارمی این است که {من کسالت دارم.} یعنی قلب یا نظر من به دلیل انـدوهگین بودن از دست اصـرار قومم بر پرسـتش بت هـایی که نه می شـنوند و نه می بیننـد، کسـالت دارد. بنـابراین، نگریسـتنش به سـتارگان به این معناست که سـتارگان، حادث، مخلوق انـد و تـدبیر آنهـا به دست دیگری است. او تعجب کرده بود که چگونه این عقلا تصور کرده انـد که سـتارگان، چنین حالتی دارند تا این که آنها را پرستیدند.

پنجمی این که ابراهیم علیه السلام به ستارگان نگریست و اندیشید و همان طور که خداوند در سوره انعام حکایت فرموده، استدلال کرده است بر این که آنها حادث بوده و قدیم و خدا نیستند. همچنین با سخن خود که فرمود: {من کسالت دارم.}، اشاره کرد به این که او در حال درنگ و اندیشه است و به یقین نرسیده و با علم و آگاهی شفا نیافته است. گاه شک، کسالت نامیده می شود، همان طور که علم و آگاهی را شفا می نامند. این توجیه را ابو مسلم بیان کرده است و ضعیف بودنش بر هیچ کس پوشیده نیست.

این ها، وجوهی بود که این گروه آورده اند. از احادیثی که در این باب و باب عصمت آوردیم، دانسته شد که ظاهر آیه آن است که ابراهیم علیه السلام با نگاه به ستارگان آنان را واداشت تا تصور کنند که او با آنان موافق و همساز است و این که فرمود: {من کسالت دارم.}، از باب توریه بود. همچنین احادیث زیادی در جایز شمردن دروغ و توریه به هنگام تقیه آمده است و در آنها به همین آیه استدلال شده و بیان شده که آن از باب توریه و مصلحت بوده است نه دروغ. وجوهی هم که بیان شد نیز توریه را اثبات می کند. همچنین پیشتر گفتیم که مقصود ابراهیم علیه السلام، حزن و اندوه دل به دلیل آن چیزی بود که با امام حسین علیه السلام می کنند. برخی نیز می گویند که آن سخن می تواند از باب تعریض و کنایه باشد یعنی هر کسی که مرگ برایش نوشته شده است، هر چند اکنون کسالت نداشته باشد، اما او دارای کسالت است.

**[ترجمه]

الثالثه

قوله علیه السلام هذا رَبِّی و فی تأویله وجوه الأول أنه علیه السلام إنما قال ذلک عند کمال عقله فی زمان مهله النظر فإنه تعالی لما أکمل عقله و حرک دواعیه علی الفکر و التأمل رأی الکوکب فأعظمه و أعجبه نوره و حسنه و بهاؤه و قد کان قومه یعبدون الکواکب فقال هذا رَبِّی علی سبیل الفکر فلما غاب علم أن الأفول لا یجوز علی الإله فاستدل بذلک علی أنه محدث مخلوق و کذلک کانت حاله فی رؤیه القمر و الشمس و قال فی آخر کلامه یا قَوْمِ إِنِّی بَرِی ءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ و کان هذا القول منه عقیب معرفته بالله تعالی و علمه بأن صفات المحدثین لا تجوز علیه و یحتمل أن یکون هذا قبل البلوغ و التکلیف و بعده و الأول هو مختار الأکثر و هو أظهر و إلی هذا الوجه یشیر بعض الأخبار السالفه و یمکن حملها علی بعض الوجوه الآتیه کما لا یخفی.

ص: ۵۰

الثانی أنه علیه السلام کان عارفا بعدم صلاحیتها للربوبیه و لکن قال ذلک فی مقام الاحتجاج علی عبده الکواکب علی سبیل الفرض الشائع عند المناظره فکأنه أعاد کلام الخصم لیلزم علیه المحال و یؤیده قوله تعالی بعد ذلک وَ تِلْکَ حُجَّتُنا آتَیْناها إِبْراهِیمَ الثالث أن یکون المراد هذا ربی فی زعمکم و اعتقادکم و نظیره أن یقول الموحد للمجسم إن إلهه جسم محدود أی فی زعمه و اعتقاده و قوله تعالی وَ انْظُرْ إِلی إِلهِکَ الَّذِی ظَلْتَ عَلَیْهِ عاکِفاً الرابع أن المراد منه الاستفهام علی سبیل الإنکار إلا أنه أسقط حرف الاستفهام عنه کما هو الشائع.

الخامس أن یکون القول مضمرا فیه و التقدیر قال یقولون هذا ربی و إضمار القول کثیر کقوله تعالی وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ إِسْماعِیلُ رَبَّنا (۱)أی یقولان.

السادس أن یکون قوله ذلک علی سبیل الاستهزاء کما یقال لذلیل ساد قوما هذا سیدکم علی وجه الهزء.

السابع أنه علیه السلام أراد أن یبطل قولهم بربوبیه الکواکب إلا أنه کان قد عرف من تقلیدهم لأسلافهم و بعد طبائعهم عن قبول الدلائل أنه لو صرح بالدعوه إلی الله لم یقبلوه و لم یلتفتوا إلیه فمال إلی طریق به یستدرجهم إلی استماع الحجه و ذلک بأنه ذکر کلاما یوهم کونه مساعدا لهم علی مذهبهم مع أن قلبه کان مطمئنا بالإیمان فکأنه بمنزله المکره علی إجراء کلمه الکفر علی اللسان علی وجه المصلحه لإحیاء الخلق بالإیمان.

**[ترجمه]در تأویل سخن ابراهیم علیه السلام که فرمود: {این، پروردگار من است.} چند وجه وجود دارد:

اول این که ابراهیم علیه السلام این سخن را به هنگام کامل شدن عقلش و در زمان درنگ و تأمل بر زبان آورد؛ چرا که خداوند متعال چون عقلش را کامل گرداند و انگیزه های درونی اش را به اندیشه و تأمل تحریک کرد، او ستاره را دید و نور و زیبایی اش را بزرگ شمرد و از آن خوشش آمد. قومش نیز ستارگان را می پرستیدند؛ از این رو ابراهیم علیه السلام از باب اندیشه و تأمل فرمود: {این، پروردگار من است.} چون ستاره ناپدید شد، دانست که ناپدید و زایل شدن بر خدا شایسته و روا نیست. بنابراین به این وسیله استدلال کرد بر این که آن حادث و مخلوق است. حالت او در دیدن ماه و خورشید نیز به همین صورت بود. ابراهیم علیه السلام در پایان سخنش فرمود: {ای قوم من، من از آنچه [برای خدا] شریک می سازید، بیزارم} و این سخنش به دنبال شناخت خداوند متعال و پی بردن به این که حمل صفات مخلوقات بر او روا نیست، بوده است. همچنین احتمال دارد که این سخن را پیش از سن بلوغ و تکلیف و یا پس از آن فرموده باشد. بیشتر مفسران، قائل به حالت اول که ظاهرتر است، می باشند. برخی از احادیث پیشین نیز به همین وجه اشاره دارد و همان طور که بر هیچ کس پوشیده نیست می توان آنها را بر برخی از وجوهی که می آید نیز حمل کرد.

ص: ۵۰

دوم، این است که ابراهیم علیه السلام به این که ستارگان، صلاحیت ربوبیت ندارند، آگاه بوده است، اما آن را از باب فرض که در مناظره، فراوان پیش می آید، در مقام استدلال علیه ستاره پرستان آورده است. گویی که او سخن طرف مقابل نزاع را تکرار کرده است تا او را به پذیرش آن امر محال ملزم سازد. آیه ای که پس از آن آمده است نیز این وجه را تأیید می کند:

{و آن، حجت ما بود که به ابراهیم دادیم.}

سوم این که مقصود ابراهیم علیه السلام این است که به زعم و اعتقاد شما این، پروردگار من است. شبیه این سخن، آن است که یکتاپرست به کسی که خداوند را جسم می انگارد، می گوید: خدای او جسم محدودی است. یعنی به زعم واعتقاد او چنین است. آیه {و [اینک] به آن خدایی که پیوسته ملازمش بودی بنگر.} نیز به همین امر اشاره دارد.

چهارم این که مقصود از آن، استفهام انکاری است و حرف استفهام همان طور که بسیار اتفاق می افتد، حذف شده است.

پنجم این است که فعل قول (=گفتن) در آن مقدر است و تقدیر جمله این طور می شود: یقولون هذا ربّی یعنی می گویند که این، پروردگار من است. بسیار اتفاق می افتد که مشتقات (القول) در تقدیر گرفته شود. مانند آیه {و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه [کعبه] را بالا می بردند [می گفتند] ای پروردگار ما} که در آن، یقولان (می گفتند) در تقدیر است.

ششم این که سخنش از باب تمسخر بوده است. همان طور که به انسان حقیری که سرور قومی می شود، از باب تمسخر می گویند: این، سرور شماست.

هفتم این است که ابراهیم علیه السلام خواست تا سخنشان درباره ربوبیت ستارگان را باطل سازد، در عین حال او از تقلید آنان از گذشتگانشان و دور بودن سرشتشان از پذیرش دلایل، دانسته بود که اگر دعوتش به سوی خداوند را به صراحت بیان کند، آنان نمی پذیرند و به او توجهی نشان نمی دهند. از این رو، به راهی روی آورد تا به تدریج آنان را به گوش کردن به استدلال وادارد. بدین صورت که ابتدا سخنی را بر زبان آورد که باعث می شد آنان تصور کنند او یاور آنان در مذهبشان است و این در حالی بود که خود به ایمان به خدا اطمینان داشت. همانند کسی که به اجبار واژه کفر را از روی مصلحت بر زبان می آورد تا به وسیله ایمان، خلق را دوباره احیا سازد.

**[ترجمه]

الرابعه

وجه استدلاله علیه السلام بالأفول علی عدم صلاحیتها للربوبیه قال الرازی فی تفسیره الأفول عباره عن غیبوبه الشی ء بعد ظهوره و إذا عرفت هذا فلسائل أن یقول الأفول إنما یدل علی الحدوث من حیث إنه حرکه و علی هذا یکون الطلوع أیضا دلیلا علی

۱- البقره: ۱۲۷.

الحدوث فلم ترک إبراهیم علیه السلام الاستدلال علی حدوثها بالطلوع و عول فی إثبات هذا المطلوب علی الأفول و الجواب أنه لا شک أن الطلوع و الغروب یشترکان فی الدلاله علی الحدوث إلا أن الدلیل الذی یحتج به الأنبیاء فی معرض دعوه الخلق کلهم إلی الإله لا بد و أن یکون ظاهرا جلیا بحیث یشترک فی فهمه الذکی و الغبی و العاقل و دلاله الحرکه علی الحدوث و إن کانت یقینیه إلا أنها دقیقه لا یعرفها إلا الأفاضل من الخلق و أما دلاله الأفول فکانت علی هذا المقصود أتم و أیضا قال بعض المحققین الهوی فی خطیره الإمکان أفول (۱)و أحسن الکلام ما یحصل فیه حصه الخواص و حصه الأوساط و حصه العوام فالخواص یفهمون من الأفول الإمکان و کل ممکن محتاج و المحتاج لا یکون مقطعا للحاجه (۲)فلا بد من الانتهاء إلی ما یکون منزها عن الإمکان حتی تنقطع الحاجات بسبب وجوده کما قال وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی (۳)و أما الأوساط فإنهم یفهمون من الأفول مطلق الحرکه فکل متحرک محدث و کل محدث فهو محتاج إلی القدیم القادر فلا یکون الآفل إلها بل الإله هو الذی احتاج إلیه هذا الآفل و أما العوام فإنهم یفهمون من الأفول الغروب و هم یشاهدون أن کل کوکب یقرب من الأفول فإنه یزول نوره و ینتقص ضوؤه و یذهب سلطانه و یصیر کالمعدوم و من کان کذلک فإنه لم یصلح للإلهیه فهذه الکلمه الواحده أعنی قوله لا أُحِبُّ الْآفِلِینَ کلمه مشتمله علی نصیب المقربین و أصحاب الیمین و أصحاب الشمال فکانت أکمل الدلائل و أفضل البراهین و فیه دقیقه أخری و هی أنه علیه السلام إنما کان یناظرهم و هم کانوا منجمین و مذهب أهل النجوم أن الکواکب إذا کان فی الربع الشرقی و یکون صاعدا إلی وسط السماء کان قویا عظیم التأثیر و أما إذا کان غربیا و قریبا من الأفول فإنه یکون ضعیف الأثر قلیل القوه فنبه بهذه الدقیقه علی أن الإله هو الذی لا یتغیر قدرته إلی العجز و کماله إلی النقص و مذهبکم أن الکوکب حال کونه فی الربع الغربی یکون ضعیف القوه ناقص التأثیر عاجزا عن التدبیر و ذلک یدل علی القدح فی إلهیته فظهر أن

۱- فی المصدر: فی خطره الإمکان. م.

۲- فی المصدر: مقطوع الحاجه. م.

۳- النجم: ۴۲.

على قول المنجمين للأفول مزيد اختصاص فی كونه موجبا للقدح فی الإلهيه انتهی. [(۱)]أقول يمكن إرجاع كلامه عليه السلام إلی الدليل المشهور بين المتكلمين من عدم الانفكاك عن الحوادث و الاستدلال به علی إمكانها و افتقارها إلی المؤثر أو إلی أنها محل للتغيرات و الحوادث و الواجب تعالی لا يكون كذلک أو إلی أن الأفول و الغروب نقص و هو لا يجوز علی الصانع أو إلی أن هذه الحركه الدائمه المستمره تدل علی أنها مسخره لصانع كما مر فی كتاب التوحيد و العقل يحكم بأن الصانع مثل هذا الخلق لا يكون مصنوعا أو أن الغيبه و الحضور و الطلوع و الأفول من خواص الأجسام و يلزمها الإمكان لوجوه شتی و لعل الوجه الثانی و الثالث بتوسط ما ذكره الرازی أخيرا أظهر الوجوه و أما ما سواهما فلا يخفی بعدها و لنقتصر علی ذلک فإن بسط القول فی تلک البراهين يوجب الإطناب الذی عزمنا علی تركه فی هذا الكتاب.

**[ترجمه]آن است که رازی در تفسير وجه استدلال ابراهيم عليه السلام که به وسيله افول و زايل شدن بر صلاحيت نداشتن ستارگان برای ربوبيت استدلال کرده، می گويد: افول، عبارت است از غايب شدن چيزی پس از ظاهر بودنش. با دانستن اين امر، شايد کسی بپرسد که افول، تنها به خاطر اين که حرکت محسوب می شود، دلالت بر حدوث می کند. بنابراين طلوع نيز بر حدوث دلالت می کند.

ص: ۵۱

پس چرا ابراهيم عليه السلام با طلوع، بر حادث بودن ستارگان استدلال نکرد و اثبات آن را به افول واگذار کرد؟ پاسخ، اين است که بی شک طلوع و غروب در دلالت بر حدوث با هم مشترک هستند. در عين حال دليلی که انبيا برای دعوت تمامی مردم به سوی خدا بدان استدلال می کنند، بايد آشکار و واضح باشد، به طوری که انسان باهوش، کند ذهن و خردمند همگی در فهم آن سهيم شوند. هر چند دلالت حرکت بر حدوث، امری يقينی است، اما آن، دقيق است و تنها مردم دانشمند به آن پی می برند. ولی دلالت افول و غايب شدن برای بيان اين مقصود، کامل تر است. همچنين برخی محققان می گويند که افتادن در انديشه امکان، افول است و بهترين سخن، آن است که خواص، افراد ميانه و عوام همگی از آن بهره مند شوند. خواص از افول، امکان را می فهمند و اين که هر ممکنی محتاج است و محتاج، بی نياز نيست. بنابراين، ناگزير بايد به چيزی منتهی شود که منزّه از امکان باشد تا به دليل وجود آن، نياز، به پايان برسد. همان طور که خداوند فرمود: «وَأَنَّ إِلَی رَبِّکَ الْمُنتَهَی» - . نجم / ۴۲ -

{و اين که پايان [کار] به سوی پروردگار توست.} افراد ميانه (که بين خواص و عوام هستند) از افول، مطلق حرکت را می فهمند و اين که هر متحرکی، حادث است و هر حادثی به قديم و قادر محتاج است. بنابراين، افول کننده نمی تواند، خدا باشد، بلکه خدا همان کسی است که اين افول کننده بدان نياز دارد. اما عوام از افول، غروب را می فهمند. آنان می بينند که هر ستاره ای نزديک به افول است، چرا که نورش از بين می رود و از آن کاسته می شود. چيره بودنش از بين رفته و مانند عدم می گردد. هر چيزی که چنين حالتی داشته باشد، صلاحيت خدا بودن را ندارد. بنابراين، اين يک واژه يعنی آيه {غروب کنندگان را دوست ندارم.}، واژه‌ای است که در بر گيرنده ی نصيب مقربان و افرادی که نامه اعمالشان در دست راستشان است و آن هايی که نامه اعمالشان در دست چپشان است، می‌باشد. از اين رو کامل ترين دليل و بهترين برهان بوده است. نکته ظريف ديگری نيز در آن است و آن، اين که ابراهيم عليه السلام با آنان که منجم بودند، مناظره می کرد. مذهب منجّمان نيز

این است که اگر ستارگان در ربع شرقی و در حال بالا رفتن به سوی وسط آسمان باشند، قوی بوده و تأثیر زیادی دارند. اما اگر غربی و نزدیک به افول باشند، اثر ضعیفی بر جای می‌گذارند و قدرت اندکی دارند. بنابراین، ابراهیم علیه السلام با این نکته دقیق، آنان را آگاه کرد که خدا، همان کسی است که قدرتش به سوی عجز و ناتوانی و کمالش به سوی نقص نمی رود و تغییر نمی کند و اعتقاد شما این است که اگر ستاره در ربع غربی باشد، قدرت اندك و تأثیر کمی دارد و از تدبیر کردن ناتوان است. این امر نشانه باطل بودن الوهیتش است.

ص: ۵۲

از این رو با توجه به اعتقاد منجّمان، افول، صلاحیت بیشتری دارد؛ زیرا باعث رد الوهیت ستارگان می شود. -. مفاتیح الغیب ۴: ۸۰ -

می گویم: می توان سخن ابراهیم علیه السلام را به دلیل مشهور میان متکلمان برگرداند. آن دلیل، این است که ستارگان نمی توانند خالی از حوادث باشند و بدین وسیله می توان بر ممکن بودن آن و نیاز داشتن به چیزی که در آن تأثیر بگذارد، استدلال کرد. همچنین می توان سخن ابراهیم علیه السلام را به این که ستارگان محل تغییرات و حوادث هستند و واجب متعال بدین گونه نیست، برگرداند. همچنین می توان آن را به این امر برگرداند که افول و غروب، نقص است و نقص بر خالق روا نیست. توجیه دیگر آن سخن نیز می تواند این باشد که همان طور که در کتاب توحید گذشت، این حرکتِ پیوسته و همیشگی دلالت می کند بر این که ستارگان در تسخیر خالق هستند. عقل حکم می کند که نباید خالق مانند این مخلوقات، ساختگی باشد یا این که غیبت و حضور و طلوع وغروب از خواص اجسام است و از چند وجه لازم می آید که ستارگان ممکن باشند. شاید توجیه دوم و سوم و توجیه آخر رازی که در بین این دو توجیه قرار می گیرد، ظاهرترین توجیهات باشد. اما بر کسی پوشیده نیست که بقیه توجیهات، بعید هستند. باید به همین مقدار بسنده کنیم؛ زیرا بسط دادن سخن درباره آن ادله باعث زیاده گویی می شود و ما در این کتاب قصد داریم تا از آن بر حذر باشیم.

**[ترجمه]

الخامسه

تأویل قوله تعالی بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ و یمکن توجیهه بوجوه الأول ما ذکره السید المرتضی قدس الله روحه و هو أن الخبر مشروط غیر مطلق لأنه قال إِنْ کانُوا یَنْطِقُونَ و معلوم أن الأصنام لا تنطق و أن النطق مستحیل علیها فما علق بهذا المستحیل من الفعل أیضا مستحیل و إنما أراد إبراهیم علیه السلام بهذا القول تنبیه القوم و توبیخهم و تعنیفهم بعباده من لا یسمع و لا یبصر و لا ینطق و لا یقدر أن یخبر عن نفسه بشی ء فقال إن کانت هذه الأصنام تنطق فهی الفاعله للتکسیر لأن من یجوز أن ینطق یجوز أن یفعل و إذا علم استحاله النطق علیها علم استحاله الفعل و علم باستحاله الأمرین أنه لا یجوز أن تکون آلهه معبوده و أن من عبدها ضال مضل و لا فرق بین قوله إنهم فعلوا ذلک إن کانوا ینطقون و بین قوله إنهم ما فعلوا ذلک و لا غیره لأنهم لا ینطقون و لا یقدرون و أما قوله فَسْئَلُوهُمْ فإنما هو أمر بسؤالهم أیضا علی شرط و النطق منهم شرط فی الأمرین فکأنه قال إن کانوا ینطقون فاسألوهم فإنه لا یمتنع أن یکونوا فعلوه و هذا یجری مجری قول أحدنا لغیره من فعل هذا الفعل فیقول زید إن کان فعل کذا و

کـذا و یشـیر إلی فعل یضـیفه السائل إلی زیـد و لیس فی الحقیقه من فعله و یکون غرض المسـئول نفی الأمرین عن زیـد و تنبیه السائل علی خطائه فی إضافه

ص: ۵۳

۱- مفاتیح الغیب ۴: ۸۰، و فیه: للقدح فی الهیته. م.

ما أضافه إلى زيد و قد قرأ محمد بن السميع اليمانى فعلّه كبيرهم بتشديد اللام و المعنى فلعلّه أى فلعلّ فاعل ذلك كبيرهم و قد جرت عاده العرب بحذف اللام الأولى من لعل انتهى. (۱)الثانى أنه لم يكن قصد إبراهيم عليه السلام إلى أن ينسب الفعل الصادر عنه إلى الصنم و إنما قصد تقريره لنفسه و إثباته لها على وجه تعريضى و هذا كما لو قال لك صاحبك و قد كتبت كتابا بخط رشيق و أنت تحسن الخط أنت كتبت هذا و صاحبك أمى لا يحسن الخط فقلت له بل كتبت أنت كان قصدك بهذا الجواب تقريره لك مع الاستهزاء لا نفيه عنك.

و الثالث أن إبراهيم عليه السلام غاظته تلك الأصنام حين أبصرهم مصففه مرتبه فكان غيظه من كبيرتها أشد لما رأى من زياده تعظيمهم لها فأسند الفعل إليه لأنه هو السبب فى استهانته و حطمه لها و الفعل كما يسند إلى مباشره يسند إلى الحامل عليه.

و الرابع أن يكون حكايه لما يلزم على مذهبهم كأنه قال نعم ما تنكرون أن يفعله كبيرهم فإن من حق من يعبد أو يدعى إلها أن يقدر على هذا و أشد منه أو أنه يلزمكم على قولكم أن لا يقدر على كسرهم إلا إله أكبر منهم فإن غير الإله لا يقدر أن يكسر الإله.

و الخامس أنه كنايه عن غير مذكور أى فعله من فعله و كبيرهم ابتداء كلام و السادس ما يروى عن الكسائى أنه كان يقف عند قوله كَبِيرُهُمْ ثم يبتدئ فيقول هذا فَسْئَلُوهُمْ و المعنى بل فعله كبيرهم و عنى نفسه لأن الإنسان أكبر من كل صنم.

أقول: قد مضى فى باب العصمه الخبر الدال على الوجه الأول و يظهر من كثير من الأخبار أن هذا صدر عنه عليه السلام على وجه التوريه و المصلحه و يمكن توجيه التوريه ببعض الوجوه المتقدمه

وَ رَوَى الْكُلَيْنِيُّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ

۱- تنزيه الأنبياء: ۲۴.

عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ ثَعْلَبَةَ عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ عُمَرَ عَنْ عَطَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَا كَذِبَ عَلَی مُصْلِحٍ ثُمَّ تَلَا أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا سَرَقُوا وَ مَا كَذَبَ ثُمَّ تَلَا بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هذا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ كانُوا يَنْطِقُونَ ثُمَّ قَالَ وَ اللَّهِ مَا فَعَلُوهُ وَ مَا كَذَبَ.

وَ رَوَی عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَسَنِ الصَّيْقَلِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّا قَدْ رُوِّينَا عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ يُوسُفَ علیه السلام أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا سَرَقُوا وَ مَا كَذَبَ وَ قَالَ إِبْرَاهِيمُ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هذا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ كانُوا يَنْطِقُونَ فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا فَعَلُوا وَ مَا كَذَبَ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا عِنْدَكُمْ فِيهَا يَا صَيْقَلُ قُلْتُ مَا عِنْدَنَا فِيهَا إِلَّا التَّسْلِيمُ قَالَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ أَحَبَّ اثْنَيْنِ وَ أَبْغَضَ اثْنَيْنِ أَحَبَّ الْخَطَرَ (۱)فِيمَا بَيْنَ الصَّفَّيْنِ وَ أَحَبَّ الْكَذِبَ فِی الْإِصْلَاحِ وَ أَبْغَضَ الْخَطَرَ فِی الطُّرُقَاتِ وَ أَبْغَضَ الْكَذِبَ فِی غَيْرِ الْإِصْلَاحِ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ وَ هَذَا إِرَادَةُ الْإِصْلَاحِ وَ دَلَالَةٌ عَلَی أَنَّهُمْ لَا يَعْقِلُونَ وَ قَالَ يُوسُفُ علیه السلام إِرَادَةَ الْإِصْلَاحِ.

وَ رَوَی عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَی عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام التَّقِيَّةُ مِنْ دِينِ اللَّهِ قُلْتُ مِنْ دِينِ اللَّهِ قَالَ إِی وَ اللَّهِ مِنْ دِينِ اللَّهِ قَالَ يُوسُفُ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ وَ اللَّهِ مَا كَانُوا سَرَقُوا شَيْئاً وَ لَقَدْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ إِنِّی سَقِيمٌ وَ اللَّهِ مَا كَانَ سَقِيماً.

۱- خطر فی مشيته: مشی و هو يرفع يديه و يضعها معجبا بنفسه.

**[ترجمه]این است که می توان به چند وجه، آیه {بلکه آن را بزرگترشان کرده است} را تأویل برد:

وجه اول، همان است که سید مرتضی رحمه الله بیان کرده و عبارت است از این که این آیه مشروط است نه مطلق؛ زیرا ابراهیم علیه السلام فرمود: {اگر سخن می گویند} و واضح است که بت ها سخن نمی گویند و سخن گفتن برایشان ناممکن است. بنابراین هر چه به این امر ناممکن بستگی داشته باشد نیز ناممکن می شود. مقصود ابراهیم علیه السلام از این سخن تنها تنبه بخشیدن، توبیخ و سرزنش کردنشان بر عبادت چیزهایی بود که قدرت شنیدن، دیدن و سخن گفتن را ندارند و نمی توانند از خودشان خبری دهند. بنابراین، ابراهیم علیه السلام فرمود که اگر این بت ها سخن بگویند، انجام دهنده فعل شکستن بوده اند؛ زیرا چیزی که می تواند سخن بگوید، می تواند کاری انجام دهد و اگر محال بودن سخن گفتن آن چیز دانسته شود، محال بودن فعلش نیز مشخص می شود. همچنین با محال بودن این دو امر دانسته می شود که روا نیست ستارگان، خدا و معبود باشند و پرستندگان آنها گمراه و گمراه کننده می باشند. بنابراین، تفاوتی نیست بین این سخن ابراهیم علیه السلام که فرمود: اگر آنان سخن می گویند بنابراین، این کار را کرده اند و بین این سخن که می فرمود: آنان و غیر آنان این کار را نکرده اند؛ زیرا میان (آنان سخن نمی گویند) و (از خود قدرتی ندارند) ، تفاوتی وجود ندارد. اما این که ابراهیم علیه السلام فرمود: {از آنها بپرسید}، نیز امر به پرسیدن با یک شرط است. بنابراین، سخن گفتن از سوی آنان در هر دو، شرط است. گویا ابراهیم علیه السلام فرموده است: اگر پیشتر سخن می گفتند، از آنها بپرسید؛ زیرا ممکن است که آنها آن را انجام داده باشند. این، شبیه سخن یکی از ماست که به دیگری می گوییم: چه کسی این کار را کرده است؟ و آن دیگری در پاسخ می گوید: زید، در صورتی که پیشتر چنین و چنان می کرده است. آن شخص پاسخ دهنده به فعل و کاری اشاره می کند که شخص پرسش کننده آن را به زید نسبت می دهد، ولی در حقیقت زید همان کسی نیست که این کار را کرده است. در حالی که هدف شخص پاسخ دهنده، نفی هر دو کار از زید است و می خواهد شخص پرسش کننده را بر اشتباهش

ص: ۵۳

در نسبت دادن آن کار به زید آگاه سازد. همچنین محمد بن سمیع یمانی این آیه را چنین خوانده است: «فعلّه کبیرهم» به تشدید لام. معنای آیه، این طور می شود که شاید انجام دهنده فعل شکستن، بزرگترین آن بت ها باشد. عادت عرب ها بر این است که لام اول را از (لعل) حذف می کنند. - . تنزیه الانبیا: ۲۴ - سخن سید مرتضی پایان یافت.

وجه دوم آن است که ابراهیم علیه السلام نمی خواست تا آن فعلی که از خود او صادر شده بود را به آن بت نسبت دهد. مقصودش آن بود که آن فعل را برای خود اثبات کرده و به صورت تعریض و کنایه به آن بت نسبت دهد. درست مانند این که خط بدانی و نامه ای با خط زیبا بنویسی و دوستت به تو بگوید: تو این خط را نوشتی؟ در حالی که او بی سواد است و خط نمی داند تو به او می گویی: بلکه خود تو آن را نوشته ای. مقصود از این پاسخ، اثبات آن خط برای خودت به همراه تمسخر بوده است، نه این که با این کار آن خط را از خود نفی کرده باشی.

وجه سوم این که ابراهیم علیه السلام از دیدن آن بت ها به شکل مرتب و آراسته به خشم آمد. همچنین به دلیل این که می دید آنان آن بت بزرگتر را بیشتر احترام می کنند، از آن بت بزرگتر بیشتر به خشم آمده بود. از این رو، فعل شکستن را به او نسبت داد؛ زیرا آن بت باعث تحقیر آن بت ها و شکسته شدنشان توسط ابراهیم علیه السلام شده بود و همان طور که فعل به

انجام دهنده آن نسبت داده می شود، به آنچه باعث آن شده نیز نسبت داده می شود.

وجه چهارم این است که سخنش حکایتی بود از آنچه که بنابر اعتقادشان لازم می آمد. گویا ابراهیم علیه السلام فرموده است: آری، شما انکار نمی کنید که آن را بت بزرگ انجام داده باشد؛ زیرا چیزی که پرستش یا خدا خوانده می شود، باید بتواند این کار و بالاتر از این کار را بکند یا این که بر شما لازم می آید تا بگویید که تنها خدایی بزرگتر از آنها می تواند آنها را بشکند؛ زیرا غیر خدا نمی تواند خدا را بشکند.

وجه پنجم این که این سخن، کنایه از چیزی است که در جمله نیامده است یعنی آن فعل را آن کسی که انجام داده، انجام داده و بت بزرگ در آغاز سخن آمده است.

وجه ششم چیزی است که از کسائی نقل می شود. کسائی بر «کبیرهم» وقف می کرد. سپس از سر می گرفت و می گفت: «هذا فاسئلوهم» یعنی بلکه آن را بزرگترشان یعنی خود ابراهیم علیه السلام انجام داده است؛ زیرا انسان، بزرگتر از هر بتی است.

می گویم: حدیثی که بر وجه اول دلالت دارد، در باب عصمت گذشت. از بسیاری از احادیث چنین بر می آید که این سخن ابراهیم علیه السلام از باب توریه و مصلحت بوده است. همچنین می توان توریه را با برخی از وجوه پیشین نیز توجیه کرد.

ص: ۵۴

کلینی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ اصلاح گری دروغ نمی گوید. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله آیه {ای کاروانیان قطعا شما دزد هستید.} را تلاوت کرده و فرمود: به خداوند سوگند، آنان ندزدیدند، ولی یوسف علیه السلام نیز دروغ نگفته است. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله آیه {[نه] بلکه آن را این بزرگترشان کرده است. اگر سخن می گویند، از آنها بپرسید.} را تلاوت کرده و سپس فرمود: به خدا سوگند، آن بت ها، این کار را نکردند، ولی ابراهیم علیه السلام نیز دروغ نگفته است.

علی بن ابراهیم روایت کرد: حسن صیقل می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: از امام باقر علیه السلام درباره سخن یوسف علیه السلام که فرمود: {ای کاروانیان قطعا شما دزد هستید} روایت شده است که حضرت فرمود: به خدا سوگند، آنان ندزدیدند، ولی یوسف علیه السلام نیز دروغ نگفته است. همچنینن درباره سخن ابراهیم علیه السلام که فرمود: {[نه] بلکه آن را این بزرگترشان کرده است. اگر سخن می گویند، از آنها بپرسید} نیز فرمود: به خدا سوگند، آنها این کار را نکردند، ولی ابراهیم علیه السلام نیز دروغ نگفته است. امام صادق علیه السلام فرمود: ای صیقل، نظر شما در این باره چیست؟ صیقل می گوید که عرض کردم: ما چاره‌ای جز پذیرش نداریم. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند دو چیز را دوست و دو چیز را دشمن می دارد. راه رفتن متکبرانه در میان صف دو لشکر و نیز دروغ گفتن برای اصلاح را دوست دارد و راه رفتن متکبرانه در راه ها و دروغ گفتن برای غیر اصلاح را دشمن می دارد. ابراهیم علیه السلام فرمود: {[نه] بلکه آن را این بزرگترشان کرده است.} و این با اراده اصلاح و دلیلی بود بر این که آنان نمی فهمند. همچنین یوسف علیه السلام نیز آن

سخن را با اراده اصلاح بر زبان آورد.

ابو بصیر روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: تقیه، جزئی از دین خداست. از حضرت پرسیدم: جزئی از دین خداست؟ حضرت پاسخ داد: آری، به خداوند سوگند که جزئی از دین خداست. یوسف علیه السلام فرمود: {ای کاروانیان قطعا شما دزد هستید} به خداوند سوگند، که آنان چیزی ندزدیده بودند. ابراهیم علیه السلام نیز فرمود: {من کسالت دارم.} به خداوند سوگند که ابراهیم علیه السلام کسالت نداشت.

ص: ۵۵

**[ترجمه]

باب ۳ إراءته علیه السلام ملكوت السماوات و الأرض و سؤاله إحياء الموتى و الكلمات التی سأل ربه و ما أوحی إليه و صدر عنه من الحكم

الآيات

البقره: «وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِی قالَ لا يَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِينَ»(۱۲۴)

(و قال تعالى): «وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّ أَرِنِی كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتى قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلى وَ لكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِی قالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْياً وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»(۲۶۰)

النجم: «أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِما فِی صُحُفِ مُوسى* وَ إِبْراهِيمَ الَّذِی وَفَّى* أَلَّا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى»(۳۶-۳۸)

الأعلى: «إِنَّ هذا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولى* صُحُفِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى»(۱۸-۱۹)

<meta info="- وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِی قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِينَ - . بقره/ ۱۲۴ - .

{و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید [خدا به او] فرمود من تو را پیشوای مردم قرار دادم [ابراهیم] پرسید از دودمانم [چطور] فرمود پیمان من به بیدادگران نمی رسد.}

- وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِی كَيْفَ تُحْيِی الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَى وَلَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِی قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ - . بقره/ ۲۶۰ - .

{و [یاد کن] آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟ گفت: چرا، ولی تا دلم آرامش یابد. فرمود: پس، چهار پرنده برگیر؛ و آنها را پیش خود، ریز ریز گردان؛ سپس بر هر کوهی پاره ای از آنها را قرار ده؛ آنگاه آنها را فراخوان، شتابان به سوی تو می آیند، و بدان که خداوند توانا و حکیم است. }

- أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِى صُحُفِ مُوسَى * وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِى وَفَّى * أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى - . نجم/ ۳۶-۳۸ - .

{يا بدانچه در صحيفه های موسى [آمده] خبر نيافته است. و [نيز در نوشته های] همان ابراهيمى كه وفا كرد. كه هيچ بردارنده ای بار گناه ديگرى را بر نمى دارد.}

إِنَّ هَذَا لَفِى الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى - . اعلى/ ۱۸ ، ۱۹ - .

{قطعا در صحيفه های گذشته اين [معنى] هست. صحيفه های ابراهيم و موسى.}

**[ترجمه]

تفسير

قال الطبرسى رحمه الله: وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ أى اختبره و كلفه بِكَلِماتٍ فيه خلاف

رُوِىَ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ مَا ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِهِ فِى نَوْمِهِ مِنْ ذَبْحِ وَلَدِهِ إِسْمَاعِيلَ أَبِى الْعَرَبِ فَأَتَمَّهَا إِبْرَاهِيمُ وَ عَزَمَ عَلَيْهَا وَ سَلَّمَ لِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى فَلَمَّا عَزَمَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ثَوَاباً لَهُ لِمَا صَدَّقَ وَ عَمِلَ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ إِنِّى جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْحَنِيفِيَّةَ وَ هِىَ الطَّهَارَةُ وَ هِىَ عَشَرَةُ أَشْيَاءَ خَمْسَةٌ مِنْهَا فِى الرَّأْسِ وَ خَمْسَةٌ مِنْهَا فِى الْبَدَنِ فَأَمَّا الَّتِى فِى الرَّأْسِ فَأَخْذُ الشَّارِبِ وَ إِعْفَاءُ اللِّحَى وَ طَمُّ الشَّعْرِ (۱)وَ السِّوَاكُ وَ الْخِلَالُ وَ أَمَّا الَّتِى فِى الْبَدَنِ فَحَلْقُ الشَّعْرِ مِنَ الْبَدَنِ وَ الْخِتَانُ وَ تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ وَ الْغُسْلُ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ الطُّهُورُ بِالْمَاءِ فَهَذِهِ الْحَنِيفِيَّةُ الطَّاهِرَةُ الَّتِى جَاءَ بِهَا إِبْرَاهِيمُ عليه السلام فَلَمْ تُنْسَخْ وَ لَا تُنْسَخُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ وَ اتَّبَعَ مِلَّهَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً ذَكَرَهُ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِى تَفْسِيرِهِ.

و قال قتاده و ابن عباس إنها عشره خصال كانت فرضا فى شرعه سنه فى شرعنا المضمضه

۱- أعفى الشعر: تركه حتّى يكثر و يطول. طم الشعر: جزه.

و الاستنشاق و فرق الرأس و قص الشارب (1)و السواك فى الرأس و الختان و حلق العانه و نتف الإبط (2)و تقليم الأظفار و الاستنجاء بالماء فى البدن.

و فى روايه أخرى عن ابن عباس أنه ابتلاه بثلاثين خصله من شرائع الإسلام و لم يبتل أحدا فأقامها كلها إلا إبراهيم أتمهن و كتب له البراءه فقال وَ إِبْراهِيمَ الَّذِي وَفَّى و هى عشر فى سوره براءه التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ إلى آخرها و عشر فى سوره الأحزاب إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِماتِ إلى آخرها و عشر فى سوره المؤمنين قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ إلى قوله أُولئِكَ هُمُ الْوارِثُونَ و روى عشر فى سوره سأل سائل إلى قوله وَ الَّذِينَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ يُحافِظُونَ فجعلها أربعين و فى روايه ثالثه عن ابن عباس أنه أمره بمناسك الحج و قال الحسن ابتلاه الله بالكوكب و القمر و الشمس و الختان و بذبح ابنه بالنار و بالهجره فكلهن وفى لله بهن و قال مجاهد ابتلاه الله بالآيات التى بعدها و هى قوله إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً إلى آخر القصه و قال الجبائى أراد بذلك كل ما كلفه من الطاعات العقليه و الشرعيه و الآيه محتمله لجميع هذه الأقاويل و كان سعيد بن المسيب يقول كان إبراهيم أول الناس أضاف الضيف و أول الناس اختتن و أول الناس قص شاربه و استحذى (3)و أول الناس رأى الشيب فلما رآه قال يا رب ما هذا قال هذا الوقار قال يا رب فزدنى وقارا

وَ هَذَا أَيْضاً قَدْ رَوَاهُ السَّكُونِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ لَمْ يَذْكُرْ وَ أَوَّلَ مَنْ قَصَّ شَارِبَهُ وَ اسْتَحْذَى وَ زَادَ فِيهِ وَ أَوَّلُ مَنْ قَاتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِبْرَاهِيمُ وَ أَوَّلُ مَنْ أَخْرَجَ الْخُمُسَ إِبْرَاهِيمُ وَ أَوَّلُ مَنِ اتَّخَذَ النَّعْلَيْنِ إِبْرَاهِيمُ وَ أَوَّلُ مَنِ اتَّخَذَ الرَّايَاتِ إِبْرَاهِيمُ.(4)

أقول: ثم روى رحمه الله من كتاب النبوه للصدوق رحمه الله نحوا مما سيأتى من

۱- قص الشعر: قطع منه بالمقص.

۲- نتف الريش أو الشعر: نزعه.

۳- أى طلب الحذاء و الحذاء: النعل و فى نسخه: و استحد- و كذا فيما يتلوه- اى حلق العانه بالحديد.

۴- مجمع البيان ۱: ۲۰۰- ۲۰۱. م.

روایه مفضل مستخرجا من ل، الخصال و مع، معانی الأخبار مع ما أضاف إلیه الصدوق من تحقیقه فی ذلک. (۱)فَأَتَمَّهُنَّ أی وفی بهن و عمل بهن علی التمام و قال البلخی الضمیر فی أتمهن عائد إلی الله تعالی و الکلمات هی الإمامه إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً المستفاد من لفظ الإمام أمران أحدهما أنه المقتدی به فی أفعاله و أقواله.

و الثانی أنه الذی یقوم بتدبیر الأمه و سیاستها و القیام بأمورها و تأدیب جناتها (۲)و تولیه ولاتها و إقامه الحدود علی مستحقیها و محاربه من یکیدها و یعادیها فعلی الأول کل نبی إمام و علی الثانی لا یجب فی کل نبی أن یکون إماما إذ یجوز أن لا یکون مأمورا بتأدیب الجناه و محاربه العداه و الدفاع عن حوزه الدین و مجاهده الکافرین. (۳)قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی أی و اجعل من ذریتی من یوشح بالإمامه (۴)و یرشح لهذه الکرامه قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ قال مجاهد

العهد الإمامه- و هو المروی عن أبی جعفر و أبی عبد الله علیه السلام.

و استدل بها أصحابنا علی أن الإمام لا یکون إلا معصوما. (۵)

فَخُذْ أَرْبَعَهً قیل إنهما الطاوس و الدیک و الحمام و الغراب أمر أن یقطعها و یخلط ریشها بدمها عن مجاهد و ابن جریح و عطا- و هو المروی عن أبی عبد الله علیه السلام.

ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَلٍ

رُوِیَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّ مَعْنَاهُ فَرِّقْهُنَّ عَلَی کُلِّ جَبَلٍ وَ کَانَتْ عَشْرَهَ أَجْبُلٍ ثُمَّ خُذْ بِمَنَاقِیرِهِنَّ وَ ادْعُهُنَّ بِاسْمِیَ الْأَکْبَرِ وَ أَحْلِفْهُنَّ بِالْجَبَرُوتِ وَ الْعَظَمَهِ یَأْتِینَکَ سَعْیاً فَفَعَلَ إِبْرَاهِیمُ ذَلِکَ وَ فَرَّقَهُنَّ عَلَی عَشَرَهِ أَجْبُلٍ ثُمَّ دَعَاهُنَّ فَقَالَ أَجِبْنَ بِإِذْنِ اللَّهِ فَکَانَتْ تَجْتَمِعُ وَ تَأَلَّفُ لَحْمُ کُلِّ وَاحِدٍ وَ عَظْمُهُ إِلَی رَأْسِهِ وَ طَارَتْ إِلَی

۱- مجمع البیان ۱: ۲۰۰- ۲۰۱. م.

۲- جمع الجانی.

۳- بل و لا القیام بتدبیر الأمه و سیاستها، إذ یجوز أن یکون نبیّا لنفسه فقط.

۴- من وشح بثوبه: لبسه. و یقال: یوشح لولایه العهد أی یربی و یؤهل لها.

۵- مجمع البیان: ۲۰۱- ۲۰۲. م.

إِبْرَاهِيمَ.

و قيل إن الجبال كانت سبعه و قيل أربعه و قيل أراد كل جبل على العموم بحسب الإمكان.

و يسأل فيقال كيف قال ثُمَّ ادْعُهُنَّ و دعاء الجماد قبيح و جوابه أنه أراد بذلك الإشاره إليها و الإيماء لتقبل عليه إذا أحياها الله و قيل معنى الدعاء هنا الإخبار عن تكوينها أحياء كقوله سبحانه كُونُوا قِرَدَةً خاسِئِينَ (١)وَ إِبْرَاهِيمَ أی و فی صحف إبراهيم الَّذِی وَفَّى أی تمم و أكمل ما أمر به و قيل بلغ قومه و أدى ما أمر به إليهم و قيل أكمل ما أوجب الله عليه من الطاعات فی كل ما أمر و امتحن به ثم بين ما فی صحفهما فقال أَلَّا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى الآيات (٢)إِنَّ هذا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولى أی قوله قَدْ أَفْلَحَ إلى أربع آيات ثم بين الصحف الأولى فقال صُحُفِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى و فيه دلاله على أن إبراهيم عليه السلام كان قد أنزل عليه الكتاب خلافا لمن يزعم أنه لم ينزل عليه كتاب

وَ رُوِیَ عَنْ أَبِی ذَرٍّ عَنِ النَّبِیِّ صلى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ: أَنْزَلَ اللَّهُ مِائَةً وَ أَرْبَعَةَ كُتُبٍ مِنْهَا عَلَى إِبْرَاهِيمَ عليه السلام عَشْرُ صَحَائِفَ- وَ فِی الْحَدِيثِ أَنَّهُ كَانَ فِی صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ يَنْبَغِی لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ حَافِظاً لِلِسَانِهِ عَارِفاً بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ.

و قيل إن كتب الله كلها أنزلت فی شهر رمضان (٣).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله می گويد: {و چون ابراهيم را پروردگارش بيازمود} يعنی او را سنجيد و {با كلماتی} مكلف كرد. درباره اين كه مقصود از آن كلمات چيست، اختلاف نظر وجود دارد. امام صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود:

آن چه خداوند، ابراهيم عليه السلام را با آن آزمود، دستور ذبح پسرش اسماعيل پدر عرب ها بود كه در خواب به او داده شد. ابراهيم آن را به انجام رسانيد و بر آن مصمم شد و در برابر دستور خداوند متعال سر تسليم فرود آورد. وقتی تصميم گرفت كه آن كار را انجام دهد، خداوند متعال به منظور پاداشی برای تصديق و عمل به دستورش توسط ابراهيم به او فرمود: {من تو را پيشوای مردم قرار دادم.} سپس خداوند، اصول حنيف بودن كه همان طهارت و مشتمل بر ده چيز است را بر او نازل كرد. پنج مورد از آن ده اصل درباره سر و پنج مورد ديگر درباره بدن است. موارد مربوط به سر عبارتند از: تراشيدن سبيل، بلند كردن ريش، كوتاه كردن مو، مسواک زدن و خلال كردن. موارد مربوط به بدن نيز عبارتند از: تراشيدن موی زائد بدن، ختنه كردن، كوتاه كردن ناخن ها، غسل جنابت و طهارت با آب. اين ده اصل حنيف و پاک كه ابراهيم عليه السلام آورده است منسوخ نشده و تا روز قيامت نيز منسوخ نخواهد شد. آيه «اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» {و از آيين ابراهيم حق گرا پيروی كن} - . نحل /١٢٣ - النساء /

نيز به همين مسئله اشاره دارد. اين حديث را علی بن ابراهيم در تفسيرش آورده است.

قتاده و ابن عباس می گويند: اين اصول، ده خصلت می باشند كه در شريعت ابراهيم عليه السلام واجب بوده و در شريعت ما مستحب هستند و عبارتند از: مضمضه (آب را در دهان گرداندن)،

ص: ۵۶

استنشاق (آب را در بینی برکشیدن)، فرق باز کردن در سر، کوتاه کردن سبیل و مسواک زدن. این خصلت ها درباره سر است. اما خصلت هایی که درباره بدن است عبارتند از: ختنه کردن، زدودن موی عانه، زدودن موی زیر بغل، کوتاه کردن ناخن ها، و شستن موضع بول و غائط با آب.

در روایت دیگری از ابن عباس نقل شده است که خداوند ابراهیم علیه السلام را با سی خصلت از قوانین اسلام آزمود و هیچ کس نبود که به این سی مورد مبتلا شود و بتواند تمام آن را به انجام برساند مگر ابراهیم که تمام آن را به انجام رساند. بدین سان خداوند برای او برائت را مقدر فرمود و آیه {و [نیز در نوشته های] همان ابراهیمی که وفا کرد.} نیز به همین امر اشاره دارد. آن سی خصلت عبارتند از ده خصلت در سوره توبه یعنی {[آن مؤمنان] همان توبه کنندگان پرستندگان} تا آخر آیه و ده خصلت در سوره احزاب یعنی {مردان و زنان مسلمان} تا آخر آیه و ده خصلت در سوره مؤمنون یعنی {به راستی که مؤمنان رستگار شدند.} تا آیه {آنانند که خود وارثانند}. در روایت دیگری از ابن عباس وی ده خصلت دیگر در سوره معارج یعنی از آیه {پرسنده ای از عذاب واقع شونده ای پرسید} تا آیه {همان کسانی که بر نمازشان پایداری می کنند.} را نیز جزء آن خصلت ها بر می شمارد و شمار آنها را به چهل خصلت می رساند. همچنین در روایت دیگری نیز از ابن عباس نقل شده است که خداوند به ابراهیم علیه السلام دستور داد تا مناسک حج را به جای آورد. حسن می گوید: خداوند، ابراهیم علیه السلام را با ستاره، ماه، خورشید، ختنه کردن، ذبح پسرش، آتش و هجرت آزمود و او تمامی آنها را به طور کامل به انجام رساند. مجاهد می گوید: خداوند، ابراهیم علیه السلام را به آیاتی که پس از این آیه آمده است، آزمود که همان آیه {من تو را پیشوای مردم قرار دادم.} تا آخر داستان است. جبّائی می گوید: مقصود از آن کلمات، تمامی طاعات عقلی و شرعی بود که خداوند آنها را برعهده ابراهیم علیه السلام نهاد و این آیه می تواند حمل بر تمامی این سخنان شود. سعید بن مسیب می گفت: ابراهیم علیه السلام، نخستین کسی بود که از مهمان، پذیرایی، خود را ختنه و سبیلش را کوتاه کرد. همچنین نخستین کسی بود که نعلین پوشید - . در نسخه دیگری و نیز در ادامه همین مطلب به جای نعلین پوشید، موی عانه را به آهن تراشید، آمده است. -

و مویش سپید گشت. چون ابراهیم علیه السلام آن سپیدی را دید عرض کرد: پروردگارا، این چیست؟ خداوند پاسخ داد: این، وقار و متانت است. ابراهیم علیه السلام عرض کرد: پروردگارا بر وقارم بیفزا. سکّونی شبیه این روایت را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، در حالی که در آن عبارت «نخستین کسی بود که سبیلش را کوتاه کرد و نعلین پوشید» نیامده است. در عین حال این عبارت در آن افزوده شده است: و نخستین کسی بود که در راه خدا جنگید، خمس داد، نعلین پوشید و پرچم اختیار کرد. - . مجمع البیان ۱: ۲۰۰ و ۲۰۱ -

می گویم: سپس طبرسی رحمه الله از کتاب نبوت صدوق رحمه الله

ص: ۵۷

شبیه روایت مفضل که خواهد آمد را با استخراج از کتاب الخصال و معانی الاخبار به همراه تعلیقات صدوق درباره آن آورده

است. - . مجمع البیان ۱: ۲۰۰ و ۲۰۱ -

{و وی آن همه را به انجام رسانید} یعنی همه را به طور کامل انجام داد. بلخی می گوید: ضمیر (هو مستتر) در «أَتَمَّهُنّ» به خداوند متعال بر می گردد و مقصود از کلمات، همان امامت است. {من تو را پیشوای مردم قرار دادم.} از لفظ امام دو امر استنباط می شود:

یکی این که امام در افعال و اقوالش مقتدای دیگران است.

دومی این که امام، تدبیر و رهبری امت، انجام امور آن، تنبیه جانیان آن، گماردن والیان آن، اقامه حدود الهی در مورد مستحقان آن، جنگ با توطئه چینان بر ضد امت و دشمنان آن را بر عهده دارد.

بنابر استنباط اول هر نبی ای امام است.

بنابر استنباط دوم، هر پیامبری ضرورتاً امام نیست، زیرا رواست که مأمور به تنبیه جانیان، جنگیدن با دشمنان، دفاع از حوزه و قلمرو دین و جهاد با کافران نباشد.

{[ابراهیم] پرسید از دودمانم [چطور]} یعنی خدایا، از دودمانم نیز کسانی را لایق لباس امامت و امتیاز این کرامت قرار بده. خداوند{ فرمود پیمان من به بیدادگران نمی رسد.} مجاهد می گوید: مقصود از عهد، امامت است و این معنا از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است. یاران ما شیعیان نیز از این آیه بر لزوم معصوم بودن امام استدلال کردند. - . مجمع البیان: ۲۰۱ ، ۲۰۲ -

{پس، چهار پرنده برگیر.} برخی می گویند که آن چهار پرنده که خداوند به ابراهیم علیه السلام امر فرمود تا آنها را ریزریز کند و پرِ آنها را با خونشان آغشته سازد، طاووس، خروس، کبوتر، و کلاغ بوده اند. این تفسیر از امام صادق علیه السلام روایت شده است. {سپس بر هر کوهی قرار بده.} امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود: یعنی آنها را بر روی هر کوهی بپراکن. آن کوه ها ده عدد بودند. سپس منقار آنها را بگیر و با نام اعظم من آنها را صدا بزن و به جبروت و عظمت من آنها را سوگند ده. { شتابان به سوی تو می آیند.} ابراهیم علیه السلام چنین کرد. آنها را بر روی ده کوه پراکند و سپس آنها را صدا زد و فرمود: به اذن خداوند مرا پاسخ گویید. بدین سان گوشت و استخوان های آن پرندگان به سوی سرشان گرد آمد و به سمت ابراهیم عیه السلام پرواز کردند.

ص: ۵۸

برخی می گویند که آن کوه ها هفت عدد بوده اند و برخی شمار آنها را چهار کوه دانسته اند. برخی دیگر نیز قائلند به این که مقصود از هر کوه، به صورت عام و بر حسب امکان بوده است.

اگر کسی بپرسد که چگونه خداوند فرمود که { آنگاه آنها را فراخوان.}، در حالی که فراخواندن جماد قبیح است؟ در پاسخ می گوییم که مقصود خداوند، ایماء و اشاره کردن ابراهیم علیه السلام به آن پرنده ها بوده است تا پس از آن که خداوند آنها

را زنـده کرد به سوی او روی آورنـد. برخی نیز می گویند که معنای فراخواندن در اینجا به مانند آیه «کُونُوا قِرَدَةً خاسِئِين» - . بقره / ۶۵ – اعراف / ۱۶۶ -

{بوزینگانی طرد شده باشید}، خبر دادن از تکوین و زنده شدن آن پرندگان است. - . مجمع البیان ۲ : ۳۷۳ -

{و همـان ابراهیمی} یعنی و در نوشـته هـای همـان ابراهیمی { که وفـا کرد.} یعنی اوامری که به او محول شـده بود را به طور کامل به انجام رسانیـد. برخی می گوینـد: یعنی پیام خداونـد را به گوش قومش رسانید و آنچه خداوند درباره قومش به او امر فرموده بود را ادا کرد. برخی نیز قائلند که یعنی ابراهیم آن طاعاتی که خداوند بر او واجب کرده بود و تمامی اوامر و آزمایش های الهی را به طور کامل به انجام رسانید. سپس خداوند به تبیین محتوای نوشته های ابراهیم و موسی علیهما السلام پرداخته و فرمود: «أَلاَّ تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى» - . نجم / ۳۸ - {که هیـچ بردارنـده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد.} تا آخر آیات. - . مجمع البیان ۹ : ۱۸۰ - «إِنَّ هذا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولى» - . اعلی / ۱۸ -

{قطعـا در صـحیفه هـای گذشـته این [معنی] هست.} مقصود، از ابتـدای آیه {رسـتگار شـد.} تا پایان آیه چهارم است. سـپس خداونـد به تـبیین {صـحیفه هـای گذشـته} پرداخته و فرمود: {صـحیفه هـای ابراهیم و موسـی.} این آیه نشـان می دهـد که بر ابراهیم علیه السـلام بر خلاف نظر برخی دیگر، کتاب نازل شـده است. پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: خداونـد، صد و چهار کتاب نازل فرمود. از میان آنها ده صحیفه را بر ابراهیم نازل

کرد. در همین حدیث آمده است که در صـحیفه های ابراهیم چنین آمده بود: بر عاقل سـزاوار است که زبان خود را نگهدارد، عارف زمان خود باشد و به امور خود بپردازد. برخی می گویند که تمامی کتاب های آسـمانی در ماه رمضان نازل شده است. - . مجمع البیان ۱۰ : ۴۷۶ -

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

فس، تفسیر القمی وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ قَالَ هُوَ مَا ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِهِ مِمَّا أَرَاهُ فِی نَوْمِهِ بِذَبْحِ وَلَدِهِ فَأَتَمَّهَا إِبْرَاهِيمُ علیه السلام وَ سَاقَ مِثْلَ مَا ذَكَرَهُ الطَّبْرِسِيُّ إِلَى قَوْلِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ وَ اتَّبَعَ مِلَّهَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً (۴).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: {و چون ابراهیم را پروردگـارش بـا کلمـاتی بیازمود.} علی بن ابراهیم به نقل از امام صادق آورده است که حضـرت فرمود: مقصود از آن کلمات که ابراهیم علیه السلام با آنها آزموده شد، رؤیای ذبح پسرش در خواب بود که خداوند بر او نمایاند و ابراهیم آن را به انجام رساند. علی بن ابراهیم این حدیث را به مانند آن چه طبرسی آورده تا آن جـایی می رسانـد که حضـرت فرمـود: و آیه { و از آیین ابراهیم حـق گرا پیروی کن.} نیز به همین امر اشـاره دارد. - . تفسـیر القمی: ۵۰ -

**[ترجمه]

«۲»

فس، تفسیر القمی وَ إِبْرَاهِیمَ الَّذِی وَفَّی قَالَ وَفَّی بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ مِنَ الْأَمْرِ وَ النَّهْیِ وَ ذَبْحِ ابْنِهِ (۵).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: حضرت در تفسیر آیه {و [نیز در نوشته های] همان ابراهیمی که وفا کرد.} فرمود: یعنی ابراهیم علیه السلام اوامر و نواهیِ خداوند و ذبح پسرش را به طور کامل به انجام رسانید. - . تفسیر القمی: ۶۵۵ ، در تفسیر القمی تنها (اوامر خداوند را به طور کامل به انجام رسانید) آمده است. -

**[ترجمه]

«۳»

فس، تفسیر القمی إِنَّ هذا یَعْنِی مَا قَدْ تَلَوْتُهُ مِنَ الْقُرْآنِ لَفِی الصُّحُفِ الْأُولی(۶).

۱- مجمع البیان ۲: ۳۷۳. ۲.

۲- مجمع البیان ۹: ۱۸۰ م.

۳- مجمع البیان ۱۰: ۴۷۶. م.

۴- تفسیر القمّیّ: ۵۰. م.

۵- تفسیر القمّیّ: ۶۵۵ و فیه بما امره اللّه به من الامر اه.

۶- تفسیر القمّیّ: ۷۲۱. م.

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: {قطعاً این} قرآنی که تلاوت کرده ای {در صحیفه های گذشته است.} - . تفسیر القمی: ۷۲۱ -

ص: ۵۹

**[ترجمه]

«۴»

فس، تفسیر القمی لَمَّا عَزَمَ إِبْرَاهِیمُ عَلَی ذَبْحِ ابْنِهِ وَ سَلَّمَا لِأَمْرِ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً فَقَالَ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ أَیْ لَا یَکُونُ بِعَهْدِی إِمَامٌ ظَالِمٌ (۱).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: وقتی ابراهیم علیه السلام تصمیم گرفت تا پسرش را ذبح کند و تسلیم امر خدا شد، خداوند فرمود: {من تو را پیشوای مردم قرار دادم.} ابراهیم پرسید: {از دودمانم [چطور] فرمود پیمان من به بیدادگران نمی رسد.} یعنی هیچ امام ظالمی عهده دار پیمان من نمی شود. - . تفسیر القمی: ۵۰ -

**[ترجمه]

«۵»

م، تفسیر الإمام علیه السلام ج، الإحتجاج بِالْإِسْنَادِ إِلَی أَبِی مُحَمَّدٍ الْعَسْکَرِیِّ عَنْ أَبِیهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ إِبْرَاهِیمَ الْخَلِیلَ لَمَّا رُفِعَ فِی الْمَلَکُوتِ وَ ذَلِکَ قَوْلُ رَبِّی وَ کَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ قَوَّی اللَّهُ بَصَرَهُ لَمَّا رَفَعَهُ دُونَ السَّمَاءِ حَتَّی أَبْصَرَ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَیْهَا ظَاهِرِینَ وَ مُسْتَتِرِینَ فَرَأَی رَجُلًا وَ امْرَأَةً عَلَی فَاحِشَةٍ فَدَعَا عَلَیْهِمَا بِالْهَلَاکِ فَهَلَکَا ثُمَّ رَأَی آخَرَیْنِ فَدَعَا عَلَیْهِمَا بِالْهَلَاکِ فَهَلَکَا ثُمَّ رَأَی آخَرَیْنِ فَدَعَا عَلَیْهِمَا بِالْهَلَاکِ فَهَلَکَا ثُمَّ رَأَی آخَرَیْنِ فَهَمَّ بِالدُّعَاءِ عَلَیْهِمَا بِالْهَلَاکِ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ یَا إِبْرَاهِیمُ اکْفُفْ دَعْوَتَکَ عَنْ عِبَادِی وَ إِمَائِی فَإِنِّی أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیمُ الْجَبَّارُ الْحَلِیمُ لَا تَضُرُّنِی ذُنُوبُ عِبَادِی کَمَا لَا تَنْفَعُنِی طَاعَتُهُمْ وَ لَسْتُ أَسُوسُهُمْ (۲)بِشِفَاءِ الْغَیْظِ کَسِیَاسَتِکَ فَاکْفُفْ دَعْوَتَکَ عَنْ عِبَادِی فَإِنَّمَا أَنْتَ عَبْدٌ نَذِیرٌ لَا شَرِیکٌ فِی الْمَمْلَکَهِ وَ لَا مُهَیْمِنٌ عَلَیَّ (۳)وَ لَا عَلَی عِبَادِی وَ عِبَادِی مَعِی بَیْنَ خِلَالٍ ثَلَاثٍ (۴)إِمَّا تَابُوا إِلَیَّ فَتُبْتُ عَلَیْهِمْ وَ غَفَرْتُ ذُنُوبَهُمْ وَ سَتَرْتُ عُیُوبَهُمْ وَ إِمَّا کَفَفْتُ عَنْهُمْ عَذَابِی لِعِلْمِی بِأَنَّهُ سَیَخْرُجُ مِنْ أَصْلَابِهِمْ ذُرِّیَّاتٌ مُؤْمِنُونَ فَأَرْفُقُ بِالْآبَاءِ الْکَافِرِینَ وَ أَتَأَنَّی بِالْأُمَّهَاتِ الْکَافِرَاتِ وَ أَرْفَعُ عَنْهُمْ عَذَابِی لِیَخْرُجَ ذَلِکَ الْمُؤْمِنُ (۵)مِنْ أَصْلَابِهِمْ فَإِذَا تَزَایَلُوا (۶)حَقَّ بِهِمْ عَذَابِی وَ حَاقَ بِهِمْ بَلَائِی وَ إِنْ لَمْ یَکُنْ هَذَا وَ لَا هَذَا فَإِنَّ الَّذِی أَعْدَدْتُهُ لَهُمْ مِنْ عَذَابِی أَعْظَمُ مِمَّا تُرِیدُهُمْ بِهِ فَإِنَّ عَذَابِی لِعِبَادِی عَلَی حَسَبِ جَلَالِی وَ کِبْرِیَائِی یَا إِبْرَاهِیمُ فَخَلِّ بَیْنِی وَ بَیْنَ عِبَادِی فَإِنِّی أَرْحَمُ بِهِمْ مِنْکَ وَ خَلِّ بَیْنِی وَ بَیْنَ عِبَادِی فَإِنِّی أَنَا الْجَبَّارُ الْحَلِیمُ الْعَلَّامُ الْحَکِیمُ أُدَبِّرُهُمْ بِعِلْمِی وَ أُنَفِّذُ فِیهِمْ قَضَائِی وَ قَدَرِی (۷).

ص: ۶۰

۱- تفسير القمّيّ: ۵۰. م.

۲- ساس القوم سياسه: دبرهم و تولى أمرهم.

۳- هيمن فلان على كذا: صار رقيبا عليه و حافظا.

۴- الخلال: الخصال.

۵- فى نسخه: ليخرج اولئك المؤمنون.

۶- أى تفرقوا.

۷- تفسير الإمام: ۲۱۲، الاحتجاج: ۱۸ و الروايه مفصله فيه. م.

**[ترجمه]تفسیر امام عسکری علیه السلام، الاحتجاج: امام عسگری علیه السلام از قول پدر خویش فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون ابراهیم خلیل علیه السلام به سمت ملکوت بالا آمد و آیه {و این گونه ملکوت آسمآنها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد.} نیز به همین امر اشاره دارد، خداوند به چشمانش به هنگام قرار گرفتن در آسمان قدرت بخشید و او ساکن پیدا و پنهان زمین را دید. مرد و زنی را در حال زنا دید و نفرین به نابودی شان کرد و نابود شدند. سپس مرد و زن دیگری را دید و نفرین به نابودی شان کرد و نابود شدند. مرد و زن دیگری را دید و نفرین به نابودی شان کرد و نابود شدند. سپس افراد دیگری را دید و خواست آنان را نفرین به نابودی کند که در این هنگام خداوند به او وحی فرمود که ای ابراهیم از نفرین بندگان و کنیزان من دست بکش؛ چرا که من آمرزنده، مهربان، جبار و بردبار هستم و گناهان بندگانم به من زیانی نمی رساند، همان طور که طاعت آنان برایم سودی ندارد. تدبیر و فرمانروایی ام بر آنان نیز به مانند تدبیر و فرمانروایی تو با دل خنک کردن نیست. بنابراین از نفرین کردن بندگانم دست بردار، زیرا تو تنها بنده ای هشدار دهنده از بندگانم هستی و در حکمرانی با من شریک نیستی و سیطره ای بر من و بندگانم نداری. بندگانم در رابطه با من دارای سه خصلت هستند. یا به سوی من باز می گردند و توبه می کنند و من توبه آنان را می پذیرم و گناهانشان را بخشیده و عیوبشان را پنهان می دارم و یا از عذابشان دست می کشم، چرا که می دانم از صلب آنان فرزندانی مؤمن خارج می شوند؛ از این رو به پدران کافر رحم و در برابر مادران کافر درنگ می کنم و از عذاب آنان دست بر می دارم تا آن مؤمن از صلبشان بیرون آید. وقتی این امر پایان یافت، عذابم بر آنان لازم می آید و بلایم آنا را در بر می گیرد. اگر بندگانم نه به مانند دسته اول و نه به مانند دسته دوم باشند، عذابی که برای آنان مهیا کرده‌ام بزرگتر از آن چیزی است که تو خواستار آن هستی؛ چرا که عذاب من بر طبق جلال و عظمتم است. ای ابراهیم مرا با بندگانم واگذار؛ چرا که من نسبت به آنان از تو مهربانترم. مرا با بندگانم واگذار؛ زیرا که من همان جبار، بردبار، بسیار دانا و حکیم هستم و با علم خود آنان را تدبیر می کنم و قضا و قدرم را در میان آنان به اجرا در می آورم. - . تفسیر امام عسکری: ۲۱۲ ، الاحتجاج: ۱۸ ، این روایت در الاحتجاج به طور مفصل آمده است. -

ص: ۶۰

**[ترجمه]

«۶»

ع، علل الشرائع ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا رَأَى إِبْرَاهِيمُ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْتَفَتَ فَرَأَى رَجُلًا يَزْنِي فَدَعَا عَلَيْهِ فَمَاتَ ثُمَّ رَأَى آخَرَ فَدَعَا عَلَيْهِ فَمَاتَ حَتَّى رَأَى ثَلَاثَةً فَدَعَا عَلَيْهِمْ فَمَاتُوا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ دَعْوَتُكَ مُجَابَةٌ فَلَا تدعو (۱)(تَدْعُ) عَلَى عِبَادِي فَإِنِّي لَوْ شِئْتُ لَمْ أَخْلُقْهُمْ إِنِّي خَلَقْتُ خَلْقِي عَلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ عَبْداً يَعْبُدُنِي لَا يُشْرِكُ بِي شَيْئاً فَأُثِيبُهُ وَ عَبْداً يَعْبُدُ غَيْرِي فَلَنْ يَفُوتَنِي وَ عَبْداً يَعْبُدُ غَيْرِي فَأُخْرِجُ مِنْ صُلْبِهِ مَنْ يَعْبُدُنِي ثُمَّ الْتَفَتَ فَرَأَى جِيفَةً عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ بَعْضُهَا فِي الْمَاءِ وَ بَعْضُهَا فِي الْبَرِّ تَجِي ءُ سِبَاعُ الْبَحْرِ فَتَأْكُلُ مَا فِي الْمَاءِ ثُمَّ تَرْجِعُ فَيَشْتَمِلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فَيَأْكُلُ بَعْضُهَا بَعْضاً وَ يَجِي ءُ سِبَاعُ الْبَرِّ فَتَأْكُلُ مِنْهَا فَيَشْتَمِلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فَيَأْكُلُ بَعْضُهَا بَعْضاً فَعِنْدَ ذَلِكَ تَعَجَّبَ إِبْرَاهِيمُ مِمَّا رَأَى وَ قَالَ يَا رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتى هَذِهِ أُمَمٌ يَأْكُلُ بَعْضُهَا بَعْضاً قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلى وَ لكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي يَعْنِي حَتَّى أَرَى هَذَا (۲)كَمَا رَأَيْتُ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا قَالَ خُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَقَطِّعْهُنَّ وَ

اخْلِطْهُنَّ كَمَا اخْتَلَطَتْ هَذِهِ الْجِيفَةُ فِي هَذِهِ السِّبَاعِ الَّتِي أَكَلَ بَعْضُهَا بَعْضاً فَخَلِّطْ ثُمَّ اجْعَلْ عَلى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْياً فَلَمَّا دَعَاهُنَّ أَجَبْنَهُ وَ كَانَتِ الْجِبَالُ عَشَرَةً قَالَ وَ كَانَتِ الطُّيُورُ الدِّيكَ وَ الْحَمَامَةَ وَ الطَّاوُسَ وَ الْغُرَابَ (۳).

فس، تفسير القمی أبی عن ابن أبی عمير إلی قوله من يعبدنی (۴)- شی، تفسير العياشی عن أبی بصير مثله (۵)

**[ترجمه]علل الشرائع: ابو بصیر گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: چون ابراهیم علیه السلام ملکوت آسمآنها و زمین را مشاهده فرمود، نگاهش به مردی افتاد که در حال زنا بود. از این رو او را نفرین کرد و او مُرد. سپس مرد دیگری را در این حال دید و او را نفرین کرد. او نیز مرد. تا این که سه مرد را در این حالت مشاهده کرد و آنان را نفرین فرمود. آنان نیز مُردند. بدین سان خداوند عزوجل به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که ای ابراهیم دعای تو اجابت می شود، بنابراین بندگانم را نفرین نکن؛ چرا که اگر می خواستم آنان را نمی آفریدم. من بندگانم را بر سه دسته آفریدم: بنده ای که مرا عبادت می کند و هیچ چیز را شریک من قرار نمی دهد و من او را پاداش می دهم. دیگری بنده ای است که غیر من را می پرستد و هرگز از دست من رهایی نمی یابد. آخری بنده ای است که غیر من را می پرستد و من از صلب او کسی را بیرون می آورم که مرا پرستش کند.

سپس ابراهیم علیه السلام رو کرد و لاشه ای را بر روی ساحل دریا دید که مقداری از آن در آب و مقداری دیگر در خشکی بود. درندگان دریا پیش می آمدند و از آن مقداری که درون دریا بود می خوردند. سپس باز می گشتند و هر کدام یکدیگر را احاطه کرده و همدیگر را می خورند. `درندگان خشکی نیز پیش می آمدند و از آن لاشه می خوردند و یکدیگر را نیز احاطه کرده و همدیگر را می خوردند. در این هنگام ابراهیم علیه السلام از آن چه که دید در شگفت ماند و عرض کرد: پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می کنی؟ این ها امت هایی هستند که یکدیگر را می خورند. خداوند فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: چرا، ولی تا دلم آرامش یابد. یعنی تا این را با چشمان خودم ببینم - . در نسخه دیگری چنین آمده است: آن ها را زنده کنی و من آن زنده کردن را با چشمان خودم ببینم. - ، همان طور که تمامی چیز ها را دیده ام. خداوند فرمود: چهار پرنده برگیر و آنها را ریز ریز گردان و با یکدیگر در هم آمیز، همان طور که این لاشه در بدن این درندگان که یکدیگر را خورده اند در هم آمیخته است. سپس مقداری از آنها را روی هر کوهی قرار ده و سپس آنها را فرا بخوان. شتابان به سوی تو می آیند. چون ابراهیم علیه السلام آنها را فراخواند، آنها او را اجابت کردند. آن کوه ها ده عدد بودند. همچنین حضرت فرمود: آن پرندگان عبارت بودند از: خروس، کبوتر، طاووس و کلاغ. - . علل الشرائع: ۱۹۵ -

تفسیر علی بن ابراهیم: شبیه حدیث بالا در این تفسیر آمده است. - . تفسیر القمی: ۱۹۴ -

تفسیر العیاشی: در این تفسیر نیز شبیه حدیث بالا آمده است. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

إيضاح

إراءته ملكوت السماوات و الأرض يحتمل أن يكون ببصر العين بأن

۱- فی نسخه: و لا تدع.

۲- فی المصدر: فتحیی حتّی أری هذا. م.

۳- علل الشرائع: ۱۹۵. م.

۴- تفسیر القمّیّ: ۱۹۴. م.

۵- مخطوط. م.

يكون الله تعالى قوى بصره و رفع له كل منخفض و كشط له عن أطباق السماء و الأرض حتى رأى ما فيهما ببصره و أن يكون المراد رؤيه القلب بأن أنار قلبه حتى أحاط بها علما و الأول أظهر نقلا و الثانى عقلا و الظاهر على التقديرين أنه أحاط علما بكل ما فيهما من الحوادث و الكائنات و أما حمله على أنه رأى الكواكب و ما خلقه الله فى الأرض على وجه الاعتبار و الاستبصار و استدل بها على إثبات الصانع فلا يخفى بعده عما يظهر من الأخبار.

**[ترجمه]احتمال دارد که نشان دادن ملکوت آسمآنها و زمین به ابراهیم علیه السلام از طریق مشاهده با چشم بوده باشد،

ص: ۶۱

بدین صورت که خداوند متعال به چشمانش قدرت بخشید و هر چیزی که در مکان پست قرار داشت را برای او بالا برد و پرده از طبقات آسمان و زمین برداشت تا او ساکنان آن را با دیدگانش ببیند. همچنین احتمال دارد که مقصود، مشاهده قلبی باشد، بدین صورت که خداوند قلب ابراهیم علیه السلام را روشن گردانید تا آن که وی با دانشش بر تمامی آنها احاطه یافت. احتمال نخست از نظر روایی و احتمال دوم از نظر عقلی ظاهر تر است. روشن است که در هر دو احتمال علم ابراهیم علیه السلام به تمامی حوادث و موجودات درون آسمان و زمین احاطه یافته است. اما بر کسی پوشیده نیست که از ظاهر روایات بعید به نظر می رسد که بتوان نشان دادن ملکوت آسمآنها و زمین به ابراهیم علیه السلام را بر این معنا حمل کرد که وی ستارگان و آفریده های خداوند

بر روی زمین را به دیده عبرت و بصیرت دید

و از آنها بر اثبات آفریدگار استدلال کرد.

**[ترجمه]

«۷»

ع، علل الشرائع ل، الخصال سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَيْفُورٍ يَقُولُ فِى قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام رَبِّ أَرِنِى كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتى الْآيَةَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام أَنْ يَزُورَ عَبْداً مِنْ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ فَزَارَهُ فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ لَهُ إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِى الدُّنْيَا عَبْداً يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَالَ إِبْرَاهِيمُ وَ مَا عَلَامَةُ ذَلِكَ الْعَبْدِ قَالَ يُحْيِي لَهُ الْمَوْتَى فَوَقَعَ لِإِبْرَاهِيمَ أَنَّهُ هُوَ فَسَأَلَهُ أَنْ يُحْيِيَ لَهُ الْمَوْتَى قَالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلى وَ لكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِى يَعْنِى عَلَى الْخُلَّهِ وَ يُقَالُ إِنَّهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ لَهُ فِى ذَلِكَ مُعْجِزَةٌ كَمَا كَانَتْ لِلرُّسُلِ وَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُحْيِيَ لَهُ الْمَيِّتَ فَأَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُمِيتَ لِأَجْلِهِ الْحَيَّ سَوَاءً بِسَوَاءٍ وَ هُوَ لَمَّا أَمَرَهُ بِذَبْحِ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام بِذَبْحِ أَرْبَعَهٍ مِنَ الطَّيْرِ طَاوُساً وَ نَسْراً وَ دِيكاً وَ بَطّاً فَالطَّاوُسُ يُرِيدُ بِهِ زِينَةَ الدُّنْيَا وَ النَّسْرُ يُرِيدُ بِهِ أمل (الْأَمَلَ) الطَّوِيلَ وَ الْبَطُّ يُرِيدُ بِهِ الْحِرْصَ وَ الدِّيكُ يُرِيدُ بِهِ الشَّهْوَةَ (۱)يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ يَحْيَا قَلْبُكَ وَ يَطْمَئِنَّ مَعِى فَاخْرُجْ عَنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ الْأَرْبَعَهِ فَإِذَا كَانَتْ هَذِهِ الْأَشْيَاءُ فِى قَلْبٍ فَإِنَّهُ لَا يَطْمَئِنُّ مَعِى وَ سَأَلْتُهُ كَيْفَ قَالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ مَعَ عِلْمِهِ بِسِرِّهِ وَ حَالِهِ فَقَالَ إِنَّهُ لَمَّا قَالَ رَبِّ أَرِنِى كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتى كَانَ ظَاهِرُ هَذِهِ اللَّفْظَهِ تُوهِمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ بِيَقِينٍ فَقَرَّرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِسُؤَالِهِ عَنْهُ إِسْقَاطاً لِلتُّهَمَهِ عَنْهُ وَ تَنْزِيهاً لَهُ مِنَ الشَّكِّ (۲).

**[ترجمه]علل الشرائع، الخصال: از محمد بن عبد الله بن محمد بن طیفور شنیدم که درباره سخن ابراهیم علیه السلام که فرمود: {پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می کنی؟}، می گفت: خداوند به ابراهیم علیه السلام امر فرمود که به دیدار یکی از بندگان صالحش برود و او نیز همین کار را کرد. آن بنده صالح به او گفت: خداوند بلند مرتبه و متعال بنده ای در دنیا دارد که نامش ابراهیم است و او آن را به دوستی خود برگزیده است. ابراهیم علیه السلام فرمود: نشانه آن بنده چیست؟ آن بنده صالح پاسخ داد: نشانه اش آن است که خداوند، مردگان را برای او زنده می کند. بر ابراهیم علیه السلام چنین الهام شد که او همان ابراهیم است. از این رو از خداوند خواست تا برای او مردگان را زنده کند. خداوند فرمود: {مگر ایمان نیاورده ای؟ گفت: چرا، ولی تا دلم آرامش یابد.} یعنی دلم بر دوستی با تو آرامش یابد. برخی نیز می گویند که ابراهیم علیه السلام خواست تا این امر معجزه ای برای او به مانند دیگر پیامبران باشد. وی از خداوند عزوجل خواست تا مردگان را برای او زنده کند؛ از ین رو خداوند به او دستور داد که آن زنده را به خاطر او بکشد تا برابر شوند و آن زمانی بود که به او دستور داد تا پسرش اسماعیل را ذبح کند. خداند به ابراهیم علیه السلام دستور داد تا چهار پرنده را ذبح کند. آن پرندگان عبارت بودند از: طاووس، عقاب، خروس و مرغابی. مقصود از طاووس، زیبایی دنیا، مقصود از عقاب، آرزوی دراز، مقصود از مرغابی، حرص و آز و مقصود از خروس، شهوت بوده است. - . این تأویل از آیه را محمد بن عبد الله بن طیفور از پیش خود آورده است و روایت یا حدیثی بر آن صحه نمی گذارد. همچنین شاید آن، تأویلی برای انتخاب آن چهار پرنده از میان دیگر پرندگان باشد. -

به دیگر سخن خداوند عزوجل فرمود: اگر دوست داری که دلت زنده شود و نسبت به من آرام گیرد، از این چهار چیز دل بر کن، زیرا وقتی این چهار چیز در دل باشد، هیچ گاه نسبت به من آرامش نمی یابد. راوی می گوید از محمد بن عبدالله بن محمد بن طیفور پرسیدم: چگونه خداوند که از درون و حال ابراهیم علیه السلام آگاه بود از او پرسید: {مگر ایمان نیاورده ای؟} وی در پاسخ گفت: وقتی ابراهیم علیه السلام عرض کرد: {پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می کنی؟}، ظاهر این سخن چنین می نمایاند که او یقین ندارد؛ از این رو خداوند عزوجل با پرسیدن از او یقینش را قاطعانه اظهار کرد تا تهمت به عدم یقین و شک از او زایل شود. - . علل الشرائع: ۲۴ ، الخصال ۱: ۱۲۷ -

**[ترجمه]

«۸»

کا، الکافی عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَكَمِ

ص: ۶۲

۱- هذا تأویل للآیه ذکره محمّد بن عبد اللّه بن طیفور من عند نفسه لم یصححه خبر و لا روایه، و لعله تأویل لانتخاب تلک الأربعه من بین الطیور.

۲- علل الشرائع: ۲۴، الخصال ۱: ۱۲۷. م.

قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ علیه السلام أَخْبِرُهُ أَنِّی شَاکٌّ وَ قَدْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی وَ إِنِّی أُحِبُّ أَنْ تُرِیَنِی شَیْئاً فَکَتَبَ علیه السلام إِلَیَّ أَنَّ إِبْرَاهِیمَ کَانَ مُؤْمِناً وَ أَحَبَّ أَنْ یَزْدَادَ إِیمَاناً وَ أَنْتَ شَاکٌّ وَ الشَّاکُّ لَا خَیْرَ فِیهِ (۱).

**[ترجمه]الکافی: حسین بن حکم می گوید:

ص: ۶۲

به امام موسی کاظم علیه السلام نامه ای نوشتم و ایشان را باخبر ساختم که من در حال شک به سر می برم و همان طور که ابراهیم علیه السلام فرمود: {پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می کنی؟}، من نیز دوست دارم که چیزی را به من نشان دهی. امام در پاسخ نامه ام نوشت: ابراهیم علیه السلام مؤمن بود و دوست داشت تا بر ایمانش افزوده شود، در حالی که تو در حال شک به سر می بری و هیچ خیری در انسانی که در حال شک به سر می برد، نیست. - . این حدیث را نیافتیم. -

**[ترجمه]

«۹»

ل، الخصال مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الْکُوفِیِّ عَنْ مُوسَی بْنِ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً الْآیَةَ قَالَ أَخَذَ الْهُدْهُدَ وَ الصُّرَدَ وَ الطَّاوُسَ وَ الْغُرَابَ فَذَبَحَهُنَّ وَ عَزَلَ رُءُوسَهُنَّ ثُمَّ نَحَزَ أَبْدَانَهُنَّ فِی الْمِنْحَازِ بِرِیشِهِنَّ وَ لُحُومِهِنَّ وَ عِظَامِهِنَّ حَتَّی اخْتَلَطَتْ ثُمَّ جَزَّأَهُنَّ عَشَرَةَ أَجْزَاءٍ عَلَی عَشَرَةِ أَجْبُلٍ ثُمَّ وَضَعَ عِنْدَهُ حَبّاً وَ مَاءً ثُمَّ جَعَلَ مَنَاقِیرَهُنَّ بَیْنَ أَصَابِعِهِ ثُمَّ قَالَ ایتِینَ سَعْیاً بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَتَطَایَرَ بَعْضُهَا إِلَی بَعْضِ اللُّحُومِ وَ الرِّیشِ وَ الْعِظَامِ حَتَّی اسْتَوَتِ الْأَبْدَانُ کَمَا کَانَتْ وَ جَاءَ کُلُّ بَدَنٍ حَتَّی الْتَزَقَ بِرَقَبَتِهِ الَّتِی فِیهَا رَأْسُهُ وَ الْمِنْقَارُ فَخَلَّی إِبْرَاهِیمُ عَنْ مَنَاقِیرِهِنَّ فَوَقَعْنَ (۲)وَ شَرِبْنَ مِنْ ذَلِکَ الْمَاءِ وَ الْتَقَطْنَ مِنْ ذَلِکَ الْحَبِّ ثُمَّ قُلْنَ یَا نَبِیَّ اللَّهِ أَحْیَیْتَنَا أَحْیَاکَ اللَّهُ فَقَالَ إِبْرَاهِیمُ بَلِ اللَّهُ یُحْیِی وَ یُمِیتُ فَهَذَا تَفْسِیرُ الظَّاهِرِ قَالَ علیه السلام وَ تَفْسِیرُهُ فِی الْبَاطِنِ خُذْ أَرْبَعَةً مِمَّنْ یَحْتَمِلُ الْکَلَامَ فَاسْتَوْدِعْهُمْ عِلْمَکَ ثُمَّ ابْعَثْهُمْ فِی أَطْرَافِ الْأَرَضِینَ حُجَجاً لَکَ عَلَی النَّاسِ وَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ یَأْتُوکَ دَعَوْتَهُمْ بِالاسْمِ الْأَکْبَرِ یَأْتُوکَ سَعْیاً بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

قال الصدوق رضی الله عنه الذی عندی فی ذلک أنه علیه السلام أمر بالأمرین جمیعا و روی أن الطیور التی أمر بأخذها الطاوس و النسر و الدیک و البط. (۳)

**[ترجمه]الخصال: صالح بن سهل: امام صادق علیه السلام درباره آیه {پس، چهار پرنده برگیر؛ و آنها را پیش خود، ریز ریز گردان؛ سپس بر هر کوهی پاره ای از آنها را قرار ده} تا آخر آیه، فرمود: ابراهیم علیه السلام هدهد، ورکاک، طاووس و کلاغ را گرفت و آنها را ذبح و سرشان را جدا کرد. سپس بدن آنها را به همراه پر، گوشت و استخوانشان در هاون کوبید تا این که آنها در هم آمیختند. سپس آنها را ده قسمت کرد و بر روی ده کوه نهاد. سپس مقداری دانه و آب را جلوی خود گذاشت و منقار آن پرندگان را در میان انگشتان خود گرفت. سپس فرمود: به اذن خداوند عزوجل شتابان بیایید. بدین سان

اجزای آنها به سوی یکدیگر به پرواز در آمدند و گوشت ها، پر ها و استخوآنها به هم پیوستند تا این که بدن ها کامل و به مانند قبل شد و هر بدنی آمد تا به گردنش که در آن سر و منقارش بود، بچسبد. ابراهیم علیه السلام منقارشان را رها کرد و آنها بر زمین نشستند و مشغول نوشیدن از آن آب و برگرفتن آن دانه ها شدند. سپس عرض کردند: ای پیامبر خدا، ما را زندگی دوباره بخشیدی که خدا تو را زنده دارد. ابراهیم علیه السلام فرمود: بلکه اوست که زنده می کند و می میراند. این، تفسیر ظاهر آیه است.

حضرت در تفسیر باطن آیه فرمود: تفسیر باطن آیه، این است که چهار تن از کسانی که تحمل این سخن را دارند برگیر و علمت را در آنان به امانت گذار. سپس آنان را به عنوان حجتت بر مردم به اطراف زمین گسیل دار. هر گاه خواستی که آنان نزد تو بیایند با اسم اعظم من آنان را فرا بخوان، به اذن خداوند عزوجل شتابان نزد تو می آیند.

صدوق رحمه الله می گوید: به نظر من ابراهیم علیه السلام به هر دو کار امر شده بود. همچنین روایت شده است که آن پرنده ها عبارت بودند از: طاووس، عقاب، خروس و مرغابی. - . الخصال ۱: ۱۲۷ -

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری النحز الدق بالمنحاز و هو الهاون.

**[ترجمه]جوهری می گوید: نَحز به معنای کوفتن با منحاز یا همان هاون است.

**[ترجمه]

«۱۰»

یـد، التوحید ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام تَمِیمٌ الْقُرَشِیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: سَأَلَ مَأْمُونٌ الرِّضَا علیه السلام عَنْ قَوْلِ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی

ص: ۶۳

۱- لم نجده. م.

۲- فی نسخه: فوقفن.

۳- الخصال ۱: ۱۲۷. م.

قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِی قَالَ الرِّضَا علیه السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی کَانَ أَوْحَی إِلَی إِبْرَاهِيمَ علیه السلام أَنِّی مُتَّخِذٌ مِنْ عِبَادِی خَلِيلًا إِنْ سَأَلَنِی إِحْيَاءَ الْمَوْتَی أَجَبْتُهُ فَوَقَعَ (۱)فِی نَفْسِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام أَنَّهُ ذَلِکَ الْخَلِيلُ فَقَالَ رَبِّ أَرِنِی کَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتی قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِی عَلَی الْخُلَّهِ قالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَکَ سَعْياً وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَکِيمٌ فَأَخَذَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام نَسْراً وَ بَطّاً وَ طَاوُساً وَ دِيکاً فَقَطَّعَهُنَّ فَخَلَطَهُنَّ ثُمَّ جَعَلَ عَلَی کُلِّ جَبَلٍ مِنَ الْجِبَالِ الَّتِی حَوْلَهُ وَ کَانَتْ عَشَرَةً مِنْهُنَّ جُزْءاً وَ جَعَلَ مَنَاقِيرَهُنَّ بَيْنَ أَصَابِعِهِ ثُمَّ دَعَاهُنَّ بِأَسْمَائِهِنَّ وَ وَضَعَ عِنْدَهُ حَبّاً وَ مَاءً فَتَطَايَرَتْ تِلْکَ الْأَجْزَاءُ بَعْضُهَا إِلَی بَعْضٍ حَتَّی اسْتَوَتِ الْأَبْدَانُ وَ جَاءَ کُلُّ بَدَنٍ حَتَّی انْضَمَّ إِلَی رَقَبَتِهِ وَ رَأْسِهِ فَخَلَّی إِبْرَاهِيمُ علیه السلام عَنْ مَنَاقِيرِهِنَّ فَطِرْنَ ثُمَّ وَقَعْنَ- (۲)فَشَرِبْنَ مِنْ ذَلِکَ الْمَاءِ وَ الْتَقَطْنَ مِنْ ذَلِکَ الْحَبِّ وَ قُلْنَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَحْيَيْتَنَا أَحْيَاکَ اللَّهُ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام بَلِ اللَّهُ يُحْيِي الْمَوْتی وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ الْخَبَرَ (۳).

ج، الإحتجاج مرسلا مثله (۴)

**[ترجمه]توحید، عیون الاخبار: مأمون از امام رضا علیه السلام درباره سخن ابراهیم علیه السلام که عرض کرد: {پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می کنی؟

ص: ۶۳

فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟ گفت: چرا، ولی تا دلم آرامش یابد.}، پرسید و حضرت در پاسخ فرمود: خداوند بلند مرتبه و متعال به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که من از میان بندگانم دوستی را برگزیده ام که اگر از من بخواهد مردگان را برایش زنده کنم، او را اجابت می کنم. در درون ابراهیم علیه السلام چنین الهام شد که او همان دوست است؛ از این رو عرض کرد: {پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟ گفت: چرا، ولی تا دلم آرامش یابد.} یعنی دلم بر دوستی با تو آرامش یابد. {فرمود: پس، چهار پرنده برگیر؛ و آنها را پیش خود، ریز ریز گردان؛ سپس بر هر کوهی پاره ای از آنها را قرار ده؛ آنگاه آنها را فراخوان، شتابان به سوی تو می آیند، و بدان که خداوند توانا و حکیم است.} بدین سان ابراهیم علیه السلام یک عقاب، یک مرغابی، یک طاووس و یک خروس برگرفت و آنها را ریزریز کرد و در هم آمیخت. سپس مقداری از آنها را روی کوه های پیرامونش قرار داد. آن کوه ها ده عدد بودند. وی منقارشان را در میان انگشتانش گرفت. سپس آنها را با نامشان فرا خواند و مقداری دانه و آب جلوی خود نهاد. بدین سان اجزای آن پرندگان به سوی یکدیگر پر کشیدند تا این که بدن هایشان کامل شد و هر بدنی پیش آمد تا به گردن و سرش ملحق شود. ابراهیم علیه السلام منقار آنها را رها کرد و آنها پر کشیدند. سپس بر زمین نشستند و مشغول نوشیدن از آن آب و برچیدن از آن دانه شدند. آنها عرض کردند: ای پیامبر خدا، به ما زندگی دوباره بخشیدی که خداوند تو را زنده دارد. ابراهیم علیه السلام فرمود: بلکه خداست که مردگان را زنده می کند و او بر هر چیزی تواناست. تا آخر حدیث. - . توحید صدوق: ۱۲۱ و ۱۲۲ ، عیون الاخبار: ۱۱۰ -

الاحتجاج: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است. - . الاحتجاج: ۲۳۴ -

**[ترجمه]

بیان

هذا أحد وجوه التأویل فی هذه الآیه و قد ذکره جماعه من المفسرین و رووه عن ابن عباس و ابن جبیر و السدی.

و الثانی أنه أحب أن یعلم ذلک علم عیان بعد ما کان عالما به من جهه الاستدلال و البرهان لتزول الخواطر و الوساوس و إلیه یومئ خبر أبی بصیر و غیره.

و الثالث أن سبب السؤال منازعه نمرود إیاه فی الإحیاء فقال أَنَا أُحْیِی وَ أُمِیتُ و أطلق محبوسا و قتل إنسانا فقال إبراهیم لیس هذا بإحیاء و قال یا رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی لیعلم نمرود ذلک و روی أن نمرود توعده بالقتل إن لم یحی الله المیت بحیث یشاهده فلذلک قال لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی أی بأن لا یقتلنی الجبار.

۱- وقع الکلام فی نفسه: أثر فیها.

۲- فی التوحید: ثم وقفن م.

۳- توحید الصدوق: ۱۲۱- ۱۲۲ عیون الأخبار: ۱۱۰. م.

۴- الاحتجاج: ۲۳۴. م.

**[ترجمه]این تأویل، تنها یکی از وجوه تأویل این آیه است که جمعی از مفسران به نقل از ابن عباس، ابن جبیر و سدّی آورده اند.

تأویل دوم، آن است که ابراهیم علیه السلام دوست داشت علاوه بر آگاهی یافتن از زنده کردن دوباره مردگان توسط خداوند با استدلال و برهان، آن را با چشم خود نیز ببیند و بر آن آگاهی بیابد تا آن اندیشه ها و وسوسه ها از او زایل گردد. حدیث ابو بصیر و دیگران نیز به همین تأویل اشاره دارد.

تأویل سوم، آن است که دلیل خواسته ابراهیم علیه السلام، نزاع نمرود با او درباره زنده کردن دوباره مردگان بود. بدین صورت که نمرود گفت: {من [هم] زنده می کنم و [هم] می میرانم.} و زندانی را از بند می رهانم و انسانی را می کشم. ابراهیم علیه السلام فرمود: این کار تو احیا و زنده کردن دوباره نیست. ابراهیم علیه السلام عرض کرد: {پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می کنی؟} تا نمرود، به آن پی ببرد. همچنین روایت شده است که نمرود، ابراهیم علیه السلام را در صورتی که خداوند جلوی چشمانش مرده را زنده نکند، تهدید به مرگ کرد؛ از این

رو ابراهیم علیه السلام عرض کرد: {تا دلم آرامش یابد.} یعنی تا این ستمگر، مرا نکشد.

ص: ۶۴

**[ترجمه]

«۱۱»

فس، تفسیر القمی أَبِی عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام نَظَرَ إِلَی جِیفَهٍ عَلَی سَاحِلِ الْبَحْرِ تَأْکُلُهَا سِبَاعُ الْبَرِّ وَ سِبَاعُ الْبَحْرِ ثُمَّ یَثِبُ السِّبَاعُ بَعْضُهَا عَلَی بَعْضٍ فَیَأْکُلُ بَعْضُهَا بَعْضاً فَتَعَجَّبَ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام فَقَالَ رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی فَقَالَ اللَّهُ لَهُ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی قالَ فَخُذْ أَرْبَعَهً مِنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَکَ سَعْیاً وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ فَأَخَذَ إِبْرَاهِیمُ الطَّاوُسَ وَ الدِّیکَ وَ الْحَمَامَ وَ الْغُرَابَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَصُرْهُنَّ إِلَیْکَ أَیْ قَطِّعْهُنَّ ثُمَّ اخْلِطْ لَحْمَاتِهِنَّ وَ فَرِّقْهَا عَلَی عَشَرَهِ جِبَالٍ ثُمَّ خُذْ مَنَاقِیرَهُنَّ وَ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَکَ سَعْیاً فَفَعَلَ إِبْرَاهِیمُ ذَلِکَ وَ فَرَّقَهُنَّ عَلَی عَشَرَهِ جِبَالٍ (۱)ثُمَّ دَعَاهُنَّ فَقَالَ أَجِیبِینِی بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَی فَکَانَتْ یَجْتَمِعُ وَ یَتَأَلَّفُ لَحْمُ کُلِّ وَاحِدٍ وَ عَظْمُهُ إِلَی رَأْسِهِ وَ طَارَتْ إِلَی إِبْرَاهِیمَ فَعِنْدَ ذَلِکَ قَالَ إِبْرَاهِیمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ(۲).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: ابو بصیر: امام صادق علیه السلام فرمود: نگاه ابراهیم علیه السلام به لاشه ای بر روی ساحل افتاد که درندگان خشکی و دریا آن را می خوردند. سپس درندگان به جان یکدیگر افتاده و همدیگر را می خوردند. ابراهیم علیه السلام در شگفت آمد؛ از این رو عرض کرد: {پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می کنی؟} خداوند به او فرمود: { مگر ایمان نیاورده ای؟ گفت: چرا، ولی تا دلم آرامش یابد. فرمود: پس، چهار پرنده برگیر؛ و آنها را پیش خود، ریز ریز گردان؛ سپس بر هر کوهی پاره ای از آنها را قرار ده؛ آنگاه آنها را فراخوان، شتابان به سوی تو می آیند، و بدان که خداوند توانا و حکیم است.} بدین سان ابراهیم علیه السلام طاووس، خروس، کبوتر و کلاغ را برگرفت. خداوند به او

فرمود: {و آنها را پیش خود، ریز ریز گردان.} یعنی آنها را قطعه قطعه کن. سپس گوشتشان را در هم آمیز و روی ده کوه بپراکن. سپس منقارشان را بگیر و آنها را فرا بخوان، شتابان به سوی تو می آیند. ابراهیم علیه السلام چنین کرد و آنها را بر روی ده کوه پراکنده ساخت. سپس آنها را فرا خواند و فرمود: به اذن خدا مرا پاسخ گویید. بدین سان گوشت و استخوان آنها گرد هم آمد و به سوی ابراهیم پرواز کردند. در این هنگام بود که ابراهیم علیه السلام فرمود: {خداوند توانا و حکیم است.} - . تفسیر القمی: ۸۱ -

**[ترجمه]

بیان

قال الطبرسی رحمه الله قرأ أبو جعفر و حمزه و خلف و رویس عن یعقوب فصرهن بکسر الصاد و الباقون فَصُرْهُنَّ بضم الصاد ثم قال صرته أصوره أی أملته و صرته أصوره قطعته قال أبو عبیده فصرهن من الصور و هو القطع و قال أبو الحسن و قد قالوا بمعنی القطع أصار یصیر أیضا فمن جعل فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ بمعنی أملهن إلیک حذف من الکلام و المعنی أملهن إلیک فقطعهن و من قدر فصرهن علی معنی فقطعهن کان لم یحتج إلی إضمار. (۳)و قال البیضاوی أی فأملهن و اضممهن إلیک لتتأملها و تعرف شأنها لئلا تلتبس علیک بعد الإحیاء (۴)و قال الجوهری صاره یصوره و یصیره أی أماله و قرئ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ بضم الصاد و کسرها قال الأخفش یعنی وجههن یقال صر إلی و صر وجهک إلی أی أقبل علی و صرت الشی ء أیضا قطعته و فصلته فمن قال هذا جعل فی الآیه تقدیما و تأخیرا

ص: ۶۵

۱- فی نسخه: و فرقها علی کل عشره جبال.

۲- تفسیر القمّیّ: ۸۱. م.

۳- مجمع البیان ۲: ۳۷۱. م.

۴- أنوار التنزیل ۱: ۶۵. م.

كـأنه قـال خـذ إليك أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ أقول يظهر مما مر من الأخبار و ما سيأتى أنه بمعنى التقطيع و إن أمكن أن يكون بيانا لحاصل المعنى.

**[ترجمه]طبرسى رحمه الله مى گويد: ابو جعفر، حمزه، خلف و رويس به نقل از يعقوب «فصِرهنّ» به كسر صاد خوانده اند و بقيه «فصُرهنّ» به ضم صاد. سپس مى گويد: صِرتُهُ أَصورُهُ يعنى آن را مايل و كج كردم و صُرتُهُ أَصورُهُ يعنى آن را ريز ريز كردم. ابو عبيده مى گويد: «فصرهنّ» از ريشه صور به معناى بريدن است. ابو الحسن مى گويد: برخى نيز مى گويند كه أَصارَ يُصيرُ نيز به معناى بريدن است. بنابراين، كسانى كه «فصرهنّ» را به معناى (آنها را پيش خود مايل و كج كن) گرفته اند، معتقدند كه حذفى در آيه صورت گرفته است، يعنى (آنها را پيش خود مايل و كج و ريز ريز كن). اما كسانى كه «فصرهنّ» را به معناى (و آنها را ريز ريز كن) گرفته اند، نيازى به تقدير گرفتن چيزى ندارند. -. مجمع البيان ۲: ۳۷۱ -

بيضاوى درباره معناى «فصرهن» مى گويد: يعنى آنها را به سوى خود مايل و در نزد خود گرد آور تا در آنها بينديشى و ماهيتشان را بشناسى تا پس از زنده شدنِ دوباره بر تو مشتبه نشوند. -. انوار التنزيل ۱: ۶۵ - جوهرى مى گويد: صارَهُ يَصورُهُ و يُصيرُهُ يعنى آن را مايل و كج گردانيد. برخى قراء «فصرهنّ إليك» را به ضم صاد و برخى ديگر آن را به كسر صاد خوانده اند. اخفش مى گويد: يعنى كارى كن كه آنها به سوى تو روى آورند. وقتى عرب ها مى گويند: صر إلىّ و صر وجهك، يعنى به سوى من روى آور. همچنين صرتُ الشىءَ نيز يعنى آن را ريز ريز و جدا جدا كردم. بنابراين هر كس قائل به اين معنا باشد، در آيه قائل به تقديم و تأخير شده است.

ص: ۶۵

گويى خداوند فرموده است: پيش خود چهار پرنده برگير و آنها را ريز ريز كن.

مى گويم: از ظاهر رواياتى كه گذشت و نيز پس از اين مى آيد، چنين به نظر مى رسد كه «فصرهنّ» به معناى ريز ريز كردن است. هر چند امكان دارد كه آن براى بيان حاصل معنا آمده باشد.

**[ترجمه]

«۱۲»

ل، الخصال ابْنُ مُوسَى عَنِ الْعَلَوِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ الزَّيَّاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْأَزْدِيِّ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ مَا هَذِهِ الْكَلِمَاتُ قَالَ هِيَ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ عليه السلام مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هُوَ أَنَّهُ قَالَ يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِلَّا تُبْتَ عَلَيَّ فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا يَعْنِي عَزَّ وَ جَلَّ بِقَوْلِهِ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ يَعْنِي فَأَتَمَّهُنَّ إِلَى الْقَائِمِ عليه السلام اثْنَيْ عَشَرَ إِمَاماً تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِي عَقِبِهِ قَالَ يَعْنِي بِذَلِكَ الْإِمَامَةَ جَعَلَهَا اللَّهُ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَكَيْفَ صَارَتِ الْإِمَامَةُ فِي وُلْدِ الْحُسَيْنِ دُونَ وُلْدِ الْحَسَنِ

وَ هُمَا جَمِيعاً وَلَدَا رَسُولِ اللَّهِ وَ سِبْطَاهُ وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ فَقَالَ علیه السلام إِنَّ مُوسَى وَ هَارُونَ كَانَا نَبِيَّيْنِ مُرْسَلَيْنِ أَخَوَيْنِ فَجَعَلَ اللَّهُ النُّبُوَّهَ فِی صُلْبِ هَارُونَ دُونَ صُلْبِ مُوسَى وَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ لِمَ فَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ فَإِنَّ الْإِمَامَهَ خِلَافَهُ اللَّهِ (۱)عَزَّ وَ جَلَّ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ لِمَ جَعَلَهَا اللَّهُ فِی صُلْبِ الْحُسَيْنِ دُونَ صُلْبِ الْحَسَنِ لِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَكِيمُ فِی أَفْعَالِهِ لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ (۲).

و لقول الله تبارک و تعالی وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ وجه آخر و ما ذكرناه أصله. و الابتلاء على ضربين أحدهما مستحيل على الله تعالى ذكره و الآخر جائز فأما ما يستحيل فهو أن

۱- فی نسخه: و ان الإمامه خلافه اللّه.

۲- الظاهر أن قوله: «وَ هُمْ يُسْئَلُونَ» تمام الخبر، و بعده من كلام الصدوق قدّس سرّه.

یختبره لیعلم ما تکشف الأیام عنه و هـذا ما لا یصـح (۱)لأـنه عز و جـل علام الغیوب و الضـرب الآخر من الابتلاء أن یبتلیه حتی یصبر فیمـا یبتلیه به فیکون ما یعطیه من العطاء علی سبیل الاسـتحقاق و لینظر إلیه الناظر فیقتـدی به فیعلم من حکمه الله عز و جل أنه لم یکل أسباب الإمامه إلا إلی الکافی المستقل (۲)الذی کشفت الأیام عنه بخیر فأما الکلمات فمنها ما ذکرناه و منها الیقین و ذلـک قول الله عز و جـل وَ کَذٰلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمـاواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ و منها المعرفه بقـدم بارئه و توحیـده و تنزیهه عن التشبیه حین نظر إلی الکوکب و القمر و الشـمس و اسـتدل بأفول کل واحـد منها علی حدثه و بحدثه علی محـدثه ثم علمه بأن الحکم بالنجوم خطأ فی قوله عز و جل فَنَظَرَ نَظْرَهً فِی النُّجُومِ فَقالَ إِنِّی سَقِیمٌ و إنما قیـده الله سبحانه بالنظره الواحده لأن النظره الواحده لا توجب الخطاء إلا بعد النظره الثانیه

بِدَلَالَهِ قَوْلِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله لَمَّا قَالَ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَا عَلِیُّ أَوَّلُ النَّظْرَهِ لَکَ وَ الثَّانِیَهُ عَلَیْکَ لَا لَکَ.

و منها الشـجاعه و قـد کشـفت الأصـنام عنه بـدلاله قوله عز و جل إِذْ قالَ لِأَبِیهِ وَ قَوْمِهِ ما هـذِهِ التَّماثِیلُ الَّتِی أَنْتُمْ لَها عاکِفُونَ قالُوا وَجَـدْنا آباءَنا لَها عابِـدِینَ قالَ لَقَـدْ کُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ فِی ضَـلالٍ مُبِینٍ قالُوا أَ جِئْتَنا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللّاعِبِینَ قالَ بَلْ رَبُّکُمْ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الَّذِی فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلی ذلِکُمْ مِنَ الشّاهِدِینَ وَ تَاللّهِ لَأَکِیدَنَّ أَصْنامَکُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِینَ فَجَعَلَهُمْ جُذاذاً إِلّا کَبِیراً لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَیْهِ یَرْجِعُونَ و مقاومه الرجل الواحد ألوفا من أعداء الله عز و جل تمام الشـجاعه ثم الحلم مضـمن معناه فی قوله عز و جل إِنَّ إِبْراهِیمَ لَحَلِیمٌ أَوّاهٌ مُنِیبٌ ثم السـخاء و بیانه فی حدیث ضـیف إبراهیم المکرمین ثم العزله عن أهل البیت و العشـیره مضـمن معنـاه فی قوله وَ أَعْتَزِلُکُمْ وَ مـا تَـدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ الآیه و الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر بیان ذلک فی قوله عز و جل یا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا یَسْمَعُ وَ لا یُبْصِرُ وَ لا یُغْنِی عَنْکَ شَیْئاً یا أَبَتِ

۱- فی نسخه: و هذا ممّا لا یصحّ.

۲- فی نسخه: الی الکافی المستقل بها.

إِنِّی قَدْ جاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِی أَهْدِکَ صِراطاً سَوِیًّا یا أَبَتِ لا تَعْبُدِ الشَّیْطانَ إِنَّ الشَّیْطانَ کانَ لِلرَّحْمنِ عَصِیًّا یا أَبَتِ إِنِّی أَخافُ أَنْ یَمَسَّکَ عَذابٌ مِنَ الرَّحْمنِ فَتَکُونَ لِلشَّیْطانِ وَلِیًّا و دفع السیئه بالحسنه و ذلک لما قال أبوه أَ راغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِی یا إِبْراهِیمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ وَ اهْجُرْنِی مَلِیًّا فقال فی جواب أبیه سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ (۱)رَبِّی إِنَّهُ کانَ بِی حَفِیًّا و التوکل بیان ذلک فی قوله الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهْدِینِ وَ الَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَ یَسْقِینِ وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ وَ الَّذِی یُمِیتُنِی ثُمَّ یُحْیِینِ وَ الَّذِی أَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الدِّینِ ثم الحکم و الانتماء إلی الصالحین فی قوله رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ یعنی بالصالحین الذین لا یحکمون إلا بحکم الله عز و جل و لا یحکمون بالآراء و المقاییس حتی یشهد له من یکون بعده من الحجج بالصدق بیان ذلک فی قوله وَ اجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ أراد به هذه الأمه الفاضله فأجابه الله و جعل له و لغیره من أنبیائه لسان صدق فی الآخرین و هو علی بن أبی طالب علیهما السلام و ذلک قوله عز و جل وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِیًّا و المحنه فی النفس حین جعل فی المنجنیق و قذف به فی النار ثم المحنه فی الولد حین أمر بذبح ابنه إسماعیل ثم المحنه بالأهل (۲)حین خلص الله عز و جل حرمته من عزازه (۳)القبطی فی الخبر المذکور فی هذه القصه.

ثم الصبر علی سوء خلق ساره ثم استقصار النفس فی الطاعه فی قوله وَ لا تُخْزِنِی یَوْمَ یُبْعَثُونَ ثم النزاهه فی قوله عز و جل ما کانَ إِبْراهِیمُ یَهُودِیًّا وَ لا نَصْرانِیًّا وَ لکِنْ کانَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ ثم الجمع لأشراط الطاعات فی قوله إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ لا شَرِیکَ لَهُ وَ بِذلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ فقد جمع فی قوله مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ جمیع أشراط الطاعات کلها حتی لا یعزب عنها عازبه و لا تغیب عن معانیها منها غائبه ثم استجابه الله عز و جل دعوته حین قال

۱- فی نسخه: سلام علیک سأستغفر لک.

۲- فی نسخه: ثم المحنه فی الاهل.

۳- فی نسخه: عزاره.

رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی و هذه آیه متشابهه معناها أنه سأل عن الکیفیه و الکیفیه من فعل الله عز و جل متی لم یعلمها العالم لم یلحقه عیب و لا عرض فی توحیده نقص فقال الله عز و جل أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی هذا شرط عام من آمن به متی سئل واحد منهم أ و لم تؤمن وجب أن یقول بلی کما قال إبراهیم علیه السلام و لما قال الله عز و جل لجمیع أرواح بنی آدم أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی قال أول من قال بلی محمد صلی الله علیه و آله فصار بسبقه إلی بلی سید الأولین و الآخرین و أفضل النبیین و المرسلین فمن لم یجب عن هذه المسأله بجواب إبراهیم فقد رغب عن ملته قال الله عز و جل وَ مَنْ یَرْغَبُ عَنْ مِلَّهِ إِبْراهِیمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ ثم اصطفاء الله عز و جل إیاه فی الدنیا ثم شهادته فی العاقبه أنه من الصالحین فی قوله عز و جل وَ لَقَدِ اصْطَفَیْناهُ فِی الدُّنْیا وَ إِنَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ و الصالحون هم النبی و الأئمه (۱)صلوات الله علیهم الآخذون عن الله أمره و نهیه و الملتمسون للصلاح من عنده و المجتنبون للرأی و القیاس فی دینه فی قوله عز و جل إِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِینَ ثم اقتداء من بعده من الأنبیاء علیهم السلام فی قوله عز و جل وَ وَصَّی بِها إِبْراهِیمُ بَنِیهِ وَ یَعْقُوبُ یا بَنِیَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی لَکُمُ الدِّینَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ و فی قوله عز و جل لنبیه صلی الله علیه و آله ثُمَّ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّهَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ و فی قوله عز و جل مِلَّهَ أَبِیکُمْ إِبْراهِیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِنْ قَبْلُ و أشراط کلمات الإمام مأخوذه من جهته مما یحتاج إلیه الأمه من مصالح الدنیا و الآخره و قول إبراهیم علیه السلام وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی من حرف تبعیض لیعلم أن من الذریه من یستحق الإمامه و منهم من لا یستحق الإمامه هذا من جمله المسلمین و ذلک أنه یستحیل أن یدعو إبراهیم علیه السلام بالإمامه للکافر أو للمسلم الذی لیس بمعصوم فصح أن باب التبعیض وقع علی خواص المؤمنین و الخواص إنما صاروا خواصا بالبعد من الکفر ثم من اجتنب الکبائر صار من جمله الخواص أخص ثم المعصوم هو الخاص الأخص و لو کان للتخصیص صوره أدنی علیه لجعل ذلک من أوصاف الإمام.

و قد سمی الله عز و جل عیسی من ذریه إبراهیم و کان ابن ابنته من بعده و

۱- فی نسخه: هم النبیون و الأئمّه.

لما صح أن ابن البنت ذريه و دعا إبراهيم لذريته بالإمامه وجب على محمد صلى الله عليه و آله الاقتداء به في وضع الإمامه في المعصومين من ذريته حذو النعل بالنعل بعد ما أوحى الله عز و جل إليه و حكم عليه بقوله ثُمَّ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّهَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً الآيه و لو خالف ذلك لكان داخلا في قوله عز و جل وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّهِ إِبْراهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ جل نبی الله عن ذلك و قال الله عز و جل إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا و أمير المؤمنين أبو ذريه النبی صلی الله عليه و آله و أوضع الإمامه فيه وضعها في ذريه المعصومين و قوله عز و جل لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ عنی به أن الإمامه لا تصلح لمن قد عبد صنما أو وثنا أو أشرك بالله طرفه عين و إن أسلم بعد ذلك و الظلم وضع الشي ء في غير موضعه و أعظم الظلم الشرك قال الله عز و جل إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ و كذلك لا يصلح الإمامه لمن قد ارتكب (۱)من المحارم شيئا صغيرا كان أو كبيرا و إن تاب منه بعد ذلك و كذلك لا يقيم الحد من في جنبه حد فإذا لا يكون الإمام إلا معصوما و لا تعلم عصمته إلا بنص الله عليه على لسان نبيه صلى الله عليه و آله لأن العصمه ليست في ظاهر الخلقه فترى كالسواد و البياض و ما أشبه ذلك و هي مغيبه لا تعرف إلا بتعريف علام الغيوب عز و جل (۲)

مع، معانی الأخبار الدَّقَّاقُ عَنِ الْعَلَوِيِّ مِثْلَهُ إِلَى آخِرِ مَا أَضَافَ إِلَيْهِ مِنْ كَلَامِهِ (۳).

**[ترجمه]الخصال: مفضل بن عمر می گوید: از امام صاق علیه السلام درباره معنای کلمات در آیه {و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود}، پرسیدم و حضرت فرمود: آنها همان کلماتی هستند که ابراهیم علیه السلام از پروردگاش دریافت کرد و بر آن توبه نمود. او عرض کرد: پروردگارا، به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین از تو می خواهم تا توبه ام را بپذیری. بدین سان خداوند، توبه ابراهیم علیه السلام را پذیرفت. پروردگار، بسیار توبه پذیر و مهربان است. مفضل می گوید: به حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا، مقصود خداوند عزوجل از این که فرمود: {و وی آن همه را به انجام رسانید.}، چه بود؟ حضرت در پاسخ فرمود: آن کلمات را تا حضرت قائم علیه السلام که دوازده امام می شوند و نه تن آنان از فرزندان امام حسین علیه السلام هستند، رساند. مفضل می گوید: به حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا، مرا از تفسیر آیه { و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد.} باخبر ساز. حضرت فرمود: مقصود از آن، امامت است که خداوند، آن را تا روز قیامت در میان فرزندان حسین علیه السلام قرار داد. به حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا، چرا امامت در میان فرزندان امام حسین علیه السلام قرار گرفت نه امام حسن، در حالی که هر دوی آنها فرزندان رسول خدا، نوه های دختریِ او و سرور جوانان اهل بهشت هستند؟ حضرت در پاسخ فرمود: موسی و هارون علیهما السلام هر دو پیامبر و فرستاده خدا و برادر یکدیگر بودند. اما خدا نبوت را در میان فرزندان هارون قرار داد نه موسی و هیچ کس این حق را نداشت که بگوید: چرا خدا این کار را کرد؟، زیرا امامت، خلافت خداوند عزوجل است و هیچ کس حق ندارد بگوید: چرا خداوند این امامت را در میان فرزندان حسین علیه السلام قرار داد نه امام حسن علیه السلام؟؛ زیرا خداوند در افعال خود حکیم است و از آن چه انجام می دهد باز خواست نمی شود، در حالی که آنان باز خواست می شوند. - . چنین به نظر می رسد که حدیث تا همین جا بوده است و پس از آن سخن صدوق (ره) است. -

آیه {و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید.}، توجیه دیگری نیز دارد و توجیهی که ما آورده ایم، اساس این توجیه به شمار می آید. ابتلا و آزمودن بر دو نوع است:

یکی از آن دو بر خداوند که یادش بلند مرتبه باد، محال و دیگری رواست. آن آزمودن محال، این است

ص: ۶۶

که خداوند، ابراهیم علیه السلام را بیازماید تا حوادث روزگار که بعدها رخ می‌دهد، بر وی روشن گردد. چنین آزمودنی درست نیست؛ زیرا تنها خداوند عزوجل، عالم به غیب است. نوع دوم آزمودن، آن است که خداوند، ابراهیم علیه السلام را بیازماید و وی به آن آزمون شکیبایی ورزد تا شایسته آن چیزی باشد که خداوند به او ارزانی می دارد و دیگران به او بنگرند و به او اقتدا نمایند و از حکمت خداوند عزوجل دریابند که اسباب امامت تنها در فرد شایسته که این اسباب را به تنهایی و مستقلاً دارد و در طول روزگار چیزی جز خوبی از او نمایان نشده است، جمع می گردد.

ما بخشی از آن کلمات را آوردیم. از مصادیق دیگر آن کلمات، یقین است و آیه {و این گونه ملکوت آسمآنها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد.} نیز به همین امر اشاره دارد. مصداق دیگر آن نیز معرفت به قدیم بودن، وحدانیت و منزه بودن خداوند از تشبیه است و آن هنگامی بود که ابراهیم علیه السلام به ستاره، ماه و خورشید نگریست و با افول و غروب هر یک از آنها بر حادث بودنشان و با حادث بودنشان بر مُحدَث بودنشان استدلال کرد. مصداق دیگر آن کلمات، پی بردن ابراهیم علیه السلام به این امر بود که حکم کردن به وسیله ستارگان، اشتباه است. آیات {پس نظری به ستارگان افکند. و گفت من کسالت دارم}، نیز به همین امر اشاره دارند. دلیل این که خداوند سبحان، نگاه ابراهیم علیه السلام را در این آیه با قید یک نگاه آورد، این است که یک نگاه، موجب اشتباه نمی شود. سخن پیامبر صلی الله علیه و آله نیز دلیلی بر این مطلب است. ایشان به علی علیه السلام فرمودند: ای علی، نخستین نگاه به نفع تو و نگاه دوم علیه توست. مصداق دیگر آن، شجاعت است که جریان بتها از آن پرده برداشته است. دلیل این مصداق، آیات ذیل است: {آنگاه که به پدر خود و قومش گفت این مجسمه هایی که شما ملازم آنها شده اید چیستند. گفتند پدران خود را پرستندگان آنها یافتیم. گفت قطعا شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید. گفتند آیا حق را برای ما آورده ای یا تو از شوخی کنندگانی. گفت [نه] بلکه پروردگارتان پروردگار آسمانها و زمین است همان کسی که آنها را پدید آورده است و من بر این [واقعیت] از گواهانم. و سوگند به خدا که پس از آنکه پشت کردید و رفتید قطعا در کار بتانتان تدبیری خواهم کرد. پس آنها را جز بزرگترشان را ریز ریز کرد باشد که ایشان به سراغ آن بروند }پایداری یک مرد در برابر هزاران دشمن خدا، نهایت شجاعت است. مصداق دیگر، بردباری است و معنای آن به طور ضمنی در آیه {زیرا ابراهیم بردبار و نرمدل و بازگشت کننده [به سوی خدا] بود.}، آمده است. مصداق دیگر، سخاوت و بخشندگیِ ابراهیم علیه السلام است که تبیین آن در حدیث مهمان شدن انسان های ارجمند توسط وی گذشت. مصداق دیگر، دوری گزیدن او از اهل بیت و قبیله اش بود. معنای این مصداق به طور ضمنی در آیه {و از شما و [از] آنچه غیر از خدا می خوانید کناره می گیرم.} تا آخر آیه، آمده است. مصداق دیگر، امر به معروف و نهی از منکر است که آیات {پدر جان چرا چیزی را که نمی شنود و نمی بیند و از تو چیزی را دور نمی کند می پرستی.

ص: ۶۷

ای پدر به راستی مرا از دانش [وحی حقایقی به دست] آمده که تو را نیامده است پس از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت نمایم. پدر جان شیطان را مپرست که شیطان [خدای] رحمان را عصیانگر است. پدر جان من می ترسم از جانب

[خدای] رحمان عذابی به تو رسد و تو یار شیطان باشی.} نیز به همین امر اشاره دارد. مصداق دیگر، پاسخ دادن بدی با خوبی است آن زمانی بود که پدرش به او گفت: {گفت ای ابراهیم آیا تو از خدایان من متنفری اگر باز نایستی تو را سنگسار خواهم کرد و [برو] برای مدتی طولانی از من دور شو.} و به پدرش فرمود: {به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می خواهم، زیرا او همواره نسبت به من پر مهر بوده است.} مصداق دیگر، توکل است و آیات ذیل به همین امر اشاره دارد:{آن کس که مرا آفریده و همو راهنماییم می کند. و آن کس که او به من خوراک می دهد و سیرابم می گرداند. و چون بیمار شوم او مرا درمان می بخشد. و آن کس که مرا می میراند و سپس زنده ام می گرداند. و آن کس که امید دارم روز پاداش گناهم را بر من ببخشاید.}

مصداق دیگر، حکم کردن و پیوستن به صالحان است و آیه {پروردگارا به من دانش عطا کن و مرا به صالحان ملحق فرمای}، نیز بر همین امر دلالت دارد. یعنی مرا به صالحانی ملحق ساز که تنها به حکم خداوند عزوجل حکم می کنند و با رأی خود و قیاس، حکم نمی کنند. مقصود از این دعا آن بود که حجت های خدا پس از ابراهیم علیه السلام بر راستی و درستی او شهادت دهند. تبیین این مطلب در آیه {و برای من در [میان] آیندگان آوازه نیکو گذار} آمده است. منظور ابراهیم علیه اسلام از آیندگان، این امت برتر بوده است. خداوند نیز دعایش را اجابت فرمود و برای او و دیگر انبیا علیهم السلام آوازه نیکو در میان آیندگان قرار داد که همان علی بن ابی طالب علیه السلام است. دلیل این مطلب، آیه{و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم.} است. مصداق دیگر، آزمودن با خود است و آن زمانی بود که ابراهیم علیه السلام را در منجنیق گذاشته و او را در آتش افکندند. مصداق دیگر، آزمودن با فرزند است و آن زمانی بود که خداوند به او امر فرمود تا پسرش اسماعیل را سر ببرد. مصداق دیگر، آزمودن با همسر است و آن زمانی بود که خدوند، همسر ابراهیم علیه السلام را از دست عزازه قبطی رهانید و ماجرای آن پیشتر در آن حدیث گذشت.

مصداق دیگر، شکیبایی بر اخلاق بد ساره است. مصداق دیگر، کوچک شمردن خود در اطاعت است و آیه {و روزی که [مردم] برانگیخته می شوند رسوایم مکن.}، نیز به همینن مطلب اشاره دارد. مصداق دیگر، منزه و پاک بودن است که در آیه {ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی بلکه حق گرایی فرمانبردار بود و از مشرکان نبود.} به آن اشاره شده است. مصداق دیگر، جمع شدن شروط اطاعت است. تبیین این مطلب در آیات {بگو در حقیقت نماز من و [سایر] عبادات من و زندگی و مرگ من برای خدا پروردگار جهانیان است. [که] او را شریکی نیست و بر این [کار] دستور یافته ام و من نخستین مسلمانم} آمده است. در سخن ابراهیم علیه السلام که فرمود: {زندگی و مرگ من برای خدا پروردگار جهانیان است.}، تمام شروط طاعت جمع شده است، بی آن که چیزی را از یاد برده و یا معنایی از معانی آن از او پنهان مانده باشد. مصداق دیگر، مستجاب شدن دعای او در آیه

ص: ۶۸

{پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می کنی؟}است. این آیه، یکی از آیات متشابه است بدین معناست که ابراهیم علیه السلام از خداوند درباره کیفیت پرسید. کیفیت، از افعال خداست و هرگاه دانا آن را نداند، عیبی بر خداوند نیست و در وحدانیتش خللی وارد نمی شود. خداوند عزوجل فرمود: {مگر ایمان نیاورده ای؟ گفت: چرا.} این، شرط کلی برای

کسی است که به خداوند ایمان آورده است یعنی وقتی از مؤمن می‌پرسند: آیا ایمان نیاورده ای؟، باید مانند ابراهیم علیه السلام بگوید: چرا. همچنین خداوند عزوجل به روح تمامی انسآنها فرمود: {آیا پروردگار شما نیستم. گفتند: چرا} حضرت فرمود: نخستین کسی که «چرا» گفت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود و با پیشی جستنش بر دیگران سرور پیشینیان و آیندگان و برترین پیامبران و فرستاده شدگان گردید. بنابراین هر کس در برابر این پرسش به مانند ابراهیم پاسخ نگوید، از آیین او روی گردانده است. خداوند عزوجل فرمود: {و چه کسی جز آن که به سبک مغزی گراید از آیین ابراهیم روی برمی تابد؟} مصداق دیگر آن کلمات، برگزیده شدن ابراهیم علیه السلام در این دنیا توسط خداوند است. مصداق دیگر، آن است که خداوند در آخرت بر این که وی از جمله صالحان است، گواهی می دهد. آیه {و ما او را در این دنیا برگزیدیم و البته در آخرت [نیز] از شایستگان خواهد بود.}، نیز به این دو مطلب اشاره دارد. صالحان، عبارتند از: پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، همان‌هایی که اوامر و نواهی خداوند را می‌پذیرند و صلاحیت را از جانب او می‌خواهند و از دخالت دادن رأی خود و قیاس در دین خدا بر حذرند. آیه {هنگامی که پروردگارش به او فرمود تسلیم شو گفت به پروردگار جهانیان تسلیم شدم.} نیز به همین امر اشاره دارد. مصداق دیگر، اقتدا کردن دیگر انبیا به ابراهیم علیه السلام در آیه {ای پسران من خداوند برای شما این دین را برگزید پس البته نباید جز مسلمان بمیرید.} و نیز در این آیه است که خداوند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: {سپس به تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم حقگرای پیروی کن [چرا که] او از مشرکان نبود.} آیه دیگری که به این مطلب اشاره دارد، آیه {آیین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید.} است.

همچنین شروط کلمات امام، از سوی خود او گرفته شده است و عبارت از صلاح دنیا و آخرت است که امت بدان نیاز دارد. «مِن» در سخن ابراهیم علیه السلام که فرمود: «ومن ذرّیّتی» {از دودمانم [چطور]}، مِن تبعیضیه است تا دیگران بدانند که در میان دودمان مسلمان او بعضی شایستگی امامت را دارا بوده و بعضی این شایستگی را ندارند؛ چرا که محال است ابراهیم علیه السلام برای کافر یا برای مسلمانی که معصوم نیست دعا به امامت کند. بنابراین آن بعض، بر مؤمنان خواص صدق می کند. آنان با دوری از کفر، خواص شده اند. سپس هر کس از آن خواص از گناهان کبیره دوری کند، تبدیل به اخص می شود و معصوم، خاص الأخص است.

اگر برای تخصیص، صورتی نزدیکتر از این نیز می‌بود، آن نیز از صفات امام قرار داده می شد.

خداوند عزوجل، عیسی علیه السلام را از جمله فرزندان ابراهیم علیه السلام نامید، با این که وی نوه دختری اش بود.

ص: ۶۹

بنابراین، چون فرزند نامیدن نوه دختری درست است و ابراهیم علیه السلام برای فرزندان خود دعا به امامت کرد، بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز لازم می آید تا از باب پیروی کامل از ابراهیم علیه السلام، امامت را در میان فرزندان معصومش قرار دهد؛ زیرا خداوند عزوجل به او چنین وحی فرمود: {سپس به تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم حقگرای پیروی کن [چرا که] او از مشرکان نبود.} تا آخر آیه و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله با آن مخالفت ورزد، مصداق حکم آیه {و چه کسی جز آن که به سبک مغزی گراید از آیین ابراهیم روی برمی تابد؟} می شود و شأن پیامبر صلی الله علیه و آله مرتکب

شـدن به چنین امری برتر است. خداونـد فرمود: {در حقیقت نزدیکـترین مردم به ابراهیم همـان کسـانی هسـتند که او را پیروی کرده انـد و [نیز] این پیامبر و کسانی که [به آیین او] ایمان آورده انـد.} این در حالی است که امیر المؤمنین علی علیه السـلام، پـدر فرزنـدان پیـامبر صـلی الله علیه و آله است و پیـامبر، امـامت را در او قرار داد و او آن را در میان معصومان به ودیعت نهاد. {پیمان من به بیدادگران نمی رسد.} یعنی کسـی که به اندازه گوشه چشـمی صنم یا بت پرستیده یا چیزی را شریک خدا قرار داده است، شایسـتگی امامت نـدارد، هر چنـد پس از آن اسـلام آورده باشـد. به قرار دادن چیزی در غیر از جای خود، ظلم می گوینـد و بزرگترین ظلم، شـرک ورزیـدن است، همـان طور که خداونـد عزوجـل فرمود: {همانـا شـرک، ظلمی بزرگ است} همچنین کسـی که مرتکب گناه شـده باشـد، چه کوچک یا بزرگ، صـلاحیت امامت را نـدارد، هر چند از آن گناه توبه کرده باشـد. کسـی که بایـد دربـاره اش حـد الهی اجرا شـود نیز صـلاحیت نـدارد که حـدود الهی را به اجرا در آورد. بنـابراین، تنها معصوم می‌تواند امام باشد و عصمتش تنها از راه تصریح خداوند می باشد که بر زبان پیامبرش جاری می گردد، زیرا عصمت، در ظاهر آفرینش وجود ندارد تا به مانند سیاهی و

سپیـدی یا چیزهای شبیه به آن دیـده شود، بلکه پنهان از دیـدگان است و تنها با شـناساندن خداونـد، عالم به غیب شـناخته می شود. - . الخصال ۱: ۱۴۶-۱۴۹ -

معانی الاخبار: شبیه این حدیث تا آخر آنچه از کلامش به آن افزوده آمده است. - . معانی الاخبار: ۴۲-۴۴ -

**[ترجمه]

بیان

قوله ثم علمه بأن الحکم بالنجوم خطأ مبنی علی أن نظره علیه السلام إنما کان موافقه للقوم و الحکم بالسقم للتوریه کما مر.

**[ترجمه]این که حضـرت فرمـود: یکی از مصـادیق آن کلمـات، پی بردن ابراهیم علیه السـلام به اشـتباه بودن حکم به وسـیله ستارگـان است، مبنی بر این است که نگاه ابراهیم علیه السـلام به ماننـد نگاه کردن قومش به سـتارگان و حکـم کردن از طریق آن بر کسالت و از باب توریه باشد. پیشتر درباره این مطلب سخن گفتیم.

**[ترجمه]

«۱۳»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ یَزِیدَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِبْرَاهِیمَ الَّذِی وَفَّی قَالَ إِنَّهُ کَانَ یَقُولُ إِذَا أَصْبَحَ وَ أَمْسَی أَصْبَحْتُ وَ رَبِّی مَحْمُودٌ أَصْبَحْتُ لَا أُشْرِکُ بِاللَّهِ شَیْئاً وَ لَا أَدْعُو مَعَ اللَّهِ إِلَهاً آخَرَ وَ لَا أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ وَلِیّاً فَسُمِّیَ بِذَلِکَ عَبْداً شَکُوراً (۴).

۱- فی نسخه: و کذلک لا یصلح للإمامه من ارتکب اه.

۲- الخصال ج ۱: ۱۴۶- ۱۴۹. م.

۳- معانی الأخبار: ۴۲- ۴۴. م.

۴- علل الشرائع: ۲۴. م.

**[ترجمه]علل الشرائع: حفص بن بختری: امام صادق علیه السلام درباره آیه {و [نیز در نوشته های] همان ابراهیمی که وفا کرد.} فرمود: ابراهیم علیه السلام به هنگام صبح و شام می فرمود: صبح کردم در حالی که پروردگارم، ستوده است. صبح کردم در حالی که چیزی را شریک او قرار نمی دهم و به همراه خدا، خدای دیگری را نمی خوانم و دوستی غیر او بر نمی گزینم. بدین سان بنده بسیار شکر گذار نامیده شد. - . علل الشرائع: ۲۴ -

ص: ۷۰

**[ترجمه]

«۱۴»

ل، الخصال مع، معانی الأخبار عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَسْوَارِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ الشَّجَرِیِّ (۱)عَنْ عَمْرِو بْنِ حَفْصٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَسَدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ یَحْیَی بْنِ سَعِیدٍ الْبَصْرِیِّ عَنِ ابْنِ جَرِیحٍ عَنْ عَطَا عَنْ عُتْبَهَ بْنِ عُمَیْرٍ اللَّیْثِیِّ عَنْ أَبِی ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَی إِبْرَاهِیمَ عِشْرِینَ صَحِیفَهً قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا کَانَتْ صُحُفُ إِبْرَاهِیمَ قَالَ کَانَتْ أَمْثَالًا کُلُّهَا وَ کَانَ فِیهَا أَیُّهَا الْمَلِکُ الْمُبْتَلَی الْمَغْرُورُ إِنِّی لَمْ أَبْعَثْکَ لِتَجْمَعَ الدُّنْیَا بَعْضَهَا إِلَی بَعْضٍ وَ لَکِنْ (۲)بَعَثْتُکَ لِتَرُدَّ عَنِّی دَعْوَهَ الْمَظْلُومِ فَإِنِّی لَا أَرُدُّهَا وَ إِنْ کَانَتْ مِنْ کَافِرٍ وَ عَلَی الْعَاقِلِ مَا لَمْ یَکُنْ مَغْلُوباً أَنْ یَکُونَ لَهُ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ سَاعَهٌ یُنَاجِی فِیهَا رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سَاعَهٌ یُحَاسِبُ فِیهَا نَفْسَهُ وَ سَاعَهٌ یَتَفَکَّرُ فِیمَا صَنَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ وَ سَاعَهٌ یَخْلُو فِیهَا بِحَظِّ نَفْسِهِ مِنَ الْحَلَالِ فَإِنَّ هَذِهِ السَّاعَهَ عَوْنٌ لِتِلْکَ السَّاعَاتِ وَ اسْتِجْمَامٌ لِلْقُلُوبِ وَ تَوْزِیعٌ لَهَا وَ عَلَی الْعَاقِلِ أَنْ یَکُونَ بَصِیراً بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَی شَأْنِهِ حَافِظاً لِلِسَانِهِ فَإِنَّ مَنْ حَسَبَ کَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ کَلَامُهُ إِلَّا فِیمَا یَعْنِیهِ وَ عَلَی الْعَاقِلِ أَنْ یَکُونَ طَالِباً لِثَلَاثٍ مَرَمَّهٍ لِمَعَاشٍ أَوْ تَزَوُّدٍ لِمَعَادٍ أَوْ تَلَذُّذٍ فِی غَیْرِ مُحَرَّمٍ قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا کَانَتْ صُحُفُ مُوسَی علیه السلام قَالَ کَانَتْ عِبَراً کُلُّهَا (۳)وَ فِیهَا عَجَبٌ (۴)لِمَنْ أَیْقَنَ بِالْمَوْتِ کَیْفَ یَفْرَحُ وَ لِمَنْ أَیْقَنَ بِالنَّارِ لِمَ یَضْحَکُ وَ لِمَنْ یَرَی الدُّنْیَا وَ تَقَلُّبَهَا بِأَهْلِهَا لِمَ یَطْمَئِنُّ إِلَیْهَا وَ لِمَنْ یُؤْمِنُ بِالْقَدَرِ کَیْفَ یَنْصَبُ وَ لِمَنْ أَیْقَنَ بِالْحِسَابِ لِمَ لَا یَعْمَلُ قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ فِی أَیْدِینَا مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَیْکَ شَیْ ءٌ مِمَّا کَانَ فِی صُحُفِ إِبْرَاهِیمَ وَ مُوسَی قَالَ یَا أَبَا ذَرٍّ اقْرَأْ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکَّی وَ ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّی بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیاهَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهُ خَیْرٌ وَ أَبْقی إِنَّ هذا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولی صُحُفِ إِبْراهِیمَ وَ مُوسی (۵).

ص: ۷۱

۱- بفتح الشین و الجیم نسبه إلی شجره و هی قریه بالمدینه، أو الی غیرها. و فی الخصال المطبوع السجری، و فی نسخه. السحری، و لعلهما مصحف السجزی بکسر السین و سکون الجیم نسبه الی سجستان علی غیر قیاس.

۲- فی نسخه: و لکنی.

۳- فی نسخه: کان عبرا کلها، و فی المصدر: کانت عبرانیه کلها. م.

۴- فی نسخه: و فیها: عجبا.

۵- الخصال ج ۲: ۱۰۴- ۱۰۵. م.

**[ترجمه]الخصال، معانی الاخبار: ابوذر از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که حضرت فرمود: خداوند بیست صحیفه را بر ابراهیم علیه السلام نازل کرد. ابوذر می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خدا، آنها چه بودند؟ حضرت فرمود: تمامی آنها ضرب المثل بودند. در آنها آمده بود: ای پادشاهِ آزموده و فریفته شده با دنیا، همانا من تو را مبعوث نداشتم تا اموال دنیا را گرد هم آوری، بلکه تو را مبعوث داشتم تا به جای من ندای مظلوم را پاسخ گویی، چرا که من ندای مظلوم را هر چند کافر باشد، پاسخ می گویم. انسان خردمند باید تا زمانی که درمانده نشده است، سه ساعت برای خود داشته باشد: ساعتی را به مناجات با پروردگار عزوجل بگذراند، ساعتی را به محاسبه نفس خود اختصاص دهد، ساعتی را به اندیشه در آنچه خداوند

برای او خلق کرده سپری کند و ساعتی را برای بهره‌گیری از نعمت های حلال بگذراند؛ پس این ساعت، کمکی برای آن ساعات است و باعث تفریح و گشایش دل‌ها می شود. انسان خردمند باید نسبت به زمانه خود بصیرت داشته باشد، به امور خود روی آورد و زبانش را نگاه دارد؛ زیرا هر کس اندازه سخن گفتنش را در برابر عملش بسنجد، سخن گفتنش جز درباره آن چه به او مربوط است، کم می شود. انسان خردمند باید سه چیز را بجوید: اصلاح معیشت، توشه گیری برای روز معاد و لذت بردن از غیر حرام. ابوذر می گوید: به حضرت عرض کردم: ای رسول خدا، صحیفه های موسی علیه السلام چه بودند؟ حضرت فرمود: تمامی آن ها، پند و عبرت بودند. - . در منبع چنین آمده است: تمامی آن ها عبری بودند. - در آنها آمده بود: شگفتا، چگونه کسی که یقین به مرگ دارد، شادی می کند و کسی که یقین به آتش جهنم دارد، می خندد و کسی که دنیا و بی وفایی اش به ساکنانش را می بیند، به آن اطمینان می ورزد و کسی که به تقدیر ایمان دارد، خسته می شود و کسی که به روز حساب یقین دارد کار نمی کند؟ ابوذر می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا، آیا از آنچه خداوند بر شما از مطالب موجود در صحیفه های ابراهیم و موسی علیهما السلام نازل کرد، در دستان ما چیزی هست؟ حضرت فرمود: ای ابوذر بخوان: {رستگار شد آن کس که خود را پاک گردانید *و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد* لیکن [شما] زندگی دنیا را برمی‌گزینید * با آنکه [جهان] آخرت نیکوتر و پایدارتر است * قطعا در صحیفه‌های گذشته این [معنا] هست * صحیفه‌های ابراهیم و موسی}. - . الخصال ۲: ۱۰۴، ۱۰۵ -

ص: ۷۱

**[ترجمه]

بیان

ما لم یکن مغلوبا أی بالمرض أو بالعدو أو بالمصائب أو علی عقله فیکون تأکیدا و قوله علیه السلام و ساعه یخلو معطوف علی قوله ثلاث ساعات و لعله کان أربع ساعات کما فی الأخبار الأخر و قوله ینصب من النصب بمعنی التعب.

**[ترجمه]منظور از سخن پیامبر صلی الله و علیه و آله که فرمود: تا زمانی که درمانده نشده است، درمانگی به خاطر بیماری، دشمن، بدبختی ها یا درماندگی خِرَد است و این از باب تأکید می باشد. همچنین سخن حضرت که فرمود: و ساعتی از بهره گیری از نعمت های حلال دوری کند، معطوف بر آن سه ساعت است یا شاید چهار ساعت بوده است، همان طور که در

احادیث دیگر این طور آمده است. ینصب، از ریشه نصب و به معنای خستگی است.

**[ترجمه]

«۱۵»

یر، بصائر الدرجات مُحَمَّدٌ عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ ثَعْلَبَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحِیمِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی هَذِهِ الْآیَهِ وَ کَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ قَالَ کُشِطَ لَهُ عَنِ الْأَرْضِ حَتَّی رَآهَا وَ مَنْ فِیهَا وَ عَنِ السَّمَاءِ حَتَّی رَآهَا وَ مَنْ فِیهَا وَ الْمَلَکَ الَّذِی یَحْمِلُهَا وَ الْعَرْشَ وَ مَنْ عَلَیْهِ وَ کَذَلِکَ أُرِیَ صَاحِبُکُمْ (۱).

شی، تفسیر العیاشی عن زراره مثله (۲).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: عبد الرحیم: امام باقر علیه السلام درباره آیه {و این گونه ملکوت آسمآنها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد.} فرمود: خداوند برای ابراهیم علیه السلام پرده از زمین برداشت تا آن که وی زمین و ساکنان آن را دید. همچنین پرده از آسمان برداشت و وی آسمان، ساکنان آن، فرشته حامل آسمان، عرش و ساکنان عرش را مشاهده فرمود. خداوند به همنشین شما نیز این چیز ها را نشان داد. - . بصائر الدرجات: ۱۲۰ -

تفسیر العیاشی: شبیه این حدیث در این تفسیر نیز آمده است. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۱۶»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ وَ کَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ کُشِطَ لَهُ عَنِ السَّمَاوَاتِ حَتَّی نَظَرَ إِلَی الْعَرْشِ وَ مَا عَلَیْهِ قَالَ وَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْعَرْشِ وَ الْکُرْسِیِّ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام کُشِطَ لَهُ عَنِ الْأَرْضِ حَتَّی رَآهَا وَ عَنِ السَّمَاءِ وَ مَا فِیهَا وَ الْمَلَکِ الَّذِی یَحْمِلُهَا وَ الْکُرْسِیِّ وَ مَا عَلَیْهِ (۳).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: زراره: امام باقر و علیهم السلام درباره آیه {و این گونه ملکوت آسمآنها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد.} فرمود: خداوند برای ابراهیم علیه السلام پرده از آسمآنها برداشت تا این که به عرش و ساکنان آن نگریست. حضرت همچنین فرمود: خداوند برای او پرده از آسمان ها، زمین، عرش و کُرسی برداشت. امام صادق علیه السلام درباره این آیه فرمود: خداوند برای ابراهیم علیه السلام پرده از زمین برداشت تا آن که وی زمین را دید. همچنین برای او پرده از آسمان، ساکنان آن، فرشته حامل آسمان، کُرسی و ساکنان آن برداشت. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۱۷»

«۱۷»

وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام وَ كَذٰلِكَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ قَالَ أُعْطِیَ بَصَرُهُ مِنَ الْقُوَّهِ مَا یَعْدُو السَّمَاوَاتِ فَرَأَی مَا فِیهَا وَ رَأَی الْعَرْشَ وَ مَا فَوْقَهُ وَ رَأَی مَا فِی الْأَرْضِ وَ مَا تَحْتَهَا (۴).

**[ترجمه]امام باقر علیه السلام در حدیث دیگری درباره آیه {و این گونه ملكوت آسمآنها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین كنندگان باشد.} فرمود: به چشمان ابراهیم علیه السلام قدرتی بخشیده شد كه آسمآنها را در می نوردید. بدین سان او ساكنان آسمان ها، عرش، ساكنان عرش، زمین و آن چه در روی زمین و زیر آن است را مشاهده فرمود. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۱۸»

یر، بصائر الدرجات أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ الْمُغِیرَهِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ كَذٰلِكَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ قَالَ كُشِطَ لِإِبْرَاهِیمَ علیه السلام السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ حَتَّی نَظَرَ إِلَی مَا فَوْقَ الْعَرْشِ وَ كُشِطَ لَهُ الْأَرْضُ حَتَّی رَأَی مَا فِی الْهَوَاءِ وَ فُعِلَ بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مِثْلُ ذَلِكَ وَ إِنِّی لَأَرَی صَاحِبَكُمْ وَ الْأَئِمَّهَ مِنْ بَعْدِهِ قَدْ فُعِلَ بِهِمْ مِثْلُ ذَلِكَ (۵).

۱- بصائر الدرجات: ۱۲۰. م.

۲- مخطوط. م.

۳- مخطوط. م.

۴- مخطوط. م.

۵- بصائر الدرجات: ۱۲۰. م.

شی، تفسیر العیاشی عن عبد الرحیم مثله (۱)أقول سیأتی بعض الأخبار فی أبواب فضائل الأئمه علیهم السلام.

**[ترجمه]بصائر الدرجات: ابن مسکان: امام صادق علیه السلام درباره آیه {و این گونه ملکوت آسمآنها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد.} فرمود: برای ابراهیم علیه السلام پرده از هفت آسمان برداشته شد تا این که او به آن چه بر بالای عرش است، نگریست. همچنین برای او پرده از زمین برداشته شد و وی آن چه در هوا است را مشاهده فرمود. خداوند این کار را در حق حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز انجام داد. من چنین می بینم که خداوند، این کار را در حق همنشین شما و ائمه پس از او نیز انجام داده است. - . نسخه خطی -

ص: ۷۲

تفسیر العیاشی: شبیه این حدیث در این تفسیر نیز آمده است. - . نسخه خطی -

می گویم: برخی از احادیث در باب های فضایل ائمه علیهم السلام خواهد آمد.

**[ترجمه]

«۱۹»

شی، تفسیر العیاشی رَوَی أَبُو بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَتِ الْجِبَالُ عَشَرَةً وَ کَانَتِ الطُّیُورُ الدِّیکَ وَ الْحَمَامَهَ وَ الطَّاوُسَ وَ الْغُرَابَ وَ قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَهً مِنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ فَقَطِّعْهُنَّ بِلَحْمِهِنَّ وَ عِظَامِهِنَّ وَ رِیشِهِنَّ ثُمَّ أَمْسِکْ رُءُوسَهُنَّ ثُمَّ فَرِّقْهُنَّ عَلَی عَشَرَهِ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً فَجَعَلَ مَا کَانَ فِی هَذَا الْجَبَلِ یَذْهَبُ إِلَی هَذَا الْجَبَلِ بِرَأْسِهِ وَ لَحْمِهِ وَ دَمِهِ ثُمَّ یَأْتِیهِ حَتَّی یَضَعَ رَأْسَهُ فِی عُنُقِهِ حَتَّی فَرَغَ مِنْ أَرْبَعَتِهِنَّ (۲).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: ابو بصیر: امام صادق علیه السلام فرمود: آن کوه ها، ده عدد بودند و آن پرندگان عبارت بودند از: خروس، کبوتر، طاووس و کلاغ. خداوند فرمود: پس، چهار پرنده برگیر؛ و آنها را پیش خود، به همراه گوشت، استخوان و پر هایشان ریز ریز گردان. سپس سرشان را بگیر و اجزای آنها را روی ده کوه بپراکن. بدین سان خداوند سر، گوشت و خونشان را که بر روی کوه ها پراکنده بود، گرد هم آورد و سپس آن پرندگان به سوی ابراهیم علیه السلام آمدند تا سرشان به گردنشان متصل شود تا این که هر چهار پرنده کامل شدند. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۲۰»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ إِنَّ اللَّهَ لَمَّا أَوْحَی إِلَی إِبْرَاهِیمَ علیه السلام أَنْ خُذْ أَرْبَعَهً مِنَ الطَّیْرِ عَمَدَ إِبْرَاهِیمُ فَأَخَذَ النَّعَامَهَ وَ الطَّاوُسَ وَ الْوَزَّهَ (۳)وَ الدِّیکَ فَنَتَفَ رِیشَهُنَّ بَعْدَ الذَّبْحِ ثُمَّ جَعَلَهُنَّ فِی مِهْرَاسَهٍ (۴)فَهَرَسَهُنَّ ثُمَّ فَرَّقَهُنَّ عَلَی جِبَالِ الْأُرْدُنِّ وَ کَانَتْ یَوْمَئِذٍ عَشَرَهَ أَجْبَالٍ فَوَضَعَ عَلَی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ دَعَاهُنَّ بِأَسْمَائِهِنَّ فَأَقْبَلْنَ

إِلَيْهِ سَعْياً يَعْنِی مُسْرِعَاتٍ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ عِنْدَ ذَلِکَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَی كُلِّ شَیْ ءٍ قَدِيرٌ (۵).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: معروف بن خربوذ: امام باقر علیه السلام فرمود: چون خداوند به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که چهار پرنده برگیر، وی شتر مرغ، طاووس، غاز و خروس را برگرفت و آنها را ذبح کرده و پر هایشان را کند. سپس آنها را در هاونی قرار داد و آنها را کوفت. سپس آنها را روی کوه های اردن پراکنده ساخت. آن کوه ها در آن هنگام ده عدد بودند. ابراهیم علیه السلام روی هر کوه، مقداری را نهاد. سپس آنها را با نامشان فرا خواند و آنها شتابان به سوی او روی آوردند. ابراهیم علیه السلام در این هنگام فرمود: می دانم که خداوند بر هرچیزی تواناست. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۲۱»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِی أَ كَانَ فِی قَلْبِهِ شَكٌّ قَالَ لَا وَ لَكِنَّهُ أَرَادَ مِنَ اللَّهِ الزِّيَادَةَ فِی يَقِينِهِ قَالَ وَ الْجُزْءُ وَاحِدٌ مِنْ عَشَرَةٍ (۶).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: علی بن اسباط: برخی از امام رضا علیه السلام درباره تفسیر آیه {گفت: چرا، ولی تا دلم آرامش یابد.} پرسیدند: آیا در دل ابراهیم علیه السلام شک بود؟ حضرت در پاسخ فرمود: خیر، ولی او می خواست تا خداوند بر یقینش بیفزاید. همچنین حضرت فرمود: مقصود از جزء، یک دهم است. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۲۲»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ: جُمِعَ لِأَبِی جَعْفَرٍ (۷)جَمِيعُ الْقُضَاةِ فَقَالَ لَهُمْ رَجُلٌ أَوْصَی بِجُزْءٍ مِنْ مَالِهِ فَكَمِ الْجُزْءُ فَلَمْ يَعْلَمُوا كَمِ الْجُزْءُ وَ اشْتَكَوْا إِلَيْهِ فِيهِ فَأَبْرَدَ بَرِيداً إِلَی صَاحِبِ الْمَدِينَةِ أَنْ يَسْأَلَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیهما السلام رَجُلٌ أَوْصَی بِجُزْءٍ مِنْ مَالِهِ فَكَمِ الْجُزْءُ فَقَدْ أَشْكَلَ ذَلِکَ عَلَی الْقُضَاةِ فَلَمْ يَعْلَمُوا كَمِ الْجُزْءُ فَإِنْ هُوَ أَخْبَرَکَ بِهِ وَ إِلَّا فَاحْمِلْهُ

۱- مخطوط. م.

۲- مخطوط. م.

۳- الوزه لغه فی الاوز: البط.

۴- المهراس: الهاون.

۵- مخطوط. م.

۶- مخطوط. م.

٧- أي المنصور الدوانيقي.

عَلَی الْبَرِیدِ وَ وَجِّهْهُ إِلَیَّ فَأَتَی صَاحِبُ الْمَدِینَهِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لَهُ إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ بَعَثَ إِلَیَّ أَنْ أَسْأَلَکَ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَی بِجُزْءٍ مِنْ مَالِهِ وَ سَأَلَ مَنْ قِبَلَهُ مِنَ الْقُضَاهِ فَلَمْ یُخْبِرُوهُ مَا هُوَ وَ قَدْ کَتَبَ إِلَیَّ إِنْ فَسَّرْتَ ذَلِکَ لَهُ وَ إِلَّا حَمَلْتُکَ عَلَی الْبَرِیدِ إِلَیْهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هَذَا فِی کِتَابِ اللَّهِ بَیِّنٌ إِنَّ اللَّهَ یَقُولُ لَمَّا قَالَ إِبْرَاهِیمُ رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی إِلَی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً (۱)فَکَانَتِ الطَّیْرُ أَرْبَعَهً وَ الْجِبَالُ عَشَرَهً یُخْرِجُ الرَّجُلُ مِنْ کُلِّ عَشَرَهِ أَجْزَاءٍ جُزْءاً وَاحِداً وَ إِنَّ إِبْرَاهِیمَ دَعَا بِمِهْرَاسٍ فَدَقَّ فِیهِ الطُّیُورَ جَمِیعاً وَ حَبَسَ الرُّءُوسَ عِنْدَهُ ثُمَّ إِنَّهُ دَعَا بِالَّذِی أُمِرَ بِهِ فَجَعَلَ یَنْظُرُ إِلَی الرِّیشِ کَیْفَ یَخْرُجُ وَ إِلَی الْعُرُوقِ عِرْقاً عِرْقاً حَتَّی تَمَّ جَنَاحُهُ مُسْتَوِیاً فَأَهْوَی نَحْوَ إِبْرَاهِیمَ فَقَالَ إِبْرَاهِیمُ بِبَعْضِ الرُّءُوسِ فَاسْتَقْبَلَهُ بِهِ فَلَمْ یَکُنِ الرَّأْسُ الَّذِی اسْتَقْبَلَهُ بِهِ لِذَلِکَ الْبَدَنِ حَتَّی انْتَقَلَ إِلَیْهِ غَیْرُهُ فَکَانَ مُوَافِقاً لِلرَّأْسِ فَتَمَّتِ الْعِدَّهُ وَ تَمَّتِ الْأَبْدَانُ(۲).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: عبد الصمد بن بشیر: روایت شده است که تمامی قضات نزد منصور دوانیقی گرد هم آمدند. وی به آنان گفت: مردی جزئی از اموالش را وصیت کرده است. جزء، چه مقدار است؟ قضات از پاسخ درماندند و دراین باره به او شکایت کردند. منصور پیکی به سوی والی مدینه گسیل داشت و از او خواست تا از امام صادق علیه السلام این مسئله را بپرسد؛ چرا که قضات در یافتن پاسخی برای آن با مشکل روبرو شده اند و نمی دانند که جزء، چه مقدار است. منصور به والی نوشت که اگر امام علیه السلام تو را از مقدار آن باخبر ساخت که هیچ وگرنه او را به همراه پیک به سوی من بفرست.

والی مدینه نزد امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: منصور دوانیقی پیکی را به سوی من گسیل داشته است تا از شما بپرسم که مردی جزئی از اموالش را وصیت کرده است. از جانب او از قضات پرسیده شده است که جزء، چه مقدار است، اما آنان پاسخی برای این پرسش نیافته اند؛ از این رو برایم نوشت تا اگر مقدار آن را مشخص ساختید که هیچ وگرنه شما را به همراه پیک نزد او بفرستم. حضرت فرمود: پاسخ این پرسش در کتاب خداوند تبیین شده است. چون ابراهیم علیه السلام عرض کرد: {پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می کنی؟}، خداوند فرمود: {بر هر کوهی جزئی از آنها را قرار ده.} آن پرنده ها، چهار عدد و آن کوه ها، ده عدد بودند. ابراهیم علیه السلام از هر ده جزء، یک جزء را خارج می کرد. وی هاونی خواست و تمامی آن پرنده ها را در آن کوبید و سر ها را پیش خود نگاه داشت. سپس او با آنچه بدان دستور داده شده بود، فراخواند و دید که چگونه پر ها بیرون آمده و رگ ها گرد هم می آیند تا آن که بال پرنده کامل شد و به سوی ابراهیم علیه السلام فرود آمد. ابراهیم علیه السلام با یکی از سر ها که برای بدن آن پرنده نبود به استقبال پرنده رفت تا این که پرنده از آن سر به سر دیگر منتقل که سازگار با بدنش بود، منتقل شد و اسباب و بدن ها کامل گشتند. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۲۳»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ حَرِیزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام أَنَّهُ کَانَ یَقْرَأُ هَذِهِ الْآیَهَ رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ لِوَلَدَیَّ یَعْنِی إِسْمَاعِیلَ وَ إِسْحَاقَ (۳).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: از امام باقر یا امام صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت آیه «رَبِّ اغفِر لی وَ لِوَلَدَیَّ» {پروردگارا بر من و دو پسرم ببخشای.} را به این صورت تلاوت کرده و می فرمود: مقصود، اسماعیل و اسحاق علیهما السلام است. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۲۴»

وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَحَدِهِمَا أَنَّهُ قَرَأَ رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ قَالَ هَذِهِ کَلِمَهٌ صَحَّفَهَا الْکُتَّابُ إِنَّمَا کَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِیمَ لِأَبِیهِ عَنْ مَوْعِدَهٍ وَعَدَها إِیَّاهُ وَ إِنَّمَا قَالَ رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَ لِوَلَدَیَّ یَعْنِی إِسْمَاعِیلَ وَ إِسْحَاقَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ اللَّهِ ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله (۴).

**[ترجمه]از امام باقر یا امام صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت آیه {پروردگارا بر من و پدر و مادرم ببخشای.} را تلاوت کرده و فرمود: این واژه، اشتباهی است که از سوی کاتبان رخ داده است؛ زیرا طلب آمرزش ابراهیم علیه السلام برای پدرش به خاطر وعده ای بود که پدرش به او داده بود. بنابراین، او چنین گفته است: «ربنا اغفر لی و لولدیّ» {پروردگارا بر من و دو پسرم ببخشای.} و مقصودش اسماعیل و اسحاق علیهما السلام و حسن و حسین علیهما السلام فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۲۵»

غو، غوالی اللئالی فِی الْحَدِیثِ أَنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام لَقِیَ مَلَکاً فَقَالَ لَهُ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا مَلَکُ الْمَوْتِ فَقَالَ أَ تَسْتَطِیعُ أَنْ تُرِیَنِی الصُّورَهَ الَّتِی تَقْبِضُ فِیهَا رُوحَ الْمُؤْمِنِ قَالَ نَعَمْ أَعْرِضْ عَنِّی فَأَعْرَضَ عَنْهُ فَإِذَا هُوَ شَابٌّ حَسَنُ الصُّورَهِ حَسَنُ الثِّیَابِ حَسَنُ الشَّمَائِلِ طَیِّبُ الرَّائِحَهِ فَقَالَ یَا مَلَکَ الْمَوْتِ لَوْ لَمْ یَلْقَ الْمُؤْمِنُ إِلَّا حُسْنَ صُورَتِکَ لَکَانَ حَسْبَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ هَلْ تَسْتَطِیعُ أَنْ تُرِیَنِی الصُّورَهَ الَّتِی تَقْبِضُ فِیهَا رُوحَ الْفَاجِرِ فَقَالَ لَا تُطِیقُ

۱- هکذا فی النسخ، و فی تفسیر البرهان هکذا: «رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی الی قوله تعالی: «ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً».

۲- مخطوط. م.

۳- مخطوط. م.

۴- مخطوط. م.

فَقَالَ بَلَی قَالَ فَأَعْرِضْ عَنِّی فَأَعْرَضَ عَنْهُ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَیْهِ فَإِذَا هُوَ رَجُلٌ أَسْوَدُ قَائِمُ الشَّعَرِ مُنْتِنُ الرَّائِحَهِ أَسْوَدُ الثِّیَابِ یَخْرُجُ مِنْ فِیهِ وَ مِنْ مَنَاخِرِهِ النِّیرَانُ وَ الدُّخَانُ فَغُشِیَ عَلَی إِبْرَاهِیمَ ثُمَّ أَفَاقَ وَ قَدْ عَادَ مَلَکُ الْمَوْتِ إِلَی حَالَتِهِ الْأُولَی فَقَالَ یَا مَلَکَ الْمَوْتِ لَوْ لَمْ یَلْقَ الْفَاجِرُ إِلَّا صُورَتَکَ هَذِهِ لَکَفَتْهُ.

**[ترجمه]غوالی اللئالی: در حدیث آمده است که ابراهیم علیه السلام، فرشته ای را دید و به او فرمود: تو کیستی؟ او گفت: من، فرشته مرگ هستم. ابراهیم علیه السلام گفت: آیا می توانی سیمایت را که در آن، مؤمن را قبض روح می کنی، به من نشان دهی؟ او گفت: آری، نگاهت را از من بر گردان. وی نگاهش را از او برگرداند و ناگهان او را جوانی خوش سیما، خوش لباس، با شمایل زیبا و خوشبو یافت. ابراهیم علیه السلام گفت: ای فرشته مرگ، اگر مؤمن، تنها سیمای زیبایت را ببیند، او را کفایت می کند. سپس به او فرمود: آیا می توانی سیمایت را که در آن انسان بدکاره

را قبض روح می کنی، به من نشان دهی؟ او گفت: تحملش را نداری.

ص: ۷۴

ابراهیم علیه السلام فرمود: چرا، می توانم. او گفت: رویت را از من برگردان. حضرت فرمود: ابراهیم علیه السلام از او روی بر گرداند. سپس به او روی کرد و ناگهان او را مردی سیاه با موهای سیخ شده، بدبو و با لباس های سیاه یافت که از دهان و سوراخ های بینی اش آتش و دود بیرون می آمد. ابراهیم علیه السلام با دیدنش بی هوش شد. سپس در حالی که فرشته مرگ به حالت نخستش بازگشته بود، به هوش آمد و فرمود: اگر انسان بدکاره، تنها سیمایت را ببیند، او را کفایت می کند.

**[ترجمه]

«۲۶»

کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَیَابَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام فَقَالَ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً وَ کَانَتِ الْجِبَالُ یَوْمَئِذٍ عَشَرَهً (۱).

**[ترجمه]الکافی: عبد الرحمن بن سیابه: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل به ابراهیم علیه السلام دستور داد: {بر هر کوهی جزئی از آنها را قرار ده.} آن کوه ها در آن هنگام ده عدد بودند. - . فروع الکافی ۲: ۲۴۵ -

**[ترجمه]

«۲۷»

کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ وَ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مِثْلَهُ (۲)

**[ترجمه]الکافی: حدیث دیگری نیز شبیه به حدیث بالا از امام صادق علیه السلام روایت شده است. - . فروع الکافی ۲: ۲۴۵ -

**[ترجمه]

«۲۸»

کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام الْجُزْءُ وَاحِدٌ مِنْ عَشَرَهٍ لِأَنَّ الْجِبَالَ کَانَتْ عَشَرَهً وَ الطُّیُورُ أَرْبَعَهً (۳).

**[ترجمه]الکافی: ابان بن تغلب: امام باقر علیه السلام فرمود: جزء، یک دهم است؛ زیرا آن کوه ها ده عدد و آن پرنده ها چهار عدد بودند. - . فروع الکافی ۲: ۲۴۵ -

**[ترجمه]

«۲۹»

کا، الکافی بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أُنْزِلَ صُحُفُ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام فِی أَوَّلِ لَیْلَهٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ (۴).

۱- فروع الکافی ج ۲: ۲۴۵. م.

۲- فروع الکافی ج ۲: ۲۴۵. م.

۳- فروع الکافی ج ۲: ۲۴۵. م.

۴- لم نجده. م.

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: صحیفه های ابراهیم علیه السلام در شب اول ماه رمضان بر او نازل شد. - . این حدیث را نیافتیم. -

ص: 75

**[ترجمه]

باب ۴ جمل أحواله و وفاته علیه السلام

الأخبار

«۱»

لی، الأمالی للصدوق مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ عَنْ أَبِیهِ عِمْرَانَ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْأَنْصَارِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ التَّمِیمِیِّ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیهما السلام بَیْنَا إِبْرَاهِیمُ خَلِیلُ الرَّحْمَنِ علیه السلام فِی جَبَلِ بَیْتِ الْمَقْدِسِ یَطْلُبُ مَرْعًی لِغَنَمِهِ إِذْ سَمِعَ صَوْتاً فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَائِمٍ یُصَلِّی طُولُهُ اثْنَا عَشَرَ شِبْراً فَقَالَ لَهُ یَا عَبْدَ اللَّهِ لِمَنْ تُصَلِّی قَالَ لِإِلَهِ السَّمَاءِ فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام هَلْ بَقِیَ أَحَدٌ مِنْ قَوْمِکَ غَیْرُکَ قَالَ لَا قَالَ فَمِنْ أَیْنَ تَأْکُلُ قَالَ أَجْتَنِی مِنْ هَذَا الشَّجَرِ فِی الصَّیْفِ وَ آکُلُهُ فِی الشِّتَاءِ قَالَ لَهُ فَأَیْنَ مَنْزِلُکَ قَالَ فَأَوْمَأَ بِیَدِهِ إِلَی جَبَلٍ فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام هَلْ لَکَ أَنْ تَذْهَبَ بِی مَعَکَ فَأَبِیتَ عِنْدَکَ اللَّیْلَهَ فَقَالَ إِنَّ قُدَّامِی مَاءً لَا یُخَاضُ قَالَ کَیْفَ تَصْنَعُ قَالَ أَمْشِی عَلَیْهِ قَالَ فَاذْهَبْ بِی مَعَکَ فَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ یَرْزُقَنِی مَا رَزَقَکَ قَالَ فَأَخَذَ الْعَابِدُ بِیَدِهِ فَمَضَیَا جَمِیعاً حَتَّی انْتَهَیَا إِلَی الْمَاءِ فَمَشَی وَ مَشَی إِبْرَاهِیمُ علیه السلام مَعَهُ حَتَّی انْتَهَیَا إِلَی مَنْزِلِهِ فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام أَیُّ الْأَیَّامِ أَعْظَمُ فَقَالَ لَهُ الْعَابِدُ یَوْمُ الدِّینِ یَوْمَ یُدَانُ النَّاسُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ قَالَ فَهَلْ لَکَ أَنْ تَرْفَعَ یَدَکَ وَ أَرْفَعَ یَدِی فَنَدْعُوَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یُؤْمِنَنَا مِنْ شَرِّ ذَلِکَ الْیَوْمِ فَقَالَ وَ مَا تَصْنَعُ بِدَعْوَتِی فَوَ اللَّهِ إِنَّ لِی لَدَعْوَهً مُنْذُ ثَلَاثِ سِنِینَ فَمَا أُجِبْتُ فِیهَا بِشَیْ ءٍ فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام أَ وَ لَا أُخْبِرُکَ لِأَیِّ شَیْ ءٍ احْتُبِسَتْ دَعْوَتُکَ قَالَ بَلَی قَالَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَحَبَّ عَبْداً احْتَبَسَ دَعْوَتَهُ لِیُنَاجِیَهُ وَ یَسْأَلَهُ وَ یَطْلُبَ إِلَیْهِ وَ إِذَا أَبْغَضَ عَبْداً عَجَّلَ لَهُ دَعْوَتَهُ أَوْ أَلْقَی الْیَأْسَ فِی قَلْبِهِ مِنْهَا ثُمَّ قَالَ لَهُ وَ مَا کَانَتْ دَعْوَتُکَ قَالَ مَرَّ بِی غَنَمٌ وَ مَعَهُ غُلَامٌ لَهُ ذُؤَابَهٌ فَقُلْتُ یَا غُلَامُ لِمَنْ هَذَا الْغَنَمُ فَقَالَ لِإِبْرَاهِیمَ خَلِیلِ الرَّحْمَنِ فَقُلْتُ اللَّهُمَّ إِنْ کَانَ لَکَ فِی الْأَرْضِ خَلِیلٌ فَأَرِنِیهِ فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِیمُ فَقَدِ اسْتَجَابَ اللَّهُ لَکَ أَنَا إِبْرَاهِیمُ خَلِیلُ الرَّحْمَنِ فَعَانَقَهُ فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله جَاءَتِ الْمُصَافَحَهُ (۱).

ص: 76

۱- أمالی الصدوق: ۱۷۸- ۱۷۹. م.

**[ترجمه]امالی الصدوق: محمد بن جعفر تمیمی: امام صادق علیه السلام فرمود: در حالی که ابراهیم خلیل الرحمان علیه السلام در کوه بیت المقدس در جستجوی چراگاهی برای گوسفندانش بود، صدایی شنید و ناگهان مردی را دید که به نماز ایستاده و طولش دوازده وجب است. ابراهیم علیه السلام از او پرسید: ای بنده خدا، برای که نماز می گزاری؟ آن مرد پاسخ داد: برای خدای آسمان. ابراهیم علیه السلام پرسید: آیا جز تو کسی از قومت باقی مانده است؟ او پاسخ داد: خیر. ابراهیم علیه السلام پرسید: پس از چه راهی غذا می خوری؟ او پاسخ داد: میوه این درخت را در تابستان می چینم و در زمستان می خورم. ابراهیم علیه السلام پرسید: خانه ات کجاست؟ حضرت فرمود: آن مرد با دستش کوهی را نشان داد. ابراهیم علیه السلام پرسید: آیا دوست داری مرا با خود ببری و امشب را پیش تو بمانم؟ او پاسخ داد: پیش رویم آبی است که نمی توان وارد آن شد. ابراهیم علیه السلام پرسید: پس چه کار می کنی؟ او پاسخ داد: روی آن، راه می روم. ابراهیم علیه السلام فرمود: پس مرا با خود ببر. شاید خدا آنچه را به تو روزی داده است، به من نیز روزی دهد. حضرت فرمود: آن عابد دست ابراهیم علیه السلام را گرفت و هر دو رفتند تا به آب رسیدند. آن عابد به راه افتاد و ابراهیم علیه السلام نیز به همراه او رفت تا این که به خانه آن عابد رسیدند. ابراهیم علیه السلام از او پرسید: کدام روز بزرگتر است؟ او پاسخ داد: روز جزا، روزی که مردم از یکدیگر جزا داده می شوند. ابراهیم علیه السلام پرسید:

آیا دوست داری دستت را بالا بگیری و من نیز دستم را بالا بگیرم و از خداوند عزوجل بخواهیم تا ما را از شر آن روز در امان بدارد؟ او پاسخ داد: با دعای من چه کار داری؟ به خداوند سوگند، از سه سال پیش دعایی کرده ام و هنوز دعایم اجابت نشده است. ابراهیم علیه السلام فرود: اول تو را از علت حبس شدن دعایت آگاه می سازم؟. او گفت: باشد، آگاهم ساز. ابراهیم علیه السلام فرمود: اگر خداوند عزوجل بنده ای را دوست بدارد، دعایش را حبس می کند تا آن بنده با او مناجات و از او درخواست و طلب کند و اگر بنده ای را دشمن بدارد، دعایش را سرعت می بخشد و یا ناامیدی از برآورده شدن آن دعا را در دلش می افکند. سپس پرسید: دعایت چه بود؟ او پاسخ داد: گوسفندی از کنارم گذشت که به همراه آن پسر بچه ای بود که گیسو داشت. از او پرسیدم: ای پسر، این گوسفند، از آنِ کیست؟ او پاسخ داد: از آنِ ابراهیم خلیل الرحمن است. عرض کردم: خدایا، اگر بر روی زمین دوستی داری، او را به من نشان بده. ابراهیم علیه السلام فرمود: خداوند، دعایت را اجابت فرموده است. من، ابراهیم خلیل الرحمن هستم. آن مرد، ابراهیم علیه السلام را در آغوش گرفت. چون خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت، مصافحه (دست دادن با یکدیگر) آمد. - . امالی الصدوق: ۱۷۸، ۱۷۹ -

ص: ۷۶

**[ترجمه]

«۲»

ع، علل الشرائع مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنْ أَبِی الْجَارُودِ رَفَعَهُ فِیمَا یُرْوَی إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ: إِنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام مَرَّ بِبَانِقْیَا فَکَانَ یُزَلْزَلُ بِهَا (۱)فَبَاتَ بِهَا فَأَصْبَحَ الْقَوْمُ وَ لَمْ یُزَلْزَلْ بِهِمْ فَقَالُوا مَا هَذَا وَ لَیْسَ حَدَثٌ قَالُوا هَاهُنَا شَیْخٌ وَ مَعَهُ غُلَامٌ لَهُ قَالَ فَأَتَوْهُ فَقَالُوا لَهُ یَا هَذَا إِنَّهُ کَانَ یُزَلْزَلُ بِنَا کُلَّ لَیْلَهٍ وَ لَمْ یُزَلْزَلْ بِنَا هَذِهِ اللَّیْلَهَ فَبِتْ عِنْدَنَا فَبَاتَ فَلَمْ یُزَلْزَلْ بِهِمْ

فَقَالُوا أَقِمْ عِنْدَنَا وَ نَحْنُ نُجْرِی عَلَیْکَ (۲)مَا أَحْبَبْتَ قَالَ لَا وَ لَکِنْ تَبِیعُونِّی هَذَا الظَّهْرَ وَ لَا یُزَلْزَلُ بِکَمْ قَالُوا فَهُوَ لَکَ قَالَ لَا آخُذُهُ إِلَّا بِالشِّرَی قَالُوا فَخُذْهُ بِمَا شِئْتَ فَاشْتَرَاهُ بِسَبْعِ نِعَاجٍ وَ أَرْبَعَهِ أَحْمِرَهٍ فَلِذَلِکَ سُمِّیَ بَانِقْیَا لِأَنَّ النِّعَاجَ بِالنَّبَطِیَّهِ نِقْیَا قَالَ فَقَالَ لَهُ غُلَامُهُ یَا خَلِیلَ الرَّحْمَنِ مَا تَصْنَعُ بِهَذَا الظَّهْرِ لَیْسَ فِیهِ زَرْعٌ وَ لَا ضَرْعٌ فَقَالَ لَهُ اسْکُتْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَحْشُرُ مِنْ هَذَا الظَّهْرِ سَبْعِینَ أَلْفاً یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ بِغَیْرِ حِسَابٍ یَشْفَعُ الرَّجُلُ مِنْهُمْ لِکَذَا وَ کَذَا (۳)

**[ترجمه]علل الشرائع: ابو الجارود نقل کرد: در حدیثی نقل شده: امام علی علیه السلام فرمود: ابراهیم علیه السلام از بانقیا که در آن زلزله رخ می داد - . در یکی از نسخه ها این طور آمده است: که در آن جا مهمان شده بود. - ،

گذشت و شب در آن جا ماند. مردم صبح کردند در حالی که زلزله ای رخ نداد. از یکدیگر پرسیدند: چه شده که دیگر زلزله رخ نمی دهد؟ برخی پاسخ دادند: در اینجا پیر مردی به همراه پسر بچه اش است. حضرت فرمود: آنان نزد ابراهیم علیه السلام رفتند و گفتند: ای مرد، هر شب بر ما زلزله می آمد و امشب که تو در میان ما مانده ای زلزله نیامده است. ابراهیم علیه السلام شب را آن جا ماند و زلزله ای نیامد. آنان گفتند: در پیش ما بمان و ما هر چه بخواهی به تو می‌دهیم. ابراهیم علیه السلام فرمود: خیر، بلکه این زمین بلند را به من می فروشید و زلزله ای در میان شما رخ

نمی دهد. آنان گفتند: آن، برای توست. ابراهیم علیه السلام فرمود: تنها از راه خریدن آن را بر می دارم. آنان گفتند: با هر بهایی که خواستی آن را بردار. ابراهیم علیه السلام آن را در مقابل هفت میش و چهار خر خرید. از این رو آن جا بانقیا نامیده شد؛ چرا که میش به زبان نبطی نقیا نامیده می شود. حضرت فرمود: پسر حضرت ابراهیم علیه السلام به او گفت: ای خلیل الرحمن، با این زمین بلند که نه به درد کشاورزی و نه به درد دامپروری می خورد، می خواهی چه بکنی؟ ابراهیم علیه السلام فرمود: خاموش باش؛ چرا که خداوند عزوجل از این زمین بلند هفتاد هزار تن را بدون محاسبه وارد بهشت می سازد و یک مرد از آنان، فلانی و فلانی را شفاعت می کند - . علل الشرائع : ۱۹۵ - .

**[ترجمه]

بیان

قال الفیروزآبادی بانقیا قریه بالکوفه أقول المراد به ظهر الکوفه و هو الغری.

**[ترجمه]فیروز آبادی می گوید: بانقیا، دهکده ای در کوفه است.

می گویم: مقصود ابراهیم علیه السلام، زمین بلند کوفه یعنی غریّ بوده است.

**[ترجمه]

«۳»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدٍ الْوَاسِطِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ

عليه السلام قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَنَّ الْأَرْضَ قَدْ شَكَتْ إِلَيَّ الْحَيَاءَ مِنْ رُؤْيَةِ عَوْرَتِکَ فَاجْعَلْ بَيْنَکَ وَ بَيْنَهَا حِجَاباً فَجَعَلَ شَيْئاً هُوَ أَكْثَرُ مِنَ الثِّيَابِ وَ مِنْ دُونِ السَّرَاوِيلِ فَلَبِسَهُ فَكَانَ إِلَى رُكْبَتَيْهِ (۴).

**[ترجمه]علل الشرائع: محمد واسطى گفت: امام صادق عليه السلام فرمود: خداوند عزوجل به ابراهيم عليه السلام وحى فرمود كه زمين از شرم ديدن عورت تو به من شكايت كرده است. پس ميان خود و زمين حجابى قرار ده. بدين سان ابراهيم عليه السلام چيزى را كه بيش از لباس و كوتاه تر از شلوار بود، پوشيد. آن چيز تا زانوهايش بود. - . علل الشرائع : ۱۹۵ -

**[ترجمه]

بيان

قوله عليه السلام هو أكثر من الثياب أى زائد على سائر أثوابه و الظاهر هو أكبر من التبان قال فى النهايه التبّان سراويل صغير يستر العوره المغلظه فقط و يكثر لبسه الملاحون.

**[ترجمه]اين كه حضرت فرمود: بيش از لباس هايش بود، يعنى علاوه بر لباس هاى ديگرش بود. از ظاهر حديث بر مى آيد كه آن بزرگتر از تنكه بود. در النهايه آمده است: تنكه، شلوار كوتاهى است كه تنها عورت ضخيم را مى پوشاند و بيشتر، ملوانان آن را مى پوشند.

**[ترجمه]

«۴»

ع، علل الشرائع بِإِسْنَادِ الْعَمْرِيِّ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله سُئِلَ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْجَزَرَ فَقَالَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام كَانَ لَهُ يَوْماً ضَيْفٌ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مَا يَمُونُ

۱- فى نسخه: فكان نزل بها.

۲- فى المصدر: نجزى. م.

۳- علل الشرائع: ۱۹۵. م.

۴- علل الشرائع: ۱۹۵. م.

ضَيْفَهُ فَقَالَ فِی نَفْسِهِ أَقُومُ إِلَی سَقْفِی فَأَسْتَخْرِجُ مِنْ جُذُوعِهِ فَأَبِیعُهُ مِنَ النَّجَّارِ فَیَعْمَلُ صَنَماً فَلَمْ یَفْعَلْ وَ خَرَجَ وَ مَعَهُ إِزَارٌ إِلَی مَوْضِعٍ وَ صَلَّی رَکْعَتَیْنِ فَجَاءَ مَلَکٌ وَ أَخَذَ مِنْ ذَلِکَ الرَّمْلِ وَ الْحِجَارَهِ فَقَبَضَهُ فِی إِزَارِ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام وَ حَمَلَهُ إِلَی بَیْتِهِ کَهَیْئَهِ رَجُلٍ فَقَالَ لِأَهْلِ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام هَذَا إِزَارُ إِبْرَاهِیمَ فَخُذِیهِ فَفَتَحُوا الْإِزَارَ فَإِذَا الرَّمْلُ قَدْ صَارَ ذُرَهً وَ إِذَا الْحِجَارَهُ الطُّوَالُ قَدْ صَارَتْ جَزَراً وَ إِذَا الْحِجَارَهُ الْمُدَوَّرَهُ قَدْ صَارَتْ لِفْتاً (۱).

**[ترجمه]علل الشرائع: امام علی علیه السلام فرمود: برخی از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که خداوند، زردک را از چه چیزی آفرید؟ پیامبر در پاسخ فرمود: ابراهیم علیه السلام روزی مهمانی داشت و چیزی نداشت تا با آن به مهمان غذا دهد.

به خود گفت: اگر آهنگ سقف خانه ام را کنم و از تنه های درختان که در آن است تعدادی را بیرون کشیده و به نجار بفروشم، از آن بت خواهد ساخت. از این رو این کار را نکرد. او لنگی برداشت و به جایی رفت و دو رکعت نماز گزارد. فرشته ای آمد و مقداری از آن شن و سنگ را برداشت و در لنگ ابراهیم نهاد و آن را در هیئت یک مرد به خانه ابراهیم برد. وی به خانواده ابراهیم گفت: این، لنگ ابراهیم است. آن را بگیرید. آنان آن لنگ را گشودند و ناگهان دیدند که شن، تبدیل به ذرت و سنگ دراز، تبدیل به زردک و سنگ گِرد، تبدیل به شلغم شده است - . علل الشرائع: ۱۸۵ - .

**[ترجمه]

«۵»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنِ ابْنِ قُولَوَیْهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْأَشْعَرِیِّ عَنِ ابْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنِ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: أَوَّلُ اثْنَیْنِ تَصَافَحَا عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ ذُو الْقَرْنَیْنِ وَ إِبْرَاهِیمُ الْخَلِیلُ اسْتَقْبَلَهُ إِبْرَاهِیمُ فَصَافَحَهُ وَ أَوَّلُ شَجَرَهٍ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ النَّخْلَهُ (۲).

**[ترجمه]امالی الطوسی: ثمالی گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: نخستین دو نفری که بر روی زمین با هم دست دادند، ذو القرنین و ابراهیم خلیل علیه السلام بودند. ابراهیم به استقبال او رفت و با او دست داد. همچنین نخستین درخت بر روی زمین، درخت خرما بود - . امالی الطوسی: ۱۳۴ - .

**[ترجمه]

«۶»

لی، الأمالی للصدوق سَیَجِی ءُ فِی أَخْبَارِ الْمِعْرَاجِ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله مَرَّ عَلَی شَیْخٍ قَاعِدٍ تَحْتَ شَجَرَهٍ وَ حَوْلَهُ أَطْفَالٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ هَذَا الشَّیْخُ یَا جَبْرَئِیلُ قَالَ هَذَا أَبُوکَ إِبْرَاهِیمُ قَالَ فَمَا هَؤُلَاءِ الْأَطْفَالُ حَوْلَهُ قَالَ هَؤُلَاءِ أَطْفَالُ الْمُؤْمِنِینَ حَوْلَهُ یَغْذُوهُمْ (۳).

**[ترجمه]امالی الصدوق: در احادیث معراج خواهد آمد که پیامبر صلی الله علیه و آله از پیر مردی گذشت که زیر درختی به همراه چند کودک نشسته بود. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: ای جبرئیل، این پیر مرد کیست؟ جبرئیل پاسخ داد: این، پدرت ابراهیم علیه السلام است. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: این کودکان پیرامون او کیستند؟ جبرئیل پاسخ داد: این ها، فرزندان مؤمنان هستند که در پیرامون او بوده و او به آنان غذا می دهد - . امالی الصدوق: ۲۷۰ - .

**[ترجمه]

«۷»

ع، علل الشرائع لی، الأمالی للصدوق الدَّقَّاقُ عَنِ الصُّوفِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَی الطَّبَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ الْخَشَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مِحْصَنٍ عَنْ یُونُسَ بْنِ ظَبْیَانَ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ: لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی قَبْضَ رُوحِ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام أَهْبَطَ إِلَیْهِ مَلَکَ الْمَوْتِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا إِبْرَاهِیمُ قَالَ وَ عَلَیْکَ السَّلَامُ یَا مَلَکَ الْمَوْتِ أَ دَاعٍ أَمْ نَاعٍ قَالَ بَلْ دَاعٍ یَا إِبْرَاهِیمُ فَأَجِبْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ فَهَلْ رَأَیْتَ خَلِیلًا یُمِیتُ خَلِیلَهُ قَالَ فَرَجَعَ مَلَکُ الْمَوْتِ حَتَّی وَقَفَ بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ إِلَهِی قَدْ سَمِعْتَ مَا قَالَ خَلِیلُکَ إِبْرَاهِیمُ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ یَا مَلَکَ الْمَوْتِ اذْهَبْ إِلَیْهِ وَ قُلْ لَهُ هَلْ رَأَیْتَ حَبِیباً یَکْرَهُ لِقَاءَ حَبِیبِهِ إِنَّ الْحَبِیبَ یُحِبُّ لِقَاءَ حَبِیبِهِ (۴).

۱- علل الشرائع: ۱۸۵. و اللفت: الشلجم.

۲- أمالی الشیخ ص ۱۳۴. م.

۳- أمالی الصدوق: ۲۷۰. م.

۴- علل الشرائع: ۲۴، أمالی الصدوق: ۱۱۸. م.

**[ترجمه]علل الشرائع، امالی الصدوق: یونس بن ظبیان از امام صادق علیه السلام از پدران گرامیش نقل کرد: امام علی علیه السلام فرمود: چون خداوند بلند مرتبه و متعال خواست تا روح ابراهیم علیه السلام را بستاند، فرشته مرگ را به سوی او نازل کرد. فرشته مرگ به او گفت: درود بر تو ای ابراهیم. ابراهیم فرمود که بر تو نیز درود باد ای فرشته مرگ، دعوت کننده ای یا قاصد مرگ؟ فرشته مرگ پاسخ داد: بلکه ای ابراهیم، برای دعوت کردن آمده‌ام. پس اجابت کن. ابراهیم فرمود: آیا دوستی را دیده ای که دوستش را بمیراند؟ حضرت فرمود: فرشته مرگ بازگشت و در برابر خداوند ایستاد و عرض کرد: خدایا، سخن دوستت ابراهیم را شنیده ای. خداوند بلند مرتبه فرمود: ای فرشته مرگ، به نزد او برو و بگو: آیا محبوبی را دیده ای که از دیدار محبوبش بیزار باشد؟ همانا محبوب، دیدار محبوبش را دوست می دارد - . علل الشرائع: ۲۴ ، امالی الصدوق: ۱۱۸ - .

ص: ۷۸

**[ترجمه]

بیان

المراد بالداعی أن یکون طلبه علی سبیل التخییر و الرضی کما هو المتعارف فیمن یدعو ضیفا لکرامته و بالناعی أن یکون قاهرا طالبا علی الجزم و الحتم و کان غرض إبراهیم علیه السلام الشفاعه و الدعاء لطلب البقاء لیکثر من عباده ربه إن علم الله صلاحه فی ذلک.

**[ترجمه]مقصود از دعوت کننده، این است که درخواست فرشته مرگ، از باب مخیر کردن و رضایت است، همان طور که مرسوم است یک مهمان ارجمند را این طور دعوت می کنند. مقصود از قاصد مرگ، نیز آن است که دعوت فرشته مرگ همراه با اجبار و درخواستش، قاطعانه و حتمی است. همچنین مقصود ابراهیم علیه السلام، شفاعت و دعا برای طلب بقا در صورت صلاح دید خداوند بود تا بدین وسیله بیشتر او را عبادت کند.

**[ترجمه]

«۸»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ أَوْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام لَمَّا قَضَی مَنَاسِکَهُ رَجَعَ إِلَی الشَّامِ فَهَلَکَ وَ کَانَ سَبَبُ هَلَاکِهِ أَنَّ مَلَکَ الْمَوْتِ أَتَاهُ لِیَقْبِضَهُ فَکَرِهَ إِبْرَاهِیمُ الْمَوْتَ فَرَجَعَ مَلَکُ الْمَوْتِ إِلَی رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ إِنَّ إِبْرَاهِیمَ کَرِهَ الْمَوْتَ فَقَالَ دَعْ إِبْرَاهِیمَ فَإِنَّهُ یُحِبُّ أَنْ یَعْبُدَنِی قَالَ حَتَّی رَأَی إِبْرَاهِیمُ شَیْخاً کَبِیراً یَأْکُلُ وَ یَخْرُجُ مِنْهُ مَا یَأْکُلُهُ فَکَرِهَ الْحَیَاهَ وَ أَحَبَّ الْمَوْتَ فَبَلَغَنَا أَنَّ إِبْرَاهِیمَ أَتَی دَارَهُ فَإِذَا فِیهَا أَحْسَنُ صُورَهٍ مَا رَآهَا قَطُّ قَالَ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا مَلَکُ الْمَوْتِ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ مَنِ الَّذِی یَکْرَهُ قُرْبَکَ وَ زِیَارَتَکَ وَ أَنْتَ بِهَذِهِ الصُّورَهِ فَقَالَ یَا خَلِیلَ الرَّحْمَنِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَیْراً بَعَثَنِی إِلَیْهِ فِی هَذِهِ الصُّورَهِ وَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرّاً بَعَثَنِی إِلَیْهِ فِی غَیْرِ هَذِهِ الصُّورَهِ فَقُبِضَ علیه السلام بِالشَّامِ وَ تُوُفِّیَ بَعْدَهُ إِسْمَاعِیلُ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثِینَ وَ مِائَهِ سَنَهٍ فَدُفِنَ فِی الْحِجْرِ مَعَ أُمِّهِ (۱).

**[ترجمه]علل الشرائع: ابو بصیر گفت: امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمود: وقتی ابراهیم علیه السلام مناسکش را به جا آورد، به شام بازگشت و درگذشت. علت مرگش بدین صورت بود که فرشته مرگ، نزد او آمد تا روحش را بستاند. ابراهیم علیه السلام از مردن اعلام بیزاری کرد. فرشته مرگ نزد خداوند عزوجل بازگشت و عرض کرد: ابراهیم از مردن بیزار است. خداوند فرمود: ابراهیم را به حال خود بگذار؛ چرا که او دوست دارد مرا عبادت کند. حضرت فرمود: تا آن که ابراهیم علیه السلام، پیرمرد فرتوتی را دید که چیزی می خورد و آنچه می خورد، از او بیرون می آمد؛ از این رو از زندگی بیزار و دوستدار مرگ شد. در حدیث آمده است که ابراهیم علیه السلام به خانه اش آمد و ناگهان مردی را با زیباترین چهره که تا به حال ندیده بود، مشاهده کرد. از او پرسید: تو کیستی؟ او پاسخ داد: من، فرشته مرگ هستم. ابراهیم علیه السلام فرمود: پاک و منزه است خداوند سبحان، چه کسی می تواند از نزدیکی و دیدار تو با این چهره بیزار باشد؟ او گفت: ای خلیل الرحمن، هر گاه خداوند بلند مرتبه و متعال در برابر بنده ای خواستار خیری باشد، مرا با این چهره نزد او می فرستد و هر گاه درباره بنده ای خواستار شری باشد مرا با چهره دیگری نزد او گسیل می دارد. روح ابراهیم علیه السلام در شام ستانده شد. پس از او اسماعیل علیه السلام در سن صد و سی سالگی درگذشت و به همراه مادرش در حجر اسماعیل به خاک سپرده شد - . علل الشرائع: ۲۴ . -

**[ترجمه]

«۹»

ع، علل الشرائع ابْنُ الْمُتَوَکِّلِ عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ وَ غَیْرِهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ سَارَهَ قَالَتْ لِإِبْرَاهِیمَ علیه السلام یَا إِبْرَاهِیمُ قَدْ کَبِرْتَ فَلَوْ دَعَوْتَ اللَّهَ أَنْ یَرْزُقَکَ وَلَداً تَقَرُّ أَعْیُنُنَا بِهِ فَإِنَّ اللَّهَ قَدِ اتَّخَذَکَ خَلِیلًا وَ هُوَ مُجِیبٌ لِدَعْوَتِکَ إِنْ شَاءَ قَالَ علیه السلام فَسَأَلَ إِبْرَاهِیمُ رَبَّهُ أَنْ یَرْزُقَهُ غُلَاماً عَلِیماً فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ أَنِّی وَاهِبٌ لَکَ غُلَاماً عَلِیماً ثُمَّ أَبْلُوکَ بِالطَّاعَهِ لِی قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَمَکَثَ إِبْرَاهِیمُ بَعْدَ الْبِشَارَهِ ثَلَاثَ سِنِینَ ثُمَّ جَاءَتْهُ الْبِشَارَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّ سَارَهَ قَدْ قَالَتْ لِإِبْرَاهِیمَ إِنَّکَ قَدْ کَبِرْتَ وَ قَرُبَ أَجَلُکَ فَلَوْ دَعَوْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یُنْسِئَ فِی أَجَلِکَ (۲)وَ أَنْ یَمُدَّ لَکَ فِی الْعُمُرِ فَتَعِیشَ مَعَنَا وَ تَقَرَّ أَعْیُنُنَا قَالَ فَسَأَلَ إِبْرَاهِیمُ رَبَّهُ ذَلِکَ قَالَ

۱- علل الشرائع: ۲۴. م.

۲- أی یؤخر فی أجلک، یقال: أنسأ اللّه أجله و فی أجله أی أخره.

فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ سَلْ مِنْ زِيَادَهِ الْعُمُرِ مَا أَحْبَبْتَ تُعْطَهُ (۱)قَالَ فَأَخْبَرَ إِبْرَاهِيمُ سَارَهَ بِذَلِكَ فَقَالَتْ لَهُ سَلِ اللَّهَ أَنْ لَا يُمِيتَكَ حَتَّى تَكُونَ أَنْتَ الَّذِی تَسْأَلُهُ الْمَوْتَ قَالَ فَسَأَلَ إِبْرَاهِيمُ رَبَّهُ ذَلِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ ذَلِكَ لَكَ قَالَ فَأَخْبَرَ إِبْرَاهِيمُ سَارَهَ بِمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ فِی ذَلِكَ فَقَالَتْ سَارَهُ لِإِبْرَاهِيمَ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ اعْمَلْ طَعَاماً وَ ادْعُ عَلَيْهِ الْفُقَرَاءَ وَ أَهْلَ الْحَاجَهِ قَالَ فَفَعَلَ ذَلِكَ إِبْرَاهِيمُ وَ دَعَا إِلَيْهِ النَّاسَ فَكَانَ فِيمَنْ أَتَى رَجُلٌ كَبِيرٌ ضَعِيفٌ مَكْفُوفٌ (۲)مَعَهُ قَائِدٌ لَهُ فَأَجْلَسَهُ عَلَى مَائِدَتِهِ قَالَ فَمَدَّ الْأَعْمَى يَدَهُ فَتَنَاوَلَ لُقْمَهً وَ أَقْبَلَ بِهَا نَحْوَ فِيهِ فَجَعَلَتْ تَذْهَبُ يَمِيناً وَ شِمَالًا مِنْ ضَعْفِهِ ثُمَّ أَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى جَبْهَتِهِ فَتَنَاوَلَ قَائِدُهُ يَدَهُ فَجَاءَ بِهَا إِلَى فَمِهِ ثُمَّ تَنَاوَلَ الْمَكْفُوفُ لُقْمَهً فَضَرَبَ بِهَا عَيْنَهُ قَالَ وَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام يَنْظُرُ إِلَى الْمَكْفُوفِ وَ إِلَى مَا يَصْنَعُ قَالَ فَتَعَجَّبَ إِبْرَاهِيمُ مِنْ ذَلِكَ وَ سَأَلَ قَائِدَهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ الْقَائِدُ هَذَا الَّذِی تَرَى مِنَ الضَّعْفِ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ فِی نَفْسِهِ أَ لَيْسَ إِذَا كَبِرْتُ أَصِيرُ مِثْلَ هَذَا ثُمَّ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام سَأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَيْثُ رَأَى مِنَ الشَّيْخِ مَا رَأَى فَقَالَ اللَّهُمَّ تَوَفَّنِی فِی الْأَجَلِ الَّذِی كَتَبْتَ لِی فَلَا حَاجَهَ لِی فِی الزِّيَادَهِ فِی الْعُمُرِ بَعْدَ الَّذِی رَأَيْتُ (۳).

**[ترجمه]علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: ساره به ابراهیم علیه السلام عرض کرد: ای ابراهیم، تو پیر شده ای. ای کاش از خداوند می خواستی تا به تو فرزندی بدهد که چشمانمان را روشنی بخشد. خداوند تو را به عنوان دوست خود برگزیده است و ان شاء الله دعایت را اجابت می کند. حضرت فرمود: ابراهیم علیه السلام از پروردگارش خواست تا به او پسر دانایی ارزانی دارد. خداوند عزوجل به او وحی فرمود که من به تو پسر دانایی ارزانی می دارم. سپس تو را درباره اطاعت از من می آزمایم. حضرت فرمود: ابراهیم علیه السلام پس از این مژده خداوند سه سال صبر کرد. سپس آن مژده از سوی خداوند به او داده شد. همچنین ساره به ابراهیم علیه السلام عرض کرد: تو پیر شده ای و اجلت نزدیک شده است. ای کاش از خداوند می خواستی تا اجلت را به تعویق افکند و عمرت را طولانی دارد. بدین سان با ما زندگی کنی و چشمانمان از وجودت روشن گردد. حضرت می فرماید: ابراهیم آن را از پروردگارش خواست.

خداوند عزوجل به او وحی فرمود که هر چقدر عمر بیشتر می خواهی بخواه که ما آن را به تو ارزانی می داریم. حضرت فرمود: ابراهیم علیه السلام ساره را از این امر باخبر ساخت. ساره به او عرض کرد: از خدا بخواه تا تو را نمیراند تا این که تو خود از او طلب مرگ کنی. حضرت فرمود: ابراهیم آن را از پروردگارش خواست و خدواند عزوجل به او وحی فرمود که آن را به تو ارزانی داشتم. حضرت فرمود: ابراهیم علیه السلام ساره را از وحی خداوند عزوجل باخبر ساخت. ساره به او عرض کرد: خداوند را شکر کن و غذایی ترتیب داده و بیچارگان و نیازمندان را به آن دعوت کن. حضرت فرمود: ابراهیم چنین کرد و مردم را دعوت به آن ضیافت دعوت نمود. در میان آنان پیر مرد ناتوان و نابینایی بود که یک راهنما به همراه داشت. آن راهنما او را بر سر سفره اش نشاند.

حضرت فرمود: آن نابینا دستش را دراز کرد و لقمه ای برداشت و آن را به سمت دهانش برد. به دلیل ناتوانی اش لقمه غذا به سمت راست و چپ می رفت. سپس دستش را به سمت پیشانی اش برد. راهنمایش دست او را گرفت و به سمت دهانش برد. سپس آن نابینا لقمه دیگری برداشت و آن را به چشم خود زد. حضرت فرمود: ابراهیم به آن نابینا و آنچه می کرد، می نگریست. حضرت فرمود: ابراهیم از مشاهده این صحنه در شگفت ماند و از راهنمای آن نابینا درباره او پرسید. راهنما به او

عرض کرد: این، همان ضعف و ناتوانی‌ای است که می بینی. ابراهیم با خودش گفت: آیا من نیز وقتی پیر و فرتوت شوم به مانند او می شوم؟ سپس ابراهیم به دلیل آنچه از آن پیرمرد مشاهده فرمود، از خداوند چنین خواست: خدایا، مرا در همان اجل و وقتی که مقدر فرمودی، بمیران؛ چرا که پس از مشاهده آن چه دیدم، نیاز به عمر بیشتر ندارم - . علل الشرائع: ۲۴ - .

**[ترجمه]

«۱۰»

ک، إکمال الدین أَبِی وَ ابْنُ الْوَلِیدِ مَعاً عَنْ سَعْدٍ وَ الْحِمْیَرِیِّ مَعاً عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِکِ بْنِ عَطِیَّهَ عَنِ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: خَرَجَ إِبْرَاهِیمُ ذَاتَ یَوْمٍ یَسِیرُ فِی الْبِلَادِ لِیَعْتَبِرَ مَرَّ (۴)بِفَلَاهٍ مِنَ الْأَرْضِ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَائِمٍ یُصَلِّی قَدْ قَطَعَ إِلَی السَّمَاءِ صَوْتَهُ وَ لِبَاسُهُ شَعَرٌ فَوَقَفَ عَلَیْهِ إِبْرَاهِیمُ وَ عَجِبَ مِنْهُ وَ جَلَسَ یَنْتَظِرُ (۵)فَرَاغَهُ فَلَمَّا طَالَ ذَلِکَ عَلَیْهِ حَرَّکَهُ بِیَدِهِ وَ قَالَ لَهُ إِنَّ لِی حَاجَهً فَخَفِّفْ قَالَ فَخَفَّفَ الرَّجُلُ (۶)وَ جَلَسَ إِبْرَاهِیمُ فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِیمُ لِمَنْ تُصَلِّی فَقَالَ لِإِلَهِ إِبْرَاهِیمَ فَقَالَ لَهُ وَ مَنْ إِلَهُ

ص: ۸۰

۱- فی المصدر: نعطه. م.

۲- کف بصره: عمی. م.

۳- علل الشرائع: ۲۴- ۲. م.

۴- فی المصدر: فمر. م.

۵- فی المصدر: و جعل ینتظر. م.

۶- فی المصدر: ان لی حاجه فخفف الرجل اه. م.

إبْرَاهِيمَ فَقَالَ الَّذِی خَلَقَکَ وَ خَلَقَنِی فَقَالَ لَهُ إبْرَاهِیمُ لَقَدْ أَعْجَبَنِی نَحْوُکَ وَ أَنَا أحِبُّ أَنْ أؤَاخِیَکَ فِی اللَّهِ فَأَیْنَ مَنْزِلُکَ إذَا أَرَدْتُ زِیَارَتَکَ وَ لِقَاءَکَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ مَنْزِلِی خَلْفَ النُّطْفَهِ (۱)وَ أَشَارَ بِیَدِهِ إِلَی الْبَحْرِ وَ أَمَّا مُصَلَّایَ فَهَذَا الْمَوْضِعُ تُصِیبُنِی فِیهِ إِذَا أَرَدْتَنِی إِنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ الرَّجُلُ لِإِبْرَاهِیمَ لَکَ حَاجَهٌ فَقَالَ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام نَعَمْ قَالَ وَ مَا هِیَ قَالَ لَهُ تَدْعُو اللَّهَ وَ أُؤَمِّنُ عَلَی دُعَائِکَ أَوْ أَدْعُو أَنَا وَ تُؤَمِّنُ عَلَی دُعَائِی فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ وَ فِیمَ تَدْعُو اللَّهَ قَالَ لَهُ إِبْرَاهِیمُ لِلْمُذْنِبِینَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ الرَّجُلُ لَا فَقَالَ إِبْرَاهِیمُ وَ لِمَ فَقَالَ لِأَنِّی دَعَوْتُ اللَّهَ مُنْذُ ثَلَاثِ سِنِینَ بِدَعْوَهٍ لَمْ أَرَ إِجَابَتَهَا إِلَی السَّاعَهِ وَ أَنَا أَسْتَحْیِی مِنَ اللَّهِ أَنْ أَدْعُوَهُ بِدَعْوَهٍ حَتَّی أَعْلَمَ أَنَّهُ قَدْ أَجَابَنِی فَقَالَ إِبْرَاهِیمُ وَ فِیمَا دَعَوْتَهُ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ إِنِّی لَفِی مُصَلَّایَ هَذَا ذَاتَ یَوْمٍ إِذْ مَرَّ بِی غُلَامٌ أَرْوَعُ (۲)النُّورُ یَطْلُعُ مِنْ جَبِینِهِ لَهُ ذُؤَابَهٌ مِنْ خَلْفِهِ مَعَهُ بَقَرٌ یَسُوقُهَا کَأَنَّمَا دُهِنَتْ دَهْناً وَ غَنَمٌ یَسُوقُهَا کَأَنَّمَا دَخِسَتْ دَخْساً قَالَ فَأَعْجَبَنِی مَا رَأَیْتُ مِنْهُ فَقُلْتُ یَا غُلَامُ لِمَنْ هَذِهِ الْبَقَرُ وَ الْغَنَمُ فَقَالَ لِی فَقُلْتُ وَ مَنْ أَنْتَ فَقَالَ أَنَا إِسْمَاعِیلُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلِ اللَّهِ فَدَعَوْتُ اللَّهَ عِنْدَ ذَلِکَ وَ سَأَلْتُهُ أَنْ یُرِیَنِی خَلِیلَهُ فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِیمُ فَأَنَا إِبْرَاهِیمُ خَلِیلُ الرَّحْمَنِ وَ ذَلِکَ الْغُلَامُ ابْنِی فَقَالَ الرَّجُلُ عِنْدَ ذَلِکَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ الَّذِی أَجَابَ دَعْوَتِی قَالَ ثُمَّ قَبَّلَ الرَّجُلُ صَفْحَتَیْ وَجْهِ إِبْرَاهِیمَ وَ عَانَقَهُ ثُمَّ قَالَ الْآنَ فَنَعَمْ فَادْعُ حَتَّی أُؤَمِّنَ عَلَی دُعَائِکَ فَدَعَا إِبْرَاهِیمُ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ مِنْ یَوْمِهِ ذَلِکَ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ بِالْمَغْفِرَهِ وَ الرِّضَی عَنْهُمْ وَ أَمَّنَ الرَّجُلُ عَلَی دُعَائِهِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فَدَعْوَهُ إِبْرَاهِیمَ بَالِغَهٌ لِلْمُذْنِبِینَ الْمُؤْمِنِینَ مِنْ شِیعَتِنَا إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ (۳).

**[ترجمه]کمال الدین: ثمالی گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: ابراهیم علیه السلام روزی برای پند گرفتن، در سرزمین خود قدم می زد. از دشتی گذشت و ناگهان مردی را دید که به نماز ایستاده و صدایش را به سمت آسمان بلند کرده است و لباسی از مو بر تن دارد. ابراهیم در کنارش ایستاد و در شگفت آمد. منتظر ماند تا نمازش را به پایان برساند. چون انتظار کشیدن ابراهیم به طول انجامید، او را با دستش حرکت داد و به او فرمود: کاری با تو دارم. پس نمازت را کوتاه کن. بدین سان آن مرد نمازش را کوتاه کرد. ابراهیم نشست و از او پرسید: برای که نماز می گذاری؟ او پاسخ داد: برای خدای ابراهیم.

ابراهیم پرسید: خدای ابراهیم کیست؟ او پاسخ داد: همان کسی است که تو و مرا آفریده است. ابراهیم به او فرمود: از شیوه ات خوشم آمده است و دوست دارم در پرستش خدا همچون برادرت شوم. خانه ات کجاست تا اگر خواستم به دیدارت بیایم، آن جا تو را بیابم؟ او در حالی که با دستش دریا را نشان می داد، عرض کرد: خانه ام، پشت این آب صاف و روشن است. اما مصلایم، اینجاست و اگر خواستی می توانی ان شاء الله مرا اینجا بیابی.

سپس آن مرد به ابراهیم عرض کرد: آیا خواسته ای داری؟ ابراهیم فرمود: آری. آن مرد پرسید: خواسته ات چیست؟ ابراهیم فرمود: تو دعا می کنی و من بر دعایت آمین گویم یا من دعا کنم و تو بر آن آمین گویی؟ آن مرد پرسید: برای چه کسی دعا می کنی؟ ابراهیم پاسخ داد: برای مؤمنان گناهکار. آن مرد عرض کرد: من دعا نمی کنم. ابراهیم پرسید: چرا؟ آن مرد پاسخ داد: زیرا من از سه سال پیش از خداوند چیزی را خواسته ام که تا به حال اجابت نشده است و از خداوند شرم دارم که خواسته دیگری از او بخواهم تا این که بدانم او دعایم را اجابت کرده است. ابراهیم علیه السلام پرسید: دعایت در چه مورد بود؟ آن مرد پاسخ داد: روزی من در همین مصلایم بودم که پسر بچه ای زیبا را دیدم که پیشانی اش می درخشید و گیسویش به پشت افکنده شده بود. او گاوهایی را که گویی با روغن چرب شده بودند و گوسفندانی را که گویی پُر از گوشت شده بودند، می

راند. از مشاهده این صحنه به شگفت آمدم و گفتم: ای پسر، این گاو ها و گوسفند ها از آنِ کیست؟ او پاسخ داد: از آنِ من است. گفتم: تو کیستی؟ پاسخ داد: من اسماعیل پسر ابراهیم خلیل الرحمن هستم. در این هنگام دعا کردم و از خداوند خواستم تا دوستش را به من نشان دهد. ابراهیم به او فرمود: من همان ابراهیم خلیل الرحمن هستم و آن پسر بچه پسر من است. در این هنگام آن مرد گفت: ستایش خدای راست که پروردگار جهانیان است. همان کسی که دعایم را اجابت نمود. حضرت فرمود: سپس آن مرد دو طرف صورت ابراهیم علیه السلام را بوسید و او را در آغوش گرفت و گفت: اکنون پاسخم مثبت است. دعا کن تا بر دعایت آمین گویم. بدین سان ابراهیم برای مردان و زنان مؤمن از آن روز تا قیامت دعا کرد و از خداوند خواست تا آنان را بیامرزد و از آنان خشنود گردد. آن مرد نیز بر دعای ابراهیم آمین گفت. امام باقر علیه السلام فرمود: دعای ابراهیم تا روز قیامت مؤمنان گناهکار از میان شیعیان ما را شامل می شود - . کمال الدین: ۸۳-۸۴ - .

**[ترجمه]

بیان

نحوک أی طریقتک فی العباده أو قصدک أو مثلک و النطفه بالضم البحر و قیل الماء الصافی قل أو کثر و الأروع من الرجال الذی یعجبک حسنه قوله کأنما دهنت دهنا کنایه إما عن سمنها أی ملئت دهنا أو صفائها أی طلیت به یقال دهنه أی طلاه بالدهن قوله کأنما دخست فی بعض النسخ بالخاء المعجمه و السین المهمله قال الجوهری الدخیس

ص: ۸۱

۱- فی المصدر: خلف هذه النطفه. م.

۲- الاروع: من یعجبک بحسنه او شجاعته.

۳- کمال الدین: ۸۳- ۸۴. م.

اللحم المکتنز و کل ذی سمن دخیس و فی بعضها بالحاء المهمله أیضا قال الجزری کل شی ء ملأته فقد دخسته و فی بعضها بالخاء و الشین المعجمتین قال الفیروزآبادی دخش کفرح امتلأ لحما.

**[ترجمه]نَحوُکَ یعنی شیوه‌ات در عبادت، نیتت یا مانندت. نُطفه به ضم نون یعنی دریا. برخی نیز می‌گویند که یعنی آب صاف چه کم باشد یا زیاد. أَروع مِنَ الرِّجال یعنی مردی که از زیبایی‌اش خوشت آید. کَأَنَّما دُهِنَت دَهناً، یا کنایه از فربه بودن است یعنی آن گاو ها پر از چربی بودند و یا کنایه از روشن و شفاف بودن رنگشان است یعنی بر آنان روغن مالیده شده بود. وقتی عرب ها می گویند: دَهَنَه، یعنی بر او روغن مالید. کَأَنَّما دَخَسَت، در برخی نسخه ها با خاء نقطه دار و سین بی نقطه آمده است. جوهری درباره این واژه می گوید: دَخیس

ص: ۸۱

یعنی گوشت آلود و هر فربهی دَخیس نامیده می شود. همچنین در برخی نسخه ها دَحَسَت، با حاء بی نقطه آمده است. جزری می‌گوید: عرب ها درباره هر چیزی که آن را پُر کنی، می گویند: قَد دَخَستَه. در برخی از نسخه ها نیز دَخِشَت، با خاء و شین نقطه دار آمده است. فیروزآبادی می گوید: دَخِشَ بر وزن فَرِحَ یعنی پُر گوشت شد.

**[ترجمه]

«۱۱»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنِ ابْنِ الْوَلِیدِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ ابْنِ أَبَانٍ عَنِ ابْنِ أُورَمَهَ عَنْ یَحْیَی اللَّحَّامِ عَنْ سَمَاعَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ إِبْرَاهِیمَ نَاجَی رَبَّهُ فَقَالَ یَا رَبِّ کَیْفَ (تُمِیتُ) ذَا الْعِیَالِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَجْعَلَ لَهُ مِنْ وُلْدِهِ خَلَفاً یَقُومُ مِنْ بَعْدِهِ فِی عِیَالِهِ فَأَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی إِلَیْهِ یَا إِبْرَاهِیمُ أَ وَ تُرِیدُ لَهَا خَلَفاً مِنْکَ یَقُومُ مَقَامَکَ مِنْ بَعْدِکَ خَیْراً مِنِّی قَالَ إِبْرَاهِیمُ اللَّهُمَّ لَا الْآنَ طَابَتْ نَفْسِی (۱)

**[ترجمه]قصص الانبیاء: سماعه گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ابراهیم علیه السلام پیش از آن که خداوند به او پسری را ارزانی دارد تا خلف او شود و پس از او در میان خانواده اش باقی بماند با پروردگارش راز و نیاز و عرض کرد: پروردگارا، این زن، چگونه است؟ خداوند متعال به او وحی فرمود که ای ابراهیم، آیا جانشینی بهتر از من به جای خودت برای عیالت بعد از مرگت می طلبی؟ ابراهیم عرض کرد: خدایا خیر، اکنون دلشاد گشتم - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۲»

کا، الکافی الْعِدَّهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی دَاوُدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مِنْ مَسْجِدِ السَّهْلَهِ سَارَ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام إِلَی الْیَمَنِ بِالْعَمَالِقَهِ (۲).

**[ترجمه]الکافی: عبدالله بن ابان گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ابراهیم علیه السلام با مردم عمالقه از مسجد سهله به یمن رفت.

**[ترجمه]

باب ۵ أحوال أولاده و أزواجه صلوات الله علیهم و بناء البیت

الآیات

البقره: «وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِیمَ مُصَلًّی وَ عَهِدْنا إِلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ أَنْ طَهِّرا بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْعاکِفِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ* وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ قالَ وَ مَنْ کَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِیلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلی عَذابِ النَّارِ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ* وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ إِسْماعِیلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ* رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ وَ أَرِنا مَناسِکَنا وَ تُبْ عَلَیْنا إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ* رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُزَکِّیهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ*وَ مَنْ یَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْراهِیمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَ لَقَدِ اصْطَفَیْناهُ فِی الدُّنْیا وَ إِنَّهُ فِی الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ* إِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قالَ أَسْلَمْتُ

ص: ۸۲

۱- مخطوط. م.

۲- فروع الکافی ۱: ۱۳۹. م.

لِرَبِّ الْعالَمِينَ* وَ وَصَّى بِها إِبْراهِيمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ يا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى لَكُمُ الدِّينَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»(۱۲۵-۱۳۲)

الأنعام: «وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنا»(۸۴)

هود: «وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِيمَ بِالْبُشْرى قالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ* فَلَمَّا رَأى أَيْدِيَهُمْ لا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَ أَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قالُوا لا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنا إِلى قَوْمِ لُوطٍ* وَ امْرَأَتُهُ قائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ يَعْقُوبَ* قالَتْ يا وَيْلَتى أَ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هذا بَعْلِي شَيْخاً إِنَّ هذا لَشَيْ ءٌ عَجِيبٌ* قالُوا أَ تَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ* فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْراهِيمَ الرَّوْعُ وَ جاءَتْهُ الْبُشْرى يُجادِلُنا فِي قَوْمِ لُوطٍ* إِنَّ إِبْراهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ *يا إِبْراهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هذا إِنَّهُ قَدْ جاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ إِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ»(۶۹-۷۶)

إبراهيم: «وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هذَا الْبَلَدَ آمِناً وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ* رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ* رَبَّنا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِيُقِيمُوا الصَّلاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ* رَبَّنا إِنَّكَ تَعْلَمُ ما نُخْفِي وَ ما نُعْلِنُ وَ ما يَخْفى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْ ءٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ* الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعاءِ* رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنا وَ تَقَبَّلْ دُعاءِ* رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَ لِوالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسابُ»(۳۵-۴۱)

مريم: «فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَ ما يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كُلًّا جَعَلْنا نَبِيًّا* وَ وَهَبْنا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنا وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»(۴۹-۵۰)

الأنبياء: «وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ نافِلَةً وَ كُلًّا جَعَلْنا صالِحِينَ*وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِيتاءَ الزَّكاةِ وَ كانُوا لَنا عابِدِينَ»(۷۲-۷۳) (و قال تعالى): «وَ إِسْماعِيلَ وَ إِدْرِيسَ وَ ذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ»(۸۵)

الحج: «وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِيمَ مَكانَ الْبَيْتِ أَنْ لا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ

وَ الْقائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ* وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی كُلِّ ضامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ* لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَيَّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلی ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَهِ الْأَنْعامِ»(۲۶-۲۷)

العنکبوت: «وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ جَعَلْنا فِی ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّهَ وَ الْكِتابَ وَ آتَيْناهُ أَجْرَهُ فِی الدُّنْيا وَ إِنَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»(۲۷)

الذاریات: «هَلْ أَتاکَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْراهِيمَ الْمُكْرَمِينَ* إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ *فَراغَ إِلی أَهْلِهِ فَجاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ* فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قالَ أَ لا تَأْكُلُونَ* فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَهً قالُوا لا تَخَفْ وَ بَشَّرُوهُ بِغُلامٍ عَلِيمٍ* فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِی صَرَّهٍ فَصَكَّتْ وَجْهَها وَ قالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ *قالُوا كَذلِکَ قالَ رَبُّکِ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ* قالَ فَما خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ* قالُوا إِنَّا أُرْسِلْنا إِلی قَوْمٍ مُجْرِمِينَ* لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجارَهً مِنْ طِينٍ»(۲۴-۳۳)

lt;meta info="- وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا وَ اتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِمَ مُصَلیًّ وَ عَهِدْنَا إِلیَ إِبْرَاهِمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتیِ لِلطَّائفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ*

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِمُ رَبِّ اجْعَلْ هَاذَا بَلَدًا ءَامِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ ءَامَنَ مِنهْم بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الاَخِرِ قَالَ وَ مَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلیَ عَذَابِ النَّارِ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ * وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَينْ ِ لَكَ وَ مِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَ أَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُواْ عَلَيهْمْ ءَايَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الحْكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الحْكِيمُ * وَ مَن يَرْغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَ لَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فیِ الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فیِ الاَخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ * إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ ِ الْعَالَمِينَ * وَ وَصیَ بهِا إِبْرَاهِمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ يَابَنیِ َّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَی لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنتُم مُّسْلِمُونَ. - . بقره / ۱۲۵-۱۳۲

-

{و چون خانه [کعبه] را برای مردم محل اجتماع و [جای] امنی قرار دادیم [و فرمودیم] در مقام ابراهیم نمازگاهی برای خود اختیار کنید و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع و سجودکنندگان پاکیزه کنید. و چون ابراهیم گفت پروردگارا این [سرزمین] را شهری امن گردان و مردمش را هر کس از آنان که به خدا و روز بازپسین ایمان بیاورد از فرآورده ها روزی بخش فرمود و[لی] هر کس کفر بورزد اندکی برخوردارش می کنم سپس او را با خواری به سوی عذاب آتش [دوزخ] می کشانم و چه بد سرانجامی است. و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه [کعبه] را بالا می بردند [می گفتند] ای پروردگار ما از ما بپذیر که در حقیقت تو شنوای دانایی. پروردگارا ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده و از نسل ما امتی فرمانبردار خود [پدید آر] و آداب دینی ما را به ما نشان ده و بر ما ببخشای که تویی توبه پذیر مهربان. پروردگارا در میان آنان فرستاده ای از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه شان کند زیرا که تو خود شکست ناپذیر حکیمی. و چه کسی جز آنکه به سبک مغزی گراید از آیین ابراهیم روی برمی تابد و ما او را در این دنیا برگزیدیم و البته در آخرت [نیز] از شایستگان خواهد بود . هنگامی که پروردگارش به او فرمود تسلیم شو گفت به پروردگار جهانیان تسلیم شدم. و ابراهیم و یعقوب پسران خود را به همان [آیین] سفارش کردند [و

هر دو در وصیتشان چنین گفتند] ای پسران من خداوند برای شما این دین را برگزید پس البته نباید جز مسلمان بمیرید.}

ص: ۸۲

- وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ كُلاًّ هَدَيْنَا - . انعام / ۸۴ - .

{و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه را به راه راست درآوردیم.}

- وَلَقَدْ جَاءتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُواْ سَلاَمًا قَالَ سَلاَمٌ فَمَا لَبِثَ أَن جَاء بِعِجْلٍ حَنِيذٍ * فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لاَ تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُواْ لاَ تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ * وَامْرَأَتُهُ قَآئِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَقَ وَمِن وَرَاء إِسْحَقَ يَعْقُوبَ * قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَاْ عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ * قَالُواْ أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللّهِ رَحْمَتُ اللّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ * فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ * إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُّنِيبٌ * يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاء أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ - . هود / ۶۹-۷۶ - .

{و به راستی فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند سلام گفتند پاسخ داد سلام و دیری نپایید که گوساله ای بریان آورد. و چون دید دستهایشان به غذا دراز نمی شود آنان را ناشناس یافت و از ایشان ترسی بر دل گرفت گفتند مترس ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم. و زن او ایستاده بود خندید پس وی را به اسحاق و از پی اسحاق به یعقوب مژده دادیم. [همسر ابراهیم] گفت ای وای بر من، آیا فرزند آورم با آنکه من پیرزنم و این شوهرم پیرمرد است واقعا این چیز بسیار عجیبی است. گفتند آیا از کار خدا تعجب می کنی رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان [رسالت] باد بی گمان او ستوده ای بزرگوار است. پس وقتی ترس ابراهیم زایل شد و مژده [فرزنددار شدن] به او رسید درباره قوم لوط با ما [به قصد شفاعت] چون و چرا می کرد. زیرا ابراهیم بردبار و نرمدل و بازگشت کننده [به سوی خدا] بود. ای ابراهیم از این [چون و چرا] روی برتاب که فرمان پروردگارت آمده و برای آنان عذابی که بی بازگشت است خواهد آمد.}

- وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ * رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * رَّبَّنَا إِنِّي أَسْكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِندَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُواْ الصَّلاَةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُم مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ * رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللّهِ مِن شَيْءٍ فَي الأَرْضِ وَلاَ فِي السَّمَاء * الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاء * رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلاَةِ وَمِن ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاء * رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ - . ابراهیم / ۳۵-۴۱ - .

{و [یاد کن] هنگامی را که ابراهیم گفت پروردگارا این شهر را ایمن گردان و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار. پروردگارا آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند. پس هر که از من پیروی کند بی گمان او از من است و هر که مرا نافرمانی کند به یقین تو آمرزنده و مهربانی. پروردگارا من [یکی از] فرزندانم را در وادی بی کشت نزد خانه محترم تو سکونت دادم. پروردگارا تا نماز را به پا دارند. پس دلهای برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده و آنان را از محصولات [مورد نیازشان] روزی ده باشد که سپاسگزاری کنند. پروردگارا بی گمان تو آنچه را که پنهان می داریم و آنچه را که آشکار می سازیم می

دانی و چیزی در زمین و در آسمان بر خدا پوشیده نمی ماند. سپاس خدای را که با وجود سالخوردگی اسماعیل و اسحاق را به من بخشید به راستی پروردگار من شنونده دعاست. پروردگارا مرا برپادارنده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز پروردگارا و دعای مرا بپذیر. پروردگارا روزی که حساب برپا می شود بر من و پدر و مادرم و بر مؤمنان ببخشای.}

- فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا * وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا - . مریم / ۴۹-۵۰ - .

{و چون از آنها و [از] آنچه به جای خدا می پرستیدند کناره گرفت اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و همه را پیامبر گردانیدیم. و از رحمت خویش به آنان ارزانی داشتیم و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم.}

- وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ * وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ - . انبیا / ۷۲-۷۳ - .

{و اسحاق و یعقوب را [به عنوان نعمتی] افزون به او بخشودیم و همه را از شایستگان قرار دادیم. و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند.}

- وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِينَ - . انبیا / ۸۵ - .

{و اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را [یاد کن] که همه از شکیبایان بودند.}

- وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِى شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِىَ لِلطَّائِفِينَ

ص: ۸۳

وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ * وَأَذِّن فِى النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ * لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِى أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ... - . حج / ۲۶-۲۸ - .

{و چون برای ابراهیم جای خانه را معین کردیم [بدو گفتیم] چیزی را با من شریک مگردان و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان [و] سجده کنندگان پاکیزه دار. و در میان مردم برای [ادای] حج بانگ برآور تا [زایران] پیاده و [سوار] بر هر شتر لاغری که از هر راه دوری می آیند به سوی تو روی آورند. تا شاهد منافع خویش باشند و نام خدا را در روزهای معلومی بر دامهای زبان بسته ای که روزی آنان کرده است ببرند.}

- وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِى ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِى الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِى الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ - . عنکبوت / ۲۷ - .

{و اسحاق و يعقوب را به او عطا كرديم و در ميان فرزندانش پيامبرى و كتاب قرار داديم و در دنيا پاداشش را به او بخشيديم و قطعا او در آخرت [نيز] از شايستگان خواهد بود.}

- هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ * إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ * فَرَاغَ إِلَى أَهْلِهِ فَجَاء بِعِجْلٍ سَمِينٍ * فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ * فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ * فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ * قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ * قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ * قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ * لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن طِينٍ - . ذاريات / ۲۴-۳۳ - .

{آيا خبر مهمانان ارجمند ابراهيم به تو رسيد. چون بر او درآمدند پس سلام گفتند. گفت: سلام مردمى ناشناسيد. پس آهسته به سوى زنش رفت و گوساله اى فربه [و بريان] آورد. آن را به نزديكشان برد [و] گفت: مگر نمى خوريد. و [در دلش] از آنان احساس ترسى كرد. گفتند: مترس و او را به پسرى دانا مژده دادند. و زنش با فريادى [از شگفتى] سر رسيد و بر چهره خود زد و گفت: زنى پير نازا [چگونه بزايد]. گفتند: پروردگارت چنين فرموده است او خود حكيم داناست. [ابراهيم] گفت: اى فرستادگان مأموريت شما چيست. گفتند: ما به سوى مردمى پليدكار فرستاده شده ايم. تا سنگهايى از گل رس بر [سر] آنان فرو فرستيم.}

**[ترجمه]

تفسير

قال الطبرسى قدس الله روحه فى قوله سبحانه: وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ فى المقام دلاله ظاهره على نبوه إبراهيم عليه السلام فإن الله سبحانه جعل الحجر تحت قدمه كالطين حتى دخلت قدمه فيه فكان ذلك معجزه له

وَ رُوِىَ عَنِ الْبَاقِرِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: نَزَلَتْ ثَلَاثَهُ أَحْجَارٍ مِنَ الْجَنَّهِ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ حَجَرُ بَنِى إِسْرَائِيلَ وَ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ اسْتَوْدَعَهُ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ حَجَراً أَبْيَضَ وَ كَانَ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ الْقَرَاطِيسِ فَاسْوَدَّ مِنْ خَطَايَا بَنِى آدَمَ.

و قال ابن عباس لما أتى إبراهيم بإسماعيل و هاجر فوضعهما بمكه و أتت على ذلك مده و نزلها الجرهميون و تزوج إسماعيل امرأه منهم و ماتت هاجر استأذن إبراهيم ساره أن يأتى هاجر فأذنت له و شرطت عليه أن لا ينزل فقدم إبراهيم عليه السلام و قد ماتت هاجر فذهب إلى بيت إسماعيل فقال لامرأته أين صاحبك فقالت ليس هو هاهنا ذهب يتصيد و كان إسماعيل يخرج من الحرم فيتصيد ثم يرجع فقال لها إبراهيم هل عندك ضيافه قالت ليس عندى شى ء و ما عندى أحد فقال لها إبراهيم إذا جاء زوجك فأقرئيه السلام و قولى له فليغير عتبه بابه و ذهب إبراهيم عليه السلام و جاء إسماعيل عليه السلام و وجد ريح أبيه فقال لامرأته هل جاءك أحد قالت جاءنى شيخ صفته كذا و كذا كالمستخفه

بشأنه قال فما قال لك قالت قال لی أقرئی زوجک السلام و قولی له فليغير عتبه بابه فطلقها و تزوج أخرى (۱)فلبث إبراهيم ما شاء الله أن يلبث ثم استأذن ساره أن يزور إسماعيل فأذنت له و اشترطت عليه أن لا ينزل فجاء إبراهيم حتى انتهى إلى باب إسماعيل فقال لامرأته أين صاحبک قالت يتصيد و هو يجی ء الآن إن شاء الله فانزل يرحمک الله قال لها هل عندک ضيافه قالت نعم فجاءت باللبن و اللحم فدعا لها بالبركه فلو جاءت يومئذ بخبز برا و شعيرا و تمرا لكان أكثر أرض الله برا و شعيرا و تمرا فقالت له انزل حتى أغسل رأسک فلم ينزل فجاءت بالمقام فوضعته على شقه الأيمن فوضع قدمه عليه فبقى أثر قدمه عليه فغسلت شق رأسه الأيمن ثم حولت المقام إلى شق رأسه الأيسر فبقى أثر قدمه عليه فغسلت شق رأسه الأيسر فقال لها إذا جاء زوجک فأقرئيه السلام و قولی له قد استقامت عتبه بابک فلما جاء إسماعيل وجد ريح أبيه فقال لامرأته هل جاءک أحد قالت نعم شيخ أحسن الناس وجها و أطيبهم ريحا و قال لی كذا و كذا و غسلت رأسه و هذا موضع قدميه على المقام قال لها إسماعيل ذلک إبراهيم عليه السلام.

وَ قَدْ رَوَى هَذِهِ الْقِصَّهَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانٍ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام وَ إِنِ اخْتَلَفَتْ بَعْضُ أَلْفَاظِهِ وَ قَالَ فِی آخِرِهَا إِذَا جَاءَ زَوْجُکِ فَقُولِی لَهُ قَدْ جَاءَ هَاهُنَا شَيْخٌ وَ هُوَ يُوصِيکَ بِعَتَبَهِ بَابِکَ خَيْراً قَالَ فَأَكَبَّ إِسْمَاعِيلُ عَلَى الْمَقَامِ يَبْكِی وَ يُقَبِّلُهُ.

وَ فِی رِوَايَهٍ أُخْرَى عَنْهُ عليه السلام أَنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام اسْتَأْذَنَ سَارَهَ أَنْ يَزُورَ إِسْمَاعِيلَ فَأَذِنَتْ لَهُ عَلَى أَنْ لَا يَلْبَثَ عَنْهَا وَ أَنْ لَا يَنْزِلَ عَنْ حِمَارِهِ فَقِيلَ لَهُ كَيْفَ كَانَ ذَلِکَ فَقَالَ إِنَّ الْأَرْضَ طُوِيَتْ لَهُ.

وَ عَنِ ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله قَالَ: الرُّكْنُ وَ الْمَقَامُ يَاقُوتَانِ مِنْ يَاقُوتِ الْجَنَّهِ طَمَسَ اللَّهُ نُورَهُمَا وَ لَوْ لَا أَنَّ نُورَهُمَا طُمِسَ لَأَضَاءَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ.

أَنْ طَهِّرا أی قلنا لهما طهرا بيتی أضاف البيت إلى نفسه تفضيلا له على سائر البقاع و فی التطهير وجوه.

أحدها أن المراد طهراه من الفرث و الدم الذی كان المشركون تطرحه عند البيت قبل أن يصير فی يد إبراهيم و إسماعيل و ثانيها طهراه من الأصنام التی كانوا يعلقونها

۱- سماها اليعقوبی الحيفاء بنت مضاض الجرهميه.

على باب البيت و ثالثها طهراه ببنائكما له على الطهاره كقوله تعالى أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْيانَهُ عَلى تَقْوى مِنَ اللَّهِ (۱)لِلطَّائِفِينَ وَ الْعاكِفِينَ أكثر المفسرين على أن الطائفين هم الدائرون حول البيت و العاكفين هم المجاورون للبيت و قيل الطائفون الطارئون (۲)على مكه من الآفاق و العاكفون المقيمون فيها وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ هم المصلون. (۳)رَبِّ اجْعَلْ هذا أى مكه بَلَداً آمِناً أى ذا أمن قال ابن عباس يريد لا يصاد طيره و لا يقطع شجره و لا يختلى خلاه (۴)وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمراتِ

رُوِىَ عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّ الْمُرَادَ بِذَلِكَ أَنَّ الثَّمَرَاتِ تُحْمَلُ إِلَيْهِمْ مِنَ الْآفَاقِ.

وَ رُوِىَ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: إِنَّمَا هُوَ ثَمَرَاتُ الْقُلُوبِ (۵)أَىْ حَبِّبْهم إِلَى النَّاسِ لِيَثُوبُوا إِلَيْهِمْ.

مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ إنما خصهم لأنه تعالى كان قد أعلمه أنه يكون فى ذريته الظالمون فخص بالدعاء رزق المؤمنين تأدبا بأدب الله فيهم قالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا أى قال الله قد استجبت دعوتك فيمن آمن منهم و من كفر فأمتعه بالرزق الذى أرزقه إلى وقت مماته ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلى عَذابِ النَّارِ أى أدفعه إليها فى الآخره. (۶)وَ إِذْ يَرْفَعُ أى اذكر إذ يرفع إِبْراهِيمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيْتِ أى أصول البيت التى كانت قبل ذلك عن ابن عباس و عطا قالا قد كان آدم بناه ثم عفا أثره (۷)فجدده إبراهيم و هو المروى عن أئمتنا صلوات الله عليهم

وَ فِى كِتَابِ الْعَيَّاشِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ مِنَ الْجَنَّهِ لِآدَمَ عليه السلام وَ كَانَتِ الْبَيْتُ دُرَّهً بَيْضَاءَ فَرَفَعَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى السَّمَاءِ وَ بَقِىَ أَسَاسُهُ فَهُوَ حِيَالَ هَذَا الْبَيْتِ يَدْخُلُهُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ لَا يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ أَبَداً فَأَمَرَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنْ يَبْنِيَا الْبَيْتَ عَلَى الْقَوَاعِدِ.

وَ إِسْماعِيلُ

۱- التوبه: ۱۰۹.

۲- جمع الطارئ: الغريب خلاف الاصلى.

۳- مجمع البيان ۱: ۲۰۳. ۲۰۴. م.

۴- أى لا يجز عشبه.

۵- لا تنافى بين الخبرين لان الثمرات معنى أعمّ يشمل ما فيهما، و يحتمل أن يكون الثانى تفسيرا بالسبب.

۶- مجمع البيان ۱: ۲۰۶. م.

۷- أى محى و درس و بلى.

أی یرفع إبراهیم و إسماعیل أساس الکعبه یقولان رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا فکان إبراهیم یبنی و إسماعیل یناوله الحجاره.

وَ رُوِیَ عَنِ الْبَاقِرِ علیه السلام أَنَّ إِسْمَاعِیلَ أَوَّلُ مَنْ شُقَّ لِسَانُهُ بِالْعَرَبِیَّهِ- (۱)فَکَانَ أَبُوهُ یَقُولُ لَهُ وَ هُمَا یَبْنِیَانِ الْبَیْتَ یَا إِسْمَاعِیلُ هابی ابن أَیْ أَعْطِنِی حَجَراً فَیَقُولُ لَهُ إِسْمَاعِیلُ یَا أَبَتِ هَاکَ حَجَراً فَإِبْرَاهِیمُ یَبْنِی وَ إِسْمَاعِیلُ یُنَاوِلُهُ الْحِجَارَهَ.(۲)

وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ أی فی بقیه عمرنا کما جعلتنا مسلمین فی ماضی عمرنا و قیل أی قائمین بجمیع شرائع الإسلام مطیعین لک لأن الإسلام هو الطاعه و الانقیاد مِنْ ذُرِّیَّتِنا أی و اجعل من أولادنا أُمَّهً مُسْلِمَهً لَکَ أی جماعه موحده منقاده لک یعنی أمه محمد صلی الله علیه و آله

رُوِیَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّ الْمُرَادَ بِالْأُمَّهِ بَنُو هَاشِمٍ خَاصَّهً وَ إِنَّمَا خَصَّا بَعْضَهُمْ لِأَنَّهُ تَعَالَی أَعْلَمَ إِبْرَاهِیمَ أَنَّ فِی ذُرِّیَّتِهِ مَنْ لَا یَنَالُ عَهْدَهُ لِمَا یَرْتَکِبُهُ مِنَ الظُّلْمِ.

وَ أَرِنا مَناسِکَنا أی عرفنا المواضع التی تتعلق النسک بها لنفعله عندها وَ تُبْ عَلَیْنا فیه وجوه.

أحدها أنهما قالا هذه الکلمه علی وجه التسبیح و التعبد و الانقطاع إلی الله لیقتدی بهما الناس فیها.

و ثانیها أنهما سألا التوبه علی ظلمه ذریتهما.

و ثالثها أن معناه ارجع علینا بالمغفره و الرحمه. (۳)

۱- أی من ولد إبراهیم، و ذلک کان بعد ما تزوج إسماعیل من جرهم فاضطر إلی معاشرتهم فتکلم بلغتهم و هی العربیه، راجع ما یأتی تحت رقم ۳۹. و قیل: العربیه الخالصه و هی اللهجه العدنانیه وحی إلهی أوحی اللّه إلی إسماعیل علیه السلام. قلت: عد البغدادیّ فی کتاب المحبر من قبائل العاربه الذین ألهموا العربیه و تکلموا بها عاد و عبیل ابنا عوص بن ارم بن سام بن نوح، و ثمود و جدیس ابنا جاثر بن ارم بن سام بن نوح، و عملیق و طسم و أمیم بنو لوذان بن ارم، و بنو یقطن بن عامر بن شالخ بن ارفخشذ بن سام بن نوح و هم جرهم، و حضر موت و السلف و جاسم بن عمان بن سبا بن یقشان بن إبراهیم.

۲- مجمع البیان ۱: ۲۰۸. م.

۳- مجمع البیان ۱: ۲۰۸- ۲۰۹. م.

وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا هو نبينا محمد صلى الله عليه و آله كما قال أنا دعوه أبى إبراهيم و بشاره عيسى. (۱)وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّهِ إِبْراهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ أى لا يترك دين إبراهيم و شريعته إلا من أهلك نفسه و أوبقها و قيل أضل نفسه و قيل جهل قدره و قيل جهل نفسه بما فيها من الآيات الداله على أن لها صانعا لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ (۲)وَ لَقَدِ اصْطَفَيْناهُ فِي الدُّنْيا أى اخترناه بالرساله وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ أى من الفائزين و قيل أى لمع الصالحين أى مع آبائه الأنبياء فى الجنه إِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ أى اصطفيناه حين قال له ربه أَسْلِمْ و اختلف فى أنه متى قيل له ذلك فقال الحسن كان هذا حين أفلت الشمس و رأى إبراهيم تلك الآيات و الأدله و قال يا قَوْمِ إِنِّي بَرِي ءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ و قال ابن عباس إنما قال ذلك إبراهيم حين خرج من السرب و إنما قال ذلك بعد النبوه و معنى أَسْلِمْ استقم على الإسلام و اثبت على التوحيد و قيل معنى أسلم أخلص دينك بالتوحيد قالَ أَسْلَمْتُ أى أخلصت الدين لله رب العالمين وَ وَصَّى بِها أى بالمله أو بالكلمه التى هى قوله أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِينَ و قيل بكلمه التوحيد إِبْراهِيمُ بَنِيهِ إنما خص البنين لأن إشفاقه عليهم أكثر و هم بقبول وصيته أجدر و إلا فمن المعلوم أنه كان يدعو جميع الأنام إلى الإسلام وَ يَعْقُوبُ أى و وصى يعقوب بنيه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى لَكُمُ الدِّينَ أى اختار لكم دين الإسلام فَلا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ أى فلا تتركوا الإسلام فيصادفكم الموت على تركه. (۳)وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا قيل كانوا ثلاثه جبرئيل و ميكائيل و إسرافيل عن ابن عباس و قيل أربعه عن أبى عبد الله عليه السلام قيل و الرابع اسمه كروبيل و قيل تسعه و قيل أحد عشر و كانوا على صوره الغلمان بِالْبُشْرى أى بالبشاره بإسحاق و نبوته و أنه يولد له يعقوب

وَ رُوِيَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّ هَذِهِ الْبِشَارَهَ كَانَتْ بِإِسْمَاعِيلَ مِنْ هَاجَرَ..

ص: ۸۸

۱- مجمع البيان ۱: ۲۰۹- ۲۱۰. م.

۲- و قيل: أذلها و استخف بها.

۳- مجمع البيان ۱: ۲۱۲- ۲۱۳. م.

و قيل بإهلاك قوم لوط قالُوا سَلاماً أى سلمنا سلاما سلاما أو أصبت سلاما أى سلامه فَضَحِكَتْ أى تعجبا من غفله قوم لوط مع قرب نزول العذاب بهم أو من امتناعهم عن الأكل و خدمتها إياهم بنفسها و قيل ضحكت لأنها قالت لإبراهيم اضمم إليك ابن أخيك (۱)إنى أعلم أنه سينزل بهؤلاء عذاب فضحكت سرورا لما أتى الأمر على ما توهمت و قيل تعجبا و سرورا من البشاره بإسحاق لأنها كانت هرمت و هى بنت ثمان و تسعين أو تسع و تسعين و قد كان شاخ زوجها و كان ابن تسع و تسعين سنه أو مائه سنه و قيل مائه و عشرين سنه و لم يرزق لهما ولد فى حال شبابهما ففى الكلام تقديم و تأخير و روى ذلك عن أبى جعفر عليه السلام وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ أى بعد إسحاق و عن ابن العباس الوراء ولد الولد و قيل

إن ضحكت بمعنى حاضت- و روى ذلك عن الصادق عليه السلام.

يقال ضحكت الأرنب أى حاضت رَحْمَتُ اللَّهِ خبر أو دعاء يُجادِلُنا أى يجادل رسلنا و يسائلهم فِي قَوْمِ لُوطٍ بما سيأتى فى الأخبار أو يسألهم بم يستحقون العذاب و كيف يقع عليهم و كيف ينجى الله المؤمنين فسمى الاستقصاء فى السؤال جدالا فقالت الملائكه يا إِبْراهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هذا القول إِنَّهُ قَدْ جاءَ أَمْرُ رَبِّكَ بالعذاب فهو نازل بهم لا محاله. (۲)هَذَا الْبَلَدَ يعنى مكه و ما حولها من الحرم رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ أى ضل بعبادتهن كثير من الناس فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي أى من تبعنى من ذريتى التى أسكنتهم هذا البلد على دينى فى عباده الله وحده فإنه من جملتى و حاله كحالى فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ أى ساتر على العباد معاصيهم رحيم بهم فى جميع أحوالهم منعم عليهم رَبَّنا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي يريد إسماعيل مع أمه هاجر و هو أكبر ولده

وَ رُوِيَ عَنِ الْبَاقِرِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: نَحْنُ بَقِيَّهُ تِلْكَ الْعِتْرَهِ وَ قَالَ كَانَتْ دَعْوَهُ إِبْرَاهِيمَ لَنَا خَاصَّهً.

بِوادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ يريد وادى مكه و هو الأبطح إذ لم يكن بها يومئذ ماء و لا زرع و لا ضرع عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ أضاف البيت إليه إذ لم يملكه أحد سواه و وصفه بالمحرم لأنه لا يستطيع أحد الوصول

۱- هذا مبنى على ما ذكره الثعلبى و غيره من أن لوطا كان ابن اخى إبراهيم و هو لوط بن هاران بن تارخ؛ منه قدّس سرّه. قلت: قاله الثعلبى فى العرائس ص ۶۱، و قال اليعقوبى: كان لوط ابن أخيه خاران بن تارخ.

۲- مجمع البيان ۵: ۱۷۹- ۱۸۱. م.

إليه إلاـ بالإـحرام و قيل لأنه حرم فيه ما أحل فی غيره من البيوت من الجماع و الملابسه بشـی ء من الأقـذار و الـدماء و قيل معناه العظيم الحرمه فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَيْهِمْ هـذا سؤال من إبراهيم عليه السـلام أن يجعل الله قلوب الخلق تحن إلی ذلک الموضع ليكون فی ذلک أنس لذريته و ليدر أرزاقهم علی مرور الأوقات

وَ عَنِ الْبَاقِرِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّمَا أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَطُوفُوا بِهَذِهِ الْأَحْجَارِ ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا فَيُعْلِمُونَا وَلَايَتَهُمْ وَ يَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَی الْكِبَرِ

قال ابن عباس ولد له إسـماعيل و هو ابن تسع و تسـعين سـنه و ولد له إسحاق و هو ابن مائه و اثنتی عشره سنه و قال ابن جبير لم يولـد لإبراهيم إلا بعـد مائه و سبع عشـره سـنه وَ لِوالِدَیَّ اسـتدل أصـحابنا بهـذا علی ما ذهبوا إليه من أن أبوی إبراهيم لم يكونا كافرين لأنه إنما سأل المغفره لهما يوم القيامه فلو كانا كافرين لما سأل ذلک. (۱)فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ أی فارقهم و هاجرهم إلی الأرض المقدسه وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ ولدا وَ يَعْقُوبَ ولد ولد وَ كُلًّا من هذين جَعَلْنا نَبِيًّا يقتدی به فی الدين وَ وَهَبْنا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنا أی نعمتنا سوی الأولاـد و النبوه من نعم الـدين و الـدنيا وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ أی ثناء حسـنا فی الناس عَلِيًّا مرتفعا سائرا فی الناس فكل أهـل الأديـان يتولـون إبراهيم و ذريته و يثنون عليهم و يـدعون أنهم علی دينهم و قيـل معنـاه و علينـا ذكرهم بـأن محمـدا و أمته يـذكرونهم بالجميـل إلی قيام القيامه بقولهم كما صـليت علی إبراهيم و آل إبراهيم. (۲)وَ كُلًّا جَعَلْنـا صالِحِينَ للنبوه و الرساله أو حكمنا بكونهم صالحين وَ كانُوا لَنا عابِدِينَ أی مخلصين فی العباده. (۳)وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِيمَ أی و اذكر يا محمد إذ وطأنا لإبراهيم مَكانَ الْبَيْتِ و عرفناه ذلک بما جعلنا له من العلامه قال السدی إن الله تعالی لما أمره ببناء البيت

۱- مجمع البيان ۶: ۳۱۸- ۳۱۹. م.

۲- مجمع البيان ۶: ۵۱۷. م.

۳- مجمع البيان ۷: ۵۶. م.

لم يدر أين يبنى فبعث الله ريحا خجوجا (۱)فكنست له ما حول الكعبه عن الأساس الأول الذى كان البيت عليه قبل أن يرفع أيام الطوفان.

و قال الكلبى بعث الله سبحانه على قدر البيت فيها رأس تتكلم فقامت بحيال الكعبه و قالت يا إبراهيم ابن على قدرى و قيل إن المعنى جعلنا البيت مثواه و مسكنه أَنْ لا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً أى أوحينا إليه أن لا تعبد غيرى وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ من الشرك و عباده الأوثان و القائمين أى المقيمين بمكه أو القائمين فى الصلاه

وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ أى أعلمهم بوجوب الحج و اختلف فى المخاطب به على قولين أحدهما أنه إبراهيم عليه السلام- عن على عليه السلام.

و ابن عباس قال قام فى المقام فنادى يا أيها الناس إن الله دعاكم إلى الحج فأجابوا لبيك اللهم لبيك.

و الثانى أن المخاطب به نبينا صلى الله عليه و آله و جمهور المفسرين على الأول قالوا أسمع الله صوت إبراهيم كل من سبق علمه بأنه يحج إلى يوم القيامه كما أسمع سليمان مع ارتفاع منزلته و كثره جنوده حوله صوت النمل مع خفضه و سكونه و فى روايه عطا عن ابن عباس قال لما أمر الله إبراهيم أن ينادى فى الناس بالحج صعد أبا قبيس و وضع إصبعيه فى أذنيه و قال يا أيها الناس أجيبوا ربكم فأجابوه بالتلبيه فى أصلاب الرجال و أول من أجابه أهل اليمن. (۲)وَ آتَيْناهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيا و هو الذكر الحسن و الولد الصالح أو رضى أهل الأديان به أو أنه أرى مكانه فى الجنه و قيل بقاء ضيافته عند قبره. (۳)الْمُكْرَمِينَ عند الله و قيل أكرمهم إبراهيم فرفع مجالسهم و خدمهم بنفسه و اختلف فى عددهم فقيل كانوا اثنى عشر ملكا و قيل كان جبرئيل و معه سبعه أملاك و قيل كانوا ثلاثه جبرئيل و ميكائيل و ملك آخر قَوْمٌ مُنْكَرُونَ أى قال فى نفسه

۱- قال فى النهايه: فى حديث علىّ عليه السلام و ذكر بناء الكعبه: «فبعث اللّه السكينه و هى ريح خجوج فتطوفت بالبيت» هكذا قال الهروى، و فى كتاب القتيبى: فتطوفت موضع البيت كالجحفه، يقال: ريح خجوج أى شديد المرور فى غير استواء، و أصل الخجّ الشق؛ منه قدّس سرّه.

۲- مجمع البيان ۷: ۸۰- ۸۱. م.

۳- مجمع البيان ۸: ۲۸۰. م.

هؤلاـء قوم لا نعرفهم فَراغَ إِلى أَهْلِهِ أى ذهب إليهم خفيا لئلا يمنعوه من تكلف مأكول فَجاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ و كان مشويا قال قتاده و كـان عامه مال إبراهيم البقر فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً أى فلما امتنعوا من الأكل أوجس منهم خيفه و ظن أنهم يريـدون به سوءا قالُوا أى الملائكه بِغُلامٍ عَلِيمٍ أى إسـماعيل و قيل هو إسـحاق لأنه من ساره و هـذه القصه لها فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ أى فلما سـمعت البشاره ساره أقبلت فى صـيحه عن ابن عباس و غيره و قيل فى جماعه عن الصادق عليه السـلام و قيل فى رنه فَصَكَّتْ وَجْهَها أى جمعت أصابعهـا فضـربت جبينها تعجبا و قيل لطمت وجهها وَ قالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ أى أنا عجوز عاقر فكيف ألـد قالُوا كَذلِكَ قالَ رَبُّكِ أى كمـا قلنـا لك قال ربك إنك سـتلدين غلاما فلا تشـكى فَما خَطْبُكُمْ أى فما شأنكم و لأى أمر جئتم و كأنه قال جئتم لأمر عظيم فما هو (١).

**[ترجمه]طبرسـی رحمه الله دربـاره تفسـیر آیه {[و فرمودیم] در مقـام ابراهیم اختیار کنیـد.} می گویـد: در واژه مقام، دلالت آشـکاری بر نبوت ابراهیم علیه السـلام است؛ چرا که خداوند سـبحان سـنگ را زیر پای او به مانند گِل در آورد، به طوری که پایش در آن فرو می رفت و این، معجزه ای برای او بود. از امام باقر علیه السـلام نیز روایت شـده است که حضـرت فرمود: سه سنگ از بهشت نازل شد: مقام ابراهیم علیه السـلام، سـنگ بنی اسرائیل و حجر الاسود. خداوند حجر الاسود را در حالی که از کاغذ نیز سفید تر بود به ابراهیم علیه السلام سپرد و به دلیل گناهان انسآنها سیاه گشت.

ابن عباس می‌گوید: وقتی ابراهیم علیه السـلام، اسـماعیل و هاجر را آورد و در مکه نهاد، پس از مدتی جرهمیان در آن سکنی گزیدنـد. اسـماعیل علیه السـلام با زنی از آنان ازدواج کرد و هاجر درگذشت. ابراهیم علیه السـلام از ساره اذن خواست تا نزد هاجر برود. ساره به او اذن داد و شـرط گـذاشت که نبایـد آن جا از مرکبت پیاده شوی. ابراهیم علیه السـلام در حالی که هاجر درگذشـته بود، به مکه آمد و به خانه اسـماعیل علیه السـلام رفت. ابراهیم علیه السـلام از همسر وی پرسید: شوهرت کجاست؟ همسـر اسـماعیل پاسخ داد: او اینجا نیست و به شـکار رفته است. اسماعیل علیه السلام از حرم خارج می شد و پس از شکار باز می گشت. ابراهیم علیه السـلام به همسـر اسماعیل فرمود: چیزی برای پذیرایی داری؟ همسر اسماعیل پاسخ داد: چیزی در خانه ندارم و کسـی نیز در آن نیست. ابراهیم علیه السـلام به او فرمود: وقتی شوهرت بازگشت، سلامم را به او برسان و به او بگو که باید آستان درش را عوض کند. پس از آن که ابراهیم علیه السلام رفت. اسماعیل علیه السلام بازگشت و بوی پدرش را یافت. از همسـرش پرسـید: آیا کسـی نزد تو آمده است؟ همسرش به حالت تحقیر پاسخ داد: پیر مردی با فلان شکل و شمایل نزد من آمد

. اسـماعیل علیه السـلام پرسـید: به تو چه گفت؟ همسـرش پاسخ داد: به من گفت: سـلامم را به شوهرت برسان و به او بگو که باید آسـتان درش را عوض کند. بدین سان اسـماعیل علیه السـلام، او را طلاق داد و با زن دیگری - . یعقوبی می‌گوید که نام این زن دیگر، حیفا دختر مضاض جرهمی بوده است. -

ازدواج نمود. ابراهیم علیه السـلام تا زمانی که خداونـد خواست درنگ کرد. سـپس از ساره اذن خواست تا به دیدار اسـماعیل علیه السـلام برود. ساره به او اذن داد و شـرط گذاشت که در آن جا نباید از مرکبش پیاده شود. ابراهیم علیه السـلام آمد تا آن که به در خانه اسـماعیل علیه السـلام رسـید و از همسر اسماعیل علیه السلام پرسید: شوهرت کجاست؟ وی پاسخ داد: به شکار

رفته است و به خواست خدا، اکنون می آید. فرود بیا که خدا تو را رحمت کند. ابراهیم علیه السلام پرسید: در خانه چیزی برای پذیرایی داری؟ وی پاسخ داد: آری و برایش شیر و گوشت آورد. ابراهیم دعا کرد که خداوند به همسر اسماعیل برکت دهد. اگر همسر اسماعیل در آن روز نانی از گندم و جو و خرما می آورد، بیشتر نقاط زمین پُر از گندم، جو و خرما می شد. همسر اسماعیل علیه السلام گفت: فرود بیا تا سرت را بشویم. اما ابراهیم علیه السلام فرود نیامد؛ از این رو همسر اسماعیل مقام را آورد و آن را در طرف نیمه راست ابراهیم قرار داد. ابراهیم نیز پایش را بر روی آن نهاد و جای پایش بر آن ماند. همسر اسماعیل نیمه راست سر ابراهیم را شست. سپس مقام را به طرف نیمه چپ سر ابراهیم برد و جای پای حضرت بر آن ماند و او نیمه چپ سر وی را شست. ابراهیم علیه السلام به او فرمود: وقتی شوهرت آمد، سلامم را به او برسان و به او بگو : آستان درت استوار است. چون اسماعیل علیه السلام آمد، بوی پدرش را یافت و از همسرش پرسید: آیا کسی نزد تو آمده است؟ وی پاسخ داد: آری، پیر مردی که زیبارو ترین و خوش بو ترین مردم بود، نزد من آمد و به من چنین و چنان گفت. من سرش را شستم و این جای پاهایش بر روی مقام است. اسماعیل به او فرمود: او ابراهیم علیه السلام بوده است.

علی بن ابراهیم این حکایت را با کمی تفاوت در واژه ها از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. در پایان این روایت آمده است:

وقتی شوهرت آمد، به او بگو: اینجا پیر مردی آمد و تو را درباره آستان درت سفارش به نیکی می کرد. حضرت فرمود: اسماعیل علیه السلام خود را روی مقام انداخت و آن را بوسیده و می گریست.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که حضرت فرمود: ابراهیم از ساره اذن خواست تا به دیدار اسماعیل برود. ساره به او اذن داد و شرط گذاشت که آن جا درنگ نکند و از خرش پیاده نشود. برخی از حضرت پرسیدند: آن چگونه بوده است؟ حضرت پاسخ داد: او طی الارض کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: رکن و مقام، دو یاقوت از یاقوت‌های بهشت هستند که خداوند نورشان را محو ساخت و اگر این کار را نمی کرد، ما بین مشرق و مغرب روشن می گردید.

{که پاکیزه کنید.} یعنی به آن دو گفتیم خانه ام را تمیز کنید. خداوند، به دلیل برتری دادن خانه اش بر سایر اماکن آن را به خود اضافه کرد. درباره تفسیر تطهیر نیز چند وجه وجود دارد:

اولی این است که یعنی خانه ام را از سرگین درون شکنبه و خونی پاکیزه کنید که مشرکان آنها را پیش از آن که خانه خدا به دست ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام بیفتد، نزد آن می انداختند. دومی این است که یعنی خانه‌ام را از بت هایی پاکیزه کنید که مشرکان بر در آن می آویختند.

ص: ۸۵

وجه سوم آن است که یعنی خانه ام را با بنا کردن آن بر طهارت پاکیزه کنید. همان طور که خداوند متعال فرمود: «أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ» - . توبه / ۱۰۹ -

{آیا کسی که بنیاد [کار] خود را بر پایه تقوا و خشنودی خدا نهاده...}

بیشتر مفسـران درباره تفسیر آیه{ برای طواف کنندگان و معتکفان} بر این نظرند که مقصود از طواف کنندگان، کسانی که به دور خـانه خـدا طواف می کننـد و مقصود از معتکفان، مجاوران آن است. برخی نیز معتقدنـد که مقصود از طواف کننـدگان، غریبه‌هایی که از دوردست ها به مکه می‌آینـد و مقصود از معتکفان، افراد مقیم در آن است. همچنین مقصود از آیه {رکوع و سجودکنندگان}، نمازگزاران است - . مجمع البیان طبرسی ۱: ۲۰۳ ، ۲۰۴ - .

{پروردگارا این [سـرزمین] را} یعنی مکه را {شـهری امن گردان} یعنی دارای امنیت. ابن عباس می گوید: منظور ابراهیم علیه السـلام از امن، این بود که مکه را طوری گرداند که پرنده اش شکار نشود، درختش قطع نگردد و علفش چیده نشود. امام باقر علیه السلام درباره تفسیر آیه{و مردمش را از فرآورده ها روزی بخش.} فرمود: یعنی فرآورده ها از دوردست ها به سوی آنان آید. امام صادق علیه السلام در حدیث دیگری فرمود: مقصود از آن فرآورده ها، فرآورده های دل هاست - . منافاتی میان این دو حـدیث وجود ندارد؛ زیرا فرآورده ها معنای عامی دارد که هر دو را فرا می گیرد. همچنین احتمال دارد که دومی تفسـیر به علت باشد. - .

یعنی آنان را نزد مردم محبوب گردان تا مردم به سوی آنان آیند. دلیل این که ابراهیم علیه السـلام در آیه{هر کس از آنان که به خدا و روز بازپسین ایمان بیاورد.} دعایش را تنها به این افراد محدود کرد، این است که خداوند متعال او را آگاه کرده بود از این که در دودمانش افراد بیـدادگری وجود دارند. بنابراین ابراهیم علیه السـلام از روی پیروی از رفتار خداوند با مؤمنان دعا به روزی اش را تنها به آنان اختصاص داد. {و[لی] هر کس کفر بورزد اندکی برخوردارش می کنم.} یعنی خداوند فرمود که دعـایت را در حق افراد مؤمن از میان آنان اجابت کردم و هر کس کفر بورزد او را از روزی ای برخوردار می کنم که تا زمان مرگش به او ارزانی می دارم. {سـپس او را با خواری به سوی عذاب آتش [دوزخ] می کشانم.} یعنی او را در آخرت به سوی عذاب آتش می رانم - . مجمع البیان ۱: ۲۰۶ - .

{و هنگـامی که بالا۔ می برد} یعنی یـاد کن هنگـامی را که بالا۔ می‌برد {ابراهیم پایه های خانه [کعبه] را} یعنی پایه های خانه کعبه که از قبـل وجود داشت. ابن عباس و عطا می گوینـد: آدم علیه السـلام خانه کعبه را بنا نهاد. سـپس از بین رفت و ابراهیم علیه السـلام آن را تجدید بنا کرد. این سـخن از ائمه ما علیهم السلام نیز روایت شده است. در کتاب عیاشی از امام صادق علیه السـلام روایت شده است که حضـرت فرمود: خداوند متعال، حجر الاسود را از بهشت بر آدم علیه السلام نازل کرد. خانه کعبه مروارید سفید رنگی بود و خداوند، آن را به آسمان برد و بنیانش بر جای ماند و روبروی همین خانه کعبه قرار داشت. هر روز هفتاد هزار فرشـته وارد آن می شدند و به سوی خداوند باز نمی گشـتند؛ از این رو خداوند به ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام امر فرمود تا خانه کعبه را بر روی آن پایه ها بنا نهند. {و اسماعیل}

ص: ۸۶

یعنی ابراهیم و اسـماعیل علیهما السلام پایه های کعبه را بالا می بردند و می گفتند: {ای پروردگار ما از ما بپذیر.} ابراهیم علیه السلام بنّایی می کرد و اسماعیل علیه السلام به او سنگ می داد.

امام باقر علیه السـلام فرمود: نخستین کسـی - . مقصود، نخستین کس از میان فرزنـدان ابراهیم علیه السـلام است. این امر بـدین

خاطر بود که پس از ازدواج اسماعیل علیه السلام با جرهمیان ناچار به همنشینی با آنان شد و به زبان آنان که عربی بود، سخن گفت. برخی نیز می گویند: خداوند، زبان عربی خالص که همان لهجه عدنانی است را به اسماعیل علیه السلام وحی فرمود. می گویم: بغدادی در کتاب محبر، قبایل عاد و عبیل از فرزندان عوص بن ارم بن سام بن نوح، قبایل ثمود و جدیس از فرزندان جاثر بن ارم بن سام بن نوح، قبایل عمیلق، طسم و امیم از فرزندان لوذان بن ارم، قبیله بنو یقطن از فرزندان عامر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح که همان جرهم بودند و قبایل حضرموت، سلف و جاسم فرزند عمان بن سبا بن یقشان بن ابراهیم را از جمله قبایلی بر شمرده است که عربی شدند و عربی یاد گرفته و بدان سخن گفتند. -

که به عربی سخن گفت، اسماعیل علیه السلام بود. پدرش در حالی که هر دو مشغول ساختن کعبه بودند، به او می فرمود: یا اسماعیل (هابی اِبن) یعنی ای اسماعیل به من یک سنگ بده و اسماعیل علیه السلام عرض می کرد: یا أَبَتِ هاکَ حَجَراً (یعنی ای پدرم یک سنگ بگیر). بدین سان ابراهیم علیه السلام بنّایی می کرد و اسماعیل علیه السلام به او سنگ می داد - . مجمع البیان ۱: ۲۰۸ - .

{ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده.} یعنی همان طور که ما را در گذشته مسلمان قرار دادی، در بقیه عمرمان نیز ما را مسلمان قرار ده. برخی نیز می گویند: یعنی ما را عمل کننده به تمامی شرایع اسلام و فرمانبردار خود قرار ده؛ چرا که اسلام همان فرمانبرداری و اطاعت است. {از نسل ما} یعنی از نسلمان قرار بده {امتی فرمانبردار خود} یعنی گروهی یکتاپرست و فرمانبردار خود. مقصود از آن امت، امت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. امام صادق علیه السلام فرمود: منظور از آن امت، فقط بنی هاشم است. علت این که ابراهیم و اسماعیل علیه السلام دعایشان را تنها به بنی هاشم اختصاص دادند، این است که خداوند، ابراهیم علیه السلام را آگاه ساخته بود که در میان نسلش کسانی هستند که پیمانش به دلیل ستمی که مرتکب می شوند، به آنان نمی رسد. {و آداب دینی ما را به ما نشان ده.} یعنی اماکنی را که مناسک به آن مربوط می شود به ما نشان بده تا آن مناسک را در آن اماکن انجام دهیم. در تفسیر {و بر ما ببخشای.} چند وجه وجود دارد:

اولی این که ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام این عبارت را از باب ستایش، تعبد و وقف کردن خود برای خدا گفتند تا مردم در این امر از آنان پیروی کنند.

دومی این که آنان از خداوند به دلیل ستم نسلشان درخواست توبه کردند.

سومی این که یعنی با آمرزش و رحمت بر ما بازگرد - . مجمع البیان ۱: ۲۰۸ و ۲۰۹ - .

مقصود از {در میان آنان فرستاده ای برانگیز}، پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. همان طور که خود ایشان می فرمایند: من دعای پدرم ابراهیم علیه السلام و مژدهٔ عیسی علیه السلام هستم - . مجمع البیان ۱: ۲۰۹-۲۱۰ - .

{و چه کسی جز آن که به سبک مغزی گراید از آیین ابراهیم روی برمی تابد؟} یعنی تنها کسی که خود را هلاک و نابود کرده است، از دین و شریعت ابراهیم علیه السلام روی بر می گرداند. همچنین برخی آن را به کسی که خود را گمراه ساخته

است و برخی دیگر آن را به کسی که قدر و منزلت خود را نمی داند، تفسیر می کنند. برخی نیز می گویند که یعنی کسی که نفس خود و نشانه های موجود در آن را نشناخت. نشانه هایی که نشان می دهد آفریدگاری بی مانند دارد - . برخی نیز معتقدند که یعنی کسی که خود را خوار و حقیر شمرد. - .

{و ما او را در این دنیا برگزیدیم.} یعنی ما او را برای امر رسالت برگزیدیم. {و البته در آخرت [نیز] از شایستگان خواهد بود.} یعنی از رستگاران خواهد بود. برخی نیز می گویند که یعنی او با صالحان یعنی پدران پیامبرش در بهشت خواهد بود. {هنگامی که پروردگارش به او فرمود} یعنی او را برگزیدیم هنگامی که پروردگارش به او فرمود: {تسلیم شو.} درباره این که این مطلب کِی به ابراهیم علیه السلام گفته شده است، اختلاف نظر وجود دارد. حسن می گوید: آن، زمانی بود که خورشید غروب کرد و ابراهیم علیه السلام، آن آیات و نشانه ها را دید. ابراهیم علیه السلام فرمود: {قوم من من از آنچه [برای خدا] شریک می سازید بیزارم.} ابن عباس می گوید: ابراهیم علیه السلام، این مطلب را پس از بیرون آمدن از ان غار و پس از نبوت فرمود. {تسلیم شو} یعنی بر اسلام، استوار و بر توحید، ثابت قدم باش. برخی نیز می گویند که یعنی دینت را با توحید مخلصانه ساز. {گفت تسلیم شدم.} یعنی دینم را خالصانه ساختم. {برای پروردگار جهانیان و سفارش کردند به آن} یعنی به همان آیین یا به همان عبارتی که گفت: {تسلیم شدم به پروردگار جهانیان} برخی نیز می گویند که مقصود از آن، کلمه توحید است. {ابراهیم پسران خود را} دلیل این که ابراهیم علیه اسلام تنها پسرانش را به این سفارش اختصاص داد، این است که او نسبت به آنان دلسوزتر و آنان در پذیرش سفارش شایسته تر بودند. در غیر این صورت روشن است که ابراهیم علیه السلام تمام مردم را به اسلام فرا می خواند. {و یعقوب} یعنی یعقوب نیز پسرانش را به آن سفارش کرد. {خداوند برای شما این دین را برگزید.} یعنی خداوند، دین اسلام را برای شما برگزید. {پس البته نباید جز مسلمان بمیرید.} یعنی اسلام را رها نکنید تا نکند در حالی که مسلمان نیستید مرگ با شما روبرو شود - . مجمع البیان ۱: ۲۱۲-۲۱۳ - .

{و به راستی فرستادگان ما آوردند.} برخی درباره این که آنان چند نفر بودند، می گویند: آنان سه تن بودند: جبرئیل، میکائیل و اسرافیل علیهم السلام. این سخن از ابن عباس نقل شده است. برخی نیز تعداد آنان را چهار نفر می دانند. این سخن نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده است. به نظر برخی چهارمین آنان کرّوبیل بوده است. برخی دیگر تعداد آنان را نُه عدد و برخی یازده عدد دانسته اند. اینان می گویند که آنان به صورت پسر های جوان بودند. {مژده} یعنی مژده به دنیا آمدن اسحاق علیه السلام، پیامبر شدنش و اینکه برای اسحاق یعقوب به دنیا می آید. امام باقر علیه السلام فرمود: آن مژده، این بود که او از هاجر صاحب اسماعیل علیه السلام می شود.

ص: ۸۸

برخی نیز تفسیر آن را نابودی قوم لوط می دانند. {سلام گفتند.} یعنی سلام کردیم سلام کردنی یا سلام به دست آوری یعنی سلامتی به دست آوری. {زن او خندید.} یعنی به دلیل غفلت قوم لوط که نازل شدن عذابشان نزدیک بود و یا به دلیل غذا نخوردنشان و این که به تنهایی به آنان خدمت می کرد، خندید. برخی نیز علتش را این امر می دانند که او به ابراهیم علیه السلام گفت: برادرزاده ات - . این سخن بنا بر چیزی است که ثعلبی و دیگران آورده اند. آنان می گویند که لوط، برادرزاده ابراهیم علیه االسلام و پسر هاران بن تارخ بود. - را در کنار خود نگهدار، زیرا من می دانم که به زودی عذابی بر اینان نازل

خواهـد شـد. وقتی دیـد که آنچه می پنداشـته است، رخ داد، از روی شادمانی خندیـد. برخی نیز علت آن خنـده را شـگفتی و شادمـانی از برای مژده داده شـدنش بـه اسـحاق می داننـد؛ زیرا وی پیر شـده بـود و ۹۸ یا ۹۹ سـال سن داشت و شـوهرش نیز سالخورده شده بود و ۹۹ یا ۱۰۰ سال سن داشت. برخی نیز می گویند که او ۱۲۰ سال سن داشت و خداوند در جوانی به آنان فرزنـدی نـداده بود. بنابراین در آیه تقـدیم و تأخیر وجود دارد. این سـخن از امام باقر علیه السـلام روایت شده است. {و از پی اسـحاق} یعنی پس از اسـحاق. ابن عباس می گویـد که {وراء} به معنای فرزنـدِ فرزنـد است. برخی نیز معنای {ضـحکت} را خون حیض دیدن می دانند. این سـخن از امام صادق علیه السلام روایت شده است. وقتی عرب ها می گویند: ضَحِکَتِ الأَرنَب یعنی خرگوش، خون حیض دیـد. {رحمت خـدا} می توانـد خبر یا دعا باشـد. {با ما [به قصد شـفاعت] چون و چرا می کرد.} یعنی بـا فرسـتادگان ما {درباره قوم لوط} یعنی درباره حوادثی که خواهـد آمـد و یا این که از آنها می پرسـید که چه عـذابی مسـتحق آنان است و چگونه آن عـذاب بر آنان نازل می شود و خداونـد چگونه مؤمنان را از آن رهایی می بخشـد؟ سوال می کرد از این رو جسـتجوی عمیقش در سؤال کردن، جـدال نامیـده شـد. آن فرشـتگان گفتنـد: {ای ابراهیم روی برتـاب از این} سخن {که آمـده است فرمان پروردگارت} به عـذاب کردن آنان و آن عذاب ناگزیر بر آنان نازل می شود - . مجمع البیان ۵: ۱۷۹-۱۸۱ - .

{این شـهر} یعنی مکه و حرم پیرامون آن {پروردگـارا آنهـا گمراه کردنـد.} یعنی بـا پرسـتیـدن آن بت هـا بسیاری از مردم را گمراه کردنـد. {پس هر کـه از من پیروی کنـد بی گمـان او از من است.} یعنی هر کس از میـان فرزنـدانم که در این شـهر بر دینم در پرسـتش خداونـد یکتا قرار دادم، از من پیروی کنـد از زمره من و حالشماننـد حال من است. {به یقین تو آمرزنـده و مهربـانی.} یعنی گناهان بنـدگان را می پوشانی و در تمام حالاتشان با آنان مهربان و نعمت دهنـده به آنان هستی. {پروردگارا من [یکی از] فرزنـدانم را سـکونت دادم} مقصود، حضـرت اسـماعیل علیه السـلام به همراه مادرش هاجر است. اسـماعیل علیه السـلام، پسـر بزرگتر ابراهیم علیه السلام بود. امام باقر علیه السلام فرمود: ما بازمانده آن عترت هستیم. همچنین حضرت فرمود: دعـای ابراهیم فقـط برای مـا بود. {در وادی بی کشت} مقصود از آن وادی، وادیِ مکه که ابطـح نامیـده می شـد، است. علت نامگـذاری اش به این نـام نیز این بود که در آن روزگار در آن، آب، کشاورزی و دامپروری وجود نـداشت. {نزد خانه محترم تو} خداونـد، خـانه را به خود اضـافه کرد؛ زیرا تنهـا مالـک آن خـانه، اوست. همچنین علت این که خداونـد، آن را بـا صـفت (محرم) آورد، این است که انسان تنها با احرام می تواند به آن برسد.

ص: ۸۹

برخی نیز علـت آن را این امر می داننـد که خداونـد نزدیکی و درآمیختن بـا چیزی از نجاست و خـون را که در دیگر امـاکن حلال است، در این خانه حرام کرده است. برخی دیگر نیز معنای آن را بسـیار محترم می داننـد. {پس دلهای برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده} این، دعای ابراهیم علیه السـلام است که از خداوند می خواهد تا دل های مردم را به سوی آن مکان گرایش دهـد تـا بـاعث انس و الفت فرزنـدانش شود و در گـذر زمان روزیِ آن مردمان را بر آنان سـرازیر کنـد. امام باقر علیه السـلام فرمود: به مردم دسـتور داده شـد تا به دور این سـنگ ها طواف کننـد. سـپس به سوی ما بشـتابند و ما را از دوستی شان نسبت به ما آگاه سازند و یاری شان را بر ما عرضه دارند. سپس حضرت این آیه را تلاوت کرد: {سپاس خدای را که با وجود سـالخوردگی اسـماعیل و اسـحاق را بـه مـن بخشـید.} ابـن عبـاس می گویـد: ابراهیم علیه السـلام در سن ۹۹ سـالگی صاحب

اسماعیل و در سن ۱۱۲ سالگی صاحب اسحاق شد. ابن جبیر می گوید: ابراهیم علیه السلام تا سن ۱۱۷ سالگی دارای فرزند نشد. {بر پدر و مادرم} یاران ما شیعیان از این آیه استدلال کردند بر این که پدر و مادر ابراهیم علیه السلام، کافر نبودند؛ زیرا او برای آنان طلب آمرزش در روز قیامت کرد و اگر کافر می بودند، چنین درخواستی از خداوند نمی کرد - . مجمع البیان ۶: ۳۱۸-۳۱۹ - .

{و چون از آنها کناره گرفت} یعنی از آنها جدا شد و به سرزمین مقدس رفت {اسحاق را} به عنوان فرزند {و یعقوب را} به عنوان نوه {به او عطا کردیم} {و همه} آن دو {را پیامبر گردانیدیم} که در دین از آنان پیروی شود {و از رحمت خویش به آنان ارزانی داشتیم} یعنی علاوه بر اولاد و نبوّت نعمت هایی از دین و دنیا به آنان ارزانی داشتیم {و برایشان قرار دادیم ذکر خیر} یعنی ستایش نیکی برای آنان در میان مردم قرار دادیم. {بلندی} یعنی ستایشی والا که در میان مردم جریان دارد؛ چرا که پیروان تمامی ادیان، دوستدار ابراهیم علیه السلام و فرزندانش هستند، آنان را می ستایند و مدعی اند که آنان بر دین اویند. یرخی دیگر در تفسیر آن می گویند که یعنی ما یاد آنان را بلند داشتیم، بدین صورت که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امت ایشان تا روز قیامت با این سخن از آنان به نیکی یاد می کنند: {کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم} - . مجمع البیان ۶: ۵۱۷ - .

{و همه را از شایستگان قرار دادیم.} یعنی همه آنان را شایسته نبوت و رسالت یا شایسته حکم مان بر آنان به عنوان شایستگان قرار دادیم. {آنان پرستنده ما بودند.} یعنی خالصانه ما را پرستش می کردند - . مجمع البیان ۷: ۵۶ - .

{و چون برای ابراهیم معین کردیم} یعنی ای محمد، یاد کن زمانی را که هموار کردیم برای ابراهیم {جای خانه را} و آن را با نشانه ای که در آن جا قرار داده بودیم، به او شناساندیم. سدّی می گوید: وقتی خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام امر فرمود تا خانه کعبه را بسازد،

ص: ۹۰

او جای ساخت آن را نمی دانست؛ از این رو خداوند باد شدیدی - . در النهایه آمده است: امام علی علیه السلام در حدیثی به هنگام بیان چگونگی بنا شدن کعبه می‌فرماید: خداوند، سکینه که باد شدیدی است را فرستاد و آن باد به دور کعبه چرخید. هروی نیز این گونه آورده است. در کتاب قتیبی آمده است: آن باد به مانند گوی چوگان به دور جایگاه کعبه چرخید. وقتی عرب ها می گویند: ریح خَجوج، یعنی باد شدیدی که مستقیم نیست. اصل خَج، به معنای شکافتن است. (علامه مجلسی قدس سره) - را فرستاد و آن باد چیزهایی را که به دور کعبه از بنیان نخست آن پیش از برکنده شدنش توسط طوفان بر جای مانده بود، رُفت.

کلبی می گوید: خداوند سبحان آن باد را به اندازه خانه کعبه فرستاد که سر داشت و سخن می گفت. آن باد در مقابل کعبه ایستاد و چنین خواند: ای ابراهیم، به اندازه من بنا کن. برخی نیز می گویند که یعنی ما خانه کعبه را محل اقامت و مسکن او قرار دادیم. {چیزی را با من شریک مگردان} یعنی به او وحی کردیم که دیگری را مپرست. {خانه ام را پاکیزه دار.} یعنی از شرک و پرستش بت ها. {و قیام کنندگان} یعنی مقیمان مکه یا ایستادگان به نماز. {در میان مردم بانگ برآور.} یعنی آنان

را از وجوب حج آگاه ساز. درباره این که مخاطب این سخن کیست، دو نظر وجود دارد:

یک نظر که از امام علی علیه السلام و ابن عباس نقل شده است، مخاطب آن را ابراهیم علیه السلام می داند. حضرت فرمود: ابراهیم علیه السلام در مقام ایستاد و بانگ برآورد: ای مردم، خداوند، شما را به حج فرا خوانده است و آنان پاسخ دادند: لبیک اللهم لبیک (پذیرفتیم. خدایا پذیرفتیم.)

دومین نظر این است که مخاطب آن، پیامبر ما صلی الله علیه و آله است. جمهور مفسران قائل به نطر اول هستند. آنان می گویند: خداوند، صدای ابراهیم علیهم السلام را به هر کسی که علمش بر او پیشی گرفته بود، رساند. آن صدا، این بود که تا روز قیامت باید حج بروند. همان طور که صدای مورچه را با پایین و آرام بودنش به گوش سلیمان علیه السلام با جایگاه والا و لشکریان بسیارش رساند. ابن عباس می گوید: چون خداوند به ابراهیم علیه السلام فرمان داد تا مردم را به حج فرا بخواند، وی از کوه ابوقبیس بالا رفت و انگشتانش را در گوش هایش گذاشته و فرمود: ای مردم، پروردگارتان را پاسخ گویید؛ از این رو آنان در صلب پدرانشان خواسته او را لبیک گفتند. نخستین کسانی که لبیک گفتند، این مردم یمن بودند - . مجمع البیان ۷: ۸۰-۸۱ - .

{و در دنیا پاداش را به او بخشیدیم.} مقصود، یاد نیک و فرزند صالح است و یا این که پیروان ادیان از او خشنود شدند و یا این که جایگاهش در بهشت را به او نمایاندیم. برخی نیز معنای آن را ماندگاریِ مهمانی اش بر سر مزارش می دانند - . مجمع البیان ۸: ۲۸۰ - .

{ارجمند} یعنی ارجمند نزد خدا. برخی نیز می گویند: ابراهیم علیه السلام، آنان را گرامی داشت و آنان را در جایگاه بالا نشاند و خود از آنان پذیرایی کرد. درباره تعداد آنان اختلاف نظر وجود دارد. برخی تعداد آنان را دوازده فرشته و برخی جبرئیل به همراه هفت فرشته و عده ای دیگر سه تن می دانند که عبارتند از: جبرئیل، میکائیل و یک فرشته دیگر. {مردمی ناشناسید.} یعنی با خود گفت که اینان مردمی ناشناس هستند.

ص: ۹۱

{پس آهسته به سوی زنش رفت} یعنی پنهانی به سوی زنش رفت تا او را از به سختی انداختن خود در درست کردن غذا باز ندارند. {و گوساله ای فربه آورد} که بریان شده بود. قتاده می گوید: بیشتر چهارپایان

ابراهیم علیه السلام گاو بودند. {و [در دلش] از آنان احساس ترسی کرد} یعنی چون از غذا خوردن امتناع ورزیدند، از آنان بیمناک شد و گمان کرد که آنان می خواهند به او شر برسانند. {گفتند} یعنی آن فرشتگان {به پسری دانا} یعنی اسماعیل علیه السلام. برخی نیز مقصود از آن پسر را اسحاق علیه السلام می دانند؛ زیرا اسحاق، فرزند ساره بود و این داستان نیز مربوط به او می شود. {و زنش با فریادی [از شگفتی] سر رسید} ابن عباس و دیگران می گویند که یعنی وقتی ساره آن مژده را شنید با فریادی سر رسید. برخی نیز از امام صادق نقل می کنند که حضرت فرمود: یعنی در میان جمعی. برخی دیگر می گویند که یعنی او با فغانی وارد شد. {و بر چهره خود زد} یعنی انگشتانش را جمع کرد و از روی تعجب بر پیشانی اش زد. برخی نیز در

تفسیرش می گویند که یعنی به صورتش سیلی زد. {و گفت زنی پیر نازا [چگونه بزاید].} یعنی من، پیر و نازا هستم و چگونه می توانم بزایم؟ {گفتند پروردگارت چنین فرموده است.} یعنی ما سخن خداوند را همان طور که فرموده بود به شما ابلاغ کردیم. خداوند فرمود که تو صاحب یک پسر می شوی. بنابراین شک نکن. {[ابراهیم] گفت ای فرستادگان ماموریت شما چیست؟} یعنی امرتان چیست و برای چه چیزی آمده اید؟ گویی ابراهیم علیه السلام فرمود که شما برای امر مهمی آمده اید. آن امر چیست؟ - . مجمع البیان ۹: ۱۵۷، ۱۵۸ -

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

فس، تفسیر القمی قَوْلُهُ طَهِّرا بَيْتِيَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام يَعْنِي نَحِّ عَنْهُ الْمُشْرِكِينَ وَ قَالَ لَمَّا بَنَى إِبْرَاهِيمُ علیه السلام الْبَيْتَ وَ حَجَّ النَّاسُ شَكَتِ الْكَعْبَةُ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَا يَلْقَى مِنْ أَنْفَاسِ الْمُشْرِكِينَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهَا قِرِّي كَعْبَةُ فَإِنِّي أَبْعَثُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْماً يَتَنَظَّفُونَ بِقُضْبَانِ الشَّجَرِ وَ يَتَخَلَّلُونَ قَوْلُهُ وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ فَإِنَّهُ دَعَا إِبْرَاهِيمُ رَبَّهُ أَنْ يَرْزُقَ مَنْ آمَنَ بِهِ فَقَالَ اللَّهُ يَا إِبْرَاهِيمُ وَ مَنْ كَفَرَ أَيْضاً أَرْزُقُهُ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلى عَذابِ النَّارِ- (۲)قَوْلُهُ رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا فَإِنَّهُ يَعْنِي مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ علیه السلام فَلِذَلِكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَا دَعْوَةُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ علیه السلام (۳).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه {خانه مرا پاکیزه کنید} فرمود: یعنی مشرکان را از آن خانه کنار بزن. همچنین حضرت فرمود: چون ابراهیم علیه السلام خانه کعبه را بنا کرد و مردم به حج رفتند، خانه کعبه از نفس های مشرکان به خداوند بلند مرتبه و متعال شکایت برد. از این رو خداوند به آن وحی فرمود که ای کعبه دلشاد باش؛ چرا که من در آخر الزمان مردمی را می فرستم که با شاخه های درختان نظافت و خلال می کنند. {و مردمش را روزی بخش} این، دعای ابراهیم علیه السلام است که از خداوند خواست تا به هر کسی از آنان که به او ایمان آورد، روزی بخشد. خداوند فرمود: ای ابراهیم، {و[لی] هر کس کفر بورزد} به او روزی می دهم اما {اندکی برخوردارش می کنم. سپس او را با خواری به سوی عذاب آتش [دوزخ] می کشانم.} - . تفسیر القمی: ۵۰ و ۵۱ -

{پروردگارا در میان آنان فرستاده ای برانگیز} مقصود ابراهیم علیه السلام، فرستاده ای از میان فرزندان اسماعیل علیه السلام بود. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من، مقصود دعای پدرم ابراهیم علیه السلام بودم - . تفسیر القمی: ۵۳ - .

**[ترجمه]

«۲»

فس، تفسیر القمی قَوْلُهُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً يَعْنِي مَكَّةَ رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ فَإِنَّ الْأَصْنَامَ لَمْ تُضِلَّ وَ إِنَّمَا ضَلَّ النَّاسُ بِهَا قَوْلُهُ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ أَيْ مِنْ ثَمَرَاتِ الْقُلُوبِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ يَعْنِي لِكَيْ يَشْكُرُوا.

وَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ حَنَانٍ عَنْ

۱- مجمع البیان ۹: ۱۵۷- ۱۵۸. م.

۲- تفسیر القمّیّ: ۵۰- ۵۱. م.

۳- تفسیر القمّیّ: ۵۳. م.

أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِهِ رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ الْآیَهَ قَالَ نَحْنُ وَ اللَّهِ بَقِیَّهُ تِلْکَ الْعِتْرَهِ- (۱)قَوْلُهُ رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ قَالَ إِنَّمَا نَزَلَتْ وَ لِوَلَدَیَّ إِسْمَاعِیلَ وَ إِسْحَاقَ (۲).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: {پروردگارا این شهر را ایمن گردان} یعنی مکه {پروردگارا آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند.} یعنی این بت ها نبودند که مردم را گمراه کردند، بلکه این مردم بودند که به وسیله آنها گمراه کردند. {و آنان را از محصولات [مورد نیازشان] روزی ده} یعنی از ثمره دل ها { باشد که سپاسگزاری کنند.} یعنی تا سپاسگذاری کنند. امام صادق علیه السلام

ص: ۹۲

درباره تفسیر {پروردگارا من سکونت دادم} تا آخر آیه، فرمود: به خداوند سوگند، ما بازمانده آن عترت هستیم - . تفسیر القمی: ۳۴۷ - .

حضرت در تفسیر آیه {پروردگارا بر من و پدر و مادرم ببخشای.} فرمود: این آیه به صورت (وَ لِوَلَدَیَّ إِسماعیلَ وَ إِسحاقَ) {و بر دو پسرم اسماعیل و اسحاق} نازل شد - . تفسیر القمی: ۳۴۷ و ۳۴۸ - .

**[ترجمه]

بیان

قال فی مجمع البیان قرأ الحسین بن علی و أبو جعفر محمد بن علی علیهما السلام و الزهری و إبراهیم النخعی وَ لِوَلَدَیَّ و قرأ یحیی بن یعمر و لولدی (۳).

**[ترجمه]در مجمع البیان آمده است که امام حسین و امام باقر علیهما السلام، زهری و ابراهیم نخعی این آیه را به صورت (وَ لِوَلَدَیَّ) {و برای دو پسرم} و یحیی بن یعمر آن را به صورت (وَ لِوَلَدی) {و برای پسرم} خوانده اند - . مجمع البیان ۶: ۳۱۷ - .

**[ترجمه]

«۳»

فس، تفسیر القمی فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ یَعْنِی إِبْرَاهِیمَ وَ وَهَبْنا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنا یَعْنِی لِإِبْرَاهِیمَ وَ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ مِنْ رَحْمَتِنا یَعْنِی رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِیًّا یَعْنِی أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام- حَدَّثَنِی بِذَلِکَ أَبِی عَنِ الْإِمَامِ الْحَسَنِ الْعَسْکَرِیِّ علیه السلام (۴).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: {و چون از آنها کناره گرفت} یعنی ابراهیم {و به آنان ارزانی داشتیم} یعنی به ابراهیم علیه

السـلام اسحق و يعقوب عليهما السلام را ارزانی داشتیم. {از رحمت خویش} مقصود، پیامبر صلی الله علیه و آله است. {و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم.} منظور، امام علی علیه السـلام است. این تفسـیر، از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است - . تفسیر القمی: ۴۱۱ - .

**[ترجمه]

«۴»

فس، تفسـیر القمی نـافِلَةً قَـالَ وَلَـدُ وَلَـدٍ قَوْلُهُ فِی صَـرَّةٍ أَیْ فِی جَمَـاعَةٍ فَصَـكَّتْ وَجْهَهـا أَیْ غَطَّتْهُ بِمَـا بَشَّرَهَا جَبْرَئِیلُ علیه السـلام بِإِسْحَاقَ وَ قالَتْ إِنِّی عَجُوزٌ عَقِیمٌ أَیْ لَا تَلِدُ (۵).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: حضـرت فرمود: {(نـافله=)افزون} یعنی نوه { بـا فریـادی} یعنی در میان جمعی {و بر چهره خود زد} یعنی چهره اش را پوشاند؛ چرا که جبرئیل او را به اسحاق مژده داد. {و گفت زنی پیر نازا [چگونه بزاید].} یعنی من، پیر و نازا هستم و نمی توانم بزایم - . تفسیر القمی: ۴۴۸ - .

**[ترجمه]

«۵»

ع، علـل الشـرائع أَبِی عَنْ سَـعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَـی عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَـعِیدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ كُلْثُومِ بْنِ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْحَرَّانِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام أَنْ یَحُجَّ وَ یَحُجَّ بِإِسْمَاعِیلَ مَعَهُ وَ یُسْـكِنَهُ الْحَرَمَ قَالَ فَحَجَّا عَلَی جَمَـلٍ أَحْمَرَ مَـا مَعَهُمَـا إِلَّا جَبْرَئِیـلُ فَلَمَّا بَلَغَا الْحَرَمَ قَالَ لَهُ جَبْرَئِیلُ علیه السـلام یَا إِبْرَاهِیمُ انْزِلَا فَاغْتَسِـلَا قَبْلَ أَنْ تَـدْخُلَا الْحَرَمَ فَنَزَلَا وَ اغْتَسَـلَا وَ أَرَاهُمَا كَیْفَ تَهَیَّئَا لِلْإِحْرَام (۶)فَفَعَلَا ثُمَّ أَمَرَهُمَا فَأَهَلَّا بِالْحَـجِّ وَ أَمَرَهُمَا بِالتَّلْبِیَةِ الْأَرْبَعِ الَّتِی لَبَّی بِهَـا الْمُرْسَـلُونَ ثُمَّ سَـارَ بِهِمَـا حَتَّی أَتَی بِهِمَا بَابَ الصَّفَا فَنَزَلَا عَنِ الْبَعِیرِ وَ قَامَ جَبْرَئِیلُ بَیْنَهُمَا فَاسْـتَقْبَلَ الْبَیْتَ فَكَبَّرَ وَ كَبَّرَا وَ حَمَّدَ اللَّهَ وَ حَمَّدَا وَ مَجَّدَ اللَّهَ وَ مَجَّدَا وَ أَثْنَی عَلَیْهِ فَفَعَلَـا مِثْلَ مَا فَعَلَ وَ تَقَـدَّمَ جَبْرَئِیلُ وَ تَقَـدَّمَا یُثْنُونَ عَلَی اللَّهِ وَ یُمَجِّدُونَهُ (۷)حَتَّی انْتَهَی

ص: ۹۳

۱- تفسیر القمّیّ: ۳۴۷. م.

۲- تفسیر القمّیّ: ۳۴۷- ۳۴۸. م.

۳- مجمع البیان ۶: ۳۱۷. م.

۴- تفسیر القمّیّ: ۴۱۱. م.

۵- تفسیر القمّیّ: ۴۴۸. م.

۶- فی الكافی: كیف یتهیئان.

۷- فی الكافی: فكبر اللّه و كبرا و هلل اللّه و هللا و حمد اللّه إه و فيه: يتهيئان على اللّه و يمجدانه.

بِهِمَا إِلَى مَوْضِعِ الْحَجَرِ فَاسْتَلَمَ جَبْرَئِيلُ علیه السلام الْحَجَرَ وَ أَمَرَهُمَا أَنْ يَسْتَلِمَا وَ طَافَ بِهِمَا أَسْبُوعاً ثُمَّ قَامَ بِهِمَا فِی مَوْضِعِ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَ صَلَّيَا ثُمَّ أَرَاهُمَا الْمَنَاسِكَ وَ مَا يَعْمَلَانِهِ فَلَمَّا قَضَيَا نُسُكَهُمَا (۱)أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِيمَ بِالانْصِرَافِ وَ أَقَامَ إِسْمَاعِيلَ وَحْدَهُ مَا مَعَهُ أَحَدٌ غَيْرُهُ- (۲)فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ أَذِنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِإِبْرَاهِيمَ فِی الْحَجِّ وَ بِنَاءِ الْكَعْبَهِ وَ كَانَتِ الْعَرَبُ تَحُجُّ إِلَيْهِ وَ كَانَ رَدْماً (۳)إِلَّا أَنَّ قَوَاعِدَهُ مَعْرُوفَهٌ فَلَمَّا صَدَرَ النَّاسُ جَمَعَ إِسْمَاعِيلُ الْحِجَارَهَ وَ طَرَحَهَا فِی جَوْفِ الْكَعْبَهِ فَلَمَّا أَنْ أَذِنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی الْبِنَاءِ قَدِمَ إِبْرَاهِيمُ فَقَالَ يَا بُنَيَّ قَدْ أَمَرَنَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِبِنَاءِ الْكَعْبَهِ فَكَشَفَا عَنْهَا فَإِذَا هُوَ حَجَرٌ وَاحِدٌ أَحْمَرُ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ ضَعْ بِنَاءَهَا عَلَيْهِ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ أَرْبَعَهَ أَمْلَاكٍ يَجْمَعُونَ لَهُ الْحِجَارَهَ فَصَارَ إِبْرَاهِيمُ (۴)وَ إِسْمَاعِيلُ يَضَعَانِ الْحِجَارَهَ وَ الْمَلَائِكَهُ تُنَاوِلُهُمَا حَتَّى تَمَّتِ اثْنَا عَشَرَ ذِرَاعاً وَ هَيَّئَا لَهُ بَاباً يُدْخَلُ مِنْهُ (۵)وَ بَاباً يُخْرَجُ مِنْهُ وَ وَضَعَ عَلَيْهِ (۶)عَتَبَهً وَ شَرِيجاً مِنْ حَدِيدٍ عَلَى أَبْوَابِهِ وَ كَانَتِ الْكَعْبَهُ عُرْيَانَهً (۷)فَلَمَّا وَرَدَ عَلَيْهِ النَّاسُ أَتَى امْرَأَهً مِنْ حِمْيَرٍ أَعْجَبَتْهُ جَمَالُهَا (۸)فَسَأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُزَوِّجَهَا إِيَّاهُ وَ كَانَ لَهَا بَعْلٌ- (۹)فَقَضَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى بَعْلِهَا الْمَوْتَ فَأَقَامَتْ بِمَكَّهَ حُزْناً عَلَى بَعْلِهَا فَأَسْلَى اللَّهُ (۱۰)عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ عَنْهَا وَ زَوَّجَهَا إِسْمَاعِيلَ وَ قَدِمَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام لِلْحَجِّ وَ كَانَتِ امْرَأَهً مُوَافِقَهً (۱۱)

۱- فی الکافی: و ما یعملان به، فلما قضیا مناسکهما.

۲- فی الکافی: ما معه أحد غیر أمه؛ و هو الصحیح.

۳- فی الکافی: و إنّما کان ردما. و الردم: ما یسقط من الحائط المتهدم.

۴- فی الکافی: یجمعون إلیه الحجاره، فکان إبراهیم اه.

۵- فی الکافی: و هیئا له بابین: باب یدخل منه اه.

۶- فی الکافی: و وضعا علیه عتبه و شریجا، و فی نسخه: و شرجا. العتبه: اسکفه الباب أی خشبه الباب التی یوطأ علیه. الشرج: العری.

۷- فی الکافی: هنا زیاده و هی هکذا: فصدر إبراهیم و قد سوی البیت و أقام إسماعیل.

۸- فی الکافی: نظر إلی امرأه من حمیر أعجبه جمالها.

۹- فی الکافی: و هو علیه السلام لم یعلم أن لها زوجا.

۱۰- أسلاه عن همه: کشفه عنه.

۱۱- فی الکافی: موفقه، أی وصلت الی الکمال فی قلیل من السن.

وَ خَرَجَ إِسْمَاعِيلُ إِلَى الطَّائِفِ يَمْتَارُ لِأَهْلِهِ طَعَاماً- (۱)فَنَظَرَتْ إِلَى شَيْخٍ شَعِثٍ فَسَأَلَهَا عَنْ حَالِهِمْ فَأَخْبَرَتْهُ بِحُسْنِ حَالِهِمْ وَ سَأَلَهَا عَنْهُ خَاصَّةً فَأَخْبَرَتْهُ بِحُسْنِ حَالِهِ (۲)وَ سَأَلَهَا مِمَّنْ أَنْتِ فَقَالَتِ امْرَأَةٌ مِنْ حِمْيَرٍ فَسَارَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام وَ لَمْ يَلْقَ إِسْمَاعِيلَ وَ قَدْ كَتَبَ إِبْرَاهِيمُ كِتَاباً فَقَالَ ادْفَعِي هَذَا الْكِتَابَ إِلَى بَعْلِكِ إِذَا أَتَى إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَقَدِمَ عَلَيْهَا إِسْمَاعِيلُ علیه السلام فَدَفَعَتْ إِلَيْهِ الْكِتَابَ فَقَرَأَهُ وَ قَالَ أَ تَدْرِينَ مَنْ ذَلِكِ الشَّيْخُ فَقَالَتْ لَقَدْ رَأَيْتُهُ جَمِيلًا فِيهِ مُشَابَهَةٌ مِنْكَ قَالَ ذَاكِ أَبِي فَقَالَتْ يَا سَوْأَتَاهْ مِنْهُ (۳)قَالَ وَ لِمَ نَظَرَ إِلَى شَيْ ءٍ مِنْ مَحَاسِنِكِ قَالَتْ لَا وَ لَكِنْ خِفْتُ أَنْ أَكُونَ قَدْ قَصَّرْتُ وَ قَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ وَ كَانَتْ عَاقِلَةً فَهَلَّا نُعَلِّقُ عَلَى هَذَيْنِ الْبَابَيْنِ سِتْرَيْنِ- (۴)سِتْراً مِنْ هَاهُنَا وَ سِتْراً مِنْ هَاهُنَا قَالَ نَعَمْ فَعَمِلَا لَهُ سِتْرَيْنِ طُولُهُمَا اثْنَا عَشَرَ ذِرَاعاً فَعَلَّقَهُمَا عَلَى الْبَابَيْنِ فَأَعْجَبَهَا ذَلِكَ- (۵)فَقَالَتْ فَهَلَّا أَحُوكُ لِلْكَعْبَةِ ثِيَاباً وَ نَسْتُرُهَا كُلَّهَا فَإِنَّ هَذِهِ الْأَحْجَارَ سَمِجَةٌ فَقَالَ لَهَا إِسْمَاعِيلُ بَلَى فَأَسْرَعَتْ فِي ذَلِكَ وَ بَعَثَتْ إِلَى قَوْمِهَا بِصُوفٍ كَثِيرٍ تَسْتَغْزِلُ بِهِنَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ إِنَّمَا وَقَعَ اسْتِغْزَالُ النِّسَاءِ بَعْضِهِنَّ مِنْ بَعْضٍ لِذَاكَ قَالَ فَأَسْرَعَتْ وَ اسْتَعَانَتْ فِي ذَلِكَ فَكُلَّمَا فَرَغَتْ مِنْ شِقَّةٍ عَلَّقَتْهَا فَجَاءَ الْمَوْسِمُ وَ قَدْ بَقِيَ وَجْهٌ مِنْ وُجُوهِ الْكَعْبَةِ فَقَالَتْ لِإِسْمَاعِيلَ علیه السلام كَيْفَ نَصْنَعُ بِهَذَا الْوَجْهِ الَّذِي لَمْ نُدْرِكْهُ بِكِسْوَةٍ فَنَكْسُوهُ خَصَفاً (۶)فَجَاءَ الْمَوْسِمُ فَجَاءَتْهُ الْعَرَبُ عَلَى حَالِ مَا كَانَتْ تَأْتِيهِ فَنَظَرُوا إِلَى أَمْرٍ فَأَعْجَبَهُمْ فَقَالُوا يَنْبَغِي لِعَامِرِ (۷)هَذَا الْبَيْتِ أَنْ يُهْدَى إِلَيْهِ فَمِنْ ثَمَّ وَقَعَ الْهَدْيُ فَأَتَى كُلُّ فَخِذٍ (۸)مِنَ الْعَرَبِ بِشَيْ ءٍ تَحْمِلُهُ مِنْ وَرِقٍ وَ مِنْ أَشْيَاءَ غَيْرِ ذَلِكَ حَتَّى اجْتَمَعَ شَيْ ءٌ كَثِيرٌ فَنَزَعُوا ذَلِكَ الْخَصَفَ وَ أَتَمُّوا كِسْوَةَ الْبَيْتِ وَ عَلَّقُوا عَلَيْهَا بَابَيْنِ وَ كَانَتِ

۱- أي يجمع لهم طعاما.

۲- في الكافي: فاخبرته بحسن الدين.

۳- في الكافي: قال: ذاك إبراهيم فقالت: وا سوأتاه.

۴- في الكافي: فعملا لهما سترين.

۵- في الكافي: فاعجبهما.

۶- في الكافي: لم تدركه الكسوه فكسوه خصفا. قلت: الخصف: الجله التي يكنز فيه التمر.

۷- في الكافي: «لعامل» و كذا فيما يأتي.

۸- الفخذ: هو ما انقسم فيه أنساب البطن كبني هاشم و بني أميّه.

الْكَعْبَهُ لَيْسَتْ بِمُسَقَّفَهٍ فَوَضَعَ إِسْمَاعِيلُ عَلَيْهَا أَعْمِدَهً (۱)مِثْلَ هَذِهِ الْأَعْمِدَهِ الَّتِی تَرَوْنَ مِنْ خَشَبٍ فَسَقَّفَهَا إِسْمَاعِيلُ بِالْجَرَائِدِ وَ سَوَّاهَا بِالطِّينِ فَجَاءَتِ الْعَرَبُ مِنَ الْحَوْلِ فَدَخَلُوا الْكَعْبَهَ وَ رَأَوْا عِمَارَتَهَا فَقَالُوا يَنْبَغِی لِعَامِرِ هَذَا الْبَيْتِ أَنْ يُزَادَ فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ جَاءَهُ الْهَدْیُ فَلَمْ يَدْرِ إِسْمَاعِيلُ كَيْفَ يَصْنَعُ بِهِ فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَنِ انْحَرْهُ وَ أَطْعِمْهُ الْحَاجَّ قَالَ وَ شَكَا إِسْمَاعِيلُ قِلَّهَ الْمَاءِ إِلَی إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَنِ احْتَفِرْ بِئْراً يَكُونُ فِيهَا شُرْبُ الْحَاجِّ (۲)فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام فَاحْتَفَرَ قَلِيبَهُمْ يَعْنِی زَمْزَمَ حَتَّی ظَهَرَ مَاؤُهَا ثُمَّ قَالَ جَبْرَئِيلُ انْزِلْ يَا إِبْرَاهِيمُ فَنَزَلَ بَعْدَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام فَقَالَ اضْرِبْ يَا إِبْرَاهِيمُ فِی أَرْبَعِ زَوَايَا الْبِئْرِ وَ قُلْ بِسْمِ اللَّهِ قَالَ فَضَرَبَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام فِی الزَّاوِيَهِ الَّتِی تَلِی الْبَيْتَ وَ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ فَانْفَجَرَتْ عَيْناً (۳)ثُمَّ ضَرَبَ فِی الْأُخْرَی (۴)وَ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ فَانْفَجَرَتْ عَيْناً ثُمَّ ضَرَبَ فِی الثَّالِثَهِ وَ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ فَانْفَجَرَتْ عَيْناً ثُمَّ ضَرَبَ فِی الرَّابِعَهِ وَ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ فَانْفَجَرَتْ عَيْناً فَقَالَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام اشْرَبْ يَا إِبْرَاهِيمُ وَ ادْعُ لِوُلْدِكَ فِيهَا بِالْبَرَكَهِ فَخَرَجَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام وَ جَبْرَئِيلُ جَمِيعاً مِنَ الْبِئْرِ فَقَالَ لَهُ أَفِضْ عَلَيْكَ يَا إِبْرَاهِيمُ وَ طُفْ حَوْلَ الْبَيْتِ فَهَذِهِ سُقْيَا سَقَاهَا اللَّهُ وَلَدَكَ إِسْمَاعِيلَ وَ سَارَ إِبْرَاهِيمُ وَ شَيَّعَهُ إِسْمَاعِيلُ حَتَّی خَرَجَ مِنَ الْحَرَمِ فَذَهَبَ إِبْرَاهِيمُ وَ رَجَعَ إِسْمَاعِيلُ إِلَی الْحَرَمِ فَرَزَقَهُ اللَّهُ مِنَ الْحِمْيَرِيَّهِ وَلَداً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَقِبٌ قَالَ وَ تَزَوَّجَ إِسْمَاعِيلُ عليه السلام مِنْ بَعْدِهَا أَرْبَعَ نِسْوَهٍ فَوُلِدَ لَهُ مِنْ كُلِّ وَاحِدَهٍ أَرْبَعَهُ غِلْمَانٍ وَ قَضَی اللَّهُ عَلَی إِبْرَاهِيمَ الْمَوْتَ فَلَمْ يَرَهُ إِسْمَاعِيلُ وَ لَمْ يَخْبُرْ بِمَوْتِهِ حَتَّی كَانَ أَيَّامُ الْمَوْسِمِ وَ تَهَيَّأَ إِسْمَاعِيلُ عليه السلام لِأَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ فَنَزَلَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ عليه السلام فَعَزَّاهُ بِإِبْرَاهِيمَ عليه السلام فَقَالَ لَهُ يَا إِسْمَاعِيلُ لَا تَقُولُ فِی مَوْتِ أَبِيكَ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ وَ قَالَ إِنَّمَا كَانَ عَبْداً دَعَاهُ اللَّهُ فَأَجَابَهُ وَ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ لَاحِقٌ بِأَبِيهِ وَ كَانَ لِإِسْمَاعِيلَ ابْنٌ صَغِيرٌ يُحِبُّهُ وَ كَانَ هَوَی إِسْمَاعِيلَ فِيهِ فَأَبَی اللَّهُ عَلَيْهِ ذَلِكَ فَقَالَ يَا إِسْمَاعِيلُ هُوَ فُلَانٌ قَالَ فَلَمَّا قَضَی الْمَوْتَ

۱- فی الكافی: فيها أعمده.

۲- فی الكافی: يكون منها شراب الحاجّ.

۳- فی الكافی: عين و كذا فيما يأتی بعده.

۴- فی الكافی: فی الثانيه.

عَلَى إِسْمَاعِیلَ دَعَا وَصِیَّهُ فَقَالَ یَا بُنَیَّ إِذَا حَضَرَکَ الْمَوْتُ فَافْعَلْ کَمَا فَعَلْتُ فَمِنْ ذَلِکَ لَیْسَ یَمُوتُ إِمَامٌ إِلَّا أَخْبَرَهُ اللَّهُ إِلَی مَنْ یُوصِی (۱).

**[ترجمه]علل الشرائع: کلثوم بن عبدالمومن حرانی گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به ابراهیم فرمان داد تا به حج رود. ابراهیم به همراه اسماعیل به حج رفت و او را در حرم سکونت داد. حضرت فرمود: آن دو بر روی شتر سرخ مویی به حج رفتند و تنها جبرئیل به همراه آنان بود. چون به حرم رسیدند جبرئیل به ابراهیم گفت: ای ابراهیم پیاده شوید و پیش از این که وارد حرم شوید، غسل کنید. ابراهیم و اسماعیل پیاده شده و غسل کردند. جبرئیل به آنان نشان داد که چگونه برای احرام آماده شوند و آنان به همان صورت محرم شدند. سپس به آنان فرمان داد که در حال حج لا إله إلا الله و چهار تلبیه ای بگویند که تمامی پیامبران آنگونه تلبیه می گفتند. سپس آنان را حرکت داد تا این که به درگاه صفا آورد. آنان از شتر پیاده شدند و جبرئیل میانشان ایستاد و رو به سوی کعبه کرد. جبرئیل تکبیر گفت. آنان نیز تکبیر گفتند. جبرئیل حمد خدا گفت. آنان نیز حمد خدا گفتند. همچنین جبرئیل خداوند را تمجید کرد. آنان نیز خداوند را تمجید کردند. جبرئیل خداوند را ثنا گفت. آنان نیز خداوند را ثنا گفتند. جبرئیل پیش آمد و آنان نیز در حالی که خداوند را ثنا می گفتند و تمجید می کردند،

پیش آمدند تا این که جبرئیل آنان را به جایگاه قرار گرفتن حجر الاسود برد. جبرئیل آن سنگ را لمس کرد و به آنان دستور داد تا آن را لمس کنند. همچنین جبرئیل آنان را هفت دور به دور کعبه چرخاند. سپس آنان را در جایگاه مقام ابراهیم علیه السلام ایستاند و دو رکعت نماز خواند. آنان نیز دو رکعت نماز گزاردند. سپس مناسک و آن چه باید انجام دهند را به آنان نشان داد. چون آنان مناسک خویش را به جا آوردند، خداوند به ابراهیم فرمان بازگشت داد. ابراهیم ، اسماعیل را به تنهایی و بی آن که کس دیگری با او باشد، در آن جا سکونت داد. چون سال بعد نزدیک شد، خداوند عزوجل به ابراهیم علیه السلام اجازه داد تا حج به جا آورد و کعبه را بنیان نهد. عرب ها نیز به حج می آمدند. این در حالی بود که خانه خدا خراب شده بود و تنها پایه هایش مشخص بود. چون مردم بازگشتند، اسماعیل علیه السلام سنگ جمع کرد و آن را داخل کعبه انداخت. وقتی خداوند، اجازه ساختن را داد، ابراهیم علیه السلام پیش آمد و فرمود: پسرم، خداوند به ما دستور ساخت کعبه را داده است. بدین سان آنان پرده از کعبه برداشتند و ناگهان دیدند که یک سنگ سرخ رنگ است. خداوند به ابراهیم وحی فرمود که بنای کعبه را روی آن قرار ده. خداوند عزوجل، چهار فرشته را بر او نازل کرد که سنگ گرد هم می آوردند و ابراهیم و اسماعیل شروع به چیدن سنگ ها می کردند و فرشتگان به آنان سنگ می دادند تا این که دوازده ذراع را به پایان رساندند و برای کعبه دری برای ورود و دری برای خروج قرار دادند. همچنین آستان و دستگیره های آهنی ای را روی درهای آن نهاد. کعبه در آن هنگام پوششی نداشت. چون مردم بر اسماعیل وارد شدند، در میانشان زنی از قبیله حمیر بود که اسماعیل علیه السلام از زیبایی او خوشش آمد. از این رو از خداوند خواست تا او را به ازدواجش درآورد. آن زن، شوهر داشت. قضای الهی بر مرگ شوهر آن زن استوار گردید و آن زن به دلیل سوگواری برای شوهرش در مکه ماند. خداوند عزوجل او را تسکین بخشید و اسماعیل علیه السلام با او ازدواج فرمود. ابراهیم علیه السلام به حج آمد و زن شایسته‌ای را دید.

اسماعیل به طائف رفته بود تا غـذایی را برای خانواده اش گرد آورد. آن زن به ابراهیم علیه السلام که پیرمردی ژولیده موی بود نگریست. ابراهیم علیه السلام از آن زن درباره حال خانواده اسماعیل علیه السلام پرسید و او وی را از خوب بودن حالشان آگاه ساخت. همچنین ابراهیم علیه السلام از او به ویژه درباره حال اسماعیل علیه السلام پرسید و او وی را از خوب بودن حالش آگاه ساخت. ابراهیم علیه السلام از آن زن پرسید: از چه قبیله ای هستی؟ آن زن پاسخ داد: از قبیله حمیر. بدین سان ابراهیم علیه السلام بی آن که با اسماعیل علیه السلام دیدار کند، بازگشت و برای اسماعیل علیه السلام نامه ای نوشت و فرمود:

وقتی شوهرت به خواست خدا بازگشت این نامه را به او بده. اسماعیل علیه السلام بازگشت و به نزد همسرش آمد و او آن نامه را به او داد. اسماعیل علیه السلام آن نامه را خواند و پرسید: آیا می دانی که آن پیر مرد که بود؟ همسرش پاسخ داد: او پیر مرد زیبایی بود و به تو شباهت داشت. اسماعیل علیه السلام فرمود: او پدرم بود. همسرش گفت: ای وای از او. اسماعیل علیه السلام پرسید: چرا؟ آیا به اندام زیبایت نگریست؟ همسرش پاسخ داد: خیر، من ترسیدم که درباره اش کوتاهی کرده باشم. همچنین همسر اسماعیل علیه السلام که زن خردمندی بود به او گفت: چرا روی این دو در کعبه دو پرده نیندازیم، پرده ای از اینجا و پرده ای از آن جا؟ اسماعیل علیه السلام فرمود: باشد. بدین سان برای آن دو پرده ساختند که طولشان دوازده ذراع بود. آنان پرده ها را روی درها انداختند. همسر اسماعیل علیه السلام از آن پرده ها خوشش آمد. همسر اسماعیل علیه السلام گفت: چرا پوشش هایی برای کعبه که سنگ هایش زمخت و خشن هستند نبافتیم و تمام آن را نپوشاندیم؟ اسماعیل علیه السلام فرمود: باشد. بدین سان همسر اسمایل علیه السلام در این کار شتافت و پشم بسیاری را به سوی قومش گسیل داشت و از آنان برای ریسیدن کمک گرفت. امام صادق علیه السلام فرمود: کمک گرفتن زنان از یکدیگر برای ریسیدن از این رو رخ داده است. حضرت فرمود: همسر اسماعیل علیه السلام شتافت و از زنان دیگر برای این کار کمک گرفت و هرگاه کار بافتن پاره ای از آن پوشش را به پایان می رساند، آن را می آویخت. در حالی که یک طرف از کعبه هنوز برهنه بود موسم حج فرا رسید. همسر اسماعیل علیه السلام به او گفت: با این طرف که نتوانستیم آن را بپوشانیم چه کنیم؟ بدین سان بر آن طرف زنبیلی آویختند. موسم حج فرا رسید و عرب ها به مانند گذشته به حج آمدند و به این منظره نگریسته و تعجب کردند. آنان گفتند: سزاوار است معمار این خانه برایش قربانی کند. قربانی کردن برای خانه کعبه به همین خاطر رخ داد. بدین سان هر تیره ای از عرب ها چیزی بافته از برگ و دیگر چیز ها را آوردند تا این که مقدار بسیاری گرد آمد. آنان آن زنبیل را برداشتند و پوشش کعبه را کامل ساختند و دو در بر آن آویختند.

ص: ۹۵

همچنین کعبه سقف نداشت و اسماعیل علیه السلام ستون هایی مانند همان ستون های چوبی که شما می بینید را روی آن قرار داد و آن را با شاخه های خشک درختان پوشانید و با گِل هموار کرد. عرب ها از دور و اطراف آمدند و کعبه را آباد یافتند. از این رو گفتند: سزاوار است به معمار این خانه توشه داده شود. هر کس به سمت کعبه می آمد برایش قربانی می آورد و اسماعیل علیه السلام نمی دانست که با آن قربانی چه کند. از این رو خداوند عزوجل به او وحی فرمود که آن قربای را ذبح کن و از آن برای حجاج غذا بساز.

حضرت فرمود: اسماعیل علیه السلام از کمبود آب، نزد ابراهیم علیه السلام گله کرد. از این رو خداوند عزوجل به ابراهیم علیه

السـلام وحی فرمود که چاهی حفر کن تا حجاج در آن آب بنوشند. بدین سان جبرئیل نازل شد و چاه آنان یعنی زمزم را حفر کرد تا آن که آبش ظاهر شد. جبرئیل به ابراهیم علیه السـلام گفت وارد چاه شو. ابراهیم علیه السلام پس از جبرئیل عیه السلام وارد چاه شد. جبرئیل علیه السـلام گفت: ای ابراهیم، بر چهار گوشه چاه بزن و بسم الله بگو. حضـرت فرمود: بدین سان ابراهیم علیه السـلام در گوشه ای که پس از کعبه واقع می شود، زد و بسم الله گفت و چشمه ای جوشـید. سـپس گوشه دیگر را زد و بسم الله گفت و چشـمه ای جوشـید. سـپس گوشه سوم را زد و بسم الله گفت و چشمه ای جوشید. سپس گوشه چهارم را زد و بسم الله گفت و چشـمه ای جوشید. جبرئیل علیه السلام فرمود: ای ابراهیم، بنوش و برای فرزندت دعا کن تا خداوند به این چاه برکت دهد. بدین سان ابراهیم و جبرئیل علیهما السلام از چاه بیرون آمدند و جبرئیل به ابراهیم علیه السلام فرمود: (از آن آب) بر خـود بریز و دور ایـن خـانه طـواف کـن؛ زیرا این، نوشـیدنی ای است که خداونـد، آن را به فرزنـدت اسـماعیل علیه السـلام نوشانده است. ابراهیم علیه السـلام به راه افتاد و اسـماعیل علیه السـلام او را همراهی کرد تا این که از حرم بیرون رفت. ابراهیم علیه السـلام رفت و اسماعیل علیه السلام به حرم بازگشت و خداوند به او از همسر حمیری اش فرزندی داد که نسلی از او باقی نماند.

حضـرت فرمود: اسـماعیل علیه السـلام پس از آن همسـر حمیری، چهار زن دیگر اختیار کرد و از هر کـدام صاحب چهار پسـر شـد. قضای خداوند بر مرگ ابراهیم علیه السـلام اسـتوار گردید و درگذشت، بی آن که اسـماعیل علیه السـلام او را ببیند و از مرگش آگاه گردد تا این که موسم حـج فرا رسـید. اسـماعیل علیه السـلام برای دیـدار پـدرش ابراهیم علیه السـلام آماده شـد. جبرئیل علیه السـلام نازل شـد و او را در مرگ ابراهیم علی السـلام تسـلیت گفت و به او فرمود: ای اسـماعیل، در مرگ پدرت چیزی نگو که پروردگار را به خشم درآورد. ابراهیم علیه اسـلام تنها یک بنـده بود که خداونـد، او را فراخواند و او خداوند را اجابت نمود. جبرئیل علیه السلام، اسماعیل علیه السلام را نیز آگاه ساخت که او به پدرش می پیوندد. اسماعیل علیه السلام پسر کوچکی داشت که او را دوست می داشت و اسماعیل علیه السلام نیز به شدت به او علاقمند بود و خدا این را بر اسماعیل نمی پسندید و جبرئیل به اسماعیل گفت فلانی او است. هنگامی که مرگ اسماعیل فرا رسید

ص: ۹۶

اسـماعیل وصـیش را فراخواند و فرمود: ای پسـر جانم، وقتی زمان مرگت فرا رسـید، همان کن که من کردم. از این رو هر گاه امامی از دنیا برود ناگزیر خداوند، او را از این که چه کسی وصی اوست، آگاه می سازد - . علل الشرائع: ۱۹۵ و ۱۹۶ - .

**[ترجمه]

بیان

رواه فی الکافی عن محمـد بن یحیی و أحمد بن إدریس عن عیسـی بن محمد بن أیوب (۲)عن علی بن مهزیار عن الحسین بن سعید عن علی بن منصور إلی قوله و رجع إسماعیل إلی الحرم (۳).

و شریجا من حدید فی بعض النسخ هنا و فی الکافی شرجا و قال الفیروزآبادی الشرج محرکه العری أی علق علیه عری و حلقا و

الشـریح لعله مصغر و حمیر (۴)قبیله من الیمن و الفخذ ککتف حی الرجل إذا کان من أقرب عشـیر ته فقال یا إسـماعیل هو فلان أی أوحی الله إلیه أن وصیک و خلیفتک فلان مشیرا إلی غیر من کان یهواه.

**[ترجمه]این روایت در کافی نیز آمده است تا آن که حضرت فرمود: اسماعیل علیه السلام به حرم بازگشت - . فروع الکافی ۱: ۲۲۰-۲۲۱ - .

در برخی نسخه ها و نیز در کافی به جای شَریح، شَرَج آمده است. فیروز آبادی می گوید: شَرَج به صورت متحرک، به معنای دستگیره ها است. یعنی ابراهیم علیه السـلام دسـتگیره ها و حلقه هایی را بر روی درهای کعبه آویخت. همچنین شایـد شـریح، مصـغّر باشـد. حمیر - . حِمیَر بر وزن دِرهَم، تیره بزرگی از قحطانیان است که نسـبش به حمیر بن سـبا بن یشـجب بن یعرب بن قحطان می رسد. نام حمیر، عرفج بوده است. - ،

نـام قبیله ای از قبایل یمن است. فَخِذ بر وزن کَتِف به معنای نزدیکترین قبیله یک انسان است. این که خداونـد فرمود: او فلانی است یعنی خداونـد بـا اشاره به فرزنـدی غیر از آن فرزنـدی که اسـماعیل علیه السـلام دوست می داشت، به او وحی فرمود که وصی و جانشینت، فلانی است.

**[ترجمه]

«۶»

فس، تفسیر القمی أَبِی عَنِ النَّضْرِ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام قَالَ: إِنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السـلام کَانَ نَازِلًا فِی بَادِیَهِ الشَّامِ فَلَمَّا وُلِدَ لَهُ مِنْ هَاجَرَ إِسْمَاعِیلُ علیه السلام اغْتَمَّتْ سَارَهُ مِنْ ذَلِکَ غَمّاً شَدِیداً لِأَنَّهُ لَمْ یَکُنْ لَهُ مِنْهَا وَلَدٌ وَ کَانَتْ تُؤْذِی إِبْرَاهِیمَ فِی هَاجَرَ فَتَغُمُّهُ فَشَکَا إِبْرَاهِیمُ ذَلِکَ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ إِنَّمَا مَثَلُ الْمَرْأَهِ مَثَلُ الضِّلْعِ الْعَوْجَاءِ إِنْ تَرَکْتَهَا اسْتَمْتَعْتَ بِهَا وَ إِنْ أَقَمْتَهَا کَسَرْتَهَا ثُمَّ أَمَرَهُ أَنْ یُخْرِجَ إِسْمَاعِیلَ علیه السـلام وَ أُمَّهُ عَنْهَا فَقَالَ یَا رَبِّ إِلَی أَیِّ مَکَانٍ قَالَ إِلَی حَرَمِی وَ أَمْنِی وَ أَوَّلِ بُقْعَهٍ خَلَقْتُهَا مِنَ الْأَرْضِ وَ هِیَ مَکَّهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَیْهِ جَبْرَئِیلَ بِالْبُرَاقِ فَحَمَلَ هَاجَرَ وَ إِسْمَاعِیلَ وَ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام وَ کَانَ إِبْرَاهِیمُ لَا یَمُرُّ بِمَوْضِعٍ حَسَنٍ فِیهِ شَجَرٌ وَ نَخْلٌ وَ زَرْعٌ إِلَّا وَ قَالَ یَا جَبْرَئِیلُ إِلَی هَاهُنَا إِلَی هَاهُنَا فَیَقُولُ جَبْرَئِیلُ لَا امْضِ امْضِ حَتَّی وَافَی بِهِ مَکَّهَ فَوَضَعَهُ فِی مَوْضِعِ الْبَیْتِ وَ قَدْ کَانَ إِبْرَاهِیمُ علیه السـلام عَاهَدَ سَارَهَ أَنْ لَا یَنْزِلَ حَتَّی یَرْجِعَ إِلَیْهَا فَلَمَّا نَزَلُوا فِی ذَلِکَ الْمَکَانِ کَانَ فِیهِ شَجَرٌ فَأَلْقَتْ هَاجَرُ عَلَی ذَلِکَ الشَّجَرِ کِسَاءً کَانَ مَعَهَا فَاسْتَظَلُّوا تَحْتَهُ فَلَمَّا سَرَحَهُمْ

۱- علل الشرائع: ۱۹۵- ۱۹۶. م.

۲- فی المصدر: عیسی بن محمّد بن أبی أیوب.

۳- فروع الکافی ۱: ۲۲۰- ۲۲۱ م.

۴- حمیر کدرهم: بطن عظیم من القحطانیه ینتسب الی الحمیر بن سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان، و اسم حمیر العرفج.

إِبْرَاهِيمُ وَ وَضَعَهُمْ وَ أَرَادَ الِانْصِرَافَ عَنْهُمْ إِلَى سَارَهَ (۱)قَالَتْ لَهُ هَاجَرُ يَا إِبْرَاهِيمُ لِمَ تَدَعُنَا (۲)فِي مَوْضِعٍ لَيْسَ فِيهِ أَنِيسٌ وَ لَا مَاءٌ وَ لَا زَرْعٌ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ الَّذِي أَمَرَنِي أَنْ أَضَعَكُمْ فِي هَذَا الْمَكَانِ هُوَ يَكْفِيكُمْ ثُمَّ انْصَرَفَ عَنْهُمْ (۳)فَلَمَّا بَلَغَ كُدًى (۴)وَ هُوَ جَبَلٌ بِذِي طُوًى الْتَفَتَ إِلَيْهِمْ (۵)إِبْرَاهِيمُ رَبَّنا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِيُقِيمُوا الصَّلاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ثُمَّ مَضَى وَ بَقِيَتْ هَاجَرُ فَلَمَّا ارْتَفَعَ النَّهَارُ عَطِشَ إِسْمَاعِيلُ وَ طَلَبَ الْمَاءَ فَقَامَتْ هَاجَرُ فِي الْوَادِي فِي مَوْضِعِ الْمَسْعَى فَنَادَتْ هَلْ فِي الْوَادِي مِنْ أَنِيسٍ فَغَابَ إِسْمَاعِيلُ عَنْهَا فَصَعِدَتْ عَلَى الصَّفَا وَ لَمَعَ لَهَا السَّرَابُ فِي الْوَادِي وَ ظَنَّتْ أَنَّهُ مَاءٌ فَنَزَلَتْ فِي بَطْنِ الْوَادِي وَ سَعَتْ فَلَمَّا بَلَغَتِ الْمَسْعَى غَابَ عَنْهَا إِسْمَاعِيلُ ثُمَّ لَمَعَ لَهَا السَّرَابُ فِي نَاحِيَةِ الصَّفَا فَهَبَطَتْ إِلَى الْوَادِي تَطْلُبُ (۶)الْمَاءَ فَلَمَّا غَابَ عَنْهَا إِسْمَاعِيلُ عَادَتْ حَتَّى بَلَغَتِ الصَّفَا فَنَظَرَتْ حَتَّى فَعَلَتْ ذَلِكَ سَبْعَ مَرَّاتٍ فَلَمَّا كَانَ فِي الشَّوْطِ السَّابِعِ وَ هِيَ عَلَى الْمَرْوَةِ نَظَرَتْ إِلَى إِسْمَاعِيلَ وَ قَدْ ظَهَرَ الْمَاءُ مِنْ تَحْتِ رِجْلَيْهِ فَعَدَتْ (۷)حَتَّى جَمَعَتْ حَوْلَهُ رَمْلًا فَإِنَّهُ كَانَ سَائِلًا فَزَمَّتْهُ بِمَا جَعَلَتْهُ حَوْلَهُ (۸)فَلِذَلِكَ سُمِّيَتْ زَمْزَمَ وَ كَانَ جُرْهُمُ نَازِلَةً بِذِي الْمَجَازِ وَ عَرَفَاتٍ فَلَمَّا ظَهَرَ الْمَاءُ بِمَكَّةَ عَكَفَتِ الطَّيْرُ (۹)وَ الْوَحْشُ عَلَى الْمَاءِ فَنَظَرَتْ جُرْهُمُ إِلَى تَعَكُّفِ الطَّيْرِ عَلَى ذَلِكَ الْمَكَانِ وَ اتَّبَعُوهَا حَتَّى نَظَرُوا إِلَى امْرَأَةٍ وَ صَبِيٍّ نَازِلَيْنِ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ قَدِ اسْتَظَلَّا

۱- فی نسخه: فلما سرح بهما و وضعهما و أراد الانصراف عنهما إلی ساره.

۲- فی نسخه: بم تدعنا؟.

۳- فی نسخه: الذی أمرنی أن أضعکم فی هذا المکان حاضر علیکم ثمّ انصرف عنهما.

۴- قال الفیروزآبادی: کداء کسماء: اسم لعرفات و جبل بأعلی مکّه، دخل النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلم مکّه منه. و کسمی: جبل بأسفلها و خرج منه. و جبل آخر بقرب عرفه. و کقری: جبل مسفله مکّه علی طریق الیمن.

۵- فی نسخه: التفت إلیهما.

۶- فی المصدر: وسعت تطلب. م.

۷- فی المصدر: قعدت. و فی نسخه: فعمدت.

۸- فی نسخه: فزمته بما جمعت حوله.

۹- فی نسخه: فنظرت جرهم إلی انعطاف الطیر و الوحش.

بِشَجَرَهٍ وَ قَدْ ظَهَرَ الْمَاءُ لَهُمَا فَقَالُوا لِهَاجَرَ مَنْ أَنْتِ وَ مَا شَأْنُكِ وَ شَأْنُ هَذَا الصَّبِيِّ قَالَتْ أَنَا أُمُّ وَلَدِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ وَ هَذَا ابْنُهُ أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يُنْزِلَنَا هَاهُنَا فَقَالُوا لَهَا فَتَأْذَنِينَ لَنَا أَنْ نَكُونَ بِالْقُرْبِ مِنْكُمْ- (۱)قَالَتْ لَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام فَلَمَّا زَارَهُمْ إِبْرَاهِيمُ يَوْمَ الثَّالِثِ قَالَتْ هَاجَرُ يَا خَلِيلَ اللَّهِ إِنَّ هَاهُنَا قَوْماً مِنْ جُرْهُمَ يَسْأَلُونَكَ أَنْ تَأْذَنَ لَهُمْ حَتَّى يَكُونُوا بِالْقُرْبِ مِنَّا أَ فَتَأْذَنُ لَهُمْ فِي ذَلِكَ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ نَعَمْ فَأَذِنَتْ هَاجَرُ لِجُرْهُمَ فَنَزَلُوا بِالْقُرْبِ مِنْهُمْ وَ ضَرَبُوا خِيَامَهُمْ- (۲)فَأَنِسَتْ هَاجَرُ وَ إِسْمَاعِيلُ بِهِمْ فَلَمَّا زَارَهُمْ إِبْرَاهِيمُ فِي الْمَرَّهِ الثَّالِثَهِ نَظَرَ إِلَى كَثْرَهِ النَّاسِ حَوْلَهُمْ فَسُرَّ بِذَلِكَ سُرُوراً شَدِيداً فَلَمَّا تَرَعْرَعَ إِسْمَاعِيلُ علیه السلام (۳) وَ كَانَتْ جُرْهُمُ قَدْ وَهَبُوا لِإِسْمَاعِيلَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ شَاهً وَ شَاتَيْنِ وَ كَانَتْ هَاجَرُ وَ إِسْمَاعِيلُ يَعِيشَانِ بِهَا فَلَمَّا بَلَغَ إِسْمَاعِيلُ مَبْلَغَ الرِّجَالِ أَمَرَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام أَنْ يَبْنِيَ الْبَيْتَ فَقَالَ يَا رَبِّ فِي أَيِّهِ بُقْعَهٍ (۴)قَالَ فِي الْبُقْعَهِ الَّتِي أَنْزَلْتُ عَلَى آدَمَ الْقُبَّهَ فَأَضَاءَ لَهَا الْحَرَمُ فَلَمْ تَزَلِ الْقُبَّهُ الَّتِي أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَى آدَمَ قَائِمَهً حَتَّى كَانَ أَيَّامُ الطُّوفَانِ أَيَّامُ نُوحٍ علیه السلام فَلَمَّا غَرِقَتِ الدُّنْيَا رَفَعَ اللَّهُ تِلْكَ الْقُبَّهَ وَ غَرِقَتِ الدُّنْيَا إِلَّا مَوْضِعَ الْبَيْتِ فَسُمِّيَتِ الْبَيْتَ الْعَتِيقَ لِأَنَّهُ أُعْتِقَ مِنَ الْغَرَقِ فَلَمَّا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِيمَ أَنْ يَبْنِيَ الْبَيْتَ لَمْ يَدْرِ فِي أَيِّ مَكَانٍ يَبْنِيهِ فَبَعَثَ اللَّهُ جَبْرَئِيلَ علیه السلام فَخَطَّ لَهُ مَوْضِعَ الْبَيْتِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْجَنَّهِ وَ كَانَ الْحَجَرُ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَلَى آدَمَ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ الثَّلْجِ فَلَمَّا مَسَّتْهُ أَيْدِي الْكُفَّارِ اسْوَدَّ فَبَنَى إِبْرَاهِيمُ الْبَيْتَ وَ نَقَلَ إِسْمَاعِيلُ الْحَجَرَ مِنْ ذِي طُوًى فَرَفَعَهُ فِي السَّمَاءِ تِسْعَهَ أَذْرُعٍ ثُمَّ دَلَّهُ عَلَى مَوْضِعِ الْحَجَرِ (۵)فَاسْتَخْرَجَهُ إِبْرَاهِيمُ وَ وَضَعَهُ فِي مَوْضِعِهِ الَّذِي هُوَ فِيهِ الْآنَ وَ جَعَلَ (۶)لَهُ بَابَيْنِ بَاباً إِلَى الْمَشْرِقِ وَ بَاباً إِلَى الْمَغْرِبِ وَ الْبَابُ الَّذِي إِلَى الْمَغْرِبِ يُسَمَّى الْمُسْتَجَارَ ثُمَّ أَلْقَى عَلَيْهِ

۱- في نسخه: بالقرب منكما. و في أخرى: منكن. و كذا بعد ذلك: فلما زارهما. و في أخرى: زارها.

۲- في نسخه: و ضربوا خباهم.

۳- في المصدر و في نسخه: فلما تحرك إسماعيل.

۴- في نسخه: في أي بقعه.

۵- في نسخه: ثم دل على موضع الحجر.

۶- في نسخه: فلما بنى جعل اه.

الشَّجَرَ وَ الْإِذْخِرَ وَ عَلَّقَتْ هَاجَرُ عَلَى بَابِهِ كِسَاءً كَانَ مَعَهَا وَ كَانُوا يَكُونُونَ تَحْتَهُ (۱)فَلَمَّا بَنَاهُ وَ فَرَغَ مِنْهُ حَجَّ إِبْرَاهِيمُ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ نَزَلَ عَلَيْهِمَا جَبْرَئِيلُ يَوْمَ التَّرْوِيَهِ لِثَمَانٍ مِنْ ذِی الْحِجَّهِ فَقَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ قُمْ فَارْتَوِ مِنَ الْمَاءِ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ بِمِنًى وَ عَرَفَاتٍ مَاءٌ فَسُمِّيَتِ التَّرْوِيَهَ لِذَلِكَ ثُمَّ أَخْرَجَهُ إِلَى مِنًى فَبَاتَ بِهَا فَفَعَلَ بِهِ مَا فُعِلَ بِآدَمَ علیه السلام فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام لَمَّا فَرَغَ مِنْ بِنَاءِ الْبَيْتِ (۲)رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ مِنْ ثَمَرَاتِ الْقُلُوبِ أَیْ حَبِّبْهُمْ إِلَى النَّاسِ لِيَنْتَابُوا إِلَيْهِمْ وَ يَعُودُوا إِلَيْهِ(۳).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: هشام گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ابراهیم علیه السلام در صحرای شام سکونت داشت. چون از هاجر، صاحب اسماعیل علیه السلام شد، ساره از این امر بسیار اندوهگین شد؛ زیرا ابراهیم علیه السلام از او فرزندی نداشت. ساره ابراهیم علیه السلام را درباره هاجر می آزرد و او را ناراحت می ساخت؛ از این رو ابراهیم علیه السلام درباره این امر به خداوند عزوجل شکایت برد. خداوند به او وحی فرمود که مَثَل زن، مَثَل دنده کج است. اگر آن را رها کنی از آن بهره می بری و اگر آن را راست گردانی آن را می شکنی. سپس خداوند به او فرمان داد تا اسماعیل علیه السلام و مادرش را به جای دیگری ببرد. ابراهیم علیه السلام عرض کرد: پروردگارا، آنان را کجا برم؟ خداوند فرمود: به حرم و مکان امنم و نخستین جایی از زمین که آفریدم یعنی مکه ببر. بدین سان خداوند، جبرئیل را به همراه براق بر ابراهیم علیه السلام نازل فرمود و جبرئیل علیه السلام، هاجر، اسماعیل و ابراهیم را بر پشت آن سوار کرد. هرگاه از جای خوبی که درخت و خرما داشت و کشتزار بود عبور می کردند، ابراهیم علیه السلام می فرمود: ای جبرئیل، به اینجا برویم و جبرئیل می فرمود: نه، به راهت ادامه بده، به راهت ادامه بده تا این که جبرئیل آنان را به مکه برد و در جایگاهِ خانه خدا گذاشت. ابراهیم علیه السلام به ساره قول داده بود که به محض فرود آمدن بازگردد. چون در آن جا فرود آمدند، درختی در آن جا بود و هاجر، پوششی که همراه خود داشت را بر آن درخت انداخت و همگی در زیر سایه آن نشستند.

وقتی ابراهیم علیه السلام، آنان را در آن جا رها کرد وخواست که نزد ساره برگرد، هاجر به او گفت: ای ابراهیم، چرا ما را در جایی رها می کنی که همدم، آب و کِشتی در آن نیست؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: همان کسی که مرا فرمان داد تا شما را در اینجا بگذارم شما را کفایت می کند. سپس ابراهیم علیه السلام آنان را رها کرد و بازگشت. چون به کدی - . فیروز آبادی می گوید: کَداء بر وزن سَماء نام عرفات و کوهی در بالاترین نقطه مکه است و پیامبر صلی الله علیه و آله از آن جا وارد مکه شد. کَدی بر وزن سَمی، کوهی در پایین ترین نقطه مکه است که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن جا بیرون رفت. همچنین نام کوهی در نزدیکی عرفه نیز هست. کِدی بر وزن قِری کوهی در پایین مکه بر سر راه یمن است. - که کوهی در

ذی طوی است، رسید به آنان رو کرد و گفت: {پروردگارا من [یکی از] فرزندانم را در وادی بی کشت نزد خانه محترم تو سکونت دادم پروردگارا تا نماز را به پا دارند پس دلهای برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده و آنان را از محصولات [مورد نیازشان] روزی ده. باشد که سپاسگزاری کنند.} سپس به راه خود رفت و هاجر باقی ماند. چون خورشید بالا آمد، اسماعیل تشنه شد و آب خواست. هاجر در آن وادی در جایگاه سعی برخاست و ندا سر داد که آیا همدمی در این وادی هست؟ چون اسماعیل علیه السلام از دیدگانش پنهان شد، بر بالای صفا رفت و سرابی درون وادی پدیدار شد. هاجر گمان

کرد که آن، آب است؛ از این رو پایین آمد و به درون وادی رفت و سعی کرد. چون به جایگاه سعی رسید اسماعیل از دیدگانش پنهان شد. سپس سرابی در ناحیه صفا برایش پدیدار شد؛ از این رو پایین آمد و در جستجوی آب وارد وادی شد. چون اسماعیل علیه السلام از دیدگانش پنهان شد بازگشت تا این که به صفا رسید و نگریست. او این کار را هفت مرتبه تکرار کرد. بار هفتم که هاجر، در بالای کوه مروه بود به اسماعیل علیه السلام نگریست و دید که آب از زیر پاهایش پدیدار شده است. هاجر دوید تا این که شنی را به دور آن آب گرد آورد. آن آب، جریان داشت؛ از این رو هاجر آن را با آن چه در اطرافش بود از حرکت باز ایستاند؛ از این رو آن آب، زمزم نامیده شد. قبیله جرهم در ذی المجاز و عرفات سکونت داشتند. چون آب در مکه پدیدار شد پرندگان و حیوانات وحشی به سوی آب روی آوردند. افراد قبیله جرهم به روی آوردن پرندگان به آن مکان نگریستند و آنها را دنبال کردند تا این که نگاهشان به زن و پسر بچه ای افتاد که در آن مکان سکونت کرده و در زیر سایه درختی نشسته بودند

ص: ۹۸

و آب برای آنان پدیدار شده بود. آنان به هاجر گفتند: تو کیستی و ماجرای تو و این پسر چیست؟ هاجر پاسخ داد: من مادر پسر ابراهیم خلیل الرحمن هستم و این، پسر اوست. خداوند به او فرمان داد تا ما را در اینجا سکونت دهد. آنان پرسیدند: آیا اجازه می دهی که نزدیک شما باشیم؟ هاجر پاسخ داد: باید صبر کنید تا ابراهیم بیاید. چون ابراهیم پس از سه روز به دیدار آنان آمد هاجر به او گفت: ای خلیل الرحمن، قومی از قبیله جرهم اینجا هستند و از تو می خواهند به آنان اجازه دهی تا نزدیک ما باشند. آیا به آنان چنین اجازه ای می دهی؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: آری. بدین سان هاجر به قبیله جرهم اجازه داد و آنان در نزدیکی شان سکونت کردند و خیمه زدند و هاجر و اسماعیل با آنان انس یافتند. چون ابراهیم برای بار سوم به دیدار آنان آمد به مردم بسیاری که اطرافشان بودند نگریست و بسیار شادمان شد.چون اسماعیل به راه رفتن افتاد هر کدام از جرهمیان به اسماعیل علیه السلام سه گوسفند بخشده بودند و هاجر و اسماعیل با آنها روزگار می گذراندند. چون اسماعیل مَرد شد خداوند به ابراهیم علیه السلام فرمان داد تا خانه کعبه را بنا نهند. ابراهیم علیه السلام پرسید؟ خدایا در کجا بنا نهیم؟ خداوند فرمود: در همان جایی که آن گنبد بر آدم علیه السلام نازل شد و حرم را روشن ساخت. آن گنبدی که خداوند بر آدم علیه السلام نازل فرموده بود بر پا بود تا آن که طوفان زمان نوح علیه السلام رخ داد. هنگامی که دنیا غرق شد خداوند آن گنبد را برافراشت و همه دنیا به جز جایگاه خانه خدا را غرق فرمود. خانه خدا، عتیق نامیده شده است؛ زیر از غرق شدن رها شد. چون خداوند عزوجل به ابراهیم علیه السلام فرمان داد تا کعبه را بنا نهد او نمی دانست که آن را کجا بنا نهد؛ از این رو خداوند، جبرئیل را فرستاد و جبرئیل جایگاه کعبه را برایش ترسیم کرد. همچنین خداوند، پایه های کعبه را از بهشت نازل کرد. سنگی که خداوند بر آدم عزوجل نازل فرموده بود سفید تر از برف بود و چون دست کفار، آن را لمس کرد سیاه شد. ابراهیم علیه السلام خانه کعبه را بنا نهاد و اسماعیل علیه السلام، حجر الاسود را از ذی طوی آورد و آن را به اندازه نُه ذراع در آسمان برافراشت. سپس جایگاه سنگ را به او نشان داد. ابراهیم علیه السلام آن را بیرون آورد و در جایگاه فعلی اش قرار داد. ابراهیم علیه السلام دو در برای کعبه گذاشت که یک در به سمت مشرق و یک در به سمت مغرب باز می شد. آن دری که به سمت مغرب باز می شد مُستَجار نام داشت.

ص: ۹۹

سپس او درختـان و گـور گیـاه [گیـاهی بیابـانی] را بر روی آن انـداخت. هاجر نیز پوششـی که به همراه داشت را روی در کعبه انـداخت و زیر آن می نشسـتند. چون ابراهیم علیه السـلام کارِ ساخت کعبه رابه پایان رسانیـد او و اسـماعیل حـج انجام دادنـد. جبرئیل در روز تَرویه که مصادف با هشـتم ذی الحجه است بر آن دو نازل شد و فرمود: ای ابراهیم، برخیز و از این آب سیراب شو. دلیش این بود که در منی و عرفات، آبی وجود نـداشت؛ از این رو آن روز، ترویه نامیـده شد. سـپس جبرئیل علیه السـلام، ابراهیم علیه السـلام را به منی برد و او شب را در آن جـا مانـد و جبرئیـل با او همان کاری را کرد که با آدم علیه السـلام کرده بود. ابراهیم پس از به پایان رساندن ساخت کعبه گفت: {پروردگارا این [سرزمین] را شهری امن گردان و مردمش را هر کس از آنان که به خدا و روز بازپسین ایمان بیاورد از فرآورده ها روزی بخش.} حضرت فرمود: مقصود ابراهیم از ثمره دل هاست یعنی آنـان را نزد مردم محبوب گردان تـا به سوی آنـان بیاینـد و به سوی آنان بازگردنـد - . تفسیر القمی: ۵۱-۵۳ ، در نسخه دیگری آمده است: تا به سویشان بازگردند. - .

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام فزمته قال الفیروزآبادی زمه فأزم شده و القربه ملأها و ماء زمزم کجعفر و علابط کثیر.

أقول قوله فلـذلک سـمیت یحتمـل أن یکون مبنیا علی أن زمزم یکون بمعنی الحبس و المنع (۴)أو المـاء الممنوع من الجریان و إن لم یـذکره اللغویون و یحتمـل أن یکون المراد أنهـا لکثرتها و سـیلانها قبل الزم سـمیت زمزم أو أنها لما منعت من السـیلان و احتبست کثرت فی مکان واحد فلذلک سمیت به.

و قـال الفیروزآبـادی جرهم (۵)کقنفـذ حی مـن الیمـن تزوج فیهم إسـماعیل علیه السـلام و قـال ترعرع الصـبی تحرک و نشأ و الضمیر فی قوله إلیه راجع إلی البیت.

**[ترجمه]حضـرت فرمود: فَزَمَّتهُ. فیروز آبادی می گویـد: زَمَّهُ فَأَزَمَّ یعنی آن را محکم کرد. همچنین زَمَّ القِربَهَْ یعنی مشک را پُر کرد. ماءٌ زَمزَمٌ بر وزن جَعفَر و عُلابِط یعنی زیاد.

می گویم: شاید این که حضـرت فرمود: از این رو زمزم نامیده شد، مبنی بر این باشد که زمزم به معنای بازداشـتن و منع، یا آبی است که مانع از جاری شدنش شده‌اند. هر چند لغویان این معنا را نیاورده اند. همچنین ممکن است مقصود حضـرت این باشـد که آن آب به دلیل فراوان بودن و جریان داشـتنش قبل از مانع شـدن هاجر از جاری شدنش زمزم نامیده شده است و یا این که وقتی آن آب از جاری شدن بازداشته شد در یک جا جمع شد و بسیار گردید؛ از این رو زمزم نامیده شد.

فیروز آبادی می گوید: جُرهُم - . جرهم، تیره ای از قحطانیان هسـتند که ابتدا در یمن سـکونت داشـتند. با به پادشاهی رسیدن یعرب بـن قحطـان در یمـن، وی برادرش جرهـم را بـه ولایـت بر حجـاز منصـوب کرد و جرهم بر آن جـا حکـومت یـافت و به پادشاهی رسید. سـپس فرزنـدانش بر آن جا حکومت کردند و پیوسـته در مکه بودند تا این که اسـماعیل علیه السـلام در مکه سکونت کرد. آنان نزد اسـماعیل علیه السلام سکونت یافتند و او با آنان وصلت کرد و به لهجه آنان سخن گفت. برخی نیز می

گویند: قبیله جرهم به همراه بنی قطور که از عمالقه بودند به دلیل قحطی در یمن به حجاز آمدند و در آن جا سکونت کردند. سپس جرهم در نزاع بر سر مکه بر عمالقه فائق آمد و امورش را به دست گرفت. - بر وزن قُنفُذ قبیله‌ای یمنی است و اسماعیل علیه السلام با آنان وصلت کرد. وی نیز می گوید: تَرَعرَعَ الصَّبی یعنی کودک، شروع به راه رفتن کرد و بالید. ضمیر (هِ) در سخن ابراهیم علیه السلام که فرمود: (إِلَیهِ) به کعبه برمی گردد.

**[ترجمه]

«۷»

ع، علل الشرائع ابْنُ الْمُتَوَکِّلِ عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنِ ابْنِ عِیسَی وَ ابْنِ أَبِی الْخَطَّابِ مَعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَزَعَهَ (۶)قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ مَنْ قِبَلَنَا

۱- فی نسخه: و کانوا یکنون تحته. و فی نسخه: یکبون تحته.

۲- فی نسخه: لما فرغ من بناء البیت و الحجّ.

۳- تفسیر القمّیّ: ۵۱- ۵۳. و فی نسخه: لیعودوا الیهم.

۴- بل من زمزمه بمعنی جمعه و ردّ اطراف ما انتشر منه.

۵- جرهم: بطن من القحطانیه کانت منازلهم أولا الیمن؟ فلما ملک یعرب بن قحطان الیمن ولی أخاه جرهما الحجاز فاستولی علیه و ملکه. ثم ملک بعده ابناؤه و لم یزالوا بمکه إلی أن نزل إسماعیل مکّه فنزلوا علیه فتزوج منهم و تکلم بلهجتهم، و قیل: إنّما نزلت جرهم الحجاز مع بنی قطور من العمالقه لقحط أصاب الیمن ثمّ غلب جرهم العمالقه علی مکّه و ملکوا أمرها.

۶- فی نسخه: محمّد بن عرفه.

يَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلَ الرَّحْمَنِ علیه السلام خَتَنَ نَفْسَهُ بِقَدُومٍ عَلَى دَنٍّ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ كَذَبُوا عَلَى إِبْرَاهِيمَ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ صِفْ لِي ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ علیهم السلام كَانَتْ تَسْقُطُ عَنْهُمْ غُلُفُهُمْ مَعَ سُرَرِهِمْ يَوْمَ السَّابِعِ (۱)فَلَمَّا وُلِدَ لِإِبْرَاهِيمَ إِسْمَاعِيلُ مِنْ هَاجَرَ (۲)عَيَّرَتْهَا سَارَةُ بِمَا تُعَيَّرُ بِهِ الْإِمَاءُ قَالَ فَبَكَتْ هَاجَرُ وَ اشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَيْهَا فَلَمَّا رَآهَا إِسْمَاعِيلُ تَبْكِي بَكَى لِبُكَائِهَا قَالَ فَدَخَلَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام فَقَالَ مَا يُبْكِيكَ يَا إِسْمَاعِيلُ فَقَالَ إِنَّ سَارَةَ عَيَّرَتْ أُمِّي بِكَذَا وَ كَذَا فَبَكَتْ فَبَكَيْتُ لِبُكَائِهَا فَقَامَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام إِلَى مُصَلَّاهُ فَنَاجَى رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ وَ سَأَلَهُ أَنْ يُلْقِيَ ذَلِكَ عَنْ هَاجَرَ قَالَ فَأَلْقَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهَا فَلَمَّا وَلَدَتْ سَارَةُ إِسْحَاقَ وَ كَانَ يَوْمُ السَّابِعِ (۳)سَقَطَتْ مِنْ إِسْحَاقَ سُرَّتُهُ وَ لَمْ تَسْقُطْ غُلْفَتُهُ قَالَ فَجَزِعَتْ مِنْ ذَلِكَ سَارَةُ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهَا إِبْرَاهِيمُ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ مَا هَذَا الْحَادِثُ الَّذِي قَدْ حَدَثَ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ هَذَا ابْنُكَ إِسْحَاقُ قَدْ سَقَطَتْ عَنْهُ سُرَّتُهُ وَ لَمْ تَسْقُطْ عَنْهُ غُلْفَتُهُ فَقَامَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام إِلَى مُصَلَّاهُ فَنَاجَى فِيهِ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ يَا رَبِّ مَا هَذَا الْحَادِثُ الَّذِي قَدْ حَدَثَ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ هَذَا إِسْحَاقُ ابْنِي قَدْ سَقَطَتْ سُرَّتُهُ وَ لَمْ تَسْقُطْ عَنْهُ غُلْفَتُهُ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ هَذَا لِمَا عَيَّرَتْ سَارَةُ هَاجَرَ فَآلَيْتُ أَنْ لَا أُسْقِطَ ذَلِكَ عَنْ أَحَدٍ مِنْ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ بَعْدَ تَعْيِيرِهَا لِهَاجَرَ فَاخْتِنْ إِسْحَاقَ بِالْحَدِيدِ (۴)وَ أَذِقْهُ حَرَّ الْحَدِيدِ قَالَ فَخَتَنَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام إِسْحَاقَ بِحَدِيدٍ فَجَرَتِ السُّنَّةُ بِالْخِتَانِ فِي النَّاسِ بَعْدَ ذَلِكَ (۵).

سن، المحاسن أبی عن ابن محبوب عن محمد بن قزعه مثله (۶)

**[ترجمه]علل الشرائع: محمد بن قزعه - . در نسخه دیگری محمد بن عرفه آمده است. - می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: برخی از گذشتگان ما می گویند:

ص: ۱۰۰

ابراهیم علیه السلام با یک تیشه و بر روی یک خمره بزرگ خود را ختنه کرد. حضرت فرمود: سبحان الله، آن طور که می گویند نیست. آنان به ابراهیم علیه السلام افترا زده اند. به حضرت عرض کردم: برایم شرح دهید. حضرت فرمود: پوست سر آلت نرینه پیامبران به همراه نافشان در روز هفتم پس از تولد می افتاد. وقتی ابراهیم علیه السلام از هاجر، صاحب اسماعیل علیه السلام شد، ساره او را با چیزی سرزنش کرد که کنیزان را با آن سرزنش می کنند. حضرت فرمود: از این رو هاجر گریست و این سرزنش بر او گران آمد. وقتی اسماعیل علیه السلام گریه هاجر را دید از گریه او به گریه آمد. حضرت فرمود: ابراهیم علیه السلام وارد شد و پرسید: چه چیزی تو را به گریه انداخته است؟ اسماعیل علیه السلام پاسخ داد: ساره مادرم را با فلان چیز و فلان چیز سرزنش کرده است؛ از این رو گریست و من از گریه او به گریه افتادم. ابراهیم علیه السلام برخاست و به مصلایش رفت و به مناجات با پروردگارش مشغول شد. او از خداوند خواست تا دلیل این سرزنش را از هاجر برطرف سازد. حضرت فرمود: خداوند عزوجل، دلیل آن سرزنش را از هاجر برطرف نمود. وقتی ساره صاحب اسحاق علیه السلام شد ناف اسحاق در روز هفتم افتاد، اما پوست سر آلت نرینه اش نیفتاد. حضرت فرمود: ساره از این امر به بی تابی افتاد. چون ابراهیم علیه السلام بر او وارد شد به او گفت: ای ابراهیم، این چه رخدادی است که در میان خاندان ابراهیم و فرزندان انبیا رخ داده است؟ این، پسر تو اسحاق است که نافش افتاده، اما پوست سر آلت نرینه اش نیفتاده است. ابراهیم علیه السلام برخاست و به مصلایش رفت و به مناجات پروردگارش مشغول شد و عرض کرد: پروردگارا، این چه رخدادی است که در میان خاندان ابراهیم و فرزندان پیامبران رخ داده است؟ خداوند عزوجل به او وحی فرمود که ای ابراهیم، دلیل این امر آن بود که ساره،

هاجر را سرزنش کرد؛ از این رو سوگند یاد کردم که پس از سرزنش شدن هاجر توسط ساره پوست آلت نرینه هیچ کدام از فرزندان پیامبران را نیندازم. بنابراین، اسحاق را با آهن ختنه کن و گرمای آهن را به او بچشان. حضرت فرمود: بدین سان ابراهیم علیه السلام، اسحاق علیه السلام را با یک آهن ختنه کرد و پس از آن، سنت ختنه کردن در میان مردم جاری شد - . علل الشرائع: ۱۷۱ و ۱۷۲ ، در این کتاب و نیز در برخی نسخه ها آمده است: پس از آن، آن سنت در اسحاق علیه السلام جاری شد. - .

المحاسن: در این کتاب حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . محاسن البرقی: ۳۰۰ ، ۳۰۱ - .

**[ترجمه]

بیان

قال الجزری إن زوج فریعه قتل بطرف القدوم و هو بالتخفیف و التشدید

۱- فی المحاسن: الیوم السابع.

۲- هنا زیاده فی المحاسن و هی هکذا: سقطت عنه غلفته مع سرته و عیرت بعد ذلک ساره هاجر بما تعیر.

۳- فی المحاسن: الیوم السابع.

۴- فی المصدر: فاختتن إسحاق و اذقه اه. م.

۵- علل الشرائع: ۱۷۱- ۱۷۲، و فیه و فی بعض النسخ: فجرت السنه فی إسحاق بعد ذلک.

۶- محاسن البرقی: ۳۰۰- ۳۰۱. م.

موضع علی سته أمیال من المدینه و منه الحدیث أن إبراهیم علیه السلام اختتن بالقدوم قیل هی قریه بالشام و یروی بغیر ألف و لام و قیل القدوم بالتخفیف و التشدید قدوم النجار و قال الفیروزآبادی الدن الراقود العظیم و أطول من الحب أو أصغر منه له عسعس لا یقعد إلا أن یحفر له.

**[ترجمه]جزری می گوید: شوهر فریعه با لبه تیشه کشته شد. قَدوم به تخفیف دال یا تشدید آن،

ص: ۱۰۱

نام جایی در شش میلیِ مدینه نیز هست. همچنین در این حدیث آمده است که ابراهیم علیه السلام با تیشه خود را ختنه کرد. برخی نیز می گویند که قدوم، نام دهکده ای در شام است. همچنین قدوم بدون الف و لام نیز روایت می شود. برخی می گویند که قَدوم به تخفیف دال یا تشدید آن، تیشه نجاران است. فیروز آبادی می گوید: دَنّ، خمره بزرگ است که از سبو بزرگ تر یا کوچک تر است و دنباله دارد و تنها در صورتی می تواند روی زمین قرار بگیرد که زیرش را

حفر کنند.

**[ترجمه]

أقول

لعل المراد بما تعیر به الإماء سواد لونهن فصیرها الله بیضاء أو النتن الذی قد ینسب إلی الإماء فصیرها الله عطرا أو المملوکیه و دناءه النسب فالمراد بإلقاء ذلک عنها صرف همه ساره عن أذاها أو تکریمها و تشریفها بولدها أو بالخفض التی صنعت بها فجعله الله سنه و ذهب عاره.

**[ترجمه]شاید مقصود از آنچه کنیزان با آن سرزنش می شوند، رنگ سیاهشان است و خداوند، رنگ هاجر را سفید گردانید و یا مقصود، بوی بدی است که گاه به کنیزان نسبت داده می شود و خداوند، هاجر را خوشبو گردانید. همچنین می تواند منظور از آن، بردگی و نَسَب پست باشد و این که خداوند، آن را از هاجر برطرف نمود یعنی اهتمام ساره به آزار هاجر را برطرف نمود و یا این که به دلیل فرزندش او را اکرام کرد و او را گرامی داشت و یا منظور، ریشخندی است که ساره به هاجر زد و خداوند با سنت قرار دادن ختنه کردن، این ننگ را برطرف ساخت.

**[ترجمه]

«۸»

ب، قرب الإسناد أَبُو الْبَخْتَرِیِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام أَنَّ الْجِمَارَ إِنَّمَا رُمِیَتْ إِنَّ جَبْرَئِیلَ علیه السلام (۱)حِینَ أَرَی إِبْرَاهِیمَ علیه السلام الْمَشَاعِرَ بَرَزَ لَهُ إِبْلِیسُ فَأَمَرَهُ جَبْرَئِیلُ أَنْ یَرْمِیَهُ فَرَمَاهُ (۲)بِسَبْعِ حَصَیَاتٍ فَدَخَلَ عِنْدَ الْجَمْرَهِ الْأُولَی تَحْتَ الْأَرْضِ فَأَمْسَکَ ثُمَّ إِنَّهُ بَرَزَ لَهُ عِنْدَ الثَّانِیَهِ فَرَمَاهُ بِسَبْعِ حَصَیَاتٍ أُخَرَ فَدَخَلَ تَحْتَ الْأَرْضِ فِی مَوْضِعِ الثَّانِیَهِ ثُمَّ بَرَزَ لَهُ فِی مَوْضِعِ الثَّالِثَهِ فَرَمَاهُ

بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ فَدَخَلَ مَوْضِعَهَا (۳).

**[ترجمه]قرب الاسناد: امام علی علیه السلام فرمود: حکایت رمی جمره از این قرار است که وقتی جبرئیل مشاعر حج را به ابراهیم علیه السلام نشان داد، ابلیس بر او نمایان شد. جیرئیل علیه السلام به او فرمان داد تا ابلیس را با سنگ بزند. ابراهیم علیه السلام با هفت سنگ ابلیس را زد. بدین سان ابلیس در جمره نخست زیر زمین رفت و خود را در امان نگاه داشت. سپس ابلیس در جمره دوم بر او نمایان شد و ابراهیم علیه السلام او را با هفت سنگ دیگر زد و او به زیر زمین رفت. سپس در جمره سوم بر او نمایان شد و او را با هفت سنگ زد و او در آن جمره فرو رفت - . قرب الاسناد: ۶۸-۶۹ - .

**[ترجمه]

«۹»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ هَمَّامٍ عَنِ الرِّضَا علیه السلام أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ أَیُّ شَیْءٍ السَّکِینَهُ عِنْدَکُمْ فَلَمْ یَدْرِ الْقَوْمُ مَا هِیَ فَقَالُوا جَعَلَنَا اللَّهُ فِدَاکَ مَا هِیَ قَالَ رِیحٌ تَخْرُجُ مِنَ الْجَنَّهِ طَیِّبَهٌ لَهَا صُورَهٌ کَصُورَهِ الْإِنْسَانِ تَکُونُ مَعَ الْأَنْبِیَاءِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ وَ هِیَ الَّتِی أُنْزِلَتْ عَلَی إِبْرَاهِیمَ علیه السلام حِینَ بَنَی الْکَعْبَهَ فَجَعَلَتْ تَأْخُذُ کَذَا وَ کَذَا وَ یَبْنِی الْأَسَاسَ عَلَیْهَا (۴).

کا، الکافی محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن ابن فضال عنه علیه السلام مثله (۵)- علی عن أبیه عن ابن أسباط مثله (۶).

ص: ۱۰۲

۱- فی المصدر: لان جبرئیل اه. م.

۲- فی نسخه: فرمی.

۳- قرب الإسناد: ۶۸- ۶۹. م.

۴- عیون الأخبار: ۱۷۳. م.

۵- فروع الکافی ۱: ۲۲۱. و فیه: فبنی الاساس علیها. م.

۶- فروع الکافی ۱: ۲۲۱. م.

**[ترجمه]عیون الاخبار: اسماعیل بن همام گفت: امام رضا علیه السلام از مردی پرسید: سکینه از دیدگاه شما به چه معناست؟ آنها پاسخ آن پرسش را نمی دانستند و گفتند: خدا ما را فدای شما قرار دهد. معنای آن چیست؟ حضرت فرمود: سکینه، بادی خوشبو است که از بهشت بیرون می آید و هیئتی شبیه هیئت انسان دارد. این باد به همراه انبیا علیهم السلام است و همین باد بود که بر ابراهیم علیه السلام هنگام بنا نهادن کعبه نازل شد و فلان چیز و فلان چیز را می گرفت و ابراهیم علیه السلام، کعبه را روی آن بنا می نهاد - . عیون الاخبار: ۱۷۳ - .

الکافی: در این کتاب، حدیثی شببیه به حدیث بالا از ابن فضال از امام رضا علیه السلام نقل شده است - . فروع الکافی ۱: ۲۲۱ ، در این کتاب به جای بنا می نهاد، بنا نهاد آمده است. - .

همچنین در این کتاب حدیث دیگری شبیه به حدیث بالا نیز روایت شده است - . فروع الکافی ۱: ۲۲۱ - .

ص: ۱۰۲

**[ترجمه]

«۱۰»

ب، قرب الإسناد ابْنُ عِيسَى عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ علیه السلام أَصْلَحَكَ اللَّهُ مَا السَّكِينَةُ قَالَ رِيحٌ تَخْرُجُ مِنَ الْجَنَّةِ لَهَا صُورَةٌ كَصُورَةِ الْإِنْسَانِ وَ رَائِحَةٌ طَيِّبَةٌ وَ هِيَ الَّتِي أُنْزِلَتْ عَلَى إِبْرَاهِيمَ علیه السلام فَأَقْبَلَتْ تَدُورُ حَوْلَ أَرْكَانِ الْبَيْتِ وَ هُوَ يَضَعُ الْأَسَاطِينَ الْخَبَرَ (۱).

**[ترجمه]قرب الاسناد: ابن اسباط می گوید: به امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم: خدا شما را شایسته بدارد، سکینه چیست؟ حضرت فرمود: سکینه، بادی است به هیئت انسان و خوشبو که از بهشت بیرون می آید. همین باد بود که بر ابراهیم علیه السلام به هنگام برنهادن ستون ها نازل شد و به دور پایه های کعبه می چرخید و ابراهیم علیه السلام پایه ها را می چید تا پایان حدیث - . قرب الاسناد: ۱۶۴ - .

**[ترجمه]

«۱۱»

مع، معانی الأخبار أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ قَالَ حَاضَتْ (۲).

**[ترجمه]معانی الاخبار: عبد الرحمن بن حجاج گفت: امام صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه {و زن او خندید. پس وی را به اسحاق مژده دادیم.} فرمود: یعنی او خون حیض دید - . معانی الاخبار: ۸۲ - .

**[ترجمه]

«۱۲»

مع، معانی الأخبار أَبِی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنِ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ نافِلَةً قَالَ وَلَدُ الْوَلَدِ نَافِلَةٌ (۳).

**[ترجمه]معانی الاخبار: یحیی بن عمران گفت: امام صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه {و اسحاق و یعقوب را [به عنوان نعمتی] افزون به او بخشودیم.} فرمود: مقصود از نافله، نوه است - . معانی الاخبار: ۶۷ - .

**[ترجمه]

بیان

قال الرازی اعلم أن النافله عطیه خاصه و کذلک النفل و یسمی الرجل الکثیر العطاء نوفلا ثم للمفسرین هاهنا قولان الأول أنه هاهنا مصدر من وَهَبْنا لَهُ من غیر لفظه و لا فرق بین ذلک و بین قوله و وهبنا له هبه أی وهبنا له عطیه و فضلا من غیر أن یکون جزاء مستحقا و هذا قول مجاهد و عطا.

و الثانی و هو قول أبی بن کعب و ابن عباس و قتاده و الفراء و الزجاج إن إبراهیم لما سأل الله تعالی ولدا قال رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِینَ فأجاب دعاءه و وهب له إسحاق و أعطاه یعقوب من غیر دعاء فکان ذلک نافله کالشی ء المتطوع من الآدمیین انتهی. (۴)و قال البیضاوی نافِلَةً عطیه فهو حال منهما أو ولد ولد أو زیاده علی ما سأل و هو إسحاق فیختص بیعقوب و لا بأس به للقرینه و قال الجوهری النافله ولد الولد (۵).

۱- قرب الإسناد: ۱۶۴. م.

۲- معانی الأخبار: ۸۲. م.

۳- معانی الأخبار: ۶۷. م.

۴- مفاتیح الغیب ۶: ۱۶۸. م.

۵- أنوار التنزیل ۲: ۳۳. م.

**[ترجمه]رازی می گوید: بدان که نافله، بخشش ویژه است. (نَفل) نیز همین طور است و مرد بسیار بخشنده، نَوفَل نامیده می شود. مفسران در اینجا دو نظر دارند:

نخستین نظر که متعلق به مجاهد و عطا می باشد، این است که نافله، در این آیه، مصدر وَهَبنا لَهُ از غیر لفظش است و تفاوتی بین این سخن خداوند و این که می گفت: وَ وَهَبنا لَهُ هِبَةً نیست. یعنی ما به او بخشش و فضیلتی عطا کردیم، بی آن که شایسته آن جزا باشد.

نظر دوم از اُبَیّ بن کعب و ابن عباس، قتاده، فرّاء و زجّاج است. آنان می گویند: وقتی ابراهیم علیه السلام از خداوند خواست تا فرزندی به او بدهد، عرض کرد: {ای پروردگار من، مرا [فرزندی] از شایستگان بخش.} خداوند نیز دعایش را اجابت فرمود و اسحاق علیه السلام را به او ارزانی داشت و یعقوب علیه السلام را بدون دعا به او داد. بنابراین یعقوب علیه السلام، به عنوان چیزی افزون بود، همان طور که برخی انسآنها چیزی را داوطلبانه و بدون درخواست می بخشند. سخن رازی به پایان رسید - . مفاتیح الغیب ۶: ۱۶۸ - .

بیضاوی می گوید: نافله یا به معنای بخشش و حال از اسحاق و یعقوب علیهما السلام است و یا به معنای نوه است و یا به معنای افزون بر خواسته ابراهیم که اسماعیل علیه السلام بود، است که تنها مربوط به یعقوب علیه السلام می شود و به دلیل وجود قرینه، مشکلی در این معنا نیست. جوهری نیز می گوید: نافله به معنای نوه است - . انوار التنزیل ۲: ۳۳ - .

ص: ۱۰۳

**[ترجمه]

«۱۳»

ع، علل الشرائع ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ إِسْمَاعِيلَ دَفَنَ أُمَّهُ فِي الْحِجْرِ وَ جَعَلَهُ عَلِيّاً وَ جَعَلَ عَلَيْهَا حَائِطاً لِئَلَّا يُوطَأَ قَبْرُهَا (۱).

ص : بالاسناد إلى الصدوق عن أبيه ، عن سعد ، عن أحمد بن محمد ، عن علی بن النعمان مثله ، وليس فيه « وجعلنا عليا ». (۲)

كا : محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن علی بن النعمان مثله. (۳)

**[ترجمه]علل الشرائع: ابوبکر حضرمی گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: اسماعیل علیه السلام مادرش را در حِجر اسماعیل دفن کرد و قبرش را مرتفع ساخت و به دورش دیوار کشید تا آن را لگد نکنند - . علل الشرائع: ۲۴ - .

قصص الانبیاء: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالاـ آمده، اما جمله قبرش را مرتفع ساخت، در آن نیامده است - . نسخه خطی - .

الکافی: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . فروع الکافی ۱: ۲۲۳ ، در این کتاب آمده است: اسماعیل علیه السلام مادرش را در حِجر اسماعیل دفن کرد و روی آن سنگی قرار داد تا دیگران قبر مادرش را لگد نکنند. - .

**[ترجمه]

«۱۴»

کا، الکافی الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّی عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ نُعْمَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَمَّا زَادُوا فِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَقَالَ إِنَّ إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْمَاعِیلَ حَدَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ مَا بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ (۴).

**[ترجمه]الکافی: حسن بن نعمان می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چه مقدار بر مسجد الحرام افزوده شده است؟ حضرت پاسخ داد: ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام محدوده مسجد الحرام را ما بین صفا و مروه قرار دادند - . فروع الکافی ۱: ۲۲۲-۲۲۳ - .

**[ترجمه]

«۱۵»

وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: خَطَّ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام بِمَکَّهَ مَا بَیْنَ الْحَزْوَرَهِ (۵)إِلَی الْمَسْعَی فَذَلِکَ الَّذِی خَطَّ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام یَعْنِی الْمَسْجِدَ (۶).

**[ترجمه]امام صادق علیه السلام در روایت دیگری فرمود: ابراهیم علیه السلام در مکه ما بین حَزوَره - . حَزوَره به فتح حاء ، سکون زاء و فتح واو نام بازاری در مکه بود و به هنگام افزایش محدوده مسجد الحرام داخل در آن شد. - تا مکان سعی را مشخص کرد. محدوده مسجد الحرام نیز همان محدوده ای است که ابراهیم علیه السلام آن را مشخص ساخت - . فروع الکافی ۱: ۲۲۳ - .

**[ترجمه]

«۱۶»

ع، علل الشرائع مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنِ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: کَانَتِ الْخَیْلُ الْعِرَابُ وُحُوشاً بِأَرْضِ الْعَرَبِ فَلَمَّا رَفَعَ إِبْرَاهِیمُ وَ إِسْمَاعِیلُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ قَالَ اللَّهُ إِنِّی قَدْ أَعْطَیْتُکَ کَنْزاً لَمْ أُعْطِهِ أَحَداً کَانَ قَبْلَکَ قَالَ فَخَرَجَ إِبْرَاهِیمُ وَ إِسْمَاعِیلُ حَتَّی صَعِدَا جِیَاداً (۷)فَقَالا أَلَا هَلَا أَلَا هَلُمَّ فَلَمْ یَبْقَ فِی أَرْضِ الْعَرَبِ فَرَسٌ إِلَّا أَتَاهُ وَ تَذَلَّلَ لَهُ وَ أَعْطَتْ بِنَوَاصِیهَا وَ إِنَّمَا سُمِّیَتْ جِیَاداً لِهَذَا فَمَا زَالَتِ الْخَیْلُ بَعْدُ تَدْعُو اللَّهَ أَنْ یحببها (۸)(یُحَبِّبَهَا) إِلَی أَرْبَابِهَا فَلَمْ تَزَلِ الْخَیْلُ حَتَّی اتَّخَذَهَا سُلَیْمَانُ

۱- علل الشرائع: ۲۴. م.

۲- مخطوط. م

۳- فروع الكافى ۱ : ۲۲۳. وفيه : دفن امه فى الحجر وحجر عليها لئلا يوطأ قبرام اسماعيل فى الحجر. م

۴- فروع الكافى ۱: ۲۲۲- ۲۲۳. م.

۵- حزوره بفتح الحاء ثمّ السكون فالفتح: كانت سوق مكّه و قد دخلت فى المسجد لما زيد فيه.

۶- فروع الكافى ۱: ۲۲۳. و فيه: دفن أمه فى الحجر و حجر عليها لئلا يوطأ قبر أم إسماعيل فى الحجر. م.

۷- فى المصدر: حتى صعدا جبلا.

۸- فى نسخه: أن يجيبها.

فَلَمَّا أَلْهَتْهُ أَمَرَ بِهَا أَنْ يُمْسَحَ رِقَابُهَا وَ سُوقُهَا- (۱)حَتَّى بَقِيَ أَرْبَعُونَ فَرَساً (۲).

**[ترجمه]علل الشرائع: ابن عباس می گوید: اسبان تازی در سرزمین عرب ها به صورت وحشی بودند. وقتی ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام پایه های کعبه را برافراشتند، خداوند فرمود: همانا من به تو گنجی دادم که آن را به هیچ یک از انسان های پیش از تو نداده بودم. حضرت فرمود: ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام بیرون رفتند تا این که سوار بر اسب های نیکی شدند - . در منبع آمده است: تا این که بالای کوهی رفتند. - و گفتند: هان هَلا. هان بیایید. بدین سان در سرزمین عرب هیچ اسبی باقی نماند مگر اینکه به سوی او آمد و بر ابراهیم رام شدند و اختیار آنها به دست ابراهیم علیه السلام افتاد. از این رو جیاد نامیده شدند. اسب ها پیوسته از خداوند می خواستند تا آنها را نزد صاحبانشان دوست داشتنی کند - . در نسخه دیگری آمده است: تا آن ها را اجابت کند. - .

اسب ها به هین حال بودند تا آن که سلیمان علیه السلام آنها را گرفت.

ص: ۱۰۴

چون آن اسب ها به او پناه جستند خداوند به او فرمان داد تا بر گردن و ساقشان دست بکشد - . در این باره در باب مربوط به داستان های سلیمان علیه السلام سخن خواهیم گفت. -

تا این که چهل اسب باقی ماند - . علل الشرائع: ۲۴ - .

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری جاد الفرس أی صار رائعا یجود جوده بالضم فهو جواد للذکر و الأنثی من خیل جیاد و أجیاد و أجاوید و الأجیاد جبل بمکه سمی بذلک لموضع خیل تبع و قال هلا زجر للخیل و هال مثله أی اقربی.

أقول لعل الجبل کان یسمی بالجیاد أیضا أو یکون الألف سقط من النساخ کما سیأتی (۳).

**[ترجمه]جوهری می گوید: جادَ الفَرَسُ یعنی اسب، نیک و زیبا شد. جاد، یجود، جوده، به ضم جیم، جواد، که برای مذکر و مؤنث یکسان به کار می رود. جمع جواد نیز جیاد، اَجیاد و اَجاوید است. همچنین اَجیاد، نام کوهی در مکه است که به دلیل آن که جایگاه اسبان تُبَّع بود، بدین نام نامیده شد. جوهری نیز می گوید: هلا، برای راندن اسب به کار می رود و هال به مانند آن و به معنای نزدیک شو است.

می گویم: شاید آن کوه، نیز جیاد نام داشت و یا همان طور که خواهد آمد کاتبان، الف اَجیاد را انداخته اند - . در حدیث شماره ۴۶ - .

**[ترجمه]

«۱۷»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْمَاعِیلَ علیهما السلام بِبُنْیَانِ الْبَیْتِ وَ تَمَّ بِنَاؤُهُ أَمَرَهُ أَنْ یَصْعَدَ رُکْناً ثُمَّ یُنَادِیَ فِی النَّاسِ أَلَا هَلُمَّ الْحَجَّ فَلَوْ نَادَی هَلُمُّوا إِلَی الْحَجِّ لَمْ یَحُجَّ إِلَّا مَنْ کَانَ یَوْمَئِذٍ إِنْسِیّاً مَخْلُوقاً وَ لَکِنْ نَادَی هَلُمَّ الْحَجَّ فَلَبَّی النَّاسُ فِی أَصْلَابِ الرِّجَالِ لَبَّیْکَ دَاعِیَ اللَّهِ لَبَّیْکَ دَاعِیَ اللَّهِ فَمَنْ لَبَّی عَشْراً حَجَّ عَشْراً وَ مَنْ لَبَّی خَمْساً حَجَّ خَمْساً وَ مَنْ لَبَّی أَکْثَرَ فَبِعَدَدِ ذَلِکَ وَ مَنْ لَبَّی وَاحِداً حَجَّ وَاحِداً وَ مَنْ لَمْ یُلَبِّ لَمْ یَحُجَّ (۴).

کا، الکافی العده عن ابن عیسی مثله (۵)

**[ترجمه]علل الشرائع: عبد الله بن سنان: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل به ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام فرمان داد تا کعبه را بنا نهند. وقتی کار ساخت کعبه به پایان رسید، خداوند به ابراهیم علیه السلام فرمان داد تا از یکی از پایه های کعبه بالا رود و در میان مردم صدا بزند که هان به حج بیا. اگر ابراهیم علیه السلام صدا می زند به حج بیایید، تنها انسان هایی که در آن زمان آفریده شده بودند به حج می آمدند، اما او صدا زد که به حج بیا. بنابراین مردم در صُلب پدرانشان او را بدین صورت لبیک گفتند: «لبیک داعی الله، لبیک داعی الله» ای فراخواننده به سوی خدا لبیک، ای فراخواننده به سوی خدا لبیک. هر کس از میان آنان که ده بار لبیک گفت ده بار و هر کس که پنج بار لبیک گفت پنج بار و هر کس که بیشتر لبیک گفت به همان تعداد و هر کس یک بار لبیک گفت یک بار به حج آمد و هر کس لبیک نگفت به حج نیز نیامد - . علل الشرائع: ۱۴۵ - .

الکافی: در این کتاب حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . فروع الکافی ۱: ۲۲۱-۲۲۲ - .

**[ترجمه]

إیضاح

الظاهر أن الفرق باعتبار أن الأصل فی الخطاب أن یکون متوجها إلی الموجودین و أما شمول الحکم للمعدومین فیستفاد من دلائل أخر لا- من نفس الخطاب إلا- أن یکون المراد بالخطاب الخطاب العام المتوجه إلی کل من یصلح للخطاب فإنه شامل للواحد و الکثیر و الموجود و المعدوم و الشائع فی مثل هذا الخطاب أن یکون بلفظ المفرد بل صرح بعض أهل العربیه بأنه لا یتأتی إلا بالمفرد و علی ما روینا موافقا للکافی من سقوط کلمه إلی فی المفرد و وجودها فی الجمع یمکن أن یکون هذا مناط الفرق بأن یکون فی المفرد المخاطب الحج مجازا لبیان کونه مطلوبا من غیر خصوصیه شخص أی هلم

۱- سيأتى الكلام حوله فى باب قصص سليمان عليه السلام.

۲- علل الشرائع: ۲۴. م.

۳- فى الخبر ۴۶.

۴- علل الشرائع: ۱۴۵. م.

۵- فروع الكافى ۱: ۲۲۱- ۲۲۲. م.

أیها الحج و فی الفقیه کلمه إلی موجوده فی المواضع و فیه عند ذکر المفرد فی الموضعین نادی و عند ذکر الجمع ناداهم و لذا قال بعض الأفاضل لیس المناط الفرق بین إفراد الصیغه و جمعها بل ما فی الحدیث بیان للواقعه و المراد أن إبراهیم علیه السلام نادی هلم إلی الحج بلا قصد إلی منادی معین أی الموجودین فلذا یعم الموجودین و المعدومین فلو ناداهم أی الموجودین و قال هلموا إلی الحج قاصدا إلی الموجودین لکان الحج مخصوصا بالموجودین فضمیر هم فی ناداهم راجع إلی الناس الموجودین فالمناط قصد المنادی المعین المشعر إلیه بلفظ هم فی إحدی العبارتین و عدم القصد فی الأخری المشعر إلیه بذکر نادی مطلقا لا الإفراد و الجمع.

**[ترجمه]از ظاهر امر بر می آید که فرق میان بیا و بیایید به این اعتبار است که اصل در خطاب، این است که باید رو به افراد موجود باشد. اما این که حکم خطاب، افرادی که وجود ندارند را در بر گیرد باید از قرینه های دیگر و نه از خود خطاب فهمیده شود، جز در صورتی که مقصود از خطاب، خطاب کلی و رو به تمام کسانی باشد که شایسته خطاب قرار دادن هستند. در این صورت مفرد و جمع و موجود و غیر موجود را در بر می گیرد. این گونه خطاب ها در اکثر موارد با لفظ مفرد می آیند، بلکه برخی از عرب زبانان تصریح کرده اند بر این که این خطاب تنها با لفظ مفرد امکان پذیر است. همچنین معیار فرق میان آن دو بنابر آن چه موافق با کافی روایت کردیم و گفتیم که لفظ (إلی)، در آن مفرد یعنی هَلُمَّ (بیا) افتاده می تواند این باشد که مخاطب در مفرد، حج است. این خطاب، مجازی است برای بیان این که حج بدون مشخص کردن شخص معینی مطلوب است یعنی ای حج بیا.

ص: ۱۰۵

در الفقیه لفظ إلی در چند جا آمده است. همچنین در این کتاب در دو جا به هنگام آوردن مفرد یعنی بیا، نادی (صدا زد) و به هنگام آوردن جمع یعنی بیایید، ناداهم (آنها را صدا زد) آمده است. از این رو برخی از بزرگان می گویند: فرق میان آن دو، در مفرد و جمع بودنشان نیست، بلکه آن چه در حدیث آمده است بیان واقع است. یعنی ابراهیم علیه السلام صدا زد: به حج بیا، بی آن که منظورش شخص معینی یعنی افراد موجود باشد؛ از این رو خطابش افراد موجود و غیر موجود را در بر می گیرد. بنابراین اگر ابراهیم علیه السلام آنان را یعنی افراد موجود را صدا می زد و می فرمود: به حج بیایید و مقصودش افراد موجود می بود حج تنها ویژه افراد موجود می شد. در نتیجه ضمیر (هُم) در ناداهُم به مردم موجود بر می گردد. بنابراین معیار فرق آن دو در قصد کردن منادای مشخص که ضمیر (هُم) در یکی از این دو عبارت بدان اشاره دارد و قصد نکردن در عبارت دیگر است که آوردن لفظ (نادی) به صورت مطلق و نه مفرد و نه جمع بدان اشاره دارد.

**[ترجمه]

«۱۸»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ وَ عَلِیٍّ ابْنَیِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِیهِمَا عَنْ غَالِبِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ لَمَّا أَمَرَ إِبْرَاهِیمَ یُنَادِی فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ قَامَ عَلَی الْمَقَامِ فَارْتَفَعَ بِهِ حَتَّی صَارَ بِإِزَاءِ أَبِی قُبَیْسٍ فَنَادَی فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ فَأَسْمَعَ مَنْ فِی أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ إِلَی أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ (۱).

**[ترجمه]علل الشرائع: یکی از اصحاب ما گفت: اما باقر علیه السلام فرمود: وقتی خداونـد بلند مرتبه به ابراهیم علیه السلام فرمان داد تا در میان مردم صدا بزند و آنان را به حج فرا بخواند ابراهیم علیه السلام روی مقام ایستاد و بدان وسیله قدش بلند تر شد تا آن که در روبروی کوه ابو قبیس قرار گرفت و در میان مردم صدا زد و آنان را به حج فرا خواند و این ندا را تا روز قیامت به گوش کسانی رساند که در صُلب پدرانشان و رحم مادرانشان هستند - . علل الشرائع: ۱۴۴ - .

**[ترجمه]

«۱۹»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ یَزِیدَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام لَمَّا خَلَّفَ إِسْمَاعِیلَ بِمَکَّهَ عَطِشَ الصَّبِیُّ وَ کَانَ فِیمَا بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ شَجَرٌ فَخَرَجَتْ أُمُّهُ حَتَّی قَامَتْ عَلَی الصَّفَا فَقَالَتْ هَلْ بِالْوَادِی مِنْ أَنِیسٍ فَلَمْ یُجِبْهَا أَحَدٌ فَمَضَتْ حَتَّی انْتَهَتْ إِلَی الْمَرْوَهِ فَقَالَتْ هَلْ بِالْوَادِی مِنْ أَنِیسٍ فَلَمْ یُجِبْهَا أَحَدٌ ثُمَّ رَجَعَتْ إِلَی الصَّفَا فَقَالَتْ کَذَلِکَ حَتَّی صَنَعَتْ ذَلِکَ سَبْعاً فَأَجْرَی اللَّهُ ذَلِکَ سُنَّهً فَأَتَاهَا جَبْرَئِیلُ علیه السلام فَقَالَ لَهَا مَنْ أَنْتِ فَقَالَتْ أَنَا أُمُّ وَلَدِ إِبْرَاهِیمَ فَقَالَ إِلَی مَنْ وَکَلَکُمْ فَقَالَتْ أَمَّا إِذَا قُلْتَ ذَلِکَ فَقَدْ قُلْتُ لَهُ حَیْثُ أَرَادَ الذَّهَابَ یَا إِبْرَاهِیمُ إِلَی مَنْ تَکِلُنَا فَقَالَ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام لَقَدْ وَکَلَکُمْ إِلَی کَافٍ (۲)قَالَ وَ کَانَ النَّاسُ یَتَجَنَّبُونَ الْمَمَرَّ بِمَکَّهَ لِمَکَانِ الْمَاءِ فَفَحَصَ الصَّبِیُّ بِرِجْلِهِ (۳)فَنَبَعَتْ زَمْزَمُ وَ رَجَعَتْ مِنَ

ص: ۱۰۶

۱- علل الشرائع: ۱۴۴. م.

۲- فی نسخه: لقد وکلکم الی کافی.

۳- فحص برجله أی حفر.

الْمَرْوَهِ إِلَى الصَّبِيِّ وَ قَدْ نَبَعَ الْمَاءُ فَأَقْبَلَتْ تَجْمَعُ التُّرَابَ حَوْلَهُ مَخَافَهَ أَنْ يَسِيحَ الْمَاءُ- (۱)وَ لَوْ تَرَكَتْهُ لَكَانَ سَيْحاً قَالَ فَلَمَّا رَأَتِ الطَّيْرُ الْمَاءَ حَلَّقَتْ عَلَيْهِ قَالَ فَمَرَّ رَكْبٌ مِنَ الْيَمَنِ فَلَمَّا رَأَوُا الطَّيْرَ حَلَّقَتْ عَلَيْهِ قَالُوا مَا حَلَّقَتْ إِلَّا عَلَى مَاءٍ فَأَتَوْهُمْ فَسَقَوْهُمْ مِنَ الْمَاءِ وَ أَطْعَمُوهُمُ الرَّكْبُ مِنَ الطَّعَامِ وَ أَجْرَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمْ بِذَلِكَ رِزْقاً فَكَانَتِ الرَّكْبُ تَمُرُّ بِمَكَّهَ فَيُطْعِمُونَهُمْ مِنَ الطَّعَامِ وَ يَسْقُونَهُمْ مِنَ الْمَاءِ (۲).

کا، الکافی علی عن أبیه عن ابن أبی عمیر مثله (۳).

**[ترجمه]علل الشرائع: معاویه بن عمار گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: چون ابراهیم علیه السلام، اسماعیل علیه السلام را در مکه بر جای گذاشت او که کودکی بیش نبود تشنه شد. در میان صفا و مروه درختی بود. مادر اسماعیل علیه السلام بیرون رفت تا این که روی صفا ایستاد. هاجر پرسید: آیا در این وادی همدمی هست؟، اما هیچ پاسخی نشنید. پس به راه خود رفت تا این که به مروه رسید و پرسید: آیا در این وادی همدمی هست؟، اما هیچ پاسخی نشنید. سپس به صفا بازگشت و همین سؤال را پرسید. او این کار را هفت بار تکرار کرد. خداوند نیز این کار را سنت قرار داد. جبرئیل نزد هاجر آمد و به او گفت: تو کیستی؟ هاجر گفت؟ من مادر فرزند ابراهیم علیه السلام هستم. جبرئیل پرسید: او شما را دست چه کسی سپرده است؟ هاجر پاسخ داد: وقتی خواست برود از او پرسیدم: ای ابراهیم، به چه کسی ما را می سپاری؟ او پاسخ داد: به خداوند عزوجل می سپارمتان. جبرئیل گفت: او شما را به کسی سپرده است که شما را کفایت می کند. حضرت فرمود: مردم از گذشتن از راه مکه به دلیل نبود آب اجتناب می کردند. آن کودک یعنی اسماعیل علیه السلام با پای خود زمین را کاوید و زمزم جوشید.

ص: ۱۰۶

هاجر به سوی کودک از مروه بازگشت در حالی که آن آب از زمین جوشیده بود. هاجر روی آورد و از ترس این که آب، روی زمین جاری شود خاک را به دور آن گرد آورد. اگر هاجر آن آب را رها می کرد جاری می شد. حضرت فرمود: وقتی پرندگان آن آب را دیدند به دورش به پرواز در آمدند. حضرت فرمود: کاروانی از یمنیان از آن جا گذشتند و چون پرندگان را در حال پرواز به دور آن دیدند، گفتند: پرندگان، تنها به دور آب به پرواز در می آیند؛ از این رو نزد هاجر و اسماعیل علیه السلام آمدند و آنان به کاروانیان، آب نوشاندند و کاروانیان به آنان غذا دادند. خداوند عزوجل بدین وسیله برای آنان روزی ای را جاری ساخت، به طوری که کاروآنها از مکه عبور می کردند و به آنان غذا می دادند و آنان به کاروانیان آب می نوشاندند - . علل الشرائع: ۱۴۹ - .

الکافی: در این کتاب حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . فروع الکافی ۱: ۲۲۰ - .

**[ترجمه]

«۲۰»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنِ ابْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ لِمَ جُعِلَتِ التَّلْبِیَهُ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَی إِلَی إِبْرَاهِیمَ وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا فَنَادَی فَأُجِیبَ

مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ يُلَبُّونَ (۴).

**[ترجمه]علل الشرائع: عبید الله حلبی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا تلبیه قرار داده شد؟ حضرت پاسخ داد: همانا خداوند عزوجل به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که در میان مردم صدا بزن و آنان را به حج فرا بخوان تا پیاده نزد تو بیایند؛ از این رو ابراهیم علیه السلام صدا زد و شنید که از هر شکاف ژرفی او را لبیک می گویند - . علل الشرائع: ۱۴۴ - .

**[ترجمه]

«۲۱»

ع، علل الشرائع ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ عُبْدُوسِ بْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السلام يَقُولُ أَوَّلُ مَنْ رَكِبَ الْخَيْلَ إِسْمَاعِيلُ وَ كَانَتْ وَحْشِيَّةً لَا تُرْكَبُ فَحَشَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى إِسْمَاعِيلَ مِنْ جَبَلِ مِنًى وَ إِنَّمَا سُمِّيَتِ الْخَيْلَ الْعِرَابَ (۵) لِأَنَّ أَوَّلَ مَنْ رَكِبَهَا إِسْمَاعِيلُ (۶).

**[ترجمه]علل الشرائع: عبدوس بن ابوعبیده گفت: امام رضا علیه السلام فرمود: نخستین کسی که اسب، سوار شد، اسماعیل علیه السلام بود. اسب ها وحشی بوده و قابل سواری نبودند. خداوند عزوجل آنها را از کوه منی نزد اسماعیل علیه السلام گرد هم آورد. این که اسب ها عراب - . در النهایه آمده است: خیلاً عِرابیاً یعنی اسبان تازیِ منسوب به عرب ها. عرب ها برای فرق گذاری میان اسبان و مردم عرب به مردم، عرب و اعراب و به اسبان، عِراب می گویند. -

نامیده شدند از این رو بود که نخستین کسی که سوار آنها شد، اسماعیل علیه السلام بود - . این حدیث را نیافتیم. - .

**[ترجمه]

«۲۲»

ع، علل الشرائع أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ بَنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ لَا يَطْمَثْنَ إِنَّمَا الطَّمْثُ عُقُوبَةٌ وَ أَوَّلُ مَنْ طَمِثَتْ سَارَةُ (۷).

**[ترجمه]علل الشرائع: ابو جمیله گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: دختران پیامبران صلوات الله علیهم خون حیض نمی دیدند. خون حیض تنها یک مجازات بود و نخستین کسی که خون حیض دید، ساره بود - . علل الشرائع: ۱۰۶ - .

**[ترجمه]

«۲۳»

ع، علل الشرائع أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُعَاوِيَةَ

۱- أی یجری علی وجه الأرض.

۲- علل الشرائع: ۱۴۹. م.

۳- فروع الکافی ۱: ۲۲۰. م.

۴- علل الشرائع: ۱۴۴. م.

۵- فی النهایه: خیلا- عرابا ای عربیه منسوبه إلی العرب، فرقوا بین الخیل و الناس فقالوا فی الناس: عرب و أعراب، و فی الخیل عراب.

۶- لم نجده.

۷- لم نجده: ۱۰۶. م.

بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: صَارَ السَّعْیُ بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ لِأَنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام عَرَضَ لَهُ إِبْلِیسُ فَأَمَرَهُ جَبْرَئِیلُ علیه السلام فَشَدَّ عَلَیْهِ فَهَرَبَ مِنْهُ فَجَرَتْ بِهِ السُّنَّهُ یَعْنِی بِهِ الْهَرْوَلَهَ (۱).

**[ترجمه]علل الشرائع: معاویه بن عمار گفت:

ص: ۱۰۷

امام صادق علیه السلام فرمود: دلیل سعی میان صفا و مروه این است که ابلیس بر ابراهیم علیه السلام نمایان شد. جبرئیل به او فرمان داد و او به سوی ابلیس دوید و بر او هجوم برد، اما ابلیس از دست او گریخت. بدین سان خداوند (هروله) یعنی تند راه رفتن را سنت قرار داد - . علل الشرائع: ۱۴۹ - .

**[ترجمه]

«۲۴»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَیْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِیِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لِمَ جُعِلَ السَّعْیُ بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ قَالَ لِأَنَّ الشَّیْطَانَ تَرَاءَی لِإِبْرَاهِیمَ علیه السلام فِی الْوَادِی فَسَعَی وَ هُوَ مُنَازِلُ الشَّیْطَانِ (۲).

**[ترجمه]علل الشرائع: حلبی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا سعی میان صفا و مروه قرار داده شد؟ حضرت پاسخ داد: زیرا شیطان در این وادی که منازل شیطان است بر ابراهیم علیه السلام جلوه کرد و او سعی کرد - . علل الشرائع: ۱۴۹ - .

**[ترجمه]

بیان

فی الفقیه منازل الشیاطین و یمکن أن یقرأ منازل بضم المیم علی صیغه اسم الفاعل من المنازله بمعنی المحاربه موافقا لما مر فی خبر معاویه.

**[ترجمه]در کتاب الفقیه آمده است: منازل شیاطین. همچنین می توان آن را به صورت اسم فاعل از مُنازَلَه یعنی مُنازِل به ضم میم خواند. منازله به معنای جنگیدن است. در این صورت موافق با حدیث معاویه که سابقا ذکر شد، می شود.

**[ترجمه]

«۲۵»

ع، علل الشرائع ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ ابْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ جَبْرَئِیلَ علیه السلام أَتَی إِبْرَاهِیمَ علیه السلام فَقَالَ تَمَنَّ یَا إِبْرَاهِیمُ فَکَانَتْ تُسَمَّی مُنًی فَسَمَّاهَا النَّاسُ مِنًی (۳).

**[ترجمه]علل الشرائع: معاویه بن عمار گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل نزد ابراهیم علیه السلام آمد و گفت: ای ابراهیم، آرزو کن. از این رو آن مکان مُنی نامیده می شد و مردم، آن را مِنی نامیدند - . علل الشرائع: ۱۵۰ - .

**[ترجمه]

بیان

الظاهر أن الأول بضم المیم علی صیغه الجمع (۴)و الثانی بکسرها.

**[ترجمه]ظاهر، این است که اولی مُنی به ضم میم و جمع - . همچنین می تواند مَنَّ به فتح میم و تشدید نون و به صیغه ماضی باشد یعنی جبرئیل، ابراهیم علیه السلام را در اینجا به آرزو آورد. به عبارت دیگر او را واداشت آرزو کند. فیروز آبادی می گوید: علت نامیده شدن مِنی بر وزن إِلی به این نام خون هایی بود که می ریخت. ابن عباس می گوید: علتش این بود که وقتی جیرئیل علیه السلام خواست از آدم علیه السلام جدا شود به او گفت: آرزو کن و آدم علیه السلام فرمود: بهشت را آرزو می کنم. به دلیل آرزوی آدم علیه السلام منی به این نام نامیده شد. -

و دومی به کسر میم است.

**[ترجمه]

«۲۶»

ع، علل الشرائع ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام فِی عِلَلِ ابْنِ سِنَانٍ أَنَّ الرِّضَا علیه السلام کَتَبَ إِلَیْهِ إِنَّمَا سُمِّیَتْ مِنًی مِنًی لِأَنَّ جَبْرَئِیلَ علیه السلام قَالَ هُنَاکَ یَا إِبْرَاهِیمُ تَمَنَّ عَلَی رَبِّکَ مَا شِئْتَ فَتَمَنَّی إِبْرَاهِیمُ فِی نَفْسِهِ أَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ مَکَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِیلَ کَبْشاً یَأْمُرُهُ بِذَبْحِهِ فِدَاءً لَهُ فَأُعْطِیَ مُنَاهُ(۵).

**[ترجمه]علل الشرائع، عیون الاخبار: در علل ابن سنان آمده امام رضا علیه السلام برای او نوشت: دلیل نامیده شدن منی به این نام ان بود که جبرئیل در آن جا گفت: ای ابراهیم، از پروردگارت هر چه می خواهی آرزو کن. ابراهیم علیه السلام در دل خود آرزو کرد که خداوند به جای پسرش اسماعیل علیه السلام، گوسفندی را قرار داده و به او فرمان دهد که آن گوسفند را ذبح کند و آن گوسفند، خون بهای اسماعیل علیه السلام قرار گیرد. آرزویش نیز برآورده شد - . علل الشرائع: ۱۵۰، عیون الاخبار: ۲۴۲ و ۲۴۳ - .

**[ترجمه]

«۲۷»

ع، علل الشرائع حَمْزَهُ الْعَلَوِیُّ عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ عَرَفَاتٍ لِمَ سُمِّیَتْ عَرَفَاتٍ فَقَالَ إِنَّ جَبْرَئِیلَ علیه السلام خَرَجَ بِإِبْرَاهِیمَ علیه السلام یَوْمَ عَرَفَهَ فَلَمَّا زَالَتِ الشَّمْسُ قَالَ لَهُ جَبْرَئِیلُ یَا إِبْرَاهِیمُ اعْتَرِفْ بِذَنْبِکَ

۱- علل الشرائع: ۱۴۹. م.

۲- علل الشرائع: ۱۴۹. م.

۳- علل الشرائع: ۱۵۰. م.

۴- و یمکن أن یکون أیضا بفتح المیم و تشدید النون علی صیغه الماضی أی منی جبرئیل إبراهیم فی هذا الموضع ای جعله یتمناه. و قال الفیروزآبادی: منی کإلی سمیت لما یمنی من الدماء. و قال ابن عبّاس: لان جبرئیل لما أراد أن یفارق آدم قال له: تمن، قال: أتمنی الجنه فسمیت منی لامنیه آدم.

۵- علل الشرائع: ۱۵۰، عیون الأخبار: ۲۴۲- ۲۴۳. م.

وَ اعْرِفْ مَنَاسِکَکَ فَسُمِّیَتْ عَرَفَاتٍ لِقَوْلِ جَبْرَئِیلَ علیه السلام لَهُ اعْتَرِفْ فَاعْتَرَفَ (۱).

**[ترجمه]علل الشرائع: معاویه بن عمار می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره دلیل نامیده شدن عرفات به این نام پرسیدم و حضرت پاسخ داد: جبرئیل علیه السلام، ابراهیم علیه السلام را در روز عرفه بیرون برد. چون خورشید غروب کرد جبرئیل به او فرمود: ای ابراهیم، به گناهت اعتراف کن

ص: ۱۰۸

و مناسکت را بشناس. عرفات نیز به دلیل سخن جبرئیل که فرمود اعتراف کن و ابراهیم علیه السلام اعتراف کرد، به این نام نامیده شد - . علل الشرائع: ۱۵۰ - .

**[ترجمه]

«۲۸»

ع، علل الشرائع ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ ابْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ فِی حَدِیثِ إِبْرَاهِیمَ إِنَّ جَبْرَئِیلَ علیه السلام انْتَهَی بِهِ إِلَی الْمَوْقِفِ فَأَقَامَ بِهِ حَتَّی غَرَبَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ أَفَاضَ بِهِ فَقَالَ یَا إِبْرَاهِیمُ ازْدَلِفْ إِلَی الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ فَسُمِّیَتْ مُزْدَلِفَهَ (۲).

**[ترجمه]علل الشرائع: معاویه بن عمار گفت: امام صادق علیه السلام در حدیثی درباره ابراهیم علیه السلام فرمود: جبرئیل علیه السلام، ابراهیم علیه السلام را به موقف آورد و روی آن ایستاند تا آن که خورشید، غروب کرد. سپس او را به حرکت درآورد و فرمود: ای ابراهیم، به سوی مشعر الحرام پیش بیا؛ از این رو آن جا مزدلفه نامیده شد - . علل الشرائع: ۱۵۰ - .

**[ترجمه]

بیان

ازدلف تقدم.

**[ترجمه]إزدَلِف یعنی پیش بیا.

**[ترجمه]

«۶»

۲۹- ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ سَارَهَ اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِی بِمَا صَنَعْتُ بِهَاجَرَ أَنَّهَا کَانَتْ خَفَضَتْهَا فَجَرَتِ السُّنَّهُ بِذَلِکَ (۳).

**[ترجمه]علل الشـرائع: معاويه بن عمار: امام صادق عليه السـلام درباره سـخن ساره فرمود: (ابراهيم عليه السـلام عرض كرد:) خـدايا مرا به خـاطر آنچه سـاره بـا هاجر كرد، مؤاخـذه نكن. ساره، هاجر را خوار كرده بود؛ از اين رو خداونـد، ختنه كردن را سنت قرار داد - . اين حديث را نيافتيم. - .

**[ترجمه]

«۳۰»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَخِيهِ عَلِيٍّ بِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام فِی الطَّائِفِ أَ تَدْرِی لِمَ سُمِّیَ الطَّائِفَ قُلْتُ لَا فَقَالَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام دَعَا رَبَّهُ أَنْ يَرْزُقَ أَهْلَهُ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَقَطَعَ لَهُمْ قِطْعَةً مِنَ الْأُرْدُنِّ فَأَقْبَلَتْ حَتَّى طَافَتْ بِالْبَيْتِ سَبْعاً ثُمَّ أَقَرَّهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی مَوْضِعِهَا فَإِنَّمَا سُمِّيَتِ الطَّائِفَ لِلطَّوَافِ بِالْبَيْتِ (۴).

**[ترجمه]علـل الشـرائع: على بن مهزيـار مى گويـد: امام موسـى كاظم درباره طائف فرمود: آيا مى دانى چرا طائف بـدين نام ناميده شد؟ عرض كردم: خير. حضـرت فرمود: ابراهيم عليه السـلام از پروردگارش خواست تا اهل آن شهر را از تمام فرآورده ها روزى بخشد؛ از اين رو خداوند، قطعه اى از (اردن) را جدا كرد و آن قطعه روى آورد و هفت بار به دور كعبه طواف كرد. سپس خداونـد عزوجل اين قطعه را در جاى خود ساكن كرد. طائف به دليل طواف آن قطعه به دور كعبه طائف ناميده شد - . علل الشرائع: ۱۵۲ - .

**[ترجمه]

«۳۱»

ع، علـل الشـرائع عَلِیُّ بْنُ حَاتِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِیِّ بْنِ سُلَيْمَانَ مَعاً عَنِ الْبَزَنْطِیِّ قَالَ قَالَ الرِّضَا عليه السلام أَ تَدْرِی لِمَ سُمِّيَتِ الطَّائِفُ الطَّائِفَ قُلْتُ لَا قَالَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا دَعَاهُ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام أَنْ يَرْزُقَ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ أَمَرَ بِقِطْعَةٍ مِنَ الْأُرْدُنِّ فَسَارَتْ بِثِمَارِهَا حَتَّى طَافَتْ بِالْبَيْتِ ثُمَّ أَمَرَهَا أَنْ تَنْصَرِفَ إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ الَّذِی سُمِّیَ الطَّائِفَ فَلِذَلِكَ سُمِّیَ الطَّائِفَ (۵).

شى، تفسير العياشى عن البزنطى مثله (۶)

**[ترجمه]علـل الشـرائع: بزنطى مى گويـد: امام رضا عليه السـلام به من فرمود: آيا مى دانى چرا طائف بـدين نام ناميـده شـد؟ عرض كردم: خير. حضـرت فرمود وقتى ابراهيم عليه السـلام از خداونـد خواست تـا اهـل آن شـهر را از تمام فرآورده ها روزى بخشـد، خداونـد فرمان داد تا قطعه اى از (اردن) جدا شود. آن قطعه با فرآورده هايش به حركت درآمد تا آن كه به دور كعبه طواف كرد. سـپس خداونـد به آن قطعه فرمـان داد تـا به اينجـا كه طائف ناميـده مى شود، بازگردد. از اين رو طائف بـدين نام ناميده شد - . علل الشرائع: ۱۵۲ - .

تفسير العياشى: در اين تفسير حديثى شبيه به حديث بالا آمده است - . نسخه خطى - .

**[ترجمه]

بیان

قال الفيروزآبادی الأردن بضمتين و شد الدال كوره بالشام.

ص: ۱۰۹

۱- علل الشرائع: ۱۵۰. م.

۲- علل الشرائع: ۱۵۰. م.

۳- علل الشرائع: ۱۵۲. م.

۴- علل الشرائع: ۱۵۲. م.

۵- علل الشرائع: ۱۵۲. م.

۶- مخطوط. م.

**[ترجمه]فیروز آبادی می گوید: اُرُدّن به ضم همزه و راء و تشدید دال، دهکده ای در سرزمین شام است.

**[ترجمه]

«۳۲»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَطَّارِ عَنِ الْعَمْرَکِیِّ (۱)عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِیهِ مُوسَی علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَمْیِ الْجِمَارِ لِمَ جُعِلَ قَالَ لِأَنَّ إِبْلِیسَ اللَّعِینَ کَانَ یَتَرَاءَی لِإِبْرَاهِیمَ علیه السلام فِی مَوْضِعِ الْجِمَارِ فَرَجَمَهُ إِبْرَاهِیمُ فَجَرَتِ السُّنَّهُ بِذَلِکَ (۲).

**[ترجمه]علل الشرائع: علی بن جعفر گفت: از امام موسی کاظم علیه السلام درباره قرار داده شدن رمی جمره پرسیدم و حضرت فرمود: زیرا ابلیس ملعون در جایگاه رمی جمره بر ابراهیم علیه السلام نمایان شد و ابراهیم علیه السلام او را با سنگ زد. بدین سان این امر، سنت قرار داده شد - . علل الشرائع: ۱۵۰ - .

**[ترجمه]

«۳۳»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أَوَّلُ مَنْ رَمَی الْجِمَارَ آدَمُ علیه السلام وَ قَالَ أَتَی جَبْرَئِیلُ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام وَ قَالَ ارْمِ یَا إِبْرَاهِیمُ فَرَمَی جَمْرَهَ الْعَقَبَهِ وَ ذَلِکَ أَنَّ الشَّیْطَانَ تَمَثَّلَ لَهُ عِنْدَهَا (۳).

**[ترجمه]علل الشرائع: معاویه بن عمار: امام صادق علیه السلام فرمود: نخستین کسی که رمی جمره کرد، آدم علیه السلام بود. حضرت همچنین فرمود: جبرئیل نزد ابراهیم علیه السلام آمد و فرمود: ای ابراهیم، با سنگ بزن و ابراهیم علیه السلام رمی جمره عقبه کرد. دلیلش این بود که شیطان در آن جا بر وی نمایان شد - . علل الشرائع: ۱۵۰ - .

**[ترجمه]

«۳۴»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنِ ابْنِ الْمُتَوَکِّلِ عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ الْکَرْخِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام کَانَ مَوْلِدُهُ بِکُوثَی وَ کَانَ مِنْ أَهْلِهَا وَ کَانَتْ أُمُّ إِبْرَاهِیمَ وَ أُمُّ لُوطٍ علیهما السلام أُخْتَیْنِ وَ إِنَّهُ تَزَوَّجَ سَارَهَ بِنْتَ لَاحِجٍ وَ هِیَ بِنْتُ خَالَتِهِ وَ کَانَتْ صَاحِبَهَ مَاشِیَهٍ کَثِیرَهٍ وَ حَالٍ حَسَنَهٍ فَمَلَّکَتْ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام جَمِیعَ مَا کَانَتْ تَمْلِکُهُ فَقَامَ فِیهِ وَ أَصْلَحَهُ فَکَثُرَتِ الْمَاشِیَهُ وَ الزَّرْعُ حَتَّی لَمْ یَکُنْ بِأَرْضِ کُوثَی رَجُلٌ أَحْسَنُ حَالًا مِنْهُ إِلَی آخِرِ مَا مَرَّ فِی رِوَایَهِ الْکُلَیْنِیِّ (۴).

**[ترجمه]قصص الانبياء: ابراهيم كرخى گفت: امام صادق عليه السلام فرمود: ابراهيم عليه السلام در كوثى به دنيا آمد و اهل آن جا بود. مادر ابراهيم عليه السلام و مادر لوط عليه السلام با هم خواهر بودند. ابراهيم عليه السلام با ساره دختر لاحج كه دختر خاله اش بود، ازدواج كرد. ساره چهارپايان زيادى داشت و اوضاع مالى اش خوب بود. او تمام اموالش را به ابراهيم عليه السلام بخشيد و ابراهيم عليه السلام به انجام امور آن اموال و اصلاحش پرداخت. بدين سان چهارپايان و محصولات، زياد شدند، به طورى كه در سرزمين كوثى مردى ثروتمند تر از او نبود. تا آخر روايت كلينى - . نسخه خطىِ قصص الانبياء. روايت كلينى در باب داستان هاى مربوط به ولادت ابراهيم عليه السلام تا بت شكنى ايشان آمده است. - .

**[ترجمه]

«۳۵»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ لِإِبْرَاهِيمَ عليه السلام ابْنَانِ فَكَانَ أَفْضَلُهُمَا ابْنَ الْأَمَهِ (۵).

**[ترجمه]قصص الانبياء: هشام بن سالم گفت: امام صادق عليه السلام فرمود: ابراهيم عليه السلام دو پسر داشت. بهترينشان پسر آن كنيز بود - . نسخه خطىِ قصص الانبياء. مقصود از پسر آن كنيز، اسماعيل بن هاجر عليه السلام است. - .

**[ترجمه]

«۳۶»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالَى وَ امْرَأَتُهُ قائِمَةٌ فَضَحِكَتْ يَعْنِی حَاضَتْ وَ هِیَ يَوْمَئِذٍ ابْنَةُ تِسْعِينَ

ص: ۱۱۰

۱- بفتح العين فالسكون ثمّ الفتح هو العمركى بن علىّ بن محمّد البوفكى، و بوفك قريه من قرى نيشابور، شيخ من أصحابنا ثقه، روى عنه شيوخ أصحابنا منهم: عبد اللّه بن جعفر الحميرى، و محمّد بن أحمد بن يحيى، و محمّد بن يحيى العطار، و محمّد بن أحمد بن إسماعيل العلوى، و جعفر بن محمّد، و يروى كثيرا عن علىّ بن جعفر الصادق، له كتاب الملاحم و النوادر.

۲- علل الشرائع: ۱۵۰. م.

۳- علل الشرائع: ۱۵۰. م.

۴- قصص الأنبياء مخطوط. و تقدم روايه الكلينى فى باب قصص ولادته الى كسر الأصنام. م.

۵- قصص الأنبياء مخطوط. و ابن الأمه هو إسماعيل بن هاجر.

سَنَةً وَ إِبْرَاهِيمُ ابْنُ مِائَةٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً قَالَ وَ إِنَّ قَوْمَ إِبْرَاهِيمَ نَظَرُوا إِلَى إِسْحَاقَ علیه السلام وَ قَالُوا مَا أَعْجَبَ هَذَا وَ هَذِهِ يَعْنُونَ إِبْرَاهِيمَ وَ سَارَةَ أَخَذَا صَبِيّاً وَ قَالا هَذَا ابْنُنَا يَعْنُونَ إِسْحَاقَ فَلَمَّا كَبِرَ لَمْ يُعْرَفْ هَذَا وَ هَذَا لِتَشَابُهِهِمَا حَتَّى صَارَ إِبْرَاهِيمُ يُعْرَفُ بِالشَّيْبِ قَالَ فَثَنَى (۱)إِبْرَاهِيمُ لِحْيَتَهُ فَرَأَى فِيهَا طَاقَةً بَيْضَاءَ فَقَالَ اللَّهُمَّ مَا هَذَا فَقَالَ وَقَارٌ فَقَالَ اللَّهُمَّ زِدْنِي وَقَاراً (۲).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: عبد الرحمن بن حجاج گفت: امام صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه {و زن او ایستاده بود خندید.} فرمود: یعنی ساره خون حیض دید. وی در آن زمان ۹۰ سال

ص: ۱۱۰

و ابراهیم علیه السلام ۱۲۰ سال داشت. حضرت فرمود: قوم ابراهیم علیه السلام به اسحاق علیه السلام نگریستند و گفتند: چقدر این و این عجیب هستند. مقصودشان این بود که ابراهیم علیه السلام و ساره، بچه ای گرفته اند. ابراهیم علیه السلام و ساره گفتند: این، پسر ما است. مقصودشان، اسحاق علیه السلام بود. وقتی اسحاق علیه السلام بزرگ شد، او و ابراهیم علیه السلام به دلیل شباهتشان به یکدیگر از هم تشخیص داده نمی شدند تا این که ابراهیم علیه السلام با سفید شدن مویش متمایز شد. حضرت فرمود: ابراهیم علیه السلام ریشش را کج کرد و دید که یک دسته موی سفید در آن است. ابراهیم علیه السلام عرض کرد: خدایا، این چیست؟ خداوند فرمود: این، وقار است. ابراهیم علیه السلام عرض کرد: خدایا، بر وقارم بیفزا - . نسخه خطیِ قصص الانبیاء - .

**[ترجمه]

«۳۷»

ص، قصص الأنبياء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ ابْنِ أَبَانٍ عَنِ ابْنِ أُورَمَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْعَبْقَرِيِّ عَنْ إِسْرَائِيلَ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ حَارِثَةَ بْنِ مُضَرِّبٍ (۳)عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ: شَبَّ إِسْمَاعِيلُ وَ إِسْحَاقُ فَتَسَابَقَا فَسَبَقَ إِسْمَاعِيلُ فَأَخَذَهُ إِبْرَاهِيمُ فَأَجْلَسَهُ فِي حَجْرِهِ وَ أَجْلَسَ إِسْحَاقَ إِلَى جَنْبِهِ فَغَضِبَتْ سَارَةُ وَ قَالَتْ أَمَا إِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ أَنْ لَا تُسَوِّيَ بَيْنَهُمَا فَاعْزِلْهَا عَنِّي فَانْطَلَقَ إِبْرَاهِيمُ بِإِسْمَاعِيلَ وَ بِأُمِّهِ هَاجَرَ حَتَّى أَنْزَلَهُمَا مَكَّةَ فَنَفِدَ طَعَامُهُمْ فَأَرَادَ إِبْرَاهِيمُ أَنْ يَنْطَلِقَ فَيَلْتَمِسَ لَهُمْ طَعَاماً فَقَالَتْ هَاجَرُ إِلَى مَنْ تَكِلُنَا فَقَالَ أَكِلُكُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ أَصَابَهُمَا جُوعٌ شَدِيدٌ فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ وَ قَالَ لِهَاجَرَ إِلَى مَنْ وَكَلَكُمَا قَالَتْ وَكَلَنَا إِلَى اللَّهِ قَالَ لَقَدْ وَكَلَكُمَا إِلَى كَافٍ وَ وَضَعَ جَبْرَئِيلُ يَدَهُ فِي زَمْزَمَ ثُمَّ طَوَاهَا فَإِذَا الْمَاءُ قَدْ نَبَعَ فَأَخَذَتْ هَاجَرُ قِرْبَةً مَخَافَةَ أَنْ يَذْهَبَ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ إِنَّهَا تَبْقَى فَادْعِي ابْنَكِ فَأَقْبَلَ فَشَرِبُوا وَ عَاشُوا حَتَّى أَتَاهُمْ إِبْرَاهِيمُ فَأَخْبَرَتْهُ الْخَبَرَ فَقَالَ هُوَ جَبْرَئِيلُ علیه السلام (۴).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: حارثه بن مضرب گفت: امام علی علیه السلام فرمود: اسماعیل و اسحاق علیهم السلام به سن جوانی رسیدند و بر یکدیگر پیشی می گرفتند. اسماعیل علیه السلام بر اسحاق علیه السلام پیشی جست. ابراهیم علیه السلام او را گرفت و در دامان خود و اسحاق علیه السلام را در کنار او نشاند. ساره خشمگین شد و گفت: تو بنا را بر این گذاشته بودی که آن دو را با هم برابر نسازی. پس هاجر را از من دور ساز. بدین سان ابراهیم علیه السلام، به همراه اسماعیل علیه السلام و

هاجر به راه افتاد تا آن که به مکه رسیدند و او آنان را در آن جا سکونت داد. در این زمان غذای آنان به پایان رسیده بود؛ از این رو ابراهیم خواست تا برود و برای آنان غذایی تهیه کند. هاجر گفت: به چه کسی ما را می سپاری؟ ابراهیم علیه السلام فرمود: شما را به خداوند متعال می سپارم. گرسنگیِ شدیدی به هاجر و اسماعیل علیه السلام دست داد. جبرئیل نازل شد و به هاجر گفت: ابراهیم علیه السلام شما را به چه کسی سپرده است؟ هاجر گفت: او ما را به خدا سپرده است. جبرئیل گفت: او شما را به کسی سپرده است که شما را کفایت می کند. جبرئیل دستش را در زمزم قرار داد و آن را پیچاند و ناگهان آب از آن جوشید. هاجر، مَشکی از آب را از ترس این که از بین برود برداشت. جبرئیل گفت: این آب، ماندگار است. پسرت را فرا بخوان. بدین سان اسماعیل علیه السلام روی آورد و آنان از آن آب نوشیدند و زنده ماندند تا آن که ابراهیم علیه السلام نزدشان آمد و هاجر، او را از ماجرا آگاه ساخت. ابراهیم علیه السلام فرمود: او جبرئیل بود - . نسخه خطیِ قصص الانبیاء - .

**[ترجمه]

«۳۸»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ یَزِیدَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ أَبَانٍ عَنْ عُقْبَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ إِسْمَاعِیلَ علیه السلام تَزَوَّجَ امْرَأَهً مِنَ الْعَمَالِقَهِ یُقَالُ لَهَا سَامَهُ وَ إِنَّ إِبْرَاهِیمَ اشْتَاقَ إِلَیْهِ فَرَکِبَ حِمَاراً فَأَخَذَتْ عَلَیْهِ سَارَهُ أَنْ لَا یَنْزِلَ حَتَّی یَرْجِعَ قَالَ فَأَتَاهُ وَ قَدْ هَلَکَتْ أُمُّهُ فَلَمْ یُوَافِقْهُ وَ وَافَقَ امْرَأَتَهُ فَقَالَ لَهَا أَیْنَ زَوْجُکِ فَقَالَتْ خَرَجَ یَتَصَیَّدُ فَقَالَ کَیْفَ حَالُکُمْ فَقَالَتْ حَالُنَا شَدِیدَهٌ وَ عَیْشُنَا

ص: ۱۱۱

۱- ثنی الشی ء: عطفه. رد بعضه علی بعض.

۲- قصص الأنبیاء مخطوط. م.

۳- بتشدید الراء المکسوره هو حارثه بن مضرب العبدی الکوفیّ وثقه ابن حجر فی التقریب ص ۹۱.

۴- قصص الأنبیاء مخطوط.

شَدِيدٌ قَالَ وَ لَمْ تَعْرِضْ عَلَيْهِ الْمَنْزِلَ فَقَالَ إِذَا جَاءَ زَوْجُكِ فَقُولِي لَهُ جَاءَ هَاهُنَا شَيْخٌ وَ هُوَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُغَيِّرَ عَتَبَةَ بَابِكَ فَلَمَّا أَقْبَلَ إِسْمَاعِيلُ وَ صَعِدَ الثَّنِيَّةَ وَجَدَ رِيحَ أَبِيهِ فَأَقْبَلَ إِلَيْهَا وَ قَالَ أَتَاكِ أَحَدٌ قَالَتْ نَعَمْ شَيْخٌ قَدْ سَأَلَنِي عَنْكَ فَقَالَ لَهَا هَلْ أَمَرَكِ بِشَيْءٍ قَالَتْ نَعَمْ قَالَ لِي إِذَا دَخَلَ زَوْجُكِ فَقُولِي لَهُ جَاءَ شَيْخٌ وَ هُوَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُغَيِّرَ عَتَبَةَ بَابِكَ قَالَ فَخَلَّى سَبِيلَهَا ثُمَّ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام رَكِبَ إِلَيْهِ الثَّانِيَةَ فَأَخَذَتْ عَلَيْهِ سَارَةُ أَنْ لَا يَنْزِلَ حَتَّى يَرْجِعَ فَلَمْ يُوَافِقْهُ وَ وَافَقَ امْرَأَتَهُ فَقَالَ أَيْنَ زَوْجُكِ قَالَتْ خَرَجَ عَافَاكَ اللَّهُ لِلصَّيْدِ فَقَالَ كَيْفَ أَنْتُمْ فَقَالَتْ صَالِحُونَ قَالَ وَ كَيْفَ حَالُكُمْ قَالَتْ حَسَنَةٌ وَ نَحْنُ بِخَيْرٍ انْزِلْ يَرْحَمُكَ اللَّهِ حَتَّى يَأْتِيَ قَالَ فَأَبَى وَ لَمْ تَزَلْ بِهِ تُرِيدُهُ عَلَى النُّزُولِ فَأَبَى قَالَتْ أَعْطِنِي رَأْسَكَ حَتَّى أَغْسِلَهُ فَإِنِّي أَرَاهُ شَعِثاً فَجَعَلَتْ لَهُ غَسُولًا ثُمَّ أَدْنَتْ مِنْهُ الْحَجَرَ فَوَضَعَ قَدَمَهُ عَلَيْهِ فَغَسَلَتْ جَانِبَ رَأْسِهِ ثُمَّ قَلَبَتْ قَدَمَهُ الْأُخْرَى فَغَسَلَتِ الشِّقَّ الْآخَرَ ثُمَّ سَلَّمَ عَلَيْهَا وَ قَالَ إِذَا جَاءَ زَوْجُكِ فَقُولِي لَهُ قَدْ جَاءَ هَاهُنَا شَيْخٌ وَ هُوَ يُوصِيكَ بِعَتَبَةِ بَابِكَ خَيْراً ثُمَّ إِنَّ إِسْمَاعِيلَ عليه السلام أَقْبَلَ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى الثَّنِيَّةِ وَجَدَ رِيحَ أَبِيهِ فَقَالَ لَهَا هَلْ أَتَاكِ أَحَدٌ قَالَتْ نَعَمْ شَيْخٌ وَ هَذَا أَثَرُ قَدَمَيْهِ فَأَكَبَّ عَلَى الْمَقَامِ وَ قَبَّلَهُ وَ قَالَ شَكَا إِبْرَاهِيمُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مَا يَلْقَى مِنْ سُوءِ خُلُقِ سَارَةَ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنَّ مَثَلَ الْمَرْأَةِ مَثَلُ الضِّلْعِ الْأَعْوَجِ إِنْ تَرَكْتَهُ اسْتَمْتَعْتَ بِهِ وَ إِنْ أَقَمْتَهُ كَسَرْتَهُ وَ قَالَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام تَزَوَّجَ سَارَةَ وَ كَانَتْ مِنْ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى أَنْ لَا يُخَالِفَهَا وَ لَا يَعْصِيَ لَهَا أَمْراً فِيمَا وَافَقَ الْحَقَّ وَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ يَأْتِي مَكَّةَ مِنَ الْحِيرَةِ فِي كُلِّ يَوْمٍ (۱).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: عقبه گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: اسماعیل علیه السلام با زنی از قبیله عمالقه با نام سامه ازدواج کرد. ابراهیم علیه السلام دلتنگ اسماعیل علیه السلام شد؛ از این رو بر خرش نشست و ساره با او شرط کرد که تا زمان بازگشت نباید از آن پیاده شود. حضرت فرمود: ابراهیم علیه السلام زمانی به دیدار اسماعیل علیه السلام آمد که مادرش درگذشته بود. ابراهیم علیه السلام، اسماعیل علیه السلام را نیافت و به زنش برخورد. ابراهیم علیه السلام به زنش فرمود: شوهرت کجاست؟ او پاسخ داد: برای شکار بیرون رفته است. ابراهیم علیه السلام فرمود: حالتان چطور است؟ او پاسخ داد: حال بد و معیشت دشواری داریم.

حضرت می فرماید: او منزل را بر ابراهیم علیه السلام عرضه نداشت. ابراهیم علیه السلام فرمود: وقتی شوهرت بازگشت به او بگو: پیر مردی این جا آمد و به تو دستور می داد که آستان درت را باید عوض کنی. چون اسماعیل علیه السلام روی آورد و از پُشته بالاـ رفت و بوی پدرش را یافت. اسماعیل علیه السلام به همسرش رو کرد و فرمود: آیا کسی نزد تو آمده است؟ همسرش گفت: آری، پیر مردی سراغ تو را می گرفت. اسماعیل علیه السلام به او فرمود: آیا تو را به چیزی فرمان داد؟ او پاسخ داد: آری، به من گفت: وقتی همسرت بازگشت به او بگو: پیر مردی آمد و به تو دستور می داد که آستان درت را باید عوض کنی. حضرت فرمود: اسماعیل علیه السلام آن زن را رها کرد. سپس ابراهیم علیه السلام دوباره سوار بر خرش شد تا نزد اسماعیل علیه السلام بیاید. ساره با او شرط کرد که تا زمان بازگشت نباید از خرش پیاده شود. ابراهیم علیه السلام، اسماعیل علیه السلام را یافت و به همسرش برخورد. ابراهیم علیه السلام فرمود: شوهرت کجاست؟ او پاسخ داد: خداوند تو را سلامت بدارد، برای شکار بیرون رفته است. ابراهیم علیه السلام پرسید:

شما چگونه هستید؟

او پاسخ داد: ما صالح هستیم. ابراهیم علیه السلام پرسید: حالتان چطور است؟ او پاسخ داد: حالمان خوب است و ما نیز خوب هستیم. خداوند تو را رحمت کند، از مرکبت پیاده شو تا اسماعیل علیه السلام بازگردد. حضرت فرمود: ابراهیم علیه السلام ابا وزید، اما همسر اسماعیل علیه السلام همچنان ایشان را به پیاده شدن فرا می خواند و ابراهیم علیه السلام ابا می ورزید. همسر اسماعیل علیه السلام عرض کرد: سرت را به من بده تا آن را بشویم؛ چرا که می بینم ژولیده است. او آبی را برای شستشو قرار داد. سپس آن سنگ را به او نزدیک کرد و ابراهیم علیه السلام پایش را روی آن قرار داد و یک طرف سرش را شست. سپس پای دیگر ابراهیم را به جای این پا قرار داد و نیمه دیگر سرش را شست. سپس ابراهیم بر او سلام کرد و فرمود: وقتی شوهرت بازگشت به او بگو: پیر مردی این جا آمد و به تو درباره آستان درت سفارش به نیکی می کرد. سپس اسماعیل علیه السلام روی آوورد و چون به پُشته رسید بوی پدرش را یافت. اسماعیل علیه السلام به همسرش فرمود: آیا کسی نزد تو آمد؟ او پاسخ داد: آری، پیر مردی آمد و این، جای پاهای اوست. اسماعیل علیه السلام خود را به روی مقام انداخت و آن را بوسید. حضرت فرمود: ابراهیم از اخلاق بد ساره با او، نزد خداوند شکایت برد. خداوند به او وحی فرمود که مَثَل زن، مَثَل دنده کج است. اگر آن را به حال خود رها کنی از آن بهره می بری و اگر آن را راست گردانی آن را می شکنی. حضرت همچنین فرمود: ابراهیم علیه السلام با ساره که پیامبر زاده بود به شرطی ازدواج کرد که با ساره در هیچ کاری که موافق با حق است مخالفت نکند. ابراهیم علیه السلام هر روز از حیره به مکه می آمد. - . نسخه خطیِ قصص الانبیاء -

**[ترجمه]

«۳۹»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنِ ابْنِ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ الْحِمْيَرِيِّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام اسْتَأْذَنَ سَارَهَ أَنْ يَزُورَ إِسْمَاعِيلَ بِمَكَّهَ فَأَذِنَتْ لَهُ عَلَى أَنْ لَا يَبِيتَ عَنْهَا وَ لَا يَنْزِلَ عَنْ حِمَارِهِ قُلْتُ كَيْفَ كَانَ ذَلِكَ قَالَ طُوِيَتْ لَهُ الْأَرْضُ (۲).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: عبد الرحمن بن حجاج می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: ابراهیم علیه السلام از ساره اجازه گرفت تا برای دیدار اسماعیل علیه السلام به مکه برود. ساره به او به این شرط اجازه داد که شب را بدون او به صبح نرساند و از خرش پیاده نشود. راوی می گوید: عرض کردم: آن چگونه بود؟ حضرت پاسخ داد: ابراهیم علیه السلام طی الارض کرد - . نسخه خطیِ قصص الانبیاء - .

**[ترجمه]

«۴۰»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام لَمَّا تَرَعْرَعَ إِسْمَاعِيلُ علیه السلام وَ كَبِرَ أَعْطَوْهُ سَبْعَهَ أَعْنُزٍ فَكَانَ ذَلِكَ أَصْلَ مَالِهِ فَنَشَأَ وَ تَكَلَّمَ بِالْعَرَبِيَّهِ وَ تَعَلَّمَ الرَّمْيَ وَ كَانَ إِسْمَاعِيلُ علیه السلام بَعْدَ مَوْتِ أُمِّهِ تَزَوَّجَ

١- قصص الأنبياء: مخطوط. م.

٢- قصص الأنبياء: مخطوط. م.

امْرَأَةً مِنْ جُرْهُمَ اسْمُهَا زَعْلَةُ أَوْ عِمَادَةُ وَ طَلَّقَهَا وَ لَمْ تَلِدْ لَهُ شَيْئاً ثُمَّ تَزَوَّجَ السَّيِّدَةَ بِنْتَ الْحَارِثِ بْنِ مُضَاضٍ (۱)فَوَلَدَتْ لَهُ وَ كَانَ عُمْرُ إِسْمَاعِيلَ علیه السلام مِائَةً وَ سَبْعاً وَ ثَلَاثِينَ - (۲)وَ مَاتَ علیه السلام وَ دُفِنَ فِي الْحِجْرِ وَ فِيهِ قُبُورُ الْأَنْبِيَاءِ علیهم السلام وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يُصَلِّيَ فِيهِ فَلْيَكُنْ صَلَاتُهُ عَلَى ذِرَاعَيْنِ مِنْ طَرَفِهِ مِمَّا يَلِي بَابَ الْبَيْتِ فَإِنَّهُ مَوْضِعُ شَبِيرٍ وَ شَبَّرَ ابْنَيْ هَارُونَ علیه السلام (۳).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: چون اسماعیل علیه السلام بزرگ شد و بالید به او هفت بز دادند. آن هفت بز اساس اموالش بود. او بزرگ شد و به عربی سخن گفت و تیراندازی آموخت. او پس از مرگ مادرش با زنی

از قبیله جرهم با نام زعله یا عماده ازدواج کرد و پیش از آن که از او صاحب فرزند شود او را طلاق داد. سپس با سیده دختر حارث بن مضاض - . ثعلبی نیز قائل به همین شده است، در عین حال می گوید: او دختر مضاض بن عمرو جرهمی بوده است. یعقوبی می گوید: او حیفا دختر مضاض از قبیله جرهم بود. -

ازدواج کرد و از او صاحب فرزند شد. اسماعیل علیه السلام در سن ۱۳۷ - . ثعلبی در عرائس قائل به همین شده است. مسعودی در اثبات الوصیه می گوید: او در سن ۱۲۰ سالگی درگذشت. - سالگی درگذشت و در حِجر اسماعیل که قبر پیامبران دیگر نیز است، به خاک سپرده شد. هر کس می خواهد در حِجر اسماعیل نماز بگزارد باید در جایی از آن نماز بگزارد که به اندازه دو ذراع از دو طرف از جایی که پس از در کعبه واقع می شود، فاصله داشته باشد؛ زیرا آن جا قبر شبیر و شبر پسران هارون علیه السلام است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۴۱»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنْ مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ إِسْمَاعِيلَ علیه السلام تُوُفِّيَ وَ هُوَ ابْنُ مِائَةٍ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ دُفِنَ بِالْحِجْرِ مَعَ أُمِّهِ فَلَمْ يَزَلْ بَنُو إِسْمَاعِيلَ وُلَاةَ الْأَمْرِ يُقِيمُونَ لِلنَّاسِ حَجَّهُمْ وَ أَمْرَ دِينِهِمْ يَتَوَارَثُونَهَا كَابِرٌ عَنْ كَابِرٍ حَتَّى كَانَ زَمَنُ عَدْنَانَ بْنِ أُدَدَ (۴).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: ابو بصیر گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: اسماعیل علیه السلام در سن ۱۳۰ سالگی درگذشت و در حِجر اسماعیل در کنار مادرش به خاک سپرده شد. پیوسته فرزندان اسماعیل علیه السلام حاکم بودند و حج را برای مردم برپا می داشتند و به امور دینی شان می پرداختند. فرزندان بزرگ اسماعیل علیه السلام یکی پس از دیگری این منصب را به ارث می بردند تا آن که زمان عدنان بن اُدد فرا رسید - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۴۲»

ک، إکمال الـدین أَبِی عَنْ أَحْمَـدَ بْنِ إِدْرِیسَ وَ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْـعَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یُوسُفَ التَّمِیمِیِّ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ جَدِّهِ علیه السـلام عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله قَالَ: عَاشَ إِسْـمَاعِیلُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ علیهما السـلام مِائَهً وَ عِشْرِینَ سَنَهً وَ عَاشَ إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ علیهما السلام مِائَهً وَ ثَمَانِینَ سَنَهً (۵).

**[ترجمه]کمال الـدین: امام صادق علیه السـلام از پدر گرامی اش از اجداد طاهرینش علیهم السـلام از پیامبر صـلی الله علیه و آله نقل فرمود: اسماعیل بن ابراهیم علیهما السلام ۱۲۰ سال و اسحاق بن ابراهیم علیهما السلام ۱۸۰ سال زنده ماندند - . کمال الدین: ۲۸۹ - .

**[ترجمه]

بیان

لعل هذا أصح الأخبار فی عمره علیه السلام إذ هو أبعد عن أقوال المخالفین إذ الأشهر بینهم أنه عاش مائه و سبعا و ثلاثین سنه و قیل مائه و ثلاثین و لم أر القول بما فی هذا الخبر بینهم فیمکن حمل الخبرین السابقین علی التقیه.

**[ترجمه]شاید این، درست ترین حدیث درباره اندازه عمر اسـماعیل علیه السـلام باشد؛ زیرا با آرای مخالفان تفاوت بسـیاری دارد. مشهورترین نظر در میان آنان این است که اسماعیل علیه السلام ۱۳۷ سال زنده ماند. برخی از آنان نیز عمر ایشان را ۱۳۰ سال آورده انـد. من کسـی از آنان را ندیده ام که به محتوای این حدیث قائل شده باشد. بنابراین می توان دو حدیث پیشـین را حمل بر تقیه کرد.

**[ترجمه]

«۴۳»

سن، المحـاسن أَبِی عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُعَـاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ قَـالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ السَّعْیِ فَقَالَ إِنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السـلام لَمَّا خَلَّفَ هَاجَرَ وَ إِسْـمَاعِیلَ بِمَکَّهَ عَطِشَ إِسْـمَاعِیلُ فَبَکَی فَخَرَجَتْ حَتَّی عَلَتْ عَلَی الصَّفَا وَ بِالْوَادِی أَشْجَارٌ فَنَادَتْ هَلْ بِالْوَادِی مِنْ أَنِیسٍ فَلَمْ یُجِبْهَا أَحَدٌ فَانْحَدَرَتْ حَتَّی عَلَتْ عَلَی الْمَرْوَهِ فَنَادَتْ هَلْ بِالْوَادِی مِنْ أَنِیسٍ فَلَمْ تَزَلْ تَفْعَلُ ذَلِکَ حَتَّی فَعَلَتْهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ فَلَمَّا کَانَتِ السَّابِعَهُ هَبَطَ عَلَیْهَا جَبْرَئِیلُ علیه السلام فَقَالَ لَهَا أَیَّتُهَا الْمَرْأَهُ

۱- و به قال الثعلبی الا انه قال: بنت مضاض بن عمرو الجرهمی. و قال الیعقوبی: هی حیفاء بنت مضاض الجرهمیه.
۲- و به قال الثعلبی فی العرائس، و قال المسعودیّ فی اثبات الوصیه: عاش مائه و عشرین سنه.
۳- مخطوط. م.
۴- مخطوط. م.

٥- اكمال الدين: ٢٨٩. م.

مَنْ أَنْتِ فَقَالَتْ أَنَا هَاجَرُ أَمُّ وَلَدِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ لَهَا وَ إِلَى مَنْ خَلَّفَكِ قَالَتْ أَمَّا إِذَا قُلْتَ ذَلِكَ لَقَدْ قُلْتُ لَهُ يَا إِبْرَاهِيمُ إِلَى مَنْ تُخَلِّفُنِي هَاهُنَا فَقَالَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أُخَلِّفُكِ فَقَالَ لَهَا جَبْرَئِيلُ علیه السلام نِعْمَ مَا خَلَّفَكِ إِلَيْهِ لَقَدْ وَكَلَكُمْ إِلَى كَافٍ فَارْجِعِي إِلَى وَلَدِكِ فَرَجَعَتْ إِلَى الْبَيْتِ وَ قَدْ نَبَعَتْ زَمْزَمُ وَ الْمَاءُ ظَاهِرٌ يَجْرِي فَجَمَعَتْ حَوْلَهُ التُّرَابَ فَحَبَسَهُ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَوْ تَرَكَتْهُ لَكَانَ سَيْحاً ثُمَّ قَالَ مَرَّ رَكْبٌ مِنَ الْيَمَنِ وَ لَمْ يَكُونُوا يَدْخُلُونَ مَكَّةَ فَنَظَرُوا إِلَى الطَّيْرِ مُقْبِلَةً عَلَى مَكَّةَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ فَقَالُوا مَا أَقْبَلَتِ الطَّيْرُ عَلَى مَكَّةَ إِلَّا وَ قَدْ رَأَتِ الْمَاءَ فَمَالُوا إِلَى مَكَّةَ حَتَّى أَتَوْا مَوْضِعَ الْبَيْتِ فَنَزَلُوا وَ اسْتَقَوْا مِنَ الْمَاءِ وَ تَزَوَّدُوا مَا يَكْفِيهِمْ وَ خَلَّفُوا عِنْدَهُمَا مِنَ الزَّادِ مَا يَكْفِيهِمَا فَأَجْرَى اللَّهُ لَهُمْ بِذَلِكَ رِزْقاً (۱).

**[ترجمه]المحاسن: معاویة بن عمار می گوید: از حضرت درباره سعی پرسیدم و حضرت فرمود: وقتی ابراهیم علیه السلام، هاجر و اسماعیل علیه السلام را در مکه بر جای گذاشت، اسماعیل علیه السلام تشنه شد و گریست؛ از این رو هاجر بیرون رفت تا این که بر بالای صفا قرار گرفت. درختانی در آن وادی بود. هاجر صدا زد: آیا همدمی در این وادی هست؟ او هیچ پاسخی نشنید؛ از این رو پیش آمد تا آن که بر بالای مروه قرار گرفت و صدا زد: آیا همدمی در این وادی هست؟ پیوسته هاجر این کار را انجام می داد تا آن که هفت بار شد. در بار هفتم جبرئیل عیه السلام بر او نازل شد و از او پرسید: ای زن، تو کیستی؟

ص: ۱۱۳

او پاسخ داد: من، هاجر، مادر پسر ابراهیم علیه السلام هستم. جبرئیل از او پرسید: ابراهیم علیه السلام شما را به چه کسی سپرده است؟ او پاسخ داد: وقتی از او پرسیدم: ای ابراهیم، مرا در اینجا به چه کسی می سپاری؟ پاسخ داد: تو را به خداوند عزوجل می سپارم. جبرئیل به او فرمود: به خوب کسی شما را سپرده است. او شما را به کسی سپرده است که شما را کفایت می کند. بنابراین به سوی فرزندت بازگرد. بدین سان هاجر به سوی کعبه بازگشت و دید که زمزم از زمین جوشیده و آب، پدیدار شده و بر روی زمین جریان دارد. او خاک را به دور آن گرد آورد و از جاری شدن بازداشت. امام صادق علیه السلام فرمود: اگر هاجر، آب را رها می کرد، جاری می شد. سپس حضرت فرمود: کاروانی از یمن از آن جا گذشت. آنان عادت نداشتند که وارد مکه شوند. کاروانیان به پرندگان نگریستند که از هر سو به مکه روی می آورند. از این رو گفتند: دلیل روی آوردن پرندگان به سمت مکه تنها به این دلیل است که آنها در آن جا آب دیده اند. آنان راه خود را به سوی مکه کج کردند تا این که به جایگاه کعبه رسیدند. از مرکبشان پیاده شدند و از آن آب نوشیدند و به اندازه نیازشان از آن آب برگرفتند و به اندازه نیاز آن دو به آنان توشه دادند. بنابراین خداوند به وسیله زمزم برای آنان روزی ساخت - . محاسن البرقی: ۳۳۷-۳۳۸ - .

**[ترجمه]

«۴۴»

و روی محمد بن خلف عن بعض أصحابه قال فكان الناس يمرون بمكه فيطعمونهم من الطعام و يسقونهم من الماء (۲).

**[ترجمه]یکی از یاران ما می گوید: مردم از مکه می گذشتند و به آنان غذا می دادند و هاجر و اسماعیل علیه السلام به آنان از زمزم آب می نوشاندند - . محاسن البرقی: ۳۳۷-۳۳۸ - .

**[ترجمه]

«۴۵»

سن، المحاسن أَبِی عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ: سَأَلْنَا عَنِ السَّعْیِ بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ فَقَالَ إِنَّ هَاجَرَ لَمَّا وَلَدَتْ بِإِسْمَاعِیلَ دَخَلَتْ سَارَهَ غَیْرَهٌ شَدِیدَهٌ فَأَمَرَ اللَّهُ إِبْرَاهِیمَ أَنْ یُطِیعَهَا فَقَالَتْ یَا إِبْرَاهِیمُ احْمِلْ هَاجَرَ حَتَّی تَضَعَهَا بِبِلَادٍ لَیْسَ فِیهَا زَرْعٌ وَ لَا ضَرْعٌ فَأَتَی بِهَا الْبَیْتَ وَ لَیْسَ بِمَکَّهَ إِذْ ذَاکَ زَرْعٌ وَ لَا ضَرْعٌ وَ لَا مَاءٌ وَ لَا أَحَدٌ فَخَلَّفَهَا عِنْدَ الْبَیْتِ وَ انْصَرَفَ عَنْهَا إِبْرَاهِیمُ علیه السلام فَبَکَی (۳).

**[ترجمه]المحاسن: یکی از یاران ما می گوید: از حضرت درباره سعی میان صفا و مروه پرسیدیم و حضرت در پاسخ فرمود: وقتی هاجر، اسماعیل علیه السلام را به دنیا آورد، ساره بسیار حسادت ورزید؛ از این رو خداوند به ابراهیم علیه السلام فرمان داد تا از ساره اطاعت کند. ساره گفت: ای ابراهیم، هاجر را بردار و به شهری ببر که کشاورزی و دامپروری در آن نباشد؛ از این رو ابراهیم علیه السلام هاجر را به کعبه، خانه خدا آورد. در مکه در آن زمان کشاورزی، دامپروری، آب و هیچ انسانی نبود. ابراهیم علیه السلام او را نزد خود کعبه بر جای گذاشت و بازگشت و گریست - . محاسن البرقی: ۳۳۸ - .

**[ترجمه]

«۴۶»

سن، المحاسن غَیْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ رَفَعَهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ کَانَتِ الْخَیْلُ وُحُوشاً فِی بِلَادِ الْعَرَبِ فَصَعِدَ إِبْرَاهِیمُ وَ إِسْمَاعِیلُ علیهما السلام عَلَی أَجْیَادٍ فَصَاحَا أَلَا هَلَا أَلَا هَلُمَّ فَمَا فَرَسٌ إِلَّا أُعْطِیَ بِیَدِهِ وَ أَمْکَنَ مِنْ نَاصِیَتِهِ (۴).

**[ترجمه]المحاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: اسب ها در سرزمین عرب ها، وحشی بودند. ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام روی کوه اجیاد رفتند و فریاد زدند: هان هلا، هان بیا. بدین سان تمام اسب ها برای ابراهیم علیه السلام رام و تسلیم او شدند - . محاسن البرقی: ۶۳۰ - .

**[ترجمه]

«۴۷»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ الْفَضْلِ بْنِ مُوسَی الْکَاتِبِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیهما السلام قَالَ: إِنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام لَمَّا أَسْکَنَ إِسْمَاعِیلَ وَ هَاجَرَ مَکَّهَ وَ وَدَّعَهُمَا لِیَنْصَرِفَ عَنْهُمَا بَکَیَا فَقَالَ لَهُمَا إِبْرَاهِیمُ مَا یُبْکِیکُمَا فَقَدْ خَلَّفْتُکُمَا فِی أَحَبِّ الْأَرْضِ إِلَی اللَّهِ وَ فِی حَرَمِ اللَّهِ فَقَالَتْ

۱- محاسن البرقی: ۳۳۷- ۳۳۸. م.

۲- محاسن البرقی: ۳۳۷- ۳۳۸. م.

۳- محاسن البرقی: ۳۳۸. م.

۴- محاسن البرقی: ۶۳۰. م.

لَهُ هَاجَرُ يَا إِبْرَاهِيمُ مَا كُنْتُ أَرَى أَنَّ نَبِيّاً مِثْلَكَ يَفْعَلُ مَا فَعَلْتَ قَالَ وَ مَا فَعَلْتُ فَقَالَتْ إِنَّكَ خَلَّفْتَ امْرَأَةً ضَعِيفَةً وَ غُلَاماً ضَعِيفاً لَا حِيلَةَ لَهُمَا بِلَا أَنِيسٍ مِنْ بَشَرٍ وَ لَا مَاءٍ يَظْهَرُ وَ لَا زَرْعٍ قَدْ بَلَغَ وَ لَا ضَرْعٍ يُحْلَبُ قَالَ فَرَقَّ إِبْرَاهِيمُ وَ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ عِنْدَ مَا سَمِعَ مِنْهَا فَأَقْبَلَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى بَابِ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ فَأَخَذَ بِعِضَادَتَيِ (۱)الْكَعْبَةِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِيُقِيمُوا الصَّلاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ أَنِ اصْعَدْ أَبَا قُبَيْسٍ فَنَادِ فِي النَّاسِ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بِحَجِّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي بِمَكَّةَ مُحَرَّماً مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ قَالَ فَصَعِدَ إِبْرَاهِيمُ أَبَا قُبَيْسٍ فَنَادَى فِي النَّاسِ بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بِحَجِّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي بِمَكَّةَ مُحَرَّماً مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ قَالَ فَمَدَّ اللَّهُ لِإِبْرَاهِيمَ فِي صَوْتِهِ حَتَّى أَسْمَعَ بِهِ أَهْلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا مِنْ جَمِيعِ مَا قَدَّرَ اللَّهُ وَ قَضَى فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ مِنَ النُّطَفِ وَ جَمِيعِ مَا قَدَّرَ اللَّهُ وَ قَضَى فِي أَرْحَامِ النِّسَاءِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهُنَاكَ يَا فَضْلُ وَجَبَ الْحَجُّ عَلَى جَمِيعِ الْخَلَائِقِ فَالتَّلْبِيَةُ مِنَ الْحَاجِّ فِي أَيَّامِ الْحَجِّ هِيَ إِجَابَةٌ لِنِدَاءِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام يَوْمَئِذٍ بِالْحَجِّ عَنِ اللَّهِ (۲).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: فضل بن موسی کاتب گفت: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: وقتی ابراهیم، اسماعیل و هاجر را در مکه سکونت داد و با آنان وداع کرد تا بازگردد، آن دو گریستند. ابراهیم علیه السلام به آنان فرمود: چه چیزی شما را به گریه آورده است؟ من شما را در محبوب ترین نقطه زمین و در حرم خدا به خدا سپرده ام. هاجر به او گفت:

ای ابراهیم، هیچ پیامبری را ندیدم که آن کاری را کند، که تو کردی. ابراهیم علیه السلام پرسید: من چه کردم؟ هاجر پاسخ داد: همانا تو زن و بچه ای ناتوان و درمانده را رها کردی، بی آن که همدمی از انسان ها، آبی پیدا، کِشتی رسیده و حیوانی شیرده داشته باشند. حضرت فرمود: ابراهیم علیه السلام با شنیدن این سخن متأثر شد و اشک از چشمانش جاری گشت. او رو کرد تا آن که به در خانه بیت الله الحرام رسید. چوب های دو طرف کعبه را در دست گرفت. سپس عرض کرد: {پروردگارا من [یکی از] فرزندانم را در وادی بی کشت نزد خانه محترم تو سکونت دادم. پروردگارا تا نماز را به پا دارند پس دلهای برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده و آنان را از محصولات [مورد نیازشان] روزی ده. باشد که سپاسگزاری کنند.}

امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: خداوند به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که از کوه ابو قبیس بالا برو و در میان مردم صدا بزن که ای جماعت مردم، خداوند به شما فرمان می دهد که هر کس استطاعت آمدن به این خانه که حرم محترم الهی است را دارد باید به این خانه کعبه بیاید و حج به جا آورد و این، فریضه ای از سوی خداوند است. حضرت فرمود: بدین سان ابراهیم علیه السلام از کوه ابو قبیس بالا رفت و در میان مردم با بلندترین صدا فریاد زد: ای جماعت مردم، خداوند به شما فرمان می دهد که هر کس استطاعت آمدن به این خانه که حرم محترم الهی است را دارد باید به این خانه در مکه بیاید و حج به جا آورد و این، فریضه ای از سوی خداوند است. حضرت فرمود: خداوند، صدای ابراهیم علیه السلام را کشاند تا آن که او سخنش را به گوش مردم مشرق و مغرب و آنچه میان آن دو است و از جمیع آنچه خداوند مقدر فرموده از نطفه های درون صلب مردان و از تمام آنچه خداوند درون رحم زنان مقدر فرموده تا روز قیامت، رساند. ای فضل، در آن جا بود که حج بر تمام مردم واجب شد. بنابراین، تلبیه حجاج در روز حج، پاسخی به ندای ابراهیم علیه است که در آن هنگام به فرمان خدا آنان

را به حج فراخواند - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۴۸»

كا، الكافی عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدَوَيْهِ (۳)بْنِ عَامِرٍ وَ غَيْرِهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا وُلِدَ إِسْمَاعِيلُ حَمَلَهُ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام وَ أُمَّهُ عَلَى حِمَارٍ وَ أَقْبَلَ مَعَهُ جَبْرَئِيلُ علیه السلام حَتَّى وَضَعَهُ فِی مَوْضِعِ الْحِجْرِ وَ مَعَهُ شَیْ ءٌ مِنْ زَادٍ وَ سِقَاءٌ فِيهِ شَیْ ءٌ مِنْ مَاءٍ وَ الْبَيْتُ يَوْمَئِذٍ رَبْوَةٌ (۴)حَمْرَاءُ مِنْ مَدَرٍ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ لِجَبْرَئِيلَ هَاهُنَا أُمِرْتَ

۱- عضادتی الباب: خشبتاه من جانبيه.

۲- مخطوط. م.

۳- بفتح العين فالسكون ثمّ الفتح.

۴- بتثليث الراء ما ارتفع من الأرض.

قَالَ نَعَمْ قَالَ وَ مَكَّةُ يَوْمَئِذٍ سَلَمٌ وَ سَمُرٌ (۱)وَ حَوْلَ مَكَّةَ يَوْمَئِذٍ نَاسٌ مِنَ الْعَمَالِيقِ (۲).

**[ترجمه]الکافی: ابو عباس گفت: امام صادق فرمود: وقتی اسماعیل علیه السلام به دنیا آمد، ابراهیم علیه السلام او و مادرش را بر روی خر سوار کرد و جبرئیل با او روی آورد تا آن که ابراهیم علیه السلام اسماعیل علیه السلام را در جایگاه حِجر اسماعیل گذاشت. ابراهیم علیه السلام به همراه خود مقداری توشه و مَشکی داشت که در آن مقداری آب بود. کعبه در آن زمان تپه ای سرخ از گِل و لای بود. ابراهیم علیه السلام از جبرئیل پرسید: به اینجا فرمان داده شده ام؟

ص: ۱۱۵

جبرئیل پاسخ داد: آری. حضرت فرمود: در مکه در آن زمان، خار مغیلان وجود داشت و پیرامون مکه مردمی از قبیله عمالیق زندگی می کردند - . فروع الکافی ۱: ۲۲. عمالیق، مردمی از نسل عمیلق بودند. برخی نیز می گویند که آنان از نسل عملاق بن لاوز بن ارم بن سام بن نوح بودند. - .

**[ترجمه]

«۴۹»

وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ عَنْهُ أَيْضاً قَالَ: فَلَمَّا وَلَّى إِبْرَاهِيمُ قَالَتْ هَاجَرُ يَا إِبْرَاهِيمُ إِلَى مَنْ تَدَعُنَا قَالَ أَدَعُكُمَا إِلَى رَبِّ هَذِهِ الْبَنِيَّةِ قَالَ فَلَمَّا نَفِدَ الْمَاءُ (۳)وَ عَطِشَ الْغُلَامُ خَرَجَتْ حَتَّى صَعِدَتْ عَلَى الصَّفَا فَنَادَتْ هَلْ بِالْوَادِي مِنْ أَنِيسٍ ثُمَّ انْحَدَرَتْ حَتَّى أَتَتِ الْمَرْوَةَ فَنَادَتْ مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ أَقْبَلَتْ رَاجِعَةً إِلَى ابْنِهَا فَإِذَا عَقِبُهُ يَفْحَصُ فِي مَاءٍ فَجَمَعَتْهُ فَسَاخَ (۴)وَ لَوْ تَرَكَتْهُ لَسَاحَ(۵).

**[ترجمه]امام صادق علیه السلام در حدیث دیگری فرمود: وقتی ابراهیم علیه السلام خواست بازگردد، هاجر به او گفت: ای ابراهیم، به چه کسی ما را می سپاری؟ ابراهیم پاسخ داد: شما را به پروردگار این خانه می سپارم. حضرت فرمود: وقتی آب تمام شد - . در نسخه دیگری آمده است: وقتی آب از دست رفت - ،

آن پسر بچه تشنه گردید. هاجر بیرون رفت تا آن که بر بالای صفا ایستاد و صدا زد: آیا در این صحراها همدمی هست؟ سپس پایین آمد و بر مروه قرار گرفت و همان جمله را صدا زد. سپس رو کرد و به سوی پسرش بازگشت. او ناگهان دید که پاشنه اش در آب می کاود. او آب را گرد آورد و آب، در زمین فرو رفت و اگر آن را رها می کرد جاری می شد - . فروع الکافی ۱: ۲۲۰ - .

**[ترجمه]

«۵۰»

کا، الکافی عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْوَاسِطِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ إِبْرَاهِيمَ شَكَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا يَلْقَى مِنْ سُوءِ خُلُقِ سَارَةَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ إِنَّمَا مَثَلُ الْمَرْأَةِ مَثَلُ الضِّلْعِ

الْمُعْوَجِّ إِنْ أَقَمْتَهُ كَسَرْتَهُ وَ إِنْ تَرَكْتَهُ اسْتَمْتَعْتَ بِهِ اصْبِرْ عَلَيْهَا (۶).

**[ترجمه]الكافی: محمد واسطی گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ابراهیم علیه السلام از اخلاق بد ساره با او، به خداوند عزوجل شکایت کرد. خداوند عزوجل به او وحی فرمود که مَثَل زن، مَثَل دنده کج است. اگر آن را راست گردانی، آن را می شکنی و اگر آن را رها کنی، از آن بهره می بری. بنابراین بر او شکیبایی بورز - . فروع الکافی ۲: ۶۲ - .

**[ترجمه]

«۵۱»

فس، تفسير القمی وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِيمَ مَكانَ الْبَيْتِ أَيْ عَرَّفْنَاهُ قَوْلُهُ وَ عَلى كُلِّ ضامِرٍ يَقُولُ الْإِبِلُ الْمَهْزُولَهُ قَالَ وَ لَمَّا فَرَغَ إِبْرَاهِيمُ مِنْ بِنَاءِ الْبَيْتِ أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يُؤَذِّنَ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ فَقَالَ يَا رَبِّ وَ مَا يَبْلُغُ صَوْتِي فَقَالَ اللَّهُ أَذِّنْ عَلَيْكَ الْأَذَانُ وَ عَلَيَّ الْبَلَاغُ وَ ارْتَفَعَ إِلَى الْمَقَامِ (۷)وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ يَلْصَقُ بِالْبَيْتِ فَارْتَفَعَ بِهِ الْمَقَامُ حَتَّى كَانَ أَطْوَلَ مِنَالْجِبَالِ فَنَادَى وَ أَدْخَلَ إِصْبَعَهُ فِي أُذُنَيْهِ وَ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ شَرْقاً وَ غَرْباً يَقُولُ أَيُّهَا النَّاسُ

ص: ۱۱۶

۱- السلم: شجر من العضاه يدبغ به، و منه سمی «ذو السلم» السمر: شجر من العضاه، و ليس فی العضاه أجود خشبا منه و العضاه: شجر أم غيلان، و كل شجر يعظم و له شوك.

۲- فروع الكافی ۱: ۲۲. و العماليق: قوم من ولد عمليق و يقال: عملاق بن لاوز بن ارم بن سام بن نوح.

۳- فی نسخه: فلما فقد الماء.

۴- ساخ: غاص و غاب.

۵- فروع الكافی ۱: ۲۲۰. م.

۶- فروع الكافی ۲: ۶۲. م.

۷- فی نسخه: علی المقام. م.

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْحَجُّ إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ فَأَجِيبُوا رَبَّكُمْ فَأَجَابُوهُ مِنْ تَحْتِ الْبُحُورِ السَّبْعِ (۱)وَ مَنْ بَيْنِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ إِلَى مُنْقَطَعِ التُّرَابِ مِنْ أَطْرَافِهَا أَيِ الْأَرْضِ كُلِّهَا وَ مِنْ أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ بِالتَّلْبِيَةِ لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ أَ وَ لَا تَرَوْنَهُمْ يَأْتُونَ يُلَبُّونَ فَمَنْ حَجَّ مِنْ يَوْمِئِذٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهُمْ مِمَّنِ اسْتَجَابَ اللَّهَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقامُ إِبْراهِيمَ يَعْنِي نِدَاءَ إِبْرَاهِيمَ عَلَى الْمَقَامِ بِالْحَجِّ (۲).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: {و چون برای ابراهیم جای خانه را معین کردیم} یعنی جای خانه را به او شناساندیم. {و بر هر لاغری} یعنی بر هر شتر لاغری. حضرت فرمود: چون ابراهیم علیه السلام، کار ساخت کعبه را به پایان رسانید، خداوند به او فرمان داد تا در میان مردم صدا بزند و آنان را به حج فرا بخواند. ابراهیم علیه السلام عرض کرد: پروردگارا، صدایم به آنان نمی رسد. خداوند فرمود: تو صدا بزن که صدا زدن، با تو و رساندن آن با من است. ابراهیم علیه السلام به سوی مقام - . در نسخه دیگری، بر بالای مقام آمده است. -

رفت. مقام در آن زمان چسبیده به کعبه بود. مقام قد او را بلند ساخت،

به طوری که بلند تر از کوه ها شد. او انگشتش را در گوش هایش فرو برد و به مشرق و مغرب رو کرد و صدا زد و فرمود: ای مردم،

حج کردن به سوی بیت عتیق بر شما واجب شده است؛ بنابراین پروردگارتان را پاسخ گویید. بدین سان مردم از زیر هفت دریا - . در نسخه دیگری، از پشت هفت دریا آمده است. - ،

از میان مشرق و مغرب تا ته دنیا و از صلب مردان و رحم زنان، خدا را با تلبیه پاسخ گفتند: «لبیک اللهم لبیک» خدایا لبیک، لبیک. آیا نمی بینی که آنان لبیک گویان می آیند؟ بنابراین هر کس از آن زمان تا روز قیامت به حج بیاید از زمره کسانی است که به خداوند، پاسخ گفته است. آیه {در آن نشانه هایی روشن است [از جمله] مقام ابراهیم است.} نیز به همین امر اشاره دارد و مقصود از آن، صدا زدن ابراهیم علیه السلام به روی مقام و فراخواندن مردم به حج است - . تفسیر القمی: ۴۳۹- ۴۴۰. -

**[ترجمه]

«۵۲»

کا، الکافی عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّ أَصْلَ حَمَامِ الْحَرَمِ بَقِيَّةُ حَمَامٍ كَانَتْ لِإِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام (۳).

**[ترجمه]الکافی: حفص بن بختری گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: اصل کبوتران حرم، بازماندگان کبوتر هایی است

که برای اسماعیل علیه السلام بودند - . این حدیث را نیافتیم. - .

**[ترجمه]

«۵۳»

یب، تهذیب الأحکام أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْوَاسِطِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلَ الرَّحْمَنِ سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ یَرْزُقَهُ ابْنَةً تَبْکِیهِ بَعْدَ مَوْتِهِ (۴).

**[ترجمه]التهذیب: محمد بن حسن واسطی گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام از خداوند خواست تا به او دختری ارزانی دارد تا پس از مرگش بر او گریه کند - . التهذیب ۱: ۱۳۱ - .

**[ترجمه]

«۵۴»

کا، الکافی بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: الْحِجْرُ بَیْتُ إِسْمَاعِیلَ وَ فِیهِ قَبْرُ هَاجَرَ وَ قَبْرُ إِسْمَاعِیلَ علیه السلام (۵).

**[ترجمه]الکافی: مفضل بن عمر گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: حِجر اسماعیل، خانه اسماعیل علیه السلام بود و قبر هاجر و اسماعیل در آن است - . فروع الکافی ۱: ۲۲۳ - .

**[ترجمه]

«۵۵»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَیُّوبَ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْحِجْرِ أَ مِنَ الْبَیْتِ هُوَ أَوْ فِیهِ شَیْ ءٌ مِنَ الْبَیْتِ فَقَالَ لَا وَ لَا قُلَامَهُ ظُفُرٍ وَ لَکِنَّ إِسْمَاعِیلَ علیه السلام دَفَنَ أُمَّهُ فِیهِ فَکَرِهَ أَنْ تُوطَأَ فَحَجَّرَ عَلَیْهِ حِجْراً وَ فِیهِ قُبُورُ أَنْبِیَاءَ (۶).

**[ترجمه]الکافی: معاویه بن عمار می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا همه حِجر اسماعیل یا مقداری از آن، جزء خانه خداست؟ حضرت در پاسخ فرمود: خیر، حتی به اندازه یک ناخن جزء آن نیست، اما اسماعیل علیه السلام مادرش را در آن جا به خاک سپرد. او خوش نداشت که مردم، روی آن لگد کنند؛ از این رو سنگی را روی آن قرار داد. همچنین حِجر اسماعیل، قبر انبیا علیهم السلام نیز است - . فروع الکافی ۱: ۲۲۳ - .

**[ترجمه]

«۵۶»

کا، الکافی عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ شَبَابٍ الصَّيْرَفِي

۱- فی نسخه: من وراء البحور السبع.

۲- تفسیر القمّیّ: ۴۳۹- ۴۴۰. م.

۳- لم نجده. م.

۴- التهذيب ۱: ۱۳۱. م.

۵- فروع الكافی ۱: ۲۲۳. م.

۶- فروع الكافی ۱: ۲۲۳. م.

عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام دُفِنَ فِی الْحِجْرِ مِمَّا یَلِی الرُّکْنَ الثَّالِثَ عَذَارَی بَنَاتِ إِسْمَاعِیلَ (۱).

**[ترجمه]الکافی: معاویه بن عمار گفت:

امام صادق علیه السلام فرمود: دختران دوشیزه اسماعیل علیه السلام در حِجر در جایی که پس از رکن سوم واقع می شود، به خاک سپرده شدند - . فروع الکافی ۱: ۲۲۳ - .

**[ترجمه]

«۵۷»

کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلْعالَمِینَ فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ مَا هَذِهِ الْآیَاتُ قَالَ مَقَامُ إِبْرَاهِیمَ حَیْثُ قَامَ عَلَی الْحَجَرِ فَأَثَّرَتْ فِیهِ قَدَمَاهُ وَ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ وَ مَنْزِلُ إِسْمَاعِیلَ (۲).

**[ترجمه]الکافی: ابن سنان می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره دو آیه {در حقیقت نخستین خانه ای که برای [عبادت] مردم نهاده شده همان است که در مکه است و مبارک و برای جهانیان [مایه] هدایت است. در آن نشانه هایی روشن است.} پرسیدم: مقصود از این نشانه ها چیست؟ حضرت در پاسخ فرمود: مقصود از آن نشانه ها، مقام ابراهیم است. ابراهیم علیه السلام روی آن سنگ ایستاد و جای پاهایش در آن ماند. مصادیق دیگر آن نشانه ها، حجر الاسود و منزل اسماعیل علیه السلام است - . فروع کافی ۱: ۲۲۷ - .

**[ترجمه]

«۵۸»

أَقُولُ قَالَ السَّیِّدُ ابْنُ طَاوُسٍ فِی کِتَابِ سَعْدِ السُّعُودِ، وَجَدْتُ فِی السِّفْرِ التَّاسِعِ مِنَ التَّوْرَاهِ الْمُتَرْجَمِ أَنَّ سَارَهَ امْرَأَهَ إِبْرَاهِیمَ لَمْ یَکُنْ یُولَدُ لَهَا وَلَدٌ وَ کَانَتْ لَهَا أَمَهٌ (۳)اسْمُهَا هَاجَرُ فَقَالَتْ سَارَهُ لِإِبْرَاهِیمَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَمَنِیَ الْوَلَدَ فَادْخُلْ عَلَی أَمَتِی وَ ابْنِ لَهَا (۴)لَعَلِّی أَتَعَزَّی بِوَلَدٍ مِنْهَا (۵)فَسَمِعَ إِبْرَاهِیمُ قَوْلَ سَارَهَ وَ أَطَاعَهَا فَانْطَلَقَتْ سَارَهُ امْرَأَهُ إِبْرَاهِیمَ بِهَاجَرَ أَمَتِهَا (۶)وَ ذَلِکَ بَعْدَ مَا سَکَنَ إِبْرَاهِیمُ أَرْضَ کَنْعَانَ عَشْرَ سِنِینَ فَأَدْخَلَتْهَا عَلَی إِبْرَاهِیمَ زَوْجِهَا فَدَخَلَ إِبْرَاهِیمُ عَلَی هَاجَرَ فَحَبِلَتْ فَلَمَّا رَأَتْ هَاجَرُ أَنَّهَا قَدْ حَمَلَتْ اسْتَسْفَهَتْ (۷)هَاجَرُ سَارَهَ سَیِّدَتَهَا وَ هَانَتْ فِی عَیْنِهَا فَقَالَتْ سَارَهُ یَا إِبْرَاهِیمُ أَنْتَ صَاحِبُ ظُلَامَتِی إِنَّمَا وَضَعْتُ أَمَتِی فِی حِضْنِکَ فَلَمَّا حَبِلَتْ هُنْتُ عَلَیْهَا- (۸)یَحْکُمُ الرَّبُّ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ فَقَالَ إِبْرَاهِیمُ لِسَارَهَ امْرَأَتِهِ هَذِهِ أَمَتُکِ مُسَلَّمَهً فِی یَدِکِ فَاصْنَعِی بِهَا مَا أَحْبَبْتِ وَ حَسُنَ فِی عَیْنِکِ وَ سَرَّکِ وَ وَافَقَکِ (۹)

١- فروع الكافى ١: ٢٢٣. م.

٢- فروع الكافى ١: ٢٢٧. م.

٣- فى المصدر: أمه مصريه. م.

۴- أى ادخل عليها.

۵- تعزى إليه: انتسب به. و فى المصدر: أعثر بولد منها.

۶- فى المصدر: أمتها المصريه. م.

٧- لعله من سفه نفسه: أذلها و استخف بها. و فى المصدر: استسرها أى بالغ فى اخفائها.

٨- فى المصـدر: أنت ضامن ظلامتى. و الحضن: ما دون الابط الى الكشح، أو الصدر و العضدان و ما بينهما. هنت عليها لعله من هان الامر على فلان أى لان و سـهل، أو من هن عندى اليوم أى أقم عندى و استرح. و فى هامش الكتاب نقلا عن ترجمه التوراه هكذا: أنا رفعت أمتى إلى حضنك، فلما رأت أنّها حامل تهاونت بى.

٩- فى المصدر: و حسن فى عينيك ما سرك و وافقك.

فَأَهَانَتْهَا سَارَةُ سَيِّدَتُهَا فَهَرَبَتْ مِنْهَا فَلَقِيَهَا مَلَاكُ الرَّبِّ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ فِي الْبَرِّيَّهِ فِي طَرِيقِ جَذَارٍ فَقَالَتْ لَهَا يَا هَاجَرُ (۱)أَمَهَ سَارَهَ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتِ وَ أَيْنَ تُرِيدِينَ فَقَالَتْ أَنَا هَارِبَهٌ مِنْ سَارَهَ سَيِّدَتِي فَقَالَ لَهَا مَلَاكُ الرَّبِّ انْطَلِقِي إِلَى سَيِّدَتِكِ وَ تَعَبَّدِي لَهَا (۲)ثُمَّ قَالَ لَهَا مَلَاكُ الرَّبِّ عَنْ قَوْلِ الرَّبِّ أَنَا مُكْثِرُ ذَرْعِكِ وَ مُثْمِرُهُ حَتَّى لَا يُحْصَوْا مِنْ كَثْرَتِهِمْ ثُمَّ قَالَ لَهَا مَلَاكُ الرَّبِّ إِنَّكِ حَبِلْتِ وَ سَتَلِدِينَ ابْنًا وَ تَدْعِينَ اسْمَهُ إِسْمَاعِيلَ لِأَنَّ الرَّبَّ قَدْ عَرَفَ ذُلَّكِ وَ خُضُوعَكِ وَ يَكُونُ ابْنُكِ هَذَا وَحْشِيّاً مِنَ النَّاسِ يَدُهُ عَلَى كُلِّ يَدٍ (۳)وَ سَيَجِلُّ عَلَى جَمِيعِ حُدُودِ إِخْوَتِهِ (۴)قَالَ ثُمَّ قَالَ فِي السِّفْرِ الْعَاشِرِ قَالَ اللَّهُ لِإِبْرَاهِيمَ حَقّاً إِنَّ سَارَهَ سَتَلِدُ لَكَ ابْناً وَ تُسَمِّيهِ إِسْحَاقَ (۵)وَ أُثْبِتُ الْعَهْدَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ إِلَى الْأَبَدِ وَ لِذُرِّيَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ قَدِ اسْتَجَبْتُ لَكَ فِي إِسْمَاعِيلَ وَ بَرَّكْتُهُ وَ كَبَّرْتُهُ وَ أَنْمَيْتُهُ جِدّاً جِدّاً يُولَدُ لَهُ اثْنَا عَشَرَ عَظِيماً وَ أَجْعَلُهُ رَئِيساً لِشِعْبٍ عَظِيمٍ ثُمَّ قَالَ بَعْدَ مَا ذَكَرَ كَرَاهَهَ سَارَهَ (۶)لِمَقَامِ هَاجَرَ وَ إِسْمَاعِيلَ عِنْدَهَا قَالَ فَغَدَا إِبْرَاهِيمُ بَاكِراً فَأَخَذَ خُبْزاً وَ إِدَاوَهً (۷)مِنْ مَاءٍ وَ أَعْطَاهُ هَاجَرَ

۱- فی هامش الکتاب نقلا عن ترجمه التوراه هکذا: فلما وجدها ملاک الرب عند معین الماء فی البریه التی هی فی طریق سور فی القفر قال لها: یا هاجر.

۲- فی هامش الکتاب نقلا عن ترجمه التوراه: و اتضعی تحت یدیها.

۳- فی المصدر هکذا: انک حبلی و ستلدین ابنا و تدعین اسمه إسماعیل لان الرب قد عرف ذلک بخضوعک، و یکون ابنک هذا حسنا عند الناس، و یده علی کل ید. و المصدر خالیه عن قوله: و سیجل علی جمیع حدود اخوته.

۴- فی هامش الکتاب نقلا عن ترجمه التوراه هکذا: و یده ضد للجمیع، و ید الجمیع ضده. و قباله جمیع اخوته ینصب المضارب.

۵- فی هامش الکتاب هنا نقلا عن ترجمه التوراه هکذا: و اقیم له میثاقی عهدا مؤبدا و لنسله من بعده، و علی إسماعیل استجبت لک، هو ذا ابارکه و أکثره جدا فسیلد اثنی عشر رئیسا و أجعله لشعب کثیر.

۶- فی المصدر هکذا: فصل فیما نذکره من الکراس الثالث عشر من الوجهه الأولی بعد ما ذکره من کراهیه ساره.

۷- الاداوه: اناء صغیر من جلد.

فَحَمَلَهَا وَ الصَّبِيَّ وَ الطَّعَامَ فَأَرْسَلَهَا وَ انْطَلَقَتْ وَ تَاهَتْ فِي بَرِيَّهِ بِئْرِ سَبْعٍ (۱)وَ نَفِدَ الْمَاءُ مِنَ الْإِدَاوَهِ فَأَلْقَتِ الصَّبِيَّ تَحْتَ شَجَرَهٍ مِنْ شَجَرَهِ الشِّيحِ - (۲)فَانْطَلَقَتْ فَجَلَسَتْ قُبَالَتَهُ وَ تَبَاعَدَتْ عَنْهُ كَرَمْيَهِ السَّهْمِ وَ رَفَعَتْ صَوْتَهَا (۳)وَ بَكَتْ فَسَمِعَ الرَّبُّ صَوْتَ الصَّبِيِّ فَدَعَا (۴)مَلَاكُ الرَّبِّ هَاجَرَ مِنَ السَّمَاءِ فَقَالَ لَهَا مَا لَكِ يَا هَاجَرُ لَا تَخَافِي لِأَنَّ الرَّبَّ قَدْ سَمِعَ صَوْتَ الصَّبِيِّ حَيْثُ هُوَ قُوْمِي فَاحْمِلِي الصَّبِيَّ (۵)وَ شُدِّي بِهِ يَدَيْكِ إِنِّي أَجْعَلُهُ رَئِيساً لِشَعْبٍ عَظِيمٍ وَ أَجْلَى اللَّهُ عَنْ بَصَرِهَا فَرَأَتْ بِئْرَ مَاءٍ فَانْطَلَقَتْ فَمَلَأَتِ الْإِدَاوَهَ وَ سَقَتِ الْغُلَامَ وَ كَانَ اللَّهُ مَعَ الْغُلَامِ فَشَبَّ الْغُلَامُ وَ سَكَنَ بَرِيَّهَ فَارَانَ (۶)وَ كَانَ يَتَعَلَّمُ الرَّمْيَ فِي تِلْكَ الْبَرِيَّهِ وَ زَوَّجَتْهُ أُمُّهُ (۷)امْرَأَهً مِنْ أَهْلِ مِصْرَ (۸).

۱- فی المصدر فی بریه وسیعه، و لیست فیها «بئر سبع». قلت: السبع بالباء: ناحیه فی فلسطین بین بیت المقدس و الکرک فیه سبع آبار سمی الموضع بذلک، و یقال بالعبری: شبع بالشین. قال المصنّف رحمه اللّه فی هامش الکتاب: و قال الکفعمیّ فی شرح دعاء السمات: رقمها الشهید بالشین المعجمه و الیاء المثناه من تحت، فقیل: هی بئر طمست فأمر إسحاق ملکا اسمه أبو مالک أن یعیدها کما کانت و یکنسها و یرمی بقمامتها فیکون مأخوذا من قولک شاعت الناقه: إذا رمت ببولها، و یجوز أن یکون مأخوذا من الشیع و هی الاصحاب و الاعوان لتشایعهم علی حفرها و کنسها، و من قرأها بالسین و الباء المفرده فقال: إن إسحاق قال: و علیها ملکا یقال له أبو مالک و تعاهدا علی البئر بسبعه من الکباش فسمیت بذلک بئر سبع انتهی. و الأظهر علی نسخه الشین أیضا الباء الموحده فان السین شین فی العبری.

۲- فی هامش الکتاب نقلا عن ترجمه التوراه هکذا: فطرحت الصبی تحت شجره هناک و مضت فجلست بازائه من بعید نحو رمیه سهم لأنّها قالت: لا أری الصبی یموت، و جلست قبالته و رفعت صوتها.

۳- فی المصدر: کرمیه السهم لأنّها قالت: لا اعابر برب الصبی فجلست إزاءه و رفعت صوتها.

۴- فی نسخه: فنادی.

۵- فی هامش الکتاب نقلا عن ترجمه التوراه هکذا: فخذی الصبی و أمسکی بیده.

۶- قال یاقوت: فاران کلمه عبرانیه معربه، و هی من أسماء مکّه ذکرها فی التوراه، قیل: هو اسم لجبال مکّه.

۷- فی المصدر: و زوجه أبیه. و لعله مصحف أبوه أو أمه.

۸- سعد السعود: ۴۱- ۴۲. م.

**[ترجمه]می گویم: سید بن طاووس در کتاب سعد السعود می گوید: در سِـفر نهم تورات که ترجمه شده بود خواندم که ساره زن ابراهیم علیه السلام بچه دار نمی شد. او کنیزی به نام هاجر داشت. او به ابراهیم علیه السلام گفت: خداوند مرا از بچه دار شدن محروم کرده است. بنابراین با کنیزم نزدیکی کن. شاید به فرزندی از او نسبت داده شوم. ابراهیم علیه السلام سخن ساره را شنید و از او اطاعت کرد. ساره همسر ابراهیم علیه السلام کنیزش هاجر را پس از ده سال سکونت ابراهیم علیه السلام در سرزمین کنعان نزد شوهرش ابراهیم علیه السلام آورد و ابراهیم علیه السلام با او نزدیکی کرد و هاجر، باردار شد. چون هاجر دید که باردار شده است بانویش ساره را خوار شمرد و در جلوی چشمانش به او توهین کرد. ساره گفت: ای ابراهیم، تو باعث این ستم به من هستی. من فقط کنیزم را در آغوشت گذاشتم و چون باردار شد، این امر بر او آسان گردید - . در حاشیه آن کتاب به نقل از ترجمه تورات آمده است: من کنیزم را در آغوشت نهادم و چون دید که باردار است مرا حقیر شمرد. - .

خداوند میان من و تو حکم کند. ابراهیم علیه السلام به همسرش ساره فرمود: این، کنیز تو و در اختیار توست. بنابراین هر کاری که دلت می خواهد و در نظرت نیکو است و تو را شاد می سازد و موافق با نظر تو است با او بکن.

ص: ۱۱۸

بدین سان بانوی هاجر ساره به او توهین کرد؛ از این رو هاجر گریخت.

فرشته خدا در جایی بدون آب در بیابان بر سر راه حذار به هاجر برخورد و از او پرسید: ای هاجر - . در حاشیه آن کتاب به نقل از ترجمه تورات آمده است: وقتی فرشته خدا هاجر را نزد چشمه آبی در بیابان که بر سر راه دیواری در صحرا بود، یافت، به او گفت: ای هاجر. - کنیز ساره، از کجا آمده ای و به کجا می خواهی بروی؟ هاجر پاسخ داد: از دست بانویم ساره ریخته ام. فرشته خدا به او گفت: به نزد بانویت برو و او را کنیزی کن - . در حاشیه آن کتاب به نقل از ترجمه تورات آمده است: و خود را زیر دست او قرار ده. - . سپس فرشته خدا از جانب خدا به او گفت: من بر توان و ثمره ات می افزایم به طوری که به دلیل بسیار بودنشان قابل شمارش نباشند. سپس فرشته خدا به او گفت: تو باردار شده ای و پسری با نام اسماعیل را به دنیا می آوری؛ زیرا خداوند به خواری و فروتنی ات آگاه شده است. این پسرت به دور از مردم و نیرومند تر از تمامی آنها خواهد بود - . در منبع آمده است: تو باردار هستی و پسری به دنیا خواهی آورد و نامش را اسماعیل خواهی گذاشت؛ زیرا خداوند با فروتنی ات پی به این امر برده است. این پسر تو پسری نیک در نزد مردم خواهد بود و از تمامی آن ها نیرومند تر خواهد شد. در منبع، این جمله نیامده است: و از تمامی برادرانش ارجمند تر خواهد شد. -

و ارجمند تر از برادرانش خواهد شد - . در حاشیه آن کتاب به نقل از ترجمه تورات آمده است: قدرت او علیه تمام قدرت ها و تمام قدرت ها علیه او خواهد بود و تمام برادرانش به رویش شمشیر خواهند کشید. - .

سید بن طاووس می گوید: سپس در سِـفر دهم تورات آمده است: خداوند به ابراهیم علیه السلام فرمود: به راستی ساره برایت فرزندی به دنیا خواهد آورد که نام او را اسحاق خواهی گذاشت - . در حاشیه آن کتاب به نقل از ترجمه تورات آمده است: پیمان جاودانم را برای او و نسل پس از او بر پا می دارم. من تو را به اسماعیل اجابت کردم. او همین است و من او را مبارک می گردانم و بسیار بر او می افزایم. او صاحب ۱۲ رئیس قبیله خواهد شد و او را رئیس مردم بسیاری قرار می دهم. - . پیمان

میان من و او تا ابد استوار شده است. این پیمان برای نسل پس از او نیز هست. من تو را به اسماعیل اجابت فرمودم و او را برکت بخشیده و بزرگ داشتم و رشد بسیار بخشیدم. او صاحب ۱۲ فرزند بزرگ و ارجمند خواهد شد و من او را رئیس مردم بسیاری قرار خواهم داد. سید بن طاووس می گوید: پس از بیان نفرت ساره از جایگاه هاجر و اسماعیل آمده است: ابراهیم علیه السلام صبح زود از خواب برخواست و نان و مَشک کوچکی برداشت. ابراهیم علیه السلام آن نان را به هاجر داد

ص: ۱۱۹

و او را به همراه کودک و غذا سوار مرکب کرد و فرستاد. هاجر به راه افتاد و در بیابان بئر سَبع - . در منبع، بیابان وسیعی آمده در آن، بئر سبع نیامده است. می گویم: سبع به باء نام ناحیه ای در فلسطین میان بیت المقدس و کرک است و هفت چاه دارد که به همین خاطر بدین نام نامیده شده است. به این ناحیه به زبان عبری شبع به شین می گویند. مصنف (ره) در حاشیه این کتاب می گوید: کفعمی در شرح دعای سمات می گوید: شهید، آن را با شین نقطه دار و یائی که از زیر دو نقطه دارد ضبط کرده است. برخی می گویند که آن، چاهی است که از بین رفته است و اسحاق علیه السلام به فرشته ای با نام ابو مالک فرمان داد تا آن را به حالت اولش درآورد و آنرا بروبد و خاکروبه های آن را دور افکند. بنابراین شیع از این سخن عرب ها گرفته شده است که می گویند: شاعَت الناقَةُ یعنی شتر ادرارش را پایین افکند. همچنین می تواند گرفته شده از شِیَع به معنای دوستان و یاران باشد؛ زیرا آنان برای کندن و رُفتن آن چاه یکدیگر را مشایعت و همراهی کردند. کسی نیز که آن را با سین و باء یک نقطه خوانده است می گویند: اسحاق علیه السلام با فرشته ای با نام ابو مالک که روی آن چاه بود بر سر آن چاه بر هفت گوسفند پیمان بستند؛ از این رو بئر سَبع نامیده شد. سخن مصنف (ره) به پایان رسید. قول آشکار تر این است که اگر شین نیز بخوانیم باید باء را یک نقطه بخوانیم؛ زیرا سین در زبان عبری همان شین است. -

گم شد. آب درون مَشک نیز تمام شد. هاجر، کودکش را زیر درختی از درختان درمنه گذاشت - . در حاشیه آن کتاب به نقل از ترجمه تورات آمده است: هاجر کودکش را در زیر درختی در آن جا نهاد و رفت و در مقابل او به اندازه پرتاب کردن یک تیر نشست؛ زیرا او گفت: نمی خواهم فرزندم را در حال مرگ ببینم. او روبرویش نشست و فریاد برآورد. -

و به راه افتاد و روبرویش به اندازه پرتاب کردن یک تیر نشست و با صدای بلند گریست. پروردگارت صدای کودک را شنید؛ از این رو فرشته خدا هاجر را از آسمان صدا زد و به او گفت: ای هاجر، تو را چه شده است؟ نترس؛ زیرا پروردگار، صدای کودک را در آن جایی که هست، شنیده است. برخیز و کودکت را بردار - . در حاشیه آن کتاب به نقل از ترجمه تورات آمده است: کودکت را در دستانت بگیر. - و در آغوش بگیر. من او را رئیس مردم بسیاری قرار می دهم. خداوند، پرده را از چشمان هاجر برداشت و او چاه آبی را دید. هاجر به راه افتاد و مَشک را از آب پر کرد و به کودکش آب داد. خداوند حامی آن کودک بود. او به سن جوانی رسید و در بیابان فاران - . یاقوت حموی می گوید: فاران کلمه ای عبری است که معرّب شده است. فاران یکی از نام های مکه است که در تورات آمده است. برخی نیز می گویند که آن، نام کوهی در مکه است. -

سکونت گزید. او تیراندازی را در آن بیابان آموخت و مادرش - . در منبع آمده است: پدرش او را به ازدواج زنی مصری درآورد. شاید آن، نادرست و درستش، پدرش یا مادرش باشد. - او را به ازدواج زنی مصری درآورد - . سعد السعود: ۴۱ ،

.- ۴۲

ص: ۱۲۰

**[ترجمه]

«۵۹»

کنز الفوائد، للکراجکی عن سالم الأعرج مولی بنی زریق (۱)قال حفرنا بئرا فی دور بنی زریق فرأینا أثر حفر قدیم فعلمنا أنه حفر مستأثر فحفرناه فأفضینا إلی صخره عظیمه فقلبناها فإذا رجل قاعد کأنه یتکلم فإذا هو لا یشبه الأموات فأصبنا فوق رأسه کتابه فیها أنا قادم (۲)بن إسماعیل بن إبراهیم خلیل الرحمن هربت بدین الحق من أشملک (۳)الکافر و أنا أشهد أن الله حق و وعده حق لا أشرک به شیئا و لا أتخذ من دونه ولیا

**[ترجمه]کنز الفوائد: کراجکی: سالم اعرج مولای بنی زریق - . بنی زریق یا بنی رزیق هر دو تیره ای از عرب ها هستند و شاید درستش در اینجا اولی باشد. -

می گوید: چاهی را در منازل بنی زریق کندیم و چاهی قدیمی را یافتیم. دانستیم که آن چاهی کهن است. پس آن را کندیم و ادامه دادیم تا این که به صخره بزرگی رسیدیم. آن را چرخاندیم و ناگهان دیدیم که مردی نشسته و گویی سخن می گوید و به مردگان نمی ماند. ما مشاهده کردیم که بر روی سرش نوشته است: من قادم - . در تمامی نسخه ها این طور آمده است. در محبر، قیذم و در طبری، قیدمان آمده است. وی می گوید: برخی از آنان آن را قادمن می خوانند. - بن اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن هستم. من از دست اشملک کافر برای حفظ دین خود گریختم. گواهی می دهم که خداوند، حق و وعده اش، حق است. من چیزی را شریک او نمی گردانم و دوستی غیر او را بر نمی گزینم.

**[ترجمه]

باب ۶ قصه الذبح و تعیین الذبیح

الآیات

الصافات: «وَ قالَ إِنِّی ذاهِبٌ إِلی رَبِّی سَیَهْدِینِ* رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِینَ* فَبَشَّرْناهُ بِغُلامٍ حَلِیمٍ* فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ قالَ یا بُنَیَّ إِنِّی أَری فِی الْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ ما ذا تَری قالَ یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ* فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِینِ*(۴)وَ نادَیْناهُ أَنْ یا إِبْراهِیمُ* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ* إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِینُ *وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ* وَ تَرَکْنا عَلَیْهِ فِی الْآخِرِینَ* سَلامٌ عَلی إِبْراهِیمَ *کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ* إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِینَ* وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ نَبِیًّا مِنَ الصَّالِحِینَ* وَ بارَکْنا عَلَیْهِ وَ عَلی إِسْحاقَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِما مُحْسِنٌ وَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِینٌ»(۹۹-۱۱۳)

<meta info="- وَقَالَ إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی سَیَهْدِینِ * رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِینَ * فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِیمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ

السَّعْیَ قَالَ یَا بُنَیَّ إِنِّی أَرَی فِی الْمَنَامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَی قَالَ یَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِن شَاء اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِینِ * وَنَادَیْنَاهُ أَنْ یَا إِبْرَاهِیمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیَا إِنَّا کَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاء الْمُبِینُ * وَفَدَیْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ * وَتَرَکْنَا عَلَیْهِ فِی الْآخِرِینَ * سَلَامٌ عَلَی إِبْرَاهِیمَ * کَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ * إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِینَ * وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَقَ نَبِیًّا مِّنَ الصَّالِحِینَ * وَبَارَکْنَا عَلَیْهِ وَعَلَی إِسْحَقَ وَمِن ذُرِّیَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِینٌ - . صافات / ۹۹-۱۱۳ - .

{و [ابراهیم] گفت من به سوی پروردگارم رهسپارم زودا که مرا راه نماید. ای پروردگار من مرا [فرزندی] از شایستگان بخش. پس او را به پسری بردبار مژده دادیم. و وقتی با او به جایگاه سعی رسید گفت ای پسرک من، من در خواب [چنین] می بینم که تو را سر می برم پس ببین چه به نظرت می آید گفت ای پدر من، آنچه را ماموری بکن. ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت. پس وقتی هر دو تن دردادند [و همدیگر را بدرود گفتند] و [پسر] را به پیشانی بر خاک افکند. او را ندا دادیم که ای ابراهیم. رؤیا[ی خود] را حقیقت بخشیدی. ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم. راستی که این همان آزمایش آشکار بود. و او را در ازای قربانی بزرگی باز رهانیدیم. و در [میان] آیندگان برای او [آوازه نیک] به جای گذاشتیم. درود بر

ابراهیم. نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم. در حقیقت او از بندگان با ایمان ما بود. و او را به اسحاق که پیامبری از [جمله] شایستگان است مژده دادیم. و به او و به اسحاق برکت دادیم و از نسل آن دو برخی نیکوکار و [برخی] آشکارا به خود ستمکار بودند.}

**[ترجمه]

تفسیر

قال الطبرسی رحمه الله: فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ أی شب حتی بلغ سعیه

۱- بتقدیم المعجمه علی المهمله أو بالعکس: کلاهما بطن من العرب، و لعلّ الصحیح هنا الأول.

۲- هکذا فی النسخ، و فی المحبر: قیذم. و فی الطبریّ: قیدمان و قال: یقول بعضهم: قادمن.

۳- فی نسخه: من الملک الکافر.

۴- اصل معنی تله: اسقطه علی التل کقولک: تربه: اسقطه علی التراب.

سعی إبراهیم و المعنی بلغ إلی أن یتصرف و یمشی معه و یعینه علی أموره قالوا و کان یومئذ ابن ثلاث عشره سنه.

و قیل یعنی بالسعی العمل لله و العباده إِنِّی أَری فِی الْمَنامِ أی أبصرت فی المنام رؤیا تأویلها الأمر بذبحک فانظر ما ذا تراه من الرأی و الأولی أن یکون الله تعالی قد أوحی إلیه فی الیقظه بأن یمضی ما یأمره به فی حال نومه من حیث إن منامات الأنبیاء لا تکون إلا صحیحه فَلَمَّا أَسْلَما أی استسلما لأمر الله و رضیا به وَ تَلَّهُ لِلْجَبِینِ أی أضجعه علی جبینه و قیل وضع جبینه علی الأرض لئلا یری وجهه فتلحقه رقه الآباء و روی أنه قال اذبحنی و أنا ساجد لا تنظر إلی وجهی فعسی أن ترحمنی قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا أی فعلت ما أمرت به فی الرؤیا إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِینُ أی الامتحان الظاهر و الاختبار الشدید أو النعمه الظاهره وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ الذبح هو المذبوح فقیل کان کبشا من الغنم قال ابن عباس هو الکبش الذی تقبل من هابیل حین قربه. (۱)و قیل فدی بوعل (۲)أهبط علیه من ثبیر (۳)و سمی عظیما لأنه کان مقبولا أو لأن قدر غیره من الکباش یصغر بالإضافه إلیه و قیل لأنه رعی فی الجنه أربعین خریفا و قیل لأنه کان من عند الله کونه و لم یکن عن نسل و قیل لأنه فداء عبد عظیم وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ من قال إن الذبیح إسحاق قال یعنی بشرناه بنبوه إسحاق بصبره وَ بارَکْنا عَلَیْهِ وَ عَلی إِسْحاقَ أی و جعلنا فیما أعطیناهما من الخیر البرکه و النماء و الثبات و یجوز أن یکون أراد کثره ولدهما و بقاءهم قرنا بعد قرن إلی أن تقوم الساعه وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِما أی و من أولاد إبراهیم و إسحاق مُحْسِنٌ بالإیمان و الطاعه وَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ بالکفر و المعاصی مُبِینٌ بیّن الظلم (۴).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله می گوید:{و وقتی با او به جایگاه سعی رسید} یعنی به سن جوانی رسید به طوری که سعی و تلاشش به

ص: ۱۲۱

اندازه سعی و تلاش ابراهیم علیه السلام شد. به عبارت دیگر به حدی رسید که به اختیار عمل می کرد و با او راه می رفت و او را در کارهایش کمک می کرد. برخی می گویند که او در این هنگام سیزده ساله بود.

برخی در تفسیر سعی، می گویند یعنی او برای خدا کار می کرد و خداوند را عبادت می کرد. {من در خواب [چنین] می بینم} یعنی در خواب، رؤیایی دیدم که تأویلش این است که خداوند به من فرمان داد تا تو را قربانی کنم. نظر تو چیست؟ شایسته تر آن است که خداوند متعال به او در بیداری چنین فرمان داده باشد که آن چه در خواب به او فرمان داده است را به اجرا درآورد؛ زیرا خواب انبیا علیهم السلام همیشه درست است. {پس وقتی هر دو تن دردادند} یعنی وقتی تسلیم امر الهی شده و به آن خشنود گردیدند. {و [پسر] را به پیشانی بر خاک افکند.} یعنی او را به پیشانی خواباند. برخی نیز می گویند که ابراهیم علیه السلام پیشانی اسماعیل علیه السلام را روی زمین نهاد تا چهره او را نبیند و دلسوزی پدرانه به او دست ندهد. در حدیث آمده است که اسماعیل علیه السلام فرمود: مرا در حال سجده سر ببر و به چهره ام ننگر؛ زیرا شاید دلت به حالم بسوزد. {رؤیا[ی خود] را حقیقت بخشیدی.} یعنی به آن چه در رؤیا به آن فرمان داده شدی، عمل کردی. {راستی که این همان آزمایش آشکار بود.} مقصود، امتحان و آزمایش آشکار و سخت یا نعمت آشکار است. {و او را در ازای قربانی بزرگی باز رهانیدیم.} منظور از ذبح، همان قربانی

است. برخی می گویند که آن قربانی، قوچی از جنس گوسفند بود. ابن عباس می گوید: آن، همان قوچی بود که خداوند از

هابیل به هنگام قربانی کردنش پذیرفت - . نشانه این تفسیر، توصیف شدن قربانی به صفت بزرگ است؛ زیرا وقتی هابیل آن را قربانی کرد خداوند آن را پذیرفت و یا به خاطر این که به دلیل آن، هابیل کشته شد. - .

برخی می گویند: اسماعیل علیه السلام با بزی کوهی - . بغدادی در محبر می گوید: قوچ ابراهیم علیه السلام، جریر نام داشت. -

باز رهانیده شد که از کوه ثبیر - . ثبیر بر وزن شریف، نام کوهی در مکه است. -

بر او نازل شد. آن قوچ، بزرگ نامیده شد؛ زیرا خداوند، آن را پذیرفت و یا به این خاطر که منزلت دیگر قوچ ها نسبت به آن کوچک تر و پایین تر است. برخی علتش را این می دانند که آن، چهل پاییز در بهشت چرید. برخی نیز می گویند: زیرا تکوین آن از نزد خدا و نه از راه تناسلی بوده است. برخی دیگر نیز می گویند: زیرا آن، خون بهای بنده ای بزرگ شد. {و او را به اسحاق مژده دادیم.} کسانی که معتقدند آن قربانی، اسحاق علیه السلام بوده است در تفسیر این آیه می گویند: ما او را به خاطر شکیبایی اش به نبوت اسحاق علیه السلام مژده دادیم. {و به او و به اسحاق برکت دادیم.} یعنی در خیری که به آن دو ارزانی داشتیم برکت، رشد و ثبات نهادیم. همچنین مقصود از آن می تواند فرزندان بسیار آن دو و قرن ها باقی ماندنشان تا بر پا شدن قیامت باشد. {و از نسل آن دو} یعنی از نسل ابراهیم و اسحاق علیهما السلام {برخی نیکوکار} یعنی از روی ایمان و طاعتشان {و [برخی] آشکارا به خود ستمکار بودند.} یعنی به خاطر کفر ورزیدن و انجام گناهان، ظلم به خود را آشکار کردند - . مجمع البیان ۸: ۴۵۲-۴۵۴ - .

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام ل، الخصال الْقَطَّانُ عَنْ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ

۱- فعلیه وصفه بالعظیم لانه وقع موقع القبول حین قربه هابیل، أو لانه قتل بسببه هابیل.

۲- الوعل: تیس الجبل قال البغدادیّ فی المحبر: کان اسم کبش إبراهیم: جریر.

۳- ثبیر کشریف: اسم جبل بمکّه.

۴- مجمع البیان ۸: ۴۵۲- ۴۵۴. م.

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام عَنْ مَعْنَى قَوْلِ النَّبِيِّ صلى الله علیه و آله أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ قَالَ يَعْنِي إِسْمَاعِيلَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَمَّا إِسْمَاعِيلُ فَهُوَ الْغُلَامُ الْحَلِيمُ الَّذِي بَشَّرَ اللَّهُ بِهِ إِبْرَاهِيمَ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قالَ يا بُنَيَّ إِنِّي أَرى فِي الْمَنامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ ما ذا تَرى قالَ يا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ وَ لَمْ يَقُلْ لَهُ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا رَأَيْتَ سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ فَلَمَّا عَزَمَ عَلَى ذَبْحِهِ فَدَاهُ اللَّهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ بِكَبْشٍ أَمْلَحَ يَأْكُلُ فِي سَوَادٍ (۱)وَ يَشْرَبُ فِي سَوَادٍ وَ يَنْظُرُ فِي سَوَادٍ وَ يَمْشِي فِي سَوَادٍ وَ يَبُولُ وَ يَبْعَرُ فِي سَوَادٍ وَ كَانَ يَرْتَعُ قَبْلَ ذَلِكَ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَرْبَعِينَ عَاماً وَ مَا خَرَجَ مِنْ رَحِمِ أُنْثَى وَ إِنَّمَا قَالَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ لَهُ كُنْ فَكَانَ لِيَفْتَدِيَ بِهِ إِسْمَاعِيلَ (۲)فَكُلُّ مَا يُذْبَحُ بِمِنًى فَهُوَ فِدْيَةٌ لِإِسْمَاعِيلَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهَذَا أَحَدُ الذَّبِيحَيْنِ(۳).

أقول: ثم ساق الخبر و ذكر قصه عبد الله و سيجى ء الخبر بتمامه.

ثم قال الصدوق رحمه الله: قد اختلفت الروايات فى الذبيح فمنها ما ورد بأنه إسماعيل و منها ما ورد بأنه إسحاق و لا سبيل إلى رد الأخبار متى صح طرقها و

كان الذبيح إسماعيل لكن إسحاق لما ولد بعد ذلك تمنى أن يكون هو الذى أمر أبوه بذبحه فكان يصبر لأمر الله و يسلم له كصبر أخيه و تسليمه فينال بذلك درجته فى الثواب فعلم الله عز و جل ذلك من قلبه فسماه بين ملائكته ذبيحا لتمنيه لذلك.

- و حدثنا بذلك (۴)محمد بن على بن بشار عن المظفر بن أحمد القزوينى عن محمد بن جعفر الكوفى الأسدى عن محمد بن إسماعيل البرمكى عن عبد الله بن

۱- فى النهايه: فيه: أنه ضحى بكبش يطأ فى سواد، و ينظر فى سواد، و يبرك فى سواد أى اسود القوائم، فعليه يكون المراد أن هذه المواضع منه كانت سودا، و قيل: إن المراد أنّه كان مقيما فى الحشيش و المرعى، و الخضره إذا أشبعت مالت إلى السواد، أو كان ذا ظل عظيم لسمنه و عظم جثته بحيث يمشى فيه و يأكل و ينظر و يبعر مجازا فى السمن.

۲- فى نسخه: ليفدى به إسماعيل.

۳- عيون الأخبار: ۱۱۷، الخصال ج ۱: ۲۹. م.

۴- لم يذكر العده فى العيون بل قال: و قد أخرجت الخبر فى ذلك مسندا فى كتاب النبوّه. نعم ذكره فى الخصال.

داهر (۱)عن أبی قتاده الحرانی (۲)عن وکیع بن الجراح عن سلیمان بن مهران عن أبی عبد الله الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام.

و قول النبی صلی الله علیه و آله أنا ابن الذبیحین یؤید ذلک (۳)لأن العم قد سماه الله عز و جل أبا فی قوله أَمْ کُنْتُمْ شُهَداءَ إِذْ حَضَرَ یَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قالَ لِبَنِیهِ ما تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِی قالُوا نَعْبُدُ إِلهَکَ وَ إِلهَ آبائِکَ إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ (۴)و کان إسماعیل عم یعقوب فسماه الله فی هذا الموضع أبا

وَ قَدْ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله الْعَمُّ وَالِدٌ.

فعلی هذا الأصل أیضا یطرد (۵)قول النبی صلی الله علیه و آله أنا ابن الذبیحین أحدهما ذبیح بالحقیقه و الآخر ذبیح بالمجاز و استحقاق الثواب علی النیه و التمنی فالنبی صلی الله علیه و آله هو ابن الذبیحین من وجهین علی ما ذکرناه. و للذبح العظیم وجه آخر

حَدَّثَنَا ابْنُ عُبْدُوسٍ عَنِ ابْنِ قُتَیْبَهَ عَنِ الْفَضْلِ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السلام یَقُولُ لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِیمَ أَنْ یَذْبَحَ مَکَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِیلَ الْکَبْشَ الَّذِی أَنْزَلَهُ عَلَیْهِ تَمَنَّی إِبْرَاهِیمُ أَنْ یَکُونَ قَدْ ذَبَحَ ابْنَهُ إِسْمَاعِیلَ بِیَدِهِ وَ أَنَّهُ لَمْ یُؤْمَرْ بِذَبْحِ الْکَبْشِ مَکَانَهُ لِیَرْجِعَ إِلَی قَلْبِهِ مَا یَرْجِعُ إِلَی قَلْبِ الْوَالِدِ الَّذِی یَذْبَحُ أَعَزَّ وُلْدِهِ عَلَیْهِ بِیَدِهِ فَیَسْتَحِقَّ بِذَلِکَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَی الْمَصَائِبِ فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ یَا إِبْرَاهِیمُ مَنْ أَحَبُّ خَلْقِی إِلَیْکَ فَقَالَ یَا رَبِّ مَا خَلَقْتَ خَلْقاً هُوَ

۱- بالدال المهمله لعله عبد اللّه بن داهر بن یحیی بن داهر الرازیّ أبو سلیمان المعروف بالاحمری المترجم فی لسان المیزان ۳ ص ۲۸۲ و فی فهرست النجاشیّ ص ۱۵۸ و اسم داهر محمد.

۲- هو عبد اللّه بن واقد الحرّانیّ أبو قتاده المتوفی فی ۲۱۰ کان أصله من خراسان ترجمه ابن حجر فی التقریب ص ۲۹۵.

۳- هکذا فی طبعه القدیم، و فی الجدید نقله عن نسخ خطیه هکذا: یرید بذلک العم. قلت أی یرید بأحدهما العم و هو إسحاق و بالآخر الأب و هو إسماعیل، و قد عرفت قبل ذلک فی الخبر الأوّل خلاف ذلک و هو أن أحدهما جده إسماعیل، و الآخر أبوه عبد اللّه.

۴- البقره: ۱۳۳.

۵- من اطرد الامر أی تبع بعضه بعضا و استقام، و تماثلت أحکامه.

أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَ فَهُوَ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ نَفْسُكَ- (۱)قَالَ بَلْ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي قَالَ فَوَلَدُهُ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ وَلَدُكَ قَالَ بَلْ وَلَدُهُ قَالَ فَذَبْحُ وَلَدِهِ ظُلْماً عَلَى أَيْدِي أَعْدَائِهِ أَوْجَعُ لِقَلْبِكَ أَوْ ذَبْحُ وَلَدِكَ بِيَدِكَ فِي طَاعَتِي قَالَ يَا رَبِّ بَلْ ذَبْحُهُ عَلَى أَيْدِي أَعْدَائِهِ أَوْجَعُ لِقَلْبِي قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ طَائِفَةً تَزْعُمُ أَنَّهَا مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ سَتَقْتُلُ الْحُسَيْنَ ابْنَهُ مِنْ بَعْدِهِ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ وَ يَسْتَوْجِبُونَ بِذَلِكَ سَخَطِي فَجَزِعَ إِبْرَاهِيمُ لِذَلِكَ وَ تَوَجَّعَ قَلْبُهُ وَ أَقْبَلَ يَبْكِي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ فَدَيْتُ جَزَعَكَ عَلَى ابْنِكَ إِسْمَاعِيلَ لَوْ ذَبَحْتَهُ بِيَدِكَ بِجَزَعِكَ (۲)عَلَى الْحُسَيْنِ وَ قَتْلِهِ وَ أَوْجَبْتُ لَكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ فَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ. (۳)

أقول: قد روى هذا الخبر فی ن عيون أخبار الرضا عليه السلام أيضا (۴).

**[ترجمه]عيون الاخبار، الخصال: پدر علی بن حسن بن فضال می گويد:

از امام رضا عليه السلام پرسيدم: معنای اين سخن پيامبر صلی الله عليه و آله که فرمود: من پسر دو قربانی هستم، چيست؟ حضرت در پاسخ فرمود: مقصود ايشان اسماعيل بن ابراهيم خليل الرحمن و عبد الله بن عبد المطلب بوده است. اسماعيل عليه السلام پسر بردباری بود که خداوند، ابراهيم عليه السلام را به او مژده داد. {و وقتی با او به جايگاه سعی رسيد گفت ای پسرک من، من در خواب [چنين] می بينم که تو را سر می برم. پس ببين چه به نظرت می آيد. گفت: ای پدر من آنچه را ماموری بکن.} و اسماعيل عليه السلام نفرمود که ای پدر من، آن چه در رؤيا ديدی را بکن. {ان شاء الله مرا از شکيبايان خواهی يافت.} چون ابراهيم عليه السلام خواست که اسماعيل عليه السلام را سر ببرد، خداوند او را با قربانیِ بزرگی رهانيد. آن قربانی، قوچی زيبا بود که در سياهی غذا می خورد - . در النهايه آمده است: ابراهيم عليه السلام قوچی را قربانی کرد که در سياهی راه می رفت، در سياهی می نگريست و در سياهی می خوابيد يعنی دست و پاهايش سياه رنگ بود. بنابر اين سخن، مقصود حضرت اين است که آن اندام های آن قوچ، سياه بود. برخی می گويند: مقصود، اين است که آن قوچ در ميان علف ها و چراگاه و سبزه ها اقامت داشت و وقتی سير می شد، به سمت سياهی رو می کرد و يا اين که آن قوچ به دليل فربه و عظيم الجثه بودن سايه بزرگی داشت و در آن سايه راه می رفت، غذا می خورد، می نگريست و پشکل می انداخت و اين از باب مجاز در فربه بودن است. - ،

در سياهی آب می نوشيد، در سياهی می نگريست، در سياهی راه می رفت، در سياهی ادرار می کرد و پشکل می انداخت و پيش از آن چهل سال در باغ های بهشت می چريد و از رحم مادينه ای بيرون نيامده بود. خداوند عزوجل به آن فرمود: باش و شد تا خون بهای اسماعيل عليه السلام گردد. بنابراين هر قربانی ای که در مِنی سر بريده می شود، خون بهايی برای اسماعيل عليه السلام تا روز قيامت است. اسماعيل عليه السلام يکی از آن دو قربانی بود - . عيون الاخبار: ۱۱۷، الخصال ۱: ۲۹ - .

می گويم: سپس او حديث را ادامه داد و داستان عبد الله را آورد. اين حديث به طور کامل در آينده خواهد آمد.

سپس صدوق رحمه الله می گويد: احاديث متفاوتی درباره آن قربانی وجود دارد. در برخی از اين احاديث مقصود از آن

قربانی، اسماعیل علیه السلام و در برخی اسحاق علیه السلام آمده است و وقتی اسناد احادیث درست باشد، به هیچ وجه نمی توان آنها را رد کرد و نپذیرفت. آن قربانی، اسماعیل علیه السلام بوده است،

اما اسحاق علیه السلام پس از به دنیا آمدن آرزو کرد که او همان کسی باشد که به پدرش فرمان سر بریدنش داده شد تا بدین وسیله در برابر فرمان خدا به مانند برادرش شکیبایی ورزد و تسلیم فرمان خدا شود و بدین سان به مرتبه برادرش در ثواب برسد. خداوند عزوجل از درون اسحاق علیه السلام به این امر پی برد و به دلیل آرزویش او را در میان فرشتگان خود قربانی می نامید.

ص: ۱۲۳

این تفسیر از سلیمان بن مهران از امام صادق علیه السلام روایت شده است. و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: من پسر دو قربانی هستم، مؤید این مطلب است - . در چاپ قدیم آن کتاب این طور آمده است، اما در چاپ جدید، به نقل از چند نسخه خطی می گوید: مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از آن سخن، عمو بوده است. می گویم: یعنی مقصود پیامبر از یکی از آن دو قربانی عمویش، اسحاق علیه السلام و از دیگری پدرش، اسماعیل علیه السلام بوده است. این در حالی است که ما پیشتر در حدیث نخست خلاف این تفسیر را دیده ایم. در آن حدیث آمده بود که یکی از آن دو قربانی، جدش اسماعیل علیه السلام و دیگری پدرش عبد الله بود. - ؛ زیرا خداوند عزوجل، عمو را در آیه {آیا وقتی که یعقوب را مرگ فرا رسید حاضر بودید؟ هنگامی که به پسران خود گفت پس از من چه را خواهید پرستید؟ گفتند: معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را می پرستیم.} پدر نامیده است. این در حالی است که اسماعیل علیه السلام، عموی یعقوب علیه السلام بود؛ از این رو خداوند او را در اینجا پدر نامید. همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عمو، پدر است». بنابراین، سخن ایشان که فرمودند: «من پسر دو قربانی هستم» نیز به مانند همان سخن قبلی ایشان است. و مقصود از آن دو قربانی، یکی قربانی حقیقی و دیگری از باب مجاز است. شایسته پاداش شدن نیز بر اساس نیّت و آرزو است. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله بنابر آنچه پیشتر گفتیم از هر دو وجه پسر دو قربانی است.

همچنین برای تفسیر قربانیِ بزرگ، وجه دیگری نیز وجود دارد: فضل گفت: شنیدم، امام رضا علیه السلام می‌فرماید: چون خداوند عزوجل به ابراهیم علیه السلام فرمان داد تا به جای پسرش اسماعیل علیه السلام، آن قوچ را که بر او نازل کرد سر ببرد ابراهیم علیه السلام آرزو کرد که ای کاش او پسرش را با دستانش سر می برید و به او فرمان سر بریدن آن قوچ به جای اسماعیل علیه السلام داده نمی شد. هدف ابراهیم علیه السلام از این آرزو آن بود که با این کار غم کسی که عزیز ترین پسرش را به دست خود سر می برد در دلش افکنده شود و از این رو شایسته والاترین درجات پاداش گیرندگان بر بلا ها شود. خداوند عزوجل به او وحی فرمود که ای ابراهیم، از میان مخلوقاتم چه کسی را از همه بیشتر دوست داری؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: پروردگارا، هیچ بنده ای را خلق نکردی که

ص: ۱۲۴

در نزد من محبوبتر از محبوبت محمد صلی الله علیه و آله باشد. بدین سان خداوند به او وحی فرمود که او برایت عزیزتر است

یا جانت؟ ابراهیم پاسخ داد: بلکه او عزیزتر از جان من است. خداوند فرمود: فرزند او برایت عزیزتر است یا فرزندت؟ ابراهیم پاسخ داد: بلکه فرزند او عزیزتر از فرزندانم است. خداوند فرمود: فرزند او مظلومانه به دست دشمنانش سر بریده شد؛ این امر دلت را بیشتر به درد می آورد یا سر بریده شدن پسرت به دست تو در راه اطاعت از من؟ ابراهیم پاسخ داد: بلکه سر بریده شدن فرزند او به دست دشمنانش دلم را بیشتر به درد می آورد. خداوند فرمود: ای ابراهیم، گروهی که می پندارند از امت محمد هستند پسرش حسین را پس از او از روی ظلم و دشمنی به مانند آن قوچ سر می برند و با این کارشان مستوجب خشم من می شوند.

ابراهیم علیه السلام با شنیدن این سخن بی تابی نمود، دلش به درد آمد و شروع به گریه کرد. خداوند عزوجل به او وحی فرمود که ای ابراهیم، خون بهای بی تابی‌ات بر پسرت اسماعیل را در صورت سر بریدنش به دست خودت با بی تابی ات بر حسین و کشته شدنش دادم و والاترین درجات پاداش گیرندگان بر بلایا را بر تو واجب ساختم. آیه {و او را در ازای قربانی بزرگی باز رهانیدیم.} نیز به همین امر اشاره دارد - . الخصال ۱: ۳۰، ۳۱ - .

می گویم: این حدیث در عیون الاخبار نیز آمده است - . عیون الاخبار: ۱۱۶ ، ۱۱۷ - .

**[ترجمه]

«۲»

فس، تفسیر القمی أَبِی عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَیُّوبَ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّ إِبْرَاهِیمَ أَتَاهُ جَبْرَئِیلُ علیه السلام عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ مِنْ یَوْمِ التَّرْوِیَهِ فَقَالَ یَا إِبْرَاهِیمُ ارْتَوِ مِنَ الْمَاءِ لَکَ وَ لِأَهْلِکَ وَ لَمْ یَکُنْ بَیْنَ مَکَّهَ وَ عَرَفَاتٍ مَاءٌ فَسُمِّیَتِ التَّرْوِیَهَ لِذَلِکَ فَذَهَبَ بِهِ حَتَّی انْتَهَی بِهِ إِلَی مِنًی فَصَلَّی بِهِ الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ وَ الْعِشَاءَیْنِ وَ الْفَجْرَ حَتَّی إِذَا بَزَغَتِ الشَّمْسُ خَرَجَ إِلَی عَرَفَاتٍ فَنَزَلَ بِنَمِرَهَ وَ هِیَ بَطْنُ عُرَنَهَ (۵)فَلَمَّا زَالَتِ الشَّمْسُ خَرَجَ وَ قَدِ اغْتَسَلَ فَصَلَّی الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ بِأَذَانٍ وَاحِدٍ وَ إِقَامَتَیْنِ وَ صَلَّی فِی مَوْضِعِ الْمَسْجِدِ الَّذِی بِعَرَفَاتٍ وَ قَدْ کَانَتْ ثَمَّ أَحْجَارٌ بِیضٌ فَأُدْخِلَتْ فِی الْمَسْجِدِ الَّذِی بُنِیَ ثُمَّ مَضَی بِهِ إِلَی الْمَوْقِفِ فَقَالَ یَا إِبْرَاهِیمُ اعْتَرِفْ بِذَنْبِکَ وَ اعْرِفْ مَنَاسِکَکَ وَ لِذَلِکَ سُمِّیَتْ عَرَفَهَ وَ أَقَامَ بِهِ حَتَّی غَرَبَتِ الشَّمْسُ

۱- فی نسخه: أو نفسک.

۲- فی نسخه من المصدر: قد قبلت جزعک.

۳- الخصال ج ۱: ۳۰- ۳۱. م.

۴- عیون الأخبار: ۱۱۶- ۱۱۷. م.

۵- بالفتح فالکسر: ناحیه بعرفه. و عرنه کهمزه: واد بحذاء عرفات. و قیل: بطن عرنه: مسجد عرفه و المسیل کله.

ثُمَّ أَفَاضَ بِهِ فَقَالَ یَا إِبْرَاهِیمُ ازْدَلِفْ إِلَی الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ فَسُمِّیَتِ الْمُزْدَلِفَهَ وَ أَتَی بِهِ الْمَشْعَرَ الْحَرَامَ فَصَلَّی بِهِ الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ الْآخِرَهَ بِأَذَانٍ وَاحِدٍ وَ إِقَامَتَیْنِ ثُمَّ بَاتَ بِهَا حَتَّی إِذَا صَلَّی بِهَا صَلَاهَ الصُّبْحِ أَرَاهُ الْمَوْقِفَ ثُمَّ أَفَاضَ بِهِ إِلَی مِنًی فَأَمَرَهُ فَرَمَی جَمْرَهَ الْعَقَبَهِ وَ عِنْدَهَا ظَهَرَ لَهُ إِبْلِیسُ ثُمَّ أَمَرَهُ بِالذَّبْحِ وَ إِنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام حِینَ أَفَاضَ مِنْ عَرَفَاتٍ بَاتَ عَلَی الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَ هُوَ قُزَحُ (۱)فَرَأَی فِی النَّوْمِ أَنْ یَذْبَحَ ابْنَهُ (۲)وَ قَدْ کَانَ حَجَّ بِوَالِدَتِهِ- (۳)فَلَمَّا انْتَهَی إِلَی مِنًی رَمَی الْجَمْرَهَ (۴)هُوَ وَ أَهْلُهُ وَ أَمَرَ سَارَهَ أَنْ زُورِی الْبَیْتَ وَ احْتَبَسَ الْغُلَامَ (۵)فَانْطَلَقَ بِهِ إِلَی مَوْضِعِ الْجَمْرَهِ الْوُسْطَی فَاسْتَشَارَ ابْنَهُ وَ قَالَ کَمَا حَکَی اللَّهُ یا بُنَیَّ إِنِّی أَری فِی الْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ ما ذا تَری فَقَالَ الْغُلَامُ کَمَا ذَکَرَ اللَّهُ امْضِ لِمَا أَمَرَکَ اللَّهُ بِهِ یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ وَ سَلَّمَا لِأَمْرِ اللَّهِ- (۶)وَ أَقْبَلَ شَیْخٌ فَقَالَ یَا إِبْرَاهِیمُ مَا تُرِیدُ مِنْ هَذَا الْغُلَامِ قَالَ أُرِیدُ أَنْ أَذْبَحَهُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ تَذْبَحُ غُلَاماً لَمْ یَعْصِ اللَّهَ طَرْفَهَ عَیْنٍ فَقَالَ إِبْرَاهِیمُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِی بِذَلِکَ فَقَالَ رَبُّکَ یَنْهَاکَ عَنْ ذَلِکَ وَ إِنَّمَا أَمَرَکَ بِهَذَا الشَّیْطَانُ فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِیمُ وَیْلَکَ إِنَّ الَّذِی بَلَّغَنِی هَذَا الْمَبْلَغَ هُوَ الَّذِی أَمَرَنِی بِهِ وَ الْکَلَامَ الَّذِی وَقَعَ فِی أُذُنِی فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا أَمَرَکَ بِهَذَا إِلَّا الشَّیْطَانُ فَقَالَ إِبْرَاهِیمُ لَا وَ اللَّهِ لَا أُکَلِّمُکَ ثُمَّ عَزَمَ عَلَی الذَّبْحِ فَقَالَ یَا إِبْرَاهِیمُ إِنَّکَ إِمَامٌ یُقْتَدَی بِکَ وَ إِنَّکَ إِنْ ذَبَحْتَهُ ذَبَحَ النَّاسُ أَوْلَادَهُمْ فَلَمْ یُکَلِّمْهُ وَ أَقْبَلَ عَلَی الْغُلَامِ وَ اسْتَشَارَهُ فِی الذَّبْحِ فَلَمَّا أَسْلَمَا

۱- فی المصدر: و هو فرغ و فی نسخه: و هو فرح. و لعلها مصحفان. و قزح بالضم فالفتح: القرن الذی یقف الامام عنده بالمزدلفه عن یمین الامام و هو المیقده و هو الموضع الذی کانت توقد فیه النیران فی الجاهلیه، و هو موقف قریش فی الجاهلیه إذ کانت لا تقف بعرفه؛ قاله یاقوت فی المعجم. قلت القرن باسکان الراء: الجبل الصغیر.

۲- فی نسخه: انه یذبح ابنه.

۳- فی المصدر: بوالدته ساره و أهله. م.

۴- فی نسخه: رمی جمره العقبه.

۵- فی المصدر و نسخه: و مرت ساره الی البیت و احتبس الغلام؛ الا ان فی النسخه: و أخذ الغلام.

۶- فی نسخه: و سلما للّه الامر.

جَمِیعاً لِأَمْرِ اللَّهِ قَالَ الْغُلَامُ یَا أَبَتَاهْ خَمِّرْ وَجْهِی (۱)وَ شُدَّ وَثَاقِی فَقَالَ إِبْرَاهِیمُ یَا بُنَیَّ الْوَثَاقَ مَعَ الذَّبْحِ لَا وَ اللَّهِ لَا أَجْمَعُهُمَا عَلَیْکَ الْیَوْمَ فَرَمَی لَهُ بِقُرْطَانِ الْحِمَارِ ثُمَّ أَضْجَعَهُ عَلَیْهِ وَ أَخَذَ الْمُدْیَهَ فَوَضَعَهَا عَلَی حَلْقِهِ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَی السَّمَاءِ ثُمَّ انْتَحَی عَلَیْهِ الْمُدْیَهَ وَ قَلَبَ جَبْرَئِیلُ الْمُدْیَهَ عَلَی قَفَاهَا (۲)وَ اجْتَرَّ الْکَبْشَ مِنْ قِبَلِ ثَبِیرٍ وَ أَثَارَ الْغُلَامَ مِنْ تَحْتِهِ وَ وَضَعَ الْکَبْشَ مَکَانَ الْغُلَامِ وَ نُودِیَ مِنْ مَیْسَرَهِ مَسْجِدِ الْخَیْفِ أَنْ یا إِبْراهِیمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِینُ (۳)قَالَ وَ لَحِقَ إِبْلِیسُ بِأُمِّ الْغُلَامِ حِینَ نَظَرَتْ إِلَی الْکَعْبَهِ فِی وَسْطِ الْوَادِی بِحِذَاءِ الْبَیْتِ فَقَالَ لَهَا مَا شَیْخٌ رَأَیْتُهُ قَالَتْ ذَاکَ بَعْلِی قَالَ فَوَصِیفٌ رَأَیْتُهُ مَعَهُ قَالَتْ ذَاکَ ابْنِی قَالَ فَإِنِّی رَأَیْتُهُ وَ قَدْ أَضْجَعَهُ وَ أَخَذَ الْمُدْیَهَ لِیَذْبَحَهُ فَقَالَتْ کَذَبْتَ إِنَّ إِبْرَاهِیمَ أَرْحَمُ النَّاسِ کَیْفَ یَذْبَحُ ابْنَهُ قَالَ فَوَ رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ رَبِّ هَذَا الْبَیْتِ لَقَدْ رَأَیْتُهُ أَضْجَعَهُ وَ أَخَذَ الْمُدْیَهَ فَقَالَتْ وَ لِمَ قَالَ زَعَمَ أَنَّ رَبَّهُ أَمَرَهُ بِذَلِکِ قَالَتْ فَحَقٌّ لَهُ أَنْ یُطِیعَ رَبَّهُ فَوَقَعَ فِی نَفْسِهَا أَنَّهُ قَدْ أُمِرَ فِی ابْنِهَا بِأَمْرٍ فَلَمَّا قَضَتْ نُسُکَهَا (۴)أَسْرَعَتْ فِی الْوَادِی رَاجِعَهً إِلَی مِنًی وَ هِیَ وَاضِعَهٌ یَدَهَا عَلَی رَأْسِهَا تَقُولُ یَا رَبِّ لَا تُؤَاخِذْنِی بِمَا عَمِلْتُ بِأُمِّ إِسْمَاعِیلَ قُلْتُ فَأَیْنَ أَرَادَ أَنْ یَذْبَحَهُ قَالَ عِنْدَ الْجَمْرَهِ الْوُسْطَی قَالَ وَ نَزَلَ الْکَبْشُ عَلَی الْجَبَلِ الَّذِی عَنْ یَمِینِ مَسْجِدِ مِنًی نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ وَ کَانَ یَأْکُلُ فِی سَوَادٍ وَ یَمْشِی فِی سَوَادٍ أَقْرَنَ قُلْتُ مَا کَانَ لَوْنُهُ قَالَ کَانَ أَمْلَحَ أَغْبَرَ (۵).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: معاویه بن عمار گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل در غروب خورشید روز ترویه نزد ابراهیم علیه السلام آمد و فرمود:

ای ابراهیم، با این آب، خود و خانواده ات را سیراب کن. در آن روزگار میان مکه و عرفات آبی وجود نداشت؛ از این رو آن روز، ترویه نامیده شد. جبرئیل علیه السلام، ابراهیم علیه السلام را تا مِنی برد. ابراهیم علیه السلام نماز ظهر، عصر، مغرب، عشاء و صبح را در آن جا خواند تا آن که خورشید برآمد. آن گاه به سوی عرفات بیرون رفت و در نمره که در دل عرنه است، فرود آمد - . نَمِره به فتح نون و کسر میم، نام ناحیه ای در عرفه است. عَرْنه بر وزن همزه نیز، نام وادی ای در مقابل عرفات است. برخی نیز می گویند که مسجد عرفه و تمام مسیل در عرنه واقع می شوند. - .

با غروب خورشید بیرون رفت و غسل نمود و نماز ظهر و عصر را با یک اذان و دو اقامه خواند. همچنین در جایگاه مسجدی نماز خواند که در عرفات است. در آن جا سنگ هایی سفید بود و آن سنگ ها در مسجدی وارد شدند که او بنا نهاد. سپس جبرئیل او را به آن جایگاه برد و فرمود: ای ابراهیم، به گناهت اعتراف کن و مناسکت را بشناس. از این رو آن جا عرفه نامیده شد. ابراهیم علیه السلام تا غروب خورشید در آن جا ماند.

ص: ۱۲۵

سپس جبرئیل او را به حرکت درآورد و فرمود: ای ابراهیم، به سوی مشعر الحرام بیا؛ از این رو آن جا مُزدَلِفه نامیده شد. جبرئیل او را به مشعر الحرام آورد. ابراهیم علیه السلام در آن جا نماز مغرب و عشاء را با یک اذان و دو اقامه خواند. سپس شب را در آن جا ماند تا آن که نماز صبح را در آن جا گزارد و موقف را به او نشان داد. سپس او را حرکت داده و به مِنی آورد. جبرئیل به او فرمان رمی جمره عقبه را داد و در آن جا بود که ابلیس بر او نمایان شد. سپس جبرئیل به او فرمان سر بریدن را داد. وقتی ابراهیم علیه السلام از عرفات آمد شب را در مشعر الحرام که همان کوه کوچک قُزَح - . در منبع، فرغ و در نسخه ای دیگر، فرح آمده است که شاید اشتباه باشند. قُزَح به ضم قاف و فتح زاء کوه کوچکی است که امام در آن جا در

مزدلفه در سمت راست امام می ایستد. قُزَح در زمان جاهلی آتشکده و جای ایستادن قریش بود؛ زیرا آنان در عرفه نمی ایستادند. یاقوت حموی این مطلب را در معجم البلدان خود آورده است. -

است، ماند. او در خواب دید که پسرش را سر می برد. ابراهیم علیه السلام به همراه مادر پسرش به حج آمده بود. وقتی به منی رسید به همراه خانواده اش رمی جمره کرد. وی به ساره فرمان داد تا به زیارت کعبه برود و پسرش را از رفتن بازداشت و او را به جایگاه جمره وسطی آورد. او با پسرش به مشورت پرداخت و همان طور که خداوند، سخنش را حکایت کرده است به او {گفت: ای پسرک من، من در خواب [چنین] می بینم که تو را سر می برم پس ببین چه به نظرت می آید؟} پسرش نیز همان طور که خداوند، سخنش را حکایت فرمود، گفت: به فرمان خداوند عمل کن. {ای پدر من، آنچه را ماموری بکن. ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت.} و هر دو تسلیم فرمان خداوند شدند. پیر مردی روی آورد و گفت: ای ابراهیم، از این پسر چه می خواهی؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: می خواهم او را سر ببرم. او گفت: پناه بر خدا، می خواهی پسری را سر ببری که گوشه چشمی از خداوند نافرمانی نکرده است. ابراهیم علیه السلام فرمود: خداوند مرا به این کار فرمان داده است. او گفت: پروردگارت تو را از این کار باز می دارد و این تنها شیطان است که به تو چنین فرمان داده است. ابراهیم علیه السلام به او فرمود: وای بر تو، آن کسی که مرا به اینجا رسانده و سخنی که در گوشم طنین انداخته مرا به انجام این کار فرمان داده است. او گفت: نه به خدا قسم این تنها شیطان است که به تو چنین فرمان داده است. ابراهیم علیه السلام فرمود: خیر، به خداوند سوگند که با تو سخن نمی گویم. سپس تصمیم به سر بریدن گرفت. او گفت: ای ابراهیم، تو امام و مقتدای دیگران هستی. اگر تو او را سر ببری، مردم نیز فرزندانشان را سر می برند. ابراهیم علیه السلام با او سخن نگفت و رو به پسرش کرد و با او درباره سر بریدنش به مشورت پرداخت. وقتی هر دو تسلیم فرمان خداوند شدند،

ص: ۱۲۶

پسر ابرهیم علیه السلام گفت: پدرجان، چهره ام را بپوشان و بندم را محکم کن. ابراهیم علیه السلام فرمود: پسرکم، هم تو را ببندم و هم تو را سر ببرم؟ خیر، به خداوند سوگند که امروز این دو کار با هم را در حق تو انجام نمی دهم. ابراهیم علیه السلام گلیمی که زیر پالان خر می گذارند را برای او پهن کرد. سپس او را روی آن خواباند و چاقو را در دست گرفت و روی گلوی او قرار داد. ابراهیم علیه السلام سر به آسمان برداشت. سپس آن را به سمت پسرش عرضه داشت و جبرئیل چاقو را به پشت برگرداند. جبرئیل آن قوچ را از کوه ثبیر پایین کشاند و پسر را از زیر دستان ابراهیم عیه السلام برانگیخت و آن قوچ را به جایش گذاشت. ندایی از سمت چپ مسجد خیف به گوش ابراهیم علیه السلام رسید {که ای ابراهیم. رؤیا[ی خود] را حقیقت بخشیدی. ما

نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم. * راستی که این همان آزمایش آشکار بود.} - . آیه ی دوم در مصدر نیامده است . - حضرت فرمود: ابلیس به مادر پسر ابراهیم علیه السلام برخورد. این برخورد، زمانی بود که ساره در وسط آن وادی روبروی بیت الله الحرام بود و به کعبه نگریست. ابلیس به او گفت: آن پیرمردی که دیدم که بود؟ ساره گفت: او شوهرم است. ابلیس گفت: آن خادم که با او دیدم که بود؟ ساره گفت: او پسرم است. ابلیس گفت: شوهرت را دیدم که پسرت را خوابانده و چاقو را در دست گرفته بود تا او را سر ببرد. ساره گفت: دروغ می گویی. ابراهیم، دلسوزترین مردم است. چگونه ممکن است

پسرش را سر ببرد؟! ابلیس گفت: سوگند به پروردگار آسمان و زمین و پروردگار این خانه که او را دیدم که پسرت را خوابانده و چاقو را در دست گرفته بود. ساره گفت: چرا؟ ابلیس گفت: پنداشت که خداوند، او را به انجام این کار فرمان داده است. ساره گفت: در این صورت حق دارد که از پروردگارش فرمانبرداری کند. به دل ساره افتاده بود که ابراهیم علیه السلام به انجام کاری درباره پسرش فرمان داده شده است. وقتی ساره مناسکش را انجام داد به سرعت در آن وادی به راه افتاد و به سمت مِنی بازگشت. او دستش را روی سرش قرار داده بود و می گفت: پروردگارا، مرا به دلیل آنچه با مادر اسماعیل کرده ام، مؤاخذه نکن. راوی می گوید که از حضرت پرسیدم: ابراهیم علیه السلام می خواست کجا پسرش را سر ببرد؟ حضرت پاسخ داد: در جمره وسطی. حضرت همچنین فرمود: آن قوچ از آسمان بر روی کوهی نازل شد که در سمت راست مسجد مِنی واقع است. آن قوچ در سیاهی غذا می خورد و در سیاهی راه می رفت و شاخدار بود. راوی می گوید که از حضرت پرسیدم: چه رنگی بود؟ حضرت پاسخ داد: سفید آمیخته با سیاهی و به رنگ خاک بود - . در نسخه دیگری آمده است: فراخ چشم بود. - .

**[ترجمه]

«۳»

قَالَ وَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی وَ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْنَاهُ عَنْ صَاحِبِ الذِّبْحِ فَقَالَ إِسْمَاعِیلُ علیه السلام وَ رُوِیَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ أَنَا ابْنُ الذَّبِیحَیْنِ یَعْنِی إِسْمَاعِیلَ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ.

ص: ۱۲۷

۱- أی استر وجهی.

۲- فی نسخه: و قلبها جبرئیل علی قفاها.

۳- الآیه الأخیره لیست فی المصدر. م.

۴- فی نسخه: فلما قضت مناسکها.

۵- الاغبر: ما لونه الغبره. و فی نسخه: الاعین و هو الذی عظم سواد عینه فی سعه.

فهذان الخبران عن الخاص فی الذبیح قد اختلفا فی إسحاق و إسماعیل و قد روت العامه خبرین مختلفین فی إسماعیل و إسحاق. (۱)

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: ابن سنان می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدیم: آن قربانی که بود؟ حضرت پاسخ داد: اسماعیل علیه السلام بود.و روایت شده از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: من، پسر دو قربانی هستم. مقصود ایشان، اسماعیل علیه السلام و عبد الله بن عبد المطلب بود.

ص: ۱۲۷

این دو حدیث که از شیعه درباره آن قربانی نقل شده اند، در این که او اسماعیل بود یا اسحاق اختلاف نظر دارند. اهل تسنن نیز دو حدیث متفاوت را درباره این که آن قربانی اسماعیل بوده یا اسحاق نقل کرده اند - . تفسیر القمی: ۵۵۷-۵۵۹ - .

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام و الکلام الذی وقع فی أذنی لعله معطوف علی الموصول المتقدم أی الکلام الذی وقع فی أذنی أمرنی بهذا فیکون کالتفسیر لقوله الذی بلغنی هذا المبلغ أو المراد بالأول الرب تعالی و بالثانی وحیه و یحتمل أن یکون خبرا لمبتدإ محذوف أی و هو الکلام الذی وقع فی أذنی و فی الکافی ویلک الکلام الذی سمعت هو الذی بلغ بی ما تری. (۲)و علی التقادیر المراد أن هذا الوحی هو الذی جعلنی نبیا و لا أشک فیه و القرطان البرزعه و هی الحلس الذی یلقی تحت الرحل و قال الجوهری أنحیت علی حلقه السکین أی عرضت له و قال الفیروزآبادی انتحی جد و فی الشی ء اعتمد و الوصیف کأمیر الخادم و الخادمه و إنما عبر الملعون هکذا تجاهلا عن أنه ابنه لیکون أبعد عن التهمه و الملحه بیاض یخالطه سواد و الأعین عظیم العین و فی بعض النسخ أغبر و لعله أظهر.

**[ترجمه]این که ابراهیم علیه السلام فرمود: (و سخنی که در گوشم طنین انداخته است) شاید عطف بر موصولی باشد که پیش از آن آمده است. یعنی سخنی که در گوشم طنین انداخت مرا به این کار فرمان داده است. بدین سان این سخن، مانند تفسیر سخن پیشینش است که فرمود: چیزی که مرا به این جا رسانده است. همچنین می تواند مقصود از سخن نخست، پروردگار متعال و مقصود از سخن دوم، وحی او باشد. احتمال دیگر، این است که (سخن)، خبر برای مبتدای محذوف باشد. یعنی آن، همان وحی است که در گوشم طنین انداخته است. در کافی آمده است: وای بر تو، آن سخنی که شنیدم، همان چیزی است که مرا به آن چه می بینی رسانده است - . فروع الکافی ۱: ۲۲۲ - .

بنابر تمامی این تقدیر ها مقصود از این وحی همان چیزی است که مرا پیامبر قرار داد و من در آن شک نمی کنم. قرطان، گلیمی است که زیر پالان می نهند. جوهری می گوید: أَنحَیتُ عَلی حَلقِهِ السِّکِّینَ یعنی چاقو را بر گلویش عرضه داشتم. فیروز آبادی می گوید: اِنتَحی یعنی کوشید. اِنتَحی فِی الشَّیء یعنی بر آن پافشاری کرد. وَصیف بر وزن امیر به معنای مرد یا زن خدمتکار است. این که ابلیس ملعون، پسر ابراهیم علیه السلام را این گونه خواند تنها به این دلیل بود که خواست خود را چنین

نشان دهد که نمی داند که او پسرش است و در نتیجه بتواند به طور کامل از تهمت دور باشد. مُلَحه به معنای سفیدی آمیخته با سیاهی است. أَعیَن یعنی فراخ چشم. همچنین در برخی نسخه ها، أَغبَر یعنی خاکی رنگ آمده است و شاید همین ظاهر تر باشد.

**[ترجمه]

«۴»

كا، الكافی عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدَوَيْهِ بْنِ عَامِرٍ جَمِيعاً عَنِ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مِثْلَ مَا مَرَّ فِي خَبَرِ مُعَاوِيَةَ وَ فِيهِ ثُمَّ انْتَحَى عَلَيْهِ فَقَلَبَهَا جَبْرَئِيلُ عَنْ حَلْقِهِ فَنَظَرَ إِبْرَاهِيمُ فَإِذَا هِيَ مَقْلُوبَةٌ فَقَلَبَهَا إِبْرَاهِيمُ عَلَى حَدِّهَا وَ قَلَبَهَا جَبْرَئِيلُ عَلَى قَفَاهَا فَفَعَلَ ذَلِكَ مِرَاراً ثُمَّ نُودِيَ مِنْ مَيْسَرَةِ مَسْجِدِ الْخَيْفِ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا وَ اجْتَرَّ الْغُلَامَ مِنْ تَحْتِهِ وَ فِي آخِرِهِ قَالَ فَلَمَّا جَاءَتْ سَارَةُ فَأُخْبِرَتِ الْخَبَرَ قَامَتْ إِلَى ابْنِهَا تَنْظُرُ فَإِذَا أَثَّرَ السِّكِّينُ خُدُوشاً فِي حَلْقِهِ فَفَزِعَتْ وَ اشْتَكَتْ وَ كَانَ بَدْوَ مَرَضِهَا الَّذِي هَلَكَتْ فَذَكَرَ أَبَانٌ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ أَرَادَ أَنْ يَذْبَحَهُ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي حَمَلَتْ أُمُّ رَسُولِ اللَّهِ عِنْدَ الْجَمْرَةِ الْوُسْطَى فَلَمْ يَزَلْ مَضْرَبُهُمْ يَتَوَارَثُونَهُ كَابِراً عَنْ كَابِرٍ

۱- تفسیر القمّیّ: ۵۵۷- ۵۵۹. م.

۲- فروع الکافی ۱: ۲۲۲. م.

حَتَّى كَانَ آخِرَ مَنِ ارْتَحَلَ مِنْهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیهما السلام فِي شَيْءٍ كَانَ بَيْنَ بَنِي هَاشِمٍ وَ بَيْنَ بَنِي أُمَيَّةَ فَارْتَحَلَ فَضَرَبَ بِالْعَرِينِ (۱).

**[ترجمه]الکافی: در این کتاب، حدیثی شبیه به حدیث معاویه از امام باقر و امام صادق علیهما السلام از ابو بصیر نقل شده است. در این حدیث چنین آمده است: سپس ابراهیم علیه السلام، چاقو را بر پسرش عرضه داشت و جبرئیل علیه السلام، آن را به پشت برگرداند. ابراهیم به چاقو نگریست و ناگهان دید که آن به پشت برگردانده شده است؛ از این رو آن را به سمت لبه اش برگرداند. اما جبرئیل علیه السلام، آن را به پشت برگرداند. ابراهیم این کار را چند بار تکرار کرد. سپس از سمت چپ مسجد خیف ندا داده شد{ که رؤیا[ی خود] را حقیقت بخشیدی.} جبرئیل، آن پسر را از زیر دستان ابراهیم بیرون کشاند. حضرت در پایان این حدیث فرمود: ساره که از ماجرا باخبر شده بود آمد، نزد پسرش رفت و وقتی ناگهان دید که چاقو چند خراش در گلویش بر جای گذاشته است بی تابی و گله کرد. آغاز بیماری اش که باعث مرگش نیز شد از همین جا بود. امام صادق علیه السلام فرمود: ابراهیم خواست که پسرش را در جمره وسطی همان جایی که مادر پیامبر صلی الله علیه و آله او را باردار شد سر ببرد. آنان پیوسته در همان جا منزل می گزیدند و آن را از یکدیگر به ارث می بردند

ص: ۱۲۸

تا آن که آخرین کسی که از آن جا رخت بربست، امام سجاد علیه السلام بود. حضرت به دلیل چیزی که میان بنی هاشم و بنی امیه رخ داد رخت بربست و به عرین رفت - . فروع الکافی ۱: ۲۲۲. حدیثِ آمده در کافی با حدیثی که در این جا آمده است، تفاوت هایی دارد. بنابراین به آن رجوع کنید. در معجم البلدان آمده است که عَرین بر وزن امیر، قباب مکه است. در حدیثِ آمده در مجمع البیان در این باره آمده است: عَرین بر وزن امیر فضای خانه و شهر است. عَرَنَه که در لهجه ای دیگر عُرُنه به ضم عین و راء تلفظ می شود، نام مکانی در عرفات است و جزء جایگاه نمی باشد. - .

**[ترجمه]

«۵»

فس، تفسیر القمی الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ السُّكَيْنِيُّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْبَجَلِيِّ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ هَارُونَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ قَالَ: سَأَلَ مَلِكُ الرُّومِ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ علیهما السلام عَنْ سَبْعَةِ أَشْيَاءَ خَلَقَهَا اللَّهُ لَمْ تَرْكُضْ فِي رَحِمٍ فَقَالَ علیه السلام أَوَّلُ هَذَا آدَمُ ثُمَّ حَوَّاءُ ثُمَّ كَبْشُ إِبْرَاهِيمَ ثُمَّ نَاقَةُ اللَّهِ ثُمَّ إِبْلِيسُ الْمَلْعُونُ ثُمَّ الْحَيَّةُ ثُمَّ الْغُرَابُ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ (۲).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: عبدالملک بن هارون گفت: امام صادق علیه السلام به نقل از پدرانش صلوات الله و سلامه علیهم فرمود: پادشاه روم از امام حسن بن علی علیهما السلام درباره هفت چیزی پرسید که خداوند، آنها را بی آن که در رحم قرار گرفته باشند، آفرید و حضرت پاسخ داد: نخستین آنها آدم علیه السلام و پس از او حوا، قوچ ابراهیم، شتر خدا، ابلیس ملعون، آن مار و آن کلاغی است که خداوند از آنها در قرآن یاد کرد - . تفسیر القمی: ۵۹۸. مصنف، این حدیث را به طور

کامل در باب مناظره های امام حسن و امام حسین علیه السلام آورده است. رک: ۱۰: ۱۲۹-۱۳۱ - .

**[ترجمه]

«۶»

ل، الخصال مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْيَشْكُرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ أَيَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ أَبِی لَيْلَى عَنِ الْحَسَنِ علیه السلام مِثْلَهُ (۳)

**[ترجمه]الخصال: در این کتاب حدیثی شبیه به حدیث بالا از امام حسن علیه السلام نقل شده است - . الخصال ۲: ۸ - .

**[ترجمه]

«۷»

ب، قرب الإسناد مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ قَالَ: سَأَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ أَسْبَاطٍ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام وَ أَنَا أَسْمَعُ عَنِ الذَّبِيحِ إِسْمَاعِيلُ أَوْ إِسْحَاقُ فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ أَ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ (۴).

**[ترجمه]قرب الاسناد: حسین بن علی بن فضّال می گوید: حسین بن اسباط در حالی که من می شنیدم از امام رضا علیه السلام پرسید که آن قربانی، اسماعیل علیه السلام بود یا اسحاق علیه السلام و حضرت پاسخ داد: آن قربانی، اسماعیل علیه السلام بوده است. آیا این سخن خداوند بلند مرتبه و متعال را نشنیده ای که فرمود: {و او را به اسحاق مژده دادیم.}؟ - . قرب الاسناد: ۱۷۳ -

**[ترجمه]

«۸»

ل، الخصال ع، علل الشرائع ن، عيون أخبار الرضا علیه السلام سَأَلَ الشَّامِيُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَنْ سِتَّةٍ لَمْ يَرْكُضُوا فِي رَحِمٍ فَقَالَ آدَمُ وَ حَوَّاءُ وَ كَبْشُ إِبْرَاهِيمَ وَ عَصَا مُوسَى وَ نَاقَةُ صَالِحٍ وَ الْخُفَّاشُ الَّذِی عَمِلَهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ فَطَارَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (۵).

**[ترجمه]الخصال، علل الشرائع، عیون الاخبار: آن مرد شامی از امام علی علیه السلام درباره شش چیزی پرسید که بدون قرار گرفتن در رحم آفریده شده اند و حضرت در پاسخ فرمود: آنها عبارتند از: آدم علیه السلام، حوا، قوچ ابراهیم علیه السلام، عصای موسی علیه السلام، شتر صالح علیه السلام و خفاشی که عیسی بن مریم علیه السلام ساخت و به اذن خداوند عزوجل به پرواز درآمد - . الخصال ۱: ۱۵۶، علل الشرائع: ۱۹۸، عیون الاخبار: ۱۳۵. مصنف، این حدیث را به طور کامل در کتاب الاحتجاجات ج ۱۰ ص ۷۵-۸۳ آورده است. - .

**[ترجمه]

«۹»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی ابْنُ الصَّلْتِ عَنِ ابْنِ عُقْدَهَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَنْبَسَهَ بْنِ عُمَرَ وَ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ یَزِیدَ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ: الذَّبِیحُ إِسْمَاعِیلُ (۶).

ص: ۱۲۹

۱- فروع الکافی ۱: ۲۲۲، و فیه اختلافات راجعه. و العرین کامیر فی المعجم هو قباب مکّه. و فی المجمع: فی الحدیث: «ارتحل فضرب بالعرین» هو کأمیر فناء الدار و البلد، و عرنه کهمزه و فی لغه بضمتین: موضع بعرفات و لیس من الموقف.

۲- تفسیر القمّیّ: ۵۹۸. و أخرجه المصنّف بتمامه فی باب مناظرات الحسن و الحسین علیهما السلام راجع ج ۱۰ ص ۱۲۹- ۱۳۱.

۳- الخصال ج ۲: ۸. م.

۴- قرب الإسناد: ۱۷۳. م.

۵- الخصال ج ۱: ۱۵۶، علل الشرائع: ۱۹۸، العیون ص ۱۳۵ و قد اخرج المصنّف الحدیث بتمامه فی کتاب الاحتجاجات راجع ج ۱۰: ۷۵- ۸۳.

۶- أمالی الشیخ ص ۲۱۵- ۲۱۶. م.

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: امام رضا علیه السلام از پدرانش نقل کرد: امام علی علیه السلام فرمود: آن قربانی، اسماعیل علیه السلام بود - . امالی شیخ طوسی: ۲۱۵ ، ۲۱۶ - .

ص: ۱۲۹

**[ترجمه]

«۱۰»

ع، علل الشرائع ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ السَّعْدَآبَادِيِّ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنِ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام كَيْفَ صَارَ الطِّحَالُ حَرَاماً وَ هُوَ مِنَ الذَّبِيحَهِ فَقَالَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام هَبَطَ عَلَيْهِ الْكَبْشُ مِنْ ثَبِيرٍ وَ هُوَ جَبَلٌ بِمَكَّهَ لِيَذْبَحَهُ أَتَاهُ إِبْلِيسُ فَقَالَ لَهُ أَعْطِنِی نَصِيبِی مِنْ هَذَا الْكَبْشِ قَالَ وَ أَيُّ نَصِيبٍ لَکَ وَ هُوَ قُرْبَانٌ لِرَبِّی وَ فِدَاءٌ لِابْنِی فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَنَّ لَهُ فِيهِ نَصِيباً وَ هُوَ الطِّحَالُ لِأَنَّهُ مَجْمَعُ الدَّمِ وَ حَرُمَ الْخُصْيَتَانِ لِأَنَّهُمَا مَوْضِعٌ لِلنِّكَاحِ وَ مَجْرًى لِلنُّطْفَهِ فَأَعْطَاهُ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام الطِّحَالَ وَ الْأُنْثَيَيْنِ وَ هُمَا الْخُصْيَتَانِ قَالَ فَقُلْتُ فَكَيْفَ حَرُمَ النُّخَاعُ قَالَ لِأَنَّهُ مَوْضِعُ الْمَاءِ الدَّافِقِ مِنْ كُلِّ ذَكَرٍ وَ أُنْثَى وَ هُوَ الْمُخُّ الطَّوِيلُ الَّذِی يَكُونُ فِی فَقَارِ الظَّهْرِ (۱).

**[ترجمه]علل الشرائع: ابان بن عثمان می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چگونه خوردن طحال که جزء قربانی است، حرام شد؟ حضرت در پاسخ فرمود: آن قوچ از ثَبیر که کوهی در مکه است بر ابراهیم علیه السلام نازل شد تا آن را سر ببرد. ابلیس نزد او آمد و به او گفت: سهمم از این قوچ را بده. ابراهیم علیه السلام فرمود:

تو از آن قربانی که برای پروردگارم و خون بهایی برای پسرم است، چه سهمی داری؟ در این هنگام خداوند عزوجل به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که او در آن، سهمی دارد و آن، طحال است؛ زیرا طحال، محل گرد آمدن خون است. همچنین خداوند، بیضه ها را حرام کرد؛ چرا که مکان آمیزش و مجرای نطفه است. بدین سان ابراهیم علیه السلام، طحال و دو چیز که آن دو بیضه ها بودند را به او داد. راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: چگونه خداوند، نخاع را حرام کرد؟ حضرت پاسخ داد: زیرا نخاع، جایگاه آبی است که از نر و ماده دفع می شود. همچنین نخاع، مغز بلندی است که در ستون فقرات قرار دارد - . علل الشرائع: ۱۸۸ - .

**[ترجمه]

«۱۱»

مع، معانی الأخبار ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ الْحِمْيَرِيِّ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَيُّهُمَا كَانَ أَكْبَرَ إِسْمَاعِيلُ أَوْ إِسْحَاقُ وَ أَيُّهُمَا كَانَ الذَّبِيحَ فَقَالَ كَانَ إِسْمَاعِيلُ أَكْبَرَ مِنْ إِسْحَاقَ بِخَمْسِ سِنِينَ وَ كَانَ الذَّبِيحُ إِسْمَاعِيلَ وَ كَانَتْ مَكَّهُ مَنْزِلَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِنَّمَا أَرَادَ إِبْرَاهِيمُ أَنْ يَذْبَحَ إِسْمَاعِيلَ أَيَّامَ الْمَوْسِمِ بِمِنًى قَالَ وَ كَانَ بَيْنَ بِشَارَهِ اللَّهِ لِإِبْرَاهِيمَ بِإِسْمَاعِيلَ وَ بَيْنَ بِشَارَتِهِ بِإِسْحَاقَ خَمْسُ سِنِينَ أَ مَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام حَيْثُ يَقُولُ رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِينَ إِنَّمَا

سَأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَرْزُقَهُ غُلَاماً مِنَ الصَّالِحِينَ وَ قَالَ فِي سُورَهِ الصَّافَّاتِ فَبَشَّرْناهُ بِغُلامٍ حَلِيمٍ يَعْنِي إِسْمَاعِيلَ مِنْ هَاجَرَ قَالَ فَفُدِيَ إِسْمَاعِيلُ بِكَبْشٍ عَظِيمٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ثُمَّ قَالَ وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ وَ بارَكْنا عَلَيْهِ وَ عَلى إِسْحاقَ يَعْنِي بِذَلِكَ إِسْمَاعِيلَ قَبْلَ الْبِشَارَهِ بِإِسْحَاقَ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ إِسْحَاقَ أَكْبَرُ مِنْ إِسْمَاعِيلَ وَ أَنَّ الذَّبِيحَ إِسْحَاقُ فَقَدْ كَذَّبَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْقُرْآنِ مِنْ نَبَئِهِمَا (۲).

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بإسناده إلى الصدوق مثله (۳).

**[ترجمه]معانی الاخبار: داود بن کثیر رقّی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اسماعیل علیه السلام بزرگ تر بود یا اسحاق علیه السلام؟ و قربانی، کدام یک از آن دو بود؟ حضرت پاسخ داد: اسماعیل علیه السلام پنج سال از اسحاق علیه السلام بزرگ تر بود. آن قربانی نیز اسماعیل علیه السلام بود. اسماعیل علیه السلام در مکه سکونت داشت و ابراهیم علیه السلام خواست تا در ایام موسم حج، او را در مِنی سر برد. حضرت همچنین فرمود: میان زمانی که خداوند فرمود ابراهیم را به اسماعیل علیه السلام مژده داد و زمانی که به اسحاق علیه السلام مژده داد، پنج سال فاصله بود. آیا سخن ابراهیم علیه السلام را نمی شنوی که عرض می کند: {ای پروردگار من مرا [فرزندی] از شایستگان بخش.} او تنها از خداوند خواست تا از میان شایستگان به او فرزندی ببخشد. خداوند در سوره صافات فرمود: {پس او را به پسری بردبار مژده دادیم.} مقصود از آن پسر، اسماعیل علیه السلام است که فرزند هاجر بود. حضرت در ادامه فرمود: اسماعیل علیه السلام در ازای یک قوچ بزرگ فدیه داده شد. سپس خداوند فرمود: {و او را به اسحاق که پیامبری از [جمله] شایستگان است مژده دادیم. و به او و به اسحاق برکت دادیم.} مقصود خداوند، این است که مژده داده شدن ابراهیم علیه السلام به اسماعیل علیه السلام پیش از مژده داده شدنش به اسحاق علیه السلام بوده است. بنابراین، هر کس گمان کند که اسحاق علیه السلام بزرگ تر از اسماعیل علیه السلام است و آن قربانی اسحاق است، به خبر آن دو که خداوند در قرآن نازل فرموده است، افترا بسته است - . معانی الاخبار: ۱۱۱ - .

قصص الانبیاء: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۲»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ

۱- علل الشرائع: ۱۸۸. م.

۲- معانی الأخبار: ۱۱۱. م.

۳- مخطوط. م.

أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: لَوْ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ شَيْئاً أَكْرَمَ مِنَ الضَّأْنِ لَفَدَى بِهِ إِسْمَاعِيلَ علیه السلام (۱).

**[ترجمه]الکافی: سعد بن سعد گفت:

ص: ۱۳۰

امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: اگر خداوند، چیزی را گرامی تر از میش می دانست، آن را خون بهای اسماعیل علیه السلام قرار می داد - . فروع الکافی ۲: ۱۶۸ - .

**[ترجمه]

«۱۳»

كا، الكافی عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ أَظُنُّهُ مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: لَوْ خَلَقَ اللَّهُ مُضْغَةً هِيَ أَطْيَبُ مِنَ الضَّأْنِ لَفَدَى بِهَا إِسْمَاعِيلَ علیه السلام (۲).

**[ترجمه]الکافی: محمد بن اسماعیل: امام رضا علیه السلام فرمود: اگر خداوند، گوشتی خوشبوتر از میش می آفرید، آن را خون بهای اسماعیل علیه السلام قرار می داد - . فروع الکافی ۲: ۱۶۷-۱۶۸. این، تنها پاره ای از آن حدیث است. - .

**[ترجمه]

«۱۴»

كا، الكافی بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: لَوْ عَلِمَ اللَّهُ خَيْراً مِنَ الضَّأْنِ لَفَدَى بِهِ قَالَ يَعْنِي إِسْحَاقَ (۳)هَكَذَا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ (۴).

**[ترجمه]الکافی: سعد بن سعد: امام رضا علیه السلام فرمود: اگر خداوند، چیزی را بهتر از میش می دانست، آن را خون بهای او قرار می داد. همچنین حضرت فرمود: مقصود از او، اسحاق علیه السلام است - . ظاهراً این توضیح از خود راوی است. پیشتر از سعد بن سعد، راوی این حدیث، نقل شد که آن قربانی، اسماعیل علیه السلام بود. - .

در حدیث این طور آمده است - . فروع الکافی ۲: ۱۶۸ - .

**[ترجمه]

«۱۵»

شی، تفسير العياشی عَنْ مُقَرِّنٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كَتَبَ يَعْقُوبُ إِلَى عَزِيزِ مِصْرَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ نُبْتَلَى فَقَدِ ابْتُلِيَ أَبُونَا

إِبْرَاهِيمُ بِالنَّارِ فَوَقَاهُ اللَّهُ وَ ابْتُلِيَ أَبُونَا إِسْحَاقُ بِالذَّبْحِ(۵).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: مقرن: امام صادق علیه السلام فرمود: یعقوب علیه السلام به عزیز مصر نامه ای نوشت و در آن فرمود: ما اهل بیت، آزموده می شویم. پدرمان ابراهیم علیه السلام با آتش آزموده شد و خداوند، او از گزند آتش حفظ کرد. پدرمان اسحاق علیه السلام نیز با قربانی شدن آزموده شد - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۶»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ سَارَهَ قَالَتْ لِإِبْرَاهِیمَ علیه السلام قَدْ كَبِرْتَ فَلَوْ دَعَوْتَ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَكَ وَلَداً فَيُقِرَّ أَعْيُنَنَا فَإِنَّ اللَّهَ قَدِ اتَّخَذَكَ خَلِيلًا وَ هُوَ مُجِيبٌ دَعْوَتَكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَسَأَلَ إِبْرَاهِيمُ رَبَّهُ أَنْ يَرْزُقَهُ غُلَاماً عَلِيماً فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنِّي وَاهِبٌ لَكَ غُلَاماً عَلِيماً ثُمَّ أَبْلُوكَ فِيهِ بِالطَّاعَهِ لِي قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَمَكَثَ إِبْرَاهِيمُ بَعْدَ الْبِشَارَهِ ثَلَاثَ سِنِينَ ثُمَّ جَاءَتْهُ الْبِشَارَهُ مِنَ اللَّهِ بِإِسْمَاعِيلَ مَرَّهً أُخْرَى بَعْدَ ثَلَاثِ سِنِينَ (۶).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی:محمد بن قاسم: امام صادق علیه السلام فرمود: ساره به ابراهیم گفت: تو پیر شده‌ای. ای کاش از پروردگارت می خواستی تا به تو فرزندی بدهد تا چشم ما را روشن سازد؛ زیرا خداوند، تو را دوست خود قرار داده است و ان شاء الله دعایت را اجابت می کند. از این رو ابراهیم از خداوند خواست تا به او پسری دانا ارزانی دارد. خداوند به او وحی فرمود که من به تو پسری دانا می بخشم و سپس تو را در راه اطاعت از من با همین پسر می آزمایم. راوی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ابراهیم علیه السلام پس از مژده داده شدن، سه سال درنگ کرد. پس از سه سال باری دیگر از سوی خداوند به اسماعیل علیه السلام مژده داده شد - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۷»

کا، الکافی عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام أَيْنَ أَرَادَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام أَنْ يَذْبَحَ ابْنَهُ قَالَ عَلَى الْجَمْرَهِ الْوُسْطَى وَ سَأَلْتُهُ عَنْ كَبْشِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام مَا كَانَ لَوْنُهُ وَ أَيْنَ نَزَلَ فَقَالَ أَمْلَحَ وَ كَانَ أَقْرَنَ وَ

۱- فروع الکافی ۲: ۱۶۸. م.

۲- فروع الکافی ۲: ۱۶۷- ۱۶۸ و هذا جزء من الحدیث. م.

۳- الظاهر أن التفسیر من الراوی، و قد تقدم عن سعد بن سعد راوی الحدیث أن الذبیح إسماعیل.

۴- فروع الكافى ۲: ۱۶۸. م.

۵- مخطوط. م.

۶- مخطوط. م.

نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى الْجَبَلِ الْأَيْمَنِ مِنْ مَسْجِدِ مِنًى وَ كَانَ يَمْشِي فِي سَوَادٍ وَ يَأْكُلُ فِي سَوَادٍ وَ يَنْظُرُ وَ يَبْعَرُ وَ يَبُولُ فِي سَوَادٍ (۱).

فوائد لا بد من التعرض لها الأولی فی تعیین الذبیح قال الرازی فی تفسیره اختلفوا فی أن هذا الذبیح من هو فقیل إنه إسحاق و قیل إن هذا قول (۲)عمر و علی و العباس بن عبد المطلب و ابن مسعود و کعب الأحبار و قتاده و سعید بن جبیر و مسروق و عکرمه و الزهری و السدی و مقاتل و قیل إنه إسماعیل و هو قول ابن عباس و ابن عمر و سعید بن المسیب و الحسن و الشعبی و مجاهد و الکلبی.

و احتج القائلون بأنه إسماعیل بوجوه

الْأَوَّلُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ وَ قَالَ لَهُ أَعْرَابِيٌّ يَا ابْنَ الذَّبِيحَيْنِ فَتَبَسَّمَ فَسُئِلَ عَنْ ذَلِکَ فَقَالَ إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ لَمَّا حفَرَ بِئْرَ زَمْزَمَ نَذَرَ إِنْ سَهَّلَ اللَّهُ (۳)لَهُ أَمْرَهَا لَيَذْبَحَنَّ أَحدَ وُلْدِهِ فَخَرَجَ السَّهْمُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ فَمَنَعَهُ أَخْوَالُهُ وَ قَالُوا لَهُ افْدِ ابْنَکَ بِمِائَةٍ مِنَ الْإِبِلِ فَفَدَاهُ بِمِائَةٍ مِنَ الْإِبِلِ وَ الذَّبِيحُ الثَّانِي إِسْمَاعِيلُ.

الحجه الثانیه نقل عن الأصمعی أنه قال سألت أبا عمرو بن العلاء عن الذبیح فقال أیا أصمعی أین عقلک و متی کان إسحاق بمکه و إنما کان إسماعیل بمکه و هو الذی بنی البیت مع أبیه و النحر بمکه.

الحجه الثالثه أن الله تعالی وصف إسماعیل بالصبر دون إسحاق فی قوله وَ إِسْماعِيلَ وَ إِدْرِيسَ وَ ذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ و هو صبره علی الذبح فوفی به.

الحجه الرابعه قوله تعالی فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ يَعْقُوبَ فنقول لو کان الذبیح إسحاق لکان الأمر بذبحه قبل ظهور یعقوب منه أو بعد ذلک و الأول باطل لأنه تعالی لما بشره بإسحاق و بشر معه بأنه یحصل منه یعقوب فقبل ظهور یعقوب منه لم یجز الأمر بذبحه و إلا حصل الخلف فی قوله وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ يَعْقُوبَ و الثانی

۱- فروع الکافی ۱: ۲۲۲. م.

۲- فی المصدر: و هذا قول عمر اه. م.

۳- فی المصدر: نذر للّه لئن سهل اه. م.

باطل لأن قوله فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قالَ يا بُنَيَّ إِنِّي أَرى فِي الْمَنامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ يدل على أن ذلك الابن لما قدر على السعى و وصل إلى حد القدره على الفعل أمر الله تعالى إبراهيم بذبحه و هذه تنافى وقوع هذه القصه فى زمان آخر فثبت أنه لا يجوز أن يكون الذبيح هو إسحاق.

الحجه الخامسه حكى الله تعالى عنه أنه قال إِنِّي ذاهِبٌ إِلى رَبِّي سَيَهْدِينِ ثم طلب من الله تعالى ولدا ليستأنس به فى غربته قال رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ و هذا السؤال إنما يحسن قبل أن يحصل له الولد لأنه لو حصل له ولد واحد لما طلب الولد الواحد لأن طلب الحاصل محال و قوله هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ لا يفيد إلا طلب الواحد و كلمه من للتبعيض و أقل درجات البعضيه الواحد فكان قوله مِنَ الصَّالِحِينَ لا يفيد إلا طلب الولد الواحد فثبت أن هذا السؤال لا يحسن إلا عند عدم كل الأولاد فثبت أن هذا السؤال وقع حال طلب الولد الأول و أجمع الناس على أن إسماعيل متقدم فى الوجود على إسحاق فثبت أن المطلوب بهذا الدعاء هو إسماعيل ثم إن الله تعالى ذكر عقيبه قصه الذبح فوجب أن يكون الذبيح هو إسماعيل.

الحجه السادسه الأخبار كثيره فى تعليق قرنى الكبش بالكعبه و كان الذبح بمكه و لو كان الذبيح إسحاق لكان الذبح بالشام.

و احتج من قال بأنه إسحاق بأن أول الآيه و آخرها يدل على ذلك أما أولها فإنه تعالى حكى عن إبراهيم عليه السلام قبل هذه الآيه أنه قال إِنِّي ذاهِبٌ إِلى رَبِّي سَيَهْدِينِ و أجمعوا على أن المراد مهاجرته إلى الشام ثم قال فَبَشَّرْناهُ بِغُلامٍ حَلِيمٍ فوجب أن يكون هذا الغلام الحليم قد حصل له فى الشام و ذلك الغلام ليس إلا إسحاق ثم قال بعده فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ هو ذلك الغلام الذى حصل فى الشام فثبت أن مقدمه هذه الآيه تدل على أن الذبيح هو إسحاق و أما مؤخره الآيه فهى أيضا تدل على ذلك لأنه تعالى لما تمم قصه الذبيح قال بعده وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ و معناه أنه بشره بكونه نبيا من الصالحين و ذكر هذه البشاره عند حكايه تلك القصه يدل على أنه تعالى إنما بشره بهذه النبوه لأجل أنه تحمل الشدائد فى قصه الذبح

فثبت لما ذكرنا أن أول الآيه و آخرها يدل على أن الذبيح هو إسحاق عليه السلام. الحجه الثانيه ما اشتهر من كتاب يعقوب عليه السلام (۱)من يعقوب إسرائيل الله بن إسحاق ذبيح الله بن إبراهيم خليل الله.

فهذا جمله الكلام فی هذا الباب و كان الزجاج يقول الله أعلم أيهما الذبيح.

و اعلم أنه يتفرع على ما ذكرناه اختلافهم فی موضع الذبح فالذين قالوا الذبيح هو إسماعيل قالوا كان المذبح بمنى و الذين قالوا إنه إسحاق قالوا هو بالشام و قيل بيت المقدس و الله أعلم انتهى. (۲)و قال الشيخ أمين الدين الطبرسی قدس الله روحه بعد ذكر القولين و كلا القولين قد رواه أصحابنا عن أئمتنا عليهم السلام إلا أن الأظهر فی الروايات أنه إسماعيل ثم ذكر بعض ما مر من الوجوه ثم قال و حجه من قال إنه إسحاق أن أهل الكتابين أجمعوا على ذلک و جوابه أن إجماعهم ليس بحجه و قولهم غير مقبول و روى محمد بن إسحاق عن محمد بن كعب القرظی (۳)قال كنت عند عمر بن عبد العزيز فسألنی عن الذبيح فقلت إسماعيل و استدللت بقوله وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ نَبِيًّا مِنَ الصّالِحِينَ فأرسل إلى رجل بالشام كان يهوديا و أسلم و حسن إسلامه و كان يرى أنه من علماء اليهود فسأله عمر بن عبد العزيز عن ذلک و أنا عنده فقال إسماعيل ثم قال و الله يا أمير المؤمنين إن اليهود ليعلم ذلک و لكنهم يحسدونكم معشر العرب على أن يكون أبوكم الذی كان من أمر الله فيه ما كان فهم يجحدون ذلک و يزعمون أنه إسحاق لأن إسحاق أبوهم انتهى. (۴)

أقول: لا يخفى ضعف ما احتجوا به على القول الأخير سوى الأخبار الداله على ذلک لكن يعارضها ما هو أكثر و أصح منها و يؤيدها ما ذكر من الوجوه أولا و إن كان بعضها لا يخلو من وهن و اشتهار هذا القول بين علماء الشيعه و محدثيهم فی جميع الأعصار.

۱- فی المصدر: من كتاب يعقوب عليه السلام إلى يوسف. م.

۲- مفاتيح الغيب ۷: ۱۵۵- ۱۵۶. م.

۳- بضم القاف و فتح الراء نسبه إلى قريظه.

۴- مجمع البيان ۸: ۴۵۳. م.

و أما الجمع بين الأخبار فيمكن حمل الأخبار الداله على المذهب الثانى على التقيه بأن يكون زمان صدور الخبر هذا القول أشهر بين علماء المخالفين و يمكن حمل بعضها على ما مر فى الخبر من تمنى الذبح و يمكن الجمع أيضا بالقول بوقوعهما معا إن لم ينعقد إجماع على كون الذبيح أحدهما.

وَ قَالَ الْكُلَيْنِيُّ بَعْدَ أَنْ أَوْرَدَ رِوَايَهَ عُقْبَهَ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليهما السلام أَنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَذَّنَ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ وَ كَانَ أَوَّلُ مَنْ أَجَابَهُ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ.

قال و حج إبراهيم عليه السلام هو و أهله و ولده و قال فمن زعم أن الذبيح هو إسحاق فمن هاهنا كان ذبحه.

وَ ذَكَرَ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَزْعُمَانِ أَنَّهُ إِسْحَاقُ وَ أَمَّا زُرَارَهُ فَزَعَمَ أَنَّهُ إِسْمَاعِيلُ (۱).

و غرضه رحمه الله من هذا الكلام رفع استبعاد عن كون إسحاق ذبيحا بأن إسحاق كان بالشام و الذى كان بمكه إسماعيل عليه السلام فكون إسحاق ذبيحا مستبعد فدفع هذا الاستبعاد بأن هذا الخبر يدل على أن إبراهيم عليه السلام قد حج مع أهله و ولده فيمكن أن يكون الأمر بذبح إسحاق فى هذا الوقت و يظهر منه رحمه الله أنه فى ذلک من المتوقفين. (۲)و قال الطبرسى رحمه الله و من قال إن الذبيح إسماعيل فمنهم محمد بن إسحاق بن بشار (۳)و ذكر أن إبراهيم كان إذا زار إسماعيل و هاجر حمل على البراق فيغدو من الشام فيقيل بمكه و يروح (۴)من مكه فيبيت عند أهله بالشام حتى إذا بلغ السعى أرى فى

۱- فروع الكافى ۱: ۲۲۱. م.

۲- لا يستفاد منه توقفه قدّس سرّه، لانه ذكر دليل المخالف فقط من دون أن يوعز إلى الخلاف أو الوفاق فيمكن أن يكون قدّس سرّه اكتفى بالشهره أو الإجماع بين الإماميّه من أنّه إسماعيل.

۳- هكذا فى النسخ و هو مصحف و الصحيح محمّد بن إسحاق بن يسار و هو محمّد بن إسحاق بن يسار أبو بكر المطلبى مولاهم المدنىّ نزيل العراق إمام المغازى، أورده الشيخ فى رجاله فى أصحاب الباقر و الصادق عليهما السلام، و قال: روى عنهما، و ترجمه العامّه فى كتبهم و بالغوا فى الثناء عليه، و ارخ وفاته الشيخ فى سنه احدى و خمسين و مائه و ابن حجر فى سنه ۱۵۰.

۴- يقيل أى ينام فى القائله أى منتصف النهار. يروح أى يذهب فى الرواح أى العشى.

المنام أن يذبحه فقال له يا بنى خذ الحبل و المديه ثم انطلق بنا إلى هذا الشعب لنحتطب (۱)فلما خلا إبراهيم بابنه فى شعب ثبير أخبره بما قد ذكره الله عنه فقال يا أبه اشدد رباطى حتى لا أضطرب و اكفف عنى ثيابك حتى لا ينتضح من دمى شی ء فتراه أمی و اشحذ شفرتک (۲)و أسرع مر السكين على حلقى ليكون أهون على فإن الموت شديد فقال له إبراهيم نعم العون أنت يا بنى على أمر الله ثم ذكر نحوا مما تقدم ذكره.

وَ رَوَى الْعَيَّاشِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام كَمْ كَانَ بَيْنَ بِشَارَةِ إِبْرَاهِيمَ بِإِسْمَاعِيلَ وَ بَيْنَ بِشَارَتِهِ بِإِسْحَاقَ قَالَ كَانَ بَيْنَ الْبِشَارَتَيْنِ خَمْسُ سِنِينَ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَبَشَّرْناهُ بِغُلامٍ حَلِيمٍ يَعْنِي إِسْمَاعِيلَ وَ هِيَ أَوَّلُ بِشَارَةٍ بَشَّرَ اللَّهُ بِهَا إِبْرَاهِيمَ فِي الْوَلَدِ وَ لَمَّا وُلِدَ لِإِبْرَاهِيمَ إِسْحَاقُ مِنْ سَارَةَ وَ بَلَغَ إِسْحَاقُ ثَلَاثَ سِنِينَ أَقْبَلَ إِسْمَاعِيلُ إِلَى إِسْحَاقَ وَ هُوَ فِي حَجْرِ إِبْرَاهِيمَ فَنَحَّاهُ وَ جَلَسَ فِي مَجْلِسِهِ فَبَصُرَتْ بِهِ سَارَةُ فَقَالَتْ يَا إِبْرَاهِيمُ يُنَحِّي ابْنُ هَاجَرَ ابْنِي مِنْ حَجْرِكَ وَ يَجْلِسُ هُوَ مَكَانَهُ لَا وَ اللَّهِ لَا يُجَاوِرُنِي هَاجَرُ وَ ابْنُهَا فِي بِلَادٍ أَبَداً فَنَحِّهِمَا عَنِّي وَ كَانَ إِبْرَاهِيمُ مُكْرِماً لِسَارَةَ يُعِزُّهَا وَ يَعْرِفُ حَقَّهَا وَ ذَلِكَ أَنَّهَا كَانَتْ مِنْ وُلْدِ الْأَنْبِيَاءِ وَ بِنْتَ خَالَتِهِ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ اغْتَمَّ لِفِرَاقِ إِسْمَاعِيلَ فَلَمَّا كَانَ فِي اللَّيْلِ أَتَى إِبْرَاهِيمَ آتٍ مِنْ رَبِّهِ فَأَرَاهُ الرُّؤْيَا فِي ذَبْحِ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ بِمَوْسِمِ مَكَّةَ فَأَصْبَحَ إِبْرَاهِيمُ حَزِيناً لِلرُّؤْيَا الَّتِي رَآهَا فَلَمَّا حَضَرَ مَوْسِمُ ذَلِكَ الْعَامِ حَمَلَ إِبْرَاهِيمُ هَاجَرَ وَ إِسْمَاعِيلَ فِي ذِي الْحِجَّةِ مِنْ أَرْضِ الشَّامِ فَانْطَلَقَ بِهِمَا إِلَى مَكَّةَ لِيَذْبَحَهُ فِي الْمَوْسِمِ فَبَدَأَ بِقَوَاعِدِ الْبَيْتِ الْحَرَامِ فَلَمَّا رَفَعَ قَوَاعِدَهُ وَ خَرَجَ إِلَى مِنًى حَاجّاً وَ قَضَى نُسُكَهُ بِمِنًى رَجَعَ إِلَى مَكَّةَ فَطَافَا بِالْبَيْتِ أُسْبُوعاً ثُمَّ انْطَلَقَ إِلَى السَّعْيِ فَلَمَّا صَارَا فِي الْمَسْعَى قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِإِسْمَاعِيلَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فِي الْمَوْسِمِ عَامِي هَذَا فَمَا ذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ فَلَمَّا فَرَغَا مِنْ سَعْيِهِمَا انْطَلَقَ بِهِ إِبْرَاهِيمُ إِلَى مِنًى وَ ذَلِكَ يَوْمَ النَّحْرِ فَلَمَّا انْتَهَى بِهِ إِلَى الْجَمْرَةِ الْوُسْطَى وَ أَضْجَعَهُ لِجَنْبِهِ

۱- هذا لا يخلو عن غرابه على مذهب الإماميّه، و هو بمذهب العامّه أشبه، و قد عرفت أن قائله من العامّه و إن كان يروى عن أئمه الشيعه أيضا.

۲- شحذ الشفره: أحدها. و الشفره: السكين العظيمه العريضه.

الْأَيْسَرِ وَ أَخَذَ السِّكِّينَ (۱)لِيَذْبَحَهُ نُودِیَ أَنْ یا إِبْراهِیمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا إِلَی آخِرِهِ وَ فُدِیَ إِسْمَاعِیلُ بِکَبْشٍ عَظِیمٍ فَذَبَحَهُ وَ تَصَدَّقَ بِلَحْمِهِ عَلَی الْمَسَاکِینِ.

وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ صَاحِبِ الذِّبْحِ قَالَ هُوَ إِسْمَاعِیلُ.

وَ عَنْ زِیَادِ بْنِ سُوقَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ صَاحِبِ الذِّبْحِ فَقَالَ إِسْمَاعِیلُ علیه السلام انْتَهَی (۲).

أقول هذه الأخبار المعتبره أیضا مصرحه بکون الذبیح إسماعیل و سیأتی فی کتاب الدعاء و کتاب المزار فی تضاعیف الدعوات و الزیارات ما یدل علی ذلک أیضا. (۳)الثانیه فی کیفیه هذا الأمر و رفعه قال الرازی اختلف الناس فی أن إبراهیم علیه السلام هل کان مأمورا بما ذا و هذا الاختلاف متفرع علی مسأله من مسائل أصول الفقه و هی أنه هل یجوز نسخ الحکم قبل حضور مده الامتثال فقال أکثر أصحابنا إنه یجوز و قالت المعتزله و کثیر من فقهاء الشافعیه و الحنفیه إنه لا یجوز فعلی القول الأول إن الله تعالی أمره بالذبح و علی القول الثانی لم یأمره بالذبح و إنما أمره بمقدمات الذبح و هذه مسأله شریفه من مسائل باب النسخ و احتج أصحابنا علی أنه یجوز نسخ الأمر قبل مجی ء مده الامتثال بأن الله تعالی أمر إبراهیم صلی الله علیه و آله بذبح ولده ثم إنه تعالی نسخه عنه قبل إقدامه علیه و ذلک یفید المطلوب و إنما قلنا إنه تعالی أمره بذبح الولد لوجهین.

الأول أنه علیه السلام قال لولده إِنِّی أَری فِی الْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فقال الولد افْعَلْ ما تُؤْمَرُ و هذا یدل علی أنه علیه السلام ما کان مأمورا بمقدمات الذبح بل بنفس الذبح ثم إنه أتی بمقدمات الذبح و أدخلها فی الوجود فحینئذ یکون قد أمر بشی ء و قد أتی به و فی هذا الموضع لا یحتاج إلی الفداء لکنه احتاج إلی الفداء بدلیل قوله تعالی

۱- فی نسخه: و أخذ الشفره.

۲- مجمع البیان ۸: ۴۵۴- ۴۵۵. م.

۳- و ممّا یؤید ذلک ما ورد أن أم الذبیح اشتکت و مرضت فماتت بعد ما رأت أثر السکین فی حلق ابنه، و لا خلاف أن هاجر ماتت بمکّه و دفنت فی حجر، و ان ساره ماتت بالشام.

وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ فـدل هذا على أنه لما أتى بالمأمور به و قد ثبت أنه أتى بكل مقدمات الذبح فهذا يدل على أنه تعالى كان قد أمره بنفس الذبح فإذا ثبت هذا فنقول إنه تعالى نسخ ذلك الحكم قبل إثباته و ذلك يدل على المقصود.

و قالت المعتزله لا نسلم أن الله تعالى أمره بذبح الولد بل نقول إنه تعالى أمره بمقدمات الذبح و يدل عليه وجوه الأول أنه ما أتى بالذبح و إنما أتى بمقدمات الذبح ثم إن الله تعالى أخبر عنه بأنه أتى بما أمر به بدليل قوله تعالى وَ نادَيْناهُ أَنْ يا إِبْراهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا و ذلك يدل على أنه تعالى إنما أمره فى المنام بمقدمات الذبح لا بنفس الذبح و تلك المقدمات عباره عن إضجاعه و وضع السكين على حلقه و العزم الصحيح على الإتيان بذلك الفعل.

الثانى الذبح عباره عن قطع الحلقوم فلعل إبراهيم عليه السلام قطع الحلقوم إلا أنه كلما قطع جزءا أعاده الله التأليف فلهذا السبب لم يحصل الموت. و الوجه الثالث و هو الذى عليه تعويل القوم أنه تعالى لو أمر شخصا معينا بإيقاع فعل معين فى وقت معين فهذا يدل على أن إيقاع ذلك الفعل فى ذلك الوقت حسن فإذا نهى عنه فذلك النهى يدل على أن إيقاع ذلك الفعل فى ذلك الوقت قبيح فلو حصل هذا النهى عقيب ذلك الأمر لزم أحد أمرين لأنه تعالى إن كان عالما بحال ذلك الفعل لزم أن يقال أمر بالقبيح أو نهى عن الحسن و إن لم يكن عالما به لزم جهل الله تعالى و أنه محال فهذا تمام الكلام فى هذا الباب.

و الجواب عن الأول أنا قد دللنا على أنه تعالى إنما أمره بالذبح أما قوله تعالى قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا فهذا يدل على أنه اعترف بكون ذلك الرؤيا (۱)واجب العمل به و لا يدل على أنه أتى بكل ما رآه فى ذلك المنام.

و أما قوله ثانيا كلما قطع إبراهيم عليه السلام جزءا أعاد الله التأليف إليه فنقول هذا باطل لأن إبراهيم عليه السلام لو أتى بكل ما أمر به لما احتاج إلى الفداء و حيث احتاج إليه علمنا أنه لم يأت بما أمر به.

۱- فى المصدر: تلك الرؤيا. م.

و أما قوله ثالثا إنه يلزم إما الأمر بالقبيح و إما الجهل فنقول هذا بناء على أن الله تعالى لا يأمر إلا بما يكون حسنا فى ذاته و لا ينهى إلا عما يكون قبيحا فى ذاته و هذا قولك بناء (۱)على تحسين العقل و تقبيحه و هو باطل و أيضا إنا نسلم ذلك إلا أنا نقول لم لا يجوز أن يقال أنه تعالى الآمر بالشى ء تاره يأمر لكون المأمور به حسنا و تاره يأمر لأجل أن ذلك الأمر يفعل لمصلحه (۲)من المصالح و لو لم يكن المأمور به حسنا أ لا ترى أن السيد إذا أراد أن يروض عبده فإنه يقول له إذا جاء يوم الجمعه فافعل الفعل الفلانى و يكون ذلك الفعل من الأفعال الشاقه و يكون مقصود السيد من ذلك الأمر ليس أن يأتى ذلك العبد بذلك الفعل بل أن يوطن العبد نفسه على الانقياد و الطاعه ثم إن السيد إذا علم منه أنه وطن نفسه على الطاعه فقد يزيل عنه ذلك التكليف فكذا هاهنا فلما لم تقيموا الدلاله على فساد هذا الاحتمال لم يتم كلامكم و الله أعلم انتهى. (۳)

أقول: لا ريب فى وقوع مثل ذلك الأمر الذى رفع قبل وقت الامتثال و إنما الخلاف فى توجيهه فذهبت المعتزله و أكثر المتكلمين من الإماميه إلى أن رفع التكليف قبل الامتثال قرينه داله على أن الأمر لم يكن على ظاهره بل كان المراد به أمرا آخر غير ما كان متبادرا منه كما فى قصه الذبح فإن رفع التكليف به قرينه على أن الأمر إنما كان متوجها إلى مقدمات الذبح و أما الآخرون فقالوا إن الأمر كان متوجها إلى نفس الذبح لكنه كان مشروطا بعدم النسخ قبل الفعل فالفريقان متفقان فى أنه قد ظهر بعد ذلك أمر كان المتبادر قبل ذلك خلافه و أن ثمره هذا التكليف ليس إلا العزم و توطين النفس على الفعل و أن الفداء كان لأمر قد ظهر عدم تعلق التكليف به إما لنسخه و كونه مشروطا بعدم النسخ أو لانكشاف أن الأمر إنما كان متوجها إلى مقدمات الفعل فإذا تأملت فيما ذكرنا يظهر لك أن الإشكالات الموردة فى هذا المقام مشتركه

۱- فى المصدر: و هذا بناء. م.

۲- : الامر يفيد صحه مصلحه اه. م.

۳- مفاتيح الغيب ۷: ۱۵۱- ۱۵۲. م.

بین الفریقین و أن الخلاف فی ذلک قلیل الجدوی و تفصیل القول فی ذلک یطلب من مظانه.

الثالث قال البیضاوی فی قوله تعالی فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ أی فلما وجد و بلغ أن یسعی معه فی أعماله و معه متعلق بمحذوف دل علیه السعی لا به لأن صله المصدر لا یتقدمه و لا ببلغ فإن بلوغهما لم یکن معا انتهی. (۱)أقول قد ظهر من بعض الأخبار السالفه أنه یحتمل أن یکون المراد بالسعی النسک المعروف بین الصفا و المروه فلاـ یحتاج إلی ما تکلفه إذ یحتمل تعلقه ببلغ کما لا یخفی.

**[ترجمه]الکافی: محمد می گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: ابراهیم علیه السلام خواست که پسرش را در کجا سر ببرد؟ و حضرت پاسخ داد: در جمره وسطی. از حضرت پرسیدم: آن قوچ چه رنگی بود و کجا نازل شد؟ حضرت پاسخ داد: سفید آمیخته با سیاهی و شاخدار بود

ص: ۱۳۱

و از آسمان بر روی کوه سمت راست مسجد مِنی نازل شد. آن قوچ در سیاهی راه می رفت، غذا می خورد، می نگریست، پشکل می انداخت و ادرار می کرد - . فروع الکافی ۱: ۲۲۲ - .

نکاتی چند که ناگزیریم به آنها اشاره کنیم:

نکته نخست، درباره مشخص ساختن آن قربانی است. رازی در تفسیر خود می گوید: بر سر این که این قربانی کیست، اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدند که او اسحاق علیه السلام است. برخی می گویند که این نظر از عمر، علی، عباس بن عبد المطلب، ابن مسعود، کعب احبار، قتاده، سعید بن جبیر، مسروق، عکرمه، زهری، سدّی و مقاتل روایت شده است. برخی دیگر نیز آن قربانی را اسماعیل می دانند. این نظر از ابن عباس، ابن عمر، سعید بن مسیّب، حسن، شعبی، مجاهد و کلبی نقل شده است.

کسانی که قائلند آن قربانی اسماعیل است، چند دلیل آورده اند:

دلیل اول: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من، پسرِ دو قربانی هستم. یک اعرابی به ایشان گفت: ای پسرِ دو قربانی و پیامبر صلی الله علیه و آله لبخند زدند. برخی از ایشان در این باره پرسیدند. ایشان فرمودند: وقتی عبد المطلب، چاه زمزم را کَند، نذر کرد که اگر خداوند، امورش را آسان گرداند، یکی از پسرانش را قربانی خواهد کرد. تیر قرعه به نام عبد الله درآمد. دایی های عبد الله، عبد المطلب را از این کار باز داشتند و به او گفتند: خون بهای پسرت را با صد شتر بده. بدین سان او صد شتر را خون بهای او قرار داد. دیگر قربانی، اسماعیل علیه السلام است.

دلیل دوم: اصمعی می گوید: از ابو عمر بن علاء درباره آن قربانی پرسیدم. او پاسخ داد: ای اصمعی، خِرَدَت کجاست؟ اسحاق علیه السلام کِی در مکه بود؟ تنها اسماعیل علیه السلام در مکه بود و هم او بود که به همراه پدرش کعبه را بنا نهاد و در مکه به عنوان قربانی قرار داده شد.

دلیل سوم: خداوند متعال در آیه {و اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را [یاد کن] که همه از شکیبایان بودند.} اسماعیل را به عنوان فرد صبور توصیف کرده است، ولی درباره اسحاق علیه السلام چنین تعبیری ندارد. مقصود از آن، صبر اسماعیل علیه السلام بر سر بریده شدن است که به آن وفا کرد.

دلیل چهارم: خداوند فرمود: {پس وی را به اسحاق و از پی اسحاق به یعقوب مژده دادیم.} می گوییم: اگر آن قربانی، اسحاق عیه السلام می بود فرمان سر بریدنش می بایست پیش از به دنیا آمدن یعقوب علیه السلام از او و یا پس از آن باشد. احتمال اول، باطل است؛ زیرا وقتی خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را به اسحاق علیه السلام و به همراه او به به دنیا آمدن یعقوب علیه السلام از او مژده داد. بنابراین روا نبود که خداوند فرمان به سر بریدن اسحاق علیه السلام می داد. در غیر این صورت در آیه {و از پی اسحاق به یعقوب} مغایرت، پیش می آمد. احتمال دوم نیز باطل است؛

ص: ۱۳۲

زیرا آیه {و وقتی با او به جایگاه سعی رسید گفت: ای پسرك من، من در خواب [چنین] می بینم که تو را سر می برم.} نشان می دهد که زمانی خداوند، فرمان سر بریدن آن پسر را به ابراهیم داد که آن پسر قدرت سعی داشت و به حدی رسیده بود که بتواند این کار را بکند. این مسئله با رخ دادن داستان سر بریدن در زمانی دیگر منافات دارد؛ از این رو ثابت می شود که روا نیست آن قربانی، اسحاق علیه السلام باشد.

دلیل پنجم: خداوند متعال با حکایت سخن ابراهیم علیه السلام فرمود: {من به سوی پروردگارم رهسپارم زودا که مرا راه نماید.} سپس ابراهیم علیه السلام از خداوند متعال می خواهد تا به او فرزندی بدهد تا مونسش در غربت شود. ابراهیم علیه السلام عرض کرد: {ای پروردگار من، مرا [فرزندی] از شایستگان ببخش.} این درخواست تنها زمانی شایسته است که پیش از فرزند دار شدنش باشد؛ زیرا اگر فرزندی می داشت، یک فرزند درخواست نمی کرد؛ چرا که درخواست آنچه حاصل آمده محال است. سخن او که عرض کرد: {مرا [فرزندی] از شایستگان بخش.} نیز تنها بر درخواست یک فرزند دلالت دارد. (مِن) در آیه، مِنِ تبعیضیه است و کمترین درجات بعضیّت، یک می باشد. بنابراین سخن او که عرض کرد: {از شایستگان} تنها درخواست یک فرزند را می رساند. پس ثابت شد که این درخواست تنها زمانی شایسته است که او اصلاً فرزندی نداشته باشد. همچنین ثابت شد که این درخواست هنگام طلب کردن فرزند اول بوده است. مردم اتفاق نظر دارند بر این که اسماعیل علیه اسلام پیش از اسحاق علیه السلام به دنیا آمد. بنابراین ثابت می شود که مقصود ابراهیم علیه السلام از این دعا اسماعیل علیه السلام بوده است. سپس خداوند متعال اندکی بعد از آن، داستان سر بریدن را می آورد. از این رو باید آن قربانی، اسماعیل علیه السلام باشد.

دلیل ششم: احادیث فراوانی مبنی بر آویخته شدن شاخ های آن قوچ بر کعبه و رخ دادن آن سر بریدن در مکه وارد شده است. بنابراین اگر آن قربانی، اسحاق علیه السلام می بود، باید آن سر بریدن در شام رخ می داد.

دلایل کسانی که قائلند آن قربانی، اسحاق علیه السلام بوده، این است که ابتدا و انتهای آن آیه بر این امر دلالت دارد. اما درباره ابتدای آن آیه می گویند که خداوند، پیش از این آیه با حکایت سخن ابراهیم علیه السلام فرمود: {من به سوی

پروردگارم رهسپارم. زودا که مرا راه نماید.} تمامی مفسران اتفاق نظر دارند که مقصود ابراهیم علیه السلام، هجرتش به سوی شام بود. سپس خداوند فرمود: {پس او را به پسری بردبار مژده دادیم.} لازمه این سخن، آن است که ابراهیم علیه السلام در شام صاحب این پسر بردبار شده باشد و آن پسر، کسی جز اسحاق علیه السلام

نمی تواند باشد. سپس خداوند فرمود: {و وقتی با او به جایگاه سعی رسید.} مقصود از آیه همان پسری است که در شام به دنیا آمد. بنابراین ثابت شد که ابتدای این آیه دلالت دارد بر این که آن قربانی، اسحاق علیه السلام است. انتهای این آیه نیز بر این امر دلالت دارد؛ زیرا وقتی خداوند متعال، داستان سر بریدن را به پایین رسانید، پس از آن فرمود: {و او را به اسحاق که پیامبری از [جمله] شایستگان است مژده دادیم.} یعنی خداوند، ابراهیم را مژده داد که اسحاق علیه السلام پیامبری از جمله شایستگان است. آمدن این مژده به هنگام حکایت آن داستان نشان می دهد که خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام این نبوّت را مژده داد. علتش نیز این بود که اسحاق علیه السلام آن سختی ها را در داستان سر بریده شدنش تحمل کرد.

بنابراین ثابت شد که ابتدا و انتهای آیه نشان می دهد که آن قربانی، اسحاق علیه السلام است.

دلیل دوم: معروف است که یعقوب علیه السلام نامه اش - . در منبع، نامه یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام آمده است. -

را این طور آغاز کرده است: از یعقوب اسرائیل الله، پسر اسحاق ذبیح الله، پسر ابراهیم خلیل الله.

این، خلاصه سخنانی بود که درباره این باب وجود دارد. زجّاج می گفت: خدا می داند که آن قربانی کدام یک از آن دو بوده است.

بدان که از آن چه بیان کرده ایم یک مطلب جا افتاده و آن، اختلاف نظر آنان در محل سر بریدن است. کسانی که قائلند آن قربانی، اسماعیل است، محل سر بریدن را مِنی می دانند. آنانی که قائلند آن قربانی، اسحاق علیه السلام است، نیز معتقدند که محل آن سر بریدن، شام بوده است. برخی نیز می گویند که سر بریدن در بیت المقدس رخ داده است. خداوند می داند. سخن رازی به پایان رسید - . مفاتیح الغیب ۷: ۱۵۵-۱۵۶ - .

شیخ امین الدین طبرسی رحمه الله پس از بیان این دو نظر می گوید: یاران ما هر دو نظر را از امامان ما علیهم السلام نقل کرده اند. در عین حال از ظاهر روایات بیشتر این بر می آید که آن قربانی، اسماعیل علیه السلام بوده است. سپس وی برخی دلایلی که پیشتر آمد، را تبیین می سازد. سپس می گوید: دلیل کسانی که می گویند آن قربانی، اسحاق علیه السلام بوده، این است که اهل دو کتاب بر آن اتفاق نظر

دارند. در پاسخ به آنان باید بگوییم که اتفاق نظر آنان، حجت، و سخنشان پذیرفته نیست. محمد بن کعب قُرَظی - . به ضم قاف و فتح راء، منسوب به قریظه است. -

می گوید: نزد عمر بن عبد العزیز بودم. او از من درباره آن قربانی پرسید. پاسخ دادم: او اسماعیل علیه السلام بوده است. استدلالم نیز آیه {و او را به اسحاق که پیامبری از [جمله] شایستگان است مژده دادیم.} بود. وی پیکی را به دنبال مردی از شام فرستاد. آن مرد، یهودی بود. سپس اسلام آورده و مسلمان شایسته ای شده بود. عمر معتقد بود که او از دانشمندان یهود است؛ از این رو در حضور من از او درباره آن قربانی پرسید. او پاسخ داد: آن قربانی، اسماعیل علیه السلام بوده است. سپس گفت: ای امیر المؤمنین، به خداوند سوگند که یهودیان، این را می دانند، اما از این که او پدر عرب ها است و آن فرمان الهی درباره اش نازل شد، بر شما عرب ها حسد می ورزند؛ از این رو این مسئله را انکار می کنند و مدعی اند که آن قربانی، اسحاق علیه السلام بوده است؛ زیرا اسحاق علیه السلام، پدر آنان است. سخن طبرسی به پایان رسید - . مجمع البیان ۸: ۴۵۳ - .

می گویم: ضعیف بودن دلایل کسانی که قائل به نظر دوم هستند، بر هیچ کس پوشیده نیست. بنابراین تنها آن احادیثی که آورده اند، بر این نظر دلالت دارد. در عین حال احادیثی وجود دارد که بیشتر و درست تر و با این احادیث نیز در تعارض است. همچنین دلایلی که در نظر اول آمده - هر چند خالی از ضعف نیست - و نیز معروف بودن این نظر در میان علما و محدثان شیعه در تمامی دوره ها این احادیث را تأیید می کند.

ص: ۱۳۴

اما درباره جمع میان آن احادیث باید بگوییم که می توان احادیثی که بر نظر دوم دلالت دارد را حمل بر تقیه کنیم، به این صورت که قائل شویم این نظر در زمانی که ائمه علیهم السلام آن احادیث را بیان فرمودند، میان مخالفان، معروف تر بوده است. همچنین می توان برخی از آن احادیث را بر آرزوی سر بریده شدن از سوی اسحاق علیه السلام حمل کرد. راه دیگر جمع میان آنها این است که بگوییم هر دو آن

سر بریدن ها رخ داده است، البته این زمانی است که اتفاق نظری مبنی بر این امر وجود نداشته باشد که آن قربانی، تنها یکی از آن دو بوده است.

کلینی پس از بیان روایت عقبه بن بشیر از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام می گوید: ابراهیم علیه السلام در میان مردم صدا زد و آنان را به حج فرا خواند. نخستین کسانی که به ندای او لبیک گفتند، از اهالی یمن بودند. وی همچنین می گوید: ابراهیم علیه السلام به همراه خانواده و پسرش به حج رفت. وی نیز می گوید: کسانی که قائلند آن قربانی، اسحاق علیه السلام بوده است، می‌گویند که سر بریدنش در اینجا بوده است.

وی از ابو بصیر نقل می کند که او از امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنید که ایشان آن قربانی را اسحاق علیه السلام می دانستند. اما زراره قائل بود که آن قربانی همان اسماعیل علیه السلام بوده است - . فروع الکافی ۱: ۲۲۱ - .

هدف مرحوم کلینی از این سخن، این بود که بعید نیست آن قربانی، اسحاق علیه السلام باشد. آنانی که آن را بعید می شمارند قائلند که اسحاق علیه السلام در شام بود و آن کسی که در مکه حضور داشت، اسماعیل علیه السلام بود. بنابراین این

که آن قربانی، اسحاق علیه السلام باشد، بعید است. اما مرحوم کلینی با بیان این حدیث، بعید شمردن آن را رد کرد. این حدیث نشان می دهد که ابراهیم علیه السلام به همراه خانواده و پسرش به حج رفت و می تواند فرمان به سر بریدن اسحاق علیه السلام در این زمان بوده باشد. از سخن مرحوم کلینی چنین به نظر می رسد که او در این باره توقف کرده است - . سخن مرحوم کلینی، نشان از مردد بودنش ندارد؛ زیرا او تنها دلیل مخالف را بیان کرد و اشاره نکرد به این که با آن مخالف است یا موافق. بنابراین احتمال دارد که او به شهرت یا اجماع میان امامیه مبنی بر این که آن قربانی، اسماعیل علیه السلام بوده، بسنده کرده است. - .

طبرسی رحمه الله می گوید: از جمله کسانی که قائل شدند به این که آن قربانی، اسماعیل علیه السلام بوده، محمد بن اسحاق بن بشّار - . در تمامی نسخه ها این طور آمده و نادرست است. درستش محمد بن اسحاق بن یسار است. او محمد بن اسحاق بن یسار ابو بکر مطلبی است که مولایشان مدنی، مهاجر عراق، امام مغازی است. شیخ، او را در کتاب رجال خود میان یاران امام باقر و امام صادق علیهما السلام آورده است. شیخ می گوید: او از این دو امام روایت کرده است و شرح حال او را عامه در کتاب هایشان آورده و در ستایش او اغراق کرده اند. شیخ، سال وفات او را ۱۵۱ ه- و ابن حجر، ۱۵۰ ه- دانسته اند. -

است. وی می گوید:

وقتی ابراهیم علیه السلام می خواست به دیدار اسماعیل علیه السلام و هاجر برود، بر بُراق می نشست و صبحگاهان از شام حرکت و در مکه قیلوله می کرد و شب هنگام از مکه باز می گشت و شب را در کنار خانواده اش در شام می گذراند تا این که به سعی رسید و در خواب دید

که پسرش را سر می برد. بنابراین به پسرش فرمود: ای پسرکم، ریسمان و چاقو را بگیر. سپس بیا به این دره برویم تا هیزم گرد آوریم - . این، بنا بر مذهب امامیّه اندکی عجیب است و به مذهب عامه نزدیک تر است. همچنین دانستیم که راوی آن از عامه است، هر چند این حدیث از ائمه شیعه علیهم السلام نیز این روایت می شود. - .

وقتی ابراهیم علیه السلام با پسرش در دره ثَبیر خلوت کرد، او را از آن چه خداوند درباره او گفته بود، آگاه ساخت. پسرش گفت: ای پدرم، بندم را محکم کن تا دست و پا نزنم و لباست را از من دور نگاه دار تا خونم بر آن پاشیده نشود تا مادرم آن را ببیند. کاردت را تیز کن و به سرعت بر گلویم بکش تا بر من آسان تر باشد؛ زیرا مرگ، سخت است. ابراهیم علیه السلام به او فرمود: ای پسرکم، تو در انجام فرمان خداوند، چه کمک خوبی هستی. سپس راوی، شبیه آنچه پیشتر آوردیم را گفت.

عیاشی با سلسله سند خود می گوید: برید بن معاویه عجلی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: میان مژده داده شدن ابراهیم علیه السلام به اسماعیل علیه السلام و مژده داده شدنش به اسحاق علیه السلام چند سال فاصله شد؟ حضرت پاسخ داد: میان این دو مژده، پنج سال فاصله افتاد. خداوند سبحان فرمود: {پس او را به پسری بردبار مژده دادیم.} مقصود از این آیه، اسماعیل علیه السلام است. این، نخستین مژده ای بود که خداوند به وسیله آن، ابراهیم عیه السلام را به فرزند دار شدن مژده

داد. وقتی ابراهیم علیه السلام، صاحب اسحاق علیه السلام از ساره شد و به سه سالگی رسید، اسماعیل علیه السلام رو به اسحاق علیه السلام که در دامان ابراهیم علیه السلام بود، کرد و او را کنار زد و به جایش نشست. ساره او را دید و گفت: ای ابراهیم، پسر هاجر، پسرم را از دامان تو کنار می زند و به جای او می

نشیند! نه به خداوند سوگند، هرگز نباید هاجر و پسرش در کنار من در یک سرزمین باشند. پس آنان را از من دور ساز. ابراهیم علیه السلام ساره را گرامی می‌داشت و حقش را به جا می آورد؛ زیرا ساره از نسل پیامبران و دختر خاله اش بود. این دوری بر ابراهیم علیه السلام گران آمد و از دوری اسماعیل علیه السلام غمگین شد. شبی از شب ها پیکی از سوی خداوند نزد ابراهیم علیه السلام آمد و آن رؤیا یعنی سر بریدن پسرش اسماعیل علیه السلام در موسم حج را به او نمایاند. ابراهیم علیه السلام به دلیل رؤیایی که دیده بود با حزن و اندوه شب را به صبح رسانید. وقتی موسم حج آن سال فرارسید، ابراهیم علیه السلام هاجر و اسماعیل علیه السلام را در ماه ذی الحجه از سرزمین شام برداشت و آنها را به مکه برد تا او را در آن موسم سر ببرد. ابراهیم علیه السلام، ابتدا پایه های کعبه را برافراشت. پس از برافراشتن آنها در حالی که مشغول به جا آوردن حج بود به سوی مِنی بیرون رفت و مناسکش را در مِنی به پایان رسانید و به مکه بازگشت. آن دو، هفت بار به دور کعبه طواف کردند. سپس به سوی سعی رفت. وقتی به سعی رسیدند ابراهیم علیه السلام به اسماعیل علیه السلام فرمود: ای پسرکم، من در خواب دیدم که تو را در موسم امسال سر می برم. نظر تو چیست؟ اسماعیل علیه السلام گفت: ای پدرم، به آن چه به آن فرمان داده شدی، عمل کن. وقتی آن دو سعی را به پایان رساندند ابراهیم علیه السلام، اسماعیل علیه السلام را در آن روز که روز قربانی بود، به مِنی برد. وقتی ابراهیم علیه السلام، او را به جمره وسطی رساند و او را به پهلوی

چپ خوابانید و چاقو را برداشت تا او را سر ببرد، ندا داده شد: {که ای ابراهیم، رؤیا[ی خود] را حقیقت بخشیدی.} تا آخر آیه. بدین سان اسماعیل علیه السلام در ازای قوچی بزرگ رهانیده شد و ابراهیم علیه السلام آن را سر برید و گوشتش را به بیچارگان صدقه داد.

عبد الله بن سنان می گوید: فردی از امام صادق علیه السلام درباره آن قربانی پرسید و حضرت پاسخ داد: آن قربانی، اسماعیل علیه السلام بوده است.

زیاد بن سوقه می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره آن قربانی پرسیدم و حضرت پاسخ داد: آن قربانی، اسماعیل علیه السلام بوده است. سخن طبرسی (ره) به پایان رسید - . مجمع البیان ۸: ۴۵۴-۴۵۵ - .

می گویم: این احادیث معتبر نیز به صراحت می گوید که آن قربانی، اسماعیل علیه السلام بوده است. در کتاب دعا و زیارت در لا به لای دعاها و زیارت نامه ها نیز مطالبی می آید که بر این امر دلالت دارد - . از جمله چیز هایی که مؤید این امر است، حدیثی است که می گوید: مادر آن قربانی پس از دیدن جای چاقو در گلوی پسرش گله و شکایت کرد و بیمار شد و به دلیل آن بیماری جان سپرد. همه اتفاق نظر دارند که هاجر، در مکه درگذشت و در حِجر اسماعیل علیه السلام به خاک سپرده شد و ساره در شام درگذشت. - .

نکته دوم، درباره چگونگی این فرمان و برداشته شدنش است:

رازی می گویـد: مردم، اختلاف نظر دارنـد که آیا ابراهیم علیه السـلام به چیزی فرمان داده شـده بود یا نه؟ این اختلاف نظر به مسـئله ای از مسائـل اصول فقه باز می گردد و عبارت است از این که آیا منسوخ کردن حکم پیش از زمان امتثال امر رواست؟ بیشتر یـاران مـا آن را روا می داننـد و معتزله و بسیاری از فقهای شافعی و حنفی، آن را روا نمی داننـد. بنابر نظر اول، خـداوند متعـال به ابراهیم علیه السـلام فرمـان سـر بریـدن را داد و بنـا بر نظر دوم، خداونـد، او را به این کار فرمان نـداده بود و تنها به او مقدمات سـر بریدن را فرمان داده بود. این، مسئله برجسته ای از مسائل باب نسخ است. دلیل یاران ما این است که رواست امر، پیش از فرا رسـیدن زمان امتثالش منسوخ گردد. بدین صورت که خداوند متعال، به ابراهیم علیه السـلام فرمان داد تا پسـرش را سر ببرد. سـپس آن فرمان را پیش از آن که ابراهیم علیه السلام به آن اقدام کند، از وی منسوخ ساخت و این امر، مطلوب یاران ما که جواز نسخ امر قبل از امتثال است را می رساند. ما به دو دلیل گفتیم که خدوند متعال، ابراهیم علیه السلام را به سر بریدن پسرش فرمان داد:

دلیل نخست، این است که ابراهیم علیه السـلام به پسـرش فرمود: {من در خواب [چنین] می بینم که تو را سـر می برم.} پسرش نیز گفت: {ای پـدر من، آنچه را مأموری بکن.} این امر نشان می دهـد که ابراهیم علیه السـلام به خود سـر بریـدن فرمان داده شـده بود نه به مقـدمات آن. سـپس او مقـدمات سـر بریـدن را انجـام داد و آنهـا را به وجود آورد. در این هنگام می بایست به چیزی فرمـان داده شـده و آن را انجـام داده باشـد. در اینجـا نیـازی به خون بهـا نـداشت و تنهـا زمـانی نیاز به آن پیـدا کرد که خداوند فرمود:

ص: ۱۳۷

{و او را در ازای قربانی بزرگی باز رهانیدیم.} این امر، نشان می دهد که ابراهیم علیه السـلام آن چه بدان فرمان داده شده بود را انجام نـداد و ثابت می شود که او تنها تمامی مقـدمات سـر بریدن را به جا آورد. این امر، دلالت می کند بر این که خداوند متعال، او را به خود سـر بریـدن فرمان داده بود. با ثابت شـدن این مسـئله می گوییم: خداونـد متعال، آن حکـم را پیش از ثابت کردنش منسوخ کرد و آن، بر مقصود خداوند دلالت دارد.

معتزله می گویند: ما نمی پذیریم که خداوند متعال ابراهیم علیه السـلام را به سـر بریدن پسـرش فرمان داده باشد، بلکه ما قائلیم به این که خداوند متعال او را به مقدمات سر بریدن پسرش فرمان داد. آنان برای سخن خود چند دلیل می آورند:

دلیل نخست: ابراهیم علیه السلام پسرش را سر نبرید و تنها مقدمات آن را فراهم کرد. همچنین خداوند متعال درباره او خبر داد که او آنچه به آن فرمـان داده شـده بود را انجام داد. آیه {او را نـدا دادیم که ای ابراهیم، رؤیا[ی خود] را حقیقت بخشـیدی.} نیز بر همین امر دلالت دارد. این آیه نشان می دهـد که خداونـد متعال ابراهیم علیه السـلام را تنها به مقدمات سـر بریدن فرمان داد نه به خود سر بریدن. آن مقدمات عبارت است از خواباندن پسرش، نهادن چاقو بر گلویش و عزم راستین بر انجام آن کار.

دلیل دوم: سـر بریـدن، عبارت است از بریـدن گلو. شاید ابراهیم علیه السـلام گلو را بریده باشد، اما هرگاه او بخشـی از گلو را

می برید خداوند، آن را دوباره پیوند می داد. از این رو مرگ به وجود نیامد.

دلیل سوم: این دلیل که این قوم بر آن تکیه می کنند، این است که اگر خداوند متعال شخص مشخصی را به انجام کار مشخصی در زمانی مشخص فرمان دهد نشان می دهد که انجام آن کار در آن زمان نیکو است و اگر از آن نهی کند نشان می دهد که انجام آن کار در آن زمان قبیح است. اگر این نهی اندکی پس از آن فرمان صورت گیرد، یکی از این دو امر حاصل می آید: یا خداوند متعال به حالت آن کار آگاه است که در این صورت لزوماً باید گفته شود که خداوند، فرمان به امر قبیح داده است یا از کار نیکی نهی فرموده است و یا از حالت آن کار آگاه نبوده است که لازمه آن، جهل خداوند متعال است که این امر محال است. سخن معتزله در این باب به طور کامل آورده شد.

در پاسخ به دلیل نخست باید بگوییم که ما دلیل آوردیم که خداوند متعال، ابراهیم علیه السلام را به سر بریدن فرمان داد. آیه {رؤیا[ی خود] را حقیقت بخشیدی.} نیز نشان می دهد که خود ابراهیم علیه السلام اذعان کرد به این که بر او واجب بود تا به آن رؤیا عمل کند و دلالت نمی کند بر این که او تمام آن چه در آن رؤیا دیده بود را عملی ساخت.

پاسخ دلیل دومشان که گفتند هرگاه ابراهیم علیه السلام بخشی از گلو را می برید خداوند، آن را دوباره پیوند می داد، این است که این استدلال، باطل است؛ زیرا اگر ابراهیم علیه السلام، تمام آن چه بدان فرمان داده شده بود را انجام می داد، دیگر نیاز به خون بها نداشت. بنابراین از آن جایی که او به آن خون بها نیاز پیدا کرد نتیجه می گیریم که تمام آن چه به آن فرمان داده شده بود را انجام نداد.

در پاسخ به دلیل سومشان که گفتند لازمه این امر یا فرمان دادن به چیزی قبیح است و یا جهل خداوند، باید بگوییم که آن، زمانی است که خداوند متعال به آن چه ذاتا نیکو است فرمان دهد و از آن چه ذاتا قبیح است، نهی کند. این سخن آنان بنا بر آن است که عقل، آن کار را نیکو یا قبیح بشمارد که این نیز باطل است. اگر هم سخن آنان را بپذیریم در عین حال باید بگوییم که چرا روا نیست گفته شود که خداوند متعال که فرمان دهنده به امور است گاهی به دلیل نیک بودن امری فرمان می دهد و گاهی نیز به دلیل آن که امری به خاطر مصلحتی از مصالح، نیکو است، مورد

امر واقع می شود، هر چند آن کار،(در ذات خود) نیک نباشد. آیا نمی بینی که مولا هر گاه بخواهد بنده اش را تربیت کند، به او می گوید که در روز جمعه فلان کار را بکن. آن کار نیز از کارهای سخت است. هدف مولا از این فرمان، این نیست که بنده، این کار را انجام دهد، بلکه می خواهد او را به اطاعت پذیری و پیروی عادت دهد. سپس وقتی مولا دریابد که آن بنده خود را به اطاعت پذیری عادت داده است، آن تکلیف را از عهده او بر می دارد. اینجا نیز به همین صورت است. بنابراین از آن جایی که معتزله دلیلی بر بطلان این احتمال نیاورده اند، سخنشان نیز کامل نگردیده است. خدا می داند. سخن رازی به پایان رسید - . مفاتیح الغیب ۷: ۱۵۱، ۱۵۲ - .

می گویم: بی تردید چنین فرمانی که پیش از انجامش از عهده مکلف به آن برداشته شده، اتفاق افتاده است. بنابراین، اختلاف

نظر، تنها بر سر توجیه آن است. معتزله و بسیاری از متکلمان امامیّه معتقدند به این که برداشتن تکلیف پیش از انجام آن، قرینه ای است که نشان می دهد فرمان، بر ظاهرش نبوده است، بلکه مقصود از آن، فرمانی دیگر غیر از آنچه از آن متبادر می شده، است. همان طور که در داستان سر بریدن این طور است. بنابراین برداشتن تکلیف به سر بریدن، قرینه ای است بر این که فرمان خداوند، تنها به مقدمات سر بریدن مربوط می شد. اما دیگران می گویند که آن فرمان، به خود سر بریدن مربوط می شد، اما مشروط بود به این که پیش از انجامش منسوخ نشود. بنابراین، دو گروه اتفاق نظر دارند بر این که آنچه پس از فرمان، ظاهر شد، پیش از آن، عکسش را به ذهن متبادر می ساخت. نتیجه این تکلیف تنها عزم و تربیت نفس بر انجام آن کار است. جایگزین شدن خون بها، به دلیل فرمانی بود که تکلیف به آن تعلق نگرفت؛ دلیلش، این است که آن فرمان منسوخ شد و یا مشروط به منسوخ نشدن بود و یا آشکار شد که آن فرمان به مقدمات آن کار تعلق دارد. اگر در آن چه آوردیم، تأمل بورزی بر تو روشن می شود که اشکالات آمده در این باب، میان هر دو گروه مشترک است.

ص: ۱۳۹

اختلاف نظر دراین باره، فایده اندکی دارد و مفصل سخن گفتن درباره اش زمانی است که فایده داشته باشد.

نکته سوم: بیضاوی در تفسیر آیه {و وقتی با او به جایگاه سعی رسید} می گوید: یعنی وقتی به دنیا آمد و به سنی رسید که به همراه ابراهیم علیه السلام در کارهایش می کوشید. (مَعَهُ) متعلق به محذوف است و (السَّعی) بر آن دلالت می کند نه این که به خود (السعی) متعلق باشد؛ زیرا صله مصدر بر خود مصدر مقدم نمی شود. همچنین (مَعَهُ) متعلق به (بَلَغَ) نیست؛ چرا که رسیدن هر دوی آنها باهم نبوده است. سخن بیضاوی به پایان رسید - . انوار التنزیل ۲: ۱۳۴. کل سخن بیضاوی بدین صورت است: گویی خداوند، فرمود: وقتی به سعی رسید. یکی پرسید: با چه کسی؟ یکی گفت: با او. این که تنها ابراهیم علیه السلام به عنوان شخصی که همراه پسرش بود، نامبرده شد، به این خاطر است که پدر در ملاطفت و خیر خواهی برای فرزندش، کامل تر از دیگران است؛ زیرا پدر، فرزندش را پیش از موقع به سعی کردن وا نمی دارد و یا به این خاطر که او از فرزندش که در آن هنگام سیزده ساله بود، درخواست این کار را کرد. پایان. - .

می گویم: از برخی احادیث پیشین روشن شد که احتمال دارد مقصود از سعی، همان آداب معروف میان صفا و مروه باشد؛ بنابراین نیاز به آنچه بیضاوی خود را برایش به تکلف انداخت، ندارد؛ زیرا همان طور که بر هیچ کس پوشیده نیست احتمال دارد که (مَعَه) متعلق به (بَلَغَ) باشد.

**[ترجمه]

باب ۷ قصص لوط علیه السلام و قومه

الآيات

الأعراف: «وَ لُوطاً إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفاحِشَةَ ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعالَمِينَ* إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّساءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ* وَ ما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُناسٌ يَتَطَهَّرُونَ* فَأَنْجَيْناهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ

كانَتْ مِنَ الْغابِرِينَ *وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ»(۸۰-۸۴)

هود: «وَ لَمَّا جاءَتْ رُسُلُنا لُوطاً سِيءَ بِهِمْ وَ ضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قالَ هذا يَوْمٌ عَصِيبٌ* وَ جاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَ مِنْ قَبْلُ كانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ قالَ يا قَوْمِ هؤُلاءِ بَناتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَ لَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ* قالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ ما لَنا فِي بَناتِكَ مِنْ حَقٍّ وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ ما نُرِيدُ* قالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلى رُكْنٍ شَدِيدٍ*

۱- أنوار التنزيل ۲: ۱۳۴ و تمام كلامه هذا: كأنّه قال: فلما بلغ السعى، فقيل مع من؟ فقيل: معه. و تخصيصه لان الأب أكمل فى الرفق و الاستصلاح له فلا يستسعيه قبل أوانه، أو لانه استوهبه لذلك و كان له يومئذ ثلاث عشره سنه انتهى. م.

قالُوا يا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ لا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُها ما أَصابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَ لَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ* فَلَمَّا جاءَ أَمْرُنا جَعَلْنا عالِيَها سافِلَها وَ أَمْطَرْنا عَلَيْها حِجارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ* مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَ ما هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ»(۷۷-۸۳)

الحجر: «وَ نَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْراهِيمَ *إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقالُوا سَلاماً قالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ* قالُوا لا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ عَلِيمٍ* قالَ أَ بَشَّرْتُمُونِي عَلى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ* قالُوا بَشَّرْناكَ بِالْحَقِّ فَلا تَكُنْ مِنَ الْقانِطِينَ* قالَ وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ* قالَ فَما خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ* قالُوا إِنَّا أُرْسِلْنا إِلى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ *إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ* إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنا إِنَّها لَمِنَ الْغابِرِينَ* فَلَمَّا جاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ* قالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ* قالُوا بَلْ جِئْناكَ بِما كانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ* وَ أَتَيْناكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصادِقُونَ* فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ اتَّبِعْ أَدْبارَهُمْ وَ لا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَ امْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ* وَ قَضَيْنا إِلَيْهِ ذلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دابِرَ هؤُلاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ* وَ جاءَ أَهْلُ الْمَدِينَهِ يَسْتَبْشِرُونَ* قالَ إِنَّ هؤُلاءِ ضَيْفِي فَلا تَفْضَحُونِ* وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لا تُخْزُونِ* قالُوا أَ وَ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعالَمِينَ* قالَ هؤُلاءِ بَناتِي إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ* لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ* فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَهُ مُشْرِقِينَ* فَجَعَلْنا عالِيَها سافِلَها وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ حِجارَةً مِنْ سِجِّيلٍ* إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ* وَ إِنَّها لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ* إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ»(۵۱-۷۷)

الأنبياء: «وَ لُوطاً آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْقَرْيَهِ الَّتِي كانَتْ تَعْمَلُ الْخَبائِثَ إِنَّهُمْ كانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فاسِقِينَ* وَ أَدْخَلْناهُ فِي رَحْمَتِنا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ»(۷۴-۷۵)

الشعراء: «كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ* إِذْ قالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَ لا تَتَّقُونَ* إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ *فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ* وَ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلى رَبِّ الْعالَمِينَ* أَ تَأْتُونَ الذُّكْرانَ مِنَ الْعالَمِينَ* وَ تَذَرُونَ ما خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْواجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عادُونَ* قالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ* قالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقالِينَ* رَبِّ نَجِّنِي وَ أَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ* فَنَجَّيْناهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ* إِلَّا عَجُوزاً فِي

الْغابِرِينَ* ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ*وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَساءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ* إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَهً وَ ما کانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ* وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ»(۱۶۰-۱۷۵)

النمل: «وَ لُوطاً إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفاحِشَهَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ* أَ إِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهْوَهً مِنْ دُونِ النِّساءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ *فَما کانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْیَتِکُمْ إِنَّهُمْ أُناسٌ یَتَطَهَّرُونَ* فَأَنْجَیْناهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْناها مِنَ الْغابِرِینَ* وَ أَمْطَرْنا عَلَیْهِمْ مَطَراً فَساءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِینَ»(۵۴-۵۸)

العنکبوت: «وَ لُوطاً إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ إِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الْفاحِشَهَ ما سَبَقَکُمْ بِها مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعالَمِینَ* أَ إِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِیلَ وَ تَأْتُونَ فِی نادِیکُمُ الْمُنْکَرَ فَما کانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قالُوا ائْتِنا بِعَذابِ اللَّهِ إِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ* قالَ رَبِّ انْصُرْنِی عَلَی الْقَوْمِ الْمُفْسِدِینَ* وَ لَمَّا جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِیمَ بِالْبُشْری قالُوا إِنَّا مُهْلِکُوا أَهْلِ هذِهِ الْقَرْیَهِ إِنَّ أَهْلَها کانُوا ظالِمِینَ* قالَ إِنَّ فِیها لُوطاً قالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِیها لَنُنَجِّیَنَّهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ کانَتْ مِنَ الْغابِرِینَ* وَ لَمَّا أَنْ جاءَتْ رُسُلُنا لُوطاً سِیءَ بِهِمْ وَ ضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قالُوا لا تَخَفْ وَ لا تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوکَ وَ أَهْلَکَ إِلَّا امْرَأَتَکَ کانَتْ مِنَ الْغابِرِینَ* إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلی أَهْلِ هذِهِ الْقَرْیَهِ رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِما کانُوا یَفْسُقُونَ* وَ لَقَدْ تَرَکْنا مِنْها آیَهً بَیِّنَهً لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ»(۲۸-۳۵)

الصافات: «وَ إِنَّ لُوطاً لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ* إِذْ نَجَّیْناهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِینَ* إِلَّا عَجُوزاً فِی الْغابِرِینَ* ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِینَ* وَ إِنَّکُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَیْهِمْ مُصْبِحِینَ* وَ بِاللَّیْلِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ»(۱۳۳-۱۳۸)

الذاریات: «قالَ فَما خَطْبُکُمْ أَیُّهَا الْمُرْسَلُونَ* قالُوا إِنَّا أُرْسِلْنا إِلی قَوْمٍ مُجْرِمِینَ* لِنُرْسِلَ عَلَیْهِمْ حِجارَهً مِنْ طِینٍ* مُسَوَّمَهً عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُسْرِفِینَ* فَأَخْرَجْنا مَنْ کانَ فِیها مِنَ الْمُؤْمِنِینَ* فَما وَجَدْنا فِیها غَیْرَ بَیْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ *وَ تَرَکْنا فِیها آیَهً لِلَّذِینَ یَخافُونَ الْعَذابَ الْأَلِیمَ»(۳۱-۳۷)

القمر: «کَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ* إِنَّا أَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ حاصِباً إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّیْناهُمْ بِسَحَرٍ* نِعْمَهً مِنْ عِنْدِنا کَذلِکَ نَجْزِی مَنْ شَکَرَ *وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنا فَتَمارَوْا

بِالنُّذُرِ* وَ لَقَدْ راوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذابِي وَ نُذُرِ* وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذابٌ مُسْتَقِرٌّ* فَذُوقُوا عَذابِي وَ نُذُرِ* وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ* فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ»(۳۳-۴۰)

التحريم: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كانَتا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَيْنِ فَخانَتاهُما فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُما مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ»(۱۰)

lt;meta info="- وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّن الْعَالَمِينَ * إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ النِّسَاء بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ * وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَن قَالُواْ أَخْرِجُوهُم مِّن قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ * فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ * وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَرًا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ - . اعراف / ۸۰-۸۴ - .

{و لوط را [فرستادیم] هنگامی که به قوم خود گفت آیا آن کار زشت[ی] را مرتکب می شوید که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است. شما از روی شهوت به جای زنان با مردان درمی آمیزید. آری شما گروهی تجاوزکارید. ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند آنان را از شهرتان بیرون کنید؛ زیرا آنان کسانی اند که به پاکی تظاهر می کنند. پس او و خانواده اش را غیر از زنش که از زمره باقیماندگان [در خاکستر مواد گوگردی] بود نجات دادیم. و بر سر آنان بارشی [از مواد گوگردی] بارانیدیم. پس ببین فرجام گنهکاران چسان بود.}

- وَلَمَّا جَاءتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ * وَجَاءهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِن قَبْلُ كَانُواْ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلاء بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُواْ اللّهَ وَلاَ تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنكُمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ * قَالُواْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ * قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ *

ص: ۱۴۰

قَالُواْ يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلُواْ إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَلاَ يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ إِلاَّ امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ * فَلَمَّا جَاء أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنضُودٍ * مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ - . هود / ۷۷-۸۳ - .

{و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند به [آمدن] آنان ناراحت و دستش از حمایت ایشان کوتاه شد و گفت امروز روزی سخت است. و قوم او شتابان به سویش آمدند و پیش از آن کارهای زشت می کردند. [لوط] گفت ای قوم من، اینان دختران منند. آنان برای شما پاکیزه ترند. پس از خدا بترسید و مرا در کار مهمانانم رسوا مکنید. آیا در میان شما آدمی عقل رس پیدا نمی شود. گفتند: تو خوب می دانی که ما را به دخترانت حاجتی نیست و تو خوب می دانی که ما چه می خواهیم. [لوط] گفت کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می جستم. گفتند: ای لوط ما فرستادگان پروردگار توییم. آنان هرگز به تو دست نخواهند یافت. پس پاسی از شب گذشته خانواده ات را حرکت ده و هیچ کس از شما نباید واپس بنگرد مگر زنت که آنچه به ایشان رسد به او [نیز] خواهد رسید. بی گمان وعده گاه آنان صبح است. مگر صبح نزدیک نیست. پس چون فرمان ما آمد آن [شهر] را زیر و زبر کردیم و سنگ پاره هایی از [نوع] سنگ گلهای لایه لایه بر آن

فرو ریختیم. [سنگهایی] که نزد پروردگارت نشان زده بود و [خرابه های] آن از ستمگران چندان دور نیست.}

– وَنَبِّئْهُمْ عَن ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ * إِذْ دَخَلُواْ عَلَيْهِ فَقَالُواْ سَلامًا قَالَ إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ * قَالُواْ لاَ تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ عَلِيمٍ * قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَن مَّسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ * قَالُواْ بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلاَ تَكُن مِّنَ الْقَانِطِينَ * قَالَ وَمَن يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلاَّ الضَّآلُّونَ * قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ * قَالُواْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ * إِلاَّ آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلاَّ امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ * فَلَمَّا جَاء آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ * قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ * قَالُواْ بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُواْ فِيهِ يَمْتَرُونَ * وَأَتَيْنَاكَ بَالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ * فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلاَ يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ وَامْضُواْ حَيْثُ تُؤْمَرُونَ * وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلاء مَقْطُوعٌ

مُّصْبِحِينَ * وَجَاء أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ * قَالَ إِنَّ هَؤُلاء ضَيْفِي فَلاَ تَفْضَحُونِ * وَاتَّقُوا اللّهَ وَلاَ تُخْزُونِ * قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ * قَالَ هَؤُلاء بَنَاتِي إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ * لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ * فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ * فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ * إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ * وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ * إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّلْمُؤمِنِينَ – . حجر / ۵۱–۷۷ – .

{و از مهمانان ابراهیم به آنان خبر ده. هنگامی که بر او وارد شدند و سلام گفتند. [ابراهیم] گفت: ما از شما بیمناکیم. گفتند: مترس که ما تو را به پسری دانا مژده می دهیم. گفت: آیا با این که مرا پیری فرا رسیده است بشارتم می دهید به چه بشارت می دهید. گفتند ما تو را به حق بشارت دادیم. پس از نومیدان مباش. گفت چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش نومید می شود. [سپس] گفت: ای فرشتگان [دیگر] کارتان چیست. گفتند ما به سوی گروه مجرمان فرستاده شده ایم. مگر خانواده لوط که ما قطعا همه آنان را نجات می دهیم. جز زنش را که مقدر کردیم او از بازماندگان [در عذاب] باشد. پس چون فرشتگان، نزد خاندان لوط آمدند. [لوط] گفت: شما مردمی ناشناس هستید. گفتند: [نه] بلکه برای تو چیزی آورده ایم که در آن تردید می کردند. و حق را برای تو آورده ایم و قطعا ما راستگوئیانیم. پس پاسی از شب [گذشته] خانواده ات را حرکت ده و [خودت] به دنبال آنان برو و هیچ یک از شما نباید به عقب بنگرد و هر جا به شما دستور داده می شود بروید. و او را از این امر آگاه کردیم که ریشه آن گروه صبحگاهان بریده خواهد شد. و مردم شهر شادی کنان روی آوردند. [لوط] گفت: اینان مهمانان منند. مرا رسوا مکنید. و از خدا پروا کنید و مرا خوار نسازید. گفتند: آیا تو را [از مهمان کردن] مردم بیگانه منع نکردیم. گفت اگر می خواهید [کاری مشروع] انجام دهید اینان دختران منند [با آنان ازدواج کنید]. به جان تو سوگند که آنان در مستی خود سرگردان بودند. پس به هنگام طلوع آفتاب فریاد [مرگبار]، آنان را فرو گرفت. و آن [شهر] را زیر و زبر کردیم و بر آنان سنگهایی از سنگ گل باراندیم. به یقین در این [کیفر] برای هوشیاران عبرتهاست. و [آثار] آن [شهر هنوز] بر سر راهی [دایر] برجاست. بی گمان در این برای مؤمنان عبرتی است.}

– وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَت تَّعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ * وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ – . انبیا / ۷۴ و ۷۵ – .

{و به لوط حکمت و دانش عطا کردیم و او را از آن شهری که [مردمش] کارهای پلید [جنسی] می کردند نجات دادیم به راستی آنها گروه بد و منحرفی بودند. و او را در رحمت خویش داخل کردیم؛ زیرا او از شایستگان بود.}

– كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ * إِنِّی لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ * وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ * وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُم بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ * قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ * قَالَ إِنِّی لِعَمَلِكُم مِّنَ الْقَالِينَ * رَبِّ نَجِّنِی وَأَهْلِی مِمَّا يَعْمَلُونَ * فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عَجُوزًا فِی الْغَابِرِينَ *

ص: ۱۴۱

ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ * وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَرًا فَسَاء مَطَرُ الْمُنذَرِينَ * إِنَّ فِی ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ * وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ – . شعرا / ۱۶۰–۱۷۵ – .

{قوم لوط فرستادگان را تکذیب کردند. آنگاه برادرشان لوط به آنان گفت آیا پروا ندارید. من برای شما فرستاده ای در خور اعتمادم. از خدا پروا دارید و فرمانم ببرید. و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی کنم. اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. آیا از میان مردم جهان با مردها در می آمیزید. و آنچه را پروردگارتان از همسرانتان برای شما آفریده وامی گذارید [نه] بلکه شما مردمی تجاوزکارید. گفتند ای لوط اگر دست برنداری قطعا از اخراج شدگان خواهی بود. گفت به راستی من دشمن کردار شمایم. پروردگارا، مرا و کسان مرا از آنچه انجام می دهند رهایی بخش. پس او و کسانش را همگی رهانیدیم. جز پیرزنی که از باقی ماندگان [در خاکستر آتش] بود. سپس دیگران را سخت هلاک کردیم. و بر

[سر] آنان بارانی [از آتش گوگرد] فرو ریختیم و چه بد بود باران بیم داده شدگان. قطعا در این [عقوبت] عبرتی است و[لی] بیشترشان ایمان آورنده نبودند. و در حقیقت پروردگار تو همان شکست ناپذیر مهربان است.}

– وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ * أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ النِّسَاء بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ * فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِّن قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ * فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ * وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَرًا فَسَاء مَطَرُ الْمُنذَرِينَ – . نمل / ۵۴–۵۸ – .

{و [یاد کن] لوط را که چون به قوم خود گفت آیا دیده و دانسته مرتکب عمل ناشایست [لواط] می شوید. آیا شما به جای زنان از روی شهوت با مردها در می آمیزید [نه] بلکه شما مردمی جهالت پیشه اید. و[لی] پاسخ قومش غیر از این نبود که گفتند خاندان لوط را از شهرتان بیرون کنید که آنها مردمی هستند که به پاکی تظاهر می نمایند. پس او و خانواده اش را نجات دادیم جز زنش را که مقدر کردیم از باقی ماندگان [در خاکستر آتش] باشد. و بارانی [از سجیل] بر ایشان فرو باریدیم و باران هشدارداده شدگان چه بد بارانی بود.}

– وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ * أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِی نَادِيكُمُ الْمُنكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * قَالَ رَبِّ انصُرْنِی عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ * وَلَمَّا جَاءتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُو أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ * قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ * وَلَمَّا أَن جَاءتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِیءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا

تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوکَ وَأَهْلَکَ إِلَّا امْرَأَتَکَ کَانَتْ مِنَ الْغَابِرِینَ * إِنَّا مُنزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَهِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاء بِمَا کَانُوا يَفْسُقُونَ * وَلَقَد تَّرَکْنَا مِنْهَا آيَهً بَيِّنَهً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ – . عنکبوت / ۲۸–۳۵ – .

{و [یاد کن] لوط را هنگامی که به قوم خود گفت: شما به کاری زشت می پردازید که هیچ یک از مردم زمین در آن [کار] بر شما پیشی نگرفته است. آیا شما با مردها درمی آمیزید و راه [توالد و تناسل] را قطع می کنید و در محافل [انس] خود پلیدکاری می کنید و[لی] پاسخ قومش جز این نبود که گفتند اگر راست می گویی عذاب خدا را برای ما بیاور. [لوط] گفت: پروردگارا مرا بر قوم فسادکار غالب گردان. و چون فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند گفتند: ما اهل این شهر را هلاک خواهیم کرد؛ زیرا مردمش ستمکار بوده اند. گفت: لوط [نیز] در آن جاست. گفتند: ما بهتر می دانیم چه کسانی در آن جا هستند. او و کسانش را جز زنش که از باقی ماندگان [در خاکستر آتش] است حتما نجات خواهیم داد. و هنگامی که فرستادگان ما به سوی لوط آمدند به علت [حضور] ایشان ناراحت شد و دستش از [حمایت] آنها کوتاه گردید. گفتند: مترس و غم مدار که ما تو و خانواده ات را جز زنت که از باقی ماندگان [در خاکستر آتش] است حتما می رهانیم. ما بر مردم این شهر به [سزای] فسقی که می کردند عذابی از آسمان فرو خواهیم فرستاد. و از آن [شهر سوخته] برای مردمی که می اندیشند نشانه ای روشن باقی گذاشتیم.}

– وَإِنَّ لُوطًا لَّمِنَ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ * ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ * وَإِنَّکُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِم مُّصْبِحِينَ * وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ – . صافات / ۱۳۳–۱۳۸ – .

{و در حقیقت لوط از زمره فرستادگان بود. آنگاه که او و همه کسانش را رهانیدیم. جز پیرزنی که در میان باقی ماندگان [و خاکسترشدگان] بود. سپس دیگران را هلاک کردیم. و در حقیقت شما بر آنان صبحگاهان. و شامگاهان می گذرید آیا به فکر فرو نمی روید.}

– قَالَ فَمَا خَطْبُکُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ * قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ * لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَهً مِّن طِينٍ * مُسَوَّمَهً عِندَ رَبِّکَ لِلْمُسْرِفِينَ * فَأَخْرَجْنَا مَن کَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ * وَتَرَکْنَا فِيهَا آيَهً لِّلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ – . ذاریات / ۳۱–۳۷ – .

{[ابراهیم] گفت: ای فرستادگان، مأموریت شما چیست. گفتند: ما به سوی مردمی پلیدکار فرستاده شده ایم. تا سنگهایی از گل رس بر [سر] آنان فرو فرستیم. [که] نزد پروردگارت برای مسرفان نشان گذاری شده است. پس هر که از مؤمنان در آن [شهرها] بود بیرون بردیم. و[لی] در آن جا جز یک خانه از فرمانبران [خدا بیشتر] نیافتیم. و در آن جا برای آنها که از عذاب پر درد می ترسند عبرتی به جای گذاشتیم.}

– کَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ * إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُم بِسَحَرٍ * نِعْمَهً مِّنْ عِندِنَا کَذَلِکَ نَجْزِي مَن شَکَرَ * وَلَقَدْ أَنذَرَهُم بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ *

وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَن ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ * وَلَقَدْ صَبَّحَهُم بُكْرَةً عَذَابٌ مُّسْتَقِرٌّ * فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ * وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ -. قمر / ۳۳-۴۰ -.

{قوم لوط هشداردهندگان را تکذیب کردند. ما بر [سر] آنان سنگبارانی [انفجاری] فروفرستادیم [و] فقط خانواده لوط بودند که سحرگاهشان رهانیدیم. [و این] رحمتی از جانب ما بود هر که سپاس دارد بدین سان [او را] پاداش می دهیم. و [لوط] آنها را از عذاب ما سخت بیم داده بود و[لی] در تهدیدها[ی ما] به جدال برخاستند. و از مهمان[های] او کام دل خواستند. پس فروغ دیدگانشان راستردیم و [گفتیم] [مزه] عذاب و هشدارهای مرا بچشید. و به راستی که سپیده دم عذابی پیگیر به سر وقت آنان آمد. پس عذاب و هشدارهای مرا بچشید. و قطعا قرآن را برای پندآموزی آسان کردیم. پس آیا پندگیرنده ای هست.}

- ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا اِمْرَأَهَ نُوحٍ وَامْرَأَهَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ -. تحریم / ۱۰ -.

{خدا برای کسانی که کفر ورزیده اند زن نوح و زن لوط را مثل آورده [که] هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند و کاری از دست [شوهران] آنها در برابر خدا ساخته نبود و گفته شد با داخل شوندگان داخل آتش شوید.}

**[ترجمه]

تفسیر

قال الطبرسی قدس الله روحه: وَ لُوطاً أی أرسلنا أو اذکر لوطا و هو لوط بن هاران بن تارخ ابن أخی إبراهیم الخلیل علیه السلام (۱)و قیل إنه کان ابن خاله إبراهیم (۲)و کانت ساره امرأه إبراهیم أخت لوط (۳)أَ تَأْتُونَ الْفاحِشَهَ أی السیئه العظیمه القبح یعنی إتیان الرجال فی أدبارهم ما سَبَقَکُمْ بِها قیل ما نزا ذکر علی ذکر قبل قوم لوط قال الحسن و کانوا یفعلون ذلک بالغرباء. (۴)شَهْوَهً قال البیضاوی مفعول له أو مصدر فی موقع الحال و فی التقیید بها وصفهم بالبهیمیه الصرفه و تنبیه علی أن العاقل ینبغی أن یکون الداعی له إلی المباشره طلب الولد و بقاء النوع لا قضاء الوطر. (۵)مُسْرِفُونَ قال الطبرسی أی متجاوزون عن الحد فی الظلم و الفساد یَتَطَهَّرُونَ أی یتحرجون عن أدبار الرجال أو یتنزهون عن أفعالکم و طرائقکم. (۶)وَ أَهْلَهُ قال البیضاوی أی من آمن به مِنَ الْغابِرِینَ من الذین بقوا فی دیارهم

ص: ۱۴۳

۱- و به قال الثعلبی فی العرائس و الطبریّ فی تاریخه، و قال الیعقوبی: و کان لوط ابن أخیه خاران بن تارخ. و تقدم عن الطبرسیّ فی باب قصص ولاده إبراهیم انه ابن أخته و کان إبراهیم خاله: و به قال المسعودیّ فی اثبات الوصیه.

۲- سیأتی ذلک فی الخبر الأوّل و غیره.

۳- قال الیعقوبی: کانت بنت خاران بن ناحور عم إبراهیم، و به قال الطبریّ الا أنّه قال: هاران الأکبر عم إبراهیم. و قال البغدادیّ فی المحبر: هو ساره بنت لابن بن بتوبل بن ناحور.

٤- مجمع البيان ٤: ٤٤٤. م.

٥- أنوار التنزيل ١: ١٦٨. م.

٦- مجمع البيان ٤: ٤٤٥. م.

فهلكوا مَطَراً أی نوعا من المطر عجيبا أی حجاره من سجيل قيل خسف بالمقيمين منهم و أمطرت الحجاره على مسافريهم. (۱)و قال الطبرسی رحمه الله سِیءَ بِهِمْ أی ساءه مجيئهم لأنه خاف عليهم من قومه وَ ضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً أی ضاق بمجيئهم ذرعه أی قلبه لما رأی لهم من حسن الصوره و قد دعوه إلی الضيافه و قومه كانوا يسارعون إلی أمثالهم بالفاحشه و قيل ضاق بحفظهم من قومه ذرعه حيث لم يجد سبيلا إلی حفظهم و قد أتوه فی صوره الغلمان المرد و أصله أن الشی ء إذا ضاق ذرعه لم يتسع له ما اتسع فاستعير ضيق الذرع عند تعذر الإمكان يَوْمٌ عَصِيبٌ أی شديد من عصبه إذا شده يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ أی يسرعون فی المشی لطلب الفاحشه و قيل أی يساقون و ليس هناك سائق غيرهم فكأن بعضهم يسوق بعضا وَ مِنْ قَبْلُ أی قبل إتيان الملائكه أو قبل مجی ء قوم لوط إلی ضيفانه أو قبل بعثه لوط إليهم كانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ أی الفواحش مع الذكور وَ لا تُخْزُونِ فِی ضَيْفِی أی لا تلزمونی عارا و فضيحه و لا تخجلونی بالهجوم على أضيافی أَ لَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ قد أصاب الرشد فيعمل بالمعروف و ينهی عن المنكر أو مرشد يرشدكم إلی الحق لَوْ أَنَّ لِی بِكُمْ قُوَّةً أی منعه و قدره و جماعه أتقوی بهم عليكم أَوْ آوِی إِلی رُكْنٍ شَدِيدٍ أی أنضم إلی عشيره منيعه قال قتاده ذكر لنا أن الله تعالی لم يبعث نبيا بعد لوط إلا فی عز من عشيرته و منعه من قومه وَ لا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ أی لا ينظر أحد منكم وراءه أو لا يلتفت أحد منكم إلی ماله و لا متاعه بالمدينه أو لا يتخلف أحد و قيل أمرهم أن لا يلتفتوا إذا سمعوا الرجفه و الهده إن امرأتك قيل إنها التفتت حين سمعت الرجفه و قالت يا قوماه فأصابها حجر فقتلتها و قيل إِلَّا امْرَأَتَكَ لا تسر بها عِنْدَ رَبِّكَ أی فی علمه أو خزائنه التی لا يتصرف فيها أحد إلا بأمره وَ ما هِیَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ أی و ما تلك الحجاره من الظالمين من أمتك يا محمد ببعيد و قيل يعنی بذلك قوم لوط و ذكر أن حجرا بقی معلقا بين السماء و الأرض أربعين يوما يتوقع به رجل من قوم لوط كان فی الحرم حتى خرج منه

۱- أنوار التنزيل ۱: ۱۶۸. م.

فأصابه قال قتاده كانوا أربعه آلاف ألف. (۱)مِنَ الْقانِطِينَ أى الآيسين فأجابهم إبراهيم عليه السلام بأن قال وَ مَنْ يَقْنَطُ تنبيها على أنه لم يكن كلامه من جهه القنوط وَ أَتَيْناكَ بِالْحَقِّ أى بالعذاب المستيقن به وَ اتَّبِعْ أَدْبارَهُمْ أى كن وراءهم لتكون عينا عليهم فلا يتخلف أحد منهم وَ امْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ أى اذهبوا إلى الموضع الذى أمركم الله بالذهاب إليه و هو الشام وَ قَضَيْنا إِلَيْهِ ذلِكَ الْأَمْرَ أى أعلمنا لوطا و أوحينا إليه ما ينزل بهم من العذاب يَسْتَبْشِرُونَ أى يبشر بعضهم بعضا بأضياف لوط أَ وَ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعالَمِينَ أى أن تجير أحدا أو تضيف أحدا و هذا الكلام الذى تقدم إنما كان من لوط لقومه قبل أن يعلم أنهم ملائكه و إنما ذكر مؤخرا لَعَمْرُكَ أى و حياتك يا محمد إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ أى فى غفلتهم يتحيرون و يترددون فلا يبصرون طريق الرشد فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَهُ مُشْرِقِينَ أى أخذتهم الصوت الهائل فى حال شروق الشمس إِنَّ فِي ذلِكَ أى فيما سبق ذكره من إهلاك قوم لوط لَآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ لدلالات للمتفكرين المعتبرين. (۲)آتَيْناهُ حُكْماً أى نبوه أو الفصل بين الخصوم بالحق الَّتِي كانَتْ تَعْمَلُ الْخَبائِثَ فإنهم كانوا يأتون الذكران و يتضارطون فى أنديتهم و غير ذلك من القبائح. (۳)قَوْمٌ عادُونَ أى ظالمون متعدون الحلال إلى الحرام مِنَ الْمُخْرَجِينَ أى عن بلدنا مِنَ الْقالِينَ أى المبغضين فَساءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ أى بئس مطر الكافرين مطرهم. (۴)وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ أى تعلمون أنها فاحشه أو يرى بعضكم ذلك من بعض تَجْهَلُونَ أى تفعلون أفعال الجهال أو تجهلون القيامه و عاقبه العصيان. (۵)وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ أى سبيل الولد باختياركم الرجال أو تقطعون الناس عن الأسفار بإتيان هذه الفاحشه فإنهم كانوا يفعلونه بالمجتازين فى ديارهم و كانوا يرمون

ص: ۱۴۵

۱- مجمع البيان ۵: ۱۷۳- ۱۸۵. م.

۲- مجمع البيان ۶: ۳۴۰- ۳۴۳. م.

۳- مجمع البيان ۷: ۵۶. م.

۴- مجمع البيان ۷: ۲۰۰- ۲۰۱. م.

۵- مجمع البيان ۷: ۲۲۸. م.

ابن السبيل بالحجاره بالخذف (1)فأيهم أصابه كان أولى به و يأخذون ماله و ينكحونه و يغرمونه ثلاثه دراهم و كان لهم قاض يقضى بذلک أو كانوا يقطعون الطريق على الناس بالسرقه وَ تَأْتُونَ فِي نادِيكُمُ الْمُنْكَرَ قيل كانوا يتضارطون فى مجالسهم من غير حشمه و لا حياء عن ابن عباس و روى ذلک عن الرضا عليه السلام و قيل إنهم كانوا يأتون الرجال فى مجالسهم يرى بعضهم بعضا و قيل كانت مجالسهم تشتمل على أنواع المناكير مثل الشتم و السخف و الصفع و القمار و ضرب المخراق و خذف الأحجار على من مر بهم و ضرب المعازف و المزامير و كشف العورات و اللواط رِجْزاً أى عذابا آيَةً بَيِّنَةً قيل هى الحجاره التى أمطرت عليهم و قيل هى آثار منازلهم الخربه و قيل هى الماء الأسود على وجه الأرض. (2)وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ أى فى ذهابكم و مجيئكم إلى الشام. (3)غَيْرَ بَيْتٍ أى أهل بيت مِنَ الْمُسْلِمِينَ يعنى لوطا و بنتيه. (4)بِالنُّذُرِ أى بالإنذار أو بالرسل حاصِباً أى ريحا حصبتهم أى رمتهم بالحجاره و الحصباء قال ابن عباس يريد ما حصبوا به من السماء من الحجاره فى الريح نِعْمَةً أى إنعاما مفعول له أو مصدر وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ لوط بَطْشَتَنا أى أخذنا إياهم بالعذاب فَتَمارَوْا بِالنُّذُرِ أى تدافعوا بالإنذار على وجه الجدال بالباطل و قيل أى فشكوا و لم يصدقوا وَ لَقَدْ راوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ أى طلبوا منه أن يسلم إليهم أضيافه فَطَمَسْنا أَعْيُنَهُمْ أى محونا و المعنى عميت أبصارهم فَذُوقُوا عَذابِي وَ نُذُرِ أى فقلنا لقوم لوط ذوقوا عذابى و نذرى وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذابٌ مُسْتَقِرٌّ أى أتاهم صباحا عذاب نازل بهم حتى هلكوا. (5)فَخانَتاهُما قال ابن عباس كانت امرأه نوح كافره تقول للناس إنه مجنون

۱- الخذف: الرمى من بين السبابتين، أو بالمخذفه أى المقلاع.

۲- مجمع البيان ۸: ۲۸۰- ۲۸۲. م.

۳- مجمع البيان ۸: ۴۵۸. م.

۴- مجمع البيان ۹: ۱۵۸. م.

۵- مجمع البيان ۹: ۱۹۲. م.

و إذا آمن أحد بنوح أخبرت الجبابره من قوم نوح به و كانت امرأه لوط تدل على أضيافه فكان ذلك خيانتهما لهما و ما بغت امرأه نبى قط و إنما كانت خيانتهما فى الدين.

و قال السدى كانت خيانتهما أنهما كانتا كافرتين و قيل كانتا منافقتين و قال الضحاك خيانتهما النميمه إذا أوحى الله إليهما أفشتاه إلى المشركين و قيل إن اسم امرأه نوح واغله (۱)و اسم امرأه لوط واهله و قال مقاتل والغه و والهه (۲).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله می گوید: {و لوط را} یعنی لوط را فرستادیم یا لوط را یاد کن. او لوط بن هاران بن تارخ، برادرزاده ابراهم خلیل الرحمان علیه السلام است - . ثعلبی در عرائس و طبری در تاریخ خود این طور آورده‌اند. یعقوبی می گوید: لوط، برادرزاده ابراهیم علیه السلام، خاران بن تارخ نام داشت. بیشتر در باب داستان های ولادت ابراهیم علیه السلام به نقل از طبرسی آمد که لوط، خواهرزاده ابراهیم علیه السلام و او دایی اش بود. مسعودی در اثبات الوصیه نیز به همین امر اشاره کرده است. - .

برخی نیز معتقدند که او پسر خاله ابراهیم علیه السلام - . این نظر در حدیث شماره ۱ و دیگر احادیث خواهد آمد. - و ساره، زن ابراهیم علیه السلام نیز خواهر لوط است - . یعقوبی می گوید: ساره، دختر خاران بن ناحور عموی ابراهیم علیه السلام است. طبری نیز قائل به همین مطلب است، در عین حال می گوید: هاران اکبر، عموی ابراهیم علیه السلام است. بغدادی در محبر می گوید: ساره، دختر نوه بتوبل بن ناحور است. - .

{آیا آن کار زشت[ی] را مرتکب می شوید.} یعنی آیا آن گناه کبیره و زشت یعنی لواط را مرتکب می شوید؟ برخی درباره تفسیر {بر شما پیشی نگرفته است.} می گویند که پیش از قوم لوط، هیچ مردی با مرد دیگر لواط نکرد. حسن می گوید: آنان پیشتر این کار را با غریبه ها می کردند - . مجمع البیان ۴: ۴۴۴ - .

{از روی شهوت} بیضاوی می گوید که آن، مفعول له یا مصدری است که به جای حال آمده است. خداوند با این قید آنان را به حیوانیّت محض توصیف کرده و آگاهی داده است که هدف انسان خردمند از نزدیکی باید بچه دار شدن و بقای نوع باشد نه برآورده کردن نیاز - . انوار التنزیل ۱: ۱۶۸ - .

{تجاوزکارید.} یعنی شما ظلم و ستم را از حد گذرانده اید. { به پاکی تظاهر می کنند.} یعنی آنان از لواط دوری می جویند یا از کار ها و شیوه های شما منزه هستند - . مجمع البیان ۴: ۴۴۵ - .

بیضاوی در تفسیر {و خانواده اش را} می گوید که یعنی کسانی که به او ایمان آوردند. {که از زمره باقیماندگان [در خاکستر مواد گوگردی] بود.} یعنی از کسانی بود که در دیارشان باقی ماندند و نابود شدند.

ص: ۱۴۳

{بارشی [از مواد گوگردی]} یعنی نوعی باران عجیب که از سنگ و گِل بود. برخی می گویند: زمین، آنانی که ماندند را بلعید و بر آنانی که در حال سفر بودند، باران سنگ باریده شد - . انوار التنزیل ۱: ۱۶۸ - .

طبرسی رحمه الله می گوید: {به [آمدن] آنان ناراحت شد} یعنی از آمدن آنان ناراحت شد؛ زیرا از دست قومش برای آنان نگران بود. {و دستش از حمایت ایشان کوتاه شد.} یعنی وقتی آنان که به مهمانی فراخوانده بود را به آن زیبایی دید و به یاد آورد که قومش با امثال آنان، آن کار زشت را می کنند، از آمدنشان دل تنگ شد. برخی نیز می گویند: یعنی توان حمایت از آنان را نداشت؛ زیرا راهی برای حمایت از آنان که به شکل پسرکان بی ریش آمده بودند، نیافت. در اصل، وقتی تاب و توان چیزی تنگ شود، گنجایش چیزی که گشاد است را ندارد؛ از این رو تنگ بودن توان، استعاره از امکان نداشتن آمد. {روزی سخت} یعنی روزی دشوار. (عصیب)، از عَصَبَهُ گرفته شده است. عَصَبَهُ یعنی آن چیز را بست و محکم کرد. {قوم او شتابان به سویش آمدند} یعنی آنان به منظور انجام آن کار زشت، شتابان راه می رفتند. برخی نیز می گویند: یعنی رانده می شدند. در آن جا غیر از خودشان کسی نبود که آنان را براند. بنابراین، گویی آنان یکدیگر را می راندند. { و پیش از آن} یعنی پیش از آمدن آن فرشتگان یا پیش از آمدن قوم لوط به سوی مهمانانش یا پیش از فرستاده شدن لوط به سوی آنان. {کارهای زشت می کردند} یعنی لواط می کردند. {و مرا در کار مهمانانم رسوا مکنید} یعنی ننگ و رسوایی را بر من تحمیل نکنید و مرا با هجوم آوردن به مهمانانم شرمنده مسازید. {آیا در میان شما آدمی عقل د رست پیدا نمی شود.} یعنی آیا کسی هدایت یافته نیست که کار نیک کند و دیگران را از کار زشت بازدارد یا هدایت گری نیست که شما را به سوی حق هدایت کند. {کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم} یعنی کاش قدرت و توان و گروهی داشتم که به وسیله آنان می توانستم علیه شما جرئت یابم. {یا به تکیه گاهی استوار پناه می جستم.} یعنی به قبیله ای قدرتمند می پیوستم. قتاده می گوید: در احادیث آمده است که خداوند متعال تمام پیامبران پس از لوط را به وسیله قبیله و قومش توانمند ساخت. {و هیچ کس از شما نباید واپس بنگرد} یعنی هیچ یک از شما نباید به پشت سرش بنگرد یا هیچ یک از شما نباید به مال و منالش در شهر توجه کند یا هیچ یک از شما نباید جا بماند. برخی نیز می گویند: یعنی به آنان فرمان داد که وقتی صدای لرزه و افتادن چیزی سنگین شنیدند، بر نگردید. {مگر زنت} برخی می گویند: یعنی وقتی زن لوط علیه السلام صدای لرزه را شنید، رویش را برگرداند و گفت: ای وای قومم. از این رو سنگی به او برخورد کرد و او را کشت. برخی نیز می گویند که یعنی زنت را بر جای گذار و او را حرکت مده. {نزد پروردگارت} یعنی در علم خداوند یا در خزانه های او که هیچ کس را بدون فرمان او یارای تصرف در آن نیست. {آن از ستمگران چندان دور نیست.} یعنی ای محمد، آن سنگ از ستمکاران امت تو دور نیست. برخی نیز می گویند: مقصود از این آیه، قوم لوط علیه السلام است. در احادیث آمده است که یک سنگ، چهل روز میان آسمان و زمین معلق مانده بود و انتظار مردی از قوم لوط را می کشید که در حرم بود. وقتی از حرم بیرون آمد، آن سنگ به او برخورد کرد.

ص: ۱۴۴

قتاده می گوید: قوم لوط علیه السلام چهار میلیون نفر بودند - . مجمع البیان ۵: ۱۷۳-۱۸۵ - .

{از نومیدان} یعنی از مأیوسان. ابراهیم علیه السلام در پاسخ به آنان گفت: {چه کسی نومید می شود} تا به آنان بفهماند که سخن او از روی ناامیدی نبوده است. {و حق را برای تو آورده ایم} یعنی عذاب یقینی را برایت آوردیم. و قطعا ما راستگوییانیم. {به دنبال آنان برو} یعنی پشت سر آنان حرکت کن و مواظب آنان باش تا کسی از آنان جا نماند. {و هر جا به شما دستور داده می شود بروید.} یعنی به جایی که خداوند فرمان داده که همان شام است، بروید. { و او را از این امر آگاه کردیم} یعنی ما لوط را از عذابی که بر آنان نازل می شود، آگاه کردیم. {شادی کنان} یعنی یکدیگر را به مهمانان لوط

علیه السـلام مژده می دادند. {آیا تو را [از مهمان کردن] مردم بیگانه منع نکردیم.} یعنی آیا تو را منع نکردیم که به کسی پناه دهی و یـا کسـی را مهمـان کنی. این سـخنی که پیشتر آمـد را لوط علیه السـلام به قومش فرمود و آن زمانی بود که هنوز نمی دانست مهمانانش، فرشـته هسـتند. اما این سـخن در آیه با تأخیر آمـده است. {به جان تو سوگنـد} یعنی به جان تو ای محمـد، سوگنـد {که آنـان در مستی خود سرگردان بودنـد.} یعنی آنـان در بی خبریِ خود سر گردان و مردد هسـتند؛ از این رو راه هـدایت را نمی بیننـد. {پس به هنگـام طلوع آفتـاب فریـاد [مرگبار] آنان را فرو گرفت.} یعنی به هنگام طلوع آفتاب، آن فریاد ترسناک، آنـان را در برگرفت. {بـه یقیـن در ایـن} یعنی در نـابودی قـوم لـوط علیه السـلام که بیشتر از آن یـاد شـد { برای هوشیاران عبرتهاست.} یعنی نشانه هایی برای اندیشمندان پند پذیر است - . مجمع البیان ۶: ۳۴۰-۳۴۳ - .

{و به لوط حکمت عطا کردیم} یعنی نبوّت یا حکم دادن به حق میان طرف های دعوی. {که [مردمش] کارهای پلید [جنسی] می کردنـد.} یعنی لواط می کردنـد و در محافلشان با هم از خود باد صـدا دار رها می کردنـد و کار های زشت دیگری انجام می دادند - . مجمع البیان ۷: ۵۶ - .

{مردمی تجاوزکارید.} یعنی سـتمکارید و از حلال تجاوز کرده و کار حرام انجام می دهید. {از اخراج شدگان} یعنی از شهر ما. {از دشـمنان} یعنی از دشـمنان و متنفران. {و چه بـد بود باران بیم داده شـدگان.} یعنی باران کافران چه بـد بود - . مجمع البیان ۷: ۲۰۰ و ۲۰۱ - .

{در حالی که می بینید} یعنی در حالی که می دانید آن کار، زشت است یا در حالی که آن کار را از سوی یکدیگر می بینید. {جهالت پیشه اید.}

یعنی کار اشخاص نادان را انجام می دهید یا نسبت به قیامت و عاقبت گناه نادانید - . مجمع البیان ۷: ۲۲۸ - .

{و راه [تولد و تناسل] را قطع می کنید} یعنی شما با اختیار کردن مردان و رها کردن زنان راه تولد و تناسل را قطع می کنید یا با این کار زشت، مردان را از سفر باز می دارید؛ زیرا آنان این کار را با کسانی می کردند که به دیارشان می آمدند.

ص: ۱۴۵

آنان مسافر را با قلاب سـنگ می زدند - . خَذف یعنی پرتاب کردن از میان انگشت شصت و سبابه یا به وسیله قلاب سنگ. - . هر کس کـه او را می زد شایسـته تر از دیگران به او بـود. آنـان امـوال او را می سـتاندند، بـا او لـواط می کردنـد و سه درهم غرامت از او می گرفتنـد. همچنین قاضـی ای داشـتند که به این امر حکم می کرد. معنای دیگر آیه می تواند این باشد که آنان از مردم، راهزنی می کردنـد. {و در محافـل [انس] خود پلیـدکاری می کنیـد.} برخی به نقـل از ابن عبـاس و نیز به نقل از امام رضا علیه السـلام می گویند: یعنی آنان در محافل خود بدون حجاب و حیا با هم از خود باد صدا دار رها می کردند. برخی نیز معتقدنـد که آنان در محافل خود در مقابل یکـدیگر لواط می کردنـد. برخی دیگر می گوینـد که محافل آنان آکنـده از انواع کار های ناپسند بود. مانند: ناسزا گویی، هرزگی، سیلی زدن، قمار، تُرنا - . دستمال که تابیده و بدان زنند. - زدن به یکدیگر، سنـگ زدن به کسانی که از کنارشان می گذشـتند، ساز و نِی زدن، نمایان کردن عورت و لواط. {رِجزاً} یعنی عـذابی. برخی

می گوینـد: مقصود از آن، سـنگی است که بر آنان باریـد. برخی نیز آن را آثار خانه های ویرانشان می داننـد. برخی دیگر نیز آن را آب سیاه روی زمین تفسیر کرده اند - . مجمع البیان ۸: ۲۸۰-۲۸۲ - .

{و در حقیقت شما بر آنان می گذرید.} یعنی به هنگام رفت و آمدنتان به شام - . مجمع البیان ۸: ۴۵۸ - .

{جز یک خانه} یعنی اهل بیت.{از فرمانبران} یعنی لوط علیه السلام و دو دخترش - . مجمع البیان ۹: ۱۵۸ - .

{هشداردهندگان را} مقصود، هشدار یا آن فرستادگان است. {سنگبارانی} یعنی به وسیله باد آنان را با سنگ و شن هدف قرار دادیم. ابن عباس می گوید: مقصود، سنگی است که با آن در میان باد از آسمان سنگباران شدند. {رحمتی} یعنی بخششی که می تواند مفعول له یا مصدر باشد. {آنها را بیم داده بود} یعنی لوط {از عذاب ما سخت} یعنی از عذاب شدن آنان توسط ما {و[لی] در تهدیدها[ی ما] به جدال برخاستند.} یعنی در تهدید های ما به جدال بر باطل برخاستند. برخی نیز می گویند: یعنی تردید ورزیدند و آنها را باور نکردند. {و از مهمان[های] او کام دل خواستند} یعنی از او خواستند تا مهمانانش را به آنان بسپارد. {پس فروغ دیدگانشان را ستردیم} یعنی آن را از بین بردیم. به عبارت دیگر کور شدند. {و [مزه] عذاب و هشدارهای مرا بچشید.} یعنی به قوم لوط گفتیم که مزه عذاب و هشدار های مرا بچشید. {و به راستی که سپیده دم عذابی پیگیر به سر وقت آنان آمد.} یعنی صبح گاهان عذابی بر آنان نازل شد و آنان را نابود ساخت - . مجمع البیان ۹: ۱۹۲ - .

{به آنها خیانت کردند.} ابن عباس می گوید: زن نوح علیه السلام کافر بود و به مردم می گفت که نوح علیه السلام، دیوانه است.

ص: ۱۴۶

همچنین وقتی کسی به نوح علیه السلام ایمان می آورد، او ستمگران قوم نوح علیه السلام را از این امر آگاه می ساخت. زن لوط علیه السلام نیز دیگران را به مهمانان او راه می نمایاند. خیانت آن دو از این قرار بود. از میان زنان پیامبران علیهم السلام تنها این دو بدکاره بودند و خیانتشان در امر دین بود. سدّی می گوید: خیانتشان عبارت از کافر بودنشان بود. برخی نیز می گویند که آن دو منافق بودند. ضحاک می گوید: خیانتشان عبارات از سخن چینی بود. وقتی خداوند، چیزی را به نوح و لوط علیهما السلام وحی می فرمود، آنان، آن وحی را برای مشرکان افشا می کردند. برخی می گویند: زن نوح علیه السلام، واغله و زن لوط علیه السلام واهله نام داشتند. مقاتل نیز نام آن دو را والغه و والهه می داند - . مجمع البیان ۱۰: ۳۱۹ - .

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

ع، علل الشرائع ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ الْحِمْيَرِيِّ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَتَعَوَّذُ مِنَ الْبُخْلِ فَقَالَ نَعَمْ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَ مَسَاءٍ وَ نَحْنُ نَتَعَوَّذُ بِاللَّهِ مِنَ الْبُخْلِ اللَّهُ يَقُولُ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ سَأُخْبِرُكَ عَنْ عَاقِبَةِ الْبُخْلِ إِنَّ قَوْمَ لُوطٍ كَانُوا أَهْلَ قَرْيَةٍ أَشِحَّاءَ عَلَى الطَّعَامِ فَأَعْقَبَهُمُ الْبُخْلُ دَاءً لَا دَوَاءَ لَهُ فِي فُرُوجِهِمْ فَقُلْتُ وَ مَا أَعْقَبَهُمْ فَقَالَ إِنَّ قَرْيَةَ قَوْمِ لُوطٍ كَانَتْ عَلَى طَرِيقِ السَّيَّارَةِ إِلَى الشَّامِ وَ مِصْرَ فَكَانَتِ السَّيَّارَةُ تَنْزِلُ بِهِمْ فَيُضِيفُونَهُمْ فَلَمَّا كَثُرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ ضَاقُوا بِذَلِكَ ذَرْعاً بُخْلًا وَ لُؤْماً فَدَعَاهُمُ الْبُخْلُ إِلَى أَنْ كَانُوا إِذَا نَزَلَ بِهِمُ الضَّيْفُ فَضَحُوهُ مِنْ غَيْرِ شَهْوَةٍ بِهِمْ إِلَى ذَلِكَ وَ إِنَّمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ذَلِكَ بِالضَّيْفِ حَتَّى يَنْكُلَ النَّازِلُ عَنْهُمْ-(۳)فَشَاعَ أَمْرُهُمْ فِي الْقُرَى وَ حَذِرَ مِنْهُمُ النَّازِلَةُ فَأَوْرَثَهُمُ الْبُخْلُ بَلَاءً لَا يَسْتَطِيعُونَ دَفْعَهُ عَنْ أَنْفُسِهِمْ مِنْ غَيْرِ شَهْوَةٍ لَهُمْ إِلَى ذَلِكَ حَتَّى صَارُوا يَطْلُبُونَهُ مِنَ الرِّجَالِ فِي الْبِلَادِ وَ يُعْطُونَهُمْ عَلَيْهِ الْجُعْلَ ثُمَّ قَالَ فَأَيُّ دَاءٍ أَدْأَى (۴)مِنَ الْبُخْلِ وَ لَا أَضَرُّ عَاقِبَةً وَ لَا أَفْحَشُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَهَلْ كَانَ أَهْلُ قَرْيَةِ لُوطٍ كُلُّهُمْ هَكَذَا يَعْمَلُونَ فَقَالَ نَعَمْ إِلَّا أَهْلُ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۵)أَ مَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى فَأَخْرَجْنا مَنْ كانَ فِيها مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَما وَجَدْنا فِيها غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّ لُوطاً لَبِثَ فِي قَوْمِهِ ثَلَاثِينَ سَنَةً يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يُحَذِّرُهُمْ

۱- فی المحبر: اسمها واعله- بالعین المهمله-.

۲- مجمع البیان ۱۰: ۳۱۹. م.

۳- نکل عنه: نکص و أحجم عنه.

۴- فی نسخه: أعدی، و فی أخری: أدوی، و فی المصدر: أوذی.

۵- فی نسخه: الا أهل بیت منهم من المسلمین.

عَذَابَهُ وَ كَانُوا قَوْماً لَا يَتَنَظَّفُونَ مِنَ الْغَائِطِ وَ لَا يَتَطَهَّرُونَ مِنَ الْجَنَابَهِ وَ كَانَ لُوطٌ ابْنَ خَالَهِ إِبْرَاهِيمَ وَ كَانَتِ امْرَأَهُ إِبْرَاهِيمَ سَارَهُ أُخْتَ لُوطٍ وَ كَانَ لُوطٌ وَ إِبْرَاهِيمُ نَبِيَّيْنِ مُرْسَلَيْنِ مُنْذِرَيْنِ وَ كَانَ لُوطٌ رَجُلًا سَخِيّاً كَرِيماً يَقْرِي الضَّيْفَ إِذَا نَزَلَ بِهِ وَ يُحَذِّرُهُمْ قَوْمَهُ قَالَ فَلَمَّا رَأَى قَوْمُ لُوطٍ ذَلِكَ مِنْهُ قَالُوا لَهُ إِنَّا نَنْهَاكَ عَنِ الْعَالَمِينَ لَا تَقْرِ ضَيْفاً يَنْزِلُ بِكَ إِنْ فَعَلْتَ فَضَحْنَا ضَيْفَكَ الَّذِي يَنْزِلُ بِكَ وَ أَخْزَيْنَاكَ فَكَانَ لُوطٌ إِذَا نَزَلَ بِهِ الضَّيْفُ كَتَمَ أَمْرَهُ مَخَافَهَ أَنْ يَفْضَحَهُ قَوْمُهُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِلُوطٍ عَشِيرَهٌ قَالَ وَ لَمْ يَزَلْ لُوطٌ وَ إِبْرَاهِيمُ يَتَوَقَّعَانِ نُزُولَ الْعَذَابِ عَلَى قَوْمِهِ فَكَانَتْ لِإِبْرَاهِيمَ وَ لِلُوطٍ مَنْزِلَهٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَرِيفَهٌ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَانَ إِذَا أَرَادَ عَذَابَ قَوْمِ لُوطٍ أَدْرَكَتْهُ مَوَدَّهُ إِبْرَاهِيمَ وَ خُلَّتُهُ وَ مَحَبَّهُ لُوطٍ فَيُرَاقِبُهُمْ فَيُؤَخِّرُ عَذَابَهُمْ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَلَمَّا اشْتَدَّ أَسَفُ اللَّهِ (۱)عَلَى قَوْمِ لُوطٍ وَ قَدَّرَ عَذَابَهُمْ وَ قَضَى أَنْ يُعَوِّضَ إِبْرَاهِيمَ مِنْ عَذَابِ قَوْمِ لُوطٍ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ فَيُسَلِّيَ بِهِ مُصَابَهُ بِهَلَاكِ قَوْمِ لُوطٍ فَبَعَثَ اللَّهُ رُسُلًا إِلَى إِبْرَاهِيمَ يُبَشِّرُونَهُ بِإِسْمَاعِيلَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ لَيْلًا فَفَزِعَ مِنْهُمْ وَ خَافَ أَنْ يَكُونُوا سُرَّاقاً فَلَمَّا رَأَتْهُ الرُّسُلُ فَزِعاً مَذْعُوراً قَالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ قالُوا لا تَوْجَلْ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ نُبَشِّرُكَ (۲)بِغُلامٍ عَلِيمٍ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَ الْغُلَامُ الْعَلِيمُ هُوَ إِسْمَاعِيلُ مِنْ هَاجَرَ فَ قالَ إِبْرَاهِيمُ لِلرُّسُلِ أَ بَشَّرْتُمُونِي عَلى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ قالُوا بَشَّرْناكَ بِالْحَقِّ فَلا تَكُنْ مِنَ الْقانِطِينَ فَ قالَ إِبْرَاهِيمُ فَما خَطْبُكُمْ بَعْدَ الْبِشَارَهِ قالُوا إِنَّا أُرْسِلْنا إِلى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ قَوْمِ لُوطٍ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً فَاسِقِينَ لِنُنْذِرَهُمْ عَذَابَ رَبِّ الْعَالَمِينَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَ قالَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام لِلرُّسُلِ إِنَّ فِيها لُوطاً قالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيها لَنُنَجِّيَنَّهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنا إِنَّها لَمِنَ الْغابِرِينَ (۳)قَالَ فَلَمَّا جاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ قالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ قالُوا بَلْ جِئْناكَ بِما كانُوا فِيهِ

۱- أی غضب اللّه. أی فلما فعلوا القوم ما یستحقون أن یغضب علیهم و ینزل علیهم العذاب.

۲- فی المصدر: لا توجل انا نبشرک اه. م.

۳- جمع علیه السلام بین الآیتین من المصحف الشریف: الأولی: «إِنَّ فِیها لُوطاً» إلی قوله: «وَ أَهْلَهُ» فهی الآیه ۳۲ من العنکبوت، و الثانیه: «أَجْمَعِینَ» إلی قوله: «الْغابِرِینَ» فهی الآیه ۵۹ و ۶۰ من الحجر.

قَوْمُكَ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ يَمْتَرُونَ وَ أَتَيْناكَ بِالْحَقِّ لِنُنْذِرَ قَوْمَكَ الْعَذَابَ وَ إِنَّا لَصادِقُونَ (۱)فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ يَا لُوطُ إِذَا مَضَى لَكَ مِنْ يَوْمِكَ هَذَا سَبْعَةُ أَيَّامٍ وَ لَيَالِيهَا بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ إِذَا مَضَى نِصْفُ اللَّيْلِ وَ لا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُها ما أَصابَهُمْ وَ امْضُوا فِي تِلْكَ اللَّيْلَهِ حَيْثُ تُؤْمَرُونَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَضَوْا ذَلِكَ الْأَمْرَ إِلَى لُوطٍ أَنَّ دابِرَ هؤُلاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ الثَّامِنِ مَعَ طُلُوعِ الْفَجْرِ قَدَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رُسُلًا إِلَى إِبْرَاهِيمَ يُبَشِّرُونَهُ بِإِسْحَاقَ وَ يُعَزُّونَهُ بِهَلَاكِ قَوْمِ لُوطٍ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِيمَ بِالْبُشْرى قالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ يَعْنِي زَكِيّاً مَشْوِيّاً نَضِيجاً فَلَمَّا رَأى إِبْرَاهِيمُ أَيْدِيَهُمْ لا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَ أَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قالُوا لا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنا إِلى قَوْمِ لُوطٍ وَ امْرَأَتُهُ قائِمَةٌ فَبَشَّرُوهَا بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ يَعْقُوبَ فَضَحِكَتْ يَعْنِي فَتَعَجَّبَتْ مِنْ قَوْلِهِمْ قالَتْ يا وَيْلَتى أَ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هذا بَعْلِي شَيْخاً إِنَّ هذا لَشَيْ ءٌ عَجِيبٌ قالُوا أَ تَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَلَمَّا جَاءَتْ إِبْرَاهِيمَ الْبِشَارَةُ بِإِسْحَاقَ وَ ذَهَبَ عَنْهُ الرَّوْعُ أَقْبَلَ يُنَاجِي رَبَّهُ فِي قَوْمِ لُوطٍ وَ يَسْأَلُهُ كَشْفَ الْبَلَاءِ عَنْهُمْ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هذا إِنَّهُ قَدْ جاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ إِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابِي بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ يَوْمِكَ مَحْتُوماً غَيْرُ مَرْدُودٍ (۲).

شی، تفسير العياشي عن أبي بصير مثله (۳)

**[ترجمه]علل الشرایع: ابو بصیر می گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله از بخل ورزیدن به خداوند پناه می جستند؟ حضرت پاسخ داد: آری ای ابو محمد، ایشان صبح و شب از بخل ورزیدن به خداوند پناه می جستند. ما نیز از آن به خداوند پناه می جوییم. خداوند فرمود: « وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُون» - . تغابن / ۱۶ - {و کسانی که از خست نفس خویش مصون مانند آنان رستگارانند.} من تو را از سرانجام بخل ورزیدن آگاه می سازم. قوم لوط علیه السلام اهل دِهی بوده و بسیار بر سر غذا بخل می ورزیدند. از این رو به بیماری لا علاجی در عورت خود دچار شدند. از حضرت پرسیدم: سرانجامشان چه بود؟ حضرت پاسخ داد: دِهِ قوم لوط علیه السلام بر سر راه مسافرانی بود که به شام و مصر می رفتند. مسافران نزد آنان فرود می آمدند و آنان، آن مسافران را مهمان می کردند. چون این امر بسیار شد از روی بخل و پستی ناتوان گشتند. بخل ورزیدنشان آنان را واداشت تا وقتی مهمانی نزدشان فرود می آمد او را بدون این که رغبتی به او داشته باشند، رسوا سازند. دلیل این کارشان، آن بود که مهمانان از آنان روی برگردانند. بدین سان کارشان در دهکده ها رواج یافت و مسافران از آنان پرهیز می کردند. بخل ورزیدنشان، بلایی بر سرشان آورد که نمی توانستنند آن را از خود دور سازند و بی آن که رغبتی به آن کار داشته باشند، آن را انجام می دادند و کارشان به جایی رسید که آن را از مردان سرزمین خود می خواستند و در برابر آن به آنان پاداش می دادند. سپس حضرت فرمود: کدام بیماری در نزد خداوند عزوجل بدتر، بد سرانجام تر و شرم آور تر از بخل است. ابو بصیر می گوید: به حضرت عرض کردم: جانم به فدایتان باد. آیا تمامی ساکنان دِهِ لوط علیه السلام این کار را می کردند؟ حضرت پاسخ داد: تنها اهل خانه ای که از مسلمانان بودند، این کار را نمی کردند. آیا نشنیدی که خداوند فرمود: {پس هر که از مؤمنان در آن [شهرها] بود بیرون بردیم. و[لی] در آن جا جز یک خانه از فرمانبران [خدا بیشتر] نیافتیم.} سپس امام باقر علیه اسلام فرمود: لوط علیه السلام در میان قوم خود سی سال درنگ کرد و آنان را به سوی خداوند عزوجل فرا می خواند و از عذابش بر حذر می داشت.

آنـان قـومی بودنـد که خود را پس از مـدفوع کردن تمیز نمی کردنـد و پس از جُنُب شـدن طهـارت نمی ورزیدنـد. لوط علیه السـلام، پسـر خاله ابراهیم علیه السلام و ساره زن ابراهیم علیه السلام، خواهر لوط علیه السلام بود. لوط و ابراهیم علیهما السلام پیامبر، رسول و بیم دهنده بودند. لوط علیه السـلام مردی سـخاوتمند و بخشـنده بود و کسی را که نزدش فرود می آمد، مهمان می کرد و قومش را از آنان بر حذر می داشت. حضـرت فرمود: وقتی قوم لوط علیه السـلام این رفتار او را دیدند، به او گفتند: ما تو را از بیگانگان منع می کنیم و تو نبایـد از مهمانی که نزدت فرود می آیـد، پـذیرایی کنی. در غیر این صورت مهمانی که نزدت فرود می آیـد را رسـوا سـاخته و آبرویش را می ریزیـم؛ از این رو هر گـاه مهمـانی نزد او فرود می آمـد از ترس این که قومش او را رسوا نماینـد، مهمان شدنش را از دیگران پنهان می داشت؛ چرا که لوط علیه السـلام قبیله ای نداشت تا از او دفاع کننـد. حضـرت فرمود: پیوسـته لوط و ابراهیم علیه السـلام منتظر نزول عـذابی برای قوم لوط بودند. آن دو نزد خداوند عزوجل جایگـاه والا‌یی داشـتند؛ از این رو هر گـاه خداونـد می خـواست که قوم لوط را عـذاب نمایـد، دوسـتی ابراهیم علیه السـلام و دوستی اش و نیز محبتش به لوط علیه السـلام، او را فرا می گرفت و به همین دلیـل آنـان را می پاییـد و عـذابشان را تـأخیر می انداخت. امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی خشم و غضب خداوند بر قوم لوط علیه السلام شدت یافت، عذابشان را مقدر فرمود و حکم کرد که در عوض عـذاب قوم لوط علیه السـلام به ابراهیم علیه السـلام پسـر دانایی ببخشد تا بدین وسـیله از غم نابودی قوم لوط علیه السـلام تسکین یابـد. بـدین سان خداوند عزوجل فرسـتادگانی را نزد ابراهیم علیه السـلام فرسـتاد و آنان او را به اسـماعیل علیه السلام مژده دادند. آنان شب هنگام بر او وارد شدند؛ از این رو بیم داشت که آنان دزد باشند. چون آن فرستاده شدگان او را هراسان و پریشان دیدند، پس سـلام گفتند گفت: سـلام، همانا ما از شـما هراسانیم. گفتند: مترس. ما فرسـتادگان پروردگـار تو هستیم و تو را به پسـری دانـا مژده می دهیم امام باقر علیه السـلام فرمود: مقصود از آن پسـر دانا، اسـماعیل فرزند هـاجر است. حضـرت فرمود: ابراهیم علیه السـلام به آن فرسـتادگان فرمود: {آیـا بـا اینکه مرا پیری فرا رسـیده است بشارتم می دهیـد به چه بشارت می دهیـد؟ گفتنـد ما تو را به حق بشارت دادیم پس از نومیدان مباش. گفت ای فرشـتگان [دیگر] کارتان چیست؟ گفتنـد مـا به سوی گروه مجرمـان فرسـتاده شـده ایم} یعنی به سوی قوم لوط که مردمی پلیـدکار هسـتند تا آنان را از عذاب پروردگار جهانیان بیم دهیم.

امام باقر علیه السـلام فرمود: ابراهیم علیه السـلام به آن فرسـتادگان فرمود: لوط در آن دِه است! گفتند: ما نسبت به این که چه کسانی در آن هسـتند، از تو آگاه تریم. همانا ما او و همه خانواده اش به جز زنش را نجات می دهیم. ما مقـدر کردیم که او از بازمانـدگان [در عـذاب] باشـد - . حضـرت میـان دو آیه از قرآن کریم جمع کرد: نخستین آیه، {لوط، در آن دِه است} تا {و خانواده‌اش} است که آیه ۳۲ سوره عنکبوت می باشد. آیه دوم نیز {همه آنان} تا {بازماندگان} است که آیه ۵۹ و ۶۰ سوره حجر می باشـد. - . حضـرت فرمود: {پس چون فرشـتگان نزد خانـدان لوط آمدند. [لوط] گفت: شـما مردمی ناشـناس هستید. گفتند [نه] بلکه برای تو چیزی آورده ایم که در آن تردید می کردند.

ص: ۱۴۸

و حق را برای تو آورده ایم} یعنی تا قومت را از عذاب بیم دهیم {و قطعا ما راستگویانیم.} - . این آیات از سوره حجر است و پس از آن تا آیه {آنچه به ایشان رسـد به او نیز می رسـد} از سوره هود است. همچنین آیه {و هر جا به شـما دسـتور داده می شود بروید.} در ذیل آیه سابق از سوره حجر آمده است. -

{پس خانواده ات را حرکت ده} یعنی ای لوط، پس از گذشت هفت روز و هفت شب از امروز خانواده ات را حرکت ده. {پاسی از شب گذشته} یعنی وقتی شب از نیمه گذشت. {و هیچ کس از شما نباید واپس بنگرد مگر زنت که آنچه به ایشان رسد به او [نیز] خواهد رسید.} و در آن شب {و هر جا به شما دستور داده می شود بروید.} امام باقر علیه السلام فرمود: آنان لوط علیه السلام را از این امر آگاه کردند که ریشه آن گروه صبحگاهان بریده خواهد شد.

امام باقر علیه السلام می فرماید: خداوند عزوجل در روز هشتم یا طلوع فجر فرستادگانی را نزد ابراهیم علیه السلام فرستاد تا او را به اسحاق علیه السلام مژده دهند و با نابودی قوم لوط علیه السلام گرامی بدارند. این آیه نیز به همین امر اشاره دارد: {و به راستی فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند. سلام گفتند. پاسخ داد: سلام و دیری نپایید که گوساله ای بریان آورد.}یعنی گوساله ای با ذبح شرعی و پاک و به صورت بریان و پخته برایشان آورد. {و چون دید} ابراهیم علیه السلام {دستهایشان به غذا دراز نمی شود آنان را ناشناس یافت و از ایشان ترسی بر دل گرفت. گفتند: مترس ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم. و زن او ایستاده بود خندید.} یعنی از سخن آنان تعجب کرد. {پس وی را به اسحاق و از پی اسحاق به یعقوب مژده دادیم. [همسر ابراهیم] گفت: ای وای بر من. آیا فرزند آورم با آن که من پیرزنم و این شوهرم پیرمرد است. واقعا این چیز بسیار عجیبی است. گفتند آیا از کار خدا تعجب می کنی. رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان [رسالت] باد. بی گمان او ستوده ای بزرگوار است.} امام باقر علیه السلام فرمود: چون ابراهیم علیه السلام را به اسحاق علیه السلام مژده دادند و ترس او بر طرف شد شروع به مناجات کردن با خدایش درباره قوم لوط علیه السلام کرد و از او خواست تا آن بلا را از آنان دور سازد. خداوند عزوجل فرمود: ای ابراهیم از این چون و چرا روی برتاب که فرمان پروردگارت آمده و برای آنان پس از طلوع خورشید امروز عذابی حتمی که بی بازگشت است خواهد آمد - . علل الشرائع: ۱۸۳-۱۸۴ . در این کتاب، روزی حتمی و بی بازگشت آمده است. - .

تفسیر العیاشی: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

بیان

هذا الخبر یدل علی تعدد البشاره و أن الآیات الأول إشاره إلی الأولی و الثوانی إلی الثانیه و لم یذکره المفسرون و یؤیده ما ذکره سبحانه فی سوره الصافات حیث قال فَبَشَّرْناهُ بِغُلامٍ حَلِیمٍ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ إلی أن قال وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ نَبِیًّا مِنَ الصّالِحِینَ فظهر أن الغلام العلیم الحلیم المبشر به هو إسماعیل علیه السلام و هو الذبیح

۱- إلی هنا من سوره الحجر، و بعده الی قوله: «ما أَصابَهُمْ» من سوره هود، و قوله: «وَ امْضُوا حَیْثُ تُؤْمَرُونَ» هو ذیل الآیه السابقه من سوره الحجر.

۲- علل الشرائع: ۱۸۳- ۱۸۴. و فیه: من یوم محتوم و غیر مردود. م.

٣- مخطوط. م.

و بشر إبراهيم عليه السلام بعد ذلک بإسحاق و مر فی باب الذبح قوله تعالی سَلاماً أی نسلم علیک سلاما أو سلمنا سلاما.

قوله أَ بَشَّرْتُمُونِی عَلی أَنْ مَسَّنِیَ الْکِبَرُ تعجب من أن یولد له مع الکبر فَبِمَ تُبَشِّرُونَ أی فبأی أعجوبه تبشرونی أو أ بأمر الله أم من جهه أنفسکم و کان استعجابه علیه السلام باعتبار العاده دون القدره و قیل کان غرضه أن یعلم أنه هل یولد له علی تلک الحال أو یرد إلی الشباب قوله فَما خَطْبُکُمْ أی فما شأنکم الذی أرسلتم لأجله سوی البشاره قوله تعالی لَمِنَ الْغابِرِینَ أی الباقین مع الکفره لتهلک معهم قوله مُنْکَرُونَ أی ینکرکم نفسی و ینفر عنکم مخافه أن تطرقونی أو لا أعرفکم فعرفونی أنفسکم قوله بِما کانُوا فِیهِ یَمْتَرُونَ أی بالعذاب الذی کانوا یشکون فیه إذا وعدتهم فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ أی فاذهب بهم اللیل بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ فی طائفه من اللیل و قیل فی آخره و علی الأول یحمل تفسیره علیه السلام أی المراد بقطع نصف اللیل و قوله إِلَّا امْرَأَتَکَ لیس فی خلال تلک الآیات (۱)و إنما ذکره علیه السلام لبیان أنه کان المراد بالأهل غیرها أو أنها هلکت فی حال الخروج حیث التفتت فأصابها العذاب کما روی قوله أَنَّ دابِرَ هؤُلاءِ أی آخر من یبقی منهم یهلک وقت الصبح أی أنهم مستأصلون بالعذاب وقت الصباح علی وجه لا یبقی منهم أثر و لا نسل و لا عقب.

و قال الفیروزآبادی حنذ الشاه یحنذها حنذا و تحناذا شواها و جعل فوقها حجاره محماه لینضجها فهی حنیذ أو هو الحال (۲)الذی یقطر ماؤه انتهی.

و الإیجاس الإدراک أو الإضمار اختلف فی سبب الخوف فقیل إنه لما رآهم شبانا أقویاء و کان ینزل طرفا من البلد و کانوا یمتنعون من تناول طعامه لم یأمن أن یکون ذلک لبلاء و ذلک أن أهل ذلک الزمان إذا أکل بعضهم طعام بعض أمنه صاحب الطعام علی نفسه و ماله و لهذا یقال تحرم فلان بطعامنا أی أثبتت الحرمه بیننا بأکله الطعام و قیل إنه ظنهم لصوصا یریدون به سوءا و قیل إنه ظن أنهم لیسوا من البشر جاءوا لأمر عظیم و قیل علم أنهم ملائکه فخاف أن یکون قومه المقصودین بالعذاب حتی

۱- راجع ما قدمنا ذیل الآیات.

۲- کذا فی النسخ، و فی القاموس أو هو الحار الذی اه. م.

قالُوا له لا- تَخَفْ یا إبراهیم إِنَّا أَرْسِلْنا إِلی قَوْمِ لُوطٍ بالعذاب لا- إلی قومک و قیل إنهم دعوا الله فأحیا العجل الذی کان ذبحه إبراهیم علیه السلام و شواه فطفر و رغا (۱)فعلم حینئذ أنهم رسل الله.

**[ترجمه]این حدیث بر متعدد بودن آن مژده دلالت دارد و نشان می دهد که آیات قسمت اول به مژده اول و آیات قسمت دوم به مژده دوم اشاره دارد. اما مفسران به این مطلب اشاره ای نکرده‌اند. دلیل این مدعا، سخن خداوند در سوره صافات است که می فرماید:{پس او را به پسری بردبار مژده دادیم. و وقتی با او به جایگاه سعی رسید} تا این که فرمود: {و او را به اسحاق که پیامبری از [جمله] شایستگان است مژده دادیم.} روشن شد که مقصود از آن پسر دانا و بردبار که مژده داده شد، اسماعیل علیه السلام است و آن قربانی هم او بود.

ص: ۱۴۹

ابراهیم علیه السلام پس از او به اسحاق علیه السلام مژده داده شد. همچنین در باب ذبح گذشت که (سلاماً) یعنی بر تو سلام می کنیم یا قطعاً تسلیم شدیم.

{آیا با این که مرا پیری فرا رسیده است بشارتم می دهید.} یعنی ابراهیم علیه السلام از این که در سن پیری صاحب فرزند شود، تعجب کرد. {به چه بشارت می دهید.} یعنی مرا به چه چیز عجیبی مژده می دهید یا این که مژده، فرمان الهی است یا از سوی خودتان. تعجب ابراهیم علیه السلام از این بود که معمولاً- مرد در سن پیری صاحب فرزند نمی شود نه این که قدرت فرزند دار شدن را ندارد. برخی نیز در تبیین مقصود او می گویند که او می خواست بداند آیا در همان حالت پیری صاحب فرزند می شود و یا این که دوباره جوان می گردد. {کارتان چیست.} یعنی برای چه کاری غیر از مژده دادن فرستاده شده اید؟ {از بازماندگان} یعنی با کافران بر جای ماند تا به همراه آنان نابود گردد. {ناشناس} یعنی نفسم شما را انکار می کند و از ترس این که ضربه ای به من وارد کنید از شما دوری می جوید یا من شما را نمی شناسم. بنابراین خود را معرفی کنید. {چیزی آورده ایم که در آن تردید می کردند.} یعنی ما همان عذابی را آورده ایم که وقتی آنان را از آن بیم می دادی، در آن تردید می ورزیدند. {پس خانواده ات را حرکت ده} یعنی شبانه آنان را ببر {پاسی از شب [گذشته]} یعنی پس از گذشت پاسی از شب. برخی نیز آن را به

معنای آخر شب می دانند. تفسیر حضرت که مقصود از آن را نیمه شب دانست، بر معنای اول یعنی پاسی از شب حمل می شود. آیه {مگر زنت} در میان این آیات نیامده است. دلیل این که حضرت، آن را به همراه آن آیات آورد، این است که بگوید مقصود از خانواده، غیر از او بوده است یا این که او در حال بیرون رفتن نابود گردید؛ زیرا همان طور که در روایت نیز آمده است او روی بر گرداند و آن عذاب به او نیز برخورد کرد. {که ریشه آن گروه} یعنی آخرین شخصی که از آنان باقی بماند صبحگاهان نابود می شود یا این که آنان صبحگاهان به وسیله آن عذاب طوری ریشه کن شده اند که هیچ اثر، نسل و دودمانی از آنان باقی نمی ماند.

فیروز آبادی می‌گوید: حَنَذَ الشّاةَ یَحنِذُها حَنذاً و تَحناذاً یعنی گوسفند را بریان کرد و سنگ داغی را روی آن گذاشت تا آن را بپزد. در این صورت به آن حَنیذ می گویند یا این که حنیذ، حالی است که از آن، آب می چکد. سخن فیروز آبادی به

پایان رسید.

ایجاس یعنی درک کردن و پنهان داشتن. مفسران درباره دلیل ترس ابراهیم علیه السلام اختلاف نظر دارند. برخی می گویند که وقتی ابراهیم دید که آنان جوان و نیرومند هستند و او نیز در گوشه‌ای از شهر اقامت داشت و آنان از خوردن غذایش امتناع می ورزیدند، در امان نبود از این که این امر به خاطر یک بلایی باشد؛ چرا که وقتی مردم آن زمانه غذای یکدیگر را می خوردند صاحب آن غذا، آن فرد را امین جان و مالش قرار می داد. به همین دلیل است که عرب ها می گویند: تَحَرَّمَ فُلانٌ بِطَعامِنا یعنی میان ما و فلانی که غذایمان را خورد، حرمت ایجاد شد. برخی نیز می گویند: ابراهیم علیه السلام گمان کرد که آنان دزد هستند و می خواهند به او شر برسانند. برخی دیگر معتقدند که ابراهیم علیه السلام گمان کرد که آنان، انسان نیستند و برای کار بزرگی نزد او آمده اند. به عقیده برخی نیز او دانست که آنان، فرشته اند. اما ترسید که قوم او و هدف عذاب آنان باشند

ص: ۱۵۰

تا این که آنان به او گفتند: ای ابراهیم، مترس. ما مأمور به عذاب قوم لوط علیه السلام هستیم نه قوم تو. برخی دیگر می گویند که آنان از خداوند خواستند تا آن گوساله را که ابراهیم علیه السلام سر بریده و بریان کرده بود، زنده کند. بدین سان آن گوساله زنده شد، بالا پرید و از

خود صدا درآورد. در این هنگام ابراهیم علیه السلام دانست که آنان فرستادگان خداوند هستند.

**[ترجمه]

«۲»

ل، الخصال ع، علل الشرائع ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام سَأَلَ الشَّامِیُّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَی یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِیهِ مَنْ هُمْ فَقَالَ علیه السلام قَابِیلُ یَفِرُّ مِنْ هَابِیلَ علیه السلام وَ الَّذِی یَفِرُّ مِنْ أُمِّهِ مُوسَی علیه السلام وَ الَّذِی یَفِرُّ مِنْ أَبِیهِ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام (۲)وَ الَّذِی یَفِرُّ مِنْ صَاحِبَتِهِ لُوطٌ علیه السلام وَ الَّذِی یَفِرُّ مِنِ ابْنِهِ نُوحٌ علیه السلام یَفِرُّ مِنِ ابْنِهِ کَنْعَانَ (۳).

**[ترجمه]الخصال، علل الشرائع، عیون الاخبار: آن مرد شامی از امام علی علیه السلام پرسید که مقصود از {روزی که آدمی از برادرش. و از مادرش و پدرش. و از همسرش و پسرانش می گریزد.} چه کسانی هستند؟ حضرت پاسخ داد: قابیل از هابیل علیه السلام می گریزد. آن کسی که از مادرش می گریزد، موسی علیه السلام و آن کسی که از پدرش می گریزد، ابراهیم علیه السلام است - . در عیون الاخبار علاوه بر این آمده است: مقصود از پدر، کسی است که او را تربیت کرده است نه پدر حقیقی. - . لوط علیه السلام همان کسی است که از همسرش و نوح علیه السلام همان کسی است که از پسرش کنعان می گریزد - . الخصال ۱: ۱۵۴، علل الشرائع: ۱۹۸، عیون الاخبار: ۱۳۶. پیشتر گفتیم که این حدیث به طور کامل در کتاب الاحتجاجات ج ۱۰ ص ۷۵-۸۲ آمده است. - .

**[ترجمه]

«۳»

ل، الخصال أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِیفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ قَالَ سَمِعْتُ عَلِیّاً علیه السلام یَقُولُ سِتَّهٌ فِی هَذِهِ الْأُمَّهِ مِنْ أَخْلَاقِ قَوْمِ لُوطٍ الْجُلَاهِقُ وَ هُوَ الْبُنْدُقُ وَ الْخَذْفُ وَ مَضْغُ الْعِلْکِ (۴)وَ إِرْخَاءُ الْإِزَارِ خُیَلَاءَ وَ حَلُّ الْأَزْرَارِ مِنَ الْقَبَاءِ وَ الْقَمِیصِ (۵).

**[ترجمه]الخصال: اصبغ: امام علی علیه السلام فرمود: شش رفتار در میان این امت از اخلاق قوم لوط است و عبارتند از: گلوله گِلی یا سربی پرتاب کردن، گذاشتن سنگ در لای انگشت شصت و زدن آن با ناخن انگشت سبابه، عِلک جویدن - . به هر چیز جویدنی عِلک می گویند. شاید مقصود از آن، جویدنش در محافل، معابر و بازار ها باشد. - ،

و شل کردن دکمه ها از روی تکبر و باز کردن آنها از قبا و پیراهن - . الخصال ۱: ۱۶۰-۱۶۱ - .

**[ترجمه]

«۴»

ع، علل الشرائع ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام سَأَلَ الشَّامِیُّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام عَمَّنْ خَلَقَ اللَّهُ مِنَ الْأَنْبِیَاءِ مَخْتُوناً فَقَالَ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مَخْتُوناً وَ وُلِدَ شَیْثٌ مَخْتُوناً وَ إِدْرِیسُ وَ نُوحٌ وَ سَامُ بْنُ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِیمُ وَ دَاوُدُ وَ سُلَیْمَانُ وَ لُوطٌ وَ إِسْمَاعِیلُ وَ مُوسَی وَ عِیسَی وَ مُحَمَّدٌ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ وَ سَأَلَهُ علیه السلام عَنْ یَوْمِ الْأَرْبِعَاءِ وَ التَّطَیُّرِ مِنْهُ فَقَالَ علیه السلام آخِرُ أَرْبِعَاءَ مِنَ الشَّهْرِ إِلَی أَنْ قَالَ وَ یَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْضَ قَوْمِ لُوطٍ عَالِیَهَا سَافِلَهَا وَ یَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ أَمْطَرَ عَلَیْهِمْ حِجَارَهً مِنْ سِجِّیلٍ (۶).

ص: ۱۵۱

۱- طفر أی وثب فی ارتفاع کما یطفر الإنسان علی الحائط. رغا: صوت و ضج.

۲- فی العیون هنا زیاده و هی هذه: یعنی الأب المربی لا الوالد.

۳- الخصال ج ۱: ۱۵۴، علل الشرائع: ۱۹۸، العیون ص ۱۳۶، و قد تقدم الحدیث بتمامه فی کتاب الاحتجاجات راجع ج ۱۰ ص ۷۵- ۸۲.

۴- العلک: کل صمغ یعلک أی یمضغ، و لعلّ المراد مضغه فی النادی و فی المعابر و الاسواق و الخذف: أن تضع الحصاه علی بطن ابهامک و تدفعها بظفر السبابه. و الجلاهق: جسم صغیره کروی من طین أو رصاص یرمی به، و الکلمه فارسیه. و الازرار جمع الزر و هو ما یجعل فی العروه.

۵- الخصال ج ۱: ۱۶۰- ۱۶۱. م.

۶- علل الشرائع: ۱۹۹ العیون: ۱۳۴، و قد تقدم الحدیث بتمامه فی ج ۱۰ ص ۸۱- ۸۲ راجعه.

**[ترجمه]علل الشرائع، عیون الاخبار: آن مرد شامی از امام علی علیه السلام پرسید: کدام یک از انبیا ختنه شده به دنیا آمدند؟ حضرت پاسخ داد: خداوند، آدم علیه السلام را ختنه شده آفرید. همچنین شیث، ادریس، نوح، سام بن نوح، ابراهیم، داود، سلیمان، لوط، اسماعیل، موسی، عیسی ومحمد صلوات الله علیه و علیهم اجمعین ختنه شده به دنیا آمدند. آن مرد شامی همچنین درباره روز چهارشنبه و بدیمن دانستن آن پرسید و حضرت پاسخ داد: مقصود، آخرین چهارشنبه هر ماه است. حضرت سخن خود را ادامه داد تا این که فرمود: خداوند عزوجل در روز چهارشنبه

سرزمین قوم لوط را زیر و رو کرد و در این روز بود که به آنان سنگ و گِل بارانید - . علل الشرائع: ۱۹۹، عیون الاخبار: ۱۳۴. پیشتر این حدیث به طور کامل در ج ۱۰ ص ۸۱-۸۲ آمد. - .

ص: ۱۵۱

**[ترجمه]

«۵»

فس، تفسیر القمی فِی رِوَایَهِ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: وَ أَمَّا الْقَرْیَهُ الَّتِی أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ فَهِیَ سَدُومُ (۱)قَرْیَهُ قَوْمِ لُوطٍ أَمْطَرَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ حِجارَهً مِنْ سِجِّیلٍ یَقُولُ مِنْ طِینٍ (۲).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: ابو الجارود: امام باقر علیه السلام می‌فرماید: آن دِهی که باران بد بر آن بارانیده شد، سدوم - . جوهری و دیگران، ضبط آن را با دال آورده اند. فیروز آبادی می گوید: درست آن، سذوم به ذال است. بغدادی در محبر ص ۴۶۷ می گوید: شهر های قوم لوط عبارت بودند از: سدوم، صبوایم، دادوما و عامورا. برخی نیز آن را به صورت صیورا آورده اند. برخی دیگر می گویند که آن، نام قاضی ای بود که در آن جا سکونت داشت نه نام آن شهر. حدیث بعدی نیز این مطلب را تأیید می کند. -

نام داشت و دِهِ قوم لوط بود. خداوند بر آنان سنگی از سِجّیل بارانید. همچنین حضرت فرمود: مقصود از سجّیل، گِل است - . تفسیر القمی: ۴۶۶ - .

**[ترجمه]

«۶»

فس، تفسیر القمی فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ أَیْ لِإِبْرَاهِیمَ علیه السلام قَوْلُهُ وَ تَأْتُونَ فِی نادِیکُمُ الْمُنْکَرَ قَالَ هُمْ قَوْمُ لُوطٍ یَضْرِطُ (۳)بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنا عَلَیْهِ حاصِباً هُمْ قَوْمُ لُوطٍ (۴).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: {پس لوط به او ایمان آورد.} یعنی به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد. حضرت در تفسیر آیه {و در محافل [انس] خود پلیدکاری می کنید.} فرمود: آنان قوم لوط بودند و با هم از خود باد صدا دار رها می کردند.

{از آنـان کسـانی بودنـد که بر [سـر] ایشـان بـادی همراه با شن فرو فرسـتادیم.} مقصور از این ها نیز قوم لوط است - . تفسـیر القمی: ۴۹۶ - .

**[ترجمه]

«۷»

ع، علـل الشـرائع ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ الْحِمْيَرِيِّ عَنِ ابْنِ عِيسَـى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِـكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنِ الثُّمَـالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السـلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله سَـأَلَ جَبْرَئِيلَ كَيْفَ كَانَ مَهْلِكُ قَوْمِ لُوطٍ فَقَالَ إِنَّ قَوْمَ لُوطٍ كَانُوا أَهْلَ قَرْيَةٍ لَا يَتَنَظَّفُونَ مِنَ الْغَائِـطِ وَ لَـا يَتَطَهَّرُونَ مِنَ الْجَنَـابَةِ بُخَلَاءَ أَشِـحَّاءَ عَلَى الطَّعَامِ وَ إِنَّ لُوطاً لَبِثَ فِيهِمْ ثَلَاثِينَ سَـنَةً وَ إِنَّمَا كَانَ نَازِلًا عَلَيْهِمْ وَ لَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ وَ لَا عَشِـيرَةٌ لَهُ فِيهِمْ وَ لَا قَوْمٌ وَ إِنَّهُ دَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَى الْإِيمَانِ وَ اتِّبَاعِهِ وَ نَهَاهُمْ عَنِ الْفَوَاحِشِ وَ حَثَّهُمْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ فَلَمْ يُجِيبُوهُ وَ لَمْ يُطِيعُوهُ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا أَرَادَ عَذَابَهُمْ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رُسُلًا مُنْذِرِينَ عُذْراً نُذْراً فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ أَمْرِهِ بَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَائِكَةً لِيُخْرِجُوا مَنْ كَانَ فِي قَرْيَتِهِمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدُوا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَأَخْرَجُوهُمْ مِنْهَا وَ قَالُوا لِلُوطٍ أَسْرِ بِأَهْلِكَ مِنْ هَـذِهِ الْقَرْيَةِ اللَّيْلَةَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْـلِ ... وَ لا ـ يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَـدٌ وَ امْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ فَلَمَّا انْتَصَفَ اللَّيْلُ سَارَ لُوطٌ بِبَنَاتِهِ وَ تَوَلَّتِ امْرَأَتُهُ مُـدْبِرَةً فَـانْقَطَعَتْ إِلَى قَوْمِهَـا تَسْـعَى بِلُوطٍ وَ تُخْبِرُهُمْ أَنَّ لُوطاً قَـدْ سَارَ بِبَنَاتِهِ وَ إِنِّي نُودِيتُ مِنْ تِلْقَاءِ الْعَرْشِ لَمَّا طَلَعَ الْفَجْرُ يَا جَبْرَئِيلُ حَقَّ الْقَوْلُ مِنَ اللَّهِ بِحَتْمِ عَذَابِ (۵)قَوْمِ لُوطٍ

۱- ضـبطه الجوهریّ و غیره بالـدال، و قال الفیروزآبادی: الصواب أنّه بالـذال. و قال البغـدادیّ فی المحبر ص ۴۶۷: و مدائن قوم لوط: سدوم، و صبوایم، و دادوما، و عامورا. و یقال صیورا. و قیل: إنّه اسم القاضی کان بها لا اسم البلد، و الخبر الآتی یؤیده.

۲- تفسیر القمّیّ: ۴۶۶. م.

۳- فی المصدر: کان یضرط اه. م.

۴- تفسیر القمّیّ: ۴۹۶ و فیه: و هم قوم لوط. م.

۵- فی المصدر: و تحتم بعذاب، و فی نسخه: و نحتم عذاب قوم لوط. م.

فَاهْبِطْ إِلَى قَرْيَهِ قَوْمِ لُوطٍ وَ مَا حَوَتْ فَاقْلَعْهَا مِنْ تَحْتِ سَبْعِ أَرَضِينَ ثُمَّ اعْرُجْ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ فَأَوْقِفْهَا حَتَّى يَأْتِيَكَ أَمْرُ الْجَبَّارِ فِي قَلْبِهَا وَ دَعْ مِنْهَا آيَهً بَيِّنَهً مِنْ مَنْزِلِ لُوطٍ عِبْرَهً لِلسَّيَّارَهِ فَهَبَطْتُ عَلَى أَهْلِ الْقَرْيَهِ الظَّالِمِينَ فَضَرَبْتُ بِجَنَاحِيَ الْأَيْمَنِ عَلَى مَا حَوَى عَلَيْهِ شَرْقِيِّهَا وَ ضَرَبْتُ بِجَنَاحِيَ الْأَيْسَرِ عَلَى مَا حَوَى عَلَيْهِ غَرْبِيُّهَا فَاقْتَلَعْتُهَا يَا مُحَمَّدُ مِنْ تَحْتِ سَبْعِ أَرَضِينَ إِلَّا مَنْزِلَ آلِ لُوطٍ (۱)آيَهً لِلسَّيَّارَهِ ثُمَّ عَرَجْتُ بِهَا فِي جَوَافِي (۲)جَنَاحِي حَتَّى أَوْقَفْتُهَا حَيْثُ يَسْمَعُ أَهْلُ السَّمَاءِ زُقَاءَ دُيُوكِهَا وَ نُبَاحَ كِلَابِهَا فَلَمَّا طَلَعَتِ الشَّمْسُ نُودِيتُ مِنْ تِلْقَاءِ الْعَرْشِ يَا جَبْرَئِيلُ اقْلِبِ الْقَرْيَهَ عَلَى الْقَوْمِ فَقَلَبْتُهَا عَلَيْهِمْ حَتَّى صَارَ أَسْفَلُهَا أَعْلَاهَا وَ أَمْطَرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ حِجارَهً مِنْ سِجِّيلٍ مُسَوَّمَهً عِنْدَ رَبِّكَ وَ ما هِيَ يَا مُحَمَّدُ مِنَ الظَّالِمِينَ مِنْ أُمَّتِكَ بِبَعِيدٍ قَالَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَا جَبْرَئِيلُ وَ أَيْنَ كَانَتْ قَرْيَتُهُمْ مِنَ الْبِلَادِ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ كَانَ مَوْضِعُ قَرْيَتِهِمْ فِي مَوْضِعِ بُحَيْرَهِ طَبَرِيَّهَ الْيَوْمَ وَ هِيَ فِي نَوَاحِي الشَّامِ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَ رَأَيْتَكَ حِينَ قَلَبْتَهَا عَلَيْهِمْ فِي أَيِّ مَوْضِعٍ مِنَ الْأَرَضِينَ وَقَعَتِ الْقَرْيَهُ وَ أَهْلُهَا فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ وَقَعَتْ فِيمَا بَيْنَ بَحْرِ الشَّامِ إِلَى مِصْرَ فَصَارَتْ تُلُولًا فِي الْبَحْرِ (۳).

شی، تفسیر العیاشی عن أبی حمزه مثله (۴)

**[ترجمه]علل الشرائع: ثمالی: امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید که نابودی قوم لوط چگونه بود؟ جبرئیل پاسخ داد: قوم لوط ساکن دِهی بودند و خود را پس از مدفوع کردن تمیز نمی کردند و پس از جُنُب شدن طهارت نمی ورزیدند. آنان بخیل بودند و از غذا دادن به دیگران خست می ورزیدند. لوط علیه السلام سی سال در میان آنان درنگ کرد. او در میان آنان فرود آمده بود و از آنان نبود و هیچ قوم و قبیله ای در میان آنان نداشت. او آنان را به سوی خداوند عزوجل و ایمان آوردن به او و پیروی اش فرا خواند و از کارهای زشت باز داشت و به اطاعت از خداوند تشویق نمود. اما آنان او را پاسخ نگفتند و از او اطاعت نکردند. وقتی خداوند عزوجل خواست تا آنان را عذاب کند فرستادگانی بیم دهنده را به سویشان مبعوث داشت. چون آنان از فرمان خداوند سر باز زدند خداوند، فرشتگانی را به سویشان فرستاد تا مؤمنان دِهِ آنان را بیرون آورند. فرشتگان در آن دِه تنها اهل یک خانه را مسلمان یافتند و آنان را از دِه بیرون آوردند. فرشتگان به لوط علیه السلام گفتند: خانواده ات را با گذشتن پاسی از امشب حرکت دِه و نباید هیچ از یک شما رو برگرداند و باید به آن جایی که دستور داده می شوید، بروید. بدین سان لوط علیه السلام نیمه شب به همراه دختران خود حرکت کرد. زن او بازگشت و به سوی قومش رفت تا از لوط علیه السلام سخن چینی کند. او آنان را آگاه ساخت که لوط علیه السلام با دخترانش حرکت کرده است. با طلوع فجر، من از جانب عرش ندا داده شدم که ای جبرئیل، آن سخن خدا درباره حتمیت عذاب قوم لوط حقیقت یافته است.

ص: ۱۵۲

بنابراین بر دِهِ قوم لوط و آن چه در بر دارد فرود بیا و آن را از زیر هفت زمین بر کن. سپس آن را به سوی آسمان، بالا ببر و در آن جا متوقف ساز تا آن که دستور خداوند جبار در دلِ آن دِه نازل شود و از آن دِه تنها منزل لوط علیه السلام را به حال خود رها کن تا نشانه ای روشن و عبرتی برای مسافران باشد. بدین سان بر ساکنان ستمگر آن دِه فرود آمدم و با بال راست خود بر آنچه شرقش در بر داشت زدم و با بال چپ خود بر آنچه غربش در بر داشت زدم. ای محمد، من تمام آن دِه را از زیر هفت زمین برکندم و تنها منزل خاندان لوط علیه السلام را به حال خود رها کردم تا نشانه ای برای مسافران باشد. سپس آن دِه

را در گستره بـالم گرفته و آن را بالاـ بردم و در جایی متوقف ساختم که ساکنان آسـمان، بانگ خروس ها و پارس سگ های آن را می شـنیدند. چون خورشـید طلوع کرد از جانب عرش ندا داده شدم که ای جبرئیل، آن دِه را به روی قوم لوط برگردان. من این کار را کردم به طوری که آن دِه زیر و رو شد و خداوند، سـنگی از جنس سـنگ و گِل که نزد پروردگارت نشان زده بود، بر آنها بارانید. ای محمد، آن عذاب از ستمگران امت تو چندان دور نیست.

حضـرت می‌فرماید: پیامبر صـلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: ای جبرئیل، آن دِه در کجای این سـرزمین بود؟ جبرئیل پاسـخ داد: آن دِه در جـایی قرار داشت که امروز دریـاچه طبریّه در آن واقع است و از نواحی شـام به شـمار می آیـد. پیامبر صـلی الله علیه و آله پرسـید: آیا تو دیـدی که وقتی آن دِه را به روی آنان برگرداندی آن دِه و ساکنانش در کجا افتادند؟ جبرئیل پاسـخ داد: ای محمد، آن دِه در میان دریای شام تا مصر افتاد و تبدیل به تپه هایی در دریا شد - . علل الشرائع: ۱۸۴ - .

تفسیر العیاشی: در این تفسیر نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

بیان

الجوافی جمع الجوفاء أی الواسعه أو الجافیه من الجفو بمعنی البعد و منه التجافی و یحتمل أن یکون فی الأصل أجواف فصحف و الأـظهر الخوافی بالخـاء المعجمه (۵)قـال فی القـاموس قال الأصـمعی الخوافی ما دون الریشات العشـر من مقـدم الجناح و قال قوادم الطیر مقادیم ریشه و هی عشر فی کل جناح انتهی و الزقاء الصیاح.

**[ترجمه]جَوافی، جمع جَوفـاء به معنـای گسـترده یـا جمع جـافیه از ریشه جَفو به معنـای دور است. تَجـافی نیز از همین ریشـه است. همچنین احتمال دارد که آن، در اصل اَجواف بوده باشد و نادرست نوشته شده است. اما ظاهر تر از این کلمه، خَوافی به خاء نقطه دار است. صاحب قاموس می گویـد: اصـمعی آورده است که به پر های زیر دَه پَرِ جلوی بال، خوافی می گویند. وی همچنین گفته است که دَه پَر جلوی بـال پرنـده را قَوادِم می نامنـد. سـخن صـاحب قـاموس به پایان رسـید. زُقاء به معنای بانگ است.

**[ترجمه]

«۸»

فس، تفسـیر القمی قَوْلُهُ وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِیمَ بِالْبُشْـری إِلَی قَوْلِهِ بِعِجْلٍ حَنِیذٍ أَیْ مَشْوِیٍّ نَضِیجٍ فَإِنَّهُ لَمَّا أَلْقَی نُمْرُودُ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام فِی النَّارِ فَجَعَلَهَا اللَّهُ عَلَیْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً بَقِیَ

١- فى المصدر: منزل لوط. م.

٢- فى المصدر: خوافى. م.

٣- علل الشرائع: ١٨۴. م.

۴- مخطوط. م.

۵- و قد عرفت أن فى المصدر أيضا كذلك.

إِبْرَاهِيمُ مَعَ نُمْرُودَ وَ خَافَ نُمْرُودُ مِنْ إِبْرَاهِيمَ فَقَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ اخْرُجْ عَنْ بِلَادِي وَ لَا تُسَاكِنِّي فِيهَا وَ كَانَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام قَدْ تَزَوَّجَ بِسَارَةَ وَ هِيَ بِنْتُ خَالِهِ (۱)وَ قَدْ كَانَتْ آمَنَتْ بِهِ وَ آمَنَ بِهِ لُوطٌ وَ كَانَ غُلَاماً وَ قَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام عِنْدَهُ غُنَيْمَاتٌ (۲)كَانَ مَعَاشُهُ مِنْهَا فَخَرَجَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام مِنْ بِلَادِ نُمْرُودَ وَ مَعَهُ سَارَةُ فِي صُنْدُوقٍ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ شَدِيدَ الْغَيْرَةِ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ (۳)مِنْ بِلَادِ نُمْرُودَ مَنَعُوهُ وَ أَرَادُوا أَنْ يَأْخُذُوا مِنْهُ غُنَيْمَاتِهِ وَ قَالُوا لَهُ هَذَا كَسَبْتَهُ فِي سُلْطَانِ الْمَلِكِ وَ بِلَادِهِ وَ أَنْتَ مُخَالِفٌ لَهُ فَقَالَ لَهُمْ إِبْرَاهِيمُ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ قَاضِي الْمَلِكِ سَنْدُومُ (۴)فَصَارُوا إِلَيْهِ فَقَالُوا إِنَّ هَذَا مُخَالِفٌ لِدِينِ الْمَلِكِ وَ مَا مَعَهُ كَسَبَهُ فِي بِلَادِ الْمَلِكِ وَ لَا نَدَعُهُ يُخْرِجُ مَعَهُ شَيْئاً فَقَالَ سَنْدُومُ صَدَقُوا خَلِّ عَمَّا فِي يَدَيْكَ- (۵)فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ لَهُ إِنَّكَ إِنْ لَمْ تَقْضِ بِالْحَقِّ مِتَّ السَّاعَةَ قَالَ وَ مَا الْحَقُّ قَالَ قُلْ لَهُمْ يَرُدُّوا عَلَيَّ عُمُرِيَ الَّذِي أَفْنَيْتُهُ فِي كَسْبِ مَا مَعِي حَتَّى أَرُدَّ عَلَيْهِمْ فَقَالَ سَنْدُومُ يَجِبُ أَنْ تَرُدُّوا عُمُرَهُ فَخَلُّوا عَنْهُ وَ عَمَّا كَانَ فِي يَدِهِ فَخَرَجَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام وَ كَتَبَ نُمْرُودُ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَا تَدَعُوهُ يَسْكُنُ الْعُمْرَانَ فَمَرَّ بِبَعْضِ عُمَّالِ نُمْرُودَ وَ كَانَ كُلُّ مَنْ مَرَّ بِهِ يَأْخُذُ عُشْرَ مَا مَعَهُ وَ كَانَتْ سَارَةُ مَعَ إِبْرَاهِيمَ فِي الصُّنْدُوقِ فَأَخَذَ عُشْرَ مَا كَانَ مَعَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام ثُمَّ جَاءَ إِلَى الصُّنْدُوقِ فَقَالَ لَهُ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ أَفْتَحَهُ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ عُدَّهُ مَا شِئْتَ وَ خُذْ عُشْرَهُ فَقَالَ لَا بُدَّ مِنْ فَتْحِهِ فَفَتَحَهُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى سَارَةَ تَعَجَّبَ مِنْ جَمَالِهَا فَقَالَ لِإِبْرَاهِيمَ مَا هَذِهِ الْمَرْأَةُ الَّتِي هِيَ مَعَكَ قَالَ هِيَ أُخْتِي وَ إِنَّمَا عَنَى أُخْتَهُ فِي الدِّينِ قَالَ لَهُ الْعَاشِرُ لَسْتُ أَدَعُكَ تَبْرَحُ حَتَّى أُعْلِمَ الْمَلِكَ بِحَالِهَا وَ حَالِكَ فَبَعَثَ رَسُولًا إِلَى الْمَلِكِ فَأَعْرَضَهَا فَحُمِلَتْ إِلَيْهِ فَهَمَّ بِهَا- (۶)وَ مَدَّ يَدَهُ إِلَيْهَا فَقَالَتْ لَهُ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ فَجَفَّتْ يَدُهُ وَ الْتَصَقَتْ بِصَدْرِهِ وَ أَصَابَتْهُ مِنْ ذَلِكَ شِدَّةٌ فَقَالَ يَا سَارَةُ (۷)مَا هَذَا

۱- فی هامش الکتاب: بنت خالته ظ.

۲- فی نسخه: و قد کان إبراهیم علیه السلام قد کسب عنده غنیمات.

۳- فی المصدر: اراد الخروج. م.

۴- هکذا فی النسخ و فی المصدر: سدوم فی المواضع. و هو الصحیح.

۵- فی نسخه: خل ما فی یدیک.

۶- فی نسخه: فأمر أجناده فحملوها إلیه فلما نظر إلیها فهم بها.

۷- فی نسخه: فقال لساره.

الَّذِی أَصَابَنِی مِنْکِ فَقَالَتْ لِمَا هَمَمْتَ بِهِ (۱)فَقَالَ قَدْ هَمَمْتُ لَکِ بِالْخَیْرِ فَادْعِی اللَّهَ أَنْ یَرُدَّنِی إِلَی مَا کُنْتُ فَقَالَتْ اللَّهُمَّ إِنْ کَانَ صَادِقاً فَرُدَّهُ کَمَا کَانَ فَرَجَعَ إِلَی مَا کَانَ وَ کَانَتْ عَلَی رَأْسِهِ جَارِیَهٌ فَقَالَ یَا سَارَهُ خُذِی هَذِهِ الْجَارِیَهَ تَخْدُمْکِ وَ هِیَ هَاجَرُ أُمُّ إِسْمَاعِیلَ علیه السلام فَحَمَلَ إِبْرَاهِیمُ سَارَهَ وَ هَاجَرَ فَنَزَلُوا الْبَادِیَهَ عَلَی مَمَرِّ طَرِیقِ الْیَمَنِ (۲)وَ الشَّامِ وَ جَمِیعِ الدُّنْیَا فَکَانَ یَمُرُّ بِهِ النَّاسُ فَیَدْعُوهُمْ إِلَی الْإِسْلَامِ وَ قَدْ کَانَ شَاعَ خَبَرُهُ فِی الدُّنْیَا أَنَّ الْمَلِکَ أَلْقَاهُ فِی النَّارِ فَلَمْ یَحْتَرِقْ وَ کَانُوا یَقُولُونَ لَهُ لَا تُخَالِفْ دِینَ الْمَلِکِ فَإِنَّ الْمَلِکَ یَقْتُلُ مَنْ خَالَفَهُ- (۳)وَ کَانَ إِبْرَاهِیمُ کُلُّ مَنْ مَرَّ بِهِ یُضِیفُهُ وَ کَانَ عَلَی سَبْعَهِ فَرَاسِخَ مِنْهُ بِلَادٌ عَامِرَهٌ (۴)کَثِیرُ الشَّجَرِ وَ النَّبَاتِ وَ الْخَیْرِ (۵)وَ کَانَ الطَّرِیقُ عَلَیْهَا وَ کَانَ کُلُّ مَنْ یَمُرُّ بِتِلْکَ الْبِلَادِ یَتَنَاوَلُ مِنْ ثِمَارِهِمْ وَ زُرُوعِهِمْ فَجَزِعُوا مِنْ ذَلِکَ فَجَاءَهُمْ إِبْلِیسُ فِی صُورَهِ شَیْخٍ فَقَالَ لَهُمْ أَدُلُّکُمْ عَلَی مَا إِنْ فَعَلْتُمُوهُ لَمْ یَمُرَّ بِکُمْ أَحَدٌ فَقَالُوا مَا هُوَ فَقَالَ مَنْ مَرَّ بِکُمْ فَانْکِحُوهُ فِی دُبُرِهِ وَ اسْلُبُوهُ ثِیَابَهُ ثُمَّ تَصَوَّرَ لَهُمْ إِبْلِیسُ فِی صُورَهِ أَمْرَدَ أَحْسَنَ مَا یَکُونُ مِنَ الشَّبَابِ (۶)فَجَاءَهُمْ فَوَثَبُوا عَلَیْهِ فَفَجَرُوا بِهِ کَمَا أَمَرَهُمْ فَاسْتَطَابُوهُ فَکَانُوا یَفْعَلُونَهُ بِالرِّجَالِ فَاسْتَغْنَی الرِّجَالُ بِالرِّجَالِ وَ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ فَشَکَا النَّاسُ ذَلِکَ إِلَی إِبْرَاهِیمَ علیه السلام فَبَعَثَ إِلَیْهِمْ لُوطاً یُحَذِّرُهُمْ وَ یُنْذِرُهُمْ فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَی لُوطٍ قَالُوا مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا ابْنُ خَالِ إِبْرَاهِیمَ الَّذِی أَلْقَاهُ الْمَلِکُ فِی النَّارِ فَلَمْ یَحْتَرِقْ وَ جَعَلَهَا اللَّهُ عَلَیْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً وَ هُوَ بِالْقُرْبِ مِنْکُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَفْعَلُوا هَذَا فَإِنَّ اللَّهَ یُهْلِکُکُمْ فَلَمْ یَجْسُرُوا عَلَیْهِ وَ خَافُوهُ وَ کَفُّوا عَنْهُ وَ کَانَ لُوطٌ کُلَّمَا مَرَّ بِهِ رَجُلٌ یُرِیدُونَهُ (۷)بِسُوءٍ خَلَّصَهُ مِنْ أَیْدِیهِمْ وَ تَزَوَّجَ لُوطٌ فِیهِمْ وَ وُلِدَ لَهُ بَنَاتٌ فَلَمَّا

۱- فی المصدر: بما هممت به. م.

۲- فی نسخه: علی ممر الطریق الی الیمن. م.

۳- فی نسخه: من یخالفه.

۴- فی نسخه: و فی المصدر: من البلاد العامره.

۵- فی المصدر: الخبز. م.

۶- فی نسخه: فی صوره أمرد حسن الوجه اه.

۷- فی المصدر: یریده. م.

طَالَ ذَلِكَ عَلَى لُوطٍ وَ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ قَالُوا لَهُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ (۱)أَيْ لَنَرْجُمَنَّكَ وَ لَنُخْرِجَنَّكَ فَدَعَا عَلَيْهِمْ لُوطٌ فَبَيْنَا إِبْرَاهِيمُ قَاعِدٌ فِي مَوْضِعِهِ الَّذِي (۲) كَانَ فِيهِ وَ قَدْ كَانَ أَضَافَ قَوْماً وَ خَرَجُوا وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ شَيْ ءٌ فَنَظَرَ إِلَى أَرْبَعَةِ نَفَرٍ قَدْ وَقَفُوا عَلَيْهِ لَا يُشْبِهُونَ النَّاسَ فَقالُوا سَلاماً فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ سَلَامٌ فَجَاءَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام إِلَى سَارَةَ فَقَالَ لَهَا قَدْ جَاءَنِي أَضْيَافٌ لَا يُشْبِهُونَ النَّاسَ فَقَالَتْ مَا عِنْدَنَا إِلَّا هَذَا الْعِجْلُ فَذَبَحَهُ وَ شَوَاهُ وَ حَمَلَهُ إِلَيْهِمْ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِيمَ بِالْبُشْرى قالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ فَلَمَّا رَأى أَيْدِيَهُمْ لا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَ أَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً وَ جَاءَتْ سَارَةُ فِي جَمَاعَةٍ مَعَهَا فَقَالَتْ لَهُمْ مَا لَكُمْ تَمْتَنِعُونَ مِنْ طَعَامِ خَلِيلِ اللَّهِ فَ قالُوا لِإِبْرَاهِيمَ لا تَوْجَلْ (۳)أَيْ لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنا إِلى قَوْمِ لُوطٍ فَفَزِعَتْ سَارَةُ وَ ضَحِكَتْ أَيْ حَاضَتْ وَ قَدْ كَانَ ارْتَفَعَ حَيْضُهَا مُنْذُ دَهْرٍ طَوِيلٍ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ يَعْقُوبَ فَوَضَعَتْ يَدَهَا عَلَى وَجْهِهَا فَ قالَتْ يا وَيْلَتى أَ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هذا بَعْلِي شَيْخاً إِنَّ هذا لَشَيْ ءٌ عَجِيبٌ فَقَالَ لَهَا جَبْرَئِيلُ أَ تَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْراهِيمَ الرَّوْعُ وَ جاءَتْهُ الْبُشْرى بِإِسْحَاقَ أَقْبَلَ يُجَادِلُ كَمَا قَالَ اللَّهُ يُجادِلُنا فِي قَوْمِ لُوطٍ إِنَّ إِبْراهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ لِجَبْرَئِيلَ بِمَا ذَا أُرْسِلْتَ قَالَ بِهَلَاكِ قَوْمِ لُوطٍ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ إِنَّ فِيها لُوطاً قَالَ جَبْرَئِيلُ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيها لَنُنَجِّيَنَّهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كانَتْ مِنَ الْغابِرِينَ قَالَ إِبْرَاهِيمُ يَا جَبْرَئِيلُ إِنْ كَانَ فِي الْمَدِينَهِ مِائَهُ رَجُلٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يُهْلِكُهُمُ اللَّهُ (۴)قَالَ لَا قَالَ فَإِنْ كَانَ فِيهِمْ خمسين (خَمْسُونَ) قَالَ لَا قَالَ فَإِنْ كَانَ فِيهِمْ عَشَرَةٌ قَالَ لَا قَالَ وَ إِنْ كَانَ فِيهِمْ وَاحِدٌ

۱- الصحيح كما فى المصدر: من المخرجين.

۲- فى نسخه: فبينما إبراهيم قاعد فى الموضع الذى.

۳- الموجود فى المصحف الشريف فى تلك الآيه: «لا تَخَفْ» نعم فى سوره الحجر: «لا تَوْجَلْ» و قد جمع رحمه اللّه كثيرا بين آيات قصه لوط عليه السلام.

۴- فى نسخه: تهلكهم؟.

قَالَ لَنا وَ هُوَ قَوْلُهُ فَما وَجَدْنا فِيها غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ يَا جَبْرَئِيلُ رَاجِعْ رَبَّكَ فِيهِمْ فَأَوْحَى اللَّهُ كَلَمْحِ الْبَصَرِ يا إِبْراهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هذا إِنَّهُ قَدْ جاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ إِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ فَخَرَجُوا مِنْ عِنْدِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فَوَقَفُوا عَلَى لُوطٍ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ وَ هُوَ يَسْقِي زَرْعَهُ فَقَالَ لَهُمْ لُوطٌ مَنْ أَنْتُمْ قَالُوا نَحْنُ أَبْنَاءُ السَّبِيلِ أَضِفْنَا اللَّيْلَةَ فَقَالَ لَهُمْ يَا قَوْمِ إِنَّ أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ قَوْمُ سَوْءٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ أَهْلَكَهُمْ يَنْكِحُونَ الرِّجَالَ وَ يَأْخُذُونَ الْأَمْوَالَ فَقَالُوا فَقَدْ أَبْطَأْنَا فَأَضِفْنَا فَجَاءَ لُوطٌ إِلَى أَهْلِهِ وَ كَانَتْ مِنْهُمْ فَقَالَ لَهَا إِنَّهُ قَدْ أَتَانِي أَضْيَافٌ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فَاكْتُمِي عَلَيْهِمْ حَتَّى أَعْفُوَ عَنْكِ إِلَى هَذَا الْوَقْتِ قَالَتْ أَفْعَلُ وَ كَانَتِ الْعَلَامَةُ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ قَوْمِهَا إِذَا كَانَ عِنْدَ لُوطٍ أَضْيَافٌ بِالنَّهَارِ تُدَخِّنُ فَوْقَ السَّطْحِ وَ إِذَا كَانَ بِاللَّيْلِ تُوقِدُ النَّارَ فَلَمَّا دَخَلَ جَبْرَئِيلُ وَ الْمَلَائِكَةُ مَعَهُ بَيْتَ لُوطٍ عليه السلام وَثَبَتِ امْرَأَتُهُ عَلَى السَّطْحِ فَأَوْقَدَتْ نَاراً فَعَلِمُوا أَهْلُ الْقَرْيَةِ (۱)وَ أَقْبَلُوا إِلَيْهِ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ كَمَا حَكَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ جاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ أَيْ يُسْرِعُونَ وَ يَعْدُونَ فَلَمَّا صَارُوا إِلَى بَابِ الْبَيْتِ (۲)قَالُوا يَا لُوطُ أَ وَ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعالَمِينَ فَقَالَ لَهُمْ كَمَا حَكَى اللَّهُ هؤُلاءِ بَناتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَ لَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ

وَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو رَحِمَهُ اللَّهُ (۳)

فِي قَوْلِ لُوطٍ هؤُلاءِ بَناتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ قَالَ عَنَى بِهِ أَزْوَاجَهُمْ وَ ذَلِكَ أَنَّ النَّبِيَّ (۴)هُوَ أَبُو أُمَّتِهِ فَدَعَاهُمْ إِلَى الْحَلَالِ وَ لَمْ يَكُنْ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْحَرَامِ فَقَالَ أَزْوَاجُكُمْ هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ قالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ ما لَنا فِي بَناتِكَ مِنْ حَقٍّ وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ ما نُرِيدُ فَقَالَ لُوطٌ لَمَّا أَيِسَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلى رُكْنٍ شَدِيدٍ

أَخْبَرَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً بَعْدَ لُوطٍ إِلَّا فِي عِزٍّ مِنْ قَوْمِهِ.

۱- فی نسخه: أهل المدينه.

۲- فی نسخه: الی بيت لوط.

۳- فی نسخه: و حدّثنی أبی، عن محمّد بن هارون.

۴- فی نسخه: و ذلک أن كلّ نبیّ.

وَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ مُوسَی بْنِ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ صَالِحٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: فِی قَوْلِهِ لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّهً قَالَ الْقُوَّهُ الْقَائِمُ علیه السلام (۱)وَ الرُّکْنُ الشَّدِیدُ ثَلَاثُمِائَهٍ وَ ثَلَاثَهَ عَشَرَ.

قَالَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ فَقَالَ جَبْرَئِیلُ (۲)لَوْ عَلِمَ مَا لَهُ مِنَ الْقُوَّهِ فَقَالَ (۳)مَنْ أَنْتُمْ قَالَ جَبْرَئِیلُ أَنَا جَبْرَئِیلُ فَقَالَ لُوطٌ بِمَا ذَا أُمِرْتَ قَالَ بِهَلَاکِهِمْ قَالَ السَّاعَهَ (۴)فَقَالَ جَبْرَئِیلُ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَ لَیْسَ الصُّبْحُ بِقَرِیبٍ فَکَسَرُوا الْبَابَ (۵)وَ دَخَلُوا الْبَیْتَ فَضَرَبَ جَبْرَئِیلُ بِجَنَاحِهِ (۶)عَلَی وُجُوهِهِمْ فَطَمَسَهَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ راوَدُوهُ عَنْ ضَیْفِهِ فَطَمَسْنا أَعْیُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذابِی وَ نُذُرِ فَلَمَّا رَأَوْا ذَلِکَ عَلِمُوا أَنَّهُ قَدْ أَتَاهُمُ الْعَذَابُ فَقَالَ جَبْرَئِیلُ لِلُوطٍ فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ وَ اخْرُجْ مِنْ بَیْنِهِمْ أَنْتَ وَ وُلْدُکَ وَ لا یَلْتَفِتْ مِنْکُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَکَ إِنَّهُ مُصِیبُها ما أَصابَهُمْ وَ کَانَ فِی قَوْمِ لُوطٍ رَجُلٌ عَالِمٌ فَقَالَ لَهُمْ یَا قَوْمِ قَدْ جَاءَکُمُ الْعَذَابُ الَّذِی کَانَ یَعِدُکُمْ لُوطٌ فَاحْرُسُوهُ وَ لَا تَدَعُوهُ یَخْرُجْ مِنْ بَیْنِکُمْ فَإِنَّهُ مَا دَامَ فِیکُمْ لَا یَأْتِیکُمُ الْعَذَابُ فَاجْتَمَعُوا حَوْلَ دَارِهِ یَحْرُسُونَهُ فَقَالَ جَبْرَئِیلُ یَا لُوطُ اخْرُجْ مِنْ بَیْنِهِمْ فَقَالَ کَیْفَ أَخْرُجُ وَ قَدِ اجْتَمَعُوا حَوْلَ دَارِی فَوَضَعَ بَیْنَ یَدَیْهِ عَمُوداً مِنْ نُورٍ فَقَالَ لَهُ اتَّبِعْ هَذَا الْعَمُودَ لَا یَلْتَفِتْ مِنْکُمْ أَحَدٌ فَخَرَجُوا مِنَ الْقَرْیَهِ مِنْ تَحْتِ الْأَرْضِ فَالْتَفَتَتِ امْرَأَتُهُ فَأَرْسَلَ اللَّهُ عَلَیْهَا صَخْرَهً فَقَتَلَهَا فَلَمَّا طَلَعَ الْفَجْرُ سَارَتِ الْمَلَائِکَهُ الْأَرْبَعَهُ کُلُّ وَاحِدٍ فِی طَرَفٍ مِنْ قَرْیَتِهِمْ فَقَلَعُوهَا مِنْ سَبْعِ أَرَضِینَ إِلَی تُخُومِ الْأَرْضِ ثُمَّ رَفَعُوهَا فِی الْهَوَاءِ حَتَّی سَمِعَ أَهْلُ السَّمَاءِ نُبَاحَ الْکِلَابِ وَ صُرَاخَ الدِّیکِ- (۷)ثُمَّ قَلَبُوهَا عَلَیْهِمْ وَ أَمْطَرَهُمُ اللَّهُ حِجارَهً مِنْ سِجِّیلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَهً عِنْدَ رَبِّکَ وَ ما هِیَ مِنَ الظَّالِمِینَ بِبَعِیدٍ

۱- فی المصدر: فی قوله: «قوه» قال: القائم علیه السلام. م.

۲- فی نسخه: فقال جبرئیل للملائکه معه.

۳- فی نسخه: فقال لوط اه.

۴- فی نسخه: فسأله الساعه. و فی المصدر: بما ذا جئت ترید؟ قال: هلاکهم فسأله الساعه اه.

۵- فی نسخه: قال: فکسروا الباب.

۶- فی نسخه: بجناحیه.

۷- فی نسخه: و صراخ الدیکه.

قوله منضود یعنی بعضها علی بعض منضده و قوله مسومه أی منقوطه. (۱)

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: {و به راستی فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند} تا {گوساله ای بریان} یعنی گوساله ای بریان و پخته. وقتی نمرود، ابراهیم علیه السلام را در آتش افکند، خداوند، آن را بر ابراهیم علیه السلام سرد و بی آسیب گرداند.

ابراهیم علیه السلام با نمرود باقی ماند و نمرود از او ترسید. از این رو گفت: ای ابراهیم، از سرزمین من بیرون رو و در این جا سکونت نکن. ابراهیم علیه السلام با دختر دایی‌اش ساره ازدواج کرده بود. ساره و نیز لوط علیه السلام که پسرک جوانی بود، به او ایمان آورده بودند. ابراهیم علیه السلام، غنایمی داشت که با آنها روزگار می گذراند. بدین سان ابراهیم علیه السلام از روی غیرتی که نسبت به ساره داشت، او را درون صندوقی قرار داد و از سرزمین نمرود بیرون رفت. وقتی می‌خواست از سرزمین نمرود بیرون رود، او را باز داشتند و خواستند غنایمش را از او بگیرند. آنان به ابراهیم علیه السلام گفتند: تو این غنایم را در قلمرو سلطنت پادشاه و سرزمین او به دست آورده ای و تو مخالف او هستی. ابراهیم علیه السلام به آنان فرمود: میان من و شما قاضیِ پادشاه، سندوم - . در تمامی نسخه ها این طور آمده است، اما در چند جا از منبع، سدوم آمده و همین نیز درست است. -

قضاوت کند. از این رو نزد او رفته و گفتند: این فرد، مخالف دین پادشاه است و اموالی که با خود دارد را در سرزمین پادشاه به دست آورده است. ما نمی گذاریم که او چیزی از آن اموال را همراه خود ببرد. سندوم گفت: آنان راست می گویند. از اموالی که داری دست بکش. ابراهیم علیه السلام به او فرمود: اگر قضاوت به حق نکنی در هین لحظه می میری. سندوم گفت: حقیقت چیست؟ ابراهیم علیه السلام فرمود: به آنان بگو تا عمرم را که در راه به دست آوردن اموالم سپری کردم به من بازگردانند تا من نیز اموالم را به آنان باز گردانم. سندوم گفت: باید عمرش را به او باز گردانید. بنابراین باید او و اموالش را رها کنید. بدین سان ابراهیم علیه السلام بیرون رفت و نمرود به کارگزاران خود نامه نوشت که نگذارند تا او در جایی آباد از این دنیا سکونت گزینند. ابراهیم علیه السلام از کنار یکی از کارگزاران نمرود گذر کرد. او از کنار هر کدام که می گذشت یک دهم اموالش را می گرفتند. ساره به همراه ابراهیم علیه السلام درون صندوق بود. آن کارگزار یک دهم اموالش را گرفت. سپس سر وقت صندوق آمد و به ابراهیم علیه السلام گفت: ناگزیر باید آن را بگشایم. ابراهیم علیه السلام فرمود: هر چقدر که می خواهی به اندازه آن، زر تخمین بزن و یک دهمش را بگیر. آن کارگزار گفت: باید آن را بگشایم. او آن را گشود و وقتی نگاهش به ساره افتاد، از زیبایی اش به شگفت آمد. به ابراهیم علیه السلام گفت: این زن که همرا تو است، چه نسبتی با تو دارد؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: او خواهرم است. مقصود ابراهیم از خواهر، خواهر دینی بود. آن ده یک گیرنده به او گفت: تا زمانی که پادشاه را از حال این زن و حال تو باخبر نسازم نمی گذارم که بروی. او پیکی را نزد پادشاه فرستاد. پادشاه دستور به بازگرداندن ساره داد و آنان او را به سوی پادشاه آوردند. پادشاه آهنگ او کرد - . در نسخه دیگری آمده است: پادشاه به سربازانش دستور داد تا ساره را نزدش بیاورند. آنان نیز همین کار را کردند. وقتی پادشاه به ساره نگریست، آهنگ او کرد. - و دستش را به سویش دراز کرد. ساره به او گفت: از تو به خداوند پناه می برم. بدین سان دست

او خشک شد و به سینه اش چسبید و به همین خاطر به سختی و شدت افتاد. پادشاه گفت: ای ساره، این چیزی

ص: ۱۵۴

که به خاطر تو بـدان مبتلا شدم چیست؟ ساره گفت: این امر به دلیل آن چیزی است که می خواستی انجام دهی. پادشاه گفت: من نسبت به تو قصـد خیر داشـتم. بنابراین از خداوند بخواه تا مرا به حالت قبلی ام باز گرداند. ساره عرض کرد: خدایا، اگر او راست می گویـد، او را به حالت قبلی اش بازگردان. بدین سان پادشاه به حالت قبلی اش بازگشت. در بالین پادشاه کنیزی بود. پادشاه گفت: ای ساره، این کنیز را بگیر تا به تو خدمت کند. آن کنیز همان هاجر، مادر اسماعیل علیه السلام بود.

ابراهیم علیه السـلام ساره و هاجر را با خود برد تا آن که در بادیه که مسیر یمن، شام و تمام دنیا بود، سکونت گزیدند. مردم از کنـار او می گذشـتند و او آنـان را به اسـلام فرا می خوانـد. همچنین مـاجرای افکنـده شـدنش در آتش توسـط پادشـاه و آتش نگرفتنش در تمام دنیا پیچید. آنان به او می گفتند: با دین پادشاه مخالفت نکن؛ زیرا او هر کس را که با دینش مخالفت ورزد، می کشـد. ابراهیم علیه السـلام هر کسـی که از کنـارش می گـذشت را مهمـان می کرد. در هفت فرسـخی او سـرزمینی آباد با درختـان و گیاهان انبوه و خیر و برکت فراوان واقع بود. راه نیز از آن سـرزمین می گـذشت و هر کسـی که از آن جا گـذر می کرد از میوه ها و کشت ساکنان آن می خورد. ساکنان آن سرزمین از این امر بی تاب شدند. ابلیس به شکل پیر مردی نزد آنان آمد و گفت:

آیا می خواهید راهی را به شـما نشان دهم که اگر آن را انجام دهید هیچ کسـی از کنار شما نگذرد؟ آنان گفتند: آن چیست؟ ابلیس گفت: باید با هر کسـی که از کنارتان می گذرد لواط کنید و لباس هایش را بدزدید. سپس ابلیس برای آنان به صورت پسرکی بی ریش و زیباترین جوان درآمد. آنان نزد او آمدند و بر او جهیده و همان طور که به آنان دستور داده بود با او لواط کردند. آنان از این کار خوشـشان آمد و آن کار را با مردان می کردند. بدین سان مردان به وسـیله مردان دیگر از زنان و زنان به وسـیله زنان دیگر از مردان بی نیاز شدنـد. مردم از این امر نزد ابراهیم علیه السـلام شـکایت بردنـد. او لوط علیه السـلام را به سویشان فرستاد تا آنان را بر حذر دارد و بیم دهد. وقتی نگاهشان به لوط علیه السلام افتاد، به او گفتند، تو

کیسـتی؟ لوط علیه السـلام فرمود: من، پسـر دایی همـان ابراهیمی هسـتم که پادشـاه، او را در آتش افکنـد ولی آتش نگرفت و خداونـد، آتش را برای او سـرد و بی آسـیب قرار داد. او در نزدیکی مـا سـکونت دارد. از خـدا پرهیز کنیـد و این کار را انجام ندهید؛ زیرا خداوند، شما را نابود می سازد. آنان جرئت انجام آن کار با او را نداشتند و از او ترسیده و دست کشیدند. هر گاه مردی از کنار لوط علیه السلام می گذشت که آنان می خواستند به او بدی برسانند، او آن مرد را از دست آنان نجات می داد. لوط علیه السلام با زنی از آنان ازدواج کرد و صاحب چند دختر شد.

ص: ۱۵۵

وقتی دیر زمانی از حضور لوط علیه السلام در میان آنان گذشت و آنان سخن او را نپذیرفتند، به او گفتند: اگر از نهی کردنت دست بر نـداری مـا تـو را سـنگ بـاران کرده و بیرون می سـازیم؛ از این رو لوط علیه السـلام آنـان را نفرین کرد. ابراهیم علیه

السـلام در جایگاه خود نشسـته و قومی را مهمان کرده بود. آنان پس از مهمانی رفتنـد و برای ابراهیم علیه السـلام غـذایی باقی نمانـده بود. در همین حـال نگـاهش به چهـار نفر افتاد که نزدش ایسـتادند و به آن مردم شـباهتی نداشـتند. آنان سـلام گفتنـد. ابراهیم علیه السـلام نیز سـلام گفت. او نزد ساره آمد و به او فرمود: مهمانانی نزد من آمده اند که به این مردم شـباهتی ندارند. ساره گفت: ما تنها همین گوساله را داریم. از این رو ابراهیم علیه السـلام آن گوساله را سـر بریـد و بریان نمود و نزد آنان برد. این آیات نیز به همین ماجرا اشاره دارند: {و به راستی فرسـتادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند. سـلام گفتند. پاسخ داد: سلام و دیری نپایید که گوساله ای بریان آورد. و چون دید دستهایشان به غذا دراز نمی شود آنان را ناشناس یافت و از ایشان ترسی بر دل گرفت.}

ساره به همراه گروهی نزد آنان آمد و گفت: چرا از خوردن غذای خلیل الله خودداری می ورزید؟ آنان به ابراهیم علیه السـلام {گفتنـد: مترس} - . (لا توجل) در این آیه از قرآن کریم نیامـده، بلکه در سوره حجر آمـده است. این نشان می دهـد که علی بن ابراهیم (ره) میان آیاتِ بسیاری از ماجرای لوط علیه السلام جمع کرده است. -

یعنی بیم به خود راه مـده. {ما به سوی قوم لوط فرسـتاده شـده ایم.} ساره بی تاب شـد و {خندید} یعنی خون حیض دید. این در حالی بود که سال ها از حائض شدنش گذشته بود.

خداونـد عزوجـل فرمـود: {پس وی را بـه اسـحاق و از پی اسـحاق به یعقـوب مژده دادیم.} سـاره دسـتش را روی پیشـانی اش گـذاشت و {گفت: ای وای بر من، آیا فرزند آورم با آن که من پیرزنم و این شوهرم پیرمرد است. واقعا این چیز بسـیار عجیبی است.} جبرئیل به او فرمود: {آیا از کار خـدا تعجب می کنی. رحمت خدا و برکات او بر شـما خاندان [رسالت] باد. بی گمان او سـتوده ای بزرگوار است. پس وقتی ترس ابراهیم زایل شد و مژده [فرزنددار شدن] به او رسـید} یعنی به اسحاق علیه السلام مژده داده شـد، چون و چرا کردن آغاز کرد. خداوند عزوجل فرمود: {در باره قوم لوط با ما [به قصد شـفاعت] چون و چرا می کرد. زیرا ابراهیم بردبـار و نرمـدل و بـازگشت کننـده [به سوی خـدا] بود.} ابراهیم به جبرئیـل فرمود: برای چه کاری فرسـتاده شـده‌ای؟ جبرئیـل گفت: برای نابود ساختن قوم لوط. ابراهیم فرمود: لوط علیه السـلام در میان آن شـهر است. جبرئیل گفت: ما درباره این که چه کسانی در آن هسـتند از تو آگاه تریم. ما او و خانواده ش را نجات می دهیم، اما زنش را نجات نمی دهیم و او از بازماندگان در عذاب خواهد بود. ابراهیم فرمود: ای جبرئیل، اگر در آن شهر، صد نفر مؤمن باشند آیا خداوند با این حال قـوم لوط را نـابود می سـازد؟ جبرئیـل گفت: خیر. ابراهیم پرسـید: اگر پنجـاه نفر باشـند، چه؟ جبرئیـل پاسـخ داد: خیر. ابراهیم پرسید: اگر ده نفر باشند، چه؟ جبرئیل پاسخ داد: خیر. ابراهیم پرسید: اگر یک نفر باشد، چه؟

ص: ۱۵۶

جبرئیل پاسخ داد: خیر. آیه {و[لی] در آن جا جز یک خانه از فرمانبران [خدا بیشتر] نیافتیم.} نیز به همین امر اشاره دارد.

ابراهیم علیه السـلام فرمود: ای جبرئیل، پروردگارت را از این کار منصرف ساز. خداوند در یک چشم به هم زدن وحی فرمود: {ای ابراهیم از این [چون و چرا] روی برتـاب که فرمـان پروردگـارت آمـده و برای آنان عـذابی که بی بازگشت است خواهد آمد.} آن فرستادگان از نزد ابراهیم بیرون رفتند و در همان لحظه در کنار لوط که داشت به کِشت خود آب می داد، ایستادند.

لوط به آنان فرمود: شما کیستید؟ آنان پاسخ دادند: ما مسافر هستیم. ما را امشب مهمان کن. لوط علیه السلام به آنان فرمود: ای جماعت، ساکنان این دِه که خداوند آنان را لعنت و نابود کند، مردم بدی هستند. آنان با مردم لواط می کنند و اموالشان را می ستانند. آن فرستادگان گفتند: دیر وقت است. ما را نزد خود مهمان کن. لوط نزد همسر خود که از آن قوم بود آمد و فرمود: مهمان هایی امشب نزد من آمده اند. وجود آنان در اینجا را از دیگران پنهان دار تا از گناهانت تا این زمان در گذرم. همسر لوط گفت: همین کار را می کنم. نشانه میان او و قومش این بود که هر گاه لوط علیه السلام در هنگام روز مهمان داشت، او بالای پشت بام دود برپا و هر گاه در هنگام شب مهمان داشت، آتش روشن می کرد. وقتی جبرئیل و دیگر فرشتگان به همراه لوط علیه السلام وارد خانه اش شدند، همسرش به پشت بام رفت و آتش روشن کرد. بدین سان ساکنان آن دِه - . در نسخه دیگری، آن شهر آمده است. -

به این امر پی بردند و از هر سو به سمت خانه لوط علیه السلام آمدند. همان طور که خداوند در این باره چنین حکایت می کند: {و قوم او شتابان به سویش آمدند} یعنی عجله می کردند و می دویدند. وقتی به در همان خانه رسیدند، گفتند: {آیا تو را [از مهمان کردن] مردم بیگانه منع نکردیم.} لوط علیه السلام هم چنان که خداوند حکایت می کند، فرمود: { اینان دختران منند. آنان برای شما پاکیزه ترند. پس از خدا بترسید و مرا در کار مهمانانم رسوا مکنید. آیا در میان شما آدمی عقل د رست پیدا نمی شود.}

محمد بن عمرو رحمه الله درباره سخن لوط علیه السلام که فرمود: {اینان دختران منند.}، می گوید: مقصود وی از این سخن، همسران آن قوم بود؛ زیرا تمام پیامبران، پدر امت خود هستند و آنان را به حلال فرا می خوانند نه حرام. بنابراین گویی لوط علیه السلام به آنان فرمود که همسرانتان برای شما پاکیزه ترند. {گفتند: تو خوب می دانی که ما را به دخترانت حاجتی نیست و تو خوب می دانی که ما چه می خواهیم.} وقتی لوط علیه السلام نا امید شد، فرمود: {کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می جستم.}

امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ پیامبری خداوند پس از لوط علیه السلام نفرستاد مگر اینکه به دلیل حمایت قومشان صاحب قدرت بودند.

ص: ۱۵۷

امام صادق علیه السلام در حدیثی دیگر فرمود: مقصود از {قدرت}، حضرت قائم علیه السلام و مقصود از {تکیه گاهی استوار}، آن سیصد و سیزده نفرند.

علی بن ابراهیم می گوید: جبرئیل فرمود: ای کاش می دانست که چه قدرتی دارد. لوط فرمود: شما کیستید؟ جبرئیل پاسخ داد: من جبرئیل هستم. لوط علیه السلام فرمود: به چه چیز دستور داده شده ای؟ جبرئیل پاسخ داد: به نابود کردن آنها. لوط فرمود: اکنون؟ - . در نسخه دیگری آمده است: لوط علیه السلام از او پرسید: اکنون؟ در منبع آمده است: برای چه آمده ای؟ جبرئیل علیه السلام پاسخ داد که برای نابودی آنها؟ لوط علیه السلام از او پرسید: اکنون؟ -

جبرئیل پاسخ داد: {بی گمان وعده گاه آنان صبح است مگر صبح نزدیک نیست.} پس در را شکستند و وارد خانه شدند. جبرئیل بال خود را به صورتشان زد و صورتشان را نابود ساخت. این آیه نیز به همین ماجرا اشاره دارد: {و از مهمان[های] او کام دل خواستند. پس فروغ دیدگانشان را ستردیم و [گفتیم] [مزه] عذاب و هشدارهای مرا بچشید.} وقتی نگاهشان به این امر افتاد، دانستند که آن عذاب بر آنان نازل شده است. جبرئیل به لوط علیه السلام گفت: {پس پاسی از شب گذشته خانواده ات را حرکت ده و هیچ کس از شما نباید واپس بنگرد مگر زنت که آنچه به ایشان رسد به او [نیز] خواهد رسید.} در میان آن قوم مرد دانایی بود. او به آنان گفت: ای قوم، آن عذابی که لوط به شما وعده اش را داده بود، نازل شده است. مواظب لوط باشید و نگذارید از میان شما بیرون رود؛ زیرا تا زمانی که او در میان شما است، آن عذاب بر شما نازل نمی شود. از این رو آنان به دور خانه لوط علیه السلام گرد آمدند و او را می پاییدند. جبرئیل فرمود: ای لوط، از میان آنان بیرون رو. لوط علیه السلام فرمود: چگونه از میان آنان که به دور خانه ام گرد آمده اند، بیرون روم؟ جبرئیل پیش روی لوط علیه السلام ستونی از نور قرار داد و به او فرمود: به دنبال این ستون برو و نباید هیچ کس از شما روی خود را برگرداند. بدین سان آنان از آن دِه از راه زیر زمین بیرون رفتند. همسر لوط رو بر گرداند؛ از این رو خداوند، سنگی را بر سر او فرود آورد و او را کشت. با طلوع خورشید، هر کدام از آن چهار فرشته به سمت گوشه ای از دِه آنان رفتند و آن را از زیر هفت زمین تا حد

فاصل این زمین بر کَندند. سپس آن را به سوی آسمان، بالا بردند تا حدی که ساکنان آسمان، صدای پارس سگ ها و بانگ خروس های آنان را می شنیدند. سپس آن را به رویشان بر گرداندند و خداوند، سنگ پاره هایی از نوع سنگ گل های لایه لایه بر آنان فرو ریخت. سنگ هایی که نزد پروردگارت نشان زده بود و خرابه های آن از ستمگران چندان دور نیست.

ص: ۱۵۸

{لایه لایه} یعنی روی هم چیده و مرتب شده بودند. {نشان زده} یعنی نقطه دار - . تفسیر القمی: ۳۰۸-۳۱۳ - .

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام فأعرضها أی أظهرها لملکه و عرض أمرها علیه قال فی القاموس أعرض الشی ء له أظهره له.

قوله علیه السلام و کانوا یقولون له الظاهر أنه من تتمه الخبر الشائع فی الناس (۲)أی کان قد شاع أنهم نهوه عن ذلک و توعده بالقتل فلم ینته عما کان علیه حتی ألقی فی النار فلم یحترق.

قال الشیخ الطبرسی رحمه الله وَ أَمْطَرْنا عَلَیْها حِجارَهً أی و أمطرنا علی القریه أی علی الفاسقین من أهلها حجاره عن الجبائی و قیل أمطرت الحجاره علی تلک القریه حین رفعها جبرئیل علیه السلام و قیل إنما أمطر علیهم الحجاره بعد أن قلبت قریتهم تغلیظا للعقوبه مِنْ سِجِّیلٍ أی سنگ و گل عن ابن عباس و سعید بن جبیر بین بذلک صلابتها و مباینتها للبرد و أنها لیست من جنس ما جرت به عادتهم فی سقوط البرد من الغیوم و قیل إن السجیل الطین عن قتاده و عکرمه و یؤیده قوله تعالی لِنُرْسِلَ عَلَیْهِمْ حِجارَهً مِنْ طِینٍ (۳)و روی عن عکرمه أیضا أنه بحر معلق فی الهواء بین الأرض و السماء منه أنزلت الحجاره و قال الضحاک هو الآجر

و قال الفراء هو طين قد طبخ حتى صار بمنزله الأرحاء (۴)و قال كان أصل الحجاره طينا فشددت عن الحسن و قيل إن السجيل السماء الدنيا عن ابن زيد فكانت تلك الحجاره منزله من السماء الدنيا. (۵)و قال البيضاوى أى من طين متحجر و قيل إنه من أسجله إذا أرسله أو من السجل أى ما كتب الله أن يعذبهم به و قيل أصله من سجين أى من جهنم فأبدلت نونه لاما مَنْضُودٍ نضدا معدا لعذابهم أو نضد فى الإرسال يتتابع بعضه بعضا كقطار

۱- تفسير القمّيّ: ۳۰۸- ۳۱۳. م.

۲- أو أن المارين كانوا يقولون له عند دعائهم الى الإسلام و رفض الأصنام و ترك اتباع السلطان: لا تخالف دين الملك فان الملك يقتل من يخالفه.

۳- الذاريات: ۳۳.

۴- جمع الرحى: الطاحون.

۵- مجمع البيان ۵: ۱۸۵. م.

الأمطـار أو نضـد بعضه علی بعض و ألصق به مُسَوَّمَهً معلمه للعـذاب و قیـل معلمه ببیـاض و حمره أو بسـیماء یتمیز به عن حجاره الأرض أو باسم من یرمی به (۱).

**[ترجمـه]این که حضـرت فرمـود: {فَأَعرَضَـها} یعنی آن را برای پادشـاهش نمایـان سـاخت و امر آن را بر او عرضه کرد. در قاموس آمده است: أَعرَضَ الشَّیءَ لَهُ یعنی آن چیز را برای او نمایان ساخت.

حضـرت فرمود: {به او می گفتند}. از ظاهر این سخن بر می آید که آن، تکمله حدیث رایج در میان مردم است - . یا این که عابران به هنگامی که او آنان را به اسـلام، انکار بت ها و پیروی نکردن از سلطان فرا می خواند، به او می گفتند: با دین پادشاه مخالفت نورز؛ زیرا پادشاه، مخالفان خود را می کشـد. - . یعنی شایع بود که آنان او را از این کار بازداشـتند و پادشاه، او را به قتل تهدید کرده بود. اما او از کارش دست برنداشت تا این که در آتش افکنده شد و نسوخت.

شیـخ طبرسـی رحمه الله می گویـد: {سـنگ پـاره هایی بر آن فرو ریختیم.} یعنی بر آن دِه که مقصود از آن، ساکنان فاسـقش است، سـنگ پاره هایی بارانیـدیم. این تفسیر از جبّائی روایت شده است. برخی نیز می گویند: زمانی که جبرئیل آن دِه را بالا برد، آن سـنگ پاره ها بر آنان بارانیـده شـد. برخی دیگر معتقدنـد که آن سـنگ پاره ها پس از آن که آن دِه به منظور عذاب بیشتر برگردانده شد، بارانیده شد. {از سـجیل} یعنی از سـنگ و گِل. این تفسـیر از ابن عباس و سـعید بن جبیر نقل شده است. مقصود خداوند از آن، سـفتی آن سـنگ ها، تفاوت داشتنشان با تگرگ و این است که آن سنگ ها از جنس تگرگ معمولی ای که معمولاً از آسمان می بارید، نیست. برخی نیز به نقل از قتاده و عکرمه می گویند که سجیل به معنای گِل است.

آیه {تا سنگهایی از گل رس بر [سر] آنان فرو فرستیم.} - . ذاریات / ۳۳ -

نیز این نظر را تأیید می کند. همچنین از عکرمه نقل شده است که سـجیل، دریایی معلق میان زمین و آسـمان است و آن سنگ ها از این دریا نازل شد. ضـحاک نیز معنای سـجیل را آجر می داند. فرّاء می گوید: سجیل، گِلی است که پخته شده و به مانند سنگ آسـیاب درآمده است. وی به نقل از حسن می گوید که سنگ در اصل، گِل بوده و محکم شده است. برخی نیز به نقل از ابن زید معنای سجیل را آسمان دنیا می دانند. بنابراین آن سنگ ها از آسمان دنیا نازل شده بود - . مجمع البیان ۵: ۱۸۵ - .

بیضاوی می گوید: سـجیل، یعنی گِلی که سـنگ شده است. برخی دیگر سجیل را از أَسجَلَهُ به معنای او را فرستاد و یا از سِجِلّ به معنای آن چیزی می داننـد که خداونـد مقدر فرموده بود تا آنان را با آن عذاب کند. برخی نیز اصل سـجیل را سـجّین یعنی جهنم می دانند که نونش تبدیل به لام شده است. { لایه لایه} یعنی برای عذاب آنان آماده شده بود یا به هنگام فرستاده شدن به مانند قطره های باران

ص: ۱۵۹

مرتب و پشت سر هم می آمدنـد و یـا این که روی یکـدیگر چیـده شـده و به هم چسبیـده شـده بود. { نشان زده} یعنی برای عذاب مشخص شده بود. برخی نیز می گویند که یعنی با رنگ سفید و قرمز مشخص شده بودند یا آن سنگ ها شکلی داشتند که آنها را از دیگر سـنگ ها متمایز می ساخت و یا روی هر کدام نام کسی که باید به آنها اصابت می کردند، نوشته شده بود

- . انوار التنزيل ١: ٢٢٣ - .

**[ترجمه]

«٩»

فس، تفسير القمى أَبِي عَنْ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ وَ أَمْطَرْنا عَلَيْها حِجارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً قَالَ مَا مِنْ عَبْدٍ يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا يَسْتَحِلُّ عَمَلَ قَوْمِ لُوطٍ إِلَّا رَمَى اللَّهُ كَبِدَهُ مِنْ تِلْكَ الْحِجَارَةِ (٢)يَكُونُ مَنِيَّتُهُ فِيهَا وَ لَكِنَّ الْخَلْقَ لَا يَرَوْنَهُ(٣).

**[ترجمه]تفسير على بن ابراهيم: ابو بصير: امام صادق عليه السلام درباره تفسير آيه {و سنگ پاره هايى از [نوع] سنگ گلهاى لايه لايه بر آنان فرو ريختيم. [سنگهايى] نشان زده بود.} فرمود: هر كس در اين دنيا كار قوم لوط را حلال بشمارد، خداوند، سنگى از آن سنگ ها را به كبدش مى زند و مرگش در آن سنگ است - . در نسخه ديگرى آمده است: خداوند سنگى از آن سنگ ها را به او مى زند و مرگش در آن سنگ است. - .

اما خود مردم آن را نمى بينند - . تفسير القمى: ٣١٣ - .

**[ترجمه]

«١٠»

شى، تفسير العياشى عَنْ مَيْمُونٍ اللبان (الْبَانِ) مِثْلَهُ (۴).

**[ترجمه]تفسير العياشى: در اين تفسير نيز حديثى شبيه به حديث بالا آمده است - . نسخه خطى - .

**[ترجمه]

«١١»

فس، تفسير القمى وَ قَضَيْنا إِلَيْهِ ذلِكَ الْأَمْرَ أَيْ أَعْلَمْنَاهُ أَنَّ دابِرَ هؤُلاءِ يَعْنِي قَوْمَ لُوطٍ لَعَمْرُكَ أَيْ وَ حَيَاتِكَ يَا مُحَمَّدُ فَهَذِهِ فَضِيلَةٌ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَلَى الْأَنْبِيَاءِ (۵).

**[ترجمه]تفسير على بن ابراهيم: {و او را از اين امر آگاه كرديم كه ريشه آن گروه} يعنى قوم لوط. {به جان تو سوگند} يعنى به جان تو اى محمد سوگند. اين، يكى از فضايل پيامبر صلى الله عليه و آله بر ديگر انبيا عليهم السلام است - . تفسير القمى: ٣٥٢-٣٥٣ - .

**[ترجمه]

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ أَبَانٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ وَ غَیْرِهِ عَنْ أَحَدِهِمَا قَالَ: إِنَّ الْمَلَائِکَهَ لَمَّا جَاءَتْ فِی هَلَاکِ قَوْمِ لُوطٍ قَالُوا إِنَّا مُهْلِکُوا أَهْلِ هذِهِ الْقَرْیَهِ قَالَتْ سَارَهُ وَ عَجِبَتْ مِنْ قِلَّتِهِمْ وَ کَثْرَهِ أَهْلِ الْقَرْیَهِ فَقَالَتْ وَ مَنْ یُطِیقُ قَوْمَ لُوطٍ فَبَشَّرُوهَا بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ یَعْقُوبَ فَصَکَّتْ وَجْهَها وَ قالَتْ عَجُوزٌ عَقِیمٌ وَ هِیَ یَوْمَئِذٍ ابْنَهُ تِسْعِینَ سَنَهً وَ إِبْرَاهِیمُ یَوْمَئِذٍ ابْنُ عِشْرِینَ وَ مِائَهِ سَنَهٍ فَجادَلَ إِبْرَاهِیمُ عَنْهُمْ وَ قالَ إِنَّ فِیها لُوطاً قَالَ جَبْرَئِیلُ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِیها فَزَادَهُ إِبْرَاهِیمُ (۶)فَقَالَ جَبْرَئِیلُ یا إِبْراهِیمُ أَعْرِضْ عَنْ هذا إِنَّهُ قَدْ جاءَ أَمْرُ رَبِّکَ وَ إِنَّهُمْ آتِیهِمْ عَذابٌ غَیْرُ مَرْدُودٍ قَالَ وَ إِنَّ جَبْرَئِیلَ لَمَّا أَتَی لُوطاً فِی هَلَاکِ قَوْمِهِ (۷)فَدَخَلُوا عَلَیْهِ وَ جَاءُوا قَوْمُهُ یُهْرَعُونَ إِلَیْهِ قَامَ فَوَضَعَ یَدَهُ عَلَی الْبَابِ ثُمَّ نَاشَدَهُمْ فَقَالَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لا تُخْزُونِ فِی ضَیْفِی قالُوا أَ وَ لَمْ نَنْهَکَ عَنِ الْعالَمِینَ

ص: ۱۶۰

۱- أنوار التنزیل ۱: ۲۲۳. م.

۲- فی نسخه: الا رماه اللّه بحجر من تلک الحجاره یکون منیته فیها.

۳- تفسیر القمّیّ: ۳۱۳. م.

۴- مخطوط. و الصحیح: میمون البان.

۵- تفسیر القمّیّ: ۳۵۲- ۳۵۳. م.

۶- لعل الصحیح: فراده، من راده فی الکلام أی راجعه ایاه.

۷- الصحیح کما فی المصدر و المصحف الشریف: «وَ جاءَهُ قَوْمُهُ».

ثُمَّ عَرَضَ عَلَيْهِمْ بَنَاتِهِ نِكَاحاً قالُوا ... ما لَنا فِي بَناتِكَ مِنْ حَقٍّ وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ ما نُرِيدُ قَالَ فَمَا مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ قَالَ فَأَبَوْا فَ قالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلى رُكْنٍ شَدِيدٍ قَالَ وَ جَبْرَئِيلُ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ فَقَالَ لَوْ يَعْلَمُ أَيُّ قُوَّةٍ لَهُ ثُمَّ دَعَاهُ فَأَتَاهُ فَفَتَحُوا الْبَابَ وَ دَخَلُوا فَأَشَارَ إِلَيْهِمْ جَبْرَئِيلُ بِيَدِهِ فَرَجَعُوا عُمْيَاناً يَلْتَمِسُونَ الْجِدَارَ بِأَيْدِيهِمْ يُعَاهِدُونَ اللَّهَ لَئِنْ أَصْبَحْنَا لَا نَسْتَبْقِي أَحَداً مِنْ آلِ لُوطٍ قَالَ لَمَّا قَالَ جَبْرَئِيلُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ قَالَ لَهُ لُوطٌ يَا جَبْرَئِيلُ عَجِّلْ قَالَ نَعَمْ قَالَ يَا جَبْرَئِيلُ عَجِّلْ قَالَ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَ لَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ثُمَّ قَالَ جَبْرَئِيلُ يَا لُوطُ اخْرُجْ مِنْهَا أَنْتَ وَ وُلْدُكَ حَتَّى تَبْلُغَ مَوْضِعَ كَذَا وَ كَذَا قَالَ يَا جَبْرَئِيلُ إِنَّ حُمُرِي ضِعَافٌ قَالَ ارْتَحِلْ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَارْتَحِلَ حَتَّى إِذَا كَانَ السَّحَرُ نَزَلَ إِلَيْهَا جَبْرَئِيلُ فَأَدْخَلَ جَنَاحَهُ تَحْتَهَا حَتَّى إِذَا اسْتَعْلَتْ قَلَبَهَا عَلَيْهِمْ وَ رَمَى جُدْرَانَ الْمَدِينَةِ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ وَ سَمِعَتِ امْرَأَةُ لُوطٍ الْهَدَّةَ فَهَلَكَتْ مِنْهَا (۱).

شی، تفسیر العیاشی عن أبی بصیر مثله (۲)

**[ترجمه]علل الشرائع: ابو بصیر: امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمود: وقتی آن فرشتگان برای نابود سازی قوم لوط آمدند، گفتند: ما اهل این شهر را هلاک خواهیم کرد. ساره که از تعداد اندک آنان و شمار زیاد ساکنان آن دِه تعجب کرده بود، گفت: چه کسی توان مقابله با قوم لوط را دارد؟ آن فرشتگان او را به اسحاق علیه السلام و از پی او به یعقوب علیه السلام مژده دادند. ساره بر چهره خود زد و گفت: من پیر و نازا هستم! او در آن هنگام ۹۰ سال و ابراهیم علیه السلام ۱۲۰ سال سن داشتند. ابراهیم علیه السلام با آنان به چون و چرا پرداخت و فرمود: لوط در آن دِه است. جبرئیل فرمود که ما از این که چه کسانی در آن هستند، از تو داناتریم. ابراهیم علیه السلام بر چون و چرایش افزود. جبرئیل فرمود: ای ابراهیم، از این چون و چراها روی برتاب که فرمان پروردگارت آمده و برای آنان عذابی که بی بازگشت است خواهد آمد. حضرت فرمود: وقتی جبرئیل برای نابودی قوم لوط نزد او آمد و با دیگر فرشتگان بر او وارد شد، قوم لوط شتابان به سوی او آمدند. لوط علیه السلام برخاست و دستش را روی در قرار داد. او آنان را سوگند داد و فرمود: از خدا بترسید و مرا در کار مهمانانم رسوا مکنید. آنان گفتند: آیا تو را از مهمان کردن مردم بیگانه منع نکردیم؟

ص: ۱۶۰

سپس لوط علیه السلام دختران خود را بر ازدواج بر آنان عرضه داشت. آنان گفتند: ما را به دخترانت حاجتی نیست و تو خوب می دانی که ما چه می خواهیم. لوط علیه السلام فرمود: آیا در میان شما آدمی عقل درست پیدا نمی شود؟ حضرت فرمود: آنان سر باز زدند. لوط علیه السلام فرمود: کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می جستم. حضرت فرمود: لوط علیه السلام در حالی این سخن را فرمود که جبرئیل به او می نگریست. جبرئیل فرمود که ای کاش لوط علیه السلام می دانست که چه قدرتی دارد. سپس جبرئیل او را فراخواند و او نزد جبرئیل آمد. قوم لوط در را گشودند و وارد خانه شدند. جبرئیل با دست خود به آنان اشاره کرد و آنان در حالی که نور چشمشان رفته بود بازگشتند و دیوار را با دست خود لمس می کردند. آن فرشتگان با خداوند عهد می کردند که هنگام صبح هیچ کس از قوم لوط را باقی نگذارند. حضرت فرمود: وقتی جبرئیل فرمود: {ما فرستادگان پروردگار توییم.} لوط علیه السلام به او فرمود که ای جبرئیل، بشتاب. جبرئیل فرمود: باشد. لوط علیه السلام دوباره فرمود: ای جبرئیل، بشتاب. جبرئیل فرمود: {بی گمان وعده گاه آنان صبح است. مگر صبح نزدیک نیست.} سپس جبرئیل فرمود: ای لوط، به همراه فرزندانت از این دِه بیرون رو تا آن که به فلان جا و فلان جا

برسی. لوط علیه السلام فرمود: ای جبرئیل، خران من ناتوانند. جبرئیل فرمود: راه بیفت و از این دِه بیرون رو. بدین سان لوط علیه السلام به راه افتاد و از آن جا بیرون رفت تا این که به هنگام سحر، جبرئیل بر آن دِه نازل شد. جبرئیل علیه السلام بال خود را زیر آن دِه فرو برد و آن را بالا آورد و بر روی ساکنانش بر گرداند و دیوار های دِه را با سنگی از نوع سنگ و گِل هدف قرار داد. زن لوط صدای فرو ریختن آن دیوار ها را شنید و از این رو نابود شد - . علل الشرائع: ۱۸۴-۱۸۵ - .

تفسیر العیاشی: در این تفسیر نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

بیان

قال الطبرسی رحمه الله: اختلف فی ذلک یعنی عرض البنات فقیل أراد بناته لصلبه عن قتاده و قیل أراد النساء من أمته لأنهن کالبنات له فإن کل نبی أبو أمته و أزواجه أمهاتهم عن مجاهد و سعید بن جبیر و اختلف أیضا فی کیفیه عرضهن فقیل بالتزویج و کان یجوز فی شرعه تزویج المؤمنه من الکافر و کذا کان یجوز أیضا فی مبتدإ الإسلام

و قد زوج النبی صلی الله علیه و آله بنته من أبی العاص بن الربیع قبل أن یسلم ثم نسخ ذلک و قیل أراد التزویج بشرط الإیمان.

عن الزجاج و کانوا یخطبون بناته فلا یزوجهن منهم لکفرهم و قیل إنه کان لهم سیدان مطاعان فیهم فأراد أن یزوجهما بنتیه زعوراء و ریثاء (۳).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله می گوید: درباره تفسیر عرضه کردن دختران اختلاف نظر وجود دارد. برخی به نقل از قتاده می گویند: مقصود لوط علیه السلام از آن، دختران از صُلب خودش بود. برخی دیگر نیز به نقل از مجاهد و سعید بن جبیر مقصودش از آن را زنان امتش می دانند؛ زیرا آنان مانند دختران اویند. تمام پیامبران علیهم السلام پدران امت خود و همسرانشان مادران آنها هستند. همچنین درباره چگونگی عرضه کردن دختران اختلاف نظر وجود دارد. برخی می گویند که لوط علیه السلام را برای ازدواج عرضه داشت. در شریعت او جایز بود که زن مؤمن را به ازدواج مرد کافر درآورند. همچنین این کار در ابتدای اسلام نیز جایز بود. پیامبر صلی الله علیه و آله دخترش را پیش از آن که ابو العاص بن ربیع اسلام آورد به ازدواج او درآورد. سپس این کار منسوخ شد. برخی دیگر نیز به نقل از زجّاج مقصود از عرضه داشتن را ازدواج به شرط ایمان آوردن می دانند. آنان از دختران لوط علیه السلام خواستگاری می کردند، اما او دختران خود را به دلیل کافر بودن آنان به ازدواجشان در نمی آورد. برخی دیگر می گویند: در میان آنان دو مرد بزرگ بودند که دیگران از آنها حرف شنوی داشتند. لوط علیه السلام خواست تا دو دختر خود زعوراء و ریثاء را به ازدواج آن دو درآورد - . مجمع البیان ۵: ۱۸۴ - .

**[ترجمه]

«۱۳»

ع، علل الشرائع ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليهما السلام فِی قَوْلِ لُوطٍ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفاحِشَةَ ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعالَمِينَ فَقَالَ إِنَّ إِبْلِيسَ أَتَاهُمْ فِی صُورَةٍ حَسَنَةٍ (۴) بِهِ تَأْنِيثٌ

۱- علل الشرائع: ۱۸۴- ۱۸۵. م.

۲- مخطوط. م.

۳- مجمع البيان ۵: ۱۸۴. م.

۴- فی نسخه: فی صوره شاب حسن.

عَلَيْهِ ثِيَابٌ حَسَنَةٌ فَجَاءَ إِلَى شَبَابٍ مِنْهُمْ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَقَعُوا بِهِ وَ لَوْ طَلَبَ إِلَيْهِمْ أَنْ يَقَعَ بِهِمْ لَأَبَوْا عَلَيْهِ وَ لَكِنْ طَلَبَ إِلَيْهِمْ أَنْ يَقَعُوا بِهِ فَلَمَّا وَقَعُوا بِهِ الْتَذُّوهُ ثُمَّ ذَهَبَ عَنْهُمْ وَ تَرَكَهُمْ فَأَحَالَ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ (١).

ص : بالاسناد عن الصدوق ، عن أبيه ، عن سعد ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن فضال عن عمر الجرجانی ، عن أبان ، عن أبی بصير مثله. (٢)

كا : علی ، عن أبيه ، عن البزنطی مثله. (٣)

**[ترجمه]علل الشرائع: ابو بصير: امام باقر يا امام صادق عليهما السلام درباره تفسير سخن لوط عليه السلام كه فرمود: {شما آن كار زشت[ی] را مرتكب می شويد كه هيچ كس از جهانيان در آن بر شما پيشی نگرفته است.} فرمود: ابليس به شكل پسر جوانی زيبارو كه اندكی زن نما بود

ص: ١٦١

و لباس های زيبا پوشيده بود نزد مردان جوان آنان آمد. او به آنان دستور داد تا با او لواط كنند. اگر او از آنان می خواست كه با آنان اين كار را كند، آنان ابا می ورزيدند، اما او از آنان خواست كه با او اين كار را كنند. وقتی آنان با او لواط كردند، آن را لذت بخش يافتند. سپس ابليس از كنارشان رفت و آنان را به يكديگر واگذار كرد - . علل الشرائع: ١٨٣ - .

قصص الانبياء: در اين كتاب نيز حديثی شبيه به حديث بالا آمده است - . نسخه خطی - .

الكافی: در اين كتاب نيز حديثی شبيه به حديث بالا آمده است - . فروع الكافی ٢: ٧٠-٧١ - .

**[ترجمه]

«١۴»

ع، علل الشرائع أَبِي عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ عَنْ عَطِيَّةَ (۴)عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ فِي الْمَنْكُوحِ مِنَ الرِّجَالِ هُمْ بَقِيَّةُ سَدُومَ أَمَا إِنِّي لَسْتُ أَعْنِي بَقِيَّتَهُمْ أَنَّهُمْ وُلْدُهُ (۵)وَ لَكِنْ مِنْ طِينَتِهِمْ قُلْتُ سَدُومَ الَّذِي قُلِبَتْ عَلَيْهِمْ قَالَ هِيَ أَرْبَعَةُ مَدَائِنَ سَدُومُ وَ صَدِيمُ وَ لَدْنَا (۶)وَ عُمَيْرَاءُ قَالَ فَأَتَاهُمْ جَبْرَئِيلُ عليه السلام وَ هُنَّ مَقْلُوبَاتٌ (٧)إِلَى تُخُومِ الْأَرَضِينَ السَّابِعَةِ فَوَضَعَ جَنَاحَهُ تَحْتَ السُّفْلَى مِنْهُنَّ وَ رَفَعَهُنَّ جَمِيعاً حَتَّى سَمِعَ أَهْلُ السَّمَاءِ الدُّنْيَا نُبَاحَ كِلَابِهِمْ ثُمَّ قَلَبَهَا (٨).

كا، الكافی علی عن أبيه عن علی بن معبد مثله (٩)

**[ترجمه]علل الشرائع: عطيه: امام صادق عليه السلام درباره مردانی كه با آنان لواط شد، فرمود: آنان بازماندگان سدوم بودند. مقصودم اين نيست كه آنان فرزندان او - . در نسخه ديگری، فرزندان آنان آمده است. -

بودند، بلکه از سرشت آنان بودند. راوی می گوید: از حضرت پرسیدم آیا سدوم همان شهری بود که به روی آنان برگردانده شد؟ حضرت پاسخ داد: چهار شهر به روی آنان برگردانده شد که عبارت از سدوم، صدیم، لدنا - . در نسخه دیگری، صیدم و لدما و در کافی، صریم و لدما آمده است. -

و عمیرا است. حضرت فرمود: جبرئیل بر این شهر ها که به زیر حد فاصل هفت زمین بر گردانده شده بودند - . در نسخه دیگری، برکنده شده بودند، آمده است. مصنف (ره) در حاشیه خود بر علل الشرائع می گوید: در برخی از نسخه های کافی این طور آمده و همین نیز ظاهر است. یعنی ابتدا خداوند، آن شهر ها را برکند و جبرئیل علیه السلام آمد و بالش را زیر آن ها قرار داد. این جمله بنا بر اصل، معترضه و بر خلاف ترتیب است و خدا می داند. -

نازل شد و بالش را در پایین ترین نقطه آنها قرار داد و همگیِ آنها را بالا برد تا حدی که ساکنان آسمان دنیا صدای سگ های آن شهر ها را می شنیدند. سپس جبرئیل آن شهر ها را برگرداند - . علل الشرائع: ۱۸۵ - .

الکافی: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . فروع الکافی ۲: ۷۲ - .

**[ترجمه]

بیان

قال الطبرسی رحمه الله: قیل کانت أربع مدائن و هی المؤتفکات سدوم و

۱- علل الشرائع: ۱۸۳. م.
۲- مخطوط. م
۳- فروع الکافی ۲ : ۷۰ _ ۷۱. م
۴- فی المصدر: عطیه اخی ابی المعزا. م.
۵- فی نسخه: انه ولدهم.
۶- فی نسخه: صیدم و لدما. و فی الکافی: صریم و لدما.
۷- فی نسخه: مقلوعات. قال المصنّف قدّس سرّه فی حاشیته علی العلل: کذا فی بعض نسخ الکافی و هو الظاهر أی قلعها اللّه تعالی أولا، فجاء جبرئیل فوضع جناحه تحتها، و علی الأصل یکون معترضه علی خلاف الترتیب و اللّه یعلم.
۸- علل الشرائع: ۱۸۵. م.
۹- فروع الکافی ۲: ۷۲. م.

عامورا و داذوما و صبوایم و أعظمها سدوم و كان لوط یسكنها. (۱)قال المسعودی أرسل الله لوطا إلی المدائن الخمسه و هی سدوم و عموراء و أدوما و صاعورا و صابورا (۲)و قال صاحب الكامل كانت خمسه سدوم و صبعه و عمره و دوما و صعوه (۳).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله می گوید: برخی می گویند كه آن شهر ها كه با باد برگردانده شدند، چهار شهر بودند و عبارتند از: سدوم،

ص: ۱۶۲

عامورا، داذوما، صبوایم و بزرگترین آنها سدوم بود. لوط علیه السلام در سدوم سكونت داشت - . مجمع البیان ۵: ۱۸۵ - .

مسعودی می گوید: خداوند، لوط علیه السلام را به پنج شهر فرستاد كه عبارت بودند از: سدوم، عمورا، ادوما، صاعورا و صابورا - . مروج الذهب ۱: ۲۱ - .

صاحب كامل می گوید: آن شهر ها پنج شهر بودند كه عبارتند از: سدوم، صبعه، عمره، دوما و صعوه - . كامل التواریخ ۱: ۴۸. بغدادی در محبر ص ۴۶۷ می گوید: شهر های قوم لوط عبارت بودند از: سدوما، صبوایم، دادوما و عامورا. برخی نیز نام آن را صبورا می دانند. - .

**[ترجمه]

«۱۵»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قِیلَ لَهُ كَیْفَ كَانَ یَعْلَمُ قَوْمُ لُوطٍ أَنَّهُ قَدْ جَاءَ لُوطاً رِجَالٌ قَالَ كَانَتِ امْرَأَتُهُ تَخْرُجُ فَتُصَفِّرُ فَإِذَا سَمِعُوا التَّصْفِیرَ جَاءُوا فَلِذَلِكَ كُرِهَ التَّصْفِیرُ (۴).

**[ترجمه]علل الشرائع: هشام بن سالم می گوید: برخی از امام صادق علیه السلام پرسیدند: قوم لوط از كجا پی می بردند كه مردانی نزد او آمده اند؟ حضرت پاسخ داد: زن او بیرون می رفت و سوت می زد. آنان با شنیدن صدای سوت می آمدند؛ از این رو سوت زدن مكروه شد - . علل الشرائع: ۱۸۳ - .

**[ترجمه]

«۱۶»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ رَجُلٍ (۵)عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا جَاءَتِ الْمَلَائِكَهُ فِی هَلَاكِ قَوْمِ لُوطٍ مَضَوْا حَتَّی أَتَوْا لُوطاً وَ هُوَ فِی زِرَاعَهٍ لَهُ قُرْبَ الْمَدِینَهِ فَسَلَّمُوا عَلَیْهِ فَلَمَّا رَآهُمْ رَأَی هَیْئَهً حَسَنَهً وَ عَلَیْهِمْ ثِیَابٌ بِیضٌ وَ عَمَائِمُ بِیضٌ فَقَالَ لَهُمُ الْمَنْزِلَ قَالُوا نَعَمْ فَتَقَدَّمَهُمْ وَ مَشَوْا خَلْفَهُ فَنَدِمَ عَلَی عَرْضِهِ عَلَیْهِمُ الْمَنْزِلَ فَالْتَفَتَ إِلَیْهِمْ

فَقَالَ إِنَّكُمْ تَأْتُونَ شِرَارَ خَلْقِ اللَّهِ وَ كَانَ جَبْرَئِيلُ قَالَ اللَّهُ لَهُ لَا تُعَذِّبْهُمْ حَتَّى يَشْهَدَ عَلَيْهِمْ ثَلَاثَ شَهَادَاتٍ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ هَذِهِ وَاحِدَةٌ ثُمَّ مَشَى سَاعَةً فَقَالَ إِنَّكُمْ تَأْتُونَ شِرَاراً مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ هَذِهِ ثِنْتَانِ ثُمَّ مَشَى فَلَمَّا بَلَغَ بَابَ الْمَدِينَةِ الْتَفَتَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ إِنَّكُمْ تَأْتُونَ شِرَاراً مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ هَذِهِ ثَلَاثٌ ثُمَّ دَخَلَ وَ دَخَلُوا مَعَهُ مَنْزِلَهُ فَلَمَّا بَصُرَ بِهِمُ امْرَأَتُهُ أَبْصَرَتْ هَيْئَةً حَسَنَةً فَصَعِدَتْ فَوْقَ السَّطْحِ فَصَفَقَتْ فَلَمْ يَسْمَعُوا فَدَخَّنَتْ فَلَمَّا رَأَوُا الدُّخَانَ أَقْبَلُوا يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ حَتَّى وَقَفُوا بِالْبَابِ فَقَالَ لُوطٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي ثُمَّ كَابَرُوهُ حَتَّى دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالَ فَصَاحَ

۱- مجمع البيان ۵: ۱۸۵. م.

۲- مروج الذهب ج ۱: ۲۱. م.

۳- كامل التواريخ ج ۱: ۴۸ و قال البغدادىّ فى المحبر ص ۴۶۷: و مدائن قوم لوط: سدوما، و صبوايم، و دادوما، و عامورا. و يقال: صبورا.

۴- علل الشرائع: ۱۸۳. م.

۵- سيأتى فى الخبر انه أبو يزيد الحمار.

جَبْرَئِيلُ يَا لُوطُ دَعْهُمْ يَدْخُلُوا قَالَ فَدَخَلُوا فَأَهْوَى جَبْرَئِيلُ إِصْبَعَيْهِ (۱)وَ هُوَ قَوْلُهُ فَطَمَسْنا أَعْيُنَهُمْ ثُمَّ قَالَ جَبْرَئِيلُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ (۲).

**[ترجمه]قصص الانبياء: داوود بن يزيد از شخصى نقل كرد: امام صادق عليه السلام فرمود: وقتى آن فرشتگان براى نابود سازى قوم لوط آمدند، به راه خود رفتند تا اين كه به لوط عليه السلام كه در كشتزار خود در نزديكى شهر بود، رسيدند. آنان بر او سلام كردند. چون نگاه لوط عليه السلام به آنان افتاد، ديد كه افرادى خوش سيما هستند كه لباس هاى سفيد پوشيده اند و دستار هاى سفيد بر سر نهاده اند. لوط عليه السلام به آنان فرمود: بفرماييد به خانه برويم. آنان گفتند: باشد. لوط عليه السلام پيش افتاد و آنان پشت سر او به راه افتادند. او از اين كه رفتن به خانه را به آنان تعارف كرد، پشيمان شد؛ از اين رو به آنان رو كرد و فرمود: شما در حال آمدن به نزد بدترين خلق خدا هستيد. خداوند به جبرئيل فرموده بود كه تنها وقتى آنان را عذاب كن كه لوط عليه السلام، عليه آنان سه بار گواهى دهد. جبرئيل فرمود كه اين، يك بار شد. سپس ساعتى راه رفتند. پس از آن لوط عليه السلام فرمود: شما در حال آمدن به نزد بدترين خلق خدا هستيد. جبرئيل فرمود: اين دو بار شد. سپس به راه خود ادامه دادند. چون به دروازه شهر رسيدند، لوط عليه السلام به آنان رو كرد و فرمود: شما در حال آمدن به نزد بدترين خلق خدا هستيد. جبرئيل فرمودكه اين سه بار شد. سپس لوط عليه السلام وارد خانه شد و آنان به همراه او وارد خانه شدند. وقت نگاه زن لوط به آنان افتاد و ديد كه زيبا رو هستند، از پشت بام بالا رفت و دست زد. اما قوم لوط نشنيدند؛ از اين رو دود به راه انداخت. وقتى قوم لوط آن دود را ديدند شتابان به سوى خانه لوط عليه السلام روى آوردند تا اين كه جلوى در خانه او ايستادند. لوط عليه السلام فرمود: {از خدا بترسيد و مرا در كار مهمانانم رسوا مكنيد.} سپس پافشارى ورزيدند و وارد خانه او شدند. حضرت فرمود: جبرئيل فرياد زد:

ص: ۱۶۳

اى لوط، بگذار وارد شوند. حضرت فرمود: آنان وارد شدند و جبرئيل دو انگشتش را دراز كرد - . در نسخه ديگرى آمده است: جبرئيل عليه السلام يكى از انگشتانش را دراز كرد. - . آيه {پس فروغ ديدگانشان را سترديم.} نيز بر همين امر دلالت دارد. سپس جبرئيل فرمود: {اى لوط ما فرستادگان پروردگار توييم آنان هرگز به تو دست نخواهند يافت.} - . نسخه خطى -

**[ترجمه]

«۱۷»

ثو، ثواب الأعمال ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَتِّيلٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرٍو عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: كَانَ قَوْمُ لُوطٍ أَفْضَلَ قَوْمٍ خَلَقَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَطَلَبَهُمْ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ الطَّلَبَ الشَّدِيدَ وَ كَانَ مِنْ فَضْلِهِمْ وَ خَيْرِهِمْ أَنَّهُمْ إِذَا خَرَجُوا إِلَى الْعَمَلِ خَرَجُوا بِأَجْمَعِهِمْ وَ تَبْقَى النِّسَاءُ خَلْفَهُمْ فَأَتَى إِبْلِيسُ عِبَادَتَهُمْ (۳)وَ كَانُوا إِذَا رَجَعُوا خَرَّبَ إِبْلِيسُ مَا يَعْمَلُونَ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ تَعَالَوْا نَرْصُدْ هَذَا الَّذِي يُخَرِّبُ مَتَاعَنَا فَرَصَدُوهُ فَإِذَا هُوَ غُلَامٌ أَحْسَنُ مَا يَكُونُ مِنَ الْغِلْمَانِ فَقَالُوا أَنْتَ الَّذِي تُخَرِّبُ مَتَاعَنَا فَقَالَ نَعَمْ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ وَ اجْتَمَعَ (۴)رَأْيُهُمْ عَلَى أَنْ يَقْتُلُوهُ فَبَيَّتُوهُ عِنْدَ رَجُلٍ فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ صَاحَ فَقَالَ مَا لَكَ فَقَالَ كَانَ أَبِي يُنَوِّمُنِي عَلَى بَطْنِهِ فَقَالَ نَعَمْ فَنَمْ عَلَى بَطْنِي (۵)قَالَ فَلَمْ يَزَلْ يَدْلُكُ الرَّجُلَ حَتَّى عَلَّمَهُ أَنْ يَعْمَلَ بِنَفْسِهِ فَأَوَّلًا عَلَّمَهُ

إِبْلِيسُ وَ الثَّانِيَهَ عَلَّمَهُ هُوَ (۶)ثُمَّ انْسَلَّ فَفَرَّ مِنْهُمْ فَأَصْبَحُوا فَجَعَلَ الرَّجُلُ يُخْبِرُ بِمَا فَعَلَ بِالْغُلَامِ وَ يُعْجِبُهُمْ مِنْهُ شَيْ ءٌ لَا يَعْرِفُونَهُ فَوَضَعُوا أَيْدِيَهُمْ فِيهِ حَتَّى اكْتَفَى الرِّجَالُ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ ثُمَّ جَعَلُوا يَرْصُدُونَ مَارَّ الطَّرِيقِ فَيَفْعَلُونَ بِهِمْ حَتَّى تَرَكَ مَدِينَتَهُمُ النَّاسُ ثُمَّ تَرَكُوا نِسَاءَهُمْ فَأَقْبَلُوا عَلَى الْغِلْمَانِ فَلَمَّا رَأَى إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ أَنَّهُ قَدْ أَحْكَمَ أَمْرَهُ فِي الرِّجَالِ دَارَ إِلَى النِّسَاءِ (۷)فَصَيَّرَ نَفْسَهُ

۱- فی نسخه: فأهوی جبرئیل باصبعه.

۲- مخطوط. م.

۳- فی الکافی: فکان إبلیس یعتادهم. و فی المحاسن: فلما حسدهم إبلیس لعبادتهم کانوا إذا رجعوا اه.

۴- فی المحاسن و الکافی: فقالوا: أنت الذی تخرب متاعنا مره بعد مره؟ و زاد فی المحاسن: فقال: نعم، فأخذوه فاجتمع اه.

۵- فی الکافی: فقال له: تعال فنم علی بطنی.

۶- فی المصدر و المحاسن: فاولا عمله إبلیس و الثانیه عمله هو.

۷- فی نسخه و فی الکافی: جاء إلی النساء.

امْرَأَةً ثُمَّ قَالَ إِنَّ رِجَالَكُمْ (۱)يَفْعَلُونَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ قَالُوا نَعَمْ قَدْ رَأَيْنَا ذَلِكَ (۲)وَ عَلَى ذَلِكَ يَعِظُهُمْ لُوطٌ وَ يُوصِيهِمْ (۳)حَتَّى اسْتَكْفَتِ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ (۴)فَلَمَّا كَمَلَتْ (۵)عَلَيْهِمُ الْحُجَّةُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَبْرَئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ فِي زِيِّ غِلْمَانٍ عَلَيْهِمْ أَقْبِيَةٌ فَمَرُّوا بِلُوطٍ عليه السلام وَ هُوَ يَحْرُثُ فَقَالَ أَيْنَ تُرِيدُونَ فَمَا رَأَيْتُ أَجْمَلَ مِنْكُمْ قَطُّ قَالُوا أَرْسَلَنَا سَيِّدُنَا إِلَى رَبِّ هَذِهِ الْمَدِينَهِ قَالَ وَ لَمْ يَبْلُغْ (۶)سَيِّدَكُمْ مَا يَفْعَلُ أَهْلُ هَذِهِ الْمَدِينَهِ يَا بَنِيَّ إِنَّهُمْ وَ اللَّهِ يَأْخُذُونَ الرِّجَالَ فَيَفْعَلُونَ بِهِمْ حَتَّى يَخْرُجَ الدَّمُ فَقَالُوا أَمَرَنَا سَيِّدُنَا أَنْ نَمُرَّ وَسَطَهَا قَالَ فَلِي إِلَيْكُمْ حَاجَةٌ قَالُوا وَ مَا هِيَ قَالَ تَصْبِرُونَ هَاهُنَا إِلَى اخْتِلَاطِ الظَّلَامِ قَالَ فَجَلَسُوا قَالَ فَبَعَثَ ابْنَتَهُ فَقَالَ جِيئِينِي لَهُمْ بِخُبْزٍ (۷)وَ جِيئِينِي لَهُمْ بِمَاءٍ فِي الْقَرْعَهِ وَ جِيئِينِي لَهُمْ بِعَبَاءَهٍ يَتَغَطَّوْنَ بِهَا مِنَ الْبَرْدِ فَلَمَّا أَنْ ذَهَبَتْ إِلَى الْبَيْتِ أَقْبَلَ الْمَطَرُ وَ امْتَلَأَ الْوَادِي فَقَالَ لُوطٌ السَّاعَهَ يَذْهَبُ بِالصِّبْيَانِ الْوَادِي قَالَ قُومُوا حَتَّى نَمْضِيَ فَجَعَلَ لُوطٌ عليه السلام يَمْشِي فِي أَصْلِ الْحَائِطِ وَ جَعَلَ جَبْرَئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ يَمْشُونَ وَسَطَ الطَّرِيقِ فَقَالَ يَا بَنِيَّ هَاهُنَا قَالُوا أَمَرَنَا سَيِّدُنَا أَنْ نَمُرَّ فِي وَسَطِهَا وَ كَانَ لُوطٌ عليه السلام يَسْتَغْنِمُ الظَّلَامَ وَ مَرَّ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ فَأَخَذَ مِنْ حَجْرِ امْرَأَتِهِ صَبِيّاً فَطَرَحَهُ فِي الْبِئْرِ فَتَصَايَحَ أَهْلُ الْمَدِينَهِ كُلُّهُمْ عَلَى بَابِ لُوطٍ عليه السلام فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَى الْغِلْمَانِ فِي مَنْزِلِ لُوطٍ عليه السلام قَالُوا يَا لُوطُ قَدْ دَخَلْتَ فِي عَمَلِنَا قَالَ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ- (۸)قَالُوا هُمْ ثَلَاثَهٌ خُذْ وَاحِداً وَ أَعْطِنَا اثْنَيْنِ قَالَ وَ أَدْخَلَهُمُ الْحُجْرَهَ وَ قَالَ لُوطٌ عليه السلام لَوْ أَنَّ لِي أَهْلَ بَيْتٍ يَمْنَعُونَنِي مِنْكُمْ قَالَ وَ قَدْ تَدَافَعُوا عَلَى

۱- في المحاسن و الكافي: إن رجالكن. و في الكافي: يفعل بعضهم ببعض.

۲- في نسخه و في الكافي: و كل ذلك.

۳- في الكافي هنا زياده و هي هكذا: و إبليس يغويهم.

۴- في المصادر: حتى استغنت النساء بالنساء.

۵- في المحاسن: نعم قد رأينا ذلك، فقال: و أنتن افعلن كذلك، و علمهن المساحقه ففعلن حتّى استغنت النساء بالنساء و كل ذلك يعظهم لوط و يوصيهم، فلما كملت.

۶- في المصادر: أو لم يبلغ.

۷- في الثواب و الكافي: جيئي. في المواضع.

۸- في الكافي و المحاسن: فلا تفضحون في ضيفي.

الْبَابِ فَكَسَرُوا بَابَ لُوطٍ علیه السلام وَ طَرَحُوا لُوطاً فَقَالَ لَهُ جَبْرَئِيلُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَخَذَ كَفّاً مِنْ بَطْحَاءَ فَضَرَبَ بِهَا وُجُوهَهُمْ وَ قَالَ شَاهَتِ الْوُجُوهُ فَعَمِيَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ كُلُّهُمْ فَقَالَ لَهُمْ لُوطٌ يَا رُسُلَ رَبِّي بِمَا أَمَرَكُمْ فِيهِمْ (۱)قَالُوا أَمَرَنَا أَنْ نَأْخُذَهُمْ بِالسَّحَرِ قَالَ فَلِي إِلَيْكُمْ حَاجَةٌ قَالُوا وَ مَا حَاجَتُكَ قَالَ تَأْخُذُونَهُمُ السَّاعَةَ (۲)قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَ لَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ لِمَنْ يُرِيدُ أَنْ يُؤْخَذَ (۳)فَخُذْ أَنْتَ بَنَاتِكَ وَ امْضِ وَ دَعِ امْرَأَتَكَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام رَحِمَ اللَّهُ لُوطاً لَوْ يَدْرِي مَنْ مَعَهُ فِي الْحُجْرَةِ لَعَلِمَ أَنَّهُ مَنْصُورٌ حِينَ يَقُولُ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلى رُكْنٍ شَدِيدٍ أَيُّ رُكْنٍ أَشَدُّ مِنْ جَبْرَئِيلَ مَعَهُ فِي الْحُجْرَةِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ ما هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ أَيْ مِنْ ظَالِمِي أُمَّتِكَ إِنْ عَمِلُوا عَمَلَ قَوْمِ لُوطٍ (۴).

کا، الکافی العده عن البرقی عن محمد بن سعید مثله (۵)- سن، المحاسن محمد بن سعید مثله (۶)

**[ترجمه]ثواب الاعمال: عمرو: امام باقر علیه السلام فرمود: قوم لوط برترین قومی بودند که خداوند عزوجل آفریده بود؛ از این رو ابلیس که لعنت خداوند بر او باد، بسیار از آنان درخواست کرد. از فضایل و خصلت های نیک آنان این بود که وقتی برای کار بیرون می رفتند، همگی با هم می رفتند و زنان بر جای می ماندند. ابلیس به عبادتشان می آمد - . در کافی آمده است: ابلیس پیاپی نزد آنان می آمد. در محاسن آمده است: وقتی ابلیس به دلیل عبادتشان به هنگام بازگشتشان به آنان حسادت ورزید. -

و وقتی آنان باز می گشتند، آنچه ساخته بودند را خراب می کرد. آنان به یکدیگر گفتند: بیایید آن کسی را که کالای ما را ویران می سازد بپاییم. او را پاییدند و ناگهان دیدند که او پسرکی بی نهایت زیبا است. پرسیدند: آیا تو همان کسی هستی که کالای ما را ویران می سازی؟ ابلیس پاسخ داد: آری، بارها این کار را می کنم - . در محاسن و کافی آمده است: پرسیدند که آیا تو همان کسی هستی که کالای ما را پشت سر هم ویران می سازی؟ در محاسن علاوه بر این آمده است: ابلیس پاسخ داد: آری. آنان او را گرفتند و اتفاق نظر یافتند. - .

آنان اتفاق نظر یافتند بر این که او را بکشند؛ از این رو او را نزد مردی گذاشتند تا شب در آن جا بماند. شب هنگام ابلیس فریاد زد. آن مرد پرسید: تو را چه شده است؟ ابلیس پاسخ داد: پدرم مرا روی شکمش می خواباند. آن مرد گفت: باشد. روی شکم من بخواب - . در کافی آمده است: آن مرد به او گفت: بیا روی شکم من بخواب. - .

ابلیس پیوسته مرد را مالید تا این که به او آموزاند تا خود این کار را بکند. بدین سان ابتدا ابلیس، این کار را به آن مرد آموزاند و سپس آن مرد این کار را به ابلیس آموزاند - . در منبع این حدیث و نیز در محاسن آمده است: ابتدا ابلیس، آن کار را با آن مرد کرد و سپس آن مرد، آن کار را با ابلیس انجام داد. - . سپس ابلیس از دست آنان پنهانی گریخت فردای آن روز آن مرد آنچه را با آن پسرک انجام داده بود به دیگران گفت و آنها را از چیزی که نمی دانستند به شگفتی واداشت و ابلیس آنان را به این کار واداشت، به طوری که مردان به یکدیگر بسنده کردند. سپس آنان شروع به پاییدن مسافران کردند و با آنان این کار را انجام می دادند تا این که مردم، شهر آنان را رها کردند. سپس آنان زنان خود را رها کردند و به پسرکان رو آوردند. چون ابلیس که لعنت خداوند بر او باد دید که فرمانش در میان مردان استوار گردیده است، به زنان روی آورد.

او خود را به شکل یک زن درآورد. سپس گفت: مردانتان با یکدیگر آن کار را می کنند. آنان گفتند: آری آن را دیده ایم. لوط علیه السلام آنان را به دلیل این کارشان – . در نسخه دیگری و نیز در کافی، همه آن کارهایشان آمده است. –

نصیحت و سفارش می کرد – . در کافی افزون بر این آمده است: و ابلیس، آنان را دلگرم می کرد. –

تا این که زنان به وسیله یکدیگر از مردان بی نیاز شدند. چون حجت بر آنان کامل شد – . در محاسن آمده است: آری، آن را دیده ایم. شیطان گفت: شما نیز چنین کنید. شیطان به آنان مساحقه را یاد داد. آنان این کار را کردند تا این که زنان به وسیله یکدیگر از مردان بی نیاز شدند. لوط علیه السلام آنان را درباره همه این کار ها پند می داد و سفارش می کرد. وقتی حجت بر آنان کامل شد. – ،

خداوند عزوجل، جبرئیل، میکائیل و اسرافیل علیهم السلام را به شکل پسرکانی فرستاد که قبا بر تن داشتند. آنان از کنار لوط علیه السلام که در حال شخم زدن بود، گذشتند. لوط علیه السلام فرمود: به کجا می خواهید بروید؟ تا به حال کسی را زیبا تر از شما ندیده ام. گفتند: سرورمان ما را به سوی صاحب این شهر فرستاده است. لوط علیه السلام فرمود: سرورتان به شما نگفت – . در منابع آمده است: آیا سرورتان به شما نگفت. –

که ساکنان این شهر چه کار می کنند. ای پسرانم، به خداوند سوگند آنان مردان را می گیرند و با آنان آن کار را می کنند تا این که از آنان خون بیرون می آید. گفتند: سرورتان به ما دستور داده است تا از میان آن شهر بگذریم. لوط علیه السلام فرمود: من کاری با شما دارم. گفتند: آن چیست؟ لوط علیه السلام فرمود: تا تاریک شدن هوا اینجا صبر می کنید. حضرت فرمود: از این رو آنان نشستند. لوط علیه السلام دخترش را فرستاد و به او فرمود: برای آنان مقداری نان، آبی درون کدو و عبایی بیاور تا با آن خود را از سرما بپوشانند. به محض این که به سوی خانه رفت، باران گرفت و وادی را پُر کرد. لوط علیه السلام فرمود: اکنون پسر بچه ها به وادی برده می شوند. لوط علیه السلام فرمود: برخیزیدد تا برویم. لوط علیه السلام شروع به راه رفتن در بیخ دیوار کرد، اما جبرئیل، میکائیل و اسرافیل علیهم السلام از میان راه شروع به حرکت کردند. لوط علیه السلام فرمود: ای پسرانم،

از اینجا. گفتند: سرورمان به ما دستور داده است که از میان این شهر بگذریم. لوط علیه السلام، تاریکی هوا را غنیمت می شمرد. ابلیس که لعنت خداوند بر او باد، از آن جا گذشت و کودکی را از دامان همسر لوط برداشت و آن را در چاه انداخت؛ از این رو ساکنان شهر یکدیگر را صدا زدند و همگی دم در خانه لوط علیه السلام گرد آمدند. وقتی نگاه آنان به آن پسرکان درون خانه لوط علیه السلام افتاد، گفتند: ای لوط، با ما هم کار شدی؟ لوط علیه السلام فرمود: اینان مهمان من هستند. پس مرا رسوا مکنید – . در کافی و محاسن آمده است: پس مرا در کار مهمانانم رسوا مکنید. – .

گفتند: آنان سه نفرند. یکی از آنان را بگیر و دوتای دیگر را به ما بده. حضرت فرمود: لوط علیه السلام آن پسرکان را به درون اتاق برد و فرمود: ای کاش خانواده ای داشتم که مرا در برابر شما قدرت می بخشیدند. حضرت فرمود: آنان بر در خانه لوط علیه السلام به همدیگر فشار آوردند

و در خانه را شکسته و لوط علیه السلام را زمین زدند. جبرئیل به او فرمود: {ما فرستادگان پروردگار توییم. آنان هرگز به تو دست نخواهند یافت.} جبرئیل مشتی سنگریزه برداشت و به چهره آنان زد و فرمود: چهره تان زشت باد. بدین سان تمامی ساکنان آن شهر کور شدند. لوط علیه السلام به آن فرشتگان فرمود: ای فرستادگان پروردگارم، خداوند درباره آنان چه دستوری به شما داده است؟ گفتند: خداوند به ما دستور داده است که آنان را صبحگاه عذاب کنیم. لوط علیه السلام فرمود: خواسته ای از شما دارم. گفتند:

خواسته ات چیست؟ فرمود: آنان را اکنون عذاب کنید - . در کافی و محاسن افزون بر این آمده است: من بیم آن دارم که برای خداوند درباره آنان بدا حاصل شود. می گویم: معنای بدا را در کتاب توحید روشن ساختم. پس بدان مراجعه کنید. - .

گفتند: ای لوط، بی گمان وعده گاه آنان صبح است مگر صبح برای آن کسانی که می خواهند عذاب شوند - . در نسخه دیگری آمده است: برای کسانی که تو می خواهی عذاب شوند. در دیگری آمده است: برای کسانی که می خواهیم عذاب کنیم. هیچ کدام از این دو سخن در منبع نیامده و آن چه در آن آمده بدین صورت است: اما تو می خواهی که بروی. بنابراین بگیر. آری این جمله در کافی و محاسن بدین صورت آمده است: برای کسانی که می خواهند بگیرند. - ،

نزدیک نیست؟ بنابراین دخترانت را بگیر و برو و زنت را واگذار.

امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند، لوط علیه السلام را رحمت کند. اگر می دانست که چه کسانی به همراه او درون اتاق هستند،

قطعاً وقتی که فرمود: {گفت کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می جستم.}، پی می برد که او یاری شده است. چه تکیه گاهی استوار تر از جبرئیل علیه السلامی بود که با وی درون اتاق حضور داشت. خداوند عزوجل به حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: {و [خرابه های] آن از ستمگران چندان دور نیست.} یعنی اگر ستمگران امت تو نیز مانند قوم لوط عمل کنند، از آنان نیز به دور نیست - . ثواب الاعمال: ۲۵۵-۲۵۷ - .

الکافی: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . فروع الکافی ۲: ۷۱ - .

المحاسن: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا امده است - . محاسن: ۱۱۰-۱۱۲ - .

**[ترجمه]

بیان

قوله فأولا علمه إبلیس هکذا فی الکتابین و فی الکافی و لعل الأظهر عمله بتقدیم المیم فی الموضعین و علی ما فی النسخ لعل المراد أنه کان أولا معلم هذا الفعل إبلیس حیث علمه ذلک الرجل ثم صار ذلک الرجل معلم الناس و انسل بتشدید اللام انطلق

فی استخفاء و القرعه بالفتح حمل الیقطین و شاهت الوجوه أی قبحت.

**[ترجمه]درباره این که حضرت فرمود: ابتدا ابلیس به آن مرد آموزاند، باید بگویم که در هر دو کتاب و نیز در کافی این طور آمده است. شاید ظاهر تر از عَلَّمَهُ، عَمِلَهُ (با او آن کار را کرد) به مقدم شدن میم بر لام در هر دو جا باشد. بنا بر آنچه در نسخه ها آمده است، شاید مقصود این باشد که آموزش دهنده این کار در ابتدا ابلیس بود؛ زیرا او آن کار را به آن مرد آموزاند. سپس آن مرد، آموزش دهنده این کار به دیگر مردم شد. اِنسَلَّ به تشدید لام یعنی پنهانی گریخت. قَرعَه، بار کدو است. شاهَتِ الوُجُوهُ یعنی چهره ها زشت باد.

**[ترجمه]

«۱۸»

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ أَلَحَّ فِی وَطْءِ الرِّجَالِ لَمْ یَمُتْ حَتَّی یَدْعُوَ الرِّجَالَ إِلَی نَفْسِهِ.

۱- فی المصدر: بم امركم ربی فیهم؟ و فی الكافی: فما أمركم ربی فیهم؟.

۲- زاد فی الكافی و المحاسن: فانی أخاف أن یبدو لربی فیهم. قلت: قد عرفت معنی البداء فی كتاب التوحید راجعه.

۳- فی نسخه: لمن ترید أن یؤخذ. و فی أخری: لمن نرید أن نأخذ. و المصدر خال عنهما جمیعا و الموجود فیه: لكن ترید أن ترحل فخذ إه. نعم هی فی الكافی و المحاسن موجود هكذا: لمن یرید أن یأخذ.

۴- ثواب الأعمال: ۲۵۵- ۲۵۷. م.

۵- فروع الكافی ۲: ۷۱. م.

۶- المحاسن: ۱۱۰- ۱۱۲. م.

**[ترجمه]پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس در لواط کردن با مردان اصرار بورزد، پیش از مرگش حتماً مردان دیگر را به انجام آن کار با خودش فرا می خواند.

ص: ۱۶۶

**[ترجمه]

«۱۹»

وَ رُوِیَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی رَجُلٍ لَعِبَ بِغُلَامٍ قَالَ إِذَا وَقَبَ لَنْ یَحِلَّ لَهُ أُخْتُهُ أَبَداً.

**[ترجمه]امام صادق علیه السلام درباره مردی که با پسر جوانی بازی کرد، فرمود: اگر با او نزدیکی کند، خواهرش هرگز بر او حلال نمی شود.

**[ترجمه]

«۲۰»

وَ قَالَ علیه السلام لَوْ کَانَ یَنْبَغِی لِأَحَدٍ أَنْ یُرْجَمَ مَرَّتَیْنِ لَرُجِمَ لُوطِیٌّ مَرَّتَیْنِ.

**[ترجمه]امام صادق علیه السلام در حدیث دیگری فرمود: اگر سزاوار می بود که کسی دو بار سنگسار شود، آن کس، لواط کننده بود.

**[ترجمه]

«۲۱»

وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ اللِّوَاطُ مَا دُونَ الدُّبُرِ وَ هُوَ لِوَاطٌ وَ الدُّبُرُ هُوَ الْکُفْرُ (۱).

**[ترجمه]امام صادق علیه السلام فرمود: امام علی علیه السلام فرمود: لواط پایین‌تر از دُبُر است و آن لواط است و دبر همان کفر است - . این چهار حدیث تنها در نسخه چاپ شده آمده است و در سایر نسخه هایی که نزد ماست، وجود ندارد. - .

**[ترجمه]

«۲۲»

ثو، ثواب الأعمال أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ سَعِیدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه

السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لَمَّا عَمِلَ قَوْمُ لُوطٍ مَا عَمِلُوا بَكَتِ الْأَرْضُ إِلَى رَبِّهَا حَتَّى بَلَغَتْ دُمُوعُهَا السَّمَاءَ وَ بَكَتِ السَّمَاءُ حَتَّى بَلَغَتْ دُمُوعُهَا الْعَرْشَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى السَّمَاءِ أَنِ احْصِبِيهِمْ (۲)وَ أَوْحَى إِلَى الْأَرْضِ أَنِ اخْسِفِي بِهِمْ(۳).

سن، المحاسن ابن فضال مثله (۴).

**[ترجمه]ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: وقتی قوم لوط آن کار را کردند، زمین به سوی پروردگارش گریست به طوری که اشک هایش به آسمان رسید. آسمان نیز گریست به طوری که اشک هایش به عرش رسید؛ از این رو خداوند عزوجل به آسمان وحی فرمود که بر آنان سنگ ببار و به زمین وحی فرمود که آنان را در خود فرو ببر - . ثواب الاعمال: ۲۵۵ - .

محاسن برقی: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . محاسن البرقی: ۱۱۰ - .

**[ترجمه]

«۲۳»

شی، تفسير العياشي عَنْ يَزِيدَ بْنِ ثَابِتٍ (۵)قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَ يُؤْتَى النِّسَاءُ فِي أَدْبَارِهِنَّ فَقَالَ سَفِلْتَ سَفِلَ اللَّهُ بِكَ مَا سَمِعْتَ اللَّهَ يَقُولُ أَ تَأْتُونَ الْفاحِشَةَ ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعالَمِينَ (۶).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: یزید بن ثابت: مردی از امام علی علیه السلام پرسید: آیا نزدیکی کردن با زنان از راه دُبُرشان جایز است؟ حضرت پاسخ داد: فرومایه شدی که خداوند تو را فرومایه گرداند. آیا نشنیدی که خداوند فرمود: {آیا آن کار زشت[ی] را مرتکب می شوید که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است.} - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۲۴»

شی، تفسير العياشي عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ذُكِرَ عِنْدَهُ إِتْيَانُ

۱- الأحاديث الأربعه الأخيره موجود فی المطبوع فقط و غير موجود فيما عندنا من سائر النسخ.

۲- أی ارميهم بالحصباء.

۳- ثواب الأعمال: ۲۵۵. م.

۴- محاسن البرقی: ۱۱۰. م.

۵- لعله يزيد بن ثابت بن الضحّاك الأنصاريّ أخو زيد بن ثابت و أخرجه الشيخ الحرّ عن تفسير العيّاشيّ فى الوسائل فى باب الوطى فى الدبر عن زيد بن ثابت، و على أى فالرجل من العامّه و الحديث يوافق مذهبهم فى حرمه الوطى دبرا، و اما أصحابنا رضوان اللّه تعالى عليهم فأكثرهم قد حكموا بكراهه ذلك، و الروايات تختلف ففى بعضها الجواز، و فى أخرى النهى عن ذلك، و حملوا النهى على الكراهه.

۶- مخطوط. م.

النِّسَاءِ فِی أَدْبَارِهِنَّ فَقَالَ مَا أَعْلَمُ آیَةً فِی الْقُرْآنِ أَحَلَّتْ ذَلِکَ إِلَّا وَاحِدَةً إِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّساءِ الْآیَةَ (۱).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: عبد الرحمن بن حجاج گفت: برخی در حضور امام رضا علیه السلام از نزدیکی با زنان از راه دُبُرشان سخن به میان آوردند. حضرت فرمود: تنها یک آیه در قرآن این کار را جایز دانسته است و آن، این آیه است: {شما از روی شهوت به جای زنان با مردان درمی آمیزید.} تا آخر آیه – . نسخه خطی – .

ص: ۱۶۷

**[ترجمه]

«۲۵»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِی یَزِیدَ الْحَمَّارِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ أَرْبَعَةَ أَمْلَاکٍ بِإِهْلَاکِ قَوْمِ لُوطٍ جَبْرَئِیلَ وَ مِیکَائِیلَ وَ إِسْرَافِیلَ وَ کَرُّوبِیلَ فَمَرُّوا بِإِبْرَاهِیمَ وَ هُمْ مُتَعَمِّمُونَ فَسَلَّمُوا عَلَیْهِ وَ لَمْ یَعْرِفْهُمْ وَ رَأَی هَیْئَةً حَسَنَةً فَقَالَ لَا یَخْدُمُ هَؤُلَاءِ إِلَّا أَنَا بِنَفْسِی وَ کَانَ صَاحِبَ أَضْیَافٍ فَشَوَی لَهُمْ عِجْلًا سَمِیناً حَتَّی أَنْضَجَهُ ثُمَّ قَرَّبَهُ إِلَیْهِمْ فَلَمَّا وَضَعَهُ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ رَأَی أَیْدِیَهُمْ لا تَصِلُ إِلَیْهِ نَکِرَهُمْ وَ أَوْجَسَ مِنْهُمْ خِیفَةً فَلَمَّا رَأَی ذَلِکَ جَبْرَئِیلُ حَسَرَ الْعِمَامَةَ عَنْ وَجْهِهِ (۲)فَعَرَفَهُ إِبْرَاهِیمُ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ هُوَ قَالَ نَعَمْ وَ مَرَّتِ امْرَأَتُهُ سَارَةُ فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ یَعْقُوبَ فَقَالَتْ مَا قَالَ اللَّهُ وَ أَجَابُوهَا بِمَا فِی الْکِتَابِ فَقَالَ إِبْرَاهِیمُ فِیمَا جِئْتُمْ قَالُوا فِی هَلَاکِ قَوْمِ لُوطٍ فَقَالَ لَهُمْ إِنْ کَانَ فِیهَا مِائَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَ تُهْلِکُونَهُمْ فَقَالَ لَهُ جَبْرَئِیلُ لَا قَالَ فَإِنْ کَانُوا خَمْسِینَ قَالَ لَا قَالَ فَإِنْ کَانُوا ثَلَاثِینَ قَالَ لَا قَالَ فَإِنْ کَانُوا عِشْرِینَ قَالَ لَا قَالَ فَإِنْ کَانُوا عَشَرَةً قَالَ لَا قَالَ فَإِنْ کَانُوا خَمْسَةً قَالَ لَا قَالَ فَإِنْ کَانُوا وَاحِداً قَالَ لَا قالَ إِنَّ فِیها لُوطاً قالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِیها لَنُنَجِّیَنَّهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ کانَتْ مِنَ الْغابِرِینَ ثُمَّ مَضَوْا قَالَ وَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ لَا أَعْلَمُ هَذَا الْقَوْلَ إِلَّا وَ هُوَ یَسْتَبْقِیهِمْ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ یُجادِلُنا فِی قَوْمِ لُوطٍ (۳).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: ابو یزید حمار: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند، چهار فرشته را برای نابود کردن قوم لوط فرستاد که عبارت بودند از: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و کرّوبیل علیهم السلام. آنان که دستار بر سر داشتند از کنار ابراهیم علیه السلام گذشتند و به او سلام کردند. ابراهیم علیه السلام آنان را نشناخت و آنان را در سیمایی زیبا یافت. او که مهمان نواز بود، با خود گفت: تنها من باید اینان را پذیرایی کنم. او برایشان گوساله فربهی را بریان کرد و پخت. سپس به آنان نزدیک کرد. وقتی آن گوساله را نزد آنان قرار داد، دید دستهایشان به غذا دراز نمی شود؛ از این رو آنان را ناشناس یافت و از ایشان ترسی بر دل گرفت. وقتی جبرئیل این صحنه را دید، دستار را از روی چهره اش برداشت و ابراهیم علیه السلام او را شناخت و به او فرمود: تو همانی؟ جبرئیل پاسخ داد؟ آری. ساره همسر ابراهم علیه السلام از آن جا گذر کرد. {پس وی را به اسحاق و از پی اسحاق به یعقوب مژده دادیم.} ساره همان سخنی که خداوند حکایت کرده است را گفت و آن فرشتگان به او همان پاسخی را دادند که در قرآن کریم آمده است. ابراهیم علیه السلام پرسید: برای چه کاری آمده اید؟ آنان پاسخ دادند: برای نابود کردن قوم لوط. ابراهیم علیه السلام از آنان پرسید: اگر در آن شهر صد نفر مؤمن باشند آیا با این وجود نیز قوم لوط را نابود می کنید؟ جبرئیل پاسخ داد: خیر. ابراهیم علیه السلام پرسید: اگر پنجاه نفر مؤمن باشند چه؟ جبرئیل علیه السلام پاسخ داد: خیر. ابراهیم علیه السلام پرسید: اگر سی نفر مؤمن باشند چه؟ جبرئیل پاسخ داد خیر. ابراهیم علیه السلام پرسید: اگر بیست

نفر مؤمن باشند چه؟ جبرئیل پسخ داد: خیر. ابراهیم علیه السلام پرسید: اگر ده نفر مؤمن باشند چه؟ جبرئیل پاسخ داد خیر. ابراهیم علیه السلام پرسید: اگر پنج نفر مؤمن باشند چه؟ جبرئیل پاسخ داد: خیر. ابراهیم علیه السلام پرسید: اگر یک نفر مؤمن باشد چه؟ جبرئیل پاسخ داد خیر. ابراهیم علیه السلام فرمود: {لوط [نیز] در آن جاست. گفتند: ما بهتر می دانیم چه کسانی در آن جا هستند. او و کسانش را جز زنش که از باقی ماندگان [در خاکستر آتش] است حتما نجات خواهیم داد.} آنان این را گفتند و سپس به راه خود رفتند. راوی به نقل از حسن بن علی می گوید: به نظر من این سخن ابراهیم علیه السلام تنها برای آن بود تا برای قوم لوط درخواست بقا کند. آیه {درباره قوم لوط با ما [به قصد شفاعت] چون و چرا می کرد}، نیز به همین مطلب اشاره دارد - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۲۶»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی هِلَالٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مِثْلَهُ وَ زَادَ فِیهِ فَقَالَ کُلُوا فَقَالُوا لَا نَأْکُلُ حَتَّی تُخْبِرَنَا مَا ثَمَنُهُ فَقَالَ إِذَا أَکَلْتُمْ فَقُولُوا بِاسْمِ اللَّهِ وَ إِذَا فَرَغْتُمْ فَقُولُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ قَالَ فَالْتَفَتَ جَبْرَئِیلُ إِلَی أَصْحَابِهِ وَ کَانُوا أَرْبَعَةً رَئِیسُهُمْ جَبْرَئِیلُ فَقَالَ حَقٌّ لِلَّهِ أَنْ یَتَّخِذَ هَذَا خَلِیلًا(۴).

ص: ۱۶۸

۱- مخطوط. م.

۲- أی کشفها عن وجهه.

۳- مخطوط. و قد أخرج الزیاده أیضا عن کتاب العلل فی الباب الأوّل من قصص إبراهیم علیه السلام، و فیه: داود بن أبی یزید، عن عبد اللّه بن هلال.

۴- مخطوط. و قد أخرج الزیاده أیضا عن کتاب العلل فی الباب الأوّل من قصص إبراهیم علیه السلام، و فیه: داود بن أبی یزید، عن عبد اللّه بن هلال.

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: از امام صادق علیه السلام حدیث دیگری از عبد الله بن ابی هلال شبیه به حدیث بالا آمده است، اما در آن علاوه بر مطالب بالا چنین آمده است: ابراهیم علیه السلام فرمود: بخورید. آنان گفتند: تا زمانی که ما را از قیمت آن گوساله آگاه نسازی، آن را نمی خوریم. ابراهیم علیه السلام فرمود: به هنگام خوردن بسم الله و به هنگام دست کشیدن، الحمد لله بگویید. حضرت فرمود: جبرئیل رو به همراهان خود که چهار نفر بودند و او رئیس آنان بود، کرد و فرمود: خداوند، حق دارد که او را به عنوان دوست خود برگزیده است - . نسخه خطی - .

ص: ۱۶۸

**[ترجمه]

بیان

قال الحسن بن علی أی ابن فضال کما سیظهر مما سنورده من سند الکافی أی أظن أن غرض إبراهیم علیه السلام کان استبقاء القوم و الشفاعه لهم لا محض إنجاء لوط من بینهم.

**[ترجمه]حسن بن علی همان ابن فضّال است. همان طور که در سند کافی که خواهد آمد، روشن خواهد شد. مقصود از این سخنش این است که من گمان می کنم که هدف ابراهیم علیه السلام طلب بقای قوم لوط و شفاعت کردن برایشان بود نه صِرف نجات دادن لوط علیه السلام از میان آنان.

**[ترجمه]

«۲۷»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِی یَزِیدَ الْحَمَّارِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ أَرْبَعَهَ أَمْلَاکٍ فِی إِهْلَاکِ قَوْمِ لُوطٍ جَبْرَئِیلَ وَ مِیکَائِیلَ وَ إِسْرَافِیلَ وَ کَرُّوبِیلَ فَأَتَوْا لُوطاً وَ هُوَ فِی زِرَاعَهٍ (۱)قُرْبَ الْقَرْیَهِ فَسَلَّمُوا عَلَیْهِ وَ هُمْ مُتَعَمِّمُونَ فَلَمَّا رَآهُمْ رَأَى هَیْئَهً حَسَنَهً عَلَیْهِمْ ثِیَابٌ بِیضٌ وَ عَمَائِمُ بِیضٌ فَقَالَ لَهُمُ الْمَنْزِلَ فَقَالُوا نَعَمْ فَتَقَدَّمَهُمْ وَ مَشَوْا خَلْفَهُ فَنَدِمَ عَلَى عَرْضِهِ الْمَنْزِلَ عَلَیْهِمْ فَقَالَ أَیَّ شَیْ ءٍ صَنَعْتُ آتِی بِهِمْ قَوْمِی وَ أَنَا أَعْرِفُهُمْ فَالْتَفَتَ إِلَیْهِمْ فَقَالَ إِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ شِرَاراً مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فَقَالَ جَبْرَئِیلُ لَا تَعْجَلْ عَلَیْهِمْ (۲)حَتَّى یَشْهَدَ عَلَیْهِمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَالَ جَبْرَئِیلُ هَذِهِ وَاحِدَهٌ ثُمَّ مَضَى سَاعَهً ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَیْهِمْ فَقَالَ إِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ شِرَاراً مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فَقَالَ جَبْرَئِیلُ هَذِهِ اثْنَتَانِ ثُمَّ مَشَى فَلَمَّا بَلَغَ بَابَ الْمَدِینَهِ الْتَفَتَ إِلَیْهِمْ فَقَالَ إِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ شِرَاراً مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فَقَالَ جَبْرَئِیلُ هَذِهِ الثَّالِثَهُ ثُمَّ دَخَلَ وَ دَخَلُوا مَعَهُ حَتَّى دَخَلَ مَنْزِلَهُ فَلَمَّا رَأَتْهُمُ امْرَأَتُهُ رَأَتْ هَیْئَهً حَسَنَهً فَصَعِدَتْ فَوْقَ السَّطْحِ فَصَفَقَتْ (۳)فَلَمْ یَسْمَعُوا فَدَخَّنَتْ فَلَمَّا رَأَوُا الدُّخَانَ أَقْبَلُوا یُهْرَعُونَ حَتَّى جَاءُوا إِلَى الْبَابِ فَنَزَلَتِ الْمَرْأَهُ فَقَالَتْ عِنْدَهُ قَوْمٌ مَا رَأَیْتُ قَوْماً قَطُّ أَحْسَنَ هَیْئَهً مِنْهُمْ فَجَاءُوا إِلَى الْبَابِ لِیَدْخُلُوا فَلَمَّا رَآهُمْ لُوطٌ قَامَ إِلَیْهِمْ فَقَالَ لَهُمْ یَا قَوْمِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لا تُخْزُونِ فِی ضَیْفِی أَ لَیْسَ مِنْکُمْ رَجُلٌ رَشِیدٌ وَ قَالَ هؤُلاءِ بَناتِی هُنَّ أَطْهَرُ لَکُمْ فَدَعَاهُمْ إِلَى الْحَلَالِ فَقَالُوا ما لَنا فِی بَناتِکَ مِنْ حَقٍّ وَ إِنَّکَ لَتَعْلَمُ ما نُرِیدُ قالَ لَهُمْ لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّهً أَوْ آوِی إِلى رُکْنٍ شَدِیدٍ قَالَ فَقَالَ جَبْرَئِیلُ لَوْ یَعْلَمُ أَیُّ قُوَّهٍ لَهُ قَالَ فَکَاثَرُوهُ حَتَّى دَخَلُوا الْبَیْتَ فَصَاحَ بِهِ جَبْرَئِیلُ فَقَالَ یَا لُوطُ دَعْهُمْ

يَدْخُلُونَ فَلَمَّا دَخَلُوا أَهْوَى جَبْرَئِيلُ بِإِصْبَعِهِ نَحْوَهُمْ فَذَهَبَتْ أَعْيُنُهُمْ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ فَطَمَسْنا أَعْيُنَهُمْ ثُمَّ نَادَاهُ جَبْرَئِيلُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ قَالَ لَهُ جَبْرَئِيلُ إِنَّا بُعِثْنَا فِي إِهْلَاكِهِمْ فَقَالَ يَا جَبْرَئِيلُ عَجِّلْ فَقَالَ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَ لَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ فَأَمَرَهُ فَتَحَمَّلَ وَ مَنْ مَعَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ ثُمَّ اقْتَلَعَهَا يَعْنِي الْمَدِينَةَ جَبْرَئِيلُ بِجَنَاحِهِ مِنْ سَبْعِ أَرَضِينَ ثُمَّ رَفَعَهَا حَتَّى سَمِعَ أَهْلُ السَّمَاءِ الدُّنْيَا نُبَاحَ الْكِلَابِ وَ صُرَاخَ

۱- فی نسخه: و هو فی زراعته.

۲- کذا فی النسخ و الظاهر أن یکون هکذا: فقال اللّه لجبرئیل: لا تعجل علیهم اه.

۳- فی نسخه: فصعقت.

الدُّيُوكِ ثُمَّ قَلَبَهَا وَ أَمْطَرَ عَلَيْهَا وَ عَلَى مَنْ حَوْلَ الْمَدِينَهِ حِجارَهً مِنْ سِجِّيلٍ (۱).

كا، الكافی علی عن أبیه عن ابن فضال عن داود بن فرقد عن أبی یزید مثل الخبرین معا (۲).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: ابو یزید حمار: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند، چهار فرشته را برای نابود کردن قوم لوط فرستاد که عبارتند از: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و کرّوبیل علیهم السلام. آنان نزد لوط علیه السلام که مشغول کشاورزی - . در نسخه دیگری آمده است: مشغول کشاورزی در زمین خود بود. -

نزدیک آن دِه بود، آمدند. آنان که دستار بر سر داشتند، به او سلام کردند. وقتی نگاه لوط علیه السلام به آنان افتاد، آنان را با سیمایی زیبا، لباس و دستاری سفید یافت. به آنان فرمود: بفرمایید به خانه برویم. آنان پاسخ دادند: باشد. لوط علیه السلام پیش افتاد و آنان پشت سرشان به راه افتادند. لوط علیه السلام از تعارف کردن آنان به خانه اش پشیمان شد؛ از این رو با خود گفت: من چه کار کردم؟ آنان را به میان قوم ببرم، قومی که می دانم چه کاره هستند. لوط علیه السلام رو به آنان کرد و فرمود: شما در حال آمدن نزد بدترین خلق خدا هستید. جبرئیل فرمود - . در تمامی نسخه ها این طور آمده است، اما ظاهراً باید این طور باشد:

خداوند به جبرئیل فرمود. - :

در عذاب کردن آنان شتاب نکن تا این که لوط علیه السلام علیه آنان سه بار گواهی دهد. جبرئیل فرمود: این، یک بار شد. سپس ساعتی گذشت. سپس لوط علیه السلام به آنان رو کرد و فرمود: شما در حال آمدن نزد بدترین خلق خدا هستید. جبرئیل فرمود: این، دو بار شد. سپس به راه خود ادامه داد. وقتی به دروازه شهر رسیدند، لوط علیه السلام به آنان رو کرد و فرمود: شما در حال آمدن نزد بدترین خلق خدا هستید. جبرئیل فرمود: این سه بار شد. سپس لوط علیه السلام وارد شهر شد و آنان نیز به همراه او وارد شهر شدند تا این که او وارد خانه اش شد. وقتی نگاه زن لوط به آنان افتاد و سیمای زیبایشان را دید، بالای پشت بام رفت و دست زد - . در نسخه دیگری آمده است: فریاد کشید. - ، اما قوم لوط نشنیدند؛ از این رو دود برپا کرد. وقتی آنان دود را دیدند شتابان روی آوردند تا این که دم در خانه لوط علیه السلام رسیدند. زن لوط از پشت بام پایین آمد و گفت: جماعتی نزد لوط هستند که تا به حال زیبا تر از آنان را ندیده ام. آن به سوی در آمدند تا وارد خانه شوند. وقتی لوط علیه السلام آنان را دید برخاست و به سوی آنان رفت. او به آنان فرمود: ای قوم من، از خدا بترسید و مرا در کار مهمانانم رسوا مکنید. آیا در میان شما آدمی عقل درست پیدا نمی شود. همچنین فرمود: اینان دختران منند. آنان برای شما پاکیزه ترند. بنابراین لوط علیه السلام آنان را به سوی حلال فراخواند. اما آنان گفتند: ما را به دخترانت حاجتی نیست و تو خوب می دانی که ما چه می خواهیم. لوط علیه السلام به آنان فرمود: کاش برای مقابله با شما

قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می جستم.

جبرئیل فرمود: ای کاش می دانست که چه قدرتی دارد! حضرت فرمود: قوم لوط در تعداد بر او فزونی یافتند تا این که وارد خانه شدند. جبرئیل علیه السلام، لوط علیه السلام را صدا زد و فرمود: ای لوط، بگذار وارد شوند. وقتی وارد شدند، جبرئیل

انگشتش را به سوی آنان دراز کرد. بدین سان نور دیدگانشان از بین رفت. آیه {پس فروغ دیدگانشان را ستردیم.} نیز به همین مطلب اشاره دارد. سپس جبرئیل علیه السلام، لوط علیه السلام را صدا زد و فرمود: {ما فرستادگان پروردگار توییم. آنان هرگز به تو دست نخواهند یافت. پس پاسی از شب گذشته خانواده ات را حرکت ده.} جبرئیل به او فرمود: ما برای نابودی آنان فرستاده شده ایم. لوط علیه السلام فرمود: ای جبرئیل شتاب کن. جبرئیل فرمود: بی گمان وعده گاه آنان صبح است. مگر صبح نزدیک نیست؟ جبرئیل به او دستور داد تا کسان خود را جز زنش با خود بردارد. سپس او با بال خود آن شهر را از زیر هفت زمین کند و سپس بالا برد تا حدی که ساکنان آسمان دنیا صدای پارس سگ ها و فریاد

خروس های آن شهر را می شنیدند. سپس جبرئیل آن شهر را برگرداند و بر آن و کسانی که پیرامون شهر بودند، سنگی از سنگ و گِل بارانید - . نسخه خطی - .

الکافی: در این کتاب نیز دو حدیث شبیه به هر دو حدیث بالا آمده است - . فروع الکافی ۲: ۷۱ و ۷۲. کلینی نیز این حدیث را در الروضه ص ۳۲۷-۳۳۰ آورده است. - .

**[ترجمه]

«۲۸»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ قَالَ مَشْوِيّاً نَضِيجاً (۳).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: عبد الله بن سنان می گوید: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه {گوساله ای بریان آورد.} را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: یعنی بریان و پخته - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۲۹»

شی، تفسیر العیاشی قَوْلُهُ تَعَالَى هؤُلاءِ بَناتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَرَضَ عَلَيْهِمُ التَّزْوِيجَ (۴).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه {اینان دختران منند. آنان برای شما پاکیزه ترند.} فرمود: لوط علیه السلام راه ازدواج را برآنان عرضه داشت - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۳۰»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّهً أَوْ آوِی إِلی رُکْنٍ شَدِیدٍ قَالَ قُوَّهُ الْقَائِمِ وَ الرُّکْنُ الشَّدِیدُ ثَلَاثُمِائَهٍ وَ ثَلَاثَهَ عَشَرَ أَصْحَابُهُ (۵).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: صالح بن سعد: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه {کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می جستم.} فرمود: مقصود از قدرت، حضرت قائم علیه السلام و مقصود از تکیه گاهی استوار، ۳۱۳ یار او است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

بیان

یحتمل أن یکون المعنی أنه تمنی قوه مثل قوه القائم و أصحابا مثل أصحابه أو مصداقهما فی هذه الأمه القائم و أصحابه مع أنه لا یبعد أن یکون تمنی إدراک زمان القائم علیه السلام و حضوره و أصحابه عنده إذ لا یلزم فی المتمنی إمکان الحصول.

**[ترجمه]احتمال دارد که مقصود لوط علیه السلام این باشد که او آرزوی قدرتی هچون قدرت حضرت قائم علیه السلام و یارانی همچون یاران آن حضرت را داشت یا این که مصداق آن قدرت و تکیه گاه استوار در میان این امت حضرت قائم علیه السلام و یاران اویند. با وجود این بعید نیست که او درک دوره حضرت قائم علیه السلام و حضور او و یارانش را در نزد خود تمنا کرده باشد؛ زیرا در تمنا لازم نیست که به وجود آمدن آن چیز ممکن باشد.

**[ترجمه]

«۳۱»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ إِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ لَنْ یَصِلُوا إِلَیْکَ فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ مُظْلِماً قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ هَکَذَا قِرَاءَهُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام (۶).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: علی بن ابو همزه: امام صادق علیه السلام آیه {إِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ لَن یَصِلُواْ إِلَیْکَ فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّیْلِ} را به صورت {لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ لَن یَصِلُواْ إِلَیْکَ فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّیْلِ مُظلِماً} خواند و فرمود: امام علی علیه السلام آن را این طور خوانده است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۳۲»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَمَّا قَضَی عَذَابَ قَوْمِ لُوطٍ وَ قَدَّرَهُ أَحَبَّ أَنْ یُعَوِّضَ إِبْرَاهِیمَ مِنْ عَذَابِ قَوْمِ لُوطٍ بِغُلَامٍ عَلِیمٍ لِیُسَلِّیَ بِهِ مُصَابَهُ بِهَلَاکِ قَوْمِ لُوطٍ قَالَ فَبَعَثَ اللَّهُ رُسُلًا إِلَی إِبْرَاهِیمَ

يُبَشِّرُونَهُ بِإِسْمَاعِيلَ قَالَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ لَيْلًا فَفَزِعَ مِنْهُمْ وَ خَافَ أَنْ يَكُونُوا سُرَّاقاً فَلَمَّا رَأَتْهُ الرُّسُلُ فَزِعاً مَذْعُوراً قالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ- إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ قالُوا لا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ

١- مخطوط. م.

٢- فروع الكافى ٢: ٧١- ٧٢، و قد أخرجه الكلينى أيضا فى الروضه: ٣٢٧- ٣٣٠ و فيه: قال الحسن العسكرىّ أبو محمد. قلت: لعل كلمه العسكرىّ زياده من النسّاخ، و أبو محمّد كنيه للحسن بن علىّ بن فضال. و احتمله و غيره المصنّف فى شرحه على الكافى راجع.

٣- مخطوط.

۴- مخطوط.

۵- مخطوط.

۶- مخطوط.

عَلِيم قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَ الْغُلَامُ الْعَلِيمُ هُوَ إِسْمَاعِيلُ مِنْ هَاجَرَ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ لِلرُّسُلِ أَ بَشَّرْتُمُونِی عَلی أَنْ مَسَّنِیَ الْکِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ قالُوا بَشَّرْناکَ بِالْحَقِّ فَلا تَکُنْ مِنَ الْقانِطِینَ قَالَ إِبْرَاهِیمُ لِلرُّسُلِ فَما خَطْبُکُمْ بَعْدَ الْبِشَارَهِ قالُوا إِنَّا أُرْسِلْنا إِلی قَوْمٍ مُجْرِمِینَ قَوْمِ لُوطٍ إِنَّهُمْ کَانُوا قَوْماً فَاسِقِینَ لِنُنْذِرَهُمْ عَذَابَ رَبِّ الْعَالَمِینَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ قالَ إِبْرَاهِیمُ إِنَّ فِیها لُوطاً قالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِیها لَنُنَجِّیَنَّهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنا إِنَّها لَمِنَ الْغابِرِینَ فَلَمَّا عَذَّبَهُمُ اللَّهُ أَرْسَلَ اللَّهُ إِلَی إِبْرَاهِیمَ رُسُلًا یُبَشِّرُونَهُ بِإِسْحَاقَ وَ یُعَزُّونَهُ بِهَلَاکِ قَوْمِ لُوطٍ وَ ذَلِکَ قَوْلُهُ وَ لَمَّا جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِیمَ بِالْبُشْری فَقالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ قَوْمٌ مُنْکَرُونَ فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِیذٍ یَعْنِی زَکِیّاً مَشْوِیّاً نَضِیجاً فَلَمَّا رَأی أَیْدِیَهُمْ لا تَصِلُ إِلَیْهِ نَکِرَهُمْ وَ أَوْجَسَ مِنْهُمْ خِیفَهً قالُوا لا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنا إِلی قَوْمِ لُوطٍ وَ امْرَأَتُهُ قائِمَهٌ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ إِنَّمَا عَنَوْا سَارَهَ (۱)قَائِمَهً فَبَشَّرُوهَا بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ یَعْقُوبَ فَضَحِکَتْ یَعْنِی فَعَجِبَتْ مِنْ قَوْلِهِمْ وَ فِی رِوَایَهِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ فَضَحِکَتْ قَالَ حَاضَتْ فَعَجِبَتْ مِنْ قَوْلِهِمْ وَ قالَتْ یا وَیْلَتی أَ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هذا بَعْلِی شَیْخاً إِنَّ هذا لَشَیْ ءٌ عَجِیبٌ إِلَی قَوْلِهِ حَمِیدٌ مَجِیدٌ فَلَمَّا جَاءَتْ إِبْرَاهِیمَ الْبِشَارَهُ بِإِسْحَاقَ فَذَهَبَ عَنْهُ الرَّوْعُ أَقْبَلَ یُنَاجِی رَبَّهُ فِی قَوْمِ لُوطٍ وَ یَسْأَلُهُ کَشْفَ الْبَلَاءِ عَنْهُمْ فَقَالَ اللَّهُ یا إِبْراهِیمُ أَعْرِضْ عَنْ هذا إِنَّهُ قَدْ جاءَ أَمْرُ رَبِّکَ وَ إِنَّهُمْ آتِیهِمْ عَذَابِی بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ یَوْمِکَ مَحْتُوماً غَیْرُ مَرْدُودٍ (۲).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: ابو حمزه ثمالی: امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی خداوند بلند مرتبه و متعال عذاب قوم لوط را مقدر و حتمی ساخت، دوست داشت که در عوض آن به ابراهیم علیه السلام پسری دانا ارزانی دارد تا بدین وسیله او را در مصیبتی که با نابودی قوم لوط بر او وارد شده بود، تسلیت بخشد. حضرت فرمود: از این رو خداوند، فرستادگانی را نزد ابراهیم علیه السلام فرستاد تا به او اسماعیل علیه السلام را مژده دهند. آنان شبانه بر او وارد شدند؛ از این رو از آنان ترسید و بیم آن داشت که دزد باشند. وقتی فرستادگان الهی او را هراسان و پریشان دیدند سلام گفتند. ابراهیم سلام گفت و فرمود: ما از شما بیمناکیم. گفتند: مترس که ما تو را به پسری دانا مژده می دهیم.

امام باقر علیه السلام فرمود: مقصود از آن پسر دانا، اسماعیل پسر هاجر است. ابراهیم علیه السلام به آن فرستادگان فرمود: {آیا با این که مرا پیری فرا رسیده است بشارتم می دهید. به چه بشارت می دهید. گفتند: ما تو را به حق بشارت دادیم. پس از نومیدان مباش.} ابراهیم علیه السلام به آنان فرمود: کار دیگرتان پس از مژده دادن چیست؟ گفتند: ما به سوی گروه مجرمان یعنی قوم لوط که قومی فاسق بودند، فرستاده شده ایم تا آنان را از عذاب پروردگار جهانیان بیم دهیم. امام باقر علیه السلام فرمود: ابراهیم علیه السلام فرمود: لوط [نیز] در آن جاست. گفتند: ما بهتر می دانیم چه کسانی در آن جا هستند. او و کسانش را جز زنش که مقدر کردیم از باقی ماندگان [در خاکستر آتش] باشد حتما نجات خواهیم داد. وقتی خداوند، آنان را عذاب کرد، فرستادگانی را نزد ابراهیم علیه السلام فرستاد تا او را به اسحاق علیه السلام مژده دهند و نابودی قوم لوط را به او تسلیت گویند. آیه و به راستی فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند. سلام گفتند. پاسخ داد: سلام شما قومی ناشناخته هستید و دیری نپایید که گوساله ای بریان آورد. نیز به همین مطلب اشاره دارد. مقصود از حَنِیذ در آیه، ذبح شرعی شده، بریان و پخته است. {و چون دید دستهایشان به غذا دراز نمی شود آنان را ناشناس یافت و از ایشان ترسی بر دل گرفت. گفتند: مترس ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم. و زن او ایستاده بود} امام باقر علیه السلام فرمود: مقصود آن فرستادگان، ساره بود - . در نسخه دیگری آمده است: مقصود، ساره است. - . آنان او را به اسحاق و از پی اسحاق به یعقوب مژده دادند. او خندید. یعنی

از سخن آنان تعجب کرد. در روایت امام صادق علیه السلام آمده است که حضرت در تفسیر (خندید)، فرمود: یعنی خون حیض دید. او از سخن آنان تعجب کرد و گفت: {ای وای بر من. آیا فرزند آورم با آن که من پیرزنم و این شوهرم پیرمرد است. این امری عجیب است.} تا {ستوده ای بزرگوار است.} وقتی به ابراهیم علیه السلام مژده اسحاق علیه السلام داده شد و ترسش از بین رفت، شروع به راز و نیاز به پروردگارش درباره قوم لوط کرد و از او می خواست تا آن بلا- را از آنان دور سازد؛ از این رو خداوند فرمود: ای ابراهیم، از این [چون و چرا] روی برتاب که فرمان پروردگارت آمده و

برای آنان عذابی که بی بازگشت است بعد از طلوع خورشید در همین روز حتما خواهد آمد. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۳۳»

کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ شُعَیْبٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ لُوطٍ علیه السلام هؤُلاءِ بَناتِی هُنَّ أَطْهَرُ لَکُمْ قَالَ عَرَضَ عَلَیْهِمُ التَّزْوِیجَ (۳).

**[ترجمه]الکافی: یعقوب بن شعیب: امام صادق علیه السلام در تفسیر سخن لوط علیه السلام که فرمود: {اینان دختران منند. آنان برای شما پاکیزه ترند.} فرمود: لوط علیه السلام راه ازدواج را برآنان عرضه داشت - . فروع الکافی ۲: ۷۲ - .

**[ترجمه]

«۳۴»

یب، تهذیب الأحکام عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: الْخَذْفُ فِی النَّادِی مِنْ أَخْلَاقِ قَوْمِ لُوطٍ ثُمَّ تَلَا علیه السلام وَ تَأْتُونَ فِی نادِیکُمُ الْمُنْکَرَ قَالَ هُوَ الْخَذْفُ.

**[ترجمه]التهذیب: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سنگ پرتاب کردن در محافل از عادت قوم لوط بود. سپس حضرت آیه {در محافل [انس] خود پلیدکاری می کنید.} را تلاوت کرده و فرمود: مقصود از این آیه، سنگ پرتاب کردن است.

**[ترجمه]

«۳۵»

فس، تفسیر القمی کانَتْ تَعْمَلُ الْخَبائِثَ قَالَ کَانُوا یَنْکِحُونَ الرِّجَالَ.

(۴)

۱- فی نسخه: انما عنی ساره.

۲- مخطوط. م.

۳- فروع الكافى ۲: ۷۲. م.

۴- تفسیر القمّیّ: ۴۳۱. م.

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: حضرت در تفسیر آیه {[مردمش] کارهای پلید [جنسی] می کردند.} فرمود: یعنی آنان با مردان لواط می کردند - . تفسیر القمی: ۴۳۱ - .

ص: ۱۷۱

**[ترجمه]

باب ۸ قصص ذی القرنین

الآیات

الکهف: «وَ یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَیْکُمْ مِنْهُ ذِکْراً *إِنَّا مَکَّنَّا لَهُ فِی الْأَرْضِ وَ آتَیْناهُ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ سَبَباً* فَأَتْبَعَ سَبَباً *حَتَّی إِذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ فِی عَیْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَها قَوْماً* قُلْنا یا ذَا الْقَرْنَیْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِیهِمْ حُسْناً* قالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ یُرَدُّ إِلی رَبِّهِ فَیُعَذِّبُهُ عَذاباً نُکْراً* وَ أَمَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُ جَزاءً الْحُسْنی وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنا یُسْراً* ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً حَتَّی إِذا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَطْلُعُ عَلی قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْراً* کَذلِکَ وَ قَدْ أَحَطْنا بِما لَدَیْهِ خُبْراً *ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً *حَتَّی إِذا بَلَغَ بَیْنَ السَّدَّیْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِما قَوْماً لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلًا* قالُوا یا ذَا الْقَرْنَیْنِ إِنَّ یَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجاً عَلی أَنْ تَجْعَلَ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ سَدًّا* قالَ ما مَکَّنِّی فِیهِ رَبِّی خَیْرٌ فَأَعِینُونِی بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ رَدْماً *آتُونِی زُبَرَ الْحَدِیدِ حَتَّی إِذا ساوی بَیْنَ الصَّدَفَیْنِ قالَ انْفُخُوا حَتَّی إِذا جَعَلَهُ ناراً *قالَ آتُونِی أُفْرِغْ عَلَیْهِ قِطْراً *فَمَا اسْطاعُوا أَنْ یَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطاعُوا لَهُ نَقْباً* قالَ هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّی فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکَّاءَ وَ کانَ وَعْدُ رَبِّی حَقًّا»(۸۳-۹۸)

**[ترجمه]وَیَسْأَلُونَکَ عَن ذِی الْقَرْنَیْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَیْکُم مِّنْهُ ذِکْرًا * إِنَّا مَکَّنَّا لَهُ فِی الْأَرْضِ وَآتَیْنَاهُ مِن کُلِّ شَیْءٍ سَبَبًا * فَأَتْبَعَ سَبَبًا * حَتَّی إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِی عَیْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِندَهَا قَوْمًا قُلْنَا یَا ذَا الْقَرْنَیْنِ إِمَّا أَن تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَن تَتَّخِذَ فِیهِمْ حُسْنًا * قَالَ أَمَّا مَن ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ یُرَدُّ إِلَی رَبِّهِ فَیُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّکْرًا * وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاء الْحُسْنَی وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا یُسْرًا * ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا * حَتَّی إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَی قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَل لَّهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا * کَذَلِکَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَیْهِ خُبْرًا * ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا * حَتَّی إِذَا بَلَغَ بَیْنَ السَّدَّیْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا یَکَادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلًا * قَالُوا یَا ذَا الْقَرْنَیْنِ إِنَّ یَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجًا عَلَی أَن تَجْعَلَ بَیْنَنَا وَبَیْنَهُمْ سَدًّا * قَالَ مَا مَکَّنِّی فِیهِ رَبِّی خَیْرٌ فَأَعِینُونِی بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَبَیْنَهُمْ رَدْمًا * آتُونِی زُبَرَ الْحَدِیدِ حَتَّی إِذَا سَاوَی بَیْنَ الصَّدَفَیْنِ قَالَ انفُخُوا حَتَّی إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِی أُفْرِغْ عَلَیْهِ قِطْرًا * فَمَا اسْطَاعُوا أَن یَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا * قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّی فَإِذَا جَاء وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکَّاء وَکَانَ وَعْدُ رَبِّی حَقًّا - . کهف / ۸۳-۹۸ - .

{و از تو درباره ذوالقرنین می پرسند. بگو به زودی چیزی از او برای شما خواهم خواند. ما در زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی وسیله ای بدو بخشیدیم. تا راهی را دنبال کرد. تا آنگاه که به غروبگاه خورشید رسید به نظرش آمد که [خورشید] در چشمه ای گل آلود و سیاه غروب می کند و نزدیک آن، طایفه ای را یافت. فرمودیم: ای ذوالقرنین [اختیار با توست] یا عذاب می کنی یا در میانشان [روش] نیکویی پیش می گیری. گفت: اما هر که ستم ورزد عذابش خواهیم کرد. سپس به سوی

پروردگارش بازگردانیده می شود. آنگاه او را عذابی سخت خواهد کرد. و اما هر که ایمان آورد و کار شایسته کند پاداشی [هر چه] نیکوتر خواهد داشت و به فرمان خود او را به کاری آسان واخواهیم داشت. سپس راهی [دیگر] را دنبال کرد. تا آنگاه که به جایگاه برآمدن خورشید رسید [خورشید] را [چنین] یافت که بر قومی طلوع می کرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم. این چنین [می رفت] و قطعا به خبری که پیش او بود احاطه داشتیم. باز راهی را دنبال نمود. تا وقتی به میان دو سد رسید در برابر آن دو [سد] طایفه ای را یافت که نمی توانستند هیچ زبانی را بفهمند. گفتند ای ذوالقرنین یاجوج و ماجوج سخت در زمین فساد می کنند. آیا [ممکن است] مالی در اختیار تو قرار دهیم تا میان ما و آنان سدی قرار دهی. گفت آنچه پروردگارم به من در آن تمکن داده [از کمک مالی شما] بهتر است مرا با نیرویی [انسانی] یاری کنید [تا] میان شما و آنها سدی استوار قرار دهم. برای من قطعات آهن بیاورید تا آنگاه که میان دو کوه برابر شد گفت: بدمید تا وقتی که آن [قطعات] را آتش گردانید گفت: مس گداخته برایم بیاورید تا روی آن بریزم. [در نتیجه اقوام وحشی] نتوانستند از آن [مانع] بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند. گفت: این رحمتی از جانب پروردگار من است و[لی] چون وعده پروردگارم فرا رسد آن [سد] را درهم کوبد و وعده پروردگارم حق است.}

**[ترجمه]

تفسیر

قال الطبرسی رحمه الله فی قوله تعالی: إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ أی بسطنا یده فی الأرض و ملكناه حتی استولی علیها

وَ رُوِیَ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: سَخَّرَ اللَّهُ لَهُ السَّحَابَ فَحَمَلَهُ عَلَیْهَا وَ مَدَّ لَهُ فِی الْأَسْبَابِ وَ بَسَطَ لَهُ النُّورَ فَكَانَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ عَلَیْهِ سَوَاءً فَهَذَا مَعْنَی تَمْكِینِهِ فِی الْأَرْضِ.

وَ آتَیْناهُ مِنْ كُلِّ شَیْ ءٍ سَبَباً أی و أعطیناه من كل شی ء علما و قدره و آله یتسبب بها إلی إرادته فَأَتْبَعَ سَبَباً أی فأتبع طریقا و أخذ فی سلوكه أو فأتبع سببا من الأسباب التی أوتیها فی المسیر إلی المغرب حَتَّی إِذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ أی آخر العماره من جانب المغرب و بلغ قوما لم یكن وراءهم أحد إلی موضع غروب

ص: ۱۷۲

الشمس وَجَدَها تَغْرُبُ أى كأنها تغرب فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ و إن كانت تغرب وراءها لأن الشمس لا تزايل الفلك و لا تدخل عين الماء و لكن لما بلغ ذلك الموضع تراءى له كأنّ الشمس تغرب فى عين كما أن من كان فى البحر يراها كأنها تغرب فى الماء و من كان فى البر يراها كأنها تغرب فى الأرض الملساء و العين الحمئه هى ذات الحمإ و هى الطين الأسود المنتن و الحاميه الحاره و عن كعب قال أجدها فى التوراه تغرب فى ماء و طين إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ أى بالقتل من أقام منهم على الشرك وَ إِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْناً أى تأسرهم و تمسكهم بعد الأسر لتعلمهم الهدى و قيل معناه و إما أن تعفو عنهم و استدل من ذهب إلى أنه كان نبيا بهذا و قيل ألهمه و لم يوح إليه أَمَّا مَنْ ظَلَمَ أى أشرك فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ أى نقتله إذا لم يسلم نُكْراً أى منكرا غير معهود فى النار فَلَهُ جَزاءً الْحُسْنى أى له المثوبه الحسنى جزاء وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنا يُسْراً أى قولا جميلا و سنأمره بما يتيسر عليه ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً أى طريقا آخر من الأرض يوصله إلى مطلع الشمس حَتَّى إِذا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ أى ابتداء المعموره من جانب المشرق (۱)كَذلِكَ قال البيضاوى أى أمر ذى القرنين كما وصفناه فى رفعه المكان و بسطه الملك أو أمره فيهم كأمره فى أهل المغرب من التخيير و الاختيار وَ قَدْ أَحَطْنا بِما لَدَيْهِ من الجنود و الآلات و العدد و الأسباب خُبْراً أى علما تعلق بظواهره و خفاياه و المراد أن كثره ذلك بلغت مبلغا لا يحيط به إلا علم اللطيف الخبير ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً يعنى طريقا ثالثا معترضا بين المشرق و المغرب آخذا من الجنوب إلى الشمال حَتَّى إِذا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ بين الجبلين المبنى عليهما سده و هما جبلا أرمنيه و آذربيجان و قيل جبلان فى أواخر الشمال فى منقطع أرض الترك من ورائهما يأجوج و مأجوج لا يَكادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا لغرابه لغتهم و قله فطنتهم قالُوا يا ذَا الْقَرْنَيْنِ أى قال مترجمهم و فى مصحف ابن مسعود قال الذين من دونهم فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً أى جعلا نخرجه من أموالنا قالَ ما مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ أى ما جعلنى فيه مكينا من المال و الملك خير مما تبذلون لى من الخراج و لا حاجه بى إليه فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أى بفعله أو بما أتقوى به من الآلات رَدْماً أى حاجزا

ص: ۱۷۳

۱- مجمع البيان ۶: ۴۸۹- ۴۹۱. م.

حصینا و هو أكبر من السد زُبَرَ الْحَدِيدِ أى قطعه بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ أى بين جانبى الجبلين بتنضيدها قالَ انْفُخُوا أى قال للعمله انفخوا فى الأكوار و الحديد حَتَّى إِذا جَعَلَهُ أى جعل المنفوخ فيه ناراً أى كالنار بالإحماء قالَ آتُونِى أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْراً أى آتونى قطرا أى نحاسا مذابا أفرغ عليه قطرا فحذف الأول لدلاله الثانى عليه فَمَا اسْطاعُوا بحذف التاء حذرا من تلاقى متقاربين أَنْ يَظْهَرُوهُ أى أن يعلوه بالصعود لارتفاعه و انملاسه وَ مَا اسْتَطاعُوا لَهُ نَقْباً لثخنه و صلابته قيل حفر للأساس حتى بلغ الماء و جعله من الصخره و النحاس المذاب و البنيان من زبر الحديد بينهما الحطب و الفحم حتى ساوى أعلى الجبلين ثم وضع المنافخ حتى صارت كالنار فصب النحاس المذاب عليها فاختلط و التصق بعضها ببعض و صار جبلا صلدا و قيل بناه من الصخور مرتبطا بعضها ببعض بكلاليب من حديد و نحاس مذاب فى تجاويفها قالَ هذا السد أو الإقدار على تسويته رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّى على عباده فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّى وقت وعده بخروج يأجوج و مأجوج أو بقيام الساعه بأن شارف يوم القيامه جَعَلَهُ دَكَّاءَ مدكوكا مسويا بالأرض. (۱)

و قال الطبرسى رحمه الله قيل إن هذا السد وراء بحر الروم بين جبلين هناك يلى مؤخرهما البحر المحيط و قيل إنه وراء دربند و خزران من ناحيه أرمنيه و آذربيجان و قيل إن مقدار ارتفاع السد مائتا ذراع و عرض الحائط نحو من خمسين ذراعا و جاء فى الحديث أنهم يدأبون فى حفره نهارهم حتى إذا أمسوا و كادوا يبصرون شعاع الشمس قالوا نرجع غدا و نفتحه و لا يستثنون فيعودون من الغد و قد استوى كما كان حتى إذا جاء وعد الله قالوا غدا نفتح و نخرج إن شاء الله فيعودون إليه و هو كهيئته حين تركوه بالأمس فيخرقونه فيخرجون على الناس فينشفون المياه و تتحصن الناس فى حصونهم منهم فيرمون سهامهم إلى السماء فترجع و فيها كهيئه الدماء فيقولون قد قهرنا أهل الأرض و علونا أهل السماء فيبعث الله عليهم نغفا (۲)فى أقفائهم فتدخل فى آذانهم فيهلكون بها

فَقَالَ

۱- أنوار التنزيل ۲: ۱۱- ۱۲. م.

۲- قال فى القاموس: النغف محركه: دود فى انوف الإبل و الغنم، الواحده النغفه؛ أو دود أبيض يكون فى النوى المنقع؛ أو دود عقف ينسلخ عن الخنافس و نحوها. و قال فى النهايه: فى حديث يأجوج مأجوج: «فيرسل اللّه عليهم النغف» هو بالتحريك: دود يكون فى انوف الإبل و الغنم، واحدتها نغفه. منه طاب ثراه.

النَّبِيُّ صلى الله علیه و آله وَ الَّذِی نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِیَدِهِ إِنَّ دَوَابَّ الْأَرْضِ لَتَسْمَنُ وَ تَشْکَرُ مِنْ لُحُومِهِمْ شَکَراً.

و فی تفسیر الکلبی أن الخضر و إلیاس یجتمعان کل لیله علی ذلک السد یحجبان یأجوج و مأجوج عن الخروج (۱).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله درباره تفسیر آیه {ما در زمین به او امکاناتی دادیم.} می گوید: یعنی او را در زمین قدرت بخشیدیم و به پادشاهی رساندیم تا این که بر تمام زمین سلطه یافت. امام علی علیه السلام فرمود: خداوند، ابر را مطیع او ساخت و روی آن برنشاند. دست او را در اسباب باز گذاشت و نور را برای او گستراند، به طوری که شب و روز در پیش او یکسان بود. امکانات بخشیدن به او در زمین به این معنا است. {و از هر چیزی وسیله ای بدو بخشیدیم.} یعنی از هر چیزی به او علم، قدرت و وسیله ای ارزانی داشتیم تا آنها را بر طبق اراده خود به کار بندد. {تا راهی را دنبال کرد.} یعنی پس به دنبال راهی رفت و پیمودن آن را آغاز کرد یا سببی از اسبابی که به او داده شده است را در حرکت به سوی مغرب دنبال کرد. {تا آنگاه که به غروبگاه خورشید رسید.} یعنی به آخرین آبادی از سوی مغرب و به قومی رسید که پشت سر آنان تا غروبگاه خورشید کس دیگری نبود.

{به نظرش آمد که [خورشید] غروب می کند.} یعنی گویی که غروب می کند. {در چشمه ای گل آلود و سیاه} این در حالی بود که خورشید در پشت آن چشمه در حال غروب بود؛ زیرا خورشید از مدار فلک جدا نشده و وارد چشمه آب نمی شود. اما وقتی ذوالقرنین به آن جا رسید چنین به نظرش آمد که گویی خورشید درون یک چشمه غروب می کند. هم چنان که فردی که در دریا به آن می نگرد آن را طوری می بیند که گویی درون آب غروب می کند و فردی که در خشکی به آن می نگرد آن را طوری می بیند که گویی در زمین صاف غروب می کند. اَلعَینُ الحَمِئَه به معنای چشمه گِل آلود سیاه رنگ بدبو و اَلحامِیَه به معنای داغ است. کعب می گوید: در تورات خوانده ام که خورشید در آب و گِل غروب می کند. {یا عذاب می کنی} یعنی با کشتن کسانی از آنان که بنایشان بر شرک است. {یا در میانشان [روش] نیکویی پیش می گیری.} یعنی آنان را اسیر می کنی و بعد از اسارت آنان را پایبند می کنی تا هدایت را به آنان بیاموزانی. برخی دیگر می گویند: یعنی یا از آنان در می گذری. کسانی که معتقدند ذوالقرنین، پیامبر بوده است، به این آیه استدلال کرده اند. برخی دیگر نیز معتقدند که خداوند به او الهام کرده و وحی نفرموده است. {اما هر که ستم ورزد} یعنی شرک ورزد {عذابش خواهیم کرد} یعنی اگر اسلام نیاورد، او را می کشیم. {سخت} یعنی عذابی در آتش که نامتداول و نامرسوم است. {پاداشی [هر چه] نیکوتر خواهد داشت} یعنی جزای او آن پاداش نیکوتر خواهد بود. {و به فرمان خود او را به کاری آسان واخواهیم داشت.} مقصود از کاری آسان، سخن زیبا است. یعنی او را به آنچه برایش آسان باشد، فرمان می دهیم. {سپس راهی [دیگر] را دنبال کرد.} یعنی راهی دیگر در زمین که او را به مکان طلوع خورشید می رساند. {تا آنگاه که به جایگاه برآمدن خورشید رسید} یعنی نخستین آبادی از سوی شرق - . مجمع البیان ۶: ۴۸۹-۴۹۱ - .

بیضاوی در تفسیر این آیه می گوید: یعنی خداوند به ذوالقرنین همان طور که شرح دادیم فرمان داد تا جایگاهش را بالا ببرد و پادشاهی اش را بگسترد یا به او به مانند فرمانش درباره اهل مغرب که مخیر کردن و اختیار بود، فرمان داد. {و قطعا به آنچه که پیش او بود احاطه داشتیم.} یعنی اعم از سربازان، ادوات و ساز و برگ ها و اسباب. {از نظر علم} یعنی علم و آگاهی به

پیدا و پنهان آن. مقصود، این است که شمار آن چیز ها به حدی رسیده بود که تنها علم خداوند مهربان و آگاه می توانست به آن آگـاهی یابـد. {بـاز راهی را دنبال نمود.} یعنی به راه سومی رفت که در عرض مشـرق و مغرب بود و از جنوب، آغاز و به شمال، منتهی می شد. {تا وقتی به میان دو سد رسـید.} یعنی به میان دو کوهی رسـید که سد بر روی آنها ساخته شده بود. آن دو کوه، کوه ارمنیه و آذربایجان بودند. برخی دیگر نیز معتقدند که آن دو، کوه هایی در اواخر مسیر شمال در عرض سرزمین ترک نشـین بودنـد که یأجوج و مأجوج در پشت آن دو کوه هسـتند. {که نمی توانسـتند هیـچ زبانی را بفهمند.} یعنی به دلیل زبان عجیب و هوش اندکشان. {گفتند: ای ذوالقرنین} یعنی مترجمشان گفت. در مصـحف ابن مسعود آمده است: کسانی که پایین تر از آنان بودنـد، گفتنـد. {مالی در اختیار تو قرار دهیم} یعنی اجری که آن را از اموالمان جـدا سازیم در اختیار تو قرار دهیم؟ {گفت: آنچه پروردگـارم به من در آن تمکن داده [از کمـک مـالی شـما] بهـتر است.} یعنی اموال و پادشـاهی ای که خداونـد مرا در آن تمکن بخشـیده از خراجی که می خواهیـد به من بدهید، بهتر است و مرا به آن نیازی نیست. {مرا با نیرویی [انسـانی] یـاری کنیـد} یعنی مرا بـا کـار کردن یا ابزار و وسایلی که با آن نیرو یابم، یاری کنیـد. {سـدی اسـتوار} یعنی مانعی استوار

ص: ۱۷۳

که بزرگتر از سد است. {قطعات آهن} یعنی قطعه هایی از آهن. {میان دو کوه} یعنی میان دو کوه که با قطعه های آهن برابر شد. {گفت: بدمید} یعنی به کارگران گفت: در کوره های آهنگری و آهن بدمید. {تا وقتی که آن [قطعات] را گردانید}

یعنی آنچه در آن دمیدنـد {آتش} یعنی با داغ کردنماننـد آتش شد. {گفت: مس گداخته برایم بیاورید تا روی آن بریزم.} یعنی مس گداخته برایم بیاورید تا از مس گداخته روی آن بریزم. مس اولی به قرینه مس دومی حذف شده است. {[در نتیجه اقوام وحشـی] نتوانستند} تاء (اسطاعوا) به دلیل جلوگیری از کنار هم آمدن دو حرف قریب المخرج حذف شده است. {از آن [مانع] بالا روند} یعنی به دلیل بلند و صاف بودن آن نتوانسـتند از آن بالا روند. {و نتوانستند آن را سوراخ کنند.} زیرا ضخیم و محکم بود. برخی می گویند: ذوالقرنین بنیان آن را تا جایی کند که به آب رسـید. او آن سد استوار را از جنس تخت سنگ و مس گداخته و بنیان آن را از قطعه های آهن قرار داد و میان آن دو از چوب و زغال استفاده کرد تا این که آن را با بالاترین نقطه آن دو کوه برابر ساخت. سپس دَم های آهنگری را قرار داد تا حـدی که اجزای آن سـد ماننـد آتش شدنـد. سـپس مس گداخته را روی آن اجزا ریخت و بدین سان آنها در هم آمیخته و به یکدیگر چسبیدند و تبدیل به کوهی سـخت شدند. برخی دیگر می گویند: ذوالقرنین، آن کوه را از تخته سـنگ هایی ساخت که به وسیله قلاب هایی از آهن و ریختن مس گداخته در فضـای خـالی میانشـان به یکـدیگر متصـل شـده بودنـد. {گفت: این} یعنی این سـد یـا قـدرت سـاخت آن {رحمتی از جـانب پروردگار من است} که به بنـدگانش ارزانی می دارد. {و[لی] چون وعده پروردگارم فرا رسد} یعنی چون زمان وعده اش به ظهور یـأجوج و مـأجوج فرارسـد یـا قیـامت نزدیـک شود {آن [سـد] را درهم کوبـد} یعنی آن را در هم می کوبـد و با خاک یکسان می کند - . انوار التنزیل ۲: ۱۱ ، ۱۲ - .

طبرسـی رحمه الله می گویـد: این سـد در پشت دریای روم میان دو کوه است که قسـمت انتهایی شان پس از اقیانوس واقع می شود. برخی دیگر نیز معتقدنـد که آن در پشت دربنـد و خزران از نواحی ارمنسـتان و آذربایجان واقع است. به نظر برخی دیگر

ارتفاع آن سد، ۲۰۰ ذراع و عرض دیوار آن، ۵۰ ذراع است. در حدیث آمده است: آنان روزها در حفره های آن نفوذ می کنند تا این که وقتی شب فرا می رسد و تقریباً شعاع خورشید را می بینند می گویند که فردا باز می گردیم و آن را می گشاییم و هیچ روزی را استثنا نمی کنند. آنان فردای آن روز باز می گردند و آن را همان طور که بود می یابند. تا این که وعده خداوند فرا رسد. در این هنگام می گویند: به خواست خدا فردا باز می گردیم و بیرون می آییم. آنان باز می گردند و آن را به همان حالی که دیروز بود می یابند. در آن نفوذ می کنند و بر مردم ظاهر می شوند و آب ها را می خشکانند. مردم از دست آنان به دژ های خود پناه می برند. آنان به سوی آسمان تیر می اندازند و تیر ها به شکل خون باز می گردد. آنان می گویند که بر اهل زمین و آسمان غلبه یافتیم. خداوند، کِرمی را به سوی پَس گردنشان می فرستد. آن کِرم وارد گوش هایشان می شود و آنان را می کشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، چهارپایان زمین از گوشت آنان می خورند و بسیار فربه می شوند. در تفسیر کلبی آمده است: خضر و الیاس علیهما السلام هر شب بر روی آن سد گرد هم می آیند و مانع بیرون آمدن یأجوج و مأجوج می شوند - . مجمع البیان ۶: ۴۹۵ - .

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام كان اسم ذی القرنين عياشا و كان أول الملوك بعد نوح عليه السلام ملك ما بين المشرق و المغرب (۲).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: ذوالقرنین، عیاش نام داشت و نخستین پادشاه پس از نوح علیه السلام بود که بر ما بین مشرق و مغرب حکم راند - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۲»

ع، علل الشرائع لی، الأمالی للصدوق مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الزَّنْجَانِيُّ عَنْ مُعَاذِ بْنِ الْمُثَنَّى الْعَنْبَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَسْمَاءَ عَنْ جُوَيْرِيَةَ عَنْ سُفْيَانَ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ أَبِي وَائِلٍ عَنْ وَهْبٍ قَالَ: وَجَدْتُ فِي بَعْضِ كُتُبِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ لَمَّا فَرَغَ مِنْ عَمَلِ السَّدِّ انْطَلَقَ عَلَى وَجْهِهِ فَبَيْنَا هُوَ يَسِيرُ وَ جُنُودُهُ إِذْ مَرَّ عَلَى شَيْخٍ يُصَلِّي فَوَقَفَ عَلَيْهِ بِجُنُودِهِ حَتَّى انْصَرَفَ مِنْ صَلَاتِهِ فَقَالَ لَهُ ذُو الْقَرْنَيْنِ كَيْفَ لَمْ يُرَوِّعْكَ مَا حَضَرَكَ مِنْ جُنُودِي قَالَ كُنْتُ أُنَاجِي مَنْ هُوَ أَكْثَرُ جُنُوداً مِنْكَ وَ أَعَزُّ سُلْطَاناً وَ أَشَدُّ قُوَّةً وَ لَوْ صَرَفْتُ وَجْهِي

إِلَيْکَ لَمْ أَدْرِکْ حَاجَتِی قِبَلَهُ فَقَالَ لَهُ ذُو الْقَرْنَیْنِ هَلْ لَکَ فِی أَنْ تَنْطَلِقَ مَعِی فَأُوَاسِیَکَ بِنَفْسِی وَ أَسْتَعِینَ بِکَ عَلَی بَعْضِ أَمْرِی قَالَ نَعَمْ إِنْ ضَمِنْتَ لِی أَرْبَعَ خِصَالٍ نَعِیماً لَا یَزُولُ وَ صِحَّةً لَا سُقْمَ فِیهَا وَ شَبَاباً لَا هَرَمَ فِیهِ وَ حَیَاةً لَا مَوْتَ فِیهَا فَقَالَ لَهُ ذُو الْقَرْنَیْنِ وَ أَیُّ مَخْلُوقٍ یَقْدِرُ عَلَی هَذِهِ الْخِصَالِ فَقَالَ الشَّیْخُ فَإِنِّی مَعَ مَنْ یَقْدِرُ عَلَیْهَا وَ یَمْلِکُهَا وَ إِیَّاکَ ثُمَّ مَرَّ بِرَجُلٍ عَالِمٍ فَقَالَ لِذِی الْقَرْنَیْنِ أَخْبِرْنِی عَنْ شَیْئَیْنِ مُنْذُ خَلَقَهُمَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَائِمَیْنِ وَ عَنْ شَیْئَیْنِ جَارِیَیْنِ وَ شَیْئَیْنِ مُخْتَلِفَیْنِ وَ شَیْئَیْنِ مُتَبَاغِضَیْنِ فَقَالَ لَهُ ذُو الْقَرْنَیْنِ أَمَّا الشَّیْئَانِ الْقَائِمَانِ فَالسَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ أَمَّا الشَّیْئَانِ الْجَارِیَانِ فَالشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ أَمَّا الشَّیْئَانِ الْمُخْتَلِفَانِ فَاللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ أَمَّا الشَّیْئَانِ الْمُتَبَاغِضَانِ فَالْمَوْتُ وَ الْحَیَاةُ فَقَالَ انْطَلِقْ فَإِنَّکَ عَالِمٌ فَانْطَلَقَ ذُو الْقَرْنَیْنِ یَسِیرُ فِی الْبِلَادِ حَتَّی مَرَّ بِشَیْخٍ یُقَلِّبُ جَمَاجِمَ الْمَوْتَی فَوَقَفَ عَلَیْهِ بِجُنُودِهِ فَقَالَ لَهُ أَخْبِرْنِی أَیُّهَا الشَّیْخُ لِأَیِّ شَیْءٍ تُقَلِّبُ هَذِهِ الْجَمَاجِمَ قَالَ لِأَعْرِفَ الشَّرِیفَ مِنَ الْوَضِیعِ وَ الْغَنِیَّ مِنَ الْفَقِیرِ فَمَا عَرَفْتُ

ص: ۱۷۵

۱- مجمع البیان ۶: ۴۹۵. م.

۲- مخطوط. م.

وَ إِنِّی لَأُقَلِّبُهَا مُنْذُ عِشْرِینَ سَنَةً فَانْطَلَقَ ذُو الْقَرْنَیْنِ وَ تَرَکَهُ فَقَالَ مَا عَنَیْتَ بِهَذَا أَحداً غَیْرِی فَبَیْنَا هُوَ یَسِیرُ إِذَا وَقَعَ إِلَی الْأُمَّهِ (۱)الْعَالِمَهِ مِنْ قَوْمِ مُوسَی الَّذِینَ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ فَلَمَّا رَآهُمْ قَالَ لَهُمْ أَیُّهَا الْقَوْمُ أَخْبِرُونِی بِخَبَرِکُمْ فَإِنِّی قَدْ دُرْتُ الْأَرْضَ شَرْقَهَا وَ غَرْبَهَا وَ بَرَّهَا وَ بَحْرَهَا وَ سَهْلَهَا وَ جَبَلَهَا وَ نُورَهَا وَ ظُلْمَتَهَا فَلَمْ أَلْقَ مِثْلَکُمْ فَأَخْبِرُونِی مَا بَالُ قُبُورِ مَوْتَاکُمْ عَلَی أَبْوَابِ بُیُوتِکُمْ قَالُوا فَعَلْنَا ذَلِکَ لِئَلَّا نَنْسَی الْمَوْتَ وَ لَا یَخْرُجَ ذِکْرُهُ مِنْ قُلُوبِنَا قَالَ فَمَا بَالُ بُیُوتِکُمْ لَیْسَ عَلَیْهَا أَبْوَابٌ قَالُوا لَیْسَ فِینَا لِصٌّ وَ لَا ظَنِینٌ وَ لَیْسَ فِینَا إِلَّا أَمِینٌ قَالَ فَمَا بَالُکُمْ لَیْسَ عَلَیْکُمْ أُمَرَاءُ قَالُوا لَا نَتَظَالَمُ قَالَ فَمَا بَالُکُمْ لَیْسَ بَیْنَکُمْ حُکَّامٌ قَالُوا لَا نَخْتَصِمُ قَالَ فَمَا بَالُکُمْ لَیْسَ فِیکُمْ مُلُوکٌ قَالُوا لَا نَتَکَاثَرُ قَالَ فَمَا بَالُکُمْ لَا تَتَفَاضَلُونَ وَ لَا تَتَفَاوَتُونَ قَالُوا مِنْ قِبَلِ أَنَّا مُتَوَاسُونَ مُتَرَاحِمُونَ قَالَ فَمَا بَالُکُمْ لَا تَتَنَازَعُونَ وَ لَا تَخْتَلِفُونَ قَالُوا مِنْ قِبَلِ أُلْفَهِ قُلُوبِنَا وَ صَلَاحِ ذَاتِ بَیْنِنَا قَالَ فَمَا بَالُکُمْ لَا تَسْتَبُّونَ وَ لَا تَقْتُلُونَ قَالُوا مِنْ قِبَلِ أَنَّا غَلَبْنَا طَبَائِعَنَا بِالْعَزْمِ وَ سُسْنَا (۲)أَنْفُسَنَا بِالْحِلْمِ قَالَ فَمَا بَالُکُمْ کَلِمَتُکُمْ وَاحِدَهٌ وَ طَرِیقَتُکُمْ مُسْتَقِیمَهٌ قَالُوا مِنْ قِبَلِ أَنَّا لَا نَتَکَاذَبُ وَ لَا نَتَخَادَعُ وَ لَا یَغْتَابُ بَعْضُنَا بَعْضاً قَالَ فَأَخْبِرُونِی لِمَ لَیْسَ فِیکُمْ مِسْکِینٌ وَ لَا فَقِیرٌ قَالُوا مِنْ قِبَلِ أَنَّا نُقَسِّمُ بِالسَّوِیَّهِ قَالَ فَمَا بَالُکُمْ لَیْسَ فِیکُمْ فَظٌّ (۳)وَ لَا غَلِیظٌ قَالُوا مِنْ قِبَلِ الذُّلِّ وَ التَّوَاضُعِ قَالَ فَلِمَ جَعَلَکُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَطْوَلَ النَّاسِ أَعْمَاراً قَالُوا مِنْ قِبَلِ أَنَّا نَتَعَاطَی الْحَقَّ وَ نَحْکُمُ بِالْعَدْلِ قَالَ فَمَا بَالُکُمْ لَا تُقْحَطُونَ قَالُوا مِنْ قِبَلِ أَنَّا لَا نَغْفَلُ عَنِ الِاسْتِغْفَارِ قَالَ فَمَا بَالُکُمْ لَا تَحْزَنُونَ قَالُوا مِنْ قِبَلِ أَنَّا وَطَّنَّا أَنْفُسَنَا (۴)عَلَی الْبَلَاءِ فَعَزَّیْنَا أَنْفُسَنَا (۵)قَالَ فَمَا بَالُکُمْ لَا یُصِیبُکُمُ الْآفَاتُ قَالُوا مِنْ قِبَلِ أَنَّا

۱- فی نسخه: وقع علی الأمه. و فی العلل: الأمه العادله.

۲- ساس الدوابّ: قام علیها و راضها. ساس القوم: دبرهم و تولی أمرهم. و فی الأمالی: و سبینا.

۳- الفظ: الغلیظ السیئ الخلق الخشن الکلام.

۴- وطن نفسه علی الامر و للامر: هیأها لفعله و حمله علیه، توطنت نفسه علی کذا: حملت علیه.

۵- فی العلل: فقوینا أنفسنا. م.

لَـا نَتَوَكَّلُ عَلَی غَیْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا نَسْتَمْطِرُ بِالْأَنْوَاءِ (۱)وَ النُّجُوم قَالَ فَحَدِّثُونِی أَیُّهَا الْقَوْمُ هَکَذَا وَجَدْتُمْ آبَاءَکُمْ یَفْعَلُونَ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا یَرْحَمُونَ مِسْکِینَهُمْ وَ یُوَاسُونَ فَقِیرَهُمْ وَ یَعْفُونَ عَمَّنْ ظَلَمَهُمْ وَ یُحْسِنُونَ إِلَی مَنْ أَسَاءَ إِلَیْهِمْ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِمُسِیئِهِمْ وَ یَصِلُونَ أَرْحَامَهُمْ وَ یُؤَدُّونَ أَمَانَتَهُمْ وَ یَصْدُقُونَ وَ لَا یَکْذِبُونَ فَأَصْلَحَ اللَّهُ لَهُمْ بِذَلِکَ أَمْرَهُمْ فَأَقَامَ عِنْدَهُمْ ذُو الْقَرْنَیْنِ حَتَّی قُبِضَ وَ کَانَ لَهُ خَمْسُمِائَهِ عَامٍ (۲).

**[ترجمه]علل الشرائع، امالی الصدوق: وهب می گوید: در یکی از کتاب های آسمانی خوانده ام که وقتی ذوالقرنین ساخت سد را به پایان رسانید به سمت جلو حرکت کرد. در حالی که او و لشکریانش در حال حرکت بودند به پیر مردی برخوردند که نماز می گزارد. ذوالقرنین لشکریانش را در کنار آن پیر مرد از حرکت باز ایستاند تا این که نمازش را به پایان رساند. ذوالقرنین به او گفت: چگونه لشکریانم که در پیش تو حضور یافته اند تو را به هراس وا نمی دارند؟ او پاسخ داد: با کسی در حال راز و نیاز بودم که لشکریان بیشتری دارد و سلطه و نیرویش بیشتر از تو است و اگر من به تو رو می کردم خواسته ام را از او نمی گرفتم. ذوالقرنین به او گفت: آیا مایلی تا با من همراه شوی و من خود از تو حمایت کنم و از تو در برخی کارهایم کمک جویم؟ او گفت: اگر چهار خصلت را برایم تضمین کنی با تو خواهم آمد. آن چهار خصلت عبارتند از: نعمت بی پایان، سلامتی ای که مرضی در آن واقع نشود، جوانی ای که در آن پیری نباشد و حیاتی که مرگ نداشته باشد. ذوالقرنین به او گفت: کدام مخلوق قادر بر این خصلت ها است؟ آن پیر مرد گفت: بنابراین من با کسی هستم که بر این خصلت ها تواناست و مالک آنها و تو است.

سپس ذوالقرنین از کنار مرد عالمی گذشت. آن عالم به ذوالقرنین گفت: مرا باخبر ساز که کدام دو چیز هستند که از ابتدای آفرینشان توسط خداوند برپا هستند و کدام دو چیز جارینـد و کدام دو چیز در حال رفت و آمدنـد و کدام دو چیز دشمن یکدیگرند؟ ذوالقرنین گفت: آن دو چیز که برپا هستند، آسمآنها و زمین، آن دو چیز که در حرکت هستند، خورشید و ماه، آن دو چیز که در حال رفت و آمدند، شب و روز و آن دو چیز که با هم دشمند، مرگ و زندگانی هستند. آن عالم گفت:

به راهت ادامه بده که تو عالمی. ذوالقرنین به راه افتاد و از میان کشور ها می گذشت تا این که به پیر مردی رسید که جمجمه های مردگان را زیر و رو می کرد. او لشکریانش را نزد آن پیرمرد از حرکت باز ایستاند و به او گفت: ای پیر مرد، مرا آگاه ساز از این که چرا این جمجمه ها را زیر و رو می کنی؟ پیرمرد گفت: برای این که انسان شریف را از پست و انسان ثروتمند را از فقیر بشناسم.

ص: ۱۷۵

من بیست سال است که این جمجمه ها را زیر و رو می کنم، اما هنوز به پاسخ این سؤالم دست نیافته ام. ذوالقرنین به راه افتاد و او را به حال خود رها کرد. ذوالقرنین گفت: مقصودت از این سخن، تنها من بودم.

در حالی که ذوالقرنین به حرکت خود ادامه می داد به امت دانایی - . در علل الشرائع، امت عادلی آمده است. -

از قوم موسی علیه السلام برخورد که به وسیله حق هدایت می شدند و با آن عدالت می ورزیدند. وقتی آنان را دید به آنان

گفت: ای قوم، مرا از خود آگاه سازید؛ چرا که من در شرق، غرب، خشکی، دریا، دشت، کوه، نور و تاریکی این زمین گشته ام، اما همچون شما را تا به حال ندیده ام. بنابراین مرا آگاه سازید که برای چه قبر مردگانتان بر در خانه هایتان است؟ آنان پاسخ دادند: این کار را کردیم تا مرگ را فراموش نکنیم و یاد آن از دل هایمان نرود. ذوالقرنین پرسید: چرا خانه هایتان در ندارد؟ پاسخ دادند: در میان ما هیچ دزد و فرد غیر قابل اعتمادی وجود ندارد و تمام کسانی که در میان ما هستند، امینند. ذوالقرنین پرسید: چرا امیر ندارید؟ پاسخ دادند: زیرا به یکدیگر ستم روا نمی داریم. ذوالقرنین پرسید: چرا حاکم ندارید؟ پاسخ دادند: چون با یکدیگر دشمنی نمی ورزیم. ذوالقرنین پرسید: چرا پادشاه ندارید؟ پاسخ دادند: زیرا ما فزونی نمی یابیم. ذوالقرنین پرسید: چرا بر

یکدیگر برتری ندارید و با یکدیگر متفاوت نیستید؟ پاسخ دادند: چون یکدیگر را حمایت می کنیم و مهربان با یکدیگر هستیم. ذوالقرنین پرسید: چرا با یکدیگر نزاع نکرده و اختلاف نظر پیدا نمی کنید؟ پاسخ دانند: این به دلیل انس داشتن دل هایمان با یکدیگر و آشتی میانمان است. ذوالقرنین پرسید: چرا اسیر نمی گیرید و نمی کشید؟ پاسخ دادند: زیرا ما با عزم خود بر سرشت هایمان چیره شدیم و با بردباری، نفس خود را تدبیر کردیم - . در امالی، اسیر کردیم آمده است. - .

ذوالقرنین پرسید: چرا یکپارچه اید و بر راه راست گام بر می دارید؟ پاسخ دادند: چون دروغ نمی گوییم، یکدیگر را فریب نمی دهیم و از یکدیگر غیبت نمی کنیم. ذوالقرنین پرسید: مرا آگاه سازید که چرا در میان شما بیچاره و فقیری وجود ندارد؟ پاسخ دادند: زیرا ما اموالمان را میان همه به طور مساوی تقسیم می کنیم. ذوالقرنین پرسید: مرا آگاه سازید از این که چرا در میان شما فرد زشت خو و بد اخلاقی نیست؟ پاسخ دادند: به دلیل خود کوچک بینی و تواضع. ذوالقرنین پرسید: چرا خداوند به شما عمر طولانی تری از دیگران داده است؟ پاسخ دادند: زیرا ما پایبند حق هستیم و به عدالت حکم می کنیم. ذوالقرنین پرسید: چرا قحطی به سراغتان نمی آید؟ پاسخ دادند: زیرا ما از استغفار کردن غافل نیستیم. ذوالقرنین پرسید از چه رو غمگین نمی شوید؟ آنها پاسخ دادند: زیرا ما خود را برای بلا آماده کرده ایم و خود را تسکین بخشیدیم - . در علل الشرائع، خود را نیرو بخشیدیم آمده است. - .

ذوالقرنین پرسید: چرا آفت ها به سراغتان نمی آیند؟ پاسخ دادند: زیرا ما بر

ص: ۱۷۶

غیر خدا توکل نمی کنیم و از منازل ماه - . جزری می گوید: کلمات نَوء و أَنواء زیاد در احادیث به کار رفته است. از جمله آن احادیث، این حدیث است: به وسیله فلان منزل بر ما باران بارید. به ۲۸ منزل ماه که ماه هر شب در یکی از آن منازل قرا می گیرد، أَنواء می گویند. از آیاتی که به این امر اشاره دارد، این آیه است: {و برای ماه منزلهایی معین کرده ایم.} در هر ۱۳ شب، منزلی از منازل ماه با طلوع فجر از سمت غرب فرو می افتد و منزل دیگری در مقابل آن در همان وقت در سمت شرق بر می آید و تمامی این منزل با پایان یافتن سال پایان می یابد. عرب ها گمان می کردند که با فرو افتادن آن منزل و بر آمدن رقیب آن باران حاصل می شود؛ از این رو باران را به آن نسبت می دادند و می گفتند: به وسیله فلان منزل بر ما باران بارید. دلیل این که نَوء بدان نام نامیده شد، این است که وقتی منزلی از منازل ماه از سمت غرب فرو می افتد، منزل دیگری از سمت شرق بر می آید. این کلمه از ناءَ یَنُوءُ به معنای برخاست و بر آمد، است. دلیل سخت گیری پیامبر صلی الله علیه و آله درباره

منازل ماه این بود که عرب ها باران را به آن ها نسبت می دادند. اما اگر کسی باران را از افعال الهی بداند و مقصودش از به وسیله فلان منزل، در زمان قرار گرفتن ماه در آن منزل باشد، جایز و رواست. -

و ستارگان طلب باران نمی کنیم. ذوالقرنین پرسید: ای قوم به من بگویید که آیا پدرانتان را نیز در حال انجام همین کار ها یافتید؟ پاسخ دادند: دیدیم که پدرانمان با بیچارگان قوم خود مهربانند و از فقیران قوم خود حمایت می کنند. آنان از کسانی که به آنان ستم روا می داشتند، در می گذشتند و به کسانی که به آنان بدی می کردند، نیکی می ورزیدند و برای بدانشان آمرزش می طلبیدند. صله رحم به جا می آوردند و امانت را به صاحبش باز می گرداندند. آنان راستگو بودند و دروغ نمی گفتند؛ از این رو خداوند، کار آنان را سر و سامان بخشید. ذوالقرنین تا زمان مرگ خود در میان آنان اقامت ورزید. او در زمان مرگ ۵۰۰ ساله بود - . علل الشرائع: ۱۶۱-۱۶۲، امالی: ۱۰۳-۱۰۴ - .

**[ترجمه]

«۳»

ل، الخصال الطَّالَقَانِيُّ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ يَحْيَى الْبَصْرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ وَ كَانَ قَارِئاً لِلْكُتُبِ قَالَ: قَرَأْتُ فِي بَعْضِ كُتُبِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ لَمَّا فَرَغَ مِنْ عَمَلِ السَّدِّ انْطَلَقَ عَلَى وَجْهِهِ فَبَيْنَا هُوَ يَسِيرُ وَ جُنُودَهُ إِذْ مَرَّ بِرَجُلٍ عَالِمٍ فَقَالَ لِذِي الْقَرْنَيْنِ أَخْبِرْنِي عَنْ شَيْئَيْنِ مُنْذُ خَلَقَهُمَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَائِمَيْنِ وَ سَاقَ الْحَدِيثَ إِلَى قَوْلِهِ انْطَلِقْ فَإِنَّكَ عَالِمٌ ثُمَّ قَالَ وَ الْحَدِيثُ طَوِيلٌ أَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ (۳).

**[ترجمه]الخصال: عبد الله بن سلیمان که کتاب خوان بود می‌گوید: در یکی از کتاب های آسمانی خوانده‌ام که وقتی ذوالقرنین کار ساخت آن سد را به پایان رساند، به جلو حرکت کرد و در حالی که او و لشکریانش حرکت می کردند به مرد عالمی برخوردند. آن مرد عالم به ذوالقرنین گفت که مرا آگاه ساز از دو چیزی که از ابتدای آفرینشان توسط خداوند عزوجل بر پا هستند. عبد الله بن سلیمان حدیث را به این

جا می رساند که آن مرد عالم گفت: به راه خود برو که تو عالمی. سپس صاحب الخصال می گوید: این حدیث، طولانی است و ما تنها به اندازه نیازمان از آن اقتباس کرده ایم - . الخصال ۱: ۳۱. می‌گویم: وی آن را به طور کامل در کتاب کمال الدین آورده و مصنف پس از آن، آن را با اسنادش روایت کرده است. به مطالب آمده در زیر حدیث شماره ۱۶ رجوع کنید. - .

**[ترجمه]

بيان

الظنين المتهم و قوله لا تستبون غير مهموز من السبی يقال سباه و استباه بمعنى.

**[ترجمه]ظَنین به معنای متهم است. این که ذوالقرنین گفت: لا تَستَبون بدون همزه از ریشه سَبی به معنای اسیر گرفتن است. سَباهُ و اِستَباه نیز به یک معنا هستند.

**[ترجمه]

«۴»

فس، تفسیر القمی جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی یَسْئَلُونَکَ عَنْ

ص: ۱۷۷

۱- قال الجزریّ: قد تکرر ذکر النوء و الانواء فی الحدیث و منه الحدیث: «مطرنا بنوء کذا» و الانواء هو ثمان و عشرون منزله ینزل القمر کل لیله فی منزله منها و منه قوله تعالی: «وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ» یسقط فی الغرب کل ثلاث عشره لیله منزله مع طلوع الفجر و تطلع اخری مقابلتها ذلک الوقت فی الشرق، فتنقضی جمیعها مع انقضاء السنه و کانت العرب تزعم أن مع سقوط المنزله و طلوع رقیبها یکون مطر و ینسبونه إلیها، فیقولون: مطرنا بنوء کذا، و انما سمی نوءا لانه إذا سقط الساقط منها بالمغرب ناء الطالع بالمشرق، من ناء ینوء أی نهض و طلع، و إنّما غلظ النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلم فی امر الانواء لان العرب کانت تنسب المطر إلیها، فاما من جعل المطر من فعل اللّه تعالی و أراد بقوله: بنوء کذا أی فی وقت هذا فان ذلک جائز.

۲- علل الشرائع: ۱۶۱- ۱۶۲، الأمالی: ۱۰۳- ۱۰۴. م.

۳- الخصال ج ۱: ۳۱. قلت: أورده بتمامه فی کتابه کمال الدین و أخرجه المصنّف بعد ذلک راجع ما یأتی تحت الرقم ۱۶.

ذِی الْقَرْنَیْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَیْکُمْ مِنْهُ ذِکْراً قَالَ إِنَّ ذَا الْقَرْنَیْنِ بَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَی إِلَی قَوْمِهِ فَضُرِبَ عَلَی قَرْنِهِ الْأَیْمَنِ فَأَمَاتَهُ اللَّهُ خَمْسَمِائَهِ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَیْهِمْ بَعْدَ ذَلِکَ فَضُرِبَ عَلَی قَرْنِهِ الْأَیْسَرِ فَأَمَاتَهُ اللَّهُ خَمْسَمِائَهِ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ إِلَیْهِمْ بَعْدَ ذَلِکَ فَمَلَّکَهُ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا مِنْ حَیْثُ تَطْلُعُ الشَّمْسُ إِلَی حَیْثُ تَغْرُبُ فَهُوَ قَوْلُهُ حَتَّی إِذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ فِی عَیْنٍ حَمِئَهٍ (۱)إِلَی قَوْلِهِ عَذاباً نُکْراً قَالَ فِی النَّارِ فَجَعَلَ ذُو الْقَرْنَیْنِ بَیْنَهُمْ بَاباً مِنْ نُحَاسٍ وَ حَدِیدٍ وَ زِفْتٍ وَ قَطِرَانٍ- (۲)فَحَالَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ الْخُرُوجِ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَیْسَ مِنْهُمْ رَجُلٌ یَمُوتُ حَتَّی یُولَدَ لَهُ مِنْ صُلْبِهِ أَلْفُ ذَکَرٍ ثُمَّ قَالَ هُمْ أَکْثَرُ خَلْقٍ خُلِقُوا بَعْدَ الْمَلَائِکَهِ.

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابرهیم: ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه {و از تو در باره ذوالقرنین می پرسند.

بگو به زودی چیزی از او برای شما خواهم خواند.} را پرسیدم و حضرت در پاسخ فرمود: خداوند متعال ذوالقرنین را به سوی قومش فرستاد و آنان بر شاخ راست او زدند و خداوند او را که ۵۰۰ سال سن داشت، میراند. سپس او را دوباره به سوی آنان فرستاد و آنان بر شاخ چپش زدند و خداوند او را در سن ۵۰۰ سالگی می راند. سپس برای بار سوم به سوی آنان فرستاد و او را حاکم مشرق و مغرب زمین از جای بر آمدن خورشید تا غروبگاه آن قرار داد. آیه {تا آنگاه که به غروبگاه خورشید رسید به نظرش آمد که [خورشید] در چشمه ای گل آلود و سیاه - . در نسخه دیگری و نیز در احادیثی که پس از این می آید، چشمه ای گرم

آمده است. -

غروب می کند} تا {عذابی سخت خواهد کرد.} نیز به همین امر اشاره دارد. مقصود از عذابی سخت، آتش است. ذوالقرنین در مقابل آنان دری از جنس مس، آهن، قیر و قطران - . قطران مایع روغنی ای است که از بعضی از گیاهان مانند صنوبر و برنج گرفته می شود. -

قرار داد و این در مانع از بیرون آمدن آنان شد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود:

هر گاه مردی از آنان می مرد، از صلب او هزار پسر متولد می شد. سپس حضرت فرمود: پس از فرشتگان، آنان بیشترین مردمی بودند که آفریده شدند.

**[ترجمه]

«۵»

وَ سُئِلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ أَ نَبِیّاً کَانَ أَمْ مَلَکاً فَقَالَ لَا نَبِیّاً وَ لَا مَلَکاً بَلْ عَبْداً (۳)أَحَبَّ اللَّهَ فَأَحَبَّهُ (۴)وَ نَصَحَ لِلَّهِ فَنَصَحَ لَهُ فَبَعَثَهُ إِلَی قَوْمِهِ فَضَرَبُوهُ عَلَی قَرْنِهِ الْأَیْمَنِ فَغَابَ عَنْهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ یَغِیبَ ثُمَّ بَعَثَهُ الثَّانِیَهَ فَضَرَبُوهُ (۵)عَلَی قَرْنِهِ الْأَیْسَرِ

فَغٰابَ عَنْهُمْ مٰا شٰاءَ اللّٰهُ أَنْ يَغِيبَ ثُمَّ بَعَثَهُ اللّٰهُ الثّٰالِثَهَ فَمَكَّنَ اللّٰهُ لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ فِيكُمْ مِثْلُهُ يَعْنِي نَفْسَهُ فَ بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ فَ وَجَدَها تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَهٍ وَ وَجَدَ عِنْدَها قَوْماً- (۶)قُلْنا يا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمّٰا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمّٰا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْناً قالَ ذُو الْقَرْنَيْنِ أَمّٰا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذاباً نُكْراً إِلَى قَوْلِهِ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً أَيْ دَلِيلًا حَتّٰى إِذا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَطْلُعُ عَلى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْراً قَالَ لَمْ يَعْلَمُوا صَنْعَهَ ثِيَابٍ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً أَيْ دَلِيلًا حَتّٰى إِذا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِما قَوْماً لاٰ يَكٰادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا قالُوا يا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا فَقَالَ ذُو الْقَرْنَيْنِ ما مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّهٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْماً آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَأْتُوهُ بِالْحَدِيدِ

۱- فی نسخه: فی عین حامیه و كذا فیما یأتی بعده.

۲- الزفت: القیر القطران: سیال دهنی یتخذ من بعض الاشجار كالصنوبر و الأرز.

۳- فی المصدر: لا نبی و لا ملک بل عبد. م.

۴- فی نسخه: فأحبه اللّه.

۵- فی المصدر: فضرب. م.

۶- فی المصدر: و وجد عندها قوما، و سألوا یا ذا القرنین. م.

فَأَتَوْا بِهِ فَوَضَعَهُ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ يَعْنِی بَيْنَ الْجَبَلَيْنِ حَتَّى سَوَّى بَيْنَهُمَا ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَأْتُوا بِالنَّارِ فَأَتَوْا بِهَا فَنَفَخُوا تَحْتَ الْحَدِيدِ حَتَّى صَارَ (١)مِثْلَ النَّارِ ثُمَّ صَبَّ عَلَيْهِ الْقِطْرَ وَ هُوَ الصُّفْرُ حَتَّى سَدَّهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ حَتَّى إِذا ساوى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذا جَعَلَهُ ناراً إِلَى قَوْلِهِ نَقْباً فَقَالَ ذُو الْقَرْنَيْنِ هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّی فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَ كانَ وَعْدُ رَبِّی حَقًّا قَالَ إِذَا كَانَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَهِ فِی آخِرِ الزَّمَانِ انْهَدَمَ ذَلِکَ السَّدُّ وَ خَرَجَ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ إِلَى الدُّنْيَا وَ أَكَلُوا النَّاسَ وَ هُوَ قَوْلُهُ حَتَّى إِذا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ (٢)قَالَ فَسَارَ ذُو الْقَرْنَيْنِ إِلَى نَاحِيَهِ الْمَغْرِبِ فَكَانَ إِذَا مَرَّ بِقَرْيَهٍ زَأَرَ فِيهَا كَمَا يَزْأَرُ الْأَسَدُ الْمُغْضَبُ فَيَنْبَعِثُ فِی الْقَرْيَهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ وَ صَوَاعِقُ يَهْلِکُ مَنْ نَاوَاهُ (٣)وَ خَالَفَهُ فَلَمْ يَبْلُغْ مَغْرِبَ الشَّمْسِ حَتَّى دَانَ لَهُ أَهْلُ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ ذَلِکَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِی الْأَرْضِ وَ آتَيْناهُ مِنْ كُلِّ شَیْ ءٍ سَبَباً أَیْ دَلِيلًا فَقِيلَ لَهُ إِنَّ لِلَّهِ فِی أَرْضِهِ عَيْناً يُقَالُ لَهَا عَيْنُ الْحَيَاهِ لَا يَشْرَبُ مِنْهَا ذُو رُوحٍ إِلَّا لَمْ يَمُتْ حَتَّى الصَّيْحَهِ فَدَعَا ذُو الْقَرْنَيْنِ الْخَضِرَ وَ كَانَ أَفْضَلَ أَصْحَابِهِ عِنْدَهُ وَ دَعَا ثَلَاثَمِائَهٍ وَ سِتِّينَ رَجُلًا وَ دَفَعَ إِلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ سَمَكَهً وَ قَالَ لَهُمُ اذْهَبُوا إِلَى مَوْضِعِ كَذَا وَ كَذَا فَإِنَّ هُنَاکَ ثَلَاثَمِائَهٍ وَ سِتِّينَ عَيْناً فَلْيَغْسِلْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ سَمَكَتَهُ فِی عَيْنٍ غَيْرِ عَيْنِ صَاحِبِهِ فَذَهَبُوا يَغْسِلُونَ وَ قَعَدَ الْخَضِرُ يَغْسِلُ فَانْسَابَتِ (۴)السَّمَكَهُ مِنْهُ فِی الْعَيْنِ وَ بَقِیَ الْخَضِرُ مُتَعَجِّباً مِمَّا رَأَى وَ قَالَ فِی نَفْسِهِ مَا أَقُولُ لِذِی الْقَرْنَيْنِ ثُمَّ نَزَعَ ثِيَابَهُ يَطْلُبُ السَّمَكَهَ فَشَرِبَ مِنْ مَائِهَا وَ اغْتَمَسَ فِيهِ وَ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى السَّمَكَهِ فَرَجَعُوا إِلَى ذِی الْقَرْنَيْنِ فَأَمَرَ ذُو الْقَرْنَيْنِ بِقَبْضِ السَّمَکِ مِنْ أَصْحَابِهِ فَلَمَّا انْتَهَوْا إِلَى الْخَضِرِ لَمْ يَجِدُوا مَعَهُ شَيْئاً فَدَعَاهُ وَ قَالَ لَهُ (۵)

١- فی المصدر: حتی صار الحديد. م.

٢- حدب أی نشز، و هو كل مرتفع من الأرض، أراد من كل جانب أی من البلدان و الاراضی البعيده و الغريبه. ينسلون أی يسرعون.

٣- أی عاداه و قصد عليه.

۴- أی مشت مسرعه.

۵- فی نسخه: فقال له.

مَا حَالُ السَّمَكَهِ فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ فَقَالَ لَهُ فَصَنَعْتَ مَا ذَا (۱)قَالَ اغْتَمَسْتُ فِيهَا فَجَعَلْتُ أَغُوصُ وَ أَطْلُبُهَا فَلَمْ أَجِدْهَا قَالَ فَشَرِبْتَ مِنْ مَائِهَا قَالَ نَعَمْ قَالَ فَطَلَبَ ذُو الْقَرْنَيْنِ الْعَيْنَ فَلَمْ يَجِدْهَا فَقَالَ لِلْخَضِرِ كُنْتَ أَنْتَ صَاحِبَهَا (۲).

**[ترجمه]برخی از امام علی علیه السلام پرسیدند: ذوالقرنین پیامبر بود یا پادشاه؟ حضرت پاسخ داد: او نه پیامبر بود و نه پادشاه، بلکه بنده ای بود که دوستدار خداوند شد و خداوند نیز او را دوست داشت و برای او خیر خواه بود و خداوند نیز برای او خیر خواه بود. خداوند، او را به سوی قومش فرستاد. آنان بر شاخ راست او زدند و او تا زمانی که خداوند خواست، از دیدگانشان پنهان گشت. پس خداوند، او را دوباره فرستاد. آنان این بار بر شاخ چپ او زدند و او تا زمانی که خداوند خواست، از دیدگانشان پنهان شد.. سپس خداوند، او را برای بار سوم فرستاد و در زمین مکنت بخشید. در میان شما نیز کسی مانند او هست. – مقصود حضرت، خودش بود – او به غروب گاه خورشید رسید و آن را طوری یافت که انگار در چشمه ای گِل آلود و سیاه غروب می کند. او نزدیک آن، طایفه ای را یافت. {ای ذوالقرنین [اختیار با توست] یا عذاب می کنی یا در میانشان [روش] نیکویی پیش می گیری. گفت} ذوالقرنین {اما هر که ستم ورزد عذابش خواهیم کرد. سپس به سوی پروردگارش بازگردانیده می شود. آنگاه او را عذابی سخت خواهد کرد.} تا آیه {سپس راهی [دیگر] را دنبال کرد.} یعنی راهنمای دیگری را دنبال کرد. {تا آنگاه که به جایگاه برآمدن خورشید رسید [خورشید] را [چنین] یافت که بر قومی طلوع می کرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم.} حضرت فرمود: آنان درست کردن لباس را نمی دانستند. {باز راهی را دنبال نمود.}

یعنی راهنمایی را دنبال کرد. {تا وقتی به میان دو سد رسید در برابر آن دو [سد] طایفه ای را یافت که نمی توانستند هیچ زبانی را بفهمند. گفتند: ای ذوالقرنین یاجوج و ماجوج سخت در زمین فساد می کنند. آیا [ممکن است] مالی در اختیار تو قرار دهیم تا میان ما و آنان سدی قرار دهی. گفت} ذوالقرنین {آنچه پروردگارم به من در آن تمکن داده [از کمک مالی شما] بهتر است. مرا با نیرویی [انسانی] یاری کنید [تا] میان شما و آنها سدی استوار قرار دهم. برای من قطعات آهن بیاورید.} او به آنان دستور داد تا برایش آهن بیاورند.

ص: ۱۷۸

آنان نیز چنین کردند و او آن آهن را میان دو کوه قرار داد تا این که میان دو کوه را با هم برابر ساخت. سپس به آنان دستور داد تا آتش بیاورند. آنان چنین کردند و آن آتش را در زیر آهن دمیدند تا این که آهن مانند آتش شد. سپس ذوالقرنین به روی آن، مس گداخته ریخت تا آن که آن را محکم و استوار گردانید. آیه {تا آنگاه که میان دو کوه برابر شد گفت: بدمید تا وقتی که آن [قطعات]

را آتش گردانید} تا {نتوانستند آن را سوراخ کنند.} نیز به همن امر اشاره دارد. ذوالقرنین گفت: {این، رحمتی از جانب پروردگار من است و[لی] چون وعده پروردگارم فرا رسد آن [سد] را درهم کوبد و وعده پروردگارم حق است.}

حضرت فرمود: آن سد پیش از فرارسیدن قیامت در آخر الزمان منهدم می شود و یأجوج و مأجوج بیرون آمده و به دنیا می آیند و مردم را می خورند. آیه {تا وقتی که یاجوج و ماجوج [راهشان] گشوده شود و آنها از هر پشته ای بتازند.} نیز به همین

مطلب اشاره دارد. حضرت فرمود: ذوالقرنین به سمت مغرب رفت. هر گاه از کنار دِهی می گذشت، به مانند شیر ژیان در آن نعره می کشید. بدین سان در آن دِه تاریکی، رعد و برق و آذرخش برانگیخته می شد و هر کسی که با او مخالفت می ورزید را نابود می ساخت. به محض این که ذوالقرنین به غروبگاه خورشید رسید ساکنان مغرب و مشرق به او نزدیکی جستند. امام علی علیه السلام فرمود: آیه {ما در زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی وسیله ای بدو بخشیدیم. تا راهی را دنبال کرد.} نیز به همین امر اشاره دارد. سَبَباً به معنای راهی است.

برخی به ذوالقرنین گفتند که خداوند در زمین خود چشمه‌ای دارد که چشمه زندگانی نامیده می شود و اگر جانداری از آن بنوشد تا زمان برآمدن بانگ در قیامت زنده می ماند. ذوالقرنین، خضر را که بهترین دوستش بود به همراه ۳۶۰ مرد دیگر را فراخواند و به هر کدام یک ماهی داد. ذوالقرنین به آنان گفت: به فلان جا و فلان جا بروید؛ چرا که در این جا ۳۶۰ چشمه وجود دارد. هر کدام از شما باید ماهی اش را در چشمه ای غیر از چشمه دیگری بشوید. آنان رفتند و شروع به شستن ماهی های خود در آن چشمه ها کردند. خضر نیز در کنار چشمه ای نشست و شروع به شستن ماهی کرد، اما ماهی به سرعت از دست او رها شد و در آن چشمه حرکت کرد. خضر علیه السلام از آن چه دید در شگفت ماند. او با خود گفت: به ذوالقرنین چه بگویم؟ سپس لباس خود را برکند و به دنبال ماهی درون چشمه رفت. بدین سان مقداری از آب آن چشمه را نوشید و در آن فرو رفت، اما نتوانست بر ماهی دست یابد. آنان نزد ذوالقرنین بازگشتند. ذوالقرنین دستور داد تا ماهی را از دست آنان بازگیرند. وقتی به خضر علیه السلام رسیدند، دیدند که چیزی به همراه ندارد؛ از این رو ذوالقرنین، او را فرا خوانند

ص: ۱۷۹

وگفت: آن ماهی در چه حالی است؟ خضر علیه السلام او را از ماجرا آگاه ساخت. ذوالقرنین به او گفت: تو چه کار کردی؟ خضر علیه السلام پاسخ داد: من در آن چشمه فرو رفتم و در پی آن ماهی به شنا پرداختم، اما آن را نیافتم. ذوالقرنین پرسید: آیا از آب آن نوشیدی؟ خضر علیه السلام پاسخ داد: آری. حضرت فرمود: ذوالقرنین در پی آن چشمه برآمد، اما آن را نیافت. او به خضر علیه السلام گفت: تو صاحب آن چشمه بودی - . تفسیر القمی: ۴۰۱-۴۰۳ - .

**[ترجمه]

بیان

الزأر و الزئیر صوت الأسد من صدره یقال زأر کضرب و منع و سمع.

**[ترجمه]الزأر و الزئیر صوت الأسد من صدره یقال زأر کضرب و منع و سمع.

**[ترجمه]

«۶»

شی، تفسیر العیاشی ج، الإحتجاج عَنِ الْأَصْبَغِ قَالَ: قَامَ ابْنُ الْكَوَّاءِ إِلَى عَلِيٍّ علیه السلام وَ هُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ أَ نَبِيّاً كَانَ أَمْ مَلَكاً وَ أَخْبِرْنِي عَنْ قَرْنَيْهِ (۳)أَ مِنْ ذَهَبٍ كَانَ أَمْ مِنْ فِضَّةٍ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه السلام لَمْ يَكُنْ نَبِيّاً وَ لَا مَلَكاً وَ لَمْ يَكُنْ قَرْنَاهُ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَا مِنْ فِضَّةٍ وَ لَكِنَّهُ كَانَ عَبْداً أَحَبَّ اللَّهَ فَأَحَبَّهُ وَ نَصَحَ لِلَّهِ فَنَصَحَ اللَّهُ لَهُ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ ذُو الْقَرْنَيْنِ لِأَنَّهُ دَعَا قَوْمَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَضَرَبُوهُ عَلَى قَرْنِهِ فَغَابَ عَنْهُمْ حِيناً ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِمْ فَضَرَبُوهُ بِالسَّيْفِ عَلَى قَرْنِهِ الْآخَرِ وَ فِيكُمْ مِثْلُهُ (۴).

ع، علل الشرائع أبی عن محمد العطار عن ابن أبان عن ابن أورمه عن القاسم بن عروه عن برید العجلی عن الأصبغ مثله (۵)-ک، إكمال الدین العطار عن أبیه (۶).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی، الاحتجاج:اصبغ: ابن کوّاء نزد امام علی علیه السلام که در بالای منبر بود، رفت و عرض کرد: ای امیر المؤمنین، مرا آگاه ساز که ذوالقرنین، پیامبر بود یا پادشاه؟ همچنین مرا با خبر ساز که شاخ هایش از جنس زر بود یا سیم؟ امام علی علیه السلام پاسخ داد: او نه پیامبر بود نه پادشاه. همچنین شاخ هایش نه از زر بود و نه از سیم. او تنها بنده ای بود که دوستدار خداوند شد و خداوند نیز او را دوست داشت و برای خداوند خیر خواه بود و خداوند نیز برای او خیر خواه بود. دلیل نامیده شدن ذوالقرنین به این نام این بود که او قومش را به سوی خداوند عزوجل فراخواند. آنان بر شاخ او زدند و او مدتی از دیدگان آنان غایب شد. سپس نزد آنان بازگشت. آنان با شمشیر بر شاخ دیگر او زدند. در میان شما نیز کسی مانند او وجود دارد - . نسخه خطی تفسیر عیاشی، الاحتجاج: ۱۲۲ - .

علل الشرائع: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . علل الشرائع: ۲۵ - .

کمال الدین: در ان کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . کمال الدین: ۲۲۰ - .

**[ترجمه]

«۷»

فس، تفسیر القمی حَتَّى إِذا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ قَالَ إِذَا كَانَ آخِرُ الزَّمَانِ خَرَجَ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ إِلَى الدُّنْيَا وَ يَأْكُلُونَ النَّاسَ (۷).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: حضرت درباره تفسیر آیه {تا وقتی که یاجوج و ماجوج [راهشان] گشوده شود و آنها از هر پشته ای بتازند.} فرمود: وقتی آخر

الزمان فرا رسد، یأجوج و مأجوج بیرون آمده و به دنیا می آیند و مردم را می خورند - . تفسیر القمی: ۴۳۳ - .

**[ترجمه]

«۸»

لی، الأمالی للصدوق مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ عِیسَی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ (۸)عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام

۱- فی نسخه: ما ذا صنعت؟.

۲- تفسیر القمّیّ ص ۴۰۱- ۴۰۳. م.

۳- زعم أن کان له تاج ذو قرنین فسأل عن قرنیه کان من ذهب أم فضه؟.

۴- تفسیر العیّاشیّ مخطوط، الاحتجاج: ۱۲۲. م.

۵- علل الشرائع: ۲۵. م.

۶- کمال الدین: ۲۲۰. م.

۷- تفسیر القمّیّ: ۴۳۳. م.

۸- هکذا فی النسخ: و لعلّ الصحیح: عبد اللّه بن عمرو کما یأتی عن التهذیب.

قَالَ: إِنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ لَمَّا انْتَهَى إِلَى السَّدِّ جَاوَزَهُ فَدَخَلَ فِي الظُّلُمَاتِ فَإِذَا هُوَ بِمَلَكٍ قَائِمٍ عَلَى جَبَلٍ طُولُهُ خَمْسُمِائَةِ ذِرَاعٍ فَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ أَ مَا كَانَ خَلْفَكَ مَسْلَكٌ فَقَالَ لَهُ ذُو الْقَرْنَيْنِ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا مَلَكٌ مِنْ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَنِ مُوَكَّلٌ بِهَذَا الْجَبَلِ فَلَيْسَ مِنْ جَبَلٍ خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا وَ لَهُ عِرْقٌ إِلَى هَذَا الْجَبَلِ (۱)فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُزَلْزِلَ مَدِينَةً أَوْحَى إِلَيَّ فَزَلْزَلْتُهَا (۲).

-شی، تفسير العياشی عن جميل عنه عليه السلام مثله (۳)

- يب، تهذيب الأحكام محمد بن علی بن محبوب عن ابن معروف عن ابن مهزيار عن الحسين بن سعيد عن عبد الله بن عمرو عن حماد بن عثمان عن جميل عنه عليه السلام مثله.

**[ترجمه]امالی الصدوق: عبدالله بن حماد: امام صادق عليه السلام می فرمايد:

ص: ۱۸۰

وقتی ذوالقرنين به آن سد رسيد، از آن فراتر رفت و در تاريکی وارد شد. ناگهان فرشته ای را ديد که بر روی کوه ايستاده است که ۵۰۰ ذراع طول دارد. آن فرشته به او گفت: ای ذوالقرنين، آيا راهی پشت سرت نبود؟ ذوالقرنين از او پرسيد: تو کيستی؟ او پاسخ داد که من فرشته ای از فرشتگان الهی هستم که کار اين کوه به من واگذار شده است. تمامی کوه هايی که خداوند آفريده است ريشه ای در اين کوه دارد. هر گاه خداوند بخواهد در شهری زلزله ايجاد کند به من وحی می فرمايد و من آن را می لرزانم - . امالی الصدوق: ۲۷۸ - .

تفسير العياشی: در اين کتاب نيز حديثی شبيه به حديث بالا آمده است - . نسخه خطی - .

التهذيب: در اين کتاب نيز حديثی شبيه به حديث بالا آمده است.

**[ترجمه]

«۹»

ل، الخصال ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَبْعَثْ أَنْبِيَاءَ مُلُوكاً فِي الْأَرْضِ إِلَّا أَرْبَعَةً بَعْدَ نُوحٍ ذُو الْقَرْنَيْنِ وَ اسْمُهُ عَيَّاشٌ وَ دَاوُدُ وَ سُلَيْمَانُ وَ يُوسُفُ عليهم السلام فَأَمَّا عَيَّاشٌ فَمَلَكَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ أَمَّا دَاوُدُ فَمَلَكَ مَا بَيْنَ الشَّامَاتِ إِلَى بِلَادِ إِصْطَخْرَ وَ كَذَلِكَ مُلْكُ سُلَيْمَانَ (۴)وَ أَمَّا يُوسُفُ فَمَلَكَ مِصْرَ وَ بَرَارِيَهَا لَمْ يُجَاوِزْهَا إِلَى غَيْرِهَا (۵).

شی، تفسير العياشی عن الثمالی عنه عليه السلام مثله (۶)

قال الصدوق رحمه الله جاء هذا الخبر هكذا و الصحيح الذی أعتقده فی ذی القرنين أنه لم يكن نبيا و إنما كان عبدا صالحا

أحب الله فأحبه الله و نصح لله فنصحه الله

قال

۱- يستفاد من الحديث أن الجبال يشتبک بعضها فی بعض من تحت الأرض و هو من غرائب علم الطبيعی التی لم تکن کشفت الا جديـدا، و أمّا الملک الموکل بزلزله الأرض لا ينافی ما ثبت فی علم الطبيعی أنّها للابخره الکامنه فی جوف الأرض لان لکل عله ماديه عله مجرده علی ما ثبت فی محله علی أن کثيرا ما يعبر فی الأحاديث عن القوی المدبره بالملک.

۲- الأمالی: ۲۷۸. م.

۳- مخطوط. م.

۴- فی نسخه: کذلک کان ملک سليمان.

۵- الخصال ج ۱: ۱۱۸. م.

۶- مخطوط. م.

أمیر المؤمنین علیه السلام و فیکم مثله (۱)و ذو القرنین ملک مبعوث و لیس برسول و لا نبی کما کان طالوت (۲)

قال الله عز و جل وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكاً و قد یجوز أن یذکر فی جمله الأنبیاء من لیس بنبی کما یجوز أن یذکر فی جمله الملائکه من لیس بملک قال الله جل ثناؤه وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كانَ مِنَ الْجِنِ

.(۳)

**[ترجمه]الخصال: هشام بن سالم از شخصی که می شناخت نقل کرد: امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل تنها چهار پیامبر را پس از نوح علیه السلام به عنوان پادشاه به زمین فرستاد. آنان عبارتند از: ذوالقرنین که عیاش نام داشت، داود، سلیمان و یوسف علیهم السلام. عیاش علیه السلام بر ما بین مشرق و مغرب حکم راند. داود علیه السلام پادشاه میان شامات تا سرزمین اصطخر بود. قلمرو پادشاهی سلیمان علیه السلام نیز به همین گونه بود. یوسف علیه السلام نیز تنها بر مصر و بیابان هایش حکم راند - . الخصال ۱: ۱۱۸ - .

تفسیر العیاشی: در این تفسیر نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . نسخه خطی - .

صدوق رحمه الله می گوید: این حدیث به همین شکل نقل شده است، اما درستش به نظر من این است که ذوالقرنین، پیامبر نبود و تنها بنده ای درستکار بود. او دوستدار خداوند شد و خداوند نیز او را دوست داشت و برای خداوند خیر خواه بود و خداوند نیز برای او خیر خواه بود.

ص: ۱۸۱

امام علی علیه السلام می‌فرماید: در میان شما نیز کسی مانند ذوالقرنین وجود دارد - . یعنی در میان شما نیز کسی است که دو بار بر شاخش زده می شود. جزری در النهایه می گوید: در آن آمده است که او به امام علیه السلام فرمود: تو در بهشت، خانه‌ای داری و تو ذوالقرنین این یعنی ذوالقرنین این امت هستی. حدیث امام علی علیه السلام نیز از این جمله است. حضرت، داستان ذوالقرنین را بیان کرده و سپس فرمود: در میان شما نیز مانند ذوالقرنین وجود دارد. چنین به نظر می رسد که مقصود حضرت تنها خود ایشان بوده است؛ زیرا بر سر ایشان دو بار زده شد: یک بار در روز خندق و دیگر بار توسط ابن ملجم که خداوند او را لعنت کند. سخن جزری به پایان رسید. راغب در مفردات درباره حدیث نخست می گوید: مقصود، ذوالقرنین این امت است یعنی تو در میان آنان به مانند ذوالقرنین هستی. - . ذوالقرنین به مانند طالوت، پادشاهی فرستاده شده از سوی خداوند بود و رسول یا نبی نبود. خداوند عزوجل فرمود: « وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكا» - . بقره / ۲۴۷ -

{و پیامبرشان به آنان گفت در حقیقت خداوند طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است.} گاه جایز است نام کسی که پیامبر نیست در زمره پیامبران آورده شود، همان طور که جایز است نام کسی که فرشته نیست، در زمره فرشتگان برده شود. خداوند که یاد نیکش بلند مرتبه باد فرمود: « وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلِيسَ كانَ مِنَ الْجِن » - . کهف / ۵۰ -

{و [یـاد کن] هنگـامی را که به فرشـتگان گفـتیم آدم را سـجده کنیـد. پس [همه] جز ابلیس سـجده کردنـد که از [گروه] جن بود.} - . الخصال ۱: ۱۱۸ -

**[ترجمه]

«۱۰»

ل، الخصـال ابْنُ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ رَفَعَهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام قَالَ: مَلَکَ الْأَرْضَ کُلَّهَا أَرْبَعَهٌ مُؤْمِنَانِ وَ کَافِرَانِ فَأَمَّا الْمُؤْمِنَانِ فَسُلَیْمَانُ بْنُ دَاوُدَ وَ ذُو الْقَرْنَیْنِ وَ الْکَافِرَانِ نُمْرُودُ وَ بُخْتَنَصَّرُ وَ اسْمُ ذُو الْقَرْنَیْنِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ ضَحَّاکِ بْنِ مَعَدٍّ (۴).

**[ترجمه]الخصال: محمد بن خالد: امام صادق علیه السلام فرمود: چهار نفر بر تمام زمین حکم راندند. دو تن از آنان مؤمن و دو تن از آنان کافر بودند. آن دو مؤمن، سـلیمان بن داود علیهما السـلام و ذوالقرنین و آن دو کافر، نمرود و بخت نصّر بودند. همچنین نام ذوالقرنین عبد الله بن ضحّاک بن معد بود - . الخصال ۱: ۱۲۱-۱۲۲ - .

**[ترجمه]

«۱۱»

ع، علل الشرائع (۵)الْمُفِیدُ عَنِ ابْنِ قُولَوَیْهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنِ الثُّمَالِیِّ عَنِ الْبَاقِرِ علیه السـلام قَالَ: أَوَّلُ اثْنَیْنِ تَصَافَحَا عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ ذُو الْقَرْنَیْنِ وَ إِبْرَاهِیمُ الْخَلِیلُ اسْتَقْبَلَهُ إِبْرَاهِیمُ فَصَافَحَهُ وَ أَوَّلُ شَجَرَهٍ نَبَتَتْ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ النَّخْلَهُ.

**[ترجمه]علل الشرائع: ثمالی: امام باقر علیه السلام فرمود: نخستین کسانی که بر روی زمین با یکدیگر دست دادند، ذوالقرنین و ابراهیم خلیل علیه السـلام بودند. ابراهیم علیه السلام به استقبال او رفت و با او دست داد. همچنین نخستین درختی که بر روی زمین رویید، درخت خرما بود.

**[ترجمه]

«۱۲»

یر، بصائر الـدرجات أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی خَالِدٍ وَ أَبِی سَلَّامٍ عَنْ سَوْرَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السـلام قَالَ: إِنَّ ذَا الْقَرْنَیْنِ قَدْ خُیِّرَ السَّحَابَیْنِ وَ اخْتَارَ الذَّلُولَ وَ ذَخَرَ لِصَاحِبِکُمُ الصَّعْبَ

١- أى فيكم من يضرب على قرنه مرتين، قال الجزرىّ فى النهايه: و فيه: انه قال لعلى عليه السلام: ان لك بيتا فى الجنه و انك ذو قرنيها أى ذو قرنى الأمه؛ و منه حديث علىّ عليه السلام. و ذكر قصه ذى القرنين ثمّ قال: و فيكم مثله، فيرى انه انما عنى نفسه لانه ضرب على رأسه ضربتين: أحدهما يوم الخندق، و الأخرى ضربه ابن ملجم لعنه اللّه انتهى. و قال الراغب فى المفردات فى الحديث الأول: يعنى ذو قرنى الأمه أى انت فيهم كذى القرنين.

٢- فى نسخه: كما كان طالوت ملكا.

٣- الخصال ج ١: ١١٨. م.

۴- الخصال ج ١: ١٢١- ١٢٢. م.

۵- كذا فى النسخ و هو سهو ظاهر فان الصدوق اقدم زمانا من المفيد، و الروايه فى امالى الطوسىّ: ١٣۴. م.

قَالَ قُلْتُ وَ مَا الصَّعْبُ قَالَ مَا كَانَ مِنْ سَحَابٍ فِيهِ رَعْدٌ وَ صَاعِقَةٌ أَوْ بَرْقٌ فَصَاحِبُكُمْ (۱)يَرْكَبُهُ أَمَا إِنَّهُ سَيَرْكَبُ السَّحَابَ وَ يَرْقَى فِي الْأَسْبَابِ أَسْبَابِ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ الْأَرَضِينَ السَّبْعِ خَمْسٌ عَوَامِرُ وَ اثْنَتَانِ خَرَابَانِ (۲).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: سوره: امام باقر علیه السلام فرمود: ذوالقرنین میان انتخاب دو ابر مخيّر شد و ابر ذَلول را برگزید و ابر صَعب را برای صاحب شما اندوخت.

راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: صَعب چیست؟ حضرت پاسخ داد: ابری است که دارای رعد و صاعقه یا همان برق است. صاحب شما - . مقصود، حجت منتظر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است. از آن حدیث استنباط می شود که آن حضرت نیروهای ممکن جهان اعم از رعد، صاعقه و برق را به کار می گیرد و بر چیزی بر می نشیند که او را به آسمان می برد. او به سایر کرات معلق در آسمان می رود. تمامی این امور پس از زمانی رخ می دهد که خداوند اسباب آسمان ها و زمین یعنی علوم و قدرتی را در اختیار او قرار می دهد تا به وسیله آن بتواند به آسمان ها و زمین عروج کند. همچنین این حدیث، به امکان به کار گیری این نیروها در جهان و امکان صعود به کرات دیگر اشاره دارد. -

بر آن ابر بر می نشیند. او بر آن خواهد نشست و به سوی اسباب هفت آسمان و هفت زمین که پنج تای آنها آباد و دو تایشان ویران هستند، می رود - . بصائر الدرجات: ۲۹ - .

**[ترجمه]

«۱۳»

یر، بصائر الدرجات مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ أَبِي يَحْيَى قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ خَيَّرَ ذَا الْقَرْنَيْنِ السَّحَابَيْنِ الذَّلُولَ وَ الصَّعْبَ فَاخْتَارَ الذَّلُولَ وَ هُوَ مَا لَيْسَ فِيهِ بَرْقٌ وَ لَا رَعْدٌ وَ لَوِ اخْتَارَ الصَّعْبَ لَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ لِأَنَّ اللَّهَ ادَّخَرَهُ لِلْقَائِمِ علیه السلام (۳).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: سهل بن زیاد گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند، ذوالقرنین را میان انتخاب دو ابر ذَلول و صَعب مخيّر کرد. او ذَلول را که ابری بی رعد و برق است، برگزید. اگر ابر صَعب را بر می گزید، برایش نمی بود؛ زیرا خداوند، آن را برای حضرت قائم علیه السلام اندوخته است - . بصائر الدرجات: ۲۹ - .

**[ترجمه]

«۱۴»

سن، المحاسن ابْنُ يَزِيدَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي سَمَّاكٍ (۴)عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ فَلَمَّا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَطْلُعُ عَلى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْراً قَالَ لَمْ يَعْلَمُوا صَنْعَةَ الْبِنَاءِ (۵).

**[ترجمه]المحاسن: امام صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه {تا آنگاه که به جایگاه برآمدن خورشید رسید [خورشید] را [چنین] یافت که بر قومی طلوع می کرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم.} فرمود: آنان ساختمان سازی نمی دانستند - . در حدیث شماره ۵ گذشت که آنان لباس دوختن نمی دانستند. - .

**[ترجمه]

«۱۵»

ك، إكمال الدين الطَّالَقَانِيُّ عَنِ الْجَلُودِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ سَعِيدٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ وَ كَانَ قَارِئاً لِلْكُتُبِ قَالَ قَرَأْتُ فِي بَعْضِ كُتُبِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ كَانَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْإِسْكَنْدَرِيَّةِ وَ أُمُّهُ عَجُوزٌ مِنْ عَجَائِزِهِمْ لَيْسَ لَهَا وَلَدٌ غَيْرُهُ يُقَالُ لَهُ إِسْكَنْدَرُوسُ (۶)وَ كَانَ لَهُ أَدَبٌ وَ خُلُقٌ وَ عِفَّةٌ مِنْ وَقْتِ مَا كَانَ فِيهِ غُلَاماً (۷)إِلَى أَنْ بَلَغَ رَجُلًا وَ كَانَ رَأَى فِي الْمَنَامِ كَأَنَّهُ دَنَا مِنَ الشَّمْسِ حَتَّى أَخَذَ بِقَرْنَيْهَا شَرْقَهَا وَ غَرْبَهَا فَلَمَّا قَصَّ رُؤْيَاهُ عَلَى قَوْمِهِ سَمَّوْهُ ذَا الْقَرْنَيْنِ فَلَمَّا رَأَى

۱- یعنی الحجه المنتظر المهدی عجل اللّه تعالی فرجه الشریف، فیستفاد من الحدیث أنه علیه السلام یستخدم القوی الممکنه فی العالم من الرعد و الصاعقه و البرق، و یرکب ما یرقیه الی السماء، و یصعد الی سائر الکرات المعلقه فی السماء، کل ذلک بعد ما آتاه اللّه أسباب السماوات و الأرض أی علوما و قدره یتمکن بهما العروج فی السماوات و الأرض. و فی الحدیث ایعاز الی امکان استخدام هذه القوی العماله فی العالم، و إمکان الصعود علی کرات اخری.

۲- بصائر الدرجات: ۲۹. م.

۳- بصائر الدرجات: ۲۹. م.

۴- باللام أو بالکاف علی اختلاف.

۵- و قد تقدم فی الخبر الخامس انهم لم یعلموا صنعه الثیاب.

۶- قال الثعلبی فی وجه تسمیته بذلک: ان امها هلاله بنت ملک الروم کانت بها نتن و رائحه کریهه فاجتمع رأی أهل المعرفه فی مداواتها علی شجره یقال لها اسکندروس فلما ولدت لها غلاما فسمعته باسم الشجره التی غسلت بها و هی اسکندروس، ثمّ خفف فقیل: اسکندر.

۷- فی المصدر: من وقت کان غلاما. م.

هَذِهِ الرُّؤْيَا بَعُدَتْ هِمَّتُهُ وَ عَلَا صَوْتُهُ وَ عَزَّ فِي قَوْمِهِ وَ كَانَ أَوَّلَ مَا أَجْمَعَ عَلَيْهِ أَمْرَهُ أَنْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ دَعَا قَوْمَهُ إِلَى الْإِسْلَامِ فَأَسْلَمُوا هَيْبَةً لَهُ ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَبْنُوا لَهُ مَسْجِداً فَأَجَابُوهُ إِلَى ذَلِكَ فَأَمَرَ أَنْ يُجْعَلَ طُولُهُ أَرْبَعَمِائَةِ ذِرَاعٍ وَ عَرْضُهُ مِائَتَيْ ذِرَاعٍ وَ عَرْضُ حَائِطِهِ اثْنَيْنِ وَ عِشْرِينَ ذِرَاعاً وَ عُلُوُّهُ (۱)إِلَى السَّمَاءِ مِائَةَ ذِرَاعٍ فَقَالُوا لَهُ يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ كَيْفَ لَكَ بِخَشَبٍ يَبْلُغُ مَا بَيْنَ الْحَائِطَيْنِ فَقَالَ لَهُمْ إِذَا فَرَغْتُمْ مِنْ بُنْيَانِ الْحَائِطَيْنِ فَاكْبِسُوهُ (۲)بِالتُّرَابِ حَتَّى يَسْتَوِيَ الْكَبْسُ مَعَ حِيطَانِ الْمَسْجِدِ فَإِذَا فَرَغْتُمْ مِنْ ذَلِكَ فَرَضْتُمْ عَلَى كُلِّ رَجُلٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى قَدْرِهِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ ثُمَّ قَطَعْتُمُوهُ مِثْلَ قُلَامَةِ الظُّفُرِ (۳)وَ خَلَطْتُمُوهُ مَعَ ذَلِكَ الْكَبْسِ وَ عَمِلْتُمْ لَهُ خَشَباً مِنْ نُحَاسٍ وَ صَفَائِحَ (۴)تُذِيبُونَ ذَلِكَ وَ أَنْتُمْ مُتَمَكِّنُونَ مِنَ الْعَمَلِ كَيْفَ شِئْتُمْ عَلَى أَرْضٍ مُسْتَوِيَةٍ فَإِذَا فَرَغْتُمْ مِنْ ذَلِكَ دَعَوْتُمُ الْمَسَاكِينَ لِنَقْلِ ذَلِكَ التُّرَابِ فَيُسَارِعُونَ فِيهِ (۵)مِنْ أَجْلِ مَا فِيهِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ فَبَنَوُا الْمَسْجِدَ وَ أَخْرَجَ الْمَسَاكِينُ ذَلِكَ التُّرَابَ وَ قَدِ اسْتَقَلَّ (۶)السَّقْفُ بِمَا فِيهِ وَ اسْتَغْنَى الْمَسَاكِينُ فَجَنَّدَهُمْ أَرْبَعَةَ أَجْنَادٍ فِي كُلِّ جُنْدٍ عَشَرَةُ آلَافٍ ثُمَّ نَشَرَهُمْ فِي الْبِلَادِ وَ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِالسَّيْرِ فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ قَوْمُهُ فَقَالُوا لَهُ يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ نَنْشُدُكَ بِاللَّهِ لَا تُؤْثِرْ عَلَيْنَا بِنَفْسِكَ غَيْرَنَا فَنَحْنُ أَحَقُّ بِرُؤْيَتِكَ وَ فِينَا كَانَ مَسْقَطُ رَأْسِكَ وَ بَيْنَنَا نَشَأْتَ وَ رُبِّيتَ وَ هَذِهِ أَمْوَالُنَا وَ أَنْفُسُنَا وَ أَنْتَ الْحَاكِمُ فِيهَا وَ هَذِهِ أُمُّكَ عَجُوزٌ كَبِيرَةٌ وَ هِيَ أَعْظَمُ خَلْقِ اللَّهِ عَلَيْكَ حَقّاً فَلَيْسَ يَنْبَغِي عَلَيْكَ أَنْ تَعْصِيَهَا وَ لَا تُخَالِفَهَا فَقَالَ لَهُمْ وَ اللَّهِ إِنَّ الْقَوْلَ لَقَوْلُكُمْ وَ إِنَّ الرَّأْيَ لَرَأْيُكُمْ وَ لَكِنِّي بِمَنْزِلَةِ الْمَأْخُوذِ بِقَلْبِهِ وَ سَمْعِهِ وَ بَصَرِهِ يُقَادُ وَ يُدْفَعُ مِنْ خَلْفِهِ لَا يَدْرِي أَيْنَ يُؤْخَذُ بِهِ وَ لَا مَا يُرَادُ بِهِ وَ لَكِنْ هَلُمُّوا مَعْشَرَ قَوْمِي فَادْخُلُوا هَذَا الْمَسْجِدَ وَ أَسْلِمُوا عَنْ آخِرِكُمْ وَ لَا تُخَالِفُوا عَلَيَّ فَتَهْلِكُوا

۱- في المصدر: و طوله. م.

۲- كبس البئر طمها بالتراب، أي سواها و دفنها.

۳- قلامه الظفر: ما سقط من طرفه.

۴- في المصدر: و صفائحا من نحاس. م.

۵- في المصدر: فتسارعوا إليه لاجل. اه.

۶- أي رفع.

ثُمَّ دَعَا دِهْقَانَ (۱)الْإِسْكَنْدَرِيَّهِ فَقَالَ لَهُ اعْمُرْ مَسْجِدِی وَ عَزِّ عَنِّی أُمِّی فَلَمَّا رَأَی الدِّهْقَانُ جَزَعَ أُمِّهِ وَ طُولَ بُکَائِهَا احْتَالَ لِیُعَزِّیَهَا بِمَا أَصَابَ النَّاسَ قَبْلَهَا وَ بَعْدَهَا مِنَ الْمَصَائِبِ وَ الْبَلَاءِ فَصَنَعَ عِیداً عَظِیماً ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنُهُ أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ الدِّهْقَانَ یُؤْذِنُکُمْ أَنْ تَحْضُرُوا یَوْمَ کَذَا وَ کَذَا فَلَمَّا کَانَ ذَلِکَ الْیَوْمَ أَذَّنَ مُؤَذِّنُهُ أَسْرِعُوا (۲)وَ احْذَرُوا أَنْ یَحْضُرَ هَذَا الْعِیدَ إِلَّا رَجُلٌ قَدْ عَرِیَ مِنَ الْبَلَاءِ وَ الْمَصَائِبِ فَاحْتُبِسَ النَّاسُ کُلُّهُمْ وَ قَالُوا لَیْسَ فِینَا أَحَدٌ عَرِیَ مِنَ الْبَلَاءِ وَ الْمَصَائِبِ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ قَدْ أُصِیبَتْ بِبَلَاءٍ أَوْ بِمَوْتِ حَمِیمٍ فَسَمِعَتْ أُمُّ ذِی الْقَرْنَیْنِ فَأَعْجَبَهَا وَ لَمْ تَدْرِ مَا أَرَادَ الدِّهْقَانُ ثُمَّ إِنَّ الدِّهْقَانَ بَعَثَ مُنَادِیاً یُنَادِی فَقَالَ أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ الدِّهْقَانَ قَدْ أَمَرَکُمْ أَنْ تَحْضُرُوا یَوْمَ کَذَا وَ کَذَا وَ لَا یَحْضُرَ إِلَّا رَجُلٌ قَدِ ابْتُلِیَ وَ أُصِیبَ وَ فُجِعَ وَ لَا یَحْضُرُهُ أَحَدٌ عَرِیَ مِنَ الْبَلَاءِ فَإِنَّهُ لَا خَیْرَ فِیمَنْ لَا یُصِیبُهُ الْبَلَاءُ فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِکَ قَالَ النَّاسُ هَذَا رَجُلٌ قَدْ بَخِلَ (۳)ثُمَّ نَدِمَ وَ اسْتَحْیَا فَتَدَارَکَ أَمْرَهُ وَ مَحَا عَیْبَهُ فَلَمَّا اجْتَمَعُوا خَطَبَهُمْ ثُمَّ قَالَ إِنِّی لَمْ أَجْمَعْکُمْ لِمَا دَعَوْتُکُمْ لَهُ وَ لَکِنِّی جَمَعْتُکُمْ لِأُکَلِّمَکُمْ فِی ذِی الْقَرْنَیْنِ وَ فِیمَا فُجِعْنَا بِهِ مِنْ فَقْدِهِ وَ فِرَاقِهِ فَاذْکُرُوا آدَمَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَهُ بِیَدِهِ وَ نَفَخَ فِیهِ مِنْ رُوحِهِ وَ أَسْجَدَ لَهُ مَلَائِکَتَهُ وَ أَسْکَنَهُ جَنَّتَهُ وَ أَکْرَمَهُ بِکَرَامَهٍ لَمْ یُکْرِمْ بِهَا أَحَداً ثُمَّ ابْتَلَاهُ بِأَعْظَمِ بَلِیَّهٍ کَانَتْ فِی الدُّنْیَا وَ ذَلِکَ الْخُرُوجُ مِنَ الْجَنَّهِ وَ هِیَ الْمُصِیبَهُ الَّتِی لَا جَبْرَ لَهَا ثُمَّ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ مِنْ بَعْدِهِ بِالْحَرِیقِ وَ ابْتَلَی ابْنَهُ بِالذَّبْحِ وَ یَعْقُوبَ بِالْحُزْنِ وَ الْبُکَاءِ وَ یُوسُفَ بِالرِّقِّ وَ أَیُّوبَ بِالسُّقْمِ وَ یَحْیَی بِالذَّبْحِ وَ زَکَرِیَّا بِالْقَتْلِ وَ عِیسَی بِالْأَسْرِ وَ خَلْقاً مِنْ خَلْقِ اللَّهِ کَثِیراً لَا یُحْصِیهِمْ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ هَذَا الْکَلَامِ قَالَ لَهُمْ انْطَلِقُوا وَ عَزُّوا أُمَّ الْإِسْکَنْدَرُوسِ لِنَنْظُرَ کَیْفَ صَبْرُهَا فَإِنَّهَا أَعْظَمُ مُصِیبَهً فِی ابْنِهَا فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَیْهَا قَالُوا لَهَا هَلْ حَضَرْتِ الْجَمْعَ الْیَوْمَ وَ سَمِعْتِ الْکَلَامَ قَالَتْ لَهُمْ مَا غَابَ (۴)عَنِّی مِنْ أَمْرِکُمْ شَیْ ءٌ وَ لَا سَقَطَ عَنِّی مِنْ کَلَامِکُمْ شَیْ ءٌ وَ مَا کَانَ فِیکُمْ أَحَدٌ أَعْظَمَ مُصِیبَهً بِالْإِسْکَنْدَرُوسِ مِنِّی وَ لَقَدْ صَبَّرَنِیَ اللَّهُ وَ أَرْضَانِی وَ رَبَطَ

۱- الدهقان: رئیس اقلیم.

۲- فی المصدر: احضروا و اسرعوا اه. م.

۳- فی المصدر: قد کان بخل. م.

۴- فی المصدر: ما خفی عنی. م.

عَلَى قَلْبِی وَ إِنِّی لَأَرْجُو أَنْ یَکُونَ أَجْرِی عَلَی قَدْرِ ذَلِکَ وَ أَرْجُو لَکُمْ مِنَ الْأَجْرِ بِقَدْرِ مَا رُزِیتُمْ بِهِ مِنْ فَقْدِ أَخِیکُمْ وَ أَنْ تُؤْجَرُوا عَلَی قَدْرِ مَا نَوَیْتُمْ فِی أُمِّهِ وَ أَرْجُو أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لِی وَ لَکُمْ وَ یَرْحَمَنِی وَ إِیَّاکُمْ فَلَمَّا رَأَوْا حُسْنَ عَزَائِهَا وَ صَبْرَهَا انْصَرَفُوا عَنْهَا وَ تَرَکُوهَا وَ انْطَلَقَ ذُو الْقَرْنَیْنِ یَسِیرُ عَلَی وَجْهِهِ حَتَّی أَمْعَنَ فِی الْبِلَادِ (۱)یَؤُمُّ الْمَغْرِبَ (۲)وَ جُنُودُهُ یَوْمَئِذٍ الْمَسَاکِینُ فَأَوْحَی اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَیْهِ یَا ذَا الْقَرْنَیْنِ أَنْتَ حُجَّتِی عَلَی جَمِیعِ الْخَلَائِقِ مَا بَیْنَ الْخَافِقَیْنِ (۳)مِنْ مَطْلِعِ الشَّمْسِ إِلَی مَغْرِبِهَا وَ حُجَّتِی عَلَیْهِمْ وَ هَذَا تَأْوِیلُ رُؤْیَاکَ فَقَالَ ذُو الْقَرْنَیْنِ إِلَهِی إِنَّکَ نَدَبْتَنِی (۴)لِأَمْرٍ عَظِیمٍ لَا یُقَدِّرُ قَدْرَهُ غَیْرُکَ فَأَخْبِرْنِی عَنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ بِأَیَّهِ قَوْمٍ أُکَاثِرُهُمْ (۵)وَ بِأَیِّ عَدَدٍ أَغْلِبُهُمْ وَ بِأَیَّهِ حِیلَهٍ أَکِیدُهُمْ وَ بِأَیِّ صَبْرٍ أُقَاسِیهِمْ وَ بِأَیِّ لِسَانٍ أُکَلِّمُهُمْ وَ کَیْفَ لِی بِأَنْ أَعْرِفَ لُغَاتِهِمْ وَ بِأَیِّ سَمْعٍ أَعِی قَوْلَهُمْ وَ بِأَیِّ بَصَرٍ أَنْفُذُهُمْ (۶)وَ بِأَیَّهِ حُجَّهٍ أُخَاصِمُهُمْ وَ بِأَیِّ قَلْبٍ أَعْقِلُ عَنْهُمْ وَ بِأَیَّهِ حِکْمَهٍ أُدَبِّرُ أُمُورَهُمْ وَ بِأَیِّ حِلْمٍ أُصَابِرُهُمْ وَ بِأَیِّ قِسْطٍ أَعْدِلُ فِیهِمْ (۷)وَ بِأَیَّهِ مَعْرِفَهٍ أَفْصِلُ بَیْنَهُمْ وَ بِأَیِّ عِلْمٍ أُتْقِنُ أُمُورَهُمْ وَ بِأَیِّ عَقْلٍ أُحْصِیهِمْ وَ بِأَیِّ جُنْدٍ أُقَاتِلُهُمْ فَإِنَّهُ لَیْسَ عِنْدِی مِمَّا ذَکَرْتُ شَیْ ءٌ یَا رَبِّ فَقَوِّنِی عَلَیْهِمْ فَإِنَّکَ الرَّبُّ الرَّحِیمُ لَا تُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَا تَحْمِلُهَا إِلَّا طَاقَتَهَا فَأَوْحَی اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَیْهِ أَنِّی سَأُطَوِّقُکَ مَا حَمَّلْتُکَ وَ أَشْرَحُ لَکَ صَدْرَکَ فَتَسْمَعُ کُلَّ شَیْ ءٍ وَ أَشْرَحُ لَکَ فَهْمَکَ فَتَفْقَهُ کُلَّ شَیْ ءٍ وَ أُطْلِقُ لِسَانَکَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ وَ أُحْصِی لَکَ (۸)فَلَا یَفُوتُکَ شَیْ ءٌ وَ أَحْفَظُ عَلَیْکَ فَلَا یَعْزُبُ عَنْکَ شَیْ ءٌ وَ أَشُدُّ ظَهْرَکَ فَلَا یَهُولُکَ شَیْ ءٌ

۱- أمعن الضب فی حجره: غاب فی أقصاه.

۲- فی المصدر: فی المغرب. م.

۳- الخافقان: المشرق و المغرب.

۴- ندب فلانا للامر او الی الامر: دعاه و رشحه للقیام به و حثه علیه. ندبه الی الحرب: وجهه.

۵- فی المصدر: بأی قوه اکابرهم. م.

۶- فی نسخه و فی المصدر: انقذهم. م.

۷- فی المصدر: بینهم. م.

۸- فی المصدر: بعد قوله: بکل شی ء: و أفتح لک سمعک فتعی کل شی ء، و أکشف لک عن بصرک فتبصر کل شی ء، فأحضر لک اه. م.

وَ أَلْبِسُکَ الْهَیْبَهَ فَلَا یُرَوِّعُکَ شَیْ ءٌ وَ أَسَدِّدُ لَکَ رَأْیَکَ فَتُصِیبُ کُلَّ شَیْ ءٍ وَ أَسَخِّرُ لَکَ جَسَدَکَ فَتُحِسُّ کُلَّ شَیْ ءٍ وَ أَسَخِّرُ لَکَ النُّورَ وَ الظُّلْمَهَ وَ أَجْعَلُهُمَا جُنْدَیْنِ مِنْ جُنْدِکَ النُّورُ یَهْدِیکَ وَ الظُّلْمَهُ تَحُوطُکَ (۱)وَ تَحُوشُ عَلَیْکَ الْأُمَمَ مِنْ وَرَائِکَ فَانْطَلَقَ ذُو الْقَرْنَیْنِ بِرِسَالَهِ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَیَّدَهُ اللَّهُ بِمَا وَعَدَهُ فَمَرَّ بِمَغْرِبِ الشَّمْسِ فَلَا یَمُرُّ بِأُمَّهٍ مِنَ الْأُمَمِ إِلَّا دَعَاهُمْ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنْ أَجَابُوهُ قَبِلَ مِنْهُمْ وَ إِنْ لَمْ یُجِیبُوهُ أَغْشَاهُمُ الظُّلْمَهَ فَأَظْلَمَتْ مَدَائِنُهُمْ وَ قُرَاهُمْ وَ حُصُونُهُمْ وَ بُیُوتُهُمْ وَ مَنَازِلُهُمْ وَ أَغْشَتْ أَبْصَارَهُمْ وَ دَخَلَتْ فِی أَفْوَاهِهِمْ وَ آنَافِهِمْ (۲)وَ أَجْوَافِهِمْ فَلَا یَزَالُوا فِیهَا مُتَحَیِّرِینَ حَتَّی یَسْتَجِیبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ یَعِجُّوا إِلَیْهِ حَتَّی إِذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَ عِنْدَهَا الْأُمَّهَ الَّتِی ذَکَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتَابِهِ فَفَعَلَ بِهِمْ مَا کَانَ فَعَلَهُ بِمَنْ مَرَّ بِهِ قَبْلَهُمْ حَتَّی فَرَغَ مِمَّا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْمَغْرِبِ وَ وَجَدَ جَمْعاً وَ عَدَداً لَا یُحْصِیهِ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قُوَّهً وَ بَأْساً لَا یُطِیقُهُ إِلَّا اللَّهُ وَ أَلْسِنَهً مُخْتَلِفَهً وَ أَهْوَاءً مُتَشَتِّتَهً وَ قُلُوباً مُتَفَرِّقَهً ثُمَّ مَشَی عَلَی الظُّلْمَهِ ثَمَانِیَهَ أَیَّامٍ وَ ثَمَانَ لَیَالٍ وَ أَصْحَابُهُ یَنْظُرُونَهُ حَتَّی انْتَهَی إِلَی الْجَبَلِ الَّذِی هُوَ مُحِیطٌ بِالْأَرْضِ کُلِّهَا فَإِذَا بِمَلَکٍ مِنَ الْمَلَائِکَهِ قَابِضٍ عَلَی الْجَبَلِ وَ هُوَ یَقُولُ سُبْحَانَ رَبِّی مِنَ الْآنَ إِلَی مُنْتَهَی الدَّهْرِ سُبْحَانَ رَبِّی مِنْ أَوَّلِ الدُّنْیَا إِلَی آخِرِهَا سُبْحَانَ رَبِّی مِنْ مَوْضِعِ کَفِّی إِلَی عَرْشِ رَبِّی سُبْحَانَ رَبِّی مِنْ مُنْتَهَی الظُّلْمَهِ إِلَی النُّورِ فَلَمَّا سَمِعَ ذُو الْقَرْنَیْنِ خَرَّ سَاجِداً فَلَمْ یَرْفَعْ رَأْسَهُ حَتَّی قَوَّاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَعَانَهُ عَلَی النَّظَرِ إِلَی ذَلِکَ الْمَلَکِ فَقَالَ لَهُ الْمَلَکُ کَیْفَ قَوِیتَ یَا ابْنَ آدَمَ عَلَی أَنْ تَبْلُغَ إِلَی هَذَا الْمَوْضِعِ وَ لَمْ یَبْلُغْهُ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِ آدَمَ قَبْلَکَ قَالَ ذُو الْقَرْنَیْنِ قَوَّانِی عَلَی ذَلِکَ الَّذِی قَوَّاکَ عَلَی قَبْضِ هَذَا الْجَبَلِ- (۳)وَ هُوَ مُحِیطٌ بِالْأَرْضِ کُلِّهَا قَالَ لَهُ الْمَلَکُ صَدَقْتَ وَ لَوْ لَا هَذَا الْجَبَلُ لَانْکَفَأَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا (۴)وَ لَیْسَ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ جَبَلٌ أَعْظَمَ مِنْهُ وَ هُوَ أَوَّلُ جَبَلٍ أَسَّسَهُ اللَّهُ (۵)عَزَّ وَ جَلَّ فَرَأْسُهُ مُلْصَقٌ

۱- أی تحفظک و تعهدک.

۲- فی المصدر: أفواههم و آذانهم و أجوافهم. م.

۳- فی المصدر بعد ذلک: فأخبرنی عنک أیها الملک، قال: انی موکل بهذا الجبل و هو اه. م.

۴- أی مالت بأهلها و قلبتها.

۵- فی المصدر: اثبته اللّه. م.

بِالسَّمَاءِ الدُّنْيَا وَ أَسْفَلُهُ فِی الْأَرْضِ (۱)السَّابِعَهِ السُّفْلَی وَ هُوَ مُحِیطٌ بِهَا کَالْحَلْقَهِ وَ لَیْسَ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ مَدِینَهٌ إِلَّا وَ لَهَا عِرْقٌ إِلَی هَذَا الْجَبَلِ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یُزَلْزِلَ مَدِینَهً فَأَوْحَی إِلَیَّ فَحَرَّکْتُ الْعِرْقَ الَّذِی یَلِیهَا فَزَلْزَلْتُهَا فَلَمَّا أَرَادَ ذُو الْقَرْنَیْنِ الرُّجُوعَ قَالَ لِلْمَلَکِ أَوْصِنِی قَالَ الْمَلَکُ لَا یَهُمَّنَّکَ رِزْقُ غَدٍ وَ لَا تُؤَخِّرْ عَمَلَ الْیَوْمِ لِغَدٍ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَی مَا فَاتَکَ وَ عَلَیْکَ بِالرِّفْقِ وَ لَا تَکُنْ جَبَّاراً مُتَکَبِّراً ثُمَّ إِنَّ ذَا الْقَرْنَیْنِ رَجَعَ إِلَی أَصْحَابِهِ ثُمَّ عَطَفَ بِهِمْ نَحْوَ الْمَشْرِقِ یَسْتَقْرِی مَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْمَشْرِقِ مِنَ الْأُمَمِ فَیَفْعَلُ بِهِمْ مَا فَعَلَ بِأُمَمِ الْمَغْرِبِ قَبْلَهُمْ حَتَّی إِذَا فَرَغَ مَا بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ (۲)عَطَفَ نَحْوَ الرُّومِ الَّذِی ذَکَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتَابِهِ فَإِذَا هُوَ بِأُمَّهٍ لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلًا وَ إِذَا مَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الرُّومِ مَشْحُونٌ مِنْ أُمَّهٍ یُقَالُ لَهَا یَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ أَشْبَاهُ الْبَهَائِمِ یَأْکُلُونَ وَ یَشْرَبُونَ وَ یَتَوَالَدُونَ هُمْ ذُکُورٌ وَ إِنَاثٌ وَ فِیهِمْ مَشَابِهُ مِنَ النَّاسِ الْوُجُوهُ وَ الْأَجْسَادُ وَ الْخِلْقَهُ وَ لَکِنَّهُمْ قَدْ نُقِصُوا فِی الْأَبْدَانِ نَقْصاً شَدِیداً وَ هُمْ فِی طُولِ الْغِلْمَانِ لَیْسَ مِنْهُمْ أُنْثَی وَ لَا ذَکَرٌ یُجَاوِزُ طُولُهُ خَمْسَهَ أَشْبَارٍ وَ هُمْ عَلَی مِقْدَارٍ وَاحِدٍ فِی الْخَلْقِ وَ الصُّوَرِ عُرَاهٌ حُفَاهٌ لَا یَغْزِلُونَ وَ لَا یَلْبَسُونَ وَ لَا یَحْتَذُونَ عَلَیْهِمْ وَبَرٌ کَوَبَرِ الْإِبِلِ یُوَارِیهِمْ وَ یَسْتُرُهُمْ مِنَ الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ وَ لِکُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ أُذُنَانِ أَحَدُهُمَا ذَاتُ شَعَرٍ وَ الْأُخْرَی ذَاتُ وَبَرٍ ظَاهِرُهُمَا وَ بَاطِنُهُمَا وَ لَهُمْ مَخَالِبُ فِی مَوْضِعِ الْأَظْفَارِ وَ أَضْرَاسٌ وَ أَنْیَابٌ کَأَضْرَاسِ السِّبَاعِ وَ أَنْیَابِهَا وَ إِذَا نَامَ أَحَدُهُمْ افْتَرَشَ إِحْدَی أُذُنَیْهِ وَ الْتَحَفَ الْأُخْرَی فَتَسَعُهُ لِحَافاً (۳)وَ هُمْ یُرْزَقُونَ تِنِّینَ الْبَحْرِ (۴)کُلَّ عَامٍ یَقْذِفُهُ عَلَیْهِمُ السَّحَابُ فَیَعِیشُونَ بِهِ عَیْشاً خِصْباً وَ یَصْلُحُونَ عَلَیْهِ وَ یَسْتَمْطِرُونَهُ فِی إِبَّانِهِ (۵)کَمَا یَسْتَمْطِرُ النَّاسُ الْمَطَرَ فِی إِبَّانِ الْمَطَرِ فَإِذَا قُذِفُوا بِهِ أَخْصَبُوا وَ سَمِنُوا وَ تَوَالَدُوا وَ کَثُرُوا فَأَکَلُوا مِنْهُ حَوْلًا کَامِلًا إِلَی مِثْلِهِ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ وَ لَا

۱- فی نسخه: و أسفله بالارض.

۲- فی نسخه: مما بین المشرق و المغرب.

۳- قد عرفت فی اول الحدیث ان عبد اللّه بن سلیمان أخذ الحدیث عن کتب الاقدمین و الحدیث و کل ما فیه من الغرابه فعهدته علیه و علی تلک الکتب، و لیس الحدیث مرویا عن أئمتنا علیهم السلام.

۴- فی نسخه: نون، و التنین کسجین: الحوت، الحیه العظیمه.

۵- فی نسخه: فی أیامه. و إبان الشی ء: اوله. حینه.

يَأْكُلُونَ مَعَهُ شَيْئاً غَيْرَهُ وَ هُمْ لَا يُحْصِي عَدَدَهُمْ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِي خَلَقَهُمْ وَ إِذَا أَخْطَأَهُمُ التِّنِّينُ قُحِطُوا وَ أَجْدَبُوا وَ جَاعُوا وَ انْقَطَعَ النَّسْلُ وَ الْوَلَدُ وَ هُمْ يَتَسَافَدُونَ- (١)كَمَا تَتَسَافَدُ الْبَهَائِمُ عَلَى ظَهْرِ الطَّرِيقِ وَ حَيْثُ مَا الْتَقَوْا فَإِذَا أَخْطَأَهُمُ التِّنِّينُ جَاعُوا وَ سَاحُوا فِي الْبِلَادِ فَلَا يَدَعُونَ شَيْئاً أَتَوْا عَلَيْهِ إِلَّا أَفْسَدُوهُ وَ أَكَلُوهُ فَهُمْ أَشَدُّ فَسَاداً فِيمَا أَتَوْا عَلَيْهِ مِنَ الْأَرْضِ مِنَ الْجَرَادِ وَ الْبَرَدِ وَ الْآفَاتِ كُلِّهَا وَ إِذَا أَقْبَلُوا مِنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ جَلَا أَهْلُهَا عَنْهَا وَ خَلَّوْهَا وَ لَيْسَ يُغْلَبُونَ وَ لَا يُدْفَعُونَ حَتَّى لَا يَجِدُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ مَوْضِعاً لِقَدَمِهِ وَ لَا يَخْلُو لِلْإِنْسَانِ قَدْرُ مَجْلِسِهِ وَ لَا يَدْرِي أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ كَمْ مِنْ أَوَّلِهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ وَ لَا يَسْتَطِيعُ شَيْ ءٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَدْنُوَ مِنْهُمْ نَجَاسَةً وَ قَذَراً وَ سُوءَ حِلْيَةٍ فَبِهَذَا غَلَبُوا وَ لَهُمْ حِسٌّ وَ حَنِينٌ إِذَا أَقْبَلُوا إِلَى الْأَرْضِ يُسْمَعُ حِسُّهُمْ مِنْ مَسِيرَهِ مِائَةِ فَرْسَخٍ لِكَثْرَتِهِمْ كَمَا يُسْمَعُ حِسُّ الرِّيحِ الْبَعِيدَهِ أَوْ حِسُّ الْمَطَرِ الْبَعِيدِ وَ لَهُمْ هَمْهَمَةٌ إِذَا وَقَعُوا فِي الْبِلَادِ كَهَمْهَمَهِ النَّحْلِ إِلَّا أَنَّهُ أَشَدُّ وَ أَعْلَى صَوْتاً يَمْلَأُ الْأَرْضَ حَتَّى لَا يَكَادُ أَحَدٌ يَسْمَعُ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ الْهَمْهَمَهِ شَيْئاً وَ إِذَا أَقْبَلُوا إِلَى الْأَرْضِ حَاشُوا وُحُوشَهَا وَ سِبَاعَهَا حَتَّى لَا يَبْقَى فِيهَا شَيْ ءٌ مِنْهَا وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُمْ يَمْلَئُونَ مَا بَيْنَ أَقْطَارِهَا وَ لَا يَتَخَلَّفُ وَرَاءَهُمْ مِنْ سَاكِنِ الْأَرْضِ شَيْ ءٌ فِيهِ رُوحٌ إِلَّا اجْتَلَبُوهُ (٢)مِنْ قِبَلِ أَنَّهُمْ أَكْثَرُ مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ وَ أَمْرُهُمْ عَجَبٌ مِنَ الْعَجَبِ وَ لَيْسَ مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا وَ قَدْ عَرَفَ مَتَى يَمُوتُ وَ ذَلِكَ مِنْ قِبَلِ أَنَّهُ لَا يَمُوتُ مِنْهُمْ ذَكَرٌ حَتَّى يُولَدَ لَهُ أَلْفُ وَلَدٍ وَ لَا يَمُوتُ مِنْهُمْ أُنْثَى حَتَّى تَلِدَ أَلْفَ وَلَدٍ فَبِذَلِكَ عَرَفُوا آجَالَهُمْ فَإِذَا وَلَدُوا الْأَلْفَ بَرَزُوا لِلْمَوْتِ وَ تَرَكُوا طَلَبَ مَا كَانُوا فِيهِ مِنَ الْمَعِيشَهِ وَ الْحَيَاهِ فَتِلْكَ قِصَّتُهُمْ مِنْ يَوْمِ خَلَقَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى يَوْمِ يُفْنِيهِمْ (٣)ثُمَّ إِنَّهُمْ أَجْفَلُوا (۴)فِي زَمَانِ ذِي الْقَرْنَيْنِ يَدُورُونَ أَرْضاً أَرْضاً مِنَ الْأَرَضِينَ وَ أُمَّةً أُمَّةً مِنَ الْأُمَمِ وَ هُمْ إِذَا تَوَجَّهُوا الْوَجْهَ لَمْ يَعْدِلُوا عَنْهُ أَبَداً وَ لَا يَنْصَرِفُوا يَمِيناً وَ شِمَالًا (۵)

۱- أي يجامعون.

۲- في المصدر: الا احتلفوه اجتلبوه خ ل اجتلبوه أي جاءوا به. و اختلفوا: أخذه من خلفه. و اختلف الى المكان: تردد.

۳- في نسخه: إلى يوم القيامه يفنيهم.

۴- في المصدر: جعلوا م.

۵- في نسخه: و لا شمالا.

وَ لَا يَلْتَفِتُوا فَلَمَّا أَحَسَّتْ تِلْكَ الْأُمَمُ بِهِمْ وَ سَمِعُوا هَمْهَمَتَهُمْ اسْتَغَاثُوا بِذِی الْقَرْنَیْنِ وَ ذُو الْقَرْنَیْنِ یَوْمَئِذٍ نَازِلٌ فِی نَاحِیَتِهِمْ وَ اجْتَمَعُوا إِلَیْهِ فَقَالُوا یَا ذَا الْقَرْنَیْنِ إِنَّهُ قَدْ بَلَغَنَا مَا آتَاکَ اللَّهُ مِنَ الْمُلْکِ وَ السُّلْطَانِ وَ مَا أَلْبَسَکَ اللَّهُ مِنَ الْهَیْبَهِ وَ مَا أَیَّدَکَ بِهِ مِنْ جُنُودِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ مِنَ النُّورِ وَ الظُّلْمَهِ وَ إِنَّا جِیرَانُ یَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ وَ لَیْسَ بَیْنَنَا وَ بَیْنَهُمْ سِوَی هَذِهِ الْجِبَالِ وَ لَیْسَ لَهُمْ إِلَیْنَا طَرِیقٌ إِلَّا مِنْ هَذَیْنِ الصَّدَفَیْنِ لَوْ مَالُوا عَلَیْنَا أَجْلَوْنَا مِنْ بِلَادِنَا (۱)لِکَثْرَتِهِمْ حَتَّی لَا یَکُونُ لَنَا فِیهَا قَرَارٌ وَ هُمْ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ کَثِیرٌ فِیهِمْ مَشَابِهُ مِنَ الْإِنْسِ وَ هُمْ أَشْبَاهُ الْبَهَائِمِ یَأْکُلُونَ الْعُشْبَ وَ یَفْرِسُونَ (۲)الدَّوَابَّ وَ الْوُحُوشَ کَمَا تَفْتَرِسُهَا السِّبَاعُ وَ یَأْکُلُونَ حَشَرَاتِ الْأَرْضِ کُلَّهَا مِنَ الْحَیَّاتِ وَ الْعَقَارِبِ وَ کُلَّ ذِی رُوحٍ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَیْسَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقٌ یَنْمُو نِمَاهُمْ وَ زِیَادَتَهُمْ وَ لَا نَشُکُّ أَنَّهُمْ یَمْلَئُونَ الْأَرْضَ (۳)وَ یُجْلُونَ أَهْلَهَا مِنْهَا وَ یُفْسِدُونَ وَ نَحْنُ نَخْشَی کُلَّ وَقْتٍ أَنْ یَطْلُعَ عَلَیْنَا أَوَائِلُهُمْ مِنْ هَذَیْنِ الْجَبَلَیْنِ وَ قَدْ آتَاکَ اللَّهُ مِنَ الْحِیلَهِ وَ الْقُوَّهِ مَا لَمْ یُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعَالَمِینَ فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجاً عَلی أَنْ تَجْعَلَ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ سَدًّا قالَ ما مَکَّنِّی فِیهِ رَبِّی خَیْرٌ فَأَعِینُونِی بِقُوَّهٍ أَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ رَدْماً آتُونِی زُبَرَ الْحَدِیدِ قَالُوا وَ مِنْ أَیْنَ لَنَا مِنَ الْحَدِیدِ وَ النُّحَاسِ مَا یَسَعُ هَذَا الْعَمَلَ الَّذِی تُرِیدُ أَنْ تَعْمَلَ قَالَ إِنِّی سَأَدُلُّکُمْ عَلَی مَعْدِنِ الْحَدِیدِ وَ النُّحَاسِ فَضَرَبَ لَهُمْ فِی جَبَلَیْنِ حَتَّی فَتَقَهُمَا وَ اسْتَخْرَجَ مِنْهُمَا مَعْدِنَیْنِ مِنَ الْحَدِیدِ وَ النُّحَاسِ قَالُوا بِأَیِّ قُوَّهٍ نَقْطَعُ الْحَدِیدَ وَ النُّحَاسَ فَاسْتَخْرَجَ لَهُمْ مَعْدِناً آخَرَ مِنْ تَحْتِ الْأَرْضِ یُقَالُ لَهُ السَّامُورُ (۴)وَ هُوَ أَشَدُّ شَیْ ءٍ بَیَاضاً (۵)وَ لَیْسَ شَیْ ءٌ مِنْهُ یُوضَعُ عَلَی شَیْ ءٍ إِلَّا ذَابَ تَحْتَهُ فَصَنَعَ لَهُمْ مِنْهُ أَدَاهً یَعْمَلُونَ بِهَا وَ بِهِ قَطَعَ سُلَیْمَانُ بْنُ دَاوُدَ علیه السلام أَسَاطِینَ بَیْتِ الْمَقْدِسِ وَ صُخُورَهُ جَاءَتْ بِهِ الشَّیَاطِینُ مِنْ تِلْکَ الْمَعَادِنِ فَجَمَعُوا مِنْ ذَلِکَ مَا اکْتَفَوْا بِهِ فَأَوْقَدُوا عَلَی الْحَدِیدِ حَتَّی صَنَعُوا مِنْهُ زُبَراً مِثْلَ الصُّخُورِ فَجَعَلَ حِجَارَتَهُ

۱- فی المصدر بعد قوله: الصدفین: و لو ینسلون اجلونا عن بلادنا اه. م.

۲- فی المصدر: یأکلون من العشب و یفترسون اه. م.

۳- فی المصدر: و لیس ممّا خلق اللّه جلّ جلاله خلق ینمو نماهم فی العام الواحد فان کانت لهم اه.

۴- السامور: الالماس.

۵- فی المصدر: اشد بیاضا من الثلج. م.

مِنْ حدِيدٍ (۱)ثُمَّ أَذَابَ النُّحَاسَ فَجَعَلَهُ كَالطِّينِ لِتِلْکَ الْحِجَارَهِ ثُمَّ بَنَی وَ قَاسَ مَا بَیْنَ الصَّدَفَیْنِ فَوَجَدَهُ ثَلَاثَهَ أَمْیَالٍ فَحَفَرَ لَهُ أَسَاساً حَتَّی کَادَ یَبْلُغُ الْمَاءَ وَ جَعَلَ عَرْضَهُ مِیلًا وَ جَعَلَ حَشْوَهُ زُبَرَ الْحَدِیدِ وَ أَذَابَ النُّحَاسَ فَجَعَلَهُ خِلَالَ الْحَدِیدِ فَجَعَلَ طَبَقَهً (۲)مِنْ نُحَاسٍ وَ أُخْرَی مِنْ حَدِیدٍ حَتَّی سَاوَی الرَّدْمَ بِطُولِ الصَّدَفَیْنِ فَصَارَ کَأَنَّهُ بُرْدُ حِبَرَهٍ مِنْ صُفْرَهِ النُّحَاسِ وَ حُمْرَتِهِ وَ سَوَادِ الْحَدِیدِ فَیَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ یَنْتَابُونَهُ (۳)فِی کُلِّ سَنَهٍ مَرَّهً وَ ذَلِکَ أَنَّهُمْ یَسِیحُونَ فِی بِلَادِهِمْ حَتَّی إِذَا وَقَعُوا إِلَی الرَّدْمِ حَبَسَهُمْ فَرَجَعُوا یَسِیحُونَ فِی بِلَادِهِمْ فَلَا یَزَالُونَ کَذَلِکَ حَتَّی تَقْرُبَ السَّاعَهُ وَ یَجِیءَ أَشْرَاطُهَا (۴)فَإِذَا جَاءَ أَشْرَاطُهَا وَ هُوَ قِیَامُ الْقَائِمِ عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ فَتَحَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمْ وَ ذَلِکَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّی إِذا فُتِحَتْ یَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ کُلِّ حَدَبٍ یَنْسِلُونَ فَلَمَّا فَرَغَ ذُو الْقَرْنَیْنِ مِنْ عَمَلِ السَّدِّ انْطَلَقَ عَلَی وَجْهِهِ فَبَیْنَا هُوَ یَسِیرُ وَ جُنُودَهُ إِذْ مَرَّ عَلَی شَخْصٍ یُصَلِّی فَوَقَفَ عَلَیْهِ (۵)حَتَّی انْصَرَفَ مِنْ صَلَاتِهِ فَقَالَ لَهُ ذُو الْقَرْنَیْنِ کَیْفَ لَمْ یَرُعْکَ مَا حَضَرَکَ مِنَ الْجُنُودِ قَالَ کُنْتُ أُنَاجِی مَنْ هُوَ أَکْثَرُ جُنُوداً مِنْکَ وَ أَعَزُّ سُلْطَاناً وَ أَشَدُّ قُوَّهً وَ لَوْ صَرَفْتُ وَجْهِی إِلَیْکَ لَمْ أُدْرِکْ حَاجَتِی قِبَلَهُ فَقَالَ لَهُ ذُو الْقَرْنَیْنِ هَلْ لَکَ أَنْ تَنْطَلِقَ مَعِی فَأُوَاسِیَکَ بِنَفْسِی وَ أَسْتَعِینَ بِکَ عَلَی بَعْضِ أُمُورِی قَالَ نَعَمْ إِنْ ضَمِنْتَ لِی أَرْبَعَ خِصَالٍ نَعِیماً لَا یَزُولُ وَ صِحَّهً لَا سُقْمَ فِیهَا وَ شَبَاباً لَا هَرَمَ مَعَهُ وَ حَیَاهً لَا مَوْتَ مَعَهَا فَقَالَ لَهُ ذُو الْقَرْنَیْنِ وَ أَیُّ مَخْلُوقٍ یَقْدِرُ عَلَی هَذِهِ الْخِصَالِ قَالَ فَإِنِّی مَعَ مَنْ یَقْدِرُ عَلَی هَذِهِ الْخِصَالِ وَ یَمْلِکُهَا وَ إِیَّاکَ ثُمَّ مَرَّ بِرَجُلٍ عَالِمٍ فَقَالَ لِذِی الْقَرْنَیْنِ أَخْبِرْنِی عَنْ شَیْئَیْنِ مُنْذُ خَلَقَهُمَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَائِمَیْنِ وَ عَنْ شَیْئَیْنِ جَارِیَیْنِ وَ شَیْئَیْنِ مُخْتَلِفَیْنِ وَ شَیْئَیْنِ مُتَبَاغِضَیْنِ فَقَالَ ذُو الْقَرْنَیْنِ أَمَّا الشَّیْئَانِ الْقَائِمَانِ فَالسَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ أَمَّا الشَّیْئَانِ الْجَارِیَانِ فَالشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ أَمَّا الشَّیْئَانِ الْمُخْتَلِفَانِ فَاللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ أَمَّا الشَّیْئَانِ الْمُتَبَاغِضَانِ فَالْمَوْتُ وَ الْحَیَاهُ فَقَالَ انْطَلِقْ فَإِنَّکَ

۱- فی نسخه: فجعلن حجارته من حدید.

۲- فی المصدر: فصنع طبقه اه. م.

۳- أی یأتونه مره بعد اخری. و فی نسخه: یتناوبونه.

۴- أی علائمها.

۵- فی المصدر: فوقف علیه بجنوده. م.

عَالِمٌ فَانْطَلَقَ ذُو الْقَرْنَيْنِ يَسِيرُ فِي الْبِلَادِ حَتَّى مَرَّ بِشَيْخٍ يُقَلِّبُ جَمَاجِمَ الْمَوْتَى فَوَقَفَ عَلَيْهِ بِجُنُودِهِ فَقَالَ أَخْبِرْنِي أَيُّهَا الشَّيْخُ لِأَيِّ شَيْءٍ تُقَلِّبُ هَذِهِ الْجَمَاجِمَ قَالَ لِأَعْرِفَ الشَّرِيفَ مِنَ الْوَضِيعِ فَمَا عَرَفْتُ وَ إِنِّي لَأُقَلِّبُهَا عِشْرِينَ سَنَةً (۱)فَانْطَلَقَ ذُو الْقَرْنَيْنِ وَ تَرَكَهُ وَ قَالَ مَا أَرَاكَ عَنَيْتَ بِهَذَا أَحَداً غَيْرِي فَبَيْنَا هُوَ يَسِيرُ إِذْ وَقَعَ إِلَى الْأُمَّةِ الْعَالِمَةِ الَّذِينَ مِنْهُمْ قَوْمُ مُوسَى الَّذِينَ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ فَوَجَدَ أُمَّةً مُقْسِطَةً (۲)عَادِلَةً يُقْسِمُونَ بِالسَّوِيَّةِ وَ يَحْكُمُونَ بِالْعَدْلِ وَ يَتَوَاسَوْنَ وَ يَتَرَاحَمُونَ حَالُهُمْ وَاحِدَةٌ وَ كَلِمَتُهُمْ وَاحِدَةٌ وَ قُلُوبُهُمْ مُؤْتَلِفَةٌ وَ طَرِيقَتُهُمْ مُسْتَقِيمَةٌ وَ سِيرَتُهُمْ جَمِيلَةٌ وَ قُبُورُ مَوْتَاهُمْ فِي أَفْنِيَتِهِمْ وَ عَلَى أَبْوَابِ دُورِهِمْ لَيْسَ لِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابٌ وَ لَيْسَ عَلَيْهِمْ أُمَرَاءُ وَ لَيْسَ بَيْنَهُمْ قُضَاةٌ وَ لَيْسَ فِيهِمْ أَغْنِيَاءُ وَ لَا مُلُوكٌ وَ لَا أَشْرَافٌ وَ لَا يَتَفَاوَتُونَ وَ لَا يَتَفَاضَلُونَ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ وَ لَا يَتَنَازَعُونَ وَ لَا يَسْتَبُّونَ وَ لَا يَقْتَتِلُونَ وَ لَا تُصِيبُهُمُ الْآفَاتُ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ مِنْ أَمْرِهِمْ مُلِئَ مِنْهُمْ عَجَباً فَقَالَ لَهُمْ أَيُّهَا الْقَوْمُ أَخْبِرُونِي خَبَرَكُمْ فَإِنِّي قَدْ دُرْتُ فِي الْأَرْضِ شَرْقَهَا وَ غَرْبَهَا وَ بَرَّهَا وَ بَحْرَهَا وَ سَهْلَهَا وَ جَبَلَهَا وَ نُورَهَا وَ ظُلْمَتَهَا فَلَمْ أَرَ مِثْلَكُمْ فَأَخْبِرُونِي مَا بَالُ قُبُورِكُمْ عَلَى أَبْوَابِ أَفْنِيَتِكُمْ قَالُوا فَعَلْنَا ذَلِكَ عَمْداً لِئَلَّا نَنْسَى الْمَوْتَ وَ لَا يَخْرُجَ ذِكْرُهُ مِنْ قُلُوبِنَا قَالَ فَمَا بَالُ بُيُوتِكُمْ لَيْسَ عَلَيْهَا أَبْوَابٌ قَالُوا لَيْسَ فِينَا لِصٌّ وَ لَا خَائِنٌ وَ لَيْسَ فِينَا إِلَّا أَمِينٌ قَالَ فَمَا بَالُكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ أُمَرَاءُ قَالُوا إِنَّا لَا نَتَظَالَمُ قَالَ فَمَا بَالُكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ حُكَّامٌ قَالُوا إِنَّا لَا نَخْتَصِمُ قَالَ فَمَا بَالُكُمْ لَيْسَ فِيكُمْ مُلُوكٌ قَالُوا لِأَنَّا لَا نَتَكَاثَرُ قَالَ فَمَا بَالُكُمْ لَيْسَ فِيكُمْ أَشْرَافٌ قَالُوا لِأَنَّا لَا نَتَنَافَسُ قَالَ فَمَا بَالُكُمْ لَا تَتَفَاضَلُونَ وَ لَا تَتَفَاوَتُونَ (۳) قَالُوا مِنْ قِبَلِ أَنَا مُتَوَاسُونَ مُتَرَاحِمُونَ قَالَ فَمَا بَالُكُمْ لَا تُنَازِعُونَ وَ لَا تَخْتَصِمُونَ قَالُوا مِنْ قِبَلِ أُلْفَةِ قُلُوبِنَا وَ صَلَاحِ ذَاتِ بَيْنِنَا قَالَ فَمَا بَالُكُمْ لَا تَسْتَبُّونَ وَ لَا تَقْتَتِلُونَ قَالُوا مِنْ قِبَلِ أَنَّا غَلَبْنَا طَبَائِعَنَا بِالْعَزْمِ وَ سَنَنَّا أَنْفُسَنَا بِالْحِلْمِ قَالَ فَمَا بَالُكُمْ كَلِمَتُكُمْ وَاحِدَةٌ وَ طَرِيقَتُكُمْ مُسْتَقِيمَةٌ قَالُوا مِنْ قِبَلِ أَنَّا لَا نَتَكَاذَبُ وَ لَا نَتَخَادَعُ وَ لَا يَغْتَابُ بَعْضُنَا بَعْضاً قَالَ فَأَخْبِرُونِي لِمَ لَيْسَ فِيكُمْ فَقِيرٌ وَ لَا مِسْكِينٌ قَالُوا مِنْ قِبَلِ أَنَّا نَقْسِمُ بِالسَّوِيَّةِ قَالَ فَمَا بَالُكُمْ لَيْسَ

ص: ۱۹۲

۱- في المصدر: منذ عشرين سنه. م.

۲- أي عادله.

۳- في المصدر: و لا تتناوبون. م.

فِيكَمْ فَظٌّ وَ لَا غَلِيظٌ قَالُوا مِنْ قِبَلِ الـذَّلِّ وَ التَّوَاضُعِ قَالَ فَلِمَ جَعَلَكَمُ اللَّهُ أَطْوَلَ النَّاسِ أَعْمَاراً قَالُوا مِنْ قِبَلِ أَنَّا نَتَعَاطَى الْحَقَّ وَ نَحْكَمُ بِالْعَدْلِ قَالَ فَمَا بَالُكُمْ لَا تُقْحَطُونَ قَالُوا مِنْ قِبَلِ أَنَّا لَا نَغْفُلُ عَنِ الِاسْتِغْفَارِ قَالَ فَمَا بَالُكُمْ لَا تَحْزَنُونَ قَالُوا مِنْ قِبَلِ أَنَّا وَطَّنَّا أَنْفُسَنَا عَلَى الْبَلَاءِ وَ حَرَصْنَا عَلَيْهِ فَعَزَّيْنَا أَنْفُسَنَا (۱)قَالَ فَمَا بَالُكُمْ لَا تُصِيبُكُمُ الْآفَاتُ قَالُوا مِنْ قِبَلِ أَنَّا لَا نَتَوَكَّلُ عَلَى غَيْرِ اللَّهِ وَ لَا نَسْتَمْطِرُ بِالْأَنْوَاءِ وَ النُّجُوم (۲)وَ قَالَ حَدِّثُونِي أَيُّهَا الْقَوْمُ أَ هَكَذَا وَجَدْتُمْ آبَاءَكُمْ يَفْعَلُونَ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا يَرْحَمُونَ مِسْكِينَهُمْ وَ يُوَاسُونَ فَقِيرَهُمْ وَ يَعْفُونَ عَمَّنْ ظَلَمَهُمْ وَ يُحْسِنُونَ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمُسِيئِهِمْ وَ يَصِلُونَ أَرْحَامَهُمْ وَ يُؤَدُّونَ أَمَانَاتِهِمْ وَ يَصْدُقُونَ وَ لَا يَكْذِبُونَ فَأَصْلَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمْ بِذَلِكَ أَمْرَهُمْ فَأَقَامَ عِنْدَهُمْ ذُو الْقَرْنَيْنِ حَتَّى قُبِضَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهِمْ عُمُرٌ وَ كَانَ قَدْ بَلَغَ السِّنَّ فَأَدْرَكَهُ الْكِبَرُ وَ كَانَ عِدَّةُ مَا سَارَ فِي الْبِلَادِ مِنْ يَوْمَ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى يَوْمَ قُبِضَ خَمْسَمِائَةِ عَامٍ (۳).

**[ترجمه]کمال الدین: عبد الله بن سلیمان که کتاب خوان بود، می گوید: در یکی از کتاب های آسمانی خوانده‌ام که ذوالقرنین، مردی از اهالی اسکندریه بود و مادرش پیر زنی از پیرزن های آن جا بود که همین یک فرزند را داشت. نام این فرزند، اسکندروس – . ثعلبی درباره دلیل نامیده شدن اسکندروس بدین نام می گوید: مادر اسکندروس، هلاله دختر پادشاه روم بود. او بوی بدی می داد. اهل دانش درباره درمان او بر درختی با نام اسکندروس اتفاق نظر یافتند. وقتی صاحب فرزند پسر شد، فرزندش را به نام آن درختی نامید که با آن شستشو کرد که همان اسکندروس بود. سپس در این نام تخفیف ایجاد و تبدیل به اسکندر شد. –

بود. او از زمانی که پسر بچه ای بیش نبود تا رسیدن به سن بزرگسالی مؤدب، خوش اخلاق و پاکدامن بود. وی در خواب دیده بود که به خورشید نزدیک می شود تا این که با دو شاخ خورشید سمت شرق و غرب آن را می گیرد. وقتی رؤیایش را برای قومش بازگو کرد آنان او را ذوالقرنین نامیدند.

ص: ۱۸۳

او با دیدن این رؤیا همت بلندی یافت و در میان قومش نفوذ و عزت پیدا کرد. نخستین چیزی که کارش را بر روی آن متمرکز کرد، این بود که گفت: برای خداوند عزوجل اسلام آوردم. سپس قومش را به اسلام فراخواند و آنان نیز از روی هیبت و جلال او اسلام آوردند. سپس به آنان دستور داد تا برایش مسجدی بنا نهند. آنان نیز دستور او را اجابت کردند. او دستور داد که طول آن مسجد ۴۰۰ ذراع، عرضش ۲۰۰ ذراع، عرض دیوارش ۲۲ ذراع و ارتفاعش به سوی آسمان ۱۰۰ ذراع باشد. آنان به او گفتند: ای ذوالقرنین، چگونه می خواهی فاصله میان دو دیوار را با چوب بپوشانی؟ او به آنان گفت: وقتی کار ساخت دیوار ها را به پایان رساندید، چوب را با خاک

بپوشانید تا آن چوبِ اندود شده با خاک با دیوار های مسجد برابر شود. وقتی این کار را نیز به پایان رساندید هر مرد از مردان مؤمن باید به اندازه توان خود زر و سیم بیاورد. سپس باید آن را به مانند تراشه های ناخن ریز ریز کنید و با آن خاک مخلوط سازید و برای آن چوبی از مس و ورقه های گداخته بسازید. شما می توانید این کار را در هر نقطه از زمین صاف که خواستید انجام دهید. وقتی این کار را به پایان رساندید، مردمان نیازمند را برای انتقال آن خاک فرا بخوانید؛ چرا که آنان به دلیل زر و سیمی که در آن خاک است برای انتقال آن می شتابند.

آنـان مسـجد را بنـا نهادنـد و مردم نیازمنـد، آن خـاک را بیرون کشـیدند و سـقف مسـجد بـا آنچه که در آن به کار رفته بود، برافراشـته شد و آن مردم نیازمند نیز بی نیاز گردیدند. ذوالقرنین آنان را در چهار لشـکر ده هزار نفره بسیج کرد. سپس آنان را در سراسـر آن سـرزمین پراکند و با خود سـخن از سـفر گفت. قوم او کنارش گرد آمدند و به او گفتند: ای ذوالقرنین، تو را به خداونـد سوگند می‌دهیم که دیگران را نسـبت به در اختیار داشـتنت بر ما ترجیح ندهی؛ زیرا ما شایسـته تر از دیگران به دیدن رویت هستیم و زادگـاهت در میـان مـا بوده است و در میـان مـا بالیـدی و پرورش یافتی و این، مال و جان ماست که تو در آن حکم می رانی. همچنین این، مادر پیر توست که بیش از هر کس دیگری بر گردن تو حق دارد. بنابراین شایسته نیست که از او نافرمانی کنی و با او مخالفت ورزی. ذوالقرنین به آنان گفت: به خداوند سوگند، سـخن و نظر شـما بر من حجت است، اما من به سان کسـی هسـتم که قلب، گوش و چشـمش را ربوده اند و از جای دیگری هدایت و به جلو رانده می شود و نمی داند که کجا و با چه هدفی می رود. اما ای قوم من، بیایید وارد این مسجد شوید و همگی فرمانبردار باشید و از مخالفت با من بپرهیزید که هلاک خواهید شد.

ص: ۱۸۴

سپس ذوالقرنین، فرمانـدار اسـکندریه را فراخوانـد و به او گفت: مسـجدم را آبـاد و به جـای من مادرم را عزیز بـدار. وقتی آن فرمانـدار بی تـابی مـادر ذوالقرنین وگریه های طولانی اش را دیـد، ترفنـدی به کار برد تا او را با شـنیدن مصائب و بلایایی که مردم پیش و پس از او بدآنها دچار شده و می شوند، تسـکین دهد؛ از این رو جشن بزرگی ترتیب داد. سپس منادی اش بانگ برآورد که ای مردم، فرمانـدار اسـکندریه شـما را فرا می خوانـد که در فلاـن روز حضور به هم رسانیـد. بـا فرارسـیدن آن روز منادی او بانگ برآورد که بشـتابید و بر حـذر باشـید که تنها آنانی که تا به حال مصـیبت ندیـده و گرفتار بلا نشـده اند در این جشن حاضر شوند؛ از این رو تمامی مردم در خانه خود ماندند و گفتند: در بین ما کسی نیست که از مصائب و بلا در

امان مانده باشد؛ چرا که تمامی ما به بلا یا مرگ انسانی صـمیمی دچار شده ایم. مادر ذوالقرنین به این سخنان گوش داد و آن را پسندید و ندانست که فرماندار اسکندریه چه هدفی دارد.

سپس آن فرماندار منادی خود را فرستاد تا بانگ برآورد که ای مردم، فرماندار به شما دستور داده است تا در فلان روز حضور به هم رسانید و از میان شـما تنها باید کسانی حاضـر شوند که بیشتر دچار بلا شده و مصـیبت زده باشند و کسی که دچار بلا و مصـیبت نشـده نبایـد حاضـر شود. وقتی منادی این کار را کرد، مردم گفتنـد: این فرمانـدار، مردی است که بخل ورزیده است. سپس از کار خود پشیمان شـده و حیا ورزیـده است؛ از این رو در پی جبران کار خود برآمده و عیبش را پوشانده است. وقتی مردم گرد آمدنـد او خطـاب به آنـان گفت: من شـما را به خـاطر چیزی که برایش فراخوانـده ام در این جا گرد هم نیاورده ام. دلیل این کار من آن بود تا با شما درباره ذوالقرنین و مصیبت از دست دادن او و دوری اش سخن گویم. آدم علیه السلام را به یاد آوریـد که خداونـد، او را با دست خود آفریـد و از روح خود در او دمیـد و فرشـتگانش را به سـجده بر او واداشت. او آدم علیـه السـلام را در بهشـت خـود منزل داد و او را بـا کرامت و بزرگی ای بزرگ داشت که تـا به حـال هیـچ کس دیگری را به آنگونه بزرگ نداشـته بود. سـپس او را دچـار بزرگترین بلاـ در دنیـا کرد که همـان بیرون رفتن از بهشت و جبران ناپـذیر بود. سپس ابرایم علیه السـلام را به آتش، پسرش را به سر بریده شدن، یعقوب علیه السلام را به اندوه و گریه، یوسف علیه السلام را

به بندگی، ایوب علیه السلام را به بیماری، یحیی علیه السلام را به سر بریده شدن، زکریا علیه السلام را به کشته شدن، عیسی علیه السلام را به اسارت و افراد بی شماری از خلق خود را مبتلا کرد که شمار آنان را تنها خود او می داند.

وقتی فرماندار این سخن خود را به پایان رساند، به آنان گفت: بروید و مادر اسکندروس را عزیز بدارید تا ببینیم چگونه شکیبایی می ورزد؛ چرا که او درباره پسرش به بزرگترین مصیبت دچار شده است. وقتی آنان نزد مادر اسکندروس رفتند، به او گفتند: آیا امروز در میان جمعیت حاضر شده ای و آن سخن را شنیده ای؟ او پاسخ داد: هیچ چیز از کار شما از من پنهان نمانده است و با شنیدن سخن شما مقداری از غم و اندوهم کاسته شد. مصیبت هیچ یک از شما به پای مصیبت من که همان از دست دادن اسکندروس است، نمی رسد. خداوند به من صبر عطا کرد و مرا خشنود گردانید

ص: ۱۸۵

و به من قوت قلب بخشید. من امیدوارم که اجر و پاداشم نیز به همین اندازه باشد. همچنین امیدوارم که شما نیز به اندازه مصیبتتان که با از دست دادن برادرتان به آن دچار شدید و نیتتان درباره مادرش پاداش داده شوید. امیدوارم که خداوند، از من و شما در گذرد و به من و شما رحم کند. وقتی آنان آرامش و صبر نیک او را دیدند بازگشتند و او را رها کردند. ذوالقرنین به جلو حرکت کرد تا این که به دورترین نقطه آن سرزمین رسید. او به سمت مغرب در حرکت بود و لشکریانش در آن هنگام از مردمِ نیازمند بودند.

خداوند عزوجل به او وحی فرمود که ای ذوالقرنین، تو حجت من بر تمام خلایق میان مشرق و مغرب از جای طلوع خورشید گرفته تا جای غروب آن هستی و این تأویل رؤیای توست. ذوالقرنین عرض کرد: خدایا، تو مرا برای انجام کاری بزرگ فراخوانده ای که اندازه اش را تنها خودت می دانی. بنابراین مرا آگاه ساز که با چه نیرویی بر این امت فزونی یابم؟ با چه شماری بر آنان چیره گردم؟ با چه ترفندی آنان را فریب دهم؟ با چه صبری در برابر آنان شکیبایی ورزم؟ با چه زبانی با آنان سخن گویم؟ چگونه زبان آنان را بفهمم؟ با چه گوشی سخنانشان را درک کنم؟ و با چه چشمی در آنها نافذ شوم؟ با چه حجت و دلیلی با آنان به مجادله بپردازم؟ با چه قلبی کارهای آنان را نادیده بگیرم؟ با چه حکمتی کارهایشان را تدبیر کنم؟ با چه صبری در برابر آنان شکیبایی ورزم؟ با چه عدالتی در میانشان عدالت ورزم؟ - در نسخه دیگری و نیز در منبع، آنان را نجات دهم آمده است. - با چه شناختی آنان را از یکدیگر جدا کنم؟ با چه دانشی کارهایشان را استوار گردانم؟ با چه خِرَدی آنان را محاسبه کنم؟ و با کدام لشکر با آنان بجنگم؟؛ چرا که هیچ یک از آن چه گفتم را در اختیار ندارم. بنابراین خدایا مرا بر تمامی این چیز ها قدرت ده؛ چرا که تو پروردگار مهربانی و به هیچ کس مگر به اندازه ی طاقت و توانش تکلیف نمی کنی.

از این رو خداند عزوجل به او وحی فرمود که من آنچه تو را بدان مسئول کرده ام، به تو ارزانی می دارم. سینه ات را می گسترانم تا همه چیز را بشنوی. فهم و درکت را افزایش می دهم تا همه چیز را درک کنی. زبانت را برای سخن گفتن به تمامی زبانها می گشایم. برای تو محاسبه می کنم تا چیزی از دستت نرود. برای تو حفظ می کنم تا چیزی را از دست ندهی. به پشتت گرمی می بخشم تا چیزی تو را نترساند.

بر تو لباس هیبت می پوشانم تا از چیزی نهراسی. نظرت را درست می گردانم تا در هر چیز به درستی نظر دهی. تنت را در تسخیر خودت در می آورم تا همه چیز را حس کنی. نور و تاریکی را به فرمان تو در می آورم تا در زمره سربازان تو درآیند و نور، تو را هدایت و تاریکی، تو را حمایت کند و مانع رسیدن امت های پشت سرت به تو شود.

ذوالقرنین با پیام پروردگارش به راه افتاد و خداوند، او را به آنچه بدان وعده داده بود، مؤید داشت. او از غروبگاه خورشید گذشت. او از کنار هر امتی می گذشت، آنان را به سوی خداوند عزوجل فرا می خواند. اگر به او پاسخ مثبت می دادند از آنان می پذیرفت وگرنه ظلمت و تاریکی بر آنان پرده می افکند و در نتیجه شهر ها، دِه ها، خانه ها و منازلشان در تاریکی فرو می رفت. همچنین ظلمت و تاریکی بر چشمشان پرده می افکند و در دهان، بینی و درونشان - . در منبع، دهان، گوش و درونشان آمده است. - راه می یافت. آنان پیوسته در آن ظلمت و تاریکی سرگردان می ماندند تا این که خداوند را اجابت می کردند و به سویش می شتافتند. بدین سان ذوالقرنین به غروبگاه خورشید رسید و در آن جا امتی را یافت که خداوند در کتابش از آنان نام برده است. او با آنان نیز به مانند امت هایی که پیشتر از کنارشان گذشته بود رفتار کرد تا این که از کار آنچه میان او و مغرب بود فارغ آمد. او جمعی را گرد هم آورد که شمارشان را تنها خداوند می داند و نیرو و قدرتی را جمع کرد که تنها خداوند، تحمل آن را داراست.

او افرادی با زبان های گوناگون و خواسته های متفاوت و دل های پراکنده را گرد هم آورد.

سپس در حالی که سربازانش به او می نگریستند هشت روز و هشت شب بر روی تاریکی حرکت کرد تا این که به کوهی رسید که بر تمام زمین احاطه دارد. وی ناگهان فرشته ای را دید که بر آن کوه چنگ زده و می گوید: پاک و منزه است پروردگارم از کنون تا پایان روزگار. پاک و منزه است پروردگارم از ابتدای دنیا تا انتهای آن. پاک و منزه است پروردگارم از کف دستم تا عرش پروردگارم. پاک و منزه است پروردگارم از انتهای ظلمت تا نور. وقتی ذوالقرنین سخنان او را شنید بسیار خاموش ماند و سر بلند نکرد تا این که خداوند عزوجل به او نیرو بخشید و بر نگریستن به آن فرشته یاری داد. آن فرشته به او گفت: ای آدمیزاد، چگونه توانستی به این جا برسی، در حالی که پیش از تو پای هیچ آدم زادی به این جا نرسیده است؟

ذوالقرنین پاسخ داد: همان کسی که به تو توان چنگ انداختن به این کوه که بر تمام زمین احاطه دارد را داده است، مرا بر این کار توانا ساخته است - . در منبع آمده است: همان کسی که به تو توان چنگ انداختن به این کوه را داده، مرا بر این کار توانا ساخته است. ای فرشته، مرا از این کوه آگاه ساز. آن فرشته گفت: کار این کوه به من واگذار شده است و آن بر تمام این دنیا احاطه دارد. - .

آن فرشته گفت: راست گفتی. اگر این کوه نبود، زمین به همراه ساکنانش پشت و رو می شد. این کوه، بزرگترین کوه بر روی زمین است و نخستین کوهی است که خداوند عزوجل بنا نهاده است. سر این کوه

به آسـمان دنیـا متصـل و نقطه زیرینش در زیر زمین هفتم است و به ماننـد یـک حلقه، زمین را احـاطه می کنـد. همه شـهرهای موجود بر روی این زمین ریشه ای در این کوه دارند. وقتی خداوند عزوجل می خواهد در شـهری زلزله ایجاد کند به من وحی می کند و من آن ریشه را که در پس آن شـهر است، به حرکت در می آورم و آن شهر را می لرزانم. چون ذوالقرنین خواست بازگردد، به آن فرشته گفت: مرا سفارش کن. آن فرشته گفت: هرگز نباید روزیِ فردا تو را اندوهناک سازد و کار امروزت را به فردا محول نکن. بر آنچه از دست دادی، غمگین مشو. مهربانی بورز و ستمگر و متکبر نباش.

سپس ذوالقرنین نزد یـاران خود بـازگشت و مسـیر حرکتشان را تغییر داده و آنان را به سـمت مشـرق برد. او به جسـتجوی امت هـای مشـرق می پرداخت و با آنان همان کاری را می کرد که با امت های مغرب کرده بود تا این که وقتی آنچه میان مغرب و مشـرق است به پایان رسـید، مسیر خود را به سوی روم تغییر داد. همان رومی که در قرآن از آن نام برده شده است. او ناگهان آنـان را قومی یافت که تقریباً هییـچ زبان را نمی فهمیدنـد و ما بین او و روم امتی بودنـد که یأجوج و مأجوج نام داشـتند. آنان شبیه چهارپایان بودنـد. می خوردنـد، می آشامیدنـد و زاد و ولد می کردند و مذکر و مؤنث بودند. چهره، تن و آفرینشـشان به مردم شباهت داشت، اما بدنشان بسیار ناقص الخلقه بود. طولشان به اندازه پسر بچه ها بود و طول همه مذکر و مؤنث هایشان از پنـج وجب فراتر نمی رفت. آنان در آفرینش و چهره به یک انـدازه بودند. آنان عریان و پابرهنه بودند، چیزی نمی بافتند، نمی پوشیدند و چیزی به پـا نمی کردنـد. بر روی بـدنشان کرکی ماننـد کرک شتر بود که آنـان را می پوشانـد و از گرمـا و سـرما حفاظت می کرد. هر کـدام از آنان دو گوش داشـتند. رو و درون یکی از گوش ها دارای مو و دیگری دارای کرک بود. آنان به جای ناخن، چنگال داشـتند و دندآنها و دندان های نیشـشان به دندآنها و دندان های نیش درندگان می ماند. وقتی کسی از آنـان می خواست بخوابـد، بر روی یکی از گوش ها می خوابیـد و دیگری را لحاف خود قرار می داد و آن گوش برای لحاف شدنش کافی بود. آنان از نهنگی تغذیه می کردند که ابر، آن را هر ساله به سویشان پرتاب می کرد. آنان به وسیله آن نهنگ، زنـدگی پر از نعمتی را می گذراندنـد و بهبودی می یافتند و همان طور که مردم در موسم باران طلب باران می کنند، آنان نیز در موسم باریـده شـدن آن نهنـگ، آن را طلب می کردنـد. بـا افکنـده شـدن آن نهنگ به سویشان فراوانی می‌یافتنـد، فربه می شدند، زاد و ولد کرده و زیاد می شدند. آنان تا زمان فرا رسـیدن موسم دیگر در سال بعد به اندازه یک سال تنها از آن نهنگ می خوردند.

ص: ۱۸۸

شمارشان را تنها خداونـدی که آنان را آفریـده است، می دانـد. وقتی در یک سال، نهنگ به سویشان افکنـده نشـد، به قحطی، خشـکسالی و گرسـنگی دچار شدند و زاد و ولدشان قطع گردید. آنان به مانند چهارپایان در سـر راه و هر کجا که به یکدیگر بر می خوردند، نزدیکی می‌کردند. با افکنده نشدن آن نهنگ گرسنه شدند و به سوی آن سرزمین سرازیر گشتند. آنان از هیچ چیز فروگـذار نکرده و آن را تباه ساخته و می خوردنـد. تباهی‌ای که آنان در چیزهایی که بر روی زمین به آن بر می‌خوردنـد، ایجاد می کردنـد از تباهی ملـخ ها، سـرما و تمامی آفت ها نیز بیشتر بود. وقتی از نقطه ای از زمین به سوی نقطه ای دیگر روی می آوردنـد، ساکنان آن جا رخت بر می بسـتند و آن را تخلیه می کردنـد. با چیره شدنشان بر جایی جا به اندازه پا گذاشـتن و نشسـتن هیچ انسانی نبود. هیچ یک از مردم نمی دانسـتند که آنان از ابتدا تا انتهایشان چه تعداد هسـتند و نمی توانستند به آنان بنگرنـد و با نجاست، کثافت و خلقت زشـتشان به آنان نزدیک شوند. آنان صدا و ناله‌ای داشـتند که به دلیل شـمار زیادشان از

صد فرسخی شنیده می شد همان طور که صدای باد یا باران از دور شنیده می شود. وقتی وارد زمین می‌شدند، به مانند زنبور وزوز می‌کردند، در عین حال صدای وزوزشان قوی تر و بلند تر بود. صدای وزوزشان، زمین را پر می کرد تا جایی که تقریباً صدای دیگر شنیده نمی‌شد. وقتی به سوی زمین روی می‌آوردند، وحوش و درندگان زمین دور می شدند به طوری که هیچ یک از آن وحوش و درندگان بر جای نمی ماندند؛ زیرا آنان سراسر زمین را پر می کردند و تمام ساکنان جاندار پشت سر خود بر روی زمین را باخود می آوردند؛ چرا که شمارشان از هر چیز دیگری بیشتر بود. کارشان نیز از عجایب بود. هر کس از آنان می دانست که کِی خواهد مرد؛ زیرا مرد و زن آنان تنها زمانی می مرد که دارای هزار فرزند می شد. آنان از این طریق به زمان فرارسیدن اجلشان پی بردند. با به دنیا آمدن هزارمین فرزندشان برای مردن بیرون می آمدند و از جستجوی آنچه معیشت و زندگانی در آن است، دست می کشیدند. ماجرای آنان از زمانی که خداوند، آنان را آفرید تا روزی که آنان را فنا می سازد - . در نسخه دیگر آمده است: تا روز قیامت که آنان را فنا می سازد. - ، بدین صورت است.

سپس آنان در زمان ذوالقرنین رمیدند و به چرخیدن در میان تمام زمین ها و امت‌ها پرداختند - . در نسخه دیگری آمده است: سپس آنان در زمان ذوالقرنین شروع به چرخیدن در میان تمام زمین ها و امت ها کردند. - .

وقتی آنان به سوی چیزی روی می آوردند هرگز تغییر جهت نمی دادند و به راست یا چپ نمی رفتند و

ص: ۱۸۹

رو به سوی چیز دیگری نمی آوردند. وقتی آن امت ها احساس کردند که آنان در حال آمدن هستند و صدای وزوزشان را شنیدند از ذوالقرنین کمک خواستند. ذوالقرنین در آن هنگام در کنار آنان فرود آمده بود و آنان نزد او گرد آمده بودند. آنان گفتند: ای ذوالقرنین، خبر حاکمیت و سلطنتی که خداوند به تو ارزانی داشته و لباس هیبت و جلالی که بر تو پوشانده و سربازان اهل زمین و نور و ظلمتی که آنها را پشتیبان تو قرار داده، به ما رسیده است. ما همسایه یأجوج و مأجوج هستیم و میان ما و آنان تنها این کوه ها فاصله می اندازد و تنها راه آنان به سوی ما شکاف میان این دو کوه است. اگر به سوی ما روی آورند به دلیل شمار زیادشان ما را از سرزمینمان بیرون خواهند کرد به طوری که ما را در این جا قراری نخواهد ماند. آنان مخلوقاتی از مخلوقات خداوند هستند که شمارشان زیاد است. به انسان و چهارپایان شباهت دارند. آنان گیاه می خورند و چهارپایان و وحوش را به مانند درندگان می درند. آنان از حشرات زمین اعم از مارها، عقرب‌ها و تمام جاندارانی که خداوند عزوجل آفریده است، تغذیه می کنند. شمار هیچ یک از مخلوقات خداوند به اندازه آنان نیست. ما تردیدی نداریم که آنان سراسر زمین را پر خواهند کرد - . در منبع افزون بر این آمده است: هیچ یک از مخلوقات خداوند به اندازه یک سال رشد و نمای آنان رشد و نما نمی یابند. بنابراین اگر برای آنان باشد. - و ساکنان آن را بیرون خواهند راند و همه چیز را تباه خواهند کرد. ما همیشه بیم آن داریم که طلایه داران آنان از میان این دو کوه به ما راه یابند. خداوند، ترفند و نیرویی به تو ارزانی داشته که آن را به هیچ کس از جهانیان ارزانی نداشته است. بنابراین آیا برای تو خراجی در نظر بگیریم تا سدی میان ما و آنان قرار دهی؟ ذوالقرنین گفت: آنچه پروردگارم به من در آن تمکن داده از کمک مالی شما بهتر است. مرا با نیرویی انسانی یاری کنید تا میان شما و آنان سدی استوار قرار دهم.

برای من قطعات آهن بیاورید. آنان گفتند: از کجا آهن و مس بیاوریم؟ این کاری که تو می خواهی در توان ما نیست.

ذوالقرنین گفت: من شما را به معدن آهن و مس راهنمایی خواهم کرد. او بر آن دو کوه زد تا این که آنها را شکافت و از آنها دو معدن آهن و مس استخراج کرد. آنان گفتند: با چه نیرویی آهن و مس را قطعه قطعه سازیم؟ ذوالقرنین معدن دیگری را با نام الماس که سفیدترین چیز است، استخراج کرد. افکندن مقداری از الماس بر روی چیزی کافی بود تا آن را بگدازد. ذوالقرنین برای آنان ابزاری از الماس ساخت. سلیمان بن داود علیه السلام نیز به وسیله الماس ستون های بیت المقدس و تخت سنگ هایی که شیاطین از آن معدن آوردند را تراشید. آنان از آن معدن به اندازه کافی فراهم آوردند و روی آهن، آتش روشن کردند تا این که از آن، قطعه هایی چون تخته سنگ ساختند. ذوالقرنین، سنگ آن سد را از آهن قرار داد.

ص: ۱۹۰

سپس مس را گداخت و آن را مانند گِل برای آن سنگ قرار داد. سپس آن سد را بنا نهاد و ما بین آن دو کوه را اندازه گرفت و دید که فاصله میان آن دو سه میل است. او بنیان آن سد را کَند تا این که تقریباً به آب رسید و عرض آن را یک میل قرار داد. داخل آن سد را از قطعه های آهن پر کرد و مس را گداخت و در لا به لای آن آهن ریخت. او ابتدا لایه ای از مس و سپس لایه ای از آن را قرار می داد تا این که آن سد را با آن دو کوه برابر ساخت. آن سد به دلیل رنگ زرد و سرخ مس و رنگ سیاه آهن به مانند ردای سیاه درآمد. یأجوج و مأجوج یک بار در سال به سوی آن سد آمد و شد می کردند. آنان به گردش در سرزمینشان می پرداختند و وقتی به آن سد می رسیدند آن سد مانع از ادامه حرکتشان می شد و دوباره در سرزمین های خودشان به گردش می پرداختند. آنان تا نزدیک شدن روز قیامت و آمدن نشانه های آن به همین حالت باقی می مانند تا این که نشانه های روز قیامت که همان ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه است، فرا رسد. در آن هنگام خداوند عزوجل آن سد را به روی آنان می گشاید. آیه {تا وقتی که یاجوج و ماجوج [راهشان] گشوده شود و آنها از هر پشته ای بتازند} نیز به همین امر اشاره دارد.

چون ذوالقرنین کار ساخت سد را به پایان رساند راه خود را در پیش گرفت. در حالی که او و سربازانش به حرکت ادامه می دادند به شخصی برخوردند که در حال نماز بود. ذوالقرنین در کنار او ایستاد تا این که او نمازش را به پایان رساند. ذوالقرنین از او پرسید: چگونه حضور این سربازان در کنار تو، تو را به وحشت نینداخت؟ او پاسخ داد: من در حال مناجات با کسی بودم که شمار سربازانش از تو بیشتر است و سلطنت قوی تر و نیروی بیشتری دارد. اگر به سوی تو روی بر می گرداندم، خواسته ام را از او نمی گرفتم. ذوالقرنین از او پرسید: آیا مایلی با من بیایی و من از تو حمایت کنم و در برخی کار ها از تو کمک بگیرم؟ او پاسخ داد: آری، اگر این چهار ویژگی را برایم تضمین کنی. آنها عبارتند از: نعمت بی پایان، سلامتی پایدار، جوان ماندن همیشگی، زندگی بی مرگ. ذوالقرنین به او گفت: کدام مخلوق توانایی این ویژگی ها را دارد؟ او گفت: بنابراین با کسی می مانم که توانایی این ویژگی ها را دارد و مالک آن ویژگی ها و توست.

سپس ذوالقرنین از کنار مرد عالمی گذشت. آن مرد به ذوالقرنین گفت: مرا باخبر ساز که کدام دو چیز هستند که از ابتدای آفرینشان توسط خداوند، برپا هستند و کدام دو چیز جاریند و کدام دو چیز در حال رفت و آمدند و کدام دو چیز دشمنند؟ ذوالقرنین گفت: آن دو چیز که برپا هستند، آسمآنها و زمین، آن دو چیز که در حرکت هستند، خورشید و ماه، آن دو چیز که در حال رفت و آمدند، شب و روز و آن دو چیز که با هم دشمنند، مرگ و زندگانی هستند. آن عالم گفت: به راهت ادامه

بده که تو عالمی.

ص: ۱۹۱

ذوالقرنین به راه افتاد و از میان کشور ها می گذشت تا این که به پیر مردی رسید که جمجمه ها را زیر و رو می کرد. او لشکریانش را نزد آن پیرمرد از حرکت باز ایستاند و به او گفت: ای پیر مرد، چرا این جمجمه ها را زیر و رو می کنی؟ پیرمرد گفت: برای این که انسان شریف را از پست بشناسم. من بیست سال است که این جمجه ها را زیر و رو می کنم، اما هنوز به پاسخ این سؤالم دست نیافته ام. ذوالقرنین به راه افتاد و او را به حال خود رها کرد. ذوالقرنین گفت: مقصودت از این سخن، تنها من بودم.

در حالی که ذوالقرنین به حرکت خود ادامه می داد به امت دانایی برخورد که قوم موسی علیه السلام که به وسیله حق هدایت می شدند و با آن عدالت می ورزیدند از جمله آنان بودند. او آنان را امتی عادل یافت که به طور مساوی تقسیم می کردند، به عدالت حکم می کردند، پشتیبان یکدیگر بوده و با هم مهربان بودند. احوالشان یکسان و با هم متحد بودند. دل هایشان به یکدیگر نزدیک، راهشان مستقیم، و سیرت شان زیبا بود. قبر مردگانشان در حیات خانه شان و سر در خانه هایشان بود. خانه هایشان در نداشت. آنان امیر، قاضی، ثروتمند، پادشاه و بزرگ نداشتند. میانشان تفاوتی نبود و بر یکدیگر برتری نداشتند. آنان اختلاف نمی ورزیدند و نزاع نمی کردند. اسیر نمی‌گرفتند، جنگ نمی کردند و به آفت دچار نمی شدند. وقتی آنان را بدین صورت دید، بسیار تعجب کرد و به آنان گفت: ای قوم، مرا از خود آگاه سازید؛ چرا که من در شرق، غرب، خشکی، دریا، دشت، کوه، نور و تاریکی این زمین گشته ام، اما همچون شما را تا به حال ندیده ام. بنابراین مرا آگاه سازید که چرا قبر مردگانتان بر در خانه هایتان است؟ آنان پاسخ دادند: این کار را متعمدانه کردیم تا مرگ را فراموش نکنیم و یاد آن از دل هایمان نرود. ذوالقرنین پرسید: چرا خانه هایتان در ندارد؟ پاسخ دادند: در میان ما هیچ دزد و خائنی وجود ندارد و تمام کسانی که در میان ما هستند، امینند. ذوالقرنین پرسید: چرا امیر ندارید؟ پاسخ دادند: زیرا به یکدیگر ستم رو نمی داریم. ذوالقرنین پرسید: چرا حاکم ندارید؟ پاسخ دادند: چون با یکدیگر دشمنی نمی ورزیم. ذوالقرنین پرسید: چرا پادشاه ندارید؟ پاسخ دادند: زیرا ما بر یکدیگر فزونی نمی یابیم. ذوالقرنین پرسید: چرا بزرگ ندارید؟ پاسخ دادند: زیرا با یکدیگر رقابت نمی ورزیم. ذوالقرنین پرسید: چرا بر یکدیگر برتری ندارید و با یکدیگر متفاوت نیستید؟ پاسخ دادند: چون از یکدیگر حمایت می کنیم و با هم مهربان هستیم. ذوالقرنین پرسید: چرا با یکدیگر نزاع نکرده و دشمنی نمی ورزید؟ پاسخ دانند: این به دلیل انس داشتن دل‌هایمان با یکدیگر و آشتی میانمان است. ذوالقرنین پرسید: چرا اسیر نمی‌گیرید و پیکار نمی‌کنید؟ پاسخ دادند: زیرا ما با عزم خود بر سرشت هایمان چیره شدیم و سنت بردباری را در نفس خود وضع کردیم. ذوالقرنین پرسید: چرا یکپارچه اید و بر راه راست گام بر می‌دارید؟ پاسخ دادند: چون به یکدیگر دروغ نمی گوییم، یکدیگر را فریب نمی دهیم و از یکدیگر غیبت نمی کنیم. ذوالقرنین پرسید: مرا آگاه سازید که چرا در میان شما فقیر و بیچاره ای وجود ندارد؟ پاسخ دادند: زیرا ما اموالمان را میان همه به طور مساوی تقسیم می کنیم. ذوالقرنین پرسید: چرا در میان شما انسان درشت خو و

ص: ۱۹۲

بد اخلاقی نیست؟ پاسخ دادند: به دلیل خود کوچک بینی و تواضع. ذوالقرنین پرسید: چرا خداوند به شما عمر طولانی تری از

دیگران داده است؟ پاسخ دادند: زیرا ما پایبند حق هستیم و به عدالت حکم می کنیم. ذوالقرنین پرسید: چرا قحطی به سراغتان نمی‌آید؟ پاسخ دادند: زیرا ما از طلب آمرزش از خداوند غافل نمی شویم. ذوالقرنین پرسید: چرا اندوهگین نمی شوید؟ پاسخ دادند: زیرا ما خود را برای بلا آماده کرده ایم و مشتاق آن بودیم و خود را تسکین بخشیدیم. ذوالقرنین پرسید: چرا آفت ها به سراغتان نمی آیند؟ پاسخ دادند: زیرا ما بر غیر خدا توکل نکرده و از منازل ماه - . معنای انواء و دیگر واژه های ناآشنای این حدیث در ذیل حدیث شماره ۲ آمده است. -

و ستارگان طلب باران نمی کنیم. ذوالقرنین پرسید: ای قوم به من بگویید که تا به حال پدرانتان را نیز در حال انجام همین کار ها یافتید؟ پاسخ دادند: دیدیم که پدرانمان با بیچارگان قوم خود مهربانند و از فقیران قوم خود حمایت می کنند. آنان از کسانی که به آنان ستم روا می داشتند، درمی گذشتند و به کسانی که به آنان بدی می کردند، نیکی می ورزیدند و برای بدی شان آمرزش می طلبیدند. صله رحم به جای می آوردند و امانت را به صاحبش باز می گرداندند. آنان راستگو بودند و دروغ نمی گفتند؛ از این رو خداوند، کار آنان را سر و سامان بخشید. ذوالقرنین تا زمان مرگ خود در میان آنان اقامت ورزید. اما عمر زیادی در میان آنان نکرد؛ چرا که به سن پیری رسیده بود. حرکت او در میان کشور ها از زمانی که خداوند عزوجل او را فرستاد تا زمان مرگش ۵۰۰ سال به طول انجامید - . کمال الدین: ۲۲۱-۲۲۷. در این کتاب، ۶۰۰ سال آمده است. - .

**[ترجمه]

بیان

قوله ما رزیتم من الرزیئه بالهمزه بمعنی المصیبه و یقال أمعن الفرس أی تباعد و فی الأمر أبعد و الضب فی حجره غاب فی أقصاها ذکره الفیروزآبادی و قال طوقنی الله أداء حقه قوانی علیه و حاش الإبل جمعها و قال الجوهری أجفل القوم أی هربوا مسرعین و أجفلت الریح أی أسرعت و انجفل القوم أی انقلعوا کلهم و مضوا انتهی و التنافس الرغبه فی الشی ء و الانفراد به.

**[ترجمه]این که گفت: ما رُزِئتُم، مشتق از رَزیئَه با همزه و به معنای مصیبت است. فیروزآبادی می گوید: وقتی عرب ها می گویند: أَمعَنَ الفَرَسُ یعنی اسب دور شد. أَمعِن در حالت امر یعنی دور شو. أَمعَنَ الضَّبُّ فی جُحرِهِ یعنی سوسمار در دورترین نقطه سوراخش پنهان شد. طَوَّقَنی اللهُ أَداءَ حَقِّهِ یعنی خداوند مرا برای پرداخت حق او نیرو بخشید. حاشَ الإِبِلَ یعنی شتران را گرد آورد. جوهری می گوید: أَجفَلَ القَومُ یعنی شتابان گریختند. أَجفَلَتِ الریحُ یعنی باد، سرعت گرفت. اِنجَفَلَ القَومُ یعنی قوم، همگی برکنده شدند و رفتند. سخن جوهری به پایان رسید. اَلتَّنافُس یعنی میل به چیزی و به خود اختصاص دادن آن.

**[ترجمه]

«۱۶»

ک، إکمال الدین أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَزَّازُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَعْقُوبَ بْنِ یُوسُفَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ یُونُسَ بْنِ بُکَیْرٍ عَنْ

مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ بَشَّارٍ الْمَدِينِيِّ (۴)عَنْ عَمْرِو بْنِ

ص: ۱۹۳

۱- فی المصدر: مغربا أنفسنا. م.

۲- تقدم معنی الانواء و سائر الألفاظ الغریبه من الحدیث ذیل الخبر الثانی.

۳- کمال الدین: ۲۲۱- ۲۲۷. و فیه: ستمائه عام. م.

۴- فی نسخه: محمّد بن إسحاق بن بشار المدینی، و یحتمل کونه تصحیف محمّد بن إسحاق بن یسار المدنیّ.

ثَابِتٍ عَنْ سِمَاكِ (۱)بْنِ حَرْبٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ بَنِی أَسَدٍ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ عَلِيّاً علیه السلام أَ رَأَيْتَ ذَا الْقَرْنَيْنِ كَيْفَ اسْتَطَاعَ أَنْ يَبْلُغَ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ قَالَ سَخَّرَ اللَّهُ لَهُ السَّحَابَ وَ مَدَّ لَهُ فِي الْأَسْبَابِ وَ بَسَطَ لَهُ النُّورَ فَكَانَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ عَلَيْهِ سَوَاءً (۲).

**[ترجمه]کمال الدین: مردی از امام علی علیه السلام پرسید:

ص: ۱۹۳

آیا می دانید چگونه ذوالقرنین توانست به مشرق و مغرب برسد؟ حضرت پاسخ داد: خداوند، ابر را در اختیار او درآورد و دستش را در اسباب بازگذاشت. نور را برای او گستراند، به طوری که شب و روز برایش یکسان بود - . کمال الدین: ۲۲۰ - .

**[ترجمه]

«۱۷»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ لَمْ يَكُنْ نَبِيّاً لَكِنَّهُ كَانَ عَبْداً صَالِحاً أَحَبَّ اللَّهَ فَأَحَبَّهُ اللَّهُ وَ نَاصَحَ اللَّهَ فَنَاصَحَهُ اللَّهُ أَمَرَ قَوْمَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ فَضَرَبُوهُ عَلَى قَرْنِهِ فَغَابَ عَنْهُمْ زَمَاناً ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِمْ فَضَرَبُوهُ عَلَى قَرْنِهِ الْآخَرِ وَ فِيكُمْ مَنْ هُوَ عَلَى سُنَّتِهِ- (۳)وَ إِنَّهُ خُيِّرَ السَّحَابَ الصَّعْبَ وَ السَّحَابَ الذَّلُولَ فَاخْتَارَ الذَّلُولَ فَرَكِبَ الذَّلُولَ وَ كَانَ إِذَا انْتَهَى إِلَى قَوْمٍ كَانَ رَسُولَ نَفْسِهِ إِلَيْهِمْ لِكَيْلَا يُكَذَّبَ الرُّسُلُ (۴).

ك، إكمال الدین أبی عن سعد إلی قوله من هو علی سنته (۵)- شی، تفسیر العیاشی عن أبی بصیر مثله (۶).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: ابو بصیر: امام باقر علیه السلام فرمود: ذوالقرنین، پیامبر نبود، بلکه بنده درستکاری بود که دوستدار خداوند شد و خداوند نیز او را دوست داشت و برای خداوند خیر خواه بود و خداوند نیز برای او خیرخواه شد. او به قومش دستور داد تا تقوای الهی پیشه کنند. آنان بر شاخ او زدند و او مدتی از دیدگان آنان ناپدید شد. سپس به سوی آنان بازگشت و آنان بر شاخ دیگر او زدند. در میان شما نیز کسی بر سنت او وجود دارد - . یعنی کسی که بر روی شاخش دو بار زده می شود. به آنچه در ذیل حدیث شماره ۹ آورده ایم، رجوع کنید. - . ذوالقرنین مخیر شد که میان ابر صَعب و ابر ذَلول یکی را برگزیند. او ابر ذلول را برگزید و بر آن سوار شد و هر گاه به قومی می رسید خود پیام رسان خود بود تا فرستادگانش تکذیب نشوند - . نسخه خطی قصص الانبیاء - .

کمال الدین: در این کتاب نیز حدیثی شبیه

به حدیث بالا وجود دارد و راوی حدیث، آن را تا اینجا می رساند که حضرت فرمود: در میان شما نیز کسی هست که بر سنت اوست - . کمال الدین: ۲۲۰ - .

تفسیر العیاشی: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . نسخه خطیِ تفسیر عیاشی - .

**[ترجمه]

«۱۸»

ص، قصص الأنبياء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنِ ابْنِ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ خَلَّادٍ عَنْ سِمَاكِ بْنِ حَرْبِ بْنِ حَبِیبٍ قَالَ: أَتَی رَجُلٌ عَلِیّاً علیه السلام فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَخْبِرْنِی عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام سُخِّرَتْ لَهُ السَّحَابُ وَ قُرِّبَتْ لَهُ الْأَسْبَابُ وَ بُسِطَ لَهُ فِی النُّورِ فَقَالَ علیه السلام كَانَ یُبْصِرُ بِاللَّیْلِ كَمَا یُبْصِرُ بِالنَّهَارِ (۷).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: سماک بن حرب بن حبیب: مردی از امام علی علیه السلام پرسید: ای امیر المؤمنین، مرا از ذوالقرنین آگاه ساز. حضرت در پاسخ فرمود: ابر در اختیار او درآورده شد و اسباب به او نزدیک گردید و نور برای او گسترانده شد. دید او در شب به مانند روز بود - . نسخه خطیِ قصص الانبیاء - .

**[ترجمه]

«۱۹»

ك، إكمال الدین عَنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِیِّ عَنِ ابْنِ الْعَیَّاشِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِیِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص

۱- بكسر السین و تخفیف المیم.

۲- كمال الدین: ۲۲۰. م.

۳- أی من یضرب علی قرنه مرتین. راجع ما قدمنا ذیل الخبر التاسع.

۴- قصص الأنبیاء مخطوط.

۵- كمال الدین: ۲۲۰. م.

۶- تفسیر العیّاشیّ مخطوط.

۷- قصص الأنبیاء مخطوط.

يَقُولُ إِنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ كَانَ عَبْداً صَالِحاً جَعَلَهُ اللَّهُ حُجَّةً عَلَى عِبَادِهِ فَدَعَا قَوْمَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَرَهُمْ بِتَقْوَاهُ فَضَرَبُوهُ عَلَى قَرْنِهِ فَغَابَ عَنْهُمْ زَمَاناً حَتَّى قِيلَ مَاتَ أَوْ هَلَكَ بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ ثُمَّ ظَهَرَ وَ رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ فَضَرَبُوهُ عَلَى قَرْنِهِ الْآخَرِ أَلَا وَ فِيكُمْ مَنْ هُوَ عَلَى سُنَّتِهِ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مَكَّنَ لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ سَبَباً وَ بَلَغَ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى سَيُجْرِي سُنَّتَهُ فِي الْقَائِمِ مِنْ وُلْدِي وَ يُبَلِّغُهُ شَرْقَ الْأَرْضِ وَ غَرْبَهَا حَتَّى لَا يَبْقَى سَهْلٌ وَ لَا مَوْضِعٌ مِنْ سَهْلٍ وَ لَا جَبَلٍ وَطِئَهُ ذُو الْقَرْنَيْنِ إِلَّا وَطِئَهُ وَ يُظْهِرُ اللَّهُ لَهُ كُنُوزَ الْأَرْضِ وَ مَعَادِنَهَا وَ يَنْصُرُهُ بِالرُّعْبِ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً (۱).

**[ترجمه]کمال الدین: جابر بن عبد الله: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۱۹۴

ذوالقرنین بنده درستکاری بود که خداوند، او را حجتی برای بندگانش قرار داد. او قوم خود را به سوی خداوند عزوجل فراخواند و به آنان دستور داد تا تقوای الهی پیشه کنند. آنان بر شاخ او زدند و او مدتی از دیدگان آنان پنهان شد تا این که برخی گفتند: او مرده یا هلاک شده است؟ به کدام وادی رفته است؟ سپس ظهور کرد و به سوی قومش بازگشت. آنان بر شاخ دیگر او زدند. آگاه باشید که در میان شما نیز کسی هست که بر سنت اوست. خداوند عزوجل به ذوالقرنین در زمین امکانات داد و از هر چیزی به او سببی ارزانی داشت. او به جای برآمدن خورشید و جای غروب آن رسید. خداوند تبارک و تعالی سنت او را در قائم که از میان فرزندانم است، جاری خواهد ساخت و او را به شرق و غرب زمین خواهد رساند، به طوری که او بر تمام دشت ها و جای جای دشت ها و کوه هایی که ذوالقرنین در آن قدم نهاد، قدم می گذارد. خداوند، گنج ها و معادن زمین را برای او خارج می سازد و با ترس افکندن، او را یاری می کند. او زمین را همان طور که پر از جور و ستم است، از عدل و داد پر می سازد - . کمال الدین: ۲۲۰--۲۲۱ - .

**[ترجمه]

«۲۰»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ عَنِ الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: حَجَّ ذُو الْقَرْنَيْنِ فِي سِتِّمِائَةِ أَلْفِ فَارِسٍ فَلَمَّا دَخَلَ الْحَرَمَ شَيَّعَهُ (۲)بَعْضُ أَصْحَابِهِ إِلَى الْبَيْتِ فَلَمَّا انْصَرَفَ فَقَالَ رَأَيْتُ رَجُلًا مَا رَأَيْتُ رَجُلًا أَكْثَرَ نُوراً وَ وَجْهاً مِنْهُ قَالُوا ذَاكَ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ الرَّحْمَنِ عليه السلام قَالَ أَسْرِجُوا فَتَسَرَّجُوا (۳)سِتَّمِائَةِ أَلْفِ دَابَّةٍ فِي مِقْدَارِ مَا يُسْرَجُ دَابَّةٌ وَاحِدَةٌ قَالَ ثُمَّ قَالَ ذُو الْقَرْنَيْنِ لَا بَلْ نَمْشِي إِلَى خَلِيلِ الرَّحْمَنِ فَمَشَى وَ مَشَى مَعَهُ أَصْحَابُهُ حَتَّى الْتَقَيَا قَالَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام بِمَ قَطَعْتَ الدَّهْرَ قَالَ بِإِحْدَى عَشْرَةَ كَلِمَةً سُبْحَانَ مَنْ هُوَ بَاقٍ لَا يَفْنَى سُبْحَانَ مَنْ هُوَ عَالِمٌ لَا يَنْسَى سُبْحَانَ مَنْ هُوَ حَافِظٌ لَا يَسْقُطُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ بَصِيرٌ لَا يَرْتَابُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَيُّومٌ لَا يَنَامُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ مَلِكٌ لَا يُرَامُ- (۴)سُبْحَانَ مَنْ هُوَ عَزِيزٌ لَا يُضَامُ (۵)سُبْحَانَ مَنْ هُوَ مُحْتَجِبٌ لَا يُرَى سُبْحَانَ مَنْ هُوَ وَاسِعٌ لَا يَتَكَلَّفُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا يَلْهُو سُبْحَانَ مَنْ هُوَ دَائِمٌ لَا يَسْهُو (۶).

ص: ۱۹۵

١- كمال الدين: ٢٢٠- ٢٢١. م.

٢- هكذا فى النسخ و فى القصص للجزائرى، و استظهر فى هامش النسخه التى قوبلت على المصنّف أن الصحيح: سبقه.

٣- فى نسخه: فأسرجوا.

۴- أى لا يقصده أحد بسوء، و لا يريد أحد ان يتصرف فى سلطانه و كبريائه.

۵- أى لا يقهر و لا يظلم.

۶- مخطوط.

**[ترجمه]قصص الانبیاء: محمد بن خالد از کسی که او را می شناخت: امام باقر علیه السلام فرمود: ذوالقرنین به همراه ششصد هزار سوارکار به حج رفت. وقتی وارد حرم شد، برخی از یارانش او را به سوی خانه کعبه همراهی کردند - . در تمامی نسخه ها و نیز در قصص الانبیاء جزائری این طور آمده است. اما در حاشیه نسخه ای که به وسیله خود مصنف مقابله شده است، تبین شده که درست آن، از او پیشی گرفتند است. - .

چون بازگشت، گفت: مردی را دیدم که از تمام مردانی که تا به حال دیده بودم نورانی تر و زیبا تر بود. آنان گفتند: او ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام است. ذوالقرنین گفت: مرکب هایتان را زین کنید. آنان ششصد هزار مرکب را تنها در مدت زمانی که برای زین کردن یک مرکب لازم است، زین کردند. حضرت می‌فرماید: سپس ذوالقرنین گفت: خیر، بلکه نزد خلیل الرحمن پیاده می رویم. او و یارانش به راه افتادند تا این که وی و ابراهیم علیه السلام به یکدیگر برخوردند. ابراهیم علیه السلام فرمود: با چه روزگار را پیمودی؟ ذوالقرنین پاسخ داد: با یازده کلمه که عبارتند از: پاک و منزه است کسی که ماندگار و فنا ناپذیر است. پاک و منزه است کسی که داناست و چیزی را فراموش نمی کند. پاک و منزه است کسی که نگهدارنده است و چیزی از دستش رها نمی شود. پاک و منزه است کسی که بیناست و شک به خود راه نمی دهد. پاک و منزه است کسی که جاودان است و نمی خوابد. پاک و منزه است کسی که پادشاهی است که هدف هیچ بدی ای قرار نمی گیرد. پاک و منزه است کسی که قدرتمند و غلبه ناپذیر است. پاک و منزه است کسی که پوشیده و نادیدنی است. پاک و منزه است کسی که در فراخی است و به سختی نمی افتد. پاک و منزه است کسی که برپاست و کار بیهوده نمی کند. پاک و منزه است کسی که زوال ناپذیر است و کار اشتباهی از او سر نمی زنند - . نسخه خطی - .

ص: ۱۹۵

**[ترجمه]

«۲۱»

سن، المحاسن الْیَقْطِینِیُّ عَنِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام قَالَ: مَلَکَ ذُو الْقَرْنَیْنِ وَ هُوَ ابْنُ اثْنَیْ عَشَرَ وَ مَکَثَ فِی مُلْکِهِ ثَلَاثِینَ سَنَةً.

**[ترجمه]المحاسن:ابراهیم بن عبد الحمید: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: ذوالقرنین در سن دوازده سالگی به پادشاهی رسید و سی سال پادشاهی کرد.

**[ترجمه]

بیان

یمکن الجمع بینه و بین ما مر بحمله علی ملکه قبل غیبته أو بأن یکون المراد مده استیلائه علی جمیع الأرض و استقرار دولته.

**[ترجمه]می تـوان میـان این حـدیث و احـادیث قبـل این طور جمع کرد که او پیش از غیبتش به انـدازه این مـدت پادشـاهی کرده است یا این که مقصود، مدت زمان تسلطش بر تمام زمین و ثبات حکومتش است.

**[ترجمه]

«۲۲»

ص، قصـص الأنبيـاء عليهم السـلام بِالْإِسْـنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنْ مَـاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الْكُوفِيِّ عَنْ شَـرِيفِ بْنِ سَابِقٍ عَنْ أَسْوَدَ بْنِ رَزِينٍ الْقَاضِـى قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِى الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السـلام وَ لَمْ يَكُنْ رَآنِى قَطُّ فَقَالَ مِنْ أَهْلِ السَّدِّ أَنْتَ فَقُلْتُ مِنْ أَهْلِ الْبَابِ فَقَالَ الثَّانِيَهَ مِنْ أَهْلِ السَّدِّ أَنْتَ قُلْتُ مِنْ أَهْلِ الْبَابِ قَالَ مِنْ أَهْلِ السَّدِّ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ ذَاكَ السَّدُّ الَّذِى عَمِلَهُ ذُو الْقَرْنَيْنِ (۱).

أقول: أوردنا بعض أخباره فى باب أحوال خضر عليه السلام.

**[ترجمه]قصـص الانبياء: اسود بن رزين قاضـى مى گويـد: بر امام موسـى كاظم عليه السـلام كه تا به حال مرا نديده بود وارد شدم. حضـرت پرسيد: تو اهل (السد) هستى؟ عرض كردم: من اهل (الباب) هستم. حضرت دوباره پرسيد: تو ساكن سد هستى؟ پاسـخ دادم: من ساكن (الباب) هسـتم. حضـرت براى بار سوم پرسـيد: تو ساكن سـد هستى؟ پاسخ دادم: آرى. حضـرت فرمود: مقصودم آن سدى است كه ذوالقرنين بنا نهاد - . نسخه خطىِ قصص الانبياء - .

مى گويم: برخى از احاديث او را در باب احوال خضر عليه السلام آورديم.

**[ترجمه]

«۲۳»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام الصَّدُوقُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَامِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَمْرِو بْنِ حُصَـيْنٍ الْبَـاهِلِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ مُسْـلِمٍ عَنْ عَبْـدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُسْـلِمِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عُقْبَهَ الْأَنْصَارِيُّ كُنْتُ فِى خِـدْمَهِ رَسُولِ اللَّهِ صـلى الله عليه و آله فَجَاءَ نَفَرٌ مِنَ الْيَهُودِ فَقَالُوا اسْـتَأْذِنْ لَنَا عَلَى مُحَمَّدٍ صـلى الله عليه و آله فَأَخْبَرْتُهُ فَـدَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا أَخْبِرْنَـا عَمَّا جِئْنَا نَسْأَلُكَ عَنْهُ قَالَ جِئْتُمُونِى تَسْأَلُونَنِى عَنْ ذِى الْقَرْنَيْنِ قَالُوا نَعَمْ فَقَالَ كَانَ غُلَاماً مِنْ أَهْلِ الرُّومِ نَاصِـحاً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَـأَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَلَـكَ الْـأَرْضَ فَسَـارَ حَتَّى أَتَى مَغْرِبَ الشَّمْسِ ثُمَّ سَارَ إِلَى مَطْلِعِهَا ثُمَّ سَارَ إِلَى جَبَلِ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ فَبَنَى فِيهَا السَّدَّ قَالُوا نَشْهَدُ أَنَّ هَذَا شَأْنُهُ وَ أَنَّهُ لَفِى التَّوْرَاهِ (۲).

**[ترجمه]قصص الانبياء: ابو عقبه انصارى مى گويد: در خدمت پيامبر صلى الله عليه و آله بودم كه شمارى از يهوديان آمدند و به من گفتنـد: برايمان از پيامبر صـلى الله عليه و آله اجازه بگير. من حضـرت را از ورود آنان آگاه ساختم و آنان بر حضـرت وارد شدنـد و گفتنـد: به مـا بگو كه آمـده ايم تـا از تو دربـاره چه چيزى بپرسـيم؟ حضـرت فرمود: آمـده ايـد تـا از من دربـاره ذوالقرنين بپرسـيد. آنـان گفتنـد: آرى چنين است. حضـرت فرمود: او پسـر جوانى از اهـالى روم بود كه براى خداونـد عزوجل

اخلاص ورزید؛ از این رو خداوند، او را دوست داشت وحکمران زمین قرار داد. او حرکت کرد و به جای غروب خورشید آمد. سپس به جای برآمدن آن رفت. سپس از آن به سوی خیل سپاه یأجوج و مأجوج رفت و آن سد را در آن جا بنا نهاد. آنان گفتند: گواهی می دهیم که همین طور بوده است و در تورات نیز به همین شکل آمده است - . نسخه خطیِ قصص الانبیاء - .

**[ترجمه]

«۲۴»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِی الطُّفَیْلِ قَالَ سَمِعْتُ عَلِیّاً علیه السلام یَقُولُ إِنَّ ذَا الْقَرْنَیْنِ لَمْ یَکُنْ نَبِیّاً وَ لَا رَسُولًا کَانَ عَبْداً أَحَبَّ اللَّهَ فَأَحَبَّهُ وَ نَاصَحَ اللَّهَ فَنَصَحَهُ دَعَا قَوْمَهُ فَضَرَبُوهُ عَلَی أَحَدِ

ص: ۱۹۶

۱- قصص الأنبیاء مخطوط. م.

۲- تفسیر العیّاشیّ مخطوط. م.

قَرْنَیْهِ فَقَتَلُوهُ ثُمَّ بَعَثَهُ اللَّهُ فَضَرَبُوهُ عَلَی قَرْنِهِ الْآخَرِ فَقَتَلُوهُ(۱).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: ابو طفیل: امام علی علیه السلام می‌فرماید: ذوالقرنین، نبی و رسول نبود، بلکه بنده ای بود که دوستدار خداوند شد و خداوند نیز او را دوست داشت و برای خداوند خیر خواه بود و خداوند نیز برای او خیر خواه بود. او قومش را فراخواند و آنان بر یکی از شاخ های وی زدند

ص: ۱۹۶

و او را کشتند. سپس خداوند، او را برانگیخت و آنان بر شاخ دیگر او زدند و او را کشتند - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۲۵»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ بُرَیْدِ بْنِ مُعَاوِیَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام جَمِیعاً قَالَ لَهُمَا مَا مَنْزِلَتُکُمْ وَ مَنْ تُشْبِهُونَ مِمَّنْ مَضَی قَالا صَاحِبُ مُوسَی وَ ذُو الْقَرْنَیْنِ کَانَا عَالِمَیْنِ وَ لَمْ یَکُونَا نَبِیَّیْنِ (۲).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: برید بن معاویه می گوید: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام پرسیدم: جایگاه شما چیست و به چه کسانی از گذشتگان شباهت

دارید؟ ایشان در پاسخ فرمودند: ما به منزله یار موسی و ذوالقرنین هستیم که هر دو عالم بودند، ولی پیامبر نبودند - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۲۶»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ ابْنِ الْوَرْقَاءِ قَالَ: سَأَلْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ مَا کَانَ قَرْنَاهُ فَقَالَ لَعَلَّکَ تَحْسَبُ کَانَ قَرْنُهُ ذَهَباً أَوْ فِضَّهً أَوْ کَانَ نَبِیّاً بَلْ کَانَ عَبْداً صَالِحاً بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَی أُنَاسٍ فَدَعَاهُمْ إِلَی اللَّهِ وَ إِلَی الْخَیْرِ فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَضَرَبَ قَرْنَهُ الْأَیْسَرَ فَمَاتَ ثُمَّ بَعَثَهُ فَأَحْیَاهُ وَ بَعَثَهُ إِلَی أُنَاسٍ فَقَامَ رَجُلٌ فَضَرَبَ قَرْنَهُ الْأَیْمَنَ فَمَاتَ فَسَمَّاهُ ذَا الْقَرْنَیْنِ (۳).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: ابن ورقا می گوید: از امام علی علیه السلام پرسیدم که شاخ های ذوالقرنین چه بودند؟ حضرت پاسخ داد: شاید تو می پنداری که شاخ او از زر یا سیم بود و یا او پیامبر بوده است. اما این طور نیست. او بنده درستکاری بود که خداوند، او را به سوی مردمی فرستاد و او آن مردم را به سوی خداوند و نیکی فراخواند. مردی از میان آنان برخاست و بر شاخ چپ او زد و او مرد. سپس خداوند، او را برانگیخت و زنده کرد و به سوی مردمی دیگر فرستاد. مردی برخاست و بر شاخ راست او زد و او مرد؛ از این رو او را ذوالقرنین نامیدند - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۲۷»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ ابْنِ هِشَامٍ عَنْ أَبِیهِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ بَعْضِ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام (۴)قَالَ: إِنَّ ذَا الْقَرْنَیْنِ کَانَ عَبْداً صَالِحاً طُوِیَتْ لَهُ الْأَسْبَابُ وَ مُکِّنَ لَهُ فِی الْبِلَادِ وَ کَانَ قَدْ وُصِفَ لَهُ عَیْنُ الْحَیَاهِ وَ قِیلَ لَهُ مَنْ یَشْرَبْ مِنْهَا شَرْبَهً لَمْ یَمُتْ حَتَّی یَسْمَعَ الصَّوْتَ وَ إِنَّهُ خَرَجَ فِی طَلَبِهَا حَتَّی أَتَی مَوْضِعَهَا وَ کَانَ فِی ذَلِکَ الْمَوْضِعِ ثَلَاثُمِائَهٍ وَ سِتِّینَ (۵)عَیْناً وَ کَانَ الْخَضِرُ عَلَی مُقَدِّمَتِهِ وَ کَانَ مِنْ أَشَدِّ أَصْحَابِهِ (۶)عِنْدَهُ فَدَعَاهُ فَأَعْطَاهُ وَ أَعْطَی قَوْماً مِنْ أَصْحَابِهِ کُلَّ رَجُلٍ مِنْهُمْ حُوتاً مُمَلَّحاً فَقَالَ انْطَلِقُوا إِلَی هَذِهِ الْمَوَاضِعِ فَلْیَغْسِلْ کُلُّ رَجُلٍ مِنْکُمْ حُوتَهُ عِنْدَ عَیْنٍ وَ لَا یَغْسِلْ مَعَهُ أَحَدٌ فَانْطَلَقُوا یَلْزَمُ کُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ عَیْناً فَغَسَلَ فِیهَا حُوتَهُ وَ إِنَّ الْخَضِرَ انْتَهَی إِلَی عَیْنٍ مِنْ تِلْکَ الْعُیُونِ فَلَمَّا غَمَسَ الْحُوتَ وَ وَجَدَ الْحُوتُ رِیحَ الْمَاءِ حَیِیَ فَانْسَابَ فِی الْمَاءِ فَلَمَّا رَأَی ذَلِکَ الْخَضِرُ رَمَی بِثِیَابِهِ وَ سَقَطَ وَ جَعَلَ یَرْتَمِسُ فِی الْمَاءِ وَ یَشْرَبُ وَ یَجْتَهِدُ أَنْ یُصِیبَهُ فَلَمَّا رَأَی ذَلِکَ رَجَعَ فَرَجَعَ أَصْحَابُهُ وَ أَمَرَ ذُو الْقَرْنَیْنِ بِقَبْضِ السَّمَکِ فَقَالَ انْظُرُوا فَقَدْ تَخَلَّفَتْ سَمَکَهٌ فَقَالُوا الْخَضِرُ صَاحِبُهَا قَالَ فَدَعَاهُ فَقَالَ مَا خُلِّفَ

۱- مخطوط. م.

۲- مخطوط. م.

۳- مخطوط. م.

۴- لعله أبو بصیر، عن أبی عبد اللّه علیه السلام. راجع الخبر الرابع و هناک شرح بعض ألفاظ الحدیث.

۵- فی هامش المطبوع: ستون ظ.

۶- فی نسخه: من آثر أصحابه.

سَمَكَكَ قَالَ فَأَخْبَرَهُ الْخَضِرُ فَقَالَ لَهُ فَصَنَعْتَ مَا ذَا قَالَ سَقَطْتُ عَلَيْهَا فَجَعَلْتُ أَغُوصُ فَأَطْلُبُهَا فَلَمْ أَجِدْهَا فَقَالَ فَشَرِبْتَ مِنَ الْمَاءِ (۱)قَالَ نَعَمْ قَالَ فَطَلَبَ ذُو الْقَرْنَيْنِ الْعَيْنَ فَلَمْ يَجِدْهَا فَقَالَ لِلْخَضِرِ أَنْتَ صَاحِبُهَا (۲).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: هشام روایت کرد از یکی از ائمه علیهم السلام - . شاید مقصود، امام صادق علیه السلام باشد. به حدیث شماره ۴ که در آن برخی از واژه های این حدیث شرح داده شده است، مراجعه کنید. -

که فرمود: ذوالقرنین، بنده درستکاری بود که اسباب برای او در هم پیچیده - آماده شده - بود، به او در زمین امکانات داده، و چشمه زندگانی برای او شرح داده شده بود. به او گفته شد که هر که از آن چشمه بنوشد تا شنیدن آن بانگ در قیامت نخواهد مرد. او به دنبال آن رفت تا این که به جایگاه آن رسید. در آن جا ۳۶۰ چشمه قرار داشت. خضر علیه السلام پیشاهنگ سپاه و از نزدیک ترین یاران او بود. ذوالقرنین، او را فراخواند و به او و شماری دیگر از یارانش به هر کدام یک دانه ماهی نمک سود شده داد و گفت: به سوی این چشمه ها بروید و هر کدام از شما باید ماهی اش را به تنهایی در یک چشمه بشوید. آنان رفتند و هر کدام چشمه‌ای را اختیار کرد و ماهی‌اش را در آن شست. خضر علیه السلام نیز به یکی از چشمه ها رسید. وقتی ماهی‌اش را در آب چشمه فرو برد، ماهی، بوی آب را شنید و زنده شد و به سرعت درون آب حرکت کرد. خضر علیه السلام با دیدن این منظره لباس هایش را درآورد و خود را درون آب انداخت و شروع به فرو رفتن در آن آب کرد. او از آن آب می نوشید و می کوشید تا بر آن ماهی دست یابد. وقتی دید که قادر بر این کار نیست، بازگشت. همراهان او نیز بازگشتند. ذوالقرنین دستور داد تا ماهی ها را از دست آنان جمع آوری کنند. او گفت: نگاه کنید، یک ماهی جا مانده است. آنان گفتند: خضر، صاحب آن ماهی است. حضرت فرمود: ذوالقرنین، او را فراخواند و به او گفت: ص: ۱۹۷

چه باعث جاماندن ماهی‌ات شده است؟ خضر علیه السلام او را از ماجرا با خبر ساخت. ذوالقرنین از او پرسید: تو چه کردی؟ خضر علیه السلام پاسخ داد: خود را درون چشمه انداختم و در پی آن ماهی شروع به غوطه ور شدن در آن کردم. اما آن را نیافتم. ذوالقرنین پرسید: آیا از آن آب نوشیدی؟ خضر علیه السلام پاسخ داد: آری. حضرت فرمود: ذوالقرنین در طلب آن چشمه برآمد، اما آن را نیافت. او به خضر علیه السلام گفت: تو صاحب آن چشمه هستی - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۲۸»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ حَارِثِ بْنِ حَبِیبٍ قَالَ: أَتَی رَجُلٌ عَلِیّاً علیه السلام فَقَالَ لَهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَخْبِرْنِی عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ فَقَالَ لَهُ سُخِّرَ لَهُ السَّحَابُ وَ قُرِّبَتْ لَهُ الْأَسْبَابُ وَ بُسِطَ لَهُ فِی النُّورِ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ کَیْفَ بُسِطَ لَهُ فِی النُّورِ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام کَانَ یُبْصِرُ بِاللَّیْلِ کَمَا یُبْصِرُ بِالنَّهَارِ ثُمَّ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام لِلرَّجُلِ أَزِیدُکَ فِیهِ فَسَکَتَ (۳).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: حارث بن حبیب: مردی به امام علی علیه السلام عرض کرد: مرا از ذوالقرنین آگاه ساز. حضرت به او فرمود: ابر در اختیار او درآمد. اسباب به او نزدیک و نور برای او گسترانده شد. آن مرد از حضرت پرسید: چگونه نور

برایش گسترانده شد؟ حضرت پاسخ داد: دید او در شب به مانند روز بود. سپس حضرت به او فرمود: می‌خواهی برایت بیشتر درباره او بگویم؟ و آن مرد ساکت شد - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۲۹»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ: سُئِلَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ قَالَ کَانَ عَبْداً صَالِحاً وَ اسْمُهُ عَیَّاشٌ اخْتَارَهُ اللَّهُ وَ ابْتَعَثَهُ إِلَی قَرْنٍ مِنَ الْقُرُونَ الْأُولَی فِی نَاحِیَهِ الْمَغْرِبِ وَ ذَلِکَ بَعْدَ طُوفَانِ نُوحٍ فَضَرَبُوهُ عَلَی قَرْنِ رَأْسِهِ الْأَیْمَنِ فَمَاتَ مِنْهَا ثُمَّ أَحْیَاهُ اللَّهُ بَعْدَ مِائَهِ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ إِلَی قَرْنٍ مِنَ الْقُرُونِ الْأُولَی فِی نَاحِیَهِ الْمَشْرِقِ فَکَذَّبُوهُ فَضَرَبُوهُ ضَرْبَهً عَلَی قَرْنِهِ الْأَیْسَرِ فَمَاتَ مِنْهَا ثُمَّ أَحْیَاهُ اللَّهُ بَعْدَ مِائَهِ عَامٍ وَ عَوَّضَهُ مِنَ الضَّرْبَتَیْنِ اللَّتَیْنِ عَلَی رَأْسِهِ قَرْنَیْنِ فِی مَوْضِعِ الضَّرْبَتَیْنِ أَجْوَفَیْنِ وَ جَعَلَ عِزَّ مُلْکِهِ وَ آیَهَ نُبُوَّتِهِ فِی قَرْنَیْهِ ثُمَّ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَی السَّمَاءِ الدُّنْیَا فَکَشَطَ لَهُ عَنِ الْأَرْضِ کُلِّهَا جِبَالِهَا وَ سُهُولِهَا وَ فِجَاجِهَا حَتَّی أَبْصَرَ مَا بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ آتَاهُ اللَّهُ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ عِلْماً یَعْرِفُ بِهِ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ وَ أَیَّدَهُ فِی قَرْنَیْهِ بِکِسْفٍ مِنَ السَّمَاءِ فِیهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ ثُمَّ أَهْبَطَ إِلَی الْأَرْضِ وَ أَوْحَی إِلَیْهِ أَنْ سِرْ فِی نَاحِیَهِ غَرْبِ الْأَرْضِ وَ شَرْقِهَا فَقَدْ طَوَیْتُ لَکَ الْبِلَادَ وَ ذَلَّلْتُ لَکَ الْعِبَادَ فَأَرْهَبْتُهُمْ مِنْکَ فَسَارَ ذُو الْقَرْنَیْنِ إِلَی نَاحِیَهِ الْمَغْرِبِ فَکَانَ إِذَا مَرَّ بِقَرْیَهٍ زَأَرَ فِیهَا کَمَا یَزْأَرُ الْأَسَدُ الْمُغْضَبُ فَیُبْعَثُ مِنْ قَرْنَیْهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ وَ صَوَاعِقُ تُهْلِکُ مَنْ نَاوَاهُ وَ خَالَفَهُ فَلَمْ یَبْلُغْ مَغْرِبَ الشَّمْسِ حَتَّی دَانَ لَهُ أَهْلُ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ قَالَ وَ ذَلِکَ قَوْلُ اللَّهِ إِنَّا مَکَّنَّا لَهُ فِی الْأَرْضِ وَ آتَیْناهُ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ سَبَباً فَسَارَ حَتَّی إِذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ فِی عَیْنٍ حَمِئَهٍ إِلَی قَوْلِهِ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ وَ لَمْ یُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ فِی الدُّنْیا بِعَذَابِ الدُّنْیا ثُمَّ یُرَدُّ إِلی رَبِّهِ فِی مَرْجِعِهِ فَیُعَذِّبُهُ

۱- فی نسخه: نشرب من الماء؟ و الظاهر أنّه مصحف.

۲- مخطوط. م.

۳- مخطوط. م.

عَذاباً نُكْراً إِلَى قَوْلِهِ وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنا يُسْراً ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً ذُو الْقَرْنَيْنِ مِنَ الشَّمْسِ سَبَباً ثُمَّ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ لَمَّا انْتَهَى مَعَ الشَّمْسِ إِلَى الْعَيْنِ الْحَامِيَهِ وَجَدَ الشَّمْسَ تَغْرُبُ فِيهَا وَ مَعَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَجُرُّونَهَا بِسَلَاسِلِ الْحَدِيدِ وَ الْكَلَالِيبِ يَجُرُّونَهَا مِنْ قَعْرِ الْبَحْرِ فِي قُطْرِ الْأَرْضِ الْأَيْمَنِ كَمَا يَجْرِي السَّفِينَهُ عَلَى ظَهْرِ الْمَاءِ فَلَمَّا انْتَهَى مَعَهَا إِلَى مَطْلَعِ الشَّمْسِ سَبَباً وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ إِلَى بِما لَدَيْهِ خُبْراً (۱)فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ وَرَدَ عَلَى قَوْمٍ قَدْ أَحْرَقَتْهُمُ الشَّمْسُ وَ غَيَّرَتْ أَجْسَادَهُمْ وَ أَلْوَانَهُمْ حَتَّى صَيَّرَتْهُمْ كَالظُّلْمَهِ ثُمَّ أَتْبَعَ ذُو الْقَرْنَيْنِ سَبَباً فِي نَاحِيَهِ الظُّلْمَهِ حَتَّى إِذا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِما قَوْماً لا يَكادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا قالُوا يا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ خَلْفَ هَذَيْنِ الْجَبَلَيْنِ وَ هُمْ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ إِذَا كَانَ إِبَّانُ زُرُوعِنَا وَ ثِمَارِنَا خَرَجُوا عَلَيْنَا مِنْ هَذَيْنِ السَّدَّيْنِ فَرَعَوْا فِي ثِمَارِنَا وَ زُرُوعِنَا حَتَّى لَا يُبْقُونَ مِنْهَا شَيْئاً فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً نُؤَدِّيهِ إِلَيْكَ فِي كُلِّ عَامٍ عَلى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا إِلَى قَوْلِهِ زُبَرَ الْحَدِيدِ قَالَ فَاحْتُفِرَ لَهُ جَبَلُ حَدِيدٍ فَقَلَعُوا لَهُ أَمْثَالَ اللَّبِنِ فَطَرَحَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فِيمَا بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ وَ كَانَ ذُو الْقَرْنَيْنِ هُوَ أَوَّلَ مَنْ بَنَى رَدْماً عَلَى الْأَرْضِ ثُمَّ جَمَعَ عَلَيْهِ الْحَطَبَ وَ أَلْهَبَ فِيهِ النَّارَ وَ وَضَعَ عَلَيْهِ الْمَنَافِيخَ فَنَفَخُوا عَلَيْهِ فَلَمَّا ذَابَ قَالَ آتُونِي بِقِطْرٍ وَ هُوَ الْمِسُّ الْأَحْمَرُ قَالَ فَاحْتَفَرُوا لَهُ جَبَلًا مِنْ مِسٍّ فَطَرَحُوهُ عَلَى الْحَدِيدِ فَذَابَ مَعَهُ وَ اخْتَلَطَ بِهِ قَالَ فَمَا اسْطاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطاعُوا لَهُ نَقْباً يَعْنِي يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ قالَ هذا رَحْمَهٌ مِنْ رَبِّي فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَ كانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا.

إلى هاهنا روايه على بن الحسين و روايه محمد بن نصر.

وَ زَادَ جَبْرَئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ فِي حَدِيثِهِ بِأَسَانِيدَ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام وَ تَرَكْنا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ يَعْنِي يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَ كَانَ ذُو الْقَرْنَيْنِ عَبْداً صَالِحاً وَ كَانَ مِنَ اللَّهِ بِمَكَانٍ نَصِحَ اللَّهَ فَنَصَحَ لَهُ وَ أَحَبَّ اللَّهَ فَأَحَبَّهُ وَ كَانَ قَدْ سَبَّبَ لَهُ

۱- أى إلى قوله تعالى: «بِما لَدَيْهِ خُبْراً».

فِی الْبِلَادِ وَ مَکَّنَ لَهُ فِیهَا حَتَّی مَلَکَ مَا بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ- (۱)وَ کَانَ لَهُ خَلِیلٌ مِنَ الْمَلَائِکَهِ یُقَالُ لَهُ رَقَائِیلُ (۲)یَنْزِلُ إِلَیْهِ فَیُحَدِّثُهُ وَ یُنَاجِیهِ فَبَیْنَا هُوَ ذَاتَ یَوْمٍ عِنْدَهُ إِذْ قَالَ لَهُ ذُو الْقَرْنَیْنِ یَا رَقَائِیلُ کَیْفَ عِبَادَهُ أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَیْنَ هِیَ مِنْ عِبَادَهِ أَهْلِ الْأَرْضِ قَالَ رَقَائِیلُ یَا ذَا الْقَرْنَیْنِ وَ مَا عِبَادَهُ أَهْلِ الْأَرْضِ- (۳)فَقَالَ أَمَّا عِبَادَهُ أَهْلِ السَّمَاءِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ مَوْضِعُ قَدَمٍ إِلَّا وَ عَلَیْهِ مَلَکٌ قَائِمٌ لَا یَقْعُدُ أَبَداً أَوْ رَاکِعٌ لَا یَسْجُدُ أَبَداً أَوْ سَاجِدٌ لَا یَرْفَعُ رَأْسَهُ أَبَداً فَبَکَی (۴)ذُو الْقَرْنَیْنِ بُکَاءً شَدِیداً فَقَالَ یَا رَقَائِیلُ إِنِّی أُحِبُّ أَنْ أَعِیشَ حَتَّی أَبْلُغَ مِنْ عِبَادَهِ رَبِّی وَ حَقِّ طَاعَتِهِ مَا هُوَ أَهْلُهُ قَالَ رَقَائِیلُ یَا ذَا الْقَرْنَیْنِ إِنَّ لِلَّهِ فِی الْأَرْضِ عَیْناً (۵)تُدْعَی عَیْنَ الْحَیَاهِ فِیهَا عَزِیمَهٌ مِنَ اللَّهِ أَنَّهُ مَنْ یَشْرَبْ مِنْهَا لَمْ یَمُتْ حَتَّی یَکُونَ هُوَ الَّذِی یَسْأَلُ اللَّهَ الْمَوْتَ (۶)فَإِنْ ظَفِرْتَ بِهَا تَعِشْ مَا شِئْتَ قَالَ وَ أَیْنَ ذَلِکَ الْعَیْنُ وَ هَلْ تَعْرِفُهَا قَالَ لَا غَیْرَ أَنَّا نَتَحَدَّثُ (۷)فِی السَّمَاءِ أَنَّ لِلَّهِ فِی الْأَرْضِ ظُلْمَهً لَمْ یَطَأْهَا إِنْسٌ وَ لَا جَانٌّ (۸)فَقَالَ ذُو الْقَرْنَیْنِ وَ أَیْنَ تِلْکَ الظُّلْمَهُ قَالَ رَقَائِیلُ مَا أَدْرِی ثُمَّ صَعِدَ رَقَائِیلُ فَدَخَلَ ذَا الْقَرْنَیْنِ حُزْنٌ طَوِیلٌ مِنْ قَوْلِ رَقَائِیلَ وَ مِمَّا أَخْبَرَهُ عَنِ الْعَیْنِ وَ الظُّلْمَهِ وَ لَمْ یُخْبِرْهُ بِعِلْمٍ یَنْتَفِعُ بِهِ مِنْهُمَا فَجَمَعَ ذُو الْقَرْنَیْنِ فُقَهَاءَ

۱- قد أخرجه الثعلبی فی العرائس ص ۲۰۵ ط مصر من هنا فقال: روی عن علیّ بن أبی طالب کرم اللّه وجهه انه قال: کان ذو القرنین قد ملک ما بین المشرق و المغرب اه. و فیه اختلافات نشیر إلی بعضها بعد ذلک.

۲- فی نسخه: رفائیل و کذا فی المواضع التی تأتی بعد ذلک. و فی العرائس: روفائیل.

۳- فی العرائس: و کان له خلیل من الملائکه اسمه روفائیل، یأتیه و یزوره، فبینما هما ذات یوم یتحدثان إذ قال له ذو القرنین: یا روفائیل حدّثنی عن عبادتکم فی السماء، فبکی و قال: یا ذا القرنین و ما عبادتکم عند عبادتنا؟ ان فی السماء من الملائکه اه.

۴- فی العرائس: ان فی السماء من الملائکه من هو قائم لا یجلس أبدا، و من هو ساجد لا یرفع رأسه أبدا، و من هو راکع لا یستوی قائما أبدا، یقولون: «سبحان القدوس الملک القدوس ربّ الملائکه و الروح، ربنا ما عبدناک حقّ عبادتک» فبکی ذو القرنین. منه قدّس سرّه.

۵- فی العرائس: قال روفائیل: او تحب ذلک یا ذا القرنین؟ قال: نعم، قال روفائیل: فان لله عینا فی الأرض تسمی اه.

۶- فی نسخه: لم یمت أبدا. و فی أخری: حتی یکون هو یسأل. و فی ثلاثه: هو بالذی یسأل.

۷- فی نسخه: نحدث.

۸- و فی العرائس زاد: فنحن نظن أن تلک العین فی تلک الظلمه.

أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ وَ عُلَمَاءَهُمْ وَ أَهْلَ دِرَاسَهِ الْكُتُبِ وَ آثَارِ النُّبُوَّهِ فَلَمَّا اجْتَمَعُوا عِنْدَهُ قَالَ ذُو الْقَرْنَيْنِ يَا مَعْشَرَ الْفُقَهَاءِ وَ أَهْلَ الْكُتُبِ وَ آثَارِ النُّبُوَّهِ هَلْ وَجَدْتُمْ فِيمَا قَرَأْتُمْ مِنْ كُتُبِ اللَّهِ وَ فِی كُتُبِ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمُلُوكِ أَنَّ لِلَّهِ عَيْناً تُدْعَى عَيْنَ الْحَيَاهِ فِيهَا مِنَ اللَّهِ عَزِيمَهٌ أَنَّهُ مَنْ يَشْرَبْ مِنْهَا لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِی يَسْأَلُ اللَّهَ الْمَوْتَ قَالُوا لَا يَا أَيُّهَا الْمَلِكُ قَالَ فَهَلْ وَجَدْتُمْ فِيمَا قَرَأْتُمْ مِنَ الْكُتُبِ أَنَّ لِلَّهِ فِی الْأَرْضِ ظُلْمَهً لَمْ يَطَأْهَا إِنْسٌ وَ لَا جَانٌّ قَالُوا لَا يَا أَيُّهَا الْمَلِكُ فَحَزِنَ عَلَيْهِ ذُو الْقَرْنَيْنِ حُزْناً شَدِيداً وَ بَكَى إِذْ لَمْ يُخْبَرْ عَنِ الْعَيْنِ وَ الظُّلْمَهِ بِمَا يُحِبُّ وَ كَانَ فِيمَنْ حَضَرَهُ غُلَامٌ مِنَ الْغِلْمَانِ مِنْ أَوْلَادِ الْأَوْصِيَاءِ أَوْصِيَاءِ الْأَنْبِيَاءِ وَ كَانَ سَاكِتاً لَا يَتَكَلَّمُ حَتَّى إِذَا أَيِسَ ذُو الْقَرْنَيْنِ مِنْهُمْ قَالَ لَهُ الْغُلَامُ (۱)أَيُّهَا الْمَلِكُ إِنَّكَ تَسْأَلُ هَؤُلَاءِ عَنْ أَمْرٍ لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ عِلْمُ مَا تُرِيدُ عِنْدِی فَفَرِحَ ذُو الْقَرْنَيْنِ فَرَحاً شَدِيداً حَتَّى نَزَلَ عَنْ فِرَاشِهِ وَ قَالَ لَهُ ادْنُ مِنِّی فَدَنَا مِنْهُ فَقَالَ أَخْبِرْنِی قَالَ نَعَمْ أَيُّهَا الْمَلِكُ إِنِّی وَجَدْتُ فِی كِتَابِ آدَمَ الَّذِی كَتَبَ يَوْمَ سُمِّیَ لَهُ مَا فِی الْأَرْضِ مِنْ عَيْنٍ أَوْ شَجَرٍ فَوَجَدْتُ فِيهِ أَنَّ لِلَّهِ عَيْناً تُدْعَى عَيْنَ الْحَيَاهِ فِيهَا مِنْ أَمْرِ اللَّهِ عَزِيمَهٌ أَنَّهُ مَنْ يَشْرَبْ مِنْهَا لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِی يَسْأَلُ اللَّهَ الْمَوْتَ بِظُلْمَهٍ لَمْ يَطَأْهَا إِنْسٌ وَ لَا جَانٌّ فَفَرِحَ ذُو الْقَرْنَيْنِ وَ قَالَ ادْنُ مِنِّی يَا أَيُّهَا الْغُلَامُ تَدْرِی أَيْنَ مَوْضِعُهَا قَالَ نَعَمْ وَجَدْتُ فِی كِتَابِ آدَمَ أَنَّهَا عَلَى قَرْنِ الشَّمْسِ يَعْنِی مَطْلِعَهَا فَفَرِحَ ذُو الْقَرْنَيْنِ وَ بَعَثَ إِلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ فَجَمَعَ أَشْرَافَهُمْ وَ فُقَهَاءَهُمْ وَ عُلَمَاءَهُمْ وَ أَهْلَ الْحُكْمِ مِنْهُمْ فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَلْفُ حَكِيمٍ وَ عَالِمٍ وَ فَقِيهٍ فَلَمَّا اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ تَهَيَّأَ لِلْمَسِيرِ وَ تَأَهَّبَ لَهُ بِأَعَدِّ الْعُدَّهِ وَ أَقْوَى الْقُوَّهِ فَسَارَ بِهِمْ يُرِيدُ مَطْلِعَ الشَّمْسِ يَخُوضُ الْبِحَارَ وَ يَقْطَعُ الْجِبَالَ وَ الْفَيَافِیَ وَ الْأَرَضِينَ وَ الْمَفَاوِزَ فَسَارَ اثْنَیْ عَشَرَ سَنَهً حَتَّى انْتَهَى إِلَى طَرَفِ الظُّلْمَهِ فَإِذَا هِیَ لَيْسَتْ بِظُلْمَهِ لَيْلٍ وَ لَا دُخَانٍ (۲)وَ لَكِنَّهَا هَوَاءٌ يَفُورُ سَدَّ مَا بَيْنَ الْأُفُقَيْنِ (۳)فَنَزَلَ بِطَرَفِهَا

۱- فی العرائس: فقال عالم من العلماء: إنی قرأت وصیه آدم علیه السلام فوجدت فیها أن خلق اللّه فی الأرض ظلمه لم یطأها انس و لا جان، و وضع فیها عین الخلد، فقال ذو القرنین: و أین وجدتها؟ قال: فی الأرض التی علی قرن الشمس. و لیس فیه جمله «و کان فیمن حضره» و لا الجمل التی یأتی بعد ذلک. و الظاهر أنّه اختصر الحدیث.

۲- فی الرائس فذا ظلمهتفور مثل الدخان لیست بظلمه لیل. فعسکر هناک اه.

۳- فی نسخه: ما بین الخافقین.

وَ عَسْكَرَ عَلَيْهَا وَ جَمَعَ عُلَمَاءَ أَهْلِ عَسْكَرِهِ وَ فُقَهَاءَهُمْ وَ أَهْلَ الْفَضْلِ مِنْهُمْ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ الْفُقَهَاءِ وَ الْعُلَمَاءِ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْلُكَ هَذِهِ الظُّلْمَةَ فَخَرُّوا لَهُ سُجَّداً فَقَالُوا أَيُّهَا الْمَلِكُ إِنَّكَ لَتَطْلُبُ أَمْراً مَا طَلَبَهُ وَ لَا سَلَكَهُ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ لَا مِنَ الْمُلُوكِ قَالَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِي مِنْ طَلَبِهَا قَالُوا أَيُّهَا الْمَلِكُ إِنَّا لَوْ نَعْلَمُ أَنَّكَ إِذَا سَلَكْتَهَا ظَفِرْتَ بِحَاجَتِكَ مِنْهَا بِغَيْرِ عَنَتٍ عَلَيْكَ لَأَمَرْنَا (۱)وَ لَكِنَّا نَخَافُ أَنْ يَعْلَقَ بِكَ (۲)مِنْهَا أَمْرٌ يَكُونُ فِيهِ هَلَاكُ مُلْكِكَ وَ زَوَالُ سُلْطَانِكَ وَ فَسَادُ مِنَ الْأَرْضِ فَقَالَ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ أَسْلُكَهَا فَخَرُّوا سُجَّداً لِلَّهِ وَ قَالُوا إِنَّا نَتَبَرَّأُ إِلَيْكَ مِمَّا يُرِيدُ ذُو الْقَرْنَيْنِ فَقَالَ ذُو الْقَرْنَيْنِ يَا مَعْشَرَ الْعُلَمَاءِ أَخْبِرُونِي بِأَبْصَرِ الدَّوَابِّ قَالُوا الْخَيْلُ الْإِنَاثُ الْبِكَارَةُ أَبْصَرُ الدَّوَابِّ فَانْتُخِبَ مِنْ عَسْكَرِهِ فَأَصَابَ سِتَّةَ آلَافِ فَرَسٍ إِنَاثاً أَبْكَاراً (۳)وَ انْتَخَبَ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ وَ الْفَضْلِ وَ الْحِكْمَةِ سِتَّةَ آلَافِ رَجُلٍ فَدَفَعَ إِلَى كُلِّ رَجُلٍ فَرَساً وَ وَلَّى فَسْحَرَ (۴)وَ هُوَ الْخَضِرُ عَلَى أَلْفَيْ فَرَسٍ فَجَعَلَهُمْ عَلَى مُقَدِّمَتِهِ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوا الظُّلْمَةَ وَ سَارَ ذُو الْقَرْنَيْنِ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ وَ أَمَرَ أَهْلَ عَسْكَرِهِ أَنْ يَلْزَمُوا مُعَسْكَرَهُ اثْنَيْ عَشَرَ سَنَةً (۵)فَإِنْ رَجَعَ هُوَ إِلَيْهِمْ إِلَى ذَلِكَ الْوَقْتِ وَ إِلَّا تَفَرَّقُوا فِي الْبِلَادِ وَ لَحِقُوا بِبِلَادِهِمْ أَوْ حَيْثُ شَاءُوا فَقَالَ الْخَضِرُ أَيُّهَا الْمَلِكُ إِنَّا نَسْلُكُ فِي الظُّلْمَةِ لَا يَرَى بَعْضُنَا بَعْضاً كَيْفَ نَصْنَعُ بِالضَّلَالِ إِذَا أَصَابَنَا فَأَعْطَاهُ ذُو الْقَرْنَيْنِ خَرَزَةً حَمْرَاءَ (۶)كَأَنَّهَا مَشْعَلَةٌ لَهَا ضَوْءٌ فَقَالَ خُذْ هَذِهِ الْخَرَزَةَ فَإِذَا أَصَابَكُمُ الضَّلَالُ فَارْمِ بِهَا إِلَى الْأَرْضِ فَإِنَّهَا تَصِيحُ فَإِذَا صَاحَتْ رَجَعَ أَهْلُ الضَّلَالِ إِلَى صَوْتِهَا فَأَخَذَهَا الْخَضِرُ وَ مَضَى فِي الظُّلْمَةِ وَ كَانَ الْخَضِرُ يَرْتَحِلُ وَ يَنْزِلُ ذُو الْقَرْنَيْنِ فَبَيْنَا الْخَضِرُ يَسِيرُ ذَاتَ يَوْمٍ إِذْ عَرَضَ لَهُ وَادٍ فِي الظُّلْمَةِ فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ قِفُوا فِي هَذَا الْمَوْضِعِ لَا يَتَحَرَّكَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ

۱- في نسخه: لاتبعناك.

۲- في نسخه: أن ينفتق عليك.

۳- في نسخه: اناثا بكاره.

۴- في نسخه: و عقد لا فسحر.

۵- في نسخه اثنتي عشره سنه.

۶- الخرز: ما ينظم في السلك من الجذع و الودع. الحب المثقوب من الزجاج و غيره: فصوص من حجاره. الواحده: الخرزه. خرزات الملك: جواهر تاجه.

عَنْ مَوْضِعِهِ وَ نَزَلَ عَنْ فَرَسِهِ فَتَنَاوَلَ الْخَرَزَهَ فَرَمَى بِهَا فِي الْوَادِي فَأَبْطَأَتْ عَنْهُ بِالْإِجَابَهِ حَتَّى خَافَ أَنْ لَا يُجِيبَهُ ثُمَّ أَجَابَتْهُ فَخَرَجَ إِلَى صَوْتِهَا (۱)فَإِذَا هِيَ عَلَى جَانِبِ الْعَيْنِ وَ إِذَا مَاؤُهَا أَشَدُّ بَيَاضاً مِنَ اللَّبَنِ وَ أَصْفَى مِنَ الْيَاقُوتِ وَ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ فَشَرِبَ مِنْهُ ثُمَّ خَلَعَ ثِيَابَهُ فَاغْتَسَلَ مِنْهَا ثُمَّ لَبِسَ ثِيَابَهُ ثُمَّ رَمَى بِالْخَرَزَهِ نَحْوَ أَصْحَابِهِ فَأَجَابَتْهُ فَخَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ وَ رَكِبَ وَ أَمَرَهُمْ بِالْمَسِيرِ فَسَارُوا وَ مَرَّ ذُو الْقَرْنَيْنِ بَعْدَهُ فَأَخْطَأَ الْوَادِيَ فَسَلَكُوا تِلْكَ الظُّلْمَهَ أَرْبَعِينَ يَوْماً وَ أَرْبَعِينَ لَيْلَهً ثُمَّ خَرَجُوا بِضَوْءٍ لَيْسَ بِضَوْءِ نَهَارٍ وَ لَا شَمْسٍ وَ لَا قَمَرٍ وَ لَكِنَّهُ نُورٌ فَخَرَجُوا إِلَى أَرْضٍ حَمْرَاءَ رَمِلَهٍ خَشْخَاشَهٍ (۲)فَرِكَهٍ كَأَنَّ حَصَاهَا اللُّؤْلُؤُ فَإِذَا هُوَ بِقَصْرٍ مَبْنِيٍّ عَلَى طُولِ فَرْسَخٍ (۳)فَجَاءَ ذُو الْقَرْنَيْنِ إِلَى الْبَابِ فَعَسْكَرَ عَلَيْهِ ثُمَّ تَوَجَّهَ بِوَجْهِهِ وَحْدَهُ إِلَى الْقَصْرِ فَإِذَا طَائِرٌ وَ إِذَا حَدِيدَهٌ طَوِيلَهٌ قَدْ وُضِعَ طَرَفَاهَا عَلَى جَانِبَيِ الْقَصْرِ وَ الطَّيْرُ أَسْوَدُ مُعَلَّقٌ فِي تِلْكَ الْحَدِيدَهِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ كَأَنَّهُ الْخُطَّافُ أَوْ صُورَهُ الْخُطَّافِ أَوْ شَبِيهٌ بِالْخُطَّافِ أَوْ هُوَ خُطَّافٌ (۴)فَلَمَّا سَمِعَ الطَّائِرُ خَشْخَشَهَ ذِي الْقَرْنَيْنِ قَالَ مَنْ هَذَا قَالَ أَنَا ذُو الْقَرْنَيْنِ فَقَالَ الطَّائِرُ يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ أَ مَا كَفَاكَ مَا وَرَاءَكَ حَتَّى وَصَلْتَ إِلَى حَدِّ بَابِي هَذَا فَفَرِقَ (۵)ذُو الْقَرْنَيْنِ فَرَقاً شَدِيداً فَقَالَ يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ لَا تَخَفْ وَ أَخْبِرْنِي قَالَ سَلْ قَالَ هَلْ كَثُرَ فِي الْأَرْضِ بُنْيَانُ الْآجُرِّ وَ الْجِصِّ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَانْتَفَضَ الطَّيْرُ وَ امْتَلَأَ حَتَّى مَلَأَ مِنَ الْحَدِيدَهِ ثُلُثَهَا فَفَرِقَ ذُو الْقَرْنَيْنِ فَقَالَ لَا تَخَفْ وَ أَخْبِرْنِي قَالَ سَلْ قَالَ هَلْ كَثُرَتِ الْمَعَازِفُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَانْتَفَضَ الطَّيْرُ وَ امْتَلَأَ حَتَّى مَلَأَ مِنَ الْحَدِيدَهِ ثُلُثَيْهَا فَفَرِقَ ذُو الْقَرْنَيْنِ فَقَالَ لَا تَخَفْ وَ أَخْبِرْنِي قَالَ سَلْ قَالَ هَلِ ارْتَكَبَ النَّاسُ شَهَادَهَ الزُّورِ فِي الْأَرْضِ قَالَ نَعَمْ فَانْتَفَضَ انْتِفَاضَهً وَ انْتَفَخَ فَسَدَّ مَا بَيْنَ جِدَارَيِ الْقَصْرِ قَالَ فَامْتَلَأَ ذُو الْقَرْنَيْنِ عِنْدَ ذَلِكَ فَرَقاً مِنْهُ فَقَالَ لَهُ لَا تَخَفْ وَ أَخْبِرْنِي قَالَ

۱- فی نسخه: فخرج إلی ضوئها.

۲- فی نسخه: و رمله خشخاشه.

۳- فی العرائس: فاذا بقصر مبنی فی تلک الأرض طوله فرسخ فی فرسخ علیه باب اه.

۴- فی العرائس: و إذا طائر أسود یشبه الخطاف مزموما بأنفه الی الحدیده معلقا بین السماء و الأرض.

۵- أی ففزع.

سَلْ قَالَ هَلْ تَرَكَ النَّاسُ شَهَادَهَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ لَا فَانْضَمَّ ثُلُثُهُ ثُمَّ قَالَ يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ لَا تَخَفْ وَ أَخْبِرْنِی قَالَ سَلْ قَالَ هَلْ تَرَكَ النَّاسُ الصَّلَاهَ الْمَفْرُوضَهَ قَالَ لَا قَالَ فَانْضَمَّ ثُلُثٌ آخَرُ ثُمَّ قَالَ يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ لَا تَخَفْ وَ أَخْبِرْنِی قَالَ سَلْ قَالَ هَلْ تَرَكَ النَّاسُ الْغُسْلَ مِنَ الْجَنَابَهِ قَالَ لَا قَالَ فَانْضَمَّ حَتَّى عَادَ إِلَى حَالِهِ الْأَوَّلِ فَإِذَا هُوَ بِدَرَجَهٍ مُدْرَجَهٍ إِلَى أَعْلَى الْقَصْرِ فَقَالَ الطَّيْرُ يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ اسْلُكْ هَذِهِ الدَّرَجَهَ فَسَلَكَهَا وَ هُوَ خَائِفٌ لَا يَدْرِی مَا يَهْجُمُ عَلَيْهِ حَتَّى اسْتَوَى عَلَى ظَهْرِهَا فَإِذَا هُوَ بِسَطْحٍ مَمْدُودٍ مَدَّ الْبَصَرِ وَ إِذَا رَجُلٌ شَابٌّ أَبْيَضُ مُضِی ءُ الْوَجْهِ عَلَيْهِ ثِيَابٌ بِيضٌ حَتَّى كَأَنَّهُ رَجُلٌ أَوْ فِی صُورَهِ رَجُلٍ أَوْ شَبِيهٌ بِالرَّجُلِ أَوْ هُوَ رَجُلٌ وَ إِذَا هُوَ رَافِعٌ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ يَنْظُرُ إِلَيْهَا وَاضِعٌ يَدَهُ عَلَى فِيهِ فَلَمَّا سَمِعَ خَشْخَشَهَ ذِی الْقَرْنَيْنِ قَالَ مَنْ هَذَا قَالَ أَنَا ذُو الْقَرْنَيْنِ قَالَ يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ أَ مَا كَفَاكَ مَا وَرَاءَكَ حَتَّى وَصَلْتَ إِلَيَّ قَالَ ذُو الْقَرْنَيْنِ مَا لِی أَرَاكَ وَاضِعاً يَدَكَ عَلَى فِيكَ قَالَ يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ أَنَا صَاحِبُ الصُّورِ وَ إِنَّ السَّاعَهَ قَدِ اقْتَرَبَتْ وَ أَنَا أَنْتَظِرُ أَنْ أُومَرَ بِالنَّفْخِ فَأَنْفُخَ ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ فَتَنَاوَلَ حَجَراً فَرَمَى بِهِ إِلَى ذِی الْقَرْنَيْنِ كَأَنَّهُ حَجَرٌ أَوْ شِبْهُ حَجَرٍ أَوْ هُوَ حَجَرٌ فَقَالَ يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ خُذْهَا فَإِنْ جَاعَ جُعْتَ وَ إِنْ شَبِعَ شَبِعْتَ فَارْجِعْ فَرَجَعَ ذُو الْقَرْنَيْنِ بِذَلِكَ الْحَجَرِ حَتَّى خَرَجَ بِهِ إِلَى أَصْحَابِهِ فَأَخْبَرَهُمْ بِالطَّيْرِ وَ مَا سَأَلَهُ عَنْهُ وَ مَا قَالَ لَهُ وَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ وَ أَخْبَرَهُمْ بِصَاحِبِ السَّطْحِ وَ مَا قَالَ لَهُ وَ مَا أَعْطَاهُ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ إِنَّهُ أَعْطَانِی هَذَا الْحَجَرَ وَ قَالَ لِی إِنْ جَاعَ جُعْتَ وَ إِنْ شَبِعَ شَبِعْتَ قَالَ أَخْبِرُونِی بِأَمْرِ هَذَا الْحَجَرِ فَوُضِعَ فِی إِحْدَى الْكَفَّتَيْنِ فَوُضِعَ حَجَرٌ مِثْلُهُ فِی الْكِفَّهِ الْأُخْرَى ثُمَّ رُفِعَ الْمِيزَانُ (۱)فَإِذَا الْحَجَرُ الَّذِی جَاءَ بِهِ أَرْجَحُ بِمِثْلِ الْآخَرِ (۲)فَوَضَعُوا آخَرَ فَمَالَ بِهِ حَتَّى وَضَعُوا أَلْفَ حَجَرٍ كُلُّهَا مِثْلُهُ ثُمَّ رَفَعُوا الْمِيزَانَ فَمَالَ بِهَا وَ لَمْ يَسْتَمِلْ بِهِ الْأَلْفُ حَجَرٍ فَقَالُوا يَا أَيُّهَا الْمَلِكُ لَا عِلْمَ لَنَا بِهَذَا فَقَالَ لَهُ الْخَضِرُ أَيُّهَا الْمَلِكُ إِنَّكَ تَسْأَلُ هَؤُلَاءِ عَمَّا لَا عِلْمَ لَهُمْ بِهِ وَ قَدْ أُوتِيتُ عِلْمَ

۱- فی العرائس: فوضعت العلماء ذلک الحجر فی کفه میزان، و أخذوا حجرا مثله و وضعوه فی الکفه الأخری ثمّ رفعوا المیزان.

۲- فی نسخه: یمیل بالآخر.

هَـذَا الْحَجَرِ فَقَـالَ ذُو الْقَرْنَيْنِ فَأَخْبِرْنَـا بِهِ وَ بَيِّنْهُ لَنَا فَتَنَاوَلَ الْخَضِـرُ الْمِيزَانَ فَوَضَعَ الْحَجَرَ الَّذِی جَاءَ بِهِ ذُو الْقَرْنَيْنِ فِی کِفَّهِ الْمِيزَانِ ثُمَّ وَضَـعَ حَجَراً آخَرَ فِی کِفَّهٍ أُخْرَی ثُمَّ وَضَـعَ کِفَّهَ تُرَابٍ عَلَی حَجَرِ ذِی الْقَرْنَيْنِ يَزِيـدُهُ ثِقْلًا ثُمَّ رَفَعَ الْمِيزَانَ فَاعْتَـدَلَ وَ عَجِبُوا وَ خَرُّوا سُجَّداً لِلَّهِ تَعَالَی وَ قَالُوا أَيُّهَا الْمَلِکُ هَـذَا أَمْرٌ لَمْ يَبْلُغْهُ عِلْمُنَا وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ الْخَضِـرَ لَيْسَ بِسَاحِرٍ فَکَيْفَ هَـذَا وَ قَدْ وَضَـعْنَا مَعَهُ أَلْفَ حَجَرٍ کُلُّهَا مِثْلُهُ فَمَالَ بِهَا وَ هَذَا قَدِ اعْتَدَلَ بِهِ وَ زَادَهُ تُرَاباً قَالَ ذُو الْقَرْنَيْنِ بَيِّنْ يَا خَضِرُ لَنَا أَمْرَ هَذَا الْحَجَرِ قَالَ الْخَضِرُ أَيُّهَا الْمَلِکُ إِنَّ أَمْرَ اللَّهِ نَافِذٌ فِی عِبَادِهِ وَ سُـلْطَانَهُ قَاهِرٌ وَ حُکْمَهُ فَاصِلٌ وَ إِنَّ اللَّهَ ابْتَلَی عِبَادَهُ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ وَ ابْتَلَی الْعَالِمَ بِالْعَالِمِ وَ الْجَاهِلَ بِالْجَاهِلِ وَ الْعَـالِمَ بِالْجَاهِـلِ وَ الْجَاهِـلَ بِالْعَالِمِ وَ إِنَّهُ ابْتَلَانِی بِکَ وَ ابْتَلَاکَ بِی فَقَالَ ذُو الْقَرْنَيْنِ يَرْحَمُکَ اللَّهُ يَا خَضِـرُ إِنَّمَا تَقُولُ ابْتَلَانِی بِکَ حِينَ جُعِلْتَ أَعْلَمَ مِنِّی وَ جُعِلْتَ تَحْتَ يَدِی أَخْبِرْنِی يَرْحَمُکَ اللَّهُ عَنْ أَمْرِ هَذَا الْحَجَرِ فَقَالَ الْخَضِرُ أَيُّهَا الْمَلِکُ إِنَّ هَذَا الْحَجَرَ مَثَلٌ ضَرَبَهُ لَـکَ صَـاحِبُ الصُّورِ يَقُولُ إِنَّ مَثَـلَ بَنِی آدَمَ مَثَلُ هَـذَا الْحَجَرِ الَّذِی وُضِعَ وَ وُضِعَ مَعَهُ أَلْفُ حَجَرٍ فَمَالَ بِهَا ثُمَّ إِذَا وُضِعَ عَلَيْهِ التُّرَابُ شَبِعَ وَ عَادَ حَجَراً مِثْلَهُ فَيَقُولُ کَذَلِکَ مَثَلُکَ أَعْطَاکَ اللَّهُ مِنَ الْمُلْکِ مَا أَعْطَاکَ فَلَمْ تَرْضَ بِهِ حَتَّی طَلَبْتَ أَمْراً لَمْ يَطْلُبْهُ أَبَداً مَنْ کَانَ قَبْلَکَ وَ دَخَلْتَ مَـدْخَلًا لَمْ يَـدْخُلْهُ إِنْسٌ وَ لَا جَانٌّ يَقُولُ کَذَلِکَ ابْنُ آدَمَ وَ لَا يَشْـبَعُ حَتَّی يُحْثَی عَلَيْهِ التُّرَابُ قَالَ فَبَکَی ذُو الْقَرْنَيْنِ بُکَاءً شَدِيداً وَ قَالَ صَدَقْتَ يَا خَضِـرُ يَضْـرِبُ لِی هَذَا الْمَثَلَ لَا جَرَمَ أَنِّی لَا أَطْلُبُ أَثَراً فِی الْبِلَادِ بَعْدَ مَسْلَکِی هَذَا ثُمَّ انْصَرَفَ رَاجِعاً فِی الظُّلْمَهِ فَبَيْنَا هُمْ يَسِيرُونَ إِذَا سَمِعُوا خَشْخَشَهً تَحْتَ سَنَابِکِ (۱)خَيْلِهِمْ فَقَالُوا أَيُّهَا الْمَلِکُ مَا هَذَا فَقَالَ خُذُوا مِنْهُ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ نَـدِمَ وَ مَنْ تَرَکَهُ نَـدِمَ فَأَخَـذَ بَعْضٌ وَ تَرَکَ بَعْضٌ فَلَمَّا خَرَجُـوا مِنَ الظُّلْمَهِ إِذَا هُمْ بِالزَّبَرْجَـدِ فَنَـدِمَ الْآخِـذُ وَ التَّارِکُ وَ رَجَـعَ ذُو الْقَرْنَيْنِ إِلَی دُومَهِ الْجَنْـدَلِ وَ کَـانَ بِهَـا مَنْزِلُهُ فَلَمْ يَزَلْ بِهَـا حَتَّی قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَـالَ وَ کَـانَ صلی الله عليه و آله (۲)إِذَا حَدَّثَ بِهَذَا الْحَدِيثِ قَالَ رَحِمَ اللَّهُ أَخِی ذَا الْقَرْنَيْنِ مَا کَانَ مُخْطِئاً إِذْ سَـلَکَ مَا سَـلَکَ وَ طَلَبَ مَا طَلَبَ وَ لَوْ ظَفِرَ بِوَادِی الزَّبَرْجَدِ فِی مَذْهَبِهِ لَمَا تَرَکَ فِيهِ شَيْئاً إِلَّا أَخْرَجَهُ إِلَی النَّاسِ لِأَنَّهُ کَانَ رَاغِباً

۱- جمع السنبک: طرف الحافر.

۲- فی نسخه: و کان رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله و سلم.

وَ لَكِنَّهُ ظَفِرَ بِهِ بَعْدَ مَا رَجَعَ فَقَدْ زَهِدَ (۱).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: اصبغ بن نباته: مردی از امام علی علیه السلام درباره ذوالقرنین پرسید و حضرت در پاسخ فرمود: او بنده درستکاری بود و عیاش نام داشت. خداوند، او را برگزید و او را به شاخی از شاخ های نخست ناحیه مغرب فرستاد.

زمان این فرستادن پس از طوفان نوح علیه السلام بود. آنان بر شاخ راست او زدند و او به همین دلیل درگذشت. سپس خداوند، او را پس از صد سال زنده کرد و پس از آن به سوی شاخی از شاخ های نخست ناحیه شرق فرستاد. آنان او را تکذیب کردند و ضربه ای بر شاخ چپ او زدند و او به همین دلیل جان سپرد. سپس خداوند، او را پس از صد سال زنده کرد و به جای دو ضربه ای که بر سرش خورد در جای خالی آن دو ضربه دو شاخ رویانید و خداوند، قدرت فرمانروایی و نشانه نبوّتش را در دو شاخش قرار داد. سپس خداوند، او را به سوی آسمان دنیا بالا برد و برایش پرده از کوه ها، دشت ها و شکاف های زمین برداشت تا این که او میان مشرق و مغرب را دید. خداوند از هر چیز به او دانشی ارزانی داشت تا به وسیله آن، حق را از باطل بشناسد. او وی را با کسوفی از آسمان که دارای تاریکی، رعد و برق بود در دو شاخش مؤید داشت. سپس وی را به سوی زمین فرود آورد و وحی فرمود که به سمت غرب و شرق زمین برو. زمین برایت در هم پیچیده شده است و بندگان، فرمانبردار تو شده اند؛ چرا که من آنان را از تو ترسانده‌ام. بدین سان ذوالقرنین به سوی مغرب رفت. هر گاه او از دِهی می گذشت به مانند شیر ژیان می غرید و از شاخ هایش تاریکی، رعد، برق و آذرخشی بر می انگیخت که آنها دشمنان و مخالفان او را از پای در می آوردند. به محض این که به جای غروب خورشید رسید، دل های تمام مردم شرق و غرب به او نزدیک شد. حضرت فرمود: آیات ذیل نیز به همین امر اشاره دارند: {ما در زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی وسیله ای بدو بخشیدیم.} او به راه افتاد {تا آنگاه که به غروبگاه خورشید رسید به نظرش آمد که [خورشید] در چشمه ای گل آلود و سیاه غروب می کند} تا آیه {اما هر که ستم ورزد} و به پروردگارش ایمان نیاورد {عذابش خواهیم کرد} در دنیا و با عذاب دنیایی. {سپس به سوی پروردگارش بازگردانیده می شود} در زمان بازگشتش {آنگاه او را عذابی سخت خواهد کرد.}

ص: ۱۹۸

تا آیه {و به فرمان خود او را به کاری آسان واخواهیم داشت. سپس راهی [دیگر] را دنبال کرد.} یعنی ذوالقرنین راهی دیگر از خورشید را دنبال کرد.

سپس امام علی علیه السلام فرمود: وقتی ذوالقرنین به همراه خورشید به آن چشمه گِل آلود و سیاه رسید، دید که خورشید در آن غروب می کند و هفتاد هزار فرشته به همراه خورشید هستند و آن را با زنجیر هایی آهنی و قلاب ها از قعر دریا به درون قطر راست زمین می کشند، همان طور که کشتی بر روی آب حرکت می کند. وقتی ذوالقرنین به همراه خورشید به جایگاه برآمدنش راه یافت، دید که آن بر قومی طلوع می کرد. تا آیه {و قطعا به خبری که پیش او بود احاطه داشتیم.} سپس امام علی علیه السلام فرمود: ذوالقرنین بر قومی وارد شد که خورشید، آنان را

سوزانده و بدن و رنگشان را تغییر داده بود، به طوری که به مانند تاریکی درآمده بودند. سپس او راهی را در سمت تاریکی دنبال کرد تا آن که به میان آن دو سد رسید و نزد آنها قومی را یافت که تقریباً هیچ زبانی را نمی فهمیدند. آنان گفتند: ای

ذوالقرنین، یأجوج و مأجوج پشت این دو کوه هستند و آنان در زمین، فساد می کننـد. وقتی هنگام برداشت محصولات و میوه هایمان می شود از این دو سـد به سـمت ما بیرون می آینـد و در میان میوه ها و محصولاتمان می چرنـد به طوری که چیزی از آنهـا را باقی نمی گذارنـد. بنابراین آیا برای تو خراج سالیانه ای را تعیین کنیم تا سـدی میان ما و آنان قرار دهی؟ تا آیه {برای من قطعات آهن بیاوریـد.} سـپس امام علی علیه السـلام فرمود: ذوالقرنین برای ساخت آن سـد کوهی از آهن را کاوید و آنان برای او از آن کوه چیز هـایماننـد خِشت خـام بیرون کشـیدند. ذوالقرنین آن چیز هـا را در میان آن دو کوه بر روی یکـدیگر ریخت. او نخستین کسی بود که سدی را بر روی زمین ساخت. سپس آنان برای او هیزم گرد آوردند و او در آنها آتش روشن کرد و دَم های آهنگری را در کنار آنها قرار داد و آنها در آن آتش دمیدند. وقتی آهن گداخته شد، ذوالقرنین گفت: قِطر که همان مس سـرخ رنگ است را برایم بیاورید. حضرت فرمود: آنان برای ذوالقرنین کوهی از مس را کاویدند و آن را روی آن آهن ریختنـد. مس به همراه آهن، گداخته شد و با آن در هم آمیخت. حضـرت فرمود: {[در نتیجه] نتوانسـتند از آن [مانع] بالا رونـد و نتوانسـتند آن را سوراخ کننـد.} یعنی یـأجوج و مـأجوج. ذوالقرنین {گفت: این رحمتی از جـانب پروردگار من اسـت و[لی] چون وعده پروردگارم فرا رسد آن [سد] را درهم کوبد و وعده پروردگارم حق است.} روایت علی بن حسـین و محمد بن نصر تا اینجا بود .

امام علی علیه السلام در روایت دیگری می افزاید: {و در آن روز آنان را رها می کنیم تا موج آسا بعضی با برخی درآمیزند.} یعنی در روز قیامت. ذوالقرنین بنـده درسـتکاری بود و چنان جایگاهی نزد خداونـد داشت که او برای خداوند خیر خواه بود و خداوند نیز برای او خیر خواه بود و او دوستدار خداوند شد و خداوند نیز او را دوست داشت. خداوند، وسایلی را

ص: ۱۹۹

به او بر روی زمین عطا کرد و امکانتی

را برای او در آن فراهم آورد به طوری که او فرمـانروای ما بین مشـرق و مغرب شـد - . ثعلبی در عرائس ص ۲۰۵ چاپ مصر، این حدیث را از اینجا آغاز کرده است و می گوید: حضرت علی که خداوند، عزیز داردش می فرماید: ذوالقرنین فرمانروای ما بین مشـرق و مغرب گردید. سخن ثعلبی به پایان رسید. در این حدیث تفاوت هایی وجود دارد که در آینده به برخی از آن ها اشاره می کنیم. - .

او دوستی از میـان فرشـتگان به نـام رقائیـل - . در نسـخه دیگری، رفائیل آمـده است. در جاهایی که پس از این می آیـد نیز به همین صورت است. در عرائس، روفائیل آمده است. -

داشت که بر او نازل می شـد و با او سـخن گفته و نجوا می کرد. روزی از روز ها که رقائیل نزد ذوالقرنین بود، ذوالقرنین به او گفت: ای رقائیـل، عبـادت اهـل آسـمان چگونه است و چه تفاوتی با عبادت اهل زمین دارد؟ رقائیل پاسـخ داد: ای ذوالقرنین، عبادت اهل زمین چیست؟ - . در عرائس آمده است: او دوستی از میان فرشـتگان به نام روفائیل داشت که به دیدار او می آمد. روزی از روز ها که آن دو با یکـدیگر گفتگو می کردند، ذوالقرنین به او گفت: ای روفائیل، با من درباره عبادتتان در آسـمان سخن بگو. روفائیل گریست و گفت: ای ذوالقرنین، عبادت شـما در قبال عبادت ما چیست؟ در آسمان فرشتگانی هستند. سخن

صاحب عرائس به پایان رسید. -

سپس گفت: اما درباره عبادت اهل آسمان باید بگویم که در آسمآنها در هر جایی که بتوان در آن قدم گذاشت فرشته ای ایستاده و هرگز نمی نشیند یا در حال رکوع است و هرگز سجده نمی کند یا در حال سجده است و هرگز سر از سجده بر نمی دارد. ذوالقرنین با شنیدن این سخن بسیار گریست - . در عرائس آمده است: در آسمان فرشتگانی هستند که برخی ایستاده اند و هرگز نمی نشینند و برخی در حال سجده اند و هرگز سر از سجده بر نمی دارند و برخی در حال رکوعند و هرگز نمی ایستند و این ذکر را زمزمه می کنند: پاک و منزه است خداوند پاک و مطهر، او که فرمانروای پاک و پروردگار فرشتگان و روح است. پروردگارا، ما تو را آن چنان که شایسته توست، پرستش نکرده ایم. ذوالقرنین با شنیدن این سخن گریست. این مطالب از مصنف (ره) بود. - .

ذوااقرنین گفت: ای رقائیل، من دوست دارم آن قدر زنده بمانم تا آن چنان که شایسته پروردگار است، او را عبادت کنم و حق بندگی او را آنچنان که شایسته ی اوست به جای آورم. رقائیل گفت: در زمین چشمه ای هست - . در عرائس آمده است: روفائیل پرسید: ای ذوالقرنین، آیا دوست داری که چنین شود؟ ذوالقرنین پاسخ داد: آری. روفائیل گفت: خداوند بر روی زمین چشمه ای دارد که نامش چشمه زندگانی است. سخن صاحب عرائس به پایان رسید. -

که چشمه زندگانی نام دارد. در آن چشمه اراده ای از سوی خداوند هست که هر کس از آن بنوشد تا وقتی که خود از خداوند مرگ نخواهد نمی میرد. اگر بر آن چشمه دست یابی می توانی تا هر وقت که بخواهی زنده بمانی. ذوالقرنین پرسید: آن چشمه کجاست؟ آیا تو می دانی؟ رقائیل پاسخ داد: خیر، ولی ما در آسمان درباره این مطلب سخن می گوییم که خداوند بر روی زمین، ظلمت و تاریکی ای دارد که هیچ انس و جنی در آن قدم نگذاشته است - . در عرائس افزون بر این آمده است: بنابراین گمان می کنیم که آن چشمه باید در آن ظلمت و تاریکی باشد. - . ذوالقرنین پرسید: آن ظلمت و تاریکی کجاست؟ رقائیل پاسخ داد: نمی‌دانم. سپس رقائیل پرواز کرد و ذوالقرنین به دلیل سخن رقائیل که او را از آن چشمه و تاریکی آگاه کرده بود ولی او را آگاهی ای نبخشیده بود که بتواند از آن سود برد، دیر زمانی در غم و اندوه فرو رفت.

ص: ۲۰۰

از این رو ذوالقرنین فقها، دانشمندان و پژوهندگان کتاب ها و آثار انبیای موجود در سرزمین خود را گرد آورد. وقتی آنان نزد او گرد آمدند، به آنان گفت: ای جماعت فقها و پژوهندگان کتاب ها و آثار نبوت، آیا در کتاب های آسمانی و کتاب های پادشاهان پیش از شما که تاکنون خوانده اید، جایی دیده اید که خداوند، چشمه ای با نام چشمه زندگانی داشته و در آن چشمه اراده ای از سوی خداوند باشد که هر کس از آن بنوشد تا وقتی که خود از خداوند مرگ نخواهد نمی میرد؟ آنان پاسخ دادند: شاها، خیر. ذوالقرنین پرسید: آیا در کتاب هایی که خوانده اید جایی دیده اید که خداوند بر روی زمین، ظلمت و تاریکی ای داشته باشد که هیچ انس و جنی در آن قدم نگذاشته باشند؟ آنان پاسخ دادند: شاها، خیر. ذوالقرنین با شنیدن پاسخ آنان بسیار اندوهگین شد و گریست؛ زیرا درباره آن چشمه و آن تاریکی آن چنان که دوست داشت خبری به دست نیاورد. در میان حاضران پسر جوانی حضور داشت که از فرزندان اوصیای پیامبران بود. او خاموش ماند و چیزی نگفت تا این که ذوالقرنین از آنان ناامید گشت. آن جوانک به ذوالقرنین گفت - . در عرائس آمده است: دانشمندی از دانشمندان گفت:

من در وصیت آدم علیه السلام خوانده ام که خداوند در زمین تاریکی ای را آفریده است که هیچ انس و جنی در آن قدم نگذاشته اند و خداوند چشمه جاودانی را در آن قرار داده است. ذوالقرنین گفت: آن تاریکی را در کجا یافته ای؟ آن دانشمند پاسخ داد: در زمینی که بر روی شاخ خورشید است. در عرائس جمله «در میان حاضران جوانکی بود» و جملات پس از آن نیامده و ظاهراً او این حدیث را به صورت مختصر آورده است. - :

شاها، تو از اینان درباره چیزی می پرسی که آنان از آن آگاهی ندارند و علم آن نزد من است. ذوالقرنین با شنیدن سخن او بسیار شادمان شد به طوری که از تخت خود پایین آمد و به او گفت: نزدیک من بیا. آن جوانک نزدیک آمد و ذوالقرنین به او گفت: مرا آگاه ساز. آن جوانک گفت: باشد شاها. من در کتاب آدم علیه السلام که در روزی نوشته شد که چشمه ها و درختان روی زمین برایش نام گذاری شد، خوانده ام در آن که خداوند، چشمه ای به نام چشمه زندگانی دارد که اراده ای در آن از سوی خداوند است و هر کس از آن بنوشد تا وقتی که خود از خداوند مرگ نخواهد نمی میرد؟ این چشمه در تاریکی ای واقع است که هیچ انس و جنی در آن قدم نگذاشته اند. ذوالقرنین با شنیدن این سخنان شادمان شد و به آن جوانک گفت: ای جوانک، نزدیک من بیا. آیا می دانی آن تاریکی کجاست؟ جوانک پاسخ داد: آری. در کتاب آدم علیه السلام خوانده ام که آن تاریکی بر روی شاخ خورشید – یعنی جای بر آمدن آن- است. ذوالقرنین که این سخنان را شنید خوشحال شد و پیکی را به سوی اهالی سرزمین خود فرستاد و بزرگان، فقها، دانشمندان و حکیمان آنان را گرد خود آورد. بدین سان هزار فرد حکیم، دانشمند و فقیه گرد او آمدند. وقتی آنان نزد او حضور یافتند او برای سفر آمده شد و تدارکات لازم و نیرومند ترین نیرو ها را برای این سفر مهیا کرد. او به همراه آنان به سوی جای برآمدن خورشید به راه افتاد. او از دریا ها، کوه ها، بیابان ها، سرزمین ها و صحرا ها عبور کرد. او دوازده سال به حرکت خود ادامه داد تا این که به لبه آن تاریکی رسید و ناگهان دید که آن تاریکی، تاریکیِ شب یا دود نیست - . در عرائس آمده است: و ناگهان دید که آن، تاریکی ای است که به مانند دود می جوشد و تاریکیِ شب نیست. او در آن جا اردو زد. سخن صاحب عرائس به پایان رسید. - ،

بلکه هوایی است که از سد میان دو افق می جوشد. او در لبه آن تاریکی فرود آمد

ص: ۲۰۱

و همان جا اردو زد. او دانشمندان، فقها و فضلای درون اردوگاه را گرد هم آورد و گفت: ای جماعت فقها و دانشمندان، من می خواهم در این تاریکی وارد شوم. آنان با شنیدن این سخن برای

او به سجده افتادند و گفتند: شاها، تو در پی چیزی هستی که هیچ یک از انبیا، رسولان و پادشاهان خواستار آن نبوده اند. ذوالقرنین گفت: من ناگزیر خواستار آن هستم. آنان گفتند: شاها، ما اگر می دانستیم که تو با وارد شدن در آن بدون رنج و زحمت به خواسته ات دست می یابی، دستور بدین کار می دادیم - . در نسخه دیگری آمده است: از تو پیروی می کردیم. - .

اما ما می ترسیم که چیزی در آن تاریکی به تو برسد و باعث نابودی فرمانروایی و سلطنت و ایجاد فسادی در زمین گردد. ذوالقرنین گفت: من ناگزیر باید در آن وارد شوم. آنان با شنیدن این سخن برای خداوند به سجده افتادند و عرض کردند: ما از آن چه ذوالقرنین خواستار آن است به سوی تو تبری می جوییم.

ذوالقرنین گفت: ای‌جماعت دانشـمندان، به من بگوییـد که کـدام یک از چهارپایان تیزبین تر هسـتند. آنان گفتنـد: اسب های مادیـان بـاکره تیز بین ترین چهارپـا هسـتند. ذوالقرنین از میـان اسب های اردوگاه خود شـش هزار اسب مادیان باکره و از میان دانشمندان، فضلا و حکیمان شش هزار مرد را برگزید و به هر کدام یک اسب داد. او مسئولیت دو هزار سوار را به فسحر - که همـان خضـر علیه السـلام است- محول کرد و آنـان را در جلوی سـپاه خود قرار داد و به آنـان دسـتور داد تـا وارد آن تاریکی شونـد. او نیز به همراه چهار هزار سوار حرکت کرد و به افراد اردوگاهش دسـتور داد که دوازده سال در آن اردوگاه بماننـد و اگر او پس از این مـدت به سوی آنـان بـازنگشت در زمین پراکنـده شونـد و به سـرزمین خود یا هر جای دیگری که خواسـتند برونـد. خضـر علیه السـلام گفت: شاهـا، مـا در این تاریکی وارد می شویم و یکـدیگر را نمی توانیم ببینیم. اگر گم شـدیم چه کنیم؟ ذوالقرنین به او مهره سـرخ رنگی داد که ماننـد مشـعل نورانی بود. ذوالقرنین گفت: این مهره را بگیر. هر گاه گم شدید آن را به سوی زمین بیفکن؛ چرا که صدایی از خود ایجاد می کند. با ایجاد آن صدا گمشدگان به سویش می آیند. خضر علیه السـلام آن مهره را گرفت و در تاریکی وارد شد. خضر به حرکت ادامه می داد در حالی که ذوالقرنین فرود می آمد. روزی از روز هـا که خضـر علیه السـلام در حـال حرکت بود به وادی ای از تاریکی برخورد. او به همراهان خود فرمود: اینجا بایستیـد و هیچ کس از شما نباید از جای خود حرکت کند.

ص: ۲۰۲

او از اسب خود پیـاده شـد و آن مهره را در دست گرفت و در آن وادی پرتـاب کرد. اما آن مهره او را پاسـخ نگفت، به طوری که ترسـید او را پاسخ نگوید. سـپس پاسخ گفت و خضـر علیه السلام به سوی صدای آن مهره رفت - . در نسخه دیگری آمده است: و خضر علیه السلام به سوی نور آن مهره رفت. -

و ناگهان آن را در کنار یک چشـمه یافت و دید که آب آن سـفید تر از شـیر، صاف تر از یاقوت و شیرین تر از عسل است. او از آب آن چشمه نوشید. سپس لباسش را از تن درآورد و در آن چشمه شستشو کرد. سپس لباسش را بر تن کرد و آن مهره را به سوی یـارانش پرتاب نمود و آن مهره او را پاسـخ گفت و او به سوی همراهان خود بیرون رفت. او سوار بر اسب خود شـد و به آنان دسـتور حرکت داد و آنان حرکت کردند. ذوالقرنین پس از خضـر علیه السـلام از آن وادی گذشت و مسیر را به اشتباه پیمود؛ از این رو چهل روز و چهل شب در آن تاریکی حرکت کردند. سـپس به وسیله نوری که نور روز، خورشید و ماه نبود، اما یک

نور بود از آنـان تـاریکی بیرون آمدنـد و به زمینی سـرخ رنـگ با شن هایی که در وقت اصـطکاک از خود صـدا می دادنـد و سائیده شده بودند وارد شدند. سـنگریزه های آن زمین از جنس مروارید بود و ناگهان دیدند که در یک فرسـخی آنان کاخی وجود دارد - . در عرائس آمـده است: و ناگهان دیدنـد که کاخی به طول یک فرسـخ در یک فرسـخ که یک در دارد در آن سرزمین است. سخن آمده در عرائس به پایان رسید. - .

ذوالقرنین به سوی آن در آمد و در آن جا اردو زد. سپس به تنهایی رو به آن کاخ کرد و ناگهان پرنده و یک تکه آهن بلندی دید که دو لبه آن آهن روی دو طرف کاخ قرار داده شده و آن پرنده که گویی پرستو یا تصویر پرستو یا مانند پرستو و یا خود پرسـتو بود، سیاه رنگ و آویزان در آن آهن میان آسـمان و زمین بود - . در عرائس آمـده است: ناگهان پرنده سـیاهرنگی را

دید که بینی اش به قطعه‌ای آهنی بسته شده و میان آسمان و زمین آویزان بود. - .

وقتی آن پرنده صدای تلق و تلق ذوالقرنین را شنید، پرسید: این کیست؟ ذوالقرنین گفت: من ذوالقرنین هستم. آن پرنده گفت: ای ذوالقرنین آیا آنچه پشت سرت داشتی برایت بس نبود که به در خانه من آمده ای؟ ذوالقرنین با شنیدن این سخن بسیار ناراحت شد. آن پرنده گفت: ای ذوالقرنین، نترس و به من بگو. ذوالقرنین گفت: بپرس. آن پرنده پرسید: آیا بر روی زمین ساختن ساختمان از آجر و گچ فراوان شده است؟ ذوالقرنین پاسخ داد: آری. حضرت فرمود: آن پرنده با شنیدن این سخن به خود لرزید و یک سومش تبدیل به آهن شد. ذوالقرنین نیز با دیدن این صحنه اندوهگین شد. آن پرنده گفت: مترس و به من بگو. ذوالقرنین گفت: بپرس. آن پرنده پرسید: آیا سازها فراوان شده است؟ ذوالقرنین پاسخ داد: آری. حضرت فرمود: آن پرنده با شنیدن این سخن به خود لرزید و دو سومش تبدیل به آهن شد. ذوالقرنین نیز با دیدن این صحنه اندوهگین شد. آن پرنده گفت: مترس و به من بگو. ذوالقرنین گفت: بپرس. آن پرنده پرسید: آیا مردم بر روی زمین شهادت دروغ داده اند؟ ذوالقرنین پاسخ داد: آری. آن پرنده با شنیدن این سخن به خود لرزید و بردمیده شد به طوری که میان دو دیوار کاخ را پر کرد. حضرت فرمود: ذوالقرنین نیز در این هنگام پر از اندوه شد. آن پرنده به او گفت: مترس و به من بگو. ذوالقرنین گفت: بپرس.

ص: ۲۰۳

آن پرنده پرسید: آیا مردم شهادت لا اله الا الله را ترک کرده اند؟ ذوالقرنین پاسخ داد: خیر. بدین سان یک سوم آن پرنده به هم پیوست. آن پرنده گفت: ای ذوالقرنین، مترس و به من بگو. ذوالقرنین گفت: بپرس. آن پرنده پرسید: آیا مردم نماز واجب را ترک کرده اند؟ ذوالقرنین پاسخ داد: خیر. بدین سان یک سوم دیگر آن پرنده به هم پیوست. سپس آن پرنده گفت: ای ذوالقرنین مترس و به من بگو. ذوالقرنین گفت: بپرس. آن پرنده پرسید: آیا مردم غسل جنابت را ترک کرده اند؟ ذوالقرنین پاسخ داد: خیر. حضرت فرمود: بدین سان تمام اعضای آن پرنده به هم پیوست تا این که به حالت نخست خود درآمد و ناگهان ذوالقرنین دید که در برابر پله ای است که به بالای کاخ منتهی می شود.

آن پرنده گفت: ای ذوالقرنین، از این پله بالا- برو. ذوالقرنین در حالی که می ترسید و نمی دانست که چه چیزی به او هجوم می آورد از آن پله بالا رفت تا این که بر بالای آن ایستاد و ناگهان دید که آن، پشت بامی است که تا جایی که چشم کار می کند، ادامه دارد. او ناگهان مرد جوان و سفید رویی را دید که چهره ای نورانی

داشت و لباس های سفیدی بر تن کرده بود. آن مرد گویی یک مرد، به صورت یک مرد، شبیه به یک مرد یا خود یک مرد بود و دست بر دهان سر به آسمان بلند کرده بود و به آن می نگریست. وقتی آن مرد صدای پای ذوالقرنین را شنید، پرسید: این کیست؟ ذوالقرنین پاسخ داد: من ذوالقرنین هستم.آن مرد پرسید: ای ذوالقرنین، آیا آن چه پشت سرت داشتی برایت بس نبود که به سوی من آمده ای؟ ذوالقرنین پرسید: چرا دست بر دهانت گذاشته ای؟ آن مرد پاسخ داد: ای ذوالقرنین، من صاحب شیپور هستم و قیامت نزدیک است و من منتظر هستم که فرمان دمیدن در آن را به من بدهند و من در آن بدمم. سپس آن مرد با دستش ضربه ای زد و سنگی را برداشت و به سوی ذوالقرنین افکند. آن سنگ گویا یک سنگ، شبیه یک سنگ یا خود یک سنگ بود. آن مرد گفت: ای ذوالقرنین، این سنگ را بگیر و بازگرد. اگر این سنگ گرسنه شود، تو نیز گرسنه می

شوی و اگر سیر گردد تو نیز سیر می گردی. بدین سان ذوالقرنین به همراه آن سنگ بازگشت و آن را نزد یاران خود برد. ذوالقرنین آنان را از ماجرای آن پرنده و پرسش های او و سخنان و حالتش و نیز از آن مردِ روی پشت بام و سخنانش و آن چه به او داد آگاه ساخت. سپس به آنان گفت: او این سنگ را به من داد و گفت: اگر این سنگ، گرسنه شود تو نیز گرسنه می شوی و اگر سیر گردد تو نیز سیر می گردی. ذوالقرنین گفت: مرا از امر این سنگ آگاه سازید. او آن سنگ را در یکی از دو کفه ترازو و سنگ دیگری مانند آن را در کفه دیگر گذاشت. سپس ترازو را بلند کرد - . در عراس آمده است: دانشمندان آن سنگ را در ترازو نهادند و سنگ دیگری شبیه به آن راگرفته و در کفه دیگر گذاشتند. سپس ترازو را بلند کردند. - و ناگهان دید که آن سنگی که با خود آورده است از آن دیگری سنگین تر است. آنان سنگ دیگری را گذاشتند و دیدند که باز آن سنگ سنگین تر است تا این که هزار سنگ ماند آن را با هم در کفه دیگر ترازو نهادند. سپس ترازو را بلند کردند، اما دیدند که آن سنگ از آن هزار سنگ نیز سنگین تر است. آنان گفتند: شاها، ما درباره این سنگ هیچ دانشی نداریم.

خضر علیه السلام به ذوالقرنین فرمود: شاها، تو از اینان درباره چیزی می پرسی که درباره آن هیچ نمی دانند، در حالی که علم

ص: ۲۰۴

درباره آن سنگ به من ارزانی شده است. ذوالقرنین گفت: بنابراین ما را از آن آگاه ساز و امر آن را بر ما روشن کن. خضر ترازو را در دست گرفت و سنگی که ذوالقرنین آورده بود را در کفه ترازو و سنگ دیگری را در کفه دیگر آن نهاد. سپس مشتی خاک را روی سنگ ذوالقرنین قرار داد که باعث سنگین تر شدن آن می شد. سپس ترازو را بلند کرد و دو کفه با هم برابر شدند. آنان به شگفت آمدند و برای خداوند متعال به سجده افتادند و گفتند: شاها، این، چیزی است که علممان بدان راه نیافته بود و ما می دانیم که خضر، جادوگر نیست. پس چگونه این سنگ از هزار سنگ شبیه به آن که ما در کفه دیگر نهادیم سنگین تر بود، اما وقتی خضر علیه السلام مقداری خاک بدان افزود، کفه های ترازو با هم برابر شدند؟ ذوالقرنین گفت: ای خضر، امر این سنگ را بر ما روشن کن. خضر علیه السلام فرمود: شاها، فرمان خداوند در میان بندگانش نافذ است و قدرتش بر همه چیز غلبه دارد و حکمش فصل الخطاب است. خداوند، بندگانش را به وسیله یکدیگر، دانا را با دانا، نادان را با نادان، دانا را با نادان و نادان را با دانا آزمود. او مرا با تو و تو را با من آزمود. ذوالقرنین گفت: ای خضر، خداوند، تو را بیامرزد. تنها باید بگویی که مرا با تو آزمود؛ زیرا خداوند، تو را داناتر از من و زیر دست من قرار داد. خداوند، تو را بیامرزد. مرا از امر این سنگ آگاه ساز. خضر علیه

السلام فرمود: شاها، این سنگ، ضرب المثلی برای تو از سوی صاحب شیپور بود. او می خواست بگوید که مَثَل بنی آدم، مَثَل این سنگ است که از هزار سنگ دیگر که در کفه ترازو نهاده شدند، سنگین تر بود. سپس وقتی مقداری خاک بر رویش نهاده شد، سیر گشت و به حالت سنگی مانند خود درآمد. او می خواست بگوید که مَثَل تو نیز این چنین است؛ چرا که خداوند، این همه سرزمین را به تو ارزانی داشت، اما تو بدآنها راضی نشدی، به طوری که خواستار کاری شدی که هیچ کس پیش از تو خواستار آن نبود و در جایی پا نهادی که هیچ انس و جنی در آن قدم نگذاشته بود. او می خواست بگوید که انسان چنین حالتی دارد و تا زمانی که خاک بر او پاشیده نشود، سیر نمی گردد. حضرت فرمود: ذوالقرنین با شنیدن این سخنان بسیار گریست و گفت: ای خضر، راست گفتی. این مَثَل ناگزیر برای من زده شده است. من پس از این در جستجوی

جایی از زمین برنمی آیم. سپس ذوالقرنین در آن تاریکی بازگشت. آنان در حالی که حرکت می کردند صدای خش خشی را در زیر سم اسبان خود شنیدند. آنان پرسیدند: شاها، این صدای چیست؟ ذوالقرنین پاسخ داد: از آن برگیرید؛ چرا که هر کس از آن برگیرد پشیمان و هر کس آن را رها کند نیز پشیمان می شود. از این رو برخی از آنان از آن برگرفته و برخی دیگر آن را رها کردند. وقتی آنان از تاریکی بیرون آمدند ناگهان دیدند که آن، یاقوت بود. بنابراین هم آن کسانی که از آن برگرفتند و هم آن کسانی که آن را رها کردند پشیمان شدند. ذوالقرنین به دومه الجندل که خانه اش در آن جا بود بازگشت و تا زمان مرگ در آن جا ماند. حضرت فرمود: هر گاه حضرت - . در نسخه دیگری آمده است: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث را روایت می کرد. -

این حدیث را حکایت می کرد، می فرمود: خداوند، برادرم ذوالقرنین را بیامرزد. او با پیمودن راهی که پیمود و خواستن آن چه در پی آن برآمد، اشتباهی مرتکب نشد. اگر او در راه رفتن خود بر وادی یاقوت دست می یافت، چیزی را در آن باقی نمی گذاشت و همه را برای مردم بیرون می آورد؛ زیرا او مایل به این کار بود،

اما او در راه بازگشت بر آن دست یافت و آن را رهاکرد - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۳۰»

جَبْرَئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ عَمِلَ صُنْدُوقاً مِنْ قَوَارِيرَ ثُمَّ حَمَلَ فِي مَسِيرِهِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ رَكِبَ الْبَحْرَ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى مَوْضِعٍ مِنْهُ قَالَ لِأَصْحَابِهِ دُلُّونِي فَإِذَا حَرَّكْتُ الْحَبْلَ فَأَخْرِجُونِي فَإِنْ لَمْ أُحَرِّكِ الْحَبْلَ فَأَرْسِلُونِي إِلَى آخِرِهِ فَأَرْسَلُوهُ فِي الْبَحْرِ وَ أَرْسَلُوا الْحَبْلَ مَسِيرَةَ أَرْبَعِينَ يَوْماً فَإِذَا ضَارِبٌ يَضْرِبُ حَيْثُ الصُّنْدُوقُ وَ يَقُولُ يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ أَيْنَ تُرِيدُ قَالَ أُرِيدُ أَنْ أَنْظُرَ إِلَى مُلْكِ رَبِّي فِي الْبَحْرِ كَمَا رَأَيْتُهُ فِي الْبَرِّ فَقَالَ يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ هَذَا الْمَوْضِعَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ مَرَّ فِيهِ نُوحٌ زَمَانَ الطُّوفَانِ فَسَقَطَ مِنْهُ قَدُومٌ فَهُوَ يَهْوِي فِي قَعْرِ الْبَحْرِ إِلَى السَّاعَةِ لَمْ يَبْلُغْ قَعْرَهُ فَلَمَّا سَمِعَ ذُو الْقَرْنَيْنِ ذَلِكَ حَرَّكَ الْحَبْلَ وَ خَرَجَ .

**[ترجمه]امام صادق علیه السلام فرمود: ذوالقرنین صندوقی از جنس شیشه ساخت. سپس آن را در مسیر سفر خود تا آن جایی که خداوند خواست برد. سپس سوار کشتی شد. چون به جایی از دریا رسید به یارانش گفت: مرا پایین افکنید و هرگاه که ریسمان را تکان دادم مرا بیرون بکشید و اگر آن را تکان ندادم مرا تا انتهای دریا به سوی پایین بفرستید. آنان او را درون دریا فرستادند و ریسمان را به اندازه چهل روز به سمت پایین روانه کردند. ناگهان کسی به صندوق ضربه ای زد و پرسید: ای ذوالقرنین، چه می خواهی؟ ذوالقرنین پاسخ داد: می خواهم همان طور که مُلک پروردگارم را در خشکی دیده ام به مُلک او در دریا نیز نگاه افکنم. آن کس گفت: ای ذوالقرنین، نوح علیه السلام در هنگام طوفان از همین جایی که تو در حال گذار از آن هستی عبور کرد و تیشه اش در دریا افتاد. آن تیشه تا قیامت در تَه دریا فرو می رود، اما به تَه آن نمی رسد. چون ذوالقرنین

این سخن را شنید ریسمان را تکان داد و بیرون آمد - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

بیان

قال الفیروزآبادی الخشخشه صوت السلاح و کل شی ء یابس إذا حل بعضه ببعض و الدخول فی الشی ء انتهی و قوله علیه السلام فرکه أی کانت لینه بحیث کان یمکن فرکها بالید.

**[ترجمه]فیروز آبادی می گوید: اَلخَشخَشَه به معنای صدای سلاح و هر چیز خشکی که در یکدیگر فرو می روند و نیز به معنای فرو رفتن در چیزی است. سخن فیروز آبادی به پایان رسید.

این که حضرت فرمود: (فَرِکَه) به معنای نرم است، به طوری که می توان بر آن دست مالید.

**[ترجمه]

«۳۱»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام تَغْرُبُ الشَّمْسُ فِی عَیْنٍ حَامِیَهٍ فِی بَحْرٍ دُونَ الْمَدِینَهِ الَّتِی مِمَّا یَلِی الْمَغْرِبَ یَعْنِی جَابَلْقَا (۲).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: جابر گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: امام علی علیه السلام فرمود: خورشید در چشمه ای گرم درون دریایی پایین تر از شهری – یعنی جابلقا- غروب می کند که پس از مغرب واقع است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

بیان

قرأ ابن عامر و حمزه و الکسائی و أبو بکر حامیه أی حاره و قرأ الباقون حَمِئَهٍ أی ذات حمئه و طین أسود و أولت بأن المراد أنه بلغ ساحل البحر المحیط فرآها کذلک إذ لم یکن فی مطمح نظره غیر الماء و لذا قال تعالی وَجَدَها تَغْرُبُ و لم یقل کانت تغرب.

**[ترجمه]ابن عامر، حمزه، کسائی و ابو بکر «حامیه» خوانده اند که یعنی گرم و بقیه «حَمِئَه» خوانده اند که به معنای گِل آلود و سیاه رنگ است. در تأویلش گفته اند که ذوالقرنین به ساحل اقیانوس رسید و خورشد را این گونه دید؛ زیرا در جلوی دیدگانش چیزی جز آب نبود و از این روست که خداوند فرمود: { به نظرش آمد که غروب می کند} و نفرمود که : غروب می کند.

**[ترجمه]

«۳۲»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْراً کَذلِکَ قَالَ لَمْ یَعْلَمُوا صَنْعَهَ الْبُیُوتِ (۳).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: ابو بصیر: امام باقر عیه السلام درباره تفسیر آیه {برای ایشان در برابر آن، پوششی قرار نداده بودیم.} فرمود: آنان خانه ساختن نمی دانستند - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

إیضاح

قال الرازی فیه قولان الأول أنه شاطئ بحر لا جبل و لا شی ء یمنع من وقوع شعاع الشمس علیهم فلهذا إذا طلعت الشمس دخلوا فی أسراب واغله (۴)فی الأرض

ص: ۲۰۶

۱- مخطوط. م.

۲- مخطوط. م.

۳- مخلوط .م

۴- أسراب جمع السرب: الحفیر تحت الأرض. و الواغله: الملجأ.

أو غاصوا فی الماء فیکون عند طلوع الشـمس یتعذر علیهم التصرف فی المعاش و عند غروبها یشتغلون بتحصیل مهمات المعاش و حالهم بالضد من أحوال سائر الخلق.

و القول الثـانی أن معناه لا ثیاب لهم و یکونون کسائر الحیوانات عراه أبـدا و فی کتب الهیئه أن حال أکثر أهل الزنـج کـذلک و حال کل من سـکن البلاد القریبه من خط الإسـتواء کذلک و ذکر فی بعض کتب التفسـیر أن بعضـهم قال سافرت حتی جاوزت الصـین فسـألت عن هؤلاء القوم فقیل بینک و بینهم مسـیره یوم و لیله فبلغتهم و إذا أحـدهم یفرش إحـدی أذنیه و یلبس الأخری فلما قرب طلوع الشـمس سـمعت صوتا کهیئه الصلصـله فغشـی علی ثم أفقت فلما طلعت الشمس إذا هی فوق الماء کهیئه الزیت فأدخلونی سربا لهم فلما ارتفع النهار جعلوا یصطادون السمک و یطرحون فی الشمس فینضج (۱).

**[ترجمه]رازی می گویـد: دربـاره تفسـیر آیه فوق دو نظر وجود دارد: نظر اول این است که آن جـا، ساحل دریایی است که کوه یا چیز دیگری در آن وجود ندارد تا مانع از رسیدن شعاع خورشید به ساکنان آن جا شود. از این رو وقتی خورشید، طلوع می کند آنان وارد حفره هایی درون زمین می شوند

ص: ۲۰۶

یـا در آب غوطه ورر می گردنـد. بنابراین به دنبال روزی گشـتن به هنگام طلوع خورشـید بر آنان دشوار است و آنان به هنگام غروب به این کار می پردازند و حالتشان به عکس حالت دیگر مردم است.

نظر دوم این است که یعنی آنان هیچ لباسـی بر تن نمی کردند و مانند دیگر حیوانات همیشه برهنه بودند. در کتاب های هیئت آمـده است که حال بیشتر اهل زنگ و تمام کسانی که در سـرزمین های نزدیک به خط استوا زنـدگی می کننـد، بـدین گونه است. یکی از مفسـران در کتـاب خود می گویـد: به سـفر رفتم تـا این که از چین گذشـتم. از ساکنـان آن جـا دربـاره این قوم پرسـیدم. آنـان به من گفتنـد: میـان تو و آنـان یـک روز و یک شب فاصـله است. به راه خود ادامه دادم و به آن قوم رسـیدم و ناگهان دیـدم که یکی از آنان یک گوش خود را بالین خود قرار می دهـد و با گوش دیگر، خود را می پوشاند. چون نزدیک طلوع خورشید شد صدایی مانند صدای به هم خوردن دو چیز را شنیدم و از هوش رفتم. سپس به هوش آمدم و چون خورشید طلوع کرد ناگهـان آن را به ماننـد روغن زیتون بر روی آب یـافتم. آنـان مرا وارد حفره های خود کردنـد و چون روز بالا آمد شروع به ماهی گیری کردند. آنان ماهی را درون خورشید می افکندند و ماهی در آن می پخت - . مفاتیح الغیب ۵: ۷۵۵ - .

**[ترجمه]

«۳۳»

شی، تفسـیر العیاشـی عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: اجْعَلْ بَیْنَنَا وَ بَیْنَهُمْ سَدّاً فَمَا اسْطاعُوا أَنْ یَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطاعُوا لَهُ نَقْباً قَالَ هُوَ السَّدُّ التَّقِیَّهُ (۲).

**[ترجمه]تفسـیر العیاشـی: جابر گفت: امام صادق علیه السـلام در تفسیر آیه { میان ما و آنان سدی قرار دهی. [در نتیجه اقوام

وحشی] نتوانستند از آن [مانع] بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند.} فرمود: مقصود از آن سد، تقیه است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۳۴»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ سَأَلْتُ الصَّادِقَ علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ أَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ رَدْماً قَالَ التَّقِیَّهَ فَمَا اسْطاعُوا أَنْ یَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطاعُوا لَهُ نَقْباً قَالَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْباً إِذَا عُمِلَ بِالتَّقِیَّهِ لَمْ یَقْدِرُوا فِی ذَلِکَ عَلَی حِیلَهٍ وَ هُوَ الْحِصْنُ الْحَصِینُ وَ صَارَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ أَعْدَاءِ اللَّهِ سَدّاً لَا یَسْتَطِیعُونَ لَهُ نَقْباً قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکَّاءَ قَالَ رَفَعَ التَّقِیَّهَ عِنْدَ قِیَامِ الْقَائِمِ فَیَنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ (۳).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: مفضل می گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه {[تا] میان شما و آنها سدی استوار قرار دهم.} پرسیدم و حضرت در پاسخ فرمود: مقصود از آن سد، تقیه است. همچنین در تفسیر آیه {[در نتیجه اقوام وحشی] نتوانستند از آن [مانع] بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند.}

فرمود: وقتی کسی به تقیه عمل کند آنان نمی توانند آن را سوراخ کنند و نمی توانند درباره آن چاره ای بیندیشند و تقیه، همان دژ محکم است. با عمل کردنت به تقیه، سدی میان تو و دشمنان خدا ایجاد می شود که آنان نمی توانند آن را سوراخ کنند. مفضل

می گوید: از حضرت درباره آیه {و[لی] چون وعده پروردگارم فرا رسد آن [سد] را درهم کوبد} پرسیدم و حضرت در پاسخ فرمود: مقصود، برداشته شدن حکم تقیه به هنگام ظهور حضرت قائم علیه السلام است؛ چرا که او از دشمنان خداوند انتقام می گیرد - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

بیان

کأن هذا کلام علی سبیل التمثیل و التشبیه أی جعل الله التقیه لکم سدا لرفع ضرر المخالفین عنکم إلی قیام القائم علیه السلام و رفع التقیه کما أن ذا القرنین وضع السد لرفع فتنه یأجوج و مأجوج إلی أن یأذن الله لرفعها.

تکمله قال الرازی اختلف الناس فی أن ذا القرنین من هو و ذکروا أقوالا

۱- مفاتیح الغیب ۵: ۷۵۵. م.

٢- مخطوط. م.

٣- مخطوط. م.

الأول أنه الإسكندر بن فيلقوس اليونانى قالوا و الدليل عليه أن القرآن دل على أن الرجل المسمى بذى القرنين بلغ ملكه إلى أقصى المغرب بدليل قوله حَتَّى إِذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ و أيضا بلغ ملكه أقصى المشرق بدليل قوله حَتَّى إِذا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ و أيضا بلغ ملكه أقصى الشمال بدليل أن يأجوج و مأجوج قوم من الترك و يسكنون فى أقصى الشمال و بدليل أن السد المذكور فى القرآن يقال فى كتب التواريخ إنه فى أقصى الشمال (١)فهذا المسمى بذى القرنين فى القرآن قد دل القرآن على أن ملكه بلغ أقصى المشرق و المغرب و الشمال و هذا هو تمام القدر المعمور (٢)من الأرض و مثل ذلك الملك البسيط لا شك أنه على خلاف العاده و ما كان كذلك وجب أن يبقى ذكره مخلدا على وجه الدهر و أن لا يبقى مخفيا مستترا و الملك الذى اشتهر فى كتب التواريخ أنه بلغ ملكه إلى هذا القدر ليس إلا الإسكندر و ذلك لأنه لما مات أبوه جمع ملك الروم (٣)بعد أن كانوا طوائف ثم قصد (۴)ملوك المغرب و قهرهم و أمعن (۵)حتى انتهى إلى البحر الأخضر ثم عاد إلى مصر و بنى الإسكندريه و سماها باسم نفسه ثم دخل الشام و قصد بنى إسرائيل (۶)و ورد بيت المقدس و ذبح فى مذبحه ثم انعطف إلى أرمنيه و باب الأبواب و دانت له العبرانيون و القبط و البربر و توجه بعد ذلك إلى دارا بن دارا و هزمه مرات إلى أن قتله صاحب حرسه و استولى الإسكندر على ملوك الفرس و قصد الهند و الصين و غزا الأمم البعيده و رجع إلى خراسان و بنى المدن الكثيره و رجع إلى العراق و مرض بشهرذور و مات بها فلما ثبت بالقرآن أن ذا القرنين كان رجلا ملك الأرض بالكليه أو ما يقرب منها و ثبت بعلم التواريخ أن الذى هذا شأنه ما كان إلا الإسكندر وجب القطع بأن المراد بذى القرنين هو الإسكندر بن فيلقوس اليونانى. (٧)

١- فى المصدر: انه بنى فى اقصى الشمال اه. م.

٢- فى نسخه: هو نهايه القدر المعمور.

٣- فى نسخه: جمع ملوك الروم.

۴- فى نسخه: ثم حصد.

۵- أمعن فى الطلب: ابعد و بالغ فى الاستقصاء. امعن الضب فى حجره: غاب فى اقصاء.

۶- فى نسخه: و قهر بنى إسرائيل.

٧- و به قال اليعقوبى فى تاريخه، و قال الثعلبى فى العرائس: به قال أكثر أهل السير.

ثم ذكروا فی تسمیه ذی القرنین بهذا الاسم وجوها الأول أنه لقب بهذا اللقب لأجل بلوغه قرنی الشمس أی مطلعها و مغربها كما لقب أردشیر بطول الیدین (۱)لنفوذ أمره حیث أراده و الثانی أن الفرس قالوا إن دارا الأكبر كان تزوج بابنه فیلقوس فلما قرب منها وجد منها رائحه منكره فردها إلی أبیها و كانت قد حملت منه بالإسكندر فولدت الإسكندر بعد عودها إلی أبیها فیلقس فبقی الإسكندر عند فیلقس و أظهر أنه ابنه و هو فی الحقیقه ابن دارا الأكبر قالوا و الدلیل علی ذلك أن الإسكندر لما أدرك دارا بن دارا و به رمق وضع رأسه فی حجره و قال لدارا یا أخی أخبرنی عمن فعل هذا لأنتقم لك منه فهذا ما قاله الفرس قالوا فعلی هذا التقدیر فالإسكندر أبوه دارا الأكبر و أمه بنت فیلقس فهذا إنما تولد من أصلین مختلفین الفرس (۲)و الروم و هذا الذی قاله الفرس و إنما ذكروه لأنهم أرادوا أن یجعلوه من نسل ملوك العجم حتی لا یكون ملك مثله من نسب غیر نسب ملوك العجم و هو فی الحقیقه كذب و إنما قال الإسكندر لدارا یا أخی علی سبیل التواضع و أكرم دارا بذلك الخطاب.

و القول الثانی قال أبو الریحان البیرونی المنجم فی كتابه الذی سماه بالآثار الباقیه من القرون الخالیه قیل إن ذا القرنین هو أبو كرب شمر (۳)بن عمیر بن أفریقش الحمیری (۴)و هو الذی بلغ ملكه مشارق الأرض و مغاربها و هو الذی افتخر به أحد الشعراء من حمیر حیث قال

قد كان ذو القرنین قبلی مسلما*** ملكا علا فی الأرض غیر معبد

(۵)

ص: ۲۰۹

۱- فی المصدر: اردشیر بن بهمن. و فی نسخه: بطویل الیدین. م.

۲- ذكره الثعلبی عن بعض القدماء، و قد تقدم وجه تسمیته بالاسكندر.

۳- فی المصدر: شمس. م.

۴- قال البغدادیّ فی المحبر ص ۳۶۵: یقال: الصعب بن قرین بن الهمال هو ذو القرنین الذی ذكره اللّه فی كتابه. و قال فی ص ۳۹۳: ذو القرنین هو هرمس بن میطون بن رومی بن لنطی ابن كسلوحین بن یونان بن یافث بن نوح؛ و الظاهر من الثعلبی و المسعودیّ أن هرمس هو جد الاسكندر و قد ذكرا فی نسبه اختلافا راجع العرائس و مروج الذهب.

۵- فی نسخه: غیر مقید. و فی العرائس: «ملكا تدین له الملوك و تسجد» و المصرع الثانی من البیت الآتی فیه هكذا: «اسباب أمر من حكیم مرشد» و زاد: فرأی مغیب الشمس عند غروبها فی عین ذی خلب وثاط حرمد

بلغ المشارق و المغارب يبتغى*** أسباب ملک من كريم سيد

ثم قال أبو الريحان و يشبه أن يكون هذا القول أقرب لأن الأذواء (۱)كانوا من اليمن و هم الذين لا تخلو أساميهم من ذی کذی المنار و ذی نواس (۲)و ذی النون و ذی يزن.

و الثالث أنه كان عبدا صالحا ملكه الله الأرض و أعطاه العلم و الحكمه و ألبسه الهيبه و إن كنا لا نعرف من هو ثم ذكروا فی تسميته بذی القرنين وجوها:

الأول

سَأَلَ ابْنُ الْكَوَّاءِ عَلِيّاً عليه السلام عَنْ ذِی الْقَرْنَيْنِ وَ قَالَ أَ مَلَکٌ أَوْ نَبِیٌّ قَالَ لَا مَلِکٌ وَ لَا نَبِیٌّ كَانَ عَبْداً صَالِحاً ضُرِبَ عَلَى قَرْنِهِ الْأَيْمَنِ فَمَاتَ ثُمَّ بَعَثَهُ اللَّهُ فَضُرِبَ عَلَى قَرْنِهِ الْأَيْسَرِ فَمَاتَ فَبَعَثَهُ اللَّهُ فَسُمِّیَ ذَا الْقَرْنَيْنِ وَ فِيكُمْ مِثْلُهُ (۳).

الثانی سمی بذی القرنين لأنه انقرض فی وقته قرنان من الناس

الثالث قيل كانت صفحتا رأسه من نحاس

الرابع كان على رأسه ما يشبه القرنين

الخامس كان لتاجه قرنان

السادس عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ سُمِّیَ ذَا الْقَرْنَيْنِ لِأَنَّهُ طَافَ قَرْنَیِ الدُّنْيَا يَعْنِی شَرْقَهَا وَ غَرْبَهَا.

السابع كان له قرنان أی ضفيرتان

الثامن أن الله تعالى سخر له النور و الظلمه فإذا سرى يهديه النور من أمامه و يمتد الظلمه من ورائه

التاسع يجوز أن يلقب بذلک لشجاعته كما سمی الشجاع بالقرن لأنه يقطع (۴)أقرانه

العاشر أنه رأى فی المنام كأنه صعد الفلک و تعلق بطرفی الشمس و قرنيها أی جانبيها فسمی لهذا السبب بذی القرنين

الحادی عشر سمی بذلک لأنه دخل النور و الظلمه.

و القول الرابع أن ذا القرنين ملک من الملائكه عن عمر و أنه سمع رجلا يقول

۱- أی الملوک الذين كان فی صدر ألقابهم «ذو».

٢- فی المصدر: کذی الناد. م.

٣- رواه أیضا جابر بن عبد اللّه عن النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلم، و رواه عن علیّ علیه السلام أیضا الأصبغ بن نباته و حارث بن حبیب و ابن الورقاء و أبی الطفیل و غیرهم، و رواه أبو بصیر عن ابی جعفر و أبی عبد اللّه علیهما السلام کما تقدم.

۴- فی المصدر: کما سمی الشجاع بالکبش لانه ینطح اه. م.

يـا ذا القرنين فقال اللهم اغفر (۱)أ ما رضـيتم أن تسموا بأسماء الأنبياء حتى سميتم بأسماء الملائكه (۲)فهذا جمله ما قيل فى هذا الباب و القول الأول أظهر لأجل الدليل الذى ذكرناه و هو أن مثل هذا الملك العظيم يجب أن يكون معلوم الحال و هذا الملك العظيم هو الإسـكندر فوجب أن يكون المراد بذى القرنين هو إلا أن فيه إشـكالا قويا و هو أنه كان تلميذا لأرسطاطاليس الحكيم و كان على مذهبه فتعظيم الله إياه يوجب الحكم بأن مذهب أرسطاطاليس حق و صدق و ذلك مما لا سبيل إليه.

المسـأله الثـانيه اختلفوا فى أن ذا القرنين هـل كـان من الأنبيـاء أم لا منهم من قال إنه كان من الأنبياء و احتجوا عليه بوجوه الأول قوله إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ و الأولى حمله على التمكين فى الدين و التمكين الكامل فى الدين هو النبوه.

و الثانى قوله وَ آتَيْناهُ مِنْ كُلِّ شَـيْ ءٍ سَـبَباً و من جمله الأشـياء النبوه فمقتضـى العموم فى قوله وَ آتَيْناهُ مِنْ كُلِّ شَـيْ ءٍ سَبَباً هو أنه تعالى آتاه من النبوه سببا.

و الثالث قوله تعالى قُلْنا يا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَـذِّبَ وَ إِمَّا أَنْ تَتَّخِـذَ فِيهِمْ حُسْـناً و الذى يتكلم الله معه لا بد و أن يكون نبيا و منهم من قـال إنه كـان عبـدا صالحا و ما كان نبيا انتهى. (۳)أقول الظاهر من الأخبار أنه غير الإسـكندر (۴)و أنه كـان فى زمن إبراهيم عليه السلام (۵)و أنه أول الملوك بعد نوح عليه السلام و أما استدلاله فلا يخفى ضعفه بعد ما قد عرفت

۱- فى نسخه: اللّهمّ غفرا.

۲- فى نسخه: أن تتسموا باسماء الأنبياء حتّى تسميتم بأسماء الملائكه.

۳- مفاتيح الغيب ۵: ۷۵۰- ۷۵۲. م.

۴- سماء فى الخبر ۱۵ الاسـكندر و فى الخبر ۲۳ قـال: كـان غلاما من أهل الروم؛ و لكنهما مرويان من طرق العامّه، و فيما تقـدم من الاخبار أن اسمه عيّاش و فى الخبر ۱۱ أنّه عبد اللّه بن ضحاك بن معد، و قدمنا قبل ذلك كلام البغداديّ و غيره فى تسميته.

۵- تقدم فى الخبر الثانى أنّه كان بعد موسى عليه السـلام و فى الخبر ۱۶ أنّه كان بعد عيسـى عليه السلام لكنهما مرويان من غير طرقنا.

مع أن الملوك المتقدمه لم يضبط أحوالهم بحيث لا يشذ عنهم أحد و أيضا الظاهر من كلام أهل الكتاب الذين عليهم يعولون فی التواريخ عدم الاتحاد ثم الظاهر مما ذكرنا من الأخبار و غيرهما مما أورده الكلينی و غيره أنه لم يكن نبيا (۱)و لكنه كان عبدا صالحا مؤيدا من عنده تعالی. و أما يأجوج و مأجوج فقد ذكر الشيخ الطبرسی أن فسادهم أنهم كانوا يخرجون فيقتلونهم و يأكلون لحومهم و دوابهم و قيل كانوا يخرجون أيام الربيع فلا يدعون شيئا أخضر إلا أكلوه و لا يابسا إلا احتملوه عن الكلبی و قيل أرادوا أنهم سيفسدون فی المستقبل عند خروجهم وَ وَرَدَ فِی الْخَبَرِ عَنْ حُذَيْفَهَ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله عليه و آله عَنْ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ فَقَالَ يَأْجُوجُ أُمَّهٌ وَ مَأْجُوجُ أُمَّهٌ كُلُّ أُمَّهٍ أَرْبَعُمِائَهِ أُمَّهٍ لَا يَمُوتُ الرَّجُلُ مِنْهُمْ حَتَّی يَنْظُرَ إِلَی أَلْفِ ذَكَرٍ مِنْ صُلْبِهِ كُلٌّ قَدْ حَمَلَ السِّلَاحَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صِفْهُمْ لَنَا قَالَ هُمْ ثَلَاثَهُ أَصْنَافٍ صِنْفٌ مِنْهُمْ أَمْثَالُ الْأَرْزِ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْأَرْزُ قَالَ شَجَرٌ بِالشَّامِ طَوِيلٌ وَ صِنْفٌ مِنْهُمْ طُولُهُمْ وَ عَرْضُهُمْ سَوَاءٌ وَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ لَا يَقُومُ لَهُمْ جَبَلٌ وَ لَا حَدِيدٌ وَ صِنْفٌ مِنْهُمْ يَفْتَرِشُ أَحَدُهُمْ إِحْدَی أُذُنَيْهِ وَ يَلْتَحِفُ بِالْأُخْرَی وَ لَا يَمُرُّونَ بِفِيلٍ وَ لَا وَحْشٍ وَ لَا جَمَلٍ وَ لَا خِنْزِيرٍ إِلَّا أَكَلُوهُ وَ مَنْ مَاتَ مِنْهُمْ أَكَلُوهُ مُقَدِّمَتُهُمْ بِالشَّامِ وَ سَاقَتُهُمْ بِخُرَاسَانَ يَشْرَبُونَ أَنْهَارَ الْمَشْرِقِ وَ بُحَيْرَهَ طَبَرِيَّهَ (۲).

قال وهب و مقاتل إنهم من ولد يافث بن نوح أبی الترك و قال السدی الترك سريه من يأجوج و مأجوج خرجت تغير (۳)فجاء ذو القرنين فضرب السد فبقيت خارجه و قال قتاده إن ذا القرنين بنی السد علی إحدی و عشرين قبيله و بقيت منهم قبيله دون السد فهم الترك و قال كعب هم نادره من ولد آدم و ذلك أن آدم احتلم ذات يوم و امتزجت نطفته بالتراب فخلق الله من ذلك الماء و التراب يأجوج و مأجوج فهم متصلون بنا من جهه الأب دون الأم و هذا بعيد انتهی. (۴)

۱- و اما ما تقدم فی الخبر ۱۶ من انه أوحی إليه فقد عرفت أن الخبر وارد من غير طرقنا مع أنّه يمكن توجيهه.

۲- الخبر مرویّ عن العامّه راجع.

۳- أی تهجم و توقع بغيرهم.

۴- مجمع البيان ۶: ۴۹۴. م.

أقول: سيأتى بيان أحوالهم فى كتاب الغيبه إن شاء الله تعالى ثم اعلم أنا إنما أوردنا قصه ذى القرنين بعد قصص إبراهيم عليه السلام تبعا للصدوق رحمه الله و لما مر من أنه كان فى زمنه عليه السلام و ذهب بعض المؤرخين إلى أنه كان متقدما على إبراهيم عليه السلام.

غريبه قال الثعلبى فى العرائس يحكى أن الواثق بالله رأى فى المنام كأن السد مفتوح فوجه سلاما الترجمان فى خمسين رجلا و أعطاه ديته خمسه آلاف دينار و أعطى كل رجل من الخمسين ألف درهم و رزق سنه و أعطاه مائتى بغل لحمل الزاد و الماء فتوجه من سرمن رأى بكتاب من الواثق إلى إسحاق بن إسماعيل صاحب إرمينيه و كان بتفليس و كتب له إسحاق إلى صاحب السرير ملك الأردن و كتب له ملك الأردن إلى طلخيذ فيلاذ شاه ملك الخور (۱)فأقام عنده حتى وجه خمسين رجلا أدلاء فساروا خمسه و عشرين يوما حتى انتهوا إلى أرض سوداء منتنه الريح و كانوا قد حملوا خلا- يشمونه من الرائحه الكريهه (۲)فساروا فيها سبعه و عشرين يوما (۳)فمات هاهنا قوم.

ثم ساروا فى مدن خربه عشرين يوما فسألوا عن تلك المدن فقالوا إنها قد ظهرت يأجوج و مأجوج فخربوها ثم ساروا إلى حصون بالقرب من الجبل يتكلمون بالعربيه و الفارسيه يقرءون القرآن لهم كتاتيب (۴)و مساجد فقالوا من القوم قالوا رسل أمير المؤمنين فقالوا من أمير المؤمنين قالوا بالعراق فتعجبوا و قالوا شيخ أو شاب و زعموا أنه لم يبلغهم خبره ثم ساروا (۵)إلى جبل أملس ليس عليه خضره و إذا جبل مقطوع بواد عرضه مائه و خمسون ذراعا فإذا عضادتان مبنيتان مقابلتا الجبل من جنبتى الوادى كل عضاده خمسه و عشرون ذراعا (۶)الظاهر من تحتها عشره أذرع مبنيه بلبن من حديد مركبه بنحاس

۱- فيه تصحيف، و الموجود فى العرائس: و كتب إسحاق الى صاحب السرير، و كتب له صاحب السرير إلى ملك اللان، و كتب له ملك اللان الى الازلى طلجند فبلاد شاه ملك الخزر. قلت: قال ياقوت فى المعجم: اللان آخره نون: بلاد واسعه فى طرف ارمينيه قرب باب الأبواب مجاورون للخزر.

۲- فى العرائس: قد حملوا شيئا يشمونه من الرائحه الذكيه.

۳- فى العرائس: تسعه و عشرين يوما.

۴- فى المصدر: مكاتب. و هما جمع المكتب و المكتبه: موضع التعليم.

۵- فى العرائس: فقالوا: من هو أمير المؤمنين؟ قلنا: من أولاد العباس ملك بالعراق، فتعجبوا منه و قالوا: شيخ أو شاب؟ و زعموا انهم لم يبلغهم خبره، ثمّ فارقوهم و ساروا.

۶- فى المصدر: عضادتاه مبنيتان مقابلتا الجبل، عرض كل عضاده خمسه و عشرون ذراعا.

فی سمک خمسین ذراعا و إذا دروند (۱)من حدید طرفاه علی عضادتین طوله مائه و عشرون ذراعا قد رکبت طرفاه العضادتین علی کل واحده (۲)مقدار عشره أذرع فی عرض خمسه أذرع و فوق ذلک الدروند بنی بذلک اللبن من الحدید المنصب فی النحاس (۳)إلی رأس الجبل و ارتفاعه مد البصر و فوق ذلک شرف من حدید فی طرف کل شرفه قرنان مبنی بعضها إلی بعض کل واحد إلی صاحبه و إذا باب مصراعان منصوبان (۴)من حدید عرض کل باب خمسون ذراعا فی ارتفاع خمسین ذراعا قائمتاهما فی دورهما علی قدر الدروند و علی الباب قفل طوله سبعه أذرع فی غلظ ذراع و ارتفاع القفل من الأرض خمسه و خمسون ذراعا و فوق القفل مقدار خمسه أذرع غلق (۵)و علی الغلق مفتاح طوله ذراع و نصف و له اثنتا عشره دندانجه کل واحده کدسجده منجل من أعظم ما یکون (۶)و معلق فی سلسله طولها ثمانیه أذرع فی استداره أربعه أشبار و الحلقه التی فی السلسله مثل حلقه المنجنیق و عتبه الباب عشره أذرع فی وسطه مائه ذراع سوی ما تحت العضادتین و الظاهر منها (۷)خمسه أذرع هذا کله بذراع السواد و رئیس تلک الحصون یرکب فی کل جمعه فی عشره فوارس مع کل فارس مرزبه (۸)من حدید کل واحد منها خمسون منا فیضرب القفل بالمرزبات فی کل یوم ثلاث ضربات یسمع من وراء الباب الصوت و یعلمون أن هناک حفظه و یعلم هؤلاء أن أولئک لم یحدثوا فی الباب حدثا و إذا ضربوا أصغوا إلیها بآذانهم یسمعون من داخل دویا و بالقرب من هذا الجبل حصن عظیم کبیر عشره فراسخ

۱- معرب دربند و هو الباب الواسع.

۲- فی المصدر: علو کل واحده

۳- فی المصدر: فوق ذلک اللبن الحدید المغیب فی النحاس.

۴- فی المصدر: منظومه کل واحده فی صاحبتها. و إذا باب له مصراعان.

۵- الغلق: ما یغلق به الباب.

۶- هکذا فی النسخ، و المصدر خال عن الجمله، و الظاهر أن دندانجه معرب دندانه. و أما دسجده فلم نقف علی معناه و المنجل: آله من حدید عکفاء یقضب بها الزرع، یقال لها بالفارسیه: داس.

۷- فی المصدر: و عرض عتبه الباب عشره أذرع فی طول مائه ذراع سوی ما فی العضادتین و الظاهر منها اه.

۸- بتشدید الباء و تخفیفها: عصیه من حدید.

فی عشره فراسخ تکسیرها مائه فرسخ و مع الباب حصنان یکون کل واحد منهما مائتی ذراع (۱)فی مائتی ذراع و علی باب هذین الحصنین صخرتان و بین الحصنین عین ماء عذب و فی أحد الحصنین آله البناء التی بنی بها السد من قدور الحدید و مغارف من حدید مثل قدر الصابون (۲)و هناک بعض اللبن من الحدید قد التصق بعضه ببعض من الصدأ (۳)و اللبنه ذراع و نصف فی طول شبر (۴)و سألنا هل رأوا هناک أحدا من یأجوج و مأجوج فذکروا أنهم رأوا عده منهم فوق الشرف فهبت ریح سوداء فألقتهم إلی جانبهم و کان مقدار الرجل فی رأی العین شبرا و نصفا.

قال فلما انصرفنا أخذتنا الأدلاء (۵)علی نواحی خراسان فعدلنا إلیها فوقعنا إلی القرب من سمرقند علی سبع فراسخ و کان أصحاب الحصن قد زودونا الطعام ثم سرنا إلی عبد الله بن طاهر فوصلنا بمائه ألف درهم و وصل کل رجل کان معی خمسمائه درهم و أجری (۶)علی کل فارس خمسه دراهم و علی کل راجل ثلاثه دراهم کل یوم حتی صرنا إلی الری و رجعنا إلی سرمن رأی بعد ثمانیه و عشرین شهرا.

(۷)

۱- فی المصدر: و مع الباب حصنان طول کل واحده منهما مائتا ذراع.

۲- المصدر خال عن قوله: مثل قدر الصابون.

۳- الصدأ: ماده لونها یأخذ من الحمره و الشقره تتکون علی وجه الحدید و نحوه بسبب رطوبه الهواء یقال بالفارسیه لها: زنک.

۴- فی المصدر: فی عرض شبر.

۵- فی المصدر: أخذ بنا الادلاء.

۶- أجری علیه الرزق: أفاضه و عینه.

۷- العرائس ۲۲۹- ۲۳۰. م.

**[ترجمه]گویـا این سـخن از بـاب تمثیـل و تشـبیه است. یعنی همـان طـور که ذوالقرنین به منظـور از بین رفتن فتنه یـأجوج و مأجوج تا زمانی که خداونـد به از بین رفتن آن اذن دهـد، آن سد را ایجاد کرد، خداوند نیز تقیه را برای شـما مانند سدی قرار داد که شـما را از زبـان مخالفان تا روز ظهور حضـرت قائم علیه السـلام که در آن روز حکم تقیه برداشـته می شود مصون می دارد.

تتمه: رازی می گوید: درباره این که ذوالقرنین کیست، اختلاف نظر وجود دارد و چند نظر نقل شده است:

ص: ۲۰۷

نظر نخست: او اسـکندر بن فیلقوس یونـانی است. دلیـل صاحبـان این نظر این است که آیه {تـا آنگاه که به غروبگاه خورشـید رسـید به نظرش آمـد که [خورشـید] در چشـمه ای گـل آلود و سـیاه غروب می کنـد} نشان می دهـد که دامنه فرمانروایی آن مردی که ذوالقرنین نـام داشت به دورترین نقطه مغرب رسـید. همچنین آیه {تا آنگاه که به جایگاه برآمـدن خورشـید رسـید} حاکی از آن است که دامنه فرمانروایی اش به دورترین نقطه شـرق نیز رسـید. همچنین این که یأجوج و مأجوج قومی از ترکان هسـتند و در دورترین نقطه شـمال سـکونت دارنـد، نشـان می دهـد که دامنه فرمـانروایی ذوالقرنین به دورترین نقطه شـمال نیز رسید؛ زیرا در کتاب های تاریخ آمده است که آن سد نامبرده شده در قرآن در دورترین نقطه شمال است. بنابراین قرآن نشان می دهد که دامنه فرمانروایی آن کسی که ذوالقرنین نام داشت، به دورترین نقطه شرق، غرب و شمال رسید و این، تمام مناطق آباد از زمین است. بی تردید چنین فرمانروایی گسترده ای بر خلاف معمول است و یادش باید در روزگار، جاودان و نه مخفی و پوشـیده می مانـد. در کتاب های تاریـخ مشـهور است که تنها پادشاهی که دامنه فرمانروایی اش به این اندازه بوده، اسـکندر است؛ زیرا وقتی پـدرش مرد او رومیان را که چند طائفه بودند گرد هم آورد. سـپس آهنگ پادشاهان مغرب زمین را کرد و بر آنان چیره شد. او پیش رفت تا آن که به دریای سبز رسـید. سپس به مصر بازگشت و اسکندریه را که آن را به نام خود نامیده است، بنـا نهاد. سـپس وارد شام شـد و آهنگ بنی اسـرائیل کرد. او به بیت المقـدس پا گـذاشت و در قربانگاه آن قربانی کرد. سپس به سوی ارمنسـتان و باب الابواب رفت و عبری ها، قبطیان و بربرها به فرمان او درآمدند. سپس به سوی دارا بن دارا روی آورد. دارا او را چند بار شـکست داد تا این که رئیس نگهبانان دارا او را کشت و اسـکندر بر پادشاهان ایران چیره شد. پس از آن اسـکندر، آهنگ چین و هند کرد و با امت های دور به پیکار پرداخت. او به خراسان بازگشت و شهر های بسیاری ساخت. سپس به عراق بازگشت و در شـهر ذور بیمار شد و در همان جا نیز درگذشت. بنابراین وقتی در قرآن آمده است که ذوالقرنین بر تمام زمین یا نزدیک به این مقـدار حکم می رانده و با علم تاریخ ثابت شده که شخصـی با این جایگاه و مقام تنها اسـکندر بوده است، بنـابراین بایـد قاطعـانه گفت که مقصود از ذوالقرنین، اسـکندر بن فیلقوس یونـانی است - . یعقوبی در تاریـخ خود قائل به این نظر است. ثعلبی در عرائس می گوید: بیشتر سیره نویسان قائل به این نظر هستند. - .

ص: ۲۰۸

سپس دربـاره علت نامیـده شـدن ذوالقرنین بـدین نـام نیز چنـد وجه نقل شـده است. وجه نخست: او به دلیل این که به دو شاخ خورشـید یعنی جای طلوع و غروب آن رسـید این لقب را به او دادند همان طور که اردشیر به دلیل نافذ بودن فرمانش در همه جا به بلندیِ دست - . در منبع، اردشیر بن بهمن و در نسخه دیگری، بلند دست آمده است. -

ملقب شـد. وجه دوم: ایرانیان می گویند که دارای اکبر با دختر فیلقوس ازدواج کرد. چون با او نزدیکی کرد، متوجه بوی بدی از او شد. از این رو وی را که اسکندر را از او باردار شده بود به پدرش بازگرداند. او پس از بازگشی به سوی پدرش فیلقوس، اسکندر را به دنیا آورد. اسکندر نزد فیلقوس ماند و چنین وانمود کرد که پسر او است، در حالی که در حقیقت او پسر دارای اکبر بود. دلیـل ایرانیـان این است که وقتی اسـکندر بر دارا بن دارا که انـدک رمقی در او مانـده بود دست یـافت، سـرش را بر بـالین خود نهـاد و به دارا گفت: ای برادرم، به من بگو چه کسـی با تو چنین کرده است تا از او برایت انتقام بگیرم؟ این سـخن ایرانیان است. آنان می گوینـد: بنابراین، پـدر اسـکندر، دارای اکبر و مادرش دختر فیلقوس است و او از دو اصل متفاوت یعنی ایرانی و رومی زاده شـده است. این چیزی است که ایرانیان می گوینـد - . ثعلبی این مطلب را به نقل از برخی پیشـینیان آورده است. علت نامیده شدن اسکندر بدین نام پیشتر آمد. - .

آنـان این طور می گوینـد تـا اسـکندر را از نسـل پادشاهـان عجم بداننـد و نگذرانـد که چنین پادشـاهی به نسبی غیر از نسب پادشاهـان عجـم منتسـب شـود و این در حقیقت دروغ است. دلیـل این که اسـکندر به دارا گفت: ای برادرم، از بـاب فروتنی و گرامی داشت دارا با این خطاب بوده است.

نظر دوم: ابوریحان بیرونی ستاره شناس در کتاب خود با نام «الآثار الباقیه من القرون الخالیه» آورده است: برخی می گویند که ذوالقرنین، ابو کرب شمر - . در منبع (شمس) آمده. -

بـن عمیر بن افریقش حمیری - . بغـدادی در محبر ص ۳۶۵ می گویـد: برخی می گوینـد که ذوالقرنینی که خداونـد از او در کتابش یاد کرده است همان صـعب بن قرین بن همال است. وی در ص ۳۹۳ نیز می گوید: ذوالقرنین همان هرمس بن میطون بن رومی بن لنطی بن کسلوحین بن بونـان بن یافت بن نوح است. از ظاهر سـخنان ثعلبی و مسـعودی نیز برمی آیـد که هرمس جد اسکندر است. آنان درباره نسب اسکندر اختلاف نظر دارند. ر.ك: عرائس، مروج الذهب. -

است و هم اوست که به فرمانروایی شرق و غرب زمین رسید و یکی از شعرای حمیر در افتخار به او چنین می سراید:

قَد کانَ ذُوالقَرنَینِ قَبلی مُسلِماً مَلِکاً عَلا فِی الأَرضِ غَیرَ مُعَبَّدِ - . در نسـخه دیگری، غَیرَ مُقَیَّدِ (پایبند کسی نبود) آمده است. در عرائس آمده است: مَلِکاً تَدِینُ لَهُ المُلُوکُ وَ تَسـجُدُ (پادشاهی بود که پادشاهان دیگر به فرمان او در آمده بودند و بر او سجده می کردند). مصرع دوم بیت بعد در عرائس این طور آمده است: أَسبابَ أمرٍ مِن حَکیمٍ مُرشِدِ (اسباب فرمان از سوی حکیمی راهنمـا بود). در عرائس علاـوه بر این آمـده است: فَرَأی مَغِیبَ الشَّمسِ عِنـدَ غُرُوبِها فِی عَینٍ ذِی خُلبٍ وَثاطٍ حَرمَـدِ (و دیـد که خورشید به هنگام غروب در چشمه ای دارای گِل و لای سیاه غروب می کند.) -

ذوالقرنین پیش از من می زیست. او مسلمان و پادشاهی بود که در روی زمین به جایگاه والایی رسید و برده کسی نبود.

ص: ۲۰۹

بَلَغَ المَشارِقَ وَ المَغارِبَ یَبتَغی أَسبابَ مُلكٍ مِن کَرِیمٍ سَـیِّدِ او به شـرق و غرب رسید و در پی اسباب پادشاهی از سوی بخشنده ای بزرگ بود.

سپس ابو ریحان می گوید: به نظر می رسد که این نظر به واقعیت نزدیک تر است؛ زیرا اَذواء یعنی پادشاهانی که نامشان با «ذو» آغاز می شد همگی از یمن بودند. مانند: ذوالمنار، ذونواس – . در منبع آمده است: مانند: ذوالناد – ، ذوالنون و ذویزن.

نظر سوم: او بنده درستکاری بود که خداوند، او را فرمانروای زمین قرار داد و به او دانش و حکمت ارزانی داشت و بر او لباس هیبت پوشانید، هر چند نمی دانیم که او کیست. قائلان به این نظر درباره علت نامیده شدن ذوالقرنین بدین نام چند وجه آورده اند:

وجه اول: ابن کوّاء از امام علی علیه السلام پرسید: ذوالقرنین پادشاه بود یا پیامبر؟ حضرت در پاسخ فرمود: او نه پادشاه بود و نه پیامبر. او بنده درستکاری بود که بر شاخ راست او ضربه زدند و درگذشت. سپس خداوند، او را حیات بخشید. اما بر شاخ چپ او ضربه زدند و او از دنیا رفت. سپس خداوند، او را زنده ساخت. به این دلیل او را ذوالقرنین نامیدند و در میان شما نیز کسی مانند او هست – . این حدیث همان طور که گذشت از پیامبر صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام البته با سندی دیگر، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است. – .

وجه دوم: ذوالقرنین بدین نام نامیده شد؛ زیرا دو نسل از مردم در زمان او منقرض شدند. وجه سوم: برخی می گویند که دو طرف سر او از جنس مس بود. وجه چهارم: بر روی سرش چیزی شبیه شاخ بود. وجه پنجم: تاج او دو شاخ داشت. وجه ششم: از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: ذوالقرنین بدین نام نامیده شد؛ زیرا او به دو شاخ دنیا یعنی شرق و غرب آن سفر کرد. وجه هفتم: او دو شاخ یعنی دو گیسو داشت. وجه هشتم: خداوند، روشنایی و تاریکی را در اختیار او در آورد.

وقتی شبانه حرکت می کرد روشنایی از روبرو او را هدایت می نمود و تاریکی از پشت سرش گسترده می شد. وجه نهم: می تواند این لقبش به دلیل دلیری اش باشد همان طور که انسان دلیر، قَرن (شاخ) نامیده می شود؛ زیرا شاخ هایش را قطع می کند – . در منبع آمده است: همان طور که انسان دلیر، قوچ نامیده شد؛ زیرا شاخ می زند. – .

وجه دهم: او در خواب دید که گویا از فلک بالا رفته و به دو لبه خورشید و دو شاخ آن – یعنی دو طرف آن – درآویخته است. از این رو ذوالقرنین نامیده شد. وجه یازدهم: او بدین نام نامیده شد؛ زیرا وارد روشنایی و تاریکی شد.

نظر چهارم: ذوالقرنین، یک فرشته بود. این نظر از عمر نقل شده است. او از مردی شنید

ص: ۲۱۰

که کسی را ذوالقرنین خطاب کرد. عمر گفت: خدایا، ما را ببخش. آیا به نامیدن خود با نام انبیا راضی نشده اید تا حدی که خود را با نام فرشتگان می نامید؟

این ها جمله سخنانی بود که درباره این باب گفته شده است. نظر نخست ظاهر تر است و دلیلش همان چیزی است که پیشتر گفتیم؛ چرا که چنین پادشاه بزرگی باید شناخته شده باشد. پادشاه بزرگی که شناخته شده است، اسکندر است. از ین رو باید

مقصود از ذوالقرنین اسکندر باشد. در عین حال در این امر یک اشکال بزرگ وجود دارد که عبارت است از این که اسکندر، شاگرد ارسطوی حکیم و بر مذهب او بوده است. بنابراین بزرگداشت اسکندر توسط خداوند باعث می شود که مذهب ارسطو نیز به حق و درست باشد که چنین چیزی امکان ندارد.

مسئله دوم: درباره این که ذوالقرنین، پیامبر بوده است یا نه اختلاف نظر وجود دارد. برخی می گویند که او پیامبر بوده است. کسانی که قائل به این نظرند چند دلیل آورده اند که بدین شرح است:

دلیل نخست آیه {ما در زمین به او امکاناتی دادیم} است؛ چرا که شایسته تر است تمکن، بر تمکن در دین حمل شود و تمکن کامل در دین، پیامبری است.

دلیل دوم آیه {و از هر چیزی وسیله ای بدو بخشیدیم.} است؛ چرا که از جمله آن چیز ها پیامبری است. بنابراین مقتضای عموم در این آیه آن است که خداوند متعال وسیله ای از پیامبری نیز به او داده باشد.

دلیل سوم آیه {فرمودیم: ای ذوالقرنین [اختیار با توست] یا عذاب می کنی یا در میانشان [روش] نیکویی پیش می گیری.} است؛ زیرا کسی که خداوند با او سخن می گوید ناگزیر باید پیامبر باشد. برخی نیز می گویند که او بنده درستکاری بود و پیامبر نبود. سخن رازی به پایان رسید - . مفاتیح الغیب ۵: ۷۵۰-۷۵۲ - .

می‌گویم: از ظاهر روایات چنین بر می آید که ذوالقرنین همان اسکندر نیست - . نام ذوالقرنین در حدیث شماره ۱۵، اسکندر و در حدیث شماره ۲۳ به عنوان جوانکی از اهالی روم آمده است، اما باید گفت که این دو حدیث از طریق عامه روایت شده است. در احادیث پیشین آمد که او عیاش نام داشت. همچنین در حدیث شماره ۱۱ آمد که او عبد الله بن ضحاک بن معد بود. پیش از آن، سخن بغدادی و دیگران درباره نامگذاری ذوالقرنین بدین نام را آوردیم. - .

او در زمان ابراهیم علیه السلام می زیست - . در حدیث شماره ۲ آمد که او پس از موسی علیه السلام می زیست. همچنین در حدیث شماره ۱۶ خواندیم که او پس از عیسی علیه السلام می زیست، اما باید گفت که این دو حدیث از طریق ما روایت نشده است. -

و نخستین پادشاه پس از نوح علیه السلام بود. اما دلیلی که آورد برای این سخن همانطور که می‌دانیم ضعیف است؛

ص: ۲۱۱

زیرا احوال پادشاهان پیشین طوری ثبت نشده است که نتوان هیچ کس از آنان را استثنا کرد. همچنین از ظاهر سخن اهل کتاب که در تاریخ بر آنان تکیه می شود چنین برمی‌آید که آنان با هم اتفاق نظر ندارند. علاوه بر این، ظاهر روایاتی که آورده ایم و دیگر روایاتی که کلینی و دیگران روایت کرده اند دلالت دارد بر این که ذوالقرنین، پیامبر نبود - . اما درباره حدیث شماره ۱۶ که در آن آمده بود که به ذوالقرنین وحی شده بود باید بگوییم که آن حدیث از سوی ما روایت نشده بود. علاوه بر این می توان آن را توجیه کرد. - ،

بلکه بنده درستکاری بود که خداوند متعال او را مورد تأیید خود قرار داد.

شیخ طبرسی درباره فسادگری یأجوج و مأجوج می گوید: آنان بیرون می آمده و مردم را می کشتند و گوشت و چهارپایان آنان را می‌خوردند. برخی به نقل از کلبی می گویند که آنان در زمان بهار بیرون می آمدند و همه چیزهای سبز را می خوردند و همه چیزهای خشک را با خود می بردند. برخی دیگر می گویند: مقصودشان این است که آنان در آینده بیرون می آیند و فساد می کنند. حذیفه می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره یأجوج و و مأجوج پرسیدم و حضرت در پاسخ فرمود: یأجوج، یک امت و مأجوج، امت دیگری است و هر امت از آنان از چهار صد امت تشکیل می شود. مذکر آنان تنها زمانی می میرد که ببیند هزارمین فرزند پسر از صُلب او به دنیا آمده و همگی سلاح به دست شده اند. حذیفه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا، آنان را برایم توصیف کن. حضرت فرمود: آنان سه دسته اند. دسته ای از آنان مانند برنج هستند. راوی می گوید: پرسیدم: ای رسول خدا، برنج چیست؟ حضرت پاسخ داد: درختی بلند در شام است. دسته دیگری از آنان طول و عرضشان یکسان است و اینان همان کسانی هستند که هیچ کوه و آهنی نمی تواند در برابرشان ایستادگی کند. دسته دیگری نیز یکی از گوش های خود را بالین خود و گوش دیگر را لحاف خود قرار می دهند. آنان از کنار هر فیل، حیوان وحشی، شتر و خوکی که می گذرند آن را می خورند. همچنین مردگان خود را نیز می خورند. صف جلوی آنان در شام و قسمت میانی شان در خراسان است. آنان از رود های مشرق زمین و دریاچه طبریّه می نوشند - . این حدیث از طریق عامه روایت شده است. - .

وهب و مقاتل می گویند: آنان از نسل یافث بن نوح، پدر ترکان هستند. سدّی می گوید: ترکان دسته ای از یأجوج و مأجوج هستند که بیرون آمده و حمله می کردند. ذوالقرنین آمد و آن سد را بنا نهاد و آنان در بیرون سد ماندند. قتاده می گوید: ذوالقرنین آن سد را به روی ۲۱ قبیله بنا نهاد و یک قبیله از آنان در بیرون سد باقی ماند که همان ترکان هستند. کعب می گوید: آنان، نسل نادری از آدم علیه السلام هستند؛ زیرا آدم علیه السلام روزی محتلم شد و نطفه اش با خاک درآمیخت. خداوند از آن آب و خاک یأجوج و مأجوج را آفرید. بنابراین آنان از جهت پدری و نه مادری به ما مرتبط هستند. این بعید است. سخن طبرسی به پایان رسید - . مجمع البیان ۶: ۴۹۴ - .

ص: ۲۱۲

می گویم: به خواست خدا تبیین احوال آنان در کتاب غیبت خواهد آمد. سپس بدان که ما به پیروی از شیخ صدوق رحمه الله داستان ذوالقرنین را پس از داستان های ابراهیم علیه السلام آوردیم. دلیل دیگرش نیز این است که ذوالقرنین همان طور که پیشتر آوردیم معاصر ابراهیم علیه السلام بود. البته برخی از مورخان معتقدند که ذوالقرنین پیش از ابراهیم علیه السلام می زیست.

نکته ای عجیب: ثعلبی در عرائس می گوید: حکایت می شود که واثق بالله خواب دید که گویا آن سد گشوده شده است. از این رو سلاما الترجمان را به همراه پنجاه مرد گسیل داشت و به او پنج هزار دینار به عنوان خون بها و به هر کدام از آن پنجاه نفر هزار درهم و روزیِ یک سال را داد. همچنین به سلاما الترجمان دویست استر برای حمل توشه و آب عطا کرد. بدین سان او به همراه نامه ای از واثق از سامرا به سمت اسحاق بن اسماعیل والی ارمنستان که در تفلیس بود حرکت کرد. اسحاق نیز

برای او نـامه ای به سوی والی سـریر پادشاه اردن نوشت. پادشاه اردن نیز برای او نامه ای به سوی طلخیـد فیلاذ شاه پادشاه خور نوشت - . در این جـا واژه ها به اشـتباه نوشـته شـده است. در عرائس آمـده است: اسـحاق نامه ای به والی سـریر نوشت و والی سریر نـامه ای برای پاشـاه لاـن نوشت. پادشاه لان نیز نامه ای برای ازلی طلجنـد فبلاد شاه پادشاه خزر نوشت. می گویم: یاقوت حموی در معجم البلدان خود می گوید: لان که در آخر آن حرف نون است، سـرزمینی وسـیع در اطراف ارمنستان در نزدیکی باب الابواب و در مجاورت خزر است. - . سـلاما الترجمان نزد او مانـد تا این که آن پنجاه مرد را به سوی ادلاء گسـیل داشت. آنان ۲۵ روز حرکت کردند تا این که به سـرزمینی سـیاه رنگ و بدبو رسیدند. آنان به همراه خود سرکه برده بودند تا به جای آن بوی بد آن را ببویند - . در عرائس آمده است: آنان چیز خوشبویی را همراه برده بودند تا آن را ببویند. - . آنان ۲۷ روز - . در عرائس، ۲۹ روز آمده است. -

در آن سرزمین که قومی در آن جا مرده بودند حرکت کردند.

سپس ۲۰ روز در میان شـهر هایی ویران حرکت کردند. آنان درباره آن شـهر ها پرسیدند و پاسخ شنیدند که یأجوج و مأجوج در آن شـهر ها ظاهر شدنـد و آنها را ویران ساختند. سـپس آنان به سوی دژهایی نزدیک آن کوه حرکت کردند. مردم آن جا به عربی و فارسـی سـخن می گفتنـد و قرآن می خواندند و چند مکتب خانه و مسـجد داشـتند. مردم آن جا پرسـیدند: این قوم کیسـتند؟ آنان پاسخ دادند: ما فرستادگان امیر المؤمنین هستیم. پرسیدند: امیر المؤمنین کیست؟ آنان پاسخ دادند: امیر المؤمنین در عراق هست. تعجب کردند و پرسیدند: او پیر است یا جوان؟ آنان

دانسـتند که خبر امیر المؤمنین به آنان نرسـیده است - . در عرائس آمده است: پرسـیدند: امیر المؤمنین کیست؟ پاسخ دادیم: او از فرزنـدان عباس پادشاه عراق است. آنان تعجب کردند و پرسـیدند: او پیر است یا جوان؟ آنان دانسـتند که خبر امیر المؤمنین بدان ها نرسیده است. سپس آنان را ترک گفتند و حرکت کردند. - .

سپس به سـمت کوهی صاف حرکت کردند که بر رویش هیچ سبزه ای نبود. آنان ناگهان کوه بریده ای را در وادی ای دیدند که عرضش ۱۵۰ ذراع بود و دو بازو را دیدند که در مقابل آن کوه از دو طرف آن وادی ساخته شده بود. هر کدام از آن بازو ها ۲۵ ذراع - . در منبع آمده است: بازو های آن در مقابل آن کوه ساخته شده و هر کدام ۲۵ ذراع بود. - و آن چه از زیرشان پیدا بود ۱۰ ذراع بود. جنس آنها از خشت های آهنی و مرکب با مس

ص: ۲۱۳

در ضخامت ۵۰ ذراع بـود. درِ آهنی بزرگی نیز وجـود داشت که دو طرفش بر روی آن دو بـازو نصب شـده بـود. طول آن در ۱۲۰ ذراع و دو طرفش بر روی آن دو بازو بر روی هر کدام به اندازه ده ذراع در عرض پنج ذراع نصب شده بود. آن در تا سر آن کوه به وسیله خشت های آهنی ریخته شده در مس بنا نهاده شده بود و تا جایی که چشم کار می کرد ارتفاع داشت. بالای آن کنگره هـایی از جنس آهن بود و در لبه هر کنگره دو شاخ ساخته شـده که در کنار هم قرار داشت و به یکـدیگر چسبیـده بود - . در منبع آمده است: هر کدام در دیگری چیده شده بود. - .

آن در، دو لنگه از جنس آهن داشت که پهنای هر کدام از آنها پنجاه ذراع در ارتفاع پنجاه ذراع بود. دو ستون در کنار آن دو نیز به اندازه آن در بود. روی در، قفلی به طول هفت ذراع و ضخامت یک ذراع قرار داشت. فاصله آن قفل از زمین ۵۵ ذراع بود و رویش چفتی به اندازه پنج ذراع قرار داشت. روی آن چفت کلیدی به طول دو ذراع و نیم بود و دوازده دندانه داشت که هر کدام مانند بزرگترین دسجده های داس بودند - . در تمام نسخه ها این طور آمده، اما در منبع این جمله نیامده است. بر معنای دسجده دست نیافتیم. - . آن کلید در زنجیری به طول هشت ذراع به قطر چهار وجب آویزان بود. حلقه آن زنجیر به حلقه منجنیق می ماند. آستانه آن در ده ذراع بود و میانه اش به جز آنچه که زیر دو بازو بود، صد ذراع بود. قسمت بیرونی آن آستانه پنج ذراع بود - . در منبع آمده است: عرض آستانه آن به جز آن چه در دو بازو بود، ده ذراع در طول صد ذراع بود. قسمت بیرونی آن آستانه نیز پنج ذراع بود. - . تمامی این اندازه ها که گفتیم بر اساس ذراع سواد است. رئیس آن دژها هر جمعه به همراه ده سوار کار که هر کدام عصای کوچکی از جنس آهن در دست داشتند و هر کدام به اندازه پنجاه نفر از ما بودند، سوار بر اسب خود می آمد و با آن عصاها در هر روز سه ضربه به آن قفل می زد که صدای آن از پشت در شنیده می شد و آنان که پشت در بودند می دانستند که نگهبانانی در آن جا هستند و اینان در می یافتند که آنان آسیبی به در وارد نکردند. وقتی به در ضربه می زدند به آن گوش می دادند و پژواک آن را از داخل می شنیدند. در نزدیکی آن کوه دژ بزرگی به اندازه ده فرسخ در

ص: ۲۱۴

ده فرسخ بود که مساحتش صد فرسخ می شد. به همراه آن در دو دژ وجود داشت که هر کدام دویست ذراع در دویست ذراع بود و روی در هر یک از این دو دژ دو صخره قرار داشت. میان آن دو دژ نیز چشمه آب گوارایی بود. در یکی از آن دو دژ ابزار های ساختی بود که آن سد را به وسیله آن ساخته بودند مانند: دیگ های آهنی، ملاقه های آهنی و دیگ صابون - . دیگ صابون در منبع نیامده است. - .

برخی خشت های آهنی نیز در آن جا وجود داشت که به دلیل زنگ زدن به یکدیگر چسبیده بودند. هر خشت یک ذراع و نیم در طول یک وجب بود - . در منبع آمده است: در عرض یک وجب بود. - . از آنان پرسیدیم که آیا تا به حال کسی از یأجوج و مأجوج را دیده اند؟ آنان پاسخ دادند که چند تن از آنان را در بالای کنگره ها دیده اند. سپس بادی سیاه وزید و آنان را در کنارشان افکند. اندازه هر مرد از آنان به چشم سر یک وجب و نیم بود.

راوی می گوید: وقتی بازگشتیم راه ادلاء ما را به نواحی خراسان کشاند. ما راهمان را به سوی آن کج کردیم و به هفت فرسخی سمرقند رسیدیم. مردم آن دژ ما را به غذا مجهز کرده بودند. سپس به سوی عبد الله بن طاهر رفتیم و او صد هزار درهم به ما پاداش داد و به هر کدام از مردانی که با من بودند پانصد درهم رسید. همچنین او روزانه برای هر سوارکار پنج درهم و برای هر پیاده سه درهم معین کرد تا این که به ری رفتیم و پس از بیست و هشت ماه به سامرا رسیدیم - . عرائس: ۲۲۹-۲۳۰ - .

ص: ۲۱۵

**[ترجمه]

باب ۹ قصص يعقوب و يوسف على نبينا و آله و عليهما الصلاه و السلام

الآيات

البقره: «وَ وَصَّى بِها إِبْراهِيمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ يا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى لَكُمُ الدِّينَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ* أَمْ كُنْتُمْ شُهَداءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قالَ لِبَنِيهِ ما تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قالُوا نَعْبُدُ إِلهَكَ وَ إِلهَ آبائِكَ إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ إِلهاً واحِداً وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»(۱۳۲-۱۳۳)

آل عمران: «كُلُّ الطَّعامِ كانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرائِيلَ إِلَّا ما حَرَّمَ إِسْرائِيلُ عَلى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْراةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْراةِ فَاتْلُوها إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ»(۹۳)

يوسف: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ (إلى قوله): وَ هُمْ يَمْكُرُونَ»(۳-۱۰۲)

مريم: «وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كُلًّا جَعَلْنا نَبِيًّا»(۴۹)

lt;meta info="- وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلاَ تَمُوتُنَّ إَلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ * أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاء إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُواْ نَعْبُدُ إِلَـهَكَ وَإِلَـهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَقَ إِلَـهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ - . بقره/۱۳۲-۱۳۳ - .

{و ابراهيم و يعقوب پسران خود را به همان [آيين] سفارش كردند [و هر دو در وصيتشان چنين گفتند] اى پسران من خداوند براى شما اين دين را بر گزيد. پس البته نبايد جز مسلمان بميريد. آيا وقتى كه يعقوب را مرگ فرا رسيد حاضر بوديد هنگامى كه به پسران خود گفت: پس از من چه را خواهيد پرستيد. گفتند: معبود تو و معبود پدرانت ابراهيم و اسماعيل و اسحاق معبودى يگانه را مى پرستيم و در برابر او تسليم هستيم.}

- كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِـلاًّ لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلاَّ مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِن قَبْلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ فَأْتُواْ بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ - . آل عمران/۹۳ - .

{همه خوراكى ها بر فرزندان اسرائيل حلال بود جز آنچه پيش از نزول تورات اسرائيل [=يعقوب] بر خويشتن حرام ساخته بود بگو اگر [جز اين است و] راست مى گوييد تورات را بياوريد و آن را بخوانيد.}

- نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَـذَا الْقُرْآنَ وَإِن كُنتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ * إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ * قَالَ يَا بُنَيَّ لاَ تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُواْ لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلإِنسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * لَّقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ * إِذْ

قَالُواْ لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِى ضَلاَلٍ مُّبِينٍ * اقْتُلُواْ يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُواْ مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ * قَالَ قَآئِلٌ مَّنْهُمْ لاَ تَقْتُلُواْ يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِى غَيَابَةِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ * قَالُواْ يَا أَبَانَا مَا لَكَ لاَ تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ * أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ * قَالَ إِنِّى لَيَحْزُنُنِى أَن تَذْهَبُواْ بِهِ وَأَخَافُ أَن يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ * قَالُواْ لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَاسِرُونَ * فَلَمَّا ذَهَبُواْ بِهِ وَأَجْمَعُواْ أَن يَجْعَلُوهُ فِى غَيَابَةِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَـذَا وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ * وَجَاؤُواْ أَبَاهُمْ عِشَاء يَبْكُونَ * قَالُواْ يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِندَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنتَ بِمُؤْمِنٍ لِّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ * وَجَآؤُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ * وَجَاءتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُواْ وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَـذَا غُلاَمٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً وَاللّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ * وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُواْ فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ * وَقَالَ الَّذِى اشْتَرَاهُ مِن مِّصْرَ لاِمْرَأَتِهِ أَكْرِمِى مَثْوَاهُ عَسَى أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنِّا لِيُوسُفَ فِى الأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الأَحَادِيثِ وَاللّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَـكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ * وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ * وَرَاوَدَتْهُ الَّتِى هُوَ فِى بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللّهِ إِنَّهُ رَبِّى أَحْسَنَ مَثْوَاىَ إِنَّهُ لاَ يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ * وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلا أَن رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاء إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ * وَاسُتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِن دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاء مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوَءًا إِلاَّ أَن يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * قَالَ هِىَ رَاوَدَتْنِى عَن نَّفْسِى وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِن قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الكَاذِبِينَ * وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِن الصَّادِقِينَ * فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِن كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ * يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَـذَا وَاسْتَغْفِرِى لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ * وَقَالَ نِسْوَةٌ فِى الْمَدِينَةِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِى ضَلاَلٍ مُّبِينٍ * فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلّهِ مَا هَـذَا بَشَرًا إِنْ هَـذَا إِلاَّ مَلَكٌ كَرِيمٌ * قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِى لُمْتُنَّنِى فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ فَاسَتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِّنَ الصَّاغِرِينَ * قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَىَّ مِمَّا يَدْعُونَنِى إِلَيْهِ وَإِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّى كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ * فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّن بَعْدِ مَا رَأَوُاْ الآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ * وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانَ قَالَ أَحَدُهُمَآ إِنِّى أَرَانِى أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الآخَرُ إِنِّى أَرَانِى أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِى خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ * قَالَ لاَ يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلاَّ نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَن يَأْتِيكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِى رَبِّى إِنِّى تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لاَّ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَهُم بِالآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ * وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَآئِـى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَن نُّشْرِكَ بِاللّهِ مِن شَىْءٍ ذَلِكَ مِن فَضْلِ اللّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَـكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَشْكُرُونَ * يَا صَاحِبَىِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ أَسْمَاء سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَآؤُكُم مَّا أَنزَلَ اللّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَـكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ * يَا صَاحِبَىِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِى رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِن رَّأْسِهِ قُضِىَ الأَمْرُ الَّذِى فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ * وَقَالَ لِلَّذِى ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِى عِندَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِى السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ * وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّى أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلاَتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلأُ أَفْتُونِى فِى رُؤْيَاىَ إِن كُنتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ * قَالُواْ أَضْغَاثُ أَحْلاَمٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الأَحْلاَمِ بِعَالِمِينَ * وَقَالَ الَّذِى نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَاْ أُنَبِّئُكُم بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ * يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِى سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنبُلاَتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَّعَلِّى أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ * قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدتُّمْ فَذَرُوهُ فِى سُنبُلِهِ إِلاَّ قَلِيلاً مِّمَّا تَأْكُلُونَ * ثُمَّ يَأْتِى مِن بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلاَّ قَلِيلاً مِّمَّا

تُحْصِنُونَ * ثُمَّ يَأْتِى مِن بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ * وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِى بِهِ فَلَمَّا جَاءهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى
رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللاَّتِى قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّى بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ * قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدتُّنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ
لِلّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِن سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَاْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ * ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّى لَمْ
أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِى كَيْدَ الْخَائِنِينَ * وَمَا أُبَرِّىءُ نَفْسِى إِنَّ النَّفْسَ لأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ مَا رَحِمَ رَبِّىَ إِنَّ رَبِّى غَفُورٌ رَّحِيمٌ *
وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِى بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِى فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مِكِينٌ أَمِينٌ * قَالَ اجْعَلْنِى عَلَى خَزَآئِنِ الأَرْضِ إِنِّى حَفِيظٌ
عَلِيمٌ * وَكَذَلِكَ مَكَّنِّا لِيُوسُفَ فِى الأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاء نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَن نَّشَاء وَلاَ نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ * وَلَأَجْرُ الآخِرَةِ
خَيْرٌ لِّلَّذِينَ آمَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ * وَجَاء إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُواْ عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ * وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِى
بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ أَلاَ تَرَوْنَ أَنِّى أُوفِى الْكَيْلَ وَأَنَاْ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ * فَإِن لَّمْ تَأْتُونِى بِهِ فَلاَ كَيْلَ لَكُمْ عِندِى وَلاَ تَقْرَبُونِ * قَالُواْ
سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ * وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُواْ بِضَاعَتَهُمْ فِى رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انقَلَبُواْ إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ *
فَلَمَّا رَجِعُوا إِلَى أَبِيهِمْ قَالُواْ يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ * قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلاَّ كَمَا أَمِنتُكُمْ
عَلَى أَخِيهِ مِن قَبْلُ فَاللّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ * وَلَمَّا فَتَحُواْ مَتَاعَهُمْ وَجَدُواْ بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُواْ يَا أَبَانَا مَا نَبْغِى هَ-
ذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ * قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللّهِ
لَتَأْتُنَّنِى بِهِ إِلاَّ أَن يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ * وَقَالَ يَا بَنِىَّ لاَ تَدْخُلُواْ مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُواْ مِنْ
أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِى عَنكُم مِّنَ اللّهِ مِن شَىْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ * وَلَمَّا دَخَلُواْ مِنْ حَيْثُ
أَمَرَهُمْ أَبُوهُم مَّا كَانَ يُغْنِى عَنْهُم مِّنَ اللّهِ مِن شَىْءٍ إِلاَّ حَاجَةً فِى نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَ-كِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
لاَ يَعْلَمُونَ * وَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّى أَنَاْ أَخُوكَ فَلاَ تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ * فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ
جَعَلَ السِّقَايَةَ فِى رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ * قَالُواْ وَأَقْبَلُواْ عَلَيْهِم مَّاذَا تَفْقِدُونَ * قَالُواْ نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ
وَلِمَن جَاء بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَاْ بِهِ زَعِيمٌ * قَالُواْ تَاللّهِ لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِى الأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ * قَالُواْ فَمَا جَزَآؤُهُ إِن كُنتُمْ
كَاذِبِينَ * قَالُواْ جَزَآؤُهُ مَن وُجِدَ فِى رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِى الظَّالِمِينَ * فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاء أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِن
وِعَاء أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِى دِينِ الْمَلِكِ إِلاَّ أَن يَشَاء اللّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّن نَّشَاء وَفَوْقَ كُلِّ ذِى عِلْمٍ
عَلِيمٌ * قَالُواْ إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِى نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا وَاللّهُ أَعْلَمْ بِمَا تَصِفُونَ
* قَالُواْ يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ * قَالَ مَعَاذَ اللّهِ أَن نَّأْخُذَ إِلاَّ مَن وَجَدْنَا مَتَاعَنَا
عِندَهُ إِنَّ-آ إِذًا لَّظَالِمُونَ * فَلَمَّا اسْتَيْأَسُواْ مِنْهُ خَلَصُواْ نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُواْ أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُم مَّوْثِقًا مِّنَ اللّهِ وَمِن قَبْلُ
مَا فَرَّطتُمْ فِى يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الأَرْضَ حَتَّىَ يَأْذَنَ لِى أَبِى أَوْ يَحْكُمَ اللّهُ لِى وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ * ارْجِعُواْ إِلَى أَبِيكُمْ فَقُولُواْ يَا أَبَانَا
إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلاَّ بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ * وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِى كُنَّا فِيهَا وَالْعِيْرَ الَّتِى أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ *
قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللّهُ أَن يَأْتِيَنِى بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى
عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ * قَالُواْ تَالله تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ * قَالَ
إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّى وَحُزْنِى إِلَى اللّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ * يَا بَنِىَّ اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلاَ تَيْأَسُواْ مِن رَّوْحِ اللّهِ
إِنَّهُ لاَ يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ * فَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَيْهِ قَالُواْ يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا
الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَآ إِنَّ اللّهَ يَجْزِى الْمُتَصَدِّقِينَ * قَالَ هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ * قَالُواْ أَإِنَّكَ لَأَنتَ
يُوسُفُ قَالَ أَنَاْ يُوسُفُ وَهَ-ذَا أَخِى قَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيِصْبِرْ فَإِنَّ اللّهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ * قَالُواْ تَاللّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللّهُ
عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ * قَالَ لاَ تَثْرَيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ * اذْهَبُواْ بِقَمِيصِى هَ-ذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ

أَبِی یَأْتِ بَصِیرًا وَأْتُونِی بِأَهْلِکُمْ أَجْمَعِینَ * وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِیرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْلاَ أَن تُفَنِّدُونِ * قَالُواْ تَاللّهِ إِنَّکَ لَفِی ضَلاَلِکَ الْقَدِیمِ * فَلَمَّا أَن جَاء الْبَشِیرُ أَلْقَاهُ عَلَی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِیرًا قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ مِنَ اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ * قَالُواْ یَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا کُنَّا خَاطِئِینَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ * فَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَی یُوسُفَ آوَی إِلَیْهِ أَبَوَیْهِ وَقَالَ ادْخُلُواْ مِصْرَ إِن شَاء اللّهُ آمِنِینَ * وَرَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَخَرُّواْ لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ یَا أَبَتِ هَـذَا تَأْوِیلُ رُؤْیَایَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّی حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بَی إِذْ أَخْرَجَنِی مِنَ السِّجْنِ وَجَاء بِکُم مِّنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَن نَّزَغَ الشَّیْطَانُ بَیْنِی وَبَیْنَ إِخْوَتِی إِنَّ رَبِّی لَطِیفٌ لِّمَا یَشَاء إِنَّهُ هُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ * رَبِّ قَدْ آتَیْتَنِی مِنَ الْمُلْکِ وَعَلَّمْتَنِی مِن تَأْوِیلِ الأَحَادِیثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ أَنتَ وَلِیِّی فِی الدُّنُیَا وَالآخِرَةِ تَوَفَّنِی مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ * ذَلِکَ مِنْ أَنبَاء الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ وَمَا کُنتَ لَدَیْهِمْ إِذْ أَجْمَعُواْ أَمْرَهُمْ وَهُمْ یَمْکُرُونَ - . یوسف ۳/۱۰۲ - .

{ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم بر تو حکایت می کنیم و تو قطعا پیش از آن از بی خبران بودی. [یاد کن] زمانی را که یوسف به پدرش گفت: ای پدر من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم دیدم [آنها] برای من سجده می کنند. [یعقوب] گفت: ای پسرک من خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می اندیشند؛ زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است. و این چنین پروردگارت، تو را برمی گزیند و از تعبیر خوابها به تو می آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می کند. همان گونه که قبلا بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرد. در حقیقت پروردگار تو دانای حکیم است. به راستی در [سرگذشت] یوسف و برادرانش برای پرسندگان عبرتهاست. هنگامی که [برادران او] گفتند: یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما که جمعی نیرومند هستیم دوستداشتنی ترند. قطعا پدر ما در گمراهی آشکاری است. [یکی گفت] یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید تا توجه پدرتان معطوف شما گردد و پس از او مردمی شایسته باشید. گوینده ای از میان آنان گفت: یوسف را مکشید. اگر کاری می کنید او را در نهانخانه چاه بیفکنید تا برخی از مسافران او را برگیرند. گفتند: ای پدر تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی دانی، در حالی که ما خیرخواه او هستیم. فردا او را با ما بفرست تا [در چمن] بگردد و بازی کند و ما به خوبی نگهبان او خواهیم بود. گفت: این که او را ببرید سخت مرا اندوهگین می کند و می ترسم از او غافل شوید و گرگ او را بخورد. گفتند: اگر گرگ او را بخورد با این که ما گروهی نیرومند هستیم در آن صورت ما قطعا [مردمی] بی مقدار خواهیم بود. پس وقتی او را بردند و همداستان شدند تا او را در نهانخانه چاه بگذارند [چنین کردند] و به او وحی کردیم که قطعا آنان را از این کارشان در حالی که نمی دانند با خبر خواهی کرد. و شامگاهان گریان نزد پدر خود [باز] آمدند. گفتند: ای پدر ما رفتیم مسابقه دهیم و یوسف را پیش کالای خود نهادیم. آنگاه گرگ او را خورد، ولی تو ما را هر چند راستگو باشیم باور نمی داری. و پیراهنش را [آغشته] به خونی دروغین آوردند. [یعقوب] گفت: [نه] بلکه نفس شما کاری [بد] را برای شما آراسته است. اینک صبری نیکو [برای من بهتر است] و بر آنچه توصیف می کنید خدا یاری ده است. و کاروانی آمد پس آب آور خود را فرستادند و دلوش را انداخت. گفت: مژده، این، یک پسر است و او را چون کالایی پنهان داشتند و خدا به آنچه می کردند دانا بود. و او را به بهای ناچیزی چند درهم فروختند و در آن بی رغبت بودند. و آن کس که او را از مصر خریده بود به همسرش گفت: نیکش بدار شاید به حال ما سود بخشد یا او را به فرزندی اختیار کنیم و بدین گونه ما یوسف را در آن سرزمین مکانت بخشیدیم تا به او تاویل خواب ها را بیاموزیم و خدا بر کار خویش چیره است. ولی بیشتر مردم نمی دانند. و چون به حد رشد رسید او را حکمت و دانش عطا کردیم و نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم. و آن [بانو] که وی در خانه اش بود خواست از

او کام گیرد و درها را [پیاپی] چفت کرد و گفت: بیا که از آن توام. [یوسف] گفت: پناه بر خدا او آقای من است. به من جای نیکو داده است. قطعا ستمکاران رستگار نمی شوند. و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود آهنگ او می کرد. چنین [کردیم] تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود. و آن دو به سوی در بر یکدیگر سبقت گرفتند و [آن زن] پیراهن او را از پشت بدرید و در آستانه در آقای آن زن را یافتند. آن گفت: کیفر کسی که قصد بد به خانواده تو کرده چیست جز اینکه زندانی یا [دچار] عذابی دردناک شود. [یوسف] گفت: او از من کام خواست و شاهدی از خانواده آن زن شهادت داد اگر پیراهن او از جلو چاک خورده زن راست گفته و او از دروغگویان است. و اگر پیراهن او از پشت دریده شده زن دروغ گفته و او از راستگویان است. پس چون [شوهرش] دید پیراهن او از پشت چاک خورده است گفت: بی شک این از نیرنگ شما [زنان] است که نیرنگ شما [زنان] بزرگ است. ای یوسف از این [پیشامد] روی بگردان و تو [ای زن] برای گناه خود آمرزش بخواه که تو از خطاکاران بوده ای. و [دسته ای از] زنان در شهر گفتند: زن عزیز از غلام خود کام خواسته و سخت خاطرخواه او شده است. به راستی ما او را در گمراهی آشکاری می بینیم. پس چون [همسر عزیز] از مکرشان اطلاع یافت نزد آنان [کسی] فرستاد و محفلی برایشان آماده ساخت و به هر یک از آنان [میوه و] کاردی داد و [به یوسف] گفت: بر آنان درآی. پس چون [زنان] او را دیدند وی را بس شگرف یافتند و [از شدت هیجان] دست های خود را بریدند و گفتند: منزه است خدا. این بشر نیست. این جز فرشته ای بزرگوار نیست. [زلیخا] گفت: این همان است که در باره او سرزنشم می کردید. آری من از او کام خواستم و[لی] او خود را نگاه داشت و اگر آنچه را به او دستور می دهم نکند قطعا زندانی خواهد شد و حتما از خوارشدگان خواهد گردید. [یوسف] گفت: پروردگارا، زندان برای من دوستداشتنی تر است از آنچه مرا به آن می خوانند و اگر نیرنگ آنان را از من بازنگردانی به سوی آنان خواهم گرایید و از [جمله] نادانان خواهم شد. پس پروردگارش [دعای] او را اجابت کرد و نیرنگ آنان را از او بگردانید. آری او شنوای داناست. آنگاه پس از دیدن آن نشانه ها به نظرشان آمد که او را تا چندی به زندان افکنند. و دو جوان با او به زندان درآمدند. [روزی] یکی از آن دو گفت: من خویشتن را [به خواب] دیدم که [انگور برای] شراب می فشارم و دیگری گفت: من خود را [به خواب] دیدم که بر روی سرم نان می برم و پرندگان از آن می خورند. به ما از تعبیرش خبر ده که ما تو را از نیکوکاران می بینیم. گفت: غذایی را که روزی شماست برای شما نمی آورند مگر آن که من از تعبیر آن به شما خبر می دهم پیش از آن که [تعبیر آن] به شما برسد. این از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است. من آیین قومی را که به خدا اعتقاد ندارند و منکر آخرتند رها کرده ام. و آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی نموده ام. برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا کنیم. این از عنایت خدا بر ما و بر مردم است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند. ای دو رفیق زندانیم، آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر. شما به جای او جز نامهایی [چند] را نمی پرستید که شما و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده اید و خدا دلیلی بر [حقانیت] آنها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست، ولی بیشتر مردم نمی دانند. ای دو رفیق زندانیم، اما یکی از شما به آقای خود باده می نوشاند و اما دیگری به دار آویخته می شود و پرندگان از [مغز] سرش می خورند. امری که شما دو تن از من جویا شدید تحقق یافت. و [یوسف] به آن کس از آن دو که گمان می کرد خلاص می شود گفت: مرا نزد آقای خود به یاد آور و[لی] شیطان یادآوری به آقایش را از یاد او برد. در نتیجه چند سالی در زندان ماند. و پادشاه [مصر] گفت: من [در خواب] دیدم هفت گاو فربه است که هفت [گاو] لاغر آنها را می خورند و هفت خوشه سبز و [هفت خوشه] خشکیده دیگر. ای سران قوم، اگر خواب تعبیر می کنید درباره خواب من به من نظر دهید. گفتند: خواب هایی است پریشان و ما به تعبیر

خواب هـای آشـفته دانا نیستیم. و آن کس از آن دو [زنـدانی] که نجات یافته و پس از چنـدی [یوسف را] به خاطر آورده بود گفت: مرا به [زنـدان] بفرستید تا شـما را از تعبیر آن خبر دهم. ای یوسف ای مرد راسـتگوی درباره [این خواب که] هفت گاو فربه هفت [گـاو] لاـغر آنهـا را می خورنـد و هفت خـوشه سبز و [هفت خـوشه] خشـکیده دیگر به مـا نظر ده تـا به سوی مردم بر گردم. شایـد آنان [تعبیرش را] بداننـد. گفت: هفتسال پی در پی می کاریـد و آنچه را درویدید جز اندکی را که می خورید در خوشه اش واگذارید. آنگاه پس از آن، هفت سال سخت می آید که آنچه را برای آن [سالها] از پیش نهاده اید جز اندکی را که ذخیره می کنیـد همه را خواهند خورد. آنگاه پس از آن سالی فرا می رسد که به مردم در آن [سال] باران می رسد و در آن آب میوه می گیرنـد. و پادشـاه گفت: او را نزد من آوریـد. پس هنگامی که آن فرسـتاده نزد وی آمـد [یوسف] گفت: نزد آقـای خویش بر گرد و از او بپرس که حال آن زنانی که دست های خود را بریدنـد چگونه است؛ زیرا پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است. [پادشاه] گفت وقتی از یوسف کام [می]خواستیـد چه منظور داشتیـد. زنان گفتند: منزه ست خدا، ما گناهی بر او نمی دانیم. همسر عزیز گفت: اکنون حقیقت آشکار شد. من [بودم که] از او کام خواستم و بی شک او از راستگویان است. [یوسـف گفت:] این [درخواست اعـاده حیـثیت] برای آن بود که [عزیز] بدانـد من در نهـان به او خیـانت نکردم و خـدا نیرنگ خائنان را به جایی نمی رساند. و من نفس خود را تبرئه نمی کنم؛ چرا که نفس قطعا به بدی امر می کند مگر کسی را که خدا رحم کنـد؛ زیرا پروردگار من آمرزنـده مهربان است. و پادشاه گفت: او را نزد من آورید تا وی را خاص خود کنم. پس چون بـا او سـخن رانـد گفت: تو امروز نزد مـا بـا منزلت و امین هستی. [یوسف] گفت: مرا بر خزانه های این سـرزمین بگمار که من نگهبـانی دانا هسـتم. و بـدین گونه یوسف را در سـرزمین [مصـر] قـدرت دادیم که در آن هر جا که می خواست سـکونت می کرد. هر که را بخـواهیم به رحمت خود می رسـانیم و اجر نیکوکـاران را تبـاه نمی سـازیم. و البته اجر آخرت برای کسـانی که ایمان آورده و پرهیزکاری می نمودنـد بهتر است. و برادران یوسف آمدنـد و بر او وارد شدند. [او] آنان را شـناخت، ولی آنان او را نشـناختند. و چون آنان را به خوار و بارشان مجهز کرد گفت: برادر پـدری خود را نزد من آوریـد. مگر نمی بینید که من پیمانه را تمام می دهم و من بهترین میزبانانم. پس اگر او را نزد من نیاوردید برای شما نزد من پیمانه ای نیست و به من نزدیک نشویـد. گفتنـد: او را بـا نیرنگ از پـدرش خواهیم خواست و محققا این کار را خواهیم کرد. و [یوسف] به غلامان خود گفت: سرمایه آنان را در بارهایشان بگذاریـد. شایـد وقتی به سوی خانواده خود برمی گردنـد آن را بازیابند. امید که آنان بازگردند. پس چون به سوی پـدر خود بازگشـتند گفتنـد: ای پـدر، پیمـانه از مـا منع شـد برادرمـان را بـا مـا بفرست تا پیمانه بگیریم و ما نگهبان او خواهیم بود. [یعقوب] گفت: آیا همان گونه که شـما را پیش از این بر برادرش امین گردانیـدم بر او امین سازم. پس خـدا بهترین نگهبان است و اوست مهربانترین مهربانان. و هنگامی که بارهای خود را گشودند دریافتند که سـرمایه شان بدآنها بازگردانیـده شـده است. گفتنـد: ای پـدر [دیگر] چه می خـواهیم. این سـرمایه مـاست که به مـا بازگردانیـده شـده است. قوت خـانواده خود را فراهم و برادرمـان را نگهبـانی می کنیم و [بـا بردن او] یـک بـار شتر می افزاییم و این [پیمانه اضافی نزد عزیز] پیمانه ای ناچیز است. گفت: هرگز او را با شـما نخواهم فرسـتاد تا با من با نام خدا پیمان استواری ببندید که حتما او را نزد من باز آوریـد مگر آنکه گرفتار [حادثه ای] شویـد. پس چون پیمان خود را با او اسـتوار کردنـد [یعقوب] گفت: خدا بر آنچه می گوییم وکیل است. و گفت: ای پسـران من، [همه] از یک دروازه [به شهر] در نیایید، بلکه از دروازه های مختلف وارد شوید و من [بـا این سـفارش] چیزی از [قضـای] خـدا را از شـما دور نمی توانم داشت. فرمان جز برای خـدا نیست. بر او توکل کردم و توکل کننـدگان بایـد بر او توکل کننـد. و چون همان گونه که پـدرشان به آنان فرمان داده بود وارد شدند [این کار] چیزی را در برابر خدا از آنان برطرف نمی کرد جز این که یعقوب نیازی را که در دلش بود برآورد و بی گمان او از [برکت] آنچه بدو

آموخته بودیم دارای دانشی [فراوان] بود، ولی بیشتر مردم نمی دانند. و هنگامی که بر یوسف وارد شدند برادرش [بنیامین] را نزد خود جای داد [و] گفت: من برادر تو هستم. بنابراین از آنچه [برادران] می کردند غمگین مباش. پس هنگامی که آنان را به خوار و بارشان مجهز کرد آبخوری را در بار برادرش نهاد. سپس [به دستور او] نداکننده ای بانگ درداد: ای کاروانیان، قطعا شما دزد هستید. [برادران] در حالی که به آنان روی کردند گفتند: چه گم کرده اید. گفتند: جام شاه را گم کرده ایم و برای هر کس که آن را بیاورد یک بار شتر خواهد بود و [متصدی گفت:] من ضامن آنم. گفتند: به خدا سوگند شما خوب می دانید که ما نیامده ایم در این سرزمین فساد کنیم و ما دزد نبوده ایم. گفتند: پس اگر دروغ بگویید کیفرش چیست. گفتند: کیفرش [همان] کسی است که [جام] در بار او پیدا شود. پس کیفرش خود اوست. ما ستمکاران را این گونه کیفر می دهیم. پس [یوسف] به [بازرسی] بارهای آنان پیش از بار برادرش پرداخت. آنگاه آن را از بار برادرش [بنیامین] در آورد. این گونه به یوسف شیوه آموختیم [چرا که] او در آیین پادشاه نمی توانست برادرش را بازداشت کند مگر این که خدا بخواهد [و چنین راهی بدو بنماید]. درجات کسانی را که بخواهیم بالا می بریم و فوق هر صاحب دانشی دانشوری است. گفتند: اگر او دزدی کرده پیش از این [نیز] برادرش دزدی کرده است. یوسف این [سخن] را در دل خود پنهان داشت و آن را برایشان آشکار نکرد، [ولی] گفت: موقعیت شما بدتر [از او]ست و خدا به آنچه وصف می کنید داناتر است. گفتند: ای عزیز، او پدری پیر سالخورده دارد. بنابراین یکی از ما را به جای او بگیر که ما تو را از نیکوکاران می بینیم. گفت: پناه به خدا که جز آن کس را که کالای خود را نزد وی یافته ایم، بازداشت کنیم؛ زیرا در آن صورت قطعا ستمکار خواهیم بود. پس چون از او نومید شدند رازگویان کنار کشیدند. بزرگشان گفت: مگر نمی دانید که پدرتان با نام خدا پیمانی استوار از شما گرفته است و قبلا [هم] در باره یوسف تقصیر کردید. هرگز از این سرزمین نمی روم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حق من داوری کند و او بهترین داوران است. پیش پدرتان بازگردید و بگویید: ای پدر، پسرت دزدی کرده و ما جز آنچه می دانیم گواهی نمی دهیم و ما نگهبان غیب نبودیم. و از [مردم] شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم جویا شو و ما قطعا راست می گوییم. [یعقوب] گفت: [چنین نیست]، بلکه نفس شما امری [نادرست] را برای شما آراسته است. پس [صبر من] صبری نیکوست. امید که خدا همه آنان را به سوی من [باز] آورد که او دانای حکیم است. و از آنان روی گردانید و گفت: ای دریغ بر یوسف و در حالی که اندوه خود را فرو می خورد چشمانش از اندوه سپید شد. [پسران او] گفتند: به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می کنی تا بیمار شوی یا هلاک گردی. گفت: من شکایت غم و اندوه خود را پیش خدا می برم و از [عنایت] خدا چیزی می دانم که شما نمی دانید. ای پسران من بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا نومید مباشید؛ زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی شود. پس چون [برادران] بر او وارد شدند گفتند: ای عزیز به ما و خانواده ما آسیب رسیده است و سرمایه ای ناچیز آورده ایم. بنابراین پیمانه ما را تمام بده و بر ما تصدق کن که خدا صدقه دهندگان را پاداش می دهد. گفت: آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید. گفتند: آیا تو خود یوسفی. گفت: [آری] من یوسفم و این برادر من است. به راستی خدا بر ما منت نهاده است. بی گمان هر که تقوا و صبر پیشه کند خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند. گفتند: به خدا سوگند که واقعا خدا تو را بر ما برتری داده است و ما خطاکار بودیم. [یوسف] گفت: امروز بر شما سرزنشی نیست. خدا شما را می آمرزد و او مهربانترین مهربانان است. این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید [تا] بینا شود و همه کسان خود را نزد من آورید. و چون کاروان رهسپار شد پدرشان گفت: اگر مرا به کمخردی نسبت ندهید بوی یوسف را می شنوم. گفتند: به خدا سوگند که تو سخت در گمراهی دیرین خود هستی. پس چون مژده رسان آمد آن [پیراهن] را بر چهره او انداخت پس بینا گردید. گفت: آیا به شما نگفتم که بی شک من

از [عنایت] خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید. گفتند: ای پدر برای گناهان ما آمرزش خواه که ما خطاکار بودیم. گفت: به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می خواهم که او همانا آمرزنده مهربان است. پس چون بر یوسف وارد شدند پدر و مادر خود را در کنار خویش گرفت و گفت: ان شاء الله با [امن و] امان داخل مصر شوید. و پدر و مادرش را به تخت برنشانید و [همه آنان] پیش او به سجده درافتادند و [یوسف] گفت: ای پدر، این است تعبیر خواب پیشین من. به یقین پروردگارم آن را راست گردانید و به من احسان کرد آنگاه که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان [کنعان به مصر] باز آورد پس از آن که شیطان میان من و برادرانم را به هم زد. بی گمان پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد صاحب لطف است؛ زیرا که او دانای حکیم است. پروردگارا، تو به من دولت دادی و از تعبیر خواب ها به من آموختی. ای پدیدآورنده آسمآنها و زمین، تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی. مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما. این [ماجرا] از خبرهای غیب است که به تو وحی می کنیم و تو هنگامی که آنان همداستان شدند و نیرنگ می کردند نزدشان نبودی.}

- وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا - . مریم/ ۴۹ - .

{اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و همه را پیامبر گردانیدیم.}

**[ترجمه]

تفسیر

قال الطبرسی رحمه الله: إِلَّا ما حَرَّمَ إِسْرائِيلُ أی یعقوب عَلى نَفْسِهِ اختلفوا فی ذلک الطعام فقیل إن یعقوب أخذه وجع العرق الذی یقال له عرق النسا فنذر إن شفاه الله أن یحرم العروق و لحم الإبل و هو أحب الطعام إلیه عن ابن عباس و غیره و قیل حرم إسرائیل علی نفسه لحم الجزور تعبدا لله و سأل الله أن یجیز له فحرم الله تعالی ذلک علی ولده و قیل حرم زائده الکبد و الکلیتین و الشحم إلاـ ما حملته الظهور و اختلف فی أنه علیه السلام کیف حرم علی نفسه فقیل بالاجتهاد و هو باطل و قیل بالنذر و قیل بنص ورد علیه و قیل حرمه کما یحرم المستظهر فی دینه من الزهاد اللذه علی نفسه مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْراةُ أی کل الطعام کان حلالا لبنی إسرائیل قبل أن تنزل التوراه علی موسی فإنها تضمنت تحریم ما کانت حلالا لبنی إسرائیل و اختلفوا فیما حرم علیهم فقیل إنه حرم علیهم ما کانوا یحرمونه قبل نزولها اقتداء بأبیهم یعقوب و قیل لم یحرمه الله علیهم فی التوراه و إنما حرم علیهم بعد التوراه بظلمهم و کفرهم و کانت بنو إسرائیل إذا أصابوا ذنبا عظیما حرم الله علیهم طعاما طیبا و صب علیهم رجزا

و هو الموت و ذلک قوله تعالی فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِینَ هادُوا الآیه و قیل لم یکن شیئا (۱)من ذلک حراما علیهم فی التوراه و إنما هو شی ء حرموه علی أنفسهم اتباعا لأبیهم و أضافوا تحریمه إلی الله فکذبهم الله تعالی و احتج علیهم بالتوراه فلم یجسروا علی إتیان التوراه لعلمهم بصدق النبی صلی الله علیه و آله و کذبهم و کان ذلک دلیلا ظاهرا علی صحه نبوه نبینا صلی الله علیه و آله (۲).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله می گوید: {جز آنچه حرام ساخته بود اسرائیل} یعنی یعقوب {بر خویشتن.} درباره این که آن غذا چه بوده است، اختلاف نظر وجود دارد. برخی به نقل از ابن عباس و دیگران می گویند که رگی از رگ های یعقوب علیه السلام به نام عِرقُ النَّسا درد گرفت؛ از این رو او نذر کرد که اگر خدا او را شفا دهد رگ ها و گوشت شتر که از دوستداشتنی ترین غذاها نزد او بود را بر خود حرام کند. برخی دیگر معتقدند که او گوشت بچه شتر را از روی پرستش خداوند بر خود حرام کرد و از خداوند خواست تا اجازه این کار را به او بدهد. خداوند متعال نیز آن را بر فرزندان او حرام کرد. به نظر برخی دیگر او پاره جگر، کلیه ها و پیه را جز آنچه در پشت وجود دارد، بر خود حرام کرد. همچنین درباره این که او چگونه آن غذاها را بر خود حرام کرد نیز اختلاف نظر وجود دارد. به نظر برخی او به وسیله اجتهاد، این کار را کرده که این نظر باطل است. به نظر برخی دیگر او این کار را با نذر کرده است. برخی دیگر معتقدند که او به وسیله نصی که بر او وارد شد این کار را کرد. به نظر برخی دیگر او آن غذا را بر خود حرام کرد همان طور که زاهدان که خواهان تسلط بر نفس خویش در دین هستند لذت را بر خود حرام می کنند. {پیش از نزول تورات} یعنی پیش از آن که تورات بر موسی علیه السلام نازل شود تمام غذاها برای بنی اسرائیل حلال بود. این آیه تحریم آنچه برای بنی اسرائیل حلال بود را در بر دارد.

درباره آنچه بر آنان حرام شد نیز اختلاف نظر وجود دارد. به نظر برخی آنچه آنان به پیروی از پدرشان یعقوب علیه السلام پیش از نزول تورات برخود حرام می کردند بر آنان حرام شد. به نظر برخی دیگر خداوند، آن غذا را در تورات بر آنان حرام نکرد، بلکه به دلیل ستم و کفرشان، بعد از نزول تورات بر آنان حرام شد. هر گاه بنی اسرائیل مرتکب گناه کبیره ای می شدند خداوند، غذای پاکیزه ای را بر آنان حرام می کرد و عذابی که

ص: ۲۱۶

همان مرگ بود را بر آنان نازل می کرد. آیه {پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زد.} تا آخرش نیز به همین مطلب اشاره دارد. برخی دیگر معتقدند که چیزی از آن غذا در تورات بر آنان حرام نشده بود، بلکه آن چیزی بود که آنان خود به پیروی از پدرشان بر خود حرام کردند و تحریم آن را به خداوند نسبت دادند؛ از این رو خداوند متعال آنان را تکذیب کرد و به وسیله تورات برای آنان حجت و دلیل آورد. به همین دلیل آنان جرئت نکردند که تورات را به عنوان حجت خود قرار دهند؛ زیرا می دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله راست می گوید و سخن آنان، دروغ است و این، دلیل آشکاری بر درستی نبوت پیامبرمان صلی الله علیه و آله است - . مجمع البیان ۲: ۴۷۵ - .

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

فس، تفسیر القمی محمد بن جعفر عن محمد بن أحمد عن علی بن محمد عمن حدثه (۳)عن المنقری عن عمرو بن شمر عن إسماعیل بن السندی عن عبد الرحمن بن أسباط القرشی عن جابر بن عبد الله الأنصاری فی قول الله إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی ساجِدِینَ قال فی تسمیه النجوم هو الطارق و حوبان و الذیال (۴)و ذو الکتفین و وثاب و قابس و عمودان و فیلق (۵)و مصبح و الصرح (۶)و الفروغ (۷)و الضیاء و النور یعنی الشمس و القمر و کل هذا النجوم محیطه بالسماء.

وَ فِی رِوَایَهِ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: تَأْوِیلُ هَذِهِ الرُّؤْیَا أَنَّهُ سَیَمْلِکُ مِصْرَ وَ یَدْخُلُ عَلَیْهِ أَبَوَاهُ وَ إِخْوَتُهُ أَمَّا الشَّمْسُ فَأُمُّ یُوسُفَ رَاحِیلُ وَ الْقَمَرُ یَعْقُوبُ وَ أَمَّا أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً فَإِخْوَتُهُ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَیْهِ سَجَدُوا شُکْراً لِلَّهِ وَحْدَهُ حِینَ نَظَرُوا إِلَیْهِ وَ کَانَ ذَلِکَ السُّجُودُ لِلَّهِ.

قَالَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ فَحَدَّثَنِی أَبِی عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ کَانَ مِنْ خَبَرِ یُوسُفَ أَنَّهُ کَانَ لَهُ أَحَدَ عَشَرَ أَخاً وَ کَانَ لَهُ مِنْ أُمِّهِ أَخٌ وَاحِدٌ

۱- کذا فی النسخ.

۲- مجمع البیان ۲: ۴۷۵. م.

۳- فی نسخه: عن حارثه.

۴- فی الخصال فی روایه: «جوبان» و فی أخری «حربان» و فی العرائس «جریان» و فیه: «الذبال».

۵- فی نسخه: فلیق.

۶- فی نسخه: «الصوح» و فی أخری «الضرح» و فی العرائس «الضروح» و فی الخصال: «الضروج».

۷- فی نسخه: «الفروع» و فی المصدر «القروع» و فی العرائس «الفرع» و فی الخصال: «ذو القرع».

يُسَمَّى بِنْيَامِينَ (۱)وَ كَانَ يَعْقُوبُ إِسْرَائِيلَ اللَّهِ وَ مَعْنَى إِسْرَائِيلِ اللَّهِ أَيْ خَالِصُ اللَّهِ ابْنُ إِسْحَاقَ نَبِيِّ اللَّهِ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ فَرَأَى يُوسُفُ هَذِهِ الرُّؤْيَا وَ لَهُ تِسْعُ سِنِينَ فَقَصَّهَا عَلَى أَبِيهِ فَقَالَ يَعْقُوبُ يا بُنَيَّ لا تَقْصُصْ رُؤْياكَ عَلى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْداً إِنَّ الشَّيْطانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ قَوْلُهُ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْداً أَيْ يَحْتَالُوا عَلَيْكَ فَقَالَ يَعْقُوبُ لِيُوسُفَ وَ كَذلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحادِيثِ وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلى آلِ يَعْقُوبَ كَما أَتَمَّها عَلى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْراهِيمَ وَ إِسْحاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَ كَانَ يُوسُفُ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهاً وَ كَانَ يَعْقُوبُ يُحِبُّهُ وَ يُؤْثِرُهُ عَلَى أَوْلَادِهِ فَحَسَدُوهُ إِخْوَتُهُ عَلَى ذَلِكَ وَ قَالُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ مَا حَكَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِذْ قالُوا لَيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلى أَبِينا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ أَيْ جَمَاعَةٌ إِنَّ أَبانا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ فَعَمَدُوا عَلَى قَتْلِ يُوسُفَ فَقَالُوا نَقْتُلُهُ حَتَّى يَخْلُوَ لَنَا وَجْهُ أَبِينَا فَقَالَ لَاوَى لَا يَجُوزُ قَتْلُهُ وَ لَكِنْ نُغَيِّبُهُ عَنْ أَبِينَا وَ نَحْنُ نَخْلُو بِهِ فَقَالُوا كَمَا حَكَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يا أَبانا ما لَكَ لا تَأْمَنَّا عَلى يُوسُفَ وَ إِنَّا لَهُ لَناصِحُونَ أَرْسِلْهُ مَعَنا غَداً يَرْتَعْ وَ يَلْعَبْ أَيْ يَرْعَى الْغَنَمَ وَ يَلْعَبُ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ فَأَجْرَى اللَّهُ عَلَى لِسَانِ يَعْقُوبَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ فَقَالُوا كَمَا حَكَى اللَّهُ لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذاً لَخاسِرُونَ الْعُصْبَةُ عَشَرَةٌ إِلَى ثَلَاثَةَ عَشَرَ فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ أَيْ تُخْبِرُهُمْ بِمَا هَمُّوا بِهِ.

وَ فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ يَقُولُ لَا يَشْعُرُونَ أَنَّكَ أَنْتَ يُوسُفُ أَتَاهُ جَبْرَئِيلُ فَأَخْبَرَهُ بِذَلِكَ (۲).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: جابر بن عبدالله انصاری درباره تفسیر نام ستارگانی که در آیه {[در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم، دیدم [آنها] برای من سجده می کنند} آمده اند، می گوید: آنها طارق، حوبان، ذیال - . در الخصال در یک روایت، جوبان و در روایتی دیگر، حربان و در عرائس، جریان و در جای دیگری از عرائس، ذبال آمده است. - ،

ذوالکتفین، وثاب، قابس، عمودان، فیلق، مصبح، صرح، فروغ، ضیاء و نور یعنی خورشید و ماه هستند که به دور آسمان حلقه زده اند.

در روایت ابوالجارود این گونه آمده است که: امام باقر علیه السلام فرمود: تأویل این خواب آن است که او فرمانراوی مصر خواهد شد و پدر و مادر و بردرانش بر او وارد می شوند. تأویل خورشید، مادر یوسف راحیل، تأویل ماه یعقوب علیه السلام و تأویل یازده ستاره برادران یوسف علیه السلام است. چون آنان بر او وارد شدند و نگاهشان به او افتاد تنها برای سپاس گذاری از خداوند سجده گزاردند و آن سجده تنها برای خداوند بود.

علی بن ابراهیم می گوید که امام باقر علیه السلام فرمود: از جمله ماجرای یوسف علیه السلام این بود که او یازده برادر داشت که یکی از آنان به

نام بنیامین - . در نسخه دیگری و نیز در منبع، ابن یامین آمده است. -

برادر تنی او بود. یعقوب علیه السلام ملقب به اسرائیل الله یعنی خالص برای خدا، پسر اسحاق پیامبر خدا پسر ابراهیم خلیل الله

علیهما السلام بود. یوسف علیه السلام این خواب را در سن نه سالگی دید و آن را برای پدرش تعریف کرد. یعقوب علیه السلام به او فرمود: {ای پسرک من، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می اندیشند؛ زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است.} {برای تو نیرنگی می اندیشند} یعنی علیه تو حیله ای می سازند. یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام فرمود: {و این چنین پروردگارت تو را برمی گزیند و از تعبیر خواب ها به تو می آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می کند. همان گونه که قبلاً بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرد. در حقیقت پروردگار تو دانای حکیم است.} یوسف علیه السلام از زیباترین مردم بود و یعقوب علیه السلام او را بسیار دوست می داشت و به دیگر فرزندانش برتری می داد؛ از این رو برادرانش به این دلیل به او حسادت ورزیدند و باخود چیزی گفتند که خداوند عزوجل آن را حکایت می کند: {هنگامی که [برادران او] گفتند: یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما که جمعی نیرومند هستیم دوستداشتنی ترند.} مقصود از عُصبَه، گروه است. {قطعا پدر ما در گمراهی آشکاری است.} آنان خواستند که یوسف علیه السلام را بکشند؛ از این رو گفتند: ما او را می کشیم تا توجه پدرمان به ما معطوف گردد. لاوی گفت: کشتن او جایز نیست؛ اما او را از چشم پدرمان پنهان می کنیم و تنها خود برای او باقی می مانیم. آنان همان سخنی را گفتند که خداوند عزوجل حکایت کرده است: {ای پدر تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی دانی در حالی که ما خیرخواه او هستیم. فردا او را با ما بفرست تا [در چمن] بگردد و بازی کند.} یعنی گوسفند بچراند و بازی کند. {و ما به خوبی نگهبان او خواهیم بود.} خداوند بر زبان یعقوب علیه السلام این سخن را جاری ساخت: {این که او را ببرید سخت مرا اندوهگین می کند و می ترسم از او غافل شوید و گرگ او را بخورد.} آنان همان طور که خداوند حکایت می کند، گفتند: {اگر گرگ او را بخورد با این که ما گروهی نیرومند هستیم در آن صورت ما قطعا [مردمی] بی مقدار خواهیم بود.} به ده تا سیزده نفر عُصبه می گویند. {پس وقتی او را بردند و همداستان شدند تا او را در نهانخانه چاه بگذارند [چنین کردند] و به او وحی کردیم که قطعا آنان را از این کارشان در حالی که نمی دانند با خبر خواهی کرد.} یعنی آنان را از این کاری که خواستند بکنند با خبر خواهی کرد. امام باقر علیه السلام در روایت دیگری درباره تفسیر {قطعا آنان را از این کارشان در حالی که نمی دانند با خبر خواهی کرد.} فرمود: یعنی در حالی که آنان نمی دانند تو یوسف هستی. جبرئیل نزد او آمد و او را از این امر آگاه ساخت.

**[ترجمه]

بیان

قال الطبرسی رحمه الله یعقوب هو إسرائیل الله و معناه عبد الله الخالص ابن إسحاق نبی الله ابن إبراهیم خلیل الله

وَ فِی الْحَدِیثِ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: الْکَرِیمُ ابْنُ الْکَرِیمِ ابْنِ الْکَرِیمِ ابْنِ الْکَرِیمِ یُوسُفُ بْنُ یَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ.

و عن ابن عباس أن یوسف رأی فی المنام لیله الجمعه لیله القدر أحد عشر کوکبا نزلت من السماء فسجدت

۱- فی نسخه و فی المصدر: ابن یامین.

۲- تفسیر القمّیّ: ۳۱۶- ۳۱۷. م.

له و رأى الشمس و القمر نزلا ـ من السماء فسجدا له قال فالشمس و القمر أبواه و الكواكب إخوته الأحد عشر و قال السدى الشمس أبوه و القمر خالته و ذلك أن أمه راحيل قد ماتت و قال ابن عباس الشمس أمه و القمر أبوه و قال وهب كان يوسف رأى و هو ابن سبع سنين أن أحد عشر عصا طوالا كانت مركوزه فى الأرض كهيئه الدائره و إذا عصا صغيره وثبت عليها حتى اقتلعتها و غلبتها فوصف ذلك لأبيه فقال له إياك أن تذكر ذلك لإخوتك ثم رأى و هو ابن اثنتى عشره سنه أن أحد عشر كوكبا و الشمس و القمر سجدن له فقصها على أبيه فقال له لا تَقْصُصْ الآيه و قيل إنه كان بين رؤياه و بين مصير أبيه و إخوته إلى مصر أربعون سنه و قيل ثمانون سنه.

قوله تعالى وَ كَذٰلِكَ أى كما أراك هذه الرؤيا يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ أى يصطفيك و يختارك للنبوه وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ اَلْأَحادِيثِ أى من تعبير الرؤيا قيل و كان أعبر الناس للرؤيا أو مطلق العلوم و الأخبار السالفه و الآتيه لَقَدْ كانَ فِي يُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ كان ليعقوب اثنا عشر ولدا و قيل أسماؤهم روبيل و هو أكبرهم و شمعون و لاوى و يهودا و ريالون (1)و يشجر و أمهم ليا (2)بنت ليان و هى ابنه خاله يعقوب ثم توفيت ليا فتزوج يعقوب أختها راحيل فولدت له يوسف و بنيامين (3)و قيل ابن يامين و ولد له من سريتين (4)

١- فى اليعقوبى و الطبرىّ و المحبر «يهوذا» بالذال. و فى المصدر و فى الطبرىّ «زبالون» و فى اليعقوبى «زفولون» و فى المحبر «زبلون» و أمّا يشجر ففى الطبرىّ «يشجر و يشحر» بالحاء المهمله و فى اليعقوبى «يشاجر» و المحبر «يساخر» الا أنّه لم يعجم الياء.

٢- و به قال اليعقوبى و الطبرىّ، و قال البغدادىّ فى المحبر: هى اليه. و أمّا أبوها ففى تاريخ الطبرىّ: هو ليان بن بتويل بن الياس. و فى تاريخ اليعقوبى: لابان. و فى المحبر. أحبن بن نتويل ابن ناحور.

٣- قال الطبرىّ: هو بالعربيه: شداد.

٤- فى المطبوع هنا هامش نذكره بالفاظه: قوله: «و سريه» اختلف فى سريه فقال بعضهم: انها مشتقه من السر الذى هو الجماع أو الذى يكتم للمناسبه المعنويه اذ الغالب أن السريه تكتم عن الحره و قال بعضهم: انها من السراه، ثمّ القائلون بأنها من السر اختلفوا فذهب بعضهم الى أنّها فعليه منسوبه اليه وضعت سينها مع أن القياس الكسر كما قالوا دهرى فى النسبه الى الدهر، و ذهب آخرون الى انها فى الأصل سرّوره على وزن فعلوله من السر أيضا أبدلوا من الراء الأخيره ياء للتضعيف ثمّ قلبوا الواو ياء و ادغموا ثمّ كسروا ما قبل الياء للمناسبه، فهى على هذا فعليله صغيره عن فعلوله و القائلون بأنها من السراه و هى الخيار ذهبوا إلى ذلك لأنّها لا يجعل لامه سريه إلّا بعد اختيارها لنفسه، و وزنها عندهم فعيله فيكون الراء الواحده و الياء الواحده زائده و المختار الأول و هو أنّها فعليه من السر لقوه المعنى كما تقدم و اللفظ أيضا لكثره فعليه كحريه و قله فعلوله و عدم فعليه، و هنا مذهب آخر و ذهب إليه الاخفش و لم يذكره المصنّف و هو أنّها فعوله من السرور لأنّها يسر بها فابدلوا من الراء الأخيره ياء ثمّ قلبوا و ادغموا كما مر. جاربردى.

له اسم إحداهما زلفه و الأخرى بلهه (۱)أربعه بنين دار (۲)و يقنالى و حاد و أشر لَيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أى بنيامين وَ نَحْنُ عُصْبَهٌ أى جماعه يتعصب بعضنا لبعض و يعين بعضنا بعضا فنحن أنفع لأبينا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ أى ذهاب عن طريق الصواب الذى هو التعديل بيننا أو فى خطاء من الرأى فى أمور الأولاد و التدبير الدنيوى إذ نحن أقوم بأموره و أكثر المفسرين على أن إخوه يوسف كانوا أنبياء و قال بعضهم لم يكونوا أنبياء لأن الأنبياء لا يقع منهم القبائح (۳)

وَ رَوَى ابْنُ بَابَوَيْهِ فِي كِتَابِ النُّبُوَّهِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ بَزِيعٍ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَ كَانَ أَوْلَادُ يَعْقُوبَ أَنْبِيَاءَ فَقَالَ لَا وَ لَكِنَّهُمْ كَانُوا أَسْبَاطاً أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ وَ لَمْ يُفَارِقُوا الدُّنْيَا إِلَّا سُعَدَاءَ تَابُوا وَ تَذَكَّرُوا مَا صَنَعُوا.

يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ أَيْ تَخْلُصْ لَكُمْ مَحَبَّتُهُ قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ أى روبيل و قيل يهودا و قيل لاوى فِي غَيابَتِ الْجُبِّ أى فى قعر البئر و اختلف فيه فقيل هو بئر بيت المقدس و قيل بأرض الأردن و قيل بين مدين و مصر و قيل على ثلاثه فراسخ من منزل يعقوب أَخافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ قيل كانت أرضهم مذئبه و كانت السباع ضاريه فى ذلك الوقت و قيل إن يعقوب عليه السلام رأى فى منامه كأن يوسف قد شد عليه عشره أذؤب ليقتلوه و إذا ذئب منها يحمى عنه فكأن الأرض انشقت فدخل فيها يوسف فلم

۱- فى المحبر: بلها، و فيه و فى اليعقوبى: زلفاء.

۲- فى المصدر و اليعقوبى و الطبرىّ و المحبر: «دان» بالنون. و فى الاولين: «نفتالى» و فى الآخرين «نفتالى» أما حاد ففى المصدر: «جاد» بالجيم، و فى الطبرىّ «جاد و حادر» و فى المحبر: «جاذ» بالذال، و فى اليعقوبى: «كاذ».

۳- و به قالت أصحابنا الإماميّه، حيث انهم قالوا ان الأنبياء لا يصدر عنهم الذنوب و القبائح و هم معصومون عنها، و تقدم الكلام فى ذلك فى أول المجلد ۱۱.

يخرج إلا بعد ثلاثه أيام فمن ثم قال هذا فلقنهم العله و كانوا لا يدرون و

روى عن النبى صلى الله عليه و آله أنه قال لا ـ تلقنوا الكذب فتكذبوا فإن بنى يعقوب لم يعلموا أن الذئب يأكل الإنسان حتى لقنهم أبوهم (۱).

و قيل كنى عنهم بالذئب مساتره عنهم و قال الحسن جعل يوسف فى الجب و هو ابن سبع عشره سنه و كان فى البلاء إلى أن وصل إليه أبوه ثمانين سنه و لبث بعد الاجتماع ثلاثا و عشرين سنه و مات و هو ابن مائه و عشرين سنه (۲)و قيل كان له يوم ألقى فى الجب عشر سنين و قيل اثنا عشر و قيل سبع و قيل تسع و جمع بينه و بين أبيه و هو ابن أربعين سنه (۳).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله می گوید: یعقوب علیه السلام اسرائیل الله یعنی بنده خالص خدا پسر اسحاقِ نبی بن ابراهیم خلیل الرحمن است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم همان یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیهم السلام است. ابن عباس می گوید: یوسف در شب جمعه که مصادف با شب قدر بود در خواب دید که یازده ستاره از آسمان نازل شدند و بر او سجده کردند.

او همچنین خورشید و ماه را دید که از آسمان فرود آمدند و بر او سجده گزاردند. حضرت فرمود: خورشید و ماه، پدر و مادر او و ستارگان، یازده برادر او هستند. سدّی می گوید: خورشید، پدر او و ماه، خاله اوست؛ زیرا مادرش راحیل درگذشته بود. ابن عباس می گوید: خورشید، مادرش و ماه، پدرش است. وهب می گوید: یوسف علیه السلام در سن هفت سالگی خواب دیده بود که یازده چوبدست بلند در زمین به صورت دایره نصب شده بود و چوبدست کوچکی روی آنها جهید به طوری که آنها را از زمین کَند و بر آنها چیره شد. او این خواب را برای پدرش تعریف کرد. پدرش به او فرمود: مبادا این خواب را برای برادرانت تعریف کنی. سپس یوسف علیه السلام در سن دوازده سالگی خواب دید که یازده ستاره و خورشید و ماه بر او سجده می کنند. او این خواب را برای پدرش تعریف کرد. پدرش به او فرمود: {حکایت مکن} تا آخر آیه. برخی نیز می گویند: از زمان خواب یوسف علیه السلام تا رفتن پدر و برادرانش به مصر چهل سال طول کشید. برخی دیگر نیز این مدت را هشتاد سال می دانند.

{و این چنین} یعنی همان طور که آن خواب را بر تو نمایاند {پروردگارت تو را برمی گزیند} یعنی تو را برای پیامبری انتخاب می کند. {و از تعبیر خواب ها به تو می آموزد} یعنی تعبیر و تبیین خواب ها. برخی می گویند: یوسف علیه السلام تواناترین مردم در تعبیر خواب یا در تمام علوم و حوادث گذشته و آینده بود. {به راستی در [سرگذشت] یوسف و برادرانش.} یعقوب علیه السلام دوازده پسر داشت. برخی می گویند: نام بزرگترین آنان روبیل و نام بقیه شمعون، لاوی، یهودا، ریالون - . در یعقوبی، طبری و محبر، یهوذا، در منبع و طبری، زبالون، در یعقوبی، زفولون و در محبر، زبلون آمده است. اما یشجر در طبری، یشجر و یشحر با حاء بی نقطه، در یعقوبی، یشاجر و در محبر، یساخر بدونن نقطه یاء آمده است. -

و یشجر بود. مادرشان لیّا - . یعقوبی و طبری آن را این طور آورده اند. بغدادی در محبر می گوید: او الیّه است. همچنین نام

پدرش در تاریخ طبری، لیان بن بتویل بن الیاس، در تاریخ یعقوبی، لابان و در محبر، احبن بن نتویل بن ناحور آمده است. -

دختر لیّان دخترخاله یعقوب بود. سپس لیّا درگذشت و یعقوب علیه السلام با خواهرش راحیل ازدواج کرد و از او صاحب یوسف علیه السلام و بنیامین - . طبری می گوید: بنیامین به عربی، شداد می شود. - شد. برخی نیز نام او را ابن یامین می دانند.

او از دو کنیز به نام های زلفه و بلهه - . در محبر، بلها و در آن و نیز در یعقوبی، زلفاء آمده است. -

نیز صاحب چهار پسر به نام های دار - . در منبع، یعقوبی، طبری و محبر، دان با نون، در منبع و یعقوبی، نفتالی و در طبری و محبر، نفتالی آمده است. اما حاد در منبع، جاد با جیم، در طبری، جاد و حادر، در محبر، جاذ با ذال و در یعقوبی، کاذ آمده است. - ،

یقنالی، حاد و اشر شد. {یوسف و برادرش} یعنی بنیامین. {ما که جمعی نیرومند هستیم} یعنی ما جمعی هستیم که از یکدیگر طرفداری و یکدیگر را یاری می کنیم؛ بنابراین، ما برای پدرمان مفیدتر هستیم. {قطعا در گمراهی آشکاری است.} یعنی او از راه درست که همان عدالت ورزیدن میان ما است، منحرف شده یا این که او در امور فرزندان خود و تدبیر دنیوی به اشتباه افتاده است؛ زیرا ما در انجام کارهای او استوار تریم. بیشتر مفسران معتقدند که برادران یوسف علیه السلام پیامبر بودند. برخی مفسران می گویند: آنان، پیامبر نبودند؛ زیرا پیامبران، کار قبیح و زشت نمی کنند - . اصحاب امامی ما همین نظر را دارند. آنان معتقدند که پیامبران، گناه و کار قبیح انجام نمی دهند و معصوم از آن ها هستند. در این باره در ابتدای جلد ۱۱ سخن گفتیم. - .

ابن سدیر می گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا پسران یعقوب، پیامبر بودند. حضرت پاسخ داد: خیر، اما آنان سبط و فرزند پیامبران بودند و پس از آن که توبه کردند و سعادتمند گشتند و گناه خود را متذکر شدند، از دار دنیا رفتند.

{تا توجه پدرتان معطوف شما گردد} یعنی محبتش تنها برای شما شود. {گوینده ای از میان آنان گفت} او روبیل بود. برخی نیز او را یهودا و برخی دیگر او را لاوی می دانند. {در نهانخانه چاه} یعنی در ته چاه. درباره این چاه اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدند که آن، چاه بیت المقدس است. برخی دیگر نیز آن را چاهی در سرزمین اردن می دانند. برخی دیگر نیز می گویند که آن در میان مدین و مصر است. به نظر برخی دیگر آن چاه در سه فرسخی منزل یعقوب علیه السلام است. {می ترسم گرگ او را بخورد.} برخی می گویند که سرزمین آنان، گرگ خیز بود و درندگان در آن زمان، وحشی بودند. برخی می گویند: یعقوب علیه السلام در خواب دید که گویا ده گرگ یوسف علیه السلام را در تنگنا قرار داده اند تا او را بکشند و ناگهان یک گرگ از او دفاع می کند. گویا زمین شکافته شد و یوسف علیه السلام وارد آن گردید

و پس از سه روز بیرون آمد. از این رو بود که یعقوب علیه السلام این سخن را بر زبان آورد و علت را که آنان از آن آگاهی نداشتند، به آنان تلقین کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دروغ را تلقین نکنید که خود دروغگو می شوید. اما فرزندان یعقوب نمی دانستند که گرگ، انسان را می خورد تا پدرشان به آنان تلقین کرد - . این حدیث را ثعلبی در عرائس آورده است. - .

برخی می گویند: گرگ، کنایه از فرزندان یعقوب آمد تا از آنان پوشیده ماند. حسن می گوید: یوسف علیه السلام در سن هفده سالگی در چاه انداخته شد و تا زمانی که پدرش به سن هشتاد سالگی رسید در بلا و آزمایش بود. پس از دیدار پدرش نیز بیست و سه سال عمر کرد و در صد و بیست سالگی درگذشت - . در یعقوبی، صد و چهل سالگی آمده است. - . به نظر برخی نیز او در سن ده سالگی در چاه انداخته شد. برخی دیگر نیز سن او در این هنگام را دوازده سالگی و برخی دیگر هفت سالگی می دانند. برخی دیگر معتقدند

که او در سن نه سالگی در چاه انداخته شد و در سن چهل سالگی با پدرش دیدار کرد - . مجمع البیان ۵: ۲۰۹-۲۱۳ ، ۲۱۶ - .

**[ترجمه]

«۲»

فس، تفسیر القمی قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فَقَالَ لَاوَی أَلْقُوهُ فِی هَذَا الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَهِ إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ فَأَدْنَوْهُ مِنْ رَأْسِ الْجُبِّ فَقَالُوا لَهُ انْزِعْ قَمِيصَكَ فَبَكَی فَقَالَ يَا إِخْوَتِی تُجَرِّدُونِّی فَسَلَّ وَاحِدٌ مِنْهُمْ عَلَيْهِ السِّكِّينَ فَقَالَ لَئِنْ لَمْ تَنْزِعْهُ لَأَقْتُلَنَّكَ فَنَزَعَهُ (۴)فَدَلَّوْهُ فِی الْيَمِّ (۵)وَ تَنَحَّوْا عَنْهُ فَقَالَ يُوسُفُ فِی الْجُبِّ يَا إِلَهَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ ارْحَمْ ضَعْفِی وَ قِلَّهَ حِيلَتِی وَ صِغَرِی فَنَزَلَتْ سَيَّارَهٌ (۶)مِنْ أَهْلِ مِصْرَ فَبَعَثُوا

ص: ۲۲۱

۱- رواه الثعلبی فی العرائس بإسناده عن ابن عمر.

۲- فی الیعقوبی: مائه و أربعون سنه.

۳- مجمع البیان ۵: ۲۰۹- ۲۱۳ و ۲۱۶. م.

۴- فی نسخه: فنزعوه.

۵- هکذا فی المصدر و نسخ من الکتاب، و فی نسخه: فی الجب.

۶- قال الطبرسیّ ره: فی قوله تعالی: «وَ جاءَتْ سَيَّارَهٌ» أی جماعه ماره، قالوا: و إنّما جاءت من قبل مدین یریدون مصر فاخطئوا الطریق فانطلقوا یهیمون حتّی نزلوا قریبا من الجب و کان الجب فی قفره بعیده من العمران و إنّما هو للرعاه و المجتازه، و کان ماؤه ملحا فعذب، و قیل: کان الجب بظهر الطریق «فَأَرْسَلُوا وارِدَهُمْ» أی بعثوا من یطلب لهم الماء، قالوا: فکان رجلا یقال له مالک بن زعر «فَأَدْلی دَلْوَهُ» أی أرسل دلوه فی البئر لیستقی، فتعلق یوسف بالحبل، فلما خرج إذا هو بغلام أحسن ما یکون من

الغلمان، قال النبىّ صلّى اللّه عليه و آله: «اعطى يوسف شطر الحسن و النصف الآخر لسائر الناس» و قال كعب: كان يوسف حسن الوجه، جعد الشعر، ضخم العين، مستوى الخلق، أبيض اللون، غليظ الساقين و العضدين، خميص البطن، صغير السره، و كان إذا تبسم رئيت النور فى ضواحكه: و إذا تكلم رئيت فى كلامه شعاع النور يلتهب عن ثناياه، و لا يستطيع أحد وصفه، و كان حسنه كضوء النهار عن الليل، و كان يشبه آدم عليه السلام يوم خلقه اللّه و صوره و نفخ فيه من روحه قبل أن يصيب المعصيه «قالَ يا بُشْرى بشر نفسه؛ و قيل هو اسم رجل من أصحابه ناداه «وَ أَسَرُّوهُ بِضاعَةً» أى و أسروا يوسف الذين وجدوه من رفقائهم من التجار مخافه شركتهم، فقالوا: هذه بضاعه لاهل الماء دفعوه الينا لنبيه لهم؛ و قيل: و أسر إخوته يكتمون أنّه أخوهم فقالوا: هو عبد لنا قد أبق، و قالوا بالعبرانيه: «لئن قلت: أنا أخوهم قتلناك» فتابعهم على ذلك لئلا يقتلوه، عن ابن عبّاس «وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ» أى ناقص قليل «دَراهِمَ مَعْدُودَةٍ» أى قليله، و ذكر العدد عباره عن القله، و قيل إنهم كانوا لا يزنون الدراهم ما دون الاوقيه و هى الأربعون، و يزنون الاوقيه فما زاد عليها «وَ كانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ» قيل: يعنى ان الذين اشتروه كانوا غير الراغبين فى شرائه لانهم وجدوا عليه علامه الاحرار؛ و قيل: يعنى ان الذين باعوه من اخوته كانوا غير راغبين فى يوسف و لا فى ثمنه و لكنهم باعوه حتّى لا يظهر ما فعلوا به؛ و قيل: كانوا من الزاهدين فيه لم يعرفوا موضعه من اللّه و كرامته منه طاب اللّه ثراه.

رَجُلًا لِیَسْتَقِیَ لَهُمُ الْمَاءَ مِنَ الْجُبِّ فَلَمَّا أَدْلَی الدَّلْوَ عَلَی یُوسُفَ تَشَبَّثَ بِالدَّلْوِ فَجَرُّوهُ فَنَظَرُوا إِلَی غُلَامٍ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهاً فَعَدَوْا إِلَی صَاحِبِهِمْ فَقَالُوا یا بُشْری هذا غُلامٌ فَنُخْرِجُهُ وَ نَبِیعُهُ وَ نَجْعَلُهُ بِضَاعَةً لَنَا فَبَلَغَ إِخْوَتَهُ فَجَاءُوا فَقَالُوا هَذَا عَبْدٌ لَنَا أَبَقَ ثُمَّ قَالُوا لِیُوسُفَ لَئِنْ لَمْ تُقِرَّ بِالْعُبُودِیَّةِ لَنَقْتُلَنَّکَ فَقَالَتِ السَّیَّارَةُ لِیُوسُفَ مَا تَقُولُ قَالَ أَنَا عَبْدُهُمْ فَقَالَتِ السَّیَّارَةُ فَتَبِیعُوهُ (۱)مِنَّا قَالُوا نَعَمْ فَبَاعُوهُ مِنْهُمْ عَلَی أَنْ یَحْمِلُوهُ إِلَی مِصْرَ وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ کانُوا فِیهِ مِنَ الزَّاهِدِینَ قَالَ الَّذِی بِیعَ بِهَا یُوسُفُ ثَمَانِیَةَ عَشَرَ دِرْهَماً وَ کَانَ عِنْدَهُمْ کَمَا قَالَ اللَّهُ وَ کانُوا فِیهِ مِنَ الزَّاهِدِینَ

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنِ الرِّضَا علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَةٍ قَالَ کَانَتْ عِشْرِینَ دِرْهَماً وَ الْبَخْسُ النَّقْصُ وَ هِیَ قِیمَةُ کَلْبِ الصَّیْدِ إِذَا قُتِلَ کَانَ قِیمَتُهُ عِشْرِینَ دِرْهَماً (۲).

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بالإسناد عن الصدوق عن ابن الولید عن الصفار عن ابن عیسی مثله (۳)

ص: ۲۲۲

۱- هکذا فی النسخ و فی المصدر.

۲- تفسیر القمّیّ: ۳۱۷- ۳۱۸. م.

۳- مخطوط. م.

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: علی بن ابراهیم می گوید: لاوی گفت: اگر کاری می کنید او را در این چاه بیندازید تا مسافران او را برگیرند. آنان او را نزدیک دهانه چاه آوردند و به او گفتند: لباست را درآور. او گریست و فرمود: ای برادرانم، آیا مرا برهنه می سازید؟ یکی از آنان برای او چاقو کشید و گفت: اگر لباست را درنیاوری تو را می کشیم. از این رو یوسف علیه السلام لباسش را از تن درآورد و آنان او را در چاه انداختند و از او کناره گرفتند. یوسف علیه السلام در داخل چاه عرض کرد: ای خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب، بر ناتوانی، بیچارگی و کودکی ام رحم کن. بدین سان کاروانی از اهالی مصر در آن جا فرود آمدند

- . طبرسی رحمه الله می گوید: «وَ جاءَتْ سَيَّارَةٌ» یعنی: کاروانی بیامد، و گفته اند: کاروان مزبور از مدین بمصر می رفت ولی راه را گم کردند و هم چنان بیراهه آمدند تا در کنار چاه منزل کردند، و چاه مزبور در بیابانی دور افتاده و بی آب و علف قرار داشت که چوپانهای بیابانی و رهگذران از آن استفاده میکردند و آب شوری داشت که پس از افتادن یوسف آبش شیرین شد و بعضی گفته اند: سر راه کاروانیان بوده.

«فَأَرْسَلُوا وارِدَهُمْ» یعنی کسی را فرستادند تا آب برای ایشان تهیه کند و بعضی نام آن شخص را مالك بن زعر گفته اند.

«فَأَدْلی دَلْوَهُ» یعنی دلو خود را در چاه انداخت که آب بکشد، یوسف خود را به طناب دلو آویزان کرد و چون آن مرد دلو را بیرون آورد پسر زیبایی را دید که در زیبایی بی نظیر بود، و پیغمبر- صلی اللّه علیه و آله- فرمود: نیمی از همه زیبایی ها را به یوسف دادند و نیم دیگر را به سایر مردم. و کعب الاحبار گفته: یوسف علیه السلام زیبا روی و دارای موهایی مجعد و چشمانی درشت و میانه اندام و سفیدرو و چهار شانه و کمر باریک بود، و هر گاه تبسم می کرد نوری از دندانهایش برق میزد، و چون سخن میگفت شعاع نوری در سخنش هویدا میگشت که از دندانهای پیشین او زبانه میکشید، و کسی نمی تواند وصفش را بگوید، زیبایی او هم چون روشنی روز بود در برابر شب، و شباهت به آدم ابو البشر علیه السلام داشت در آن روزی که خدا او را آفرید و از روح خود در وی دمید پیش از آنکه دچار نافرمانی گردد، «قالَ يا بُشْرى هذا غُلامٌ» خودش را بشارت داد و برخی گفته اند بشری اسم مردی از دوستانش بود و او را صدا زد. «وَ أَسَرُّوهُ بِضاعَةً» یعنی آنان که یوسف را پیدا کردند از ترس آنکه مبادا سایر تجّار مدعی شرکت با آنها در یوسف گردند او را پنهان کرده و گفتند: این مال التجاره و کالا-یی است که ساکنان اطراف چاه آن را بما داده اند تا برای آنها بفروشیم. و برخی گفته اند: یعنی برادران یوسف (که همان موقع در آنجا حاضر بودند) برادری خود را با وی پنهان کرده و به کاروانیان گفتند: این بنده ما است که از دست ما گریخته ، و از آن سو بزبان عبرانی به یوسف گفتند: اگر بگویی من برادر ایشان هستم تو را خواهیم کشت، یوسف نیز از ترس آنکه مبادا او را بکشند چیزی نگفت. این از ابن عباس نقل شده است .

«وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ» و او را به بهایی ناچیز و اندك فروختند. «دَراهِمَ مَعْدُودَةٍ» بچند درهم اندك. و همین توصیف درهم ها به «معدود» برای فهماندن کمی و اندك بودن آنها است. رسم آنها بر این بود که کمتر از «أوقیه» را که چهل درهم به بالا بود به وزن در نمی آوردند،و اوقیه و بالاتر از آن را وزن می کردند. «وَ كانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ» برخی گفته اند: یعنی آنان که او را خریداری کردند از خریدن او خوشحال نبوده و به این کار بی رغبت بودند زیرا در یوسف نشانه آزادگان را دیدند و به همین جهت رغبتی به کار خود نداشتند و دیگری گفته: برادران که یوسف را فروختند نسبت به یوسف و یا پولی که به عنوان بهای

او گرفتند رغبتی نداشتند و بخاطر خودش و یا پول، او را نفروختند بلکه او را فروختند تا روی عمل خود سرپوشی بگذارند و رفتاری را که انجام داده بودند فاش نشود و قول دیگر آنست که اینها درباره یوسف رغبتی نداشتند زیرا مقام او را نزد خدای سبحان نمیدانستند و از منزلت او در پیشگاه خدای تعالی بی خبر بودند. -

ص: ۲۲۱

و مردی را فرستادند تا برایشان از آن چاه، آب بیرون بکشد. چون آن مرد سطلش را در چاه انداخت و به روی یوسف علیه السلام افتاد، او به آن درآویخت. آنان او را بیرون کشیدند و پسرکی را دیدند که از زیباروترین مردم بود. از این رو به سوی همراه خود دویدند و گفتند: {مژده این یک پسر است.} او را از اینجا می بریم و می فروشیم و کالای خود قرار می دهیم. این خبر به برادران یوسف رسید. از این رو آمدند و گفتند: این، بنده ماست که از دستمان گریخته است. سپس به یوسف علیه السلام گفتند: اگر به بنده بودن ما اذعان نکنی تو را خواهیم کشت. کاروانیان از یوسف علیه السلام پرسیدند: چه می گویی؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: من بنده آنان هستم. کاروانیان پرسیدند: آیا او را به ما می فروشید؟ برادران یوسف پاسخ دادند: آری. بدین سان یوسف علیه السلام را مشروط بر این که کاروانیان او را به مصر ببرند به آنان فروختند. {و او را به بهای ناچیزی چند درهم فروختند و در آن بی رغبت بودند.} حضرت فرمود: یوسف علیه السلام در مقابل هجده درهم فروخته شد، در حالی که این مقدار پول نزد آنان وجود داشت. همان طور که خداوند فرمود: {و در آن بی رغبت بودند.}

امام رضا علیه السلام درباره تفسیر آیه {و او را به بهای ناچیزی چند درهم فروختند.} فرمود: تعداد آن درهم ها بیست درهم بود. بَخس به معنای ناچیز است.

این مقدار، بهای کشته شدن یک سگ شکاری است؛ زیرا بهای سگ شکاری بیست درهم بود - . تفسیر القمی: ۳۱۷، ۳۱۸ - .

قصص الانبیاء: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . نسخه خطی - .

ص: ۲۲۲

**[ترجمه]

بیان

المشهور بین الأصحاب فی کلب الغنم عشرین (۱)و فی کلب الصید أربعین أو القیمه فیهما و سیأتی فی کتاب الدیات و قال الطبرسی رحمه الله قیل کانت الدراهم عشرین درهما عن ابن مسعود و ابن عباس و السدی و هو المروی عن علی بن الحسین علیهما السلام قالوا و کانوا عشره فاقتسموها درهمین درهمین و قیل کانت اثنین و عشرین درهما عن مجاهد و قیل کانت أربعین درهما عن عکرمه و قیل ثمانیه عشر درهما عن أبی عبد الله علیه السلام و اختلف فیمن باعه فقیل إن إخوه یوسف باعوه و کان یهودا منتبذا (۲)ینظر إلی یوسف فلما أخرجوه من البئر أخبر إخوته فأتوا مالکا و باعوه منه عن ابن عباس و مجاهد و أکثر

المفسرين و قيل باعه الواجدون بمصر عن قتاده و قيل إن الذين أخرجوه من الجب باعوه من السياره عن الأصم و الأصح الأول و ذكر أبو حمزه الثمالى فى تفسيره قال فلم يزل مالك بن زعر و أصحابه يتعرفون من الله الخير فى سفرهم ذلك حتى فارقوا يوسف ففقدوا ذلك قال و تحرك قلب مالك ليوسف فأتاه فقال أخبرنى من أنت فانتسب له يوسف و لم يكن مالك يعرفه فقال أنا يوسف بن يعقوب بن إسحاق بن إبراهيم فالتزمه مالك و بكى و كان مالك رجلا عاقرا لا يولد له فقال ليوسف لو دعوت ربك أن يهب لى ولدا فدعا يوسف ربه أن يهب له ولدا و يجعلهم ذكورا فولد له اثنا عشر بطنا فى كل بطن غلامان.

(۳)و قال السيد المرتضى رحمه الله فى كتاب تنزيه الأنبياء فإن قال قائل كيف صبر يوسف عليه السلام على العبوديه و لم ينكرها و كيف يجوز على نبى الصبر على أن يستعبد و يسترق الجواب قيل له إن يوسف عليه السلام لم يكن فى تلك الحال نبيا على ما قاله كثير من الناس و لما خاف على نفسه القتل جاز أن يصبر على الاسترقاق و من ذهب إلى هذا الوجه يتأول قوله تعالى وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ على أن الوحى لم يكن فى تلك الحال بل كان فى غيرها و يصرف ذلك إلى الحال المستقبله التى كان فيها نبيا.

۱- كذا فى النسخ.

۲- أى متنحيا عنهم.

۳- مجمع البيان ۵: ۲۲۰. م.

و وجه آخر و هو أن الله لاـ یمتنع أن یکون أمره بکتمان أمره و الصبر علی مشقه العبودیه امتحانا و تشدیدا فی التکلیف کما امتحن أبویه إبراهیم و إسحاق أحدهما بنمرود و الآخر بالذبح.

و وجه آخر و هو أنه یجوز أن یکون علیه السلام قد خبرهم بأنه غیر عبد و أنکر علیهم ما فعلوه من استرقاقه إلا أنهم لم یسمعوا منه و لا أصغوا إلی قوله و إن لم ینقل ذلک فلیس کل ما جری فی تلک الأزمان قد اتصل بنا.

و وجه آخر و هو أن قوما قالوا إنه خاف القتل فکتم أمر نبوته و صبر علی العبودیه و هذا جواب فاسد لأن النبی لا یجوز أن یکتم ما أرسل به خوفا من القتل لأنه یعلم أن الله تعالی لم یبعثه للأداء إلاـ و هو عاصم له من القتل حتی یقع الأداء و یسمع الدعوه و إلا کان نقضا للغرض انتهی کلامه رحمه الله علیه (۱).

**[ترجمه]مشهور در میان یاران ما این است که بهای سگ گله، بیست درهم و بهای سگ شکاری چهل درهم و یا بهای هر دو چهل درهم است. چنان که در کتاب دیات خواهد آمد. طبرسی رحمه الله می گوید: ابن مسعود، ابن عباس و سدّی می گویند که تعداد آن درهم ها بیست درهم بوده است. این سخن از امام علی بن حسین علیهما السلام نیز روایت شده است. برخی نیز تعداد آنها را ده درهم می دانند که آنان آن را دو درهم دو درهم میان خود تقسیم کردند. مجاهد می گوید که تعداد آن درهم ها بیست و دو درهم بود. عکرمه تعداد آنها را چهل درهم می داند. امام صادق علیه السلام می فرماید که تعداد آنها هجده درهم بود. همچنین درباره کسانی که یوسف علیه السلام را فروختند نیز اختلاف نظر وجود دارد. ابن عباس، جاهد و بسیاری از مفسران می گویند که برادران یوسف او را فروختند. یهودا عقب نشسته بود و به یوسف علیه السلام می نگریست. چون او را از چاه بیرون آوردند او برادرانش را آگاه ساخت. آنان نزد مالک آمدند و یوسف علیه السلام را به او فروختند. قتاده می گوید: آنانی که او را یافتند، در مصر فروختند. اصم نیز معتقد است آنانی که او را از چاه بیرون کشیدند به مسافران فروختند. نظر اول درست تر است. ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود به نقل از حضرت می گوید: مالک بن زعر و یاران او پیوسته در سفر خود با خیر روبرو می شدند تا این که از یوسف علیه السلام جدا شدند و آن خیر را از دست دادند. حضرت فرمود: دل مالک متمایل به یوسف علیه السلام شد؛ از این رو نزد او آمد و پرسید: به من بگو تو کیستی؟ یوسف علیه السلام برای مالک که او را نمی شناخت، نسب خود را برشمرد و گفت: من یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیهم السلام هستم. از این رو مالک، ملازم او شد و گریست. مالک، مردی بود که بچه دار نمی شد. از این رو به یوسف علیه السلام گفت که ای کاش دعا کنی تا پروردگارت به من فرزندی ارزانی دارد. یوسف علیه السلام دعا کرد که خداوند، فرزندان پسری به او عطا کند. بدین سان برای او دوازده شکم در هر شکم دو پسر زاده شد - . مجمع البیان ۵: ۲۲۰ - .

سید مرتضی رحمه الله در کتاب تنزیه الانبیا می گوید: اگر کسی بگوید که چگونه یوسف علیه السلام بر بندگی شکیبایی ورزید و آن را انکار نکرد؟ و چگونه برای یک پیامبر رواست که به بندگی درآید؟ در پاسخ می گوییم که به نظر بیشتر مردم یوسف علیه السلام در آن زمان پیامبر نبود و چون ترسید که کشته شود رواست که بر بندگی شکیبایی ورزد. هر کسی به این وجه معتقد شود آیه {و به او وحی کردیم که قطعا آنان را از این کارشان در حالی که نمی دانند با خبر خواهی کرد.} را این طور تأویل می برد که آن وحی در آن زمان بر او نازل نشد، بلکه در زمان دیگری نازل شده است و باید آن وحی را به حالتی در آینده برگرداند که یوسف علیه السلام در آن، پیامبر شده است.

وجه دیگر این است که خداوند مانعی نمی دید که یوسف علیه السلام با تحمل سختی بندگی و سخت تر کردن تکلیفش آن را امتحانی برای او قرار دهد، همان طور که پدرانش ابراهیم علیه السلام را با نمرود و اسحاق علیه السلام را با قربانی شدن آزمود.

وجه دیگر این است که رواست یوسف علیه السلام آنان را از بنده نبودنش آگاه ساخته و به بندگی کشیدنش توسط آنان را انکار کرده باشد، در عین حال آنان از او نشنیده گرفتند و به او گوش ندادند. هر چند خبری در این باره در دست نیست، اما می توان چنین استدلال کرد که تمام ماجراهای آن زمآنها به ما نرسیده است.

وجه دیگر این است که جمعی گفتند: یوسف علیه السلام ترسید که کشته شود. از این رو امر نبوّتش را کتمان کرد و بر بندگی شکیبایی ورزید. این، پاسخ باطلی است؛ زیرا روا نیست که پیامبر از ترس کشته شدن، آنچه به دلیل آن فرستاده

شده است را کتمان کند؛ چرا که یوسف علیه السلام می دانست که خداوند متعال تا زمانی که او مأموریتش را ادا نکند و دعوت خود را به گوش مردم نرساند، از کشته شدن مصون می ماند. سخن سید مرتضی رحمه الله به پایان رسید - . تنزیه الانبیا: ۴۷ و ۴۸ - .

**[ترجمه]

«۳»

فس، تفسیر القمی وَ فِی رِوَایَهِ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِهِ وَ جاؤُ عَلی قَمِیصِهِ بِدَمٍ کَذِبٍ قَالَ إِنَّهُمْ ذَبَحُوا جَدْیاً عَلَی قَمِیصِهِ وَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ وَ رَجَعَ إِخْوَتُهُ وَ قَالُوا نَعْمِدُ إِلَی قَمِیصِهِ فَنُلَطِّخُهُ بِالدَّمِ فَنَقُولُ لِأَبِینَا إِنَّ الذِّئْبَ أَکَلَهُ فَلَمَّا فَعَلُوا ذَلِکَ قَالَ لَهُمْ لَاوَی یَا قَوْمِ أَ لَسْنَا بَنِی یَعْقُوبَ إِسْرَائِیلِ اللَّهِ بْنِ إِسْحَاقَ نَبِیِّ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلِ اللَّهِ أَ فَتَظُنُّونَ أَنَّ اللَّهَ یَکْتُمُ هَذَا الْخَبَرَ عَنْ أَنْبِیَائِهِ- (۲)فَقَالُوا وَ مَا الْحِیلَهُ قَالَ نَقُومُ وَ نَغْتَسِلُ وَ نُصَلِّی جَمَاعَهً وَ نَتَضَرَّعُ إِلَی اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَنْ یَکْتُمَ ذَلِکَ عَنْ أَبِینَا فَإِنَّهُ جَوَادٌ کَرِیمٌ فَقَامُوا وَ اغْتَسَلُوا وَ کَانَ فِی سُنَّهِ إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ أَنَّهُمْ لَا یُصَلُّونَ جَمَاعَهً حَتَّی یَبْلُغُوا أَحَدَ عَشَرَ رَجُلًا فَیَکُونُ وَاحِدٌ مِنْهُمْ إِمَامَ عَشَرَهٍ یُصَلُّونَ خَلْفَهُ (۳)فَقَالُوا کَیْفَ نَصْنَعُ وَ لَیْسَ لَنَا إِمَامٌ فَقَالَ لَاوَی نَجْعَلُ اللَّهَ إِمَامَنَا فَصَلَّوْا وَ بَکَوْا وَ تَضَرَّعُوا وَ قَالُوا یَا رَبِّ اکْتُمْ عَلَیْنَا هَذَا ثُمَّ جَاءُوا إِلَی أَبِیهِمْ عِشاءً یَبْکُونَ وَ مَعَهُمُ الْقَمِیصُ قَدْ لَطَّخُوهُ بِالدَّمِ فَ قالُوا یا أَبانا إِنَّا ذَهَبْنا نَسْتَبِقُ أَیْ نَعْدُو (۴)وَ تَرَکْنا یُوسُفَ عِنْدَ مَتاعِنا فَأَکَلَهُ الذِّئْبُ إِلَی قَوْلِهِ

۱- تنزیه الأنبیاء: ۴۷- ۴۸. م.

۲- فی نسخه: عن أبینا.

۳- فی نسخه: فیکون واحد منهم اماما و عشره یصلون خلفه.

۴- و قيل: أی ننتصل و نترامی. منه رحمه اللّه.

عَلی ما تَصِفُونَ ثُمَّ قَالَ یَعْقُوبُ مَا کَانَ أَشَدَّ غَضَبَ ذَلِکَ الذِّئْبِ عَلَی یُوسُفَ وَ أَشْفَقَهُ عَلَی قَمِیصِهِ حَیْثُ أَکَلَ یُوسُفَ وَ لَمْ یَمْزِقْ قَمِیصَهُ قَالَ فَحَمَلُوا یُوسُفَ إِلَی مِصْرَ وَ بَاعُوهُ مِنْ عَزِیزِ مِصْرَ (۱)فَقَالَ الْعَزِیزُ لِامْرَأَتِهِ أَکْرِمِی مَثْواهُ أَیْ مَکَانَهُ عَسی أَنْ یَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلَدٌ فَأَکْرَمُوهُ وَ رَبَّوْهُ فَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ هَوَتْهُ امْرَأَهُ الْعَزِیزِ وَ کَانَتْ لَا تَنْظُرُ إِلَی یُوسُفَ امْرَأَهٌ إِلَّا هَوَتْهُ وَ لَا رَجُلٌ إِلَّا أَحَبَّهُ وَ کَانَ وَجْهُهُ مِثْلَ الْقَمَرِ لَیْلَهَ الْبَدْرِ فَرَاوَدَتْهُ امْرَأَهُ الْعَزِیزِ وَ هُوَ قَوْلُهُ وَ راوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ قالَ مَعاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ فَمَا زَالَتْ تَخْدَعُهُ حَتَّی کَانَ کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَی وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ فَقَامَتِ امْرَأَهُ الْعَزِیزِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ فَلَمَّا هَمَّا (۲)رَأَی یُوسُفُ صُورَهَ یَعْقُوبَ فِی نَاحِیَهِ الْبَیْتِ عَاضّاً عَلَی إِصْبَعِهِ یَقُولُ یَا یُوسُفُ أَنْتَ فِی السَّمَاءِ مَکْتُوبٌ فِی النَّبِیِّینَ وَ تُرِیدُ أَنْ تُکْتَبَ فِی الْأَرْضِ مِنَ الزُّنَاهِ فَعَلِمَ أَنَّهُ قَدْ أَخْطَأَ وَ تَعَدَّی.

وَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لَمَّا هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا قَامَتْ إِلَی صَنَمٍ فِی بَیْتِهَا فَأَلْقَتْ عَلَیْهِ مُلَاءَهً لَهَا فَقَالَ لَهَا یُوسُفُ مَا تَعْمَلِینَ فَقَالَتْ أُلْقِی عَلَی هَذَا الصَّنَمِ ثَوْباً لَا یَرَانَا فَإِنِّی أَسْتَحْیِی مِنْهُ فَقَالَ یُوسُفُ أَنْتِ تَسْتَحْیِینَ مِنْ صَنَمٍ لَا یَسْمَعُ وَ لَا یُبْصِرُ وَ لَا أَسْتَحْیِی أَنَا مِنْ رَبِّی فَوَثَبَ وَ عَدَا وَ عَدَتْ مِنْ خَلْفِهِ وَ أَدْرَکَهُمَا الْعَزِیزُ عَلَی هَذِهِ الْحَالَهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ وَ اسْتَبَقَا الْبابَ وَ قَدَّتْ قَمِیصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ أَلْفَیا سَیِّدَها لَدَی الْبابِ

۱- قال الطبرسیّ فی قوله تعالی: «وَ قالَ الَّذِی اشْتَراهُ مِنْ مِصْرَ»: أی من أهل مصر و کان المشتری خازن فرعون مصر و خلیفته، و اسمه قطفیر، و قیل: اطفیر، و کان یلقب بالعزیز، و باعه مالک بن زعر منه بأربعین دینارا و زوج نعل و ثوبین أبیضین، عن ابن عبّاس؛ و قیل: تزایدوا حتّی بلغ وزنه ورقا و مسکا و حریرا، و اسم امرأه العزیز راعیل و لقبها زلیخا، و الملک کان الریان بن الولید: و قیل: لم یمت حتّی آمن بیوسف، و ملک بعده قابوس بن مصعب، فدعاه یوسف إلی الإسلام فأبی، و قال ابن عبّاس: العزیز ملک مصر «وَ راوَدَتْهُ» أی طلبت منه أن یواقعها «وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ» قالوا: کانت سبعه «وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ» أی أقبل و بادر «إِنَّهُ رَبِّی» الضمیر عائد الی زوجها فالرب بمعنی السیّد انه کان مالکه ظاهرا أو الی الرب تعالی. منه طاب ثراه.

۲- فی المصدر: فلما همّ. م.

فَبادَرَتِ امْرَأَهُ الْعَزيزِ فَقالَتْ لِلْعَزيزِ ما جَزاءُ مَنْ أَرادَ بِأَهْلِكَ سُوءاً إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذابٌ أَلِيمٌ فَقالَ يُوسُفُ لِلْعَزيزِ هِيَ راوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ أَهْلِها (۱)فَأَلْهَمَ اللَّهُ يُوسُفَ أَنْ قَالَ لِلْمَلِكِ سَلْ هَذَا الصَّبِيَّ فِي الْمَهْدِ فَإِنَّهُ يَشْهَدُ أَنَّهَا رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي فَقالَ الْعَزيزُ لِلصَّبِيِّ فَأَنْطَقَ اللَّهُ الصَّبِيَّ فِي الْمَهْدِ لِيُوسُفَ حَتَّى قَالَ إِنْ كانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكاذِبِينَ وَ إِنْ كانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ فَلَمَّا رَأَى الْعَزِيزُ قَمِيصَ يُوسُفَ قَدْ تَخَرَّقَ مِنْ دُبُرٍ قَالَ لِامْرَأَتِهِ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ثُمَّ قَالَ لِيُوسُفَ أَعْرِضْ عَنْ هذا وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخاطِئِينَ وَ شَاعَ الْخَبَرُ

۱- قوله تعالی: «وَ شَهِدَ شاهِدٌ» قال ابن عبّاس و ابن جبیر: انه کان صبی فی المهد، قیل: و کان الصبی ابن اخت زلیخا و هو ابن ثلاثه أشهر، و قیل: شهد رجل حکیم من أهلها «وَ قالَ نِسْوَةٌ» قیل: هن أربع نسوه، امرأه ساقی الملک، و امرأه الخباز، و امرأه صاحب الدوابّ، و امرأه صاحب السجن، و زاد مقاتل امرأه الحاجب «بِمَكْرِهِنَّ» سماه مکرا لان قصدهن کان ان تریهن یوسف؛ لانها استکتمهن ذلک فأظهرته «وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً» أی وسائد تتکین علیها، و قیل: أراد به الطعام لان من دعی الی طعام یعدّ له المتکأ و قیل: الطعام الزماورد. و قال عکرمه: هو کل ما یجز بسکین لانه یؤکل فی الغالب علی متکئا، و قیل: إنّه کان طعام و شراب علی عمومه. و روی عن ابن عبّاس و غیره «متکأ» خفیفه ساکنه التاء، و قالوا: المتک: الأترج. أقول: لعل علیّ بن إبراهیم هکذا رواه فلذا فسره بذلک، أو فسره بمطلق الطعام، و لما کان الواقع ذلک فسره به «فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ» أعظمنه و تحیرن فی جماله «وَ قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ» بتلک السکاکین علی جهه الخطاء بدل قطع الفواکه، فما أحسن الا بالدم، لم یجدن ألم القطع لاشتغال قلوبهن بیوسف، و المعنی: جرحن أیدیهن؛ و قیل: أبنها «وَ قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ» أی صار یوسف فی حشا، أی فی ناحیه ممّا قذف به لخوفه للّه و مراقبه أمره، أو تنزیها له عما رمته به امرأه العزیز، أو تنزیها للّه من صفات العجز و تعجبا من قدرته علی خلق مثله «ما هذا بَشَراً إِنْ هذا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» أی هذا الجمال غیر معهود من البشر بل ملک کریم لحسنه و لطافته أو لجمعه بین الحسن الرائق و الکمال الفائق و العصمه البالغه، و روی عن النبیّ صلّی اللّه علیه و آله أنّه قال: رأیت لیله المعراج یوسف فی السماء الثانیه و صورته صوره القمر لیله البدر «ثُمَّ بَدا لَهُمْ» انما لم یقل «لهن» لانه أراد به الملک أو زلیخا بأعوانها فغلب المذکر. منه رفع اللّه درجاته.

بِمِصْرَ وَ جَعَلَتِ النِّسَاءُ (۱)یَتَحَدَّثْنَ بِحَدِیثِهَا- (۲)وَ یَعْذِلْنَهَا وَ یَذْکُرْنَهَا وَ هُوَ قَوْلُهُ وَ قالَ نِسْوَةٌ فِی الْمَدِینَهِ امْرَأَتُ الْعَزِیزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ فَبَلَغَ ذَلِکَ امْرَأَهَ الْعَزِیزِ فَبَعَثَتْ إِلَی کُلِّ امْرَأَهٍ رَئِیسَهٍ فَجَمَعَتْهُنَّ (۳)فِی مَنْزِلِهَا وَ هَیَّأَتْ لَهُنَّ مَجْلِساً وَ دَفَعَتْ إِلَی کُلِّ امْرَأَهٍ أُتْرُجَّهً وَ سِکِّیناً فَقَالَتِ اقْطَعْنَ ثُمَّ قَالَتْ لِیُوسُفَ اخْرُجْ عَلَیْهِنَّ وَ کَانَ فِی بَیْتٍ فَخَرَجَ یُوسُفُ عَلَیْهِنَّ فَلَمَّا نَظَرْنَ (۴)إِلَیْهِ أَقْبَلْنَ یَقْطَعْنَ أَیْدِیَهُنَّ وَ قُلْنَ کَمَا حَکَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَکْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَیْهِنَّ وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّکَأً أَیْ أُتْرُجَّهً وَ آتَتْ وَ أَعْطَتْ کُلَّ واحِدَهٍ مِنْهُنَّ سِکِّیناً وَ قالَتِ اخْرُجْ عَلَیْهِنَّ فَلَمَّا رَأَیْنَهُ أَکْبَرْنَهُ إِلَی قَوْلِهِ إِنْ هذا إِلَّا مَلَکٌ کَرِیمٌ فَقَالَتِ امْرَأَهُ الْعَزِیزِ فَذلِکُنَّ الَّذِی لُمْتُنَّنِی فِیهِ فِی حُبِّهِ وَ لَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ أَیْ دَعَوْتُهُ فَاسْتَعْصَمَ أَیِ امْتَنَعَ ثُمَّ قَالَتْ وَ لَئِنْ لَمْ یَفْعَلْ ما آمُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ وَ لَیَکُوناً مِنَ الصَّاغِرِینَ فَمَا أَمْسَی یُوسُفُ فِی ذَلِکَ الْبَیْتِ (۵)حَتَّی بَعَثَتْ إِلَیْهِ کُلُّ امْرَأَهٍ رَأَتْهُ تَدْعُوهُ إِلَی نَفْسِهَا فَضَجِرَ یُوسُفُ فِی ذَلِکَ الْبَیْتِ فَقَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمَّا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ وَ أَکُنْ مِنَ الْجاهِلِینَ فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ کَیْدَهُنَّ أَیْ حِیلَتَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ أَیْ أَمِیلُ إِلَیْهِنَّ وَ أَمَرَتِ امْرَأَهُ الْعَزِیزِ بِحَبْسِهِ فَحُبِسَ فِی السِّجْنِ (۶).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: ابو الجارود: امام باقر علیه السلام درباره تفسیر آیه {و پیراهنش را [آغشته] به خونی دروغین آوردند.} فرمود: آنان بزغاله ای را بر روی پیراهن یوسف علیه السلام سر بریدند. علی بن ابراهیم می گوید: برادران او بازگشتند و گفتند: پیراهن او را می گیریم و آغشته به خون می کنیم تا به پدرمان بگوییم که گرگ، او را خورده است. چون چنین کردند، لاوی به آنان گفت: ای قوم، آیا ما فرزندان یعقوب اسرائیل الله بن اسحق نبی الله بن ابراهیم خلیل الله نیستیم؟ آیا گمان می کنید که خداوند، این خبر را از پیامبرانش پوشیده نگاه می دارد؟ آنان پرسیدند: چاره چیست؟ لاوی پاسخ داد: برمی خیزیم و غسل می کنیم و نماز جماعت برپا می داریم. ما از خداوند بلند مرتبه و متعال عاجزانه می خواهیم تا این خبر را از پدرمان پوشیده نگاه دارد؛ چرا که او بخشنده و بزرگوار است. آنان برخاستند و غسل کردند. نماز جماعت در سنت ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم السلام تنها با یازده نفر برپا می شد و یکی از آنان امام آن ده نفر می شد و بقیه پشت سر او نماز می گزاردند. آنان گفتند: ما که امام نداریم، چه کنیم؟ لاوی گفت: خدا را امام قرار می دهیم. بدین سان آنان نماز گزاردند، گریستند و عاجزانه از خداوند طلب کردند و گفتند: پروردگارا، این کارمان را بر ما بپوشان. سپس شامگاه با پیراهنی که آن را آغشته به خون ساخته بودند با چشمانی گریان نزد پدرشان آمدند. {گفتند: ای پدر، ما رفتیم مسابقه دهیم.} یعنی بدویم و یوسف را پیش کالای خود رها کردیم و گرگ، او را خورد.

ص: ۲۲۴

تا آیه {بر آنچه توصیف می کنید.} سپس یعقوب علیه السلام فرمود: چقدر آن گرگ از دست یوسف خشمگین بود و چقدر نسبت به پیراهنش دلسوز؛ چرا که یوسف را خورد ولی پیراهنش را ندرید؟ حضرت فرمود: کاروانیان یوسف علیه السلام را به مصر بردند و او را به عزیز مصر فروختند - . «وَ قالَ الَّذِی اشْتَراهُ مِنْ مِصْرَ» آن کس از مصریان که او را خرید که خزینه دار پادشاه مصر و جانشین او و فرمانده لشگرش شخصی بنام قطفیر و بقول بعضی اظفیر بود که ملقب به «عزیز» بود و به گفته ابن عباس: مالک بن زعر یوسف را بچهل دینار پول و یک جفت کفش و دو جامه سفید بعزیز مصر فروخت، و هم چنان قیمت یوسف را بالا بردند تا وقتی که او را به هم وزنش از پول و مشک و حریر فروختند، و عزیز مصر او را ببهای مزبور خریداری کرد. زنش موسوم به «راعیل» و ملقب به «زلیخا» بود . پادشاه مصر نامش ریان بن ولید بوده و گفته اند: پادشاه مزبور زنده بود تا وقتی که بیوسف ایمان آورده و پیرو دین او گردید و سپس از دنیا رفت تا شخصی دیگر بنام قابوس بن مصعب بسلطنت

رسید و چون یوسف او را بدین حق دعوت کرد نپذیرفت و ابن عباس گفته: عزیز همان پادشاه مصر بود، «وَ راوَدَتْهُ » یعنی آن زن از یوسف خواست که با او در آمیزد. «وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ» و درها را یکی پس از دیگری بروی او و خویشتن بست، و گویند: هفت در بوده «وَ قالَتْ هَيْتَ لَكَ» یعنی پیش بیا و از آنچه برایت مهیا شده کام برگیر.

«إِنَّهُ رَبِّی» مرجع ضمیر در «انه» همان شوهر زلیخا و عزیز مصر است،رب به معنای سید است یعنی عزیز، شوهر تو مالک و صاحب اختیار من است یا این که ضمیر بخدای تعالی بازمی گردد. - .

عزیز به زنش گفت: {نیکش بدار.} مَثواه به معنای جایش است. {شاید به حال ما سود بخشد یا او را به فرزندی اختیار کنیم.} او فرزندی نداشت؛ از این رو آنان او را گرامی داشتند و او را پرورش دادند. وقتی یوسف علیه السلام به سن بلوغ رسید، زن عزیز عاشق او شد. هر زنی که به یوسف علیه السلام می نگریست، عاشق او و هر مردی به او می نگریست دوستدارش می شد. چهره او مانند ماه شب چهارده بود. از این رو زن عزیز مصر خواست از او کام بگیرد. آیات {و آن [بانو] که وی در خانه اش بود خواست از او کام گیرد و درها را [پیاپی] چفت کرد و گفت: بیا که از آن توام. [یوسف] گفت: پناه بر خدا، او آقای من است. به من جای نیکو داده است. قطعا ستمکاران رستگار نمی شوند.} نیز به همین مطلب اشاره دارند. او پیوسته در حال فریب دادن یوسف علیه السلام بود تا آن طور شد که خداوند فرمود: {و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود آهنگ او می کرد.} زن عزیز برخاست و در ها را بست و چون خواستند آن کار را بکنند - . در منبع آمده است: چون یوسف علیه السلام خواست آن کار را بکند. -

یوسف علیه السلام تصویر یعقوب علیه السلام را در گوشه خانه دید که انگشت خود را می گزید و به او می فرمود: ای یوسف، نام تو در آسمان در میان نام پیامبران نوشته شده است و تو می خواهی که نامت در زمین در میان نام زناکاران نوشته شود؟ بدین سان یوسف علیه السلام دانست که اشتباه و تخطی کرده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: چون زن عزیز مصر آهنگ یوسف علیه السلام کرد و او نیز آهنگ آن زن کرد، آن زن به سوی بتی که درون خانه اش بود رفت و جامه ای را روی آن انداخت. یوسف علیه السلام از او پرسید: چه کار می کنی؟ آن زن پاسخ داد: جامه ای را روی این بت می اندازم تا ما را نبیند و من از او شرم می کنم. یوسف علیه السلام فرمود: تو از بتی که نه می شنود و نه می بیند شرم می کنی و من نباید از پروردگارم شرم کنم؟ از این رو یوسف علیه السلام از جا جست و دوید. آن زن نیز از پشت سر او دوید و عزیز مصر آنان را در این حالت یافت. آیه {و آن دو به سوی در بر یکدیگر سبقت گرفتند و [آن زن] پیراهن او را از پشت بدرید و در آستانه در آقای آن زن را یافتند.}

نیز به همین ماجرا اشاره دارد. زن عزیز مصر بر یوسف علیه السلام پیشی گرفت و به عزیز مصر گفت: {کیفر کسی که قصد بد به خانواده تو کرده چیست جز اینکه زندانی یا [دچار] عذابی دردناک شود.} یوسف عیه السلام به عزیز مصر فرمود: {او از من کام خواست و شاهدی از خانواده آن زن شهادت داد. - . ابن عباس و ابن جبیر درباره تفسیر آیه {و شاهدی شهادت داد.} می گویند: آن شاهد، کودکی درون گهواره بود. برخی می گویند: آن کودک، پسر خواهر زلیخا بود و سه ماه سن

داشت. برخی دیگر معتقدنـد که مردی حکیم از خـانواده زلیخـا شـهادت داد. برخی دربـاره تفسـیر آیه {و [دسـته ای از] زنـان گفتنـد.} می گویند: آنان چهار زن بودند: زن ساقی پادشاه، زن نانوا، زن چهارپادار و زن زندانبان. در مقاتل افزون بر این، زن دربان نیز آمده است. {از مکرشان} دلیل این که خداوند کار آن زنان را مکر نامید، این است که آنان می خواستند خود را به یوسف علیه السـلام بنمایاند؛ چرا که زلیخا از آنان خواسـته بود تا این ماجرا را پوشیده دارند، اما آنان آن را بر ملا ساختند. {و محفلی برایشان آماده ساخت} یعنی بالشت هایی برایشان فراهم ساخت تا به آن ها تکیه دهنـد. برخی نیز مقصود از آن را غذا می داننـد؛ زیرا کسـی که دعـوت به خوردن غـذایی می شود برایش بـالشت فراهم می آورنـد. برخی دیگر نیز منظور از آن را غذای زماورد می‌دانند.

عکرمه می گویـد: مقصور از آن هر چیزی است که بـا چـاقو بریـده می شود؛ زیرا این گونه غـذا هـا غالبـاً روی یک تکیه گاه خورده می شوند. برخی دیگر نیز می گویند که به دلیل مطلق آمدن آن نتیجه می گیریم که مقصود از آن، غذا و نوشیدنی ای است.

از ابن عباس و دیگران (مُتکَأ) بدون تشدید تاء نیز روایت شده است. برخی می گویند که (مَتک) به معنای ترنج است.

می گـویم: شایـد علی بن ابراهیم آن را این طـور روایت کرده و به همین دلیـل آن را این گـونه تفسـیر کرده است یـا آن را به مطلق غذا تفسیر کرده و چون در واقع نیز به همین صورت بوده آن را به این صورت تفسیر کرده است. {پس چون [زنان] او را دیدنـد وی را بس شـگرف یافتنـد} یعنی او را بزرگ یافتند و در زیبایی او در شـگفت ماندند. {و [از شدت هیجان] دسـتهای خود را بریدنـد} یعنی با آن چاقو ها به اشـتباه به جای آن که میو ه ها را ببرند دست های خود را بریدند و تنها احساس کردند که خون جاری شـده است و به دلیل مشـغول شدن دلشان به یوسف علیه السـلام از بریده شدن دسـتشان احساس درد نکردند. معنای آیه این است که دست های خود را زخمی کردنـد. برخی دیگر نیز می گوینـد که یعنی انگشـتانشان را جدا کردند. {و گفتند: منزه است خدا.} یعنی یوسف علیه السـلام به دلیل ترس از خدا و مواظبت بر امر خود از آن چه به او نسبت داده شد به گوشه‌ای رفت یا این که آنان او را از تهمتی که زن عزیز مصـر به او زده بود منزه دانستند و یا این که خداوند را از صفت عجز و نـاتوانی منزه دانسـتند و از قـدرت خداونـد بر آفریـدن چنین انسانی در شـگفت ماندنـد. {این بشـر نیست. این جز فرشـته ای بزرگوار نیست.} یعنی چنین زیبـایی ای در میـان انسـان هـا سـابقه نـدارد. بنـابراین او به دلیل زیبایی و رعنایی اش و یا به دلیل زیبایی جـذاب، کمال برتر و عصـمت جامعش بایـد یک فرشـته بزرگوار باشد. پیامبر صـلی الله علیه و آله می فرماید: در شـب معراج یوسف علیه السـلام را در آسـمان دوم دیدم که چهره اش مانند ماه شب چهارده بود. {آنگاه به نظرشان آمد} علت این که خداونـد به جـای (لَهُنَّ)، {لَهُم} فرمود، این است که مقصودش پادشـاه یا زلیخا و یارانش بود. از این رو مـذکر را بر مؤنث غلبه داد. مصنف (ره) – } خداوند به یوسف علیه السلام الهام فرمود و او به پادشاه فرمود: از این کودک درون گهواره بپرس؛ چرا که او گواهی می دهد که این زن از من کام خواسـته است. بدین سان عزیز مصـر به کودک گفت و خداوند، آن کودک درون گهواره را برای یوسف علیه السلام به سخن آورد تا این که گفت: {اگر پیراهن او از جلو چاک خورده زن راست گفته و او از دروغگویان است. و اگر پیراهن او از پشت دریده شده زن دروغ گفته و او از راسـتگویان است.} چون عزیز مصـر دید که پیراهن یوسف علیه السلام از پشت چاک خورده است به زنش {گفت: بی شک این از نیرنگ شما [زنان] است که نیرنگ شمـا [زنـان] بزرگ است.} سـپس به یوسف علیه السـلام گفت: {ای یوسف از این [پیشامـد] روی بگردان و تو [ای زن] برای

گناه خود آمرزش بخواه که تو از خطاکاران بوده ای.}این خبر در مصر پیچید

ص: ۲۲۶

و زنان شروع به سخن گفتن درباره زن عزیز مصر و سرزنش و بدگویی کردن از او کردند. آیه {و [دسته ای از] زنان در شهر گفتند: زن عزیز از غلام خود کام خواسته است.} نیز به همین مطلب اشاره دارد. این خبر به گوش زن عزیز مصر رسید؛ از این رو به سوی هر یک از زنان سرشناس پیکی را فرستاد و آنان را در خانه خود گرد آورد و مجلسی را برای آنان ترتیب داد. او به هر کدام از آن زنان یک ترنج و یک چاقو داد و گفت: پوست بکنید. سپس به یوسف علیه السلام که در خانه بود، گفت: بر آنان درآی. وقتی نگاه آن زنان به او افتاد شروع به بریدن دست خود کردند و همان سخنی را گفتند که خداوند عزوجل حکایت فرموده است: {پس چون [همسر عزیز] از مکرشان اطلاع یافت نزد آنان [کسی] فرستاد و محفلی برایشان آماده ساخت} یعنی پرتقال داد { و به هر یک از آنان [میوه و] کاردی داد و [به یوسف] گفت بر آنان درآی پس چون [زنان] او را دیدند وی را بس شگرف یافتند}تا {این جز فرشته ای بزرگوار نیست.} زن عزیز مصر گفت: {این همان است که در باره او سرزنشم می کردید} یعنی درباره عشق من به او {آری من از او کام خواستم.} یعنی او را دعوت به این کار کردم. {و[لی] او خود را نگاه داشت.} یعنی امتناع ورزید. سپس زن عزیز مصر گفت: {و اگر آنچه را به او دستور می دهم نکند قطعا زندانی خواهد شد و حتما از خوارشدگان خواهد گردید.} یوسف علیه السلام در آن خانه - . در نسخه دیگری آمده است: در آن روز. جلوتر نیز چنین آمده است. -

روز را به شب نرسانید تا آن که هر یک از آنانی که او را دیده بودند برایش پیکی فرستاد و او را به خود دعوت می کرد. یوسف علیه السلام در آن خانه آزرده خاطر شد؛ از این رو عرض کرد: {پروردگارا، زندان برای من دوستداشتنی تر است از آنچه مرا به آن می خوانند و اگر نیرنگ آنان را از من بازنگردانی به سوی آنان خواهم گرایید و از [جمله] نادانان خواهم شد. پس پروردگارش [دعای] او را اجابت کرد و نیرنگ آنان را از او بگردانید.} یعنی حیله آنان را از او برگردانید. {به سوی آنان خواهم گرایید.} یعنی به سوی آنان متمایل می شوم. زن عزیز مصر دستور زندانی کردن او را داد؛ از این رو او را زندانی کردند - . تفسیر القمی ۳۱۸-۳۲۰ - .

**[ترجمه]

بیان

قال الطبرسی رحمه الله یسأل و یقال کیف قال یوسف السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ و لا یجوز أن یراد السجن الذی هو المکان و إن عنی السجن الذی هو المصدر فإن السجن معصیه کما أن ما دعونه إلیه معصیه فلا یجوز أن یریده فالجواب أنه لم یرد المحبه التی هی الإراده و إنما أراد أن ذلک أخف علی و أسهل و وجه

ص: ۲۲۷

۱- فی نسخه: و جعلن النساء.

۲- فی نسخه: و یعیرنها.

۳- فی نسخه: فجمعن.

۴- فی نسخه: فلما أن نظرن إلیه.

۵- فی نسخه: فی ذلک الیوم. و کذا فیما بعده.

۶- تفسیر القمّیّ: ۳۱۸- ۳۲۰. م.

آخر المعنی لو کان مما أرید لکان إرادتی له أشد و قیل إن معناه توطینی النفس علی السجن أحب إلی من توطینی النفس علی الزنا.

ثم قال فإن قیل ما معنی سؤال یوسف اللطف من الله و هو عالم بأن الله یعلمه لا محاله فالجواب أنه یجوز أن تتعلق المصلحه بالألطاف عند الدعاء المجدد و متی قیل کیف علم أنه لو لا اللطف لرکب الفاحشه و إذا وجد اللطف امتنع قلنا لما وجد فی نفسه من الشهوه و علم أنه لو لا لطف الله ارتکب القبیح و علم أن الله یعصم أنبیاءه بالألطاف و أن من لا یکون له لطف لا یبعثه الله نبیا (۱).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله می گوید: برخی می پرسند که چگونه یوسف علیه السلام فرمود: {زندان برای من دوستداشتنی تر است از آنچه مرا به آن می خوانند.}، در حالی که روا نیست مقصود او زندان که یک مکان است باشد. اگر مقصود، زندان به معنای خاستگاه باشد نیز روا نیست؛ زیرا زندانی کردن خود گناه است، همانطور که آنچه آن زنان او را بدان فرا می خواندند، گناه بود؛ بنابراین روا نیست که مقصودش زندان باشد؟ در پاسخ باید بگوییم که مقصود یوسف علیه السلام دوست داشتن به معنای خواست و اراده نبوده، بلکه تنها خواست بگوید که زندان برای من سبک تر و راحت تر از انجام این کار است. وجه

ص: ۲۲۷

دیگر این است که یعنی اگر زندانی شدن از جمله خواسته های من می بود آن را بیشتر می خواستم. برخی دیگر می گویند: عادت دادن نفس به زندان برایم دوستداشتنی تر از این است که آن را به زنا عادت دهم.

سپس طبرسی رحمه الله می گوید: اگر کسی بپرسد که چرا یوسف علیه السلام از خداوند خواست تا به او لطف کند، در حالی که می دانست خداوند ناگزیر از آن آگاهی دارد؟ در پاسخ می گوییم: رواست که منفعت به دلیل دعای مجدد به الطاف الهی ملحق شود. همچنین اگر کسی بپرسد که چگونه یوسف علیه السلام دانست که اگر لطف الهی شامل حالش نشود به زنا می افتد و اگر لطف الهی شاملش شود از آن امتناع می ورزد؟ پاسخ می دهیم که چون یوسف علیه السلام در خود احساس شهوت کرد دانست که اگر لطف خداوند نبود او مرتکب آن عمل زشت می شد. همچنین دانست که خداوند، پیامبرانش را به وسیله الطاف خود باز می دارد و کسی که لطف الهی شاملش نشود خداوند، او را به پیامبری بر نمی گزیند - . مجمع البیان ۵: ۲۳۱ - .

**[ترجمه]

«۴»

فس، تفسیر القمی وَ فِی رِوَایَهِ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِهِ ثُمَّ بَدا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما رَأَوُا الْآیاتِ لَیَسْجُنُنَّهُ حَتَّی حِینٍ فَالْآیَاتُ شَهَادَهُ الصَّبِیِّ وَ الْقَمِیصُ الْمُخَرَّقُ مِنْ دُبُرٍ وَ اسْتِبَاقُهُمَا الْبَابَ حَتَّی سَمِعَ مُجَاذَبَتَهَا إِیَّاهُ عَلَی الْبَابِ فَلَمَّا عَصَاهَا لَمْ تَزَلْ مُولَعَهً لِزَوْجِهَا حَتَّی حَبَسَهُ وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَیَانِ یَقُولُ عَبْدَانِ لِلْمَلِکِ- (۲)أَحَدُهُمَا خَبَّازُهُ وَ الْآخَرُ صَاحِبُ الشَّرَابِ وَ الَّذِی

كَذَبَ وَ لَمْ يَرَ الْمَنَامَ هُوَ الْخَبَّازُ (۳).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: ابو الجارود: امام باقر علیه السلام درباره تفسیر آیه {آنگاه پس از دیدن آن نشانه ها به نظرشان آمد که او را تا چندی به زندان افکنند.} می فرماید: آن نشانه ها عبارتند از: شهادت دادن آن کودک، پیراهن پاره شده از پشت سر و سبقت گرفتن یوسف علیه السلام و زن عزیز مصر به سوی در به طوری که عزیز مصر که دم در بود شنید که زنش یوسف علیه السلام را به سوی خود می کشاند. چون یوسف علیه السلام از زن عزیز مصر نافرمانی کرد او شوهرش را پیوسته تشویق کرد تا این که وی او را به زندان انداخت. {و دو جوان با او به زندان درآمدند.} حضرت فرمود: آن دو، بندگان پادشاه - . مقصود، پادشاه بزرگ است که ولید بن ریان نام داشت. سخن چینان او را آگاه ساخته بودند که مسئول غذا می خواهد او را مسموم سازد و آن دیگری که او را در این کار کمک کرده است. چنین گفته اند. مصنف (ره) -

بودند که یکی نانوای او و دیگری ساقی اش بود. آن کس که دروغ گفت و خواب ندیده بود، همان نانوا بود - . تفسیر القمی: ۳۲۰-۳۲۱ - .

**[ترجمه]

إیضاح

قال الطبرسی رحمه الله: كان یوسف علیه السلام لما دخل السجن قال لأهله إنی أعبر الرؤیا فقال أحد العبدین لصاحبه هلم فلنجربه فسألاه من غیر أن یكون رأیا شیئا عن ابن مسعود و قیل بل رأیا علی صحه و حقیقه و لكنهما كذبا فی الإنكار عن مجاهد و الجبائی و قیل إن المصلوب منهما كان كاذبا و الآخر صادقا عن أبی مجاز (۴)و رواه علی بن إبراهیم أیضا فی تفسیره عنهم علیهم السلام و المعنی قال أحدهما و هو الساقی رأیت أصل حبله (۵)علیها ثلاثه عناقید من عنب فجنیتها و عصرتها فی كأس الملك فسقیته إیاها

۱- مجمع البیان ۵ : ۲۳۱. م

۲- أی للملك الأكبر و اسمه الولید بن ریان، فنمی إلیه أن صاحب الطعام یرید أن یسمه، و الآخر ساعده علیه، كذا قیل. منه رحمه اللّه.

۳- تفسیر القمّیّ: ۳۲۰- ۳۲۱. م.

۴- هكذا فی النسخ: و الصحیح كما فی المصدر: أبی مجلز، و هو كمنبر كنیه لاحق بن حمید البصری التابعی.

۵- واحده الحبل: شجر العنب أو قضبانه.

و تقديره أعصر عنب خمر أی العنب الذی يكون عصيره خمرا فحذف المضاف قال الزجاج و ابن الأنباری و العرب تسمی الشی ء باسم ما يئول إليه إذا وضح المعنی و لم يلتبس يقولون فلان يطبخ الآجر و يطبخ الدبس و إنما يطبخ اللبن و العصير و قال قوم إن بعض العرب يسمون العنب خمرا حكی الأصمعی عن المعتمر بن سليمان أنه لقی أعرابيا و معه عنب فقال له ما معک قال خمر و هو قول الضحاک فيكون معناه أنی أعصر عنبا و روی فی قراءه عبد الله و أبی جميعا إِنِّی رَأَيْتُنِی أَعْصِرُ عِنَباً و قال صاحب الطعام إنی رأيت كأن فوق رأسی ثلاث سلال فيها الخبز و أنواع الأطعمه و سباع الطير تنهش منه (۱)و أما تعبير رؤيا الساقی فروی أنه قال أما العناقيد الثلاثه فإنها ثلاثه أيام تبقی فی السجن ثم يخرجک الملک فی اليوم الرابع و تعود إلی ما كنت عليه و أجری علی مالكه صفه الرب لأنه عبده فأضافه إليه كما يقال رب الدار و رب الضيعه و أما صاحب الطعام فروی أنه قال له بئسما رأيت أما السلال الثلاث فإنها ثلاثه أيام تبقی فی السجن ثم يخرجک الملک فيصلبک فتأكل الطير من رأسک فقال عند ذلک ما رأيت شيئا و كنت ألعب فقال يوسف قُضِیَ الْأَمْرُ الَّذِی فِيهِ تَسْتَفْتِيانِ أی فرغ من الأمر الذی تساءلان و تطلبان معرفته و ما قلته لكما فإنه نازل بكما و هو كائن لا محاله و فی هذا دلاله علی أنه كان يقول ذلک علی جهه الإخبار عن الغيب بما يوحی إليه لا كما يعبر أحدنا الرؤيا علی جهه التأويل انتهی. (۲)أقول لا يخفی أن ظاهر الآيات هو أنهما كانا رأيا فی المنام ما ذكره عليه السلام علی وجه التعبير فإن كان ما أورده علی بن إبراهيم خبرا كما فهمه رحمه الله فلتأويله وجه و إلا فلا (۳).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله می گويد: چون يوسف عليه السلام به زندان رفت به زندانيان ديگر فرمود: من تعبير خواب می كنم. يكی از آن بنده ها به دوستش گفت: بيا او را بيازماييم؛ از اين رو از او بی آن كه خوابی ببينند تعبير خواب پرسيدند. اين سخن از ابن مسعود روايت شده است. مجاهد و جبايی می گويند: بلكه آن دو به واقع خواب ديدند اما در انكار خود دروغ گفتند. ابو مجاز - . در تمامی نسخه ها اين طور آمده، اما درستش همان طور كه در منبع آمده، ابو مجلز بر وزن منبر است. ابو مجلز كنيه لاحق بن حميد بصری تابعی است. - می گويد: آن كسی كه به صليب كشيده شد دروغگو و ديگری راستگو بود. علی بن ابراهيم عليه السلام نيز در تفسير خود اين سخن را از ائمه عليهم السلام نقل می كند. معنای آيه اين است كه يكی از آن دو كه همان ساقی است به يوسف عليه السلام گفت: من در خواب بيخ درخت انگوری را ديدم كه رويش سه خوشه انگور بود. من آن انگور ها را چيدم و در جام پادشاه فشردم. سپس آن را به پادشاه نوشاندم.

ص: ۲۲۸

تقديرش اين است كه انگورِ شراب را می فشرم يعنی انگوری كه افشره اش تبديل به شراب می شود. بنابراين مضاف حذف شده است. زجاج و ابن انباری می گويند: عرب ها در صورتی كه معنا واضح و روشن باشد و ابهامی وجود نداشته باشد شیء را به نام آنچه بدان تبديل می شود می نامند. به طور مثال وقتی كسی خشت يا افشره را می پزد می گويند: فلانی آجر می پزد يا فلانی شيره می پزد. گروهی می گويند: برخی از عرب ها انگور را شراب می نامند. اصمعی از معتمر بن سليمان نقل می كند كه وی يک اعرابی را ديد كه انگور به همراه داشت. معتمر از او پرسيد: چه به همراه داری؟ آن مرد پاسخ داد: شراب است. نظر ضحاک نيز همين است. بنابراين معنای آيه اين است كه من انگور را می فشرم. همچنين اين آيه در قرائت عبد الله و أُبَیّ اين طور آمده است: {إِنِّی رَأَيْتُنِی أَعصِرُ عِنَباً} مسئول غذا گفت: من در خواب ديدم كه سه سبد پُر از نان و انواع غذا بالای سرم است و پرندگان وحشی از آن بر می كَنند. درباره تعبير خواب ساقی روايت شده است كه يوسف عليه السلام فرمود: تعبير آن سه خوشه انگور، سه روز زندانی شدنت است. سپس پادشاه در روز چهارم تو را از زندان بيرون می آورد و به

سر کارت باز می گرداند. یوسف علیه السلام برای مالک آن بنده صفت رَبّ آورد؛ زیرا او بنده مالکش بود؛ از این رو رَبّ را به او اضافه کرد. همان طور که می گویند: رَبُّ الدار (صاحب خانه) و رَبُّ الضَّیعَه (صاحب مِلک). درباره تعبیر خواب مسئول غذا روایت شده است که یوسف علیه السلام به او فرمود: بد چیزی دیده ای. تعبیر آن سه سبد این است که سه روز در زندان می مانی. سپس پادشاه، تو را از زندان بیرون می آورد و به صلیب می کشد و پرندگان از سر تو می خورند. مسئول غذا در این هنگام گفت: من خوابی ندیدم و داشتم تو را به بازی می گرفتم. یوسف علیه السلام فرمود: { امری که شما دو تن از من جویا شدید تحقق یافت.} یعنی امری که شما خواستار دانستن آن هستید و درباره آن می پرسید به پایان رسیده است و آنچه به شما گفته ام بر شما نازل می شود و ناگزیر به وجود می آید. این سخن یوسف علیه السلام دلالت می کند بر این که تعبیر خواب یوسف علیه السلام از باب خبر دادن از غیب به وسیله چیزی بود که به او وحی می شد، نه همان طور که برخی از ما از باب تأویل، تعبیر خواب می کند. سخن طبرسی رحمه الله به پایان رسید - . تفسیر القمی: **۲۳۲-۲۳۴** - .

می گویم: روشن است که ظاهر آیات دلالت دارد بر این که آن دو در خواب چیزی را دیده بودند که یوسف علیه السلام بر وجه تعبیر آن را بیان کرد. بنابراین اگر آنچه علی بن ابراهیم در کتاب خود آورده حدیث باشد همان طور که طبرسی رحمه الله فهمیده است بنابراین تأویل آن وجهی دارد وگرنه این طور نیست - . می توان هر دو موضوع را به وسیله آیه {امری که شما دو تن از من جویا شدید تحقق یافت.} و نیز موضوع دوم را به وسیله آیه {این از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است.} روشن ساخت. - .

**[ترجمه]

«۵»

فس، تفسیر القمی قَالَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ وَ وَکَّلَ الْمَلِکُ بِیُوسُفَ رَجُلَیْنِ یَحْفَظَانِهِ فَلَمَّا

ص: **۲۲۹**

۱- نهش اللحم: أخذه بمقدم أسنانه و نتفه.

۲- تفسیر القمّیّ: ۲۳۲- ۲۳۴. م.

۳- یمکن استظهار کلا الموضوعین عن قوله تعالی: «قُضِیَ الْأَمْرُ الَّذِی فِیهِ تَسْتَفْتِیانِ» و یستظهر الثانی أیضا من قوله: «ذلِکُما مِمَّا عَلَّمَنِی رَبِّی».

دَخَلَ السِّجْنَ قَالُوا لَهُ مَا صِنَاعَتُکَ قَالَ أَعْبُرُ الرُّؤْيَا فَرَأَى أَحَدُ الْمُوَکَّلِينَ فِي نَوْمِهِ کَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْصِرُ خَمْراً قَالَ يُوسُفُ تَخْرُجُ مِنَ السِّجْنِ وَ تَصِيرُ عَلَى شَرَابِ الْمَلِکِ وَ تَرْتَفِعُ مَنْزِلَتُکَ عِنْدَهُ وَ قَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزاً تَأْکُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ وَ لَمْ يَکُنْ رَأَى ذَلِکَ فَقَالَ لَهُ يُوسُفُ أَنْتَ يَقْتُلُکَ الْمَلِکُ وَ يَصْلِبُکَ وَ تَأْکُلُ الطَّيْرُ مِنْ دِمَاغِکَ فَجَحَدَ الرَّجُلُ وَ قَالَ إِنِّي لَمْ أَرَ ذَلِکَ فَقَالَ يُوسُفُ کَمَا حَکَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يا صاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُکُما فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْراً وَ أَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْکُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيانِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ إِنَّا نَراکَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ قَالَ کَانَ يَقُومُ عَلَى الْمَرِيضِ وَ يَلْتَمِسُ الْمُحْتَاجَ وَ يُوَسِّعُ عَلَى الْمَحْبُوسِ (۱)فَلَمَّا أَرَادَ مَنْ رَأَى فِي نَوْمِهِ أَنْ يَعْصِرَ خَمْراً الْخُرُوجَ مِنَ الْحَبْسِ قَالَ لَهُ يُوسُفُ اذْکُرْنِي عِنْدَ رَبِّکَ فَکَانَ کَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَنْساهُ الشَّيْطانُ ذِکْرَ رَبِّهِ (۲).

أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عُمَرَ (۳)عَنْ شُعَيْبٍ الْعَقَرْقُوفِيِّ (۴)عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ يُوسُفَ أَتَاهُ جَبْرَئِيلُ عليه السلام فَقَالَ لَهُ يَا يُوسُفُ إِنَّ رَبَّ الْعَالَمِينَ يُقْرِئُکَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَکَ مَنْ جَعَلَکَ أَحْسَنَ خَلْقِهِ قَالَ فَصَاحَ وَ وَضَعَ خَدَّهُ عَلَى الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ أَنْتَ يَا رَبِّ ثُمَّ قَالَ لَهُ وَ يَقُولُ لَکَ مَنْ حَبَّبَکَ إِلَى أَبِيکَ دُونَ إِخْوَتِکَ قَالَ

۱- و قيل: أى ممن يحسن تأويل الرؤيا. منه رحمه اللّه.

۲- قوله: «لا يَأْتِيكُما طَعامٌ تُرْزَقانِهِ» أى فى المنام. قوله تعالى: «فَأَنْساهُ الشَّيْطانُ ذِكْرَ رَبِّهِ» أى أنسى الشيطان الساقى ذكر يوسف عند الملك؛ و قيل: أنسى يوسف ذكر اللّه فى تلك الحال حتّى استغاث بمخلوق، و هو مخالف للاخبار. و قال الطبرسیّ رحمه اللّه: و اختلف فى البضع فقال بعضهم: ما بين الثلاث الى الخمس، و قيل: الى السبع، و قيل: إلى التسع، و أكثر المفسرين على ان البضع فى الآيه سبع سنين. و قال الكلبى: هذا السبع سوى الخمسه التى كانت قبل ذلك. منه رحمه اللّه.

۳- فى بعض النسخ: إسماعيل عمرو، و لعله إسماعيل بن عمر بن أبان الكلبى.

۴- فى بعض النسخ: العقرقوقى و هو غلط، و العقرقوفى بفتح العين و القاف و سكون الراء و ضم القاف الثانيه و سكون الواو نسبه الى عقرقوف: قريه قديمه بالقرب من بغداد.

فَصَاحَ وَ وَضَعَ خَدَّهُ عَلَى الْأَرْضِ وَ قَالَ أَنْتَ يَا رَبِّ قَالَ وَ يَقُولُ لَکَ مَنْ أَخْرَجَکَ مِنَ الْجُبِّ بَعْدَ أَنْ طُرِحْتَ فِيهَا وَ أَيْقَنْتَ بِالْهَلَکَةِ قَالَ فَصَاحَ وَ وَضَعَ خَدَّهُ عَلَى الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ أَنْتَ يَا رَبِّ قَالَ فَإِنَّ رَبَّکَ قَدْ جَعَلَ لَکَ عُقُوبَةً فِي اسْتِغَاثَتِکَ (۱)بِغَيْرِهِ فَالْبَثْ (۲)فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ قَالَ فَلَمَّا انْقَضَتِ الْمُدَّةُ وَ أَذِنَ اللَّهُ لَهُ فِي دُعَاءِ الْفَرَجِ وَضَعَ خَدَّهُ عَلَى الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ ذُنُوبِي قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِي عِنْدَكَ فَإِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْکَ بِوَجْهِ آبَائِيَ الصَّالِحِينَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ فَفَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ أَ نَدْعُو نَحْنُ بِهَذَا الدُّعَاءِ فَقَالَ ادْعُ بِمِثْلِهِ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ ذُنُوبِي قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِي عِنْدَکَ فَإِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْکَ بِنَبِيِّکَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام (۳).

شی، تفسير العياشی عن العقرقوفی مثله (۴)

**[ترجمه]تفسير علی بن ابراهيم: علی بن ابراهيم می گويد: پادشاه، دو مرد را مأمور كرد تا مراقب يوسف عليه السلام باشند.

ص: ۲۲۹

چون يوسف عليه السلام به زندان افتاد، آنان از او پرسيدند: حرفه تو چيست؟ يوسف عليه السلام پاسخ داد: من تعبير خواب می كنم. يكی از آن دو مرد در خواب همان چيزی را ديد كه خداوند حكايت می كند: {[انگور برای] شراب می فشارم.} يوسف عليه السلام فرمود: تو از زندان آزاد می شوی و ساقی پادشاه می گردی و جايگاه والاتری نزد او می يابی. ديگری كه خوابی نديده بود گفت: {من خود را [به خواب] ديدم كه بر روی سرم نان می برم و پرندگان از آن می خورند.} يوسف عليه السلام فرمود: پادشاه تو را می كشد و به صليب می كشد و پرندگان از مغز تو می خورند. از اين رو آن مرد، خواب ديدنش را انكار كرد و گفت: من آن خواب را نديده ام. يوسف عليه السلام همان طور كه خداوند حكايت می كند، فرمود: {ای دو رفيق زندانيم، اما يكی از شما به آقای خود باده می نوشاند و اما ديگری به دار آويخته می شود و پرندگان از [مغز] سرش می خورند. امری كه شما دو تن از من جويا شديد تحقق يافت.}

امام صادق عليه السلام درباره تفسير آيه {ما تو را از نيكوكاران می بينيم.} فرمود: يوسف عليه السلام به بيمار رسيدگی می كرد، حالِ نيازمند را جويا می شد و نسبت به زندانی سخاوت می ورزيد - . برخی نيز می گويند: يعنی تو را از كسانی می بينيم كه خوب تعبير خواب می داند. مصنف (ره) - . چون آن مرد كه در خواب ديده بود كه انگور را برای شراب می فشارد خواست آزاد شود يوسف عليه السلام به او فرمود: {مرا

نزد آقای خود به ياد آور.} اما همان طور كه خداوند عزوجل حكايت می كند: {و[لی] شيطان يادآوری به آقايش را از ياد او برد.} - .{غذايی را كه روزی شماست برای شما نمی آورند.} يعنی در خواب. {و[لی] شيطان يادآوری به آقايش را از ياد او برد.} يعنی شيطان از ياد آن ساقی برد كه يوسف عليه السلام را نزد آقايش يادآوری كند.} برخی نيز می گويند كه شيطان در آن لحظه از ياد يوسف عليه السلام برد كه خدا را ياد كند به طوری كه از يک مخلوق كمک خواست. اين نظر با احاديث همخوانی ندارد.

طبرسی (ره) می گويد: درباره معنای كلمه {بِضع} اختلاف نظر وجود دارد. برخی آن را ما بين سه تا پنج، برخی ديگر آن را

ما بین سه تا هفت و برخی آن را ما بین سه تا نه می داننـد. بیشتر مفسـران بر این نظرند که مقصود از {بِضع} در این آیه هفت سال است. کلبی می گوید: این هفت سال غیر از آن پنج سالی است که پیش از آن در زندان گذرانید. مصنف (ره) -

امام صادق علیه اسـلام می‌فرماید: جبرئیل نزد یوسف علیه السـلام آمد و به او فرمود: ای یوسف، پروردگار جهانیان به تو سلام می رساند و می پرسد: چه کسی تو را زیباترین خلقش گردانید؟ حضرت فرمود: یوسف علیه السلام فریادی کشید و گونه اش را روی زمین گذاشت. سـپس پاسخ داد: تو ای پروردگار من. جبرئیل فرمود: پروردگار جهانیان می پرسد: چه کسـی تو را نزد پدرت از دیگر برادرانت دوستداشتنی تر ساخت؟ حضرت فرمود:

ص: ۲۳۰

یوسـف علیـه السـلام فریـادی کشـید و گـونه اش را روی زمیـن گـذاشت و پاسـخ داد: تـو ای پروردگـار من. جبرئیـل فرمـود: پروردگـار جهانیـان می پرسـد: چـه کسـی تـو را پس از آن کـه در چـاه انداختنـد و یقین به مرگ داشـتی از آن بیرون آورد؟ حضـرت فرمود: یوسف علیه السـلام فریادی کشـید و گونه اش را روی زمین گـذاشت. سـپس پاسخ داد: تو ای پروردگار من. جبرئیـل فرمود: بنـابراین از آن جـا که از دیگری طلب یـاری کرده ای خداونـد تو را مجـازات کرده است؛ از این رو بایـد چند سالی در زندان بمانی - . در نسخه دیگری آمده است: از این رو چند سالی در زندان ماند. - .

حضرت فرمود: چون آن مدت گذشت و خداوند به یوسف علیه السلام اذن داد تا درخواست گشایش در کارش کند او گونه اش را روی زمین نهـاد. سپس عرض کرد: خـدایا، اگر گناهـانم باعث شـده است تا آبرویم را نزد تو از دست دهم من با آبرو پـدران درسـتکارم ابراهیم، اسـماعیل، اسـحاق و یعقوب علیهم السـلام به تو روی می آورم. بـدین سان خداونـد گره از کار او گشود. راوی می گویـد: از حضـرت پرسـیدم: جانم به فـدایتان باد، آیا ما نیز با این دعا، دعا کنیم؟ حضـرت پاسـخ داد: باید باماننـد این دعا کنی: خـدایا، اگر گناهانم باعث شـده انـد تا آبرویم را نزد تو از دست دهم من با آبروی پیامبر رحمت حضـرت محمد صـلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن، حسـین و ائمه دیگر علیهم السـلام به تو روی می آورم - . تفسیر القمی: ۳۲۱-۳۲۲ - .

تفسیر العیاشی: در این تفسیر نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

بیان

قـال الطبرسـی قـدس الله روحه بعـد نقل أمثال هـذه الروایه و القول فی ذلک أن الاسـتعانه بالعباد فی دفع المضار و التخلص من المکـاره جائز غیر منکر و لا قبیـح بل ربما یجب و کان نبیا یسـتعین فیما ینوبه بالمهاجرین و الأنصار و غیرهم و لو کان قبیحا لم یفعله فلو صـحت هـذه الروایـات فإنمـا عوتب علیه السـلام علی ترک عادته الجمیله فی الصبر و التوکل علی الله سـبحانه فی کل أموره دون غیره وقتا ما و ابتلاء و تشدیـدا و إنما کان یکون قبیحا لو ترک التوکل علی الله سـبحانه و اقتصـر علی غیره و فی هذا ترغیب فی الاعتصام بالله و الاستعانه به دون غیره فی الشدائد و إن جاز أیضا أن یستعان بغیره انتهی. (۵)أقول ما ذکره رحمه الله

من کون هذه الاستعانه جائزه غیر محرمه لا ریب فیه و أما مقایستها باستعانه الرسول صلی الله علیه و آله بالمهاجرین و الأنصار فقیاس مع الفارق إذ ما کان بأمر الله لابتلاء الخلق و تکلیفهم لیس من هذا الباب.

۱- فی نسخه: فی استعانتک.

۲- فی نسخه: فلبث.

۳- تفسیر القمّیّ: ۳۲۱- ۳۲۲. م.

۴- مخطوط. م.

۵- مجمع البیان ۵: ۲۳۵. م.

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله پس از نقل چنین روایاتی می گوید: در این باره باید بگوییم که یاری خواستن از بندگان در دفع ضرر و رهایی از امر ناپسند جایز است و زشتی و قبحی ندارد، بلکه گاه واجب است. پیامبر ما صلی الله علیه و آله نیز در گرفتاری ها از مهاجرین، انصار و دیگران یاری می طلبید و اگر این کار زشت می بود این کار را نباید می کرد. بنابراین در صورت درست بودن این احادیث باید این گونه توجیه کنیم که یوسف علیه السلام به دلیل ترک عادت زیبای خود در شکیبایی ورزیدن و توکل کردن تنها بر خداوند سبحان در همه امور در تمام زمآنها و به دلیل آزمایش و سختی سرزنش شد و این کار او زمانی زشت و قبیح به شمار می آمد که وی توکل بر خداوند سبحان را ترک می گفت و تنها به غیر او بسنده می کرد. این سرزنش به توسل جستن به خداوند و تنها یاری جستن از او در سختی ها تشویق می کند، هر چند جایز است از دیگران نیز یاری جست. سخن طبرسی به پایان رسید - . مجمع البیان ۵: ۲۳۵ - .

می گویم: سخن طبرسی رحمه الله درباره این که این یاری جستن جایز است بی شک درست است. اما مقایسه کردن آن با یاری جستن پیامبر صلی الله علیه و آله از مهاجرین و انصار قیاس مع الفارق است؛ زیرا یاری طلبیدنی که به دستور خداوند و برای امتحان و مکلف کردن مردم می باشد از این باب نیست.

ص: ۲۳۱

**[ترجمه]

«۶»

فس، تفسیر القمی قَالَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ثُمَّ إِنَّ الْمَلِکَ رَأَی رُؤْیَا فَقَالَ لِوُزَرَائِهِ (۱)إِنِّی رَأَیْتُ فِی نَوْمِی سَبْعَ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ أَیْ مَهَازِیلُ وَ رَأَیْتُ سَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ وَ قَرَأَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام سَبْعَ سَنَابِلَ خُضْرٍ ثُمَّ قَالَ یا أَیُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِی فِی رُءْیایَ إِنْ کُنْتُمْ لِلرُّءْیا تَعْبُرُونَ فَلَمْ یَعْرِفُوا تَأْوِیلَ ذَلِکَ فَذَکَرَ الَّذِی کَانَ

ص: ۲۳۲

۱- قال الکلبی: ان رسول الملک جاءه فقال له: قم فان الملک یدعوک و ألق ثیاب السجن عنک و البس ثیابا جددا، فأقبل یوسف و تنظف من درن السجن و لبس ثیابه و أتی الملک و هو یومئذ ابن ثلاثین سنه، فلما رآه الملک شابا حدث السن قال: یا غلام هذا تأویل رؤیای و لم تعلم السحره و الکهنه؟ قال: نعم فأقعده قدامه و قص علیه رؤیاه و رأی أن یوسف لما خرج من السجن دعا لاهله و قال: اللّهمّ اعطف علیهم بقلوب الأخیار و لا تعم عنهم الاخبار، فلذلک تکون أصحاب السجن أعرف الناس فی الاخبار فی کل بلده، و کتب علی باب السجن: هذا قبور الاحیاء، و بیت الاحزان، و محزنه الاصدقاء و شماته الاعداء. قال وهب: و لما وقف بباب الملک قال: «حسبی ربی من دنیای» إلی آخر ما سیأتی بروایه الثعلبی من قوله: فاشتعلت فیهن النار و احرقتهن و صرن سودا متغیرات فهذا آخر ما رأیت من الرؤیا ثمّ انتبهت من نومک مذعورا، فقال الملک: و اللّه ما شأن هذه الرؤیا بأعجب ما سمعته منک، فما تری فی رؤیای أیها الصدیق؟ فقال یوسف: أری أن تجمع الطعام و تزرع زرعا کثیرا فی هذه السنین المخصبه و تبنی الاهراء و الخزائن فتجمع الطعام فیها بقصبه و سنبله لیکون قصبه و سنبله علفا للدواب، و تأمر الناس

فیرفعون من طعامهم الخمس فیکفیک من الطعام الذی جمعته لاهل مصر و من حولها، و یأتیک الخلق من النواحی فیما ترون منک بحکمک، و یجتمع عندک من الکنوز ما لم یجتمع لاحد، فقال الملک: و من لی بهذا و من یجمعه و یبیعه و یکفی الشغل فیه؟ فعند ذلک قال: «اجْعَلْنِی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ» أی ارضک حافظا و والیا فانی حفیظ أحفظه من الخیانه علیم بمن یستحق و من لا یستحق، و قیل: حفیظ للحساب، عالم بالالسن. منه طاب اللّه ثراه. قال الطبرسیّ أی الولید و العزیز وزیره «یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ» أی مهازیل قد خلت السمان فی بطون المهازیل حتّی لم أر منهن شیئا «وَ أُخَرَ یابِساتٍ» قد استحصدت فالتوت الیابسات علی الخضر حتّی غلبن علیها «یا أَیُّهَا الْمَلَأُ» أی الاشراف، و قیل: جمع السحره و الکهنه و قص رؤیاه علیهم «قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ» أی أباطیل أحلام، أو تخالیطها، أی منامات کاذبه لا یصحّ تأویلها «وَ ما نَحْنُ بِتَأْوِیلِ الْأَحْلامِ» أی التی هذه صفتها «وَ ادَّکَرَ بَعْدَ أُمَّهٍ» أی تذکر بعد حین من الدهر و زمان طویل «فَأَرْسِلُونِ» أی أرسلونی الی من عنده علم «لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُونَ» أی تأویلها أو مکانک و فضلک «إِلَّا قَلِیلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ» أی تحرزون و تدخرون لبذر الزراعه انتهی. و اعلم أن اسم الملک مختلف فی الکتب ففی بعض مواضع تفسیری الطبرسیّ و الثعلبی الولید ابن الریان، و فی بعضها الریان بن الولید و لذا اختلف ذکره فی کتابنا، و الظاهر: الریان بن الولید لاتفاق سائر الکتب علیه. منه رحمه اللّه. قلت: ذکر البغدادیّ فی المحبر ص ۴۶۶ الفراعنه و قال: الثانی الریان بن الولید بن لیث ابن فاران بن عمرو بن عملیق بن یلمع و هو فرعون یوسف.

عَلَى رَأْسِ الْمَلِكِ رُؤْيَاهُ الَّتِي رَآهَا وَ ذَكَرَ يُوسُفَ بَعْدَ سَبْعِ سِنِينَ وَ هُوَ قَوْلُهُ وَ قالَ الَّذِي نَجا مِنْهُما وَ ادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَيْ بَعْدَ حِينٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ فَجَاءَ إِلَى يُوسُفَ فَقَالَ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنا فِي سَبْعِ بَقَراتٍ سِمانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعِ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ يابِساتٍ فَقَالَ يُوسُفُ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَباً أَيْ وَلْياً (۱)فَما حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ أَيْ لَا تَدُوسُوهُ فَإِنَّهُ يَفْسُدُ (۲)فِي طُولِ سَبْعِ سِنِينَ فَإِذَا كَانَ فِي سُنْبُلِهِ لَا يَفْسُدُ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذلِكَ سَبْعٌ شِدادٌ يَأْكُلْنَ ما قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ أَيْ سَبْعَ سِنِينَ مَجَاعَةٌ شَدِيدَةٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ فِي سَبْعِ سِنِينَ الْمَاضِيَةِ (۳)وَ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام إِنَّمَا نَزَلَ مَا قَرَّبْتُمْ لَهُنَّ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذلِكَ عامٌ فِيهِ يُغاثُ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعْصِرُونَ أَيْ يُمْطَرُونَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَرَأَ رَجُلٌ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذلِكَ عامٌ فِيهِ يُغاثُ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعْصِرُونَ فَقَالَ وَيْحَكَ أَيَّ شَيْءٍ يَعْصِرُونَ أَ يَعْصِرُ الْخَمْرَ قَالَ الرَّجُلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ أَقْرَؤُهَا فَقَالَ إِنَّمَا نَزَلَتْ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَ فِيهِ يُعْصَرُونَ أَيْ يُمْطَرُونَ بَعْدَ سِنِي الْمَجَاعَةِ وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ وَ أَنْزَلْنا مِنَ الْمُعْصِراتِ ماءً ثَجَّاجاً (۴).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: علی بن ابراهیم می گوید: سپس پادشاه، خواب دید. او به وزیران خود گفت - . کلبی می گوید: پیک پادشاه نزد یوسف علیه السلام آمد و به او گفت: برخیز که پادشاه تو را فراخوانده است و لباس زندان از تن درآور و لباس های نویی بپوش. یوسف علیه السلام روی آورد و خود را از آلودگی زندان نظافت کرد. لباس هایش را پوشید و نزد پادشاه آمد. او در این هنگام سی سال داشت. چون پادشاه او را که جوانی زیبا رو بود، دید، گفت: ای جوان، آیا این، تعبیر خواب من است در حالی که ساحران و کاهنان از دانستن آن درمانده اند؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: آری. پادشاه، او را روبروی خود نشاند و خوابش را برای او تعریف کرد و دید که یوسف علیه السلام چون از زندان بیرون آمد برای زندانیان دیگر دعا فرمود و عرض کرد: خدایا دل های برگزیدگان را متمایل ساز و چشم آنان را به اخبار بینا ساز. از این رو زندانیان بهتر از مردم دیگر درون شهر ها از اخبار آگاه بودند. یوسف علیه السلام روی در زندان نوشت: این، گور زندگان، غمخانه دوستان و شماتت دشمنان است.

وهب می گوید: چون یوسف علیه السلام دم در پادشاه ایستاد فرمود: پروردگارم مرا از دنیایم کفایت می کند. تا آخر روایت ثعلبی که جلوتر خواهد آمد و در آن به نقل از یوسف علیه السلام آمده است که فرمود: آن ها آتش گرفتند و تو آن ها را آتش زدی و آن ها سیاه و دگرگون شدند. این آخرین چیزی بود که تو در خواب دیدی. سپس پریشان از خوابت پریدی. پادشاه گفت: به خدا سوگند، امر این خواب عجیب تر از آن چه از تو شنیدم نیست. ای دوست، نظرت درباره خوابم چیست؟ یوسف علیه السلام فرمود: به نظر من در این هفت سال حاصلخیز غذا گرد می آورید و بسیار کِشت می کنید. سیلوها و انبارها می سازید و غذا را در آن با نِی و خوشه اش گرد می آوری تا نِی و خوشه اش علفی برای چهارپایان باشد. به مردم دستور می دهید تا یک پنجم غذایشان را تقدیم کنند. بدین سان غذایی که گرد آورده ای اهالی مصر و اطراف آن را کفایت می کند. مردم از اطراف نزد تو می آیند و به حکم تو برایت خوار و بار می آورند. گنج هایی نزد تو گرد هم می آید که تا به حال نزد کسی گرد هم نیامده است. پادشاه گفت:

چه کسی را به این کار گمارم و چه کسی آن را گرد هم می آورد و می فروشد و این شغل را بر عهده می گیرد؟ یوسف علیه السلام در این هنگام فرمود: مرا محافظ و والی خزانه های زمین قرار بده. یعنی مرا محافظ و والی خزانه های زمینت قرار بده؛ چرا که من محافظی هستم که آن را از خیانت حفظ می کنم و به افراد مستحق و غیر مستحق آگاهم. برخی نیز روایت کرده

انـد که او فرمود: من محافظ حساب و دانا به زبان ها هستم. مصـنف (ره) طبرسـی می گوید: مقصود از پادشاه، ولید است که عزیز، وزیر او بود. {هفت [گـاو] لاـغر آنهـا را می خورنـد.} عِجـاف به معنای لاغر است. آن گاوهای فربه در شـکم گاو های لاـغر وارد شدنـد به طوری که اثری از آن هـا بـاقی نمانـد و هیـچ یـک از آن هـا را دیگر ندیـدم. {و [هفت خوشه] خشـکیده دیگر} که چیـده شـد و بر هفت خوشه سبز دیگر درپیچیـد تـا این که بر آن هـا غلبه یافت. {ای سـران قوم} یعنی ای بزرگان. برخی نیز معتقدنـد که یعنی ای جمـاعت سـاحران و کاهنان که پادشاه، خواب خود را برای آنان تعریف کرد. {گفتنـد: خواب هـایی است پریشـان} یعنی خواب هـایی باطـل یـا آمیخته با باطل است. به عبارت دیگر خواب هایی دروغین است که تعبیرش درست نمی باشد. {و ما به تعبیر خواب های آشفته} یعنی این خواب هایی که تعریف کردی. {و پس از چندی [یوسف را] به خاطر آورده بود.} یعنی پس از گذشت مدتی طولانی به یاد آورده بود. {مرا به [زندان] بفرستید.} یعنی مرا نزد کسی بفرستید که از تعـبیر آن آگـاهی دارد. {شایـد آنـان [تعبیرش را] بداننـد.} یعنی تعبیر آن خواب یـا جایگـاه و برتری تو را بداننـد. {جز اندکی را که ذخیره می کنید.} یعنی اندکی که به عنوان بذر زراعت نگاه می دارید و ذخیره می کنید. سـخن طبرسـی (ره) به پایان رسید.

بـدان که درباره نام پادشاه در کتاب ها اختلاف نظر وجود دارد. نام او در برخی از صـفحات تفسـیر طبرسـی و ثعلبی، ولید بن ریان و در برخی دیگر ریان بن ولیـد آمـده است؛ از این رو نامش در کتاب ما نیز به صورت های گوناگون آمـد. ظاهراً نام او ریان بن ولید است؛ چرا که سایر کتاب ها بر آن اتفاق نظر دارند. مصنف (ره)

می گویم: بغـدادی در محبر ص ۴۶۶ نام فراعنه را بر شـمرده است و می گویـد: دومین فرعون، ریان بن ولیـد بن لیث بن فاران بن عمرو بن عمیلق بن یلمع نام داشت که همان فرعون یوسف است. -: من در خواب دیدم که هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را می خورنـد. همچنین هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک را دیـدم. امام صادق علیه السـلام آیه را این طور قرائت فرموده است: {سَبعَ سَنابِلَ خُضرٍ}. سپس پادشاه گفت: {ای سران قوم، اگر خواب تعبیر می کنید در باره خواب من به من نظر دهید.} اما آنان تعبیر آن را نمی دانستند. آن کسی که در

ص: ۲۳۲

بالاـی سر پادشـاه بود خواب خود و یوسف علیه السـلام را پس از هفت سـال به یـاد آورد. آیه ذیـل نیز به همین مطلب اشـاره دارد: {و آن کس از آن دو [زنـدانی] که نجـات یـافته و پس از چنـدی [یوسـف را] به خـاطر آورده بود گفت:} یعنی پس از گـذشت مـدتی {مرا به [زنـدان] بفرستیـد تـا شـما را از تعبیر آن خبر دهم.} او نزد یوسف علیه السـلام آمـد و گفت: {ای مرد راستگوی، در بـاره [این خـواب که] هفت گـاو فربه هفت [گـاو] لاـغر آنهـا را می خورنـد و هفت خـوشه سبز و [هفتخـوشه] خشـکیده دیگر بـه مـا نظر ده.} یوسـف علیـه السـلام فرمـود: {هفتسـال پی در پی می کاریـد} یعنی پشت سـر هم {و آنچه را درویدیـد جز انـدکی را که می خورید در خوشه اش واگذارید.} یعنی آن را نکوبید؛ زیرا کوبیدن و جدا کردن آن از خوشـه باعث می شود تا در طول هفت سال فاسـد شود. اما اگر در خوشه بمانـد فاسد نمی شود. {آنگاه پس از آن هفت سال سـخت می آیـد که آنچه را برای آن [سال ها] از پیش نهاده اید همه را خواهند خورد.} یعنی هفت سال قحطی شدید خواهد آمد که آنچه در هفت سـال گذشـته برای آن سـال ها از پیش نهاده ایـد را خواهنـد خورد. امام صادق علیه السـلام فرمود: این آیه این

طور نازل شده است: {ما قَرَّبتُم لَهُنَّ} (آن چه برای آن سال ها نزدیک کرده اید.) {آنگاه پس از آن سالی فرا می رسد که به مردم در آن [سال] باران می رسد و در آن آب میوه می گیرند.} یعنی باران بر آنان باریده می شود. امام صادق علیه السلام فرمود: مردی این آیه را برای امام علی علیه السلام این طور قرائت کرد: {ثُمَّ يَأتى مِن بَعدِ ذلِكَ عامٌ فيهِ يُغاثُ الناسُ وَفيهِ يَعصِرونَ} امام علی علیه السلام فرمود: وای بر تو آب چه چیز را می گیرند؟ آیا شراب می گیرند؟ آن مرد به حضرت عرض کرد: چگونه باید آن را قرائت کنم؟ حضرت فرمود: آیه این طور نازل شده است: {عامٌ فيهِ يُغاثُ الناسُ وَفيهِ يُعصَرونَ} یعنی پس از گذشت سال های خشکسالی بر آنان باران می بارد. آیه {و از ابرهای متراکم آبی ریزان فرود آوردیم.} نیز دلیلی بر این سخن است - . تفسیر القمی: ۳۲۲-۳۲۳ - .

**[ترجمه]

توضیح

قوله تعالی دَأَباً قال البیضاوی أی علی عادتکم المستمره. (۵)

و قال الطبرسی رحمه الله: أی فازرعوا سبع سنین متوالیه عن ابن عباس أی زراعه

ص: ۲۳۳

۱- فی المصدر: أی متوالیه.

۲- فی نسخه: فانه ینفسد.

۳- فی نسخه: فی السبع السنین الماضیه.

۴- تفسیر القمّیّ: ۳۲۲- ۳۲۳. م.

۵- أنوار التنزیل ۱: ۲۳۲. م.

متواليه فی هذه السنین علی عادتکم فی الزراعه سائر السنین و قیل دَأَباً أی بجد و اجتهاد فی الزراعه انتهی و قوله تعالی یَأْکُلْنَ أی یأکل أهلهن و الإسناد مجازی (۱)

قَالَ الطَّبْرِسِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَرَأَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیهما السلام وَ سَبْعَ سَنَابِلَ وَ قَرَأَ أَیْضاً مَا قَرَّبْتُمْ لَهُنَّ.

و قرأ هو و الأعرج و عیسی بن عمر وَ فِیهِ یُعْصَرُونَ (۲)بیاء مضمومه و صاد مفتوحه ثم قال فی بیان هذه القراءه یجوز أن یکون من العصره و العصر المنجاه و یجوز أن یکون من عصرت السحابه ماءها علیهم ثم ذکر ما أورده علی بن إبراهیم (۳).

أقول لعل المعنی الأول ذکره مع قطع النظر عن الخبر و قال البیضاوی فِیهِ یُغاثُ النَّاسُ یمطرون من الغیث أو یغاثون من القحط من الغوث وَ فِیهِ یَعْصِرُونَ ما یعصر کالعنب و الزیتون لکثره الثمار و قیل یحلبون الضروع و قرئ علی بناء المفعول من عصره إذا أنجاه و یحتمل أن یکون المبنی للفاعل منه أی یغیثهم الله و یغیث بعضهم بعضا أو من أعصرت السحابه علیهم فعدی بنزع الخافض أو بتضمینه معنی المطر (۴).

**[ترجمه]بیضاوی در تفسیر آیه {پی در پی} می گوید: یعنی بر عادت همیشگی تان - . انوار التنزیل ۱: ۲۳۲ - .

طبرسی رحمه الله می گوید: ابن عباس در تفسیر آن می گوید که یعنی

هفت سال پی در پی بکارید، به عبارت دیگر یعنی در این سال ها نیز به همان منوال که در سایر سال ها می کاشتید، بکارید. برخی نیز می گویند که یعنی با تلاش و کوشش بکارید. نقل سخن دیگران به پایان رسید. { خواهند خورد.} یعنی کسانی که در آن سال ها هستند خواهند خورد و اِسناد خوردن به سال ها از باب مجاز است - . مجمع البیان ۵: ۲۳۸ - .

طبرسی رحمه الله می گوید: امام صادق علیه السلام {وَسَبعَ سَنابِلَ} و نیز {ما قَرَّبتُم لَهُنَّ} قرائت فرموده است. همچنین حضرت، اعرج و عیسی بن عمر {وَفیهِ یُعصَرونَ} - . همان طور که پیشتر آمد امام علی علیه السلام نیز این آیه را این طور قرائت فرموده است. - به یاء مضموم و صاد مفتوح قرائت کرده اند. سپس طبرسی در تبیین این قرائت می گوید: یُعصَرونَ می تواند از عُصرَه به معنای پناه و نجات و یا از عَصَرَتِ السَّحابَهُ ماءَها عَلَیهِم (ابر، آبش را بر آنان فشرد.) باشد. سپس طبرسی سخنان احادیثی که علی بن ابراهیم آورده است را نقل می کند - . مجمع البیان ۵: ۲۳۶ - .

می گویم: شاید معنای اولی که او آورده است به صرف نظر از حدیث باشد. بیضاوی می گوید: اگر {فیهِ یُغاثُ الناسُ} از غَیث باشد یعنی باران بر مردم بارانیده می شود و اگر از غَوث باشد یعنی مردم از دست خشکسالی یاری داده می شوند. مقصود از {وَفیهِ یَعصِرُونَ} چیز هایی مانند انگور و زیتون است که به دلیل میوه های زیادشان آب آنها را می گیرند. برخی نیز منظور آیه را دوشیدن شیر می دانند. فعل درون آیه به صورت مفعول نیز قرائت شده است که از عَصَرَهُ به معنای او را نجات داد، است. همچنین به صورت فاعل نیز احتمال دارد که به معنای این که خداوند بر آنان باران می بارانند و به یکدیگر کمک می کنند یا از أَعصَرَتِ السَّحابَهُ عَلَیهِم (ابر بر آنان بارید.} و متعدی به نزع خافض یا متضمن معنای باران باشد - . انوار

التنزيل ۱: ۲۳۲ - .

**[ترجمه]

«۷»

فس، تفسير القمی فَرَجَعَ الرَّجُلُ إِلَى الْمَلِكِ فَأَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ يُوسُفُ فَ قالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ ارْجِعْ إِلى رَبِّكَ يَعْنِي إِلَى الْمَلِكِ فَسْئَلْهُ ما بالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ (۵)فَجَمَعَ الْمَلِكُ النِّسْوَةَ فَقَالَ لَهُنَّ ما خَطْبُكُنَّ إِذْ راوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما عَلِمْنا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ذلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَ أَنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي كَيْدَ الْخائِنِينَ أَيْ لَا أَكْذِبُ عَلَيْهِ الْآنَ كَمَا كَذَبْتُ عَلَيْهِ مِنْ قَبْلُ ثُمَّ قَالَتْ

۱- مجمع البيان ۵: ۲۳۸. م.

۲- و ذلك قراءه علیّ عليه السلام كما تقدم عن القمّیّ.

۳- مجمع البيان ۵: ۲۳۶. م.

۴- أنوار التنزيل ۱: ۲۳۲. م.

۵- أبی يوسف أن يخرج مع الرسول حتّی يتبين براءته ممّا قذف به. منه رحمه اللّه.

وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ (۱)أَیْ تَأْمُرُ بِالسُّوءِ فَ قالَ الْمَلِکُ ائْتُونِی بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِی فَلَمَّا نَظَرَ إِلَی یُوسُفَ قالَ إِنَّکَ الْیَوْمَ لَدَیْنا مَکِینٌ أَمِینٌ سَلْ حَاجَتَکَ قالَ اجْعَلْنِی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ یَعْنِی عَلَی الْکَنَادِیجِ وَ الْأَنَابِیرِ فَجَعَلَهُ عَلَیْهَا وَ هُوَ قَوْلُهُ وَ کَذلِکَ مَکَّنَّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ یَتَبَوَّأُ مِنْها حَیْثُ یَشاءُ فَأَمَرَ یُوسُفَ أَنْ یَبْنِیَ کَنَادِیجَ مِنْ صَخْرٍ وَ طَیَّنَهَا بِالْکِلْسِ ثُمَّ أَمَرَ بِزُرُوعِ مِصْرَ فَحُصِدَتْ وَ دُفِعَ إِلَی کُلِّ إِنْسَانٍ حِصَّتُهُ وَ تُرِکَ الْبَاقِی فِی سُنْبُلِهِ لَمْ یَدُسْهُ فَوَضَعَهُ فِی الْکَنَادِیجِ فَفَعَلَ ذَلِکَ سَبْعَ سِنِینَ فَلَمَّا جَاءَ سنی (سِنُو) الْجَدْبِ کَانَ یُخْرِجُ السُّنْبُلَ فَیَبِیعُ بِمَا شَاءَ (۲)

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: آن مرد نزد پادشاه بازگشت و او را از گفته یوسف علیه السلام آگاه ساخت. پادشاه گفت: {و پادشاه گفت: او را نزد من آورید. پس هنگامی که آن فرستاده نزد وی آمد [یوسف] گفت: نزد آقای خویش برگرد.} یعنی نزد پادشاه برگرد {و از او بپرس که حال آن زنانی که دست های خود را بریدند چگونه است؛ زیرا پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است.} - . یوسف علیه السلام امتناع ورزید از این که با آن فرستاده برود تا این که مبرا بودنش از آن تهمت آشکار گردد. مصنف (ره) - پادشاه، آن زنان را گرد هم آورد و به آنان گفت: {وقتی از یوسف کام [می]خواستید چه منظور داشتید. زنان گفتند: منزه ست خدا. ما گناهی بر او نمی دانیم. همسر عزیز گفت: اکنون حقیقت آشکار شد. من [بودم که] از او کام خواستم و بی شک او از راستگویان است. [یوسف گفت:] این [درخواست اعاده حیثیت] برای آن بود که [عزیز] بداند من در نهان به او خیانت نکردم و خدا نیرنگ خائنان را به جایی نمی رساند.} یعنی همسر عزیز گفت که من اکنون به مانند قبل بر یوسف علیه السلام افترا نمی بندم.

ص: ۲۳۴

سپس گفت: {و من نفس خود را تبرئه نمی کنم؛ چرا که نفس قطعا به بدی امر می کند.} یعنی دستور به کار بد می دهد - . با این که همسر عزیز مصر آن کار را با یوسف علیه السلام کرد، اما یوسف علیه السلام از روی بخشش و مراعات ادب به او اعتراضی نکرد. طبرسی می گوید که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که حضرت فرمود: از یوسف علیه السلام، بخشش و شکیبایی او - که خدا او را بیامرزد — در شگفتم؛ زیرا وقتی که از او درباره آن هفت گاو فربه و هفت گاو لاغر پرسیدند به آنان پاسخ داد. اگر من به جای او بودم آنان را آگاه نمی ساختم و شرط می گذاشتم که ابتدا مرا از زندان آزاد کنند. من از یوسف عیه السلام، شکیبایی و بخشش او — که خداوند، او را بیامرزد — در شگفتم وقتی که آن فرستاده نزد او آمد و او به آن فرستاده فرمود: نزد آقایت برگرد. اگر من به جای او بودم و به اندازه او در زندان می ماندم زود پاسخ مثبت می دادم و زودتر از آنان به سمت در می رفتم و خواهان پوزش نمی شدم. به راستی که یوسف علیه السلام بردبار و صبور بود.

می گویم: اگر این حدیث درست باشد پیامبر صلی االله علیه و آله آن را از باب تواضع فرموده و مقصود، چیز دیگری است. مصنف (ره)

می گویم: این حدیث را ثعلبی به صورت مُرسَل در عرائس آورده و ظاهراً تنها از طریق عامه روایت شده است. - . پادشاه گفت: {او را نزد من آورید تا وی را خاص خود کنم.} چون نگاه پادشاه به یوسف علیه السلام افتاد {گفت: تو امروز نزد ما با منزلت و امین هستی.} نیازت را از ما بخواه. {[یوسف] گفت: مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که من نگهبانی دانا

هستم.} یعنی مرا بر سیلوها و انبارها بگمار. پادشاه نیز چنین کرد. آیه {و بدین گونه یوسف را در سرزمین [مصر] قدرت دادیم که در آن هر جا که می خواست سکونت می کرد} نیز به همین امر اشاره دارد. یوسف علیه السلام دستور داد تا از تخته سنگ ها سیلو بسازند و بر آن ساروج بمالند. سپس دستور داد تا محصول زمین های مصر را درو کنند. او به هر کس سهمش را داد و بقیه را در خوشه ها نگاه داشت و آن را نکوبید و به همان شکل در سیلو ها قرار داد. او هفت سال چنین کرد. چون سال های خشکسالی آمد خوشه ها را بیرون می آورد و به هر قیمتی که می خواست می فروخت - . تفسیر القمی: ۳۲۳ - .

**[ترجمه]

بیان

ما خَطْبُکُنَّ أی ما شأنکن و الخطب الأمر الذی یحق أن یخاطب فیه صاحبه حاشَ لِلَّهِ تنزیه له و تعجب من قدرته علی خلق عفیف مثله حَصْحَصَ الْحَقُّ أی ثبت و استقر من حصحص البعیر إذا ألقی مبارکه لیناخ أو ظهر من حص شعره إذا استأصله بحیث ظهر بشره رأسه (۳)قوله ذلِکَ لِیَعْلَمَ إلی قوله وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسِی هذا من کلام یوسف علی قول أکثر المفسرین و قیل هو من کلام امرأه العزیز کما ذکره علی بن إبراهیم و الأول أشهر و أظهر.

۱- لم یتعرض علیه السلام لامرأه العزیز مع ما صنعت به کرما و مراعاه للادب، و قال الطبرسیّ: روی عن النبیّ صلّی اللّه علیه و آله أنّه قال: لقد عجبت من یوسف و کرمه و صبره- و اللّه یغفر له حین یسأل عن البقرات العجاف و السمان و لو کنت مکانه ما اخبرتهم حتّی أشترط أن یخرجونی من السجن، و لقد عجبت من یوسف و صبره و کرمه- و اللّه یغفر له- حین أتاه الرسول فقال: ارجع الی ربک و لو کنت مکانه و لبثت فی السجن ما لبث لاسرعت الإجابه و بادرتهم الی الباب و ما ابتغیت العذر انه کان حلیما ذا أناه. أقول: لو صح الخبر لکان هذا منه صلّی اللّه علیه و آله تواضعا و المراد غیره. منه طاب اللّه ثراه. قلت: ذکر الخبر الثعلبی مرسلا فی العرائس و الظاهر أنّه من مرویات العامّه فقط.

۲- تفسیر القمّیّ: ۳۲۳. م.

۳- قال الطبرسیّ: قال الزجاج: حصحص الحق اشتقاقه من الحصه، أی بانت حصه الحق و جهته من حصه الباطل، و قال غیره: هو مکرر من قولهم: حص شعره: إذا استأصل قطعه و أزاله عن الرأس فیکون معناه: انقطع الحق عن الباطل بظهوره و بیانه. و حصحص البعیر بثفناته فی الأرض إذا حرک حتّی تستبین آثارها فیه، قال حمید: و حصحص فی صم الحصی ثفناته و رام القیام ساعه ثمّ صمما

و قال الفيروزآبادی الکندوج شبه المخزن معرب الکندو و قال الأنبار بیت التاجر ینضد فیه المتاع الواحد نبر بالکسر و الکلس بالکسر الصاروج.

lt;meta info="{چه منظور داشتید} یعنی چه کار داشتید؟ مقصود از خَطب، هر کاری است که شایسته است صاحب آن کار را درباره آن مورد خطاب قرار داد. {منزه است خدا} یعنی خداوند، منزه است و ما از این که چنین انسان پاکدامنی را آفریده است در شگفتیم. {حقیقت آشکار شد.} یا به معنای حقیقت ثبات و قرار یافت، است که در این صورت از حَصحَصَ البَعیرُ گرفته شده و یعنی آن اعضایی از شتر که به هنگام فروخوابیدن به زمین می رسد روی زمین افکنده شد تا بخوابد و یا به معنای آشکار شد، است که از حَصَّ شَعرَهُ گرفته شده و یعنی مویش را از بیخ کَند به طوری که پوست سرش پیدا شد. به نظر بیشتر مفسران آیه {این [درخواست اعاده حیثیت] برای آن بود که [عزیز] بداند} تا {و من نفس خود را تبرئه نمی کنم.} سخن یوسف علیه السلام است. برخی نیز آن را سخن همسر عزیز می دانند همان طور که علی بن ابراهیم این طور آورده است. اما نظر اول مشهورتر و ظاهر تر است.

ص: ۲۳۵

فیروز آبادی می گوید: کندوج، چیزی شبیه انبار و معرّب کندو است. همچنین وی می گوید: انبار، خانه‌ای است که تاجر، کالای خود را در آن می چیند. مفرد انبار، نِبر به کسر نون است. کِلس به کسر کاف نیز به معنای ساروج است.

**[ترجمه]

«۸»

فس، تفسیر القمی وَ کَانَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ أَبِیهِ ثَمَانِیَهَ عَشَرَ یَوْماً وَ کَانَ فِی بَادِیَهٍ وَ کَانَ النَّاسُ مِنَ الْآفَاقِ یَخْرُجُونَ إِلَی مِصْرَ لِیَمْتَارُوا (۱)طَعَاماً وَ کَانَ یَعْقُوبُ وَ وُلْدُهُ نُزُولًا فِی بَادِیَهٍ فِیهِ مُقْلٌ- (۲)فَأَخَذَ إِخْوَهُ (۳)یُوسُفَ مِنْ ذَلِکَ الْمُقْلِ وَ حَمَلُوهُ إِلَی مِصْرَ لِیَمْتَارُوا (۴)بِهِ طَعَاماً وَ کَانَ یُوسُفُ یَتَوَلَّی الْبَیْعَ بِنَفْسِهِ فَلَمَّا دَخَلَ إِخْوَتُهُ عَلَی یُوسُفَ عَرَفَهُمْ وَ لَمْ یَعْرِفُوهُ کَمَا حَکَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُمْ لَهُ مُنْکِرُونَ فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ وَ أَعْطَاهُمْ وَ أَحْسَنَ إِلَیْهِمْ فِی الْکَیْلِ قَالَ لَهُمْ مَنْ أَنْتُمْ قَالُوا نَحْنُ بَنُو یَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلِ اللَّهِ الَّذِی أَلْقَاهُ نُمْرُودُ فِی النَّارِ فَلَمْ یَحْتَرِقْ فَجَعَلَهَا اللَّهُ عَلَیْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً قَالَ فَمَا فَعَلَ أَبُوکُمْ قَالُوا شَیْخٌ ضَعِیفٌ قَالَ فَلَکُمْ أَخٌ غَیْرُکُمْ قَالُوا لَنَا أَخٌ مِنْ أَبِینَا لَا مِنْ أُمِّنَا قَالَ فَإِذَا رَجَعْتُمْ إِلَیَّ فَأْتُونِی بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ ائْتُونِی بِأَخٍ لَکُمْ مِنْ أَبِیکُمْ أَ لا تَرَوْنَ أَنِّی أُوفِی الْکَیْلَ وَ أَنَا خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِی بِهِ فَلا کَیْلَ لَکُمْ عِنْدِی وَ لا تَقْرَبُونِ قالُوا سَنُراوِدُ عَنْهُ أَباهُ وَ إِنَّا لَفاعِلُونَ ثُمَّ قَالَ یُوسُفُ لِقَوْمِهِ رُدُّوا هَذِهِ الْبِضَاعَهَ الَّتِی حَمَلُوهَا إِلَیْنَا اجْعَلُوهَا فِیمَا بَیْنَ رِحَالِهِمْ حَتَّی إِذَا رَجَعُوا إِلَی مَنَازِلِهِمْ وَ رَأَوْهَا رَجَعُوا إِلَیْنَا وَ هُوَ قَوْلُهُ وَ قالَ لِفِتْیانِهِ اجْعَلُوا بِضاعَتَهُمْ فِی رِحالِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَعْرِفُونَها إِذَا انْقَلَبُوا إِلی أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ (۵)یَعْنِی کَیْ یرجعون (یَرْجِعُوا) فَلَمَّا رَجَعُوا إِلی أَبِیهِمْ قالُوا یا أَبانا مُنِعَ مِنَّا الْکَیْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنا أَخانا نَکْتَلْ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ قالَ یَعْقُوبُ هَلْ آمَنُکُمْ عَلَیْهِ إِلَّا کَما أَمِنْتُکُمْ عَلی أَخِیهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَیْرٌ حافِظاً وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتاعَهُمْ وَجَدُوا بِضاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَیْهِمْ فِی رِحَالِهِمُ الَّتِی حَمَلُوهَا إِلَی مِصْرَ قالُوا یا أَبانا ما نَبْغِی أَیْ مَا نُرِیدُ هذِهِ بِضاعَتُنا رُدَّتْ إِلَیْنا وَ نَمِیرُ أَهْلَنا وَ نَحْفَظُ أَخانا وَ نَزْدادُ کَیْلَ بَعِیرٍ ذلِکَ کَیْلٌ یَسِیرٌ قالَ یَعْقُوبُ لَنْ

۱- فی نسخه: لیمتارون، و فی المصدر: یمتارون.

۲- فی نسخه: فیها مقل.

۳- فی نسخه: فأخذوا اخوه یوسف.

۴- أی لیجمعوا به طعاما.

۵- اجعلوا بضاعتهم أی ثمن طعامهم، و قیل کانت بضاعتهم النعال و الادم، و قیل: کانت الورق کذا ذکره الطبرسیّ رحمه اللّه؛ منه طاب اللّه ثراه.

أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قالَ يَعْقُوبُ اللَّهُ عَلى ما نَقُولُ وَكِيلٌ فَخَرَجُوا وَ قَالَ لَهُمْ يَعْقُوبُ لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ ما أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْ ءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ ما كانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْ ءٍ إِلَّا حاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضاها وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِما عَلَّمْناهُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (۱).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: میان یوسف علیه السلام و پدرش که در بادیه‌ای بود هجده روز راه بود. مردم از دوردست ها به مصر می آمدند تا غذایی تهیه کنند. یعقوب علیه السلام و فرزندانش در بادیه ای سکنی گزیده بودند که در آن جا (مُقل) – صمغ درختی شبیه به کندر – وجود داشت. برادران یوسف مقداری مقل را برداشتند و به مصر آوردند تا در عوض آن غذایی تهیه کنند. یوسف مسئولیت فروش را خود بر عهده داشت. چون برادران یوسف بر او وارد شدند او آنان را شناخت در حالی که آنان او را نشناختند. همان طور که خداوند عزوجل حکایت می کند: {ولی آنان او را نشناختند.} چون یوسف علیه السلام آنان را به خوار و بارشان مجهز کرد و در دادن پیمانه به آنان نیکویی کرد، از آنان پرسید: شما کیستید؟ پاسخ دادند: ما پسران یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الله هستیم. همان که نمرود او را در آتش انداخت، اما او آتش نگرفت و خداوند، آن آتش را بر او سرد و بی آسیب گرداند. یوسف علیه السلام پرسید: پدرتان چه کار می کند؟ پاسخ دادند: او پیرمردی ناتوان است. یوسف علیه السلام پرسید: آیا برادری غیر از خود دارید؟ پاسخ دادند: ما یک برادر پدری داریم. یوسف علیه السلام فرمود: هر گاه به سوی من بازگشتید او را نیز همراه خود بیاورید. آیات ذیل نیز به همین مطلب اشاره دارد: {برادر پدری خود را نزد من آورید مگر نمی بینید که من پیمانه را تمام می دهم و من بهترین میزبانانم. پس اگر او را نزد من نیاوردید برای شما نزد من پیمانه ای نیست و به من نزدیک نشوید. گفتند: او را با نیرنگ از پدرش خواهیم خواست و محققا این کار را خواهیم کرد.} سپس یوسف علیه السلام به یارانش گفت: آن سرمایه که آنان با خود آورده اند را به آنان بازگردانید و آن را میان جهاز مرکبشان قرار دهید تا وقتی به منزلشان بازگشتند و آن را دیدند به سوی ما بازگردند. آیه ذیل نیز به همین مطلب اشاره دارد: {و [یوسف] به غلامان خود گفت: سرمایه آنان را در بارهایشان بگذارید. شاید وقتی به سوی خانواده خود برمی گردند آن را بازیابند. امید که آنان بازگردند.} – . منظور از سرمایه آنان پول غذایشان است. برخی می گویند که سرمایه شان کفش و پوست بود. برخی دیگر نیز آن را کاغذ می دانند. طبرسی (ره) چنین نظری دارد. مصنف (ره) –

یعنی تا بازگردند. {پس چون به سوی پدر خود بازگشتند، گفتند: ای پدر، پیمانه از ما منع شد برادرمان را با ما بفرست تا پیمانه بگیریم و ما نگهبان او خواهیم بود. گفت:} یعقوب {آیا همان گونه که شما را پیش از این بر برادرش امین گردانیدم بر او امین سازم. پس خدا بهترین نگهبان است و اوست مهربانترین مهربانان. و هنگامی که بارهای خود را گشودند دریافتند که سرمایه شان بدآنها بازگردانیده شده است.} یعنی سرمایه ای که با خود به مصر برده بودند را در جهاز مرکب های خود یافتند. {گفتند: ای پدر [دیگر] چه می خواهیم.} یعنی دیگر خواستار چه هستیم؟ {این سرمایه ماست که به ما بازگردانیده شده است. قوت خانواده خود را فراهم و برادرمان را نگهبانی می کنیم و [با بردن او] یک بار شتر می افزاییم و این [پیمانه اضافی نزد عزیز] پیمانه ای ناچیز است. گفت:} یعقوب

{هرگز او را با شما نخواهم فرستاد تا با من با نام خدا پیمان استواری ببندید که حتما او را نزد من باز آورید مگر آن که گرفتار [حادثهای] شوید. پس چون پیمان خود را با او استوار کردند گفت:} یعقوب {خدا بر آنچه می گوییم وکیل است.} بدین سان حرکت کردند و یعقوب علیه السلام به آنان فرموده بود که {[همه] از یک دروازه [به شهر] در نیایید بلکه از دروازه های مختلف وارد شوید و من [با این سفارش] چیزی از [قضای] خدا را از شما دور نمی توانم داشت. فرمان جز برای خدا نیست. بر او توکل کردم و توکل کنندگان باید بر او توکل کنند. و چون همان گونه که پدرانشان به آنان فرمان داده بود وارد شدند [این کار] چیزی را در برابر خدا از آنان برطرف نمی کرد جز این که یعقوب نیازی را که در دلش بود برآورد و بی گمان او از [برکت] آنچه بدو آموخته بودیم دارای دانشی [فراوان] بود، ولی بیشتر مردم نمی دانند.}

**[ترجمه]

بیان

قال البیضاوی فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ (۲)أی عرفهم یوسف و لم یعرفوه لطول العهد و مفارقتهم إیاه فی سن الحداثه و نسیانهم إیاه و توهمهم أنه هلک و بعد حاله التی رأوه علیها من حاله حین فارقوه و قله تأملهم فی حلاه من التهیب و الاستعظام و قال فی قوله اجْعَلُوا بِضاعَتَهُمْ فِی رِحالِهِمْ إنما فعل ذلک توسیعا و تفضلا علیهم و ترفعا من أن یأخذ ثمن الطعام منهم و خوفا من أن لا یکون عند أبیه ما یرجعون به قوله مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ أی حکم بمنعه بعد هذا إن لم نذهب ببنیامین قوله ما نَبْغِی أی ما ذا نطلب هل من مزید علی ذلک أکرمنا و أحسن مثوانا و باع منا و رد علینا متاعنا أو لا نطلب وراء ذلک إحسانا أو لا نبغی فی القول و لا نزید فیما حکینا لک من إحسانه قوله إِلَّا أَنْ يُحاطَ بِكُمْ أی إلا أن تغلبوا فلا تطیقوا ذلک أو إلا أن تهلکوا جمیعا قوله لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ المشهور بین المفسرین أنه إنما قال ذلک لما خاف علیهم من العین و قیل لما اشتهروا بمصر بالحسن و الجمال و إکرام الملک لهم خاف علیهم حسد الناس و قیل لم یأمن علیهم من أن یخافهم الملک فیحبسهم و قیل إنه علیه السلام کان عالما بأن ملک مصر ولده یوسف إلا أن الله تعالی لم یأذن له فی إظهار ذلک فلما بعث أبناءه إلیه قال لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ و کان غرضه أن یصل بنیامین إلی یوسف فی وقت الخلوه.

۱- تفسیر القمّیّ: ۳۲۳- ۳۲۵. م.

۲- قال الطبرسیّ: قال ابن عبّاس: کان بین أن قذفوه فی الجب و بین دخولهم علیه أربعون سنه فلذلک أنکروه لانهم رأوه ملکا جالسا علی السریر و لم یکن یخطر ببالهم انه یصیر علی تلک الحاله منه طاب اللّه ثراه.

ثم إن العبد لما كان مأمورا بملاحظه الأسباب و عدم الاعتماد عليها و التوكل على الله قال أولا ما يلزمه من الحزم و التدبير ثم تبرأ عن الاعتماد على الأسباب بقوله وَ ما أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْ ءٍ ثم إنه تعالى صدقه على ما ذكره من عدم الاعتماد على الأسباب بقوله تعالى وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ أى من أبواب متفرقه فى البلد ما كانَ يُغْنِي عَنْهُمْ رأى يعقوب و اتباعهم له مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْ ءٍ مما قضاه عليهم كما قال يعقوب فأخذ بنيامين بوجدان الصواع فى رحله و تضاعفت المصيبه على يعقوب إِلَّا حاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ استثناء منقطع أى و لكن حاجه فى نفسه يعنى شفقته عليهم و خوفه من أن يعانوا أو غير ذلك مما مر قَضاها أى أظهرها و وصى بها وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِما عَلَّمْناهُ بالوحى و نصب الحجج و لذلك قال وَ ما أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْ ءٍ و لم يغتر بتدبيره وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ أسرار القدر (۱).

**[ترجمه]بیضاوی می گوید: {ولی آنان او را نشناختند.} یعنی یوسف علیه السلام آنان را شناخت اما آنان او را نشناختند؛ زیرا دیر زمانی گذشته بود و آنان در حالی که از او جدا شده بودند که کودکی بیش نبود. همچنین او را فراموش کرده بودند و خیال می کردند که او مرده است. دلیل دیگرش این است که حالتی که در آن از او جدا شدند با حالتی که اکنون او را در آن دیدند بسیار متفاوت بود و از ترس و بزرگداشت او، در زر و زیورش تأمل اندکی ورزیدند. بیضاوی درباره تفسیر {سرمایه های آنان را در بارهایشان بگذارید.} می گوید: این کار یوسف علیه السلام از گشاده دستی و لطف او نسبت به آنان بود و خود را برتر از آن می دانست که بهای آن غذا را از آنان بگیرد. همچنین بیم آن داشت که پدرش چیز دیگر نداشته باشد تا آنان در سفر بعدی با خود بیاورند. {پیمانه از ما منع شد.} یعنی پس از این اگر ما بنیامین را با خود نبریم حکم به منع ما از پیمانه داده می شود. {[دیگر] چه می خواهیم.} یعنی بیشتر از این دیگر چه می خواهیم؟ او ما را گرامی داشت و جای نیک به ما داد و غذا به ما فروخت و سرمایه ما را به ما باز گرداند. همچنین می تواند معنایش این باشد که ما علاوه بر آن، احسان و نیکی نمی خواهیم یا ما نمی خواهیم بیش از این درباره احسان و نیکی او با تو سخن بگوییم. {مگر آن که گرفتار [حادث های] شوید.} یعنی مگر آن که بر شما غلبه پیدا کنند و توانایی بازگرداندن بنیامین را نداشته باشید یا مگر این که همگی هلاک شوید. نظر مشهور میان مفسران در تفسیر آیه {[همه] از یک دروازه [به شهر] در نیایید.} این است که یعقوب علیه السلام به دلیل ترس از چشم زخم، این سخن را به آنان گفت. برخی دیگر می گویند: چون آنان در مصر به جمال و زیبایی و بزرگداشته شدن توسط پادشاه شهرت یافته بودند یعقوب علیه السلام ترسید که مردم به آنان حسادت ورزند. برخی دیگر معتقدند که بیم آن می رفت که پادشاه از آنان بترسد و آنان را به زندان افکند. به نظر برخی دیگر یعقوب علیه السلام می دانست که پادشاه مصر، پسرش یوسف علیه السلام است، در عین خداوند متعال به او اجازه نداده بود که این امر را آشکار کند. از این رو چون پسرانش را فرستاد، فرمود: {[همه] از یک دروازه [به شهر] در نیایید.} و مقصودش این بود که بنیامین، فرصت خلوت کردن با یوسف علیه السلام را داشته باشد.

ص: ۲۳۷

سپس چون بنده، مأمور است به این که اسباب را در نظر گیرد اما به آنها تکیه نکند و توکلش بر خداوند باشد ابتدا دوراندیشی و تدبیری که بر او لازم بود را بر زبان آورد و سپس از تکیه بر اسباب تبری جست. آیه {و من [با این سفارش] چیزی از [قضای] خدا را از شما دور نمی توانم داشت.} نیز به همین مطلب اشاره دارد. سپس خداوند، سخن او مبنی بر این که بر اسباب تکیه نمی کند را با آیه ذیل تصدیق فرمود: {و چون همان گونه که پدرانشان به آنان فرمان داده بود وارد شدند}

یعنی از درهـای مختلف شـهر وارد شدنـد نظر یعقوب علیه السـلام و پیروی شـان از او {چیزی را در برابر خـدا از آنان برطرف نمی کرد.} یعنی همـان طور که یعقوب علیه السـلام فرموده بود این کـار چیزی را از آن چه خـدا برایشـان مقـدر کرده بود بر طرف نمی کرد؛ چرا که بنیـامین به دلیـل یـافتن آب خـوری در بـارش دسـتگیر شـد و مصـیبت یعقوب علیه السـلام دو چنـدان گشت. {جز این که یعقوب نیازی را که در دلش بود} این استثنای منقطع است. یعنی اما نیازی در دلش بود. آن نیاز دلسوزی یعقوب برای آنـان و ترسـش از این بود که رنـج ببرنـد یـا دیگر چیز هـایی که پیشتر گـذشت. {برآورد.} یعنی آن نیاز را ابراز داشت و به آن سـفارش کرد. {و بی گمان او از [برکت] آنچه بـدو آموخته بودیم دارای دانشـی [فراوان] بود.} یعنی به برکت آنچه از راه وحی و اقـامه حجت به او آموخته بودیم. به همین دلیـل بود که فرمود: { و من [بـا این سـفارش] چیزی از [قضـای] خدا را از شـما دور نمی توانم داشت.} و به تدبیر خود فریفته نشد. {ولی بیشتر مردم} رازهای تقدیر را {نمی دانند.} - . انوار التنزیل ۱: ۲۳۳-۲۳۴ . در این کتاب آمـده است: راز تقـدیر را {نمی دانند.} و آگاه نیسـتند که بر حذر داشـتن باعث بر طرف شدن تقدیر نمی شود. -

**[ترجمه]

«۹»

فس، تفسیر القمی فَخَرَجُوا وَ خَرَجَ مَعَهُمْ بِنْيَامِينُ وَ كَانَ لَا يُؤَاكِلُهُمْ وَ لَا يُجَالِسُهُمْ وَ لَا يُكَلِّمُهُمْ فَلَمَّا وَافَوْا مِصْرَ دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ وَ سَلَّمُوا فَنَظَرَ يُوسُفُ إِلَى أَخِيهِ فَعَرَفَهُ فَجَلَسَ مِنْهُمْ بِالْبَعِيدِ (۲)فَقَالَ يُوسُفُ أَنْتَ أَخُوهُمْ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَلِمَ لَا تَجْلِسُ مَعَهُمْ قَالَ لِأَنَّهُمْ أَخْرَجُوا أَخِي مِنْ أَبِي وَ أُمِّي ثُمَّ رَجَعُوا وَ لَمْ يَرُدُّوهُ وَ زَعَمُوا أَنَّ الذِّئْبَ أَكَلَهُ فَآلَيْتُ عَلَى نَفْسِي أَنْ لَا أَجْتَمِعَ مَعَهُمْ عَلَى أَمْرٍ مَا دُمْتُ حَيّاً قَالَ فَهَلْ تَزَوَّجْتَ قَالَ بَلَى قَالَ فَوُلِدَ لَکَ وَلَدٌ قَالَ بَلَى قَالَ کَمْ وُلِدَ لَکَ (۳)قَالَ ثَلَاثَةُ بَنِينَ قَالَ فَمَا سَمَّيْتَهُمْ قَالَ سَمَّيْتُ وَاحِداً مِنْهُمْ الذِّئْبَ وَ وَاحِداً الْقَمِيصَ وَ وَاحِداً الدَّمَ قَالَ وَ كَيْفَ اخْتَرْتَ هَذِهِ الْأَسْمَاءَ قَالَ لِئَلَّا أَنْسَى أَخِي كُلَّمَا دَعَوْتُ وَاحِداً مِنْ وُلْدِي (۴)ذَكَرْتُ أَخِي قَالَ يُوسُفُ لَهُمْ اخْرُجُوا وَ حَبَسَ بِنْيَامِينَ فَلَمَّا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ قَالَ يُوسُفُ لِأَخِيهِ أَنَا أَخُوكَ يُوسُفُ فَلَا تَبْتَئِسْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَنَا أُحِبُّ أَنْ تَكُونَ عِنْدِي فَقَالَ لَا يَدَعُونِّي إِخْوَتِي فَإِنَّ أَبِي قَدْ أَخَذَ عَلَيْهِمْ عَهْدَ اللَّهِ وَ مِيثَاقَهُ أَنْ يَرُدُّونِي إِلَيْهِ قَالَ فَأَنَا أَحْتَالُ بِحِيلَةٍ فَلَا تُنْكِرُ

۱- أنوار التنزیل ۱: ۲۳۳ و ۲۳۴. و فیه: سر القدر و انه لا یغنی عنه الحذر. م.

۲- فی نسخه و فی المصدر: فجلس منهم بالبعد.

۳- فی نسخه: کم ولدک؟.

۴- فی نسخه: کلما دعوت واحدا من أولادی.

إِذَا رَأَيْتَ شَيْئاً وَ لَا تُخْبِرُهُمْ فَقَالَ لَا فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجِهازِهِمْ وَ أَعْطَاهُمْ وَ أَحْسَنَ إِلَيْهِمْ قَالَ لِبَعْضِ قُوَّامِهِ اجْعَلُوا هَذَا الصَّاعَ فِي رَحْلِ هَذَا وَ كَانَ الصَّاعُ الَّذِي يَكِيلُونَ بِهِ مِنْ ذَهَبٍ فَجَعَلُوهُ فِي رَحْلِهِ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَقِفُوا عَلَيْهِ إِخْوَتُهُ فَلَمَّا ارْتَحَلُوا بَعَثَ إِلَيْهِمْ يُوسُفُ وَ حَبَسَهُمْ ثُمَّ أَمَرَ مُنَادِياً يُنَادِي أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ فَقَالَ إِخْوَةُ يُوسُفَ ما ذا تَفْقِدُونَ قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ أَيْ كَفِيلٌ فَقَالَ إِخْوَةُ (١)يُوسُفَ لِيُوسُفَ تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ ما جِئْنا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَ ما كُنَّا سارِقِينَ (٢)قَالَ يُوسُفُ فَما جَزاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كاذِبِينَ قالُوا جَزاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَاحْبِسْهُ (٣)فَهُوَ جَزاؤُهُ كَذلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَها مِنْ وِعاءِ أَخِيهِ (٤)فَتَشَبَّثُوا بِأَخِيهِ وَ حَبَسُوهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ كَذلِكَ كِدْنا لِيُوسُفَ أَيْ احْتَلْنَا لَهُ ما كانَ لِيَأْخُذَ أَخاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ فَسُئِلَ الصَّادِقُ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ قَالَ مَا سَرَقَ وَ مَا كَذَبَ يُوسُفُ فَإِنَّمَا عَنَى سَرَقْتُمْ يُوسُفَ عليه السلام مِنْ أَبِيهِ وَ قَوْلُهُ أَيَّتُهَا الْعِيرُ مَعْنَاهُ يَا أَهْلَ الْعِيرِ وَ مِثْلُهُ قَوْلُهُمْ لِأَبِيهِمْ وَ سْئَلِ الْقَرْيَهَ الَّتِي كُنَّا فِيها وَ الْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنا فِيها يَعْنِي أَهْلَ الْقَرْيَهِ وَ أَهْلَ الْعِيرِ فَلَمَّا أُخْرِجَ لِيُوسُفَ الصَّاعُ مِنْ رَحْلِ أَخِيهِ قَالَ إِخْوَتُهُ إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ يَعْنُونَ بِهِ يُوسُفَ فَتَغَافَلَ يُوسُفُ عَنْهُمْ وَ هُوَ قَوْلُهُ فَأَسَرَّها يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِها لَهُمْ قالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكاناً وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما تَصِفُونَ (٥)فَاجْتَمَعُوا إِلَى يُوسُفَ

ص: ٢٣٩

١- في نسخه و في المصدر: فقالوا اخوه يوسف.

٢- أي قد ظهر لكم من حسن سيرتنا و معاملتنا معكم مره بعد اخرى ما تعلمون به أنّه ليس من شأننا السرقه؛ و قيل: انهم قالوا ذلك لانهم رأوا البضاعه التي وجدوها في رحالهم مخافه أن يكون وضع ذلك بغير اذن يوسف؛ و قيل: إنهم لما دخلوا مصر وجدوهم قد شدوا أفواه دوابهم كيلا تتناول الحرث و الزرع، كذا ذكره الطبرسيّ منه طاب اللّه ثراه.

٣- في نسخه: احبسه.

٤- إنّما فعل ذلك لرفع التهمه. منه طاب اللّه ثراه.

٥- «أَنْتُمْ شَرٌّ مَكاناً» قال الطبرسيّ: أي في السرق لانكم سرقتم أخاكم من أبيكم و أسر هذه المقاله في نفسه ثمّ جهر بقوله: «وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما تَصِفُونَ» منه طاب اللّه ثراه.

وَ جُلُودُهُمْ تَقْطُرُ دَماً أَصْفَرَ فَكَانُوا يُجَادِلُونَهُ فِي حَبْسِهِ وَ كَانَ وُلْدُ يَعْقُوبَ (۱)إِذَا غَضِبُوا خَرَجَ مِنْ ثِيَابِهِمْ شَعَرٌ وَ يَقْطُرُ مِنْ رُءُوسِهَا دَمٌ أَصْفَرُ وَ هُمْ يَقُولُونَ لَهُ يـا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَباً شَيْخاً كَبِيراً (۲)فَخُذْ أَحَدَنا مَكانَهُ إِنَّا نَراكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ فَأَطْلِقْ عَنْ هَذَا فَلَمَّا رَأَى يُوسُفُ ذَلِكَ قالَ مَعاذَ اللّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلّا مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ وَ لَمْ يَقُلْ إِلَّا مَنْ سَرَقَ مَتَاعَنَا إِنَّا إِذاً لَظالِمُونَ فَلَمَّا أَيِسُوا (۳)وَ أَرَادُوا الِانْصِرَافَ إِلَى أَبِيهِمْ قَالَ لَهُمْ لَاوَى بْنُ يَعْقُوبَ أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَباكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقاً مِنَ اللّهِ فِي هَذَا وَ مِنْ قَبْلُ ما فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَارْجِعُوا أَنْتُمْ إِلَى أَبِيكُمْ أَمَّا أَنَا فَلَا أَرْجِعُ إِلَيْهِ حَتّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللّهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ ارْجِعُوا إِلى أَبِيكُمْ فَقُولُوا يا أَبانا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَ ما شَهِدْنا إِلّا بِما عَلِمْنا وَ ما كُنّا لِلْغَيْبِ حافِظِينَ وَ سْئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنّا فِيها وَ الْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنا فِيها أَيْ أَهْلَ الْقَرْيَةِ وَ أَهْلَ الْعِيرِ وَ إِنّا لَصادِقُونَ قَالَ فَرَجَعَ إِخْوَةُ يُوسُفَ إِلَى أَبِيهِمْ وَ تَخَلَّفَ يَهُودَا فَدَخَلَ عَلَى يُوسُفَ وَ كَلَّمَهُ حَتَّى ارْتَفَعَ الْكَلَامُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ يُوسُفَ وَ غَضِبَ وَ كَانَتْ عَلَى كَتِفِ يَهُودَا شَعْرَةٌ فَقَامَتِ الشَّعْرَةُ فَأَقْبَلَتْ تَقْذِفُ بِالدَّمِ وَ كَانَ لَا يَسْكُنُ حَتَّى يَمَسَّهُ بَعْضُ أَوْلَادِ يَعْقُوبَ (۴)قَالَ فَكَانَ بَيْنَ يَدَيِ يُوسُفَ ابْنٌ لَهُ فِي يَدِهِ رُمَّانَةٌ مِنْ ذَهَبٍ يَلْعَبُ بِهَا فَلَمَّا رَأَى يُوسُفُ أَنَّ يَهُودَا قَدْ غَضِبَ وَ قَامَتِ الشَّعْرَةُ تَقْذِفُ بِالدَّمِ أَخَذَ الرُّمَّانَةَ مِنَ الصَّبِيِّ ثُمَّ دَحْرَجَهَا نَحْوَ يَهُودَا وَ تَبِعَهَا الصَّبِيُّ لِيَأْخُذَهَا فَوَقَعَتْ يَدُهُ عَلَى يَدِ يَهُودَا فَذَهَبَ غَضَبُهُ فَارْتَابَ يَهُودَا وَ رَجَعَ الصَّبِيُّ بِالرُّمَّانَةِ إِلَى يُوسُفَ قَالَ ثُمَّ ارْتَفَعَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا حَتَّى غَضِبَ يَهُودَا وَ قَامَتِ الشَّعْرَةُ تَقْذِفُ بِالدَّمِ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ يُوسُفُ دَحْرَجَ الرُّمَّانَةَ نَحْوَ يَهُودَا وَ تَبِعَهَا الصَّبِيُّ لِيَأْخُذَهَا فَوَقَعَتْ يَدُهُ عَلَى يَهُودَا (۵)فَسَكَنَ غَضَبُهُ وَ قَالَ إِنَّ فِي الْبَيْتِ لَمِنْ وُلْدِ يَعْقُوبَ حَتَّى صَنَعَ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ (۶).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: آنان به راه افتادند و بنیامین نیز به همراه آنان راهی شد. او با آنان غذا نمی خورد، با آنان نمی نشست و با آنان سخن نمی گفت. چون به مصر رسیدند بر یوسف علیه السلام وارد شدند و سلام کردند. یوسف علیه السلام به برادرش نگریست و او را شناخت. بنیامین به دور از برادرانش نشست. یوسف علیه السلام از او پرسید: آیا تو برادر آنان هستی؟ بنیامین پاسخ داد: آری. یوسف علیه السلام پرسید: پس چرا با آنان نمی نشینی؟ بنیامین پاسخ داد: زیرا آنان برادرم را از پدر و مادرم جدا کرده و بیرون بردند. سپس بازگشتند و او را بازنگرداندند و ادعا کردند که گرگ، او را خورده است. من نیز با خود عهد کردم که تا زنده ام در هیچ کاری به آنان نپیوندم. یوسف علیه السلام پرسید: آیا ازدواج کرده ای؟ بنیامین پاسخ داد: آری. یوسف علیه السلام پرسید: آیا صاحب فرزند شده ای؟ بنیامین پاسخ داد: آری. یوسف علیه السلام پرسید: چند فرزند داری؟ بنیامین پاسخ داد: سه پسر دارم. یوسف علیه السلام پرسید: آنان را چه نامیدی؟ بنیامین پاسخ داد: یکی را گرگ، دیگری را پیراهن و سومی شان را خون نامیدم. یوسف علیه السلام پرسید: چه شد که این نام ها را انتخاب کردی؟ بنیامین پاسخ داد: تا برادرم را از یاد نبرم؛ چرا که هر وقت یکی از فرزندانم را صدا می زنم برادرم را به خاطر می آورم. یوسف علیه السلام به برادرانش فرمود که بیرون بروید، اما بنیامین را از رفتن بازداشت. چون برادران یوسف از نزد او بیرون رفتند یوسف علیه السلام به بنیامین فرمود: {من برادر تو} یوسف {هستم. بنابراین از آنچه [برادران] می کردند غمگین مباش.} سپس به او فرمود: من دوست دارم که تو نزد من بمانی. بنیامین گفت: برادرانم نمی گذارند؛ زیرا پدرم با نام خدا از آنان عهد و پیمان گرفته است که مرا به سوی او بازگردانند. یوسف علیه السلام فرمود: من حیله ای می اندیشم. بنابراین اگر چیزی دیدی انکار نکن

ص: ۲۳۸

و آنان را آگاه مساز. بنیامین گفت: باشد. چون یوسف علیه السلام آنان را به خوار و بارشان مجهز کرد و به آنان نیکی و

بخشـش نمود به برخی از کـارداران خود فرمود: این آبخوری را در بار این فرد بگذاریـد. آن آبخوری که به وسـیله آن پیمانه می کردنـد از جنس زر بود. آنان آن آبخوری را به طوری که برادران بنیامین بـدان پی نبردند در بار او گذاشـتند. چون به راه افتادند یوسف افرادی را به سوی آنان فرسـتاد و آنان را دسـتگیر نمود. سپس به ندا کننده ای دستور داد تا بانگ در دهد: {ای کاروانیان قطعا شـما دزد هستیـد.} برادران یوسف گفتند: {چه گم کرده اید. گفتند: جام شاه را گم کرده ایم و برای هر کس که آن را بیاورد یک بار شتر خواهد بود و [متصدی گفت] من ضامن آنم.} برادران یوسف به یوسف علیه السلام گفتند: {به خدا سوگند، شـما خوب می دانید که ما نیامده ایم. در این سـرزمین فساد کنیم و ما دزد نبوده ایم.} - . یعنی از سیرت و رفتار نیکمان که بارها با شـما داشته‌ایم باید دانسته باشید که ما نمی‌توانیم دزد باشیم. برخی می گویند که آنان این سخن را گفتند؛ زیرا آنـان آن کالاـ را در بار خود یافته بودنـد و بیم آن داشـتند که آن بی اجازه یوسف علیه السـلام در بارشان گذاشـته شـده باشـد. برخی دیگر معتقدنـد که وقـتی آنـان وارد مصـر شدنـد دهـان چهارپایـان خود را بسـتند تـا کِشت و محصول آن جـا را نخورند. طبرسی (ره) این طور گفته است. مصنف (ره) -

یوسف علیه السلام فرمود: {پس اگر دروغ بگویید کیفرش چیست. گفتند: کیفرش [همان] کسی است که [جام] در بار او پیدا شـود} و می تـوانی او را زنـدانی کنی. {پس کیفرش خود اوست. مـا سـتمکاران را این گونه کیفر می دهیم. پس [یوسف] به [بازرسـی] بارهـای آنـان پیش از بار برادرش پرداخت. آنگاه آن را از بار برادرش [بنیامین] در آورد.} - . یوسف علیه السـلام این کار را برای رفع تهمت کرد. مصنف (ره) -

بـدین سـان برادرش را دسـتگیر کرده و زنـدانی نمودنـد. آیه ذیـل نیز به همین مطلب اشـاره دارد: {این گـونه به یوسف شـیوه آموختیم.} یعنی مـا برایش حیله ای ساختیم. {[چرا که] او در آیین پادشاه نمی توانست برادرش را بازداشت کنـد مگر این که خـدا بخواهـد [و چنین راهی بـدو بنمایـد]. درجـات کسـانی را که بخـواهیم بالاـ می بریم و فوق هر صـاحب دانشـی دانشوری است.} برخی از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه {ای کاروانیان قطعا شما دزد هستید.} پرسیدند و حضرت پاسخ داد: آنان چیزی ندزدیـده بودنـد و یوسف علیه السـلام نیز دروغ نگفت و تنها مقصودش این بود که شـما یوسف علیه السـلام را از پدرش دزدیدید.

همچنین مقصود از {ای کاروانیان}، صاحبان خر است. مانند سـخن برادران یوسف که به پدرشان گفتند: {و از [مردم] شهری که در آن بودیم و کـاروانی که در میـان آن آمـدیم جویـا شو.} مقصودشـان از این سـخن، اهالی دِه و صاحبان خر بود. چون یوسف علیه السـلام آن آبخوری را از بار برادرش بیرون آورد برادرانش گفتند: {اگر او دزدی کرده پیش از این [نیز] برادرش دزدی کرده است.} منظورشان یوسف علیه السـلام بود. یوسف علیه السلام این سخنشان را نادیده گرفت. آیه ذیل نیز به همین مطلب اشاره دارد: {یوسف این [سـخن] را در دل خود پنهان داشت و آن را برایشان آشـکار نکرد، [ولی] گفت: موقعیت شـما بـدتر [از او]ست و خدا به آنچه وصف می کنید، داناتر است.} - . طبرسـی در تفسـیر آیه {موقعیت شـما بدتر [از او]ست} می گوید: یعنی موقعیت شـما در دزدی بدتر از اوست؛ زیرا شـما برادرتان را از پدرتان دزدیدید. اما یوسف علیه السلام این سخن را در دل خود پنهان داشت و سپس آن را آشکار کرد: {خدا به آنچه وصف می کنید داناتر است.} مصنف (ره) -

آنان که از پوستشان خون زرد رنگی می چکید گرد یوسف آمدند

و با او درباره زندانی کردن بنیامین به بحث و جدل پرداختند. هر گاه پسران یعقوب خشمگین می شدند از لباس هایشان مویی بیرون می آمد که از سرش خون زرد رنگی می چکید. آنان به یوسف علیه السلام می گفتند: {ای عزیز، او پدری پیر سالخورده - . مقصود از {کبیر} در آیه، پیر و سالخورده یا بزرگوار و بزرگ منزلت است. مصنف (ره) - دارد. بنابراین یکی از ما را به جای او بگیر که ما تو را از نیکوکاران می بینیم.} بنابراین او را آزاد کن.

چون یوسف علیه السلام این صحنه را دید {گفت پناه به خدا که جز آن کس را که کالای خود را نزد وی یافته ایم، بازداشت کنیم} و نگفت جز آن کس که کالای ما را دزدیده است. {زیرا در آن صورت قطعا ستمکار خواهیم بود.} چون برادران یوسف از او ناامید شدند و خواستد نزد پدرشان بازگردند لاوی فرزند یعقوب علیه السلام به آنان گفت: {مگر نمی دانید که پدرتان با نام خدا پیمانی استوار از شما} درباره بنیامین {گرفته است و قبلا [هم] درباره یوسف تقصیر کردید.} بنابراین شما به سوی پدرتان بازگردید، اما من باز نمی گردم {تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حق من داوری کند و او بهترین داوران است.} سپس به آنان گفت: {پیش پدرتان بازگردید و بگویید: ای پدر، پسرت دزدی کرده و ما جز آنچه می دانیم گواهی نمی دهیم و ما نگهبان غیب نبودیم. و از [مردم] شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم جویا شو و ما قطعا راست می گوییم.} حضرت فرمود: برادران یوسف نزد پدرشان بازگشتند و یهودا آن جا ماند. او بر یوسف علیه السلام وارد شد و با او سخن گفت تا این که سخن میان او و یوسف علیه السلام بالا گرفت و یهودا خشمگین شد. روی شانه یهودا مویی بود و سیخ شد و شروع به خون آمدن کرد. یهودا تنها زمانی آرام می گرفت که یکی از فرزندان یعقوب او را لمس می کرد. حضرت فرمود: پسر یوسف اناری از جنس زر در دست داشت و جلوی او در حال بازی بود. چون یوسف علیه السلام دید که یهودا به خشم آمده و مویش سیخ شده است و از آن خون بیرون می آید او را از دست کودکش گرفت و به سمت یهودا غلطاند. کودک، انار را دنبال کرد تا آن را بگیرد. بدین سان دست کودک به دست یهودا برخورد کرد و خشمش بر طرف شد و یهودا شک کرد. کودک به همراه انار به سمت یوسف علیه السلام بازگشت.

حضرت فرمود: سپس دوباره سخن میان آن دو بالا گرفت تا این که یهودا خشمگین و مویش سیخ شد و از آن، خون بیرون می آمد. چون یوسف علیه السلام این صحنه را دید آن انار را به سمت یهودا غلطاند و کودک به دنبال آن رفت تا این که آن را گرفت و دستش به دست یهودا برخورد کرد و خشم یهودا برطرف شد. حضرت فرمود: در آن خانه یکی از فرزندان یعقوب حضور داشت و آن کار سه بار تکرار شد - . تفسیر القمی: ۳۲۵-۳۲۷ - .

**[ترجمه]

بیان

فَلا تَبْتَئِسْ أی لا تحزن افتعال من البؤس قال الطبرسی رحمه الله قیل إن

۱- فی نسخه و المصدر: و کانوا ولد یعقوب.

۲- أی کبیرا فی السن او فی القدر و المنزله. منه قدّس سرّه.

۳- فی نسخه: فلما آیسوا منه. و فی المصدر: فلما استیأسوا منه.

۴- فی نسخه: بعض ولد یعقوب.

۵- فی نسخه: فوقعت یده علی یده یهودا.

۶- تفسیر القمّیّ: ۳۲۵- ۳۲۷. م.

السقایه هی المشربه التی کان یشرب منها الملک ثم جعل صاعا فی السنین الشداد القحاط یکال به الطعام و قیل کان من ذهب عن أبی زید و روی عن أبی عبد الله علیه السلام و قیل کان من فضه عن ابن عباس و الحسن و قیل کان من فضه مرصعه بالجواهر عن عکرمه انتهی. (۱)و أما قوله أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ فالظاهر أنه کان علی وجه المصلحه توریه و کان وجه التوریه فیه ما ورد فی الأخبار أنه کان غرضه علیه السلام أنکم سرقتم یوسف من أبیه و قیل إنما قال ذلک بعض من فقد الصاع من قوم یوسف من غیر أمره و قیل إن الکلام یجوز أن یکون خارجا مخرج الاستفهام کأنه قال أ إنکم لسارقون فأسقطت الهمزه و الأول هو الموافق لما ورد فیه من الأخبار.

قال الطبرسی رحمه الله و متی قیل کیف جاز لیوسف أن یحزن والده و إخوته بهذا الصنیع و یجعلهم متهمین بالسرقه فالجواب أن الغرض فیه التسبب إلی احتباس أخیه عنده و یجوز أن یکون ذلک بأمر من الله و روی أنه أعلم أخاه بذلک لیجعله طریقا إلی التمسک به و إذا کان إدخال هذا الحزن سببا مؤدیا إلی إزاله غموم کثیره عن الجمیع و لا شک أنه یتعلق به المصلحه فقد ثبت جوازه و أما التعرض للتهمه بالسرقه فغیر صحیح فإن وجود السقایه فی رحله یحتمل أمورا کثیره غیر السرقه فعلی هذا من حمله علی السرقه مع علمه بأنهم أولاد الأنبیاء توجهت اللائمه علیه انتهی.

أقول: العمده فی هذا الباب أن بعد ثبوت العصمه بالبراهین القاطعه لا مجال للاعتراض علیهم فی أمثال ذلک و لکل منها وجوه و محامل یمکن حمله علیها بحیث لا ینافی علو شأنهم.

قوله قالُوا جَزاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِی رَحْلِهِ فَهُوَ جَزاؤُهُ أی قال إخوه یوسف جزاء السرقه السارق و هو الإنسان الذی وجد المسروق فی رحله و معناه أن السنه کانت فی آل یعقوب أن یستخدم السارق و یسترق علی قدر سرقته و فی دین الملک الضرب و الضمان و قیل کان یسترق سنه و قوله کَذلِکَ نَجْزِی الظّالِمِینَ تأکید لبیان اطراد هذا الحکم

۱- مجمع البیان ۵: ۲۵۲. م.

عنـدهم و قیـل إن ذلـک جواب یوسف علیه السـلام قوله تعالی ما کانَ لِیَأْخُذَ أَخاهُ قال الرازی المعنی أنه کان حکم الملک فی السارق أن یضرب و یغرم ضعفی ما سرق فما کان یوسف قادرا علی حبس أخیه عند نفسه بناء علی دین الملک و حکمه إلا أن الله تعـالی کـاد له و أجری علی لسـان إخوته أن جزاء السارق هو الاسترقاق و هو معنی قوله إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ ثم اعلم أنهم اختلفوا فی قوله تعالی قالَ کَبِیرُهُمْ فقیل هو روبیل و کان کبیرهم فی السن و قیل شـمعون و کان رئیسهم و قیل یهودا و کان کبیرهم فی العقـل و قیـل لاوی و لعله بنی الکلام أولا علی أحـد القولین و ثانیا علی القول الآخر و یحتمل أن یکون تخلف یهودا ثم لحقهم (۱).

lt;meta info="{لاتَبتَئِس} یعنی غمگین مشو و از باب افتعال و از ریشه بؤس است. طبرسی رحمه الله می گوید:

ص: ۲۴۰

برخی می گویند که آبخوری جامی بود که پادشاه برای نوشیدن از آن استفاده می کرد. سپس در سال های دشوار خشکسالی به پیمانه ای برای پیمانه کردن غذا تبدیل شد. از امام صادق علیه السلام و ابو یزید نقل شده است که آن آبخوری از جنس زر بود. از ابن عباس و حسن نیز نقل شده است که آن آبخوری از جنس سیم بود. از عکرمه نیز روایت شده است که آن از جنس سیم و آراسته با جواهر بود. سخن طبرسی به پایان رسید.

از ظـاهر آیه {ای کاروانیـان قطعـا شـما دزد هستیـد.} بر می آیـد که از باب مصـلحت و توریه بوده است. توجیه این توریه در احادیث این طور آمده است که هدف یوسف علیه السـلام آن بود که شما یوسف علیه السلام را از پدرش دزدیدید. برخی نیز می گوینـد کـه ایـن سـخن را یکی از یـاران یوسـف کـه آبخـوری را گـم کرده بـود بی دسـتور یوسـف گفت. برخی دیگر نیز معتقدنـد که می توان این جمله را تأویـل به اسـتفهام برد. گویا منادی گفته است: آیا شـما دزد هستیـد؟ و همزه اسـتفهام افتاده است. نظر اول با مطالبی که در احادیث آمده است سازگاری دارد.

طبرسـی رحمه الله می گویـد: اگر کسـی بگویـد که چگونه برای یوسف علیه السـلام جایز است که پـدرش را ناراحت کنـد و برادرانش را به این کار و دزدی متهم سازد؟ در پاسـخ می گوییم که هـدف او از این کار آن بود که به مانـدن برادرش نزد او بینجامـد و جایز است که آن به دسـتور خداونـد بوده باشد. برخی نیز روایت کرده اند که او برادرش بنیامین را از این امر آگاه ساخت تا آن را راهی برای نگه داشتن او نزد خود قرار دهد. همچنین این ناراحت کردن باعث بر طرف شدن غم های بسیار از همه می شـد و بـدون تردید مصـلحت به آن تعلق می گرفت. از این رو جایز بودنش ثابت شده است. اما درباره تهمت زدن به دزدی بایـد بگوییم که این تهمت، نادرست است؛ زیرا وجود آن آبخوری در بار بنیامین می توانـد احتمال های فراوانی غیر از دزدی داشـته باشـد. بنابراین هر کس آن را با این که می داند آنان فرزندان انبیا هسـتند حمل بر دزدی کند سـرزنش را متوجه خود می کند. سخن طبرسی به پایان رسید - . مجمع البیان ۵: ۲۵۲ - .

می‌گویم: مسـئله اصلی در این بـاب این است که عصـمت پیـامبران با دلایل قاطع اثبات شـده است. بنابراین دیگر مجالی برای اعتراض بر آنـان در چنین مواردی نمی مانـد و هر کـدام از این موارد توجیهاتی دارد که می توان به وسـیله آنها توجیه کرد به طوری که با جایگاه والای‌شان منافاتی پیدا نکند.

{کیفرش [همان] کسی است که [جام] در بار او پیدا شود. پس کیفرش خود اوست.} یعنی برادران یوسف گفتند که کیفر دزدی را باید خود دزد ببیند و دزد همان انسانی است که آن چیز دزدی شده در بارش پیدا شود. این بدان معناست که سنت آل یعقوب این بود که دزد به اندازه دزدی اش به کار گرفته می شد و به بندگی در می آمد و سنت در آیین پادشاه این بود که دزد باید کتک زده می شد و ضمانت می کرد. برخی می گویند که دزد در سنت آل یعقوب یک سال به بندگی در می آمد. آیه {ما ستمکاران را این گونه کیفر می دهیم.} نیز بر رواج این حکم در میان آنان تأکید می کند.

ص: ۲۴۱

برخی معتقدند که این سخن، پاسخ یوسف علیه السلام بود. رازی در تفسیر آیه {او نمی توانست برادرش را بازداشت کند.} می گوید: یعنی حکم پادشاه درباره دزد، این بود که باید کتک زده شود و دو برابر آن چه دزدیده است جریمه پرداخت کند. بنابراین یوسف علیه السلام نمی توانست بنا بر آیین و حکم پادشاه برادرش را بازداشت کند. در عین حال خداوند برای او حیله ای ساخت و به زبان برادرانش این سخن را جاری ساخت که کیفر دزد، بنده شدنش است. آیه {مگر این که خدا بخواهد [و چنین راهی بدو بنماید]} نیز به همین معناست.

سپس بدان که درباره تفسیر آیه {بزرگشان گفت} اختلاف نظر وجود دارد. برخی او را روبیل که بزرگترشان از لحاظ سن بود می دانند. برخی دیگر معتقدند که منظور، شمعون که رئیسشان بود، است. برخی دیگر او را یهودا می دانند که بزرگترشان از نظر خِرَد و اندیشه بود. برخی نیز او را لاوی می دانند. شاید او این سخن را مبنی بر یکی از دو نظر و سپس مبنی بر نظر دوم گفته است. همچنین احتمال دارد که یهودا از آنان بازمانده و سپس به آنان ملحق شده - . {هرگز از این سرزمین نمی روم.} یعنی از سرزمین مصر نمی روم. مصنف (ره) - .

**[ترجمه]

«۱۰»

فس، تفسیر القمی فَلَمَّا رَجَعُوا (۲)إِخْوَةُ یُوسُفَ إِلَی أَبِیهِمْ وَ أَخْبَرُوهُ بِخَبَرِ أَخِیهِمْ قَالَ یَعْقُوبُ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِیلٌ عَسَی اللَّهُ أَنْ یَأْتِیَنِی بِهِمْ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ ثُمَّ تَوَلَّی عَنْهُمْ وَ قالَ یا أَسَفی عَلی یُوسُفَ وَ ابْیَضَّتْ عَیْناهُ مِنَ الْحُزْنِ یَعْنِی عَمِیَتْ (۳)مِنَ الْبُکَاءِ فَهُوَ کَظِیمٌ (۴)أَیْ مَحْزُونٌ وَ الْأَسَفُ أَشَدُّ الْحُزْنِ وَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا بَلَغَ مِنْ حُزْنِ یَعْقُوبَ عَلَی یُوسُفَ قَالَ حُزْنَ سَبْعِینَ ثَکْلَی بِأَوْلَادِهَا (۵)وَ قَالَ إِنَّ یَعْقُوبَ لَمْ یَعْرِفِ الِاسْتِرْجَاعَ فَمِنْهَا قَالَ (۶)وَا أَسَفَاهْ عَلَی یُوسُفَ فَقَالُوا لَهُ تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْکُرُ یُوسُفَ أَیْ لَا تَفْتَأُ عَنْ ذِکْرِ یُوسُفَ حَتَّی تَکُونَ حَرَضاً أَیْ مَیِّتاً (۷)أَوْ تَکُونَ مِنَ الْهالِکِینَ فَ قالَ إِنَّما أَشْکُوا بَثِّی وَ حُزْنِی إِلَی اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ (۸).

تفسیر بَلْ سَوَّلَتْ أی زینت و سهلت لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً أردتموه و قررتموه

ص: ۲۴۲

١- قوله: «فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ» ای لا ازول عن ارض مصر. منه رحمه اللّه.

٢- كذا فى المصدر و فى نسخ، و فى نسخه من الكتاب: فلما رجع.

٣- فى نسخه: يعنى عميتا من البكاء.

۴- أى مملوء من الغيظ على أولاده، ممسک له فى قلبه لا يظهره. منه رحمه اللّه.

۵- فى نسخه: على أولادها.

۶- فى المصدر: و لذلک قال. و هو الصحيح.

٧- الظاهر بقرينه بعده انه أراد الاشراف على الهلاک.

٨- تفسير القمّىّ: ٣٢٧- ٣٢٨. م.

و إلاـ فما أدرى الملک أن السارق يؤخـذ بسـرقته فَصَبْرٌ جَمِيلٌ فأمرى صبر جميل أو فصبر جميل أجمل عَسَـي اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِى بِهِمْ جَمِيعاً بيوسف و بنيامين و أخيهما الـذى توقف بمصـر إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ بحالى و حالهم الْحَكِيمُ فى تدبيرها وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ أى أعرض عنهم كراهه لما صادف منهم وَ قالَ يا أَسَفى عَلى يُوسُفَ أى يا أسف تعال فهذا أوانک و الأسف أشد الحزن و الحسره و الألف بدل من ياء المتكلم قال البيضاوى و فى الحديث (۱)

لم تعط أمه من الأمم إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ عند المصيبه إلا أمه محمد.

أ لا ترى إلى يعقوب حين أصابه ما أصاب لم يسترجع و قال يا أسـفى انتهى. (۲)ثم اعلم أنه اختلف فى قوله وَ ابْيَضَّتْ عَيْنـاهُ مِنَ الْحُزْنِ کمـا أن الشـيعه اختلفوا فى أنه هـل يجوز على الأنبيـاء مثل هـذا النقص فى الخلقه قال الشـيخ الطبرسـى رحمه الله فقيل لا يجوز لأـن ذلک ينفر و قيل يجوز أن لا يکون فيه تنفير و يکون بمنزله سائر العلل و الأمراض انتهى (۳)فمن لا يجوز ذلک يقول إنه مـا عمى و لکنه صـار بحيث يـدرک إدراکا ضـعيفا أو يؤول بأن المراد أنه غلبه البکاء و عنـد غلبه البکاء يکثر الماء فى العين فتصـير العين کأنها ابيضت من بياض ذلک الماء و من يجوز ذلک يحملها على ظاهرها و الحق أنه لم يقم دليل على امتناع ذلک حتى نحتـاج إلى تأويـل الآيـات و الأخبـار الـداله على حصوله على أنه يحتمل أن يکون على وجه لا يکون نقص فيه و عيب فى ظاهر الخلقه و الأنبياء عليهم السلام يبصرون بقلوبهم ما يبصر غيرهم بعينه.

قال البيضاوى فى قوله تعالى تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَـذْكُرُ يُوسُفَ أى لا تفتأ و لا تزال تذکره تفجعا عليه فحذف لا حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً مشـفيا على الهلاـک و قيـل الحرض الـذى أذابه هم أو مرض أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهالِكِينَ من الميتين قالَ إِنَّما أَشْكُوا بَثِّى أى همى الـذى لا أقدر الصبر عليه من البث بمعنى النشر انتهى. (۴)

ص: ۲۴۳

۱- قـال الطبرسـىّ: روى عن ابن جبير انه قـال: لقـد اعطيت هـذه الأـمه عنـد المصيبه مـا لم يعط الأنبيـاء قبلهم: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» و لو اعطيها انبياء لاعطيها يعقوب إذ يقول: يا اسفا على يوسف. منه رحمه اللّه.

۲- أنوار التنزيل ۱: ۲۳۵. م.

۳- مجمع البيان: ۲۵۷. م.

۴- أنوار التنزيل ۱: ۲۳۵. م.

أقول: على ما فسر على بن إبراهيم الحرض لعله حمل الهلاك على الهلاك المعنوى بترك الصبر (١).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: چون برادران یوسف نزد پدرشان بازگشتند و او را از برادرشان آگاه ساختند یعقوب علیه السلام فرمود: {[یعقوب] گفت: [چنین نیست]، بلکه نفس شما امری [نادرست] را برای شما آراسته است. پس [صبر من] صبری نیکوست. امید که خدا همه آنان را به سوی من [باز] آورد که او دانای حکیم است.} سپس {و از آنان روی گردانید و گفت ای دریغ بر یوسف و چشمانش از اندوه سپید شد.} یعنی چشمانش از گریه نابینا شد. {در حالی که اندوه خود را فرو می خورد.} یعنی غمگین بود. أَسَف، نهایت اندوه است. برخی از امام صادق علیه السلام پرسیدند که اندوه یعقوب علیه السلام برای یوسف علیه السلام چه اندازه بود؟ حضرت پاسخ داد: اندوه او به اندازه هفتاد مادری بود که داغ فرزند دیده اند. حضرت همچنین فرمود: یعقوب علیه السلام، گفتنِ إنا لله وإنا إلیه راجعون را نمی دانست؛ از این رو فرمود: ای دریغ بر یوسف. برادران یوسف به یعقوب علیه السلام گفتند: {به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می کنی.} یعنی همچنان از او یاد می کنی {تا بیمار شوی} یعنی بمیری – از قرینه بعدش پیداست که او می خواست در شرف هلاک شدن قرار بگیرد. –

{یا هلاک گردی. گفت: من شکایت غم و اندوه خود را پیش خدا می برم و از [عنایت] خدا چیزی می دانم که شما نمی دانید.} – . تفسیر القمی: ۳۲۷–۳۲۸ –

تفسیر: { بلکه برای شما آراسته است} یعنی زینت داده و آسان ساخته است {نفس شما امری [نادرست] را} که خواستار بودید و آن را تأیید کردید

ص: ۲۴۲

وگرنه پادشاه از کجا می دانست که دزد در کیفر دزدی اش باید به بندگی گرفته شود. {پس [صبر من] صبری نیکوست.} یعنی کار من، صبری نیکو است یا صبری نیکو نیکوتر است. {امید که خدا همه آنان را به سوی من [باز] آورد.} یعنی یوسف علیه السلام، بنیامین و برادر آنها که در مصر ماند. {که او دانای} حال من و آنان و در تدبیر حالمان {حکیم است.} {و از آنان روی گردانید} یعنی به دلیل بیزاری اش از آنچه از آنان دید از آنان روی بر گرداند. {و گفت: ای دریغ بر یوسف} یعنی ای دریغ و تأسف، بیا که اکنون زمان توست. أَسَف، نهایت اندوه و حسرت است و الف به جای یاء متکلم آمده است. بیضاوی می گوید: در حدیث آمده است – . طبرسی می گوید: از ابن جبیر روایت شده است که گفت: به این امت به هنگام مصیبت چیزی داده شد که به انبیای پیشین داده نشد و آن، گفتن إنا لله وإنا إلیه راجعون است. اگر به انبیای پیشین داده می شد باید به یعقوب علیه السلام نیز داده می شد؛ زیرا او می فرماید: {ای دریغ بر یوسف} مصنف (ره) –

که گفتنِ إنا لله وإنا إلیه راجعون به هنگام مصیبت تنها به امت محمد اختصاص یافت. آیا نمی بینی که وقتی یعقوب علیه السلام به آن مصیبت دچار شد فرمود: {ای دریغ}. سخن بیضاوی به پایان رسید – . انوار التنزیل ۱: ۲۳۵ – .

سپس بدان که درباره آیه {و چشمانش از اندوه سپید شد.} اختلاف نظر وجود دارد. همان طور که شیعه اختلاف نظر دارند بر این که آیا چنین نقص جسمانی ای در پیامبران جایز است یا نه؟ شیخ طبرسی رحمه الله می گوید: برخی معتقدند که این

نقص جـایز نیست؛ چرا که باعث دور ساختن مردم می شود. برخی نیز آن را زمانی جایز می داننـد که باعث دور ساختن مردم نشود و به مانند سایر بیماری ها باشد. سخن طبرسی به پایان رسید - . مجمع البیان: ۲۵۷ - .

آنان که این نقص را جایز نمی دانند قائل هستند به این که یعقوب علیه السلام نابینا نشد، بلکه دیدش ضعیف گشت یا این که این طور تأویـل می برنـد که گریه بر یعقوب علیه السـلام چیره گشت و هنگام چیره شـدن گریه، آب در چشم زیاد می شود و چشم طوری می شود که گویا از سـفیدی آن آب سـفید شـده است. اما آن کسانی که این نقص را جایز می دانند آن را حمل بر ظـاهرش می کننـد. حقیقت، این است که دلیلی بر منع این نقص در پیـامبران وجود نـدارد تـا نیـاز به تأویل آیات و احادیث دلاـلت کننـده بر ایجاد شـدن این نقص باشـد؛ زیرا احتمال دارد که نابینا شـدن یعقوب علیه السـلام به گونه ای بوده باشـد که نقص و عیبی در ظاهر جسم او به شمار نمی رفته است. همچنین پیامبران با چشم دل، چیز هایی را می بینند که دیگران با چشم سر قادر به دیدن آن نیستند.

بیضـاوی دربـاره آیه {به خـدا سوگنـد که پیوسـته یوسف را یاد می کنی.} می گویـد: یعنی پیوسـته به دلیل غم و انـدوهت بر یوسف او را یاد می کنی. بنابراین (لا) حذف شده است. {تا بیمار شوی} و در شـرف هلاک قرار گیری. برخی می گویند که حَرَض به کسـی می گویند که اندوه یا بیماری، او را لاغر و ضعیف کرده است. {یا هلاک گردی} یعنی بمیری. { گفت: من شکایت غم خود را } یعنی اندوه خود را که بر آن صبر نتوانم کرد. بَثّ به معنای اعلان است. سخن بیضاوی به پایان رسید - . مجمع البیان: ۲۵۷ - .

ص: ۲۴۳

می گـویم: بنـابر آن چه علی بن ابراهیم در تفسـیر {حَرَض} آورده است شایـد این طور بتوان نـتیجه گرفت که او هلاـک را بر هلاـک شـدن معنوی به دلیـل صـبر نکردن حمـل کرده است - . البته نیـازی به این حمـل نیست؛ زیرا دانسـتیم که یعقوب علیه السلام خواستار آن شد که در شرف هلاک و شفا قرار گیرد. - .

**[ترجمه]

«۱۱»

فس، تفسـیر القمی حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السـلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِی عَنْ یَعْقُوبَ حِینَ قَالَ لِوُلْـدِهِ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخِیهِ أَ کَانَ عَلِمَ أَنَّهُ حَیٌّ وَ قَـدْ فَارَقَهُ مُنْذُ عِشْـرِینَ سَـنَهً وَ ذَهَبَتْ عَیْنَاهُ (۲)عَلَیْهِ مِنَ الْبُکَاءِ قَالَ نَعَمْ عَلِمَ أَنَّهُ حَیٌّ حَتَّی إِنَّهُ دَعَـا رَبَّهُ فِی السَّحَرِ أَنْ یَهْبِطَ عَلَیْهِ مَلَـکُ الْمَـوْتِ فَهَبَـطَ عَلَیْهِ مَلَـکُ الْمَوْتِ بِـأَطْیَبِ رَائِحَهٍ (۳)وَ أَحْسَنِ صُورَهٍ فَقَالَ لَهُ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا مَلَکُ الْمَوْتِ أَ لَیْسَ سَأَلْتَ اللَّهَ أَنْ یُنْزِلَنِی عَلَیْکَ قَالَ نَعَمْ قَالَ مَا حَاجَتُکَ یَا یَعْقُوبُ قَالَ لَهُ أَخْبِرْنِی عَنِ الْأَرْوَاحِ تَقْبِضُهَا جُمْلَهً أَوْ تَفَارِیقاً قَالَ تَقْبِضُهَا أَعْوَانِی مُتَفَرِّقَهً وَ تُعْرَضُ عَلَیَّ مُجْتَمِعَهً قَالَ یَعْقُوبُ فَأَسْأَلُکَ بِإِلَهِ إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ هَلْ عُرِضَ عَلَیْکَ فِی الْأَرْوَاحِ رُوحُ یُوسُفَ فَقَالَ لَا فَعِنْدَ ذَلِکَ عَلِمَ أَنَّهُ حَیٌّ فَقَالَ لِوُلْدِهِ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا (۴)مِنْ یُوسُفَ وَ أَخِیهِ وَ لا تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْکافِرُونَ وَ کَتَبَ عَزِیزُ مِصْرَ (۵)إِلَی یَعْقُوبَ أَمَّا بَعْدُ فَهَذَا ابْنُکَ

اشْتَرَیْتُهُ (۶)بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ وَ هُوَ یُوسُفُ وَ اتَّخَذْتُهُ عَبْداً وَ هَذَا ابْنُکَ بِنْیَامِینُ قَدْ سَرَقَ وَ أَخَذْتُهُ فَقَدْ وَجَدْتُ مَتَاعِی عِنْدَهُ وَ اتَّخَذْتُهُ عَبْداً فَمَا وَرَدَ عَلَی یَعْقُوبَ شَیْ ءٌ کَانَ أَشَدَّ عَلَیْهِ مِنْ ذَلِکَ الْکِتَابِ فَقَالَ لِلرَّسُولِ مَکَانَکَ حَتَّی أُجِیبَهُ فَکَتَبَ إِلَیْهِ یَعْقُوبُ علیه السلام بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ مِنْ یَعْقُوبَ إِسْرَائِیلِ اللَّهِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلِ اللَّهِ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ فَهِمْتُ کِتَابَکَ تَذْکُرُ فِیهِ أَنَّکَ اشْتَرَیْتَ ابْنِی وَ اتَّخَذْتَهُ عَبْداً وَ أَنَّ الْبَلَاءَ مُوَکَّلٌ بِبَنِی آدَمَ

۱- لا یحتاج إلی حمله علی ذلک بعد ما عرفت انه أراد الاشراف و الاشفاء.

۲- فی نسخه: و ذهب عیناه.

۳- فی نسخه: فی اطیب رائحه.

۴- أی تجسسوا و تتبعوا خبر یوسف.

۵- لعل المراد ان یوسف کتب ذلک، و کان عنوان الکتاب: من عزیز مصر إلی یعقوب. و یأتی بعد ذلک «فلما ورد الکتاب إلی یوسف» و بالجمله فلا یخلو عن اشکال.

۶- فی نسخه: قد اشتریته.

إِنَّ جَدِّی إِبْرَاهِیمَ أَلْقَاهُ نُمْرُودُ مَلِکُ الدُّنْیَا فِی النَّارِ فَلَمْ یَحْتَرِقْ وَ جَعَلَهَا اللَّهُ عَلَیْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً وَ إِنَّ أَبِی إِسْحَاقَ أَمَرَ اللَّهُ جَدِّی أَنْ یَذْبَحَهُ بِیَدِهِ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ یَذْبَحَهُ فَدَاهُ اللَّهُ بِکَبْشٍ عَظِیمٍ وَ إِنَّهُ کَانَ لِی وَلَدٌ لَمْ یَکُنْ فِی الدُّنْیَا أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَیَّ مِنْهُ وَ کَانَ قُرَّهَ عَیْنِی وَ ثَمَرَهَ فُؤَادِی فَأَخْرَجُوهُ إِخْوَتُهُ ثُمَّ رَجَعُوا إِلَیَّ وَ زَعَمُوا أَنَّ الذِّئْبَ أَکَلَهُ فَاحْدَوْدَبَ (۱)لِذَلِکَ ظَهْرِی وَ ذَهَبَ مِنْ کَثْرَهِ الْبُکَاءِ عَلَیْهِ بَصَرِی وَ کَانَ لَهُ أَخٌ مِنْ أُمِّهِ کُنْتُ آنَسُ بِهِ فَخَرَجَ مَعَ إِخْوَتِهِ إِلَی مَا قِبَلَکَ لِیَمْتَارُوا لَنَا طَعَاماً فَرَجَعُوا إِلَیَّ وَ ذَکَرُوا أَنَّهُ سَرَقَ صُوَاعَ الْمَلِکِ وَ قَدْ حَبَسْتَهُ وَ إِنَّا أَهْلُ بَیْتٍ لَا یَلِیقُ بِنَا السَّرَقُ وَ لَا الْفَاحِشَهُ وَ أَنَا أَسْأَلُکَ بِإِلَهِ إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ إِلَّا مَنَنْتَ عَلَیَّ بِهِ وَ تَقَرَّبْتَ إِلَی اللَّهِ وَ رَدَدْتَهُ إِلَیَّ فَلَمَّا وَرَدَ الْکِتَابُ إِلَی یُوسُفَ (۲)أَخَذَهُ وَ وَضَعَهُ عَلَی وَجْهِهِ وَ قَبَّلَهُ وَ بَکَی بُکَاءً شَدِیداً ثُمَّ نَظَرَ إِلَی إِخْوَتِهِ فَقَالَ لَهُمْ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِیُوسُفَ وَ أَخِیهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ (۳)فَ قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ (۴)قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ فَقَالُوا لَهُ کَمَا حَکَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا وَ إِنْ کُنَّا لَخاطِئِینَ قالَ لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ أَیْ لَا تَخْلِیطَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَکُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ قَالَ فَلَمَّا وَلَّی الرَّسُولُ إِلَی الْمَلِکِ بِکِتَابِ یَعْقُوبَ رَفَعَ یَعْقُوبُ یَدَهُ إِلَی السَّمَاءِ (۵)فَقَالَ یَا حَسَنَ الصُّحْبَهِ یَا کَرِیمَ الْمَعُونَهِ یَا خَیْرَ إِلَهٍ ائْتِنِی بِرَوْحٍ مِنْکَ (۶)وَ فَرَجٍ مِنْ عِنْدِکَ فَهَبَطَ جَبْرَئِیلُ عَلَیْهِ فَقَالَ لَهُ یَا یَعْقُوبُ أَ لَا أُعَلِّمُکَ دَعَوَاتٍ یَرُدَّ اللَّهُ عَلَیْکَ بَصَرَکَ وَ ابْنَیْکَ

۱- أی صار أحدب. و هو من خرج ظهره و دخل صدره و بطنه.

۲- فی النسخه :فرد الله علیه

۳- أی شبان أو صبیان، فکان تلقینا لهم کیف یعتذرون، و روی عن الصادق علیه السلام: کل ذنب عمله العبد و ان کان عالما فهو جاهل حین خاطر بنفسه معصیه ربّه، فقد حکی اللّه سبحانه قول یوسف لاخوته: «هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِیُوسُفَ وَ أَخِیهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ» فنسبهم الی الجهل لمخاطرتهم بأنفسهم فی معصیه اللّه. منه طاب اللّه ثراه.

۴- قیل: إنّه علیه السلام تبسم فلما أبصروا ثنایاه و کانت کاللؤلؤ المنظوم شبهوه بیوسف، عن ابن عبّاس؛ و قیل: رفع التاج عن رأسه فعرفوه. منه رحمه اللّه.

۵- فی نسخه: رفع یعقوب یدیه الی السماء.

۶- فی نسخه و فی المصدر: یا خیرا کله ائتنی بروح منک.

قَالَ نَعَمْ قَالَ قُلْ يَا مَنْ لَمْ يَعْلَمْ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ سَدَّ السَّمَاءَ بِالْهَوَاءِ وَ كَبَسَ الْأَرْضَ (۱)عَلَى الْمَاءِ وَ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَحْسَنَ الْأَسْمَاءِ ائْتِنِي بِرَوْحٍ مِنْكَ وَ فَرَجٍ مِنْ عِنْدِكَ قَالَ فَمَا انْفَجَرَ عَمُودُ الصُّبْحِ حَتَّى أُتِيَ بِالْقَمِيصِ فَطُرِحَ عَلَيْهِ وَ رَدَّ اللَّهُ (۲)عَلَيْهِ بَصَرَهُ وَ وُلْدَهُ (۳).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: پـدر حنان بن سدیر می گوید: به امام باقر علیه السـلام عرض کردم: به من بگویید که وقتی یعقوب علیه السـلام به پسـرانش فرمود: {ای پسـران من بروید و از یوسف و برادرش جسـتجو کنید} آیا می‌دانست که یوسف علیـه السـلام زنـده اسـت و بیست سـال است که از او جـدا شـده و بـا این حـال چشـمانش را به دلیـل گریه بر او از دست داد؟ حضـرت پاسخ داد: آری او می دانست که او زنده است. او در سـحرگاه از خداوند خواست تا فرشـته مرگ را بر او نازل کند. از این رو فرشـته مرگ با خوشـبوترین بو و زیباترین چهره بر او نازل شد. یعقوب علیه السـلام پرسـید: تو کیستی؟ فرشته مرگ پاسخ داد: من فرشـته مرگ هسـتم. آیا از خدا نخواستی که مرا بر تو نازل کند؟ یعقوب علیه السـلام پاسخ داد که آری. فرشـته مرگ پرسـید: ای یعقـوب، خواسـته ات چیست؟ یعقـوب علیه السـلام پاسـخ داد: به من بگـو که ارواح را یکسـره می سـتانی یا جداگانه؟ فرشـته مرگ پاسخ داد: یاران من ارواح را جداگانه می سـتانند و یکسره بر من عرضه می دارند. یعقوب علیه السلام فرمود: تو را به خداونـد ابراهیم، اسـحاق و یعقوب سوگنـد می دهم و از تو می پرسم که آیا در میان آن ارواح تا به حال روح یوسف بر تو عرضه شده است؟ فرشته مرگ پاسخ داد: خیر. در این هنگام یعقوب علیه السـلام دانست که یوسف علیه السـلام زنده است. از این رو به پسـران خود فرمود: {ای پسـران من بروید و از یوسف و برادرش جسـتجو کنید و از رحمت خدا نومید مباشید؛ زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی شود.}

عزیز مصـر - . شاید مراد این باشد که یوسف علیه السـلام آن نامه را نوشـته است. عنوان نامه نیز از عزیز مصر به یعقوب است. جلوتر نیز این عبـارت می آیـد که (چون نامه به دست یوسف علیه السـلام رسـید). در هر صورت خالی از اشـکال نیست. - به یعقوب علیه السلام نامه نوشت:

اما بعد باید بگویم که من پسـرت یوسف را به قیمت چند درهم خریدم و بنده خود قرار دادم و این پسرت بنیامین دزدی کرده است و او را دستگیر کرده ام. من کالایم را نزد او یافتم و او را به بندگی گرفتم.

مصـیبتی که بر یعقوب علیه السـلام وارد شده بود سخت تر از آن نامه بود. او به پیک گفت که همین جا بمان تا پاسخ عزیز را بدهم. یعقوب علیه السلام نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم. از یعقوب اسرائیل الله ابن اسحاق بن ابراهیم خلیل الله. اما بعد باید بگویم که من نامه ات را خواندم که در آن نوشته بودی که پسرم را خریده ای و او را بنده خود قرار داده ای. بلا و مصیبت وکیل شده است

ص: ۲۴۴

تا انسآنها را به خود دچار کنـد. نمرود پادشاه جهان، جدم ابراهیم را در آتش افکند، اما او آتش نگرفت و خداوند، آتش را بر او سـرد و بی آسـیب گردانید. خداوند دستور داد که ابراهیم، پدرم اسحاق را با دست خود قربانی کند و چون ابراهیم خواست

که این کار را بکند خداوند به وسیله قوچی بزرگ او را رهانید. من پسری داشتم که در این دنیا او را از هر کس دیگری بیشتر دوست می‌داشتم و نور چشمان من و میوه دلم بود. برادرانش او را بیرون بردند. سپس نزد من بازگشتند و ادعا کردند که گرگ، او را خورده است و به همین خاطر گوژپشت شده ام و چشمانم به خاطر گریه زیاد بر او نابینا شده است. او برادری مادری داشت که با او مأنوس می شدم. او به همراه برادرانش به سوی تو آمد تا غذایی برای ما تهیه کنند. آنان بازگشتند و گفتند که او آبخوری پادشاه را دزدیده است و تو او را به زندان افکنده ای. وصله دزدی و بدکارگی به ما اهل بیت نمی چسبد. من به حق ابراهیم، اسحاق و یعقوب از تو می خواهم که بر من منت گذاری و به خداوند نزدیک گردی و او را به سوی من بازگردانی.

چون نامه به دست یوسف علیه السلام رسید آن را گرفت و بر چهره نهاد و بوسید و بسیار گریست. سپس به برادرانش نگریست و به آنان فرمود: {گفت آیا دانستید وقتی که نادان بودید - . یعنی وقتی جوان یا کودک بودید. یوسف علیه السلام این سخن را به آنان فرمود تا به آنان تلقین کند که چگونه عذر خواهی کنند. امام صادق علیه السلام می فرماید: بنده هر گناهی بکند هر چند دانا باشد باز نادان است، زیرا خود را در خطر معصیت خداوند انداخته است. خداوند سبحان سخن یوسف علیه السلام خطاب به برادرانش را حکایت کرده است که فرمود: {آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید.} یوسف علیه السلام آنان را به نادانی نسبت داد؛ زیرا آنان خود را در خطر معصیت خداوند انداخته بودند. مصنف (ره) -

با یوسف و برادرش چه کردید. گفتند: آیا تو خود یوسفی - . برخی به نقل از ابن عباس می گویند: یوسف علیه السلام لبخند زد. وقتی برادرانش دندان های او را که چون مروارید به رشته در آمده بود دیدند او را به یوسف تشبیه کردند. برخی دیگر می گویند که او تاج را از سر خود برداشت و آنان او را شناختند. مصنف (ره) - . گفت: [آری] من یوسفم و این برادر من است. به راستی خدا بر ما منت نهاده است. بی گمان هر که تقوا و صبر پیشه کند خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.} برادرانش نیز همان طور که خداوند حکایت می کند به او گفتند: {به خدا سوگند که واقعا خدا تو را بر ما برتری داده است و ما خطاکار بودیم. [یوسف] گفت: امروز بر شما سرزنشی نیست.} یعنی ملامتی بر شما نیست. {خدا شما را می آمرزد و او مهربانترین مهربانان است.} حضرت می‌فرماید: چون آن پیک، نامه یعقوب علیه السلام را به سوی پادشاه برد یعقوب علیه السلام دست به سوی آسمان برافراشت و عرض کرد: ای همنشین نیکو، ای بزرگوار در یاری و ای بهترین خدا - . در نسخه دیگری و نیز در منبع آمده است: ای کسی که همه اش خیر است. به رحمت خودت بر من عطا کن. - ،

از روح خود به من ببخش و گشایشی از نزد خود برایم بفرست. بدین سان جبرئیل بر او نازل شد و به او فرمود که ای یعقوب، آیا می خواهی دعاهایی را به تو بیاموزانم که نور دیدگانت و دو پسرت را به تو باز گرداند؟

ص: ۲۴۵

یعقوب علیه السلام پاسخ داد: آری. جبرئیل علیه السلام فرمود: بگو: ای کسی که تنها خودت می دانی که چگونه هستی، ای کسی که آسمان را با هوا بستی و زمین را بر آب فشردی و نیکوترین نام ها را برای خود برگزیدی، از روح خود به من ببخش و گشایشی از نزد خود برایم بفرست. حضرت فرمود: سپیده صبح نزده بود که پیراهن یوسف علیه السلام را برای او آوردند و

رویش انداختند و خداوند، نور دیده و فرزندش را به او بازگرداند - . تفسیر القمی: ۳۲۸-۳۲۹ - .

**[ترجمه]

بیان

قال الطبرسی التثریب التوبیخ یقال ثرب و أثرب عن ابن الأعرابی و قیل التثریب اللوم و الإفساد و التقریر بالذنب قال أبو عبیده و أصله الإفساد و قال تغلب (۴)ثرب فلان علی فلان أی عدد علیه ذنوبه و قال أبو مسلم هو مأخوذ من الثرب و هو شحم الجوف فکأنه موضوع للمبالغه فی اللوم و التعنیف و البلوغ بذلک إلی أقصی غایاته انتهی. (۵)أقول لعل مراده بالتخلیط ما یرجع إلی الإفساد (۶).

**[ترجمه]طبرسی می گوید: آن اعرابی می گوید که تَثریب به معنای توبیخ است و ثَرَّبَ و أَثرَبَ از همین ریشه هستند. برخی نیز می گویند که تَثریب به معنای سرزنش، تباه سازی و به صراحت بیان کردن گناه است. ابو عبیده می گوید: اصل معنای تَثریب، تباه سازی است. تغلب - . در منبع و در نسخه ای دیگر، ثعلب آمده است. - می گوید: ثَرَّبَ فُلانٌ علی فُلانٍ یعنی فلانی گناهان فلانی را برایش برشمرد. ابو مسلم می گوید: تَثریب، مشتق از ثَرب به معنای پیه درون بدن است و گویا برای مبالغه در سرزنش، ملامت و رسیدن آن به بالاترین درجاتش وضع شده است. سخن طبرسی به پایان رسید - . مجمع البیان ۵: ۲۶۰ - .

می گویم: شاید مراد علی بن ابراهیم از تَخلیط چیزی باشد که به معنای تباه سازی باز می گردد - . این سخن فیروز آبادی نیز بر همین مطلب دلالت دارد که می گوید: مِثراب یعنی مخلوط کن و فاسد ساز. - .

**[ترجمه]

«۱۲»

فس، تفسیر القمی وَ قَالَ وَ لَمَّا أَمَرَ الْمَلِکُ بِحَبْسِ یُوسُفَ فِی السِّجْنِ أَلْهَمَهُ اللَّهُ تَأْوِیلَ الرُّؤْیَا فَکَانَ یُعَبِّرُ لِأَهْلِ السِّجْنِ فَلَمَّا سَأَلَاهُ الْفَتَیَانِ الرُّؤْیَا وَ عَبَّرَ لَهُمَا وَ قَالَ لِلَّذِی ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ وَ لَمْ یَفْزَعْ فِی تِلْکَ الْحَالِ إِلَی اللَّهِ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ مَنْ أَرَاکَ الرُّؤْیَا الَّتِی رَأَیْتَهَا قَالَ یُوسُفُ أَنْتَ یَا رَبِّ قَالَ فَمَنْ حَبَّبَکَ إِلَی أَبِیکَ قَالَ أَنْتَ یَا رَبِّ قَالَ فَمَنْ وَجَّهَ إِلَیْکَ السَّیَّارَةَ الَّتِی رَأَیْتَهَا قَالَ أَنْتَ یَا رَبِّ قَالَ فَمَنْ عَلَّمَکَ الدُّعَاءَ الَّذِی دَعَوْتَ بِهِ حَتَّی جَعَلْتُ لَکَ مِنَ الْجُبِّ فَرَجاً قَالَ أَنْتَ یَا رَبِّ قَالَ فَمَنْ أَنْطَقَ لِسَانَ الصَّبِیِّ بِعُذْرِکَ قَالَ أَنْتَ یَا رَبِّ قَالَ فَمَنْ أَلْهَمَکَ تَأْوِیلَ الرُّؤْیَا قَالَ أَنْتَ یَا رَبِّ قَالَ فَکَیْفَ اسْتَعَنْتَ بِغَیْرِی وَ لَمْ تَسْتَعِنْ بِی وَ أَمَّلْتَ عَبْداً مِنْ عَبِیدِی لِیَذْکُرَکَ إِلَی مَخْلُوقٍ مِنْ خَلْقِی وَ فِی قَبْضَتِی وَ لَمْ تَفْزَعْ إِلَیَّ الْبَثْ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنِینَ فَقَالَ یُوسُفُ أَسْأَلُکَ بِحَقِّ آبَائِی عَلَیْکَ إِلَّا فَرَّجْتَ عَنِّی فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ یَا یُوسُفُ وَ أَیُّ حَقٍّ لِآبَائِکَ عَلَیَّ إِنْ کَانَ أَبُوکَ آدَمُ خَلَقْتُهُ

۱- كبس على الشى ء: شد و ضغط. كبس على الشى ء: اقتحم عليه.

۲- فى نسخه: فرد اللّه عليه.

۳- تفسير القمّىّ: ۳۲۸- ۳۲۹. م.

۴- فى المصدر و فى نسخه: و قال ثعلب.

۵- مجمع البيان ۵: ۲۶۰. م.

۶- و منه قول الفيروزآبادى: الشراب: المخلط المفسد.

بِيَدِي وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي وَ أَسْكَنْتُهُ جَنَّتِي وَ أَمَرْتُهُ أَنْ لَا يَقْرَبَ شَجَرَةً مِنْهَا فَعَصَانِي وَ سَأَلَنِي فَتُبْتُ عَلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ أَبُوكَ نوح (نُوحاً) انْتَجَبْتُهُ مِنْ بَيْنِ خَلْقِي وَ جَعَلْتُهُ رَسُولًا إِلَيْهِمْ فَلَمَّا عَصَوْا وَ دَعَانِي فَاسْتَجَبْتُ لَهُ وَ غَرَّقْتُهُمْ وَ أَنْجَيْتُهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ إِنْ كَانَ أَبُوكَ إِبْرَاهِيمَ اتَّخَذْتُهُ خَلِيلًا وَ أَنْجَيْتُهُ مِنَ النَّارِ وَ جَعَلْتُهَا عَلَيْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً وَ إِنْ كَانَ أَبُوكَ يَعْقُوبَ وَهَبْتُ لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ وَلَداً فَغَيَّبْتُ عَنْهُ وَاحِداً فَمَا زَالَ يَبْكِي حَتَّى ذَهَبَ بَصَرُهُ وَ قَعَدَ عَلَى الطَّرِيقِ (۱)يَشْكُونِي إِلَى خَلْقِي فَأَيُّ حَقٍّ لِآبَائِكَ عَلَيَّ قَالَ فَقَالَ لَهُ جَبْرَئِيلُ قُلْ يَا يُوسُفُ أَسْأَلُكَ بِمَنِّكَ الْعَظِيمِ وَ إِحْسَانِكَ الْقَدِيمِ وَ لُطْفِكَ الْعَمِيمِ يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ فَقَالَهَا فَرَأَى الْمَلِكُ الرُّؤْيَا فَكَانَ فَرَجُهُ فِيهَا.

وَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ: قَالَ السَّجَّانُ لِيُوسُفَ إِنِّي لَأُحِبُّكَ فَقَالَ يُوسُفُ مَا أَصَابَنِي إِلَّا مِنَ الْحُبِّ إِنْ كَانَ خَالَتِي أَحَبَّتْنِي سَرَّقَتْنِي- (۲)وَ إِنْ كَانَ أَبِي أَحَبَّنِي فَحَسَدُونِي إِخْوَتِي وَ إِنْ كَانَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ أَحَبَّتْنِي فَحَبَسَتْنِي قَالَ وَ شَكَا يُوسُفُ فِي السِّجْنِ إِلَى اللَّهِ فَقَالَ يَا رَبِّ بِمَا ذَا اسْتَحْقَقْتُ السِّجْنَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْتَ اخْتَرْتَهُ حِينَ قُلْتَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ هَلَّا قُلْتَ الْعَافِيَةُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ(۳).

شی، تفسیر العیاشی عن العباس مثله (۴)

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: حضرت فرمود: چون پادشاه دستور داد تا یوسف علیه السلام را به زندان بیفکند خداوند، تعبیر خواب را به او الهام فرمود و او برای دیگر زندانیان تعبیر خواب می کرد. آن دو جوان از او خواستند که خوابشان را تعبیر کنند و او برایشان این کار را کرد. او به یکی از آن دو که گمان می کرد نجات می یابد گفت: مرا نزد آقایت یاد کن، و در آن لحظه متوسل به خداوند نشد؛ از این رو خداوند به او وحی فرمود که چه کسی آن خواب که دیدی را به تو نمایاند؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: پرودگارا، تو نمایاندی. خداوند پرسید: چه کسی تو را محبوب پدرت گردانید؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: پرودگارا، تو گردانیدی.

خداوند پرسید: چه کسی آن کاروانیان که دیدی را به سوی تو هدایت کرد؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: پروردگارا، تو هدایت کردی. خداوند پرسید: چه کسی آن دعا را به تو آموزاند و تو با آن دعا کردی تا این که من تو را از آن چاه رهانیدم؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: پروردگارا، تو آموزاندی. خداوند پرسید: چه کسی آن کودک را به سخن واداشت تا بی گناه بودن تو را بر زبان آورد؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: پروردگارا، تو این کار را کردی. خداوند پرسید: چه کسی تعبیر خواب را به تو الهام کرد؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: پروردگارا، تو الهام کردی. خداوند فرمود: پس چگونه از دیگری یاری می جویی و از من یاری نمی خواهی؟ چگونه به بنده ای از بندگانم امید می بندی تا از تو نزد مخلوقی از مخلوقاتم که در چنگ من است یاد کند و به من توسل نمی جویی؟ چند سالی در زندان بمان. یوسف علیه السلام عرض کرد: به حق پدرانم بر تو، از تو می خواهم که مرا آزاد سازی. خداوند به او وحی فرمود که ای یوسف، پدرانت چه حقی بر گردن من دارند؟! اگر پدرت آدم است که من او را با دست

خود آفریدم و از روح خود در او دمیدم و در بهشتم سکنی دادم. من به او دستور دادم که نزدیک یک درخت نشود اما از من

نافرمانی کرد و خواست که او را ببخشم و من نیز توبه او را پذیرفتم. اگر پدرت نوح است من او را از میان مردم برگزیدم و رسول آنان قرار دادم. وقتی مردم نافرمانی کردند او مرا خواند و من او را اجابت کردم و آنان را غرق کرده و او و کسانی که به همراه او در کشتی بودند را نجات دادم. اگر پدرت ابراهیم است من او را به عنوان دوست خود برگزیدم و او را از آتش رهانیدم و آتش را برای او سرد و بی آسیب گردانیدم. اگر پدرت یعقوب است من به او دوازده پسر بخشیدم و یکی از آنان را از دیدگان او پنهان کردم. او پیوسته می گرید به طوری که چشمانش نابینا شده است. او بر سر راه می نشیند و از من نزد خلق من گله می کند. بنابراین پدران تو چه حقی بر من دارند؟ حضرت فرمود: جبرئیل به او فرمود: ای یوسف، بگو: ای بخشنده بخشایشگر، به حق منت فراوانت، نیکی ازلی ات و لطف شاملت، از تو می خواهم تا مرا برهانی. یوسف علیه السلام نیز این جملات را بر زبان آورد و پادشاه، آن خواب را دید و رهایی اش در همان بود.

امام رضا علیه السلام فرمود: زندانبان به یوسف علیه السلام گفت: من تو را دوست می دارم. یوسف علیه السلام فرمود: همه گرفتاری هایم از دوست داشتن است. خاله ام مرا دوست می داشت و به من تهمت دزدی زد - . در نسخه دیگری آمده است: عمه ام مرا دوست می داشت و به من تهمت دزدی زد و همین درست است و داستانش در تاریخ طبری و دیگر تواریخ آمده است. - .

پدرم مرا دوست می داشت و برادرانم به من حسادت ورزیدند. زن عزیز مصر مرا دوست می داشت و مرا به زندان انداخت. حضرت فرمود: یوسف علیه السلام در زندان به خداوند شکایت برد و عرض کرد: پروردگارا، چرا من مستحق زندان شدم؟ خداوند به او وحی فرمود که تو خود، آن گاه که گفتی: {پروردگارا زندان برای من دوستداشتنی تر است از آنچه مرا به آن می خوانند.} زندان را انتخاب کردی. چرا نگفتی که عافیت برای من دوستداشتنی تر است از آن چه مرا به آن می خوانند؟ - . تفسیر القمی: ۳۳۰ -

تفسیر العیاشی: در این تفسیر نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

بیان

سرقتنی بتشدید الراء قال الفیروزآبادی التسریق النسبه إلی السرقه.

**[ترجمه]سَرَّقَتنی به تشدید راء است. فیروز آبادی می گوید: تَسریق به معنای تهمت دزدی زدن است.

**[ترجمه]

«۱۳»

فس، تفسیر القمی حَدَّثَنِی أَبِی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُمَارَهَ عَنْ أَبِی سَیَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا

طَرَحَ إِخْوَهُ يُوسُفَ يُوسُفَ فِی الْجُبِّ دَخَلَ عَلَیْهِ

۱- فی نسخه: و قعد فی الطریق یشکونی.

۲- فی نسخه: ان کان عمتی أحبتنی سرقتنی. و هو الصحیح، و قصتها مذکوره فی تاریخ الطبریّ و غیره.

۳- تفسیر القمّیّ: ۳۳۰. م.

۴- مخطوط. م.

جَبْرَئِیلُ وَ هُوَ فِی الْجُبِّ فَقَالَ یَا غُلَامُ مَنْ طَرَحَکَ فِی هَذَا الْجُبِّ فَقَالَ لَهُ یُوسُفُ إِخْوَتِی لِمَنْزِلَتِی مِنْ أَبِی حَسَدُونِی وَ لِذَلِکَ فِی الْجُبِّ طَرَحُونِی (۱)قَالَ فَتُحِبُّ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا فَقَالَ لَهُ یُوسُفُ ذَاکَ إِلَی إِلَهِ إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ قَالَ فَإِنَّ إِلَهَ إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ یَقُولُ لَکَ قُلِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِأَنَّ (فَإِنَّ) لَکَ الْحَمْدَ کُلَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَنَّانُ الْمَنَّانُ بَدِیعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِکْرام صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْ لِی مِنْ أَمْرِی فَرَجاً وَ مَخْرَجاً وَ ارْزُقْنِی مِنْ حَیْثُ أَحْتَسِبُ وَ مِنْ حَیْثُ لَا أَحْتَسِبُ فَدَعَا رَبَّهُ فَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْجُبِّ فَرَجاً وَ مِنْ کَیْدِ الْمَرْأَهِ مَخْرَجاً وَ أَعْطَاهُ مُلْکَ مِصْرَ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبْ (۲).

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بالإسناد إلی الصدوق بإسناده إلی ابن محبوب مثله (۳)- شی، تفسیر العیاشی عن أبی سیار مثله(۴).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: ابو سیار: امام صادق علیه السلام فرمود: چون برادران یوسف علیه السلام وی را در چاه انداختند جبرئیل بر او وارد شد

ص: ۲۴۷

و فرمود: ای پسرک، چه کسی تو را درون چاه انداخته است؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: برادرانم به من به دلیل جایگاهم نزد پدرم حسادت ورزیدند و از این رو مرا درون این چاه انداختند. جبرئیل فرمود: آیا دوست داری که از آن بیرون آیی؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: این امر به دست خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب است. جبرئیل فرمود: خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب به تو می فرماید که بگو: خدایا، از تو مسئلت می کنم که همه سپاس ها برای توست و خدایی جز تو نیست، تویی که بسیار مهربان و منت گذارنده ای و آفریدگار آسمآنها و زمین و دارای شکوه و بخشش هستی. بر محمد و اهل بیت او درود بفرست و در کار من گشایش و برون رفتی قرار ده و مرا با حساب و بی حساب روزی بخش. یوسف علیه السلام با این جملات دعا کرد و خداوند او را از آن چاه و نیرنگ آن زن رهانید و پادشاه مصر او را به طور بی حساب روزی داد - . تفسیر القمی: ۳۳۰-۳۳۱ - .

قصص الانبیاء: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . نسخه خطی. مصنف در حاشیه کتاب آورده است که طبرسی نیز چنین حدیثی را از کتاب نبوت صدوق نقل کرده است. - .

تفسیر العیاشی: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۴»

فس، تفسیر القمی وَ أَمَّا قَوْلُهُ اذْهَبُوا بِقَمِیصِی هذا فَأَلْقُوهُ عَلی وَجْهِ أَبِی یَأْتِ بَصِیراً وَ أْتُونِی بِأَهْلِکُمْ أَجْمَعِینَ (۵).

فَإِنَّهُ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنْ إِسْمَاعِیلَ السَّرَّاجِ عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ عَنْ مُفَضَّلٍ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام

قَالَ: قَالَ أَخْبِرْنِی مَا کَانَ قَمِیصُ یُوسُفَ قُلْتُ لَا أَدْرِی قَالَ إِنَّ إِبْرَاهِیمَ لَمَّا أَوقِدَتْ لَهُ النَّارُ أَتَاهُ جَبْرَئِیلُ بِثَوْبٍ مِنْ ثِیَابِ الْجَنَّهِ فَأَلْبَسَهُ إِیَّاهُ فَلَمْ یَضُرَّهُ مَعَهُ حَرٌّ وَ لَا بَرْدٌ فَلَمَّا حَضَرَ إِبْرَاهِیمَ الْمَوْتُ جَعَلَهُ فِی تَمِیمَهٍ (۶)وَ عَلَّقَهُ عَلَی إِسْحَاقَ وَ عَلَّقَهُ إِسْحَاقُ عَلَی یَعْقُوبَ فَلَمَّا وُلِدَ لِیَعْقُوبَ یُوسُفُ عَلَّقَهُ

۱- فی نسخه: فلذلک فی الجب طرحونی.

۲- تفسیر القمّیّ: ۳۳۰- ۳۳۱ و فی نسخه: من حیث لن یحتسب: و فی أخری: من حیث لا یحتسب.

۳- مخطوط. قال المصنّف فی هامش الکتاب: روی الطبرسیّ من کتاب النبوّه للصدوق بإسناده عن ابن محبوب مثله.

۴- مخطوط.

۵- قال الطبرسیّ: قیل ان یوسف قال: انما یذهب بقمیصی من ذهب به أولا، فقال یهودا: أنا ذهبت به و هو ملطخ بالدم، قال: فاذهب بهذا أیضا و أخبره أنّه حی و أفرحه کما أحزنته، فحمل القمیص و خرج حافیا حاسرا حتّی أتاه و کان معه سبعه أرغفه، و کانت المسافه ثمانین فرسخا، فلم یستوف الا ارغفه فی الطریق. منه رحمه اللّه.

۶- التمیمه: خرزه أو ما یشبهها، کان الاعراب یضعونها علی أولادهم للوقایه من العین و دفع الأرواح.

عَلَيْهِ فَكَانَ فِي عُنُقِهِ حَتَّى كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ فَلَمَّا أَخْرَجَ يُوسُفُ الْقَمِيصَ مِنَ التَّمِيمَهِ وَجَدَ يَعْقُوبُ رِيحَهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ إِنِّی لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ وَ هُوَ ذَلِکَ الْقَمِيصُ الَّذِی أُنْزِلَ مِنَ الْجَنَّهِ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَإِلَى مَنْ صَارَ ذَلِکَ الْقَمِيصُ فَقَالَ إِلَى أَهْلِهِ ثُمَّ قَالَ كُلُّ نَبِيٍّ وَرِثَ عِلْماً أَوْ غَيْرَهُ فَقَدِ انْتَهَى إِلَى مُحَمَّدٍ وَ كَانَ يَعْقُوبُ بِفِلَسْطِينَ وَ فَصَلَتِ الْعِيرُ مِنْ مِصْرَ فَوَجَدَ يَعْقُوبُ رِيحَهُ وَ هُوَ مِنْ ذَلِکَ الْقَمِيصِ الَّذِی أُخْرِجَ مِنَ الْجَنَّهِ وَ نَحْنُ وَرَثَتُهُ (۱).

شی، تفسیر العیاشی عن المفضل مثله (۲)- ع، علل الشرائع المظفر عن ابن العیاشی عن أبیه عن محمد بن نصیر عن ابن عیسی عن ابن معروف عن ابن مهزیار مثله (۳)- ک، إکمال الدین ماجیلویه عن محمد العطار عن ابن أبان عن ابن أورمه عن محمد بن إسماعیل عن السراج مثله (۴)

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: مفضل جعفی درباره تفسیر آیه {این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید [تا] بینا شود و همه کسان خود را نزد من آورید.} - . طبرسی می‌گوید: برخی می گویند که یوسف علیه السلام فرمود: پیراهنم را تنها کسی می برد که برای اولین بار آن را برده است. یهودا گفت: من آن پیراهن را که آغشته به خون بود بردم. یوسف علیه السلام فرمود که پس این بار نیز تو آن را ببر و پدر را باخبر ساز که من زنده ام و او را همان طور که پیشتر اندوهگین ساختی شادمان ساز. یهودا پیراهن را گرفت و پا برهنه و سر برهنه خارج شد تا این که نزد یعقوب علیه السلام آمد. او به همراه خود هفت قرص نان داشت. او در این مسافت که هشتاد فرسخ بود تنها چند قرص نان را به طور کامل خورد. مصنف (ره) -

می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: به من بگو که آن پیراهن یوسف علیه السلام چه بود؟ عرض کردم: نمی دانم. حضرت فرمود: وقتی برای ابراهیم علیه السلام آتش روشن کردند جبرئیل با لباسی از لباس های بهشتی نزد او آمد و آن لباس را بر او پوشاند؛ از این رو گرما و نه سرما به او آسیب نرساند. وقتی زمان مرگ ابراهیم علیه السلام فرا رسید او آن را در تعویذی قرارداد و بر گردن اسحاق علیه السلام آویخت. او نیز آن را بر گردن یعقوب علیه السلام آویزان کرد. وقتی یعقوب علیه السلام صاحب یوسف علیه السلام شد آن تعویذ را بر گردن او آویخت

ص: ۲۴۸

و در طول آنچه بر او گذشت پیوسته بر گردن او بود. وقتی یوسف علیه السلام پیراهن را از درون تعویذ بیرون آورد یعقوب علیه السلام بوی آن را شنید. آیه {اگر مرا به کم خردی نسبت ندهید بوی یوسف را می شنوم.} نیز به همین مطلب اشاره دارد. این پیراهن همان پیراهنی است که از بهشت نازل شد. به حضرت عرض کردم: جانم به قربانتان، آن پیراهن به چه کسی رسیده است؟ حضرت پاسخ داد: به اهل آن. سپس فرمود: علم یا هر چیز دیگری که پیامبران به ارث برده اند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسیده است. یعقوب علیه السلام در فلسطین بود و کاروان از مصر بیرون آمد و یعقوب علیه السلام بوی یوسف علیه السلام را شنید. آن بو متعلق به پیراهنی بود که از بهشت نازل شده است و ما وارثان آن هستیم - . تفسیر القمی: ۳۳۱. طبرسی (ره) به نقل از ابن عباس می گوید: بادی وزید و بوی یوسف علیه السلام را به سوی یعقوب علیه السلام برد. در این داستان آمده است که باد صبا از پروردگار اجازه خواست تا پیش از آمدن مژده دهنده آن پیراهن، بوی یوسف علیه السلام را به سوی یعقوب علیه السلام ببرد. پروردگار به او اجازه داد و او آن بوی یوسف علیه السلام را نزد یعقوب علیه السلام برد. به همین دلیل است که هر شخص اندوهگینی از باد صبا می خواهد تا بر او بوزد. شعرا نیز در اشعار خود فراوان از

باد صبا گفته اند. مصنف (ره) - .

تفسیر العیاشی: در این کتاب نیز حدیی شبیه به حدیث بالا آمده است - . نسخه خطی - .

علل الشرائع: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . علل الشرائع: ۲۹ - .

کمال الدین: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . کمال الدین: ۸۵. حدیث آمده در این کتاب تفاوت اندکی با حدیث بالا دارد. - .

**[ترجمه]

بيان

قصه القميص على ما ورد فی الخبر ذكرها العامه و الخاصه بطرق كثيره و قال الطبرسی رحمه الله قوله لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ معناه لو لا أن تسفهونی عن ابن عباس و مجاهد و قيل لو لا أن تضعفونی فی الرأی عن ابن إسحاق و قيل لو لا أن تكذبونی و الفند الكذب عن سعيد بن جبير و السدی و الضحاك و روی ذلك أيضا عن ابن عباس و قيل لو لا أن تهرمونی عن الحسن و قتاده (۵).

**[ترجمه]عامه و خاصه با سند های فراوانی داستان پیراهن یوسف را به همان صورتی که در این حدیث آمده بود روایت کرده اند. طبرسی رحمه الله می گوید: ابن عباس و ابن مجاهد در تفسیر آیه {اگر مرا به کم خردی نسبت ندهید} می گویند: یعنی اگر مرا سفیه و نابخرد مپندارید. ابن اسحاق می گوید: یعنی اگر مرا در نظر دادن، ضعیف و ناتوان نشمارید. سعید بن جبیر، سدّی و ضحاک نیز می گویند: یعنی اگر مرا تکذیب نکنید. فَند به معنای دروغ است. این نظر از ابن عباس نیز روایت شده است. حسن و قتاده نیز می گویند: یعنی اگر مرا پیر و فرتوت مپندارید - . مجمع البیان ۵: ۲۶۳ - .

**[ترجمه]

«۱۵»

فس، تفسير القمی أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ بِنْتِ إِلْيَاسَ وَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: كَانَتِ الْحُكُومَهُ فِی بَنِی إِسْرَائِيلَ إِذَا سَرَقَ أَحَدٌ شَيْئاً اسْتُرِقَّ بِهِ وَ كَانَ يُوسُفُ عِنْدَ عَمَّتِهِ وَ هُوَ صَغِيرٌ وَ كَانَتْ تُحِبُّهُ وَ كَانَتْ لِإِسْحَاقَ مِنْطَقَهٌ

۱- تفسير القمّیّ: ۳۳۱ قال الطبرسیّ رحمه اللّه: قال ابن عبّاس: هاجت ريح فحملت ريح قميص يوسف الی يعقوب، و ذكر فی القصه أن الصبا استأذنت ربها فی أن تأتی يعقوب بريح يوسف قيل أن يأتيه البشير بالقميص فاذن لها فأتته بها، و لذلك يستروح

كل محزون بريح الصبا، و قد أكثر الشعراء من ذكرها. منه رحمه اللّه.

٢- مخطوط. م.

٣- علل الشرائع: ٢٩. م.

۴- كمال الدين: ٨۵. و بينهما اختلاف يسير. م.

۵- مجمع البيان ۵: ٢۶٣. م.

أَلْبَسَهَا يَعْقُوبَ وَ كَانَتْ عِنْدَ أُخْتِهِ وَ إِنَّ يَعْقُوبَ طَلَبَ يُوسُفَ لِيَأْخُذَهُ مِنْ عَمَّتِهِ فَاغْتَمَّتْ لِذَلِكَ وَ قَالَتْ دَعْهُ حَتَّى أُرْسِلَهُ إِلَيْكَ وَ أَخَذَتِ الْمِنْطَقَةَ وَ شَدَّتْ بِهَا وَسْطَهُ تَحْتَ الثِّيَابِ فَلَمَّا أَتَى يُوسُفُ أَبَاهُ جَاءَتْ وَ قَالَتْ قَدْ سُرِقَتِ الْمِنْطَقَةُ (۱)فَفَتَّشْتُهُ فَوَجَدْتُهَا مَعَهُ فِي وَسْطِهِ فَلِذَلِكَ قَالَتْ إِخْوَةُ يُوسُفَ لَمَّا حَبَسَ يُوسُفُ أَخَاهُ حَيْثُ جَعَلَ الصَّاعَ فِي وِعَاءِ أَخِيهِ فَقَالَ يُوسُفُ مَا جَزَاءُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ قَالُوا هُوَ جَزَاؤُهُ السُّنَّةُ الَّتِي تَجْرِي فِيهِمْ فَلِذَلِكَ قَالَ إِخْوَةُ يُوسُفَ إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ (۲).

ع، علل الشرائع ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام المظفر العلوی عن ابن العياشی عن أبيه عن عبد الله بن محمد بن خالد عن الوشاء مثله (۳)- شی، تفسير العياشی عن الوشاء بسندين مثله (۴).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: ابن همام: امام موسی کاظم علیه السلام می‌فرماید: قانون در میان بنی اسرائیل این بود که اگر کسی چیزی را می دزدید به بندگی گرفته می شد. یوسف علیه السلام در کودکی نزد عمه اش بود و عمه اش او را بسیار دوست می داشت. اسحاق علیه السلام کمربندی داشت

که آن را به کمر یعقوب بست و آن کمربند نزد خواهرش بود. یعقوب علیه السلام از یوسف علیه السلام خواست تا آن کمربند را از عمه اش بگیرد؛ از این رو عمه یوسف ناراحت شد و گفت: آن را رها کن تا این که خود به سوی تو بفرستم. عمه یوسف آن کمربند را گرفت و بر کمر یوسف علیه السلام در زیر لباس هایش بست. چون یوسف علیه السلام نزد پدرش بازگشت، عمه اش آمد و گفت: تو کمربند را دزدیده ای. عمه یوسف او را تفتیش کرد و کمربند را بسته شده به کمر او یافت. به همین دلیل بود که وقتی یوسف علیه السلام آبخوری را در بار برادرش گذاشت و او را دستگیر کرد و فرمود: کیفر آن کسی که آبخوری در بارش پیدا شود چیست؟ برادرانش گفتند: کیفرش خود اوست. یعنی بر طبق همان قانونی که در میان آنان اجرا می شد. از این رو برادران یوسف گفتند: {اگر او دزدی کرده پیش از این [نیز] برادرش دزدی کرده است. یوسف، این [سخن] را در دل خود پنهان داشت و آن را برایشان آشکار نکرد.} - . تفسیر القمی: ۳۳۱-۳۳۲ -

علل الشرائع، عیون الاخبار: در این دو کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . علل الشرائع: ۲۸-۲۹. عیون الاخبار: ۲۳۲ - .

تفسیر العیاشی: در این تفسیر نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۶»

فس، تفسير القمی قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ثُمَّ رَحَلَ يَعْقُوبُ (۵)وَ أَهْلُهُ مِنَ الْبَادِيَةِ بَعْدَ مَا رَجَعَ إِلَيْهِ بَنُوهُ بِالْقَمِيصِ فَأَلْقَوْهُ عَلى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً فَقَالَ لَهُمْ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ قالُوا لَهُ يا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنَّا كُنَّا خاطِئِينَ فَقَالَ لَهُمْ

سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكَمْ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ قَالَ أَخَّرَهُمْ إِلَی السَّحَرِ لِأَنَّ الدُّعَاءَ وَ الِاسْتِغْفَارَ مُسْتَجَابٌ فِیهِ (۶)فَلَمَّا وَافَی یَعْقُوبُ وَ أَهْلُهُ وَ وُلْدُهُ مِصْرَ قَعَدَ یُوسُفُ عَلَی سَرِیرِهِ

ص: ۲۵۰

۱- فی نسخه: قد سرق المنطقه.

۲- تفسیر القمّیّ: ۳۳۱- ۳۳۲. م.

۳- علل الشرائع: ۲۸- ۲۹. عیون الأخبار: ۲۳۲. م.

۴- مخطوط. م.

۵- قال الطبرسیّ رحمه اللّه: قیل: إن یوسف علیه السلام بعث مع البشیر مائتی راحله ما یحتاج إلیه فی السفر، و سألهم أن یأتوه بأهلهم أجمعین، فلما دنا یعقوب من مصر تلقاه یوسف فی الجند و أهل مصر، فقال یعقوب: یا یهودا هذا فرعون مصر؟ قال: لا هذا ابنک فتلاقیا، قال الکلبی: علی یوم من مصر فلما دنا کل واحد منهما من صاحبه بدأ یعقوب بالسلام فقال: السلام علیک یا مذهب الاحزان. و قال وهب: إنهم دخلوا مصر و هم ثلاثه و سبعون إنسانا، و خرجوا مع موسی علیه السلام و هم ستمائه ألف و خمسمائه و بضع و سبعون رجلا، و کان بین یوسف و موسی أربعمائه سنه. منه رحمه اللّه.

۶- قال الطبرسیّ رحمه اللّه: قیل: إنّه کان یستغفر لهم کل لیله جمعه فی نیف و عشرین سنه و قیل: إنّه کان یقوم و یصفّ أولاده خلفه عشرین سنه و یدعو و یؤمنون علی دعائه و استغفاره لهم حتی نزل قبول توبتهم. منه قدّس سرّه.

وَ وَضَعَ تَاجَ الْمُلْكِ عَلَى رَأْسِهِ فَأَرَادَ أَنْ يَرَاهُ أَبُوهُ عَلَى تِلْكَ الْحَالَهِ فَلَمَّا دَخَلَ أَبُوهُ لَمْ يَقُمْ لَهُ فَخَرُّوا كُلُّهُمْ لَهُ سُجَّداً فَقَالَ يُوسُفُ يا أَبَتِ هـذا تَأْوِيلُ رُءْيايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّی حَقًّا وَ قَدْ أَحْسَنَ بِی إِذْ أَخْرَجَنِی مِنَ السِّجْنِ وَ جاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ (۱)مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطانُ بَيْنِی وَ بَيْنَ إِخْوَتِی إِنَّ رَبِّی لَطِيفٌ لِما يَشاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

وَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ يَحْيَى بْنِ أَكْثَمَ (۲)سَأَلَ مُوسَى بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى مَسَائِلَ فَعَرَضَهَا عَلَى أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فَكَانَ أَحَدُهَا أَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً أَ سَجَدَ يَعْقُوبُ وَ وُلْدُهُ لِيُوسُفَ وَ هُمْ أَنْبِيَاءُ فَأَجَابَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام أَمَّا سُجُودُ يَعْقُوبَ وَ وُلْدِهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيُوسُفَ وَ إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ مِنْ يَعْقُوبَ وَ وُلْدِهِ طَاعَةً لِلَّهِ وَ تَحِيَّةً لِيُوسُفَ كَمَا كَانَ السُّجُودُ مِنَ الْمَلَائِكَهِ لِآدَمَ وَ لَمْ يَكُنْ لِآدَمَ وَ إِنَّمَا كَانَ مِنْهُمْ ذَلِكَ طَاعَةً لِلَّهِ وَ تَحِيَّةً لِآدَمَ فَسَجَدَ يَعْقُوبُ وَ وُلْدُهُ وَ يُوسُفُ مَعَهُمْ شُكْراً لِلَّهِ لِاجْتِمَاعِ شَمْلِهِمْ أَ لَمْ تَرَ أَنَّهُ يَقُولُ فِی شُكْرِهِ ذَلِكَ الْوَقْتَ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِی مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِی مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحادِيثِ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّی فِی الدُّنْيا وَ الْآخِرَهِ تَوَفَّنِی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِينَ (۳).

ف، تحف العقول عنه علیه السلام مثله(۴).

شی، تفسیر العیاشی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْأَزْدِيِّ صَاحِبِ مُوسَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الرِّضَا عَنْ مُوسَى أَنَّهُ قَالَ لِأَخِيهِ إِنَّ يَحْيَى بْنَ أَكْثَمَ كَتَبَ إِلَيْهِ يَسْأَلُهُ عَنْ مَسَائِلَ فَقَالَ أَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِ اللَّهِ وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ وَ ذَكَرَ نَحْوَهُ (۵).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: علی بن ابراهیم می گوید: پس از آن که پسران یعقوب آن پیراهن را برای او آوردند و بر چهره اش افکندند و او دوباره بینا شد او به همراه خانواده اش از آن بادیه رخت بربست - . طبرسی (ره) می گوید: برخی می گویند که یوسف علیه السلام به همراه مژده دهنده دویست شتر که برای سفر بدان احتیاج داشتند فرستاد و از آنان خواست تا تمامی اعضای خانواده شان را بیاورند. وقتی یعقوب علیه السلام نزدیک مصر شد یوسف علیه السلام در میان لشکریان و مردم مصر از او استقبال کرد. یعقوب علیه السلام فرمود: ای یهودا، آیا این فرعون مصر است؟ یهودا پاسخ داد: خیر، این پسر توست. بدین سان با یکدیگر دیدار کردند. کلبی می گوید: آنان در مسافت یک روز مانده به مصر با یکدیگر دیدار کردند. وقتی به یکدیگر نزدیک شدند ابتدا یعقوب علیه السلام سلام کرد و فرمود: درود بر تو ای زداینده اندوه ها. وهب می گوید: آنان هنگامی که وارد مصر شدند هفتاد و سه تن بودند و به همراه موسی علیه السلام خارج شدند و در این هنگام ششصد هزار و پانصد و هفتاد و اندی مرد بودند. میان یوسف علیه السلام و موسی علیه السلام چهار صد سال فاصله است. مصنف (ره) - و به آنان گفت: {نگفتم که بی شک من از [عنایت] خدا چیزهایی میدانم که شما نمی دانید. گفتند: ای پدر برای گناهان ما آمرزش خواه که ما خطاکار بودیم. گفت: به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می خواهم که او همانا آمرزنده مهربان است.} حضرت فرمود: یعقوب علیه السلام دعا کردن برای آنان را تا هنگام سحر به تأخیر انداخت؛ زیرا دعا و طلب آمرزش در وقت سحر اجابت می شود - . طبرسی (ره) می گوید: برخی می گویند که یعقوب علیه السلام هر شب جمعه برای آنان بیست و اندی سال طلب آمرزش می کرد. برخی دیگر می گویند: او بیست سال می ایستاد و پسرانش پشت سر او صف می کشیدند. او دعا می کرد و آنان بر دعا و طلب آمرزش او برایشان آمین می گفتند تا این که خبر پذیرفته شدن توبه شان نازل شد. مصنف (ره) - . وقتی یعقوب علیه السلام، خانواده و پسرانش به مصر رسیدند یوسف علیه السلام بر تختش نشست

و تاج پادشاهی را بر سر نهاد و خواست که پدرش او را در این حالت ببیند. چون پدرش بر او وارد شد او برای پدرش از جای برنخاست و همه آنان برایش به سجده افتادند. یوسف علیه السلام فرمود: {ای پدر این است تعبیر خواب پیشین من. به یقین پروردگارم آن را راست گردانید و به من احسان کرد. آنگاه که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان - . یعنی از آن بادیه. برخی می گویند: او از آن چاه نامی نبرد؛ زیرا این سخنی که فرمود سرزنش و توبیخ برادرانش را در بر می گرفت. مصنف (ره) -

[کنعان به مصر] باز آورد پس از آن که شیطان، میان من و برادرانم را به هم زد. بی گمان پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد صاحب لطف است؛ زیرا که او دانای حکیم است.}

یحیی بن اکثم از موسی بن محمد بن علی بن موسی سؤالاتی پرسید و او آنها را بر امام موسی کاظم علیه السلام عرضه داشت. یکی از آن سؤاالات این بود که پرسید: درباره آیه {و پدر و مادرش را به تخت برنشانید و [همه آنان] پیش او به سجده درافتادند} به من بگویید که آیا یعقوب علیه السلام و پسرانش که پیامبر بودند بر یوسف علیه السلام به سجده افتادند؟ حضرت در پاسخ فرمود: سجده یعقوب علیه السلام و پسرانش بر یوسف علیه السلام نبود، بلکه برای اطاعت از خداوند و درود به یوسف علیه السلام بود. همان طور که سجده فرشتگان بر آدم علیه السلام، برای او نبود و تنها برای اطاعت از خداوند و درود به آدم علیه السلام بود. بنابراین یعقوب علیه السلام، پسرانش و یوسف علیه السلام به همراه آنان بر خداوند که آنان را دوباره گرد هم آورد سجده شکر گزاردند. آیا نمی بینی که یوسف علیه السلام در سپاسگزاری خود در آن هنگام فرمود: {پروردگارا تو به من دولت دادی و از تعبیر خواب ها به من آموختی. ای پدیدآورنده آسمآنها و زمین، تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی. مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما.} - . تفسیر القمی: ۳۳۲-۳۳۳ -

تحف العقول: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . تحف العقول: ۴۷۷-۴۷۸ - .

تفسیر العیاشی: یحیی بن اکثم به امام موسی کاظم نامه ای می نویسد و از او سؤالاتی را می پرسد و می گوید: به من درباره آیه {و پدر و مادرش را به تخت برنشانید} بگویید. ادامه حدیث مانند حدیث بالا است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۷»

فس، تفسیر القمی فَنَزَلَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ لَهُ يَا يُوسُفُ أَخْرِجْ يَدَكَ فَأَخْرَجَهَا فَخَرَجَ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ نُورٌ فَقَالَ يُوسُفُ مَا هَذَا يَا جَبْرَئِيلُ فَقَالَ هَذِهِ النُّبُوَّةُ أَخْرَجَهَا اللَّهُ مِنْ صُلْبِكَ لِأَنَّكَ لَمْ تَقُمْ إِلَى أَبِيكَ فَحَطَّ اللَّهُ نُورَهُ (۶)وَ مَحَا النُّبُوَّةَ مِنْ صُلْبِهِ وَ جَعَلَهَا فِي وُلْدِ لَاوَى أَخِي يُوسُفَ وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُمْ لَمَّا أَرَادُوا قَتْلَ يُوسُفَ قَالَ لا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ

۱- أی من البادیه، قیل: و انما لم یذکر الجب لاشتماله علی تعییر إخوته. منه قدس اللّه روحه.

۲- كذا فى النسخ.

۳- تفسير القمّىّ: ۳۳۲- ۳۳۳. م.

۴- تحف العقول: ۴۷۷- ۴۷۸. م.

۵- مخطوط. م.

۶-فى نسخه: فحبط اللّه نوره.

فِی غَیابَتِ الْجُبِّ فَشَکَرَ اللَّهُ لَهُ ذَلِکَ وَ لَمَّا أَرَادُوا أَنْ یَرْجِعُوا إِلَی أَبِیهِمْ مِنْ مِصْرَ وَ قَدْ حَبَسَ یُوسُفُ أَخَاهُ قَالَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّی یَأْذَنَ لِی أَبِی أَوْ یَحْکُمَ اللَّهُ لِی وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمِینَ فَشَکَرَ اللَّهُ لَهُ ذَلِکَ فَکَانَ (۱)أَنْبِیَاءُ بَنِی إِسْرَائِیلَ مِنْ وُلْدِ لَاوَی بْنِ یَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام وَ کَانَ مُوسَی مِنْ وُلْدِهِ وَ هُوَ مُوسَی بْنُ عِمْرَانَ بْنِ یَهْصِرَ (۲)بْنِ وَاهِیثَ بْنِ لَاوَی بْنِ یَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ فَقَالَ یَعْقُوبُ لِابْنِهِ یَا بُنَیَّ أَخْبِرْنِی مَا فَعَلَ بِکَ إِخْوَتُکَ حِینَ أَخْرَجُوکَ مِنْ عِنْدِی- (۳)قَالَ یَا أَبَتِ أَعْفِنِی مِنْ ذَلِکَ قَالَ أَخْبِرْنِی بِبَعْضِهِ فَقَالَ یَا أَبَتِ إِنَّهُمْ لَمَّا أَدْنَوْنِی مِنَ الْجُبِّ قَالُوا انْزِعْ قَمِیصَکَ فَقُلْتُ لَهُمْ یَا إِخْوَتِی اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُجَرِّدُونِی فَسَلُّوا عَلَیَّ السِّکِّینَ وَ قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْزِعْ لَنَذْبَحَنَّکَ فَنَزَعْتُ

۱- فی نسخه: فکانوا.

۲- هکذا فی النسخ، و الصحیح «یصهر» بتقدیم الصاد کما فی المصدر و العرائس. و فی نسخه: فاهیث، و فی المصدر: واهث، و فی العرائس: قاهث، و فی تاریخ الیعقوبی: موسی بن عمران بن قهث بن لاوی، و فی المحبر: موسی بن عمران بن قاهث.

۳- روی الطبرسیّ رحمه اللّه من کتاب النبوّه بإسناده عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال: قال یعقوب لیوسف: یا بنی حدّثنی کیف صنع بک اخوتک؟ قال: یا ابت دعنی، فقال: أقسمت علیک الا أخبرتنی، فقال له: أخذونی و أقعدونی علی رأس الجب، ثمّ قالوا لی: انزع قمیصک، فقلت لهم: انی أسألکم بوجه یعقوب أن لا تنزعوا قمیصی و لا تبدوا عورتی، فرفع فلان السکین علی و قال: انزع، فصاح یعقوب و سقط مغشیا علیه، ثمّ أفاق فقال له: یا بنی کیف صنعوا بک؟ فقال له یوسف: انی اسألک بإله إبراهیم و إسماعیل و إسحاق الاـ أعفیتنی، قال: فترکه. و روی أیضا أن یوسف قال لیعقوب علیه السلام: یا أبت لا تسألنی عن صنیع اخوتی بی و اسأل عن صنع اللّه بی، و قال أبو حمزه: بلغنا أن یعقوب عاش مائه و سبعا و أربعین سنه، و دخل مصر علی یوسف و هو ابن مائه و ثلاثین سنه و کان عند یوسف بمصر سبع عشره سنه. و قال ابن إسحاق: أقام یعقوب بمصر أربعا و عشرین سنه ثمّ توفی و دفن بالشام. و قال ابن جبیر: نقل یعقوب إلی بیت المقدس فی تابوت من سأج، و وافق ذلک یوم مات عیص فدفنا فی قبر واحد، فمن ثمّ ینقل الیهود موتاه إلی بیت المقدس و ولد یعقوب و عیص فی یوم واحد فی بطن واحد و دفنا فی قبر واحد، و کان عمرهما جمیعا مائه و سبع و أربعون سنه، و کان أول رسول فی بنی إسرائیل ثمّ مات و أوصی أن یدفن عند قبور آبائه علیهم السلام، و قیل: دفن بمصر ثمّ أخرج موسی عظامه فحمله حتّی دفنه عند أبیه. منه رحمه اللّه قلت: قاله أیضا الثعلبی فی العرائس و لکن المسعودیّ قال فی اثبات الوصیه: قبض و سنه مائه و ست و أربعون سنه، و قال الیعقوبی: اقام بمصر سبع عشره سنه و توفی و له مائه و أربعون سنه، و یأتی فی خبر انه اقام بمصر سنتین و فی أخری أن عمره کان مائه و عشرین.

الْقَمِيصَ وَ أَلْقَوْنِي فِي الْجُبِّ عُرْيَاناً قَالَ فَشَهَقَ يَعْقُوبُ شَهْقَةً وَ أُغْمِيَ عَلَيْهِ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ يَا بُنَيَّ حَدِّثْنِي فَقَالَ يَا أَبَتِ أَسْأَلُكَ بِإِلَهِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ إِلَّا أَعْفَيْتَنِي فَأَعْفَاهُ قَالَ وَ لَمَّا مَاتَ الْعَزِيزُ وَ ذَلِكَ فِي السِّنِينَ الْجَدْبَةِ افْتَقَرَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ وَ احْتَاجَتْ حَتَّى سَأَلَتِ النَّاسَ فَقَالُوا لَهَا مَا يَضُرُّكِ لَوْ قَعَدْتِ لِلْعَزِيزِ وَ كَانَ يُوسُفُ سُمِّيَ الْعَزِيزَ فَقَالَتْ أَسْتَحْيِي مِنْهُ فَلَمْ يَزَالُوا بِهَا حَتَّى قَعَدَتْ لَهُ فَأَقْبَلَ يُوسُفُ فِي مَوْكِبِهِ فَقَامَتْ إِلَيْهِ وَ قَالَتْ سُبْحَانَ الَّذِي جَعَلَ الْمُلُوكَ بِالْمَعْصِيَةِ عَبِيداً وَ جَعَلَ الْعَبِيدَ بِالطَّاعَةِ مُلُوكاً فَقَالَ لَهَا يُوسُفُ أَنْتِ هَاتِيكِ فَقَالَتْ نَعَمْ وَ كَانَتِ اسْمُهَا زَلِيخَا فَأَمَرَ بِهَا وَ حُوِّلَتْ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ كَانَتْ هَرِمَةً فَقَالَ لَهَا يُوسُفُ أَ لَسْتِ فَعَلْتِ بِي كَذَا وَ كَذَا فَقَالَتْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ لَا تَلُمْنِي فَإِنِّي بُلِيتُ بِثَلَاثٍ لَمْ يُبْلَ بِهَا أَحَدٌ قَالَ وَ مَا هِيَ قَالَتْ بُلِيتُ بِحُبِّكَ وَ لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا لَكَ نَظِيراً وَ بُلِيتُ بِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ (۱)بِمِصْرَ امْرَأَةٌ أَجْمَلَ مِنِّي وَ لَا أَكْثَرَ مَالًا مِنِّي نُزِعَ عَنِّي (۲)فَقَالَ لَهَا يُوسُفُ فَمَا حَاجَتُكِ قَالَتْ تَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَرُدَّ عَلَيَّ شَبَابِي فَسَأَلَ اللَّهَ فَرَدَّ عَلَيْهَا شَبَابَهَا فَتَزَوَّجَهَا وَ هِيَ بِكْرٌ.

وَ فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِهِ قَدْ شَغَفَها حُبًّا يَقُولُ قَدْ حَجَبَهَا حُبُّهُ عَنِ النَّاسِ فَلَا تَعْقِلُ غَيْرَهُ وَ الْحِجَابُ هُوَ الشَّغَافُ وَ الشَّغَافُ هُوَ حِجَابُ الْقَلْبِ (۳).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: جبرئیل بر یوسف علیه السلام نازل شد و به او فرمود: ای یوسف، دستت را بیرون بیاور. یوسف علیه السلام دستش را بیرون آورد و دید که از میان انگشتانش نوری بیرون می آید. یوسف علیه السلام پرسید: ای جبرئیل، این چیست؟ جبرئیل پاسخ داد: این، نبوّت است که خداوند، آن را از صلب تو بیرون آورده است؛ زیرا تو برای پدرت برنخاستی. از این رو خداوند نورش را فرو نهاد. و نبوّت را از صلب او محو کرد و آن را در میان نسل لاوی برادر یوسف قرار داد؛ این به خاطر آن بود که وقتی آنان خواستند یوسف علیه السلام را بکشند لاوی گفت: {یوسف را مکشید. اگر کاری می کنید او را در نهانخانه چاه بیفکنید.}

ص: ۲۵۱

از این رو خداوند، نبوّت را به عنوان سپاسی برای کار او در میان نسل او قرار داد. همچنین چون برادران یوسف خواستند از مصر به سوی پدرشان بازگردند و یوسف علیه السلام نیز برادرش را زندانی کرده بود، لاوی گفت: {هرگز از این سرزمین نمی روم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حق من داوری کند و او بهترین داوران است.} از این رو خداوند، نبوّت را به عنوان سپاسی برای کار او در میان نسل او قرار داد. بدین سان پیامبران بنی اسرائیل از نسل لاوی بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیهم السلام بودند. موسی علیه السلام نیز از نوادگان اوست. موسی پسر عمران بن یهصر - . در تمامی نسخه ها این طور آمده، اما درستش همان طور که در منبع و عرائس آمده، صیهر به تقدیم صاد است. در نسخه دیگری، فاهیث، در منبع، واهت و در عرائس، قاهت آمده است. در تاریخ یعقوبی، موسی بن عمران بن قهث بن لاوی و در محبر، موسی بن عمران بن قاهث آمده است. -

بن واهیث بن لاوی بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیهم السلام است. یعقوب علیه السلام به پسرش فرمود: ای پسرکم، به من بگو که وقتی برادرانت تو را از پیش من بردند با تو چه کردند؟ - . طبرسی (ره) به نقل از امام صادق علیه السلام می گوید که یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام فرمود: ای پسرکم، به من بگو که برادرانت با تو چه کردند؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: پدرجان، مرا به حال خود واگذار. یعقوب علیه السلام فرمود: تو را سوگند می دهم که مرا آگاه سازی. از

این رو یوسف علیه السلام فرمود: مرا گرفتند و روی چاه نشاندند. سپس به من گفتند که پیراهنت را در بیاور. من به آنان گفتم: به آبروی یعقوب علیه السلام از شما می خواهم که پیراهنم را در نیاورید و تنم را آشکار نسازید. فلانی چاقویش را برای من در آورد و گفت: پیراهنت را در بیاور. یعقوب علیه السلام با شنیدن این سخنان فریاد کشید و به حالت بیهوشی افتاد. سپس به هوش آمد و یوسف علیه السلام فرمود: ای پسرکم، با تو چه کردند؟ یوسف علیه السلام به او فرمود: من به حق خدای ابراهیم، اسماعیل و اسحاق از تو می خواهم که مرا معاف داری. حضرت می فرماید: از این رو یعقوب علیه السلام او را به حال خود واگذاشت. در روایت دیگری آمده است که یوسف علیه السلام به یعقوب علیه السلام فرمود: ای پدرجانم، درباره کار برادرانم با من، از من مپرس، بلکه از کار خداوند با من جویا شو. ابوحمزه می گوید: به ما خبر رسیده است که یعقوب علیه السلام ۱۴۷ سال عمر کرد و در سن ۱۳۰ سالگی به مصر نزد یوسف علیه السلام آمد و هفده سال نزد یوسف علیه السلام در مصر ماند. ابن اسحاق می گوید: یعقوب علیه السلام ۲۴ سال در مصر ماند. سپس درگذشت و در شام به خاک سپرده شد. ابن جبیر می گوید: یعقوب علیه السلام در تابوتی از جنس ساج به سوی بیت المقدس منتقل شد. روز مرگ او با روز مرگ عیص مصادف شد. از این رو آن دو را در یک قبر دفن کردند. به همین دلیل است که یهودیان، مردگان خود را به بیت المقدس می برند. یعقوب علیه السلام و عیص در یک روز و از یک شکم به دنیا آمدند و در حالی که ۱۴۷ سال عمر کرده بودند در یک قبر به خاک سپرده شدند. او نخستین پیامبر بنی اسرائیل بود. سپس درگذشت و وصیت کرد که او را نزد پدرانش علیهم السلام به خاک سپارند. برخی می گویند: یعقوب علیه السلام در مصر به خاک سپرده شد. سپس موسی علیه السلام استخوان های او را بیرون آورد و با خود برد تا این که نزد پدرش به خاک سپرد. مصنف (ره)

می گویم: ثعلبی در عرائس نیز این طور آورده است. اما مسعودی در اثبات الوصیه می گوید: یعقوب علیه السلام در سن ۱۴۶ سالگی درگذشت. یعقوبی می گوید: یعقوب علیه السلام ۱۷ سال در مصر ماند و در سن ۱۴۰ سالگی درگذشت. در یک حدیث می آید که او دو سال در مصر ماند. در حدیث دیگری می آید که او در سن ۱۲۰ سالگی دار فانی را وداع گفت. –

یوسف علیه السلام پاسخ داد: پدر جانم،

مرا از بیان آن معاف بدار. یعقوب علیه السلام فرمود: مقداری از آن را برایم بازگو. یوسف علیه السلام فرمود: پدرجانم، وقتی آنان مرا به چاه نزدیک کردند به من گفتند پیراهنت را در بیاور. به آنها گفتم از خدا بترسید و مرا تنها نگذارید. سپس بر من چاقو کشیدند و گفتند: اگر پیراهنت را در نیاوری سرت را می بریم.

ص: ۲۵۲

از این رو پیراهنم را در آوردم و آنان مرا برهنه درون چاه انداختند. حضرت فرمود: یعقوب علیه السلام آهی کشید و بیهوش شد. چون به هوش آمد فرمود که ای پسرکم، با من در این باره سخن بگو. یوسف علیه السلام فرمود: ای پدر جانم، به حق خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم السلام از تو می خواهم تا مرا معاف بداری. از این رو یعقوب علیه السلام او را معاف داشت. حضرت فرمود: وقتی عزیز در سال های خشکسالی مُرد، زن عزیز فقیر و نیازمند شد، به طوری که از مردم گدایی می کرد. مردم به او گفتند: چه زیانی به تو می رسد که بر در خانه عزیز – که در آن زمان لقب یوسف علیه السلام شده بود– بنشینی؟ او پاسخ داد: از او شرم دارم. مردم پیوسته به او این حرف را می زدند تا این که او بر در خانه یوسف علیه السلام

نشست. یوسف با کاروان خود روی آورد و زن عزیز برخاست و به سوی او رفت و به او گفت: پاک و منزه است کسی که پادشاهان را به دلیل نافرمانی شان بنده و بندگان را به دلیل فرمانبرداری شان پادشاه قرارداد. یوسف علیه السلام از او پرسید: تو همان هستی؟ زن عزیز که نامش زلیخا بود پاسخ داد: آری. یوسف علیه السلام دستور رسیدگی به او را داد و او که سالخورده بود به منزل یوسف علیه السلام منتقل شد. یوسف علیه السلام به او فرمود: آیا تو نبودی که با من چنین و چنان کردی؟ زلیخا پاسخ داد: ای پیامبر خدا، مرا سرزنش نکن؛ زیرا من به سه چیز مبتلا شدم که هیچ کس بدآنها مبتلا نشده است. یوسف علیه السلام پرسید: آنها چه هستند؟ زلیخا پاسخ داد: به عشق تو مبتلا شدم در حالی که خداوند برایت در دنیا همانندی نیافرید. مبتلاـ شدم به این که در مصر، زنی زیباتر و توانگر تر از من نبود، اما هر دو از من گرفته شدند - . بلای سوم از منبع افتاده و بدین شرح است: به شوهری سست کمر مبتلا شدم. - . یوسف علیه السلام از او پرسید: خواسته ات چیست؟ زلیخا پاسخ داد: از خداوند بخواه تا جوانیم را به من بازگرداند. از این رو یوسف علیه السلام از خداوند خواست تا جوانی زلیخا را به او بازگرداند و در حالی که او باکره بود با او ازدواج کرد.

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه {و سخت خاطرخواه او شده است.} فرمود: یعنی عشق یوسف علیه السلام او را از اندیشیدن به غیر او بازداشت. حِجاب همان شَغاف و شَغاف، پرده قلب است - . تفسیر القمی: ۳۳۳-۳۳۴ - .

**[ترجمه]

بیان

المشهور بین المفسرین و اللغویین أن المراد شق شغاف قلبها و هو حجابه حتی وصل إلی فؤادها.

و قوله حُبًّا نصبه علی التمییز و ما ورد فی الخبر یحتمل أن یکون بیانا لحاصل المعنی أی لما تعلق حبه بشغاف قلبها فکأنه حجبها عن أن تعقل و تتخیل غیره و یحتمل أن یکون الشغاف مستعملا هنا بمعنی مطلق الحجاب مجازا و یکون شغفها بمعنی حجبها.

و

قال الطبرسی: روی عن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد علهیم السلام

۱- فی نسخه: و بلیت فانه لم یکن.
۲- قد سقطت الثالثه عن المصدر و هی هکذا: و بلیت بزوج عنین.
۳- تفسیر القمّیّ: ۳۳۳ و ۳۳۴. م.

و غيرهم قَدْ شَعَفَهَا بالعين.

قال الزجاج شعفها ذهب بها كل مذهب من شعفات الجبال أی رءوسها يقال فلان مشعوف بكذا أی قد ذهب به الحب أقصی المذاهب و قال ابن جنی معناه وصل حبه إلی قلبها فكان يحرقه بحدته و أصله من البعير (۱)يهنأ بالقطران فتصل حراره ذلك إلی قلبه (۲).

**[ترجمه]مشهور ميان مفسران و لغويان اين است كه يعنی پرده قلب زليخا شكاف پيدا كرد تا اين كه به قلبش رسيد.

{حُبّاً} منصوب و تميز است و بنابر آنچه در احاديث آمده است احتمال دارد كه بيانی برای حاصل معنا باشد. به عبارت ديگر، چون عشق يوسف به پرده قلبش درآويخت گويا آن را از اين كه به ديگری بينديشد و در ذهن متصور سازد بازداشت. همچنين احتمال دارد كه شَغاف در اين جا از روی مجاز به معنای مطلق پرده و شَغَفَها به معنای آن را پوشاند و بازداشت باشد.

طبرسی رحمه الله می گويد: از امام علی، امام زين العابدين، امام باقر، امام صادق عليهم السلام و

ص: ۲۵۳

ديگران روايت شده است كه آيه به صورت {قَد شَعَفَها} به عين نازل شده است. زجاج می گويد: شَعَفَها يعنی آن فرد، او را وا داشت تا همه قله ها را بپيمايد. وقتی عرب ها می گويند: فِلانٌ مَشعُوفٌ بِكَذا يعنی عشق، او را به پيمودن دور ترين راه ها واداشت. ابن جنی می گويد: يعنی عشق او به قلب زليخا

رسيد و شدت عشق او را می سوزانْد. اصل آن از شتر - . يعنی اصل آن از شَعَف (بيماری) شتر گرفته شده است. - گرفته شده است؛ چرا كه بر شتر قطران می مالند و حرارت قطران به قلبش می رسد - . مجمع البيان ۵: ۲۲۸ - .

**[ترجمه]

«۱۸»

لی، الأمالی للصدوق مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الزَّنْجَانِيُّ عَنْ مُعَاذِ بْنِ الْمُثَنَّى الْعَنْبَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَسْمَاءَ عَنْ جُوَيْرِيَةَ عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ أَبِي وَائِلٍ عَنْ وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ قَالَ: وَجَدْتُ فِي بَعْضِ كُتُبِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ يُوسُفَ عليه السلام مَرَّ فِي مَوْكِبِهِ عَلَى امْرَأَةِ الْعَزِيزِ وَ هِيَ جَالِسَةٌ عَلَى مَزْبَلَةٍ فَقَالَتْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمُلُوكَ بِمَعْصِيَتِهِمْ عَبِيداً وَ جَعَلَ الْعَبِيدَ بِطَاعَتِهِمْ مُلُوكاً أَصَابَتْنَا فَاقَةٌ فَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا فَقَالَ يُوسُفُ عليه السلام غُمُوطُ النِّعَمِ سُقْمُ دَوَامِهَا فَرَاجِعِي مَا يُمَحِّصُ عَنْكِ دَنَسَ الْخَطِيئَهِ فَإِنَّ مَحِلَّ الِاسْتِجَابَهِ قُدْسُ الْقُلُوبِ وَ طَهَارَهُ الْأَعْمَالِ فَقَالَتْ مَا اشْتَمَلْتُ بَعْدُ عَلَى هَيْئَهِ التَّأَثُّمِ وَ إِنِّي لَأَسْتَحْيِي أَنْ يَرَى اللَّهُ لِي مَوْقِفَ اسْتِعْطَافٍ وَ لَمَّا تُهَرِيقُ الْعَيْنُ عَبْرَتَهَا وَ يُؤَدِّي الْحَسَدُ نَدَامَهً فَقَالَ لَهَا يُوسُفُ فَجِدِّي فَالسَّبِيلُ هَدَفُ الْإِمْكَانِ قَبْلَ مُزَاحَمَهِ الْعُدَّهِ وَ نَفَادِ الْمُدَّهِ فَقَالَتْ هُوَ عَقِيدَتِي وَ سَيَبْلُغُكَ إِنْ بَقِيتَ بَعْدِي فَأَمَرَ لَهَا بِقِنْطَارٍ مِنْ ذَهَبٍ فَقَالَتْ الْقُوتُ بَتَّهٌ مَا كُنْتُ لِأَرْجِعَ إِلَى الْخَفْضِ وَ أَنَا مَأْسُورَهٌ فِي السَّخَطِ فَقَالَ بَعْضُ وُلْدِ يُوسُفَ لِيُوسُفَ يَا أَبَهْ مَنْ هَذِهِ الَّتِي قَدْ تَفَتَّتَ لَهَا كَبِدِي وَ رَقَّ لَهَا قَلْبِي قَالَ هَذِهِ دَابَّهُ التَّرَحِ فِي

حِبَالِ الِانْتِقَامِ فَتَزَوَّجَهَا يُوسُفُ علیه السلام فَوَجَدَهَا بِكْراً فَقَالَ أَنَّى وَ قَدْ كَانَ لَكِ بَعْلٌ فَقَالَتْ كَانَ مَحْصُوراً بِفَقْدِ الْحَرَكَهِ وَ صَرْدِ الْمَجَارِي (۳).

**[ترجمه]امالی الصدوق: وهب بن منبّه می گوید: در یکی از کتاب های الهی خوانده‌ام که یوسف علیه السلام به همراه کاروانش از کنار زن عزیز مصر که در زباله دانی نشسته بود گذشت. زن عزیز گفت: سپاس کسی راست که پادشاهان را به دلیل نافرمانی شان بنده و بندگان را به دلیل فرمانبرداری شان پادشاه قرار داد. تنگدست شده ایم، پس به ما صدقه بده. یوسف علیه السلام فرمود: خوار شمردن نعمت ها، آفت پایداری شان است. بنابراین بازگرد به آنچه که پلیدی گناه را از تو پاک می کند؛ زیرا محل استجابت، پاکی قلب و طهارت اعمال است. زن عزیز گفت: هنوز کاری نکرده ام تا گناهم جبران شود؛ از این رو شرم دارم که خداوند مرا در مقام التماس ببیند، در حالی که برای جبران گناه نیاز است که اشک از دیدگان جاری شود و حسادت به ندامت منتهی گردد. یوسف علیه السلام به او فرمود: پس بکوش که این راه تا زمانی که توان و وقت به پایان نرسد، قابل دسترسی است. زن عزیز گفت: آن، عقیده من است و اگر پس از من زنده ماندی خبر آن به تو خواهد رسید. یوسف علیه السلام دستور داد تا به او یک قنطار زر بدهند. زن عزیز گفت: تنها غذا برای من بس است. من که در دام عذاب اسیرم به تن آسایی باز نمی گردم. یکی از فرزندان یوسف از او پرسید: پدرجان، این زن کیست که جگرم برایش پاره پاره شده و قلبم برای او به درد آمده است؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: این، حیوان غم و اندوه است که در دام انتقام گرفتار آمده است. یوسف علیه السلام با او ازدواج کرد و او را باکره یافت و پرسید: چگونه تو باکره ای در حالی که شوهر داشتی؟ زلیخا پاسخ داد: او توانایی آن حرکت را نداشت و مجاری اش سرد بود - . امالی الصدوق: ۴ - .

**[ترجمه]

بیان

غمط النعمه تحقیرها و البطر بها و ترک شکرها أی لما کفرت بأنعم الله و قابلتها بالمعاصی قطعها الله عنک فارجعی إلی ما یزیل عنک دنس الخطیئه أی التوبه و الندم و الاستغفار و تدارک ما قد مضی حتی یرد الله نعمه علیک فإنه لا یستجاب الدعاء بالمغفره أو برجوع النعمه إلا بعد قدس القلوب من دنس الخطایا و آثارها و طهاره الأعمال

۱- أی أصله من شعف البعیر. قلت: هنأ الإبل أی طلاها بالهناء أی القطران.

۲- مجمع البیان ۵: ۲۲۸. م.

۳- أمالی الصدوق: ۴. م.

و خلوصـها عما يشوبها من الأغراض الفاسده و السـيئات الماحيه فأجابته بما يؤيد ما أفاده عليه السلام حيث قالت ما اشتملت بعد على هيئه التأثم أى لما لم أقم بعد ما يوجب تدارک ما فات لم أطلب من الله المغفره حياء مما صنعت.

قال الفيروزآبادی يقال تأثم فلان إذا فعل فعلا خرج به عن الإثم انتهى.

فأجابهـا عليه السـلام بالأـمر بالاجتهـاد و السعی فی العمـل و بـالحث على الرجـاء من رحمه الله و علل بأن سبيل الطاعه و القرب هدف لسـهام إمكان حصول المقاصد قبل مزاحمه العده بالكسـر أی قبل انتهاء الأجل و عدد أيام العمر و ساعاته و يحتمل الضم أيضا من الاستعداد أی قبل نفاد القوی و الجوارح و الأدوات التی بها يتيسر العمل.

قولها إن بقيت بعـدی بصـيغه التكلم أی إن بقيت أنا بعـد زمانی هذا أو بصـيغه الخطاب أی إن بقيت أنت بعد هذا الزمان أو بعد وفاتی لتطلع على جميع أحوال عمری ثم لما أمر عليه السـلام لها بالقنطار لم تقبل و اعتـذرت بأن الرزق المقدر على قدر الحاجه لا_ بـد منه و الله تعـالى يبعثه إلی و أمـا التوسع فيه فإنمـا هو للخفض و الراحه و طيب العيش و أنـا مـا أرجع إلی تلک الأحوال ما دمت مأسوره فی إسار سـخط الله و غضـبه و التفتت التكسـر و الترح ضـد الفرح و الهلاک و الانقطاع أی هذه دابه قد وقعت فی الحزن و الهلا_ک بسـبب انتقامه تعالى منها و الصـرد البرد أی كان عنينا بسـبب البروده المسـتوليه على مزاجه و كان لا يتأتی منه تلک الحرکه المعهوده.

**[ترجمه]غَمطُ النِّعمَه به معنای خوار شـمردن نعمت، ناسپاسـی و شـكر نگزاردن آن است. به ديگر سخن چون تو نعمت های الهی را ناسپاسی كردی و در مقابل، نافرمانی نمودی خداوند، آن نعمت ها را از تو بازداشته است. بنابراين به چيزی بازگرد كه پليـدیِ گناه را از تو پاک كنـد كه همان توبه، پشـيمانی، طلب آمرزش و جبران ما فات است تا خداونـد، نعمت هايش را به تو بازگردانـد؛ زيرا دعـا برای آمرزش يـا بازگشت نعمت، تنها در صورتی اجابت می شود كه دل ها از پليـدیِ گناهان و آثار آن پاک شود و اعمال، پاكيزه

ص: ۲۵۴

و از اهـداف فاسـد و گناهانی كه خوبی ها را محو می‌سازنـد خالص گردد. زليخا سـخنی در تأييد سـخنان يوسف عليه السـلام گفت؛ چرا كه گفت: من هنوز كـاری انجـام نـدادم تـا جبران گنـاهم شود يعنی از آنجـايی كه هنوز به كـاری دست نزده ام تا گذشته را جبران سازد. به دليل آنچه انجام داده ام شرم دارم از خداوند آمرزش نطلبيدم.

فيروز آبـادی می گويـد: وقتی عرب هـا می گويـد: تَأَثَّمَ فُلانٌ يعنی فلانی كاری انجام داد تا جبران گناهش شود. سـخن فيروز آيادی به پايان رسيد.

يوسف عليه السـلام بـا امر به تلاش در كار و تشويق به اميـد داشـتن به رحمت الهی به زليخا پاسـخ داد. وی دليل آورد كه راه اطاعت و نزديكی به خـدا هدف تير های امكانِ برآورده شدنِ اهداف است كه البته بايد پيش از پايان يافتن توان و زمان باشد. احتمال دارد كه عِدَّه به كسـر عين باشد كه يعنی پيش از پايان آمدن زمان و شـمار روز ها و ساعت های عمر. همچنين احتمال دارد كه به ضم عين و به صورت عُدَّه باشد كه يعنی پيش از پايان يافتن نيرو ها، اندام ها و ابزارهايی كه كار با آنها آسان می

شود.

سخن زلیخا که گفت: إن بَقیت بَعدی، احتمال دارد که به صیغه متکم باشد یعنی اگر من پس از این زمان باقی ماندم یا به صیغه مخاطب باشد که یعنی اگر تو پس از این زمان یا پس از مرگ من باقی ماندی بر تمام احوال عمرم مطلع می شوی. سپس چون یوسف علیه السلام دستور داد تا به زلیخا قنطاری از زر بدهند او نپذیرفت و این طور پوزش خواست که روزی ای که خداوند به اندازه نیاز مقدر فروده است ناگزیر به دست می آید و خداوند، آن را به سوی من می فرستد. اما زیاده طلبی در آن تنها برای تن آسایی، راحتی و خوش گذرانی است و من تا زمانی که در بند خشم و غضب الهی اسیرم به آن احوال باز نمی گردم. تَفَتُّت به معنای شکسته شدن است. تَرَح بر ضد شادی و به معنای نابودی و به پایان رسیدن است یعنی این، حیوانی است که به دلیل انتقام خداوند متعال از او در دام اندوه و نابودی گرفتار آمده است. صَرِد به معنای سرد است یعنی شوهر زلیخا به دلیل سردی غالب بر مزاجش سست کمر بود و آن حرکت متداول برایش امکان پذیر نبود.

**[ترجمه]

«۱۹»

لی، الأمالی للصدوق الْعَطَّارُ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ ابْنِ الْبَطَائِنِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ علیه السلام مَا کَانَ دُعَاءُ یُوسُفَ علیه السلام فِی الْجُبِّ فَإِنَّا قَدِ اخْتَلَفْنَا فِیهِ فَقَالَ إِنَّ یُوسُفَ علیه السلام لَمَّا صَارَ فِی الْجُبِّ وَ أَیِسَ مِنَ الْحَیَاهِ قَالَ اللَّهُمَّ إِنْ کَانَتِ الْخَطَایَا وَ الذُّنُوبُ قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِی عِنْدَکَ فَلَنْ تَرْفَعَ لِی إِلَیْکَ صَوْتاً وَ لَنْ تَسْتَجِیبَ لِی دَعْوَهً فَإِنِّی أَسْأَلُکَ بِحَقِّ الشَّیْخِ یَعْقُوبَ فَارْحَمْ ضَعْفَهُ وَ اجْمَعْ بَیْنِی وَ بَیْنَهُ فَقَدْ عَلِمْتَ رِقَّتَهُ عَلَیَّ وَ شَوْقِی إِلَیْهِ قَالَ ثُمَّ بَکَی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ علیه السلام ثُمَّ قَالَ وَ أَنَا أَقُولُ اللَّهُمَّ إِنْ کَانَتِ الْخَطَایَا وَ الذُّنُوبُ قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِی عِنْدَکَ فَلَنْ تَرْفَعَ لِی إِلَیْکَ صَوْتاً فَإِنِّی أَسْأَلُکَ بِکَ فَلَیْسَ کَمِثْلِکَ شَیْ ءٌ وَ أَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ بِمُحَمَّدٍ نَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَهِ یَا اللَّهُ یَا اللَّهُ یَا اللَّهُ یَا اللَّهُ

ص: ۲۵۵

يَا اللَّهُ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قُولُوا هَذَا وَ أَكْثِرُوا مِنْهُ فَإِنِّی كَثِيراً مَا أَقُولُهُ عِنْدَ الْكَرَبِ الْعِظَامِ (۱).

**[ترجمه]امالی الصدوق: ابو بصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: دعای یوسف علیه السلام در داخل چاه چه بود؟ چرا که ما در آن اختلاف نظر داریم. حضرت فرمود: چون یوسف علیه السلام درون چاه انداخته شد و از زندگی ناامید گشت، عرض کرد: خدایا، اگر اشتباهات و گناهانم، آبروی مرا برده است و صدایم هرگز به تو نمی رسد و هرگز دعایم را استجابت نمی کنی پس به حق آن پیرمرد سالخورده، یعقوب از تو می خواهم تا بر ناتوانی او رحم کنی و مرا گرد او درآوری؛ چرا که تو از دلسوزی و اشتیاق او به من آگاهی. سپس امام صادق علیه السلام گریست و فرمود: من نیز می گویم: خدایا، اگر اشتباهات و گناهان من آبرویم را نزد تو برده است و صدایم هرگز به تو نمی رسد از تو مسئلت می کنم؛ چرا که تو همانند نداری. من به آبروی محمد پیامبرت که پیامبر رحمت است به تو رو می کنم. یا الله ، یا الله ، یا الله ، یا الله ، یا الله.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: این دعا را بگویید و زیاد تکرار کنید؛ زیرا من به هنگام گرفتاری های بزرگ زیاد آن را می گویم - . امالی الصدوق: ۲۴۲-۲۴۳ - .

**[ترجمه]

«۶»

۲۰- لی، الأمالی للصدوق ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَمَّنْ سَمِعَ أَبَا سَيَّارٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ علیه السلام يَقُولُ جَاءَ جَبْرَئِيلُ علیه السلام إِلَى يُوسُفَ علیه السلام وَ هُوَ فِی السِّجْنِ فَقَالَ قُلْ فِی دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ مَفْرُوضَةٍ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِی مِنْ أَمْرِی فَرَجاً وَ مَخْرَجاً وَ ارْزُقْنِی مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَ مِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ (۲).

**[ترجمه]امالی الصدوق: ابا سیار: امام صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل نزد یوسف علیه السلام که در زندان بود آمد و فرمود: به دنبال نماز های واجبت این دعا را سه بار بخوان: خدایا، در کار من گشایش و برون رفتی قرار بده و مرا بی حساب و با حساب روزی ده - . امالی الصدوق: ۳۴۳-۳۴۴ - .

**[ترجمه]

«۲۱»

مصبا، المصباحين فِی الْيَوْمِ الثَّالِثِ مِنْ مُحَرَّمٍ كَانَ خَلَاصُ يُوسُفَ علیه السلام مِنَ الْجُبِّ عَلَى مَا رُوِیَ فِی الْأَخْبَارِ (۳).

**[ترجمه]مصباح المتهجد: بنابر آن چه در احادیث آمده است یوسف علیه السلام در روز سوم محرم از آن چاه، رهایی یافت - . مصباح المتهجد: ۵۰۹ - .

**[ترجمه]

«۲۲»

ل، الخصال ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ السَّعْدَآبَادِيِّ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كَانَ فِی قَمِيصِ يُوسُفَ ثَلَاثُ آيَاتٍ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی وَ جاؤُ عَلی قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ (۴)وَ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنْ كانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ الْآيَةَ وَ قَوْلِهِ اذْهَبُوا بِقَمِيصِی هذا الْآيَةَ (۵).

**[ترجمه]الخصال: هشام بن سالم: امام صادق علیه السلام فرمود: نام پیراهن یوسف علیه السلام در سه آیه آمده است که عبارتند از: { و پیراهنش را [آغشته] به خونی دروغین آوردند} - . درباره پیراهن یوسف علیه السلام سه آیه نازل شده است: اولی این که گرگ، او را نخورد؛ زیرا اگر گرگ، او را خورده بود می بایست پیراهنش را نیز بدرد. از این رو برخی می گویند که چون برادران یوسف به یعقوب علیه السلام گفتند که گرگ او را خورده است به آنان فرمود: پیراهنش را به من نشان دهید و انها نشانش دادند. یعقوب علیه السلام فرمود: به خداوند سوگند، تا به حال گرگی صبور تر از این گرگ را ندیدم که پسرم را خورد، اما پیراهنش را ندرید؟! دومی مبرا شدن یوسف علیه السلام از تهمت زن عزیز است؛ زیرا اگر یوسف علیه السلام از او کام می خواست می بایست پیراهنش از جلو چاک می خورد. سومی بینا شدن یعقوب علیه السلام به هنگامی بود که پیراهن یوسف علیه السلام به رویش افکنده شد. - ، { اگر پیراهن او از جلو چاک خورده} تا آخر آیه و { این پیراهن مرا ببرید} تا آخر آیه - . الخصال ۱ : ۵۸ - .

**[ترجمه]

«۲۳»

لی، الأمالی للصدوق الطَّالَقَانِیُّ عَنْ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِیِّ عَنِ الْمُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُفَضَّلِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ ابْنِ تَغْلِبَ عَنِ ابْنِ جُبَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا أَصَابَ آلَ يَعْقُوبَ مَا أَصَابَ النَّاسَ مِنْ ضِيقِ الطَّعَامِ جَمَعَ يَعْقُوبُ بَنِيهِ فَقَالَ لَهُمْ يَا بَنِيَّ إِنَّهُ بَلَغَنِی أَنَّهُ يُبَاعُ بِمِصْرَ طَعَامٌ طَيِّبٌ وَ أَنَّ صَاحِبَهُ رَجُلٌ صَالِحٌ لَا يَحْبِسُ النَّاسَ فَاذْهَبُوا إِلَيْهِ وَ اشْتَرُوا مِنْهُ طَعَاماً فَإِنَّهُ سَيُحْسِنُ إِلَيْكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَتَجَهَّزُوا وَ سَارُوا حَتَّی وَرَدُوا مِصْرَ فَأُدْخِلُوا عَلَی يُوسُفَ علیه السلام فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ فَقَالَ لَهُمْ مَنْ أَنْتُمْ قَالُوا

۱- أمالی الصدوق: ۲۴۲- ۲۴۳. م.

۲- أمالی الصدوق: ۳۴۳- ۳۴۴. م.

۳- مصباح المتهجد: ۵۰۹. م.

۴- كان فيه ثلاث آيات: الأولی أن الذئب لم يأكله لانه لو كان أكله لمزق قميصه أيضا، و لذا قيل: لما قالوا ليعقوب: فأكله

الـذئب قـال لهم: أرونی قمیصه، فـأروه فقـال: تـاللّه ما عهـدت کالیوم ذئبا أحلم من هـذا، أکل ابنی و لـم یمزق قمیصه؟! و الثانیه براءه ساحه یوسف عما رمت به امرأه العزیز، لانه لو کان راودها لکان الشق من بین یـدیه. و الثالثه: صـیروره یعقوب بصـیرا حین القی علی وجهه.

۵- الخصال ج ۱: ۵۸. م.

نَحْنُ أَوْلَادُ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ وَ نَحْنُ مِنْ جَبَلِ كَنْعَانَ قَالَ يُوسُفُ وَلَدَكُمْ إِذاً ثَلَاثَهُ أَنْبِيَاءَ وَ مَا أَنْتُمْ بِحُلَمَاءَ وَ لَا فِيكُمْ وَقَارٌ وَ لَا خُشُوعٌ فَلَعَلَّكُمْ جَوَاسِيسُ لِبَعْضِ الْمُلُوكِ جِئْتُمْ إِلَى بِلَادِي فَقَالُوا أَيُّهَا الْمَلِكُ لَسْنَا بِجَوَاسِيسَ وَ لَا أَصْحَابَ الْحَرْبِ وَ لَوْ تَعْلَمُ بِأَبِينَا إِذاً لَكَرُمْنَا عَلَيْكَ فَإِنَّهُ نَبِيُّ اللَّهِ وَ ابْنُ أَنْبِيَائِهِ وَ إِنَّهُ لَمَحْزُونٌ قَالَ لَهُمْ يُوسُفُ فَمِمَّا حُزْنُهُ وَ هُوَ نَبِيُّ اللَّهِ وَ ابْنُ أَنْبِيَائِهِ وَ الْجَنَّهُ مَأْوَاهُ وَ هُوَ يَنْظُرُ إِلَيْكُمْ فِي مِثْلِ عَدَدِكُمْ وَ قُوَّتِكُمْ فَلَعَلَّ حُزْنَهُ إِنَّمَا هُوَ مِنْ قِبَلِ سَفَهِكُمْ وَ جَهْلِكُمْ وَ كَذِبِكُمْ وَ كَيْدِكُمْ وَ مَكْرِكُمْ قَالُوا أَيُّهَا الْمَلِكُ لَسْنَا بِجُهَّالٍ وَ لَا سُفَهَاءَ وَ لَا أَتَاهُ الْحُزْنُ مِنْ قِبَلِنَا وَ لَكِنْ كَانَ لَهُ ابْنٌ كَانَ أَصْغَرَنَا سِنّاً يُقَالُ لَهُ يُوسُفُ فَخَرَجَ مَعَنَا إِلَى الصَّيْدِ فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ فَلَمْ يَزَلْ بَعْدَهُ كَئِيباً حَزِيناً بَاكِياً فَقَالَ لَهُمْ يُوسُفُ عليه السلام كُلُّكُمْ مِنْ أَبٍ وَاحِدٍ قَالُوا أَبُونَا وَاحِدٌ وَ أُمَّهَاتُنَا شَتَّى قَالَ فَمَا حَمَلَ أَبَاكُمْ عَلَى أَنْ سَرَّحَكُمْ (١)كُلَّكُمْ أَلَّا حَبَسَ مِنْكُمْ وَاحِداً يَأْنَسُ بِهِ وَ يَسْتَرِيحُ إِلَيْهِ قَالُوا قَدْ فَعَلَ قَدْ حَبَسَ مِنَّا وَاحِداً هُوَ أَصْغَرُنَا سِنّاً قَالَ وَ لِمَ اخْتَارَهُ لِنَفْسِهِ مِنْ بَيْنِكُمْ قَالُوا لِأَنَّهُ أَحَبُّ أَوْلَادِهِ إِلَيْهِ بَعْدَ يُوسُفَ فَقَالَ لَهُمْ يُوسُفُ عليه السلام إِنِّي أَحْبِسُ مِنْكُمْ وَاحِداً يَكُونُ عِنْدِي وَ ارْجِعُوا إِلَى أَبِيكُمْ وَ أَقْرِءُوهُ مِنِّي السَّلَامَ وَ قُولُوا لَهُ يُرْسِلْ إِلَيَّ بِابْنِهِ الَّذِي زَعَمْتُمْ أَنَّهُ حَبَسَهُ عِنْدَهُ لِيُخْبِرَنِي عَنْ حُزْنِهِ مَا الَّذِي أَحْزَنَهُ وَ عَنْ سُرْعَهِ الشَّيْبِ إِلَيْهِ قَبْلَ أَوَانِ مَشِيبِهِ وَ عَنْ بُكَائِهِ وَ ذَهَابِ بَصَرِهِ فَلَمَّا قَالَ هَذَا اقْتَرَعُوا بَيْنَهُمْ فَخَرَجَتِ الْقُرْعَهُ عَلَى شَمْعُونَ (٢)فَأَمَرَ بِهِ فَحُبِسَ فَلَمَّا وَدَّعُوا شَمْعُونَ قَالَ لَهُمْ يَا إِخْوَتَاهْ انْظُرُوا مَا ذَا وَقَعْتُ فِيهِ وَ أَقْرِءُوا وَالِدِي مِنِّي السَّلَامَ فَوَدَّعُوهُ وَ سَارُوا حَتَّى وَرَدُوا الشَّامَ وَ دَخَلُوا عَلَى يَعْقُوبَ عليه السلام وَ سَلَّمُوا عَلَيْهِ سَلَاماً ضَعِيفاً فَقَالَ لَهُمْ يَا بَنِيَّ مَا لَكُمْ تُسَلِّمُونَ سَلَاماً ضَعِيفاً وَ مَا لِي لَا أَسْمَعُ فِيكُمْ صَوْتَ خَلِيلِي شَمْعُونَ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا جِئْنَاكَ مِنْ عِنْدِ أَعْظَمِ النَّاسِ مُلْكاً لَمْ يَرَ النَّاسُ مِثْلَهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ خُشُوعاً وَ سَكِينَهً وَ وَقَاراً وَ لَئِنْ كَانَ لَكَ شَبِيهٌ فَإِنَّهُ لَشَبِيهُكَ وَ لَكِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ خُلِقْنَا لِلْبَلَاءِ اتَّهَمَنَا الْمَلِكُ وَ زَعَمَ أَنَّهُ لَا يُصَدِّقُنَا حَتَّى تُرْسِلَ مَعَنَا بِابْنِ يَامِينَ بِرِسَالَهٍ مِنْكَ يُخْبِرُهُ عَنْ حُزْنِكَ وَ

١- أی ارسلكم و اطلقكم.

٢- و قيل: إن يوسف اختار شمعون لانه كان احسنهم رأيا فيه. منه رحمه اللّه.

عَنْ سُرْعَهِ الشَّيْبِ إِلَيْکَ قَبْلَ أَوَانِ الْمَشِيبِ وَ عَنْ بُکَائِکَ وَ ذَهَابِ بَصَرِکَ فَظَنَّ يَعْقُوبُ أَنَّ ذَلِکَ مَکْرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ لَهُمْ يَا بَنِيَّ بِئْسَ الْعَادَهُ عَادَتُکُمْ کُلَّمَا خَرَجْتُمْ فِي وَجْهٍ نَقَصَ مِنْکُمْ وَاحِدٌ لَا أُرْسِلُهُ مَعَکُمْ فَ لَمَّا فَتَحُوا مَتاعَهُمْ وَجَدُوا بِضاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ (۱)مِنْهُمْ أَقْبَلُوا إِلَى أَبِيهِمْ فَرِحِينَ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا رَأَى النَّاسُ مِثْلَ هَذَا الْمَلِکِ أَشَدَّ اتِّقَاءً لِلْإِثْمِ مِنْهُ رَدَّ عَلَيْنَا بِضَاعَتَنَا مَخَافَهَ الْإِثْمِ وَ هِيَ بِضاعَتُنا رُدَّتْ إِلَيْنا وَ نَمِيرُ أَهْلَنا (۲)وَ نَحْفَظُ أَخانا وَ نَزْدادُ کَيْلَ بَعِيرٍ ذلِکَ کَيْلٌ يَسِيرٌ قَالَ يَعْقُوبُ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ ابْنَ يَامِينَ أَحَبُّکُمْ إِلَيَّ بَعْدَ أَخِيکُمْ يُوسُفَ وَ بِهِ أُنْسِي وَ إِلَيْهِ سُکُونِي مِنْ بَيْنِ جَمَاعَتِکُمْ فَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَکُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحاطَ بِکُمْ فَضَمِنَهُ يَهُودَا فَخَرَجُوا حَتَّى وَرَدُوا مِصْرَ فَدَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ عليه السلام فَقَالَ لَهُمْ هَلْ بَلَّغْتُمْ رِسَالَتِي قَالُوا نَعَمْ وَ قَدْ جِئْنَاکَ بِجَوَابِهَا مَعَ هَذَا الْغُلَامِ فَسَلْهُ عَمَّا بَدَا لَکَ قَالَ لَهُ يُوسُفُ بِمَا أَرْسَلَکَ أَبُوکَ إِلَيَّ يَا غُلَامُ قَالَ أَرْسَلَنِي إِلَيْکَ يُقْرِئُکَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ إِنَّکَ أَرْسَلْتَ إِلَيَّ تَسْأَلُنِي عَنْ حُزْنِي وَ عَنْ سُرْعَهِ الشَّيْبِ إِلَيَّ قَبْلَ أَوَانِ الْمَشِيبِ وَ عَنْ بُکَائِي وَ ذَهَابِ بَصَرِي فَإِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ حُزْناً وَ خَوْفاً أَذْکَرُهُمْ لِلْمَعَادِ وَ إِنَّمَا أَسْرَعَ الشَّيْبُ إِلَيَّ قَبْلَ أَوَانِ الْمَشِيبِ لِتَذَکُّرِ يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ أَبْکَانِي وَ بَيَّضَ عَيْنَيَ الْحُزْنُ عَلَى حَبِيبِي يُوسُفَ وَ قَدْ بَلَغَنِي حُزْنُکَ بِحُزْنِي وَ اهْتِمَامُکَ بِأَمْرِي فَکَانَ اللَّهُ لَکَ جَازِياً وَ مُثِيباً وَ إِنَّکَ لَنْ تَصِلَنِي بِشَيْ ءٍ أَنَا أَشَدُّ فَرَحاً بِهِ مِنْ أَنْ تُعَجِّلَ عَلَيَّ وَلَدِي ابْنَ يَامِينَ فَإِنَّهُ أَحَبُّ أَوْلَادِي إِلَيَّ بَعْدَ يُوسُفَ فَأُونِسَ بِهِ وَحْشَتِي وَ أَصِلَ بِهِ وَحْدَتِي تُعَجِّلَ عَلَيَّ بِمَا أَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى عِيَالِي فَلَمَّا قَالَ هَذَا خَنَقَتْ يُوسُفَ عليه السلام الْعَبْرَهُ وَ لَمْ يَصْبِرْ حَتَّى قَامَ فَدَخَلَ الْبَيْتَ وَ بَکَى سَاعَهً ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْهِمْ وَ أَمَرَ لَهُمْ بِطَعَامٍ وَ قَالَ لِيَجْلِسْ کُلُّ بَنِي أُمٍّ عَلَى مَائِدَهٍ فَجَلَسُوا وَ بَقِيَ ابْنُ يَامِينَ قَائِماً فَقَالَ لَهُ يُوسُفُ مَا لَکَ لَمْ تَجْلِسْ فَقَالَ لَهُ لَيْسَ لِي فِيهِمْ ابْنُ أُمٍّ فَقَالَ لَهُ يُوسُفُ أَ فَمَا کَانَ لَکَ ابْنُ أُمٍّ فَقَالَ لَهُ ابْنُ يَامِينَ بَلَى فَقَالَ لَهُ يُوسُفُ فَمَا فَعَلَ قَالَ زَعَمَ هَؤُلَاءِ أَنَّ الذِّئْبَ أَکَلَهُ قَالَ فَمَا بَلَغَ مِنْ حُزْنِکَ عَلَيْهِ قَالَ وُلِدَ لِي اثْنَا عَشَرَ ابْناً کُلُّهُمْ أَشْتَقُّ لَهُ اسْماً مِنِ اسْمِهِ

۱- في نسخه: بغير علم.

۲- أي نجلب اليهم الطعام. منه رحمه اللّه.

فَقَالَ لَهُ يُوسُفُ عليه السلام أَرَاکَ قَدْ عَانَقْتَ النِّسَاءَ وَ شَمِمْتَ الْوَلَدَ مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ يَامِينَ إِنَّ لِی أَباً صَالِحاً وَ إِنَّهُ قَالَ لِی تَزَوَّجْ لَعَلَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُخْرِجُ مِنْکَ ذُرِّيَّةً يُثْقِلُ الْأَرْضَ بِالتَّسْبِيحِ فَقَالَ لَهُ يُوسُفُ تَعَالَ فَاجْلِسْ عَلَى مَائِدَتِی فَقَالَ إِخْوَةُ يُوسُفَ لَقَدْ فَضَّلَ اللَّهُ يُوسُفَ وَ أَخَاهُ حَتَّى إِنَّ الْمَلِکَ قَدْ أَجْلَسَهُ مَعَهُ عَلَى مَائِدَتِهِ فَأَمَرَ يُوسُفُ أَنْ يُجْعَلَ صُوَاعُ الْمَلِکِ فِی رَحْلِ ابْنِ يَامِينَ فَلَمَّا تَجَهَّزُوا أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ قالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ ما ذا تَفْقِدُونَ قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِکِ وَ لِمَنْ جاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ (۱)قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ ما جِئْنا لِنُفْسِدَ فِی الْأَرْضِ وَ ما کُنَّا سارِقِينَ وَ کَانَ الرَّسْمُ فِيهِمْ وَ الْحُکْمَ أَنَّ السَّارِقَ يُسْتَرَقُّ وَ لَا يُقْطَعُ قالُوا فَما جَزاؤُهُ إِنْ کُنْتُمْ کاذِبِينَ قالُوا جَزاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِی رَحْلِهِ فَهُوَ جَزاؤُهُ کَذلِکَ نَجْزِی الظَّالِمِينَ فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَها مِنْ وِعاءِ أَخِيهِ فَحَبَسَهُ فَقَالَ إِخْوَتُهُ لَمَّا أَصَابُوا الصُّوَاعَ فِی وِعَاءِ ابْنِ يَامِينَ إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّها يُوسُفُ فِی نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِها لَهُمْ قالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَکاناً وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما تَصِفُونَ قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَباً شَيْخاً کَبِيراً فَخُذْ أَحَدَنا مَکانَهُ إِنَّا نَراکَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ قالَ مَعاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ إِنَّا إِذاً لَظالِمُونَ فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قالَ کَبِيرُهُمْ أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَباکُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْکُمْ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ قَبْلُ ما فَرَّطْتُمْ فِی يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِی أَبِی أَوْ يَحْکُمَ اللَّهُ لِی وَ هُوَ خَيْرُ الْحاکِمِينَ ارْجِعُوا إِلى أَبِيکُمْ فَقُولُوا يا أَبانا إِنَّ ابْنَکَ سَرَقَ وَ ما شَهِدْنا إِلَّا بِما عَلِمْنا وَ ما کُنَّا لِلْغَيْبِ حافِظِينَ وَ سْئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِی کُنَّا فِيها وَ الْعِيرَ الَّتِی أَقْبَلْنا فِيها وَ إِنَّا لَصادِقُونَ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى أَبِيهِمْ قَالُوا ذَلِکَ لَهُ قَالَ إِنَّ ابْنِی لَا يَسْرِقُ بَلْ سَوَّلَتْ (۲)لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِی بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَکِيمُ ثُمَّ أَمَرَ بَنِيهِ بِالتَّجْهِيزِ إِلَى مِصْرَ فَسَارُوا حَتَّى أَتَوْا مِصْرَ فَدَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ وَ دَفَعُوا إِلَيْهِ کِتَاباً مِنْ يَعْقُوبَ يَسْتَعْطِفُهُ فِيهِ وَ يَسْأَلُهُ رَدَّ وَلَدِهِ عَلَيْهِ فَلَمَّا نَظَرَ فِيهِ خَنَقَتْهُ الْعَبْرَةُ وَ لَمْ

۱- أی کفيل اؤدبه إلی من رده. منه رحمه اللّه.

۲- أی زينت و سهلت لکم أنفسکم أمرا عظيما.

يَصْبِرْ حَتَّى قَامَ فَدَخَلَ الْبَيْتَ فَبَكَى سَاعَةً ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْهِمْ فَقَالُوا لَهُ يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ (۱)فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِی الْمُتَصَدِّقِينَ فَقَالَ لَهُمْ يُوسُفُ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ قالُوا أَ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هذا أَخِی قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنا وَ إِنْ كُنَّا لَخاطِئِينَ قالَ لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ (۲)الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ثُمَّ أَمَرَهُمْ بِالانْصِرَافِ إِلَى يَعْقُوبَ وَ قَالَ لَهُمُ اذْهَبُوا بِقَمِيصِی هذا فَأَلْقُوهُ عَلى وَجْهِ أَبِی يَأْتِ بَصِيراً وَ أْتُونِی بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ عَلَى يَعْقُوبَ عليه السلام فَقَالَ يَا يَعْقُوبُ أَ لَا أُعَلِّمُكَ دُعَاءً يَرُدُّ اللَّهُ عَلَيْكَ بِهِ بَصَرَكَ وَ يَرُدُّ عَلَيْكَ ابْنَيْكَ قَالَ بَلَى قَالَ قُلْ مَا قَالَهُ أَبُوكَ آدَمُ فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ مَا قَالَهُ نُوحٌ فَاسْتَوَتْ بِهِ سَفِينَتُهُ عَلَى الْجُودِيِّ وَ نَجَا مِنَ الْغَرَقِ وَ مَا قَالَهُ أَبُوكَ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ الرَّحْمَنِ حِينَ أُلْقِيَ فِی النَّارِ فَجَعَلَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً فَقَالَ يَعْقُوبُ وَ مَا ذَاكَ يَا جَبْرَئِيلُ فَقَالَ قُلْ يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ أَنْ تَأْتِيَنِی بِيُوسُفَ وَ ابْنِ يَامِينَ جَمِيعاً وَ تَرُدَّ عَلَيَّ عَيْنَيَّ فَمَا اسْتَتَمَّ يَعْقُوبُ هَذَا الدُّعَاءَ حَتَّى جَاءَ الْبَشِيرُ فَأَلْقَى قَمِيصَ يُوسُفَ عَلَيْهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً فَقَالَ لَهُمْ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّی أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ قالُوا يا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنَّا كُنَّا خاطِئِينَ قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ فَرُوِيَ فِی خَبَرٍ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ أَخَّرَهُمْ إِلَى السَّحَرِ فَأَقْبَلَ يَعْقُوبُ إِلَى مِصْرَ وَ خَرَجَ يُوسُفُ لِيَسْتَقْبِلَهُ فَهَمَّ بِأَنْ يَتَرَجَّلَ لِيَعْقُوبَ ثُمَّ ذَكَرَ مَا هُوَ فِيهِ مِنَ الْمُلْكِ فَلَمْ يَفْعَلْ فَنَزَلَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ عليه السلام فَقَالَ لَهُ يَا يُوسُفُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ لَكَ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَنْزِلَ إِلَى عَبْدِيَ الصَّالِحِ مَا كُنْتَ فِيهِ ابْسُطْ يَدَكَ فَبَسَطَهَا فَخَرَجَ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ نُورٌ فَقَالَ مَا هَذَا يَا جَبْرَئِيلُ فَقَالَ هَذَا أَنَّهُ لَا يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ نَبِيٌّ أَبَداً عُقُوبَةً بِمَا صَنَعْتَ بِيَعْقُوبَ إِذْ لَمْ تَنْزِلْ إِلَيْهِ فَقَالَ يُوسُفُ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً فَقَالَ يُوسُفُ لِيَعْقُوبَ يا أَبَتِ

ص: ۲۶۰

۱- أی قليله، أو بضاعه رديئه يرغب عنها كل تاجر.

۲- أی لا تقريع و لا تعيير عليكم. و التثريب: هو الاستقصاء فی اللوم و التوبيخ.

هذا تَأْوِيلُ رُءْيايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّی حَقًّا إِلَی قَوْلِهِ تَوَفَّنِی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ فَرُوِیَ فِی خَبَرٍ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ دَخَلَ یُوسُفُ السِّجْنَ وَ هُوَ ابْنُ اثْنَتَیْ عَشْرَةَ سَنَةً وَ مَکَثَ فِیهِ (۱)ثَمَانَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ بَقِیَ بَعْدَ خُرُوجِهِ ثَمَانِینَ سَنَةً فَذَلِکَ مِائَةُ سَنَةٍ وَ عَشْرُ سِنِینَ (۲).

**[ترجمه]امالی الصدوق: ابن عباس می گوید: چون آل یعقوب به مانند دیگر مردم با کمبود غذا روبرو شدند یعقوب علیه السلام پسرانش را گرد هم آورد و به آنان فرمود: ای پسرانم، به من خبر رسیده است که در مصر غذای خوبی فروخته می شود و صاحب آن، مردی درستکار است که مردم را زندانی نمی کند. بنابراین به سوی او بروید و مقداری غذا از او بخرید. به خواست خدا او به شما نیکی خواهد کرد. آنان بار سفر بستند و به راه افتادند تا این که وارد مصر و بر یوسف علیه السلام وارد شدند. یوسف آنان را شناخت، اما آنان او را نشناختند. یوسف از آنان پرسید: شما کیستید؟ آنان پاسخ دادند:

ص: ۲۵۶

ما فرزندان یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الرحمان و اهل کوه کنعان هستیم. یوسف فرمود: بنابراین، سه پیامبر شما را به دنیا آورده اند، در حالی که شما بردبار نیستید و بزرگ منشی و فروتنی ندارید. شاید شما جاسوس یکی از پادشاهان باشید که به کشور من آمدید؟! آنان گفتند: شاها، ما جاسوس نیستیم و سر جنگ نیز نداریم. اگر پدرمان را می شناختی به ما اکرام می کردی؛ چرا که او پیامبر خدا و فرزند پیامبران خداست و اندوهگین است. یوسف علیه السلام به آنان فرمود: او که پیامبر و فرزند پیامبران خداست و جایگاهش بهشت است و به شما که چنین شمار و توان دارید می نگرد از چه اندوهگین است؟ شاید اندوه او به دلیل بی خردی، نادانی، دروغ، حیله و نیرنگتان باشد؟ آنان گفتند: شاها، ما نادان و بی خرد نیستیم و اندوه او از جانب ما نیست، بلکه او پسری داشت که از همه ما از نظر سن کوچک تر بود و یوسف نام داشت و با ما به شکار آمد و گرگ، او را خورد. از این رو پدرمان پس از او پیوسته افسرده و اندوهگین است و می گرید. یوسف علیه السلام از آنان پرسید: همه شما از یک پدرید؟ آنان پاسخ دادند: پدرمان یکی است و مادرمان متفاوت هستند. یوسف علیه السلام پرسید: چه چیز باعث شده است تا پدرتان همه شما را بفرستد و تنها یکی را نزد خود نگهدارد و با او انس و آرامش یابد؟ آنان پاسخ دادند: او این کار را کرده است و یکی از ما را که کوچکترین ما از نظر سن است، نزد خود نگهداشته است. یوسف علیه السلام فرمود: چرا پدرتان او را از میان شما برای خود انتخاب کرد. آنان پاسخ دادند: زیرا او دوستداشتنی ترین فرزندانش پس از یوسف است.

یوسف علیه السلام به آنان فرمود: من یکی از شما را نزد خود نگاه می دارم تا نزد من باشد. شما به سوی پدرتان بازگردید و سلام مرا به او برسانید و به او بگویید که پسرش را که مدعی شده اید او نزد خود نگاه داشته است نزد من بفرستد تا مرا از اندوهش و دلیل آن، سفید شدن سریع موهایش پیش از موعد و گریه کردن و نابینا شدنش آگاه سازد. چون یوسف علیه السلام این سخن را فرمود آنان قرعه کشیدند و قرعه به نام شمعون درآمد - . برخی می گویند که یوسف علیه السلام شمعون را انتخاب کرد؛ زیرا نظر و اندیشه اش نیکوتر از دیگر برادرانش بود. مصنف (ره) - .

یوسف علیه السلام دستور داد تا او را دستگیر کنند و او دستگیر شد. چون برادران یوسف با شمعون وداع کردند شمعون به آنان گفت: ای برادرانم، بنگرید که من در چه چیزی گرفتار آمده ام و به پدرم سلام مرا برسانید. آنان با او وداع کردند و به

راه افتادنـد تا این که به شام رسـیدند و بر یعقوب علیه السـلام وارد شدنـد و با صـدای ضـعیفی به او سـلام دادند. یعقوب علیه السـلام فرمود: ای پسـرانم، شـما را چه شده است که با صدای ضـعیفی سـلام می کنید؟ و مرا چه شده است که صدای دوستم شمعون را در میان شما نمی شنوم؟ آنان پاسخ دادند:

ای پـدر، ما از نزد کسـی آمـده ایم که صاحب بزرگترین فرمانروایی است و مردم تا به حال حکیم، دانا، فروتن، آرام و بزرگ منشـیماننـد او را ندیـده انـد. اگر برای تو نظیری وجود داشت او بود. اما ما اهل بیت برای آزمایش شدن آفریده شده ایم. ای پدر، شاه به ما تهمت زد و مدعی شد که اگر ابن یامین را با نامه ای به همراه ما نفرستی و در آن نامه از اندوه،

سفید شدن سریع موهایت پیش از موعد، گریه ات و نابینا شدنت در آن ننویسی سخن ما را باور نمی کند. یعقوب علیه السلام گمـان کرد که این کـار از حیله و نیرنگشـان است. از این رو به آنان فرمود: ای پسـرانم، چه بـد خوی و عادتی داریـد. هر گاه برای کاری بیرون رفتید یکی از شـما کم شده است. من ابن یامین را با شـما نمی فرستم. چون کالای خود را گشودند، دیدند که سرمایه شان بی آن که بدانند به آنان بازگردانده شده است. برخی از آنان شادمان نزد پدرشان بازگشتند و گفتند: ای پدر، مردم تا به حال چنین پادشاهی ندیـده انـد که از گناه پرهیز کنـد؛ زیرا او از ترس گناه، سـرمایه مان را به ما بازگردانده است و این سـرمایه ماست که به ما بازگردانده شده است. بنابراین برای خانواده خود غذایی تهیه می کنیم و مواظب برادرمان هستیم و با بردن او یک بار شتر می افزاییم و این پیمانه اضافی نزد عزیز، پیمانه ای ناچیز است. یعقوب علیه السـلام فرمود: شما می دانید که پس از برادرتـان یوسف، ابن یـامین از همه شـما برایم دوستداشـتنی تر است و از میـان شـما بـا او غم هـا را از یاد می برم و آرامش می یابم. بنابراین تنها در صورتی او را با شـما خواهم فرسـتاد که با من با نام خـدا پیمان اسـتواری ببندید که حتماً او را نزد من باز آورید مگر آنکه گرفتار حادثه ای شوید. یهودا او را ضـمانت کرد و بدین سان بیرون آمدند تا این که وارد مصر و بر یوسف علیه السـلام وارد شدند. یوسف علیه السـلام از آنان پرسید: آیا نامه ام را رسانده اید؟ آنان پاسخ دادند: آری و برای تـو پاسـخ آن را بـه همراه این پسـرک آورده ایم. بنـابراین دربـاره آن چه به ذهنت می رسـد از او بـپرس. یوسـف علیه السـلام پرسـید: ای پسرک، پدرت تو را با چه پیامی فرستاده است؟ او پاسخ داد: پدرم به تو سلام رساند و فرمود: تو به من نامه نوشتی و درباره انـدوه، سـفید شـدن سـریع موهایم پیش از موعـد، گریه و نابینا شدنم پرسـیدی. تنها کسـی از میان مردم اندوه و ترس بیشتری دارد که معاد را بیشتر از دیگران یاد کند.

سفید شدن سـریع موهایم پیش از موعد نیز به دلیل یاد کردن روز قیامت است. غم عزیزم یوسف نیز مرا گریانده و چشـمانم را نابینا ساخته است. به من خبر رسـیده است که تو به دلیل انـدوه من انـدوهگین شده ای و به حال من اهتمام می ورزی. خداوند پـاداش دهنـده و اجر دهنـده تو باشـد. بهترین چیزی که می توانی بـا آن مرا شـاد سازی این است که پسـرم ابن یامین را به من بازگردانی؛ زیرا او پس از یوسف دوستداشـتنی ترین فرزند من و همدم تنهایی ام است و من تنهایی ام را با او سـر می کنم. در فرسـتادن چیزی شتاب کن که با آن به خانواده ام کمک کنم. چون ابن یامین این سخن را به نقل از یعقوب علیه السلام گفت: گریه راه گلوی یوسف علیه السـلام را بست و نتوانست شـکیبایی کنـد؛ از این رو برخاست و وارد خانه شد و ساعتی گریست. سپس به سوی آنان بیرون آمـد و دسـتور داد تا برایشان غـذایی بیاورند. یوسف فرمود: باید هر کس با برادر مادری اش بر سـر

یک سفره بنشیند. از این رو آنان نشستند و ابن یامین ایستاده باقی ماند. یوسف به او فرمود: تو را چه شده که نمی‌نشینی؟ ابن یامین پاسخ داد: من در میان آنان برادر مادری ندارم. یوسف به او فرمود: آیا تو برادری از مادرت نداشته ای؟ ابن یامین پاسخ داد: چرا. یوسف پرسید: او چه کار کرد؟ ابن یامین پاسخ داد: اینان مدعی شده اند که او را گرگ خورده است. یوسف پرسید: چقدر برایش اندوهگین شده ای؟ ابن یامین پاسخ داد: من صاحب دوازده پسر شده ام و برای هر کدام نامی برگرفته از نام یوسف انتخاب کرده ام.

ص: ۲۵۸

یوسف فرمود: می بینم که پس از او زنان را در آغوش گرفته ای و فرزند بوییده ای؟ ابن یامین گفت: من پدر درستکاری دارم که به من فرمود: ازدواج کن تا شاید خداوند عزوجل از تو نسلی به وجود آورد که زمین را پر از ستایش او کنند. یوسف فرمود: بیا و بر سفره من بنشین. برادران یوسف گفتند: خداوند، یوسف و برادرش را برتری داد به طوری که پادشاه، او را بر سر سفره خود نشاند. یوسف دستور داد تا آبخوری شاه را در بار ابن یامین بگذارند.

چون مجهز شدند {[به دستور او] نداکننده ای بانگ درداد: ای کاروانیان قطعا شما دزد هستید. [برادران] در حالی که به آنان روی کردند گفتند: چه گم کرده اید. گفتند: جام شاه را گم کرده ایم و برای هر کس که آن را بیاورد یک بار شتر خواهد

بود و [متصدی گفت] من ضامن آنم. گفتند: به خدا سوگند شما خوب می دانید که ما نیامده ایم در این سرزمین فساد کنیم و ما دزد نبوده ایم.} رسم آنها اینگونه بود که چنین حکم می کردند که سارق به بندگی گرفته می شد و دستش قطع نمی شد. {گفتند پس اگر دروغ بگویید کیفرش چیست. گفتند: کیفرش [همان] کسی است که [جام] در بار او پیدا شود. پس کیفرش خود اوست ما ستمکاران را این گونه کیفر می دهیم. پس [یوسف] به [بازرسی] بارهای آنان پیش از بار برادرش پرداخت. آنگاه آن را از بار برادرش [بنیامین] در آورد.} و او را بازداشت کرد. وقتی آبخوری را در بار ابن یامین یافتند برادران یوسف گفتند: {اگر او دزدی کرده پیش از این [نیز] برادرش دزدی کرده است. یوسف این [سخن] را در دل خود پنهان داشت و آن را برایشان آشکار نکرد، [ولی] گفت: موقعیت شما بدتر [از او]ست و خدا به آنچه وصف می کنید داناتر است. گفتند: ای عزیز، او پدری پیر سالخورده دارد. بنابراین یکی از ما را به جای او بگیر که ما تو را از نیکوکاران می بینیم. گفت پناه به خدا که جز آن کس را که کالای خود را نزد وی یافته ایم بازداشت کنیم؛ زیرا در آن صورت قطعاً ستمکار خواهیم بود. پس چون از او نومید شدند رازگویان کنار کشیدند. بزرگشان گفت: مگر نمی دانید که پدرتان با نام خدا پیمانی استوار از شما گرفته است و قبلا ـ [هم] درباره یوسف تقصیر کردید. هرگز از این سرزمین نمی روم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حق من داوری کند و او بهترین داوران است. پیش پدرتان بازگردید و بگویید: ای پدر، پسرت دزدی کرده و ما جز آنچه می دانیم گواهی نمی دهیم و ما نگهبان غیب نبودیم. و از [مردم] شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم جویا شو و ما قطعا راست می گوییم.} چون آنان به سوی پدرشان بازگشتند ماجرا را برای او گفتند. یعقوب علیه السلام فرمود: پسرم دزدی نمی کند {بلکه نفس شما امری [نادرست] را برای شما آراسته است. پس [صبر من] صبری نیکوست. امید که خدا همه آنان را به سوی من [باز] آورد که او دانای حکیم است.}

سپس به پسرانش دستور داد تا برای رفتن به مصر آماده شوند. بدین سان به راه افتادند تا این که به مصر رسیدند و بر یوسف

علیه السلام وارد شدند. آنان به او نامه ای از سوی یعقوب علیه السلام دادند که در آن از او التماس می کرد و می خواست که فرزندش را به او بازگرداند. چون یوسف علیه السلام به آن نامه نگریست اشک، امانش را برید

ص: ۲۵۹

و نتوانست صبر کند. از این رو وارد خانه شد و ساعتی گریست. سپس به سوی آنان بیرون آمد و آنان به او گفتند: {ای عزیز، به ما و خانواده ما آسیب رسیده است و سرمایه ای ناچیز آورده ایم. بنابراین پیمانه ما را تمام بده و بر ما تصدق کن که خدا صدقه دهندگان را پاداش می دهد.}

یوسف علیه السلام به آنان فرمود: {آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید. گفتند آیا تو خود یوسفی. گفت: [آری] من یوسفم و این برادر من است. به راستی خدا بر ما منت نهاده است. بی گمان هر که تقوا و صبر پیشه کند خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند. گفتند: به خدا سوگند که واقعاً خدا تو را بر ما برتری داده است و ما خطاکار بودیم. [یوسف] گفت: امروز بر شما سرزنشی نیست. خدا شما را می آمرزد و او مهربانترین مهربانان است.}

سپس به آنان دستور داد تا نزد یعقوب علیه السلام بازگردند و به آنان فرمود: {این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید [تا] بینا شود و همه کسان خود را نزد من آورید.} جبرئیل بر یعقوب علیه السلام نازل شد و فرمود: آیا می خواهی دعایی به تو بیاموزم که خداوند با آن تو را دوباره بینا سازد و دو پسرت را به تو بازگرداند؟ یعقوب علیه السلام فرمود: آری. جبرئیل فرمود: دعایی را بخوان که پدرت آدم علیه السلام آن را خواند و با آن توبه کرد و نوح علیه السلام آن را خواند و کشتی اش بر کوه جودی قرار گرفت و از غرق شدن نجات یافت و پدرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام وقتی که او را در آتش انداختند آن را خواند و خداوند آتش را بر او سرد و بی آسیب گردانید. یعقوب علیه السلام پرسید: ای جبرئیل، آن دعا چیست؟ جبرئیل پاسخ داد: بگو: پروردگارا، به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین، از تو می خواهم که یوسف و ابن یامین هر دو را نزد من بازگردانی و مرا دوباره بینا سازی. یعقوب علیه السلام این دعا را به پایان نرسانده بود که مژده دهنده آمد و پیراهن یوسف علیه السلام را بر او افکند و او دوباره بینا شد. یعقوب علیه السلام به برادران یوسف فرمود: {آیا به شما نگفتم که بی شک من از [عنایت] خدا

چیزهایی می دانم که شما نمی دانید. گفتند: ای پدر برای گناهان ما آمرزش خواه که ما خطاکار بودیم. گفت: به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می خواهم که او همانا آمرزنده مهربان است.} در خبری روایت شده امام صادق علیه السلام فرمود: یعقوب علیه السلام طلب آمرزش برای آنان را تا سحرگاه به تعویق انداخت. یعقوب علیه السلام به سوی مصر روی آورد و یوسف علیه السلام به بیرون از مصر آمد تا از او استقبال کند. او خواست تا از مرکب خود برای یعقوب علیه السلام پیاده شود، اما فرمانروایی خود را به یاد آورد و این کار را انجام نداد. از این رو جبرئیل نازل شد و به او فرمود: ای یوسف، خداوند عزوجل به تو فرمود: چه چیز باعث شد تا برای بنده درستکارم از مرکب خود پیاده نشوی؟ در چه مقام و جایگاهی بودی؟ دستت را دراز کن. یوسف علیه السلام دستش را دراز کرد و از میان انگشتانش نوری بیرون آمد. یوسف علیه السلام پرسید: ای جبرئیل، این چیست؟ جبرئیل پاسخ داد: این بدین معناست که در مجازات کاری که با یعقوب علیه السلام کردی و برای او پیاده نشدی هیچ پیامبری از صلب تو به دنیا نمی آید. یوسف علیه اسلام فرمود: {ان شاء الله با [امن و] امان داخل مصر

شوید. و پدر و مادرش را به تخت برنشانید و [همه آنان] پیش او به سجده درافتادند.} یوسف علیه السلام به یعقوب علیه السلام فرمود: {ای پدر،

ص: ۲۶۰

این است تعبیر خواب پیشین من. به یقین پروردگارم آن را راست گردانید.} تا {مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما.} امام صادق علیه السلام فرمود: یوسف علیه السلام در سن دوازده سالگی به زندان افتاد و هجده سال در آن جا ماند و پس از بیرون آمدن از زندان هشتاد سال زیست. جمع آن صد و ده سال می شود - . امالی الصدوق: ۱۴۹-۱۵۲ - .

**[ترجمه]

توضیح

ذٰلِکَ کَیْلٌ یَسِیرٌ قال البیضاوی أی مکیل قلیل لا یکفینا استقلوا ما کیل لهم فأرادوا أن یضاعفوه بالرجوع إلی الملک و یزدادوا إلیه ما یکال لأخیهم و یجوز أن یکون الإشاره إلی کَیْلَ بَعِیرٍ أی ذلک شی ء قلیل لا یضایقنا فیه الملک و لا یتعاظمه و قیل إنه من کلام یعقوب و معناه و إن حمل بعیر شی ء یسیر لا یخاطر لمثله بالولد قوله تعالی خَلَصُوا نَجِیًّا أی تخلصوا و اعتزلوا متناجین انتهی. (۳)و قال السید قدس الله روحه فإن قیل ما الوجه فی طلب یوسف علیه السلام أخاه من إخوته ثم حبسه له عن الرجوع إلی أبیه مع علمه بما یلحقه علیه من الحزن و هل هذا إلا إضرار به و بأبیه قلنا الوجه فی ذلک ظاهر لأن یوسف علیه السلام لم یفعل ذلک إلا بوحی من الله تعالی إلیه و ذلک امتحان منه لنبیه یعقوب علیه السلام و ابتلاء لصبره و تعریض للعالی من منزله الثواب و نظیر ذلک امتحانه علیه السلام بأن صرف عنه خبر یوسف طول تلک المده حتی ذهب بصره بالبکاء علیه و إنما أمرهم یوسف علیه السلام بأن یلطفوا بأبیهم فی إرساله من غیر أن یکذبوه أو یخدعوه فإن قیل أ لیس قد قالوا له سنراود أباه و المراوده هی الخداع و المکر قلنا لیس المراوده علی ما ظننتم بل هی التلطف و التسبب و الاحتیال و قد یکون ذلک من جهه الصدق و الکذب جمیعا و إنما أمرهم بفعله علی أحسن الوجوه فإن خالفوه فلا لوم إلا علیهم.

فإن قیل فما بال یوسف لم یعلم أباه علیه السلام بخبره لتسکن نفسه و یزول وجده مع علمه بشده تحرقه و عظم قلقه قلنا فی ذلک وجهان أحدهما أن ذلک کان له ممکنا و کان علیه قادرا فأوحی الله تعالی إلیه بأن یعدل عن اطلاعه علی خبره تشدیدا للمحنه

ص: ۲۶۱

۱- فی نسخه: و مکث فیها.

۲- أمالی الصدوق: ۱۴۹- ۱۵۲. م.

۳- أنوار التنزیل ۱: ۲۳۳. م.

علیه و تعریضا للمنزله الرفیعه فی البلوی و له تعالی أن یصعب التکلیف و أن یسهله و الجواب الآخر أنه جائز أن یکون علیه السلام لم یتمکن من ذلک و لا قدر علیه فلذلک عدل عنه (۱).

**[ترجمه]بیضاوی در تفسیر آیه {و این [پیمانه اضافی نزد عزیز] پیمانه ای ناچیز است.} می گوید: یعنی پیمانه ای ناچیز است که ما را کفایت نمی کند. آنان آنچه برایشان پیمانه شده بود را اندک شمردند و خواستند تا با بازگشت به سوی پادشاه آن را دو چندان کنند و آن مقدار که برای برادرشان پیمانه می شود را به آن بیفزایند. همچنین جایز است که اشاره به {یک بار شتر} باشد. یعنی آن، مقداری اندک است که پادشاه آن را از ما دریغ نمی کند و آن را زیاد نمی شمرد. برخی می گویند که آن، سخن یعقوب علیه السلام است. یعنی یک بار شتر چیز اندکی است که ارزش ندارد برای آن فرزند را به خطر انداخت. {رازگویان کنار کشیدند.} یعنی به کناری رفتند و مشغول نجوا شدند. سخن بیضاوی به پایان رسید - . انوار التنزیل ۱: ۲۳۳ - .

سید بن طاووس رحمه الله می گوید: اگر کسی بگوید که چرا یوسف علیه السلام از برادرانش خواست تا برادرش را نزد او بیاورند و سپس او را از بازگشت به سوی پدرش بازداشت با این که می دانست پدرش از دوری او اندوهگین می شود؟ آیا این کار چیزی جز آزار رساندن به برادر و پدرش بود؟ در پاسخ می گوییم که دلیل آن کار او روشن است؛ زیرا یوسف علیه السلام این کار را به دلیل وحی الهی انجام داد و آزمایشی از سوی خداوند متعال برای یعقوب علیه السلام و صبر او و عرضه داشتن مراتب عالی پاداش بود. همان طور که خداوند متعال او را با نیامدن خبری از یوسف علیه السلام در تمام آن مدت آزمایش کرد تا این که به دلیل گریه بر او نابینا شد. بنابراین یوسف علیه السلام تنها به آنان دستور داد تا در فرستادن برادرش با پدر خود مهربانانه رفتار کنند و به او دروغ نگویند و نیرنگ نورزند. اگر کسی بگوید که آنان گفتند: { او را با نیرنگ از پدرش خواهیم خواست} و مراوده به معنای نیرنگ و فریب است، در پاسخ می گوییم که مراوده به آن معنایی که شما گمان کرده اید نیست، بلکه مهربانی کردن و دلیل و چاره ای جستن است. این کار می تواند با راست گویی یا دروغ گویی صورت گیرد و یوسف علیه السلام تنها به آنان دستور داد که به بهترین وجه این کار را انجام دهند. بنابراین اگر آنان از دستور یوسف علیه السلام تخطی ورزیدند سرزنشی بر یوسف علیه السلام نیست و اگر سرزنشی باشد بر برادران یوسف است.

اگر کسی بگوید که چرا یوسف علیه السلام که از دل سوختگی و نگرانی زیاد پدرش آگاه بود او را از زنده بودنش آگاه نساخت تا او آرام گیرد و غم و اندوهش بر طرف شود؟ در پاسخ دو دلیل می آوریم: دلیل اول این است که او می توانست این کار را بکند، اما خداوند به او وحی فرمود که از باخبر کردن او دست بکشد تا رنج او افزایش یابد

ص: ۲۶۱

و جایگاه والایی در آزمایش را بر او عرضه دارد. خداوند متعال این حق را دارد که تکلیف را دشوار یا آسان سازد. دلیل دوم این است که جایز است یوسف علیه السلام قادر بر آن کار نبوده باشد؛ از این رو از باخبر کردن یعقوب علیه السلام دست کشید - . تنزیه الانبیا: ۵۷-۵۹. می گویم: در حدیث شماره ۵۸ می آید که یوسف علیه السلام مردی را به سوی پدرش فرستاد تا به او بگوید: من مردی را در مصر دیدم که به تو سلام می رساند و می گفت: سپرده تو نزد خداوند عزوجل هرگز از دست نمی رود. بدین سان یعقوب علیه السلام دانست که یوسف علیه السلام زنده است. از این رو سخنان ذیل را بر زبان می آوَرْد:

{ بی شک من از [عنایت] خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید.}، { اگر مرا به کمخردی نسبت ندهید بوی یوسف را می شنوم.} و غیره. - .

**[ترجمه]

«۲۴»

ع، علل الشرائع ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام الْمُظَفَّرُ الْعَلَوِيُّ عَنِ ابْنِ الْعَيَّاشِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ الْعَلَوِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيِّ الْعُمَرِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ هَمَّامٍ قَالَ قَالَ الرِّضَا علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّها يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِها لَهُمْ قَالَ كَانَتْ لِإِسْحَاقَ النَّبِيِّ علیه السلام مِنْطَقَةٌ تَتَوَارَثُهَا الْأَنْبِيَاءُ الْأَكَابِرُ (۲)وَ كَانَتْ عِنْدَ عَمَّةِ يُوسُفَ وَ كَانَ يُوسُفُ عِنْدَهَا وَ كَانَتْ تُحِبُّهُ فَبَعَثَ إِلَيْهَا أَبُوهُ ابْعَثِيهِ إِلَيَّ وَ أَرُدُّهُ إِلَيْكِ فَبَعَثَتْ إِلَيْهِ دَعْهُ عِنْدِيَ اللَّيْلَةَ أَشُمَّهُ ثُمَّ أُرْسِلُهُ إِلَيْكَ غَدَاةً قَالَ فَلَمَّا أَصْبَحَتْ أَخَذَتِ الْمِنْطَقَةَ فَشَدَّتْهَا فِي وَسَطِهِ تَحْتَ الثِّيَابِ وَ بَعَثَتْ بِهِ إِلَى أَبِيهِ فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا طَلَبَتِ الْمِنْطَقَةَ فَوَجَدَتْ عَلَيْهِ (۳)وَ كَانَ إِذَا سَرَقَ أَحَدٌ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ دُفِعَ إِلَى صَاحِبِ السَّرِقَةِ فَكَانَ عَبْدَهُ (۴).

شی، تفسیر العیاشی عن إسماعیل مثله (۵)

**[ترجمه]علل الشرائع، عیون الاخبار: اسماعیل بن همام: امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه {گفتند: اگر او دزدی کرده پیش از این [نیز] برادرش دزدی کرده است. یوسف این [سخن] را در دل خود پنهان داشت و آن را برایشان آشکار نکرد.} فرمود: اسحاق علیه السلام کمربندی داشت که آن را پیامبران بزرگتر از یکدیگر به ارث می بردند. آن کمربند را عمه یوسف نگهداری می کرد. یوسف علیه السلام نزد عمه اش بود و عمه اش او را بسیار دوست می داشت. پدرش به او پیغام فرستاد که یوسف علیه السلام را نزد من بفرست و من او را به تو باز می گردانم. او پیغام فرستاد که او را امشب نزدم واگذار تا او را ببویم. سپس صبحگاهان او را نزد تو می فرستم. حضرت فرمود: چون صبح شد عمه یوسف علیه السلام کمربند را گرفت و به کمر یوسف علیه السلام زیر لباس هایش بست و او را نزد پدرش فرستاد. چون یوسف از نزد او رفت او در پی کمربند آمد و آن را نزد یوسف علیه السلام یافت - . متن حدیث در عیون الاخبار این طور آمده است: چون صبح شد عمه یوسف علیه السلام کمربند را گرفت و به کمر او بست و روی آن، لباس پوشانید و او را به سوی پدرش فرستاد. چون یوسف علیه السلام از نزد عمه‌اش رفت او در پی کمربند برآمد و گفت: کمربند را دزدیدند و آن را نزد او یافت. در علل الشرائع نیز این طور آمده است. - .

در آن زمان اگر کسی دزدی می کرد می بایست به آن کسی که از او دزدی کرده داده می شد و بنده اش می گردید - . علل الشرائع: ۲۸، عیون الاخبار: ۲۳۲ - .

تفسیر العیاشی: در این تفسیر نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . نسخه خطیِ تفسیر عیاشی - .

**[ترجمه]

ل، الخصال أبی عن محمد العطار عن الأشعری عن علی بن محمد عن رجل عن

ص: ۲۶۲

۱- تنزیه الأنبیاء: ۵۷- ۵۹ قلت: سیأتی فی الخبر ۵۸ أن یوسف أرسل إلی أبیه رجلا- یقول له: انی رأیت رجلا بمصر یقرؤک السلام و یقول لک: ان ودیعتک عند اللّه عزّ و جلّ لن تضیع، فعلم یعقوب ان یوسف حی و لذا کان یقول: «إِنِّی أَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ ما لا تَعْلَمُونَ» و یقول: «إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ» و غیر ذلک.

۲- أی تتوارثها الأنبیاء بعد یعقوب و یوسف.

۳- متن الحدیث فی العیون هکذا: فلما أصبحت أخذت المنطقه فربطتها فی حقوه و ألبسته قمیصا و بعثت به الی أبیه، فلما خرج من عندها طلبت المنطقه و قالت: سرقت المنطقه فوجدت علیه. و کذا فی العلل الا ان فیه: الی أبیه و قالت: سرقت اه.

۴- علل الشرائع: ۲۸، عیون الأخبار: ۲۳۲. م.

۵- تفسیر العیّاشیّ مخطوط. م.

سلیمان بن زیاد المنقری (۱)عن عمرو بن شمر عن إسماعیل السدی عن عبد الرحمن بن سابط القرشی (۲)عن جابر بن عبد الله الأنصاری فی قول الله عز و جل حکایه عن یوسف إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی ساجِدِینَ فقال فی تسمیه النجوم هو الطارق و جوبان و الذیال و ذو الکنفان و قابس و وثاب و عمودان و فیلق و مصبح و الصدح و ذو الفزع و الضیاء و النور یعنی الشمس و القمر و کل هذه الکواکب محیطه بالسماء (۳).

**[ترجمه]الخصال: جابر بن عبد الله انصاری

ص: ۲۶۲

در تفسیر نام ستارگان در آیه {من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم دیدم [آنها] برای من سجده می کنند.} می گوید: مقصود از آنها طارق، جوبان، ذیال، ذوالکنفان، قابس، وثاب، عمودان، فیلق، مصبح، صدح، ذوالفزع، ضیاء و نور یعنی خورشید و ماه است. همه این ستارگان در گرداگرد آسمان هستند - . الخصال ۲: ۶۳. در نسخه چاپی الخصال در سند اول، ذوالکتفان مضبح و ضروج و در سند دوم، حربان مضبح، ضروج و ذوالقرع آمده است. ثعلبی این حدیث را در عرائس آورده و در آن آمده است: جریان، طارق، ذبال، ذوالکتعین، فرغ، وتاب، عمودان، مصبح، ضلیق و ضروح. این نام ها در حدیث اول و ذیل آن آمده و اختلاف آن نیز ذکر شده است. پس به آن رجوع کنید. - .

**[ترجمه]

«۲۶»

ل، الخصال عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَامِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَرَفَهَ عَنِ الْحَکَمِ بْنِ ظُهَیْرٍ عَنِ السُّدِّیِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَابِطٍ الْقُرَشِیِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَتَی النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله رَجُلٌ مِنَ الْیَهُودِ یُقَالُ لَهُ بُسْتَانٌ (۴)الْیَهُودِیُّ فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِی عَنِ الْکَوَاکِبِ الَّتِی رَآهَا یُوسُفُ أَنَّهَا سَاجِدَهٌ لَهُ مَا أَسْمَاؤُهُمَا فَلَمْ یُجِبْهُ نَبِیُّ اللَّهِ یَوْمَئِذٍ فِی شَیْ ءٍ وَ نَزَلَ جَبْرَئِیلُ بَعْدُ فَأَخْبَرَ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله بِأَسْمَائِهَا قَالَ فَبَعَثَ نَبِیُّ اللَّهِ إِلَی بُسْتَانٍ فَلَمَّا أَنْ جَاءَ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله هَلْ أَنْتَ مُسْلِمٌ إِنْ أَخْبَرْتُکَ بِأَسْمَائِهَا قَالَ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله جربانٌ وَ الطَّارِقُ وَ الذَّیَّالُ وَ ذُو الْکَنَفَانِ وَ قَابِسٌ وَ وَثَّابٌ وَ عَمُودَانُ وَ الْفَیْلَقُ وَ الْمُصْبِحُ وَ الضَّرُوحُ وَ ذُو الْفَزَعِ وَ الضِّیَاءِ وَ النُّورِ رَآهَا فِی أُفُقِ السَّمَاءِ سَاجِدَهً لَهُ فَلَمَّا قَصَّهَا یُوسُفُ علیه السلام عَلَی یَعْقُوبَ علیه السلام قَالَ یَعْقُوبُ هَذَا أَمْرٌ مُتَشَتِّتٌ یَجْمَعُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدُ قَالَ فَقَالَ بُسْتَانٌ وَ اللَّهِ إِنَّ هَذِهِ لَأَسْمَاؤُهَا (۵).

ص: ۲۶۳

۱- هکذا فی المصدر و نسخ من الکتاب، و فی نسخه: سلیمان بن داود المنقریّ و لعله الصحیح.

۲- فی نسخه: سائط، و الصحیح: سابط بالموحده، یقال: هو عبد الرحمن بن عبد اللّه بن سابط و یقال: عبد الرحمن بن عبد اللّه بن عبد الرحمن بن سابط بن أبی حمیضه بن عمرو بن أهیب بن حذافه بن جمح الجمحی المکی تابعی، ذکره ابن حجر فی تهذیب التهذیب ۶: ۱۸۰.

٣- الخصال ٢: ٦٣. و الموجود فى الخصال المطبوع فى السند الأول: ذو الكتفان مضبح و الضروج. و فى الثانى: حربان مضبح و الضروج و ذا القرع. و رواه الثعلبى بإسناده عن الحكم بن ظهير فى العرائس، و فيه: جريان و الطارق و الذبال و ذو الكتعين و الفرغ و وثاب و عمودان و المصبح و الضليق و الضروح، و تقدم فى الحديث الأول و ذيله ذكرها و ذكر الخلاف.

٤- فى العرائس: يقال له: نستار.

٥- الخصال ٢: ٦٣. و الموجود فى الخصال المطبوع فى السند الأول: ذو الكتفان مضبح و الضروج. و فى الثانى: حربان مضبح و الضروج و ذا القرع. و رواه الثعلبى بإسناده عن الحكم بن ظهير فى العرائس، و فيه: جريان و الطارق و الذبال و ذو الكتعين و الفرغ و وثاب و عمودان و المصبح و الضليق و الضروح، و تقدم فى الحديث الأول و ذيله ذكرها و ذكر الخلاف.

**[ترجمه]الخصال: جابر بن عبدالله گفت: مردی یهودی به نام بستان - . در عرائس، نستار آمده است. -

یهودی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای محمد، به من بگو که نام آن ستارگانی که یوسف علیه السلام در خواب دید که بر او سجده می کنند چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در آن هنگام به او پاسخی نداد. سپس جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و او را از نام آنها آگاه ساخت. حضرت فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی بستان پیغام فرستاد. وقتی بستان نزد ایشان آمد فرمود: اگر نام آن ستارگان را به تو بگویم مسلمان می شوی؟ بستان پاسخ داد: آری. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: نام آنها عبارت است از: جربان، طارق، ذیال، ذوالکنفان، قابس، وثاب، عمودان، فیلق، مصبح، ضروح، ذوالفزع، ضیاء و نور که یوسف علیه السلام در خواب دید که آنها در افق آسمان بر او سجده می کنند. چون یوسف علیه السلام این خواب را برای یعقوب علیه السلام تعریف کرد یعقوب علیه السلام به او فرمود: این، امری پراکنده است که خداوند بعداً آن را گرد هم می آورد. حضرت می فرماید که بستان گفت: به خداوند سوگند، این ها نام آن ستارگان است - . الخصال ۲: ۶۳ - .

ص: ۲۶۳

**[ترجمه]

بیان

فی البیضاوی ذو الکتفین (۱)و فی العرائس ذو الکنفات (۲)و فی أکثر نسخ البیضاوی الفلیق و فی العرائس کما فی الخبر (۳).

**[ترجمه]در کتاب بیضاوی، ذوالکتفین - . انوار التنزیل ۱: ۲۲۷. در این کتاب به جای ذوالفرغ، فرغ آمده است. -

و در عرائس، ذوالکنفات - . پیشتر دانستی که در عرائس، ذوالکتفین آمده است. -

آمده است. همچنین در بیشتر نسخه های کتاب بیضاوی، فلیق و در عرائس همانی آمده است که در حدیث آمده بود - . عرائس: ۷۰. پیشتر نام آن ستارگان را به نقل از عرائس آوردیم. از این رو به آن رجوع کنید. - .

**[ترجمه]

«۲۷»

ل، الخصال ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ الْبَحْرَانِیِّ یَرْفَعُهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: الْبَكَّاءُونَ خَمْسَهٌ آدَمُ وَ یَعْقُوبُ وَ یُوسُفُ وَ فَاطِمَهُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیهما السلام فَأَمَّا آدَمُ فَبَكَی عَلَی الْجَنَّهِ حَتَّی صَارَ فِی خَدَّیْهِ أَمْثَالُ الْأَوْدِیَهِ وَ أَمَّا یَعْقُوبُ فَبَكَی عَلَی یُوسُفَ حَتَّی ذَهَبَ بَصَرُهُ وَ حَتَّی قِیلَ لَهُ تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ یُوسُفَ حَتَّی تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهالِكِینَ وَ أَمَّا یُوسُفُ فَبَكَی عَلَی یَعْقُوبَ حَتَّی تَأَذَّی بِهِ أَهْلُ السِّجْنِ فَقَالُوا لَهُ إِمَّا أَنْ تَبْكِیَ اللَّیْلَ وَ تَسْكُتَ بِالنَّهَارِ وَ إِمَّا أَنْ تَبْكِیَ النَّهَارَ وَ تَسْكُتَ بِاللَّیْلِ فَصَالَحَهُمْ عَلَی وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَ أَمَّا فَاطِمَهُ فَبَكَتْ عَلَی رَسُولِ

اللَّهِ صلى الله عليه و آله حَتَّى تَأَذَّى بِهِ أَهْلُ الْمَدِينَهِ فَقَالُوا لَهَا قَدْ آذَيْتِنَا بِكَثْرَهِ بُكَائِكِ فَكَانَتْ تَخْرُجُ إِلَى الْمَقَابِرِ مَقَابِرِ الشُّهَدَاءِ فَتَبْكِي حَتَّى تَنْقَضِيَ حَاجَتُهَا ثُمَّ تَنْصَرِفُ وَ أَمَّا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام فَبَكَى عَلَى الْحُسَيْنِ عِشْرِينَ سَنَهً أَوْ أَرْبَعِينَ سَنَهً مَا وُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَعَامٌ إِلَّا بَكَى حَتَّى قَالَ لَهُ مَوْلًى لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۴)قَالَ إِنَّما أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ إِنِّي مَا أَذْكُرُ مَصْرَعَ بَنِي فَاطِمَهَ إِلَّا خَنَقَتْنِي لِذَلِكَ عَبْرَهٌ (۵).

**[ترجمه]الخصال: محمد بن سهل بحرانی: امام صادق علیه السلام فرمود: پنج نفر بسیار می گریستند که عبارت هستند از: آدم، یعقوب، یوسف، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و علی بن حسین علیهم السلام. آدم علیه السلام برای بهشت آن قدر گریست که در گونه هایش یک گودی شبیه به دره افتاد. یعقوب علیه السلام برای یوسف علیه السلام آن قدر گریست که نابینا شد و به او گفتند: {به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می کنی تا بیمار شوی یا هلاک گردی.} یوسف علیه السلام برای یعقوب علیه السلام آن قدر گریست که زندانیان دیگر آزرده شدند و به او گفتند: یا شب گریه کن و روز آرام گیر و یا روز گریه کن و شب آرام گیر. از این رو یوسف علیه السلام بر یکی از این دو هنگام با آنان به توافق رسید. فاطمه سلام الله علیها برای پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر گریست که مردم مدینه آزرده شدند و به او گفتند: ما از گریه بسیار تو آزرده شده ایم. از این رو فاطمه سلام الله علیها به سر مزار شهدا می رفت و آن قدر می گریست تا نیازش به گریه را برطرف می کرد و سپس باز می گشت. امام سجاد علیه السلام بیست سال یا چهل سال بر امام حسین علیه السلام گریست. هر گاه غذایی پیش او می گذاشتند اشک از چشمانشان جاری می شد، به طوری که بنده ای از بندگان او به او گفت: ای پسر رسول خدا، جانم به فدایتان باد. من نگران شما هستم و بیم دارم که شما از نادانان - . در منبع و چند نسخه دیگر این طور آمده، اما در نسخه ای از این کتاب، هلاک شدگان آمده است. در الخصال که به تازگی با استفاده از نسخه های خطی اش به چاپ رسیده نیز، هلاک شدگان آمده و همین نیز درست تر است. -

شوید. حضرت فرمود: {گفت من شکایت غم و اندوه خود را پیش خدا می برم و از [عنایت] خدا چیزی می دانم که شما نمی دانید.} من به محض این که کشته شدن فرزندان فاطمه سلام الله علیها را به یاد می آورم اشک، امانم را می برد - . الخصال ۱: ۱۳۱ - .

**[ترجمه]

«۲۸»

سن، المحاسن عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَمِّهِ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ الْكَاهِلِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ يَعْقُوبَ لَمَّا ذَهَبَ مِنْهُ ابْنُ يَامِينَ (۶)نَادَى يَا رَبِّ أَ مَا تَرْحَمُنِي أَذْهَبْتَ عَيْنَيَّ وَ أَذْهَبْتَ ابْنَيَّ فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَيْهِ لَوْ أَمَتُّهُمَا لَأَحْيَيْتُهُمَا حَتَّى أَجْمَعَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمَا وَ لَكِنْ أَ مَا تَذْكُرُ الشَّاهَ ذَبَحْتَهَا وَ شَوَيْتَهَا

۱- أنوار التنزيل ۱: ۲۲۷، و فيه: «الفرغ» مكان «ذو الفزع». م.

۲- قد عرفت أن فيه ذو الكتفين.

۳- العرائس: ۷۰ و قد ذكرنا قبل ذلك أسماءها عن العرائس فليراجعه.

۴- هكذا فى المصدر و فى نسخ، و فى نسخه من الكتاب الهالكين و كذلك فى الخصال المطبوع جديدا ذكره عن نسخ مخطوطه، و هو الأصحّ.

۵- الخصال ۱: ۱۳۱. م.

۶- قد عرفت قبلا الخلاف فى ذلك، و أنّه بنيامين أو ابن يامين.

وَ أَکَلْتَ وَ فُلَانٌ إِلَی جَنْبِکَ صَائِمٌ لَمْ تُنِلْهُ مِنْهَا شَیْئاً قَالَ ابْنُ أَسْبَاطٍ قَالَ یَعْقُوبُ حَدَّثَنِی الْمِیثَمِیُّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّ یَعْقُوبَ بَعْدَ ذَلِکَ کَانَ یُنَادِی مُنَادِیهِ کُلَّ غَدَاةٍ مِنْ مَنْزِلِهِ عَلَی فَرْسَخٍ أَلَا مَنْ أَرَادَ الْغَدَاءَ (۱)فَلْیَأْتِ آلَ یَعْقُوبَ وَ إِذَا أَمْسَی نَادَی أَلَا مَنْ أَرَادَ الْعَشَاءَ فَلْیَأْتِ آلَ یَعْقُوبَ (۲).

**[ترجمه]محاسن برقی: کاهلی: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی ابن یامین - . بیشتر اختلاف نظر در این که نام او بنیامین است یا ابن یامین را دانستید. - از یعقوب علیه السلام دور شد یعقوب ندا سر داد: پروردگارا، به من رحم نمی کنی؟ چشمانم و دو پسرم را از من گرفتی. خداوند متعال به او وحی فرمود: اگر آنان را میرانده هم باشم زنده می کنم تا تو و آنان را گرد هم آورم. اما آیا آن گوسفند را به یاد نمی آوری که سر بریدی و بریان کردی.

ص: ۲۶۴

تو آن را خوردی و فلانی در کنار تو روزه بود و تو چیزی از آن را به او ندادی؟! حضرت فرمود: از آن به بعد منادی یعقوب علیه السلام به وقت ناهار به فاصله یک فرسخ از منزلش ندا سر می داد: آگاه باشید، هر کس ناهار می خواهد نزد آل یعقوب آید. همچنین هر شب ندا سر می داد: آگاه باشید، هر کس شام می خواهد نزد آل یعقوب آید - . محاسن البرقی: ۳۹۹ - .

**[ترجمه]

«۲۹»

ل، الخصال ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَمْ یَبْعَثْ أَنْبِیَاءَ مُلُوکاً فِی الْأَرْضِ إِلَّا أَرْبَعَةً بَعْدَ نُوحٍ ذُو الْقَرْنَیْنِ وَ اسْمُهُ عَیَّاشٌ وَ دَاوُدُ وَ سُلَیْمَانُ وَ یُوسُفُ علیهم السلام فَأَمَّا عَیَّاشٌ فَمَلَکَ مَا بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ أَمَّا دَاوُدُ فَمَلَکَ مَا بَیْنَ الشَّامَاتِ إِلَی بِلَادِ إِصْطَخْرَ وَ کَذَلِکَ مَلَکَ سُلَیْمَانُ وَ أَمَّا یُوسُفُ فَمَلَکَ مِصْرَ وَ بَرَارِیَهَا لَمْ یُجَاوِزْهَا إِلَی غَیْرِهَا (۳).

**[ترجمه]الخصال: هشام بن سالم: امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند متعال پس از نوح علیه السلام تنها چهار پیامبر را در زمین پادشاه قرار داد که عبارت هستند از: ذوالقرنین که عیاش نام داشت، داود، سلیمان و یوسف علیهم السلام. عیاش علیه السلام پادشاه ما بین مشرق و مغرب شد. داود و نیز سلیمان علیهما السلام پادشاه ما بین شامات تا اصطخر شدند. یوسف علیه السلام نیز تنها بر مصر و بیابان های آن پادشاهی می کرد - . الخصال ۱: ۱۱۸ - .

**[ترجمه]

«۳۰»

ع، علل الشرائع الْقَطَّانُ عَنِ السُّکَّرِیِّ عَنِ الْجَوْهَرِیِّ عَنِ ابْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَ یَعْقُوبُ وَ عِیصٌ تَوْأَمَیْنِ فَوُلِدَ عِیصٌ ثُمَّ وُلِدَ یَعْقُوبُ فَسُمِّیَ یَعْقُوبَ لِأَنَّهُ خَرَجَ بِعَقِبِ أَخِیهِ عِیصٍ وَ یَعْقُوبُ هُوَ إِسْرَائِیلُ وَ مَعْنَی إِسْرَائِیلَ عَبْدُ اللَّهِ لِأَنَّ

الْإِسْرَا هُوَ عَبْدٌ وَ إِيلَ هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رُوِيَ فِي خَبَرٍ آخَرَ أَنَّ الْإِسْرَا هُوَ الْقُوَّةُ وَ إِيلَ هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَعْنَى إِسْرَائِيلَ قُوَّةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (۴).

**[ترجمه]علل الشرائع: ابن عماره از پدرش نقل کرد که: امام صادق علیه السلام فرمود: یعقوب علیه السلام و عیص دوقلو بودند. ابتدا عیص و سپس یعقوب علیه السلام زاده شد. یعقوب علیه السلام از این رو به این نام نامیده شد که در پس برادرش عیص به دنیا آمد. یعقوب علیه السلام همان اسرائیل است. اسرائیل به معنای بنده خداست؛ زیرا اسرا به معنای بنده و ایل به معنای خداوند عزوجل است. در حدیث دیگری آمده است که اسرا به معنای نیرو و ایل به معنای خداوند عزوجل است. بنابراین اسرائیل به معنای نیروی خداوند عزوجل است - . علل الشرائع: ۲۶ - .

**[ترجمه]

«۳۱»

ع، علل الشرائع عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَامِدٍ عَنْ خَلَفِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ حَمْزَةَ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الدِّمَشْقِيِّ عَنْ بِشْرِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ أَبِي مَرْيَمَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَمْرٍو الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ كَعْبِ الْأَحْبَارِ (۵)فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَقُولُ فِيهِ إِنَّمَا سُمِّيَ إِسْرَائِيلُ إِسْرَائِيلَ اللَّهِ لِأَنَّ يَعْقُوبَ كَانَ يَخْدُمُ بَيْتَ الْمَقْدِسِ وَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ وَ آخِرَ مَنْ يَخْرُجُ وَ كَانَ يُسْرِجُ الْقَنَادِيلَ وَ كَانَ إِذَا كَانَ بِالْغَدَاةِ رَآهَا مُطْفَأَةً قَالَ

۱- الغداء: طعام الغدوه و يقابله العشاء.

۲- محاسن البرقی: ۳۹۹. م.

۳- الخصال ۱: ۱۱۸.

۴- علل الشرائع: ۲۶. م.

۵- هكذا فی نسخ و فی المصدر، و فی المطبوع: كعب الاحبار بالحاء المهمله و هو الصحيح.

فَبَاتَ لَيْلَهً فِی مَسْجِدِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَإِذَا بِجِنِّیٍّ يُطْفِئُهَا فَأَخَذَهُ فَأَسَرَهُ إِلَی سَارِيَهٍ فِی الْمَسْجِدِ فَلَمَّا أَصْبَحُوا رَأَوْهُ أَسِيراً وَ كَانَ اسْمُ الْجِنِّیِّ إِيلَ فَسُمِّیَ إِسْرَائِيلَ لِذَلِکَ (۱).

**[ترجمه]علل الشرائع: كعب اخبار - . در چند نسخه و نيز در منبع اين طور آمده، اما در نسخه چاپ شده، كعب احبار با حاء بی نقطه آمده كه همين نيز درست است. -

در حديثی طولانی می گويد: اسرائيل از اين رو اسرائيل الله ناميده شد كه يعقوب عليه السلام خادم بيت المقدس بود. او نخستين كسی بود كه وارد آن می شد و آخرين كسی بود كه از آن بيرون می آمد. او چراغ ها را روشن می كرد و روز كه می آمد می ديد كه خاموش شده اند. كعب می گويد:

ص: ۲۶۵

از اين رو يعقوب عليه السلام شبی را در مسجد بيت المقدس ماند و ناگهان ديد كه يک جن آنها را خاموش می كند. يعقوب عليه السلام آن را جن را گرفت و به يكی از ستون های مسجد بست. وقتی صبح شد آنان آن جن را اسير يافتند. نام آن جن، ايل بود. از اين رو يعقوب عليه السلام اسرائيل ناميده شد - . علل الشرائع: ۲۶ - .

**[ترجمه]

«۳۲»

يه، من لا يحضر الفقيه فِی رِوَايَهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ يَعْقُوبُ لِابْنِهِ يُوسُفَ يَا بُنَیَّ لَا تَزْنِ فَإِنَّ الطَّيْرَ لَوْ زَنَی لَتَنَاثَرَ رِيشُهُ (۲).

**[ترجمه]فقيه: امام صادق عليه السلام از پدرش امام باقر عليه السلام نقل كرد كه فرمود: يعقوب عليه السلام به يوسف عليه السلام فرمود: ای پسركم، زنا مكن؛ زيرا اگر پرنده نيز زنا می كرد پرهايش فرو می ريخت - . الفقيه: ۴۷۱ - .

**[ترجمه]

«۳۳»

كا، الكافی عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَاءَ رَجُلٌ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله عليه و آله فَقَالَ يَا نَبِیَّ اللَّهِ إِنَّ لِیَ ابْنَهَ عَمٍّ قَدْ رَضِيتُ جَمَالَهَا وَ حُسْنَهَا وَ دِينَهَا وَ لَكِنَّهَا عَاقِرٌ فَقَالَ لَا تَتَزَوَّجْهَا إِنَّ يُوسُفَ بْنَ يَعْقُوبَ لَقِیَ أَخَاهُ فَقَالَ يَا أَخِی كَيْفَ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَتَزَوَّجَ النِّسَاءَ بَعْدِی فَقَالَ إِنَّ أَبِی أَمَرَنِی وَ قَالَ إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ لَکَ ذُرِّيَّهٌ تُثْقِلُ الْأَرْضَ بِالتَّسْبِيحِ فَافْعَلْ (۳).

**[ترجمه]الكافی: عبدالله بن سنان: امام صادق عليه السلام فرمود: مردی نزد پيامبر صلی الله عليه و آله آمد و عرض كرد: ای

پیامبر خدا، من دختر عمه ای دارم که از جمال و زیبایی و دینش راضی ام، اما او نازاست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: با او ازدواج نکن. یوسف بن یعقوب علیهما السلام با برادرش دیدار کرد و به او فرمود: ای برادرم، چگونه توانستی پس از من با زنان ازدواج کنی؟ برادرش پاسخ داد: پدرم به من دستور داد و فرمود: اگر می توانی نسلی بیاوری که زمین را پر از تسبیح خداوند کنند ازدواج کن - . فروع الکافی ۲: ۶. این حدیث ادامه دارد. - .

**[ترجمه]

«۳۴»

کا، الکافی الْعِدَّهُ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنِ التَّفْلِیسِیِّ عَنِ السَّمَنْدِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَیْرُ وَقْتٍ دَعَوْتُمُ اللَّهَ فِیهِ الْأَسْحَارُ وَ تَلَا هَذِهِ الْآیَهَ فِی قَوْلِ یَعْقُوبَ علیه السلام سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی فَقَالَ أَخَّرَهُمْ إِلَی السَّحَرِ (۴).

**[ترجمه]الکافی: سمندی گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین زمانی که می توانید در آن خدا را بخوانید، سحرگاهان است. حضرت این آیه را که درباره سخن یعقوب علیه السلام است تلاوت کرد: { به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می خواهم.} و فرمود: یعقوب علیه السلام آمرزش خواستن برای آنان را تا وقت سحر به تعویق انداخت - . اصول الکافی ۲: ۴۷۷ - .

**[ترجمه]

«۳۵»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام بِالْأَسَانِیدِ الثَّلَاثَهِ عَنِ الرِّضَا علیه السلام عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام أَنَّهُ قَالَ فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ قَالَ قَامَتِ امْرَأَهُ الْعَزِیزِ إِلَی الصَّنَمِ فَأَلْقَتْ عَلَیْهِ ثَوْباً فَقَالَ لَهَا یُوسُفُ مَا هَذَا فَقَالَتْ أَسْتَحِی (۵)مِنَ الصَّنَمِ أَنْ یَرَانَا فَقَالَ لَهَا یُوسُفُ أَ تَسْتَحْیِینَ مَنْ لَا یَسْمَعُ وَ لَا یُبْصِرُ وَ لَا یَفْقَهُ وَ لَا یَأْکُلُ وَ لَا یَشْرَبُ وَ لَا أَسْتَحِی (۶)أَنَا مِمَّنْ خَلَقَ الْإِنْسَانَ وَ عَلَّمَهُ فَذَلِکَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ (۷).

صح : عنه ۷ مثله. (۸)

ص: ۲۶۶

۱- علل الشرائع:۲۶ .م

۲- الفقیه: ۴۷۱. م.

۳- فروع الکافی ج ۲: ۶ و للحدیث ذیل. م.

۴- أصول الکافی ج ۲: ۴۷۷. م.

۵- فی نسخه: أستحیی.

۶- فی نسخه: أستحیی.

۷- عیون الأخبار: ۲۰۹. م.

۸- صحیفه الرضا : ۳۷ وفیها : ولا استحیی ممن خلق الاشیاء وعلمها. م

**[ترجمه]عیون الاخبار:به سه طریق از امام رضا علیه السلام نقل است از پدرانش علیهم السلام که امام سجاد علیه السلام در تفسیر آیه {اگر برهان پروردگارش را ندیده بود} فرمود: زن عزیز مصر به سوی بت رفت و جامه ای را روی آن انداخت. یوسف علیه السلام از او پرسید: این چیست؟ او پاسخ داد: شرم دارم که آن بت، ما را ببیند. یوسف علیه السلام فرمود: تو از چیزی شرم داری که نمی شنود، نمی بیند، نمی فهمد، نمی خورد و نمی نوشد. آیا من نباید از کسی شرم کنم که انسان را آفریده و او را آموزانده است؟ آیه {اگر برهان پروردگارش را ندیده بود} به همین مطلب اشاره دارد - . عیون الاخبار: ۲۰۹ - .

صحیفه الرضا: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . صحیفه الرضا: ۳۷. در این کتاب آمده است: آیا من نباید از کسی شرم کنم که اشیاء را آفرید و به آن ها آموزاند. - .

ص: ۲۶۶

**[ترجمه]

«۳۶»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهما السلام أَنَّهُ قَالَ: أَخَذَ النَّاسُ ثَلَاثَةً مِنْ ثَلَاثَةٍ أَخَذُوا الصَّبْرَ عَنْ أَيُّوبَ علیه السلام وَ الشُّكْرَ عَنْ نُوحٍ علیه السلام وَ الْحَسَدَ عَنْ بَنِي يَعْقُوبَ (۱).

صح : عنه ۷ مثله. (۲)

**[ترجمه]عیون الاخبار: امام سجاد علیه السلام فرمود: مردم سه چیز را از سه کس آموختند: شکیبایی را از ایوب علیه السلام، سپاسگذاری را از نوح علیه السلام و حسادت را از پسران یعقوب - . عیون الاخبار: ۲۰۹ - .

صحیفه الرضا: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . صحیفهٔ الرضا: ۳۷ - .

**[ترجمه]

«۳۷»

ع، علل الشرائع ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام الْمُظَفَّرُ الْعَلَوِيُّ عَنِ ابْنِ الْعَيَّاشِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى قَالَ رَوَى أَصْحَابُنَا عَنِ الرِّضَا علیه السلام أَنَّهُ قَالَ لَهُ رَجُلٌ أَصْلَحَكَ اللَّهُ كَيْفَ صِرْتَ إِلَى مَا صِرْتَ إِلَيْهِ مِنَ الْمَأْمُونِ وَ كَأَنَّهُ أَنْكَرَ ذَلِكَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام يَا هَذَا أَيُّهُمَا أَفْضَلُ النَّبِيُّ أَوِ الْوَصِيُّ قَالَ لَا بَلِ النَّبِيُّ قَالَ فَأَيُّهُمَا أَفْضَلُ مُسْلِمٌ أَوْ مُشْرِكٌ قَالَ لَا بَلْ مُسْلِمٌ قَالَ فَإِنَّ الْعَزِيزَ عَزِيزَ مِصْرَ كَانَ مُشْرِكاً وَ كَانَ يُوسُفُ علیه السلام نَبِيّاً وَ إِنَّ الْمَأْمُونَ مسلما (۳)(مُسْلِمٌ) وَ أَنَا وَصِيٌّ وَ يُوسُفُ سَأَلَ الْعَزِيزَ أَنْ يُوَلِّيَهُ حِينَ قَالَ اجْعَلْنِي عَلى خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ وَ أَنَا أُجْبِرْتُ عَلَى ذَلِكَ وَ قَالَ علیه السلام فِي قَوْلِهِ اجْعَلْنِي عَلى خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ قَالَ حَافِظٌ لِمَا فِي يَدَيَّ عَالِمٌ بِكُلِّ لِسَانٍ (۴).

شی، تفسیر العیاشی عن الحسن بن موسی مثله (۵)

**[ترجمه]علل الشرائع، عیون الاخبار: حسن بن موسی گفت: مردی که گویا وصی شدن امام رضا علیه السلام برای مأمون را عیب می شمرد از ایشان پرسید: خداوند شما را اصلاح کند. چگونه از جانب مأمون به این سمت درآمده اید؟ حضرت پاسخ داد: ای فلانی، کدام برتر است: پیامبر یا وصی؟ او پاسخ داد: بلکه پیامبر، برتر است. حضرت پرسید: کدام برتر است: مسلمان یا مشرک؟ او پاسخ داد: بلکه مسلمان، برتر است. حضرت فرمود: عزیز مصر، مشرک و یوسف علیه السلام، پیامبر بود، در حالی که مأمون، مسلمان و من، وصی هستم. یوسف علیه السلام از عزیز خواست که او را ولایت دهد و فرمود: {مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که من نگهبانی دانا هستم.} در حالی که من از جانب مأمون به این کار مجبور شدم. حضرت در تفسیر آیه ی {مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که من نگهبانی دانا هستم.} فرمود: یعنی من نگهبان چیزهایی هستم که در دستم است و دانا به تمام زبآنها هستم - . علل الشرائع: ۹۰، عیون الاخبار: ۲۷۸ - .

عیاشی: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

بیان

قال السید قدس الله روحه فإن قیل ما معنی قول یوسف علیه السلام للعزیز اجْعَلْنِی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ و کیف یجوز أن یطلب الولایه من قبل الظالم قلنا إنما التمس تمکینه من خزائن الأرض لیحکم فیها بالعدل و لیصرفها إلی مستحقیها و کان ذلک له من غیر ولایه و إنما سأل الولایه لیتمکن من الحق الذی له أن یفعله و لمن لم یتمکن من إقامه الحق و الأمر بالمعروف أن یتسبب إلیه و یتوصل إلی فعله فلا لوم فی ذلک علی یوسف علیه السلام و لا حرج (۶).

**[ترجمه]سید بن طاووس رحمه الله می گوید: اگر کسی بپرسد که این سخن یوسف علیه السلام که به عزیز مصر فرمود: {مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که من نگهبانی دانا هستم.} به چه معناست و چگونه جایز است که او ولایت را از ستمگر بخواهد؟ در پاسخ می گوییم که یوسف علیه السلام تنها از او خواست تا او را بر خزانه های مصر قادر سازد تا در آنها به عدالت حکم کند و آنها را به افراد مستحق بدهد. او این قدرت را بی آن که ولایت داشته باشد، نیز داشت، اما ولایت خواست تا قادر به اقامه حقی شود که شایسته بود اقامه کند. کسی که نمی تواند اقامه حق و امر به معروف کند باید راهی را برای انجام آن بیابد. بنابراین عیب و اشکالی بر یوسف علیه السلام در این درخواستش نیست - . تنزیه الانبیا: ۶۰-۶۱ - .

**[ترجمه]

«۳۸»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْفَحَّامُ عَنِ الْمَنْصُورِیِّ عَنْ مُوسَی بْنِ عِیسَی بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ

۱- عیون الأخبار: ۲۰۹. م.

۲- صحیفه الرضا : ۳۷. م

۳- فی المصدرین: مسلم. م.

۴- علل الشرائع: ۹۰، عیون الأخبار: ۲۷۸. م.

۵- مخطوط. م.

۶- تنزیه الأنبیاء: ۶۰- ۶۱. م.

الْعَسْكَرِيِّ عَنْ آبَائِهِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی قَوْلِ یَعْقُوبَ فَصَبْرٌ جَمِیلٌ قَالَ بِلَا شَکْوَی (۱).

**[ترجمه]امالی الطوسی: امام عسگری علیه السلام

ص: ۲۶۷

از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل کرد: امام صادق علیه السلام درباره تفسیر سخن یعقوب علیه السلام در آیه {پس [صبر من] صبری نیکوست} فرمود: یعنی صبری بدون شکوه است - . امالی الطوسی: ۱۸۴ - .

**[ترجمه]

«۳۹»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنِ ابْنِ قُولَوَیْهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ الْأَهْوَازِیِّ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ الْبَطَائِنِیِّ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ دُعَاءِ یُوسُفَ علیه السلام مَا کَانَ فَقَالَ إِنَّ دُعَاءَ یُوسُفَ علیه السلام کَانَ کَثِیراً لَکِنَّهُ لَمَّا اشْتَدَّ عَلَیْهِ الْحَبْسُ خَرَّ لِلَّهِ سَاجِداً وَ قَالَ اللَّهُمَّ إِنْ کَانَتِ الذُّنُوبُ قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِی عِنْدَکَ فَلَنْ تَرْفَعَ لِی إِلَیْکَ صَوْتاً فَأَنَا أَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ بِوَجْهِ الشَّیْخِ یَعْقُوبَ قَالَ ثُمَّ بَکَی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ قَالَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی یَعْقُوبَ وَ عَلَی یُوسُفَ وَ أَنَا أَقُولُ اللَّهُمَّ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ صلی الله علیه و آله (۲).

**[ترجمه]امالی الطوسی: ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: دعای یوسف علیه السلام چه بود؟ حضرت پاسخ داد: دعای یوسف علیه السلام بسیار بود، اما وقتی زندان بر او تحمل ناپذیر شد برای خداوند به سجده افتاد و عرض کرد: خدایا، اگر گناهان، آبروی من را نزد تو برده اند و صدای من هرگز به سوی تو بالا نمی آید من با آبروی آن پیر مرد یعنی یعقوب به سوی تو رو می آورم. ابو بصیر می گوید: سپس امام صادق علیه السلام گریست و فرمود: خداوند بر یعقوب و یوسف علیهما السلام درود بفرستد. من می گویم: خدایا به حق خدا و رسولش صلی الله علیه و آله به سوی تو روی می آورم - . امالی الطوسی: ۲۶۴ - .

**[ترجمه]

«۴۰»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُوسَی بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی مَحْمُودٍ عَنْ أَبِیهِ رَفَعَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ یُوسُفَ علیه السلام لَمَّا أَنْ کَانَ فِی السِّجْنِ شَکَا إِلَی رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَکْلَ الْخُبْزِ وَحْدَهُ وَ سَأَلَ إِدَاماً یَأْتَدِمُ بِهِ وَ قَدْ کَانَ کَثُرَ عِنْدَهُ قِطَعُ الْخُبْزِ الْیَابِسِ فَأَمَرَهُ أَنْ یَأْخُذَ الْخُبْزَ وَ یَجْعَلَهُ فِی إِجَّانَةٍ (۳)وَ یَصُبَّ عَلَیْهِ الْمَاءَ وَ الْمِلْحَ فَصَارَ مُرِّیّاً وَ جَعَلَ یَأْتَدِمُ بِهِ علیه السلام (۴).

**[ترجمه]الکافی: احمد بن ابی محمود: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی یوسف علیه السلام در زندان بود از این که تنها

نـان خـالی می خورد به پروردگـار عزوجـل شـکوه کرد و خورشـی خواست تـا نان را همراه آن بخورد. تکه های نان خشـک زیادی نزد او گرد آمده بود. خداوند به او دستور داد تا نان را بگیرد و در تغاری قرار دهد و روی آن آب و نمک بریزد. بدین سـان تبـدیل به آبْ کـامه شـد و یوسف علیه السـلام شـروع به خوردن نان به همراه آن کرد - . فروع الکافی ۲: ۱۷۳ . صاحب کافی این حدیث را در باب مُرّیّ که یک نوع غذاست، آورده است. - .

**[ترجمه]

بیان

قال الفیروزآبادی المرّیّ کدرّیّ إدام کالکامخ أقول هو الذی یقال له بالفارسیه آب کامه.

**[ترجمه]فیروز آبادی می گوید: مُرّیّ بر وزن دُرّیّ خورشی مانند آبْ کامه است.

می گویم: مُرّیّ همان چیزی است که در فارسی آبْ کامه نام دارد.

**[ترجمه]

«۴۱»

قـل، إقبال الأعمال عَنِ الْمُفِیـدِ فِی کِتَابِ حَـدَائِقِ الرِّیَاضِ فِی الْیَوْمِ الثَّالِثِ مِنَ الْمُحَرَّمِ کَانَ خَلَاصُ یُوسُفَ علیه السـلام مِنَ الْجُبِّ (۵).

**[ترجمه]اقبال الاعمال: شـیخ مفیـد در کتاب حدائق الریاض می گوید: یوسف علیه السـلام در روز سوم ماه محرم از آن چاه رهایی یافت - . اقبال الاعمال: ۵۵۴ - .

**[ترجمه]

«۴۲»

مـا، الأمـالی للشـیخ الطوسـی جَمَـاعَهٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ رَبَـاحٍ الْأَشْـجَعِیِّ عَنْ عَبَّادِ بْنِ یَعْقُوبَ الْأَسَـدِیِّ عَنْ أَرْطَاهَ بْنِ جُنْـدَبٍ عَنْ زِیَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السـلام قَالَ: لَمَّا أَصَابَتِ امْرَأَهَ الْعَزِیزِ الْحَاجَهُ قِیلَ لَهَا لَوْ أَتَیْتِ یُوسُفَ بْنَ یَعْقُوبَ

۱- أمالی الطوسیّ: ۱۸۴. م.

۲- أمالی الطوسیّ: ۲۶۴. أی انا أقول: أتوجه اللّهمّ بک و برسولک.

۳- الاجانه: اناء تغسل فیه الثیاب.

۴- فروع الکافی ج ۲: ۱۷۳ ذکره فی باب المری من الاطعمه. م.

۵- اقبال الاعمال: ۵۵۴. م.

فَشَاوَرَتْ فِي ذَلِكَ فَقِيلَ لَهَا إِنَّا نَخَافُهُ عَلَيْكِ قَالَتْ كَلَّا إِنِّي لَا أَخَافُ مَنْ يَخَافُ اللَّهَ فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ فَرَأَتْهُ فِي مُلْكِهِ قَالَتِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْعَبِيدَ مُلُوكاً بِطَاعَتِهِ وَ جَعَلَ الْمُلُوكَ عَبِيداً بِالْمَعْصِيَةِ فَتَزَوَّجَهَا فَوَجَدَهَا بِكْراً فَقَالَ لَهَا أَ لَيْسَ هَذَا أَحْسَنَ أَ لَيْسَ هَذَا أَجْمَلَ فَقَالَتْ إِنِّي كُنْتُ بُلِيتُ مِنْكَ بِأَرْبَعِ خِلَالٍ كُنْتُ أَجْمَلَ أَهْلِ زَمَانِي وَ كُنْتَ أَجْمَلَ أَهْلِ زَمَانِكَ وَ كُنْتُ بِكْراً وَ كَانَ زَوْجِي عِنِّيناً فَلَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ إِخْوَةِ يُوسُفَ مَا كَانَ كَتَبَ يَعْقُوبُ علیه السلام إِلَى يُوسُفَ علیه السلام وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ أَنَّهُ يُوسُفُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مِنْ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى عَزِيزِ آلِ فِرْعَوْنَ سَلَامٌ عَلَيْكَ فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ مُولَعَةٌ بِنَا أَسْبَابُ الْبَلَاءِ كَانَ جَدِّي إِبْرَاهِيمُ أُلْقِيَ فِي النَّارِ فِي طَاعَةِ رَبِّهِ فَجَعَلَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً وَ أَمَرَ اللَّهُ جَدِّي أَنْ يَذْبَحَ أَبِي فَفَدَاهُ بِمَا فَدَاهُ بِهِ وَ كَانَ لِيَ ابْنٌ وَ كَانَ مِنْ أَعَزِّ النَّاسِ عَلَيَّ فَفَقَدْتُهُ فَأَذْهَبَ حُزْنِي عَلَيْهِ نُورَ بَصَرِي وَ كَانَ لَهُ أَخٌ مِنْ أُمِّهِ فَكُنْتُ إِذَا ذَكَرْتُ الْمَفْقُودَ ضَمَمْتُ أَخَاهُ هَذَا إِلَى صَدْرِي فَأَذْهَبَ عَنِّي بَعْضَ وُجْدِي (۱)وَ هُوَ الْمَحْبُوسُ عِنْدَكَ فِي السَّرِقَةِ وَ إِنِّي أُشْهِدُكَ أَنِّي لَمْ أَسْرِقْ وَ لَمْ أَلِدْ سَارِقاً فَلَمَّا قَرَأَ يُوسُفُ الْكِتَابَ بَكَى وَ صَاحَ وَ قَالَ اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هذا فَأَلْقُوهُ عَلى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيراً وَ أْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ(۲).

**[ترجمه]امالی الطوسی: زیاد بن منذر: امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی زن عزیز مصر به تنگدستی افتاد برخی به او گفتند: ای کاش نزد یوسف بن یعقوب علیهما السلام می آمدی

ص: ۲۶۸

و با او در این باره مشورت می کردی. برخی دیگر به او گفتند: ما از او بر تو بیم داریم. زن عزیز مصر گفت: هرگز، من از کسی که از خدا می ترسد بیم ندارم. چون بر یوسف علیه السلام وارد شد و او را در فرمانروایی اش دید گفت: ستایش خدایی راست که بندگان را به دلیل فرمانبرداری شان شاه و شاهان را به دلیل نافرمانی شان بنده قرار داد. یوسف علیه السلام با او ازدواج کرد و او را دوشیزه یافت. یوسف علیه السلام به او فرمود: آیا این بهتر نیست؟ آیا این زیباتر نیست؟ او گفت: من از سوی تو به چهار ویژگی دچار شده بودم: زیباترین زن زمان خود بودم و تو زیباترین مرد زمان خود بودی. من دوشیزه بودم و همسرم سست کمر بود. چون آن ماجراها بر برادران یوسف گذشت یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام که نمی دانست او یوسف است نامه نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم. از یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الله عزوجل به عزیز آل فرعون. درود بر تو باد. من به سوی تو خدایی را ستایش می کنم که خدایی جز او نیست. اما پس از ستایش خداوند باید بگویم که اسباب بلا و آزمایش، شیفته ما اهل بیت است. جدم ابراهیم علیه السلام را در راه فرمانبرداری از پروردگارش در آتش افکندند و خداوند، آن آتش را برای او سرد و بی آسیب گرداند. خداوند به جدم دستور داد تا پدرم را سر ببرد، اما خود او، پدرم را با آنچه خون بهای آن قرار داد رهانید. من پسری داشتم که از عزیز ترین مردم نزد من بود و او را از دست دادم. اندوه او نور دیدگانم را برد. او برادر مادری ای داشت که هر گاه آن برادر از دست رفته اش را یاد می کردم این برادرش را در آغوش می گرفتم و بدین سان مقداری از اندوهم از بین می رفت. این برادر مادری نزد تو زندانی شده است و من تو را شاهد می گیرم که من دزدی نکرده ام و دزد نزاییده ام.

چون یوسف علیه السلام این نامه را خواند گریست و فریاد کشید و فرمود: {این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره پدرم

بیفکنید [تا] بینا شود و همه کسان خود را نزد من آورید.} - . امالی الطوسی: ۲۹۱-۲۹۲ -

**[ترجمه]

«۴۳»

دَعَوَاتُ الرَّاوَنْدِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى (۳)قَالَ: لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ إِخْوَةِ يُوسُفَ مَا كَانَ وَ سَاقَ الْحَدِيثَ إِلَى قَوْلِهِ مِنْ يَعْقُوبَ إِسْرَائِيلِ اللَّهِ بْنِ إِسْحَاقَ ذَبِيحِ اللَّهِ إِلَى قَوْلِهِ وَ كَانَ لِيَ ابْنٌ وَ كَانَ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ إِلَى قَوْلِهِ وَ هُوَ مِنَ الْمَحْبُوسِينَ عِنْدَكَ إِنِّي أُخْبِرُكَ أَنِّي لَمْ أَسْرِقْ وَ لَمْ أَلِدْ سَارِقاً فَلَمَّا قَرَأَ يُوسُفُ كِتَابَهُ بَكَى وَ كَتَبَ إِلَيْهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ اصْبِرْ كَمَا صَبَرُوا تَظْفَرْ كَمَا ظَفِرُوا فَلَمَّا انْتَهَى الْكِتَابُ إِلَى يَعْقُوبَ قَالَ وَ اللَّهِ مَا هَذَا بِكَلَامِ الْمُلُوكِ وَ الْفَرَاعِنَةِ بَلْ هُوَ

ص: ۲۶۹

۱- فی المصدر: فیذهب عنی بعض وجدی. قلت: أی بعض حزنی.

۲- أمالی الطوسیّ: ۲۹۱- ۲۹۲. م.

۳- فی نسخه: عن عبد اللّه بن موسی.

كَلَامُ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ فَحِينَئِذٍ قَالَ يا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ(۱).

**[ترجمه]دعوات راوندی: اباعبدالله بن موسی - . در نسخه دیگری، عبد الله بن موسی آمده است. -

می گوید: چون آن ماجراها بر برادران یوسف گذشت – وی حدیث را تا اینجا رساند که یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام که نمی دانست او یوسف است نامه نوشت - : از یعقوب اسرائیل الله بن اسحاق ذبیح الله – تا این که یعقوب علیه السلام فرمود - : من پسری داشتم که از عزیز ترین مردم نزد من بود – تا این که فرمود - : او اکنون نزد تو زندانی است. من تو را آگاه می سازم که دزدی نکرده ام و دزد نزاییده ام. چون یوسف علیه السلام نامه او را خواند گریست و در پاسخ نامه اش نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم. همانند کسانی که صبر کردند صبر پیشه کن تا همانند آنان پیروز شوی.

چون این نامه به دست یعقوب علیه السلام رسید فرمود: به خداوند سوگند، این سخن پادشاهان و فراعنه نیست، بلکه

ص: ۲۶۹

این سخن پیامبران و پیامبرزادگان است. در این هنگام بود که فرمود: {ای پسران من بروید و از یوسف جستجو کنید.} - . نسخه خطیِ دعوات راوندی -

**[ترجمه]

«۴۴»

وَ مِنْهُ قَالَ: سَأَلَ بَعْضُهُمْ فَقِيلَ إِنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ علیه السلام أَلْقَوْهُ فِي الْجُبِّ وَ بَاعُوهُ وَ لَمْ يُصِبْهُمْ شَيْ ءٌ مِنَ الْبَلَاءِ وَ أَصَابَ الْبَلَاءُ كُلُّهُ يُوسُفَ وَ حُبِسَ فِي السِّجْنِ وَ ابْتُلِيَ بِسَائِرِ الْبَلَاءِ فَمَا الْحِكْمَةُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ لِأَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا أَهْلًا لَهُ لَا كُلُّ بَدَنٍ يَصْلُحُ لِبَلِيَّتِهِ (۲).

**[ترجمه]دعوات راوندی: برخی از یکی از ائمه علیهم السلام پرسیدند: برادران یوسف او را در چاه انداختند و او را فروختند، اما دچار هیچ بلایی نشدند و همه بلاها بر سر یوسف علیه السلام آمد. او زندانی شد و به سایر بلاها دچار آمد. این چه حکمتی دارد؟ حضرت فرمود: دلیلش این است که آنان شایسته بلا نبودند. هر بدنی صلاحیت بلای خداوند را ندارد - . نسخه خطیِ دعوات راوندی - .

**[ترجمه]

«۴۵»

وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: مَكَثَ يُوسُفُ علیه السلام فِي مَنْزِلِ الْمَلِكِ وَ زَلِيخَا ثَلَاثَ سِنِينَ ثُمَّ أَحَبَّتْهُ فَرَاوَدَتْهُ فَبَلَغَنَا وَ اللَّهُ أَعْلَمُ أَنَّهَا مَكَثَتْ سَبْعَ سِنِينَ عَلَى صَدْرِ قَدَمَيْهَا وَ هُوَ مُطْرِقٌ إِلَى الْأَرْضِ لَا يَرْفَعُ طَرْفَهُ إِلَيْهَا مَخَافَةً مِنْ رَبِّهِ فَقَالَتْ يَوْماً ارْفَعْ طَرْفَكَ وَ انْظُرْ إِلَيَّ قَالَ أَخْشَى الْعَمَى فِي بَصَرِي قَالَتْ مَا أَحْسَنَ عَيْنَيْكَ قَالَ هُمَا أَوَّلُ سَاقِطٍ عَلَى خَدِّي فِي قَبْرِي قَالَتْ مَا أَطْيَبَ رِيحَكَ قَالَ لَوْ سَمِعْتِ رَائِحَتِي بَعْدَ ثَلَاثٍ مِنْ مَوْتِي لَهَرَبْتِ مِنِّي قَالَتْ لِمَ لَا تَقْرُبُ مِنِّي قَالَ أَرْجُو بِذَلِكِ الْقُرْبَ مِنْ رَبِّي قَالَتْ فَرْشِيَ الْحَرِيرُ فَقُمْ وَ اقْضِ حَاجَتِي قَالَ أَخْشَى أَنْ يَذْهَبَ مِنَ الْجَنَّةِ نَصِيبِي قَالَتْ أُسَلِّمُكَ إِلَى الْمُعَذِّبِينَ قَالَ إِذاً يَكْفِيَنِي رَبِّي (۳).

**[ترجمه]دعوات راوندی: ابن عباس می گوید: یوسف علیه السلام سه سال در خانه پادشاه و زلیخا ماند. سپس زلیخا عاشق او شد و خواست از او کام بگیرد. به ما خبر رسیده است – و خداوند می داند – که زلیخا هفت سال روی سینه پاهایش ماند، در حالی که یوسف علیه السلام چشم به زمین دوخته بود و از ترس پروردگارش به زلیخا نگاه نمی کرد. روزی زلیخا گفت: سرت را بالا بیاور و به من نگاه کن. یوسف علیه السلام فرمود: می ترسم نابینا شوم. زلیخا گفت: چه چشمان زیبایی داری. یوسف علیه السلام گفت: چشمانم نخستین اعضایم هستند که درون قبر بر گونه هایم می افتند. زلیخا گفت: چه خوش بویی. یوسف علیه السلام فرمود: اگر بویم را پس از گذشت سه روز از مردنم بشنوی از من می گریزی. زلیخا گفت: چرا به من نزدیک نمی شوی؟ یوسف علیه السلام فرمود: امیدوارم که بدین وسیله به خدا نزدیک شوم. زلیخا گفت: بسترم ابریشم است. پس برخیز و نیازم را برآورده ساز. یوسف علیه السلام فرمود: می ترسم که بهره ام از بهشت از دست رود. زلیخا گفت: تو را به شکنجه کنندگان می سپارم. یوسف علیه السلام فرمود: بنابراین پروردگارم مرا کفایت می کند – . نسخه خطیِ دعوات راوندی – .

**[ترجمه]

«۴۶»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ شُجَاعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُسَيْنٍ (۴)عَنْ مُوسَى بْنِ سَعِيدٍ الرَّقَاشِيِّ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ يَعْقُوبُ علیه السلام خَرَجَ يُوسُفُ علیه السلام فَاسْتَقْبَلَهُ فِي مَوْكِبِهِ فَمَرَّ بِامْرَأَةِ الْعَزِيزِ وَ هِيَ تَعْبُدُ فِي غُرْفَةٍ لَهَا فَلَمَّا رَأَتْهُ عَرَفَتْهُ فَنَادَتْهُ بِصَوْتٍ حَزِينٍ أَيُّهَا الذَّاهِبُ طَالَ مَا أَحْزَنْتَنِي مَا أَحْسَنَ التَّقْوَى كَيْفَ حَرَّرَ الْعَبِيدَ وَ أَقْبَحَ الْخَطِيئَةَ كَيْفَ عَبَّدَتِ الْأَحْرَارَ (۵).

**[ترجمه]امالی الطوسی: موسی بن سعید رقاشی می گوید: چون یعقوب علیه السلام فرارسید یوسف علیه السلام بیرون آمد و در میان همراهان خود به پیشواز او رفت. او از کنار زن عزیز مصر که درون اتاقی در حال عبادت بود گذشت. وقتی نگاه زلیخا به یوسف علیه السلام افتاد او را شناخت و با صدای گرفته ای او را ندا داد که ای رونده، دیر زمانی است که مرا اندوهگین کرده ای. تقوا چه زیباست! چگونه بندگان را آزاد کرد؟! گناه چقدر زشت است! چگونه آزادان را بنده کرد – . امالی الطوسی : ۲۹۲ – ؟!

**[ترجمه]

كا، الكافى الْعِدَّةُ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ سَهْلٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا صَارَتِ الْأَشْيَاءُ لِيُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ

۱- دعوات الراوندیّ مخطوط. م.

۲- دعوات الراوندیّ مخطوط. م.

۳- دعوات الراوندیّ مخطوط. م.

۴- فی المصدر: قال: حدّثنا مخلد بن الحسين بالمصيصه، قلت: هو الصحيح، و محمّد مصحف، قال ابن حجر فی التقريب ص ۴۸۵: مخلد بن الحسين- بالضم- الأزدیّ الرملی أبو محمّد البصری نزيل المصيصه، ثقه فاضل من كبار التاسعه، مات سنه احدی و تسعين. قلت: أی بعد المائتين.

۵- أمالی الطوسیّ: ۲۹۲. م.

عليه السلام جَعَلَ الطَّعَامَ فِی بُیُوتٍ وَ أَمَرَ بَعْضَ وُکَلَائِهِ یَبِیعُ فَکَانَ یَقُولُ بِعْ بِکَذَا وَ کَذَا وَ السِّعْرُ قَائِمٌ فَلَمَّا عَلِمَ أَنَّهُ یَزِیدُ فِی ذَلِکَ الْیَوْمِ کَرِهَ أَنْ یَجْرِیَ الْغَلَاءُ عَلَی لِسَانِهِ فَقَالَ لَهُ اذْهَبْ فَبِعْ وَ لَمْ یُسَمِّ لَهُ سِعْراً فَذَهَبَ الْوَکِیلُ غَیْرَ بَعِیدٍ ثُمَّ رَجَعَ إِلَیْهِ فَقَالَ لَهُ اذْهَبْ وَ بِعْ وَ کَرِهَ أَنْ یَجْرِیَ الْغَلَاءُ عَلَی لِسَانِهِ فَذَهَبَ الْوَکِیلُ فَجَاءَ أَوَّلُ مَنِ اکْتَالَ فَلَمَّا بَلَغَ دُونَ مَا کَالَ بِالْأَمْسِ بِمِکْیَالٍ قَالَ الْمُشْتَرِی حَسْبُکَ إِنَّمَا أَرَدْتُ بِکَذَا وَ کَذَا فَعَلِمَ الْوَکِیلُ أَنَّهُ قَدْ غَلَا بِمِکْیَالٍ ثُمَّ جَاءَهُ آخَرُ فَقَالَ لَهُ کِلْ لِی فَکَالَ فَلَمَّا بَلَغَ دُونَ الَّذِی کَالَ لِلْأَوَّلِ بِمِکْیَالٍ قَالَ لَهُ الْمُشْتَرِی حَسْبُکَ إِنَّمَا أَرَدْتُ بِکَذَا وَ کَذَا فَعَلِمَ الْوَکِیلُ أَنَّهُ قَدْ غَلَا بِمِکْیَالٍ حَتَّی صَارَ إِلَی وَاحِدٍ بِوَاحِدٍ (۱).

**[ترجمه]الکافی: سهل از شخصی نقل کرد\\" امام صادق علیه السلام فرمود: چون آن چیز ها به یوسف بن یعقوب علیهما السلام رسید

ص: ۲۷۰

وی غذا را در خانه هایی قرار داد و به یکی از نمایندگان خود فرمود تا آنها را بفروشد. یوسف علیه السلام می فرمود: به فلان مقدار بفروش و قیمت را ثابت نگهدار. چون دانست که در آن روز قیمت افزایش می یابد دوست نداشت از این که گران تر شدن را بر زبان بیاورد. از این رو به آن نماینده فرمود: برو و بفروش و بر آن قیمت نگذار. نماینده به جایی نزدیک رفت. سپس بازگشت و یوسف علیه السلام به او فرمود: برو و بفروش. یوسف علیه السلام دوست نداشت از این که گران تر شدن را بر زبان بیاورد. از این رو نماینده رفت و نخستین کسی که برایش پیمانه کرده بود آمد. چون یک پیمانه به تعداد پیمانه های روز قبل مانده بود مشتری گفت: کافیست. من تنها فلان مقدار خواسته بودم. از این رو نماینده دانست که یک پیمانه گرانتر شده است. سپس مشتری دیگر آمد و به او گفت: برایم پیمانه کن. او نیز برایش پیمانه کرد و چون یک پیمانه به تعداد پیمانه های مشتری اول مانده بود این مشتری به او گفت: کافیست. من فلان مقدار می خواستم. از این رو نماینده دانست که یک پیمانه گرانتر شده است تا این که قیمت، یک پیمانه در مقابل یک پیمانه شد - . فروع الکافی ۱: ۳۷۴-۳۷۵ - .

**[ترجمه]

«۴۸»

ع، علل الشرائع ابْنُ الْمُتَوَکِّلِ عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِکِ بْنِ عَطِیَّهَ عَنِ الثُّمَالِیِّ قَالَ: صَلَّیْتُ مَعَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام الْفَجْرَ بِالْمَدِینَهِ یَوْمَ جُمُعَهٍ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ وَ سُبْحَتِهِ (۲)نَهَضَ إِلَی مَنْزِلِهِ وَ أَنَا مَعَهُ فَدَعَا مَوْلَاهً لَهُ تُسَمَّی سُکَیْنَهَ فَقَالَ لَهَا لَا یَعْبُرْ عَلَی بَابِی سَائِلٌ إِلَّا أَطْعَمْتُمُوهُ فَإِنَّ الْیَوْمَ یَوْمُ الْجُمُعَهِ قُلْتُ لَهُ لَیْسَ کُلُّ مَنْ یَسْأَلُ مُسْتَحِقّاً فَقَالَ یَا ثَابِتُ أَخَافُ أَنْ یَکُونَ بَعْضُ مَنْ یَسْأَلُنَا مُسْتَحِقّاً (۳)فَلَا نُطْعِمَهُ وَ نَرُدَّهُ فَیَنْزِلَ بِنَا أَهْلَ الْبَیْتِ مَا نَزَلَ بِیَعْقُوبَ وَ آلِهِ أَطْعِمُوهُمْ أَطْعِمُوهُمْ إِنَّ یَعْقُوبَ کَانَ یَذْبَحُ کُلَّ یَوْمٍ کَبْشاً فَیَتَصَدَّقُ مِنْهُ وَ یَأْکُلُ هُوَ وَ عِیَالُهُ مِنْهُ وَ إِنَّ سَائِلًا مُؤْمِناً صَوَّاماً مُسْتَحِقّاً (۴)لَهُ عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَهٌ وَ کَانَ مُجْتَازاً غَرِیباً اعْتَرَّ عَلَی بَابِ (۵)یَعْقُوبَ عَشِیَّهَ جُمُعَهٍ عِنْدَ أَوَانِ إِفْطَارِهِ یَهْتِفُ عَلَی بَابِهِ أَطْعِمُوا السَّائِلَ الْمُجْتَازَ الْغَرِیبَ الْجَائِعَ مِنْ فَضْلِ طَعَامِکُمْ یَهْتِفُ بِذَلِکَ عَلَی بَابِهِ مِرَاراً وَ هُمْ یَسْمَعُونَهُ قَدْ جَهِلُوا حَقَّهُ وَ لَمْ یُصَدِّقُوا قَوْلَهُ فَلَمَّا یَئِسَ أَنْ یُطْعِمُوهُ وَ غَشِیَهُ اللَّیْلُ اسْتَرْجَعَ وَ اسْتَعْبَرَ (۶)وَ شَکَا جُوعَهُ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بَاتَ طَاوِیاً وَ أَصْبَحَ صَائِماً

۱- فروع الکافی ج ۱: ۳۷۴- ۳۷۵. م.

۲- السبحه بالضم: الدعاء و التسبیح. و الصلاه النافله. و فی نسخه: فرغ من صلاته و تسبیحه.

۳- فی نسخه: محقا.

۴- فی نسخه: محقا.

۵- اعتره: أتاه للمعروف. و فی المصدر: و کان محتاجا غریبا عبر علی باب یعقوب.

۶- استعبر: جرت عبرته، و العبره: الدمعه.

جائِعاً صَابِراً حَامِداً لِلَّهِ تَعَالَى وَ بَاتَ يَعْقُوبُ وَ آلُ يَعْقُوبَ شِبَاعاً بِطَاناً وَ أَصْبَحُوا وَ عِنْدَهُمْ فَضْلَهٌ مِنْ طَعَامِهِمْ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى يَعْقُوبَ فِی صَبِیحَهِ تِلْکَ اللَّیْلَهِ لَقَدْ أَذْلَلْتَ یَا یَعْقُوبُ عَبْدِی ذِلَّهً اسْتَجْرَرْتَ بِهَا غَضَبِی وَ اسْتَوْجَبْتَ بِهَا أَدَبِی وَ نُزُولَ عُقُوبَتِی وَ بَلْوَایَ عَلَیْکَ وَ عَلَی وُلْدِکَ یَا یَعْقُوبُ إِنَّ أَحَبَّ أَنْبِیَائِی إِلَیَّ وَ أَکْرَمَهُمْ عَلَیَّ مَنْ رَحِمَ مَسَاکِینَ عِبَادِی وَ قَرَّبَهُمْ إِلَیْهِ وَ أَطْعَمَهُمْ وَ کَانَ لَهُمْ مَأْوًی وَ مَلْجَأً یَا یَعْقُوبُ أَ مَا رَحِمْتَ ذِمْیَالَ (۱)عَبْدِی الْمُجْتَهِدَ فِی عِبَادَتِهِ الْقَانِعَ بِالْیَسِیرِ مِنْ ظَاهِرِ الدُّنْیَا (۲)عِشَاءَ أَمْسِ لَمَّا اعْتَرَّ بِبَابِکَ عِنْدَ أَوَانِ إِفْطَارِهِ وَ هَتَفَ بِکُمْ أَطْعِمُوا السَّائِلَ الْغَرِیبَ الْمُجْتَازَ الْقَانِعَ فَلَمْ تُطْعِمُوهُ شَیْئاً فَاسْتَرْجَعَ وَ اسْتَعْبَرَ وَ شَکَا مَا بِهِ إِلَیَّ وَ بَاتَ طَاوِیاً حَامِداً لِی وَ أَصْبَحَ لِی صَائِماً وَ أَنْتَ یَا یَعْقُوبُ وَ وُلْدُکَ شِبَاعٌ وَ أَصْبَحَتْ عِنْدَکُمْ فَضْلَهٌ مِنْ طَعَامِکُمْ أَ وَ مَا عَلِمْتَ یَا یَعْقُوبُ أَنَّ الْعُقُوبَهَ وَ الْبَلْوَی إِلَی أَوْلِیَائِی أَسْرَعُ مِنْهَا إِلَی أَعْدَائِی وَ ذَلِکَ حُسْنُ النَّظَرِ مِنِّی لِأَوْلِیَائِی وَ اسْتِدْرَاجٌ مِنِّی لِأَعْدَائِی أَمَا وَ عِزَّتِی لَأُنْزِلُ بِکَ بَلْوَایَ وَ لَأَجْعَلَنَّکَ وَ وُلْدَکَ غَرَضاً لِمَصَائِبِی وَ لَأُوذِیَنَّکَ بِعُقُوبَتِی فَاسْتَعِدُّوا لِبَلْوَایَ وَ ارْضَوْا بِقَضَائِی وَ اصْبِرُوا لِلْمَصَائِبِ فَقُلْتُ لِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام جُعِلْتُ فِدَاکَ مَتَی رَأَی یُوسُفُ الرُّؤْیَا فَقَالَ فِی تِلْکَ اللَّیْلَهِ الَّتِی بَاتَ فِیهَا یَعْقُوبُ وَ آلُ یَعْقُوبَ شِبَاعاً وَ بَاتَ فِیهَا ذِمْیَالُ طَاوِیاً جَائِعاً فَلَمَّا رَأَی یُوسُفُ الرُّؤْیَا وَ أَصْبَحَ یَقُصُّهَا عَلَی أَبِیهِ یَعْقُوبَ فَاغْتَمَّ یَعْقُوبُ لِمَا سَمِعَ مِنْ یُوسُفَ مَعَ مَا أَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ- (۳)أَنِ اسْتَعِدَّ لِلْبَلَاءِ فَقَالَ یَعْقُوبُ لِیُوسُفَ لَا تَقْصُصْ رُؤْیَاکَ هَذِهِ عَلَی إِخْوَتِکَ فَإِنِّی أَخَافُ أَنْ یَکِیدُوا لَکَ کَیْداً فَلَمْ یَکْتُمْ یُوسُفُ رُؤْیَاهُ وَ قَصَّهَا عَلَی إِخْوَتِهِ قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیهما السلام وَ کَانَتْ أَوَّلُ بَلْوَی نَزَلَتْ بِیَعْقُوبَ وَ آلِ یَعْقُوبَ الْحَسَدَ لِیُوسُفَ لَمَّا سَمِعُوا مِنْهُ الرُّؤْیَا (۴)قَالَ فَاشْتَدَّتْ رِقَّهُ یَعْقُوبَ عَلَی یُوسُفَ وَ خَافَ أَنْ یَکُونَ مَا أَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ مِنَ

۱- ذمل البعیر: سار سیرا لینا، و فی القاموس: الذمیله: المعیبه، و لعلّ المراد فی الحدیث الذله و الاحتیاج.

۲- فی نسخه: من طاهر الدنیا.

۳- فی نسخه: مغتما فأوحی اللّه إلیه.

۴- فی نسخه: لما سمعوا منه من الرؤیا.

الِاسْتِعْدَادِ لِلْبَلَاءِ هُوَ فِي يُوسُفَ خَاصَّةً فَاشْتَدَّتْ رِقَّتُهُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِ وُلْدِهِ فَلَمَّا رَأَى إِخْوَةُ يُوسُفَ مَا يَصْنَعُ يَعْقُوبُ (۱)بِيُوسُفَ وَ تَكْرِمَتَهُ إِيَّاهُ وَ إِيثَارَهُ إِيَّاهُ عَلَيْهِمْ اشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ بَدَا الْبَلَاءُ فِيهِمْ فَتَآمَرُوا (۲)فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ قَالُوا إِنَّ يُوسُفَ وَ أَخَاهُ أَحَبُّ إِلى أَبِينا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبانا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضاً يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صالِحِينَ أَيْ تَتُوبُونَ فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالُوا يا أَبانا ما لَكَ لا تَأْمَنَّا عَلى يُوسُفَ وَ إِنَّا لَهُ لَناصِحُونَ أَرْسِلْهُ مَعَنا غَداً يَرْتَعْ فَقَالَ يَعْقُوبُ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ فَانْتَزَعَهُ حَذَراً عَلَيْهِ مِنْهُ مِنْ أَنْ تَكُونَ الْبَلْوَى مِنَ اللَّهِ عَلَى يَعْقُوبَ فِي يُوسُفَ خَاصَّةً لِمَوْقِعِهِ مِنْ قَلْبِهِ وَ حُبِّهِ لَهُ قَالَ فَغَلَبَتْ قُدْرَةُ اللَّهِ وَ قَضَاؤُهُ وَ نَافِذُ أَمْرِهِ فِي يَعْقُوبَ وَ يُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ فَلَمْ يَقْدِرْ يَعْقُوبُ عَلَى دَفْعِ الْبَلَاءِ عَنْ نَفْسِهِ وَ لَا عَنْ يُوسُفَ وَ وُلْدِهِ فَدَفَعَهُ إِلَيْهِمْ وَ هُوَ لِذَلِكَ كَارِهٌ مُتَوَقِّعٌ لِلْبَلْوَى مِنَ اللَّهِ فِي يُوسُفَ فَلَمَّا خَرَجُوا مِنْ مَنْزِلِهِمْ لَحِقَهُمْ مُسْرِعاً فَانْتَزَعَهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ فَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَ اعْتَنَقَهُ وَ بَكَى وَ دَفَعَهُ إِلَيْهِمْ فَانْطَلَقُوا بِهِ مُسْرِعِينَ مَخَافَةَ أَنْ يَأْخُذَهُ مِنْهُمْ وَ لَا يَدْفَعَهُ إِلَيْهِمْ (۳)فَلَمَّا أَمْعَنُوا بِهِ أَتَوْا بِهِ غَيْضَةَ أَشْجَارٍ فَقَالُوا نَذْبَحُهُ وَ نُلْقِيهِ تَحْتَ هَذِهِ الشَّجَرَةِ فَيَأْكُلُهُ الذِّئْبُ اللَّيْلَةَ فَقَالَ كَبِيرُهُمْ لا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ لَكِنْ أَلْقُوهُ فِي غَيابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ فَانْطَلَقُوا بِهِ إِلَى الْجُبِّ فَأَلْقَوْهُ وَ هُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهُ يَغْرَقُ فِيهِ فَلَمَّا صَارَ فِي قَعْرِ الْجُبِّ نَادَاهُمْ يَا وُلْدَ رُومِينَ أَقْرِءُوا يَعْقُوبَ عَنِّي السَّلَامَ فَلَمَّا سَمِعُوا كَلَامَهُ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ لَا تَزَالُوا مِنْ هَاهُنَا حَتَّى تَعْلَمُوا أَنَّهُ قَدْ مَاتَ فَلَمْ يَزَالُوا بِحَضْرَتِهِ حَتَّى أَمْسَوْا- (۴)وَ رَجَعُوا إِلَى أَبِيهِمْ عِشاءً يَبْكُونَ قالُوا يا أَبانا إِنَّا ذَهَبْنا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنا يُوسُفَ عِنْدَ مَتاعِنا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ فَلَمَّا سَمِعَ مَقَالَتَهُمُ اسْتَرْجَعَ وَ اسْتَعْبَرَ وَ ذَكَرَ مَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ مِنَ الِاسْتِعْدَادِ لِلْبَلَاءِ فَصَبَرَ وَ أَذْعَنَ لِلْبَلْوَى (۵)وَ قَالَ لَهُمْ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ

۱- في نسخه: صنيع يعقوب. و في أخرى: ما صنع يعقوب.

۲- أي تشاوروا.

۳- في نسخه: و لا يعيده اليهم.

۴- في نسخه: حتى أيسوا.

۵- في المصدر: للبلاء. م.

أَمْراً وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْعِمَ لَحْمَ يُوسُفَ الـذِّئْبَ مِنْ قَبْلِ أَنْ أَرَى (۱)تَأْوِيلَ رُؤْيَاهُ الصَّادِقَهِ (۲)قَالَ أَبُو حَمْزَهَ ثُمَّ انْقَطَعَ حَدِيثُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَـيْنِ علیهما السلام عِنْدَ هَذَا فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ غَدَوْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّكَ حَدَّثْتَنِی أَمْسِ بِحَدِيثٍ لِيَعْقُوبَ (۳)وَ وُلْدِهِ ثُمَّ قَطَعْتَهُ مَا كَانَ مِنْ قِصَّهِ إِخْوَهِ يُوسُفَ وَ قِصَّهِ يُوسُفَ بَعْـدَ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّهُمْ لَمَّا أَصْـبَحُوا قَالُوا انْطَلِقُوا بِنَا حَتَّى نَنْظُرَ مَا حَالُ يُوسُفَ أَ مَاتَ أَمْ هُوَ حَيٌّ فَلَمَّا انْتَهَوْا إِلَى الْجُبِّ وَجَدُوا بِحَضْـرَهِ الْجُبِّ سَـيَّارَهً وَ قَدْ أَرْسَلُوا وارِدَهُمْ فَأَدْلى دَلْوَهُ فَلَمَّا جَذَبَ دَلْوَهُ إِذَا هُوَ بِغُلَامٍ مُتَعَلِّقٍ بِـدَلْوِهِ فَقَالَ لِأَصْـحَابِهِ يا بُشْـرى هذا غُلامٌ فَلَمَّا أَخْرَجُوهُ أَقْبَلُوا إِلَيْهِمْ (۴)إِخْوَهُ يُوسُفَ فَقَالُوا (۵)هَذَا عَبْدُنَا سَقَطَ مِنَّا أَمْسِ فِی هَذَا الْجُبِّ وَ جِئْنَا الْيَوْمَ لِنُخْرِجَهُ فَانْتَزَعُوهُ

ص: ۲۷۴

۱- فی نسخه من المصدر: من قبل أن رأی.

۲- قال الطبرسیّ رحمه اللّه: قيل: ان يعقوب لما أرسله معهم أخرجوه مكرما، فلما وصلوا الی الصحراء أظهروا له العداوه و جعلوا يضـربونه و هو يسـتغيث بواحـد واحـد منهم فلاـ يغيثه، و كـان يقول: يا أبتاه، فهموا بقتله فمنعهم يهودا منه و قيل لاوی كما رواه بعض أصـحابنا، و انطلقـوا به الی الجب فجعلوا يـدلونه فی الـبئر و هو يتعلق بشـفيرها، ثمّ نزعوا قميصه عنه، و هو يقول: لاـ تفعلوا ردوا علی قميصـی أتواری به، فيقولون: ادع الشـمس و القمر و الاحد عشـر كوكبا تؤنسـنك، فدلوه الی البئر حتّی إذا بلغ نصـفها ألقوه إراده أن يموت، و كـان فی البئر ماء فسـقط فيه، ثمّ آوی إلی صـخره فقام عليها، و كان يهودا يأتيه بالطعام، عن السـدی؛ و قيل: ان الجب أضاء له و عـذب ماؤه حتّی أغناه عن الطعام و من الشـراب؛ و قيل: كان الماء كـدرا فصـفا و عـذب و وكل اللّه به ملكـا يحرسه و يطعمه، عن مقاتل؛ و قيل: ان جبرئيل عليه السـلام كان يؤنسه؛ و قيل: ان اللّه تعالی أمر بصـخره حتّی ارتفعت من أسـفل البئر فوقف يوسف عليها و هو عريان، و كان إبراهيم الخليل حين القی فی النار جرد من ثيابه و قـذف فی النار عريانا فأتاه جبرئيل بقميص من حرير الجنه فألبسه اياه، و كان ذلك عند إبراهيم عليه السـلام فلما مات ورثه إسحاق، فلما مات إسحاق ورثه يعقوب، فلما شب يوسف جعل يعقوب ذلك القميص فی تعويذ و علقه فی عنقه و كان لا يفارقه، فلما القی فی البئر عريانا جاءه جبرئيل و كان عليه ذلك التعويذ فأخرج منه القميص و ألبسه إياه، و روی ذلك المفضل بن عمر، عن الصادق عليه السلام، قال: و هو القميص الذی وجد يعقوب ريحه لما فصلت العير من مصر، و كان يعقوب بفلسطين فقال: انی لاجد ريح يوسف. منه طاب اللّه ثراه.

۳- فی المصدر: بحديث يعقوب. م.

۴- فی نسخه: اقبل اليهم. م.

۵- فی نسخه: و قالوا.

مِنْ أَيْدِيهِمْ وَ تَنَحَّوْا بِهِ نَاحِيَهً فَقَالُوا إِمَّا أَنْ تُقِرَّ لَنَا أَنَّکَ عَبْدٌ لَنَا فَنَبِیعَکَ بَعْضَ هَذِهِ السَّيَّارَهِ أَوْ نَقْتُلَکَ فَقَالَ لَهُمْ يُوسُفُ عليه السلام لَا تَقْتُلُونِي وَ اصْنَعُوا مَا شِئْتُمْ فَأَقْبَلُوا بِهِ إِلَى السَّيَّارَهِ فَقَالُوا مِنْكُمْ مَنْ يَشْتَرِي مِنَّا هَذَا الْعَبْدَ فَاشْتَرَاهُ رَجُلٌ مِنْهُمْ بِعِشْرِينَ دِرْهَماً وَ كَانَ إِخْوَتُهُ فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ وَ سَارَ بِهِ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنَ الْبَدْوِ حَتَّى أَدْخَلَهُ مِصْرَ فَبَاعَهُ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ مَلِكِ مِصْرَ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قالَ الَّذِي اشْتَراهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْواهُ عَسى أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً قَالَ أَبُو حَمْزَةَ فَقُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام ابْنَ كَمْ كَانَ يُوسُفُ يَوْمَ أَلْقَوْهُ فِي الْجُبِّ فَقَالَ كَانَ ابْنَ تِسْعِ (۱)سِنِينَ فَقُلْتُ كَمْ كَانَ بَيْنَ مَنْزِلِ يَعْقُوبَ يَوْمَئِذٍ وَ بَيْنَ مِصْرَ فَقَالَ مَسِيرَهَ اثْنَيْ عَشَرَ يَوْماً قَالَ وَ كَانَ يُوسُفُ مِنْ أَجْمَلِ أَهْلِ زَمَانِهِ فَلَمَّا رَاهَقَ يُوسُفُ رَاوَدَتْهُ امْرَأَهُ الْمَلِكِ عَنْ نَفْسِهِ فَقَالَ لَهَا مَعَاذَ اللَّهِ أَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ لَا يَزْنُونَ فَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ عَلَيْهَا وَ عَلَيْهِ وَ قَالَتْ لَا تَخَفْ وَ أَلْقَتْ نَفْسَهَا عَلَيْهِ فَأَفْلَتَ مِنْهَا (۲)هَارِباً إِلَى الْبَابِ فَفَتَحَهُ فَلَحِقَتْهُ فَجَذَبَتْ قَمِيصَهُ مِنْ خَلْفِهِ فَأَخْرَجَتْهُ مِنْهُ (۳)فَأَفْلَتَ يُوسُفُ مِنْهَا فِي ثِيَابِهِ وَ أَلْفَيا سَيِّدَها لَدَى الْبابِ قالَتْ ما جَزاءُ مَنْ أَرادَ بِأَهْلِكَ سُوءاً إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذابٌ أَلِيمٌ قَالَ فَهَمَّ الْمَلِكُ بِيُوسُفَ لِيُعَذِّبَهُ فَقَالَ لَهُ يُوسُفُ وَ إِلَهِ يَعْقُوبَ مَا أَرَدْتُ بِأَهْلِكَ سُوءاً بَلْ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي فَاسْأَلْ هَذَا الصَّبِيَّ أَيُّنَا رَاوَدَ صَاحِبَهُ عَنْ نَفْسِهِ قَالَ وَ كَانَ عِنْدَهَا مِنْ أَهْلِهَا صَبِيٌّ زَائِرٌ (۴)لَهَا فَأَنْطَقَ اللَّهُ الصَّبِيَّ لِفَصْلِ الْقَضَاءِ فَقَالَ أَيُّهَا الْمَلِكُ انْظُرْ إِلَى قَمِيصِ يُوسُفَ فَإِنْ كَانَ مَقْدُوداً مِنْ قُدَّامِهِ فَهُوَ الَّذِي رَاوَدَهَا وَ إِنْ كَانَ مَقْدُوداً مِنْ خَلْفِهِ فَهِيَ الَّتِي رَاوَدَتْهُ فَلَمَّا سَمِعَ الْمَلِكُ كَلَامَ الصَّبِيِّ وَ مَا اقْتَصَّ أَفْزَعَهُ ذَلِكَ فَزَعاً شَدِيداً فَجِي ءَ بِالْقَمِيصِ فَنَظَرَ إِلَيْهِ فَلَمَّا رَآهُ مَقْدُوداً مِنْ خَلْفِهِ قَالَ لَهَا إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ وَ قَالَ لِيُوسُفَ أَعْرِضْ عَنْ هذا وَ لَا يَسْمَعْهُ مِنْكَ أَحَدٌ وَ اكْتُمْهُ قَالَ فَلَمْ يَكْتُمْهُ يُوسُفُ وَ أَذَاعَهُ فِي الْمَدِينَهِ حَتَّى قُلْنَ نِسْوَهٌ مِنْهُنَّ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ فَبَلَغَهَا

۱- فی هامش نسخه المصنّف: سبع «شی».

۲- أی فتخلص منها.

۳- استظهر فی هامش نسخه المصنّف أن صحیحه: فخرقته.

۴- أی باک.

ذَلِکَ فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَ هَيَّأَتْ لَهُنَّ طَعَاماً وَ مَجْلِساً ثُمَّ أَتَتْهُنَّ بِأَتْرُجٍّ وَ آتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّيناً ثُمَّ قَالَتْ لِيُوسُفَ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَ قُلْنَ مَا قُلْنَ فَقَالَتْ لَهُنَّ هَذَا الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ يَعْنِي فِي حُبِّهِ وَ خَرَجْنَ النِّسْوَةُ مِنْ عِنْدِهَا فَأَرْسَلَتْ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ إِلَى يُوسُفَ سِرّاً مِنْ صَاحِبَتِهَا تَسْأَلُهُ الزِّيَارَةَ (۱)فَأَبَى عَلَيْهِنَّ وَ قَالَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ فَصَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ فَلَمَّا شَاعَ أَمْرُ يُوسُفَ وَ أَمْرُ امْرَأَةِ الْعَزِيزِ وَ النِّسْوَةِ فِي مِصْرَ بَدَا لِلْمَلِكِ بَعْدَ مَا سَمِعَ قَوْلَ الصَّبِيِّ لَيَسْجُنَنَّ يُوسُفَ فَسَجَنَهُ فِي السِّجْنِ وَ دَخَلَ السِّجْنَ (۲)مَعَ يُوسُفَ فَتَيَانِ وَ كَانَ مِنْ قِصَّتِهِمَا وَ قِصَّةِ يُوسُفَ مَا قَصَّهُ اللَّهُ فِي الْكِتَابِ قَالَ أَبُو حَمْزَةَ ثُمَّ انْقَطَعَ حَدِيثُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهما السلام (۳).

شی، تفسیر العیاشی عن الثمالی مثله (۴)

**[ترجمه]علل الشرائع: ثمالی می گوید: نماز صبح جمعه را به همراه امام سجاد علیه السلام در مدینه خواندم. چون حضرت، نماز و تسبیحاتش را به پایان رساند برخاست و به سمت خانه اش رفت. من نیز حضرت را همراهی کردم. حضرت یکی از کنیزان خود به نام سکینه را صدا زد و به او فرمود: هر گدایی که از در این خانه رد می شود را اطعام کنید؛ چرا که امروز روز جمعه است. ثمالی می گوید: به حضرت عرض کردم که همه گدایان مستحق نیستند. حضرت فرمود: ای ثابت، بیم آن دارم که یکی از گدایان مستحق باشد و ما او را اطعام نکرده بازگردانیم و آنچه بر یعقوب علیه السلام و خاندانش نازل شد بر ما اهل بیت نیز نازل شود. آنان را اطعام کنید. آنان را اطعام کنید. یعقوب علیه السلام هر روز یک قوچ را سر می برید و آن را صدقه می داد و او و خانواده اش نیز از آن می خوردند. یک گدای مؤمنِ بسیار روزه گیرِ مستحق که جایگاه والایی نزد خدا داشت و مسافر و غریبه بود شامگاه جمعه ای به هنگام افطارش برای طلب مساعدت به در خانه یعقوب علیه السلام آمد - . در منبع آمده است: نیازمند و غریب بود از در خانه یعقوب علیه السلام گذشت. - . او ندا داد که از اضافه غذایتان به این مسافر غریب و گرسنه اطعام کنید و چند بار این جمله را بر در خانه یعقوب علیه السلام تکرار کرد و آنان ندای او را می شنیدند، اما حق او را نادیده گرفتند و سخنش را باور نکردند. چون آن گدا از اطعام آنان نامید شد و شب بر او پرده افکند بازگشت و گریست. او گرسنگی اش را نزد خداوند شکوه کرد و گرسنه خوابید

ص: ۲۷۱

و در حالی که روزه دار، گرسنه، شکیبا و ستایشگر خداوند متعال بود شب را به صبح رسانید. اما یعقوب علیه السلام و خاندانش سیر و شکم باره خوابیدند و در حالی شب را به صبح رساندند که از غذایشان مقداری اضافه آمده بود.

حضرت فرمود: از این رو خداوند عزوجل در صبح آن روز به یعقوب علیه السلام وحی فرمود که ای یعقوب، بنده ام را خوار کردی و با این کارت خشمم را به سوی خود کشاندی و تأدیب و نزول مجازات و بلایم بر خود و فرزندانت را واجب ساختی. ای یعقوب، عزیز ترین و گرامی ترینِ پیامبرانم نزد من کسانی هستند که با بندگان مستمندم با مهربانی رفتار کنند و آنان را به خود نزدیک کرده و اطعام نمایند و پناهی برای آنان باشند. ای یعقوب، آیا بر نیاز بنده ام رحم نکردی؟ بنده ای که در عبادت من کوشاست و به مقدار اندکی از نعمتهای ظاهری دنیا - . در نسخه دیگری، نعمت های پاک دنیا آمده است. - قناعت می ورزد. او شامگاه دیشب به هنگام افطارش برای طلب مساعدت به در خانه تو آمد و ندا داد که به این گدای غریب قانع اطعام کنید. اما شما چیزی برای اطعام به او ندادید و او بازگشت و گریست و آن چه بدان مبتلا بود را نزد من شکوه کرد و در حالی

که گرسنه و ستایشگر من بود خوابید و روزه دار شب را به صبح رسانید. ای یعقوب این در حالی بود که تو و فرزندانت سیر بودید و در حالی شب را به صبح رساندید که از غذایتان مقداری اضافه آمده بود. ای یعقوب، آیا ندانستی که مجازات و بلای اولیائم سریع تر از دشمنانم است؟ زیرا من به اولیائم دید نیک دارم و با دشمنانم به تدریج رفتار می کنم. آگاه باش که سوگند به عزتم، بلایم را بر تو نازل می کنم و تو و فرزندانت را هدف گرفتاری هایم قرار می دهم. بنابراین برای بلایم آماده باشید و به حکمم خشنود شوید و در گرفتاری ها صبر پیشه کنید. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: جانم به فدای شما باد. کِی یوسف علیه السلام آن خواب را دید؟ حضرت پاسخ داد: او آن خواب را در همان شبی دید که او و خاندانش با شکم سیر خوابیدند در حالی که آن گدا، نیازمند و گرسنه خوابید. چون یوسف علیه السلام آن خواب را دید صبح از خواب برخاست و آن را برای پدرش یعقوب علیه السلام تعریف کرد. یعقوب علیه السلام با شنیدن خواب یوسف علیه السلام و وحی خداوند عزوجل که به او فرمود – . در نسخه دیگری آمده است: یعقوب علیه السلام با شنیدن خواب یوسف علیه السلام اندوهگین شد و خداوند عزوجل به او وحی فرمود. – آماده بلا باش، اندوهگین شد. از ان رو به یوسف علیه السلام فرمود: خوابت را برای برادرانت بازگو نکن؛ زیرا بیم آن دارم که حیله ای برای تو بسازند. اما یوسف علیه السلام آن خواب را از آنان پنهان نداشت و برای برادرانش بازگو کرد. امام سجاد علیه السلام فرمود: اولین بلایی که بر یعقوب علیه السلام و خاندانش نازل شد حسادت به یوسف علیه السلام بود هنگامی که خواب یوسف را از او شنیدند.

حضرت فرمود: از این رو دلسوزی یعقوب علیه السلام بر یوسف علیه السلام بیشتر شد. او بیم آن داشت که وحی خداوند

مبنی بر آمادگی برای بلا تنها در مورد یوسف علیه السلام بوده باشد. از این رو برای او بیشتر دل می سوزاند. چون برادران یوسف دیدند که یعقوب علیه السلام نسبت به یوسف علیه السلام دلسوزی بیشتری نشان می دهد و او را گرامی داشته و بر آنان برتری می دهد این کار بر آنان گران آمد و آن بلا در میانشان پدیدار شد. آنان با یکدیگر توطئه کردند و گفتند: {یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما که جمعی نیرومند هستیم دوستداشتنی ترند. قطعا پدر ما در گمراهی آشکاری است. [یکی گفت:] یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید تا توجه پدرتان معطوف شما گردد و پس از او مردمی شایسته باشید.} یعنی توبه می کنید. در این هنگام گفتند: {ای پدر تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی دانی در حالی که ما خیرخواه او هستیم. فردا او را با ما بفرست تا [در چمن] بگردد.} یعقوب علیه السلام فرمود: {این که او را ببرید سخت مرا اندوهگین می کند و می ترسم از او غافل شوید و گرگ او را بخورد.} یعقوب علیه السلام او را به دیگر برادرانش نمی سپرد؛ زیرا بر حذر بود از این که آن بلای خداوند درباره او و فرزندانش تنها درباره یوسف که جایگاهی ویژه در قلبش داشت و او را دوست می داشت نازل شود. حضرت فرمود: قدرت و حکم الهی چیره شد و امرش درباره یعقوب، یوسف علیهما السلام و برادرانش انجام شد و یعقوب علیه السلام نتوانست آن بلا را از خود یا از یوسف و دیگر فرزندانش دور کند. یعقوب علیه السلام با بی میلی، یوسف علیه السلام را به برادرانش سپرد و منتظر بود که آن بلای خداوند درباره یوسف علیه السلام نازل شود. چون یوسف علیه السلام و برادرانش از خانه بیرون رفتند یعقوب علیه السلام شتابان به آنان رسید و یوسف علیه السلام را از دستشان گرفت. او یوسف علیه السلام را در آغوش گرفت و گریست. سپس او را به آنان سپرد. آنان از ترس این که یعقوب علیه السلام یوسف علیه السلام را از دست آنان بگیرد و به آنان نسپرد – . در نسخه دیگری آمده است: و او را به آنان

بازنگرداند. - شتابان به راه افتادند. چون دور شدند او را به بیشه زاری برده و گفتند: او را می کشیم و زیر این درخت می اندازیم تا گرگ، امشب او را بخورد.

بزرگ آنان گفت: {یوسف را مکشید} ولی {اگر کاری می کنید او را در نهانخانه چاه بیفکنید تا برخی از مسافران او را برگیرند.} آنان او را به سوی آن چاه بردند و در آن افکندند. آنان گمان می کردند که او در آن غرق می شود.

چون یوسف علیه السلام در ته چاه افتاد به آنان ندا داد: ای فرزندان رومین، به یعقوب سلام مرا برسانید. چون سخن او را شنیدند به یکدیگر گفتند: همین جا می مانید تا یقین کنید که او مرده است. آنان پیوسته آن جا ماندند تا این که شب شد - . در نسخه دیگری آمده است: تا این که ناامید شدند. -

و شامگاهان گریان نزد پدر خود باز آمدند. {گفتند: ای پدر، ما رفتیم مسابقه دهیم و یوسف را پیش کالای خود نهادیم. آنگاه گرگ او را خورد.} چون یعقوب علیه السلام سخن آنان را شنید إِنّا لله وَ إِنّا إِلَیهِ راجِعُون گفت و گریست و وحی خداوند مبنی بر آمادگی برای بلاـ را به یاد آورد. از این رو صبر پیشه کرد و آن بلا را پذیرفت. یعقوب علیه السلام به آنان فرمود: {[نه] بلکه نفس شما کاری [بد] را برای

ص: ۲۷۳

شما آراسته است.} و خداوند پیش از آن که تعبیر خواب درست یوسف را نمایان سازد - . در نسخه دیگری آمده است: پیش از آن که یوسف، تعبیر خواب درستش را ببیند. - گوشتش را به گرگ اطعام نمی کرد - . طبرسی (ره) می گوید: برخی می گویند که چون یعقوب علیه السلام یوسف علیه السلام را با آنان فرستاد آنان او را با احترام با خود بردند. اما چون به صحرا رسیدند دشمنی شان را ابراز داشتند و شروع به کتک زدن او کردند. او از تک تک آنان یاری می خواست، اما هیچ یک او را یاری نمی کردند. او می فرمود: پدرجان. آنان خواستند او را بکشند، اما یهودا - که برخی از اصحاب ما او را لاوی دانسته اند-

آنان را از این کار بازداشت. آنان یوسف علیه السلام را به سوی آن چاه بردند و در حالی که او به لبه چاه چنگ می انداخت از آن آویزان کردند. سپس پیراهنش را در حالی درآوردند که می فرمود: این کار را نکنید. پیراهنم را به من بازگردانید تا خود را با آن بپوشانم. آنان می گفتند: خورشید، ماه و یازده ستاره را بخوان تا همدمت شوند. آنان او را درون چاه انداختند تا این که به نیمه چاه رسید. آنان می خواستند که او بمیرد. آن چاه، آب داشت. یوسف علیه السلام در آن افتاد. سپس به تخته سنگی پناه برد و روی آن ایستاد و یهودا برایش غذا می آورد. این سخن از سدّی روایت شده است. برخی می گویند که چاه برایش روشن و آب برایش گوارا شد تا این که او را از غذا و نوشیدنی بی نیاز ساخت. برخی می گویند که آب آنجا مکدر بود سپس صاف و گوارا شد و خداوند فرشته ای را مأمور کرد که یوسف علیه السلام را محافظت کرده و او را اطعام کند این از مقاتل نقل شده برخی می گویند که جبرئیل علیه السلام همدم او شده بود. برخی دیگر معتقدند که خداوند متعال به تخته سنگی دستور داد تا از ته چاه بالا بیاید و یوسف علیه السلام که برهنه بود روی آن ایستاد. وقتی می خواستند ابراهیم خلیل را در آتش افکندند لباسش را در آورده و او را عریان در آتش افکندند. جبرئیل علیه السلام برایش پیراهنی از ابریشم بهشت

آورد و بر تن او پوشاند. آن پیراهن تا زمان مرگ ابراهیم علیه السلام نزدش باقی ماند تا این که اسحاق علیه السلام آن را به ارث برد. چون اسحاق علیه السلام درگذشت یعقوب علیه السلام آن را به ارث برد. چون یوسف علیه السلام بزرگ شد یعقوب علیه السلام آن را در تعویذی گذاشت و به گردن یوسف علیه السلام آویخت. آن تعویذ همیشه همراه یوسف علیه السلام بود. چون یوسف علیه السلام را برهنه در چاه افکندند جبرئیل علیه السلام نزد او که آن تعویذ همراهش بود، آمد و آن پیراهن را بیرون آورده و بر تن او پوشاند. این حدیث از امام صادق علیه السلام بود. حضرت می فرماید: آن، همان پیراهنی است که یعقوب علیه السلام وقتی کاروان از مصر بیرون آمد و خود در فلسطین بود بوی آن را شنید و فرمود: من بوی یوسف را می شنوم. مصنف (ره) - .

ابو حمزه می گوید: سپس امام سجاد علیه السلام حدیث خود را در این جا به پایان رساند. فردای آن روز صبحگاهان نزد حضرت رفتم و عرض کردم: جانم به فدایتان باد، شما دیروز حدیث یعقوب علیه السلام و فرزندانش را برایم گفتید. سپس آن را قطع نمودید. ادامه داستان یوسف علیه السلام و برادرانش چیست؟ حضرت فرمود: چون برادران یوسف شب را به صبح رساندند گفتند: بیایید برویم تا به حال یوسف علیه السلام نظر کنیم و ببینیم که مرده است یا زنده؟ چون به آن چاه رسیدند در پای آن چاه کاروانی را دیدند. کاروانیان آب آور خود را فرستادند. او دلوش را انداخت و چون دلوش را بیرون کشید ناگهان پسرکی را دید که به دلوش درآویخته است. او به یارانش گفت: {مژده، این، یک پسر است.} چون او را از چاه بیرون آوردند برادران یوسف به سوی کاروانیان آمدند و گفتند: این، بنده ماست که دیروز از دست ما رها شده و در این چاه افتاده است. ما امروز آمده بودیم تا او را بیرون بکشیم. برادران یوسف او را از دست کاروانیان گرفتند

ص: ۲۷۴

و به کناری برده و گفتند: یا اعتراف می کنی که بنده ما هستی و تو را به یکی از این کاروانیان می فروشیم و یا تو را می کشیم. یوسف علیه السلام به آنان فرمود: مرا نکشید و هر کاری که می خواهید بکنید. آنان او را نزد کاروانیان برده و گفتند: چه کسی از شما می خواهد این بنده را از ما بخرد؟ مردی از میان آنان او را به بیست درهم خرید و برادرانش در آن بی رغبت بودند. آن بادیه نشینی که یوسف علیه السلام را خریده بود او را به مصر برد و به پادشاه مصر فروخت. آیه {و آن کس که او را از مصر خریده بود به همسرش گفت: نیکش بدار شاید به حال ما سود بخشد یا او را به فرزندی اختیار کنیم.} نیز به همین مطلب اشاره دارد.

ابوحمزه می گوید: از امام سجاد علیه السلام پرسیدم: وقتی یوسف علیه السلام را در چاه انداختند چند سال داشت؟ حضرت پاسخ داد: نه سال - . در حاشیه نسخه مصنف آمده است: در تفسیر عیاشی، هفت سال آمده است. - داشت. پرسیدم: فاصله میان منزل یعقوب علیه السلام در آن زمان و مصر چقدر بود؟ حضرت پاسخ داد: دوازده روز فاصله بود. حضرت همچنین فرمود: یوسف علیه السلام از زیباترین مردان زمان خود بود. چون به سن بلوغ رسید، زن پادشاه خواست تا از او کام بگیرد. یوسف علیه السلام به او فرمود: پناه بر خدا، من از خانواده ای هستم که زنا نمی کنند. آن زن درها را به روی خود و او بست و گفت:

مترس و او خود را روی یوسف علیه السلام انداخت، اما یوسف علیه السلام خود را از دست او رها کرد و به سوی در گریخت

و در را گشود. آن زن او را دنبال کرد و پیراهنش را از پشت کشید و آن را از تنش درآورد - . در حاشیه نسخه مصنف آمده که درستش، پاره کرد است. - . یوسف علیه السلام با درآمدن پیراهنش از دست او رها شد. {و در آستانه در آقای آن زن را یافتند. آن گفت: کیفر کسی که قصد بد به خانواده تو کرده چیست جز اینکه زندانی یا [دچار] عذابی دردناک شود.} حضرت فرمود: پادشاه خواست تا یوسف علیه السلام را شکنجه کند. یوسف علیه السلام به او گفت: به خداوند یعقوب سوگند که من نیت بدی درباره همسرت نداشته ام، بلکه او از من کام خواسته است. از این کودک بپرس که کدام یک از ما از دیگری کام خوسته است. حضرت فرمود: کودکی از بستگان همسر پادشاه نزدش بود که برایش می گریست. خداوند، آن کودک را به حرف آورد تا به داوری فیصله دهد. آن کودک گفت: شاها، به پیراهن یوسف علیه السلام بنگر. اگر از جلو پاره شده باشد او از همسرت کام خواسته و اگر از پشت پاره شده همسرت از او کام خواسته است. چون پادشاه، سخن کودک را شنید بسیار ترسید. آن پیراهن را برای او آوردند و به آن نگریست. چون دید که از پشت پاره شده است به همسرش گفت: {بی شک این از نیرنگ شما [زنان] است که نیرنگ شما [زنان] بزرگ است.} و به یوسف گفت: {از این [پیشامد] روی بگردان.} و نباید کسی این ماجرا را از تو بشنود و باید آن را پنهان داری. حضرت فرمود: اما یوسف علیه السلام این ماجرا را پنهان نداشت و در شهر فاش کرد تا این که دسته ای از زنان شهر گفتند: زن عزیز از غلام خود کام خواسته است. این خبر به گوش زن پادشاه رسید.

ص: ۲۷۵

از این رو به سوی آنان فرستاد و غذا و مجلسی را برایشان ترتیب داد. سپس برای هر کدام ترنج و چاقویی آورد. سپس به یوسف علیه السلام گفت: {بر آنان درآی پس چون [زنان] او را دیدند وی را بس شگرف یافتند و [از شدت هیجان] دست های خود را بریدند و} آن سخن را {گفتند.} زن پادشاه گفت: این همان است که درباره او — یعنی درباره عشق او - سرزنشم می کردید. آن زنان از نزد او رفتند و هر یک به دور از چشمان زنان دیگر برای یوسف علیه السلام پیغام می دادند و خواستار دیدارش شدند - . طبرسی پس از نقل این روایت می گوید: برخی می گویند که آن زنان به یوسف علیه السلام گفتند: از بانویت فرمانبرداری کن و خواسته هایش را برآورده ساز؛ چرا که او ستمدیده است و تو ستمگری. برخی دیگر می گویند: چون آن زنان یوسف علیه السلام را دیدند از همسر عزیز مصر اجازه خواستند تا هر یک با او خلوت کنند و او را به همان چیزی فرا بخوانند که او یوسف علیه السلام را به آن فراخوانده بود. چون آن زنان با یوسف علیه السلام خلوت کردند او را به خود فراخواندند. از این رو یوسف علیه السلام فرمود: {از آنچه مرا به آن می خوانند.} مقصود از این آیات، نشانه هایی است که بر بی گناهی یوسف علیه السلام دلالت دارد. برخی نیز می گویند که این ها نشانه هایی است که بر ناامیدی از یوسف علیه السلام دلالت دارد. سدّی می گوید: دلیل زندانی شدن این بود که همسر عزیز مصر به شوهرش گفت: این بنده، مرا در میان مردم رسوا ساخته است و توانایی آن را ندارم که عذرم را برایشان بازگو کنم. بنابراین یا اجازه می دهی که بیرون روم و عذرم را بازگو کنم و یا او را زندانی می کنی، همان طور که مرا زندانی کرده ای. از این رو عزیز مصر با این که از بی گناهی یوسف علیه السلام آگاهی داشت او را زندانی کرد. برخی می گویند که هدف از زندانی کردن یوسف علیه السلام این بود که به مردم نشان دهد که آن، گناه او بوده است. برخی دیگر معتقدند که زندان، نزدیک همسر عزیز مصر بود و عزیز می خواست تا یوسف علیه السلام نزدیک او باشد تا وقتی همسرش به دیدن او می رود او را ببیند. برخی درباره تفسیر آیه

{چنـد سـالی} می گوینـد: مقصود، تـا هفت سـال است. برخی دیگر آن را پنـج سال و برخی نیز آن را تا زمانی می داننـد که ماجرای آن زن با یوسف علیه السلام فراموش شود. مصنف (ره) - ،

امـا یوسف علیه السـلام ابـا ورزیـد و فرمود: {اگر نیرنـگ آنـان را از من بازنگردانی به سوی آنان خواهم گراییـد و از [جمله] نادانان خواهم شـد.} خداوند، نیرنگ آن زنان را از او بازگرداند. چون ماجرای یوسف علیه السـلام و همسر عزیز مصر و آن زنان در مصر پیچید برای پادشاه پس از شـنیدن سـخن آن کودک بدا حاصل شد که یوسف علیه السلام را به زندان افکند. از این رو او را زنـدانی کرد. یوسف علیه السـلام به همراه دو جوان به زندان افتاد و ماجراهای آن دو جوان و یوسف علیه السـلام همان چیزی است که خداوند در کتابش آورده است. ابوحمزه می گوید: حدیث امام سـجاد علیه السلام از این جا قطع شد - . علل الشرائع: ۲۷-۲۸ - .

تفسیر العیاشی: در این تفسیر نیز حدیثی از ثمالی شبیه به حدیث بالا آمده است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

بیان

السبحه بالضم الدعاء و الصلاه النافله ذکره الفیروزآبادی و یقال عرّه و اعتره و عراه و اعتراه إذا أتاه متعرضا لفوائده.

و الطوی الجوع یقـال هو طـاو و طیان و الاسترجاع قول إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ و بطن بالکسـر یبطن بطنا عظم بطنه من الشـبع و یقال أمعن الفرس إذا

۱- قـال الطبرسیّ بعـد نقـل هـذه الروایه: و قیل: انهن قلن له: اطع مولاتک و اقض حاجاتها فانها المظلومه و أنت الظالم؛ و قیل: انهن لمـا رأین یوسـف اسـتأذن امرأه العزیز بـأن تخلو کـل واحـده منهن به و تـدعوه إلی مـا أرادته منه، فلمـا خلون به دعته کل واحـده منهن إلی نفسـها فلـذلک قـال: «مِمَّا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ» و المراد بالآیات العلامات الـداله علی براءه یوسف؛ و قیل: العلامات الداله علی الایاس منه؛ و قال السدی: سـبب السـجن أن المرأه قالت لزوجها: إن هذا العبد قد فضحنی بین الناس و لست اطیق أن أعتـذر بعـذری، فاما أن تأذن بی فأخرج و أعتـذر، و اما أن تحبسه کما حبسـتنی، فحبسه بعـد علمه ببراءته؛ و قیل: ان الغرض من الحبس أن یظهر للنـاس ان الـذنب کـان له؛ و قیل: کان الحبس قریبا منها فأرادت أن یکون بقربها حتّی إذا أشـرفت علیه رأته. و قوله: «حَتَّی حِینٍ» قیل: الی سبع سنین؛ و قیل: إلی خمس سنین؛ و قیل: الی وقت ینسی حدیث المرأه معه. منه رحمه اللّه.
۲- فی المصدر: و دخل فی السجن. م.
۳- علل الشرائع: ۲۷- ۲۸. م.
۴- مخطوط. م.

تباعد فی عدوه و الغیضه بالفتح الأجمه و مجتمع الشجر و راهق الغلام أی قارب الاحتلام.

**[ترجمه]فیروزآبادی می گوید: اَلسُّبحَه به ضم سین به معنای دعا و نماز نافله است. وقتی عرب ها می گویند: عَرَّهُ، اِعتَرَّهُ، عَراهُ و اِعتَراهُ یعنی کسی نزد او آمد و خواستار نیکی شد.

طَوی یعنی گرسنگی. عرب ها می گویند: طاوٍ و طَیّان. اِستِرجاع، گفتن إنّا لله وَ إنّا إلَیهِ راجِعُون است. بَطِنَ – به کسر طاء – یَبطِنُ بَطَناً یعنی شکمش از سیری بزرگ شد. وقتی عرب ها می گویند: أَمعَنَ الفَرَسُ

ص: ۲۷۶

یعنی در حال دویدن دور شد. غَیضَه به فتح غین به معنای بیشه است. راهَقَ الغُلامُ یعنی نزدیک سن احتلام شد.

**[ترجمه]

«۴۹»

ع، علل الشرائع سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَیْفُورٍ یَقُولُ فِی قَوْلِ یُوسُفَ علیه السلام رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمَّا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ إِنَّ یُوسُفَ رَجَعَ إِلَی اخْتِیَارِ نَفْسِهِ فَاخْتَارَ السِّجْنَ فَوُکِلَ إِلَی اخْتِیَارِهِ وَ الْتَجَأَ نَبِیُّ اللَّهِ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله إِلَی الْخِیَارِ فَتَبَرَّأَ مِنَ الِاخْتِیَارِ وَ دَعَا دُعَاءَ الِافْتِقَارِ فَقَالَ عَلَی رُؤْیَهِ الِاضْطِرَارِ یَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ ثَبِّتْ قَلْبِی عَلَی طَاعَتِکَ فَعُوفِیَ مِنَ الْعِلَّهِ وَ عُصِمَ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ وَ أَحْسَنَ إِجَابَتَهُ وَ هُوَ أَنَّ اللَّهَ عَصَمَهُ ظَاهِراً وَ بَاطِناً وَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ فِی قَوْلِ یَعْقُوبَ هَلْ آمَنُکُمْ عَلَیْهِ إِلَّا کَما أَمِنْتُکُمْ عَلی أَخِیهِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ هَذَا مِثْلُ قَوْلِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله لَا یُلْسَعُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَیْنِ فَهَذَا مَعْنَاهُ وَ ذَلِکَ أَنَّهُ سَلَّمَ یُوسُفَ إِلَیْهِمْ فَغَشُّوهُ حِینَ اعْتَمَدَ عَلَی حِفْظِهِمْ لَهُ وَ انْقَطَعَ فِی رِعَایَتِهِ إِلَیْهِمْ فَأَلْقَوْهُ فِی غَیَابَهِ الْجُبِّ وَ بَاعُوهُ وَ لَمَّا انْقَطَعَ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی الِابْنِ الثَّانِی وَ سَلَّمَهُ وَ اعْتَمَدَ فِی حِفْظِهِ عَلَیْهِ وَ قَالَ فَاللَّهُ خَیْرٌ حافِظاً وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ أَقْعَدَهُ عَلَی سَرِیرِ الْمَمْلَکَهِ وَ رَدَّ یُوسُفَ إِلَیْهِ وَ خَرَجَ الْقَوْمُ مِنَ الْمِحْنَهِ وَ اسْتَقَامَتْ أَسْبَابُهُمْ وَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ فِی قَوْلِ یَعْقُوبَ یا أَسَفی عَلی یُوسُفَ إِنَّهُ عَرَضَ فِی التَّأَسُّفِ بِیُوسُفَ وَ قَدْ رَأَی فِی مُفَارَقَتِهِ فِرَاقاً آخَرَ وَ فِی قَطِیعَتِهِ قَطِیعَهً أُخْرَی فَتَلَهَّبَ عَلَیْهَا (۱)وَ تَأَسَّفَ مِنْ أَجْلِهَا کَقَوْلِ الصَّادِقِ علیه السلام فِی مَعْنَی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْأَدْنی دُونَ الْعَذابِ الْأَکْبَرِ إِنَّ هَذَا فِرَاقُ الْأَحِبَّهِ فِی دَارِ الدُّنْیَا لِیَسْتَدِلُّوا بِهِ عَلَی فِرَاقِ الْمَوْلَی فَلِذَلِکَ یَعْقُوبُ تَأَسَّفَ عَلَی یُوسُفَ مِنْ خَوْفِ فِرَاقِ غَیْرِهِ فَذَکَرَ یُوسُفَ لِذَلِکَ (۲).

**[ترجمه]علل الشرائع: محمد بن عبد الله بن طیفور درباره سخن یوسف علیه السلام در آیه {پروردگارا، زندان برای من دوستداشتنی تر است از آنچه مرا به آن می خوانند.} می گوید: یوسف به اختیار خود رجوع کرد و زندان را برگزید؛ از این رو به اختیارش سپرده شد. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به برگزیدن پناه برد و از اختیار تبری جست و دعای نیاز کرد و با دید ناچاری فرمود: ای برگرداننده دل ها و دیده ها، دلم را بر فرمانبرداری ات ثابت قدم نگاه دار. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله از نقصان معاف شد و معصوم گردید و خداوند او را به نیکی اجابت کرد. اجابتش این بود که او را در ظاهر و باطن معصوم گردانید.

ابن طیفور همچنین در تفسیر سخن یعقوب علیه السلام در آیه {آیا همان گونه که شما را پیش از این بر برادرش امین گردانیدم بر او امین سازم.} می گوید: این سخن مانند سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: مؤمن دو بار از یک سوراخ گزیده نمی شود. سخن یعقوب علیه السلام به همین معناست؛ زیرا او یوسف علیه السلام را به آنان سپرد، اما وقتی که او در نگهداری یوسف به آنان اعتماد دارد و محافظت از او را به آنان سپرد آنان او را فریب دادند و یوسف علیه السلام را در چاه انداخته و فروختند. چون یعقوب علیه السلام پسر دومش را به خداوند سپرد و در

نگهداری از او به خداوند اعتماد کرد و فرمود: {پس خدا بهترین نگهبان است و اوست مهربانترین مهربانان.} خداوند، او را بر تخت پادشاهی نشاند و یوسف علیه السلام را به او بازگرداند و آن قوم را از درد و رنج بیرون آورد و اسبابشان استوار گردید.

ابن طیفور درباره تفسیر سخن یعقوب علیه السلام در آیه {ای دریغ بر یوسف} می گوید: تأسف خوردن او بر یوسف علیه السلام عَرَضی است؛ چرا که او در جدایی او یک جدایی دیگر و در دوری او دوری دیگر را دید و به دلیل این جداییِ دیگر، برافروخته شد - . در منبع آمده است: اندوهگین شد و حسرت خورد. - و تأسف خورد. همان طور که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه {و قطعا غیر از آن عذاب بزرگتر از عذاب این دنیا [نیز] به آنان می چشانیم.} فرمود: این، جدایی عزیزان در سرای دنیاست تا بدین وسیله بر جدایی مولا استدلال کند. یعقوب علیه السلام نیز از ترس جدایی کسی غیر از یوسف علیه السلام بر او تأسف خورد و او را یاد کرد - . علل الشرائع: ۲۸ - .

**[ترجمه]

«۵۰»

ع، علل الشرائع الْمُظَفَّرُ الْعَلَوِيُّ عَنِ ابْنِ الْعَيَّاشِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَخْبِرْنِي عَنْ يَعْقُوبَ حِينَ قَالَ لِوُلْدِهِ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ أَ كَانَ عَلِمَ أَنَّهُ حَيٌّ وَ قَدْ فَارَقَهُ مُنْذُ عِشْرِينَ سَنَةً وَ ذَهَبَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ قَالَ نَعَمْ عَلِمَ أَنَّهُ حَيٌّ قُلْتُ وَ كَيْفَ عَلِمَ قَالَ إِنَّهُ دَعَا فِي السَّحَرِ أَنْ يَهْبِطَ

۱- أی فتحرقت علیها. و فی المصدر: فتلهف علیها. أی حزن علیها و تحسر.

۲- علل الشرائع: ۲۸. م.

عَلَيْهِ مَلَكَ الْمَوْتِ فَهَبَطَ عَلَيْهِ تَرْيَالُ فَهُوَ مَلَكُ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُ تَرْيَالُ مَا حَاجَتُكَ يَا يَعْقُوبُ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْأَرْوَاحِ تَقْبِضُهَا مُجْتَمِعَةً أَوْ مُتَفَرِّقَةً فَقَالَ بَلْ مُتَفَرِّقَةً وَ رُوحاً رُوحاً قَالَ فَمَرَّ بِكَ رُوحُ يُوسُفَ قَالَ لَا (۱)قَالَ فَعِنْدَ ذَلِكَ عَلِمَ أَنَّهُ حَيٌّ فَقَالَ لِوُلْدِهِ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ (۲).

شی، تفسیر العیاشی عن سدیر مثله (۳)

**[ترجمه]علل الشرائع: پدر حنان بن سدیر می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: به من بگویید که وقتی یعقوب علیه السلام به پسرانش فرمود: {بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید.} آیا پس از گذشت بیست سال از فراق یوسف علیه السلام و نابینا شدنش از روی اندوه و غم می دانست که او زنده است یا نه؟ حضرت پاسخ داد: آری، می دانست که او زنده است. عرض کردم: چگونه می دانست؟ حضرت پاسخ داد: او سحرگاه دعا کرد

ص: ۲۷۷

که فرشته مرگ بر او نازل شود. از این رو تریال که فرشته مرگ است بر او نازل شد و به او فرمود: ای یعقوب، چه خواسته ای داری؟ یعقوب علیه السلام پاسخ داد: به من بگو که ارواح را با هم می ستانی یا جداگانه؟ تریال علیه السلام پاسخ داد: بلکه جداگانه می ستانم. یعقوب علیه السلام پرسید: آیا روح یوسف علیه السلام از تو گذشته است؟ تریال علیه السلام پاسخ داد: خیر - . طبرسی (ره) به نقل از کتاب نبوت می گوید: امام باقر علیه السلام می فرماید: یعقوب علیه السلام دعا کرد تا خداوند سبحان، فرشته مرگ علیه السلام را بر او نازل کند. خداوند نیز دعایش را اجابت فرمود. فرشته مرگ علیه السلام پرسید: چه خواسته ای داری؟ یعقوب علیه السلام پاسخ داد: به من بگو که آیا روح یوسف علیه السلام در میان ارواح دیگر بر تو گذشته است؟ فرشته مرگ علیه السلام پاسخ داد: خیر. از این رو یعقوب علیه السلام دانست که او زنده است و فرمود: {بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید.} مصنف (ره) - .

حضرت فرمود: در این هنگام یعقوب علیه السلام دانست که او زنده است و به پسرانش فرمود: {بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید.} - . علل الشرائع: ۲۹ -

تفسیر العیاشی: در این تفسیر نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

بیان

لعل السؤال لأنه لو كان يقبضها مجتمعه بعد زمان لا يعلم من عدم قبضه عدم موته علیه السلام إذ يمكن حينئذ أن يكون قد قبضته الملائكه القابضون و لم يصل إليه بعد.

**[ترجمه]شاید دلیل این پرسش یعقوب علیه السلام این بود که اگر فرشته مرگ علیه السلام پس از گذشت مدتی ارواح را

بـا هـم می سـتاند نمی شـد از نسـتاندن روح یوسـف علیـه السـلام بـه نمردنش پی برد؛ زیرا در ایـن هنگـام احتمـال داشـت که فرشتگان ستاننده ارواح، روح یوسف علیه السلام را ستانده باشند، اما هنوز به فرشته مرگ نرسیده باشد.

**[ترجمه]

«۵۱»

ع، علل الشـرائع الْمُظَفَّرُ الْعَلَوِیُّ عَنِ ابْنِ الْعَیَّاشِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ یُونُسَ عَنِ الْبَطَائِنِیِّ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السـلام یَقُولُ لَا خَیْرَ فِیمَنْ لَا تَقِیَّهَ لَهُ وَ لَقَـدْ قَالَ یُوسُفُ أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ وَ مَا سَرَقُوا (۴).

**[ترجمه]علل الشـرائع: ابو بصـیر: امام باقر علیه السـلام فرمود: هیچ خیری در کسـی که تقیه نکند نیست. یوسف علیه السـلام فرمود: {ای کاروانیان قطعاً شما دزد هستید.} در حالی که آنان دزدی نکرده بودند - . علل الشرائع: ۲۹ - .

**[ترجمه]

«۵۲»

ع، علل الشرائع الْمُظَفَّرُ الْعَلَوِیُّ عَنِ ابْنِ الْعَیَّاشِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَیْرٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ الْأَهْوَازِیِّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنْ سَمَاعَهَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام التَّقِیَّهُ دِینُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْتُ مِنْ دِینِ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ إِی وَ اللَّهِ مِنْ دِینِ اللَّهِ لَقَدْ قَالَ یُوسُفُ أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ وَ اللَّهِ مَا کَانُوا سَرَقُوا شَیْئاً (۵).

شی، تفسیر العیاشی عن أبی بصیر مثله (۶).

**[ترجمه]علل الشـرائع: ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود: تقیه جزئی از دین خداوند عزوجل اسـت. ابوبصـیر می گویـد: پرسـیدم: جزئی از دین خـداست؟ حضـرت پاسـخ داد: آری، به خداونـد سوگنـد که جزئی از دین خـداست. یوسف علیه السـلام فرمود: {ای کاروانیـان قطعاً شـما دزد هستیـد.} در حالی که به خـدا قسم آنان چیزی ندزدیـده بودند - . علل الشرائع: ۲۹ - .

تفسیر العیاشی: در این تفسیر نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۵۳»

ع، علل الشـرائع بِالْإِسْنَادِ إِلَی الْعَیَّاشِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ النَّهَاوَنْدِیِّ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ

اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي يُوسُفَ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ قَالَ إِنَّهُمْ سَرَقُوا يُوسُفَ مِنْ أَبِيهِ أَ لَا تَرَى أَنَّهُ

۱- روى الطبرسىّ رحمه الله من كتاب النبوّه بإسناده الى سدير الصيرفى عن أبى جعفر عليه السلام قال: ان يعقوب دعا اللّه سبحانه أن يهبط عليه ملك الموت عليه السلام: فأجابه، فقال: ما حاجتك؟ قال: اخبرنى هل مر بك روح يوسف فى الأرواح؟ فقال: لا، فعلم انه حى فقال: «يا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ» منه طاب اللّه ثراه.

۲- علل الشرائع: ۲۹. م.

۳- مخطوط. م.

۴- علل الشرائع: ۲۹. م.

۵- علل الشرائع: ۲۹. م.

۶- مخطوط. م.

قَالَ لَهُمْ حِينَ قَالُوا ما ذا تَفْقِدُونَ قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِكِ وَ لَمْ يَقُولُوا سَرَقْتُمْ صُوَاعَ الْمَلِكِ إِنَّمَا عَنَى أَنَّكُمْ سَرَقْتُمْ يُوسُفَ عَنْ أَبِيهِ (۱).

مع، معانی الأخبار أبی عن محمد العطار عن الأشعری عن إبراهيم بن هاشم عن صالح بن سعيد مثله (۲)- شی، تفسير العياشی عن رجل من أصحابنا مثله (۳).

**[ترجمه]علل الشرائع: يكی از اصحاب ما می گويد: از امام صادق عليه السلام تفسير آيه {ای كاروانيان قطعاً شما دزد هستيد.} را پرسيدم و حضرت پاسخ داد: آنان يوسف را از پدرش دزديده بودند. آيا نمی بينی

ص: ۲۷۸

كه وقتی آنان گفتند: {چه گم كرده ايد.} در پاسخ گفتند: {جام شاه را گم كرده ايم.} و نگفتند: جام شاه را دزديده ايد. بنابراين مقصود يوسف عليه السلام از اين سخن تنها اين بود كه شما يوسف را از پدرش دزديده ايد - . علل الشرائع: ۲۹ - .

معانی الاخبار: در اين كتاب نيز حديثی شبيه به حديث بالا آمده است - . معانی الاخبار: ۶۴ - .

تفسير العياشی: در اين تفسير نيز حديثی شبيه به حديث بالا آمده است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۵۴»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِی قَوْلِ يُوسُفَ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ قَالَ مَا سَرَقُوا وَ مَا كَذَبَ (۴).

**[ترجمه]علل الشرائع: هشام بن حكم: امام صادق عليه السلام در تفسير سخن يوسف عليه السلام در آيه {ای كاروانيان قطعا شما دزد هستيد.} فرمود: آنان دزدی نكرده بودند و او نيز دروغ نگفت - . علل الشرائع: ۲۹ - .

**[ترجمه]

«۵۵»

ع، علل الشرائع بِالْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ أَخِی مُرَازِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قالَ أَبُوهُمْ إِنِّی لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ قَالَ وَجَدَ يَعْقُوبُ رِيحَ قَمِيصِ إِبْرَاهِيمَ حِينَ فَصَلَتِ الْعِيرُ مِنْ مِصْرَ وَ هُوَ بِفِلَسْطِينَ (۵).

شی، تفسير العياشی عن أخی مرازم مثله (۶)

**[ترجمه]علل الشرائع: اخی مرازم: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه {و چون کاروان رهسپار شد پدرشان گفت: اگر مرا به کم خردی نسبت ندهید بوی یوسف را می شنوم.} فرمود: هنگامی که کاروان از مصر رهسپار شد یعقوب علیه السلام که در فلسطین بود بوی پیراهن ابراهیم علیه السلام را شنید - . علل الشرائع: ۲۹ - .

تفسیر العیاشی:

در این تفسیر نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

بیان

فلسطین بکسر الفاء و قد تفتح کوره بالشام.

**[ترجمه]فلسطین به کسر فاء که گاه به فتح فاء نیز آمده دهستانی در سرزمین شام است.

**[ترجمه]

«۵۶»

ع، علل الشرائع الْمُظَفَّرُ الْعَلَوِیُّ عَنِ ابْنِ الْعَیَّاشِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَیْرٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ ابْنِ مَهْزِیَارَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی الْبِلَادِ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَ الْقَمِیصُ الَّذِی نُزِّلَ بِهِ عَلَی إِبْرَاهِیمَ مِنَ الْجَنَّهِ فِی قَصَبَهٍ مِنْ فِضَّهٍ وَ کَانَ إِذَا لَبِسَ کَانَ وَاسِعاً کَبِیراً (۷)فَلَمَّا فَصَلُوا وَ یَعْقُوبُ بِالرَّمْلَهِ (۸)وَ یُوسُفُ بِمِصْرَ قَالَ یَعْقُوبُ إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ عَنَی رِیحَ الْجَنَّهِ حِینَ فَصَلُوا بِالْقَمِیصِ لِأَنَّهُ کَانَ مِنَ الْجَنَّهِ (۹).

شی، تفسیر العیاشی عن ابن أبی البلاد مثله (۱۰).

ص: ۲۷۹

۱- علل الشرائع: ۲۹. و فی نسخه: سرقتم یوسف من أبیه. م.

۲- معانی الأخبار: ۶۴. م.

۳- مخطوط. م.

۴- علل الشرائع: ۲۹. م.

۵- علل الشرائع: ۲۹. م.

۶- مخطوط. م.

۷- فی نسخه: واسعا کثیرا.

۸- الرمله: مدينه عظيمه بفلسطين و كانت قصبتها قد خربت الآن.

۹- علل الشرائع: ۲۹. م.

۱۰- مخطوط. م.

**[ترجمه]علل الشرائع: ابن ابی بلاد از کسی که او را می شناخت گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: پیراهنی که از بهشت بر ابراهیم علیه السلام نازل شد درون نِیی سیمین بود. و وقتی آن را پوشید برایش گشاد و بزرگ - . در نسخه دیگری، بسیار گشاد آمده است. -

بود. چون کاروان رهسپار شد در حالی که یعقوب علیه السلام در شهر - . رمله، شهری بزرگ در فلسطین است که اکنون به ویرانه ای تبدیل شده است. - رمله و یوسف علیه السلام در مصر بود یعقوب علیه السلام فرمود: {بوی یوسف را می شنوم.} مقصود یعقوب علیه السلام بوی بهشت بود که وقتی کاروان به همراه آن پیراهن رهسپار شد او بوی آن را شنید؛ زیرا آن بو از بهشت بود - . علل الشرائع: ۲۹ - .

تفسیر العیاشی: در این تفسیر نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . نسخه خطی - .

ص: ۲۷۹

**[ترجمه]

«۵۷»

ع، علل الشرائع الطَّالَقَانِيُّ عَنْ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِيِّ عَنِ الْمُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْخَزَّازِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام أَخْبِرْنِی عَنْ یَعْقُوبَ علیه السلام لَمَّا قَالَ لَهُ بَنُوهُ یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنَّا كُنَّا خاطِئِينَ قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّی فَأَخَّرَ الِاسْتِغْفَارَ لَهُمْ وَ یُوسُفَ علیه السلام لَمَّا قَالُوا لَهُ تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنا وَ إِنْ كُنَّا لَخاطِئِينَ قالَ لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ قَالَ لِأَنَّ قَلْبَ الشَّابِّ أَرَقُّ مِنْ قَلْبِ الشَّيْخِ وَ كَانَتْ (۱)جِنَایَهُ وُلْدِ یَعْقُوبَ عَلَی یُوسُفَ وَ جِنَایَتُهُمْ عَلَی یَعْقُوبَ إِنَّمَا كَانَتْ بِجِنَایَتِهِمْ عَلَی یُوسُفَ فَبَادَرَ یُوسُفُ إِلَی الْعَفْوِ عَنْ حَقِّهِ وَ أَخَّرَ یَعْقُوبُ الْعَفْوَ لِأَنَّ عَفْوَهُ إِنَّمَا كَانَ عَنْ حَقِّ غَیْرِهِ فَأَخَّرَهُمْ إِلَی السَّحَرِ لَیْلَهَ الْجُمُعَهِ وَ أَمَّا الْعِلَّهُ الَّتِی (۲)كَانَتْ مِنْ أَجْلِهَا عَرَفَ یُوسُفُ إِخْوَتَهُ وَ لَمْ یَعْرِفُوهُ لَمَّا دَخَلُوا عَلَیْهِ فَإِنِّی سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَیْفُورٍ یَقُولُ فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ جاءَ إِخْوَهُ یُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَیْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ إِنَّ ذَلِكَ لِتَرْكِهِمْ حُرْمَهَ یُوسُفَ وَ قَدْ یَمْتَحِنُ اللَّهُ الْمَرْءَ بِتَرْكِهِ الْحُرْمَهَ أَ لَا تَرَی یَعْقُوبَ علیه السلام حِینَ تَرَكَ حُرْمَهً (۳)غَیَّبُوهُ عَنْ عَیْنِهِ فَامْتُحِنَ مِنْ حَیْثُ تَرَكَ الْحُرْمَهَ بِغَیْبَتِهِ عَنْ عَیْنِهِ لَا عَنْ قَلْبِهِ عِشْرِینَ سَنَهً وَ تَرَكَ إِخْوَهُ یُوسُفَ حُرْمَتَهُ فِی قُلُوبِهِمْ حَیْثُ عَادَوْهُ وَ أَرَادُوا الْقَطِیعَهَ لِلْحَسَدِ الَّذِی فِی قُلُوبِهِمْ فَامْتُحِنُوا فِی قُلُوبِهِمْ كَأَنَّهُمْ یَرَوْنَهُ وَ لَا یَعْرِفُونَهُ وَ لَمْ یَكُنْ لِأَخِیهِ مِنْ أُمِّهِ حَسَدٌ مِثْلُ مَا كَانَ لِإِخْوَتِهِ فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ إِنِّی أَنَا أَخُوكَ (۴)عَلَی یَقِینٍ عَرَفَهُ فَسَلِمَ مِنَ الْمِحَنِ فِیهِ حِینَ لَمْ یَتْرُكْ حُرْمَتَهُ وَ هَكَذَا الْعِبَادُ (۵).

**[ترجمه]علل الشرائع: اسماعیل بن فضل هاشمی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا وقتی پسران یعقوب به او گفتند: {ای پدر برای گناهان ما آمرزش خواه که ما خطاکار بودیم.} او به آنان {گفت: به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می خواهم.} و آمرزش خواستن برای آنان را تا وقت سحر به تعویق انداخت، در حالی که وقتی به یوسف علیه السلام گفتند: {به خدا سوگند که واقعاً خدا تو را بر ما برتری داده است و ما خطاکار بودیم.} او فرمود: {امروز بر شما سرزنشی

نیست. خدا شما را می آمرزد و او مهربانترین مهربانان است.}؟ حضرت پاسخ داد: زیرا قلب جوان نرم تر از قلب پیرمرد است و این که جنایت پسران یعقوب در حق یوسف علیه السلام بود و جنایتشان در حق یعقوب علیه السلام نیز تنها به دلیل جنایتشان در حق یوسف علیه السلام بود. بنابراین یوسف علیه السلام زود حق خود را بخشید، اما یعقوب علیه السلام بخشش را به تعویق انداخت؛ زیرا او می بایست حق دیگری را ببخشد. از این رو بخشش آنان را تا سحرگاه شب جمعه به تعویق انداخت.

اما درباره این که چرا - . از این جا تا پایان این سخن، نظر محمد بن عبد الله بن طیفور است و او آن را به روایتی اسناد نداده است. از این رو دلیل معتبری نیست. - وقتی برادران یوسف علیه السلام بر او وارد شدند او آنان را شناخت اما آنان او را نشناختند باید بگویم که من از محمد بن عبد الله بن محمد بن طیفور شنیدم که در تفسیر آیه {و برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند [او] آنان را شناخت، ولی آنان او را نشناختند.} می گفت: دلیلش این است که آنان حرمت یوسف علیه السلام را نگاه نداشتند. خداوند گاه انسان را به وسیله نگاه نداشتن حرمت امتحان می کند. آیا نمی بینی که وقتی یعقوب علیه السلام حرمت یوسف را نگاه نداشت برادرانش او را از جلوی چشمان یعقوب علیه السلام پنهان کردند. بنابراین یعقوب علیه السلام به دلیل نگاه نداشتن حرمت، به وسیله بیست سال پنهان شدن یوسف علیه السلام از جلوی چشمانش و نه از دلش امتحان شد. برادران یوسف نیز حرمت او را در دلشان نگاه نداشتند؛ چرا که با او دشمنی ورزیدند و به دلیل حسادتی که در دلشان داشتند خواستار جدایی یوسف علیه السلام شدند. از این رو خداوند، آنان را در دلشان امتحان کرد، گویا آنان او را می دیدند ولی او را نمی شناختند. حسادتی که برادران یوسف به برادر مادری خود داشتند بی مانند بود. چون یوسف علیه السلام وارد شد فرمود: {من برادر تو هستم.} - . گوینده این سخن یوسف علیه السلام است که بنیامین را خطاب قرار می دهد. بنابراین ربطی به هدفی ندارد که ابن طیفور دنبال می کرده است. -

بنیامین، یوسف علیه السلام را به یقین شناخت و چون حرمت او را نگاه داشته بود، از امتحان شدن درباره او در امان ماند. بندگان بدین سان هستند - . علل الشرائع: ۲۹-۳۰ - .

**[ترجمه]

«۵۸»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ وَ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْعَرِیِّ عَنِ ابْنِ یَزِیدَ

ص: ۲۸۰

۱- فی نسخه: و کان.

۲- من هنا الی الآخر رأی رآه محمّد بن عبد اللّه بن طیفور، و لم یسنده إلی روایه، و هو وجه غیر وجیه.

۳- فی المصدر: حرمه یوسف.

۴- القائل لهذا یوسف دون أخیه بنیامین، فلا یتوجه مارام.

۵- علل الشرائع: ۲۹- ۳۰. م.

عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ رَفَعُوهُ إِلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا تَلَقَّى يُوسُفُ يَعْقُوبَ تَرَجَّلَ لَهُ يَعْقُوبُ وَ لَمْ يَتَرَجَّلْ لَهُ يُوسُفُ فَلَمْ يَنْفَصِلَا مِنَ الْعِنَاقِ (۱)حَتَّى أَتَاهُ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ لَهُ يَا يُوسُفُ تَرَجَّلَ لَکَ الصِّدِّيقُ وَ لَمْ تَتَرَجَّلْ لَهُ ابْسُطْ يَدَکَ فَبَسَطَهَا فَخَرَجَ نُورٌ مِنْ رَاحَتِهِ فَقَالَ لَهُ يُوسُفُ مَا هَذَا قَالَ لَا يَخْرُجُ مِنْ عَقِبِکَ نَبِيٌّ عُقُوبَةً (۲).

**[ترجمه]علل الشرائع: ابن یزید از چندین نفر سند می رساند

ص: ۲۸۰

که امام صادق علیه السلام فرمود: چون یوسف علیه السلام با یعقوب علیه السلام دیدار کرد یعقوب علیه السلام برای او از مرکبش پیاده شد، اما او پیاده نشد. آنان همچنان یکدیگر را در آغوش گرفته بودند که جبرئیل بر او نازل شد و فرمود: ای یوسف، یعقوب بسیار راستگو برای تو از مرکبش پیاده شد، اما تو برایش پیاده نشدی؟! دست را دراز کن. یوسف علیه السلام دستش را دراز کرد و نوری از کف دست او بیرون آمد. یوسف علیه السلام از جبرئیل پرسید: این چیست؟ جبرئیل پاسخ داد: یعنی مجازات تو این است که از نسل تو پیامبری مبعوث نمی گردد - . علل الشرائع: ۳۰ - .

**[ترجمه]

بیان

العناق المعانقه.

**[ترجمه]عِناق به معنای درآغوش گرفتن است.

**[ترجمه]

«۵۹»

ع، علل الشرائع مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ ابْنِ أَبَانٍ عَنِ ابْنِ أُورَمَةَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ (۳)عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا أَقْبَلَ يَعْقُوبُ علیه السلام إِلَى مِصْرَ خَرَجَ يُوسُفُ علیه السلام لِيَسْتَقْبِلَهُ فَلَمَّا رَآهُ يُوسُفُ هَمَّ بِأَنْ يَتَرَجَّلَ لِيَعْقُوبَ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى مَا هُوَ فِيهِ مِنَ الْمُلْکِ فَلَمْ يَفْعَلْ فَلَمَّا سَلَّمَ عَلَى يَعْقُوبَ نَزَلَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ علیه السلام فَقَالَ لَهُ يَا يُوسُفُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى يَقُولُ لَکَ مَا مَنَعَکَ أَنْ تَنْزِلَ إِلَى عَبْدِيَ الصَّالِحِ مَا أَنْتَ فِيهِ- (۴)ابْسُطْ يَدَکَ فَبَسَطَهَا فَخَرَجَ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ نُورٌ فَقَالَ مَا هَذَا يَا جَبْرَئِيلُ فَقَالَ هَذَا أَنَّهُ لَا يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِکَ نَبِيٌّ أَبَداً عُقُوبَةً لَکَ بِمَا صَنَعْتَ بِيَعْقُوبَ إِذْ لَمْ تَنْزِلْ إِلَيْهِ (۵).

**[ترجمه]علل الشرائع: هشام بن سالم: امام صادق علیه السلام فرمود: چون یعقوب علیه السلام به سوی مصر روی آورد یوسف علیه السلام برای استقبال از او بیرون رفت. چون یوسف علیه السلام او را دید خواست که برایش از مرکب خود پیاده شود. سپس به پادشاهی خود نگریست و این کار را نکرد. چون یوسف علیه السلام بر یعقوب علیه السلام سلام کرد جبرئیل بر او نازل شد و فرمود: ای یوسف، خداوند متعال به تو فرمود: چه چیزی مانع از آن شد تا برای بنده درستکارم از مرکبت پیاده

نشوی؟ آیا دلیلش پادشاهی ات بود - . در منبع آمده است: آیا دلیلش تنها پادشاهی ات بود؟ - ؟ دستت را دراز کن. یوسف علیه السلام دستش را دراز کرد و نوری از میان انگشتانش بیرون آمد. یوسف علیه السلام پرسید: ای جبرئیل، این چیست؟ جبرئیل پاسخ داد: این بدان معناست که از نسل تو پیامبری مبعوث نمی شود و این مجازاتی برای توست؛ چرا که تو برای یعقوب علیه السلام از مرکبت پیاده نشدی - . علل الشرائع: ۳۰ - .

**[ترجمه]

بیان

ما أنت استفهام (۶)أی أ منعک ما أنت فیه من الملک ثم إنه علیه السلام لعله راعی بعض مصالح الملک فی ترک الترجل و کان الأولی و الأفضل ترک تلک المصلحه و تقدیم تکریم الوالد علیه لا أنه ترک واجبا أو فعل محرما لما قد ثبت من عصمتهم علیهم السلام.

**[ترجمه]ما در (ما أنت)، مای استفهام است - . بنابر آن چه در منبع آمده، ما نافیه است. - .

یعنی آیا پادشاهی ات تو را از پیاده شدن بازداشت؟ همچنین شاید یوسف علیه السلام به دلیل رعایت برخی مصالح پادشاهی از پیاده شدن امتناع ورزید و شایسته و بهتر آن بود که آن مصلحت را رها کند و تکریم پدر را بر آن مصلحت ترجیح دهد. این بدان معنا نیست که او واجبی را ترک کرده یا فعل حرامی را مرتکب شده است؛ زیرا پیشتر ثابت شد که پیامبران علیهم السلام معصوم هستند.

**[ترجمه]

«۶۰»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ هَاشِمٍ عَنِ ابْنِ الْمُغِیرَهِ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: اسْتَأْذَنَتْ زَلِیخَا عَلَی یُوسُفَ فَقِیلَ لَهَا یَا زَلِیخَا إِنَّا نَکْرَهُ أَنْ نُقَدِّمَ بِکِ عَلَیْهِ لِمَا کَانَ مِنْکِ إِلَیْهِ قَالَتْ إِنِّی لَا أَخَافُ مَنْ یَخَافُ اللَّهَ فَلَمَّا دَخَلَتْ قَالَ لَهَا یَا زَلِیخَا مَا لِی

۱- فی نسخه: لم ینفصلا عن العناق.

۲- علل الشرائع: ۳۰ و فی نسخه و قال هذا إنّه لا یخرج من صلبک نبی عقوبه.

۳- روی الطبرسیّ رحمه اللّه من کتاب النبوّه للصدوق بإسناده عن ابن أبی عمیر، عن هشام مثله. منه رحمه اللّه.

۴- فی نسخه: مما أنت فیه، و فی المصدر: الا ما انت فیه.

۵- علل الشرائع: ۳۰. م.

۶- و على ما فى المصدر فما نافيه.

أَرَاكِ قَدْ تَغَيَّرَ لَوْنُكِ قَالَتِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی جَعَلَ الْمُلُوکَ بِمَعْصِیَتِهِمْ عَبِیداً وَ جَعَلَ الْعَبِیدَ بِطَاعَتِهِمْ مُلُوکاً قَالَ لَهَا یَا زَلِیخَا مَا الَّذِی دَعَاکِ إِلَی مَا کَانَ مِنْکِ قَالَتْ حُسْنُ وَجْهِکَ یَا یُوسُفُ فَقَالَ کَیْفَ لَوْ رَأَیْتِ نَبِیّاً یُقَالُ لَهُ مُحَمَّدٌ یَکُونُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ أَحْسَنَ مِنِّی وَجْهاً وَ أَحْسَنَ مِنِّی خُلُقاً وَ أَسْمَحَ مِنِّی کَفّاً قَالَتْ صَدَقْتَ قَالَ وَ کَیْفَ عَلِمْتِ أَنِّی صَدَقْتُ قَالَتْ لِأَنَّکَ حِینَ ذَکَرْتَهُ وَقَعَ حُبُّهُ فِی قَلْبِی فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی یُوسُفَ أَنَّهَا قَدْ صَدَقَتْ وَ أَنِّی قَدْ أَحْبَبْتُهَا لِحُبِّهَا مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله فَأَمَرَهُ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَنْ یَتَزَوَّجَهَا (۱).

ص : بالاسناد إلی الصدوق ، عن ابن المغیره ، (۲) عن جده ، عن جده ، عمن ذکره ، عنه مثله. (۳)

**[ترجمه]علل الشرائع: ابن مغیره از کسی که او را می شناخت نقل کرد: امام صادق علیه السلام فرمود: زلیخا اجازه گرفت تا نزد یوسف علیه السلام برود. برخی به او گفتند: ای زلیخا، ما به دلیل کاری که با یوسف علیه السلام انجام داده ای خوش نداریم که تو را نزد او ببریم. زلیخا گفت: من از کسی که از خداوند می ترسد نمی ترسم. چون زلیخا بر یوسف علیه السلام وارد شد یوسف علیه السلام به او فرمود: ای زلیخا، چه شده

که تو را رنگ پریده می بینم؟ زلیخا گفت: ستایش خدایی راست که پادشاهان را به دلیل نافرمانی شان بنده و بندگان را به دلیل فرمانبرداری شان پادشاه قرار داد. یوسف علیه السلام از زلیخا پرسید: ای زلیخا، چه چیز باعث شد تا آن کار را بکنی؟ زلیخا پاسخ داد: زیبارویی ات ای یوسف. یوسف علیه السلام فرمود: پس اگر پیامبری به نام محمد را در آخر الزمان می دیدی که از من زیباروتر، خوش اخلاق تر و بخشنده تر است، چه می کردی؟ زلیخا گفت: راست می گویی. یوسف علیه السلام پرسید: چگونه دانستی که من راست می گویم؟ زلیخا پاسخ داد: زیرا وقتی نام او را بردی عشقش در دلم افتاد. خداوند عزوجل به یوسف علیه السلام وحی فرمود که او راست گفته است و من او را به دلیل عشقش به محمد دوست می دارم. خداوند به یوسف علیه السلام دستور داد تا با زلیخا ازدواج کند - . علل الشرائع: ۳۰ - .

قصص الانبیاء: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

بیان

قال الطبرسی ؛ قیل : إن الملک الاکبر (۴) فوض إلی یوسف أمر مصر ودخل بیته وعزل قطفیر وجعل یوسف مکانه ؛ وقیل : إن قطفیر هلک فی تلک اللیالی فزوج الملک یوسف راعیل امرأه قطفیر العزیز فدخل بها یوسف فوجدها عذراء ، ولما دخل علیها قال : ألیس هذا خیرا مما کنت تریدین؟ وولدت له إفرائیم ومیشا ، (۵) واستوثق لیوسف (۶) ملک مصر ؛ وقیل : إنه لم یتزوجها یوسف ، وإنه لما رأته فی موکبه بکت وقالت : الحمد لله الذی جعل الملوک بالمعصیه عبیدا ، والعبید بالطاعه ملوکا ، فضمها إلیه وکانت من عیاله حتی ماتت ولم یتزوجها. انتهی.(۷)

أقول

يدل هذا الخبر وغيره مما أوردناه فى هذا الباب على أنه كان قد تزوجها.

ص: ۲۸۲

۱- علل الشرائع: ۳۰. م.

۲- هو جعفر بن على بن الحسن الكوفى يروى عن جده الحسن بن على بن عبدالله ، والحسن يروى عن جده عبدالله بن المغيره.

۳- مخطوط.

۴- قال البغدادى فى المحبر : هو الريان بن الوليد بن ليث بن فاران بن عمرو بن عمليق بن يلمع وقال الثعلبى فى العرائس : هو الريان بن الوليد بن ثروان بن أراشتربن فاران عمرو بن عملاق بن لاوذ بن سام بن نوح

۵- قال ابن اسحاق. ولد ليوسف من امرأه العزيز افراثيم وميشا ورحمه امرأه أيوب ع منه

۶- هكذا فى المصدر وفى النسخه التى عليه سماع المصنف ، وفى المطبوع ونسخه مخطوطه « واستوسق » بالسين وهو الصحيح ، والمعنى : وانتظم له ملك مصر.

۷- مجمع البيان ۵ : ۲۴۳.

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله می گوید: پادشاه بزرگ - . بغدادی در محبر می گوید: او ریان بن ولید بن لیث بن فاران بن عمرو بن عمیلق بن یلمع است. ثعلبی در عرائس می گوید: او ریان بن ولید بن ثروان بن اراشتر بن فاران عمرو بن عملاق بن لاوذ بن سام بن نوح علیه السلام است. - ،

امورات مصر را به یوسف علیه السلام محول کرد. و وارد خانه اش شد و قطفیر را عزل کرده و یوسف علیه اسلام را به جای او نشاند. برخی می گویند که قطفیر در آن شب ها مُرد و پادشاه، راعیل زن عزیز مصر قطفیر را به ازدواج یوسف علیه السلام درآورد. یوسف علیه السلام با او نزدیکی کرد و او را دوشیزه یافت. چون یوسف علیه السلام با او نزدیکی کرد به او فرمود: آیا این بهتر از چیزی نیست که می خواستی؟ راعیل برای یوسف علیه السلام اِفرائیم و میشا - . ابن اسحاق می گوید: زن عزیز مصر برای یوسف علیه السلام افرائیم، میشا و رحمت همسر ایوب علیه السلام را به دنیا آورد. مصنف (ره) -

را به دنیا آورد و پادشاه مصر به یوسف علیه السلام اطمینان یافت - . در منابع این طور آمده، اما در نسخه ای که بر مصنف خوانده شده، نسخه چاپ شده و نسخه خطی، اِستَوثَقَ به سین آمده که همین درست است و یعنی امور پادشاهی مصر برایش سامان یافت. - .

برخی می گویند: یوسف علیه السلام با آن زن ازدواج نکرد. وقتی آن زن یوسف علیه السلام را در میان همراهانش دید گریست و گفت: ستایش خدایی راست که پادشاهان را به دلیل نافرمانی شان بنده و بندگان را به دلیل فرمانبرداری شان پادشاه قرار داد. یوسف علیه السلام آن زن را تا زمان مرگش تحت حمایت خود گرفت و او جزئی از خانواده اش شد، اما با او ازدواج نکرد. سخن طبرسی رحمه الله به پایان رسید - . مجمع البیان ۵: ۲۴۳ - .

می گویم

این حدیث و دیگر احادیثی که در این باب آورده ایم نشان می دهد که یوسف علیه السلام با زلیخا ازدواج کرده بود.

ص: ۲۸۲

**[ترجمه]

«۶۱»

ک، إکمال الدین ع، علل الشرائع أَبِی عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ فَضَالَهَ عَنْ سَدِیرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ إِنَّ فِی الْقَائِمِ سُنَّهً مِنْ یُوسُفَ قُلْتُ کَأَنَّکَ تَذْکُرُ حَیْرَهً أَوْ غَیْبَهً قَالَ لِی وَ مَا تُنْکِرُ مِنْ هَذَا هَذِهِ الْأُمَّهُ أَشْبَاهُ الْخَنَازِیرِ (۱)إِنَّ إِخْوَهَ یُوسُفَ کَانُوا أَسْبَاطاً أَوْلَادَ أَنْبِیَاءَ تَاجَرُوا یُوسُفَ وَ بَایَعُوهُ وَ خَاطَبُوهُ وَ هُمْ إِخْوَتُهُ وَ هُوَ أَخُوهُمْ فَلَمْ یَعْرِفُوهُ حَتَّی قَالَ لَهُمْ یُوسُفُ أَنَا یُوسُفُ فَمَا تُنْکِرُ هَذِهِ الْأُمَّهُ الْمَلْعُونَهُ أَنْ یَکُونَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ یُرِیدُ أَنْ یَسْتُرَ حُجَّتَهُ لَقَدْ کَانَ یُوسُفُ إِلَیْهِ مُلْکُ مِصْرَ وَ کَانَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ وَالِدِهِ مَسِیرَهُ ثَمَانِیَهَ عَشَرَ یَوْماً فَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یُعَرِّفَ مَکَانَهُ لَقَدَرَ عَلَی ذَلِکَ وَ اللَّهِ لَقَدْ سَارَ یَعْقُوبُ وَ وُلْدُهُ عِنْدَ الْبِشَارَهِ تِسْعَهَ أَیَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ (۲)إِلَی مِصْرَ فَمَا تُنْکِرُ هَذِهِ الْأُمَّهُ أَنْ یَکُونَ اللَّهُ یَفْعَلُ بِحُجَّتِهِ

مَـا فَعَلَ بِيُوسُفَ أَنْ يَكُونَ يَسِـيرُ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَ يَطَأَ بُسُـطَهُمْ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ أَنْ يُعَرِّفَهُمْ نَفْسَهُ كَمَا أَذِنَ لِيُوسُفَ حِينَ قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ قالُوا أَ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هذا أَخِي (۳).

**[ترجمه]کمال الـدین، علل الشـرائع: سـدیر می گوید: از امام صادق علیه السـلام شـنیدم که می فرود: در حضـرت قائم علیه السـلام سـنتی از یوسف علیه السـلام هست. عرض کردم: گویا شـما درباره شـگفتی یا غیبت سـخن می گویید؟ حضرت به من فرمود: از این امت که شبیه خوک هسـتند، چنین چیزی بعیـد نیست - . در علل الشـرائع آمده است: از این امت که شبیه خوک هسـتند چنین چیزی بعید نیست. در کمال الدین آمده است: از این امت چنین چیزی بعید نیست. - . برادران یوسف پیامبر زاده بودنـد و با این حال یوسف علیه السـلام را معامله کرده و فروختنـد و او را خطاب قرار دادنـد و با این که برادران او بودند و او برادرشان بود او را نشـناختند تا این که خود یوسف علیه السـلام به آنان فرمود: من برادر شما هستم. از این امت ملعون نیز بعید نیست که خداوند عزوجل یک وقتی بخواهد حجتش را از دیدگانشان پنهان سازد. یوسف علیه السـلام پادشاه مصر بود و میان او و پـدرش هجـده روز فاصـله بود. اگر خداونـد می خواست جـای او را نشان دهـد بر این کار توانا بود. به خداونـد سوگنـد، یعقوب علیه السـلام و فرزندانش به هنگام آمدن آن مژده نُه روز از بادیه خود به سـمت مصـر راه پیمودند. بنابراین از این امت بعیـد نیست که خداونـد با حجتش همان کاری را بکنـد که با یوسف علیه السـلام کرد و او در بازارشان راه برود و بساطش را پهن کنـد و آنان او را نشناسـند تا این که خداونـد عزوجل به او اذن دهـد تا خود را معرفی کند، همان طور که به یوسف علیه السـلام این اجازه را داد هنگامی که او گفت: {آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید. گفتند: آیا تو خود یوسفی. گفت: [آری] من یوسفم و این برادر من است.} - . کمال الدین: ۸۶؛ علل الشرائع: ۹۲ -

**[ترجمه]

«۶۲»

ع، علـل الشـرائع أَحْمَـدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَـدَ عَنْ سَـهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَـدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ يُونُسَ عَنِ الْحُسَـيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيـدَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْـدِ اللَّهِ عليه السـلام قَالَ: إِنَّ بَنِي يَعْقُوبَ لَمَّا سَأَلُوا أَبَاهُمْ يَعْقُوبَ أَنْ يَأْذَنَ لِيُوسُفَ فِي الْخُرُوجِ مَعَهُمْ قَالَ لَهُمْ إِنِّي أَخافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السـلام قَرَّبَ يَعْقُوبُ لَهُمُ الْعِلَّةَ اعْتَلُّوا بِهَا فِي يُوسُفَ عليه السلام (۴).

**[ترجمه]علـل الشـرائع:پـدر حسـین بن عمر بن یزیـد گفت: امـام صادق علیه السـلام فرمود: چون پسـران یعقوب از پـدرشان خواسـتند تـا به یوسف علیه السـلام اجازه دهـد تا به همراهشان برود، یعقوب علیه السـلام به آنان فرمود: {می ترسم از او غافل شوید و گرگ او را بخورد.} امام صادق علیه السـلام فرمود: یعقوب علیه السـلام بهانه را به آنان نزدیک کرد و آنان به وسـیله آن درباره یوسف علیه السلام بهانه آوردند - . علل الشرائع: ۲۰۰ - .

**[ترجمه]

«۶۳»

ع، علل الشرائع ابْنُ الْوَلِيدِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ التَّفْلِیسِیِّ عَنِ السَّمَنْدِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ یُوسُفَ اجْعَلْنِی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ قَالَ حَفِیظٌ بِمَا تَحْتَ یَدَیَّ عَلِیمٌ بِكُلِّ لِسَانٍ (۵).

۱- فی العلل: و ما تنکر من هذه الأمه أشباه الخنازیر؟ و فی کمال الدین: و ما تنکر هذه الأمه. م.

۲- البدو: البادیه و الصحراء.

۳- کمال الدین: ۸۶، علل الشرائع: ۹۲. م.

۴- علل الشرائع: ۲۰۰. م.

۵- علل الشرائع: ۵۳. م.

یر، بصائر الدرجات ابن أبی الخطاب مثله (۱).

**[ترجمه]علل الشرائع: سمندی: امام صادق علیه السلام درباره سخن یوسف علیه السلام که فرمود: {مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که من نگهبانی دانا هستم.} فرمود: یعنی من از آنچه در دستانم است نگهداری می کنم و به همه زبآنها آگاهم - . علل الشرائع: ۵۳ - .

ص: ۲۸۳

بصائر الدرجات: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . بصائر الدرجات: ۶۱ - .

**[ترجمه]

«۶۴»

ع، علل الشرائع ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام سَأَلَ الشَّامِیُّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام عَنْ أَکْرَمِ النَّاسِ نَسَباً فَقَالَ صِدِّیقُ اللَّهِ یُوسُفُ بْنُ یَعْقُوبَ إِسْرَائِیلِ اللَّهِ ابْنِ إِسْحَاقَ ذَبِیحِ اللَّهِ ابْنِ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلِ اللَّهِ (۲).

**[ترجمه]علل الشرائع، عیون الاخبار: آن مرد شامی از امام علی علیه السلام پرسید که گرامی ترین مردم از نظر نسب کیست؟ حضرت پاسخ داد: او فرد بسیار راستگوی خدا یوسف بن یعقوب اسرائیل الله بن اسحاق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله است - . علل الشرائع: ۱۹۸، عیون الاخبار: ۱۳۵-۱۳۶ - .

**[ترجمه]

«۶۵»

مع، معانی الأخبار مَعْنَی یَعْقُوبَ أَنَّهُ کَانَ وَ عِیصٌ تَوْأَمَیْنِ فَوُلِدَ عِیصٌ ثُمَّ وُلِدَ یَعْقُوبُ یَعْقُبُ أَخَاهُ عِیصَ وَ مَعْنَی إِسْرَائِیلَ عَبْدُ اللَّهِ لِأَنَّ إِسْرَا هُوَ عَبْدٌ وَ إِیلَ هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رُوِیَ فِی خَبَرٍ آخَرَ أَنَّ إِسْرَا هُوَ الْقُوَّةُ وَ إِیلَ هُوَ اللَّهُ فَمَعْنَی إِسْرَائِیلَ قُوَّةُ اللَّهِ وَ مَعْنَی یُوسُفَ مَأْخُوذٌ مِنْ آسَفَ یُؤْسِفُ أَیْ أَغْضَبَ یُغْضِبُ إِخْوَتَهُ- (۳)قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا آسَفُونا انْتَقَمْنا مِنْهُمْ وَ الْمُرَادُ بِتَسْمِیَتِهِ یُوسُفَ أَنَّهُ یُغْضِبُ إِخْوَتَهُ مَا یَظْهَرُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَیْهِمْ (۴).

**[ترجمه]معانی الاخبار: یعقوب علیه السلام از این رو بدین نام نامیده شد که او و عیص دوقلو بودند. عیص ابتدا و او پس از او و به دنبال برادرش به دنیا آمد. اسرائیل نیز به معنای بنده خداست؛ چرا که اسرا به معنای بنده و ایل به معنای خداوند عزوجل است. در حدیث دیگری آمده است: اسرا به معنای نیرو و ایل به معنای خداست. بنابراین اسرائیل به معنای نیروی خداست. یوسف از واژه آسَفَ یُؤسِفُ گرفته شده است یعنی (اغضب یغضب اخوته) برادرانش را به خشم آورد و به خشم می آورد. خداوند عزوجل فرمود: {و چون ما را به خشم درآوردند از آنان انتقام گرفتیم.} مقصود از نامیده شدن یوسف علیه السلام بدین نام این بود که برتری یوسف علیه السلام که بر برادرانش آشکار بود آنان را به خشم می آورد - . معانی الاخبار:

۱۹. در عرائس آمـده است: یوسف علیه السـلام از برادرش پرسـید: نامت چیست؟ او پاسخ داد: نامم بنیامین است. یوسف علیه السلام پرسید: بنیامین به چه معناست؟ او پاسخ داد: یعنی فرزند مادر مرده؛ زیرا وقتی او به دنیا آمد مادرش را از دست داد. - .

**[ترجمه]

«۶۶»

کـا، الکـافی عِـدَّهٌ مِنْ أَصْـحَابِنَا عَنْ أَحْمَـدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِـدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْـبَاطٍ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ سَـالِمٍ عَنِ الْمِیثَمِیِّ عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام قَالَ: إِنَّ یَعْقُوبَ علیه السـلام کَانَ لَهُ مُنَادٍ یُنَادِی کُلَّ غَـدَاهٍ مِنْ مَنْزِلِهِ إِلَی فَرْسَخٍ أَلَا مَنْ أَرَادَ الْغَدَاءَ فَلْیَأْتِ إِلَی مَنْزِلِ یَعْقُوبَ علیه السلام وَ إِذَا أَمْسَی یُنَادِی أَلَا مَنْ أَرَادَ الْعَشَاءَ فَلْیَأْتِ إِلَی مَنْزِلِ یَعْقُوبَ علیه السلام (۵).

**[ترجمه]الکـافی: میثمی: امـام صادق علیه السـلام فرمود: یعقوب علیه السـلام منادی ای داشت که همه روز به هنگام ناهار تا فاصـله یک فرسـخی منزلش ندا سـر می داد: آگاه باشـید، هر کس ناهار می خواهد باید به خانه یعقوب علیه السـلام بیاید و به هنگام شام ندا سـر می داد: آگاه باشید، هر کس شام می خواهد باید به خانه یعقوب علیه السلام بیاید - . فروع الکافی ۲: ۱۶۱ - .

**[ترجمه]

«۶۷»

مع، معـانی الأخبـار أَبِی عَنْ أَحْمَـدَ بْنِ إِدْرِیسَ عَنِ ابْنِ عِیسَـی عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنِ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ نافِلَهً قَالَ وَلَدُ الْوَلَدِ نَافِلَهٌ (۶).

**[ترجمه]معـانی الاخبـار: یحیی بن عمران: امـام صـادق علیه السـلام در تفسـیر آیه {و اسـحاق و یعقوب را [به عنوان نعمـتی] افزون به او بخشودیم.} فرمود: نوه را نافله گویند - . معانی الاخبار: ۶۷ - .

**[ترجمه]

«۶۸»

مع، معانی الأخبار أَبِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْأَحْوَلِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوی قَالَ أَشُدُّهُ ثَمَانِیَ عَشْرَهَ سَنَهً وَ اسْتَوَی الْتَحَی (۷).

۱- بصائر الدرجات: ۶۱. م.

۲- علل الشرائع: ۱۹۸، عیون الأخبار: ۱۳۵- ۱۳۶. م.

۳- فی المصدر و فی نسخه: یغضب إخوانه.

۴- معانی الأخبار: ۱۹. و فی العرائس: قال یوسف لأخیه: ما اسمک؟ قال: بنیامین، قاله له: و ما بنیامین؟ قال: المشکل؛ و ذلک انه لما ولد فقد أمه.

۵- فروع الکافی ج ۲: ۱۶۱. م.

۶- معانی الأخبار: ۶۷. م.

۷- معانی الأخبار: ۶۷. م.

**[ترجمه]معانی الاخبار: محمد بن سنان: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه {و چون به رشد و کمال خویش رسید.} فرمود: {أَشدَّهُ} به معنای هجده سالگی است و {اِستَوی} یعنی ریش درآورد - . معانی الاخبار: ۶۷ - .

ص: ۲۸۴

**[ترجمه]

بيان

قال الطبرسی رحمه الله أَشُدَّهُ أی منتهی شبابه و قوته و كمال عقله و قيل الأشد من ثمانی عشره إلی ثلاثين سنه عن ابن عباس و قيل إن أقصی الأشد أربعون سنه و قيل ستون سنه و هو قول الأكثرين

وَ يُؤَيِّدُهُ الْحَدِيثُ مَنْ عَمَّرَهُ اللَّهُ سِتِّينَ سَنَهً فَقَدْ أَعْذَرَ إِلَيْهِ.

و قيل إن ابتداء الأشد من ثلاث و ثلاثين عن مجاهد و كثير من المفسرين و قيل من عشرين سنه عن الضحاک انتهی. (۱)أقول هذه الآيه وردت فی قصه موسی عليه السلام و إنما أوردنا تفسيرها هنا لاشتراک لفظ الأشد.

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله می گوید: {أَشَدَّهُ} یعنی به نهایت جوانی، توان و کامل شدن عقل رسید. ابن عباس معنای آن را از هجده تا سی سالگی می داند. برخی دیگر نهایت أَشَدّ را چهل سالگی و برخی شصت سالگی می دانند. بیشتر مفسران به همین نظر اخیر معتقدند و این حدیث نیز مؤید آن است: خداوند به هر کس شصت سال عمر دهد نسبت به او صاحب عذر گردیده است. مجاهد و بسیاری از مفسران نیز ابتدای أَشَدّ را از سی و سه سالگی می دانند. ضحاک نیز آن را از بیست سالگی می داند. سخن طبرسی رحمه الله به پایان رسید - . مجمع البیان ۵: ۲۲۱-۲۲۲ - .

می گویم: این آیه در داستان موسی علیه السلام آمد و ما تفسیر آن را در این جا به دلیل اشتراک لفظ أَشَدّ آورده ایم.

**[ترجمه]

«۶۹»

ک، إكمال الدين مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ ابْنِ أَبَانٍ عَنِ ابْنِ أُورَمَهَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَسِّنٍ عَنِ الْحَسَنِ الْوَاسِطِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَدِمَ أَعْرَابِيٌّ عَلَی يُوسُفَ لِيَشْتَرِیَ مِنْهُ طَعَاماً فَبَاعَهُ فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ لَهُ يُوسُفُ أَيْنَ مَنْزِلُکَ قَالَ لَهُ بِمَوْضِعِ كَذَا وَ كَذَا قَالَ فَقَالَ لَهُ إِذَا مَرَرْتَ بِوَادِی كَذَا وَ كَذَا فَقِفْ فَنَادِ يَا يَعْقُوبُ يَا يَعْقُوبُ فَإِنَّهُ سَيَخْرُجُ إِلَيْکَ رَجُلٌ عَظِيمٌ جَمِيلٌ وَسِيمٌ فَقُلْ لَهُ لَقِيتُ رَجُلًا بِمِصْرَ وَ هُوَ يُقْرِئُکَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَکَ إِنَّ وَدِيعَتَکَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَنْ تَضِيعَ قَالَ فَمَضَی الْأَعْرَابِيُّ حَتَّی انْتَهَی إِلَی الْمَوْضِعِ فَقَالَ لِغِلْمَانِهِ احْفَظُوا عَلَيَّ الْإِبِلَ ثُمَّ نَادَی يَا يَعْقُوبُ يَا يَعْقُوبُ فَخَرَجَ إِلَيْهِ رَجُلٌ أَعْمَی طَوِيلٌ جَسِيمٌ جَمِيلٌ يَتَّقِی الْحَائِطَ بِيَدِهِ حَتَّی أَقْبَلَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ أَنْتَ يَعْقُوبُ قَالَ نَعَمْ فَأَبْلَغَهُ مَا قَالَ لَهُ يُوسُفُ فَسَقَطَ مَغْشِيّاً عَلَيْهِ ثُمَّ أَفَاقَ وَ قَالَ لِلْأَعْرَابِيِّ يَا أَعْرَابِيُّ أَ لَکَ حَاجَهٌ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی فَقَالَ لَهُ نَعَمْ إِنِّی رَجُلٌ كَثِيرُ الْمَالِ وَ لِیَ ابْنَهُ عَمٍّ لَمْ يُولَدْ لِی مِنْهَا وَ أُحِبُّ أَنْ

تَـدْعُوَ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِی وَلَداً فَتَوَضَّأَ یَعْقُوبُ وَ صَـلَّی رَکْعَتَیْنِ ثُمَّ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرُزِقَ أَرْبَعَهَ بُطُونٍ أَوْ قَالَ سِـتَّهَ بُطُونٍ فِی کُلِّ بَطْنٍ اثْنَـانِ فَکَـانَ یَعْقُوبُ علیه السـلام یَعْلَمُ أَنَّ یُوسُفَ حَیٌّ لَمْ یَمُتْ وَ أَنَّ اللَّهَ تَعَـالَی ذِکْرُهُ سَـیُظْهِرُهُ لَهُ بَعْـدَ غَیْبَهٍ وَ کَانَ یَقُولُ لِبَنِیهِ إِنِّی أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ وَ کَانَ بَنُوهُ یُفَنِّدُونَهُ عَلَی ذِکْرِهِ لِیُوسُفَ حَتَّی إِنَّهُ لَمَّا وَجَـدَ رِیحَ یُوسُفَ قَالَ إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ قالُوا تَاللَّهِ وَ هُوَ یَهُودَا ابْنُهُ إِنَّکَ لَفِی ضَلالِکَ الْقَدِیمِ فَلَمَّا أَنْ جاءَ الْبَشِیرُ

۱- مجمع البیان ۵: ۲۲۱- ۲۲۲. م.

فَأَلْقی قَمِیصَ یُوسُفَ عَلی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِیراً قالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَکَمْ إِنِّی أَعْلَمُ مِنَ اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ (۱).

**[ترجمه]کمال الدین: هشام بن سالم: امام صادق علیه السلام فرمود: مرد بادیه نشینی نزد یوسف علیه السلام آمد تا از او غذایی بخرد. یوسف علیه السلام آن غذا را به او فروخت و چون کار فروش را به پایان رساند از او پرسید: خانه ات کجاست؟ او پاسخ داد: خانه ام فلان جاست؟ حضرت فرمود: یوسف علیه السلام به او فرمود: اگر از فلان وادی گذشتی بایست و ندا سر ده: ای یعقوب، ای یعقوب. مردی بزرگ، زیبا و نیک چهره به سوی تو خواهد آمد. به او بگو: مردی را در مصر دیدم که به تو سلام می رساند و می گفت: سپرده ات در نزد خداوند عزوجل هرگز از دست نخواهد رفت. حضرت فرمود: آن مرد بادیه نشین رفت تا این که به آن جا رسید و به غلامان خود گفت: مواظب شترم باشید. سپس ندا سر داد: ای یعقوب، ای یعقوب. مردی نابینا، بلند قامت، درشت هیکل و زیبا که دست به دیوار گرفته بود به سوی او آمد. مرد بادیه نشین از او پرسید: آیا تو یعقوب هستی؟ یعقوب علیه السلام پاسخ داد: آری. مرد بادیه نشین پیغام یوسف علیه السلام را به او رساند و او بی هوش بر زمین افتاد. سپس به هوش آمد و از مرد بادیه نشین پرسید: ای بادیه نشین، آیا خواسته ای نزد خداوند داری؟ او پاسخ داد: آری. من مردی ثروتمند هستم و دختر عمویی دارم که از او صاحب فرزند نشده ام. دوست دارم که دعا کنی تا خداوند به من فرزندی عنایت کند. یعقوب علیه السلام وضو گرفت و دو رکت نماز گزارد. سپس دعا کرد و خداوند عزوجل به آن مرد چهار شکم و به روایتی شش شکم فرزند عنایت کرد که در هر شکم صاحب فرزندان دوقلو شد. بنابراین یعقوب علیه السلام می دانست که یوسف علیه السلام زنده است و نمرده. خداوند نیز به او فرموده بود که یوسف علیه السلام را پس از غیبت برای او نمایان خواهد ساخت. یعقوب علیه السلام به پسرانش می فرمود: {بی شک من از [عنایت] خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید.} پسرانش او را به دلیل یاد کردنش از یوسف علیه السلام به کم خردی نسبت می دادند تا این که چون بوی یوسف علیه السلام را شنید فرمود: {اگر مرا به کمخردی نسبت ندهید بوی یوسف را می شنوم. گفتند به خدا سوگند که تو سخت در گمراهی دیرین خود هستی.} گوینده این سخن، پسرش یهودا بود. چون مژده رسان آمد

ص: ۲۸۵

و پیراهن یوسف علیه السلام را روی چهره او انداخت و دوباره بینا شد {گفت: آیا به شما نگفتم که بی شک من از [عنایت] خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید.} - . کمال الدین: ۸۴-۸۵ -

**[ترجمه]

بیان

الوسامه أثر الحسن و یظهر من هذا الخبر أن یهودا لم یذهب مع إخوته فی المره الأخیره و هو خلاف المشهور کما عرفت و ذکر المفسرون أن قائل هذا القول کان أولاد أولاده.

**[ترجمه]وَسامَه به معنای نشان زیبایی است. از این حدیث آشکار می شود که یهودا در آخرین بار به همراه برادرانش نرفت و این نظر همان طور که دانستی بر خلاف نظر مشهور است. مفسران می گویند که گوینده این سخن از نوادگان یعقوب علیه

السلام بود.

**[ترجمه]

«۷۰»

ک، إكمال الدين وَ الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ يَعْقُوبَ عليه السلام عَلِمَ بِحَيَاةِ يُوسُفَ وَ أَنَّهُ إِنَّمَا غُيِّبَ عَنْهُ لِبَلْوَى وَ اخْتِبَارٍ أَنَّهُ لَمَّا رَجَعَ إِلَيْهِ بَنُوهُ يَبْكُونَ قَالَ لَهُمْ يَا بَنِيَّ مَا لَكُمْ تَبْكُونَ (۲)وَ تَدْعُونَ بِالْوَيْلِ وَ مَا لِي لَا أَرَى فِيكُمْ حَبِيبِي يُوسُفَ قَالُوا يا أَبانا إِنَّا ذَهَبْنا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنا يُوسُفَ عِنْدَ مَتاعِنا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا وَ لَوْ كُنَّا صادِقِينَ وَ هَذَا قَمِيصُهُ قَدْ أَتَيْنَاكَ بِهِ قَالَ أَلْقُوْهُ إِلَيَّ فَأَلْقَوْهُ إِلَيْهِ وَ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ وَ خَرَّ مَغْشِيّاً عَلَيْهِ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ لَهُمْ يَا بَنِيَّ أَ لَسْتُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّ الذِّئْبَ أَكَلَ حَبِيبِي يُوسُفَ قَالُوا نَعَمْ قَالَ مَا لِي لَا أَشَمُّ رِيحَ لَحْمِهِ وَ مَا لِي أَرَى قَمِيصَهُ صَحِيحاً هَبُوا (۳)أَنَّ الْقَمِيصَ انْكَشَفَ مِنْ أَسْفَلِهِ أَ رَأَيْتُمْ مَا كَانَ فِي مَنْكِبَيْهِ وَ عُنُقِهِ كَيْفَ يَخْلُصُ إِلَيْهِ الذِّئْبُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَخْرِقَهُ إِنَّ هَذَا الذِّئْبَ لَمَكْذُوبٌ عَلَيْهِ وَ إِنَّ ابْنِي لَمَظْلُومٌ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلى ما تَصِفُونَ وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ لَيْلَتَهُمْ تِلْكَ (۴)وَ أَقْبَلَ يَرْثِي يُوسُفَ وَ يَقُولُ حَبِيبِي يُوسُفُ الَّذِي كُنْتُ أُؤْثِرُهُ عَلَى جَمِيعِ أَوْلَادِي فَاخْتُلِسَ مِنِّي حَبِيبِي يُوسُفُ الَّذِي كُنْتُ أَرْجُوهُ مِنْ بَيْنِ أَوْلَادِي فَاخْتُلِسَ مِنِّي حَبِيبِي يُوسُفُ الَّذِي كُنْتُ أُوَسِّدُهُ يَمِينِي وَ أُدَثِّرُهُ بِشِمَالِي فَاخْتُلِسَ مِنِّي حَبِيبِي يُوسُفُ الَّذِي كُنْتُ أُؤْنِسُ بِهِ وَحْشَتِي وَ أَصِلُ بِهِ وَحْدَتِي فَاخْتُلِسَ مِنِّي حَبِيبِي يُوسُفُ لَيْتَ شِعْرِي فِي أَيِّ الْجِبَالِ طَرَحُوكَ أَمْ فِي أَيِّ الْبِحَارِ غَرَّقُوكَ حَبِيبِي يُوسُفُ لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكَ فَيُصِيبَنِي الَّذِي أَصَابَكَ وَ مِنَ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ يَعْقُوبَ عليه السلام عَلِمَ بِحَيَاةِ يُوسُفَ عليه السلام وَ أَنَّهُ فِي الْغَيْبَةِ قَوْلُهُ

۱- كمال الدين: ۸۴- ۸۵. م.

۲- في المصدر: ما لكم؟ لم تبكون؟. م.

۳- أي احسبوا.

۴- في المصدر: ليلته تلك. م.

عَسَی اللَّهُ أَنْ یَأْتِیَنِی بِهِمْ جَمِیعاً وَ قَوْلُهُ لِبَنِیهِ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخِیهِ وَ لا تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْکافِرُونَ (۱).

**[ترجمه]کمال الدین: دلیلی که نشان می دهد یعقوب علیه السلام از زنده بودن یوسف علیه السلام آگاهی داشت و می دانست که او تنها به دلیل بلاـ و آزمایش از مقابل دیدگان او پنهان شده، این است که وقتی پسرانش گریان به سوی او بازگشتند از آنان پرسید: شما را چه شده است که می گریید و شیون می کنید؟ چرا دلبندم یوسف را در میان شما نمی بینم؟ آنان پاسخ دادند: {ای پدر ما رفتیم مسابقه دهیم و یوسف را پیش کالای خود نهادیم. آنگاه گرگ او را خورد، ولی تو ما را هر چند راستگو باشیم باور نمی داری.} و این پیراهنش است که برای تو آورده ایم. یعقوب علیه السلام فرمود: آن را به سوی من بیندازید. آنان پیراهن را به سوی او انداختند و او آن را روی چهره خود انداخته و بی هوش بر زمین افتاد. چون به هوش آمد از آنان پرسید: ای پسرانم، آیا شما ادعا نمی کنید که گرگ، دلبندم یوسف را خورده است؟ آنان پاسخ دادند: چرا. یعقوب علیه السلام فرمود: پس مرا چه شده که بوی گوشت او را استشمام نمی کنم؟ مرا چه شده که پیراهن او را سالم می بینم؟ فرض کنید که پیراهنش از زیر نمایان شده است. آیا آن چه که در شانه ها و گردنش بود را دیده اید؟ چگونه گرگ، توانسته است بی آن که پیراهن را بدرد به آن برسد؟ این گرگ، دروغین و پسرم، ستمدیده است. {[نه] بلکه نفس شما کاری [بد] را برای شما آراسته است. اینک صبری نیکو [برای من بهتر است] و بر آنچه توصیف می کنید خدا یاری ده است.} یعقوب علیه السلام در آن شب از آنان روی برگرداند و به سوگواری برای یوسف علیه السلام مشغول شد و می فرمود: دلبندم یوسف را که بر همه فرزندانم ترجیح می دادم از من دزدیده اند. دلبندم یوسف را که در میان همه فرزندانم به او امید می بستم از من دزدیده اند. دلبندم یوسف را که دست راستم را بالش او و دست چپم را لحافش قرار می دادم از من دزدیده اند. دلبندم یوسف را که مونس تنهایی ام بود و با او تنهایی ام را سر می کردم از من دزدیده اند. دلبندم یوسف ای کاش می دانستم که در کدامین کوه تو را افکنده اند یا در کدامین دریا تو را غرق کرده اند؟ دلبندم یوسف، کاش با تو بودم و گرفتاری هایت به سر من می آمد.

از دلایل دیگری که نشان می دهد یعقوب علیه السلام از زنده بودن یوسف علیه السلام و در غیبت بودن او آگاهی داشت سخن او یعنی

ص: ۲۸۶

{امید که خدا همه آنان را به سوی من [باز] آورد.} و سخن او به پسرانش است که فرمود: {ای پسران من بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا نومید مباشید؛ زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی شود.} - . کمال الدین: ۸۵-۸۶ -

**[ترجمه]

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَمَّا فَقَدَ يَعْقُوبُ يُوسُفَ عليه السلام اشْتَدَّ حُزْنُهُ وَ تَغَيَّرَ حَالُهُ وَ كَانَ يَمْتَارُ الْقَمْحَ مِنْ مِصْرَ لِعِيَالِهِ فِی السَّنَهِ مَرَّتَيْنِ فِی الشِّتَاءِ وَ الصَّيْفِ فَإِنَّهُ بَعَثَ عِدَّهً مِنْ وُلْدِهِ بِبِضَاعَهٍ يَسِيرَهٍ مَعَ رِفْقَهٍ خَرَجَتْ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ عليه السلام عَرَفَهُمْ وَ لَمْ يَعْرِفُوهُ فَقَالَ هَلُمُّوا بِضَاعَتَكُمْ حَتَّى أَبْدَأَ بِكُمْ قَبْلَ الرِّفَاقِ وَ قَالَ لِفِتْيَانِهِ عَجِّلُوا لِهَؤُلَاءِ بِالْكَيْلِ وَ أَوْقِرُوهُمْ (٢)وَ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِی رِحَالِهِمْ إِذَا فَرَغْتُمْ وَ قَالَ يُوسُفُ لَهُمْ كَانَ أَخَوَانِ مِنْ أَبِيكُمْ فَمَا فَعَلَا قَالُوا أَمَّا الْكَبِيرُ مِنْهُمَا فَإِنَّ الذِّئْبَ أَكَلَهُ وَ أَمَّا الْأَصْغَرُ فَخَلَّفْنَاهُ عِنْدَ أَبِيهِ وَ هُوَ بِهِ ضَنِينٌ (٣)وَ عَلَيْهِ شَفِيقٌ قَالَ إِنِّی أُحِبُّ أَنْ تَأْتُونِی بِهِ مَعَكُمْ إِذَا جِئْتُمْ لِتَمْتَارُوا وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ فِيهَا قالُوا يا أَبانا ما نَبْغِی هذِهِ بِضاعَتُنا رُدَّتْ إِلَيْنا فَلَمَّا احْتَاجُوا إِلَى الْمِيرَهِ (۴)بَعْدَ سِتَّهِ أَشْهُرٍ بَعَثَهُمْ وَ بَعَثَ مَعَهُمُ ابْنَ يَامِينَ (۵)بِبِضَاعَهٍ يَسِيرَهٍ فَأَخَذَ عَلَيْهِمْ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِی بِهِ فَانْطَلَقُوا مَعَ الرِّفَاقِ حَتَّى دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ فَهَيَّأَ لَهُمْ طَعَاماً وَ قَالَ لِيَجْلِسْ كُلُّ بَنِی أُمٍّ عَلَى مَائِدَهٍ فَجَلَسُوا وَ بَقِيَ ابْنُ يَامِينَ قَائِماً فَقَالَ لَهُ يُوسُفُ مَا لَكَ لَمْ تَجْلِسْ فَقَالَ لَيْسَ لِی فِيهِمُ ابْنُ أُمٍّ فَقَالَ يُوسُفُ فَمَا لَكَ ابْنُ أُمٍّ قَالَ بَلَى زَعَمَ هَؤُلَاءِ أَنَّ الذِّئْبَ أَكَلَهُ قَالَ فَمَا بَلَغَ مِنْ حُزْنِكَ عَلَيْهِ قَالَ وُلِدَ لِی أَحَدَ عَشَرَ ابْناً لِكُلِّهِمْ أَشْتَقُّ اسْماً مِنِ اسْمِهِ قَالَ أَرَاكَ قَدْ عَانَقْتَ النِّسَاءَ فَشَمِمْتَ الْوَلَدَ مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ إِنَّ لِی أَباً صَالِحاً قَالَ لِی تَزَوَّجْ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُخْرِجَ مِنْكَ ذُرِّيَّهً يُثْقِلُ الْأَرْضَ بِالتَّسْبِيحِ قَالَ يُوسُفُ

ص: ٢٨٧

١- كمال الدين: ٨۵- ٨۶. م.

٢- من أوقر الدابّه: حملها ثقيلا.

٣- أی به بخيل، يختص به.

۴- الميره: الطعام الذی يدخره الإنسان.

۵- قد تكرر فی الحديث و فی غيره ذكر ابن يامين. و تقدم أن الأصحّ بنيامين و اللّه أعلم.

تَعَالَ فَاجْلِسْ مَعِی عَلَی مَائِدَتِی فَقَالَ إِخْوَهُ یُوسُفَ لَقَدْ فَضَّلَ اللَّهُ یُوسُفَ وَ أَخَاهُ حَتَّی إِنَّ الْمَلِکَ قَدْ أَجْلَسَهُ مَعَهُ عَلَی مَائِدَتِهِ وَ قَالَ یُوسُفُ لِابْنِ یَامِینَ إِنِّی أَنَا أَخُوکَ فَلا تَبْتَئِسْ (۱)بِمَا تَرَانِی أَفْعَلُ وَ اکْتُمْ مَا أَخْبَرْتُکَ وَ لَا تَحْزَنْ وَ لَا تَخَفْ ثُمَّ أَخْرَجَهُ إِلَیْهِمْ وَ أَمَرَ فِتْیَتَهُ أَنْ یَأْخُذُوا بِضَاعَتَهُمْ وَ یُعَجِّلُوا لَهُمُ الْکَیْلَ وَ إِذَا فَرَغُوا فَاجْعَلُوا الْمِکْیَالَ فِی رَحْلِ أَخِیهِ ابْنِ یَامِینَ فَفَعَلُوا ذَلِکَ وَ ارْتَحَلَ الْقَوْمُ مَعَ الرِّفْقَهِ فَمَضَوْا وَ لَحِقَهُمْ فِتْیَهُ یُوسُفَ فَنَادَوْا أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ قالُوا ... ما ذا تَفْقِدُونَ قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِکِ قالُوا ما کُنَّا سارِقِینَ قالُوا فَما جَزاؤُهُ إِنْ کُنْتُمْ کاذِبِینَ قالُوا جَزاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِی رَحْلِهِ فَهُوَ جَزاؤُهُ ... فَبَدَأَ بِأَوْعِیَتِهِمْ قَبْلَ وِعاءِ أَخِیهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَها مِنْ وِعاءِ أَخِیهِ ... قالُوا إِنْ یَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ ثُمَّ قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ إِنَّ لَهُ أَباً شَیْخاً کَبِیراً فَخُذْ أَحَدَنا مَکانَهُ ... قالَ مَعاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ ... قالَ کَبِیرُهُمْ إِنِّی لَسْتُ أَبْرَحُ الْأَرْضَ حَتَّی یَأْذَنَ لِی أَبِی فَمَضَی إِخْوَهُ یُوسُفَ حَتَّی دَخَلُوا عَلَی یَعْقُوبَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمَا فَقَالَ لَهُمْ أَیْنَ ابْنُ یَامِینَ فَقَالُوا سَرَقَ مِکْیالَ الْمَلِکِ فَحَبَسَهُ عِنْدَهُ فَاسْأَلْ أَهْلَ الْقَرْیَهِ وَ الْعِیرَ حَتَّی یُخْبِرُوکَ بِذَلِکَ فَاسْتَرْجَعَ یَعْقُوبُ وَ اسْتَعْبَرَ حَتَّی تَقَوَّسَ ظَهْرُهُ فَقَالَ یَعْقُوبُ یا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخِیهِ فَخَرَجَ مِنْهُمْ نَفَرٌ وَ بَعَثَ مَعَهُمْ بِبِضَاعَهٍ وَ کَتَبَ مَعَهُمْ کِتَاباً إِلَی عَزِیزِ مِصْرَ یَعْطِفُهُ (۲)عَلَی نَفْسِهِ وَ وُلْدِهِ فَدَخَلُوا عَلَی یُوسُفَ بِکِتَابِ أَبِیهِمْ فَأَخَذَهُ وَ قَبَّلَهُ وَ بَکَی ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَیْهِمْ فَ قالَ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِیُوسُفَ وَ أَخِیهِ قالُوا أَ أَنْتَ یُوسُفُ قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی وَ قَالَ یُوسُفُ لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَکُمْ اذْهَبُوا بِقَمِیصِی هذا بَلَّتْهُ دُمُوعِی فَأَلْقُوهُ عَلی وَجْهِ أَبِی ... وَ أْتُونِی بِأَهْلِکُمْ أَجْمَعِینَ فَأَقْبَلَ وُلْدُ یَعْقُوبَ یُحِثُّونَ السَّیْرَ بِالْقَمِیصِ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَیْهِ قَالَ لَهُمْ مَا فَعَلَ ابْنُ یَامِینَ قَالُوا خَلَّفْنَاهُ عِنْدَ أَخِیهِ صَالِحاً فَحَمِدَ اللَّهَ عِنْدَ ذَلِکَ یَعْقُوبُ وَ سَجَدَ لِرَبِّهِ سَجْدَهَ الشُّکْرِ وَ اعْتَدَلَ ظَهْرُهُ وَ قَالَ لِوُلْدِهِ تَحَمَّلُوا إِلَی یُوسُفَ مِنْ یَوْمِکُمْ فَسَارُوا فِی تِسْعَهِ أَیَّامٍ إِلَی مِصْرَ فَلَمَّا دَخَلُوا اعْتَنَقَ یُوسُفُ أَبَاهُ وَ رَفَعَ خَالَتَهُ ثُمَّ دَخَلَ مَنْزِلَهُ وَ ادَّهَنَ وَ لَبِسَ ثِیَابَ الْمُلْکِ فَلَمَّا رَأَوْهُ سَجَدُوا شُکْراً لِلَّهِ وَ مَا تَطَیَّبَ یُوسُفُ

ص: ۲۸۸

۱- أی لا تحزن و لا تشتک.

۲- فی نسخه: یشفقه.

فِي تِلْكَ الْمُدَّهِ وَ لَا مَسَّ النِّسَاءَ (۱)حَتَّی جَمَعَ اللَّهُ لِیَعْقُوبَ شَمْلَهُ (۲).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: ابو بصیر: امام باقر علیه السلام فرمود: چون یعقوب علیه السلام یوسف علیه السلام را از دست داد غم و اندوهش طاقت فرسا و حالش دگرگون شد. او هر سال دو بار یعنی در زمستان و تابستان برای خانواده اش از مصر گندم می آورد. او تعدادی از پسران خود را به همراه سرمایه ای اندک و همراهانی به سوی مصر فرستاد. آنان رفتند و چون بر یوسف علیه السلام وارد شدند او آنان را شناخت، اما آنان او را نشناختند. یوسف علیه السلام فرمود: سرمایه خود را بیاورید تا پیش از همراهانتان ابتدا با شما شروع کنم. همچنین به غلامان خود فرمود: برای اینان گندم را زود پیمانه کنید و بارشان را سنگین کنید و پس از پایان کارتان سرمایه شان را در بارشان گذارید. یوسف علیه السلام از برادرانش پرسید: شما دو برادر پدری داشتید. آنان چه شدند؟ برادران یوسف پاسخ دادند: بزرگترشان را گرگ خورد. اما کوچک ترشان را نزد پدرمان بر جای گذاشتیم. پدرمان نسبت به او به ما بخل می ورزد و با او دلسوز و مهربان است. یوسف علیه السلام فرمود: این بار که برای تهیه غذا می آیید دوست دارم که او را به همراه خود نزد من بیاورید. چون آنان کالای خود را گشودند سرمایه شان را در آن یافتند و {گفتند: ای پدر، [دیگر] چه میخواهیم. این سرمایه ماست که به ما بازگردانیده شده است.}

چون پس از گذشت شش ماه نیازمند غذا شدند یعقوب علیه السلام آنان را به همراه اندکی سرمایه فرستاد و ابن یامین - . در این حدیث و احادیث دیگر ابن یامین آمده است و پیشتر آمد که درست ترِ آن، بنیامین است و خدا می داند. - را نیز با آنان راهی کرد. او از آنان پیمانی از خدا گرفت که ابن یامین را به او بازگردانند. آنان به همراه یاران خود به راه افتادند تا این که بر یوسف علیه السلام وارد شدند. یوسف علیه السلام برای آنان غذایی را آماده کرد و فرمود: باید همه برادران مادری بر سر یک سفره بنشینند. آنان نشستند و ابن یامین ایستاده باقی ماند. یوسف علیه السلام از او پرسید: تو را چه شده که نمی نشینی؟ او پاسخ داد: من در میان آنان برادری مادری ندارم. یوسف علیه السلام پرسید: آیا برادری مادری نداری؟ او پاسخ داد: چرا، اما اینان ادعا کرده اند که گرگ، او را خورده است. یوسف علیه السلام پرسید: چه اندازه برای او اندوهگینی؟ او پاسخ داد: من صاحب یازده پسر شدم و نام همه آنها برگرفته از نام برادرم است. یوسف علیه السلام فرمود: می بینم که پس از برادرت زنان را در آغوش گرفته ای و فرزندانت را بوییده ای. او گفت: من پدر درستکاری دارم که به من فرمود: ازدواج کن. شاید خداوند از تو نسلی پدید آورد که زمین را پر از تسبیح خداوند سازند. یوسف علیه السلام فرمود:

ص: ۲۸۷

بیا و با من بر سر سفره ام بنشین. برادران یوسف علیه السلام گفتند: خداوند، یوسف و برادرش را برتری داده است تا حدی که پادشاه، او را با خود بر سر سفره اش نشانده است. یوسف علیه السلام به ابن یامین فرمود: {من برادر تو هستم. بنابراین} از آنچه مرا می بینی که انجام می دهم {غمگین مباش.} و خبری که به تو دادم را پنهان دار، اندوهگین مباش و مترس. سپس یوسف علیه السلام ابن یامین را به سوی برادرانش برد و به غلامان خود دستور داد تا سرمایه آنان را بگیرند و گندم را برایشان سریع پیمانه کنند و پس از پایان کارشان پیمانه را در بار برادرش ابن یامین گذارند. آنان چنین کردند و برادران یوسف علیه السلام به همراه یاران خود بار سفر بستند. آنان به راه افتادند، اما غلامان یوسف به دنبالشان آمدند و ندا دادند: ای کاروانیان، قطعاً شما دزد هستید. گفتند: چه گم کرده اید؟ گفتند: جام شاه را گم کرده ایم. گفتند: ما دزد نبوده ایم. گفتند: اگر دروغ

بگوییـد کیفرش چیست؟ گفتنـد: کیفرش همان کسـی است که جام در بار او پیدا شود. پس کیفرش خود اوست. یوسف علیه السـلام به بازرسـی بارهـای آنـان پیش از بار برادرش پرداخت. آنگاه آن را از بار برادرش ابن یامین درآورد. برادران یوسـف گفتنـد: اگر او دزدی کرده پیش از ایـن نیز برادرش دزدی کرده اسـت. سـپس گفتنـد: ای عزیز او پـدری پیر سـالخورده دارد. بنابراین یکی از ما را به جای او بگیر. یوسف علیه السـلام فرمود: پناه به خدا که جز آن کس را که کالای خود را نزد وی یافته ایم بازداشت کنیم. بزرگشان گفت: هرگز از این سرزمین نمی روم تا پدرم به من اجازه دهد.

برادران یوسف رفتند تا این که بر یعقوب علیه السـلام وارد شدند. یعقوب علیه السلام از آنان پرسید: ابن یامین کجاست؟ آنان پاسخ دادند: پیمانه پادشاه را دزدید؛ از این رو پادشاه او را نزد خود بازداشت کرد. از اهالی روستا و کاروانیان بپرس تا تو را از این ماجرا آگاه سازند. یعقوب علیه السـلام استرجاع گفت و گریست تا این که پشـتش خمیده شد. یعقوب علیه السـلام فرمود: ای پسـران من، بروید و از یوسف و برادرش جسـتجو کنید. گروهی از آنان بیرون آمدند و یعقوب علیه السلام سرمایه ای را به همراه آنان فرسـتاد و نامه ای که برای عزیز مصـر نوشـته بود و از او خواسـتار توجه به خود و پسرش شد را به آنان داد. آنان به همراه نامه پدرشان بر یوسف علیه السـلام وارد شدند. یوسف علیه السـلام آن نامه را گرفت، بوسـید و گریست. سـپس به آنان رو کرد و فرمود: آیـا دانستیـد بـا یوسف و برادرش چه کردیـد؟ آنان گفتنـد: آیا تو خود یوسـفی؟ یوسف علیه السـلام فرمود: آری، من یوسـفم و این برادر من است. یوسف علیه السـلام فرمود: امروز بر شـما سرزنشـی نیست. خدا شـما را می آمرزد. این پیراهن مرا که با اشک چشـمانم تر شده است ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید و همه کسان خود را نزد من آورید. پسـران یعقوب علیه السلام به همراه آن پیراهن به سرعت حرکت کردند و چون بر یعقوب علیه السلام وارد شدند، یعقوب علیه السلام از آنان پرسـید: ابن یامین چه شد؟ آنان پاسخ دادند: او را صـحیح و سالم نزد برادرش بر جای گذاشته ایم. یعقوب علیه السلام در این هنگام خداوند را سـتایش کرد و سجده شکر بر جای آورد و پشتش راست شد. او به فرزندانش فرمود: همین امروز بار سفر ببندید تا به سوی یوسف برویم. آنان نُه روز در سفر بودند تا این که به مصر رسیدند. چون وارد شدند یوسف علیه السلام پـدرش را در آغـوش گرفـت و خـاله اش را از زمیـن بلنـد کرد. سـپس وارد خـانه اش شـد، به موهـایش روغن مالیـد و لبـاس پادشاهی بر تن کرد. چون آنان او را دیدنـد برای خداوند به سـجده شـکر افتادند. یوسف علیه السـلام در آن مدت به خود عطر نزده

ص: ۲۸۸

و بـا زنـان همبستر نشـده بود - . شایـد مقصود از همبستر نشـدن با زنان همبستری برای لـذت بردن باشـد، اما همبستری از باب پیروی از سـنت و فرزنـد دار شدن منافاتی با این سـخن ندارد. همان طور که گذشت یوسف علیه السـلام در آن مدت صاحب چند فرزند شد. مصنف (ره) -

تا این که خداوند او را با یعقوب علیه السلام گرد هم آورد - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

بیان

اختلفت الأخبار فی عدد أولاد بنیامین و یشكل الجمع بینها قال الثعلبی فی كتاب عرائس المجالس لما خلا یوسف بأخیه قال له ما اسمك قال ابن یامین (۳)قال و ما ابن یامین قال ابن المثكل و ذلك أنه لما ولد هلكت أمه قال و ما اسم أمك قال راحیل بنت لیان بن ناحور قال فهل لك من ولد قال نعم عشره بنین قال فما أسماؤهم قال لقد اشتققت أسماءهم من اسم أخ لی من أمی هلك فقال یوسف لقد اضطرك إلی ذلك حزن شدید فما سمیتهم قال بالعا و أخیرا و أشكل و أحیا و خیر و نعمان و أدر و أرس و حییم و میتم (۴)قال فما هذه قال أما بالعا فإن أخی ابتلعته الأرض و أما أخیرا فإنه كان بكر ولد أمی (۵)و أما أشكل فإنه كان أخی لأبی و أمی و سنی (۶)و أما خیر فإنه خیر حیث كان و أما نعمان فإنه ناعم بین أبویه و أما أدر (۷)فإنه كان بمنزله الورد فی الحسن و أما أرس (۸)فإنه كان بمنزله الرأس من الجسد و أما حییم (۹)فأعلمنی أبی أنه حی و أما میتم (۱۰)فلو رأیته لقرت عینی و تم سروری فقال یوسف أحب أن أكون أخاك (۱۱)بدل أخیك

ص: ۲۸۹

۱- لعل المراد من عدم مس النساء علی وجه اللذه فلا ینافی مسهن لاتباع السنه و حصول الولد كما مرّ أنّه قد كان حصل له أولاد. منه طاب ثراه.

۲- مخطوط. م.

۳- فی المصدر: بنیامین و كذا فیما یأتی بعده.

۴- فی المصدر: و ورد و رأس و حیثم و عیتم.

۵- فی المصدر: فانه كان بكر امی و أبی.

۶- هكذا فی النسخ، و استظهر فی الهامش انه: و شبهی، و قد سقطت هنا جمله و هی علی ما فی المصدر: و أمّا أحیا فلكونه كان حییا.

۷- فی المصدر: و أمّا ورد.

۸- فی المصدر: و أمّا الرأس.

۹- فی المصدر: و اما حیثم.

۱۰- فی المصدر: و أمّا عیتم.

۱۱- فی المصدر: أ تحب أن أكون أخاك؟.

الهالك فقال ابن یامین أیها الملک و من یجد أخا مثلک و لکن لم یلدک یعقوب و لا راحیل فبکی یوسف علیه السلام و قام إلیه و عانقه و قال إِنِّی أَنَا أَخُوکَ یوسف فَلا تَبْتَئِسْ و لا تعلمهم بشیء من هذا قال کعب لما قال له إِنِّی أَنَا أَخُوکَ قال ابن یامین فأنا لا أفارقک قال یوسف قد علمت اغتمام الوالد بی فإذا حبستک ازداد غمه و لا یمکننی حبسک إلا بعد أن أشهرک بأمر فظیع قال لا أبالی فافعل ما بدا لک فإنی لا أفارقک قال فإنی أدس صاعی هذا فی رحلک ثم أنادی علیک بالسرقه لیتهیأ لی ردک بعد تسریحک قال فافعل انتهی. (۱)ثم اعلم أن هذا الخبر یدل علی أن المراد بأبویه فی الآیه أبوه و خالته تجوزا کما ذهب إلیه الأکثر قال الطبرسی رحمه الله قال أکثر المفسرین إنه یعنی بأبویه أباه و خالته فسمی الخاله أما کما سمی العم أبا فی قوله وَ إِلهَ آبائِکَ إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ و ذلک أن أمه کانت قد ماتت فی نفاسها بابن یامین فتزوجها أبوه و قیل یرید أباه و أمه و کانا حیین عن ابن إسحاق و الجبائی و قیل إن راحیل أمه نشرت من قبرها حتی سجدت له تحقیقا للرؤیا عن الحسن .(۲)

**[ترجمه]احادیث متفاوتی درباره شمار فرزندان بنیامین به دست ما رسیده است و جمع میان آنها دشوار است. ثعلبی در کتاب عرائس المجالس می گوید: چون یوسف علیه السلام با برادرش خلوت کرد از او پرسید: نامت چیست؟ او پاسخ داد: نامم ابن یامین - . در منبع در این جا و جاهای دیگری که جلوتر می آید، بنیامین آمده است. -

است. یوسف علیه السلام پرسید: ابن یامین چیست؟ او پاسخ داد: یعنی پسر مادر مرده -؛ چرا که با به دنیا آمدن او مادرش درگذشت. – یوسف علیه السلام پرسید: نام مادرت چیست؟ او پاسخ داد: نامش راحیل دختر لیّان بن ناحور است.

یوسف علیه السلام پرسید: آیا فرزندی داری؟ او پاسخ داد: آری، ده پسر دارم. یوسف علیه السلام پرسید: نامشان چیست؟ او پاسخ داد: نامشان برگرفته از نام برادر مادری مرده ام است. یوسف علیه السلام پرسید: حتماً اندوهی سخت تو را به این کار واداشته است. آنان را چه نامیدی؟ او پاسخ داد:

بالعا، اخیرا، اشکل، احیا، خیر، نعمان، ادر، ارس، حییم و میتم - . در منبع آمده است: ورد، رأس، حیثم و عیتم. - . یوسف علیه السلام پرسید: این ها چیست؟ او پاسخ داد: بالعا به دلیل این که زمین برادرم را بلعید. اخیرا به دلیل این که او نخستین فرزند مادرم بود - . در منبع آمده است: به دلیل این که او نخستین فرزند مادر و پدرم بود. - . اشکل به دلیل این که او برادر پدری، مادری و هم سنت با من - . در تمامی نسخه ها این طور آمده و در حاشیه روشن شده که درستش، شبیه به من، است. همچنین این جا یک جمله افتاده که بنابر آن چه در منبع آمده از این قرار است: احیا به دلیل این که او با حیا بود. - بود. خیر به دلیل این که او در همه جا باعث خیر و نیکی بود. نعمان به دلیل این که او در میان پدر و مادرش راحت بود. ادر - . در منبع، ورد آمده است. -

به دلیل این که او در زیبایی مانند گل سرخ بود. ارس - . در منبع، رأس آمده است. - به دلیل این که او به منزله سر برای تن بود. حییم - . در منبع، حیثم آمده است. -

به دلیل این که پدرم مرا آگاه کرد که او زنده است. میتم - . در منبع، عیتم آمده است. - به دلیل این که اگر او را ببینم چشمم روشن و شادی ام کامل می شود. یوسف علیه السلام فرمود: دوست دارم که به جای برادر مرده ات برادر تو باشم؟ - .

در منبع آمده است: آیا دوست داری که برادر تو باشم؟ -

ص: ۲۸۹

ابن یـامین گفت: شاهـا، چه کسـی برادری همچـون تو می یابـد؟ امـا تو را یعقوب و راحیـل نزاییـده است. یوسف علیه السـلام گریست. برخـاست و به سوی او رفت. او را در آغوش گرفت و فرمود: {من برادر تو هسـتم. بنـابراین غمگین مباش.} و چیزی از این ماجرا را به آنان نگو. کعب می گوید: چون یوسف علیه السـلام به او فرمود: {من برادر تو هستم.} بنیامین گفت: من از تو جدا نمی شوم. یوسف علیه السـلام فرمود: من از اندوه پدر نسـبت به تو آگاه شده ام. بنابراین اگر تو را پیش خود نگهدارم انـدوه او افزون می شـود. همچین تنهـا زمـانی می توانم تو را از رفتن بـازدارم که تو را بـا کـاری زشت رسوا سـازم. ابن یـامین گفت: من اهمیتی نمی دهم. هر کاری که به ذهنت می رسد انجام ده؛ زیرا من از تو جدا نمی شوم. یوسف علیه السلام فرمود: من این پیمـانه را در بـار تـو می گـذارم. سـپس تو را دزد می خوانم تـا بتوانم پس از رهـا کردنت تو را بـاز گردانم. ابن یـامین گفت: این کار را بکن. سخن ثعلبی به پایان رسید - . عرائس ثعلبی: ۸۳ - .

سپس بـدان که این حـدیث دلالت می کند بر این که مقصود از پدر و مادرش در آیه، مجازاً پدر و خاله اش است. همان طور که بیشتر مفسـران چنین اعتقادی دارند. طبرسـی رحمه الله می گوید: بیشتر مفسران می گویند: مقصود از پدر و مادرش، پدر و خـاله اش است. بنـابراین خـاله، مـادر نامیـده شـده است، همـان طـور که عمـو در آیه {و معبود پـدرانت ابراهیم و اسـماعیل و اسحاق} پـدر نامیـده شده است؛ چرا که مادرش در زمان زایمانِ ابن یامین درگذشت و یعقوب علیه السـلام با خاله او ازدواج کرد. ابن اسـحاق و جبّائی می گوینـد که مقصود، پـدر و مادرش هسـتند که زنده بودند. حسن می گوید که مادرش راحیل از قبر برانگیخته شد تا برای محقق ساختن آن خواب بر او سجده کند - . مجمع البیان ۵: ۲۶۴ - .

**[ترجمه]

«۷۲»

ص، قصـص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ إِلَی ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی إِسْمَاعِیلَ الْفَرَّاءِ عَنْ طِرْبَالٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا أَمَرَ الْمَلِکُ بِحَبْسِ یُوسُفَ علیه السلام فِی السِّجْنِ أَلْهَمَهُ اللَّهُ تَأْوِیلَ الرُّؤْیَا فَکَانَ یُعَبِّرُ لِأَهْلِ السِّجْنِ رُؤْیَاهُمْ (۳).

**[ترجمه]قصـص الانبیـاء: طربـال: امـام صادق علیه السـلام فرمود: چون پادشاه دسـتور داد تا یوسف علیه السـلام را به زنـدان بیندازند خداوند به او تعبیر خواب را الهام فرمود و او خواب دیگر زندانیان را برایشان تعبیر می کرد - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۷۳»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ إِلَی الْبَزَنْطِيِّ عَنْ أَبِی جَمِيلَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ يُوسُفُ عليه السلام بَيْنَ أَبَوَيْهِ مُكَرَّماً ثُمَّ صَارَ عَبْداً فَصَارَ مَلِكاً (۴).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: عبدالله بن سلیمان: امام صادق علیه السلام فرمود: یوسف علیه السلام نزد پدر و مادرش گرامی داشته می شد. سپس بنده شد و سپس پادشاه گردید - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۷۴»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَی عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الطَّلْحِيِّ (۵)قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام

۱- عرائس الثعلبی: ۸۳. م.

۲- مجمع البيان ج ۵: ۲۶۴. م.

۳- مخطوط. م.

۴- مخطوط. م.

۵- مخطوط. م.

مَا حَالُ بَنِی یَعْقُوبَ هَلْ خَرَجُوا مِنَ الْإِیمَانِ فَقَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَمَا تَقُولُ فِی آدَمَ علیه السلام قَالَ دَعْ آدَمَ (۱).

شی، تفسیر العیاشی عن الطلحی مثله (۲).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: سلیمان بن عبد الله طلحی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

ص: ۲۹۰

حال پسران یعقوب چگونه است؟ آیا آنان از حالت ایمان بیرون رفته اند؟ حضرت پاسخ داد: آری. پرسیدم: نظرتان درباره آدم علیه السلام چیست؟ حضرت پاسخ داد: آدم علیه السلام را واگذار - . نسخه خطی قصص الانبیاء - .

تفسیر العیاشی: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . نسخه خطی تفسیر عیاشی - .

**[ترجمه]

«۷۵»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ بَزِیعٍ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَ كَانَ أَوْلَادُ یَعْقُوبَ أَنْبِیَاءَ قَالَ لَا وَ لَكِنَّهُمْ كَانُوا أَسْبَاطاً أَوْلَادَ أَنْبِیَاءَ (۳)وَ لَمْ یُفَارِقُوا إِلَّا سُعَدَاءَ تَابُوا وَ تَذَكَّرُوا مِمَّا صَنَعُوا (۴).

شی، تفسیر العیاشی عن حنان عن أبیه مثله (۵).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: حنان بن سدیر می گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا فرزندان یعقوب علیه السلام پیامبر بودند؟ حضرت پاسخ داد: خیر، اما نوادگان پیامبران و فرزندان پیامبر بودند. آنان تنها خوشبخت از دنیا رفتند. توبه کردند و از کاری که کردند متنبه شدند - . نسخه خطی - .

تفسیر العیاشی: در این تفسیر نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . نسخه خطی تفسیر عیاشی. - .

**[ترجمه]

«۷۶»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ عَنِ الصَّدُوقِ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا بَلَغَ مِنْ حُزْنِ یَعْقُوبَ عَلَی یُوسُفَ قَالَ حُزْنَ سَبْعِینَ ثَكْلَی قَالَ وَ لَمَّا كَانَ یُوسُفُ علیه السلام فِی السِّجْنِ دَخَلَ عَلَیْهِ جَبْرَئِیلُ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ ابْتَلَاكَ وَ ابْتَلَی أَبَاكَ وَ إِنَّ اللَّهَ یُنْجِیكَ مِنْ هَذَا السِّجْنِ فَاسْأَلِ اللَّهَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ أَنْ یُخَلِّصَكَ مِمَّا أَنْتَ فِیهِ فَقَالَ یُوسُفُ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ إِلَّا عَجَّلْتَ فَرَجِی وَ أَرَحْتَنِی مِمَّا أَنَا فِیهِ قَالَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام فَأَبْشِرْ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَرْسَلَنِی إِلَیْكَ بِالْبِشَارَهِ بِأَنَّهُ یُخْرِجُكَ مِنَ السِّجْنِ إِلَی ثَلَاثَهِ أَیَّامٍ وَ

يُمَلِّكَكَ مِصْرَ وَ أَهْلَهَا يُخْدِمُكَ أَشْرَافَهَا وَ يَجْمَعُ إِلَيْكَ إِخْوَتَكَ وَ أَبَاكَ فَأَبْشِرْ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَنَّكَ صَفِيُّ اللَّهِ وَ ابْنُ صَفِيِّهِ فَلَمْ يَلْبَثْ يُوسُفُ عليه السلام إِلَّا تِلْكَ اللَّيْلَةَ حَتَّى رَأَى الْمَلِكُ رُؤْيَا أَفْزَعَتْهُ فَقَصَّهَا عَلَى أَعْوَانِهِ فَلَمْ يَدْرُوا مَا تَأْوِيلُهَا فَذَكَرَ الْغُلَامُ الَّذِي نَجَا مِنَ السِّجْنِ يُوسُفَ فَقَالَ لَهُ أَيُّهَا الْمَلِكُ أَرْسِلْنِي إِلَى السِّجْنِ فَإِنَّ فِيهِ رَجُلًا لَمْ يُرَ مِثْلُهُ حِلْماً وَ عِلْماً وَ تَفْسِيراً وَ قَدْ كُنْتُ أَنَا وَ فُلَانٌ غَضِبْتَ عَلَيْنَا وَ أَمَرْتَ بِحَبْسِنَا رَأَيْنَا رُؤْيَا فَعَبَّرَهَا لَنَا وَ كَانَ كَمَا قَالَ فَفُلَانٌ صُلِبَ وَ أَمَّا أَنَا فَنَجَوْتُ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ انْطَلِقْ إِلَيْهِ فَدَخَلَ وَ قَالَ يُوسُفُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ فَلَمَّا بَلَغَ رِسَالَةُ يُوسُفَ الْمَلِكَ قَالَ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا بَلَغَ يُوسُفَ رِسَالَةُ

ص: ۲۹۱

۱- قصص الأنبياء مخطوط.

۲- تفسير العيّاشيّ مخطوط. م.

۳- في نسخه: أولاد الأنبياء. و في نسخه: و لم يكونوا يفارقون الدنيا إلا سعداء.

۴- مخطوط. و في نسخه: و تذكروا ما صنعوا.

۵- تفسير العيّاشيّ مخطوط. م.

الْمَلِكِ قَالَ کَیْفَ أَرْجُو کَرَامَتَهُ وَ قَدْ عَرَفَ بَرَاءَتِی وَ حَبَسَنِی سِنِینَ فَلَمَّا سَمِعَ الْمَلِکُ أَرْسَلَ إِلَی النِّسْوَهِ فَ قالَ ما خَطْبُکُنَّ فَ قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما عَلِمْنا عَلَیْهِ مِنْ سُوءٍ فَأَرْسَلَ إِلَیْهِ وَ أَخْرَجَهُ مِنَ السِّجْنِ فَلَمَّا کَلَّمَهُ أَعْجَبَهُ کَمَالُهُ وَ عَقْلُهُ فَقَالَ لَهُ اقْصُصْ رُؤْیَایَ فَإِنِّی أُرِیدُ أَنْ أَسْمَعَهَا مِنْکَ فَذَکَرَهُ یُوسُفُ کَمَا رَأَی وَ فَسَّرَهُ قَالَ الْمَلِکُ صَدَقْتَ فَمَنْ لِی بِجَمْعِ ذَلِکَ وَ حِفْظِهِ فَقَالَ یُوسُفُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَوْحَی إِلَیَّ أَنِّی مُدَبِّرُهُ وَ الْقَیِّمُ بِهِ فِی تِلْکَ السِّنِینَ فَقَالَ لَهُ الْمَلِکُ صَدَقْتَ دُونَکَ خَاتَمِی [(۱)]وَ سَرِیرِی وَ تَاجِی فَأَقْبَلَ یُوسُفُ عَلَی جَمْعِ الطَّعَامِ فِی السِّنِینَ السَّبْعِ الْخَصِیبَهِ یَکْبِسُهُ فِی الْخَزَائِنِ فِی سُنْبُلِهِ ثُمَّ أَقْبَلَتِ السِّنُونَ الْجَدْبَهُ أَقْبَلَ [(۲)]یُوسُفُ علیه السلام عَلَی بَیْعِ الطَّعَامِ فَبَاعَهُمْ فِی السَّنَهِ الْأُولَی بِالدَّرَاهِمِ وَ الدَّنَانِیرِ حَتَّی لَمْ یَبْقَ بِمِصْرَ وَ مَا حَوْلَهَا دِینَارٌ وَ لَا دِرْهَمٌ إِلَّا صَارَ فِی مَمْلَکَهِ یُوسُفَ علیه السلام وَ بَاعَهُمْ فِی السَّنَهِ الثَّانِیَهِ بِالْحُلِیِّ وَ الْجَوَاهِرِ حَتَّی لَمْ یَبْقَ بِمِصْرَ وَ مَا حَوْلَهَا حُلِیٌّ وَ لَا جَوَاهِرُ إِلَّا صَارَ فِی مَمْلَکَتِهِ وَ بَاعَهُمْ فِی السَّنَهِ الثَّالِثَهِ بِالدَّوَابِّ وَ الْمَوَاشِی حَتَّی لَمْ یَبْقَ بِمِصْرَ وَ مَا حَوْلَهَا دَابَّهٌ وَ لَا مَاشِیَهٌ إِلَّا صَارَتْ فِی مَمْلَکَهِ یُوسُفَ وَ بَاعَهُمْ فِی السَّنَهِ الرَّابِعَهِ بِالْعَبِیدِ وَ الْإِمَاءِ حَتَّی لَمْ یَبْقَ بِمِصْرَ وَ مَا حَوْلَهَا عَبْدٌ وَ لَا أَمَهٌ إِلَّا صَارَتْ فِی مَمْلَکَهِ یُوسُفَ وَ بَاعَهُمْ فِی السَّنَهِ الْخَامِسَهِ بِالدُّورِ وَ الْعَقَارِ حَتَّی لَمْ یَبْقَ بِمِصْرَ وَ مَا حَوْلَهَا دَارٌ وَ لَا عَقَارٌ إِلَّا صَارَ فِی مَمْلَکَهِ یُوسُفَ وَ بَاعَهُمْ فِی السَّنَهِ السَّادِسَهِ بِالْمَزَارِعِ وَ الْأَنْهَارِ حَتَّی لَمْ یَبْقَ بِمِصْرَ وَ مَا حَوْلَهَا نَهَرٌ وَ لَا مَزْرَعَهٌ إِلَّا صَارَ فِی مَمْلَکَهِ یُوسُفَ علیه السلام وَ بَاعَهُمْ فِی السَّنَهِ السَّابِعَهِ بِرِقَابِهِمْ حَتَّی لَمْ یَبْقَ بِمِصْرَ وَ مَا حَوْلَهَا عَبْدٌ وَ لَا حُرٌّ إِلَّا صَارَ فِی مَمْلَکَهِ یُوسُفَ وَ صَارُوا عَبِیداً لَهُ فَقَالَ یُوسُفُ لِلْمَلِکِ مَا تَرَی فِیمَا خَوَّلَنِی رَبِّی قَالَ الرَّأْیُ رَأْیُکَ قَالَ إِنِّی أُشْهِدُ اللَّهَ وَ أُشْهِدُکَ أَیُّهَا الْمَلِکُ أَنِّی أَعْتَقْتُ أَهْلَ مِصْرَ کُلَّهُمْ وَ رَدَدْتُ عَلَیْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَ عَبِیدَهُمْ وَ رَدَدْتُ عَلَیْکَ خَاتَمَکَ وَ سَرِیرَکَ وَ تَاجَکَ عَلَی أَنْ لَا تَسِیرَ إِلَّا بِسِیرَتِی وَ لَا تَحْکُمَ إِلَّا بِحُکْمِی فَاللَّهُ أَنْجَاهُمْ عَلَیَّ فَقَالَ الْمَلِکُ إِنَّ ذَلِکَ لَدِینِی وَ فَخْرِی- [(۳)]وَ أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ

۱- أی خذ خاتمی.

۲- فی نسخه: فأقبل.

۳- فی نسخه: إن ذلک لزینی و فخری.

إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّكَ رَسُولُهُ (۱)وَ كَانَ مِنْ إِخْوَهِ يُوسُفَ وَ أَبِيهِ علیه السلام مَا ذَكَرْتُهُ (۲).

تتميم: قال فى العرائس فلما تبين للملك عذر يوسف و عرف أمانته و كفايته و

۱- روى الطبرسىّ رحمه اللّه من كتاب النبوّه بالاسناد عن ابن عيسى، عن الوشاء، عن الرضا عليه السلام قال: و أقبل يوسف على جمع الطعام فجمع فى السبع السنين المخصبه فكبسه فى الخزائن، فلما انقضت تلك السنون و أقبلت السنون المجدبه أقبل يوسف على بيع الطعام فباعهم فى السنه الأولى بالذهب و الفضه حتّى لم يبق بمصر و ما حولها ذهب و لا فضه الا صار فى مملكه يوسف، ثمّ باعهم فى السنه الثانيه بالحلى و الجواهر حتّى لم يبق بمصر و ما حولها حلى و لا جواهر الا صارت فى مملكته، و باعهم فى السنه الثالثه بالدواب و المواشى حتّى لم يبق بمصر و ما حولها دابه و لا ماشيه الا صارت فى مملكته، و باعهم فى السنه الرابعه بالعبيد و الإماء حتّى لم يبق بمصر عبد و لا أمه الا صارت فى مملكته، و باعهم فى السنه الخامسه بالدور و العقار حتّى لم يبق بمصر و ما حولها دار و لا عقار الا صار فى مملكته، و باعهم فى السنه السادسه بالمزارع و الأنهار حتّى لم يبق بمصر و ما حولها نهر و لا مزرعه إلا صار فى مملكته، و باعهم فى السنه السابعه برقابهم حتّى لم يبق بمصر و ما حولها عبد و لا حر الا صاروا عبيدا ليوسف، فملك أحرارهم و عبيدهم و أموالهم، و قال الناس: ما رأينا و لا سمعنا بملك أعطاه اللّه من الملك ما أعطى هذا الملك حكما و علما و تدبيرا. ثم قال يوسف للملك: أيها الملك ما ترى فيما خولنى ربى من ملك مصر و أهلها؟ أشر علينا برأيك، فانى لم اصلحهم لافسدهم، و لم انجهم من البلاء ليكون بلاء عليهم، و لكن اللّه سبحانه أنجاهم على يدى، قال له الملك: الرأى رأيك، قال: انى اشهد اللّه و اشهدك أيها الملك أنى قد اعتقت أهل مصر كلهم، و رددت عليهم اموالهم و عبيدهم، و رددت عليك أيها الملك خاتمك و سريرك و تاجك على أن لا تسير الا بسيرتى و لا تحكم الا بحكمى؛ قال الملك: إن ذلك لزينى و فخرى أن لا أسير الا بسيرتك و لا أحكم الا بحكمك، و لولاك ما قويت عليه و لا اهتديت له، و لقد جعلت سلطانى عزيزا ما يرام، و أنا أشهد أن لا إله إلّا اللّه وحده لا شريك له، و أنك رسوله، فاقم على ما وليتك فانّك لدينا مكين أمين. أقول: و انما أوردت هذا الخبر لما بينه و بين ما رواه الراوندىّ من الاختلاف فى السند و المتن، ثمّ قال الطبرسىّ: و قيل: ان يوسف عليه السلام كان لا يمتلئ شبعا من الطعام فى تلك الأيّام المجدبه فقيل له: تجوع و بيدك خزائن الأرض؟! فقال: أخاف أن أشبع فأنسى الجياع. منه رحمه اللّه.

۲- قصص الأنبياء مخطوط. م.

علمه و عقله قال ائتونی به أستخلصه لنفسی فلما جاءه الرسول قال له أجب الملک الآن فخرج یوسف و دعا لأهل السجن بدعاء یعرف إلی الیوم و ذلک أنه قال اللهم اعطف علیهم بقلوب الأخیار و لا تعم علیهم الأخبار فهم أعلم الناس بالأخبار إلی الیوم فی کل بلده فلما خرج من السجن کتب علی بابه هذا قبور الأحیاء و بیت الأحزان و تجربه الأصدقاء و شماته الأعداء ثم اغتسل علیه السلام و تنظف من درن السجن و لبس ثیابا جددا حسانا و قصد الملک قال وهب فلما وقف بباب الملک قال علیه السلام حسبی ربی من دنیای و حسبی ربی من خلقه عز جاره و جل ثناؤه و لا إله غیره فلما دخل علی الملک قال اللهم إنی أسألک بخیرک من خیره و أعوذ بک من شره و شر غیره فلما أن نظر إلیه الملک سلم علیه یوسف بالعربیه فقال له الملک ما هذا اللسان قال لسان عمی إسماعیل علیه السلام ثم دعا بالعبرانیه فقال له الملک ما هذا اللسان قال لسان آبائی قال وهب و کان الملک یتکلم بسبعین لسانا فکلما کلم الملک یوسف بلسان أجابه یوسف بذلک اللسان فأعجب الملک بما رأی منه و کان یوسف یومئذ ابن ثلاثین سنه فلما رأی الملک حداثه سنه و غزاره علمه قال لمن عنده إن هذا علم تأویل رؤیای و لم یعلمه السحره و الکهنه ثم أجلسه و قال له إنی أحب أن أسمع رؤیای منک شفاها فقال یوسف نعم أیها الملک رأیت سبع بقرات سمان شهب حسان غر (۱)کشف لک عنهن النیل فطلعن علیک من شاطئه تشخب أخلافهن (۲)لبنا فبینا أنت تنظر إلیهن و یعجبک حسنهن إذا نضب النیل (۳)و غار ماؤه و بدا قعره فخرج من حماته و وحله سبع بقرات عجاف شعث غبر مقلصات البطون (۴)لیس لهن ضروع و أخلاف و لهن أنیاب و أضراس و

۱- الشهب: بیاض یتخلله سواد، و فی المصدر: حسان غیر عجاف کشف لک عنهن نهر النیل.

۲- شاطئ النهر: جانبه. تشخب أی تسیل. و الاخلاف جمع الخلف بالکسر: حلمه ضرع البقر و نحوه.

۳- نضب الماء: غار و ذهب فی الأرض.

۴- أی انکمشت بطونهن و انضمت. و فی المصدر: ملصقات البطون.

أكف كأكف الكلاب و خراطيم كخراطيم السباع فاختلطن بالسمان فافترسهن افتراس السبع و أكلن لحومهن و مزقن جلودهن و حطمن عظامهن و تمششن مخهن (۱)فبينا أنت تنظر و تتعجب (۲)إذا سبع سنابل خضر و سبع سنابل أخر سود (۳)في منبت واحد عروقهن في الثرى و الماء فبينا أنت تقول أنى هذا (۴)و هؤلاء خضر مثمرات و هؤلاء سود يابسات و المنبت واحد و أصولهن في الماء أذهبت ريح فذرت الأزقان (۵)من السود اليابسات على الخضر المثمرات فأشعلت فيهن النار فأحرقتهن فصرن سودا متغيرات فهذا آخر ما رأيت من الرؤيا (۶).

**[ترجمه]قصص الانبياء: هشام بن سالم می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که یعقوب علیه السلام چه اندازه برای یوسف علیه السلام اندوهگین شد؟ حضرت پاسخ داد: به اندازه هفتاد زن فرزند مرده. حضرت فرمود: چون یوسف علیه السلام در زندان بود جبرئیل بر او وارد شد و فرمود: خداوند، تو و پدرت را آزمایش کرده است و تو را از این زندان می رهاند. بنابراین از خداوند به حق محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش بخواه تا تو را از آن چه در آن هستی برهاند. یوسف علیه السلام عرض کرد: خدایا، من به حق محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش از تو می خواهم که در گشایش کارم تسریع کنی و مرا از آن چه در آن هستم آسوده سازی. جبرئیل فرمود: ای بسیار راستگو، شاد باش که خداوند متعال مرا به سوی تو فرستاده است که بشارت دهم به این که تا سه روز دیگر تو را از این زندان می رهاند و پادشاهی مصر و ساکنانش را به تو واگذار می کند و بزرگان آن را به خدمت تو و برادران و پدرت را با تو گرد هم می آورد. ای بسیا راستگو، شاد باش که تو برگزیده خدا و پسر برگزیده او هستی. یوسف تنها همان شب را سپری کرده بود که پادشاه، خوابی دید که او را به هراس انداخت. او آن خواب را برای یارانش تعریف کرد، اما آنان تأویلش را ندانستند. جوانی که از زندان آزاد شده بود یوسف علیه السلام را به یاد آورد و به پادشاه گفت: شاها، مرا به زندان بفرست؛ چرا که در آن مردی است که در بردباری، دانش و تفسیر بی نظیر است. من و فلانی که تو بر ما خشمگین شده بودی و دستور به حبس ما دادی خوابی دیدیم که او برایمان تعبیر کرد و همان طور که گفته بود شد؛ زیرا فلانی به صلیب کشیده شد و من نجات یافتم. پادشاه به او گفت: به سوی او برو. او بر یوسف علیه السلام وارد شد و گفت: ای یوسف، نظرت را درباره هفت گاو برایمان بگو. چون پیام یوسف علیه السلام به پادشاه رسید گفت: {او را نزد من آورید تا وی را خاص خود کنم.} چون پیام پادشاه به یوسف علیه السلام رسید

ص: ۲۹۱

فرمود: چگونه امید به بزرگ منشی او داشته باشم در حالی که از بی گناهی ام آگاهی داشت و با این حال سال ها مرا به زندان انداخت؟! چون پادشاه پیغام یوسف علیه اسلام را شنید پیکی را به سوی آن زنان فرستاد و از آنان پرسید: چه منظور داشتید؟ زنان گفتند: منزه است خدا. ما گناهی بر او نمی دانیم. بدین سان پادشاه، پیکی را به سوی یوسف علیه السلام فرستاد و او را از زندان آزاد کرد. چون پادشاه با یوسف علیه السلام سخن گفت از کمال و خِرَدش خوشش آمد. از این رو به او گفت: خوابم را برایم تعریف کن؛ چرا که من می خواهم آن را از زبان تو بشنوم. یوسف علیه السلام خواب پادشاه را همان طور که دیده بود برایش تعریف و تعبیر کرد. پادشاه گفت راست گفتی من چه کسی را برای گرد آوری و نگهداری آن گندم دارم؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: خداوند متعال به من وحی فرمود که من تدبیر کننده و ولیّ این کار در آن سال ها هستم. پادشاه به او گفت: راست گفتی. انگشتر، تخت و تاجم در اختیار توست. یوسف علیه السلام به گرد آوری غذا در هفت سال حاصلخیز پرداخت و آن ها را به همراه خوشه هایشان انباشته می ساخت. سپس سال های خشکسالی روی آورد و

یوسف علیه السلام به فروش آن غذا ها پرداخت. او در سال اول در ازای فروش غذا درهم و دینار گرفت تا این که تمام دینار ها و درهم های مصر و سرزمین های اطراف آن تحت تملک یوسف علیه السلام درآمد. او در سال دوم در ازای فروش غذا زیور آلات و جواهرات گرفت تا این که تمام زیور آلات و جواهرات مصر و سرزمین های `اطراف آن تحت تملک یوسف علیه السلام درآمد. او در سال سوم در ازای فروش غذا چهارپا و حیوان گرفت تا این که تمام چهارپایان و حیوانات مصر و سرزمین های اطراف آن تحت تملک یوسف علیه السلام درآمد. او در سال چهارم در ازای غذا برده و کنیز گرفت تا این که تمام بندگان و کنیزان مصر و سرزمین های اطراف آن تحت تملک یوسف علیه السلام درآمد. او در سال پنجم در ازای غذا خانه و زمین گرفت تا این که تمام خانه ها و زمین های مصر و سرزمین های اطراف آن تحت تملک یوسف علیه السلام درآمد. او در سال ششم در ازای غذا کشتزار و رود گرفت تا این که تمام رود ها و کشتزار های مصر و سرزمین های اطراف آن تحت تملک یوسف علیه السلام درآمد. او در سال هفتم در ازای غذا خود آنان را به بندگی گرفت تا این که تمام بندگان و آزادان مصر و سرزمین های اطراف آن تحت تملک یوسف علیه السلام درآمدند و بنده او شدند. یوسف علیه السلام از پادشاه پرسید: نظرت درباره آن چه خداوند به من ارزانی داشته است چیست؟ پادشاه پاسخ داد: نظر، نظر شماست. یوسف علیه السلام فرمود: شاها، خداوند و تو را گواه می گیرم که من همه اهالی مصر را آزاد کردم و تمام اموال و بندگانشان را به آنان بازگرداندم و انگشتر، تخت و تاجت را به تو پس می دهم، البته به شرطی که به سیره من عمل و به حکم من حکم کنی؛ زیرا خداوند، آنان را به دلیل من نجات داد. پادشاه گفت: این، دین و مایه افتخارم است - . در نسخه دیگری آمده است: این کار، مایه زینت و افتخار من است. - و من گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست.

و یکتاست و شریکی ندارد و تو فرستاده او هستی - . طبرسی (ره) به نقل از کتاب نبوت می‌گوید که امام رضا علیه السلام فرمود: یوسف علیه السلام به کار گرد آوری غذا روی آورد و آن را در هفت سال حاصلخیز گرد آوری و در انبار ها انباشت. با گذشت آن سال ها و آمدن سال های خشکسالی یوسف علیه السلام به فروش آن غذا ها پرداخت. او در سال اول در ازای فروش غذا زر و سیم گرفت تا این که تمام زر و سیم های مصر و سرزمین های اطراف آن تحت تملک یوسف علیه السلام درآمد. سپس در سال دوم در ازای فروش غذا زیور آلات و جواهرات گرفت تا این که تمام زیور آلات و جواهرات مصر و سرزمین های اطراف آن تحت تملک یوسف علیه السلام درآمد. او در سال سوم در ازای فروش غذا چهارپا و حیوان گرفت تا این که تمام چهارپایان و حیوانات مصر و سرزمین های اطراف آن تحت تملک یوسف علیه السلام درآمد. او در سال چهارم در ازای فروش غذا بنده و کنیز گرفت تا این که تمام بندگان و کنیزان مصر و سرزمین های اطراف آن تحت تملک یوسف علیه السلام در آمد. او در سال پنجم در ازای فروش غذا خانه و زمین گرفت تا این که تمام خانه ها و زمین های مصر و سرزمین های اطراف آن تحت تملک یوسف علیه السلام درآمد. او در سال ششم در ازای فروش غذا کشتزار و رود گرفت تا این که تمام رود ها و کشتزار های مصر و سزمین های اطراف آن تحت تملک یوسف علیه السلام درآمد. او در سال هفتم در ازای فروش غذا خود آنان را به بندگی گرفت تا این که تمام بندگان و آزادان مصر و سرزمین های اطراف آن بنده یوسف علیه السلام شدند. بدین سان یوسف علیه السلام مالک آزادان، بندگان و اموالشان شد. مردم گفتند: تا به حال ندیده و نشنیده ایم که خداوند به پادشاهی به اندازاه این پادشاه حکمت، دانش و تدبیر داده باشد. سپس یوسف علیه السلام از پادشاه پرسید:

نظرت دربـاره پادشـاهی مصـر و اهـالی اش که پروردگـارم به من ارزانی داشـته است چیست؟ نظرت را به مـا بگو؛ چرا که من آنان را اصـلاح نکردم تا به تباهی بکشانم و از بلا نجات نـدادم تا این کار بلایی بر آنان باشـد، اما خداونـد سـبحان آنان را به دست من نجات داد. پادشاه پاسخ داد: نظر، نظر توست. یوسف علیه السلام فرمود: شاها، من خداوند و تو را گواه می گیرم که همه اهالی مصـر را آزاد کردم و اموال و بنـدگانشان را به آنان برگردانـدم و انگشتر، تخت و تاجت را نیز به تو پس دادم، البته به شـرطی که به سیره من عمـل و به حکم من حکم کنی. پادشـاه گفت: این که به سـیره تو عمل و به حکم تو حکم کنم مایه زینت و افتخـار من است و اگر تو نبودی توانـایی این کار را نداشـتم و به آن رهنمون نمی شـدم. تو سـلطنت مرا محکم و بابِ طبع ساختی. من گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست. او یکتاست و شریکی ندارد و تو فرستاده او هستی.

بنابراین بر آن چه تو را بر آن گماردیم باقی بمان که تو نزد ما توانمند و امین هستی.

می گویم: این حدیث را به دلیل تفاوت میان آن با حدیث راوندی در سند و متن آوردم. سپس طبرسی (ره) می گوید: یوسف علیه السلام در آن دوران خشکسالی به اندازه ای غذا نمی خورد که سیر شود. برخی به او گفتند: آیا تو که انبار های زمین در دسـتت است گرسنه می مانی؟! یوسف علیه السلام پاسخ داد: بیم آن دارم که سیر شوم و گرسنگان را از یاد ببرم. مصنف (ره) - .

ماجراهای برادران و پدر یوسف علیه السلام را نیز پیشتر آوردیم - . نسخه خطی قصص الانبیاء - .

تتمه: در عرائس آمده است: چون معذور بودن یوسف علیه السلام برای پادشاه روشن شد و به امانت داری، لیاقت،

ص: ۲۹۳

دانش و خِرَدش پی برد گفت: او را نزد من آورید تا وی را خاص خود کنم. چون فرسـتاده پادشاه نزد یوسف علیه السلام آمد به او گفت: پادشـاه را اکنون پاسـخ گو. یوسف علیه السـلام از زنـدان بیرون آمـد و برای اهالی زنـدان دعایی کرد که تاکنون معروف است. او عرض کرد: خـدایا، دل هـای برگزیـدگان را به آنان مایل ساز و اخبار را از آنان نپوشان. از این رو آنان تا به امروز داناترین مردم نسبت به اخبار درون تمام شـهر ها هسـتند. چون یوسف علیه السـلام از زنـدان بیرون آمـد روی درِ زندان نوشت: این، گور زنـدگان، غمخانه، تجربه دوسـتان و شـماتت دشـمنان است. سـپس غسل کرد و خود را از چرک و آلودگی زندان پاکیزه ساخت. لباس هایی نو و زیبا پوشـید و آهنگ پادشاه کرد. وهب می گوید: چون یوسف علیه السـلام دم درِ کاخ پادشاه ایستاد فرمود: پروردگارم مرا از دنیا و مخلوقاتش کفایت می کند. مجاور درگاه الهی، عزتمند و ستایش او بزرگ است و خدایی جز او نیست. همچنین چون بر پادشاه وارد شد عرض کرد: خدایا، من به حق خیر تو از خیر او می‌خواهم و به حق شر تو از شـر او و دیگران به تو پنـاه می برم. چون پادشاه به او نگریست یوسف علیه السـلام به عربی به او سـلام کرد. پادشاه از او پرسـید: این چه زبانیست؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: این، زبان عمویم اسماعیل علیه السلام است. سپس یوسف علیه السلام به زبان عبری دعا خوانـد. پادشاه از او پرسـید: این چه زبانی است؟ یوسف علیه السـلام پاسـخ داد: این، زبان پـدران من است. وهب می گوید: پادشاه هفتاد زبان می دانست. بدین سان پادشاه با هر زبانی با یوسف علیه السلام سخن می گفت یوسف علیه السـلام به او با همان زبان پاسـخ می داد. از این رو پادشاه از آن چه دیـد خوشـش آمد. یوسف علیه السـلام در آن زمان سی

ساله بود. چون پادشاه سن انـدک و دانش فراوان او را دید به کسـی که نزدش بود گفت: این، دانش تعبیر خواب من است که ساحران و کاهنان آن را ندانسـتند. سـپس پادشاه، یوسف علیه السـلام را برنشاند و به او گفت: من دوست دارم که خوابم را به طور شفاهی از خود تو بشنوم. یوسف علیه السلام فرمود: شاها، باشد. تو هفت گاو فربه سفید با خال های سیاه، زیبا و قشنگ - . در منبع، نخشکیده آمده است. -

را دیـدی که از نیل سـر بر آوردند و از ساحل آن به سوی تو بیرون آمدند و از نوک پسـتان آنها شـیر جریان داشت. در حالی که تو به آنان نگاه می کردی و از زیبایی شان خوشت آمده بود ناگهان نیل خشـکید و آبش فرو رفت و تَه آن هویدا شد و از گِل و لای آن هفت گاو خشـکیده، ژولیده، خاکستری رنگ با شـکم های آب رفته و به هم چسبیده بیرون آمدند. آنان پستان و نوک پستان نداشتند، بلکه دندان های نیش و آسیا داشتند

ص: ۲۹۴

و کف دسـتشان به کف دست سگ ها و پوزه شان به پوزه درنـدگان می مانـد. آنان با آن گاوهای فربه درآمیختنـد و آنها را مانند درندگان دریدند. گوشتشان را خوردند، پوستشان را تکه تکه کردند، استخوان هایشان را شکستند و مغزشان را مکیدند. در همین حین که تو بـا شـگفتی به آنها می نگریستی - . در این جا در منبع افزون بر این آمـده است: تو در شـگفت بودی که چگونه این گاو ها که لاغرند بر آن گاو های فربه چیره شدند. سپس با این که آن ها را خورده بودند در آنان اثری از چاقی و افزایش پدیدار نشد. -

ناگهان هفت خوشه سبز و هفت خوشه سیاه - . در منبع، سیاه و خشک آمده است. -

را دیـدی که در یک رویشـگاه روییده بودند و ریشه هایشان در خاک و آب بود. تو می گفتی: این چطور ممکن است - . در منبع آمده است: تو با خود می گفتی: این چیست؟ این خوشه ها. سخنِ آمده در منبع، به پایان رسید. -

که این خوشه هـا، سبز و پربار و این خوشه های دیگر، سـیاه و خشک بوده و در یک رویشـگاه روییـده باشـند و ریشه شان در آب باشد؟ در همین حین بادی وزید و بار های - . در چند نسـخه این طور آمده و در نسخه دیگری نیز، کاه ها آمده است. اما درستش همان طور که در منبع آمده، برگ هاست. -

خوشه های سـیاه و خشکیده را روی خوشه های سبز و پر بار پاشید و در آنها آتش افروخت. از این رو سیاه و دگرگون شدند. این، آخرین چیزی بود که در خواب دیدی - . عرائس: ۷۹ و ۸۰ - .

**[ترجمه]

«۷۷»

ص، قصـص الأنبیاء علیهم السـلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنِ ابْنِ الْمُتَوَکِّلِ عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ

عَلَاءٍ عَنْ مُحَمَّدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَخْبِرْنِی عَنْ یَعْقُوبَ علیه السلام کَمْ عَاشَ مَعَ یُوسُفَ بِمِصْرَ بَعْدَ مَا جَمَعَ اللَّهُ لِیَعْقُوبَ شَمْلَهُ وَ أَرَاهُ تَأْوِیلَ رُؤْیَا یُوسُفَ الصَّادِقَهِ قَالَ عَاشَ حَوْلَیْنِ قُلْتُ فَمَنْ کَانَ الْحُجَّهَ (۷)فِی الْأَرْضِ یَعْقُوبُ أَمْ یُوسُفُ قَالَ کَانَ یَعْقُوبُ الْحُجَّهَ وَ کَانَ الْمُلْکُ لِیُوسُفَ فَلَمَّا مَاتَ یَعْقُوبُ علیه السلام حَمَلَهُ یُوسُفُ فِی تَابُوتٍ إِلَی أَرْضِ الشَّام فَدَفَنَهُ فِی بَیْتِ الْمَقْدِسِ فَکَانَ یُوسُفُ بَعْدَ یَعْقُوبَ الْحُجَّهَ قُلْتُ فَکَانَ یُوسُفُ رَسُولًا نَبِیّاً قَالَ نَعَمْ أَ مَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَی وَ لَقَدْ جاءَکُمْ یُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَیِّناتِ (۸).

شی، تفسیر العیاشی عن محمد بن مسلم مثله (۹)

ص: ۲۹۵

۱- أی مصصن عظمهن و استخرجن منه مخهن.

۲- هنا فی المصدر زیاده و هی هکذا: و تعجب کیف غلبهن و هن مهازیل ثمّ لم یظهر فیهن سمن و لا زیاده بعد أکلهن اه.

۳- فی المصدر: سود یابسات.

۴- فی المصدر: فبینا انت تقول فی نفسک: ما هذا؟ هؤلاء اه.

۵- هکذا فی نسخ؛ و فی نسخه: الارفات، و الصحیح کما فی المصدر: الاوراق.

۶- العرائس: ۷۹- ۸۰. م.

۷- فی نسخه: فمن کان الحجه للّه.

۸- قصص الأنبیاء مخطوط. م.

۹- تفسیر العیّاشیّ مخطوط. م.

**[ترجمه]قصص الانبياء: محمد می گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: به من بگویید که یعقوب علیه السلام پس از این که خداوند او را با یوسف علیه السلام گرد هم آورد و تأویل راستین خواب یوسف علیه السلام را به او نشان داد چند سال با یوسف علیه السلام در مصر زندگی کرد؟ حضرت پاسخ داد: دو سال زندگی کرد. پرسیدم: حجت - . در نسخه دیگری، حجت خدا آمده است. -

در زمین که بود؟ یعقوب یا یوسف علیهما السلام؟ حضرت پاسخ داد: یعقوب علیه السلام، حجت و یوسف علیه السلام، پادشاه بود. چون یعقوب علیه السلام درگذشت یوسف علیه السلام او را درون یک تابوت به سرزمین شام برد و در بیت المقدس دفن کرد. یوسف علیه السلام پس از یعقوب علیه السلام حجت شد. پرسیدم: بنابراین یوسف علیه السلام هم رسول و هم نبی بود؟ حضرت پاسخ داد: آری. آیا نشنیدی که خداوند متعال فرمود: {و به یقین یوسف پیش از این دلایل آشکار برای شما آورد.} - . نسخه خطی قصص الانبیاء -

تفسیر العیاشی: در این تفسیر نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . نسخه خطی تفسیر عیاشی - .

ص: ۲۹۵

**[ترجمه]

بیان

لعل موضع الاستشهاد قوله تعالی قُلْتُمْ لَنْ یَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا

**[ترجمه]شاید موضع استشهاد، آیه {گفتید: خدا بعد از او هرگز فرستاده ای را برنخواهد انگیخت.} باشد.

**[ترجمه]

«۷۸»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا صَارَ یُوسُفُ إِلَی مَا صَارَ إِلَیْهِ تَعَرَّضَتْ لَهُ امْرَأَهُ الْعَزِیزِ فَقَالَ لَهَا مَنْ أَنْتِ فَقَالَتْ أَنَا تِیکُمْ (۱)فَقَالَ لَهَا انْصَرِفِی فَإِنِّی سَأُغْنِیکِ قَالَ فَبَعَثَ إِلَیْهَا بِمِائَهِ أَلْفِ دِرْهَمٍ (۲).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: محمد بن اورمه از یکی از اصحاب ما نقل کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: چون یوسف علیه السلام به آن جایگاه رسید زن عزیز مصر با او روبرو شد. یوسف علیه السلام از او پرسید: تو کیستی؟ او پاسخ داد: من همان هستم - . در تمام نسخه ها این طور آمده است. - . یوسف علیه السلام به او فرمود: بازگرد که من تو را بی نیاز می سازم. حضرت فرمود: یوسف علیه السلام صد هزار درهم به سوی او فرستاد - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۷۹»

ص، قصص الأنبياء علیهم السلام بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ یُوسُفَ لَمَّا تَزَوَّجَ امْرَأَهَ الْعَزِیزِ وَجَدَهَا عَذْرَاءَ فَقَالَ لَهَا مَا حَمَلَكِ عَلَی الَّذِی صَنَعْتِ قَالَتْ ثَلَاثُ خِصَالٍ الشَّبَابُ وَ الْمَالُ وَ أَنِّی كُنْتُ لَا زَوْجَ لِی یَعْنِی كَانَ الْمَلِكُ عِنِّیناً (۳).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: زراره: امام صادق علیه السلام فرمود: چون یوسف علیه السلام با زن عزیز مصر ازدواج کرد او را دوشیزه یافت. یوسف علیه السلام پرسید: چه چیز باعث شد تا آن کار را بکنی؟ او پاسخ داد: سه چیز: جوانی، ثروت و این که شوهر نداشتم. — یعنی شوهرم عنین بود- - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۸۰»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ یَزِیدَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا یَرْفَعُهُ قَالَتْ إِنَّ امْرَأَهَ الْعَزِیزِ احْتَاجَتْ فَقِیلَ لَهَا لَوْ تَعَرَّضْتِ لِیُوسُفَ علیه السلام فَقَعَدْتِ عَلَی الطَّرِیقِ فَلَمَّا مَرَّ بِهَا قَالَتْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی جَعَلَ الْعَبِیدَ بِطَاعَتِهِمْ لِرَبِّهِمْ مُلُوكاً وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی جَعَلَ بِمَعْصِیَتِهِ الْمُلُوكَ عَبِیداً قَالَ مَنْ أَنْتِ قَالَتْ أَنَا زَلِیخَا فَتَزَوَّجَهَا (۴).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: حضرت فرمود: زن عزیز مصر فقیر شد. برخی به او گفتند: ای کاش به سراغ یوسف علیه السلام می رفتی و بر سر راهش می نشستی. چون یوسف علیه السلام از کنار او گذشت او گفت: ستایش خدایی راست که بندگان را به دلیل فرمانبرداری شان پادشاه و پادشاهان را به دلیل نافرمانی شان بنده قرار داد. یوسف علیه السلام پرسید: تو کیستی؟ او پاسخ داد: من زلیخا هستم. بدین سان یوسف علیه السلام با او ازدواج کرد - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۸۱»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا دَخَلَ یُوسُفُ علیه السلام عَلَی الْمَلِكِ یَعْنِی نُمْرُودَ قَالَ كَیْفَ أَنْتَ یَا إِبْرَاهِیمُ قَالَ إِنِّی لَسْتُ بِإِبْرَاهِیمَ أَنَا یُوسُفُ بْنُ یَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ قَالَ وَ هُوَ صَاحِبُ إِبْرَاهِیمَ الَّذِی حَاجَّ إِبْراهِیمَ فِی رَبِّهِ (۵)قَالَ وَ كَانَ أَرْبَعَمِائَهِ سَنَهٍ شَابّاً (۶).

١- هكذا فى النسخ.

٢- مخطوط. م.

٣- مخطوط. م.

۴- مخطوط. م.

۵- قد عرفت سابقا أن نمرود إبراهيم هو الريان بن الوليد، و أمّا نمرود يوسف فقد نص البغداديّ فى المحبر انه سنان بن الاشل بن علوان بن العبيد بن عريج بن عمليق بن يلمع بن عامر بن اسليحات ابن لوذ بن سام بن نوح. و اللّه أعلم.

۶- مخطوط. م.

**[ترجمه]قصص الانبیاء: ابو بصیر: امام صادق علیه السلام فرمود: چون یوسف علیه السلام بر پادشاه – یعنی نمرود – وارد شد پادشاه از او پرسید: ای ابراهیم، حالت چطور است؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: من ابراهیم نیستم. من یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم هستم. حضرت فرمود: او همان پادشاه زمان ابراهیم علیه السلام بود که ابراهیم با او درباره پروردگارش به محاجه پرداخت - . پیشتر دانستی که نمرودِ ابراهیم همان ریان بن ولید است. اما بغدادی در محبر درباره نمرودِ یوسف علیه السلام می گوید که او سنان بن اشل بن علوان بن عبید بن عریج بن عمیلق بن یلمع بن عامر بن اسلیحات بن لوذ بن سام بن نوح است و خدا می داند. - . او چهارصد سال جوان ماند.

ص: ۲۹۶

**[ترجمه]

«۸۲»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ ابْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ عَنْ أَبِي خَالِدٍ (۱)عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: دَخَلَ يُوسُفُ علیه السلام السِّجْنَ وَ هُوَ ابْنُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً وَ مَكَثَ فِيهِ ثَمَانِيَ عَشْرَةَ سَنَةً (۲)وَ بَقِيَ بَعْدَ خُرُوجِهِ ثَمَانِينَ سَنَةً فَذَلِكَ مِائَةٌ وَ عَشْرُ سِنِينَ (۳).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: ابو خالد: امام صادق علیه السلام فرمود: یوسف علیه السلام در سن دوازده سالگی به زندان افتاد و هجده سال در آن ماند. پس از آزاد شدن نیز هشتاد سال زیست که جمعاً صد و ده سال می شود - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۸۳»

کا، الکافی سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ الشَّامِيِّ مَوْلَى أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام عَنْهُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَعْجَبَ إِلَى النَّاسِ مَنْ يَأْكُلُ الْجَشِبَ وَ يَلْبَسُ الْخَشِنَ وَ يَتَخَشَّعُ فَقَالَ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ يُوسُفَ علیه السلام نَبِيٌّ وَ ابْنُ نَبِيٍّ كَانَ يَلْبَسُ أَقْبِيَةَ الدِّيبَاجِ مَزْرُورَةً بِالذَّهَبِ وَ يَجْلِسُ فِي مَجَالِسِ آلِ فِرْعَوْنَ يَحْكُمُ فَلَمْ يَحْتَجِ النَّاسُ إِلَى لِبَاسِهِ وَ إِنَّمَا احْتَاجُوا إِلَى قِسْطِهِ (۴).

**[ترجمه]الکافی: عباس بن هلال شامی بنده امام موسی کاظم علیه السلام روایت می کند: به حضرت عرض کردم: جانم به فدایتان باد، چقدر برای من عجیبند مردمی که غذای خشن و غلیظ می خورند، لباس زبر و خشن می پوشند و فروتنی می ورزند! حضرت فرمود: آیا نمی دانی که یوسف علیه السلام پیامبر و پیامبر زاده بود؟ او قبا های دیبا و زرکش می پوشید و در مجالس آل فرعون می نشست و حکم می کرد. اما مردم، نیازی به لباس او نداشتند، بلکه به عدالت او نیازمند بودند - . فروع الکافی ۲: ۲۰۶ . این، پاره ای از آن حدیث است. - .

**[ترجمه]

«۸۴»

ص، قصص الأنبياء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى ابْنِ أُورَمَةَ عَنْ يَزِيدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ يَحْيَى الْأَزْرَقِ عَنْ رَجُلٍ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: كَانَ رَجُلٌ مِنْ بَقِيَّةِ قَوْمِ عَادٍ قَدْ أَدْرَكَ فِرْعَوْنَ يُوسُفَ وَ كَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ قَدْ وَلِعُوا بِالْعَادِيِّ يَرْمُونَهُ بِالْحِجَارَةِ وَ إِنَّهُ أَتَى فِرْعَوْنَ يُوسُفَ فَقَالَ أَجِرْنِي عَنِ النَّاسِ وَ أُحَدِّثُكَ بِأَعَاجِيبَ رَأَيْتُهَا وَ لَا أُحَدِّثُكَ إِلَّا بِالْحَقِّ فَأَجَارَهُ فِرْعَوْنُ يُوسُفَ وَ مَنَعَهُ وَ جَالَسَهُ وَ حَدَّثَهُ فَوَقَعَ مِنْهُ كُلَّ مَوْقِعٍ وَ رَأَى مِنْهُ أَمْراً جَمِيلًا قَالَ وَ كَانَ فِرْعَوْنُ لَمْ يَتَعَلَّقْ عَلَى يُوسُفَ بِكَذِبِهِ وَ لَا عَلَى الْعَادِيِّ فَقَالَ فِرْعَوْنُ لِيُوسُفَ هَلْ تَعْلَمُ أَحَداً خَيْراً مِنْكَ قَالَ نَعَمْ أَبِي يَعْقُوبُ قَالَ فَلَمَّا قَدِمَ يَعْقُوبُ علیه السلام عَلَى فِرْعَوْنَ حَيَّاهُ بِتَحِيَّةِ الْمُلُوكِ فَأَكْرَمَهُ وَ قَرَّبَهُ وَ زَادَهُ إِكْرَاماً لِيُوسُفَ فَقَالَ فِرْعَوْنُ لِيَعْقُوبَ علیه السلام يَا شَيْخُ كَمْ أَتَى عَلَيْكَ قَالَ مِائَةٌ وَ عِشْرُونَ سَنَةً قَالَ الْعَادِيُّ كَذَبَ فَسَكَتَ يَعْقُوبُ وَ شَقَّ ذَلِكَ عَلَى فِرْعَوْنَ حِينَ كَذَّبَهُ فَقَالَ فِرْعَوْنُ لِيَعْقُوبَ كَمْ أَتَى عَلَيْكَ قَالَ مِائَةٌ وَ عِشْرُونَ سَنَةً قَالَ الْعَادِيُّ كَذَبَ فَقَالَ يَعْقُوبُ علیه السلام اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ كَذَبَ فَاطْرَحْ

ص: ۲۹۷

۱- روی الطبرسیّ من کتاب النبوّه بإسناده إلی ابی خالد مثله. منه رحمه اللّه.

۲- فی نسخه: ثمانیه عشر سنه.

۳- مخطوط. م.

۴- فروع الکافی ۲: ۲۰۶. و هذا بعض الحدیث. م.

لِحْيَتَهُ عَلَى صَدْرِهِ فَسَقَطَتْ لِحْيَتُهُ عَلَى صَدْرِهِ فَهَالَ ذَلِكَ فِرْعَوْنَ وَ قَالَ لِيَعْقُوبَ عَمَدْتَ إِلَى رَجُلٍ أَجَرْتُهُ فَدَعَوْتَ إِلَيْهِ أَحِبُّ أَنْ تَدْعُوَ إِلَهَكَ بِرَدِّهِ فَدَعَا لَهُ فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ فَقَالَ الْعَادِيُّ إِنِّي رَأَيْتُ هَذَا مَعَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ فِي زَمَنِ كَذَا وَ كَذَا قَالَ يَعْقُوبُ لَيْسَ أَنَا الَّذِي رَأَيْتَهُ إِنَّمَا رَأَيْتَ إِسْحَاقَ فَقَالَ لَهُ فَمَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ علیه السلام فَقَالَ الْعَادِيُّ صَدَقْتَ ذَلِكَ الَّذِي رَأَيْتُهُ فَقَالَ صَدَقَ وَ صَدَقْتُ (۱).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: یحیی ازرق از مردی: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی از بازماندگان قوم عاد، زمان فرعونِ یوسف را درک کرده بود. مردم آن زمان شیفته آن بودند که آن مرد منسوب به قوم عاد را با سنگ بزنند. آن مرد نزد فرعون یوسف آمد و گفت: مرا از دست این مردم پناه ده و من برایت از شگفتی هایی سخن می گویم که به چشم خود دیده ام و تنها حقیقت را برایت بازگو می کنم. فرعون یوسف او را پناه داد و حفظ کرد. فرعون با او همنشین می شد و او برای فرعون حکایت می کرد. هر جا که فرعون با او می نشست امری نیک از او می دید. حضرت می فرماید: فرعون از یوسف علیه السلام و از آن مرد که از قوم عاد بود دروغی نشنیده بود. فرعون از یوسف علیه السلام پرسید: آیا کسی بهتر از من را می شناسی؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: آری. پدرم یعقوب. حضرت فرمود: چون یعقوب علیه السلام بر فرعون وارد شد فرعون به خاطر یوسف علیه السلام به او مانند شاهان سلام گفت و او را گرامی داشت و بیش از دیگران احترام کرد. فرعون از یعقوب علیه السلام پرسید: ای پیرمرد، چند سال سن داری؟ یعقوب علیه السلام پاسخ داد: صد و بیست سال. آن مرد از قوم عاد گفت: دروغ می گوید. یعقوب علیه السلام خاموش ماند و این تکذیب از سوی آن مرد از قوم عاد بر فرعون گران آمد. فرعون از یعقوب علیه السلام پرسید: چند سال سن داری؟ یعقوب علیه السلام پاسخ داد: صد و بیست سال. آن مرد از قوم عاد گفت: دروغ می گوید. یعقوب علیه السلام عرض کرد: خدایا، اگر او دروغ می گوید ریشش را روی سینه اش بینداز.

از این رو ریشش روی سینه اش افتاد. فرعون از دیدن این صحنه به وحشت افتاد و به یعقوب علیه السلام گفت: آهنگ مردی را کردی که من به او پناه داده ام و تو او را نفرین کردی. دوست دارم که از خدایت بخواهی تا ریشش را بازگرداند. از این رو یعقوب علیه السلام دعا کرد و خداوند ریشش را به او برگرداند. آن مرد از قوم عاد گفت: من این مرد را با ابراهیم خلیل الرحمن در فلان زمان دیده ام. یعقوب علیه السلام فرمود: من آن کسی نیستم که تو دیده ای همانا تو اسحاق را دیده ای. آن مرد از قوم عاد پرسید: تو کیستی؟ یعقوب علیه السلام پاسخ داد: من یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الرحمن هستم. آن مرد از قوم عاد گفت: راست می گویی. او همان کسی بود که دیده ام. فرعون گفت: او راست گفته و تو نیز راست گفته ای - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۸۵»

ک، إکمال الدین أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ التَّمِيمِيِّ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام عَنِ النَّبِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ: عَاشَ يَعْقُوبُ مِائَةً وَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ عَاشَ يُوسُفُ مِائَةً وَ عِشْرِينَ سَنَةً (۲).

**[ترجمه]کمال الـدین: امام صادق علیه السـلام از پدران گرامی اش علیهم السـلام: پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: یعقوب علیه السلام صد و بیست سال و یوسف علیه السلام نیز صد و بیست سال زیست - . کمال الدین: ۲۸۹ - .

**[ترجمه]

«۸۶»

یج، الخرائج و الجرائح رَوَى سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سُئِلَ أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ وَ السَّائِلُ رَجُلٌ مِنْ قُمَّ وَ أَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ علیه السلام مَا سَرَقَ يُوسُفُ إِنَّمَا كَانَ لِيَعْقُوبَ مِنْطَقَةٌ وَرِثَهَا مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ كَانَتْ تِلْكَ الْمِنْطَقَةُ لَا يَسْرِقُهَا أَحَدٌ إِلَّا اسْتُعْبِدَ فَكَانَ إِذَا سَرَقَهَا إِنْسَانٌ نَزَلَ جَبْرَائِيلُ فَأَخْبَرَهُ بِذَلِكَ فَأَخَذَ مِنْهُ وَ أُخِذَ عَبْداً وَ إِنَّ الْمِنْطَقَةَ كَانَتْ عِنْدَ سَارَةَ بِنْتِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ وَ كَانَتْ سُمِّيَتْ أُمَّ إِسْحَاقَ وَ إِنَّ سَارَةَ أَحَبَّتْ يُوسُفَ وَ أَرَادَتْ أَنْ تَتَّخِذَهُ وَلَداً لَهَا وَ إِنَّهَا أَخَذَتِ الْمِنْطَقَةَ فَرَبَطَتْهَا عَلَى وَسْطِهِ ثُمَّ سَدَلَتْ عَلَيْهِ سِرْبَالَهُ وَ قَالَتْ لِيَعْقُوبَ إِنَّ الْمِنْطَقَةَ سُرِقَتْ فَأَتَاهُ جَبْرَائِيلُ فَقَالَ يَا يَعْقُوبُ إِنَّ الْمِنْطَقَةَ مَعَ يُوسُفَ وَ لَمْ يُخْبِرْهُ بِخَبَرِ مَا صَنَعَتْ سَارَةُ لِمَا أَرَادَ اللَّهُ فَقَامَ يَعْقُوبُ إِلَى يُوسُفَ فَفَتَّشَهُ وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ غُلَامٌ يَافِعٌ (۳)وَ اسْتَخْرَجَ الْمِنْطَقَةَ فَقَالَتْ سَارَةُ بِنْتُ إِسْحَاقَ مَتَى سَرَقَهَا (۴)يُوسُفُ فَأَنَا أَحَقُّ بِهِ فَقَالَ لَهَا يَعْقُوبُ فَإِنَّهُ عَبْدُكِ عَلَى أَنْ لَا تَبِيعِيهِ وَ لَا تَهَبِيهِ قَالَتْ فَأَنَا أَقْبَلُهُ عَلَى أَنْ لَا تَأْخُذَهُ مِنِّي وَ أَنَا أُعْتِقُهُ

ص: ۲۹۸

۱- مخطوط. م.

۲- کمال الدین: ۲۸۹. م.

۳- أی ترعرع و ناهز البلوغ.

۴- هکذا فی النسخ و الظاهر أنّه مصحف: منی سرقها.

السَّاعَهَ فَأَعْطَاهَا فَأَعْتَقَتْهُ فَلِذَلِکَ قَالَ إِخْوَهُ یُوسُفَ إِنْ یَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ قَالَ أَبُو هَاشِمٍ فَجَعَلْتُ أَجِیلُ هَذَا فِی نَفْسِی أُفَکِّرُ وَ أَتَعَجَّبُ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَعَ قُرْبِ یَعْقُوبَ مِنْ یُوسُفَ وَ حُزْنِ یَعْقُوبَ عَلَیْهِ حَتَّی ابْیَضَّتْ عَیْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ وَ هُوَ کَظِیمٌ وَ الْمَسَافَهُ قَرِیبَهٌ فَأَقْبَلَ عَلَیَّ أَبُو مُحَمَّدٍ فَقَالَ یَا أَبَا هَاشِمٍ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِمَّا جَرَی فِی نَفْسِکَ مِنْ ذَلِکَ فَإِنَّ اللَّهَ لَوْ شَاءَ أَنْ یَرْفَعَ السَّنَامَ الْأَعْلَی (۱)بَیْنَ یَعْقُوبَ وَ یُوسُفَ حَتَّی کَانَا یَتَرَاءَانِ فَعَلَ وَ لَکِنْ لَهُ أَجَلٌ هُوَ بَالِغُهُ وَ مَعْلُومٌ یَنْتَهِی إِلَیْهِ مَا کَانَ مِنْ ذَلِکَ فَالْخِیَارُ مِنَ اللَّهِ لِأَوْلِیَائِهِ (۲).

**[ترجمه]الخرائج: داود بن قاسم جعفری می گوید: در حضور من مردی از اهالی قم از حضرت ابو محمد علیه السلام درباره تفسیر آیه {گفتند: اگر او دزدی کرده پیش از این [نیز] برادرش دزدی کرده است.} پرسید و حضرت پاسخ داد: یوسف علیه السلام دزدی نکرد، بلکه یعقوب علیه السلام کمربندی داشت که آن را از ابراهیم علیه السلام به ارث برده بود. هر کس آن کمربند را می دزدید به بندگی گرفته می شد. وقتی کسی آن را می دزدید جبرئیل نازل می شد و یعقوب علیه السلام را از هویت آن دزد آگاه می کرد. بدین سان کمربند از او گرفته و خود او به بندگی گرفته می شد. آن کمربند نزد ساره دختر اسحاق بن ابراهیم بود و ام اسحاق نام داشت. ساره یوسف علیه السلام را دوست می داشت و می خواست او را به فرزندی بگیرد. او کمربند را گرفت و به کمر یوسف علیه السلام بست. سپس پیراهنش را روی آن انداخت و به یعقوب علیه السلام گفت: کمربند، دزدیده شده است. جبرئیل نزد یعقوب علیه السلام آمد و فرمود: ای یعقوب، کمربند همراه یوسف علیه السلام است. جبرئیل به دلیل مشیّت الهی یعقوب علیه السلام را از کار ساره آگاه نساخت. یعقوب علیه السلام برخاست و به سوی یوسف علیه السلام رفت و او را مورد بازرسی قرار داد. یوسف علیه السلام در آن زمان جوانک بالغی بود. یعقوب علیه السلام کمربند را بیرون آورد. ساره دختر اسحاق گفت: یوسف کِی آن را دزدیده است؟ - . در تمامی نسخه ها این طور آمده است و به نظر می رسد که نادرست و درستش این طور است: یوسف، آن را از من دزدیده است. -

بنابراین من شایسته تر از دیگران به یوسف هستم. یعقوب علیه السلام به ساره گفت: او به شرطی بنده توست که او را نفروشی یا نبخشی. ساره گفت: من به شرطی او را می پذیرم که او را از من نگیری و من او را هم اکنون آزاد می کنم.

ص: ۲۹۸

یعقوب علیه السلام یوسف علیه السلام را به ساره داد و او یوسف علیه السلام را آزاد کرد. از این رو برادران یوسف گفتند: {اگر او دزدی کرده پیش از این [نیز] برادرش دزدی کرده است.} ابو هاشم می گوید: من این مطلب را در ذهنم می چرخاندم و به آن می اندیشیدم و از این امر در شگفت بودم که چگونه یعقوب علیه السلام با این که نزدیک یوسف علیه السلام بود و میانشان فاصله اندکی بود برایش غمگین شد تا این که در حالی که خشم خود را فرو می برد چشمانش از غم و اندوه نابینا شد. ابو محمد علیه السلام به من رو کرد و فرمود: ای ابو هاشم، به خدا پناه می بریم از آنچه در درون تو جریان دارد. اگر خدا می خواست که تپه را میان یعقوب و یوسف علیهما السلام بر اندازد تا این که یکدیگر را ببینند چنین می کرد، اما خداوند در چنین مواردی زمان و مهلت مشخصی تعیین می کند که باید زمانش برسد؛ چرا که گزینش خداوند به اولیائش تعلق می گیرد - .خرائج و جرائح: ۱۵۶ و ۱۵۷. در این کتاب، مطلبی آمده که افزون بر اصل چاپ شده ای است که نزد ماست. - .

**[ترجمه]

«۸۷»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی یَعْفُورٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ کُلُّ الطَّعام کانَ حِلًّا لِبَنِی إِسْرائِیلَ إِلَّا ما حَرَّمَ إِسْرائِیلُ عَلی نَفْسِهِ قَالَ إِنَّ إِسْرَائِیلَ کَانَ إِذَا أَکَلَ لُحُومَ الْإِبِلِ هَیَّجَ عَلَیْهِ وَجَعَ الْخَاصِرَهِ فَحَرَّمَ عَلَی نَفْسِهِ لَحْمَ الْإِبِلِ وَ ذَلِکَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاهُ فَلَمَّا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاهُ (۳)لَمْ یُحَرِّمْهُ وَ لَمْ یَأْکُلْهُ(۴).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: ابن ابی یعفور می گوید: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه {همه خوراکی ها بر فرزندان اسرائیل حلال بود جز آنچه پیش از نزول تورات اسرائیل [=یعقوب] بر خویشتن حرام ساخته بود.} را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: هر گاه اسرائیل علیه السلام گوشت شتر می خورد تهیگاهش درد می گرفت. از این رو گوشت شتر را بر خود حرام کرد. این کار او پیش از نازل شدن تورات بود. چون تورات نازل شد - . در این حدیث غرابت آشکاری وجود دارد؛ زیرا ظاهراً ضمیر (هُ) در (حَرَّمَهُ) به اسرائیل علیه السلام برمی گردد که سال ها پیش از موسی علیه السلام و نازل شدن تورات می زیست. از این رو مصنف آن را در ج ۹ ص ۱۹۶ و ۱۹۷ تأویل برد و برای آن توجیهی آورد. بنابراین به آن جا رجوع کنید. - او گوشت شتر را حرام نکرد و از آن نمی خورد - . نسخه خطی. در حاشیه کتاب چاپ شده آمده است: می گویم: شرح این حدیث در باب آنچه موسی علیه السلام با آن با پروردگارش مناجات کرد خواهد آمد. مصنف (ره) - .

**[ترجمه]

«۸۸»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ زَیْدٍ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ فِی قَوْلِ اللَّهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ (۵)قَالَ کَانَ ابْنَ سَبْعِ سِنِینَ (۶).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: زید شحام: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه {قطعاً آنان را از این کارشان در حالی که نمی دانند با خبر خواهی کرد.} - . طبرسی (ره) می گوید: حسن در تفسیر آیه {و به او وحی کردیم که} می گوید: خداوند در حالی که یوسف علیه السلام در چاه بود به او پیامبری و مژده رهایی و پادشاهی داد. {قطعا آنان را از این کارشان در حالی که نمی دانند با خبر خواهی کرد.} یعنی پس از گذشت این زمان آنان را از کار زشتشان با خبر خواهی کرد. مقصود، آن چیزی است که خداوند در پایان سوره حکایت می کند: {آیا دانستید با یوسف چه کردید.} {در حالی که نمی دانند} یعنی در حالی که نمی دانند تو یوسف هستی. برخی نیز می گویند: یعنی در حالی که نمی دانند که خداوند به او وحی کرده است. مصنف (ره) - فرمود: یوسف علیه السلام در این هنگام هفت ساله بود - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۸۹»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا أُوتِیَ بِقَمِیصِ

ص: ۲۹۹

۱- السنام: کل مرتفع علی الأرض.

۲- الخرائج و الجرائح: ۱۵۶- ۱۵۷. فی الکتاب زیاده علی الأصل المطبوع الموجود عندنا. م.

۳- فی الخبر غرابه ظاهره اذ الظاهر رجوع ضمیر «حرمه» الی إسرائیل و هو علیه السلام کان قبل موسی علیه السلام و نزول التوراه بکثیر، و لذا أوله المصنّف و ذکر له توجیها تقدم فی ج ۹ ص ۱۹۶ و ۱۹۷ راجعه.

۴- مخطوط. و فی هامش المطبوع: أقول سیأتی شرح هذا الخبر فی باب ما ناجی به موسی علیه السلام ربّه. منه طاب ثراه.

۵- قال الطبرسیّ رحمه اللّه: «وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِ» قال الحسن: أعطاه اللّه النبوّه و هو فی الجب و البشاره بالنجاه و الملک، «لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا» أی لتخبرنهم بقبیح فعلهم بعد هذا الوقت، یرید ما ذکره سبحانه فی آخر السوره من قوله: «هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِیُوسُفَ». «وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ» أنک یوسف و قیل: یرید: و هم لا یشعرون بأنّه أوحی إلیه. منه رحمه اللّه.

۶- مخطوط. م.

يُوسُفَ إِلَى يَعْقُوبَ قَالَ اللَّهُمَّ لَقَدْ كَانَ ذِئْباً رَفِيقاً حِينَ لَمْ يَشُقَّ الْقَمِيصَ قَالَ وَ كَانَ بِهِ نَضْحٌ مِنْ دَمٍ (١).

**[ترجمه]تفسير العياشي: ابو جميله از شخصى: امام صادق عليه السلام فرمود: چون پيراهن يوسف عليه السلام را براى يعقوب عليه السلام آوردند

ص: ٢٩٩

عرض كرد: خدايا، چه گرگ مهربانى بوده كه پيراهن را پاره نكرده است. حضرت فرمود: روى آن پيراهن مقدارى خون پاشيده بودند - . نسخه خطى - .

**[ترجمه]

«٩٠»

شى، تفسير العياشى عَنِ الْحَسَنِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِى قَوْلِهِ وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَةٍ قَالَ كَانَتْ عِشْرِينَ دِرْهَماً (٢).

**[ترجمه]تفسير العياشى: حسن از شخصى: امام صادق عليه السلام در تفسير آيه {و او را به بهاى ناچيزى چند درهم فروختند.} فرمود: تعداد آن درهم ها بيست درهم بود - . نسخه خطى - .

**[ترجمه]

«٩١»

شى، تفسير العياشى عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام مِثْلَهُ وَ زَادَ فِيهِ الْبَخْسُ النَّقْصُ وَ هِىَ قِيمَةُ كَلْبِ الصَّيْدِ إِذَا قُتِلَ كَانَتْ دِيَتُهُ عِشْرِينَ دِرْهَماً (٣).

**[ترجمه]تفسير العياشى: از امام رضا عليه السلام مانند همين روايت شده و در آن عبارت البخس يعنى ناچيز اضافه شده است و آن ديه ى سگ شكارى است هنگامى كه كشته شود كه بيست درهم است. - . نسخه خطى -

**[ترجمه]

«٩٢»

شى، تفسير العياشى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام قَالَ: قَدْ كَانَ يُوسُفُ بَيْنَ أَبَوَيْهِ مُكَرَّماً ثُمَّ صَارَ عَبْداً حَتَّى بِيعَ بِأَخَسِّ وَ أَوْكَسِ (۴)الثَّمَنِ ثُمَّ لَمْ يَمْنَعِ اللَّهُ أَنْ بَلَغَ بِهِ حَتَّى صَارَ مَلِكاً (۵).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: یوسف علیه السلام در نزد پدر و مادرش گرامی داشته می شد. سپس بنده گردید تا این که به کمترین و نازلترین قیمت فروخته شد. سپس خداوند مانعی ندید که او را به پادشاهی برساند - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۹۳»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ ابْنِ حُصَیْنٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَهٍ قَالَ كَانَتِ الدَّرَاهِمُ ثَمَانِیَهَ دِرْهَماً (۶).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: ابن حصین: امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه {و او را به بهای ناچیزی چند درهم فروختند.} فرمود: تعداد آن درهم ها هشت درهم بود - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۹۴»

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: كَانَتِ الدَّرَاهِمُ عِشْرِینَ دِرْهَماً وَ هِیَ قِیمَهُ كَلْبِ الصَّیْدِ إِذَا قُتِلَ وَ الْبَخْسُ النَّقْصُ (۷).

**[ترجمه]امام رضا علیه السلام فرمود: تعداد آن درهم ها بیست درهم بود که برابر با دیه سگ شکاری است که به قتل رسیده باشد. بَخس به معنای کم و اندك است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۹۵»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا قَالَتْ كَمَا أَنْتَ (۸)قَالَ وَ لِمَ قَالَتْ حَتَّی أُغَطِّیَ وَجْهَ الصَّنَمِ لَا یَرَانَا فَذَكَرَ اللَّهَ عِنْدَ ذَلِكَ وَ قَدْ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ یَرَاهُ فَفَرَّ مِنْهَا (۹).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: چون زلیخا و یوسف علیه السلام قصد یکدیگر کردند زلیخا گفت: در همین حال از آمادگی که هستی بمان. یوسف علیه السلام پرسید: چرا؟ زلیخا پاسخ داد: تا روی بت را بپوشانم و او ما را نبیند. در این هنگام یوسف علیه السلام یاد خداوند افتاد و دانست که خداوند، او را می بیند؛ از این رو از دست او گریخت - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

شی، تفسیر العیاشی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ إِنَّ یُوسُفَ لَمَّا حَلَّ سَرَاوِیلَهُ رَأَی مِثَالَ یَعْقُوبَ عَاضّاً عَلَی إِصْبَعِهِ (۱۰)وَ هُوَ یَقُولُ لَهُ یُوسُفُ قَالَ فَهَرَبَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَکِنِّی وَ اللَّهِ مَا رَأَیْتُ عَوْرَهَ أَبِی قَطُّ وَ لَا رَأَی أَبِی عَوْرَهَ جَدِّی قَطُّ

ص: ۳۰۰

۱- مخطوط.

۲- مخطوط.

۳- مخطوط.

۴- الاوکس: الانقص.

۵- مخطوط.

۶- مخطوط.

۷- مخطوط.

۸- أی کن علی ما أنت علیه من الحال و التهیؤ.

۹- مخطوط.

۱۰- محمول علی التقیه بدلاله الخبر الآتی، و الا ففی الروایه ما یخالف عقائد الإمامیّه.

وَ لَا رَأَى جَدِّي عَوْرَةَ أَبِيهِ قَطُّ قَالَ وَ هُوَ عَاضٌّ عَلَى إِصْبَعِهِ فَوَثَبَ فَخَرَجَ الْمَاءُ مِنْ إِبْهَامِ رِجْلِهِ (۱).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: محمد بن قیس: امام صادق علیه السلام فرمود: چون یوسف علیه السلام لباسش را درآورد کسی شبیه یعقوب علیه السلام را دید که انگشت بر دهان می گزد - . این حدیث به دلیل حدیث بعدی حمل بر تقیه می شود و گرنه در آن مطلبی وجود دارد که مخالف با عقاید امامیه است. - و به او می گوید: یوسف! حضرت فرمود: از این رو یوسف علیه السلام گریخت. سپس حضرت فرمود: اما به خداوند سوگند، من عورت پدرم را هرگز ندیده ام و پدرم نیز هرگز عورت جدم را

ص: ۳۰۰

و جدم نیز هرگز عورت پدرش را ندیده است. حضرت فرمود: چون یوسف علیه السلام او را دید که انگشت بر دهان می گزد گریخت و آب از شست پایش بیرون آمد - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۹۷»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: أَيَّ شَيْ ءٍ يَقُولُ النَّاسُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَوْ لا أَنْ رَأى بُرْهانَ رَبِّهِ قُلْتُ يَقُولُونَ رَأَى يَعْقُوبَ عَاضّاً عَلَى إِصْبَعِهِ فَقَالَ لَا لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ فَقُلْتُ فَأَيَّ شَيْ ءٍ رَأَى قَالَ لَمَّا هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا قَامَتْ إِلَى صَنَمٍ مَعَهَا فِي الْبَيْتِ فَأَلْقَتْ عَلَيْهِ ثَوْباً فَقَالَ لَهَا يُوسُفُ مَا صَنَعْتِ قَالَتْ طَرَحْتُ عَلَيْهِ ثَوْباً أَسْتَحِي أَنْ يَرَانَا قَالَ فَقَالَ يُوسُفُ فَأَنْتِ تَسْتَحِينَ مِنْ صَنَمِكِ وَ هُوَ لَا يَسْمَعُ وَ لَا يُبْصِرُ وَ لَا أَسْتَحِي أَنَا مِنْ رَبِّي (۲).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: یکی از اصحاب ما می گوید: امام باقر علیه السلام پرسید: مردم درباره آیه {اگر برهان پروردگارش را ندیده بود.} چه می گویند؟ پاسخ دادم: می گویند: یعنی او یعقوب علیه السلام را دید که انگشت بر دهان می گزید. حضرت فرمود: خیر. این طور که می گویند نیست. پرسیدم: پس یوسف علیه السلام چه دید؟ فرمود: چون قصد یکدیگر کردند زلیخا برخاست و به سمت بتی رفت که با او در خانه بود و پوششی را روی آن انداخت. یوسف علیه السلام از او پرسید: چه کردی؟ او پاسخ داد: پوششی را روی آن انداختم؛ زیرا از این که ما را ببیند شرم دارم. حضرت فرمود: یوسف علیه السلام فرمود: تو از بت که نه می شنود و نه می بیند شرم داری، آن وقت من از پروردگارم شرم نکنم؟ - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۹۸»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ يُوسُفَ خَطَبَ امْرَأَةً جَمِيلَةً كَانَتْ فِي زَمَانِهِ فَرَدَّتْ عَلَيْهِ أَنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ إِيَّايَ يَطْلُبُ قَالَ فَطَلَبَهَا إِلَى أَبِيهَا فَقَالَ لَهُ أَبُوهَا إِنَّ الْأَمْرَ أَمْرُهَا قَالَ فَطَلَبَهَا إِلَى رَبِّهِ وَ بَكَى فَأَوْحَى

اللَّهُ إِلَيْهِ أَنِّی قَدْ زَوَّجْتُکَهَا ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَیْهَا أَنِّی أُرِیدُ أَنْ أَزُورَکُمْ فَأَرْسَلَتْ إِلَیْهِ أَنْ تَعَالَ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَیْهَا أَضَاءَ الْبَیْتُ لِنُورِهِ فَقَالَتْ مَا هَذَا إِلَّا مَلَکٌ کَرِیمٌ فَاسْتَسْقَی فَقَامَتْ إِلَی الطَّاسِ لِتَسْقِیَهُ فَجَعَلَتْ تَتَنَاوَلُ الطَّاسَ مِنْ یَدِهِ فَتَنَاوَلَهُ فَاهَا (۳)فَجَعَلَ یَقُولُ لَهَا انْتَظِرِی وَ لَا تَعْجَلِی قَالَ فَتَزَوَّجَهَا (۴).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: محمد بن مروان از مردی: امام صادق علیه السلام فرمود: یوسف علیه السلام زنی را خواستگاری کرد که در زمان او از زیباترین زنان بود. آن زن به او این طور پاسخ داد که بنده پادشاه خواستار من است؟! حضرت فرمود: از این رو یوسف علیه السلام او را از پدرش خواستگاری کرد. پدرش به یوسف علیه السلام گفت: هر چه دخترم بگوید همان است. حضرت فرمود: از این رو یوسف علیه السلام او را از پروردگار خواست و گریست. خداوند به او وحی فرمود که من او را به ازدواج تو درآورده ام. سپس یوسف علیه السلام پیکی را نزد آن زن فرستاد و گفت: می خواهم به دیدار شما بیایم. آن زن نیز در پاسخ او پیکی را فرستاد و گفت: بیا. چون یوسف علیه السلام بر او وارد شد خانه از نور او روشن گردید. آن زن گفت: این تنها می تواند فرشته ای بزرگوار باشد. یوسف علیه السلام آب خواست. آن زن آهنگ ظرفی کرد تا او را سیراب کند. آن زن، ظرف را از دست یوسف علیه السلام می گرفت و به دهانش می داد - . در تمامی نسخه ها این طور آمده است. - . یوسف علیه السلام به او می فرمود: منتظر باش و عجله نکن. حضرت فرمود: یوسف علیه السلام با او ازدواج کرد - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۹۹»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: جَاءَ جَبْرَئِیلُ إِلَی یُوسُفَ فِی السِّجْنِ قَالَ قُلْ فِی دُبُرِ کُلِّ صَلَاةٍ فَرِیضَةٍ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِی فَرَجاً وَ مَخْرَجاً وَ ارْزُقْنِی مِنْ حَیْثُ أَحْتَسِبُ وَ مِنْ حَیْثُ لَا أَحْتَسِبُ (۵).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: ابن سنان: امام صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل در زندان بر یوسف علیه السلام نازل شد و فرمود: در تعقیب هر نماز واجب بگو: خدایا، برای من گشایش و راه برون رفتی قرار ده و مرا حساب شده و بی حساب روزی بخش - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۰۰»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ طِرْبَالٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا أَمَرَ الْمَلِکُ فَحُبِسَ یُوسُفُ فِی السِّجْنِ أَلْهَمَهُ اللَّهُ عِلْمَ تَأْوِیلِ الرُّؤْیَا فَکَانَ یُعَبِّرُ لِأَهْلِ السِّجْنِ رُؤْیَاهُمْ وَ إِنَّ فَتَیَیْنِ أُدْخِلَا مَعَهُ السِّجْنَ یَوْمَ حَبْسِهِ فَلَمَّا بَاتَا أَصْبَحَا فَقَالا لَهُ إِنَّا رَأَیْنَا رُؤْیَا فَعَبِّرْهَا لَنَا فَقَالَ وَ مَا رَأَیْتُمَا فَقَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّی أَرانِی أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِی خُبْزاً تَأْکُلُ الطَّیْرُ مِنْهُ وَ قَالَ الْآخَرُ رَأَیْتُ

١- مخطوط. م.

٢- مخطوط. م.

٣- كذا فى النسخ.

۴- مخطوط. م.

۵- مخطوط. م.

أَنِّی أَسْقِی الْمَلِکَ خَمْراً فَفَسَّرَ لَهُمَا رُؤْیَاهُمَا عَلَی مَا فِی الْکِتَابِ ثُمَّ قَالَ لِلَّذِی ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ قَالَ وَ لَمْ یَفْزَعْ یُوسُفُ فِی حَالِهِ إِلَی اللَّهِ فَیَدْعُوَهُ فَلِذَلِکَ قَالَ اللَّهُ فَأَنْسَاهُ الشَّیْطَانُ ذِکْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنِینَ قَالَ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَی یُوسُفَ فِی سَاعَتِهِ تِلْکَ یَا یُوسُفُ مَنْ أَرَاکَ الرُّؤْیَا الَّتِی رَأَیْتَهَا قَالَ أَنْتَ یَا رَبِّی قَالَ فَمَنْ حَبَّبَکَ إِلَی أَبِیکَ قَالَ أَنْتَ یَا رَبِّی قَالَ فَمَنْ وَجَّهَ السَّیَّارَهَ إِلَیْکَ قَالَ أَنْتَ یَا رَبِّی قَالَ فَمَنْ عَلَّمَکَ الدُّعَاءَ الَّذِی دَعَوْتَ بِهِ حَتَّی جَعَلَ لَکَ مِنَ الْجُبِّ فَرَجاً قَالَ أَنْتَ یَا رَبِّی قَالَ فَمَنْ جَعَلَ لَکَ مِنْ کَیْدِ الْمَرْأَهِ مَخْرَجاً قَالَ أَنْتَ یَا رَبِّی قَالَ فَمَنْ أَنْطَقَ لِسَانَ الصَّبِیِّ بِعُذْرِکَ قَالَ أَنْتَ یَا رَبِّی قَالَ فَمَنْ صَرَفَ عَنْکَ کَیْدَ امْرَأَهِ الْعَزِیزِ وَ النِّسْوَهِ قَالَ أَنْتَ یَا رَبِّی قَالَ فَمَنْ أَلْهَمَکَ تَأْوِیلَ الرُّؤْیَا قَالَ أَنْتَ یَا رَبِّی قَالَ فَکَیْفَ اسْتَغَثْتَ بِغَیْرِی وَ لَمْ تَسْتَغِثْ بِی وَ تَسْأَلْنِی أَنْ أُخْرِجَکَ مِنَ السِّجْنِ وَ اسْتَغَثْتَ وَ أَمَّلْتَ عَبْداً مِنْ عِبَادِی لِیَذْکُرَکَ إِلَی مَخْلُوقٍ مِنْ خَلْقِی فِی قَبْضَتِی وَ لَمْ تَفْزَعْ إِلَیَّ الْبَثْ فِی السِّجْنِ بِذَنْبِکَ بِضْعَ سِنِینَ بِإِرْسَالِکَ عَبْداً إِلَی عَبْدٍ قَالَ ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ قَالَ ابْنُ أَبِی حَمْزَهَ فَمَکَثَ فِی السِّجْنِ عِشْرِینَ سَنَهً.

سَمَاعَهُ (۱)

عَنْ قَوْلِ اللَّهِ اذْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ قَالَ هُوَ الْعَزِیزُ (۲).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: طربال: امام صادق علیه السلام فرمود: چون پادشاه دستور زندانی کردن یوسف علیه السلام را داد و او را به زندان انداخت، خداوند، دانش تعبیر خواب را به او الهام کرد و او خواب دیگر زندانیان را برایشان تعبیر می کرد. دو جوان نیز در همان روزی که او به زندان افتاد به همراه او به زندان افتادند و صبح که از خواب بیدار شدند به او گفتند: ما خوابی دیده ایم. آن را برایمان تعبیر کن. یوسف علیه السلام پرسید: چه خواب دیدید؟ یکی از آنان {گفت: من خود را [به خواب] دیدم که بر روی سرم نان می برم و پرندگان از آن می خورند.} دیگری گفت:

ص: ۳۰۱

من به پادشاه شراب می نوشاندم. یوسف علیه السلام، خواب آنان را همان طور که در قرآن آمده است تعبیر کرد. سپس به آن کس از آن دو که گمان می کرد نجات می یابد گفت: مرا نزد آقایت یاد کن. حضرت فرمود: یوسف علیه السلام در این حال خود به خداوند التماس نکرد و او را نخواند؛ از این رو خداوند فرمود: {و[لی] شیطان یادآوری به آقایش را از یاد او برد. در نتیجه چند سالی در زندان ماند.} حضرت فرمود: خداوند به یوسف علیه السلام در همان لحظه وحی فرمود: ای یوسف، چه کسی آن خوابی که دیدی را بر تو نمایاند؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: تو ای پروردگار من. خداوند پرسید: چه کسی تو را نزد پدرت عزیز و دوستداشتنی گرداند؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: تو ای پروردگار من. خداوند پرسید: چه کسی آن کاروانیان را به سوی تو هدایت کرد؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: تو ای پروردگار من. خداوند پرسید: چه کسی آن دعا را به تو آموخت و تو با آن دعا کردی تا این که باعث رهایی تو از آن چاه شد؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: تو ای پروردگار من. خداوند پرسید: چه کسی راه نجاتی برای تو از مکر آن زن قرار داد؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: تو ای پروردگار من. خداوند پرسید: چه کسی زبان آن کودک را به عذر آوردن برای تو گشود؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: تو ای پروردگار من. خداوند پرسید: چه کسی حیله زن عزیز مصر و دیگر زنان را از تو برگرداند؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: تو ای پروردگار من. خداوند پرسید: چه کسی تعبیر خواب را به تو الهام کرد؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: تو ای پروردگار من.

خداونـد فرمود: بنابراین چگونه از دیگری طلب یاری کردی و از من کمک نخواستی تا تو را از زنـدان برهانم؟ چگونه از بنده ای از بندگانم کمک خواستی و به او امید بستی تا تو را نزد مخلوقی از مخلوقاتم که همگی در چنگ من هستند یاد کند و به من التماس نکردی؟ به دلیل این گناهت که بنـده ای را به سوی بنده ای دیگر فرستادی چند سال در زندان بمان. ابن بی عمیر به نقل از ابن ابی حمزه می گوید: از این رو یوسف علیه السلام بیست سال در زندان ماند.

سماعه در تفسیر آیه {مرا نزد آقای خود به یاد آور.} می گوید: مقصود، عزیز مصر است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۰۱»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قالَ الْآخَرُ إِنِّی أَرانِی أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِی خُبْزاً قَالَ أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِی جَفْنَهً فِیهَا خُبْزٌ تَأْکُلُ الطَّیْرُ مِنْهُ (۳).

**[ترجمه]تفسیر العیاشـی: ابن ابی یعفور: امام صادق علیه السـلام در تفسـیر آیه {دیگری گفت: من خود را [به خواب] دیدم که بر روی سـرم نان می برم و پرندگان از آن می خورند.} فرمود: یعنی من بر روی سر خود کاسه بزرگی دارم که در آن نان وجود دارد و پرندگان از آن می خورند - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۰۲»

شی، تفسـیر العیاشـی عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ شُعَیْبٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ اللَّهُ لِیُوسُفَ أَ لَسْتُ الَّذِی حَبَّبْتُکَ إِلَی أَبِیکَ وَ فَضَّلْتُکَ عَلَی النَّاسِ بِالْحُسْنِ أَ وَ لَسْتُ الَّذِی سُقْتُ إِلَیْکَ السَّیَّارَهَ وَ أَنْقَذْتُکَ وَ أَخْرَجْتُکَ مِنَ الْجُبِّ أَ وَ لَسْتُ الَّذِی صَرَفْتُ عَنْکَ کَیْدَ النِّسْوَهِ فَمَا حَمَلَکَ عَلَی أَنْ تَرْفَعَ رَغْبَتَکَ وَ تَدْعُوَ مَخْلُوقاً دُونِی فَالْبَثْ لِمَا قُلْتَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنِینَ (۴).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: یعقوب بن شعیب: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به یوسف علیه السلام فرمود: آیا من همان کسـی نیسـتم که تو را نزد پـدرت عزیز گرداند و تو را به وسـیله زیبایی بر مردم برتری داد؟ آیا من همان کسـی نیسـتم که آن کـاروان را به سـوی تـو آورد، تـو را نجـات داد و از آن چـاه بیرون کشـید؟ آیـا همـان کسـی نیسـتم که حیله زنـان را از تو بر گرداندم؟ بنابراین چه چیزی باعث شد تا از من روی برگردانی و مخلوقی که در مرتبه پستی نسبت به من قرار دارد را بخوانی؟ بنابراین به دلیل این سخنت چند سالی در زندان بمان - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۰۳»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا قَالَ لِلْفَتَى اذْكُرْنِی عِنْدَ رَبِّكَ أَتَاهُ جَبْرَئِيلُ فَضَرَبَهُ بِرِجْلِهِ حَتَّى كُشِطَ لَهُ عَنِ الْأَرْضِ السَّابِعَهِ فَقَالَ لَهُ يَا يُوسُفُ انْظُرْ مَا ذَا تَرَى قَالَ أَرَى حَجَراً صَغِيراً فَفَلَقَ الْحَجَرَ فَقَالَ مَا ذَا تَرَى قَالَ أَرَى دُودَةً

۱- هكذا فی النسخ، و الظاهر أن الصحيح: قال سماعه فی قول اللّه.

۲- مخطوط. م.

۳- مخطوط. م.

۴- مخطوط. م.

صَغِيرَةً قَالَ فَمَنْ رَازِقُهَا قَالَ اللَّهُ قَالَ فَإِنَّ رَبَّكَ يَقُولُ لَمْ أَنْسَ هَذِهِ الدُّودَةَ فِي ذَلِكَ الْحَجَرِ فِي قَعْرِ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ أَ ظَنَنْتَ أَنِّي أَنْسَاكَ حَتَّى تَقُولَ لِلْفَتَى اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ لَتَلْبَثَنَّ فِي السِّجْنِ بِمَقَالَتِكَ هَذِهِ بِضْعَ سِنِينَ قَالَ فَبَكَى يُوسُفُ عِنْدَ ذَلِكَ حَتَّى بَكَى لِبُكَائِهِ الْحِيطَانُ قَالَ فَتَأَذَّى بِهِ أَهْلُ السِّجْنِ فَصَالَحَهُمْ عَلَى أَنْ يَبْكِيَ يَوْماً وَ يَسْكُتَ يَوْماً وَ كَانَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي يَسْكُتُ أَسْوَأَ حَالًا (۱).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: حضرت فرمود: چون یوسف علیه السلام به آن جوان فرمود: {مرا نزد آقای خود به یاد آور.} جبرئیل نزد یوسف علیه السلام آمد و او را با پایش زد تا این که برای او پرده از زمین هفتم برداشته شد. جبرئیل علیه السلام به او فرمود: ای یوسف، نگاه کن چه می بینی؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: سنگی کوچک می بینم. جبرئیل آن سنگ را شکاند و از یوسف علیه السلام پرسید: چه می بینی؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: کرم کوچکی را می بینم.

ص: ۳۰۲

جبرئیل پرسید: روزی دهنده او کیست؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: خداست. جبرئیل فرمود: پروردگارت فرمود: من این کرم درون آن سنگ که در زمین هفتم است را فراموش نمی کنم. آیا گمان می کنی که تو را فراموش می کنم تا این که به آن جوان بگویی: {مرا نزد آقای خود به یاد آور.} به دلیل این سخنت باید چند سال در زندان بمانی. حضرت فرمود: یوسف علیه السلام در این هنگام گریست تا این که دیوار ها به دلیل گریه او به گریه آمدند. حضرت فرمود: زندانیان دیگر از گریه یوسف علیه السلام رنجیدند و با او توافق کردند که یک روز گریه کند و روز دیگر خاموش بماند. او در روزی که خاموش می ماند حالش بدتر بود - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۰۴»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَا بَكَى أَحَدٌ بُكَاءَ ثَلَاثَةٍ آدَمَ وَ يُوسُفَ وَ دَاوُدَ فَقُلْتُ مَا بَلَغَ مِنْ بُكَائِهِمْ قَالَ أَمَّا آدَمُ فَبَكَى حِينَ أُخْرِجَ مِنَ الْجَنَّةِ وَ كَانَ رَأْسُهُ فِي بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ السَّمَاءِ فَبَكَى حَتَّى تَأَذَّى بِهِ أَهْلُ السَّمَاءِ فَشَكَوْا ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ فَحَطَّ مِنْ قَامَتِهِ وَ أَمَّا دَاوُدُ فَإِنَّهُ بَكَى حَتَّى هَاجَ الْعُشْبُ مِنْ دُمُوعِهِ وَ إِنْ كَانَ لَيَزْفِرُ الزَّفْرَةَ فَيُحْرِقُ مَا نَبَتَ مِنْ دُمُوعِهِ (۲)وَ أَمَّا يُوسُفُ فَإِنَّهُ كَانَ يَبْكِي عَلَى أَبِيهِ يَعْقُوبَ وَ هُوَ فِي السِّجْنِ فَتَأَذَّى بِهِ أَهْلُ السِّجْنِ فَصَالَحَهُمْ عَلَى أَنْ يَبْكِيَ يَوْماً وَ يَسْكُتَ يَوْماً (۳).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که حضرت فرمود: هیچ کس به اندازه ی سه تن گریه نکرد و آن سه تن عبارتند از: آدم، یوسف و داود علیهم السلام. پرسیدم: آنان چه اندازه گریستند؟ حضرت پاسخ داد: وقتی آدم علیه السلام از بهشت اخراج شد گریست. سر او در یکی از درهای آسمان بود. او آن قدر گریست که ساکنان آسمان از گریه او رنجیدند و نزد خداوند شکایت بردند؛ از این رو خداوند از طول قامت او کاست. داود علیه السلام آن قدر گریست که از گریه او علف ها رویید. او هر بار آهی می کشید و آهش، گیاهان را می سوزاند که از اشک های او روییده

بودنـد. یوسف علیه السـلام در زنـدان برای پدرش می گریست؛ از این رو ساکنان زندان رنجیدند و با او توافق کردند که یک روز گریه کند و روز دیگر خاموش بماند - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۰۵»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ رَفَعَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: فِی قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنِینَ قَالَ سَبْعَ سِنِینَ (۴).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه {در نتیجه چند سالی در زندان ماند.} فرمود: مقصود، هفت سال است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۰۶»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْهُمَا قَالا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَوْ کُنْتُ بِمَنْزِلَهِ یُوسُفَ حِینَ أَرْسَلَ إِلَیْهِ الْمَلِکُ یَسْأَلُهُ عَنْ رُؤْیَاهُ مَا حَدَّثْتُهُ حَتَّی أَشْتَرِطَ عَلَیْهِ أَنْ یُخْرِجَنِی مِنَ السِّجْنِ وَ عَجِبْتُ لِصَبْرِهِ عَنْ شَأْنِ امْرَأَهِ الْمَلِکِ حَتَّی أَظْهَرَ اللَّهُ عُذْرَهُ (۵).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر آن هنگام که پادشاه به سوی یوسف علیه السلام پیکی را فرستاد و از او درباره تعبیر خوابش می پرسید به جای یوسف علیه السلام می بودم تنها به شرط آزادی از زندان، با او سخن می گفتم. من همچنین از صبر او بر کار زن پادشاه تا زمانی که خداوند عذر او را آشکار ساخت در شگفتم - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۰۷»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقْرَأُ سَبْعِ سَنَابِلَ خُضْرٍ (۶).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: ابن ابی یعفور: امام صادق علیه السلام آیه را این طور قرائت می فرمود: {سَبعَ سَنابِلَ خُضرٍ.} - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

شی، تفسير العياشی عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ سَبَقَ يُوسُفَ الْغَلَاءُ الَّذِی أَصَابَ النَّاسَ وَ لَمْ يَتَمَنَّ الْغَلَاءَ لِأَحَدٍ قَطُّ قَالَ فَأَتَاهُ التُّجَّارُ فَقَالُوا بِعْنَا فَقَالَ اشْتَرُوا فَقَالُوا نَأْخُذُ كَذَا بِكَذَا قَالَ خُذُوا وَ أَمَرَ فَكَالُوهُمْ فَحَمَلُوا وَ مَضَوْا حَتَّى دَخَلُوا الْمَدِينَه فلقاهم (فَلَقِيَهُمْ) قَوْمٌ تُجَّارٌ فَقَالُوا لَهُمْ كَيْفَ أَخَذْتُمْ قَالُوا كَذَا بِكَذَا وَ أَضْعَفُوا الثَّمَنَ

۱- مخطوط. م.

۲- الحديث لا يخلو عن غرابه.

۳- مخطوط. م.

۴- مخطوط. م.

۵- مخطوط. م.

۶- مخطوط. م.

قَالَ وَ قَدِمُوا أُولَئِكَ عَلَى يُوسُفَ فَقَالُوا بِعْنَا فَقَالَ اشْتَرُوا كَيْفَ تَأْخُذُونَ قَالُوا بِعْنَا كَمَا بِعْتَ كَذَا بِكَذَا فَقَالَ مَا هُوَ كَمَا يَقُولُونَ وَ لَكِنْ خُذُوا فَأَخَذُوا ثُمَّ مَضَوْا حَتَّى دَخَلُوا الْمَدِينَةَ فلقاهم (فَلَقِيَهُمْ) آخَرُونَ فَقَالُوا كَيْفَ أَخَذْتُمْ فَقَالُوا كَذَا بِكَذَا وَ أَضْعَفُوا الثَّمَنَ قَالَ فَعَظَّمَ النَّاسُ ذَلِكَ الْغَلَاءَ وَ قَالُوا اذْهَبُوا بِنَا حَتَّى نَشْتَرِيَ قَالَ فَذَهَبُوا إِلَى يُوسُفَ فَقَالُوا بِعْنَا فَقَالَ اشْتَرُوا فَقَالُوا بِعْنَا كَمَا بِعْتَ فَقَالَ وَ كَيْفَ بِعْتُ قَالُوا كَذَا بِكَذَا فَقَالَ مَا هُوَ كَذَلِكَ وَ لَكِنْ خُذُوا قَالَ فَأَخَذُوا وَ رَجَعُوا إِلَى الْمَدِينَةِ فَأَخْبَرُوا النَّاسَ فَقَالُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ تَعَالَوْا حَتَّى نَكْذِبَ فِي الرُّخْصِ كَمَا كَذَبْنَا فِي الْغَلَاءِ قَالَ فَذَهَبُوا إِلَى يُوسُفَ فَقَالُوا لَهُ بِعْنَا فَقَالَ اشْتَرُوا فَقَالُوا بِعْنَا كَمَا بِعْتَ قَالَ وَ كَيْفَ بِعْتُ قَالُوا كَذَا بِكَذَا بِالْحَطِّ مِنَ السِّعْرِ الْأَوَّلِ فَقَالَ مَا هُوَ هَكَذَا وَ لَكِنْ خُذُوا قَالَ فَأَخَذُوا وَ ذَهَبُوا إِلَى الْمَدِينَةِ فلقاهم (فَلَقِيَهُمُ) النَّاسُ فَسَأَلُوهُمْ بِكَم اشْتَرَيْتُمْ فَقَالُوا كَذَا بِكَذَا بِنِصْفِ الْحَطِّ الْأَوَّلِ فَقَالَ الْآخَرُونَ اذْهَبُوا بِنَا حَتَّى نَشْتَرِيَ فَذَهَبُوا إِلَى يُوسُفَ فَقَالُوا بِعْنَا فَقَالَ اشْتَرُوا فَقَالُوا بِعْنَا كَمَا بِعْتَ فَقَالَ وَ كَيْفَ بِعْتُ قَالُوا بِكَذَا وَ كَذَا بِالْحَطِّ مِنَ النِّصْفِ فَقَالَ مَا هُوَ كَمَا يَقُولُونَ وَ لَكِنْ خُذُوا فَلَمْ يَزَالُوا يَتَكَاذَبُونَ حَتَّى رَجَعَ السِّعْرُ (۱)إِلَى الْأَمْرِ الْأَوَّلِ كَمَا أَرَادَ اللَّهُ (۲).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: حفص بن غیاث: امام صادق علیه السلام فرمود: یوسف علیه السلام بر گرانی ای که مردم بدان دچار شدند پیشی گرفت و گرانی را هرگز برای هیچ کس نخواست. حضرت فرمود: بازرگانان نزد او آمدند و گفتند: فروختیم. یوسف علیه السلام فرمود: بخرید. آنان گفتند: ما فلان مقدار را به فلان قیمت می خریم. یوسف علیه السلام فرمود: بخرید و دستور داد تا برایشان پیمانه کنند. آنان آن مقدار را برداشتند و رفتند تا این که وارد شهر شدند. گروهی از بازرگانان به آنان برخوردند و پرسیدند: چگونه خریدید؟ آنان پاسخ دادند: فلان مقدار را به فلان قیمت خریدیم و

قیمت را چند برابر کردند. حضرت فرمود: آنان بر یوسف علیه السلام وارد شدند و گفتند: فروختیم. یوسف علیه السلام فرمود: بخرید. چگونه می خرید؟ گفتند: بفروش همچنان که فروختی فلان مقدار را به فلان مقدار. یوسف علیه السلام فرمود: آن طور که می گویند نیست. اما بخرید. آنان خریدند. سپس رفتند تا این که وارد شهر شدند. گروه دیگری به آنان برخوردند و پرسیدند: چگونه خریدید؟ آنان پاسخ دادند: فلان مقدار به فلان قیمت، و قیمت را چند برابر کردند. حضرت فرمود: مردم، آن قیمت را زیاد دانستند و گفتند: بایید برویم و بخریم. حضرت فرمود: آنان به سوی یوسف علیه السلام رفتند و گفتند: فروختیم. یوسف علیه السلام فرمود: بخرید. آنان گفتند: به ما بفروش همان طور که فروختی. یوسف علیه السلام پرسید: چگونه فروختم؟ آنان پاسخ دادند: فلان مقدار به فلان قیمت. یوسف علیه السلام پرسید: آن طور که می گویید نیست، اما بخرید. حضرت فرمود: آنان خریدند و به شهر بازگشتند. آنان مردم را با خبر کردند و با خودشان گفتند که بیایید تا قیمت را به دروغ ارزان کنیم، همان طور که به دروغ گران کردیم. حضرت فرمود: آنان نزد یوسف علیه السلام رفتند و گفتند: فروختیم. یوسف علیه السلام فرمود: بخرید. آنان گفتند: همان طور که فروختی بفروش. یوسف علیه السلام پرسید: من چگونه فروختم؟ آنان پاسخ دادند: فلان مقدار به فلان قیمت، و از قیمت اول کاستند. یوسف علیه السلام فرمود: این طور که می گویید نیست، اما بخرید. حضرت فرمود: آنان خریدند و به شهر رفتند. مردم به آنان برخوردند و از آنان پرسیدند: به چه قیمتی خریدید؟ آنان پاسخ دادند: فلان مقدار به فلان قیمت، به نصف قیمت اول. دیگران گفتند: بیایید برویم تا بخریم. آنان نزد یوسف علیه السلام آمدند و گفتند: فروختیم. یوسف علیه السلام فرمود: بخرید. آنان گفتند: همان طور که فروختی بفروش. یوسف علیه السلام پرسید: من چگونه فروختم؟ آنان پاسخ دادند: فلان مقدار به فلان قیمت، و از آن نصف نیز کاستند. یوسف علیه السلام فرمود:

آن طور که می گویند نیست، اما بخرید. آنان پیوسته به یکدیگر دروغ می گفتند تا آن که قیمت همان طور که خداوند خواست به همان حالت اول بازگشت - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۰۹»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الصَّیْرَفِیِّ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَامٌ فِیهِ یُغَاثُ النَّاسُ وَ فِیهِ یُعْصَرُونَ بِضَمِّ الْیَاءِ یُمْطَرُونَ ثُمَّ قَالَ أَ مَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ وَ أَنْزَلْنا مِنَ الْمُعْصِراتِ ماءً ثَجَّاجاً (۳).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: مردی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آیه ذیل را این طور قرائت کرد: {عامٌ فیه یُغاثُ الناسُ وَ فیهِ یُعصَرُونَ} به ضم یاء یُعصَرُونَ یعنی (یمطرون) یعنی بر آنان باران می بارد. سپس حضرت فرمود: آیا نشنیدی که خداوند فرمود: {و از ابرهای متراکم آبی ریزان فرود آوردیم.} - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۱۱۰»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْمَرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَامٌ فِیهِ یُغَاثُ النَّاسُ وَ فِیهِ یُعْصَرُونَ مَضْمُومَةٌ ثُمَّ قَالَ (۴)وَ أَنْزَلْنا مِنَ الْمُعْصِراتِ ماءً ثَجَّاجاً (۵).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: پدر علی بن معمر: امام صادق علیه السلام آیه ذیل را این طور قرائت کرد: {عامٌ فیهِ یُغاثُ الناسُ وَ فیهِ یُعصَرُونَ} به ضم یاء یُعصَرُونَ و سپس فرمود - . یعنی سپس به این آیه استشهاد فرمود. - :

{و از ابرهای متراکم آبی ریزان فرود آوردیم.} - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۱۱۱»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ارْجِعْ إِلی رَبِّکَ فَسْئَلْهُ ما بالُ النِّسْوَهِ قَالَ یَعْنِی الْعَزِیزَ (۶).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: سماعه می گوید: از حضرت تفسیر آیه {نزد آقای خویش برگرد و از او بپرس که حال آن زنان چگونه است.} را پرسیدم و حضرت فرمود: مقصود از آن، عزیز مصر است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۱۲»

شی، تفسیر العیاشی قَالَ سُلَیْمَانُ قَالَ سُفْیَانُ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا یَجُوزُ أَنْ یُزَکِّیَ

۱- السعر بالکسر: الثمن.

۲- مخطوط.

۳- مخطوط.

۴- أی ثمّ استشهد لذلک بقوله تعالی: «وَ أَنْزَلْنا»* اه.

۵- مخطوط.

۶- مخطوط.

الرَّجُلُ نَفْسَهُ قَالَ نَعَمْ إِذَا اضْطُرَّ إِلَيْهِ أَ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ يُوسُفَ اجْعَلْنِی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِيظٌ عَلِيمٌ (۱)وَ قَوْلَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ أَنَا لَكُمْ ناصِحٌ أَمِينٌ (۲).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: سفیان می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا جایز نیست انسان، خود را امین و درستکار بخواند؟

ص: ۳۰۴

حضرت پاسخ داد: اگر انسان ناچار شود جایز است. آیا نشنیدی که یوسف علیه السلام فرمود: {مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که من نگهبانی دانا هستم.} - . طبرسی (ره) می گوید: مفسران می گویند: چون یوسف علیه السلام فرمود: {مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار.} پادشاه گفت: چه کسی از تو برای این کار شایسته تر است؟ از این رو پادشاه مسئولیت آن را به او واگذار کرد. ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: خداوند، برادرم یوسف علیه السلام را رحمت کند. اگر نمی فرمود: {مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار.} پادشاه او را در همان لحظه مسئول این کار می ساخت، اما او این کار را تا یک سال به تعویق انداخت. ابن عباس می گوید: یوسف علیه السلام یک سال در سرای پادشاه اقامت کرد. پس از گذشت یک سال از آن روزی که خواستار ریاست شد پادشاه او را فراخواند. او نزد پادشاه رفت و پادشاه، شمشیر خود را به کمر او بست و دستور داد تا تختی از زر و آراسته با مروارید و یاقوت برایش قرار دهند و پرده ای زربافت برایش درست کنند. سپس به او دستور داد تا با تاجی بیرون رود که رنگش مانند برف و رویش مانند ماه بود و نظر کننده در آن، چهره خود را می دید. یوسف علیه السلام حرکت کرد تا این که بر تخت نشست. پادشاهان به او نزدیک شدند و او میان مرد عدالت ورزید؛ از این رو مردان و زنان او را دوست می داشتند. مصنف (ره) -

و آن بنده صالح فرمود: «أَنَا لَكُمْ ناصِحٌ أَمِينٌ» - . اعراف / ۶۸ - {برای شما خیر خواهی امینم} - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۱۳»

شی، تفسير العياشي عَنِ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: مَلَكَ يُوسُفُ مِصْرَ وَ بَرَارِيَهَا لَمْ يُجَاوِزْهَا إِلَى غَيْرِهَا (۳).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: ثمالی: امام باقر علیه السلام فرمود: یوسف علیه السلام تنها بر مصر و بیابان های آن حکم راند - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۱۴»

شی، تفسير العياشي عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يُحَدِّثُ قَالَ: لَمَّا فَقَدَ يَعْقُوبُ يُوسُفَ اشْتَدَّ حُزْنُهُ عَلَيْهِ وَ بُكَاؤُهُ

حَتَّى ابْيَضَّتْ عَيْناهُ مِنَ الْحُزْنِ وَ احْتَاجَ حَاجَةً شَدِيدَةً وَ تَغَيَّرَتْ حالُهُ قَالَ وَ كَانَ يَمْتَارُ الْقَمْحَ مِنْ مِصْرَ لِعِيَالِهِ فِي السَّنَهِ مَرَّتَيْنِ لِلشِّتَاءِ وَ الصَّيْفِ وَ إِنَّهُ بَعَثَ عِدَّةً مِنْ وُلْدِهِ بِبِضَاعَهٍ يَسِيرَهٍ إِلَى مِصْرَ مَعَ رِفْقَهٍ خَرَجَتْ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ وَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا وَلَّاهُ الْعَزِيزُ مِصْرَ فَعَرَفَهُمْ يُوسُفُ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ إِخْوَتُهُ لِهَيْبَهِ الْمَلِكِ وَ عِزِّهِ فَقَالَ لَهُمْ هَلُمُّوا بِضَاعَتَكُمْ قَبْلَ الرِّفَاقِ وَ قَالَ لِفِتْيَانِهِ عَجِّلُوا لِهَؤُلَاءِ الْكَيْلَ وَ أَوْفُوهُمْ فَإِذَا فَرَغْتُمْ فَاجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ هَذِهِ فِي رِحَالِهِمْ وَ لَا تُعْلِمُوهُمْ بِذَلِكَ فَفَعَلُوا ثُمَّ قَالَ لَهُمْ يُوسُفُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّهُ كَانَ لَكُمْ أَخَوَانِ لِأَبِيكُمْ فَمَا فَعَلَا قَالُوا أَمَّا الْكَبِيرُ مِنْهُمَا فَإِنَّ الذِّئْبَ أَكَلَهُ وَ أَمَّا الصَّغِيرُ فَخَلَّفْنَاهُ عِنْدَ أَبِيهِ وَ هُوَ بِهِ ضَنِينٌ (۴)وَ عَلَيْهِ شَفِيقٌ قَالَ فَإِنِّي أُحِبُّ أَنْ تَأْتُونِي بِهِ مَعَكُمْ إِذَا جِئْتُمْ لِتَمْتَارُوا فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَ لا تَقْرَبُونِ قالُوا سَنُراوِدُ عَنْهُ أَباهُ وَ إِنَّا لَفاعِلُونَ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلى أَبِيهِمْ ... فَتَحُوا مَتاعَهُمْ فَوَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ فِيهِ قالُوا يا أَبانا ما نَبْغِي هذِهِ

۱- قال الطبرسیّ ره: قال المفسرون: لما قال یوسف: «اجْعَلْنِی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ» قال الملک: و من أحق به منک؟ فولاه ذلک. و روی عن ابن عبّاس عن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله أنه قال: رحم اللّه أخی یوسف لو لم یقل «اجْعَلْنِی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ» لولاه من ساعته، و لکنه أخر ذلک سنه. قال ابن عبّاس: فأقام فی بیت الملک سنه، فلما انصرمت السنه من یوم سأل الاماره دعاه الامیر فتوجه و رداه بسیفه و أمر أن یوضع له سریر من ذهب مکلل بالدر و الیاقوت و یضرب علیه کله من استبرق ثمّ أمره أن یخرج متوجا لونه کالثلج و وجهه کالقمر، یری الناظر فیه وجهه، فانطلق حتّی جلس علی السریر و دانت له الملوک فعدل بین الناس فأحبه الرجال و النساء. منه طاب اللّه ثراه.

۲- مخطوط.

۳- مخطوط.

۴- الضنین: البخیل: أی هو یختص به یحفظه عن غیره.

بِضاعَتُنا قَدْ رُدَّتْ إِلَيْنا وَ كِيلَ لَنا كَيْلٌ قَدْ زادَ حِمْلَ بَعِيرٍ فَأَرْسِلْ مَعَنا أَخانا نَكْتَلْ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ قالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَما أَمِنْتُكُمْ عَلى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَلَمَّا احْتاجُوا إِلَى الْمِيرَهِ (١)بَعْدَ سِتَّهِ أَشْهُرٍ بَعَثَهُمْ يَعْقُوبُ وَ بَعَثَ مَعَهُمْ بِضاعَهً يَسِيرَهً وَ بَعَثَ مَعَهُمُ ابْنَ يَامِيلَ (٢)وَ أَخَذَ عَلَيْهِمْ بِذلِكَ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحاطَ بِكُمْ أَجْمَعِينَ فَانْطَلَقُوا مَعَ الرِّفاقِ حَتَّى دَخَلُوا عَلى يُوسُفَ فَقالَ لَهُمْ مَعَكُمُ ابْنُ يَامِيلَ قالُوا نَعَمْ هُوَ فِي الرَّحْلِ قالَ لَهُمْ فَأْتُونِي بِهِ فَأَتَوْهُ بِهِ وَ هُوَ فِي دارِ الْمَلِكِ فَقالَ أَدْخِلُوهُ وَحْدَهُ فَأَدْخَلُوهُ عَلَيْهِ فَضَمَّهُ يُوسُفُ إِلَيْهِ وَ بَكى وَ قالَ لَهُ أَنَا أَخُوكَ يُوسُفُ فَلا تَبْتَئِسْ بِما تَرانِي أَعْمَلُ وَ اكْتُمْ ما أَخْبَرْتُكَ بِهِ وَ لا تَحْزَنْ وَ لا تَخَفْ ثُمَّ أَخْرَجَهُ إِلَيْهِمْ وَ أَمَرَ فِتْيَتَهُ أَنْ يَأْخُذُوا بِضاعَتَهُمْ وَ يُعَجِّلُوا لَهُمُ الْكَيْلَ فَإِذا فَرَغُوا جَعَلُوا الْمِكْيالَ فِي رَحْلِ ابْنِ يَامِيلَ فَفَعَلُوا بِهِ ذلِكَ وَ ارْتَحَلَ الْقَوْمُ مَعَ الرُّفْقَهِ فَمَضَوْا فَلَحِقَهُمْ يُوسُفُ وَ فِتْيَتُهُ فَنادَوْا فِيهِمْ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ قالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ ما ذا تَفْقِدُونَ قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ ما جِئْنا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَ ما كُنَّا سارِقِينَ قالُوا فَما جَزاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كاذِبِينَ قالُوا جَزاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزاؤُهُ قالَ فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَها مِنْ وِعاءِ أَخِيهِ ... قالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَقالَ لَهُمْ يُوسُفُ ارْتَحِلُوا عَنْ بِلادِنَا قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَباً شَيْخاً كَبِيراً وَ قَدْ أَخَذَ عَلَيْنَا مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ لِنَرُدَّ بِهِ إِلَيْهِ فَخُذْ أَحَدَنا مَكانَهُ إِنَّا نَراكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ إِنْ فَعَلْتَ قالَ مَعاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ فَ قالَ كَبِيرُهُمْ إِنِّي لَسْتُ أَبْرَحُ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَ مَضى إِخْوَهُ يُوسُفَ حَتَّى دَخَلُوا عَلَى يَعْقُوبَ فَقالَ لَهُمْ فَأَيْنَ ابْنُ يَامِيلَ قالُوا ابْنُ يَامِيلَ سَرَقَ مِكْيالَ الْمَلِكِ فَأَخَذَ الْمَلِكُ سَرِقَتَهُ فَحَبَسَ عِنْدَهُ فَاسْأَلْ أَهْلَ الْقَرْيَهِ وَ الْعِيرَ (٣)حَتَّى يُخْبِرُوكَ بِذلِكَ فَاسْتَرْجَعَ وَ اسْتَعْبَرَ وَ اشْتَدَّ حُزْنُهُ حَتَّى تَقَوَّسَ ظَهْرُهُ (۴).

١- المیره: الطعام الذی یدخره الإنسان.

٢- هکذا فی النسخ و فیما یأتی بعد ذلک. و هو مصحف ابن یامین أو بنیامین، و الظاهر کما سیأتی أن نسخه تفسیر المصنّف کانت مصحفه.

٣- العیر: قافله من الحمیر، و اطلقت علی کل قافله.

۴- مخطوط. م.

شی، تفسیر العیاشی أبو حمزه عن أبی بصیر عنه ذکر فیه ابن یامین و لم یذکر ابن یامیل (۱).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: ابو بصیر: امام باقر علیه السلام فرمود: چون یعقوب علیه السلام یوسف علیه السلام را از دست داد غم و اندوهش طاقت فرسا شد. او آن قدر برایش گریست که نابینا شد. بسیار نیازمند گردید و حالش دگرگون شد. حضرت فرمود: او هر سال دو بار یعنی در زمستان و تابستان برای خانواده اش از مصر گندم می آورد. او تعدادی از پسران خود را به همراه سرمایه ای اندک و همراهانی به سوی مصر فرستاد. آنان رفتند و چون بر یوسف علیه السلام که عزیز مصر او را حاکم مصر قرار داده بود وارد شدند او آنان را شناخت، اما آنان به دلیل هیبت و مقام پادشاهی اش او را نشناختند. یوسف علیه السلام به آنان فرمود: سرمایه خود را پیش از همراهانتان بیاورید. همچنین به غلامان خود فرمود: برای اینان گندم را زود پیمانه کنید و پیمانه شان را کامل دهید و پس از پایان کارتان سرمایه شان را در بارشان گذارید و آنان را از این کار آگاه نسازید. آنان چنین کردند. سپس یوسف علیه السلام از برادرانش پرسید: به من خبر رسیده است که شما دو برادر پدری داشتید. آنان چه شدند؟ برادران یوسف پاسخ دادند: بزرگترشان را گرگ خورد. اما کوچک ترشان را نزد پدرمان بر جای گذاشتیم. پدرمان نسبت به او به ما بخل می ورزد و با او دلسوز و مهربان است. یوسف علیه السلام فرمود: این بار که برای تهیه غذا می آیید دوست دارم که او را به همراه خود نزد من بیاورید اگر او را نیاورید پیمانه ای نزد من ندارید و از مقربان نخواهید بود. آنان گفتند: او را با نیرنگ از پدرش خواهیم خواست و محققاً این کار را خواهیم کرد. چون آنان نزد پدرشان بازگشتند کالای خود را گشودند و سرمایه شان را در آن یافتند و گفتند: ای پدر، دیگر چه می خواهیم؟

ص: ۳۰۵

این سرمایه ماست که به ما بازگردانیده شده است. یک بار شتر نیز به پیمانه ما افزوده شده است. پس برادرمان را با ما بفرست تا پیمانه بگیریم و ما نگهبان او خواهیم بود. یعقوب علیه السلام فرمود: آیا همان گونه که شما را پیش از این بر برادرش امین گردانیدم بر او امین سازم؟ چون پس از گذشت شش ماه نیازمند غذا شدند یعقوب علیه السلام آنان را به همراه سرمایه اندکی فرستاد و ابن یامیل - . در تمامی نسخه ها و نیز در آنچه جلوتر می آید این طور آمده و اشتباه است و درستش ابن یامین یا بنیامین است. ظاهراً همان طور که خواهد آمد نسخه تفسیر مصنف اشتباه بوده است. - را نیز با آنان راهی کرد. او از آنان پیمان گرفت که ابن یامیل را به او بازگردانند مگر آن که گرفتار حادثه ای شوند. آنان به همراه یاران خود به راه افتادند تا این که بر یوسف علیه السلام وارد شدند. یوسف علیه السلام پرسید: آیا ابن یامیل با شماست؟ آنان پاسخ دادند: آری، او درون بار است. یوسف علیه السلام فرمود: او را نزد من بیاورید. آنان او را نزد یوسف علیه السلام که در سرای پادشاهی بود، بردند. یوسف علیه السلام فرمود: او را تنها نزد من بفرستید. آنان او را تنها نزد یوسف فرستادند. یوسف علیه السلام او را در آغوش گرفت، گریست و فرمود: من برادر تو یوسف هستم. بنابراین از آن چه مرا در حال انجام آن می بینی غمگین مباش و خبری که به تو دادم را مخفی دار. اندوهگین مباش و مترس. سپس یوسف علیه السلام ابن یامیل را به سوی برادرانش برد و به غلامان خود دستور داد تا سرمایه آنان را بگیرند و گندم را برایشان سریع پیمانه کنند و پس از پایان کارشان پیمانه را در بار ابن یامیل گذارند. آنان چنین کردند و برادران یوسف علیه السلام به همراه یاران خود بار سفر بستند و به راه افتادند، اما یوسف علیه السلام و غلامانش به دنبالشان آمدند و ندا دادند: {ای کاروانیان قطعاً شما دزد هستید. [برادران] در حالی که به آنان روی کردند، گفتند: چه گم کردهاید. گفتند: جام شاه را گم کرده ایم و برای هر کس که آن را بیاورد یک بار شتر

خواهد بود و [متصدی گفت] من ضامن آنم. گفتند به خدا سوگند شما خوب می دانید که ما نیامده ایم در این سرزمین فساد کنیم و ما دزد نبوده ایم. گفتند: پس اگر دروغ بگویید کیفرش چیست. گفتند: کیفرش [همان] کسی است که [جام] در بار او پیدا شود. پس کیفرش خود اوست.} فرمود: {پس [یوسف] به [بازرسی] بارهای آنان پیش از بار برادرش پرداخت. آنگاه آن را از بار برادرش [بنیامین] در آورد.} گفتند: اگر او دزدی کرده پیش از این نیز برادرش دزدی کرده است. یوسف علیه السلام فرمود: از سرزمین ما بروید. آنان گفتند: ای عزیز، او پدری پیر سالخورده دارد که از ما پیمانی از خداوند ستانده است که او را به سوی او بازگردانیم. بنابراین یکی از ما را به جای او بگیر که اگر این کار را بکنی ما تو را از نیکوکاران می دانیم. یوسف علیه السلام فرمود: پناه به خدا که جز آن کس را که کالای خود را نزد وی یافته ایم بازداشت کنیم. بزرگشان گفت: هرگز از این سرزمین نمی روم تا پدرم به من اجازه دهد یا خداوند برایم حکم کند. برادران یوسف رفتند تا این که بر یعقوب علیه السلام وارد شدند. یعقوب علیه السلام از آنان پرسید: ابن یامیل کجاست؟ آنان پاسخ دادند: پیمانه پادشاه را دزدید. پادشاه نیز آنچه دزدیده بود را گرفت و او را نزد خود بازداشت کرد. از اهالی روستا و کاروانیان بپرس تا تو را از این ماجرا آگاه سازند. یعقوب علیه السلام استرجاع گفت و گریست و حزنش فزونی یافت تا این که پشتش خمیده شد - . نسخه خطی - .

ص: ۳۰۶

تفسیر العیاشی: حدیث دیگری نیز در این تفسیر شبیه به حدیث بالا آمده و در آن به جای ابن یامیل، ابن یامین آمده است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۱۵»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا دَخَلَ إِخْوَهُ یُوسُفَ عَلَیْهِ وَ قَدْ جَاءُوا بِأَخِیهِمْ مَعَهُمْ وَضَعَ لَهُمُ الْمَوَائِدَ قَالَ یَمْتَازُ (۲)کُلُّ وَاحِدٍ مِنْکُمْ مَعَ أَخِیهِ لِأُمِّهِ عَلَی الْخِوَانِ فَجَلَسُوا وَ بَقِیَ أَخُوهُ قَائِماً فَقَالَ لَهُ مَا لَکَ لَا تَجْلِسُ مَعَ إِخْوَتِکَ قَالَ لَیْسَ لِی مِنْهُمْ أَخٌ مِنْ أُمِّی قَالَ فَلَکَ أَخٌ مِنْ أُمِّکَ زَعَمَ هَؤُلَاءِ أَنَّ الذِّئْبَ أَکَلَهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَاقْعُدْ وَ کُلْ مَعِی قَالَ فَتَرَکَ إِخْوَتُهُ الْأَکْلَ قَالُوا إِنَّا نُرِیدُ أَمْراً وَ یَأْبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یَرْفَعَ وَلَدَ یَامِینَ (۳)عَلَیْنَا ثُمَّ قَالَ حِینَ فَرَغُوا مِنْ جِهَازِهِمْ أَمَرَ أَنْ یَضَعَ الصَّاعَ فِی رَحْلِ أَخِیهِ فَلَمَّا فَصَلُوا نَادَی مُنَادٍ أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ قَالَ فَرَجَعُوا فَقَالُوا ما ذا تَفْقِدُونَ قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِکِ إِلَی قَوْلِهِ جَزاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِی رَحْلِهِ فَهُوَ جَزاؤُهُ یَعْنُونَ السُّنَّهَ الَّتِی تَجْرِی فِیهِمْ أَنْ یَحْبِسَهُ فَبَدَأَ بِأَوْعِیَتِهِمْ قَبْلَ وِعاءِ أَخِیهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَها مِنْ وِعاءِ أَخِیهِ فَ قالُوا إِنْ یَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ

قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ الْوَشَّاءُ فَسَمِعْتُ الرِّضَا علیه السلام یَقُولُ یَعْنُونَ الْمِنْطَقَهَ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ غَدَائِهِ قَالَ مَا بَلَغَ مِنْ حُزْنِکَ عَلَی أَخِیکَ قَالَ وُلِدَ لِی عَشَرَهُ أَوْلَادٍ فَکُلُّهُمْ شَقَقْتُ لَهُمْ مِنِ اسْمِهِ قَالَ فَقَالَ لَهُ مَا أَرَاکَ حَزِنْتَ عَلَیْهِ حَیْثُ اتَّخَذْتَ النِّسَاءَ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ أَیُّهَا الْعَزِیزُ إِنَّ لِی أَباً شَیْخاً کَبِیراً صَالِحاً فَقَالَ یَا بُنَیَّ تَزَوَّجْ لَعَلَّکَ أَنْ تُصِیبَ وَلَداً یُثْقِلُ الْأَرْضَ بِشَهَادَهِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ (۴)هَذَا مِنْ رِوَایَهِ الرِّضَا علیه السلام (۵).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: ابان احمر: امام صادق علیه السلام فرمود: چون برادران یوسف علیه السلام بر او وارد شدند و برادرشان را با خود آورده بودند یوسف علیه السلام برایشان سفره هایی را پهن کرد و فرمود: باید هر یک از شما با برادر مادری خود بر سر یک سفره غذا بخورد. همگی نشستند و برادرش ایستاده ماند. یوسف علیه السلام از او پرسید: تو را چه شده که با برادرانت نمی نشینی؟ او پاسخ داد: از میان آنان کسی برادر مادری ام نیست. یوسف علیه السلام پرسید: آیا تو برادری مادری داشتی که اینان ادعا کردند او را گرگ خورده است؟ او پاسخ داد: آری. یوسف علیه السلام فرمود: پس بنشین و با من غذا بخور. حضرت فرمود: برادران یوسف دست از غذا کشیدند و گفتند: هر گاه ما بخواهیم کاری بکنیم خداوند ما را باز می دارد و تنها فرزندان یامین - . از این مطلب استنباط می شود که نام مادر آن دو یامین بوده است. پیشتر آمد که نامش راحیل بود. شاید او دو نام داشت و یا همان طور که در حدیث شماره ۱۱۹ و ۱۳۰ می آید یامین، نام خواهر راحیل مادر یوسف بود. -

را بر ما برتری می دهد. سپس حضرت فرمود: هنگامی که کار مجهز کردن آنان به پایان رسید یوسف علیه السلام دستور داد تا پیمانه را در بار برادرش گذارند. چون به راه افتادند منادی ای ندا داد: {ای کاروانیان قطعاً شما دزد هستید.} حضرت فرمود: آنان بازگشتند و گفتند: {چه گم کرده اید. گفتند: جام شاه را گم کرده ایم} تا {کیفرش [همان] کسی است که [جام] در بار او پیدا شود. پس کیفرش خود اوست.} مقصودشان سنتی بود که در میانشان اجرا می شد و دزد را بازداشت می کردند. یوسف علیه السلام پیش از بار برادرش ابتدا بار

برادران دیگرش را جستجو کرد. سپس آن پیمانه را از بار برادرش بیرون آورد. آنان گفتند: اگر او دزدی کرده پیش از این نیز برادرش دزدی کرده است.

امام رضا علیه السلام فرمود: مقصودشان آن کمربند بود. چون ابن یامین غذایش را به پایان رساند یوسف علیه السلام از او پرسید: چقدر برای برادرت اندوهگین شدی؟ او پاسخ داد: من صاحب ده فرزند شدم و نام همه آنان را از نام برادرم برگرفتم. حضرت فرمود: یوسف علیه السلام به او فرمود: تو را نمی بینم که بر او اندوهگین شده باشی؛ چرا که زنان را پس از او اختیار کردی؟! او گفت: ای عزیز، من پدر پیر و درستکاری دارم که به من فرمود: ای پسرکم، ازدواج کن. شاید خداوند به تو فرزندی دهد که زمین را از شهادت لا إله إلا الله پر کند - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۱۶»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: وَ قَدْ کَانَ هَیَّأَ لَهُمْ طَعَاماً فَلَمَّا دَخَلُوا إِلَیْهِ قَالَ لِیَجْلِسْ کُلُّ بَنِی أُمٍّ عَلَی مَائِدَةٍ

۱- مخطوط. م.

۲- أی یجمع، و لکن أرید یأکل کل واحد منکم.

۳- یستفاد من ذلک أن اسم امهما کان یامین، و قد تقدم أن اسمها راحیل، و لعله کان لها اسمان، أو أن یامین کانت اختا لراحیل أم یوسف کما سیأتی فی الخبر ۱۱۹ و ۱۳۰.

۴- کان أبو محمّد فی سلسله إسناد العیّاشیّ. و قد عرفت فی مقدّمه الکتاب أن الناسخ حذف أسانید الکتاب للاختصار.

۵- مخطوط. م.

قَالَ فَجَلَسُوا وَ بَقِيَ ابْنُ يَامِينَ قَائِماً فَقَالَ لَهُ يُوسُفُ مَا لَکَ لَا تَجْلِسُ قَالَ لَهُ إِنَّکَ قُلْتَ لِيَجْلِسْ کُلَّ بَنِي أُمٍّ عَلَى مَائِدَةٍ وَ لَيْسَ لِي مِنْهُمْ ابْنُ أُمٍّ فَقَالَ يُوسُفُ أَ مَا کَانَ لَکَ ابْنُ أُمٍّ قَالَ لَهُ ابْنُ يَامِينَ بَلَى قَالَ يُوسُفُ فَمَا فَعَلَ قَالَ زَعَمَ هَؤُلَاءِ أَنَّ الذِّئْبَ أَکَلَهُ قَالَ فَمَا بَلَغَ مِنْ حُزْنِکَ عَلَيْهِ قَالَ وُلِدَ لِي أَحَدَ عَشَرَ ابْناً کُلُّهُمْ أَشْتَقُّ لَهُ اسْماً مِنِ اسْمِهِ فَقَالَ لَهُ يُوسُفُ أَرَاکَ قَدْ عَانَقْتَ النِّسَاءَ وَ شَمِمْتَ الْوَلَدَ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ لَهُ ابْنُ يَامِينَ إِنَّ لِي أَباً صَالِحاً وَ إِنَّهُ قَالَ تَزَوَّجْ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُخْرِجَ مِنْکَ ذُرِّيَّةً تُثْقِلُ الْأَرْضَ بِالتَّسْبِيحِ فَقَالَ لَهُ تَعَالَ فَاجْلِسْ مَعِي عَلَى مَائِدَتِي فَقَالَ إِخْوَةُ يُوسُفَ لَقَدْ فَضَّلَ اللَّهُ يُوسُفَ وَ أَخَاهُ حَتَّى إِنَّ الْمَلِکَ قَدْ أَجْلَسَهُ مَعَهُ عَلَى مَائِدَتِهِ (۱).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: یوسف علیه السلام برای آنان غذایی تدارک دید و چون بر او وارد شدند فرمود: هر یک از شما باید با برادر مادری خود بر سر یک سفره بنشیند.

حضرت فرمود: همگی نشستند ولی ابن یامین ایستاده ماند. یوسف علیه السلام از او پرسید: تو را چه شده است که نمی نشینی؟ او پاسخ داد: تو گفتی که هر کس باید با برادر مادری خود بر سر یک سفره بنشیند و من در میان آنان برادری مادری ندارم. یوسف علیه السلام پرسید: آیا تو برادری مادری نداشتی؟ ابن یامین پاسخ داد: چرا. یوسف علیه السلام پرسید: او چه شد؟ او پاسخ داد: اینان ادعا کرده اند که او را گرگ خورده است. یوسف علیه السلام پرسید: چقدر برای او اندوهگین شدی؟ او پاسخ داد: من صاحب یازده پسر شدم و نام همه آنان را از نام برادرم برگرفتم. یوسف علیه السلام فرمود: می بینم که پس از او زنان را در آغوش گرفته ای و فرزندان را بوییده ایی؟ ابن یامین گفت: من پدر درستکاری دارم که فرمود: ازدواج کن. شاید خداوند به تو فرزندانی دهد که زمین را پر از تسبیح او بکنند. یوسف علیه السلام به او فرمود: بیا و با من بر سر سفره ام بنشین. برادران یوسف گفتند: خداوند، یوسف و برادرش را بر ما برتری داد تا جایی که پادشاه او را بر سر سفره خود نشانده است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۱۷»

شی، تفسير العياشي عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ وَ لَقَدْ قَالَ يُوسُفُ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ وَ مَا سَرَقُوا (۲).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: ابو بصیر: امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ خیری نیست در انسانی که تقیه نمی کند. یوسف علیه السلام فرمود : {ای کاروانیان قطعاً شما دزد هستید.} در حالی که آنان چیزی ندزدیده بودند - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۱۸»

شی، تفسیر العیاشی وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قِیلَ لَهُ وَ أَنَا عِنْدَهُ عَنْ (۳)سَالِمِ بْنِ أَبِی حَفْصَهَ یَرْوِی عَنْکَ أَنَّکَ تَکَلَّمُ عَلَی سَبْعِینَ وَجْهاً لَکَ مِنْهَا الْمَخْرَجُ فَقَالَ مَا یُرِیدُ سَالِمٌ مِنِّی أَ یُرِیدُ أَنْ أَجِی ءَ بِالْمَلَائِکَهِ فَوَ اللَّهِ مَا جَاءَ بِهِمُ النَّبِیُّونَ وَ لَقَدْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ إِنِّی سَقِیمٌ وَ اللَّهِ مَا کَانَ سَقِیماً وَ مَا کَذَبَ وَ لَقَدْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ وَ مَا فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ وَ مَا کَذَبَ وَ لَقَدْ قَالَ یُوسُفُ أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ وَ اللَّهِ مَا کَانُوا سَرَقُوا وَ مَا کَذَبَ (۴).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: ابو بصیر می گوید: نزد امام باقر علیه السلام بودم که برخی به حضرت عرض کردند: از سالم بن ابی حفصه از شما روایت می شود که شما به هفتاد صورت سخن می گویید و بدین وسیله راه گریز دارید. حضرت فرمود: سالم از من چه می خواهد؟ آیا می خواهد که برایش فرشتگان را بیاورم؟ به خداوند سوگند، که پیامبران نیز آنها را نیاورده اند. ابراهیم علیه السلام فرمود: {من کسالت دارم.} در حالی که به خداوند سوگند کسالت نداشت و او نیز دروغ نگفت. همچنین فرمود: {[نه] بلکه آن را این بزرگترشان کرده است.} در حالی که بزرگشان این کار را نکرد و او نیز دروغ نگفت. یوسف علیه السلام فرمود: {ای کاروانیان قطعاً شما دزد هستید.} در حالی که به خداوند سوگند، آنان دزدی نکرده بودند و او نیز دروغ نگفت - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۱۹»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ صُوَاعُ الْمَلِکِ طَاسُهُ الَّذِی یَشْرَبُ فِیهِ (۵).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: ابو همزه ثمالی: امام باقر علیه السلام فرمود: آبخوری پادشاه، ظرفی بود که پادشاه برای نوشیدن از آن استفاده می کرد - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۲۰»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ صُواعَ الْمَلِکِ قَالَ کَانَ قَدَحاً مِنْ ذَهَبٍ وَ قَالَ کَانَ صُوَاعَ یُوسُفَ إِذْ کِیْلَ بِهِ (۶).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام درباره آبخوری پادشاه فرمود: جامی از زر بود. همچنین حضرت فرمود: یوسف علیه السلام از آن به عنوان پیمانه استفاده می کرد - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۲۱»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْعَلَاءِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: ذَکَرَ بَنِی یَعْقُوبَ قَالَ کَانُوا إِذَا غَضِبُوا اشْتَدَّ غَضَبُهُمْ حَتَّی تَقْطُرَ جُلُودُهُمْ دَماً أَصْفَرَ وَ هُمْ یَقُولُونَ خُذْ أَحَدَنَا

۱- مخطوط. م.

۲- مخطوط. م.

۳- کذا فی النسخ.

۴- مخطوط. م.

۵- مخطوط. م.

۶- مخطوط. م.

مَكَانَهُ يَعْنِي جَزَاءَهُ فَأَخَذَ الَّذِي وَجَدَ الصَّاعَ عِنْدَهُ (۱).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: حسین بن ابی علاء: امام صادق علیه السلام درباره پسران یعقوب فرمود: هر گاه آنان خشمگین می شدند خشمشان شدت پیدا می کرد تا این که از پوستشان خون زرد رنگی می چکید. آنان می گفتند: یکی از ما را

ص: ۳۰۸

به جای او بگیر یعنی تا کیفر او باشیم، اما یوسف علیه السلام همان کسی را که پیمانه را در نزد او یافت گرفت - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۲۲»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا اسْتَيْأَسَ إِخْوَةُ يُوسُفَ مِنْ أَخِيهِمْ قَالَ لَهُمْ يَهُودَا وَ كَانَ أَكْبَرَهُمْ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ قَالَ وَ رَجَعَ إِلَى يُوسُفَ يُكَلِّمُهُ فِي أَخِيهِ فَكَلَّمَهُ حَتَّى ارْتَفَعَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا حَتَّى غَضِبَ يَهُودَا وَ كَانَ إِذَا غَضِبَ قَامَتْ شَعْرَةٌ فِي كَتِفِهِ وَ خَرَجَ مِنْهَا الدَّمُ (۲)قَالَ وَ كَانَ بَيْنَ يَدَيْ يُوسُفَ ابْنٌ لَهُ صَغِيرٌ مَعَهُ رُمَّانَةٌ مِنْ ذَهَبٍ وَ كَانَ الصَّبِيُّ يَلْعَبُ بِهَا قَالَ فَأَخَذَهَا يُوسُفُ مِنَ الصَّبِيِّ فَدَحْرَجَهَا نَحْوَ يَهُودَا قَالَ وَ حَبَا الصَّبِيُّ لِيَأْخُذَهَا فَمَسَّ يَهُودَا فَسَكَنَ يَهُودَا ثُمَّ عَادَ إِلَى يُوسُفَ فَكَلَّمَهُ فِي أَخِيهِ حَتَّى ارْتَفَعَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا حَتَّى غَضِبَ يَهُودَا وَ قَامَتِ الشَّعْرَةُ وَ سَالَ مِنْهَا الدَّمُ فَأَخَذَ يُوسُفُ الرُّمَّانَةَ مِنَ الصَّبِيِّ فَدَحْرَجَهَا نَحْوَ يَهُودَا وَ حَبَا الصَّبِيُّ نَحْوَ يَهُودَا فَسَكَنَ يَهُودَا فَقَالَ يَهُودَا إِنَّ فِي الْبَيْتِ مَعَنَا لَبَعْضَ وُلْدِ يَعْقُوبَ قَالَ فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ لَهُمْ يُوسُفُ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ

وَ فِي رِوَايَةِ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْهُ علیه السلام قَالَ: لَمَّا أَخَذَ يُوسُفُ أَخَاهُ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ إِخْوَتُهُ فَقَالُوا لَهُ خُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ وَ جُلُودُهُمْ تَقْطُرُ دَماً أَصْفَرَ وَ هُمْ يَقُولُونَ خُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ قَالَ فَلَمَّا أَنْ أَبَى عَلَيْهِمْ وَ أُخْرِجُوا مِنْ عِنْدِهِ قَالَ لَهُمْ يَهُودَا قَدْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ- (۳)فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ قَالَ فَرَجَعُوا إِلَى أَبِيهِمْ وَ تَخَلَّفَ يَهُودَا قَالَ فَدَخَلَ عَلَى يُوسُفَ فَكَلَّمَهُ فِي أَخِيهِ حَتَّى ارْتَفَعَ الْكَلَامُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ وَ غَضِبَ وَ كَانَ عَلَى كَتِفِهِ شَعْرَةٌ إِذَا غَضِبَ قَامَتِ الشَّعْرَةُ فَلَا تَزَالُ تَقْذِفُ بِالدَّمِ حَتَّى يَمَسَّهُ بَعْضُ وُلْدِ يَعْقُوبَ قَالَ فَكَانَ بَيْنَ يَدَيْ يُوسُفَ ابْنٌ لَهُ صَغِيرٌ فِي يَدِهِ رُمَّانَةٌ مِنْ ذَهَبٍ يَلْعَبُ بِهَا فَلَمَّا رَآهُ يُوسُفُ قَدْ غَضِبَ وَ قَامَتِ الشَّعْرَةُ تَقْذِفُ بِالدَّمِ أَخَذَ الرُّمَّانَةَ مِنْ يَدَيِ الصَّبِيِّ ثُمَّ دَحْرَجَهَا نَحْوَ يَهُودَا وَ ابْتَغَى الصَّبِيُّ لِيَأْخُذَهَا فَوَقَعَتْ يَدُهُ عَلَى يَهُودَا قَالَ فَذَهَبَ غَضَبُهُ قَالَ فَارْتَابَ يَهُودَا وَ رَجَعَ الصَّبِيُّ بِالرُّمَّانَةِ إِلَى يُوسُفَ ثُمَّ ارْتَفَعَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا حَتَّى

ص: ۳۰۹

۱- مخطوط. م.

۲- فی نسخه: و كان لا يسكن حتّى يمسه بعض ولد يعقوب.

۳- الظاهر من المصحف الشريف و من الاخبار أن القائل لذلک هو يوسف علیه السلام لاخوته حين رجعوا فی المره الثالثه.

غَضِبَ وَ قَامَتِ الشَّعْرَهُ فَجَعَلَتْ تَقْذِفُ بِالدَّمِ فَلَمَّا رَأَى يُوسُفُ دَحْرَجَ الرُّمَّانَهَ نَحْوَ يَهُودَا وَ أَتْبَعَهَا الصَّبِيُّ لِيَأْخُذَهَا فَوَقَعَتْ يَدُهُ عَلَى يَهُودَا فَسَكَنَ غَضَبُهُ قَالَ فَقَالَ يَهُودَا إِنَّ فِي الْبَيْتِ لَمِنْ وُلْدِ يَعْقُوبَ حَتَّى صَنَعَ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ (۱).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: هشام بن سالم: امام صادق علیه السلام فرمود: چون برادران یوسف از برادرشان ناامید شدند یهودا که بزرگترشان بود گفت: {هرگز از این سرزمین نمی روم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حق من داوری کند و او بهترین داوران است.} حضرت فرمود: او نزد یوسف علیه السلام بازگشت و با او درباره برادرش سخن می گفت. او آنقدر با یوسف علیه السلام سخن گفت تا این که خشمگین شد و هر گاه یهودا خشمگین می شد موی شانه اش سیخ می شد و از آن خون می آمد - . در نسخه دیگری آمده است: و او زمانی آرام می گرفت که یکی از فرزندان یعقوب او را لمس می کرد. - .

حضرت فرمود: جلوی یوسف علیه السلام پسر بچه ای بود که اناری از جنس زر در دست داشت و با آن بازی می کرد. حضرت فرمود: یوسف علیه السلام آن انار را از دست کودک گرفت و به سمت یهودا غلطاند. حضرت فرمود: آن پسر بچه روی نشیمنگاه خود حرکت کرد تا آن را بگیرد و یهودا را لمس کرد و یهودا آرام گرفت. سپس یهودا دوباره نزد یوسف علیه السلام بازگشت و با او درباره برادرش سخن گفت تا این که سخن میان آن دو بالا گرفت و یهودا خشمگین شد و آن مویش سیخ گردید و از آن خون آمد. یوسف علیه السلام انار را از آن پسر بچه گرفت و به سمت یهودا غلطاند. آن پسر بچه روی نشیمنگاه خود به سوی یهودا حرکت کرد و یهودا آرام گرفت. یهودا گفت: در این خانه به همراه ما یکی از فرزندان یعقوب وجود دارد. حضرت فرمود: در این هنگام بود که یوسف علیه السلام به آنان فرمود: {آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟}

امام صادق علیه السلام در روایت دیگری می فرماید: چون یوسف علیه السلام برادرش را گرفت، برادرانش به گرد او آمدند و در حالی که از پوستشان خون زرد رنگی می چکید به او گفتند: یکی از ما را به جای او بگیر. حضرت فرمود: چون یوسف علیه السلام از این کار ابا ورزید و آنان از نزد او رفتند یهودا به آنان گفت:

شما دانستید که با یوسف چه کردید - . از قرآن کریم و احادیث روشن می شود که گوینده این سخن، یوسف علیه السلام است که وقتی برای بار سوم نزد او بازگشتند این سخن را به آنان گفت. - .

هرگز از این سرزمین نمی روم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حق من داوری کند و او بهترین داوران است. حضرت فرمود: از این رو آنان نزد پدرشان بازگشتند و یهودا بر جای ماند. حضرت فرمود: یهودا بر یوسف علیه السلام وارد شد و با او درباره برادرش سخن گفت تا این که سخن میان او و برادرش بالا گرفت و خشمگین شد و بر کتف یهودا مویی بود که هر گاه خشمگین می شد سیخ می شد و تا زمانی که یکی از فرزندان یعقوب او را لمس نمی کرد از آن خون می آمد. حضرت می فرماید: در مقابل یوسف علیه السلام یکی از پسرانش بود که اناری از زر در دست داشت و با آن بازی می کرد. چون یوسف علیه السلام دید که یهودا خشمگین گردیده و مویش سیخ شده است و از آن خون می آید آن انار را از دست آن پسر بچه گرفت. سپس آن را به سوی یهودا غلطاند. آن پسربچه در طلب آن انار برآمد تا این که آن را بگیرد و دستش به یهودا برخورد کرد. حضرت فرمود: از این رو خشمش برطرف شد. حضرت فرمود: یهودا به شک افتاد و آن پسر بچه به همراه آن انار به سمت یوسف علیه السلام رفت. سپس سخن میان آن دو بالا گرفت تا این که

یهودا خشـمگین و مویش سـیخ شد و شـروع به خون آمدن کرد. چون یوسف علیه السلام این صحنه را دید آن انار را به سوی یهـودا غلطانـد و آن پسر بچـه بـه دنبـال آن انـار رفـت تـا آن را بگیرد و دسـتش بـه یهـودا برخـورد کرد؛ از ایـن رو خشـمش فرونشـست. حضـرت فرمود: یهودا گفت: در این خانه کسـی از فرزندان یعقوب وجود دارد. یوسف علیه السلام این کار را سه بار تکرار کرد - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

بیان

قال الطبرسـی رحمه الله فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ أی لا أزال بهذه الأرض و لا أزول عنها و هی أرض مصر حَتَّی یَأْذَنَ لِی أَبِی فی البراح و الرجوع إلیه أَوْ یَحْکُمَ اللَّهُ لِی بالخروج و ترک أخی هنا و قیل بالموت و قیل بما یکون عذرا لنا عند أبینا عن أبی مسـلم و قیل بالسیف حتی أحارب من حبس أخی عن الجبائی انتهی. (۲)و قال الفیروزآبادی حبا الرجل مشی علی یدیه و بطنه و الصبی حبوا کسهو مشی علی استه انتهی.

و یظهر من الخبر الأول أنه علیه السلام أظهر الأمر لیهودا قبل رجوع إخوته و فیه مخالفه ما لسائر الأخبار.

**[ترجمه]طبرسـی رحمه الله می گوید: {هرگز از این سرزمین نمی روم} یعنی پیوسته در این سرزمین می مانم و آن را ترک نمی کنم. مقصود از آن سرزمین، سرزمین مصر است. {تا پدرم به من اجازه }خروج و بازگشت به سویش را {دهد یا خدا در حق من} به خروج و رهـا کردن برادرم در این جا {داوری کنـد} و حکم دهـد. برخی مقصود از آن اجازه و حکم را اجازه و حکم به مرگ می دانند. ابومسلم نیز مقصود یهودا از این سخن را اجازه و حکم به چیزی می داند که نزد پدرشان عذر و بهانه ای باشـد. جبائی نیز آن را اجازه و حکم به شمشـیر می دانـد تا یهودا به خاطر زنـدانی شدن برادرش بجنگد. سـخن طبرسـی به پایان رسید - . مجمع البیان ۵: ۲۵۵ - .

فیروز آبـادی می گویـد: حَبـا الرَّجُـلُ یعنی مرد بر روی دست هـا و شـکمش حرکت کرد. حَبـا الصَّبیُّ حَبواً بر وزن سَـهواً یعنی کودک روی نشیمنگاهش حرکت کرد. سخن فیروز آبادی به پایان رسید.

از ظاهر حدیث اول چنین بر می آید که یوسف ماجرا را پیش از بازگشت برادرانش به یهودا آشکار کرده است. که مخالف با سایر احادیث است.

**[ترجمه]

«۱۲۳»

شی، تفسیر العیاشـی عَنْ جَـابِرٍ قَـالَ: قُلْتُ لِـأَبِی جَعْفَرٍ علیه السـلام رَحِمَکَ اللَّهُ مَا الصَّبْرُ الْجَمِیلُ فَقَالَ کَانَ (ذَاکَ) صَبْرٌ لَیْسَ فِیهِ

شَكْوَى إِلَى النَّاسِ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ (٣)بَعَثَ يَعْقُوبَ إِلَى رَاهِبٍ مِنَ الرُّهْبَانِ عَابِدٍ مِنَ الْعُبَّادِ فِی حَاجَةٍ فَلَمَّا رَآهُ الرَّاهِبُ حَسِبَهُ إِبْرَاهِيمَ فَوَثَبَ إِلَيْهِ فَاعْتَنَقَهُ ثُمَّ قَالَ مَرْحَباً بِخَلِيلِ الرَّحْمَنِ قَالَ يَعْقُوبُ إِنِّی لَسْتُ بِإِبْرَاهِيمَ وَ لَكِنِّی يَعْقُوبُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ فَمَا بَلَغَ بِكَ مَا أَرَى مِنَ الْكِبَرِ قَالَ الْهَمُّ وَ الْحُزْنُ فَمَا جَاوَزَ صَغِيرَ الْبَابِ حَتَّى أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ يَا يَعْقُوبُ شَكَوْتَنِی إِلَى الْعِبَادِ فَخَرَّ سَاجِداً عِنْدَ عَتَبَةِ الْبَابِ يَقُولُ رَبِّ لَا أَعُودُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنِّی قَدْ غَفَرْتُهَا لَكَ فَلَا تَعُودَنَّ إِلَى مِثْلِهَا فَمَا شَكَا شَيْئاً مِمَّا أَصَابَهُ مِنْ نَوَائِبِ الدُّنْيَا إِلَّا أَنَّهُ قَالَ يَوْماً إِنَّما أَشْكُوا بَثِّی (۴)وَ حُزْنِی إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ (۵).

۱- مخطوط. م.

۲- مجمع البيان ۵: ۲۵۵. م.

۳- فی نسخه: ان اللّه.

۴- البث: شده الحزن.

۵- مخطوط. م.

أقول: رواه السيد ابن طاوس فی كتاب سعد السعود من تفسير ابن عقده الحافظ عن عثمان بن عيسی عن المفضل عن جابر مثله (۱)

**[ترجمه]تفسير العياشی: جابر می گويد: از امام باقر عليه السلام پرسيدم: خداوند شما را رحمت كند. معنای صبر نيكو چيست؟ حضرت پاسخ داد: يعنی صبری كه انسان در آن نزد مردم شكوه و گلايه نكند. ابراهيم - . در نسخه ديگری، خدا آمده است. - عليه السلام يعقوب را برای كاری نزد يكی از راهبان عابد فرستاد. چون نگاه راهب به او افتاد او را ابراهيم عليه السلام پنداشت. از اين رو از جای خود به سوی او جهيد و او را در آغوش گرفت. سپس گفت: ای خليل الرحمن به تو خوش آمد می گويم. يعقوب عليه السلام فرمود: من ابراهيم نيستم، بلكه يعقوب بن اسحاق بن ابراهيم هستم. راهب از او پرسيد: چه چيز باعث شد تا تو را اين طور پير و فرتوت ببينم. يعقوب عليه السلام پاسخ داد: غم و اندوه. يعقوب عليه السلام از درِ كوچك نگذشته بود كه خداوند به او وحی فرمود: ای يعقوب، شكايت مرا پيش بندگانم كرده ای؟ يعقوب عليه السلام در آستانه در به سجده افتاد و می گفت: پروردگارا، ديگر تكرار نمی كنم. از اين رو خداوند به او وحی فرمود كه من تو را بخشيدم، اما هرگز اين كار را تكرار نكن. از اين رو يعقوب عليه السلام از گرفتاری های دنيا كه بر سرش آمده بود هيچ شكايت نكرد جز اين كه روزی فرمود: {من شكايت غم و اندوه خود را پيش خدا می برم و از [عنايت] خدا چيزی می دانم كه شما نمی دانيد.} - . نسخه خطی -

ص: ۳۱۰

می گويم: سيد بن طاووس نيز شبيه اين حديث را در كتاب سعد السعود به نقل از تفسير ابن عقده حافظ آورده است - . سعد السعود: ۱۲۰ - .

**[ترجمه]

بيان

بعث إبراهيم يعقوب عليه السلام بعد كبر يعقوب غريب و لعله كان بعد فوت إبراهيم و كان البعث علی سبيل الوصيه و فی بعض النسخ إن الله بعث و هو الصواب و قوله صغير الباب لعله من إضافه الصفه إلی الموصوف أی الباب الصغير أی باب البيت دون باب الدار و رواه فی كتاب التمحيص عن جابر و فيه فما جاز عتبه الباب.

**[ترجمه]اين كه ابراهيم عليه السلام يعقوب عليه السلام را پس از پير شدن يعقوب عليه السلام فرستاده باشد، عجيب است. شايد آن پس از وفات ابراهيم عليه السلام بوده و فرستادن او از باب وصيت باشد. همچنين در يكی از نسخه آمده است: خداوند او را فرستاد كه همين درست است.

مقصود حضرت از (صَغيرَ الباب) شايد از باب اضافه صفت به موصوف و به معنای درِ كوچك باشد يعنی درِ خانه نه درِ منزل. همچنين اين روايت در كتاب تمحيص آمده و در آن اين طور آمده است: يعقوب عليه السلام از آستان در نگذشته بود.

**[ترجمه]

«۱۲۴»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا مَا بَلَغَ مِنْ حُزْنِ یَعْقُوبَ عَلَی یُوسُفَ قَالَ حُزْنَ سَبْعِینَ ثَکْلَی حَرَّی (۲).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: هشام بن سالم: یکی از اصحاب ما از امام صادق علیه السلام پرسید: یعقوب علیه السلام چقدر برای یوسف علیه السلام اندوهگین شد؟ حضرت پاسخ داد: به اندازه هفتاد زن که داغ فرزند دیده و جگرشان سوخته است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۲۵»

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْهُ قَالَ: قِیلَ لَهُ کَیْفَ تَحَزَّنَ یَعْقُوبُ عَلَی یُوسُفَ وَ قَدْ أَخْبَرَهُ جَبْرَئِیلُ أَنَّهُ لَمْ یَمُتْ وَ أَنَّهُ سَیَرْجِعُ إِلَیْهِ فَقَالَ إِنَّهُ نَسِیَ ذَلِکَ (۳).

**[ترجمه]برخی از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چگونه یعقوب علیه السلام برای یوسف علیه السلام اندوهگین شد، در حالی که جبرئیل او را آگاه کرده بود از این که او نمرده است و به سویش باز خواهد گشت؟ حضرت پاسخ داد: او این مطلب را فراموش کرد - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

بیان

لعل المراد أنه لشده حبه له کان محزونا علی مفارقته حتی کأنه نسی ذلک.

**[ترجمه]شاید مقصود حضرت این است که یعقوب علیه السلام به دلیل عشق زیادش به یوسف علیه السلام از جدایی اش اندوهگین بود، گویا فراموش کرده بود که او نمرده و به سویش باز خواهد گشت.

**[ترجمه]

«۱۲۶»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ الْبَحْرَانِیِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: الْبَکَّاءُونَ خَمْسَةٌ آدَمُ وَ یَعْقُوبُ وَ یُوسُفُ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ أَمَّا یَعْقُوبُ فَبَکَی عَلَی یُوسُفَ حَتَّی ذَهَبَ بَصَرُهُ وَ

حَتَّی قِیلَ لَهُ تَفْتَؤُا تَذْکُرُ یُوسُفَ حَتَّی تَکُونَ حَرَضاً أَوْ تَکُونَ مِنَ الْهالِکِینَ (۴).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی:محمد بن سهل بحرانی از یکی از اصحاب ما: امام صادق علیه السلام فرمود: پنج تن بسیار می گریستند که عبارتند از: آدم، یعقوب، یوسف، فاطمه دختر محمد و علی بن حسین علیهم السلام. یعقوب علیه السلام برای یوسف علیه السلام آن قدر گریست که نابینا شد و برخی به او گفتند: {پیوسته یوسف را یاد می کنی تا بیمار شوی یا هلاک گردی.} - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۱۲۷»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ یَعْقُوبَ أَتَی مَلِکاً بِنَاحِیَتِکُمْ یَسْأَلُهُ الْحَاجَهَ فَقَالَ لَهُ الْمَلِکُ أَنْتَ إِبْرَاهِیمُ قَالَ لَا قَالَ وَ أَنْتَ إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ قَالَ لَا قَالَ فَمَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا یَعْقُوبُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ فَمَا بَلَغَ بِکَ مَا أَرَی مَعَ حَدَاثَهِ السِّنِّ قَالَ الْحُزْنُ عَلَی یُوسُفَ قَالَ لَقَدْ بَلَغَ بِکَ الْحُزْنُ یَا یَعْقُوبُ کُلَّ مَبْلَغٍ فَقَالَ إِنَّا مَعْشَرَ الْأَنْبِیَاءِ أَسْرَعُ شَیْ ءٍ الْبَلَاءُ إِلَیْنَا ثُمَّ الْأَمْثَلَ فَالْأَمْثَلَ مِنَ

۱- سعد السعود: ۱۲۰. م.

۲- مخطوط. م.

۳- مخطوط. م.

۴- مخطوط. م.

النَّاسِ فَقَضَی حَاجَتَهُ فَلَمَّا جَاوَزَ بَابَهُ هَبَطَ عَلَیْهِ جَبْرَئِیلُ فَقَالَ لَهُ یَا یَعْقُوبُ رَبُّکَ یُقْرِئُکَ السَّلَامَ وَ یَقُولُ لَکَ شَکَوْتَنِی إِلَی النَّاسِ فَعَفَّرَ وَجْهَهُ فِی التُّرَابِ وَ قَالَ یَا رَبِّ زَلَّهٌ أَقِلْنِیهَا فَلَا أَعُودُ بَعْدَ هَذَا أَبَداً ثُمَّ عَادَ إِلَیْهِ جَبْرَئِیلُ فَقَالَ یَا یَعْقُوبُ ارْفَعْ رَأْسَکَ رَبُّکَ یُقْرِئُکَ السَّلَامَ وَ یَقُولُ لَکَ قَدْ أَقَلْتُکَ فَلَا تَعُودُ تَشْکُونِی إِلَی خَلْقِی فَمَا رُئِیَ نَاطِقاً بِکَلِمَهٍ مِمَّا کَانَ فِیهِ حَتَّی أَتَاهُ بَنُوهُ فَصَرَفَ وَجْهَهُ إِلَی الْحَائِطِ وَ قَالَ إِنَّما أَشْکُوا بَثِّی وَ حُزْنِی إِلَی اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ (۱).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: اسماعیل بن جابر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود: یعقوب علیه السلام در پی خواسته ای نزد پادشاهی از ناحیه شما آمد. پادشاه به او گفت: تو ابراهیم هستی؟ او پاسخ داد: خیر. پادشاه پرسید: تو اسحاق بن ابراهیم هستی؟ او پاسخ داد: خیر. پادشاه پرسید: پس تو کیستی؟ او پاسخ داد: من یعقوب بن اسحاق هستم. پادشاه پرسید: چه چیزی باعث شد تا تو را با این سن کم به این شکل ببینم؟ او پاسخ داد: دلیلش اندوه من برای یوسف است. پادشاه گفت: ای یعقوب، غم و اندوه، تو را به نهایت سختی و فلاکت انداخت. یعقوب علیه السلام فرمود: ما پیامبران زود تر از دیگران به بلا و مصیبت دچار می شویم و بلا و مصیبت پس از ما به ترتیب به بهترین های مردم می رسد.

ص: ۳۱۱

یعقوب علیه السلام خواسته خود را بر آورده ساخت. چون از در عبور کرد جبرئیل بر او نازل شد و به او فرمود: ای یعقوب، پروردگارت به تو سلام رسانده و فرمود: شکایت من را پیش مردم می کنی؟! یعقوب علیه السلام به روی خود خاک پاشید و عرض کرد: پرروردگارا، آن یک لغزش بود. از آن درگذر؛ چرا که دیگر هرگز آن را تکرار نخواهم کرد. سپس جبرئیل به سوی او بازگشت و فرمود: ای یعقوب، سرت را بالا بیاور. پروردگارت به تو سلام می رساند و فرمود: از تو در گذشتم. دیگر شکایت مرا نزد خلقم نکن. یعقوب علیه السلام دیگر در حال شکوه دیده نشد تا این که پسرانش نزد او آمدند. او از آنان روی برگرداند و رو به دیوار کرده و فرمود:{من شکایت غم و اندوه خود را پیش خدا می برم و از [عنایت] خدا چیزی می دانم که شما نمی دانید.} - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۱۲۸»

وَ فِی حَدِیثٍ آخَرَ عَنْهُ جَاءَ یَعْقُوبُ إِلَی نُمْرُودَ فِی حَاجَهٍ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَیْهِ وَ کَانَ أَشْبَهَ النَّاسِ بِإِبْرَاهِیمَ قَالَ لَهُ أَنْتَ إِبْرَاهِیمُ خَلِیلُ الرَّحْمَنِ قَالَ لَا الْحَدِیثَ (۲).

**[ترجمه]امام صادق علیه السلام در حدیثی دیگر فرمود: یعقوب علیه السلام برای خواسته ای نزد نمرود آمد. از آن جا که او شبیه ترین مردم به ابراهیم علیه السلام بود چون بر نمرود وارد شد نمرود از او پرسید: آیا تو ابراهیم خلیل الرحمن هستی؟ او پاسخ داد: خیر. تا آخر حدیث - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام عَادَ إِلَی الْحَدِیثِ الْأَوَّلِ (۳)قَالَ وَ اشْتَدَّ حُزْنُهُ یَعْنِی یَعْقُوبَ حَتَّی تَقَوَّسَ ظَهْرُهُ وَ أَدْبَرَتِ الدُّنْیَا عَنْ یَعْقُوبَ وَ وُلْدِهِ حَتَّی احْتَاجُوا حَاجَةً شَدِیدَةً وَ فَنِیَتْ مِیرُهُمْ فَعِنْدَ ذَلِکَ قَالَ یَعْقُوبُ لِوُلْدِهِ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخِیهِ وَ لا تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْکافِرُونَ فَخَرَجَ مِنْهُمْ نَفَرٌ وَ بَعَثَ مَعَهُمْ بِضَاعَةً یَسِیرَةً وَ کَتَبَ مَعَهُمْ کِتَاباً إِلَی عَزِیزِ مِصْرَ یَعْطِفُهُ (۴)عَلَی نَفْسِهِ وَ وُلْدِهِ وَ أَوْصَی وُلْدَهُ أَنْ یَبْدَءُوا بِدَفْعِ کِتَابِهِ قَبْلَ الْبِضَاعَةِ فَکَتَبَ (۵)بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ إِلَی عَزِیزِ مِصْرَ وَ مَظْهَرِ الْعَدْلِ وَ مُوفِی الْکَیْلِ مِنْ یَعْقُوبَ

ص: ۳۱۲

۱- مخطوط. م.

۲- مخطوط. م.

۳- أراد بالحدیث الأول ما تقدم تحت رقم ۱۱۴. م.

۴- فی نسخه: یستعطفه.

۵- روی الطبرسیّ رحمه اللّه من کتاب النبوّه بإسناده عن الحسن بن محبوب، عن أبی إسماعیل الفراء عن طربال، عن أبی عبد اللّه علیه السلام فی خبر طویل أن یعقوب کتب إلی یوسف: بسم اللّه الرحمن الرحیم إلی عزیز مصر؛ و ذکر الکتاب مثل ما فی روایه أبی بصیر إلی قوله: و اسمح لنا فی السعر و أوف لنا الکیل و عجل سراح آل إبراهیم، قال: فمضوا بکتابه حتّی دخلوا علی یوسف فی دار الملک و قالوا: «یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ» الی آخر الآیه، و تصدق علینا بأخینا ابن یامین، و هذا کتاب یعقوب أبینا إلیک فی أمره، یسألک تخلیه سبیله فمن به علینا. فأخذ یوسف الکتاب فقبله و وضعه علی عینیه و بکی و انتحب حتّی بل دموعه القمیص الذی علیه، ثمّ أقبل علیهم فقال: هل علمتم ما فعلتم بیوسف الآیه. منه رحمه اللّه.

بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ صَاحِبِ نُمْرُودَ الَّذِي جَمَعَ لِإِبْرَاهِيمَ الْحَطَبَ وَ النَّارَ لِيُحْرِقَهُ بِهَا فَجَعَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً وَ أَنْجَاهُ مِنْهَا أُخْبِرُكَ أَيُّهَا الْعَزِيزُ أَنَّا أَهْلُ بَيْتٍ قَدِيمٍ لَمْ يَزَلِ الْبَلَاءُ إِلَيْنَا سَرِيعاً مِنَ اللَّهِ لِيَبْلُوَنَا بِذَلِكَ عِنْدَ السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ أَنَّ مَصَائِبَ تَتَابَعَتْ عَلَيَّ مُنْذُ عِشْرِينَ سَنَةً أَوَّلُهَا أَنَّهُ كَانَ لِيَ ابْنٌ سَمَّيْتُهُ يُوسُفَ وَ كَانَ سُرُورِي مِنْ بَيْنِ وُلْدِي وَ قُرَّةَ عَيْنِي وَ ثَمَرَةَ فُؤَادِي وَ أَنَّ إِخْوَتَهُ مِنْ غَيْرِ أُمِّهِ سَأَلُونِي أَنْ أَبْعَثَهُ مَعَهُمْ يَرْتَعْ وَ يَلْعَبْ فَبَعَثْتُهُ مَعَهُمْ بُكْرَةً وَ إِنَّهُمْ جَاءُونِي عِشَاءً يَبْكُونَ وَ جَاءُونِي عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ فَزَعَمُوا أَنَّ الذِّئْبَ أَكَلَهُ فَاشْتَدَّ لِفَقْدِهِ حُزْنِي وَ كَثُرَ عَلَى فِرَاقِهِ بُكَائِي حَتَّى ابْيَضَّتْ عَيْنَايَ مِنَ الْحُزْنِ وَ أَنَّهُ كَانَ لَهُ أَخٌ مِنْ خَالَتِهِ [(۱)](#)وَ كُنْتُ بِهِ مُعْجَباً وَ عَلَيْهِ رَفِيقاً وَ كَانَ لِي أَنِيساً وَ كُنْتُ إِذَا ذَكَرْتُ يُوسُفَ ضَمَمْتُهُ إِلَى صَدْرِي فَيَسْكُنُ بَعْضُ مَا أَجِدُ فِي صَدْرِي وَ أَنَّ إِخْوَتَهُ ذَكَرُوا لِي أَنَّكَ أَيُّهَا الْعَزِيزُ سَأَلْتَهُمْ عَنْهُ وَ أَمَرْتَهُمْ أَنْ يَأْتُوكَ بِهِ وَ إِنْ لَمْ يَأْتُوكَ بِهِ مَنَعْتَهُمُ الْمِيرَةَ لَنَا مِنَ الْقَمْحِ مِنْ مِصْرَ فَبَعَثْتُهُ مَعَهُمْ لِيَمْتَارُوا لَنَا قَمْحاً فَرَجَعُوا إِلَيَّ فَلَيْسَ هُوَ مَعَهُمْ وَ ذَكَرُوا أَنَّهُ سَرَقَ مِكْيَالَ الْمَلِكِ وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ لَا نَسْرِقُ وَ قَدْ حَبَسْتَهُ وَ فَجَعْتَنِي بِهِ وَ قَدِ اشْتَدَّ لِفِرَاقِهِ حُزْنِي حَتَّى تَقَوَّسَ لِذَلِكَ ظَهْرِي وَ عَظُمَتْ بِهِ مُصِيبَتِي مَعَ مَصَائِبَ مُتَتَابِعَاتٍ عَلَيَّ [(۲)](#)فَمُنَّ عَلَيَّ بِتَخْلِيَةِ سَبِيلِهِ وَ إِطْلَاقِهِ مِنْ مَحْبَسِهِ [(۳)](#)وَ طَيِّبْ لَنَا الْقَمْحَ وَ اسْمَحْ لَنَا فِي السِّعْرِ وَ عَجِّلْ سَرَاحَ آلِ يَعْقُوبَ فَلَمَّا مَضَى وُلْدُ يَعْقُوبَ مِنْ عِنْدِهِ نَحْوَ مِصْرَ بِكِتَابِهِ نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عَلَى يَعْقُوبَ فَقَالَ لَهُ يَا يَعْقُوبُ إِنَّ رَبَّكَ يَقُولُ لَكَ مَنِ ابْتَلَاكَ بِمَصَائِبِكَ الَّتِي كَتَبْتَ بِهَا إِلَى عَزِيزِ مِصْرَ قَالَ يَعْقُوبُ أَنْتَ بَلَوْتَنِي بِهَا عُقُوبَةً مِنْكَ وَ أَدَباً لِي قَالَ اللَّهُ فَهَلْ كَانَ يَقْدِرُ عَلَى صَرْفِهَا عَنْكَ أَحَدٌ غَيْرِي قَالَ يَعْقُوبُ اللَّهُمَّ لَا قَالَ أَ فَمَا اسْتَحْيَيْتَ مِنِّي حِينَ شَكَوْتَ مَصَائِبَكَ إِلَى غَيْرِي وَ لَمْ تَسْتَغِثْ بِي وَ تَشْكُو مَا بِكَ إِلَيَّ فَقَالَ يَعْقُوبُ أَسْتَغْفِرُكَ يَا إِلَهِي وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ وَ أَشْكُو بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَيْكَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ بَلَغْتُ بِكَ يَا يَعْقُوبُ وَ بِوُلْدِكَ الْخَاطِئِينَ

۱- هذا الخبر يدلّ على أن بنيامين لم يكن من أم يوسف بل كان من خالته، و انما دعاه أخا من أمه مجازا و سيأتى مثله تحت رقم ۱۴۴ و غيره.

۲- في نسخه: تتابعت على.

۳- في نسخه: و إطلاقه من حبسك.

الْغَايَهَ فِی أَدَبِی وَ لَوْ كُنْتَ يَا يَعْقُوبُ شَكَوْتَ مَصَائِبَكَ إِلَيَّ عِنْدَ نُزُولِهَا بِكَ وَ اسْتَغْفَرْتَ وَ تُبْتَ إِلَيَّ مِنْ ذَنْبِكَ لَصَرَفْتُهَا عَنْكَ بَعْدَ تَقْدِيرِی إِيَّاهَا عَلَيْكَ وَ لَكِنَّ الشَّيْطَانَ أَنْسَاكَ ذِكْرِی فَصِرْتَ إِلَى الْقُنُوطِ مِنْ رَحْمَتِی وَ أَنَا اللَّهُ الْجَوَادُ الْكَرِيمُ أُحِبُّ عِبَادِیَ الْمُسْتَغْفِرِينَ التَّائِبِينَ الرَّاغِبِينَ إِلَيَّ فِيمَا عِنْدِی يَا يَعْقُوبُ أَنَا رَادٌّ إِلَيْكَ يُوسُفَ وَ أَخَاهُ وَ مُعِيدٌ إِلَيْكَ مَا ذَهَبَ مِنْ مَالِكَ وَ لَحْمِكَ وَ دَمِكَ وَ رَادٌّ إِلَيْكَ بَصَرَكَ وَ يَقُومُ لَكَ ظَهْرُكَ فَطِبْ نَفْساً وَ قَرَّ عَيْناً وَ إِنَّ الَّذِی فَعَلْتُهُ بِكَ كَانَ أَدَباً مِنِّی لَكَ فَاقْبَلْ أَدَبِی وَ مَضَى وُلْدُ يَعْقُوبَ بِكِتَابِهِ نَحْوَ مِصْرَ حَتَّى دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ فِی دَارِ الْمَمْلَكَهِ فَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَهٍ مُزْجاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا بِأَخِينَا ابْنِ يَامِينَ وَ هَذَا كِتَابُ أَبِينَا يَعْقُوبَ إِلَيْكَ فِی أَمْرِهِ يَسْأَلُكَ أَنْ تَمُنَّ بِهِ عَلَيْهِ قَالَ فَأَخَذَ يُوسُفُ كِتَابَ يَعْقُوبَ فَقَبَّلَهُ وَ وَضَعَهُ عَلَى عَيْنَيْهِ وَ بَكَى وَ انْتَحَبَ حَتَّى بَلَّتْ دُمُوعُهُ الْقَمِيصَ الَّذِی عَلَيْهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ فَ قالَ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ مِنْ قَبْلُ وَ أَخِيهِ مِنْ بَعْدُ قالُوا أَ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هذا أَخِی قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنا قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنا فَلَا تَفْضَحْنَا وَ لَا تُعَاقِبْنَا الْيَوْمَ وَ اغْفِرْ لَنَا قالَ لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ

و فی روايه أخری عن أبی بصير عن أبی جعفر عليه السلام نحوه (۱).

**[ترجمه]تفسير العياشی: ابو بصير: امام باقر عليه السلام به حديث اول - . مقصود او از حديث اول حديث شماره ۱۱۴ است. -

بازگشت و فرمود: غم و اندوه يعقوب عليه السلام شدت يافت تا اين كه پشتش خميده شد. دنيا بر يعقوب عليه السلام و فرزندانش پشت كرد تا اين كه بسيار نيازمند شدند و آذوقه شان تمام شد. در اين هنگام يعقوب عليه السلام به فرزندانش فرمود: {برويد و از يوسف و برادرش جستجو كنيد و از رحمت خدا نوميد مباشيد؛ زيرا جز گروه كافران كسی از رحمت خدا نوميد نمی شود.} از اين رو تعدادی از آنان راهی شدند و يعقوب عليه السلام

سرمايه اندكی و نامه ای خطاب به عزيز مصر را به همراه آنان فرستاد و از او برای خود و فرزندانش در خواست عطوفت می كرد. او به فرزندانش سفارش كرد كه پيش از دادن سرمايه ابتدا نامه را به عزيز مصر بدهند. يعقوب عليه السلام نوشت - . طبرسی (ره) به نقل از كتاب نبوت می‌گويد: امام صادق عليه السلام در حديثی طولانی می فرمايد: يعقوب عليه السلام به يوسف عليه السلام اين طور نامه نوشت: به نام خداوند بخشنده و مهربان. به عزيز مصر. طبرسی (ره) حديث را مانند آن چه در روايت ابو بصير آمده تا اين جا می رساند كه يعقوب عليه السلام فرمود: در قيمت آن به ما تخفيف بده و پيمانه را برايمان كامل كن و در آزادی آل يعقوب بشتاب. حضرت می فرمايد: آنان نامه را بردند تا اين كه بر يوسف عليه السلام در سرای پادشاهی وارد شدند و گفتند: {ای عزيز به ما و خانواده ما آسيب رسيده است.} تا آخر آيه و برادرمان ابن يامين را به ما صدقه بده. اين نامه پدرمان يعقوب به تو درباره برادرمان است. او از تو می خواهد تا او را آزاد سازی و با آزادی او بر ما منت نهی. يوسف عليه السلام آن نامه را گرفت. آن را بوسيد و روی چشمانش نهاد. يوسف عليه السلام گريست و شيون كرد تا اين كه پيراهنی كه به تن داشت از آن اشك ها خيس شد. سپس به آنان رو كرد و فرمود: گفت آيا دانستيد با يوسف چه كرديد. تا آخر آيه. مصنف (ره) - : به نام خداوند بخشنده مهربان. به عزيز مصر، ظاهر كننده عدالت و كامل دهنده پيمانه، از يعقوب

بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الله معاصر نمرود. نمرودی که برای ابراهیم هیزم و آتش گرد آورد تا او را در آن آتش بسوزاند، اما خداوند، آتش را برای او سرد و بی آسیب گرداند و او را از آتش نجات داد. ای عزیز تو را آگاه می سازم که ما اهل بیت کهنی هستیم که پیوسته بلا و مصیبت از سوی خداوند شتابان به سوی ما می آید تا ما را به وسیله آن در خوشی و ناخوشی بیازماید. من از بیست سال پیش پشت سر هم دچار مصیبت می شوم. نخستینشان این بود که من پسری داشتم که او را یوسف نامیدم. او از میان فرزندانم باعث شادی ام می شد و نور چشمانم و میوه دلم بود. برادران پدری اش از من خواستند تا او را با آنان برای گشتن در چمن و بازی کردن بفرستم. من او را صبحگاهان با آنان فرستادم و آنان شامگاهان گریان نزد من آمدند و پیراهنش را با خونی دروغین نزد من آوردند و ادعا کردند که گرگ، او را خورده است. غم و اندوه من در نبود او شدت یافت و از دوری او بسیار گریستم تا این که به دلیل غم و اندوه نابینا شدم. او برادری از خاله اش داشت – . این حدیث دلالت می کند بر این که بنیامین برادر مادری یوسف علیه السلام نبود، بلکه فرزند خاله اش بود و تنها مجازاً او را برادر مادری خواند. شبیه این مطلب در حدیث شماره ۱۴۴ و دیگر احادیث نیز خواهد آمد. –

و من شیفته او بودم و با او ملاطفت می ورزیدم. او همدم من بود و وقتی یاد یوسف می افتادم او را در آغوش می گرفتم و بدین سان مقداری از غم و اندوه درونم تسکین می یافت. برادرانش به من گفته اند که تو ای عزیز او را از آنان خواستی و به آنان دستور دادی تا او را نزد تو بیاورند و اگر او را نزدت نیاورند به آنان آذوقه گندم نمی دهی تا از مصر بیاورند. من او را به همراه آنان فرستادم تا آذوقه گندم برایمان بیاورند، اما آنان بدون او نزد من بازگشتند. آنان گفته اند که او پیمانه پادشاه را دزدیده است، در حالی که ما اهل بیت دزدی نمی کنیم. تو او را بازداشت کرده ای و داغ او را بر دلم نهادی. غم و اندوهم از جدایی او شدت یافته تا این که به همین دلیل پشتم خم شده و مصیبتی که از دوری او بر من وارد شده به همراه مصیبت های متوالی دیگر، بر من گران آمده است. بنابراین بر من منت گذار و او را از حبس آزاد کن، گندم خوبی به ما بده، در قیمت آن به ما تخفیف ده و در آزاد کردن آل یعقوب شتاب کن.

چون فرزندان یعقوب به همراه نامه او به سوی مصر رفتند جبرئیل بر یعقوب علیه السلام نازل شد و به او فرمود: ای یعقوب، پروردگارت از تو می پرسد: چه کسی تو را به این مصیبت هایت دچار کرده است که تو آنها را برای عزیز مصر می نویسی؟ یعقوب علیه السلام پاسخ داد: تو مرا به آن مصیبت ها مبتلا ساختی تا مجازات و ادبی برای من باشند. خداوند پرسید: آیا کسی جز من می تواند آن مصیبت را از تو باز دارد؟ یعقوب علیه السلام پاسخ داد: خدایا، خیر. خداوند فرمود: آیا وقتی شکایت مصیبت هایت را به کسی غیر از من می کردی و از من کمک نخواستی و شکایت آنها را نزد من نکردی از من شرم نداشتی؟ یعقوب علیه السلام عرض کرد: خدایا، از تو آمرزش می طلبم و به سوی تو توبه می کنم و غم و اندوه خود را نزد تو شکوه می کنم. خداوند متعال فرمود: ای یعقوب، هدف من در ادب کردن تو و فرزندان گناه کارت به نهایت رسیده است.

ای یعقوب اگر از مصیبت هایت به هنگام نازل شدن بر تو نزد خودم شکوه می کردی، آمرزش می خواستی و از گناهت به سوی من توبه می نمودی آن مصیبت ها را پس از آن که برایت مقدر کرده بودم از تو دفع می کردم، اما شیطان، یاد مرا از ذهنت برد؛ از این رو از رحمتم ناامید شدی. در حالی که من خداوند بخشنده نیکوکار هستم و بندگان آمرزش خواه و توبه

کننـده به سـویم را دوست دارم. ای یعقـوب، من یوسـف و برادرش و مـال، گوشت و خون از دسـتت رفته ات را به تو بـاز می گردانم. من تو را بینا می سازم و پشتت راست می شود. بنابراین شاد و خوشحال باش. آنچه با تو کردم برای ادب کردنت بود. بنابراین ادب کردنم را بپذیر.

پسـران یعقوب علیه السـلام نامه او را به مصـر بردند تا این که در سرای پادشاهی یوسف بر او وارد شدند و گفتند: ای عزیز، به ما و خانواده ما آسیب رسیده است و سرمایه ای ناچیز آورده ایم. بنابراین پیمانه ما را تمام بده و برادرمان بنیامین را به ما صدقه بـده. این، نامه پدرمان یعقوب به تو درباره برادرمان است. او از تو می خواهد که با دادن او به ما بر ما منت بگذاری. حضـرت می فرماید:

یوسف علیه السلام نامه یعقوب علیه السلام را گرفت و بوسید و بر چشمانش گذاشت. گریست و شیون کرد تا این که پیراهنی که بر تن داشت از اشـک هـایش خیس شـد. سـپس به آنان رو کرد و فرمود: آیا دانستیـد پیش از این با یوسف و برادرش چه کردید؟ آنان پرسیدند: آیا تو خود یوسفی؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: آری من یوسفم و این برادر من است. به راستی خدا بر ما منت نهاده است. آنان گفتنـد: به خدا سوگند که واقعاً خدا تو را بر ما برتری داده است. امروز ما را رسوا مساز و مجازات مکن و ما را ببخش. یوسف علیه السلام فرمود: امروز بر شما سرزنشی نیست. خدا شما را می آمرزد.

حدیث دیگری نیز شبیه به حدیث بالا از امام باقر علیه السلام روایت شده است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۳۰»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: لَمَّا قَالَ إِخْوَهُ یُوسُفَ یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ قَالَ قَالَ یُوسُفُ لَا صَبْرَ عَلَی ضُرِّ آلِ یَعْقُوبَ فَقَالَ عِنْدَ ذَلِکَ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِیُوسُفَ وَ أَخِیهِ الْآیَهَ (۲).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: حضـرت فرمود: چون برادران یوسف علیه السلام به او گفتند: {ای عزیز، به ما و خانواده ما آسیب رسـیده است.} یوسف علیه السـلام فرمود: نمی توان آسـیب دیدن آل یعقوب را تحمل کرد. یوسف علیه السلام در این هنگام فرمود: {آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید؟} تا آخر آیه - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۳۱»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ وَ جِئْنا بِبِضاعَهٍ مُزْجاهٍ قَالَ الْمُقْلُ وَ فِی هَذِهِ الرِّوَایَهِ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَهٍ مُزْجِیَهٍ قَالَ کَانَتِ الْمُقْلَ وَ کَانَتْ بِلَادُهُمْ بِلَادَ الْمُقْلِ وَ هِیَ الْبِضَاعَهُ (۳).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: احمـد بن محمد می گوید: از امام رضا علیه السـلام درباره تفسـیر آیه {و سـرمایه ای ناچیز آورده

ایم.} پرسیدم و حضرت پاسخ داد: مقصود از آن، مُقل است. در این روایت آیه این طور آمده است: وَ جِئنا بِبِضاعَهٍ مُزجِئَهٔ. حضرت فرمود: مقصود از آن سرمایه ناچیز مُقل است. در سرزمین آنان مُقل کشت می شد و مقصود از سرمایه همین است - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

بیان

قال البیضاوی مُزْجاهٍ ردیئه أو قلیله ترد و تدفع رغبه عنها من أزجیته

ص: ۳۱۴

۱- مخطوط. م.

۲- مخطوط. م.

۳- مخطوط. م.

إذا دفعته و قيل كانت دراهم زيوفا (۱)و قيل صوفا و سمنا و قيل صنوبر و حبه الخضراء و قيل الأقط و سويق المقل انتهى. (۲)و فی روایه أخرى لعله علیه السلام قرأ مُزَجَّاهٍ بتشدید الجیم أو مزْجِیَّه بکسر الجیم و تشدید الیاء و لم ینقل فی القراءه الشاذه غیر القراءه المشهوره.

**[ترجمه]بیضاوی می گوید: مُزجاۀ به معنای پست یا کم است که به دلیل تمایل نداشتن به آن پس داده می شود. مُزجاۀ مشتق از أَزجَیتُهُ

ص: ۳۱۴

به معنای آن را پس دادم است. برخی نیز مقصود از آن سرمایه را درهم های تقلبی و برخی نیز آن را مقداری پشم و روغن می دانند. برخی دیگر می گویند که آن، صنوبر و حبۀ الخضرا بود. برخی دیگر نیز آن را کشک و حلیم مُقل می دانند. سخن بیضاوی به پایان

رسید - . انوار التنزیل ۱: ۲۳۶ - .

شاید امام در روایت دیگری، مُزَجّاۀ به تشدید جیم یا مَزجیّۀ به کسر جیم و تشدید یاء قرائت فرموده باشد. اما در قرائت شاذ نیز تنها قرائت مشهور نقل شده است.

**[ترجمه]

«۱۳۲»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ قَالَ: کَتَبَ یَعْقُوبُ النَّبِیُّ إِلَی یُوسُفَ مِنْ یَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ ذَبِیحِ اللَّهِ ابْنِ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ إِلَی عَزِیزِ مِصْرَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّا أَهْلُ بَیْتٍ لَمْ یَزَلِ الْبَلَاءُ سَرِیعاً إِلَیْنَا ابْتُلِیَ إِبْرَاهِیمُ جَدِّی فَأُلْقِیَ فِی النَّارِ ثُمَّ ابْتُلِیَ أَبِی إِسْحَاقُ بِالذَّبْحِ فَکَانَ لِیَ ابْنٌ وَ کَانَ قُرَّهَ عَیْنِی وَ کُنْتُ أُسَرُّ بِهِ فَابْتُلِیتُ بِأَنْ أَکَلَهُ الذِّئْبُ فَذَهَبَ بَصَرِی حُزْناً عَلَیْهِ مِنَ الْبُکَاءِ وَ کَانَ لَهُ أَخٌ وَ کُنْتُ أُسَرُّ بِهِ بَعْدَهُ فَأَخَذْتَهُ فِی سَرَقٍ وَ إِنَّا أَهْلُ بَیْتٍ لَمْ نَسْرِقْ قَطُّ وَ لَا نُعْرَفُ بِالسَّرَقِ فَإِنْ رَأَیْتَ أَنْ تَمُنَّ عَلَیَّ بِهِ فَعَلْتَ قَالَ فَلَمَّا أُتِیَ یُوسُفُ بِالْکِتَابِ فَتَحَهُ وَ قَرَأَهُ فَصَاحَ ثُمَّ قَامَ فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ فَقَرَأَ وَ بَکَی ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثُمَّ خَرَجَ إِلَی إِخْوَتِهِ ثُمَّ عَادَ فَقَرَأَهُ فَصَاحَ وَ بَکَی ثُمَّ قَامَ فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ فَقَرَأَهُ وَ بَکَی ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ وَ عَادَ إِلَی إِخْوَتِهِ فَقَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِیُوسُفَ وَ أَخِیهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ وَ أَعْطَاهُمْ قَمِیصَهُ وَ هُوَ قَمِیصُ إِبْرَاهِیمَ وَ کَانَ یَعْقُوبُ بِالرَّمْلَهِ فَلَمَّا فَصَلُوا بِالْقَمِیصِ مِنْ مِصْرَ قَالَ یَعْقُوبُ إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ قالُوا تَاللَّهِ إِنَّکَ لَفِی ضَلالِکَ الْقَدِیمِ (۳).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: حضرت فرمود: یعقوب پیامبر علیه السلام به یوسف علیه السلام نامه نوشت: از یعقوب بن اسحاق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله رحمان به عزیز مصر. اما بعد باید بگویم که بلا و آزمایش پیوسته به سوی ما اهل بیت در حال شتاب است. جدم ابراهیم آزمایش شد و او را در آتش افکندند. سپس پدرم اسحاق با سر بریده شدن آزمایش شد. من پسری داشتم که نور چشمانم بود و با او شاد می شدم. من نیز با خورده شدن او توسط گرگ آزمایش شدم و از اندوه و گریستن بر

او نابینا گردیدم. او برادری داشت که پس از او مایه شادی ام بود و تو او را به خاطر دزدی گرفته ای. ما اهل بیت هرگز دزدی نکرده ایم و معروف به دزدی نیستیم. اگر صلاح می بینی با آزاد کردن او بر من منت گذار. حضرت فرمود: چون نامه به دست یوسف علیه السلام رسید آن را گشود و خواند. فریاد کشید. سپس برخاست و وارد خانه اش شد و آن نامه را خواند و گریست. سپس صورتش را شست. سپس به سوی برادرانش بیرون آمد. سپس بازگشت و آن نامه را خواند. فریاد کشید و گریست. سپس برخاست و وارد خانه اش شد و آن نامه را خواند و گریست. سپس صورتش را شست. سپس به سوی برادرانش بازگشت و فرمود: {آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟} او پیراهنش را که همان پیراهن ابراهیم علیه السلام بود به آنان داد. یعقوب علیه السلام در شهر رمله بود. چون آنان به همراه پیراهن از مصر بیرون رفتند یعقوب علیه السلام فرمود: {اگر مرا به کم خردی نسبت ندهید بوی یوسف را می شنوم. گفتند به خدا سوگند که تو سخت در گمراهی دیرین خود هستی.} - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۱۳۳»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَیْسَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ یَمُوتُ وَ لَا یَخْرُجُ مِنَ الدُّنْیَا حَتَّی یُقِرَّ لِلْإِمَامِ بِإِمَامَتِهِ کَمَا أَقَرَّ وُلْدُ یَعْقُوبَ لِیُوسُفَ حِینَ قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا (۴).

ص: ۳۱۵

۱- الزیوف جمع الزائف: الردی ء المردود لغش فیه.

۲- أنوار التنزیل ۱: ۲۳۶. و المقل: ثمر شجر الدوم. صمغ شجره یتداوی به.

۳- مخطوط. م.

۴- مخطوط. م.

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: مفضل بن عمر: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: همه فرزندان فاطمه سلام الله علیها به هنگام مرگ و بیرون رفتن از دنیا به امامت امام اذعان می کنند، همان طور که فرزندان یعقوب برای یوسف علیه السلام اذعان کرده و گفتند: {به خدا سوگند که واقعا خدا تو را بر ما برتری داده است.} - . نسخه خطی -

ص: ۳۱۵

**[ترجمه]

«۱۳۴»

ل، الخصال ع، علل الشرائع ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام فِی أَسْئِلَهِ الشَّامِیِّ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَنَّهُ علیه السلام قَالَ یَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ أُدْخِلَ یُوسُفُ السِّجْنَ (۱).

**[ترجمه]الخصال، علل الشرائع، عیون الاخبار: امام علی علیه السلام فرمود: یوسف علیه السلام در روز چهارشنبه به زندان افتاد - . الخصال ۲: ۲۹۸، علل الشرائع: ۱۹۹، عیون الاخبار: ۱۳۷ - .

**[ترجمه]

«۱۳۵»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ رَفَعَهُ بِإِسْنَادٍ لَهُ قَالَ: إِنَّ یَعْقُوبَ وَجَدَ رِیحَ قَمِیصِ یُوسُفَ مِنْ مَسِیرَهِ عَشَرَهِ لَیَالٍ وَ کَانَ یَعْقُوبُ بِبَیْتِ الْمَقْدِسِ وَ یُوسُفُ بِمِصْرَ وَ هُوَ الْقَمِیصُ الَّذِی نَزَلَ عَلَی إِبْرَاهِیمَ مِنَ الْجَنَّهِ فَدَفَعَهُ إِبْرَاهِیمُ إِلَی إِسْحَاقَ وَ إِسْحَاقُ إِلَی یَعْقُوبَ وَ دَفَعَهُ یَعْقُوبُ إِلَی یُوسُفَ علیه السلام (۲)

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: حضرت فرمود: یعقوب علیه السلام بوی پیراهن یوسف علیه السلام را از مسیری که ده شب با او فاصله داشت شنید. یعقوب علیه السلام در بیت المقدس و یوسف علیه السلام در مصر بود. آن همان پیراهنی بود که از بهشت بر ابراهیم علیه السلام نازل شد و ابراهیم علیه السلام آن را به اسحاق علیه السلام و او آن را به یعقوب علیه السلام و او نیز آن را به یوسف علیه السلام داد - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۳۶»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ نَشِیطِ بْنِ صَالِحٍ الْبَجَلِیِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَ کَانَ إِخْوَهُ یُوسُفَ أَنْبِیَاءَ قَالَ لَا وَ لَا بَرَرَهَ أَتْقِیَاءَ وَ کَیْفَ وَ هُمْ یَقُولُونَ لِأَبِیهِمْ یَعْقُوبَ تَاللَّهِ إِنَّکَ لَفِی ضَلالِکَ الْقَدِیمِ (۳).

شی، تفسیر العیاشی عن نشیط عن رجل مثله (۴).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: نشیط بن صالح بجلی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا برادران یوسف علیه السلام پیامبر بودند؟ حضرت پاسخ داد: آنان نه پیامبر بودند و نه نیکوکار و پرهیزگار. چگونه می توانستند پیامبر باشند وقتی به پدرشان یعقوب علیه السلام می گفتند: {به خدا سوگند که تو سخت در گمراهی دیرین خود هستی.} -. نسخه خطی -

تفسیر العیاشی: حدیث دیگری نیز شبیه به حدیث بالادر این تفسیر آمده است -. نسخه خطی -.

**[ترجمه]

«۱۳۷»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ بَنِی یَعْقُوبَ بَعْدَ مَا صَنَعُوا بِیُوسُفَ أَذْنَبُوا فَکَانُوا أَنْبِیَاءَ (۵).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: پسران یعقوب با آن کاری که با یوسف علیه السلام کردند گناه نمودند. بنابراین آیا پیامبر بوده اند؟! -. نسخه خطی -

**[ترجمه]

بیان

استفهام علی الإنکار.

**[ترجمه]استفهام در این جا استفهام انکاری است.

**[ترجمه]

«۱۳۸»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ مُقَرِّنٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَتَبَ عَزِیزُ مِصْرَ إِلَی یَعْقُوبَ أَمَّا بَعْدُ فَهَذَا ابْنُکَ یُوسُفُ اشْتَرَیْتُهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَهٍ وَ اتَّخَذْتُهُ عَبْداً وَ هَذَا ابْنُکَ ابْنُ یَامِینَ أَخَذْتُهُ قَدْ سَرَقَ وَ اتَّخَذْتُهُ عَبْداً (۶)قَالَ فَمَا وَرَدَ عَلَی یَعْقُوبَ شَیْ ءٌ أَشَدُّ عَلَیْهِ مِنْ ذَلِکَ الْکِتَابِ فَقَالَ لِلرَّسُولِ مَکَانَکَ حَتَّی أُجِیبَهُ فَکَتَبَ إِلَیْهِ یَعْقُوبُ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ فَهِمْتُ کِتَابَکَ أَنَّکَ أَخَذْتَ ابْنِی بِثَمَنٍ بَخْسٍ وَ اتَّخَذْتَهُ عَبْداً وَ أَنَّکَ اتَّخَذْتَ ابْنِی ابْنَ یَامِینَ وَ قَدْ سَرَقَ فَاتَّخَذْتَهُ عَبْداً فَإِنَّا أَهْلُ بَیْتٍ لَا نَسْرِقُ وَ لَکِنَّا أَهْلُ بَیْتٍ نُبْتَلَی وَ قَدِ ابْتُلِیَ أَبُونَا إِبْرَاهِیمُ بِالنَّارِ فَوَقَاهُ اللَّهُ وَ ابْتُلِیَ أَبُونَا إِسْحَاقُ بِالذَّبْحِ فَوَقَاهُ اللَّهُ وَ إِنِّی قَدِ ابْتُلِیتُ بِذَهَابِ بَصَرِی وَ ذَهَابِ ابْنَیَّ وَ عَسَی اللَّهُ أَنْ یَأْتِیَنِی بِهِمْ جَمِیعاً

۱- الخصال ج ۲: ۲۹۸، علل الشرائع: ۱۹۹، عیون الأخبار: ۱۳۷. م.

۲- مخطوط. م.

۳- مخطوط. م.

۴- مخطوط. م.

۵- مخطوط. م.

۶- قد أشرنا سابقا أن الروايه لا تخلو عن اشكال.

قَالَ فَلَمَّا وَلَّی الرَّسُولُ عَنْهُ رَفَعَ یَدَهُ إِلَی السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ یَا حَسَنَ الصُّحْبَهِ یَا کَرِیمَ الْمَعُونَهِ (۱)یَا خَیْراً کُلَّهُ ائْتِنِی بِرَوْحٍ مِنْکَ وَ فَرَجٍ مِنْ عِنْدِکَ قَالَ فَهَبَطَ عَلَیْهِ جَبْرَئِیلُ فَقَالَ یَا یَعْقُوبُ أَ لَا أُعَلِّمُکَ دَعَوَاتٍ یَرُدُّ اللَّهُ عَلَیْکَ بِهَا بَصَرَکَ وَ یَرُدُّ عَلَیْکَ ابْنَیْکَ (۲)فَقَالَ بَلَی فَقَالَ قُلْ یَا مَنْ لَا یَعْلَمُ أَحَدٌ کَیْفَ هُوَ وَ حَیْثُ هُوَ وَ قُدْرَتَهُ إِلَّا هُوَ یَا مَنْ سَدَّ الْهَوَاءَ بِالسَّمَاءِ وَ کَبَسَ الْأَرْضَ عَلَی الْمَاءِ وَ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَحْسَنَ الْأَسْمَاءِ ائْتِنِی بِرَوْحٍ مِنْکَ وَ فَرَجٍ مِنْ عِنْدِکَ فَمَا انْفَجَرَ عَمُودُ الصُّبْحِ حَتَّی أُتِیَ بِالْقَمِیصِ فَطُرِحَ عَلَی وَجْهِهِ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَیْهِ بَصَرَهُ وَ رَدَّ عَلَیْهِ وُلْدَهُ (۳).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: مقرن: امام صادق علیه السلام فرمود: عزیز مصر به یعقوب علیه السلام نامه نوشت: اما بعد باید بگویم که این پسرت یوسف است که او را با بهای ناچیزی چند درهم خریدم و بنده خود کردم و این پسر تو ابن یامین است که او را به دلیل دزدی اش گرفتم و بنده خود کردم. حضرت فرمود: تا به حال چیزی گران بار تر از آن نامه بر یعقوب علیه السلام وارد نشده بود. از این رو به فرستاده عزیز فرمود: همان جا که هستی بمان تا پاسخ او را بدهم. یعقوب علیه السلام به او نامه نوشت: اما بعد باید بگویم که من از نامه تو دریافتم که تو پسرم را با بهای اندکی خریدی و او را بنده خود کردی و پسرم ابن یامین را که دزدی کرده بود گرفتی و بنده خود قرار دادی. ما اهل بیت دزدی نمی کنیم، اما آزمایش می شویم. پدرمان ابراهیم با آتش آزمایش شد و خداوند او را از آن حفظ کرد. پدرمان اسحاق با سر بریدن آزمایش شد و خداوند او را حفظ کرد. من با نابینا شدن و از دست رفتن دو پسرم آزمایش شدم که امید است خداوند همگی آنان را نزد من بازآورد.

ص: ۳۱۶

حضرت فرمود: چون فرستاده عزیز از پیش یعقوب علیه السلام رفت او دست به آسمان برداشت. سپس عرض کرد: ای که همنشینی ات نیک و زیباست، ای که یاری و کمکت با گشاده دستی همراه است - . در نسخه دیگری آمده است: ای که یاری و کمکت فراوان است. - .

ای که همه ات خیر است، روحی از خود به من ببخش و از نزد خود گره از کارم بگشا. حضرت فرمود: جبرئیل نازل شد و فرمود: ای یعقوب، آیا نمی خواهی دعاهایی به تو بیاموزم که چشمانت را دوباره بینا سازد و دو پسرت - . در نسخه دیگری پسرت آمده است. - را به تو باز گرداند؟ یعقوب علیه السلام پاسخ داد: چرا. جبرئیل فرمود: بگو: ای کسی که تنها خودت می دانی که چگونه ای، کجایی و قدرتت به چه اندازه است. ای کسی که آسمان را سدی در برابر هوا قرار دادی و زمین را روی آب فشردی و زیباترین نام ها را برای خود برگزیدی، روحی از خود به من ارزانی ده و از نزد خود گره از کارم بگشا. به محض آن که سپیده دم زد پیراهن را برای یعقوب علیه السلام آوردند و روی چهره اش انداختند. بدین سان خداوند او را دوباره بینا ساخت و پسرش را به او بازگرداند - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۳۹»

دَعَوَاتُ الرَّاوَنْدِیِّ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّ یَعْقُوبَ علیه السلام کَانَ اشْتَدَّ بِهِ الْحُزْنُ وَ رَفَعَ یَدَهُ إِلَی السَّمَاءِ وَ قَالَ یَا حَسَنَ

الصُّحْبَهِ إِلَی آخِرِ الْخَبَرِ (۴).

**[ترجمه]دعوات راوندی: امام باقر علیه السلام فرمود: غم و اندوه بر یعقوب علیه السلام گران آمد و دست به آسمان برداشت و عرض کرد: ای که همنشینی ات نیک و زیباست. تا آخر حدیث - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۴۰»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام عَادَ إِلَی الْحَدِیثِ الْأَوَّلِ الَّذِی قَطَعْنَاهُ (۵)قالَ لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللّهُ لَکُمْ اذْهَبُوا بِقَمِیصِی هذا الَّذِی بَلَّتْهُ دُمُوعُ عَیْنِی فَأَلْقُوهُ عَلی وَجْهِ أَبِی یَرْتَدَّ بَصِیراً لَوْ قَدْ شَمَّ بِرِیحِی وَ أْتُونِی بِأَهْلِکُمْ أَجْمَعِینَ وَ رَدَّهُمْ إِلَی یَعْقُوبَ فِی ذَلِکَ الْیَوْمِ وَ جَهَّزَهُمْ بِجَمِیعِ مَا یَحْتَاجُونَ إِلَیْهِ فَلَمَّا فَصَلَتْ عِیرُهُمْ مِنْ مِصْرَ وَجَدَ یَعْقُوبُ رِیحَ یُوسُفَ فَقَالَ لِمَنْ بِحَضْرَتِهِ مِنْ وُلْدِهِ إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ قَالَ وَ أَقْبَلَ وُلْدُهُ یُحِثُّونَ السَّیْرَ بِالْقَمِیصِ فَرَحاً وَ سُرُوراً بِمَا رَأَوْا مِنْ حَالِ یُوسُفَ وَ الْمُلْکِ الَّذِی أَعْطَاهُ اللَّهُ وَ الْعِزِّ الَّذِی صَارُوا إِلَیْهِ فِی سُلْطَانِ یُوسُفَ وَ کَانَ مَسِیرُهُمْ مِنْ مِصْرَ إِلَی بَدْوِ (بَلَدِ) یَعْقُوبَ تِسْعَهَ أَیَّامٍ فَلَمَّا أَنْ جاءَ الْبَشِیرُ أَلْقَی الْقَمِیصَ عَلی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِیراً وَ قَالَ لَهُمْ مَا فَعَلَ ابْنُ یَامِیلَ (۶)قَالُوا خَلَّفْنَاهُ عِنْدَ أَخِیهِ صَالِحاً قَالَ فَحَمِدَ اللَّهَ یَعْقُوبُ عِنْدَ ذَلِکَ وَ سَجَدَ لِرَبِّهِ سَجْدَهَ الشُّکْرِ وَ رَجَعَ إِلَیْهِ بَصَرُهُ وَ تَقَوَّمَ لَهُ ظَهْرُهُ وَ قَالَ لِوُلْدِهِ تَحَمَّلُوا إِلَی یُوسُفَ فِی یَوْمِکُمْ هَذَا بِأَجْمَعِکُمْ فَسَارُوا إِلَی یُوسُفَ وَ مَعَهُمْ یَعْقُوبُ وَ خَالَهُ یُوسُفَ یَامِیلُ (۷)

۱- فی نسخه: یا کثیر المعونه.

۲- فی نسخه: و یرد علیک ابنک. و فی أخری: ولدیک.

۳- مخطوط. م.

۴- مخطوط. م.

۵- أراد بالحدیث ما تقدم تحت رقم ۱۱۴، و قد أورد قطعه منها تحت رقم ۱۲۹.

۶- راجع ما تقدم ذیل الخبر ۱۱۴.

۷- راجع ما تقدم ذیل الخبر ۱۱۴.

فَأَحَثُّوا السَّيْرَ فَرَحاً وَ سُرُوراً فَسَارُوا تِسْعَةَ أَيَّامٍ إِلَى مِصْرَ (۱).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: ابو بصیر: امام باقر علیه السلام در ادامه حدیث اول - . مقصود مصنف از حدیث اول حدیث شماره ۱۱۴ است که پاره ای از آن را در حدیث شماره ۱۲۹ آورده بود. -

که آن را قطع کردیم فرمود: یوسف علیه السلام فرمود: امروز بر شما سرزنشی نیست. خدا شما را می آمرزد. این پیراهنم را که با اشک هایم تر شده ببرید و روی چهره پدرم بیفکنید. اگر او بویم را استشمام کند دوباره بینا می شود و همه کسان خود را نزد من آورید. یوسف علیه السلام آنان را در همان روز به سوی یعقوب علیه السلام بازگرداند و آنان را مجهز به تمام چیز هایی کرد که بدان نیاز داشتند. چون کاروان از مصر بیرون رفت یعقوب علیه السلام بوی یوسف علیه السلام را شنید و به فرزندانش که نزد او بودند فرمود: {اگر مرا به کم خردی نسبت ندهید بوی یوسف را می شنوم.} حضرت فرمود: پسران یعقوب به همراه آن پیراهن از روی شادی و سرور از دیدن حال یوسف علیه السلام و فرمانروایی ای که خداوند به او ارزانی داشته بود و عزتی که آنان در سایه سلطنت یوسف علیه السلام به دست آورده بودند به سرعت حرکت می کردند. فاصله آنان از مصر تا بادیه ای که یعقوب علیه السلام در آن قرار داشت نُه روز بود. چون مژده دهنده آمد پیراهن را روی چهره یعقوب علیه السلام افکند و بدین سان او دوباره بینا شد. یعقوب علیه السلام از آنان پرسید: ابن یامیل - . به حدیث شماره ۱۱۴ رجوع کنید. -

چه شد؟ آنان پاسخ دادند: او را صحیح و سالم نزد برادرش بر جای نهادیم. حضرت فرمود: یعقوب علیه السلام در این هنگام خداوند را سپاس گفت و برای پروردگارش سجده شکر به جای آورد. نور دیدگانش بازگشت و پشتش راست شد. او به فرزندانش فرمود: همین امروز همگی تان بار سفر ببندید تا به سوی یوسف برویم. آنان به همراه یعقوب علیه السلام و خاله یوسف یامیل به سوی یوسف علیه السلام رفتند.

ص: ۳۱۷

آنان از روی شادی و سرور به سرعت حرت کردند و نُه روز تا مصر در راه بودند - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۴۱»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّی فَقَالَ أَخَّرَهُمْ إِلَی السَّحَرِ قَالَ یَا رَبِّ إِنَّمَا ذَنْبُهُمْ فِیمَا بَیْنِی وَ بَیْنَهُمْ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ أَنِّی قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ (۲).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: یکی از اصحاب ما: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه {به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می خواهم.} فرمود: یعقوب علیه السلام طلب آمرزش برای آنان را تا سحرگاه به تعویق افکند و عرض کرد: پروردگارا، گناه آنان تنها میان من و آنان است. بدین سان خداوند به او وحی فرمود که من آنان را آمرزیدم - . نسخه خطی

. -

**[ترجمه]

«۱۴۲»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی قَالَ أَخَّرَهُمْ إِلَی السَّحَرِ لَیْلَهَ الْجُمُعَهِ (۳).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: محمد بن مسلم: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه {به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می خواهم.} فرمود: یعقوب علیه السلام طلب آمرزش برای آنان را تا سحرگاه شب جمعه به تعویق انداخت - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۴۳»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِی بَصِیرٍ فِی تَتِمَّهِ الْخَبَرِ الْأَوَّلِ (۴)عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: فَصَارُوا تِسْعَهَ أَیَّامٍ إِلَی مِصْرَ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَی یُوسُفَ فِی دَارِ الْمَلِکِ اعْتَنَقَ أَبَاهُ فَقَبَّلَهُ وَ بَکَی وَ رَفَعَهُ وَ رَفَعَ خَالَتَهُ عَلَی سَرِیرِ الْمُلْکِ ثُمَّ دَخَلَ مَنْزِلَهُ فَادَّهَنَ وَ اکْتَحَلَ وَ لَبِسَ ثِیَابَ الْعِزِّ وَ الْمُلْکِ ثُمَّ خَرَجَ إِلَیْهِمْ فَلَمَّا رَأَوْهُ سَجَدُوا جَمِیعاً لَهُ إِعْظَاماً لَهُ وَ شُکْراً لِلَّهِ فَعِنْدَ ذَلِکَ قَالَ یا أَبَتِ هذا تَأْوِیلُ رُءْیایَ مِنْ قَبْلُ إِلَی قَوْلِهِ بَیْنِی وَ بَیْنَ إِخْوَتِی قَالَ وَ لَمْ یَکُنْ یُوسُفُ فِی تِلْکَ الْعِشْرِینَ السَّنَهَ یَدَّهِنُ وَ لَا یَکْتَحِلُ وَ لَا یَتَطَیَّبُ وَ لَا یَضْحَکُ وَ لَا یَمَسُّ النِّسَاءَ- (۵)حَتَّی جَمَعَ اللَّهُ یَعْقُوبَ علیه السلام شَمْلَهُ وَ جَمَعَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ یَعْقُوبَ وَ إِخْوَتِهِ (۶).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی:ابو بصیر: امام باقر علیه السلام در تتمّه حدیث اول - . یعنی حدیث شماره ۱۱۴ - فرمود: آنان نه روز تا مصر در راه بودند. چون بر یوسف علیه السلام در سرای پادشاهی اش وارد شدند او پدرش را در آغوش گرفت، بوسید و گریست و او و خاله اش را بر تخت پادشاهی نشاند. سپس وارد خانه اش شد. بر موهایش روغن مالید، سرمه کشید و لباس قدرت و پادشاهی را بر تن کرد. سپس به سوی آنان بیرون آمد. چون نگاهشان به او افتاد همگی به بزرگداشت او و سپاسگذاری از خداوند برایش به سجده افتادند. در این هنگام یوسف علیه السلام فرمود: {ای پدر، این است تعبیر خواب پیشین من.} تا {شیطان میان من و برادرانم را به هم زد.} حضرت فرمود: یوسف علیه السلام در آن بیست سال به موهای خود روغن نمالیده، سرمه نکشیده، عطر نزده، نخندیده و زنان را لمس نکرده بود - . مقصود، از روی شهوت و لذت است، بلکه به پیروی از سنت و ازدیاد نسل این کار را می کرد. همان طور که بنیامین در پاسخ به پرسش یوسف علیه السلام که پرسید: چقدر برای برادرت – یعنی یوسف - اندوهگین شدی؟، گفت: من صاحب یازده پسر شدم و نام همه آنان را از نام او برگرفتم. یوسف علیه السلام فرمود: می بینم که پس از او زنان را در آغوش گرفتی و فرزندانت را بوییده ای؟! یعنی نزدیکی با زنان و بوییدن فرزندان با اندوهی که ادعای آن را داری منافات دارد. بنیامین گفت: من پدر درستکاری دارم که به من

فرمود: ازدواج کن. شاید خداوند فرزندانی به تو ارزانی دارد که زمین را پر از تسبیح او کنند. -

تا این که خداوند، او، یعقوب علیه السلام و برادرانش را گرد هم آورد - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

بیان

قال الرازی اختلفوا فی مقدار المده بین هذا الوقت و بین وقت الرؤیا فقیل ثمانون سنه و قیل سبعون و قیل أربعون سنه و هو قول الأکثرین و لذلک یقولون إن تأویل الرؤیا ربما صحت بعد أربعین سنه و قیل ثمانی عشره سنه و عن الحسن أنه ألقی فی الجب ابن سبع عشره سنه و بقی فی العبودیه و السجن و الملک ثمانین سنه ثم

ص: ۳۱۸

۱- مخطوط. م.

۲- مخطوط. م.

۳- مخطوط. م.

۴- أی ما تقدم تحت رقم ۱۱۴.

۵- أی شهوه و التذاذا بل کان یمس تبعا للسنه و تکثیرا للنسل و هو کقول بنیامین حین قال له یوسف: فما بلغ حزنک علیه؟- أی علی یوسف- قال: ولد لی أحد عشر ابنا لکلهم اشتق اسما من اسمه فقال: أراک قد عانقت النساء و شممت الولد من بعده؟! أی اتیان النساء و شم الولد ینافیان ما ادعیت من الحزن، فقال: ان لی ابا صالحا قال: تزوج لعلّ اللّه أن یخرج منک ذرّیه یثقل الأرض بالتسبیح.

۶- مخطوط. م.

وصل إلى أبيه و أقاربه و عاش بعد ذلک ثلاثا و عشرين سنه فکان عمره مائه و عشرين سنه و الله أعلم بالحقائق(۱).

**[ترجمه]رازی می گوید: درباره فاصله میان این زمان یعنی زمان دیدار دوباره آنان با یکدیگر و زمانی که در آن یوسف علیه السلام آن خواب را دید اختلاف نظر وجود دارد. برخی آن را هشتاد سال و برخی دیگر هفتاد سال می دانند. بیشتر مفسران معتقدند که آن، چهل سال بوده است. از این رو می گویند که چه بسا تعبیر یک خواب پس از چهل سال درست درآید. برخی دیگر نیز آن را هجده سال می دانند. حسن می گوید که یوسف علیه السلام را در سن هفده سالگی در چاه انداختند و او هشتاد سال در بندگی، زندان و پادشاهی باقی ماند.

سپس با پدر و نزدیکانش دیدار کرد و پس از آن بیست و سه سال زیست. بنابراین عمر او صد و بیست سال بود و خداوند به حقایق آگاه است - . مفاتیح الغیب ۵: ۱۷۲ - .

**[ترجمه]

«۱۴۴»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام فِی کَمْ دَخَلَ یَعْقُوبُ مِنْ وُلْدِهِ عَلَی یُوسُفَ قَالَ فِی أَحَدَ عَشَرَ ابْناً لَهُ فَقِیلَ لَهُ أَسْبَاطٌ قَالَ نَعَمْ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ یُوسُفَ وَ أَخِیهِ أَ کَانَ أَخَاهُ لِأُمِّهِ أَمْ ابْنَ خَالَتِهِ فَقَالَ ابْنَ خَالَتِهِ (۲).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: حسن بن اسباط می گوید: از امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: یعقوب علیه السلام با چند نفر از فرزندانش بر یوسف علیه السلام وارد شد؟ حضرت پاسخ داد: با یازده پسرش. برخی از او پرسیدند: آیا أَسباط، همین ها بودند؟ حضرت پاسخ داد: آری.

راوی می گوید: از حضرت درباره یوسف علیه السلام و برادرش پرسیدم که آیا برادرش برادر مادری او بود یا پسر خاله اش؟ حضرت پاسخ داد: پسر خاله اش - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

بیان

هذا الخبر یدل علی أن بنیامین لم یکن من أم یوسف بل من خالته و إنما دعاه أخا من أمه مجازا کما تجوز فی قوله وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ و هو قول جماعه من المفسرین و المؤرخین.

**[ترجمه]این حدیث دلالت می کند بر این که بنیامین برادر مادری یوسف علیه السلام نبود، بلکه پسر خاله اش بود و او تنها از روی مجاز او را برادر مادری نامید، همان طور که در آیه {و پدر و مادرش را برنشانید.} مجاز صورت گرفته است. این نظر

گروهی از مفسران و مورخان است.

**[ترجمه]

«۱۴۵»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ قَالَ الْعَرْشُ السَّرِیرُ وَ فِی قَوْلِهِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً قَالَ کَانَ سُجُودُهُمْ ذَلِکَ عِبَادَةً لِلَّهِ (۳).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: یکی از اصحاب ما: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه {و پدر و مادرش را به تخت برنشانید.} فرمود: عرش به معنای تخت است. همچنین حضرت در تفسیر آیه {و [همه آنان] پیش او به سجده درافتادند.} فرمود: سجده آنان از روی عبادت خداوند بود - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۴۶»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بِهْرُوزَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام قَالَ: إِنَّ یَعْقُوبَ قَالَ لِیُوسُفَ حَیْثُ الْتَقَیَا أَخْبِرْنِی یَا بُنَیَّ کَیْفَ صُنِعَ بِکَ فَقَالَ لَهُ یُوسُفُ انْطَلِقْ بِی فَأُقْعِدْتُ عَلَی رَأْسِ الْجُبِّ فَقِیلَ لِیَ انْزِعِ الْقَمِیصَ فَقُلْتُ لَهُمْ إِنِّی أَسْأَلُکَ (۴)بِوَجْهِ أَبِیَ الصِّدِّیقِ یَعْقُوبَ أَنْ لَا تُبْدُوا عَوْرَتِی وَ لَا تَسْلُبُونِی قَمِیصِی قَالَ فَأَخْرَجَ عَلَیَّ فُلَانٌ السِّکِّینَ فَغُشِیَ عَلَی یَعْقُوبَ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ لَهُ یَعْقُوبُ حَدِّثْنِی کَیْفَ صُنِعَ بِکَ فَقَالَ لَهُ یُوسُفُ إِنِّی أُطَالِبُ یَا أَبَتَاهْ لَمَّا کَفَفْتَ فَکَفَّ (۵).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: محمد بن بهروز: امام صادق علیه السلام فرمود: یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام هنگامی که به هم رسیدند فرمود: پسرکم، به من بگو آنان با تو چه کردند؟ یوسف علیه السلام فرمود: آنان مرا بردند و بر روی چاه نشاندند. به من گفتند: پیراهنت را در بیاور. من به آنان گفتم: به حق آبروی پدر بسیار راستگویم یعقوب، از تو - . در تمامی نسخه ها این طور آمده است. -

می خواهم که عورتم را آشکار نسازید و پیراهنم را از من به زور نگیرید. فلانی بر من چاقو کشید. حضرت فرمود: یعقوب علیه السلام بیهوش شد. چون به هوش آمد به یوسف علیه السلام فرمود: به من بگو که با تو چه کردند؟ یوسف علیه السلام به او فرمود:

پدرجان، از تو می خواهم که از این کار دست بکشی او نیز دست کشید - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۴۷»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ یَسَارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ إِلَی یُوسُفَ وَ هُوَ فِی السِّجْنِ- (۶)یَا ابْنَ یَعْقُوبَ مَا أَسْکَنَکَ مَعَ الْخَطَّائِینَ قَالَ جُرْمِی قَالَ فَاعْتَرَفَ بِجُرْمِهِ فَأُخْرِجَ- (۷)فَاعْتَرَفَ بِمَجْلِسِهِ مِنْهَا مَجْلِسَ الرَّجُلِ مِنْ أَهْلِهِ فَقَالَ لَهُ ادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ یَا کَبِیرَ کُلِّ کَبِیرٍ یَا مَنْ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ لَا وَزِیرَ یَا خَالِقَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ الْمُنِیرِ

۱- مفاتیح الغیب ۵: ۱۷۲. م.

۲- مخطوط. م.

۳- مخطوط. م.

۴- کذا فی النسخ.

۵- مخطوط. م.

۶- أی بعث ملکا هو فی السجن و هو یقول: یا ابن اه.

۷- لعل الصحیح: فاعترف بجرمک فاخرج. و الحدیث یتضمن ما فیه غرابه جدا بل ما هو یخالف المذهب، و إسحاق بن یسار مجهول.

يَا عِصْمَةَ الْمُضْطَرِّ الضَّرِيرِ يَا قَاصِمَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ يَا مُغْنِيَ الْبَائِسِ الْفَقِيرِ يَا جَابِرَ الْعَظْمِ الْكَسِيرِ يَا مُطْلِقَ الْمُكَبَّلِ (۱)الْأَسِيرِ أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي فَرَجاً وَ مَخْرَجاً وَ تَرْزُقَنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَ مِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ قَالَ فَلَمَّا أَصْبَحَ دَعَاهُ الْمَلِکُ فَخَلَّى سَبِيلَهُ وَ ذَلِکَ قَوْلُهُ وَ قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ (۲).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: اسحاق بن یسار: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند، فرشته ای را به سوی یوسف علیه السلام که در زندان بود فرستاد. آن فرشته به او فرمود: ای پسر یعقوب، چه چیز باعث شد تا با فرومایگان هم خانه شوی؟ یوسف علیه السلام پاسخ داد: جرمم. حضرت فرمود: یوسف علیه السلام به جرمش اعتراف کرد؛ از این رو آزاد شد - . شاید درستش این باشد: آن فرشته فرمود: به جرمت اعتراف کن تا آزاد شوی. محتوای این حدیث بسیار عجیب است، بلکه مخالف با این مذهب است. - .

او به همنشینی اش با زلیخا همانند همنشینی مرد با همسرش اعتراف کرد. آن فرشته به او فرمود: این دعا را بخوان: ای بزرگ همه بزرگان، ای که هیچ شریک و وزیری نداری، ای آفریدگار خورشید و ماه فروزان،

ص: ۳۱۹

ای پناه بیچاره نابینا، ای خرد کننده پشت هر ستمگر سرکش، ای بی نیاز کننده بینوای فقیر، ای پیوند دهنده استخوان شکسته، ای رهاننده دربند و اسیر، به حق محمد و آل محمد از تو می خواهم تا در کارم گشایشی و برون رفتی ایجاد کنی و مرا با حساب و بی حساب روزی دهی. حضرت فرمود: چون صبح شد پادشاه، او را فراخواند و او را آزاد کرد. آیه {و به من احسان کرد آنگاه که مرا از زندان خارج ساخت.} نیز به همین مطلب اشاره دارد.} - . نسخه خطی تفسیر عیاشی. در حاشیه نسخه چاپ شده آمده است: طبرسی (ره) می گوید: مفسران گفته اند که چون خداوند سبحان یوسف علیه السلام را با خانواده اش گرد هم آورد، او را شادمان کرد، خوابش را کامل ساخت و فرمانروایی و نعمت بسیاری را در دنیا به او ارزانی داشت. یوسف علیه السلام دانست که آن ها برایش باقی نمی ماند و دوام ندارد. از این رو از خداوند عزوجل نعمتی ماندگار طلب کرد و نفسش مشتاق بهشت شد. از این رو آرزو و دعای مرگ کرد. این در حالی بود که هیچ کس پیش یا پس از او این آرزو را نکرده و نخواهد کرد. برخی می گویند: بدین سان خداوند، او را در حال نبوت در مصر میراند و او را در نیل درون صندوقی از سنگ مرمر دفن کردند؛ زیرا وقتی او مرد هر کس تلاش کرد تا او را به دست آورد و دوست داشت که یوسف علیه السلام در محله اش دفن شود؛ زیرا امید به برکت او داشتند. از این رو بر این شدند که او را در نیل دفن کنند و آب از کنار آن بگذرد و سپس به تمام مصر برسد و بدین سان همه در او و برکتش به طور قانونی و یکسان شریک باشند. بنابراین قبر او در نیل بود تا این که موسی علیه السلام به هنگام بیرون رفتن از مصر او را با خود برد. مصنف (ره) -

**[ترجمه]

«۱۴۸»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ عَبَّاسِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَالِسٌ فِي

أَهْلِ بَيْتِهِ إِذْ قَالَ أَحَبَّ يُوسُفُ أَنْ يَسْتَوْثِقَ لِنَفْسِهِ قَالَ فَقِيلَ بِمَا ذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَمَّا عَزَلَ لَهُ عَزِيزُ مِصْرَ عَنْ مِصْرَ لَبِسَ ثَوْبَيْنِ جَدِيدَيْنِ أَوْ قَالَ لَطِيفَيْنِ وَ خَرَجَ إِلَى فَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ فَصَلَّى رَكَعَاتٍ فَلَمَّا فَرَغَ رَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحادِيثِ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَهِ قَالَ فَهَبَطَ إِلَيْهِ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ لَهُ يَا يُوسُفُ مَا حَاجَتُكَ فَقَالَ رَبِّ تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام خَشِيَ الْفِتَنَ (۳).

أقول: ذكر السيد في سعد السعود نقلا عن ترجمه التوراه أن إخوه يوسف باعوه بعشرين مثقالا من فضه و أن عمره كان عشرين سنه و أن عمر يعقوب كان مائه و سبعا و أربعين سنه و أن يوسف بكى على أبيه سبعه أيام و ناح المقربون عليه سبعين يوما و أن عمر يوسف كان مائه و عشرين سنه ثم قال و ذكر محمد بن خالد البرقي في كتاب المبتدإ أن عمره يوم باعوه كان ثلاث عشره سنه. (۴)

۱- المكبل: المقيد بالكبل و هو القيد.

۲- تفسير العيّاشيّ مخطوط. و في هامش المطبوع: قال الطبرسيّ رحمه اللّه: قال المفسرون: لما جمع اللّه سبحانه ليوسف شمله و أقر له عينه و أتم له رؤياه و وسع عليه في ملك الدنيا و نعيمها علم أن ذلك لا يبقى له و لا يدوم، فطلب من اللّه عزّ و جلّ نعيما لا يفنى، و تاقت نفسه الى الجنه فتمنى الموت و دعى به، و لم يتمن ذلك قبله و لا بعده أحد، قيل: فتوفاه اللّه بمصر و هو نبى، فدفن في النيل في صندوق من رخام، و ذلك أنّه لما مات تشاح الناس عليه كل يحب أن يدفن في محلته لما كانوا يرجون من بركته، فرأوا أن يدفنوه في النيل فيمر الماء عليه، ثمّ يصل الى جميع مصر فيكون كلهم فيه شركاء و في بركته شرعا سواء فكان قبره في النيل الى أن حمله موسى عليه السلام حين خرج من مصر منه رحمه اللّه.

۳- مخطوط. م.

۴- سعد السعود: ۴۳، و فيه: و ذكر الزمخشريّ في الكشّاف في روايه ان عمر يوسف لما باعوه كان سبعه عشر سنه.

أقول: وجدت فی کتاب الفهرست لأبی غالب الزراری ما هذا لفظه أبو حمزه البطائنی اسمه سالم روی عنه أن صاع یوسف کان یصوت بصوت حسن واحد و اثنان.

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: عباس بن یزید: امام صادق علیه السلام فرمود: در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در میان اهل بیت خود نشسته بود فرمود: یوسف علیه السلام دوست داشت از خود اطمینان حاصل کند. حضرت فرمود: برخی از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: درباره چه چیزی ای پیامبر خدا؟ و ایشان پاسخ دادند: چون عزیز مصر به خاطر یوسف علیه السلام از مصر خارج شد یوسف علیه السلام دو جامه نو – یا این که پیامبر صلی الله فرمود: دو جامه لطیف و نرم – پوشید و به سوی بیابانی از زمین بیرون رفت و چند رکعت نماز خواند. چون نمازش را به پایان رساند دست به آسمان برداشت و عرض کرد: {پروردگارا تو به من دولت دادی و از تعبیر خواب ها به من آموختی. ای پدیدآورنده آسمانها و زمین، تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی.} پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل بر یوسف علیه السلام نازل شد و فرمود: ای یوسف، چه خواسته ای داری؟ او عرض کرد: {مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما.} امام صادق علیه السلام فرمود: یوسف علیه السلام از فریبندگی ها و آزمایش ها بیم داشت - . نسخه خطی - .

می گویم: سید بن طاووس در سعد السعود به نقل از ترجمه تورات می گوید: برادران یوسف او را در مقابل بیست مثقال سیم فروختند و او در آن هنگام بیست ساله بود. یعقوب علیه السلام صد و چهل و هفت سال زیست. یوسف علیه السلام هفت روز برای پدرش گریست و نزدیکان او برایش هفتاد روز نوحه سرایی کردند. یوسف علیه السلام صد و بیست سال زیست. سپس سید بن طاووس می گوید: محمد بن خالد برقی در کتاب المبتدا آورده که وقتی یوسف علیه السلام را فروختند سیزده سال داشت - . سعد السعود: ۴۳ ، زمخشری در کشاف در یک روایت می گوید که وقتی یوسف علیه السلام را فروختند هفده سال داشت. - .

ص: ۳۲۰

می‌گویم: در کتاب الفهرست ابو غالب زراری دیدم که این طور آمده است: از ابوحمزه بطائنی روایت شده است که پیمانه یوسف علیه السلام با صدایی زیبا آواز می کرد: یک و دو.

**[ترجمه]

الأول

فیما یتعلق بأحوال یعقوب و لنذکر هنا بعض ما أورده السید قدس الله روحه فی کتاب تنزیه الأنبیاء.

قال فإن قیل فما معنی تفضیل یعقوب لیوسف علیه السلام علی إخوته فی البر و التقریب و المحبه حتی أوقع ذلک التحاسد بینهم و بینه و أفضی إلی الحال المکروهه التی نطق بها القرآن حتی قالوا علی ما حکاه الله تعالی عنهم لَیُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلی أَبِینا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَهٌ إِنَّ أَبانا لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ فنسبوه إلی الضلال و الخطاء و لیس لکم أن تقولوا إن یعقوب علیه السلام لم یعلم بذلک من حالهم قبل أن یکون منه التفضیل لیوسف علیه السلام لأن ذلک لا بد من أن یکون معلوما من حیث کان فی طباع

البشر التنافس و التحاسد.

الجواب قيل له ليس فيما نطق به القرآن ما يدل على أن يعقوب فضله بشی ء من فعله لأن المحبه التی هی ميل الطباع ليست مما يكتسبه الإنسان و يختاره و إنما ذلک موقوف على فعل الله تعالى فيه و لهذا يكون للرجل عده أولاد فيحب أحدهم دون غيره و ربما كان المحبوب أدونهم فی الجمال و الكمال و قد قال الله تعالى وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ و إنما أراد ما بيناه من ميل النفس الذی لا يمكن الإنسان أن يعدل فيه بين نسائه لأن ما عدا ذلک من البر و العطاء و التقريب و ما أشبهه يستطيع الإنسان أن يعدل فيه بين النساء.

فإن قيل فكأنكم نفيتم عن يعقوب عليه السلام القبيح و الاستفساد و أضفتموها إلى الله فما الجواب عن المسأله على هذا الوجه قلنا عنها جوابان أحدهما أنه لا يمتنع أن يكون الله تعالى علم أن إخوه يوسف سيكون بينهم ذلک التحاسد و الفعل القبيح على كل حال و إن لم يفضل يوسف فی محبه أبيه له (۱)

۱- فی المصدر: فی محبه أبيه لهم. و بعده زياده و هی هذه: و انما يكون ذلک استفسادا إذا وقع عنده الفساد و ارتفع عند ارتفاعه و لم يكن تمكينا.

و الجواب الآخر أن يكون ذلك جاريا مجرى التمكين و التكليف الشاق لأن هؤلاء الإخوه متى امتنعوا من حسد أخيهم و البغى عليه و الإضرار به و هو غير مفضل عليهم و لا مقدم لا يستحقون من الثواب ما يستحقونه إذا امتنعوا من ذلك مع التقديم و التفضيل فأراد الله تعالى منهم أن يمتنعوا على هذا الوجه الشاق و إذا كان مكلفا على هذا الوجه فلا استفساد فى تمييله طباع أبيهم إلى محبه يوسف عليه السلام لأن بذلك ينتظم هذا التكليف و يجرى هذا الباب مجرى خلق إبليس مع علمه تعالى بضلال من ضل عند خلقه ممن لو لم يخلقه لم يكن ضالا و مجرى زياده الشهوه فيمن يعلم تعالى أنه عند هذه الزياده يفعل قبيحا لولاها لم يفعله.

و وجه آخر فى الجواب عن أصل المسأله و هو أنه يجوز أن يكون يعقوب عليه السلام كان مفضلا ليوسف عليه السلام فى العطاء و التقريب و الترحيب و البر الذى وصل إليه من جهته و ليس ذلك بقبيح لأنه لا يمتنع أن يكون يعقوب عليه السلام لم يعلم أن ذلك يؤدى إلى ما أدى إليه (۱)و يجوز أن يكون رأى من سيره إخوته و سدادهم و جميل ظاهرهم ما غلب على ظنه أنهم لا يحسدونه و إن فضله عليهم فإن الحسد و إن كان كثيرا ما يكون فى الطباع فإن كثيرا من الناس يتنزهون عنه و يتجنبونه و يظهر من أحوالهم أمارات يظن معها بهم ما ذكرناه و ليس التفضيل لبعض الأولاد على بعض فى العطاء محاباه لأن المحاباه هى مفاعله من الحباء و معناها أن تحبو غيرك ليحبوك و هذا خارج عن معنى التفضيل بالبر الذى لا يقصد به إلى (۲)ما ذكرناه فأما قولهم إِنَّ أَبانا لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ فلم يريدوا به الضلال عن الدين و إنما أرادوا الذهاب عن التسويه بينهم فى العطيه لأنهم رأوا أن ذلك أصوب فى تدبيرهم و أصل الضلال هو العدول و كل من عدل عن شى ء و ذهب عنه فقد ضل و يجوز أيضا أن يريدوا بذلك الضلال عن الدين لأنهم خبروا عن اعتقادهم و قد يجوز أن يعتقدوا فى الصواب الخطاء فإن قيل كيف يجوز أن يقع من إخوه يوسف هذا الخطاء العظيم و الفعل القبيح

۱- ظاهر قول يعقوب فيما حكى اللّه عنه خلاف ذلك، حيث هو يقول: «یا بُنَیَّ لا تَقْصُصْ رُؤْیاکَ عَلی إِخْوَتِکَ فَیَکِیدُوا لَکَ کَیْداً إِنَّ الشَّیْطانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوٌّ مُبِینٌ» و ظاهره انه كان يعلم من حالهم أنهم يكيدونه لو قص عليهم رؤياه، الا أن يقال انه استحاط فى ذلک.

۲- المصدر خال من كلمه «الى». م.

و قد كانوا أنبياء فإن قلتم لم يكونوا أنبياء فى الحال قيل لكم و أى منفعه فى ذلك لكم و أنتم تذهبون إلى أن الأنبياء لا يواقعون القبائح قبل النبوه و لا بعدها قلنا لم يقم الحجه بأن إخوه يوسف الذين فعلوا به ما فعلوه كانوا أنبياء فى حال من الأحوال و إذا لم يقم بذلك الحجه جاز على هؤلاء الإخوه من فعل القبيح ما يجوز على كل مكلف لم تقم حجه بعصمته و ليس لأحد أن يقول كيف تدفعون نبوتهم و الظاهر أن الأسباط من بنى يعقوب كانوا أنبياء لأنه لا يمتنع أن يكون الأسباط الذين كانوا أنبياء غير هؤلاء الإخوه الذين فعلوا بيوسف ما قصه الله تعالى عنهم و ليس فى ظاهر الكتاب أن جميع إخوه يوسف و سائر أسباط يعقوب كادوا يوسف عليه السلام بما حكاه الله تعالى من الكيد و قد قيل إن هؤلاء الإخوه فى تلك الحال لم يكونوا بلغوا الحلم و لا توجه إليهم التكليف و قد يقع ممن قارب البلوغ من الغلمان مثل هذه الأفعال و قد يلزمهم بعض العتاب و اللوم فإن ثبت هذا الوجه سقطت المسأله أيضا مع تسليم أن هؤلاء الإخوه كانوا أنبياء فى المستقبل انتهى كلامه رحمه الله. (۱)أقول الأظهر فى الجواب هو ما أومئ إليه من أن التفضيل بين الأولاد فى العطاء و المحبه و الإكرام إذا كان لأمر دينى و لفضيله واقعيه لم يدل دليل على كونه مرجوحا بل دلت الأخبار المعتبره على رجحانه كما سيأتى فى بابه فعلى هذا لا حرج فى تفضيل يعقوب يوسف مع علمه بأنه سيكون من الأنبياء و الصديقين عليهم و لا يوجب العلم بحسد الإخوه ترك أمر راجح دينى يقتضيه العقل و الشرع و أما خطاء الإخوه فقد عرفت بما مر من الأخبار أنهم لم يكونوا من الأنبياء (۲)و ذهب كثير من العامه أيضا إلى ذلك فلا يستبعد منهم صدور الذنب و لكن دلت الآيه ظاهرا و الأخبار صريحا على أنهم فارقوا الدنيا تائبين مغفورين كما عرفت.

ص: ۳۲۳

۱- تنزيه الأنبياء: ۴۳- ۴۵. م.

۲- و أمّا قوله تعالى: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ إِلى إِبْراهِيمَ» الى قوله: «وَ الْأَسْباطِ» فالمراد يوسف و داود و سليمان عليهم السلام؛ و قوله تعالى: «وَ أَوْحَيْنا إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ» فالمراد يوسف عليه السلام فتأمل.

ثم قال قدس الله روحه مسأله فإن قال فلم أرسل يعقوب عليه السلام يوسف مع إخوته مع خوفه عليه منهم و قوله أَخافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ و هل هذا إلا تغرير به و مخاطره.

الجواب قيل له ليس يمتنع أن يكون يعقوب لما رأى من بنيه ما رأى من الأيمان و العهود و الاجتهاد فی الحفظ و الرعايه لأخيهم ظن مع ذلك السلامه و غلب النجاه بعد أن كان خائفا مغلبا لغير السلامه و قوى فی نفسه أن يرسله معهم إشفاقه من إيقاع الوحشه و العداوه بينهم لأنه إذا لم يرسله مع الطلب منهم و الحرص علموا أن سبب ذلك هو التهمه لهم و الخوف من ناحيتهم و استوحشوا منه و من يوسف عليه السلام و انضاف هذا الداعی إلی ما ظنه من السلامه و النجاه فأرسله. (۱)مسأله فإن قال فما معنی قولهم ليعقوب عليه السلام وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا وَ لَوْ كُنَّا صادِقِينَ و كيف يجوز أن ينسبوه إلی أنه لا يصدق الصادق و يكذبه.

الجواب إنهم لما علموا علی مرور الأيام شده تهمه أبيهم لهم و خوفه علی أخيهم منهم لما كان يظهر منهم من أمارات الحسد و النفاسه أيقنوا بأنه يكذبهم فيما أخبروا به من أكل الذئب أخاهم فقالوا له إنك لا تصدقنا فی هذا الخبر لما سبق إلی قلبك من تهمتنا و إن كنا صادقين و قد يفعل مثل ذلك المخادع المماكر إذا أراد أن يوقع فی قلب من يخبره بالشی ء ليصدقه فيقول له أنا أعلم أنك لا تصدقنی فی كذا و كذا و إن كنت صادقا و هذا بين.

مسأله فإن قال فلم أسرف يعقوب عليه السلام فی الحزن و التهالك و ترك التماسك حتی ابيضت عيناه من البكاء و من شأن الأنبياء التجلد (۲)و التصبر و تحمل الأثقال و لهذه الحاله ما عظمت منازلهم و ارتفعت درجاتهم. (۳)الجواب قيل له إن يعقوب عليه السلام بلی و امتحن فی ابنه بما لم يمتحن به أحد

۱- تنزيه الأنبياء: ۴۵- ۴۶. م.

۲- التجلد: تكلف الجلد و الصبر.

۳- هكذا فی النسخ؛ و فی المصدر: و لو لا هذه الحال ما عظمت منازلهم و ارتفعت درجاتهم. و هو الصحيح.

قبله لأن الله تعالى رزقه من يوسف أحسن الناس و أجملهم و أكملهم علما و فضلا و أدبا و عفافا ثم أصيب به أعجب مصيبه و أطرفها لأنه لم يمرض بين يديه مرضا يئول إلى الموت فيسليه عنه تمريضه له ثم يئس منه بالموت بل فقده فقدا لا يقطع معه على الهلاك فييأس و لا يجد أماره على حياته و سلامته فيرجو و يطمع فكان متردد الفكر بين يأس و طمع و هذا أغلظ ما يكون على الإنسان و أنكى لقلبه و قد يرد على الإنسان من الحزن ما لا يملك رده و لا يقوى على دفعه و لهذا لم يكن أحد منهيا عن مجرد الحزن و البكاء و إنما نهى عن اللطم و النوح و أن يطلق لسانه بما سخط ربه

وَ قَدْ بَكَى نَبِيُّنَا صلى الله عليه و آله عَلَى ابْنِهِ إِبْرَاهِيمَ عِنْدَ وَفَاتِهِ وَ قَالَ الْعَيْنُ تَدْمَعُ وَ الْقَلْبُ يَخْشَعُ وَ لَا نَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ.

و هو عليه الصلاه و السلام القدوه فى جميع الآداب و الفضائل على أن يعقوب عليه السلام إنما أبدى من حزنه يسيرا من كثير و كان ما يخبه (۱)و يتصبر عليه و يغالبه أكثر و أوسع مما أظهره و بعد فإن التجلد على المصائب و كظم الحزن من المندوب إليه و ليس بواجب لازم و قد يعدل الأنبياء عليهم السلام عن كثير من المندوبات انتهى كلامه رفع الله مقامه. (۲)أقول قد حققنا فى بعض كتبنا أن محبه المقربين لأولادهم و أقربائهم و أحبائهم ليست من جهه الدواعى النفسانيه و الشهوات البشريه بل تجردوا عن جميع ذلك و أخلصوا حبهم و ودهم و إرادتهم لله فهم ما يحبون سوى الله تعالى و حبهم لغيره تعالى إنما يرجع إلى حبهم له و لذا لم يحب يعقوب عليه السلام من سائر أولاده مثل ما أحب يوسف عليه السلام و هم لجهلهم بسبب حبه له نسبوه إلى الضلال و قالوا نحن عصبه و نحن أحق بأن نكون محبوبين له لأنا أقوياء على تمشيه ما يريده من أمور الدنيا ففرط حبه ليوسف إنما كان لحب الله تعالى له و اصطفائه إياه و محبوب المحبوب محبوب فإفراطه فى حب يوسف لا ينافى خلوص حبه لربه و لا يخل بعلو قدره و منزلته عند سيده (۳)و سيأتى الكلام

۱- هكذا فى النسخ، و فى المصدر: و كان ما يخفيه.

۲- تنزيه الأنبياء: ۴۶- ۴۷. م.

۳- و هو وجه وجيه لو لا ما تقدم من الاخبار الداله على مؤاخذته تعالى على كثره جزعه و بكائه.

فی ذلک علی وجه أبسط فی محله و فیما أوردته کفایه لأولی الألباب.

ثم قال رحمه الله مسأله فإن قال کیف لم یتسل یعقوب علیه السلام و یخفف عنه الحزن ما تحققه من رؤیا ابنه یوسف و رؤیا الأنبیاء لا تکون إلا صادقه.

الجواب قیل له عن ذلک جوابان أحدهما أن یوسف علیه السلام رأی تلک الرؤیا و هو صبی غیر نبی و لا موحی إلیه فلا وجه فی تلک الحال للقطع علی صدقها و صحتها و الآخر أن أکثر ما فی هذا الباب أن یکون یعقوب علیه السلام قاطعا علی بقاء ابنه و أن الأمر سیئول فیه إلی ما تضمنته الرؤیا و هذا لا یوجب نفی الحزن و الجزع لأنا نعلم أن طول المفارقه و استمرار الغیبه تقتضیان الحزن مع القطع علی أن المفارق باق یجوز أن یئول حاله إلی القدوم و قد جزع الأنبیاء علیهم السلام و من جری مجراهم من المؤمنین المطهرین من مفارقه أولادهم و أحبائهم مع ثقتهم بالالتقاء بهم فی الآخره و الحصول معهم فی الجنه و الوجه فی ذلک ما ذکرناه انتهی کلامه رحمه الله. (۱)

**[ترجمه]درباره آیات و احادیثی که به احوال یعقوب علیه السلام مربوط می شود. در این جا باید برخی از مطالبی را که سید بن طاووس رحمه الله در کتاب تنزیه الانبیا آورده است، بیاوریم.

او می گوید: اگر کسی بگوید: چرا یعقوب علیه السلام یوسف علیه السلام را بر برادرانش در نیکی، نزدیک سازی و دوست داشتن برتری داد تا این که آن حسادت میان آنان و او به وجود آمد و به آن حالت بد انجامید که قرآن از آن حکایت کرده است و آنان همان طور که خداوند متعال حکایت می کند گفتند: {یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما که جمعی نیرومند هستیم دوستداشتنی ترند. قطعاً پدر ما در گمراهی آشکاری است.} و یعقوب علیه السلام را به گمراهی و اشتباه نسبت دادند؟ شما نمی توانید بگویید که یعقوب علیه السلام پیش از برتری

دادن یوسف علیه السلام از حال آنان آگاهی نداشت؛ زیرا این امر ناگزیر می بایست از رقابت و حسادتی که در سرشت انسان هاست مشخص باشد.

برخی در پاسخ می گویند: در آیاتی که در قرآن آمده است چیزی نیست که دلالت کند بر این که یعقوب علیه السلام او را با کار خود برتری داده است؛ چرا که دوست داشتن، تمایل سرشت هاست و از چیزی هایی نیست که انسان آن را به دست می آورد و بر می گزیند، بلکه به فعل خداوند در انسان بستگی دارد؛ از این رو انسانی که چند فرزند دارد یکی را از بقیه بیشتر دوست می دارد و چه بسا آن که بیشتر دوست داشته می شود زیباترین و کامل ترینشان باشد. خداوند متعال فرمود: {و شما هرگز نمی توانید میان زنان عدالت کنید هر چند [بر عدالت] حریص باشید.} مقصود خداوند در این آیه تنها تمایل نفس است که ما بیان کردیم و انسان نمی تواند در آن میان همسرانش عدالت بورزد؛ زیرا انسان می تواند در غیر آن از نیکی گرفته تا بخشش، نزدیک سازی و شبیه آن میان همسران خود عدالت بورزد.

اگر کسی بگوید که گویا شما انجام فعل قبیح و فساد انگیزی را از یعقوب علیه السلام نفی کرده اید و این کار ها را به خداوند نسبت داده اید، پاسخ او بر این وجه چیست؟ می گوییم پرسش او را می توان به دو صورت پاسخ داد: یکی این که

مانعی ندارد که خداوند متعال آگاه بوده باشد از این که برادران یوسف به هر حال میان خود به حسادت و فعل قبیح دچار خواهند شد، هر چند یوسف علیه السلام را در دوست داشته شدن توسط پدرش برتری ندهد - . در منبع، در دوست داشته شدن آنان توسط پدرش آمده است. همچنین افزون بر این آمده است: این امر زمانی فساد انگیزی به شمار می آید که به وجود آمدن فساد بستگی به آن داشته باشد و با بر طرف شدنش فساد نیز برطرف شود و باعث قدرت دادن برای انجام آن نباشد. - .

ص: ۳۲۱

پاسخ دیگری که می توان به این پرسش داد این است که این امر به منزله قدرت دادن و مکلف کردن به تکلیف دشوار است؛ زیرا اگر این برادران در صورتی از حسادت ورزیدن به برادرشان و ظلم و زیان رساندن به او بازداشته می شدند که او بر آنان برتری نمی داشت و مقدم شمرده نمی شد دیگر مستحق آن ثوابی نمی شدند که در حال منع شدن از این کار به همراه مقدم شمرده شدن و برتری دادن او

مستحق آن شدند. بنابراین خداوند از آنان خواست تا در این حالت دشوار از آن کار امتناع ورزند. اگر این امر به این دلیل تکلیف شده باشد بنابراین دیگر در مایل کردن سرشت پدرشان به دوست داشتن یوسف علیه السلام هیچ فساد انگیزی ای وجود ندارد؛ زیرا این تکلیف بدین وسیله شکل می گیرد. این باب به منزله آفرینش شیطان است که خداوند متعال علم داشت به حال کسانی که با وجود ابلیس گمراه شدند اما اگر ابلیس را نمی آفرید آنها گمراه نمی شدند. همچنین به منزله افزایش شهوت است در کسی که با وجود افزایش شهوت فعل قبیح انجام می دهد اما خداوند متعال می دانست که اگر این افزایش نمی بود او فعل قبیح انجام نمی داد.

پاسخ دیگری که می توانیم به این پرسش بدهیم این است که یعقوب علیه السلام یوسف علیه السلام را در بخشش، نزدیک سازی، استقبال و نیکی به او از سوی خود برتری می داد، اما این کار، قبیح نبود؛ زیرا جایز است که یعقوب علیه السلام نمی دانست که این امر به آن چه بدان انجامیده است می انجامد - . ظاهر سخن یعقوب علیه السلام که خداوند آن را حکایت کرده عکس این مطلب را نشان می دهد؛ زیرا او { گفت: ای پسرک من خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می اندیشند؛ زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است.} ظاهراً یعقوب علیه السلام از حالت آنان پی برده بود به این که اگر یوسف علیه السلام خوابش را برایشان تعریف کند آنان برای او نیرنگی می اندیشند، جز این که بگوییم که او در این باره احتیاط ورزیده است. - .

همچنین جایز است که او با دیدن منش، درستی و ظاهر زیبای برادران یوسف به این گمان غالب رسید که حتما اگر او یوسف علیه السلام را بر آنان برتری دهد آنان به او حسادت نمی ورزند؛ زیرا هر چند حسادت در بیشتر اوقات در سرشت انسان هاست، اما بسیاری از مردم از آن دوری و اجتناب می ورزند. از حال آنان نشانه هایی پیدا بود که یعقوب علیه السلام با وجود آنها گمان می کرد که آنان به یوسف علیه السلام حسادت نمی ورزند. همچنین مُحاباه به معنای برتری دادن برخی فرزندان بر برخی دیگر نیست؛ زیرا محاباه از باب مفاعله و از ریشه حِباء است و یعنی این که به دیگری هدیه بدهی تا به تو هدیه دهد. این، بیرون از معنای برتری دادن به وسیله نیکی کردنی است و مقصود از آن چه گفته ایم این نیست. اما درباره این که

برادران یوسف گفتند: {قطعا پدر ما در گمراهی آشکاری است.} باید بگوییم که مقصود آنان از این سخن، گمراهی در دین نبوده است، بلکه مقصودشان یکسان ندانستن آنان در بخشش است؛ زیرا آنان معتقد بودند که یکسان برخورد کردن با آنان در تدبیرشان بهتر است. ضَلال در اصل به معنای عدول کردن است و هر کسی که از چیزی عدول کند و از آن منحرف شود گمراه می گردد. همچنین جایز است که مقصودشان از این سخن گمراهی از دین باشد؛ زیرا آنان عقیده خود را اعلام داشتند و جایز است که چیز درست را اشتباه می پنداشتند.

اگر کسی بگوید: چگونه جایز است که این اشتباه بزرگ و فعل قبیح از برادران یوسف که پیامبر بودند سر بزند؟

اگر بگویید که آنان در آن زمان پیامبر نبودند در پاسختان می گویند: پیامبر نبودن آنان در آن زمان چه سودی برای شما دارد که معتقدید به این که پیامبران چه پیش از نبوت و چه پس از نبوت مرتکب فعل قبیح نمی شوند؟ در پاسخ می گوییم: دلیلی مبنی بر این که برادران یوسف که با او آن کار را کردند زمانی پیامبر شدند وجود ندارد. بنابراین بر آنان جایز است که مانند دیگر مکلفان که دلیلی بر عصمتشان وجود ندارد مرتکب فعل قبیح شوند. همچنین کسی نمی تواند بگوید که چگونه از نبوت آنان دفاع می کنید، در حالی که پیداست که اسباط از میان فرزندان یعقوب پیامبر بودند؛ زیرا جایز است که مقصود از آن اسباط که پیامبر بودند کسانی غیر از این برادرانی باشند که در حق یوسف علیه السلام آن کاری را کرده اند که خداوند متعال درباره آنان حکایت فرموده است. در ظاهر آیات قرآن نیامده است که تمام برادران یوسف و اسباط یعقوب با یوسف همان طور که خداوند حکایت فرموده است، نیرنگ ورزیدند. برخی می گویند که این برادران در آن زمان به سن بلوغ نرسیده بودند و تکلیفی بر آنان نبوده است و گاه پسران نزدیک بلوغ چنین کار هایی انجام می دهند و گاه لازم است که مقداری عتاب و سرزنش شوند. اگر ثابت شود که آنان در آن زمان به سن بلوغ نرسیده بودند اصلا صورت مسئله دیگر از اعتبار می افتد هر چند بپذیریم که آنان در آینده پیامبر شده اند. سخن سید بن طاووس رحمه الله به پایان رسید - . تنزیه الانبیا: ۴۳-۴۵ - .

می گویم: بهترین پاسخ — همان طور که بدان اشاره شد — این است که اگر برتری دادن میان فرزندان در بخشش، دوست داشتن و بزرگداشت به دلیل یک امر دینی و یک فضیلت واقعی باشد دلیلی بر برتری نداشتن آن وجود ندارد، بلکه احادیث معتبر دلالت دارند بر این که برتری دارد، همان طور که در بابش خواهد آمد. بنابراین اشکالی ندارد که یعقوب علیه السلام یوسف علیه السلام را بر آنان برتری داد؛ زیرا می دانست از پیامبران و صدیقین بر آنها خواهد شد. علم به حسادت برادران موجب رها کردن امر راجح دینی که عقل و شرع آن را اقتضا می کند نمی شود. اما درباره اشتباه برادران یوسف باید بگوییم که از احادیثی که گذشت دانستیم که آنان پیامبر نبودند - . اما مقصود از آیه {بگویید ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم نازل آمده ایمان آورده ایم} تا {و اسباط} یوسف، داود و سلیمان علیهم السلام و مقصود از آیه {و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط وحی نمودیم.} یوسف علیه السلام است. پس درنگ کن. - .

بسیاری از عامه نیز همین نظر را دارند. بنابراین بعید نیست که آنان مرتکب گناه شوند. اما همان طور که دانستی آیه به ظاهر و احادیث به صراحت دلالت دارند بر این که آنان پس از توبه کردن و آمرزیده شدن از دنیا رفتند.

سپس سید بن طاووس رحمه الله می گوید:

یک پرسش: اگر کسی بگوید: چرا یعقوب علیه السلام یوسف علیه السلام را همراه برادرانش فرستاد با این که برای او از سوی آنان نگران بود؟ آیه {می ترسم از او غافل شوید و گرگ او را بخورد.} نیز به همین مطلب اشاره دارد. آیا این، چیزی جز به خطر انداختن اوست؟

پاسخ: در پاسخ به این پرسش می گوییم مانعی ندارد که یعقوب علیه السلام در ابتدا برای یوسف علیه السلام نگران بود و عدم سلامت را غلبه می داد اما بعد از اینکه ایمان، پیمانها و تلاش برادران یوسف در مراقبت و حفظ برادرشان را دید،

گمان سلامت کرد و نجات را غلبه داد و به این قوت قلب رسید که او را با آنان بفرستد. او بیم آن داشت که با نفرستادن او باعث نفرت و دشمنی میان آنان شود؛ زیرا اگر او یوسف علیه السلام را با وجود درخواست و تمایل شدید آنان نمی فرستاد آنان می دانستند که دلیل این کار، متهم دانستن آنان و بیم داشتن از آنان است؛ از این رو از او و یوسف علیه السلام نفرت پیدا می کردند. بنابراین این دلیل و نیز گمان یعقوب علیه السلام مبنی بر سلامت و نجات یافتن یوسف علیه السلام باعث شد تا او را به همراه آنان بفرستد – . تنزیه الانبیا: ۴۵-۴۶ – .

یک پرسش: اگر کسی بگوید که سخن آنان که به یعقوب علیه السلام گفتند: {ولی تو ما را هر چند راستگو باشیم باور نمی داری.} به چه معناست؟ و چگونه جایز است که آنان به او این نسبت را دهند که او راستگو را تصدیق نکرده و تکذیب می کند؟

پاسخ: چون آنان در گذشت زمان دانستند که پدرشان به دلیل نشانه های حسادت و رقابتی که از آنان ظاهر می شد با دیده اتهام فراوان به آنان می نگرد و نسبت به برادرشان از سوی آنان نگران است؛ از این رو یقین کردند که او خبر آنان مبنی بر این که گرگ، برادرشان را خورده است، باور نمی کند. بنابراین به او گفتند: تو به دلیل این که اتهام به ما بیشتر در دلت راه یافته است ما را هرچند راستگو باشیم باور نمی کنی. گاه وقتی انسان فریبنده و حیله گر می خواهد در دل کسی بنشیند که به او درباره چیزی خبر می دهد، این کار را می کند تا طرف مقابل او را تصدیق نماید؛ از این رو به او می گوید: من می دانم که تو مرا هر چند راستگو باشم در فلان مورد تصدیق نمی کنی. این، امری روشن است.

یک پرسش: اگر کسی بگوید که چرا یعقوب علیه السلام در غم، اشتیاق و عدم تسلط بر خود افراط ورزید تا این که چشمانش به دلیل گریه نابینا شد؟ در حالی که از شأن پیامبران صبوری ورزیدن و تحمل غم واندوه است و به همین دلیل جایگاه والایی یافتند؟ – . در تمام نسخه ها این طور آمده و در منبع آمده است: اگر این حالت نمی بود جایگاه والایی نمی یافتند. همین مطلب که در منبع آمده درست است. –

پاسخ: در پاسخ به او می گوییم که یعقوب علیه السلام در مورد فرزندش به چیزی مبتلا و امتحان شد که هیچ کسی پیش از او به آن مبتلا و امتحان نشده بودند؛

ص: ۳۲۴

زیرا خداوند متعال یوسف علیه السلام را به او داده بود که بهترین، زیباترین و کامل ترین انسانها از نظر دانش، فضیلت، ادب و پاکدامنی بود. سپس با از دست دادنش به عجیب و شگرف ترین مصیبت دچار شد؛ زیرا یوسف علیه السلام در نزد او به بیماری ای دچار نشده بود که باعث مرگ او شود و با پرستاری از او تسکین یابد و سپس با مردنش از او ناامید شود، بلکه او را طوری از دست داد که به مرگ او یقین پیدا نکرد تا ناامید شود و نشانه ای نیز بر زندگی و سلامتش نیافت تا امید داشته باشد؛ از این رو میان ناامیدی و امید در تردید بود و این برای انسان، سخت ترین و برای قلبش، آزار دهنده ترین چیز است. گاه انسان به غم و اندوهی دچار می شود که نمی تواند آن را از خود دور کند؛ از این رو هیچ کس از غصه خوردن و گریه کردن نهی نشده است، بلکه از زدن خود، زاری و زبان گشودن به آنچه باعث خشم خداوند می شود نهی شده است. پیامبر ما صلی الله علیه و آله برای مرگ پسرش ابراهیم گریست و فرمود: چشم می گرید، دل فروتنی می ورزد و چیزی نمی گوییم که پروردگار را به خشم آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام آداب و فضایل، الگوست. یعقوب علیه السلام تنها پاره ای از اندوه خود را ابراز داشت و بیشتر آن را پنهان می داشت و بر آن صبر می نمود و بر بیشتر از آنچه اظهار می کرد غلبه می نمود. از این گذشته صبر بر مصیبت ها و فرو نشاندن غم مستحب است و واجب و لازم نیست و گاه انبیا از بسیاری مستحبات عدول می ورزند. سخن سید بن طاووس به پایان رسید - . تنزیه الانبیا: ۴۶-۴۷ - .

می گویم: در برخی از کتاب های ما آوردیم که محبت مقربان درگاه الهی نسبت به فرزندان، نزدیکان و عزیزانشان به دلیل انگیزه های نفسانی و شهوت های بشری نیست، بلکه آنان تهی از تمامی این ها هستند. آنان محبت، دوستی و اراده خود را برای خداوند خالص کرده اند. آنان غیر خداوند متعال را دوست ندارند و این که غیر خداوند را دوست می دارند تنها به دلیل این است که به دوست داشتن خداوند باز می گردد. از این رو یعقوب علیه السلام فرزندان دیگر خود را به اندازه یوسف علیه السلام دوست نداشت و آنان به خاطر جهلشان نسبت به دلیل دوست داشتن یوسف علیه السلام توسط او به او نسبت گمراهی دادند و گفتند: ما جمعی نیرومند هستیم و شایسته تریم که عزیز او باشیم؛ زیرا ما در پیشبرد امور دنیایی ای که او خواستارش است نیرومندیم. دوست داشتن زیاد یوسف توسط او تنها به دلیل این بود که خداوند متعال، او را دوست می داشت و او را برگزیده بود و محبوب محبوب، محبوب است. بنابراین زیاده روی یعقوب علیه السلام در دوست داشتن یوسف علیه السلام با خلوص عشقش نسبت به پروردگارش منافاتی ندارد و به بزرگی جایگاه و منزلتش نزد سرورش خلل وارد نمی کند - . اگر پیشتر احادیثی مبنی بر مؤاخذه شدن یعقوب علیه السلام توسط خداوند به دلیل بی تابی و گریه بسیارش نمی آمد این مطلب می توانست دلیل خوبی باشد. - .

جلوتر نیز در جای خود به صورت ساده تر در این باره سخن خواهیم گفت.

ص: ۳۲۵

این مقدار از مطالب که آوردیم نیز برای خردمندان کافیست.

سپس سید بن طاووس رحمه الله فرمود:

یک پرسش: اگر کسی بگوید که چگونه یعقوب علیه السلام که می دانست خواب پسرش یوسف علیه السلام و خواب پیامبران علیهم السلام تنها می تواند راست باشد، آرام نگرفت و از غم و اندوهش کاسته نشد؟

در پاسخ می گوییم: می توان به این پرسش دو پاسخ داد: یکی این که یوسف علیه السلام آن خواب را در بچگی دید و در آن زمان پیامبر نبود و به او وحی نمی شد؛ بنابراین در آن حالت هیچ دلیلی بر این وجود ندارد که بتوان به راست بودن و درستی آن قطعیت پیدا کرد. پاسخ دیگر این است که بیشتر مطالبی که در این باب آمد نشان می دهد که یعقوب علیه السلام قاطعانه می دانست که پسرش باقی می ماند و سرنوشتش به مضمون آن خواب تعبیر می شود. این، موجب نفی غم و اندوه نمی شود؛ زیرا ما می دانیم که جدایِی طولانی و ادامه یافتن غیبت، مستلزم غم و اندوه است، هر چند قطعیت نظر وجود داشته باشد به این که آن فرد جدا شده ماندگار است و جایز است که حالش به بازگشت تعبیر شود. پیامبران علیهم السلام و مؤمنان پاک دیگر نیز از دوری فرزندان و عزیزان خود بی تابی کردند با این که یقینن داشتند که با آنان در آخرت ملاقات می کنند و در بهشت گرد هم می آیند. دلیل این مطلب همان چیزی است که بیان کردیم. سخن سید بن طاووس رحمه الله به پایان رسید - . تنزیه الانبیا: ۴۷ - .

**[ترجمه]

الفصل الثانی

فی تأویل قوله تعالی وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ و لنذکر هنا ما أورده الرازی فی تفسیره فی هذا المقام فإن اعتراف الخصم أجدی لإتمام المرام.

قال اعلم أن هذه الآیه من المهمات التی یجب الاعتناء بالبحث عنها و فی هذه الآیه مسائل.

المسأله الأولی فی أنه علیه السلام هل صدر عنه ذنب أم لا و فی هذه المسأله قولان أحدهما أن یوسف علیه السلام هم بالفاحشه قال الواحدی فی کتاب البسیط قال المفسرون الموثوق بعلمهم المرجوع إلی روایتهم هم یوسف أیضا بهذه المرأه همّا صحیحا و جلس منها مجلس الرجل من المرأه فلما رأی البرهان من ربه زالت کل شهوه عنه

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِیٍّ أَنَّهُ قَالَ: طَمِعَتْ فِیهِ وَ طَمِعَ فِیهَا وَ کَانَ طَمَعَهُ

۱- تنزیه الأنبیاء: ۴۷. م.

فِيهَا أَنَّهُ هَمَّ أَنْ يَحِلَّ التِّكّهَ (۱).

و عن ابن عباس رضـی الله عنه قال حل الهميان (۲)و جلس منها مجلس الخائن و عنه أيضا أنها اسـتلقت له و قعد هو بين رجليها ينزع ثيابه ثم إن الواحـدی طول فی كلمات عـديمه الفائده فی هذا الباب و ما ذكر آيه يحتج بها أو حديثا (۳)صحيحا يعول عليه فی تصـحيح هذه المقاله و لما أمعن فی الكلمات العاريه عن الفائده روی أن يوسف لما قال ذلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ قال له جبرئيـل و لا حين هممت يا يوسف فقال يوسف عنـد ذلک وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسِی ثم قال و الـذين أثبتوا هـذا العمل ليوسف كانوا أعرف بحقوق الأنبياء و ارتفاع منازلهم عند الله من الذين نفوا لهم عنه (۴)فهذا خلاصه كلامه فی هذا الباب.

و القول الثانی أن يوسف عليه السـلام كان بريئا من العمل الباطل و الهم المحرم و هذا قول المحققين من المفسرين و المتكلمين و به نقول و عنه نذب.

و اعلم أن الدلائل الداله علی وجوب عصـمه الأنبياء عليهم السلام كثيره استقصيناها فی سوره البقره فی قصه آدم عليه السلام فلا نعيدها إلا أنا نزيد هاهنا وجوها.

فالحجه الأولی أن الزنا من منكرات الكبائر و الخيانه من معرض الأمانه من منكرات الذنوب و أيضا مقابله الإحسان العظيم الدائم بالإسـاءه الموجبه للفضـيحه البـاقيه و العـار الشديـد من منكرات الـذنوب و أيضـا الصـبی إذا تربی فی حجر إنسـان و بقی مكفی المئونه مصون العرض من أول صباه إلی زمان شبابه و كمال قوته فإقدام هذا الصبی علی

۱- و الخبر كغيره من الآحـاد التی لاـ يوجب علما و لا عملا و هو مخالف لاصول الشـيعه بل لظاهر الكتاب، فلو كان ورد بطريق صحيح لكان وجب حمله او طرحه فكيف و هو مرسل ورد من غير طريقنا.

۲- الهميان: شداد السراويل أو التكه.

۳- فی المصدر: و لا حديث.

۴- انظر كيف عرفوا حقوق الأنبيـاء و ارتفـاع منـازلهم عنـد اللّه و هم نسـبوهم الی مـا لاـ ينسب إليه آحاد الأمه، و ما لا يفعله الا الفسـاق من الرعيه، و هـل يبقی لو ثبتت تلك النسب مجال لـدعوی وجوب اتباعهم و الوثوق باقوالهم و قبول شـهاداتهم؟ و هل يجب نهيهم عنهـا و اقـامه الحـدود عليهم؟ و فی اثبات ذلک العمل و امثاله لهم محاذير عظيمه ذكرها المصـنّف فی باب عصـمه الأنبياء، و يذكر بعضها الرازیّ بعد ذلک.

إیصال أقبح أنواع الإساءه إلى ذلک المنعم من منکرات الأعمال إذا ثبت هذا فنقول إن هذه التی نسبوها إلى یوسف کانت موصوفه بجمیع هذه الجهات الأربعه و مثل هذه المعصیه لو نسبت إلى أفسق خلق الله و أبعدهم عن کل خیر لاستنکف منه فکیف یجوز إسناده إلى الرسول المؤید بالمعجزات القاهره الباهره.

الثانی أنه تعالى قال فی عین هذه الواقعه کَذٰلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ و ذلک یدل على أن ماهیه السوء و ماهیه الفحشاء مصروفه عنه و لا شک أن المعصیه التی نسبوها إلیه أعظم أنواع السوء و أفحش أقسام الفحشاء فکیف یلیق برب العالمین أن یشهد فی عین هذه الواقعه بکونه بریئا من السوء و الفحشاء مع أنه کان قد أتى بأعظم أنواع السوء و الفحشاء و أیضا فالآیه تدل على قولنا من وجه آخر و ذلک لأنا نقول هب أن هذه الآیه لا تدل على نفی هذه المعصیه عنه إلا أنه لا شک أنها تفید المدح العظیم و الثناء البالغ و لا یلیق بحکمه الله تعالى أن یحکی عن إنسان إقدامه على معصیه عظیمه ثم إنه یمدحه و یثنی علیه بأعظم المدائح و الأثنیه عقیب أن یحکی عنه ذلک الذنب العظیم فإن مثاله ما إذا حکى السلطان عن بعض عبیده أقبح الذنوب و أفحش الأعمال ثم یذکره بالمدح العظیم و الثناء البالغ عقیبه فإن ذلک یستنکر جدا فکذا هاهنا.

الثالث أن الأنبیاء متى صدرت عنهم زله أو هفوه (۱)استعظموا ذلک و أتبعوها بإظهار الندامه و التوبه و التواضع و لو کان یوسف أقدم هاهنا على هذه الکبیره المنکره لکان من المحال أن لا یتبعها بالتوبه و الاستغفار و لو أتى بالتوبه لحکى الله عنه إتیانه بها کما فی سائر المواضع و حیث لم یوجد شی ء من ذلک علمنا أنه ما صدر عنه فی هذه الواقعه ذنب و لا معصیه.

الرابع أن کل من کان له تعلق بتلک الواقعه فقد شهد ببراءه یوسف علیه السلام عن المعصیه.

و اعلم أن الذین لهم تعلق بهذه الواقعه یوسف و تلک المرأه و زوجها و النسوه و الشهود و رب العالمین شهد ببراءته عن الذنب و إبلیس أیضا أقر ببراءته عن المعصیه

۱- الهفوه. السقطه و الزله.

و إذا كان الأمر كـذلك فحينئذ لم يبق للمسـلم توقف فى هذا الباب أما بيان أن يوسف عليه السـلام ادعى البراءه عن الذنب فهو قـوله عليه السـلام هِيَ راوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِـي و قـوله عليه السـلام رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَـدْعُونَنِي إِلَيْهِ (۱)و أمـا بيان أن المرأه اعترفت بذلك فلأنها قالت للنسوه وَ لَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْـتَعْصَمَ و أيضا قالت الْآنَ حَصْـحَصَ الْحَقُّ أَنَا راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِـنَ الصَّادِقِيـنَ و أمـا بيـان أن زوج المرأه أقر بـذلك فهـو قـوله إِنَّهُ مِـنْ كَيْـدِكُنَّ إِنَّ كَيْـدَكُنَّ عَظِيمٌ يُوسُـفُ أَعْرِضْ عَنْ هـذا وَ اسْـتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ و أما النسوه فلقولهن امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَـغَفَها حُبًّا إِنَّا لَنَراها فِي ضَلالٍ مُبِينٍ و قولهن حاشَ لِلَّهِ مـا عَلِمْنا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ (۲)و أما الشـهود فقوله تعالى وَ شَـهِدَ شاهِـدٌ مِنْ أَهْلِها إِنْ كانَ قَمِيصُهُ قُـدَّ مِنْ قُبُلٍ إلى آخر الآيه و أما شهاده الله بـذلك فقوله كَـذلِكَ لِنَصْـرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِـينَ فقـد شـهد الله تعالى فى هذه الآيه على طهـارته أربع مرات أولهـا قوله لنصـرف عنه السوء و اللام للتأكيـد و المبـالغه و الثـانى قوله وَ الْفَحْشاءَ أى كـذلك لنصـرف عنه الفحشـاء و الثـالث قوله إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَـا مع أنه تعـالى قـال وَ عِبـادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قـالُوا سَـلاماً الرابع قوله الْمُخْلَصِـينَ و فيه قراءتـان تـاره باسم الفاعل و تاره باسم المفعول فوروده باسم الفاعل دل على كونه آتيا بالطاعات و القربات مع صفه الإخلاص و وروده باسم المفعول يدل على أن الله تعالى استخلصه لنفسه و اصطفاه لحضرته و على كلا الوجهين فـإنه من أدل الألفـاظ على كونه منزهـا ممـا أضافوه إليه (۳)و أمـا بيـان أن إبليس أقر بطهـارته فلأنـه قال فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ

۱- و قوله: «ذلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَ أَنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي كَيْدَ الْخائِنِينَ» و قوله: «مَعاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوايَ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» و قوله: «إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ».

۲- المصدر خال عن اعتراف النسوه بالبراءه. م.

۳- و أيضـا قـال اللّه تعـالى: «وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُـدَّهُ آتَيْنـاهُ حُكْمـاً وَ عِلْمـاً وَ كَـذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِـنِينَ» ففيـه شـهاده اللّه أنّه كـان من المحسـنين، و قوله تعالى: «ثُمَّ بَـدا لَهُمْ مِنْ بَعْـدِ ما رَأَوُا الْآياتِ لَيَسْـجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ» أى بعد ما رأوا آيات تدلّ على براءته و نزاهه ساحته ممّا نسبت إليه، و قوله تعالى: «وَ لا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ».

الْمُخْلَصِينَ فأقر بأنه لا يمكنه إغواء المخلصين و يوسف من المخلصين لقوله تعالى إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِينَ و كان هذا إقرارا من إبليس بأنه ما أغواه و ما أضله عن طريق الهدى و عند هذا نقول هؤلاء الجهال الذين نسبوا إلى يوسف عليه السلام هذه الفضيحه إن كانوا من أتباع دين الله فليقبلوا شهاده الله على طهارته و إن كانوا من أتباع إبليس و جنوده فليقبلوا شهاده إبليس على طهارته و لعلهم يقولون كنا فى أول الأمر تلامذه إبليس إلا أنا تخرجنا و زدنا عليه فى السفاهه كما قال الحرورى:

و كنت فتى من جند إبليس فارتقى*** بى الأمر حتى صار إبليس من جندى

فلو مات قبلى كنت أحسن بعده***طرائق فسق ليس يحسنها بعدى

فثبت بهذه الدلائل أن يوسف عليه السلام برى ء عما يقوله هؤلاء الجهال.

و إذا عرفت هذا فنقول الكلام على ظاهر هذه الآيه يقع فى مقامين المقام الأول أن نقول لا نسلم أن يوسف عليه السلام هم بها و الدليل عليه أنه تعالى قال وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأى بُرْهانَ رَبِّهِ و جواب لو لا هاهنا مقدم و هو كما يقال قد كنت من الهالكين لو لا أخلصك (۱)و طعن الزجاج فى هذا الجواب من وجهين.

الأول أن تقدم جواب لو لا شاذ و غير موجود فى الكلام الفصيح الثانى أن لو لا يجاب باللام فلو كان الأمر على ما ذكرتم لقال و لقد همت به و لهم بها و ذكر غير الزجاج سؤالا ثالثا و هو أنه لو لم يوجد الهم لما بقى لقوله لَوْ لا أَنْ رَأى بُرْهانَ رَبِّهِ فائده.

و اعلم أن ما ذكره الزجاج بعيد لأنا نسلم أن تأخير جواب لو لا حسن جائز إلا أن جوازه لا يمنع من جواز تقديم هذا الجواب و كيف و نقل عن سيبويه أنه قال إنهم يقدمون الأهم و الذى هم بشأنه أعنى فكان الأمر فى جواز التقديم و التأخير مربوطا بشده الاهتمام فأما تعيين بعض الألفاظ بالمنع فذلك ما لا يليق بالحكمه و أيضا ذكر جواب لو لا باللام جائز أما هذا لا يدل على أن ذكره بغير اللام لا يجوز لأنا نذكر آيه أخرى تدل على فساد قول الزجاج فى هذين السؤالين و هو قوله تعالى إِنْ كادَتْ لَتُبْدِي

۱- فى المصدر: لو لا أن فلانا خلصك. م.

بِهِ لَوْ لاـ أَنْ رَبَطْنـا عَلى قَلْبِها و أما السؤال الثالث و هو أنه لو لم يوجـد الهم لم يبق لقوله لَوْ لا أَنْ رَأى بُرْهانَ رَبِّهِ فائـده فنقول بل فيه أعظم الفوائد و هو بيان أن ترك الهم بها ما كان لعدم رغبته فى النساء و عدم قدرته عليهن بل لأجل أن دلائل دين الله منعته عن ذلـك العمـل ثم نقول الـذى يـدل على أن جواب لو لاـ ما ذكرناه أن لو لا يسـتدعى جوابا و هـذا المـذكور يصـلح جوابا له فوجب الحكم بكونه جوابا له.

لا يقال إنا نضمر له جوابا و ترك الجواب كثير فى القرآن فنقول لا نزاع أنه كثير فى القرآن إلا أن الأصل أن لا يكون محذوفا و أيضا فالجواب إنما يحسن تركه و حـذفه إذا حصل فى الملفوظ ما يدل على تعينه فهاهنا بتقدير أن يكون الجواب محذوفا فليس فى اللفظ ما يدل على تعيين ذلك الجواب فإن هاهنا أنواعا من الإضـمارات يحسن إضـمار كل واحد منها و ليس إضمار بعضها أولى من إضمار الباقى فظهر الفرق.

المقام الثانى فى الكلام على هذه الآيه أن نقول سلمنا أن الهم قد حصل إلا أنا نقول إن قوله وَ هَمَّ بِها لا يمكن حمله على ظاهره لأن تعليق الهم بـذات المرأه محال لأن الهم من جنس القصـد و القصـد لا يتعلق بالـذوات الباقيه فثبت أنه لا بـد من إضـمار فعل مخصوص يجعل متعلق ذلك الهم و ذلك الفعل غير مذكور فهم زعموا أن ذلك المضـمر هو إيقاع الفاحشه و نحن نضـمر شيئا آخر يغاير ما ذكروه و بيانه من وجوه.

الأـول المراد أنه عليه السـلام هم بـدفعها عن نفسه و منعهـا من ذلـك القبيـح لأـن الهم هو القصـد فوجب أن يحمل فى حق كل واحـد على القصـد الذى يليق به فاللائق بالمرأه القصد إلى تحصـيل اللذه و التنعم و التمتع و اللائق بالرسول المبعوث إلى الخلق القصد إلى زجر العاصى عن معصيته و إلى الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر يقال هممت بفلان أى بضربه و دفعه.

فـإن قـالوا فعلى هـذا التقـدير لاـ يبقى لقوله لَوْ لاـ أَنْ رَأى بُرْهانَ رَبِّهِ فائـده قلنا بل فيه أعظم الفوائـد و بيانه من وجهين الأول أنه تعالى أعلم يوسف عليه السلام أنه

لو هم بـدفعها لقتلته أو لكانت تأمر الحاضـرين بقتله فأعلمه تعالى أن الامتناع من ضـربها أولى صونا للنفس عن الهلاك و الثانى أنه عليه السـلام لو اشـتغل بـدفعها عن نفسه فربما تعلقت به فكان يتمزق ثوبه من قدام و كان فى علم الله تعالى أن الشاهد يشـهد بـأن ثوبه لو تمزق من قـدام لكان يوسف هو الجانى (۱)و لو كـان ثوبه متمزقـا من خلف لكانت المرأه هى الجانيه (۲)فالله تعالى أعلمه هـذا المعنى فلاـ جرم لم يشـتغل بـدفعها عن نفسه بل ولى هاربا عنها حتى صارت شـهاده الشاهـد حجه له على براءته عن المعصيه.

الوجه الثانى فى الجواب أن نفسـر الهم بالشـهوه و هذا مسـتعمل فى اللغه الشائعه يقول القائل فيما لا يشـتهيه ما يهمنى هذا و فيما يشـتهيه هذا أهم الأشـياء إلى فسـمى الله تعالى شـهوه يوسف هما فمعنى الآيه و لقد اشـتهته و اشـتهاها و لو لا أن رأى برهان ربه لدخل ذلك العمل فى الوجود.

الثالث أن نفسـر الهم بحديث النفس و ذلك لأن المرأه الفائقه فى الحسن و الجمال إذا تزينت و تهيأت للرجل الشاب القوى فلا بـد و أن يقع هنـاك بين الشـهوه و الحكمه و بين النفس و العقل مجاذبات و منازعات فتاره تقوى داعيه الطبيعه و الشـهوه و تاره تقوى داعيه العقل و الحكمه فالهم عباره عن جواذب الطبيعه و رؤيه البرهان عباره عن جواذب العبوديه و مثاله أن الرجل الصالح الصائم فى الصـيف الصائف إذا رأى الجلاب المبرد بالثلج فإن طبيعته تحمله على شربه إلا أن دينه و هداه يمنعه منه فهذا لا يدل على حصول الـذنب بل كلما كانت هـذه الحاله أشد كانت القوه فى القيام بلوازم العبوديه أكمل فقد ظهر بحمد الله صـحه القول الـذى ذهبنا إليه و لم يبق فى يد الواحدى إلا مجرد التصـلف و تعديد أسـماء المفسـرين و لو كان قد ذكر فى تقرير ذلك شـبهه لأجبنا عنها إلا أنه ما زاد على الروايه عن بعض المفسرين.

و اعلم أن

بعض الحشويه روى عن النبى صلى الله عليه و آله أنه قال ما كذب إبراهيم إلا ثلاث كذبات.

فقلت الأولى أن لا يقبل مثل هذه الأخبار فقال على طريق الاستنكار

۱- فى المصدر: الخائن. م.

۲- فى المصدر: الخائنه م.

فإن لم نقبله لزمنا تكذيب الرواه فقلت له يا مسكين إن قبلناه لزمنا الحكم بتكذيب إبراهيم و إن رددناه لزمنا الحكم بتكذيب الرواه و لا شك أن صون إبراهيم عليه السلام عن الكذب أولى من صون طائفه من المجاهيل عن الكذب إذا عرفت هذا الأصل فنقول للواحدى و من الذى يضمن لنا أن الذين نقلوا هذا القول عن هؤلاء المفسرين كانوا صادقين أم كاذبين المسأله الثانيه فى أن المراد بذلك البرهان ما هو أما المحققون المثبتون للعصمه فقد فسروا رؤيه البرهان بوجوه.

الأول أنه حجه الله تعالى فى تحريم الزنا و العلم بما على الزانى من العقاب.

و الثانى أن الله تعال طهر نفوس الأنبياء عن الأخلاق الذميمه بل نقول إنه تعالى طهر نفوس المتصلين بهم عنها كما قال إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (١)فالمراد برؤيه البرهان هو حصول تلك الأخلاق و تذكير الأحوال الرادعه لهم عن الإقدام على المنكرات.

الثالث أنه رأى مكتوبا فى سقف البيت وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنى إِنَّهُ كانَ فاحِشَةً و مقتا وَ ساءَ سَبِيلًا (٢)الرابع أنه النبوه المانعه من ارتكاب الفواحش و الدليل عليه أن الأنبياء بعثوا لمنع الخلق عن القبائح و الفضائح فلو أنهم منعوا الناس عنها ثم أقدموا على أقبح أنواعها و أفحش أقسامها لدخلوا تحت قوله تعالى يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ (٣)و أيضا إن الله تعالى عير اليهود بقوله أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ (۴)و ما يكون عيبا فى حق اليهود كيف ينسب إلى الرسول المؤيد بالمعجزات.

ص: ٣٣٣

١- الأحزاب: ٣٣.

٢- الإسراء: ٣٢.

٣- الصف: ٢ و ٣.

۴- البقره: ۴۴.

و أما الذين نسبوا المعصيه إلى يوسف عليه السلام فقد ذكروا فى تفسير ذلک البرهان أمورا:

الأول قالوا إن المرأه قامت إلى صنم مكلل بالدر و الياقوت فى زاويه البيت فسترته بثوب فقال يوسف و لم قالت أستحى من إلهى هذا أن يرانى على المعصيه فقال يوسف تستحى من صنم لا يعقل و لا يسمع و لا أستحى من إلهى القائم على كل نفس بما كسبت فو الله لا أفعل ذلک أبدا قالوا فهذا هو البرهان.

الثانى نقلوا عن ابن عباس أنه مثل له يعقوب فرآه عاضا على أصابعه و يقول له أ تعمل عمل الفجار و أنت مكتوب فى زمره الأنبياء فاستحيا منه قالوا هو قول عكرمه و مجاهد و الحسن و سعيد بن جبير و قتاده و الضحاک و مقاتل و ابن سيرين قال سعيد بن جبير تمثل له يعقوب فضرب فى صدره فخرجت شهوته من أنامله.

الثالث قالوا إنه سمع فى الهواء قائلا يقول يا ابن يعقوب لا تكن كالطير يكون له ريش فإذا زنى ذهب ريشه.

و الرابع نقلوا عن ابن عباس أن يوسف لم يزدجر برؤيه صوره يعقوب حتى ركضه جبرئيل عليه السلام فلم يبق فيه شى ء من الشهوه إلا خرج.

و لما نقل الواحدى هذه الروايات تصلف (۱)و قال هذا الذى ذكرناه قول أئمه التفسير الذين أخذوا التأويل عمن شاهد التنزيل فيقال له إنک لا تأتينا البته إلا بهذه التصلفات التى لا فائده فيها فأين الحجه و الدليل و أيضا فإن ترادف الدلائل على الشى ء الواحد جائز و إنه عليه السلام كان ممتنعا عن الزنا بحسب الدلائل الأصليه فلما انضاف إليها هذه الزواجر قوى الانزجار و كمل الاحتراز و العجب أنهم نقلوا أن جروا (۲)دخل تحت حجره رسول الله صلى الله عليه و آله و بقى هناک بغير علمه قالوا فامتنع جبرئيل من الدخول عليه أربعين يوما و هاهنا زعموا أن يوسف حال اشتغاله بالفاحشه ذهب إليه جبرئيل و العجب أيضا أنهم زعموا أنه لم يمتنع عن ذلک العمل بسبب حضور جبرئيل و لو أن أفسق الخلق و أكفرهم

۱- أى تكلف الصلف، و هو التمدح بما ليس فيه او عنده و ادعاء فوق ذلک اعجابا و تكبرا.

۲- الجرو: ولد الكلب.

کان مشغولا بفاحشه فإذا دخل علیه رجل صالح علی زی الصالحین استحیا منه و فر و ترک ذلک العمل و هاهنا رأی یعقوب عض علی أنامله و لم یلتفت ثم إن جبرئیل علی جلاله قدره دخل علیه فلم یمتنع أیضا عن ذلک القبیح بسبب حضوره حتی احتاج جبرئیل إلی أن رکضه علی ظهره نسأل الله تعالی أن یصوننا عن العمی فی الدین و الخذلان فی طلب الیقین فهذا هو الکلام الملخص فی هذه المسأله انتهی. (۱)أقول قد عرفت أن الوجهین اللذین اختارهما أومأ الرضا علیه السلام إلی أحدهما فی خبر أبی الصلت حیث قال و أما قوله عز و جل فی یوسف وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها فإنها همت بالمعصیه و هم یوسف بقتلها إن أجبرته لعظم ما داخله فصرف الله عنه قتلها و الفاحشه و هو قوله کَذٰلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ یعنی القتل وَ الْفَحْشاءَ یعنی الزنا و أشار إلیهما معا فی خبر ابن الجهم حیث قال لقد همت به و لو لا أن رأی برهان ربه لهم بها کما همت لکنه کان معصوما و المعصوم لا یهم بذنب و لا یأتیه

وَ لَقَدْ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِیهِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: هَمَّتْ بِأَنْ تَفْعَلَ وَ هَمَّ بِأَنْ لَا یَفْعَلَ.

أقول: لا یتوهم خطاء فی قصده القتل إذ الدفع عن العرض و الاحتراز عن المعصیه لازم و إن انجر إلی القتل و لکن الله تعالی نهاه عند ذلک لمصلحه إما لئلا یقتل قودا (۲)أو لئلا یتهم بسوء کما یومئ إلیهما کَذٰلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ أو لغیر ذلک من المصالح و یمکن أن یکون فی شرعه علیه السلام قتل مرید مثل هذا الأمر مجوزا و علی الخبر الأخیر یمکن أن یکون المراد برؤیه برهان ربه نزول جبرئیل علیه تعبیرا عن النبوه بما یلزمه.

ثم اعلم أن الأخبار الأخر الموافقه لجماعه کثیره من المخالفین فظاهر أنها محموله علی التقیه و قد اتضح ذلک من الأخبار أیضا و أما أخبار إلقاء الثوب فإذا لم نحملها علی التقیه فلیس فیها تصریح بأن ذلک وقع بعد قصد الفاحشه أو رضاه علیه السلام بما همت

ص: ۳۳۵

۱- مفاتیح الغیب ۵: ۱۷۲- ۱۷۸. م.

۲- أی بدلا منها.

به و لعله تعالی سبب ذلک تأییدا للعصمه و إلقاء للحجه التی یحتج بها یوسف علیه السلام علیها کما أومأ إلیه الرازی أیضا.

**[ترجمه]درباره تأویل آیه {و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود آهنگ او می کرد.} در اینجا مطالبی را می آوریم که رازی در تفسیر خود در این باره آورده است؛ چرا که اعتراف طرف نزاع برای کامل کردن مقصود مفید تر است:

او می گوید: بدان که این آیه از آیات مهمی است که باید به بحث درباره آن اهتمام ورزید و در آن، چند مسئله وجود دارد:

مسئله اول: آیا یوسف علیه السلام مرتکب گناه شد یا نه؟ درباره این مسئله دو نظر وجود دارد: یکی این است که یوسف علیه السلام خواست که آن کار بد را انجام دهد. واحدی در کتاب بسیط می گوید: مفسرانی که علمشان مورد اعتماد است و به روایت آنان رجوع می شود می گویند: یوسف علیه السلام نیز حقیقتا آهنگ آن زن کرد و با او به مانند نشستن مرد با همسرش نشست، اما چون برهان پروردگارش را دید تمام شهوتش از بین رفت. ابو جعفر باقر با سندش از علی می گوید: زلیخا در یوسف علیه السلام طمع کرد و او نیز در زلیخا طمع کرد. طمع یوسف علیه السلام درباره زلیخا این بود

ص: ۳۲۶

که خواست بند شلوار خود را بگشاید. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: یوسف علیه السلام بند شلوار را گشود و با آن زن به مانند خائن نشست.

همچنین ابن عباس در روایت دیگری می گوید که زلیخا برای یوسف علیه السلام دراز کشید و یوسف علیه السلام میان دو پای او نشست و لباس خود را درآورد. سپس واحدی سخنان متعدد بی فایده ای را درباره این باب می آورد، بی آن که به آیه ای اشاره کرده و به وسیله آن استدلال کند یا حدیث صحیحی بیاورد و در تصحیح این سخن خود بر آن تکیه کند. او به دلیل افراط در آوردن احادیث بی فایده روایت می کند که وقتی یوسف علیه السلام فرمود: {این [درخواست اعاده حیثیت] برای آن بود که [عزیز] بداند من در نهان به او خیانت نکردم.} جبرئیل به او فرمود: ای یوسف، وقتی آهنگ همسر او کردی نیز به او خیانت نکردی؟ یوسف علیه السلام در این هنگام فرمود: {و من نفس خود را تبرئه نمی کنم.} سپس واحدی می گوید: آنان که این کار یوسف علیه السلام را اثبات کردند بیشتر از آنانی که چنین کاری را از پیامبران نفی می کنند به حقوق و جایگاه والای پیامبران علیهم السلام نزد خداوند آشنا بودند - . ببینید که آنان چگونه به حقوق و جایگاه والای پیامبران علیهم السلام آشنا بودند و به آنان چیزی را نسبت دادند که به هیچ یک از این امت نسبت داده نمی شود و تنها انسان های فاسق از میان رعیت بدان مرتکب می شوند. اگر آن نسبت ها درست باشد آیا دیگر مجالی برای وجوب پیروی از آنان، اعتماد به سخنشان و پذیرش گواهی شان باقی می ماند؟ آیا نهی آنان از این کار ها واجب است و باید حدود الهی را بر آنان اقامه کرد؟ در اثبات ارتکاب چنین کاری از سوی پیامبران علیه السلام هشدار های شدیدی آمده است که مصنف در باب عصمت پیامبران آورده است و رازی جلوتر به برخی از آن ها اشاره می کند. - .

این خلاصه سخن رازی در این باره است.

نظر دوم این است که یوسف علیه السلام از آن عمل باطل و قصد حرام مبرا بوده است. این، نظر مفسران و متکلمان محقق است و ما نیز به قائل به همین نظر هستیم و از آن دفاع می کنیم.

بدان که دلایل وجوب عصمت پیامبران بسیار است و ما در سوره بقره در داستان آدم علیه السلام آنها را به خوبی بررسی کرده ایم. از این رو آنها را تکرار نمی کنیم. در عین حال چند دلیل را در این جا می افزاییم:

دلیل اول: زنا از گناهان کبیره و خیانت در امانت از گناهان بسیار بد است. همچنین پاسخ دادن به نیکی زیاد و پیوسته با بدی ای که موجب رسوایی ماندگار و ننگ زیاد شود نیز از گناهان بسیار بد است. همچنین اگر کودک از ابتدای کودکی تا زمان جوانی و کامل شدن نیرویش در دامان انسانی تربیت شود و آن انسان، هزینه اش را پیوسته بدهد و آبرویش را حفظ کند

و کودک به زشت ترین بدی ها در برابر نعمت دهنده اش دست بزند این کار او از کارهای ناپسند است.

با اثبات این مطلب می گوییم: این گناهی که آنان به یوسف علیه السلام نسبت دادند تمام این چهار جنبه را در بر دارد. اگر چنین گناهی را به فاسق ترین خلق خدا و دورترینشان از خوبی نسبت دهند از آن سر باز می زند. بنابراین چگونه جایز است که آن را به پیامبری نسبت دهیم که با معجزات غالب و خیره کننده تأیید شده است؟

دلیل دوم: خداوند متعال درباره خود این حادثه فرمود: {چنین [کردیم] تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم.} این آیه دلالت می کند بر این که ماهیت بدی و زشتکاری از یوسف علیه السلام برگردانده شده است. بدون تردید گناهی که به او نسبت دادند از بزرگترین انواع بدی و زشت ترین اقسام زشتکاری هاست. بنابراین چگونه برای پروردگار جهانیان شایسته است که در چنین حادثه ای به بی گناهی یوسف علیه السلام از بدی و زشتکاری گواهی دهد با این که او بزرگترین انواع بدی و زشتکاری را مرتکب شده است؟! علاوه بر این، آیه از جهتی دیگر نیز بر سخن ما دلالت می کند؛ زیرا ما می گوییم فرض کنید که این آیه بر نفی این گناه از یوسف علیه السلام دلالت نکند، اما بدون تردید ستایش فراوان و ثنای زیاد را افاده می کند. شایسته حکمت خداوند متعال نیست که از انسانی سخن بگوید که اقدام به یک گناه بزرگ کرده است و پس از حکایت گناه بزرگ او، او را با بزرگترین مدح و ثنا مدح و ستایش کند. درست مثل این که سلطان، بزرگترین گناه و زشت ترین کار را از یکی از بندگانش حکایت کند و سپس او فراوان مدح و ثنا نماید. چنین کاری بسیار زشت شمرده می شود. در این باره نیز همین طور است.

دلیل سوم: وقتی از پیامبران لغزش یا اشتباهی سر بزند آن را بزرگ می شمارند و در پی آن اظهار ندامت، توبه و فروتنی می کنند. اگر یوسف علیه السلام در این جا مرتکب چنین گناه کبیره و زشتی می شد محال بود که در پی آن توبه و آمرزش طلب نکند. اگر توبه کرده بود می بایست خداوند به مانند سایر جاها آن را حکایت می کرد. چون چنین دیده نمی شود ما درمی یابیم که یوسف علیه السلام در این حادثه مرتکب هیچ گناه و معصیتی نشده است.

دلیل چهارم: همه کسانی که به آن حادثه مربوط می شدند به بی گناهی یوسف علیه السلام گواهی دادند.

بدان کسانی که به این حادثه ربط داشتند عبارت بودند از : یوسف علیه السلام، آن زن، شوهرش، آن زنان، شهود، پروردگار جهانیان که به بی گناهی او گواهی داد و شیطان که به بی گناهی او اذعان کرد.

بنابراین مسلمان در این باره مجالی برای درنگ ندارد؛ بیان اینکه خود یوسف علیه السلام ادعای بی گناهی کرد آن جا است که فرمود: {او از من کام خواست.} همچنین فرمود: {پروردگارا، زندان برای من دوستداشتنی تر است از آنچه مرا به آن می خوانند.} - . همچنین فرمود: {این [درخواست اعاده حیثیت] برای آن بود که [عزیز] بداند من در نهان به او خیانت نکردم و خدا نیرنگ خائنان را به جایی نمی رساند.}، {پناه بر خدا. او آقای من است. به من جای نیکو داده است. قطعاً ستمکاران رستگار نمی شوند.}، {زیرا پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است.} - و بیان اینکه آن زن نیز به بی گناهی یوسف علیه السلام اعتراف کرد؛ آن جا است که به آن زنان گفت: {من از او کام خواستم و[لی] او خود را نگاه داشت.} همچنین {گفت: اکنون حقیقت آشکار شد. من [بودم که] از او کام خواستم و بی شک او از راستگویان است.} اما بیان اینکه شوهر آن زن نیز به این امر اعتراف کرد آن جا است که گفت: {بی شک این از نیرنگ شما [زنان] است که نیرنگ شما [زنان] بزرگ است. ای یوسف، از این [پیشامد] روی بگردان و تو [ای زن] برای گناه خود آمرزش بخواه.} آن زنان نیز این طور اذعان کردند: {زن عزیز از غلام خود کام خواسته و سخت خاطرخواه او شده است. به راستی ما او را در گمراهی آشکاری می بینیم.} همچنین گفتند: {منزه ست خدا. ما گناهی بر او نمی دانیم.} - . در منبع، اعتراف زنان به بی گناهی یوسف علیه السلام نیامده است. -

خداوند درباره شهادت شهود فرمود: {شاهدی از خانواده آن زن شهادت داد اگر پیراهن او از جلو چاک خورده} تا آخر آیه. خداوند نیز به بی گناهی یوسف علیه السلام شهادت داد و فرمود: {چنین [کردیم] تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود.} خداوند در این آیه چهار بار به پاکی یوسف علیه السلام شهادت داده است. بار اول، این سخن خداوند متعال است که فرمود: {چنین [کردیم] تا بدی را از او بازگردانیم.} که لام در آن برای تأکید و مبالغه است. بار دوم، این سخن اوست که فرمود: {و زشتکاری} یعنی و چنین کردیم تا زشتکاری را از او باز گردانیم. بار سوم، این سخنش است که فرمود: {چرا که او از بندگان ما بود.}؛ چرا که خداوند متعال فرمود: {و بندگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می دهند.} بار چهارم، این سخنش است که فرمود: {مخلص} که آن را می توان به دو صورت قرائت کرد: یک بار به صورت اسم فاعل و بار دیگر به صورت اسم مفعول. اسم فاعل بودنش نشان می دهد که او طاعات و تقربات خود را با اخلاص انجام می داد. اسم مفعول بودنش نیز نشان می دهد که خداوند متعال او را برای خود برگزیده و انتخاب کرده بود. مخلص به هر دو صورت بیشترین دلالت را دارد بر این که یوسف علیه السلام منزه از چیزی بود که به او نسبت دادند - . از سخنان دیگر خداوند که او در آن بر بی گناهی یوسف علیه السلام شهادت می داد آیات ذیل است: {و چون به حد رشد رسید او را حکمت و دانش عطا کردیم و نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم.} که در آن خداوند شهادت می دهد بر این که او از نیکوکاران بود. {آنگاه پس از دیدن آن نشانه ها به نظرشان آمد که او را تا چندی به زندان افکنند.} یعنی پس از آن که نشانه هایی را دیدند که بر مبرا و منزه بودنش از چیزی دلالت می کرد که به او نسبت دادند. {و اجر نیکوکاران را تباه نمی سازیم.} - . شیطان نیز به

پـاکی یوسف علیه السـلام اذعـان کرد؛ زیرا {[شـیطان] گفت: پس به عزت تو سوگنـد که همگی را جـدا از راه به در می برم. مگر آن بندگان پاکدل تو را}

ص: ۳۲۹

بنابراین او اذعان کرد به این که نمی تواند انسان های مخلص را گمراه سازد. یوسف علیه السلام نیز از انسان های مخلص بود؛ زیرا خداوند فرمود: {او از بندگان مخلص ما بود.} از این رو این، اعتراف شیطان است به این که یوسف علیه السلام را گمراه نساخته و از راه هدایت منحرف نکرده است. در این هنگام می گوییم: اگر این نادانان که آن رسوایی را به یوسف علیه السلام نسبت دادند از پیروان دین خدا هستند باید شهادت خداوند بر پاکی او را بپذیرند و اگر از پیروان و سربازان شیطان هستند نیز بایـد شـهادت شیطان بر پاکی او را قبول کنند. شاید آنان بگویند که ما در ابتدا از شاگردان شیطان بودیم، اما فارغ التحصیل شدیم و سفاهت و نادانی مان از او بیشتر شده است. همان طور که حروری می گوید:

وَ کُنتُ فَتًی مِن جُندِ إِبلیسَ فَارتَقی * بِی الأَمرُ حَتَّی صارَ إِبلیسُ مِن جُندی

من جوانی از سربازان شیطان بودم که رتبه ام بالا رفت تا آن که شیطان از سربازانم شد.

فَلَو مـاتَ قَبلی کُنتُ أُحسِنُ بَعـدَهُ * طَرائِقَ فِسقٍ لَیسَ یُحسِنُها بَعـدی اگر او بمیرد پس از او من به خوبی می توانم از عهـده راه های فسق و فجور بر آیم، در حالی که او پس از من از عهده آن به خوبی بر نمی آید.

بنابر این با این دلایل ثابت شد که یوسف علیه السلام از آنچه آن نادانان می گویند مبرا است.

با دانسـتن این مطلب می گوییم: بنابر ظاهر این آیه می توان دو موضع گرفت: موضع اول این است که بگوییم: ما نمی پـذیریم که یوسف علیه السـلام آهنگ آن زن کرده باشد. دلیل این سـخنمان آیه {اگر برهان پروردگارش را ندیده بود آهنگ او می کرد.} است؛ زیرا جواب لولا در این جا مقدم شده است و به مانند این است که کسـی بگوید: نابود می شدی اگر تو را نجات نمی دادم - . در منبع آمده است: اگر فلانی تو را نجات نمی داد. - .

زجاج این پاسخ را از دو لحاظ رد کرده است:

لحاظ اول: مقدم شدن جواب لولا شاذ است و در کلام فصیح یافت نمی شود.

لحاظ دوم: در جواب لولا، لام می آیـد. بنابراین اگر همان طور که می گوییـد باشـد بایـد خداونـد می فرمود: وَلَقَد هَمَّت بِهِ وَ لَهَمَّ بِها. دیگران غیر از زجاج پرسـش سومی را مطرح کردند و آن، این است که اگر یوسف علیه السـلام آهنگ او نکرده بود دیگر بی فایده بود که خداوند بفرماید: {اگر برهان پروردگارش را ندیده بود.}

بـدان که آنچه زجـاج گفته، بعیـد است؛ زیرا مـا می پـذیریم که مؤخر شـدن جواب لولا نیک و جایز است، در عین حال جایز بودنش مانع از مقدم شدن این جواب نمی شود. چگونه این طور نباشد در حالی که از سیبویه نقل می شود که گفت: عرب ها

امر مهم تر که اهتمام بیشتری به آن می ورزند را مقدم می کنند. بنابراین جایز بودن تقدیم و تأخیر بستگی به شدت اهتمام دارد. اما این که برخی از الفاظ را مشخص کرده و بگوییم که مقدم شدنش ممنوع است شایسته حکمت نیست. همچنین آمدن جواب لولا با لام جایز است و دلالت نمی کند بر این که آمدنش بدون لام جایز نباشد؛ زیرا ما آیه دیگری را می آوریم که بر بطلان سخن زجاج در این دو پرسش دلالت می کند و عبارت است از:

ص: ۳۳۰

{اگر قلبش را استوار نساخته بودیم چیزی نمانده بود که آن [راز] را افشا کند.}

اما درباره پرسش سوم مبنی بر این که اگر یوسف علیه السلام آهنگ او نکرده بود دیگر بی فایده بود که خداوند بفرماید: {اگر برهان پروردگارش را ندیده بود.} می گوییم: بلکه در این سخن خداوند بیشترین فایده وجود دارد. آن فایده عبارت از تبیین این نکته است که ترک آهنگ آن زن توسط یوسف علیه السلام به دلیل تمایل نداشتنش نسبت به زنان و ناتوانی اش بر آنان نبود، بلکه دلایل دین خداوند، او را از این کار بازداشت. سپس می گوییم: دلیل این که جواب لولا را نیاورده ایم، این است که لولا نیاز به جواب دارد و این جمله ای که آمده است می تواند جواب آن باشد. بنابراین باید حکم کنیم که این جمله جواب لولاست.

اگر کسی بگوید که ما جوابی را برای آن در تقدیر می گیریم و نیامدن جواب در قرآن بسیار است، در پاسخ می گوییم: هیچ اختلافی وجود ندارد در این که نیامدن جواب در قرآن زیاد است. در عین حال اصل بر این است که حذف نشود. همچنین نیامدن و حذف جواب تنها زمانی نیکوست که در لفظ قرینه ای باشد که بر تعیین آن دلالت کند. اما اگر در این جا این طور در نظر بگیریم که جواب، حذف شده است در لفظ، چیزی نیامده که به تعیین آن جواب دلالت کند؛ زیرا در این جا چند چیز را می توان در تقدیر گرفت و تقدیر گرفتن هر کدام از آنها نیکوست و تقدیر گرفتن برخی، بر برخی دیگر اولویت ندارد. بنابراین، تفاوت، آشکار شد.

موضع دوم درباره این آیه این است که بگوییم: بر فرض که بپذیریم که یوسف علیه السلام آهنگ آن زن کرد. در عین حال می گوییم که نمی توان آیه {آهنگ او می کرد.} را بر ظاهرش حمل کرد؛ زیرا متعلق کردن آهنگ به ذات آن زن محال است؛ چرا که آهنگ از جنس قصد است و قصد، متعلق به ذات های ماندگار نمی شود. بنابراین ثابت شد که ناگزیر باید فعل به خصوصی را در این جا در تقدیر گرفت تا آن آهنگ متعلق به آن فعل شود. آن فعل در آیه نیامده است. آنان مدعی شدند که آن مقدر، همان ارتکاب کار زشت است، اما ما چیزی را در تقدیر می گیریم که با آنچه آنان گفته اند مغایر است. به چند وجه می توان آن فعل مقدر را تبین کرد:

وجه اول: مقصود، این است که یوسف علیه السلام خواست تا آن زن را از خود دور سازد و او را از آن کار زشت باز داد؛ زیرا آهنگ، به معنای قصد است. بنابراین باید در حق هر کسی بر آن چیزی حمل شود که شایسته آن است. شایسته آن زن، قصد دستیابی به لذت، بهره مندی و برخورداری و شایسته پیامبر که به سوی خلق فرستاده شده است قصد منع کردن گناهکار از گناهش و امر به معروف و نهی از منکر است. وقتی عرب ها می گویند: هَمَمتُ بِفُلانٍ یعنی آهنگ زدن و دور کردن فلانی

را کردم.

اگر کسی بگوید: بنابر این تقدیر دیگر فایده ای ندارد که خداوند بفرماید: {اگر برهان پروردگارش را ندیده بود.} در پاسخ می گوییم: بلکه در این سخن خداوند بیشترین فایده است و آن را می توان به دو صورت تبیین کرد: صورت اول این است که خداوند متعال یوسف علیه السلام را آگاه کرده بود

ص: ۳۳۱

از این که اگر آهنگ دور کردن آن زن کند آن زن او را می کشد یا به حاضران دستور می دهد تا او را بکشند. بنابراین خداوند متعال او را آگاه کرد از این که خوداری از زدن آن زن به دلیل حفظ جانش از مردن، شایسته تر است. صورت دوم این است که اگر یوسف علیه السلام به دور کردن آن زن از خود می پرداخت چه بسا پیراهنش از روبرو پاره می شد. خداوند متعال می دانست که آن شاهد شهادت می دهد به این که اگر پیراهن یوسف علیه السلام از روبرو پاره شده، او جنایتکار - . در منبع، خائن آمده است. -

بوده است و اگر از پشت پاره شده آن زن، جنایتکار بوده است. بنابراین خداوند متعال یوسف علیه السلام را از این مضمون

آگاه ساخت؛ از این رو جای تعجب ندارد که یوسف علیه السلام به دور کردن آن زن از خود نپرداخته باشد، بلکه پشت کرد و از دست او گریخت تا شهادت آن شاهد دلیلی برای او مبنی بر بی گناهی اش باشد.

وجه دوم: این است که هَمّ را تفسیر به میل کنیم. این معنا در زبان رایج استفاده می شود. به طور مثال اگر کسی به چیزی میل نداشته باشد می گوید: ما یَهُمُّنی هذا و درباره چیزی که به آن میل دارد می گوید: هذا أَهَمُّ الأَشیاءِ إِلَیَّ. بنابراین، خداوند متعال میل یوسف علیه السلام را هَمّ نامید. بنابراین معنای آیه بدین صورت می شود: و آن زن، میل او کرد و او نیز میل او کرد و اگر برهان پروردگارش را ندیده بود آن کار به وجود می آمد.

وجه سوم: این است که هَمّ را تفسیر به حدیث نفس کنیم؛ زیرا اگر زنِ بسیار زیبا خود را آرایش و برای مرد جوان نیرومند آماده کند ناگزیر در آن جا میان شهوت و حکمت و میان نفس و عقل کشمکش در می گیرد و یک بار انگیزه سرشت و شهوت و بار دیگر انگیزه عقل و حکمت قدرت می یابد. بنابراین، هَمّ، عبارت از انگیزه های جذاب سرشت و دیدن آن برهان، عبارت از انگیزه های جذاب عبودیّت است. این امر به این می ماند که مرد درستکار روزه دار در تابستانِ بسیار داغ شربت جُلّاب سرد شده با برف را ببیند. در این صورت سرشتش او را به نوشیدن آن وا می دارد، در حالی که دین و هدایتش او را از این کار باز می دارد. این کار دلالت نمی کند بر این که او مرتکب گناه شده است، بلکه هر چقدر این حالت شدیدتر و سخت تر باشد نیروی انجام مستلزمات عبودیت کامل تر می شود. بدین سان خدا را شکر، درستی نظری که قائل بدان شدیم روشن شد و واحدی تنها می تواند به ظاهر به خود ببالد و نام مفسران را بر شمارد. اگر وی در تصریح نظرش شبهه ای می آورد به آن پاسخ می دادیم، اما او تنها به نقل از برخی مفسران بسنده کرد.

بدان که یکی از حشویّه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد که حضرت فرمود: ابراهیم علیه السلام تنها سه دروغ گفت. به او

گفتم: شایسته تر است که چنین اخباری پذیرفته نشود. او – از باب مذمت – گفت:

ص: ۳۳۲

اگر آن را نپذیریم باید راویان آن را تکذیب کنیم. به او گفتم: ای بیچاره، اگر آن را بپذیریم باید ابراهیم علیه السلام را تکذیب کنیم و اگر آن را رد کنیم باید راویان آن را تکذیب نماییم. بدون تردید حفظ ابراهیم علیه السلام از نسبت دادن دروغ به او بهتر از آن است که گروهی ناشناس را از نسبت دادن دروغ به آنان حفظ کنیم. با شناخت این اصل به واحدی می گوییم: چه کسی برای ما تضمین می کند که آن مفسرانی که این سخن را نقل کرده اند راستگو بوده اند یا دروغگو؟

مسئله دوم: مقصود از آن برهان چیست؟

محققانی که عصمت را اثبات کرده اند دیدن برهان را به چند صورت تفسیر می کنند:

صورت اول: مقصود از برهان، دلیل خداوند متعال در تحریم زنا و آگاهی از مجازاتی است که در انتظار زناکار است.

صورت دوم: خداوند متعال، نفوس پیامبران علیهم السلام را از اخلاق ناپسند پاک ساخته است، بلکه می گوییم که خداوند متعال نفوس انسان هایی که به او پیوسته اند را از اخلاق ناپسند پاک کرده است. همان طور که خداوند فرمود: « إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرا» – . ا حزاب / ۳۳ – {خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.} بنابراین مراد از دیدن برهان به وجود آمدن آن اخلاق و یاد آوری احوالی است که آنان را از اقدام به کار ناپسند باز می دارد.

صورت سوم: یوسف علیه السلام در سقف آن خانه این نوشته را دید: «وَلاَ تَقْرَبُواْ الزِّنَى إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاء سَبِيلًا » – . اسراء / ۳۲ – {و به زنا نزدیک مشوید چرا که آن همواره زشت و بد راهی است.}

صورت چهارم: مقصود از آن برهان، نبوّت است که مانع از ارتکاب اعمال کار های زشت می شود. دلیل این مطلب آن است که پیامبران علیهم السلام فرستاده شدند تا مردم را از کار های زشت و رسوایی ها باز دارند. بنابراین اگر آنان مردم را از آن کار ها باز دارند و سپس خود به بد و زشت ترین انواع آن دست بزنند در حکم این آیه داخل می شوند: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُون * كَبُرَ مَقْتًا عِندَاللَّهِ أَن تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» – . الصف / ۲ و ۳ – {ای کسانی که ایمان آورده اید چرا چیزی می گویید که انجام نمی دهید. نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید.} همچنین خداوند متعال یهودیان را توبیخ کرده و فرمود: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ » – . بقره / ۴۴ – {آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید.} چگونه آن چه در حق یهودیان عیب شمرده می شود را می توان به پیامبر نسبت داد که با معجزات تأیید شده است؟!

ص: ۳۳۲

اما کسانی که آن گناه را به یوسف علیه السلام نسبت دادند آن برهان را به چند صورت تفسیر می کنند:

صورت اول: آنان می گویند که آن زن برخاست و به سوی بتی رفت که آراسته به مروارید و یاقوت بود و در گوشه خانه قرار داشت. او با جامه ای آن را پوشانید. یوسف علیه السلام پرسید: چرا این کار را کردی؟ آن زن پاسخ داد: شرم دارم که این خدایم مرا در حال گناه ببیند. یوسف علیه السلام فرمود: تو از بتی که درک نمی کند و نمی شنود شرم داری. من نباید از پروردگارم که بر آنچه هر نفسی به دست آورده آگاهی دارد، شرم کنم؟! به خداوند سوگند هرگز آن کار را انجام نمی دهم. آنان گفته اند که مقصود از برهان، همین است.

صورت دوم: آنان از ابن عباس نقل می کنند که تصویر یعقوب علیه السلام برای یوسف علیه السلام نمایان شد و او را دید که انگشت بر دهان می گزد و به او فرمود: آیا کار انسان بدکاره را انجام می دهی، در حالی که نامت در زمره پیامبران است؟! از این رو یوسف علیه السلام از او شرم کرد. آنان می گویند که این، نظر عکرمه، مجاهد، حسن، سعید بن جبیر، قتاده، ضحّاک، مقاتل و ابن سیرین است. سعید بن جبیر می گوید: تصویر یعقوب علیه السلام بر یوسف علیه السلام نمایان شد و بر سینه او زد و بدین سان شهوت از سرانگشتانش خارج شد.

صورت سوم: آنان می گویند که یوسف علیه السلام در هوا شنید که منادی ای می گوید: ای پسر یعقوب، مانند پرندگان نباش که پر دارند و اگر زنا کنند پرشان می ریزد.

صورت چهارم: آنان از ابن عباس نقل می کنند که یوسف علیه السلام با دیدن تصویر یعقوب علیه السلام از آن کار دست نکشید تا این که جبرئیل به او لگد زد. بدین سان هر چه در او شهوت بود خارج شد.

چون واحدی این روایات را نقل کرد به خود بالید و گفت: این، مطالبی که آورده ایم نظر ائمه تفسیر است که تأویل را از کسانی آموخته اند که شاهد تنزیل بوده اند. در پاسخ به او می گوییم: تو تنها برای ما این لاف زدن ها را که هیچ فایده ای در آن نیست می آوری. پس حجت و دلیلت کجاست؟ همچنین پیاپی آمدن دلایل برای یک چیز جایز است. بر طبق دلایل اصلی، یوسف علیه السلام از زنا خودداری کرد و چون این منع کردن ها به آن دلایل اصلی افزوده شد دوری کردن او از این کار قوی و کامل شد. عجیب است که آنان نقل می کنند که توله سگی به زیر اتاق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت و بی آن که حضرت به وجود او پی ببرد در آن جا ماند. آنان می گویند: از این رو جبرئیل تا چهل روز از ورود بر حضرت منع شد، در حالی که در این جا ادعا می کنند که جبرئیل در حالی که یوسف علیه السلام مشغول آن کار بد بود نزد او رفت. همچنین عجیب است که آنان ادعا می کنند که او به دلیل حضور جبرئیل از این کار دست نکشید! اگر فاسق ترین و کافرترین مردم

ص: ۳۳۴

مشغول کار بد باشد وقتی مردی درستکار در لباس درستکاران بر او وارد می شود از او شرم کرده و می گریزد و آن کار را رها می کند. یوسف علیه السلام در این جا یعقوب علیه السلام را دید که انگشت بر دهان می گزد، اما توجهی نکرد! سپس جبرئیل با آن جایگاه والایش بر او وارد شد و او به دلیل حضور او نیز از آن کار زشت دست نکشید تا این که جبرئیل ناچار شد تا به پشت او لگد بزند! از خداوند می خواهیم تا ما را از نابینا شدن در دین و خوار شدن در طلب یقین حفظ کند. این،

چکیده سخن درباره این مسئله است. سخن رازی به پایان رسید - . مفاتیح الغیب ۵: ۱۷۲-۱۷۸ - .

می گویم: دانستی که امام رضا علیه السلام در حدیث اباصلت به یکی از دو وجهی اشاره کرده که رازی برگزیده است. حضرت فرمود: تفسیر این سخن خداوند عزوجل که درباره یوسف علیه السلام فرمود: {و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد و [یوسف نیز] آهنگ او می کرد.} این است که آن زن، آهنگ آن گناه و یوسف علیه السلام، آهنگ آن کرد که اگر آن زن، او را به این کار مجبور کند به دلیل بزرگی آنچه در درونش بود او را به قتل برساند. اما خداوند، کشتن آن زن و آن کار بد را از او بازگرداند. آیه ذیل به همین مطلب اشاره دارد: {چنین [کردیم] تا بدی} یعنی کشتن {و زشتکاری} یعنی زنا {را از او بازگردانیم.} همچنین حضرت در حدیث ابن جهم به هر دو وجه با هم اشاره کرده است. حضرت فرمود: اگر یوسف علیه السلام، برهان پروردگارش را ندیده بود آهنگ آن زن می کرد، همان طور که او آهنگ یوسف علیه السلام را کرده بود. اما یوسف علیه السلام معصوم بود و معصوم آهنگ گناه نمی کند و مرتکب آن نمی شود. پدرم از جدم امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آن زن، آهنگ انجام آن گناه و یوسف علیه السلام آهنگ انجام ندادن آن گناه کرد.

می گویم: در این که یوسف علیه السلام آهنگ کشتن آن زن کرد نباید تصور اشتباه شود؛ زیرا دفاع از آبرو و دوری از گناه لازم است، هر چند به کشتن بیانجامد، اما خداوند متعال او را به دلیل مصلحتی از این کار نهی فرمود. آن مصلحت یا عبارت است از این که یوسف علیه السلام به جای آن زن کشته نشود یا متهم به کار بدی نشود، همان طور که این آیه بدان اشاره دارد: {چنین [کردیم] تا بدی را از او بازگردانیم.} و یا مصلحتی دیگر. همچنین احتمال دارد که در شریعت یوسف علیه السلام کشتن کسی که خواهان چنین کاری است جایز باشد. بنابر حدیث اخیر نیز

احتمال دارد که مقصود از دیدن برهان پروردگارش، نازل شدن جبرئیل بر یوسف علیه السلام به منظور بیان نبوّت و چیزی باشد که بر یوسف علیه السلام لازم است.

سپس بدان که احادیث دیگری که با بسیاری از مخالفان موافق است ظاهراً باید حمل بر تقیه شود. این امر از احادیث نیز روشن می شود. اما اگر احادیثِ مربوط به افکندن پوشش روی آن بت را حمل بر تقیه نکنیم در آنها تصریح نمی شود بر این که این کار پس از قصد کار بد یا راضی شدن یوسف علیه السلام به آنچه آن زن آهنگ آن کرده بود، رخ داده است.

ص: ۳۳۵

شاید خداوند متعال مسبب این حادثه شد تا آن، تأییدی بر عصمت و نشان دادن دلیلی باشد که یوسف علیه السلام به وسیله آن علیه آن زن احتجاج کند. همان طور که رازی نیز به این مطلب اشاره کرده است.

**[ترجمه]

الفصل الثالث

فی معنی سجودهم له علیه السلام.

أقول: قـد ذكرنا بعض ما يناسب هـذا المقام فی باب سـجود الملائكه لآدم عليه السـلام و قد أوردنا فی هذا الباب الذی نحن فيه الأخبار الوارده فی توجيه ذلك و لنـذكر هنا ما ذكره الرازی فی هذا المقام لكمال الإيضاح قال و أما قوله وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً ففيه إشكال و ذلك لأن يعقوب كان أبا يوسف و حق الأبوه حق عظيم قال تعالی وَ قَضی رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً (١)فقرن حق الوالـدين بحق نفسه و أيضـا أنه كان شـيخا و الشاب يجب عليه تعظيم الشـيخ. و الثالث أنه كان من أكابر الأنبياء و يوسف و إن كـان نبيـا إلا أن يعقوب كان أعلی حالا منه. و الرابع أن جـده و اجتهاده فی تكثير الطاعات أكثر من جـد يوسف و لما اجتمعت هذه الجهات الكثيره فهذا يوجب أن يبالغ يوسف فی خدمه يعقوب فكيف استجاز يوسف أن يسجد له يعقوب هذا تقرير السؤال و الجواب عنه من وجوه.

الأول و هو قول ابن عباس فی روايه عطا أن المراد بهـذه الآيه أنهم خروا له أی لأجل وجدانه سـجدا لله و حاصـله أنه كان ذلك سجود الشكر فالمسجود له هو الله إلا أن ذلك السجود إنما كان لأجله و الدليل علی صحه هذا التأويل أن قوله وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً مشـعر بأنهم صـعدوا ذلك السـرير ثم سـجدوا و لو أنهم سـجدوا ليوسف لسـجدوا له قبل الصـعود علی السرير لأن ذلك أدخل فی التواضع.

فإن قالوا هـذا التأويل لا يطابق قوله يا أَبَتِ هـذا تَأْوِيلُ رُءْيایَ مِنْ قَبْلُ و المراد منه قوله إِنِّی رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِی ساجِدِينَ قلنـا بـل هـذا مطـابق لـه و يكـون المراد مـن قـوله وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِی ساجِدِينَ أی رأيتهم ساجدين لأجلی أی أنها سجدت لله لطلب مصلحتی و السعی فی إعلاء منصبی و إذا كان هذا

ص: ٣٣٦

١- الإسراء: ٢٣.

محتملا سقط السؤال و عندى أن هذا التأويل متعين لأنه يبعد من عقل يوسف و دينه أن يرضى بأن يسجد له أبوه مع سابقته فى حقوق الولاده و الشيخوخه و العلم و الدين و كمال النبوه.

و الوجه الثانى فى الجواب أن يقال إنهم جعلوا يوسف كالقبله و سجدوا لله شكرا لنعمه وجدانه و هذا أيضا تأويل حسن فإنه يقال صليت للكعبه كما يقال صليت إلى الكعبه.

قال حسان:

ما كنت أعرف أن الأمر منصرف***عن هاشم ثم منها عن أبى حسن

أ ليس أول من صلى لقبلتكم***و أعرف الناس بالآثار و السنن

و هذا يدل على أنه يجوز أن يقال فلان صلى للقبله فكذلك يجوز أن يقال سجد للقبله فقوله وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً أى جعلوه كالقبله ثم سجدوا لله شكرا لنعمه وجدانه.

الوجه الثالث فى الجواب أن التواضع قد يسمى سجودا كقوله ترى الأكم فيها سجدا للحوافر فكان المراد هاهنا التواضع إلا أن هذا مشكل لأنه تعالى قال و خروا له سجدا و الخرور إلى السجده مشعر بالإتيان بالسجده على أكمل الوجوه و أجيب عنه بأن الخرور يعنى به (۱)المرور فقط قال تعالى لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْها صُمًّا وَ عُمْياناً (۲)يعنى لم يمروا.

الوجه الرابع فى الجواب أن نقول الضمير فى قوله وَ خَرُّوا لَهُ غير عائد إلى الأبوين لا محاله و إلا لقال و خرا له ساجدين بل الضمير عائد إلى إخوته و إلى سائر من كان يدخل عليه لأجل التهنئه فالتقدير و رفع أبويه على العرش مبالغه فى تعظيمهما و أما الإخوه و سائر الداخلين فخروا له ساجدين فإن قالوا فهذا لا يلائم قوله يا أَبَتِ هذا تَأْوِيلُ رُءْيايَ مِنْ قَبْلُ قلنا إن تعبير الرؤيا لا يجب أن يكون مطابقا للرؤيا بحسب

۱- فى المصدر: قد يعنى به.

۲- الفرقان: ۷۳.

الصوره و الصفه من كل الوجوه فسجود الكواكب و الشمس و القمر تعبيره تعظيم الأكابر من الناس له و لا شك أن ذهاب يعقوب مع أولاده من كنعان إلى مصر لأجل نهايه التعظيم له فيكفى هذا القدر فى صحه الرؤيا فأما أن يكون التعبير مساويا لأصل الرؤيا فى الصفه و الصوره فلم يقل بوجوبه أحد من العقلاء.

الوجه الخامس فى الجواب لعل الفعل الدال على التحيه و الإكرام فى ذلك الوقت هو السجود فكان مقصودهم من السجود تعظيمه و هو فى غايه البعد لأن المبالغه فى التعظيم كانت أليق بيوسف منها بيعقوب فلو كان الأمر كما قلتم لكان من الواجب أن يسجد يوسف ليعقوب.

الوجه السادس فيه أن يقال لعل إخوته حملتهم الأنفه و الاستعلاء على أن لا يسجدوا له على سبيل التواضع و علم يعقوب أنهم لو لم يفعلوا ذلك لصار ذلك سببا لثوران الفتن و ظهور الأحقاد القديمه بعد كمونها فهو مع جلاله قدره و عظيم حقه بسبب الأبوه و الشيخوخه و التقدم فى الدين و العلم و النبوه فعل ذلك السجود حتى يصير مشاهدتهم لذلك سببا لزوال تلك الأنفه و النفره عن قلوبهم.

أ لا ترى أن السلطان الكبير إذا نصب محتسبا فإذا أراد تربيته مكنه من إقامه الحسبه عليه ليصير ذلك سببا فى أن لا يبقى فى قلب أحد منازعه ذلك المحتسب فى إقامه الحسبه فكذا هاهنا.

الوجه السابع لعل الله تعالى أمر يعقوب بتلك السجده لحكمه خفيه لا يعرفها إلا هو كما أنه أمر الملائكه بسجودهم لآدم لحكمه لا يعرفها إلا هو و يوسف ما كان راضيا بذلك فى قلبه إلا أنه لما علم أن الله أمره بذلك سكت.

ثم حكى تعالى أن يوسف لما رأى هذه الحاله قال يا أَبَتِ هذا تَأْوِيلُ رُءْيايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّى حَقًّا و فيه بحثان.

الأول (۱)قال ابن عباس لما رأى سجود أبويه و إخوته له هاله ذلك و اقشعر جلده منه و قال ليعقوب هذا تَأْوِيلُ رُءْيايَ مِنْ قَبْلُ و أقول هذا يقوى الجواب السابع

۱- و البحث الثانى ما تقدم من ذكر الاختلاف فى مقدار المده بين هذا الوقت و بين الرؤيا.

كأنه يقول يا أبت لا يليق بمثلك على جلالتك من العلم و الـدين و النبوه أن تسـجد لولـدك إلا أن هذا أمر أمرت به و تكليف كلفت به فـإن رؤيـا الأنبيـاء حق فكمـا أن رؤيـا إبراهيم عليه السـلام ذبـح ولـده صـار سـببا لوجوب ذلك الذبـح عليه في اليقظه فكذلك صارت هذه الرؤيا التي رآها يوسف و حكاها ليعقوب سـببا لوجوب ذلك السـجود عليه فلهذا السبب حكى ابن عباس أن يوسف لما رأى ذلك هاله و اقشعر منه جلده و لكنه لم يقل شيئا.

و أقول: لا يبعـد أن يكون ذلك من تمام تشديـد الله تعالى على يعقوب كأنه قيل له أنت كنت دائم الرغبه في وصاله دائم الحزن بسبب فراقه فـإذا وجـدته فاسـجد له فكـان الأـمر بتلك السـجده من تمام التشديـد و الله العالم بحقائق الأمور. (۱)انتهى ما أردنا إيراده من كلامه و لا نشـتغل برد ما حققه و قبوله لئلا يطول الكلام و إنما أوردنا كلامه بطوله ليتضـح لك ما صـدر عنهم عليهم السلام في الأخبار السالفه لتوجيه ذلك و لعلك لا تحتاج بعد ذلك إلى مزيد إيضاح و بيان و من الله التوفيق و عليه التكلان.

**[ترجمه]درباره معنای سجده کردن آنان بر یوسف علیه السلام است.

می گویم: ما پاره‌ای از مطالب در این باره را در باب سـجده کردن فرشـتگان بر آدم علیه السلام آورده ایم و در همین بابی که پیش روی مـاست نیز احـادیثی را ذکر کردیم که در تـوجیه این مطلب به دست مـا رسـیده است. در این جـا می‌خواهیم سـخن رازی در این باره را برای روشن شـدن بیشتر بیاوریم. وی می گویـد: در آیه {و [همه آنان] پیش او به سـجده درافتادند.} یک اشـکال وجود دارد؛ زیرا یعقوب علیه السـلام پدر یوسف علیه السلام بود و حق پدری، حق بزرگی است. خداوند متعال فرمود: «وَقَضَـی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُواْ إِلَّا إِیَّاهُ وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا» - . اسراء / ۲۳ - {و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستیـد و به پدر و مادر [خود] احسان کنیـد.} خداونـد در این آیه، حق پدر و مادر را قرین حق خود می داند. همچنین یعقوب علیه السـلام پیر بود و جوان باید پیر را بزرگ دارد. سوم این که یعقوب علیه السـلام از پیامبران بزرگ بود و یوسف علیه السلام هر چند پیامبر بود، امـا حـال یعقوب علیه السـلام برتر از او بود. چهـارم این که جـدیّت و تلاش یعقوب علیه السـلام در انجام طاعات بیشتر از جـدیّت یوسف علیه السـلام بود. وقتی تمام این وجوه را کنار هم بگذاریم لازم می آید که یوسف علیه السـلام بیش از حد در خدمت به یعقوب علیه السـلام بکوشد. بنابراین چگونه یوسف علیه السلام به یعقوب علیه السلام اجازه داد تا بر او سجده کند؟ این تبیین پرسش بود. به چند صورت می توان به این پرسش پاسخ داد:

صورت اول: ابن عبـاس در روایت عطا می گویـد: مقصود از این آیه این است که آنان به دلیل پیـدا کردن او برای خداونـد به سجده درافتادند. حاصل این مطلب این است که آن سجده، سجده شکر و کسی که برایش سجده شده خداوند بوده است. در عین حال، آن سـجده تنها به دلیل یوسف علیه السلام بود. دلیل درستیِ این تأویل، آیه {و پدر و مادرش را به تخت برنشانید و [همه آنان] پیش او به سـجده درافتادنـد.} است؛ زیرا نشان می دهد که آنان بالای تخت نشسـتند و سـپس سـجده کردند. اگر آنـان بر یوسف سـجده کرده بودنـد می بـایست پیش از نشسـتن بر بالـای تخت بر او سـجده می کردنـد؛ زیرا تواضع و فروتنی بیشتری در این کار است.

اگر کسی بگوید که این تأویل با آیه {ای پدر، این است تعبیر خواب پیشین من.} همخوانی ندارد که مقصود از آن، آیه {من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم دیدم [آنها] برای من سجده می کنند.} است، در پاسخ می گوییم: بلکه این تأویل با آن آیه همخوانی دارد و مقصود از آیه {با خورشـید و ماه دیدم دیدم [آنها] برای من سـجده می کنند.} این است که

آنان را دیـدم که به خاطر من سـجده می کننـد. یعنی آنها برای خداونـد سـجده کردنـد تا مصـلحتم را از او طلب کنند و از او بخواهند تا در بالا بردن جایگاهم بکوشد.

ص: ۳۳۵

بـا این احتمال، دیگر جای پرسـش نیست. به نظر من، این تأویل، مشـخص است؛ زیرا از درک و دین یوسف علیه السـلام بعید است که به سـجده کردن پـدرش بر او راضـی شود، پـدری که در حقوق پـدری، سالخوردگی، علم، دین و کمال نبوّت سابقه داشته است.

صورت دوم: این است که بگوییم آنـان یوسف راماننـد قبله قرار دادنـد و برای خداونـد در سپاسـگذاری از نعمت پیـدا کردن یوسف علیه السـلام سـجده کردنـد. این نیز تأویـل خوبی است؛ چرا که می گوینـد: برای کعبه نماز گزاردم، همان طور که می گویند: به سوی کعبه نماز گزاردم.

حسّان می گوید:

ما کُنتُ أَعرَفُ أَنَّ الأَمرَ مُنصَرِفٌ عَن هاشِمٍ ثُمَّ مِنها عَن أَبی حَسَنِ

نمی دانستم که حکومت از هاشم و پس از او از ابا حسن باز داشته می‌شود.

أَلَیسَ أَوَّلَ مَن صَلّی لِقِبلَتِکُم وَ أَعرَفَ الناسِ بِالآثارِ وَ السُّنَنِ

آیا او نخستین کسی نیست که برای قبله تان نماز گزارد و آشنا ترین مردم به احادیث و سنت ها نیست؟!

این مطلب نشـان می دهـد که جـایز است گفته شود: فلانـی برای قبله نمـاز گزارد، همـان طور که جایز است گفته شود: فلانی برای قبله سجده کرد. بنابراین، آیه {و [همه آنان] پیش او به سجده درافتادند.} یعنی آنان یوسف علیه السلام را مانند قبله قرار دادند. سپس برای خداوند به دلیل سپاسگذاری از نعمتِ یافتن یوسف علیه السلام سجده کردند.

صورت سوم: گاه فروتنی، سـجده نامیـده می شود. ماننـد این سـخن حسّان که می گوید: تپه های آن را می بینی که برای سـم اسـبان به سـجده در آمدنـد. بنـابراین، مقصود از سـجده در این جـا، فروتنی است. در عین حـال این تأویل، مشکل است؛ زیرا خداونـد متعال فرمود: {و [همه آنان] پیش او به سـجده درافتادنـد.} و خُرُور (افتادن)، نشان می دهـد که سـجده به کامل ترین وجه رخ داده است. برخی در پاسـخ به این اشـکال این طور پاسـخ داده انـد که خُرُور تنهـا به معنای گذشـتن است - . در منبع آمـده است: گاه تنها به معنای گذشـتن است. - . خداونـد متعال فرمود: «لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُـمًّا وَعُمْيَانًا» - . فرقان / ۷۳ - {کر و کور روی آن نمی افتند.} یعنی نگذشتند.

صورت چهـارم: می گوییم که ضـمیر {وَ خَرُّوا لَهُ} به هیـچ وجه به پـدر و مادر بر نمی گردد، وگرنه بایـد می گفت: وَ خَرّا لَهُ ساجِدَین، بلکه ضمیر به برادران یوسف و همه کسانی بر می گردد که برای شادباش بر او وارد شده بودند. بنابر این تقدیر، آیه

بـدین صورت است: و پـدر و مادرش را به دلیل بزرگداشـتشان به تخت برنشانید. اما برادران و سایر وارد شدگان بر او، برایش به سـجده در افتادنـد. اگر کسـی بگوید که آیه تأویل با آیه {ای پدر، این است تعبیر خواب پیشـین من.} همخوانی ندارد، در پاسخ می گوییم: لازم نیست که تعبیر خواب از نظر تصویر و توصیف از تمامی جهات با خود خواب مطابقت داشته باشد.

ص: ۳۳۷

بنابراین تعبیر سـجده کردن سـتارگان و خورشـید و ماه این است که مردمان بزرگ، یوسف علیه السـلام را گرامی داشـتند. بی تردیـد رفتن یعقوب علیه السـلام به همراه فرزندانش از کنعان به مصـر نشان می دهد که آنان بی نهایت یوسف علیه السـلام را گرامی می داشـتند. همین انـدازه برای درستی آن خواب کـافی است. امـا هیـچ یـک از عقلا قائل نشدنـد به این که بایـد تعبیر خواب در تصویر و توصیف با اصلش برابر باشد.

صورت پنجم: شایـد کـاری که در آن زمان بر سـلام و بزرگـداشت دلالت می کرد سـجده بود. بنابراین مقصودشان از سـجده کردن، بزرگداشـتن یوسف علیه السلام بود. این توجیه، بسیار بعید است؛ زیرا یوسف علیه السلام در بزرگداشتن، بسیار شایسته تر از یعقوب علیه السـلام بود. بنابراین، اگر همان طور که می گویید باشد می بایست یوسف علیه السلام بر یعقوب علیه السلام سجده می کرد.

صورت شـشم: این است که بگوییم: شایـد غرور و خود برتر بینی برادران یوسف آنـان را واداشت تا برای او و از باب فروتنی به سجـده نیفتنـد. یعقوب علیه السـلام نیز می دانست که اگر آنـان این کـار را نکننـد بـاعث ایجاد فتنه و سـر باز کردن کینه های قـدیمیِ پنهـان در دل آنـان می شود. بنـابراین او بـا آن که به دلیل پـدر بودن، سالخوردگی، مقـدم بودن در دین، علم و نبوّت جایگاه والا و حق بسـیار داشت، سجده کرد تا دیدن این صحنه باعث از بین رفتن آن خود بزرگ بینی و نفرت، از دل هایشان شود.

آیا نمی بینی که اگر سـلطان بزرگ بخواهد محتسبی را بگمارد و او را تربیت کند به او قدرت حساب کشـی از خود را نیز می دهد تا وقتی او از کسی دیگر حساب می خواهد آن کس از او کینه به دل نگیرد. در این جا نیز همین طور است.

صورت هفتم: شاید خداوند متعال به دلیل حکمتی پنهان که تنها خودش از آن آگاهی دارد به یعقوب علیه السـلام دسـتور داد تا بر یوسف علیه السلام سجده کند. همان طور که به دلیل حکمتی پنهان که تنها خود از آن آگاهی دارد به فرشتگان

دسـتور داد تـا بر آدم سـجده کننـد. یوسف علیه السـلام در دل راضـی به این کـار نبود، در عین حال وقتی فهمیـد که خـداوند دستور به این کار داده است، خاموش ماند.

سپس خداونـد متعال حکایت می کنـد که وقتی یوسف علیه السـلام، این حالت را دید فرمود: {ای پدر، این است تعبیر خواب پیشین من. به یقین پروردگارم آن را راست گردانید.} درباره این آیه دو بحث وجود دارد:

بحث اول – . بحث دوم همان اختلاف نظر درباره فاصله میان این زمان و دیدن آن خواب بود که پیشتر گذشت. – :

ابن عباس می گوید: چون یوسف علیه السلام سجده پدر و مادر و برادرانش بر خود را دید این صحنه، او را به وحشت انداخت و پوست بدنش لرزید. او به یعقوب علیه السلام فرمود: {این است تعبیر خواب پیشین من.}

می گویم: این مطلب، مؤید پاسخ هفتم است،

ص: ۳۳۸

گویا یوسف علیه السلام فرمود: ای پدر، برای شخصی مثل تو با این بزرگی در علم، دین و نبوّت شایسته نیست که برای فرزندت سجده کنی. در عین حال این دستوری است که به من داده شده و تکلیفی است که بر عهده من گذاشته شده است؛ چرا که خواب پیامبران راست است. بنابراین همان طور که ابراهیم در خواب دید که پسرش را سر می برد و این خواب، سر بریدن او و در بیداری را واجب ساخت این خوابی که یوسف علیه السلام دید و برای یعقوب علیه السلام تعریف کرد نیز آن سجده بر او را واجب کرد. از این رو ابن عباس حکایت می کند که چون یوسف علیه السلام آن صحنه را دید به وحشت افتاد و پوست بدنش لرزید، اما چیزی نفرمود.

می گویم: بعید نیست که این کار به دلیل کامل شدن سخت گیری خداوند متعال بر یعقوب علیه السلام باشد. گویا به یعقوب علیه السلام گفته شد: تو همیشه مایل به وصال یوسف علیه السلام بودی و به دلیل دوری اش غصه می خوردی. بنابراین وقتی او را یافتی بر او سجده کن. بنابراین، دستور به آن سجده باعث کامل شدن سخت گیری بود. خداوند، دانا به حقایق امور است - . مفاتیح الغیب ۵: ۲۴۴-۲۴۷ - .

آن مقدار از سخنان رازی که می خواستیم در این جا بیاوریم به پایان رسید. ما به منظور دوری از اطاله کلام به پاسخگویی به آنچه او بررسی کرد و پذیرفت نمی پردازیم. تنها هدفمان از آوردن سخن طولانی او این بود که توجیه آنان درباره احادیث گذشته برای تو روشن شود و شاید پس از آن نیاز به توضیح و تبیین بیشتر نداشته باشی. توفیق، تنها از سوی خداست و توکل، تنها بر اوست.

**[ترجمه]

باب ۱۰ قصص أیوب علیه السلام

الآیات

الأنبیاء: «وَ أَیُّوبَ إِذْ نادی رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ* فَاسْتَجَبْنا لَهُ فَکَشَفْنا ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَیْناهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ ذِکْری لِلْعابِدِینَ»(۸۳-۸۴)

ص: «وَ اذْکُرْ عَبْدَنا أَیُّوبَ إِذْ نادی رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الشَّیْطانُ بِنُصْبٍ وَ عَذابٍ *ارْکُضْ بِرِجْلِکَ هذا مُغْتَسَلٌ بارِدٌ وَ شَرابٌ *وَ وَهَبْنا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَ ذِکْری لِأُولِی الْأَلْبابِ* وَ خُذْ بِیَدِکَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْناهُ صابِراً نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ»(۴۱-۴۴)

۱- مفاتيح الغيب ۵: ۲۴۴- ۲۴۷. م.

<meta info="- وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِن ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ - . انبیا/۸۳-۸۴ - .

{و ایوب را [یاد کن] هنگامی که پروردگارش را ندا داد که به من آسیب رسیده است و تویی مهربانترین مهربانان. پس [دعای] او را اجابت نمودیم و آسیب وارده بر او را برطرف کردیم و کسان او و نظیرشان را همراه با آنان [مجددا] به وی عطا کردیم [تا] رحمتی از جانب ما و عبرتی برای عبادت کنندگان [باشد].}

- وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ * ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ * وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنَّا وَذِكْرَى لِأُوْلِي الْأَلْبَابِ * وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِب بِّهِ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ - . ص/۴۱-۴۴ - .

{و بنده ما ایوب را به یاد آور آنگاه که پروردگارش را ندا داد که شیطان مرا به رنج و عذاب مبتلا کرد. [به او گفتیم] با پای خود [به زمین] بکوب. اینك این چشمه ساری است سرد و آشامیدنی. و [مجددا] کسانش را و نظایر آنها را همراه آنها به او بخشیدیم تا رحمتی از جانب ما و عبرتی برای خردمندان باشد. [و به او گفتیم:] یک بسته ترکه به دستت برگیر و [همسرت را] با آن بزن و سوگند مشکن. ما او را شکیبا یافتیم. چه نیکوبنده ای. به راستی او توبه کار بود.}

ص: ۳۳۹

**[ترجمه]

تفسیر

قال الطبرسی رحمه الله: وَ أَيُّوبَ أی و اذكر أیوب حین دعا ربه لما اشتدت المحنه به أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ أی نالنی الضر و أصابنی الجهد وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ و هذا تعریض منه بالدعاء لإزاله ما به من البلاء. (۱)بِنُصْبٍ وَ عَذابٍ أی بتعب و مكروه و مشقه و قیل بوسوسه فیقول له طال مرضک و لا یرحمک ربک و قیل بأن یذکره ما کان فیه من نعم الله تعالی و کیف زال ذلک کله طمعا أن یزله بذلک فوجده صابرا مسلما لأمر الله و قیل إنه اشتد مرضه حتی تجنبه الناس فوسوس الشیطان إلی الناس أن یستقذروه و یخرجوه من بینهم و لا یترکوا امرأته التی تخدمه أن تدخل علیهم فکان أیوب یتأذی بذلک و یتألم منه و لم یشکك الألم الذی کان من أمر الله قال قتاده دام ذلک سبع سنین و روی ذلک عن أبی عبد الله علیه السلام ارْكُضْ بِرِجْلِكَ أی ادفع برجلک الأرض هذا مُغْتَسَلٌ بارِدٌ وَ شَرابٌ و فی الکلام حذف أی فرکض برجله فنبعت برکضته عین ماء و قیل نبعت عینان فاغتسل من إحداهما فبرأ و شرب من الأخری فروی و المغتسل الموضع الذی یغتسل فیه و قیل هو اسم للماء الذی یغتسل به وَ خُذْ بِیَدِکَ ضِغْثاً و هو مل ء الکف من الشماریخ و ما أشبه ذلک أی و قلنا له ذلک و ذلک أنه حلف علی امرأته لأمر أنکره من قولها إن عوفی لیضربنها مائه جلده فقیل له خذ ضغثا بعدد ما حلفت فَاضْرِبْ بِهِ أی و اضربها به دفعه واحده فإنک إذا فعلت ذلک برَّت یمینک وَ لا تَحْنَثْ فی یمینک.

و روی عن ابن عباس أنه قال کان السبب فی ذلک أن إبلیس لقیها فی صوره طبیب فدعته إلی مداواه أیوب فقال أداویه علی

أنه إذا برئ قال أنت شفيتنى لا أريد جزاء سواه قالت نعم فأشارت إلى أيوب بذلك فحلف ليضربنها و قيل إنها كانت ذهبت فى حاجه فأبطأت فى الرجوع فضاق صدر المريض فحلف إِنَّهُ أَوّابٌ أى رجّاع إلى الله منقطع إليه.

وَ رَوَى الْعَيَّاشِيُّ بِإِسْنَادِهِ أَنَّ عَبَّادَ الْمَكِّيِّ قَالَ: قَالَ لِي سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ إِنِّي أَرَى لَكَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَنْزِلَةً فَاسْأَلْهُ عَنْ رَجُلٍ زَنَى وَ هُوَ مَرِيضٌ فَإِنْ أُقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدُّ خَافُوا أَنْ يَمُوتَ

۱- مجمع البيان ۷: ۵۹. م.

مَـا يَقُولُ فِيهِ فَسَـأَلْتُهُ فَقَـالَ لِی هَـذِهِ الْمَسْـأَلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِکَ أَوْ أَمَرَکَ بِهَا إِنْسَانٌ فَقُلْتُ إِنَّ سُـفْيَانَ الثَّوْرِیَّ أَمَرَنِی أَنْ أَسْأَلَکَ عَنْهَا فَقَـالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله أُتِیَ بِرَجُلٍ أَحْبَنَ قَـدِ اسْتَسْـقَی بَطْنُهُ وَ بَـدَتْ عُرُوقُ فَخِـذَيْهِ وَ قَـدْ زَنَی بِامْرَأَهٍ مَرِيضَهٍ فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله فَأُتِیَ بِعُرْجُونٍ فِيهِ مِائَهُ شِـمْرَاخٍ فَضَـرَبَهُ بِهِ ضَـرْبَهً وَ خَلَّی سَبِيلَهُمَا وَ ذَلِکَ قَوْلُهُ وَ خُـذْ بِيَدِکَ ضِـغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لا تَحْنَثْ انْتَهَی (۱).

– أقول: روی الصـدوق فی الفقیه بسـنده الصـحیح عن الحسن بن محبوب عن حنـان بن سـدیر عن عباد المکی مثله (۲)و الحَبَن محرکه داء فی البطن یعظم منه و یرم.

**[ترجمه]طبرسـی رحمه الله می گویـد: {و ایوب} یعنی یـاد کن ایوب علیه السـلام را که وقـتی گرفتـاری اش شـدت یـافت، پروردگـارش را نـدا داد : {کـه بـه مـن آسـیب رسـیده اسـت.} یعنی به من آسـیب رسـیده و فشـار وارد شـده است. {و تـویی مهربـانترین مهربانـان.} این سـخن یعقوب علیه السـلام اشـاره به دعـا برای از بین رفتن بلایی دارد که بـدان دچار شـده بود – . مجمع البیان ۷: ۵۹ – .

{به رنـج و عـذاب} یعنی به خسـتگی، امر نـاگوار و سـختی. برخی نیز معنـای آن را وسـوسه می داننـد. یعنی شـیطان به او می گفت: بیمـاری ات طولاـنی شـده است و پروردگارت به تو رحم نمی کنـد. برخی دیگر می گوینـد: یعنی شـیطان، نعمت های خداونـد متعـال که ایوب علیه السـلام از آنهـا بهره منـد بود و این که چگونه همه آنها از بین رفت را به یادش می آورد و امید داشت که بدین وسـیله او را به اشتباه بیندازد، اما او را صبور و تسلیم امر خداوند یافت. برخی می گویند که بیماری ایوب علیه السـلام شدت یافت به طوری که مردم از او دوری کردند. شـیطان، مردم را وسوسه کرده بود که او را آلوده بشمارند و از میان خود بیرون کننـد و نگذارنـد همسـرش که به او خـدمت می کرد بر آنـان وارد شود. یعقوب علیه السـلام به دلیل این کارِ آنان آزرده می شـد و درد می کشـید، امـا شـک نـداشت که این درد از دسـتورات خداونـد است. امـام صـادق علیه السـلام فرمود: بیمـاری او هفت سال طول کشـید. {با پای خود [به زمین] بکوب.} یعنی با پایت خاک زمین را کنار بـده. {این چشـمه ساری است سـرد و آشامیـدنی.} در این آیه حـذف صورت گرفته است. یعنی ایوب علیه السـلام با پایش به زمین کوبیـد و با لگد او چشـمه آبی جوشـید. برخی می گویند که دو چشمه جوشید و ایوب علیه السلام با آب یکی از آنها خود را شست و شفا یافت و از دیگری نوشـید و سـیراب شـد. اَلمُغتَسَـل به معنـای جـای تن شسـتن است. برخی دیگر آن را نـام آبی می داننـد که بـا آن شستشو صورت می گیرد. {[و به او گفتیم:] یک بسته ترکه به دستت برگیر} ضِغث به معنای یک کف دست ترکه و شبیه آن است. یعنی به او گفتیم این کار را بکن؛ زیرا ایوب علیه السلام به دلیل ناپسند شمردن سخن همسرش سوگند یاد کرده بود که وقتی شـفا یافت او را صد بار تازیانه بزند. به او گفته شد: به همان تعداد که سوگند خوردی ترکه بردار {و [همسرت را] با آن بزن.} یعنی یک دفعه او را با آن بزن. اگر این کار را بکنی سوگندت را انجام داده ای {و} سوگندت را {مشکن.}

ابن عباس می گوید: دلیل سوگند ایوب علیه السـلام این بود که شـیطان به صورت یک طبیب به همسـر ایوب برخورد. همسـر ایوب از او خواست تا ایوب علیه السـلام را درمان کند. شـیطان گفت: به شرطی او را درمان می کنم که اگر شفا یافت بگوید: تو مرا شفا دادی. من تنها همین پاداش را می خواهم. همسر ایوب گفت: باشد. او با ایوب علیه السلام در این باره مشورت کرد و ایوب علیه السـلام سوگند یاد کرد که او را حتماً بزنند. برخی نیز می گویند: همسـر ایوب علیه السلام برای کاری بیرون رفت

و در بازگشتن به خانه کُندی ورزید؛ از این رو سینه بیمار به تنگ آمد و سوگند یاد کرد که او را بزند. {به راستی او توبه کار بود.} یعنی بسیار به سوی خداوند باز می گشت و خود را وقف خداوند کرده بود.

عبّاد مکی می گوید: سفیان ثوری به من گفت: من می بینم که تو نزد ابی عبدالله (امام صادق علیه السلام) از جایگاه والایی برخوردار هستی. از این رو از او بپرس که مردی بیمار، مرتکب زنا شده است و اگر حد بر او اجرا شود بیم آن می رود که بمیرد

ص: ۳۴۰

و ببین که حضرت در این باره چه می فرماید؟ عبّاد می گوید: من این پرسش را از حضرت پرسیدم و حضرت از من پرسید: این پرسش از خودت است یا کسی دیگر تو را به آن دستور داده است؟ پاسخ دادم: سفیان ثوری به من دستور داد تا این پرسش را از شما بپرسم. حضرت فرمود: مردی که شکمش بزرگ شده و آب آورده بود و رگ ران هایش پدیدار شده بود و با زنی بیمار زنا کرده بود را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا خوشه خرمایی را بیاورند که در آن صد ترکه باشد و با آن یک بار به آنان زد و آزادشان کرد. آیه {[و به او گفتیم] یک بسته ترکه به دست برگیر و [همسرت را] با آن بزن و سوگند مشکن.} نیز به همین مطلب اشاره دارد. سخن طبرسی رحمه الله به پایان رسید - . مجمع البیان ۸: ۴۷۸ - .

می گویم: صدوق در کتاب الفقیه حدیثی شبیه به حدیث بالا را آورده است - . من لایحضره الفقیه: ۴۷۳ - . حَبَن با حاء و باء متحرک، بیماری ای در شکم است که شکم به دلیل آن بزرگ می شود و ورم می کند.

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عُثْمَانَ النَّوَّاءِ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَبْتَلِی الْمُؤْمِنَ بِکُلِّ بَلِیَّةٍ وَ یُمِیتُهُ بِکُلِّ مِیتَةٍ وَ لَا یَبْتَلِیهِ بِذَهَابِ عَقْلِهِ أَ مَا تَرَی أَیُّوبَ کَیْفَ سُلِّطَ إِبْلِیسُ عَلَی مَالِهِ وَ عَلَی وُلْدِهِ وَ عَلَی أَهْلِهِ وَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ مِنْهُ وَ لَمْ یُسَلَّطْ عَلَی عَقْلِهِ تُرِکَ لَهُ لِیُوَحِّدَ اللَّهَ بِهِ.

عده من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن محمد بن سنان مثله (۳).

**[ترجمه]الکافی: عثمان نوا از شخصی که او را می شناخت: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل، مؤمن را به همه بلاـ ها دچار می کند و او را به همه انواع مردن می میراند، اما عقل او را از بین نمی برد. آیا نمی بینی که چگونه شیطان بر مال، فرزندان، خانواده و همه چیز ایوب علیه السلام مسلط شد، اما بر عقلش مسلط نگردید. عقلش حفظ شد تا به وسیله آن، خداوند را یگانه بداند.

حدیث دیگری نیز شبیه به حدیث بالا به دست ما رسیده است - . فروع الکافی ۱: ۳۱ چیزی برایش حفظ شد که به وسیله آن، خداوند عزوجل را یگانه بداند. - .

**[ترجمه]

«۲»

کا، الکافی حُمَیْدُ بْنُ زِیَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْکِنْدِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِیثَمِیِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی مَوْلَی آلِ سَامٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ تُؤْتَی بِالْمَرْأَهِ الْحَسْنَاءِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ الَّتِی قَدِ افْتُتِنَتْ فِی حُسْنِهَا فَتَقُولُ یَا رَبِّ حَسَّنْتَ خَلْقِی حَتَّی لَقِیتُ مَا لَقِیتُ فَیُجَاءُ بِمَرْیَمَ علیها السلام فَیُقَالُ أَنْتِ أَحْسَنُ أَوْ هَذِهِ قَدْ حَسَّنَّاهَا فَلَمْ تُفْتَتَنْ وَ یُجَاءُ بِالرَّجُلِ الْحَسَنِ الَّذِی قَدِ افْتُتِنَ فِی حُسْنِهِ فَیَقُولُ یَا رَبِّ حَسَّنْتَ خَلْقِی حَتَّی لَقِیتُ مِنَ النِّسَاءِ مَا لَقِیتُ فَیُجَاءُ بِیُوسُفَ وَ یُقَالُ أَنْتَ أَحْسَنُ أَوْ هَذَا قَدْ حَسَّنَّاهُ فَلَمْ یُفْتَتَنْ وَ یُجَاءُ بِصَاحِبِ الْبَلَاءِ الَّذِی قَدْ أَصَابَتْهُ الْفِتْنَهُ فِی بَلَائِهِ فَیَقُولُ یَا رَبِّ شَدَّدْتَ عَلَیَّ الْبَلَاءَ حَتَّی افْتُتِنْتُ فَیُؤْتَی بِأَیُّوبَ فَیُقَالُ أَ بَلِیَّتُکَ أَشَدُّ أَوْ بَلِیَّهُ هَذَا فَقَدِ ابْتُلِیَ فَلَمْ یُفْتَتَنْ (۴).

**[ترجمه]الکافی: عبد الاعلی مولی آل سام: امام صادق علیه السلام فرمود: در روز قیامت زن زیبا که به زیبایی اش فریفته شده است را می آورند و می گوید: پروردگارا، مرا زیبا آفریدی و به همین خاطر آن کار های مرا دیدی. در این هنگام مریم سلام الله علیها را می آورند و می پرسند: آیا تو زیباتری یا این؟ ما او را زیبا کردیم، اما فریفته نشد. مرد زیبایی را می آورند که فریفته زیبای اش شده است و می گوید: پروردگارا، مرا زیبا آفریدی و به همین دلیل آن کارهای من با زنان را دیدی. در این هنگام یوسف علیه السلام را می آورند و می پرسند: آیا تو زیباتری یا این؟ ما او را زیبا کردیم، اما فریفته نشد. گرفتار بلا که در هنگام بلا گمراه شده است را می آورند و می گوید: پروردگارا، بر من بلاهای سخت نازل کردی تا این که گمراه شدم. در این هنگام ایوب علیه السلام را می آورند و می پرسند: آیا بلای تو سخت تر بود یا بلای این؟ او به بلا دچار شد، اما گمراه نگردید - . الروضه الکافی: ۲۲۸-۲۲۹ - .

**[ترجمه]

«۳»

فس، تفسیر القمی أَبِی عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَحْرٍ عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ

۱- مجمع البیان ۸: ۴۷۸. م.

۲- من لا یحضره الفقیه: ۴۷۳. م.

۳- فروع الکافی ۱: ۳۱. و فیه: ترک ما یوحد اللّه عزّ و جلّ به. م.

۴- روضه الکافی: ۲۲۸- ۲۲۹. م.

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ بَلِیَّهِ أَیُّوبَ علیه السلام الَّتِی ابْتُلِیَ بِهَا فِی الدُّنْیَا لِأَیِّ عِلَّهٍ کَانَتْ قَالَ لِنِعْمَهٍ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ بِهَا فِی الدُّنْیَا وَ أَدَّی شُکْرَهَا وَ کَانَ فِی ذَلِکَ الزَّمَانِ لَا یُحْجَبُ إِبْلِیسُ عَنْ دُونِ الْعَرْشِ (۱)فَلَمَّا صَعِدَ وَ رَأَی شُکْرَ نِعْمَهِ أَیُّوبَ حَسَدَهُ إِبْلِیسُ فَقَالَ یَا رَبِّ إِنَّ أَیُّوبَ لَمْ یُؤَدِّ إِلَیْکَ شُکْرَ هَذِهِ النِّعْمَهِ (۲)إِلَّا بِمَا أَعْطَیْتَهُ مِنَ الدُّنْیَا وَ لَوْ حَرَمْتَهُ دُنْیَاهُ مَا أَدَّی إِلَیْکَ شُکْرَ نِعْمَهٍ أَبَداً فَسَلِّطْنِی عَلَی دُنْیَاهُ حَتَّی تَعْلَمَ أَنَّهُ لَا یُؤَدِّی إِلَیْکَ شُکْرَ نِعْمَهٍ أَبَداً فَقِیلَ لَهُ قَدْ سَلَّطْتُکَ عَلَی مَالِهِ وَ وُلْدِهِ قَالَ فَانْحَدَرَ إِبْلِیسُ فَلَمْ یُبْقِ لَهُ (۳)مَالًا وَ لَا وَلَداً إِلَّا أَعْطَبَهُ (۴)فَازْدَادَ أَیُّوبُ لِلَّهِ شُکْراً وَ حَمْداً فَقَالَ فَسَلِّطْنِی عَلَی زَرْعِهِ یَا رَبِّ قَالَ قَدْ فَعَلْتُ فَجَاءَ مَعَ شَیَاطِینِهِ فَنَفَخَ فِیهِ فَاحْتَرَقَ فَازْدَادَ أَیُّوبُ لِلَّهِ شُکْراً وَ حَمْداً فَقَالَ یَا رَبِّ سَلِّطْنِی عَلَی غَنَمِهِ فَسَلَّطَهُ عَلَی غَنَمِهِ فَأَهْلَکَهَا فَازْدَادَ أَیُّوبُ لِلَّهِ شُکْراً وَ حَمْداً فَقَالَ یَا رَبِّ سَلِّطْنِی عَلَی بَدَنِهِ فَسَلَّطَهُ عَلَی بَدَنِهِ مَا خَلَا عَقْلَهُ وَ عَیْنَیْهِ فَنَفَخَ فِیهِ إِبْلِیسُ فَصَارَ قَرْحَهً وَاحِدَهً مِنْ قَرْنِهِ إِلَی قَدَمِهِ فَبَقِیَ فِی ذَلِکَ دَهْراً طَوِیلًا یَحْمَدُ اللَّهَ وَ یَشْکُرُهُ حَتَّی وَقَعَ فِی بَدَنِهِ الدُّودُ وَ کَانَتْ تَخْرُجُ مِنْ بَدَنِهِ (۵)فَیَرُدُّهَا وَ یَقُولُ لَهَا ارْجِعِی إِلَی مَوْضِعِکِ الَّذِی خَلَقَکِ اللَّهُ مِنْهُ وَ نَتُنَ حَتَّی أَخْرَجَهُ أَهْلُ الْقَرْیَهِ مِنَ الْقَرْیَهِ وَ أَلْقَوْهُ عَلَی الْمَزْبَلَه (۶)خَارِجَ الْقَرْیَهِ وَ کَانَتِ امْرَأَتُهُ رَحْمَه بِنْتَ یُوسُفَ بْنِ یَعْقُوبَ بْنِ (۷)إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَ عَلَیْهَا تَتَصَدَّقُ مِنَ النَّاسِ وَ تَأْتِیهِ بِمَا تَجِدُهُ قَالَ فَلَمَّا طَالَ عَلَیْهِ الْبَلَاءُ وَ رَأَی إِبْلِیسُ صَبْرَهُ أَتَی أَصْحَاباً لَهُ کَانُوا رُهْبَاناً فِی الْجِبَالِ وَ قَالَ لَهُمْ مُرُّوا بِنَا إِلَی هَذَا الْعَبْدِ الْمُبْتَلَی فَنَسْأَلَهُ عَنْ بَلِیَّتِهِ فَرَکِبُوا بِغَالًا شُهْباً وَ جَاءُوا فَلَمَّا دَنَوْا مِنْهُ نَفَرَتْ بِغَالُهُمْ مِنْ نَتْنِ رِیحِهِ فَقَرَنُوا بَعْضاً إِلَی بَعْضٍ (۸)ثُمَّ مَشَوْا

۱- فی نسخه: من دون العرش. م.

۲- فی نسخه: شکر هذه النعم.

۳- فی نسخه: أعنی أیوب.

۴- أی أهلکه.

۵- فی نسخه: فکانت تخرج من بدنه.

۶- فی نسخه: حتی أخرجوه أهل القریه من القریه و ألقوه فی المزبله.

۷- فی نسخه: رحمه بنت افرائیم بن یوسف بن یعقوب، و هو الأظهر.

۸- فی نسخه: فقربوا بعضا إلی بعض.

إِلَيْهِ وَ كَانَ فِيهِمْ شَابٌّ حَدَثُ السِّنِّ فَقَعَدُوا إِلَيْهِ فَقَالُوا يَا أَيُّوبُ لَوْ أَخْبَرْتَنَا بِذَنْبِكَ لَعَلَّ اللَّهَ كَانَ يُهْلِكُنَا إِذَا سَأَلْنَاهُ وَ مَا نَرَى ابْتِلَاءَكَ الَّذِي لَمْ يُبْتَلَ بِهِ أَحَدٌ إِلَّا مِنْ أَمْرٍ كُنْتَ تَسْتُرُهُ فَقَالَ أَيُّوبُ وَ عِزَّةِ رَبِّي إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنِّي مَا أَكَلْتُ طَعَاماً إِلَّا وَ يَتِيمٌ أَوْ ضَعِيفٌ يَأْكُلُ مَعِي وَ مَا عَرَضَ لِي أَمْرَانِ كِلَاهُمَا طَاعَةٌ لِلَّهِ إِلَّا أَخَذْتُ بِأَشَدِّهِمَا عَلَى بَدَنِي فَقَالَ الشَّابُّ سَوْأَةً لَكُمْ عَمَدْتُمْ إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ فَعَيَّرْتُمُوهُ حَتَّى أَظْهَرَ مِنْ عِبَادَةِ رَبِّهِ (١)مَا كَانَ يَسْتُرُهَا فَقَالَ أَيُّوبُ يَا رَبِّ لَوْ جَلَسْتُ مَجْلِسَ الْحَكَمِ مِنْكَ لَأَدْلَيْتُ بِحُجَّتِي فَبَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ غَمَامَةً فَقَالَ يَا أَيُّوبُ أَدْلِنِي بِحُجَّتِكَ فَقَدْ أَقْعَدْتُكَ مَقْعَدَ الْحَكَمِ (٢)وَ هَا أَنَا ذَا قَرِيبٌ وَ لَمْ أَزَلْ فَقَالَ يَا رَبِّ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَعْرِضْ لِي أَمْرَانِ قَطُّ كِلَاهُمَا لَكَ طَاعَةٌ إِلَّا أَخَذْتُ بِأَشَدِّهِمَا عَلَى نَفْسِي أَ لَمْ أَحْمَدْكَ أَ لَمْ أَشْكُرْكَ أَ لَمْ أُسَبِّحْكَ قَالَ فَنُودِيَ مِنَ الْغَمَامَةِ بِعَشَرَةِ آلَافِ لِسَانٍ يَا أَيُّوبُ مَنْ صَيَّرَكَ تَعْبُدُ اللَّهَ وَ النَّاسُ عَنْهُ غَافِلُونَ وَ تَحْمَدُهُ وَ تُسَبِّحُهُ وَ تُكَبِّرُهُ وَ النَّاسُ عَنْهُ غَافِلُونَ أَ تَمُنُّ عَلَى اللَّهِ بِمَا لِلَّهِ الْمَنُّ فِيهِ عَلَيْكَ (٣)قَالَ فَأَخَذَ أَيُّوبُ التُّرَابَ فَوَضَعَهُ فِي فِيهِ ثُمَّ قَالَ لَكَ الْعُتْبَى يَا رَبِّ أَنْتَ الَّذِي فَعَلْتَ ذَلِكَ بِي قَالَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَلَكاً فَرَكَضَ بِرِجْلِهِ فَخَرَجَ الْمَاءُ فَغَسَّلَهُ بِذَلِكَ الْمَاءِ فَعَادَ أَحْسَنَ مَا كَانَ وَ أَطْرَأَ وَ أَنْبَتَ اللَّهُ عَلَيْهِ رَوْضَةً خَضْرَاءَ وَ رَدَّ عَلَيْهِ أَهْلَهُ وَ مَالَهُ وَ وُلْدَهُ وَ زَرْعَهُ وَ قَعَدَ مَعَهُ الْمَلَكُ يُحَدِّثُهُ وَ يُؤْنِسُهُ فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ وَ مَعَهَا الْكِسَرُ (٤)فَلَمَّا انْتَهَتْ إِلَى الْمَوْضِعِ إِذاً الْمَوْضِعُ مُتَغَيِّرٌ وَ إِذاً رَجُلَانِ جَالِسَانِ فَبَكَتْ وَ صَاحَتْ وَ قَالَتْ يَا أَيُّوبُ مَا دَهَاكَ فَنَادَاهَا أَيُّوبُ فَأَقْبَلَتْ فَلَمَّا رَأَتْهُ وَ قَدْ رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَدَنَهُ وَ نِعْمَتَهُ سَجَدَتْ لِلَّهِ شُكْراً فَرَأَى ذَوَائِبَهَا (٥)مَقْطُوعَةً وَ ذَلِكَ أَنَّهَا سَأَلَتْ قَوْماً أَنْ يُعْطُوهَا مَا تَحْمِلُهُ إِلَى أَيُّوبَ مِنَ الطَّعَامِ وَ كَانَتْ حَسَنَةَ الذُّؤَابَةِ فَقَالُوا لَهَا تَبِيعِينَّا ذُؤَابَتَكِ هَذِهِ حَتَّى نُعْطِيَكِ فَقَطَعَتْهَا

١- فى نسخه: حتى اظهر من عباده اللّه.

٢- فى نسخه: فقد أقعدتك مقعد الخصم.

٣- فى نسخه: و فى المصدر: بما للّه فيه المنه عليك. م.

٤- الكسر: الجزء من العضو. أو جزء من العظم مع ما عليه من اللحم.

٥- فى نسخه: فرأى ذؤابتها مقطوعه.

وَ دَفَعَتْهَا إِلَيْهِمْ وَ أَخَذَتْ مِنْهُمْ طَعَاماً لِأَيُّوبَ فَلَمَّا رَآهَا مَقْطُوعَهَ الشَّعْرِ غَضِبَ وَ حَلَفَ عَلَيْهَا أَنْ يَضْرِبَهَا مِائَهً فَأَخْبَرَتْهُ أَنَّهُ كَانَ سَبَبُهُ كَيْتَ وَ كَيْتَ (۱)فَاغْتَمَّ أَيُّوبُ مِنْ ذَلِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لا تَحْنَثْ فَأَخَذَ مِائَهَ شِمْرَاخٍ فَضَرَبَهَا ضَرْبَهً وَاحِدَهً فَخَرَجَ مِنْ يَمِينِهِ (۲)ثُمَّ قَالَ وَ وَهَبْنا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَهً مِنَّا وَ ذِكْرى لِأُولِي الْأَلْبابِ قَالَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ أَهْلَهُ الَّذِينَ مَاتُوا قَبْلَ الْبَلِيَّهِ وَ رَدَّ عَلَيْهِ أَهْلَهُ الَّذِينَ مَاتُوا بَعْدَ مَا أَصَابَهُمُ الْبَلَاءُ كُلَّهُمْ أَحْيَاهُمُ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ فَعَاشُوا مَعَهُ وَ سُئِلَ أَيُّوبُ بَعْدَ مَا عَافَاهُ اللَّهُ أَيُّ شَيْ ءٍ كَانَ أَشَدَّ عَلَيْكَ مِمَّا مَرَّ عَلَيْكَ قَالَ شَمَاتَهُ الْأَعْدَاءِ قَالَ فَأَمْطَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي دَارِهِ فَرَاشَ الذَّهَبِ وَ كَانَ يَجْمَعُهُ فَإِذَا ذَهَبَ (۳)الرِّيحُ مِنْهُ بِشَيْ ءٍ عَدَا خَلْفَهُ فَرَدَّهُ فَقَالَ لَهُ جَبْرَئِيلُ مَا تَشْبَعُ يَا أَيُّوبُ قَالَ وَ مَنْ يَشْبَعُ مِنْ رِزْقِ رَبِّهِ (۴).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: ابو بصیر می گوید:

ص: ۳۴۱

از امام صادق علیه السلام پرسیدم که دلیل بلا هایی که ایوب علیه السلام در دنیا بدآنها دچار شد چه بود؟ حضرت در پاسخ فرمود: به دلیل نعمتی بود که خداوند در دنیا به او داد و او شکرش را به جای آورد. در آن زمان عرش از دیده شیطان پنهان نبود. وقتی ابلیس بالا رفت و شکر نعمت ایوب علیه السلام را دید به او حسادت ورزید و گفت: پروردگارا، ایوب تنها به دلیل این که دنیا را به او دادی شکر این نعمت - . در نسخه دیگری، شکر این نعمت ها آمده است. - را به جای آورده است و اگر او را محروم می کردی هیچ گاه شکر این نعمت را نمی کرد. بنابراین مرا بر دنیایش مسلط کن تا بدانی که او هرگز شکر این نعمت را به جای نمی آورد. به ابلیس گفته شد: من تو را بر اموال و فرزندانش مسلط کردم. حضرت فرمود: شیطان، سرازیر شد و همه اموال و فرزندان ایوب علیه السلام را نابود کرد. اما شکر و ستایش ایوب علیه السلام بیشتر شد. شیطان گفت: پروردگارا، مرا بر محصولات او مسلط کن. خداوند فرمود: این کار را کردم. ابلیس به همراه شیاطین خود آمد و در محصولات ایوب علیه السلام دمید و آن محصولات، آتش گرفت. اما شکر و ستایش ایوب علیه السلام افزایش یافت. ابلیس گفت: پروردگارا، مرا بر گوسفندان او مسلط کن. خداوند، او را بر گوسفندان ایوب علیه السلام مسلط کرد و ابلیس، آنها را نابود ساخت. اما شکر و ستایش ایوب علیه السلام افزایش یافت. ابلیس گفت: پروردگارا، مرا بر بدن او مسلط کن. خداوند، او را بر تمام بدن ایوب علیه السلام به جز عقل و چشمانش مسلط کرد و او در بدن ایوب علیه السلام دمید و بدنش تبدیل به یک جوش از سر تا پایش شد. اما ایوب علیه السلام در این حالت مدت زمان زیادی ماند و خداوند را ستایش و از او سپاسگذاری می کرد تا این که در بدنش کرم افتاد. کرم از بدن ایوب علیه السلام بیرون می آمد، اما او آن را باز می گرداند و می فرمود: به همان جایی که خداوند تو را از آن جا آفریده است باز گرد. بدن ایوب علیه السلام فاسد گردید تا این که مردم روستا او را از روستا بیرون کردند و در زباله دانی ای بیرون از روستا انداختند. همسر او رحمت دختر یوسف بن یعقوب بن - . در نسخه دیگری، دختر افراثیم بن یوسف بن یعقوب آمده که ظاهر تر است. - اسحق بن ابراهیم خلیل الله صلوات الله علیهم و علیها از مردم صدقه می گرفت و آن چه می یافت را برای ایوب علیه السلام می آورد.

حضرت فرمود: چون بلا و گرفتاری اش طولانی گردید و ابلیس صبر او را دید، نزد یاران او که راهبانی در کوه ها بودند آمد و گفت: بیایید از کنار این بنده بلاـ دیده بگذریم و از او درباره بلا و گرفتاری اش بپرسیم. آنان سوار استر های خاکستری رنگی شدند و آمدند. وقتی نزدیک او شدند استر هایشان از بوی بد او رمیدند. آنان استرها را کنار یکدیگر قرار دادند. سپس

به سوی او رفتند.

ص: ۳۴۲

در میان آنان، جوان کم سنی نیز بود. آنان کنار ایوب علیه السلام نشستند و گفتند: ای ایوب، ای کاش ما را از گناهت آگاه می ساختی. شاید اگر ما آن را از خداوند بپرسیم او ما را نابود سازد. به نظر من مبتلا شدن تو به این بلا که تا به حال کسی به آن مبتلا نشده به دلیل کاری بوده است که تو آن را پنهان داشته ای. ایوب علیه السلام فرمود: سوگند به عزت پروردگارم، او می داند که من هر غذایی که می خوردم یتیم یا انسان ضعیفی را در غذای خود شریک می کردم و هر گاه دو کار در طاعت خداوند بر من عرضه می شد مشکل ترین آنها بر بدنم را انتخاب می کردم. آن جوان گفت: وای بر شما، به سوی پیامبر خدا آمدید و او را سرزنش کردید تا این که عبادت پروردگارش که مخفی داشته بود را آشکار کند؟ ایوب علیه السلام گفت: پروردگارا، اگر در جایگاه داور تو می نشستم دلیلم را ارائه می دادم. خداوند، ابری را به سوی او فرستاد و فرمود: ای ایوب، دلیلت را ارائه بده. من تو را بر جایگاه داور - . در نسخه دیگری، طرف نزاع آمده است. -

نشانده ام و پیوسته نزدیک هستم. ایوب علیه السلام عرض کرد: پروردگارا، تو می دانی که هر گاه دو کار در راه طاعت تو بر من عرضه می شد من کاری که انجامش برایم دشوار تر بود را بر می گزیدم. آیا تو را ستایش نکردم؟ آیا تو را سپاس نگفتم؟ آیا تو را تسبیح نکردم؟ حضرت فرمود: ایوب علیه السلام از سوی آن ابر با هزار زبان

ندا داده شد: ای ایوب، چه کسی تو را واداشت تا خدایی را عبادت کنی که مردم از او غافلند؟ چه کسی تو را واداشت تا خدایی را ستایش و تسبیح کنی و بزرگ بداری که مردم از او غافلند؟ آیا بر خدا به چیزی منت می گذاری که خداوند، مستحق منت گذاری درباره آن بر توست؟

حضرت فرمود: ایوب علیه السلام خاک برگرفت و در دهانش قرار داد. سپس عرض کرد: پروردگارا، توبه به سوی توست. تو همان کسی بودی که مرا به آن کارها واداشتی. حضرت فرمود: خداوند، فرشته ای را بر ایوب علیه السلام نازل فرمود و با پاهایش بر زمین کوبید و آب، بیرون آمد. او با آن آب، خود را شستشو کرد و زیباتر و تازه تر از قبل خود شد. خداوند، باغ سرسبزی را برای او رویانید و خانواده، اموال، فرزندان و محصولاتش را به او بازگرداند. آن فرشته با او نشست و با او سخن گفته و همدم او شده بود. همسر ایوب علیه السلام که پاره استخوانی به همراه داشت، آمد. چون به آن جا رسید، ناگهان دید که آن جا تغییر کرده است و دو مرد در آن جا نشست اند. از این رو گریست، فریاد کشید و گفت: ای ایوب، چه بر سرت آمد؟ ایوب علیه السلام او را ندا داد. او روی آورد و چون ایوب علیه السلام را دید که خداوند، بدن و نعمتش را به او بازگردانده است، سجده شکر به جای آورد. نگاه ایوب به گیسوان او که بریده شده بود، افتاد. ماجرای گیسوان او از این قرار بود که او از قومی مقداری غذا خواست تا برای ایوب علیه السلام برد. او گیسوان زیبایی داشت. آنان به او گفتند: برای این که به تو غذا دهیم باید گیسوانت را به ما بفروشی. از این رو او گیسوانش را برید

ص: ۳۴۲

و به آنـان داد و از آنـان غـذایی برای ایوب علیه السـلام گرفت. وقتی نگاه ایوب علیه السـلام به او افتاد که مویش بریـده شـده است، خشـمگین شـد و سوگنـد یاد کرد که او را صـد بار بزند. همسـر ایوب او را آگاه کرد که دلیل این کارش چنین و چنان بوده است. از این رو ایوب علیه السـلام از سوگنـدی که خورد، انـدوهگین شـد. خداونـد به او وحی فرمود: {[و به او گفـتیم:] یک بسته ترکه به دست برگیر و [همسرت را] با آن بزن و سوگند مشکن.} ایوب علیه السلام صد ترکه برداشت و با آنها یک بار به او زد و سوگندش را به جای آورد.

سپس حضـرت در تفسـیر آیه {و [مجددا] کسانش را و نظایر آنها را همراه آنها به او بخشـیدیم تا رحمتی از جانب ما و عبرتی برای خردمنـدان باشد.} فرمود: خداوند همه کسان او را که پیش از مبتلا شدن به بلا و پس از آن مرده بودند، به او بازگرداند و همـه را زنـده کرد و آنـان بـه همراه او زنـدگی کردنـد. برخی از ایـوب علیـه السـلام پس از آن کـه خداونـد، او را شـفا داد پرسـیدند: کدام یک از بلا هایی که بر تو گذشت دشوار تر بود؟ او پاسخ داد: شـماتت دشـمنان. حضرت فرمود: خداوند بر او در خانه اش بستری از زر بارانید و او آن را جمع می کرد. هر گاه باد مقداری از آن زر را می برد او به دنبالش می رفت و آن را باز می گردانـد. جبرئیل از او پرسـید: ای ایوب، آیا سـیر نمی شوی؟ او پاسخ داد: چه کسـی از روزی پروردگارش سـیر می شود - . تفسیر القمی: ۵۶۹-۵۷۱ - ؟

**[ترجمه]

بیان

قوله لعـل الله یهلکنا أی لا یمکننا أن نسأل الله تعالی عن ذنبک لعلو قـدرک عنـده تعالی و اسـتعلامهم منه تعالی إما بتوسط نبی آخر أو بأنفسـهم إذ کـان فی تلـک الأزمنه یتأتی مثل ذلک لغیر الأنبیاء أیضا کما نقل و یحتمل أن یکون سؤال العفو عن ذنبه و الاسـتغفار له و أدلی بحجته أی احتـج بها و العتبی بالضم الرجوع عن الذنب و الإساءه و الرکض تحریک الرجل قولها ما دهاک أی ما أصابک من الداهیه و البلاء و الضغث بالکسر الحزمه الصغیره من الحشیش و غیره (۵).

**[ترجمه]این سـخنِ آمـده در حدیث (شاید خداوند ما را نابود سازد) یعنی ما نمی توانیم به دلیل جایگاه والایت نزد خداوند متعال از او درباره گناهت بپرسیم. طلب علم آنان از خداوند متعال یا به واسطه یک پیامبر دیگر و یا از طریق خودشان صورت می گرفت؛ چرا که بنابر احادیث، چنین کاری در آن زمان برای افرادی که پیامبر نبودند نیز مجاز بود. احتمال دارد که مقصود آنـان، درخواست بخشـش و آمرزش برای گناهش بوده است. أَدلی بِحُجَّتِهِ یعنی با دلیل خود اسـتدلال کرد. اَلعُتبی به ضم عین به معنای توبه از گناه و بدی است. اَلرَّکض به معنای حرکت دادن پا است. این سـخن همسـر ایوب که گفت: (ما دَهاکَ) یعنی چه بلایی سرت آمده است؟ ضِغث به کسر ضاد یعنی یک بسته از گیاه و غیره.

**[ترجمه]

«۴»

ع، علل الشرائع مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ أَبِی أَيُّوبَ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّمَا كَانَتْ بَلِيَّهُ أَيُّوبَ الَّتِی ابْتُلِیَ بِهَا فِی الدُّنْيَا

١- بالفتح و قد يكسر يكنى بهما عن الحديث و الخبر، و يستعملان بلا واو ايضا، و لا يستعملان الا مكررين.

٢- فی نسخه: فخرج عن يمينه.

٣- فی نسخه:فكان اذا ذهب.

۴- تفسير القمّیّ: ۵۶۹- ۵٧١. م.

۵- و الحديث يتضمن أمورا لا يوافق أصول المذهب، و سيأتی من المصنّف و السيّد المرتضی الايعاز الی ذلك و يأتی فی الخبر ١٣ ما ينافی كل ذلك و هو الاوفق بالمذهب.

لِنِعْمَهٍ أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَيْهِ فَأَدَّى شُكْرَهَا وَ كَانَ إِبْلِيسُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ لَا يُحْجَبُ دُونَ الْعَرْشِ فَلَمَّا صَعِدَ عَمَلُ أَيُّوبَ بِأَدَاءِ شُكْرِ النِّعْمَهِ حَسَدَهُ إِبْلِيسُ فَقَالَ يَا رَبِّ إِنَّ أَيُّوبَ لَمْ يُؤَدِّ شُكْرَ هَذِهِ النِّعْمَهِ إِلَّا بِمَا أَعْطَيْتَهُ مِنَ الدُّنْيَا فَلَوْ حُلْتَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ دُنْيَاهُ مَا أَدَّى إِلَيْكَ شُكْرَ نِعْمَهٍ فَسَلِّطْنِي عَلَى دُنْيَاهُ تَعْلَمْ أَنَّهُ لَا يُؤَدِّي شُكْرَ نِعْمَهٍ فَقَالَ قَدْ سَلَّطْتُكَ عَلَى دُنْيَاهُ فَلَمْ يَدَعْ لَهُ دُنْيَا وَ لَا وَلَداً إِلَّا أَهْلَكَ كُلَّ ذَلِكَ وَ هُوَ يَحْمَدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِ فَقَالَ يَا رَبِّ إِنَّ أَيُّوبَ يَعْلَمُ أَنَّكَ سَتَرُدُّ إِلَيْهِ دُنْيَاهُ الَّتِي أَخَذْتَهَا مِنْهُ فَسَلِّطْنِي عَلَى بَدَنِهِ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ لَا يُؤَدِّي شُكْرَ نِعْمَهٍ (۱)قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ سَلَّطْتُكَ عَلَى بَدَنِهِ مَا عَدَا عَيْنَيْهِ (۲)وَ قَلْبُهُ وَ لِسَانَهُ وَ سَمْعَهُ فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَانْقَضَّ مُبَادِراً خَشْيَهَ أَنْ تُدْرِكَهُ رَحْمَهُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَحُولَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ فَنَفَخَ فِي مَنْخِرَيْهِ مِنْ نَارِ السَّمُومِ فَصَارَ جَسَدُهُ نُقَطاً نُقَطاً (۳).

**[ترجمه]علل الشرائع: ابو بصیر: امام صادق علیه السلام فرمود: دلیل بلایی که ایوب علیه السلام در دنیا بدان مبتلا شد

ص: ۳۴۴

نعمتی بود که خداوند، به او ارزانی داشت و او شکرش را به جای آورد. در آن زمان عرش از دیده ابلیس پنهان نبود. وقتی کار شکر گذاری ایوب علیه السلام برای آن نعمت بالا-رفت ابلیس به او حسادت ورزید و گفت: پروردگارا، ایوب تنها به دلیل دنیایی که به او ارزانی داشته ای شکر این نعمت را به جای آورده است. اگر میان او و دنیایش مانع ایجاد کنی شکر هیچ نعمتی از نعمت هایت را به جای نمی آورد. مرا بر دنیایش مسلط کن تا بدانی که او برای هیچ نعمتی شکر گذاری نمی کند. خداوند فرمود: تو را بر دنیایش مسلط کرده ام. ابلیس، همه دنیا و فرزندانش را نابود ساخت. اما ایوب علیه السلام، خداوند عزوجل را ستایش می کرد. سپس ابلیس نزد پروردگار بازگشت و گفت: پروردگارا، ایوب می داند که تو، دنیایی که از او گرفته ای را به او باز خواهی گرداند. از این رو مرا بر بدنش مسلط کن تا بدانی که او شکر هیچ نعمتی را نمی گذارد. خداوند عزوجل فرمود: تو را بر تمام بدن او به جز چشم ها، دل، زبان و گوشش مسلط کرده ام. امام صادق فرمود: ابلیس از این که رحمت خداوند عزوجل به ایوب علیه السلام برسد و مانع او و ایوب علیه السلام شود، زود فرود آمد و از سموم آتشین در سوراخ های بینی اش دمید. بدین سان بدنش پر از تاول شد - . علل الشرائع: ۳۶-۳۷ - .

**[ترجمه]

بیان

انقضّ الطائر هوی لیقع.

**[ترجمه]إِنقَضَّ الطّائِرُ یعنی پرنده شیرجه زد تا روی چیزی بیفتد.

**[ترجمه]

«۵»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ یَحْیَی الْبَصْرِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْکَانَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْمَاضِیَ علیه السلام عَنْ بَلِیَّهِ أَیُّوبَ الَّتِی ابْتُلِیَ بِهَا فِی الدُّنْیَا لِأَیِّهِ عِلَّهٍ کَانَتْ قَالَ لِنِعْمَهٍ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ بِهَا فِی الدُّنْیَا فَأَدَّی شُکْرَهَا وَ کَانَ فِی ذَلِکَ الزَّمَانِ لَا یُحْجَبُ إِبْلِیسُ دُونَ الْعَرْشِ فَلَمَّا صَعِدَ أَدَاءُ شُکْرِ نِعْمَهِ أَیُّوبَ حَسَدَهُ إِبْلِیسُ فَقَالَ یَا رَبِّ إِنَّ أَیُّوبَ لَمْ یُؤَدِّ إِلَیْکَ شُکْرَ هَذِهِ النِّعْمَهِ إِلَّا بِمَا أَعْطَیْتَهُ مِنَ الدُّنْیَا وَ لَوْ حَرَمْتَهُ دُنْیَاهُ مَا أَدَّی إِلَیْکَ شُکْرَ نِعْمَهٍ أَبَداً قَالَ فَقِیلَ لَهُ إِنِّی قَدْ سَلَّطْتُکَ عَلَی مَالِهِ وَ وُلْدِهِ قَالَ فَانْحَدَرَ إِبْلِیسُ فَلَمْ یُبْقِ لَهُ مَالًا وَ لَا وَلَداً إِلَّا أَعْطَبَهُ فَلَمَّا رَأَی إِبْلِیسُ أَنَّهُ لَا یَصِلُ إِلَی شَیْ ءٍ مِنْ أَمْرِهِ قَالَ یَا رَبِّ إِنَّ أَیُّوبَ یَعْلَمُ أَنَّکَ سَتَرُدُّ عَلَیْهِ دُنْیَاهُ الَّتِی أَخَذْتَهَا مِنْهُ فَسَلِّطْنِی عَلَی بَدَنِهِ قَالَ فَقِیلَ لَهُ إِنِّی قَدْ سَلَّطْتُکَ عَلَی بَدَنِهِ مَا خَلَا قَلْبَهُ وَ لِسَانَهُ وَ عَیْنَیْهِ وَ سَمْعَهُ قَالَ فَانْحَدَرَ إِبْلِیسُ مُسْتَعْجِلًا مَخَافَهَ أَنْ تُدْرِکَهُ رَحْمَهُ الرَّبِّ عَزَّ وَ جَلَّ فَتَحُولَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ أَیُّوبَ فَلَمَّا اشْتَدَّ بِهِ الْبَلَاءُ وَ کَانَ فِی آخِرِ بَلِیَّتِهِ جَاءَهُ أَصْحَابُهُ فَقَالُوا لَهُ یَا أَیُّوبُ

۱- فی نسخه: لا یؤدی شکر نعمته.

۲- فی نسخه: ما عدا عینه.

۳- علل الشرائع : ۳۶ _ ۳۷. م

مَا نَعْلَمُ أَحداً ابْتُلِیَ بِمِثْلِ هَذِهِ الْبَلِیَّهِ إِلَّا لِسَرِیرَهِ سُوءٍ (۱)فَلَعَلَّکَ أَسْرَرْتَ سُوءاً فِی الَّذِی تُبْدِی لَنَا قَالَ فَعِنْدَ ذَلِکَ نَاجَی أَیُّوبُ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ رَبِّ ابْتَلَیْتَنِی بِهَذِهِ الْبَلِیَّهِ وَ أَنْتَ أَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ یَعْرِضْ لِی أَمْرَانِ قَطُّ إِلَّا أَلْزَمْتُ أَخْشَنَهُمَا عَلَی بَدَنِی وَ لَمْ آکُلْ أُکْلَهً قَطُّ إِلَّا وَ عَلَی خِوَانِی یَتِیمٌ فَلَوْ أَنَّ لِی مِنْکَ مَقْعَدَ الْخَصْمِ لَأَدْلَیْتُ بِحُجَّتِی قَالَ فَعَرَضَتْ لَهُ سَحَابَهٌ (۲)فَنَطَقَ فِیهَا نَاطِقٌ فَقَالَ یَا أَیُّوبُ أَدْلِ بِحُجَّتِکَ قَالَ فَشَدَّ عَلَیْهِ مِئْزَرَهُ وَ جَثَا عَلَی رُکْبَتَیْهِ (۳)فَقَالَ ابْتَلَیْتَنِی بِهَذِهِ الْبَلِیَّهِ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ یَعْرِضْ لِی أَمْرَانِ قَطُّ إِلَّا أَلْزَمْتُ أَخْشَنَهُمَا عَلَی بَدَنِی وَ لَمْ آکُلْ أُکْلَهً مِنْ طَعَامٍ إِلَّا وَ عَلَی خِوَانِی یَتِیمٌ قَالَ فَقِیلَ لَهُ یَا أَیُّوبُ مَنْ حَبَّبَ إِلَیْکَ الطَّاعَهَ قَالَ فَأَخَذَ کَفّاً مِنْ تُرَابٍ فَوَضَعَهُ فِی فِیهِ (۴)ثُمَّ قَالَ أَنْتَ یَا رَبِّ (۵).

**[ترجمه]علل الشرائع: ابو بصیر می گوید: از امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: دلیل بلایی که ایوب علیه السلام به آن مبتلا شد چه بود؟ حضرت پاسخ داد: دلیلش نعمتی بود که خداوند به او در دنیا ارزانی داشت و او شکرش را به جای آورد. در آن زمان، عرش از دیده ابلیس پنهان نبود. وقتی شکر گذاری ایوب علیه السلام برای نعمت بالا رفت ابلیس به او حسادت ورزید و گفت: پروردگارا، ایوب تنها به دلیل دنیایی که به او ارزانی داشته ای شکر این نعمت را به جای آورده است و اگر او را از دنیایش محروم می ساختی هرگز شکر آن را به جای نمی آورد. حضرت فرمود: به ابلیس گفته شد: من تو را بر اموال و فرزندان او مسلط کردم. حضرت فرمود: ابلیس سرازیر شد و همه اموال و فرزندان او را نابود کرد. چون ابلیس دید که به هدفش نمی رسد گفت: پروردگارا، ایوب می داند که تو، دنیایی که از او گرفته ای را به او باز می گردانی. از این رو مرا بر بدنش مسلط کن. حضرت فرمود: به ابلیس گفته شد: من تو را بر تمام بدن او جز دل، زبان، چشمان و گوشش مسلط کرده ام. حضرت فرمود: ابلیس از ترس این که رحمت خداوند عزوجل به ایوب علیه السلام برسد و میان او و ایوب علیه السلام مانع شود به سرعت فرود آمد. چون بلای ایوب علیه السلام شدت یافت و در پایان بلایش بود دوستانش نزد او آمدند و به او گفتند: ای ایوب،

تا آن جا که ما می دانیم همه کسانی که به چنین بلایی مبتلا شدند به دلیل نیت بدشان بوده است. شاید تو بدی ای را در آنچه برایمان ابراز می داری، پنهان کرده ای. حضرت فرمود: در این هنگام ایوب علیه السلام به نجوا با پروردگار عزوجل پرداخت و عرض کرد: پروردگارا، تو مرا به این بلا مبتلا ساختی و تو داناتری که اگر دو کار بر من عرضه می شد من آن کار که برای بدنم دشوار تر بود را بر می گزیدم و هر گاه غذا خوردم یتیمی در سر سفره ام بوده است. اگر من در مقابل تو در جایگاه طرف نزاع قرار می گرفتم دلیلم را ابراز می داشتم. حضرت فرمود: ابری بر او عرضه شد و سخنگویی در آن سخن گفت: ای ایوب، دلیلت را ابراز کن. حضرت فرمود: ایوب علیه السلام پوشش خود را محکم کرد و زانو زد و گفت: تو مرا به این بلاـ مبتلاـ ساختی و تو می دانی که اگر دو کار بر من عرضه می شد من، آن کار که برای بدنم دشوار تر بود را بر می گزیدم و هر گاه غذا خوردم یتیمی در سر سفره ام بوده است. حضرت فرمود: به او گفته شد: ای ایوب، چه کسی طاعت را برای تو دوست داشتنی ساخت؟ حضرت فرمود: ایوب علیه السلام مشتی خاک برداشت و در دهان نهاد. سپس عرض کرد: پروردگارا، تو - . علل الشرائع: ۳۷ - .

**[ترجمه]

بیان

عل و لعل لغتان بمعنی.

**[ترجمه]عَلَّ و لَعَلَّ دو واژه هستند که یک معنا می دهند.

**[ترجمه]

«۶»

فس، تفسیر القمی مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ زِیَادٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ وَ غَیْرِهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ وَ آتَیْناهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ قَالَ أَحْیَا اللَّهُ لَهُ أَهْلَهُ الَّذِینَ کَانُوا قَبْلَ الْبَلِیَّهِ وَ أَحْیَا لَهُ أَهْلَهُ الَّذِینَ مَاتُوا وَ هُوَ فِی بَلِیَّهٍ (۶).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: ابن بکیر: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه {و کسان او و نظیرشان را همراه با آنان [مجددا] به وی عطا کردیم.} فرمود: خداوند، کسان ایوب علیه السلام که پیش از بلا بودند و کسان او که در هنگام بلا درگذشتند را برای او زنده کرد - . تفسیر القمی: ۵۷۰. در این تفسیر آمده است: پیش از بلا مردند. تا آخر حدیث. - .

**[ترجمه]

بیان

قال الشیخ الطبرسی قال ابن عباس و ابن مسعود رد الله سبحانه علیه أهله الذین هلکوا بأعیانهم و أعطاه مثلهم معهم و کذلک رد الله علیه أمواله و مواشیه بأعیانها و أعطاه مثلها معها و به قال الحسن و قتاده و هو المروی عن أبی عبد الله علیه السلام و قیل إنه خیر أیوب فاختار إحیاء أهله فی الآخره و مثلهم فی الدنیا فأوتی علی ما اختار عن عکرمه و مجاهد.

و قال وهب کان له سبع بنات و ثلاثه بنین و قال ابن یسار سبعه بنین و سبع

۱- فی نسخه: الا سریره شر.

۲- فی نسخه: تعرضت له سحابه.

۳- أی قام علی رکبتیه أو قام علی اطراف أصابعه.

۴- فی نسخه: فوضعه علی رأسه.

۵- علل الشرائع: ۳۷. و الظاهر أن روایات أبی بصیر متحده و ان رویت مفصلا و مختصرا.

۶- تفسیر القمّیّ: ۵۷۰ و فیه: ماتوا قبل البلیه إلخ. م.

بنات (۱)انتهی و قال البیضاوی بأن ولد له ضعف ما کان أو أحیا ولده و ولد له منهم نوافل انتهی (۲)و روی بعض المفسرین عن ابن عباس أن الله تعالی رد علی المرأه شبابها فولدت له سته و عشرین ذکرا و کان له سبعه بنین و سبع بنات أحیاهم الله له بأعیانهم.

**[ترجمه]شیخ طبرسی رحمه الله می گوید: ابن عباس و ابن مسعود می گویند: خداوند سبحان، خودِ کسان ایوب که درگذشته بودند را به او بازگرداند و نظیر آنان را نیز به همراه آنان به او ارزانی داشت. همچنین خودِ اموال و چهارپایانش را به او بازگرداند و نظیر آنها را نیز به همراه آنها به او ارزانی داشت. حسن و قتاده نیز همین نظر را دارند. این نظر از امام صادق نیز روایت شده است. عکرمه و مجاهد می گویند: خداوند، ایوب علیه السلام را مخیر کرد و او زنده شدن دوباره کسانش در آخرت و نظیرشان در دنیا را برگزید. از این رو آنچه برگزیده بود به او ارزانی داده شد.

وهب می گوید: ایوب علیه السلام هفت دختر و سه پسر داشت. ابن یسار می گوید: او هفت پسر و هفت دختر داشت. سخن ابن یسار به پایان رسید - . مجمع البیان ۷: ۵۹ - .

ص: ۳۴۶

بیضاوی می گوید که دو برابر فرزندانی که ایوب علیه السلام پیشتر داشت برایش متولد شد یا فرزندانش دوباره زنده و او از آنان نوه دار شد. سخن بیضاوی به پایان رسید - . انوار التنزیل ۲: ۳۴ - .

برخی از مفسران از ابن عباس نقل می کنند که خداوند متعال، همسر ایوب را جوان ساخت و ایوب علیه السلام از او صاحب بیست و شش پسر شد. او هفت پسر و هفت دختر داشت که خداوند، خودِ آنان را دوباره زنده کرد.

**[ترجمه]

«۷»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ عَنْ یَحْیَی الْحَلَبِیِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَهَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ آتَیْناهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ قُلْتُ وُلْدُهُ کَیْفَ أُوتِیَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ قَالَ أَحْیَا لَهُ مِنْ وُلْدِهِ الَّذِینَ کَانُوا مَاتُوا قَبْلَ ذَلِکَ بِآجَالِهِمْ مِثْلَ الَّذِینَ هَلَکُوا یَوْمَئِذٍ (۳).

**[ترجمه]الکافی: ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آیه {و کسان او و نظیرشان را همراه با آنان [مجددا] به وی عطا کردیم.} پرسیدم: چگونه نظیر فرزندان ایوب همراه با آنان به او ارزانی داده شد؟ حضرت پاسخ داد: آن فرزندان او که پیش از آن با به پایان رسیدن اجلشان درگذشته بودند، همانند آنانی که در آن هنگام هلاک شده بودند، دوباره زنده شدند - . الروضه الکافی: ۲۵۲ - .

**[ترجمه]

«۸»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ دُرُسْتَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ أَیُّوبَ ابْتُلِیَ مِنْ غَیْرِ ذَنْبٍ (۴).

**[ترجمه]علل الشرائع: درست: امام صادق فرمود: ایوب علیه السلام، بی گناه دچار بلا شد - . علل الشرائع: ۳۷ - .

**[ترجمه]

«۹»

ع، علل الشرائع بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ فَضْلٍ الْأَشْعَرِیِّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُخْتَارٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: ابْتُلِیَ أَیُّوبُ سَبْعَ سِنِینَ بِلَا ذَنْبٍ (۵).

ل، الخصال أبی عن سعد عن ابن عیسی عن الوشاء مثله (۶)

**[ترجمه]علل الشرائع: ابو بصیر: امام صادق علیه السلام فرمود: ایوب علیه السلام، هفت سال بی گناه دچار بلا شد - . علل الشرائع: ۳۷ - .

الخصال: در این کتاب نیز حدیثی شبیه به حدیث بالا آمده است - . الخصال ۲: ۳۴-۳۵ - .

**[ترجمه]

بیان

ما دلت علیه الروایه من کون مده ابتلائه علیه السلام سبع سنین هو المعتمد و قال البیضاوی ثمانی عشره سنه أو ثلاث عشره سنه أو سبعا و سبعه أشهر و سبع ساعات (۷).

**[ترجمه]آن چه مورد اعتماد است همان چیزی است که این روایت بر آن دلالت می کند و مدت زمان دچار شدن ایوب علیه السلام به بلا را هفت سال می داند. بیضاوی، مدت زمان آن را هجده سال یا سیزده سال یا هفت سال و هفت ماه و هفت ساعت می داند - . انوار التنزیل ۲: ۳۴ - .

**[ترجمه]

«۱۰»

ع، علل الشرائع بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ فَضْلٍ الْأَشْعَرِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الرَّبِیعِ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ

وَ تَعَالَى ابْتَلَى أَيُّوبَ علیه السلام بِلَا ذَنْبٍ فَصَبَرَ حَتَّى عُيِّرَ وَ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يَصْبِرُونَ عَلَى التَّعْيِيرِ (۸).

**[ترجمه]علل الشرائع: حسن بن ربیع از کسی که او را می شناخت: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال، ایوب علیه السلام را بی گناه دچار بلا کرد. او صبر پیشه نمود تا این که مورد سرزنش قرار گرفت. پیامبران، سرزنش را بر نمی تابند - . علل الشرائع: ۳۷ - .

**[ترجمه]

«۱۱»

دَعَوَاتُ الرَّاوَنْدِيِّ، قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَوْحَى اللَّهُ إِلَى أَيُّوبَ علیه السلام هَلْ

۱- مجمع البیان ۷: ۵۹. م.
۲- أنوار التنزیل ۲: ۳۴. و النافله: ولد الولد.
۳- روضه الکافی: ۲۵۲. م.
۴- علل الشرائع: ۳۷. م.
۵- علل الشرائع: ۳۷. م.
۶- الخصال ج ۲: ۳۴- ۳۵. م.
۷- أنوار التنزیل ۲: ۳۴. م.
۸- علل الشرائع: ۳۷. م.

تَدْرِی مَا ذَنْبُکَ إِلَیَّ حِینَ أَصَابَکَ الْبَلَاءُ قَالَ لَا قَالَ إِنَّکَ دَخَلْتَ عَلَی فِرْعَوْنَ فَدَاهَنْتَ فِی کَلِمَتَیْنِ (۱).

**[ترجمه]دعوات راوندی: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به ایوب علیه السلام وحی فرمود: آیا می دانی

ص: ۳۴۷

وقتی به بلا دچار شدی گناهت چه بود؟ ایوب علیه السلام عرض کرد: خیر. خداوند فرمود: تو بر فرعون وارد شدی و در دو کلمه او را چاپلوسی کردی - . نسخه خطی. احادیث قبلی و بعدی که دلالت دارند بر این که ایوب علیه السلام، بی گناه دچار بلا شد با این حدیث در تعارض است. علاوه بر این، این حدیث به دلیل این که مُرسَل است نمی تواند حجت باشد. - .

**[ترجمه]

«۱۲»

وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ امْرَأَةَ أَیُّوبَ قَالَتْ لَهُ یَوْماً لَوْ دَعَوْتَ اللَّهَ أَنْ یَشْفِیَکَ فَقَالَ وَیْحَکِ کُنَّا فِی النَّعْمَاءِ سَبْعِینَ عَاماً فَهَلُمَّ نَصْبِرْ فِی الضَّرَّاءِ مِثْلَهَا قَالَ فَلَمْ یَمْکُثْ بَعْدَ ذَلِکَ إِلَّا یَسِیراً حَتَّی عُوفِیَ (۲).

**[ترجمه]ابن عباس می گوید: روزی همسر ایوب به او گفت: ای کاش دعا می کردی تا خداوند، تو را شفا دهد. ایوب علیه السلام فرمود: وای بر تو، ما هفتاد سال در نعمت و رفاه بودیم. پس بیا در سختی نیز به مانند آن سال ها درنگ کنیم. ابن عباس می گوید: ایوب علیه السلام پس از آن، مدت زمان اندکی بیمار ماند تا این که شفا یافت - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۳»

ل، الخصال الْقَطَّانُ عَنِ السُّكَّرِیِّ عَنِ الْجَوْهَرِیِّ عَنِ ابْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ أَیُّوبَ ابْتُلِیَ سَبْعَ سِنِینَ مِنْ غَیْرِ ذَنْبٍ- (۳)وَ إِنَّ الْأَنْبِیَاءَ لَا یُذْنِبُونَ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ لَا یُذْنِبُونَ وَ لَا یَزِیغُونَ وَ لَا یَرْتَکِبُونَ ذَنْباً صَغِیراً وَ لَا کَبِیراً وَ قَالَ علیه السلام إِنَّ أَیُّوبَ مِنْ جَمِیعِ مَا ابْتُلِیَ بِهِ (۴)لَمْ تُنْتِنْ لَهُ رَائِحَةٌ وَ لَا قَبُحَتْ لَهُ صُورَةٌ وَ لَا خَرَجَتْ مِنْهُ مِدَّةٌ مِنْ دَمٍ وَ لَا قَیْحٌ وَ لَا اسْتَقْذَرَهُ أَحَدٌ رَآهُ وَ لَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ أَحَدٌ شَاهَدَهُ وَ لَا تَدَوَّدَ شَیْ ءٌ مِنْ جَسَدِهِ وَ هَکَذَا یَصْنَعُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِجَمِیعِ مَنْ یَبْتَلِیهِ مِنْ أَنْبِیَائِهِ وَ أَوْلِیَائِهِ الْمُکَرَّمِینَ عَلَیْهِ وَ إِنَّمَا اجْتَنَبَهُ النَّاسُ لِفَقْرِهِ وَ ضَعْفِهِ فِی ظَاهِرِ أَمْرِهِ لِجَهْلِهِمْ بِمَا لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ تَعَالَی ذِکْرُهُ مِنَ التَّأْیِیدِ وَ الْفَرَجِ وَ قَدْ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَعْظَمُ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِیَاءُ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ (۵)وَ إِنَّمَا ابْتَلَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْبَلَاءِ الْعَظِیمِ الَّذِی یَهُونُ مَعَهُ عَلَی جَمِیعِ النَّاسِ لِئَلَّا یَدَّعُوا لَهُ (۶)الرُّبُوبِیَّةَ إِذَا شَاهَدُوا مَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ یُوصِلَهُ إِلَیْهِ مِنْ عَظَائِمِ نِعَمِهِ تَعَالَی مَتَی شَاهَدُوهُ وَ لِیَسْتَدِلُّوا بِذَلِکَ عَلَی أَنَّ الثَّوَابَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَی ذِکْرُهُ عَلَی ضَرْبَیْنِ اسْتِحْقَاقٍ وَ اخْتِصَاصٍ وَ لِئَلَّا یَحْتَقِرُوا (۷)ضَعِیفاً لِضَعْفِهِ وَ لَا فَقِیراً لِفَقْرِهِ

ص: ۳۴۸

۱- مخطوط. و يعارضه ما سبق و ما يأتى من انه ابتلى بلا ذنب، مع أن الحديث فى نفسه لم يثبت حجيته لانه مرسل.

۲- مخطوط. م.

۳- فى نسخه: بغير ذنب.

۴- فى نسخه: إن أيوب مع جميع ما ابتلى به.

۵- الامثل: الافضل.

۶- فى نسخه: لكيلا يدعوا.

۷- فى نسخه: و لكيلا يحتقروا.

وَ لَا مَرِيضاً لِمَرَضِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّهُ يُسْقِمُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَشْفِي مَنْ يَشَاءُ مَتَى شَاءَ كَيْفَ شَاءَ بِأَيِّ سَبَبٍ شَاءَ (۱)وَ يَجْعَلُ ذَلِكَ عِبْرَةً لِمَنْ شَاءَ وَ شَقَاوَةً لِمَنْ شَاءَ وَ سَعَادَةً لِمَنْ شَاءَ وَ هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ عَدْلٌ فِي قَضَائِهِ وَ حَكِيمٌ فِي أَفْعَالِهِ لَا يَفْعَلُ بِعِبَادِهِ إِلَّا الْأَصْلَحَ لَهُمْ وَ لَا قُوَّةَ لَهُمْ إِلَّا بِهِ (۲).

**[ترجمه]الخصال: پدر ابن عماره: امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام نقل کرد که فرمود: ایوب علیه السلام هفت سال، بی گناه دچار بلا شد. پیامبران، گناه نمی کنند؛ زیرا آنان معصوم و پاکند. گناه نمی کنند، جعل نمی کنند و مرتکب گناه صغیره یا کبیره ای نمی شوند. حضرت فرمود: با آن که ایوب علیه السلام به همه آن چیز ها مبتلا شد، اما بوی بدی پیدا نکرد، چهره اش زشت نشد، چرک و خون از بدنش خارج نشد، کسی او را آلوده نشمرد، بیننده او از او نفرت پیدا نکرد و در هیچ یک از اعضای بدنش کرم نیفتاد. خداوند عزوجل با همه پیامبران و اولیای گرامی ای که آنان را مبتلا می سازد این طور می کند. تنها دلیل دوری ورزیدن مردم از او فقر و ضعف ظاهری اش بود؛ زیرا آنان از تأیید و فرج خداوند متعال برای او آگاهی نداشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسانی که بیش از دیگران بلا می بینند پیامبران علیهم السلام و پس از آنان به ترتیب، افراد خوبتر دچار بزرگترین بلاها می شوند. خداوند عزوجل، ایوب علیه السلام را به بلای بزرگی مبتلا کرد تا مردم به آسانی بتوانند از ادعای ربوبیت برای او که بزرگترین نعمت های خداوند به او ارزانی داشته شد، دوری کنند و بدین وسیله استدلال نمایند بر این که ثوابی که خداوند متعال می دهد بر دو نوع است: استحقاقی و اختصاصی. دلایل دیگرش این است که ضعیف را به دلیل ضعفش و فقیر را به دلیل فقرش و بیمار را به دلیل بیماری اش تحقیر نکنند

ص: ۳۴۸

و بدانند که خداوند هر که را بخواهد بیمار می کند و هر که را بخواهد شفا می دهد. او این کار را هر زمان که بخواهد، هر گونه که بخواهد و به هر دلیلی که بخواهد انجام می دهد تا عبرتی باشد برای هر که می خواهد و بیچارگی ای باشد برای هر که می خواهد و خوشبختی باشد برای هر که می خواهد. خداوند عزوجل در تمامی این موارد در قضاوتش عادل و در افعالش حکیم است و تنها آن کاری را انجام می دهد که بیشترین مصلحت در آن برای بندگانش باشد. تمام نیروی بندگان از اوست

- . الخصال ۲: ۳۴ - .

**[ترجمه]

بیان

هذا الخبر أوفق بأصول متكلمي الإماميه من كونهم عليهم السلام منزهين عما يوجب تنفر الطباع عنهم فيكون الأخبار الأخر محموله على التقيه موافقه للعامه فيما رووه لكن إقامه الدليل على نفي ذلك عنهم مطلقا و لو بعد ثبوت نبوتهم و حجيتهم لا يخلو من إشكال مع أن الأخبار الداله على ثبوتها أكثر و أصح (۳)و بالجمله للتوقف فيه مجال.

قال السيد المرتضى قدس الله روحه في كتاب تنزيه الأنبياء: فإن قيل أ فتصححون ما روي من أن الجذام أصابه حتى تساقطت أعضاؤه قلنا أما العلل المستقذره التي تنفر من رآها و توحشه كالبرص و الجذام فلا يجوز شي ء منها على الأنبياء عليهم السلام

لما تقدم ذكره لأن النفور ليس بواقف على الأمور القبيحه بل قد يكون من الحسن و القبيح معا و ليس ينكر أن يكون أمراض أيوب عليه السلام و أوجاعه و محنته فى جسمه ثم فى أهله و ماله بلغت مبلغا عظيما تزيد فى الغم و الألم على ما ينال المجذوم و ليس ينكر تزايد الألم فيه و إنما ينكر ما اقتضى التنفير (۴).

**[ترجمه]این حدیث با اصول متکلمان امامیه موافق تر است. متکلمان امامیه معتقدند که پیامبران علیهم السلام از آن چه باعث نفرت سرشت ها از آنان شود، منزهند. بنابراین، احادیث دیگر حمل بر تقیه می شود و با احادیث عامه همخوانی دارد. اما استدلال بر این که همه آن موارد را از پیامبران علیهم السلام نفی کنیم هر چند پس از ثبوت نبوّت و حجت بودنشان باشد خالی از اشکال نیست. با این وجود، احادیث دلالت کننده بر ثبوت نبوّت بیشتر و درست تر است - . اما با عامه موافق است. -
.

به طور کلی این مسئله جایگاه توقف است.

سید مرتضی رحمه الله در کتاب تنزیه الانبیا می گوید: اگر کسی بگوید: آیا این روایت را تصدیق می کنید که ایوب علیه السلام دچار جذام شد تا این که اعضایش فرو ریخت؟ در پاسخ می گوییم: جایز نیست پیامبران علیهم السلام به دلایلی که پیشتر گفتیم به بیماری هایی مانند جذام و پیسی دچار شوند که باعث آلودگی، نفرت و گریز مردم از آنان گردد؛ زیرا نفرت، تنها به دلیل امور زشت نیست، بلکه گاه به دلیل زیبایی و زشتی با هم است. کسی منکر آن نیست که بیماری ها، درد ها و رنج جسم ایوب علیه السلام و کسان و اموالش به حدی بزرگ بوده که غم و دردش از فرد جذام گرفته بیشتر است. همچنین کسی منکر این نیست که درد او به تدریج افزایش می یافت. تنها چیزی که انکار می شود چیزی است که باعث تنفر و دوری مردم گردد - . تنزیه الانبیا: ۶۳ - .

**[ترجمه]

«۱۴»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام بِالْأَسَانِیدِ الثَّلَاثَهِ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام قَالَ: أَخَذَ النَّاسُ ثَلَاثَهً مِنْ ثَلَاثَهٍ أَخَذُوا الصَّبْرَ عَنْ أَیُّوبَ وَ الشُّکْرَ عَنْ نُوحٍ وَ الْحَسَدَ عَنْ بَنِی یَعْقُوبَ (۵).

۱- فی نسخه: بأی شی ء شاء.

۲- الخصال ج ۲: ۳۴. م.

۳- لکنها موافقه للعامه.

۴- تنزیه الأنبیاء: ۶۳. م.

۵- العیون: ۲۰۹ و فیه: من بنی یعقوب. م.

**[ترجمه]عیون الاخبار: امام رضا علیه السلام از پدرانش علیهم السلام: امام سجاد علیه السلام فرمود: مردم سه چیز را از سه کس آموختند: صبر را از ایوب علیه السلام، شکر را از نوح علیه السلام و حسادت را از فرزندان یعقوب - . عیون الاخبار: ۲۰۹ - .

ص: ۳۴۹

**[ترجمه]

«۱۵»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْحُسَیْنُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ الْقَزْوِینِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ وَهْبَانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الزَّعْفَرَانِیِّ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ أَیُّوبُ النَّبِیُّ علیه السلام حِینَ دَعَا رَبَّهُ یَا رَبِّ کَیْفَ ابْتَلَیْتَنِی بِهَذَا الْبَلَاءِ الَّذِی لَمْ تَبْتَلِ بِهِ أَحَداً فَوَ عِزَّتِکَ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُ مَا عَرَضَ لِی أَمْرَانِ قَطُّ کِلَاهُمَا لَکَ طَاعَةٌ إِلَّا عَمِلْتُ بِأَشَدِّهِمَا عَلَی بَدَنِی قَالَ فَنُودِیَ وَ مَنْ فَعَلَ ذَلِکَ بِکَ یَا أَیُّوبُ قَالَ فَأَخَذَ التُّرَابَ فَوَضَعَهُ عَلَی رَأْسِهِ ثُمَّ قَالَ أَنْتَ یَا رَبِّ (۱).

**[ترجمه]امالی: هشام بن سالم: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که ایوب پیامبر علیه السلام دعا کرد، گفت: پروردگارا، چگونه مرا به این بلا مبتلا نمودی که هیچ کس را پیش از این بدان مبتلا نکرده بودی؟ سوگند به عزّتت، تو می دانی که اگر در طاعت تو دو چیز بر من عرضه می شد، من آن را بر می گزیدم که انجامش برای بدنم دشوار تر بود. حضرت فرمود: ایوب علیه السلام را ندا دادند: ای ایوب، چه کسی با تو این کار را کرده است؟ حضرت فرمود: ایوب علیه السلام خاک را گرفت و بر سرش نهاد. سپس گفت: پروردگارا، تو - . امالی ابن شیخ: ۶۰ - .

**[ترجمه]

«۱۶»

کا، الکافی عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ رِفَاعَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا عَافَی أَیُّوبَ علیه السلام نَظَرَ إِلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ قَدِ ازْدَرَعَتْ فَرَفَعَ طَرْفَهُ إِلَی السَّمَاءِ فَقَالَ إِلَهِی وَ سَیِّدِی عَبْدُکَ أَیُّوبُ الْمُبْتَلَی عَافَیْتَهُ وَ لَمْ یَزْدَرِعْ شَیْئاً وَ هَذَا لِبَنِی إِسْرَائِیلَ زَرْعٌ فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ یَا أَیُّوبُ خُذْ مِنْ سُبْحَتِکَ کَفّاً فَابْذُرْهُ وَ کَانَتْ سُبْحَتُهُ فِیهَا مِلْحٌ فَأَخَذَ أَیُّوبُ علیه السلام کَفّاً مِنْهَا فَبَذَرَهُ فَخَرَجَ هَذَا الْعَدَسُ وَ أَنْتُمْ تُسَمُّونَهُ الْحِمِّصَ وَ نَحْنُ نُسَمِّیهِ الْعَدَسَ (۲).

**[ترجمه]الکافی: رفاعه: امام صادق علیه السلام فرمود: چون خداوند عزوجل، ایوب علیه السلام را شفا داد، وی به بنی اسرائیل نگریست که بذر افشانده اند. او رو به آسمان کرد و گفت: خدایا، سرورا، بنده تو ایوب که مبتلا بود را شفا دادی و او هیچ نکاشته است و این، کِشت بنی اسرائیل است. خداوند عزوجل به او وحی فرمود: ای ایوب، از دانه های تسبیحت یک مشت بردار و بپاش. در میان دانه های تسبیح او نمک بود. ایوب علیه السلام مشتی از آنها را گرفت و پاشید و این عدس

روییید که شما آن را نخود و ما آن را عدس می نامیم - . فروع الکافی ۲: ۱۷۶ - .

**[ترجمه]

بیان

من سبحتک فی أکثر النسخ بالحاء المهمله و فیه بعد إلا أن یقرأ الملح بضم المیم جمع الأملح و هو بیاض یخالطه سواد و فی بعضها بالخاء المعجمه و هو أظهر (۳).

**[ترجمه]در بیشتر نسخه ها (مِن سُبحَتِک)، به حاء بی نقطه آمده که بعید است، جز این که مِلح را به ضم میم بخوانیم که جمع أَملَح شود. أَملَح یعنی سفیدی ای که آمیخته با سیاهی است. در برخی از نسخه ها نیز به خاء نقطه دار آمده که ظاهر تر است - . سَبخَه به معنای زمین شوره زار است. - .

**[ترجمه]

«۱۷»

مع، معانی الأخبار مَعْنَی أَیُّوبَ مِنْ آبَ یَئُوبُ وَ هُوَ أَنَّهُ یَرْجِعُ إِلَی الْعَافِیَهِ وَ النِّعْمَهِ وَ الْأَهْلِ وَ الْمَالِ وَ الْوَلَدِ بَعْدَ الْبَلَاءِ (۴).

**[ترجمه]معانی الاخبار: ایوب از ریشه آبَ یَؤُوبُ است. یعنی او به سوی سلامتی، نعمت، کسان، اموال و فرزندانش پس از بلا باز می گردد - . معانی الاخبار: ۱۹ - .

**[ترجمه]

«۱۸»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام مَا سَأَلَ أَیُّوبُ الْعَافِیَهَ فِی شَیْ ءٍ مِنْ بَلَائِهِ (۵).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: ایوب علیه السلام در هنگام دچار شدنش به بلا هیچ گاه طلب سلامتی نکرد - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۹»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ یَزِیدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: ذَکَرَ أَیُّوبَ علیه السلام فَقَالَ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِنَّ عَبْدِی أَیُّوبَ مَا أُنْعِمُ عَلَیْهِ بِنِعْمَهٍ إِلَّا ازْدَادَ

شُكْراً فَقَالَ الشَّيْطَانُ لَوْ نَصَبْتَ عَلَيْهِ

۱- أمالی ابن الشیخ: ۶۰. م.

۲- فروع الکافی ۲: ۱۷۶. م.

۳- السبخه: أرض ذات نز و ملح.

۴- معانی الأخبار: ۱۹. م.

۵- مخطوط. م.

الْبَلَاءَ (۱)فَابْتَلِيَتَهُ كَيْفَ صَبْرُهُ فَسَلَّطَهُ عَلَى إِبِلِهِ وَ رَقِيقِهِ فَلَمْ يَتْرُكْ لَهُ شَيْئاً غَيْرَ غُلَامٍ وَاحِدٍ فَأَتَاهُ الْغُلَامُ فَقَالَ يَا أَيُّوبُ مَا بَقِيَ مِنْ إِبِلِكَ وَ لَا مِنْ رَقِيقِكَ أَحَدٌ إِلَّا وَ قَدْ مَاتَ فَقَالَ أَيُّوبُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْطَاهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ فَقَالَ الشَّيْطَانُ إِنَّ خَيْلَهُ أَعْجَبُ إِلَيْهِ فَسَلَّطَ عَلَيْهَا فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا شَيْءٌ إِلَّا هَلَكَ فَقَالَ أَيُّوبُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْطَى وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخَذَ وَ كَذَلِكَ بِبَقَرِهِ وَ غَنَمِهِ وَ مَزَارِعِهِ وَ أَرْضِهِ وَ أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ حَتَّى مَرِضَ مَرَضاً شَدِيداً فَأَتَاهُ أَصْحَابٌ لَهُ فَقَالُوا يَا أَيُّوبُ مَا كَانَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ فِي أَنْفُسِنَا وَ لَا خَيْرٌ عَلَانِيَةً خَيْراً عِنْدَنَا مِنْكَ فَلَعَلَّ هَذَا الشَّيْءَ (۲)كُنْتَ أَسْرَرْتَهُ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ رَبِّكَ لَمْ تُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَداً فَابْتَلَاكَ اللَّهُ مِنْ أَجْلِهِ فَجَزِعَ جَزَعاً شَدِيداً وَ دَعَا رَبَّهُ فَشَفَاهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ رَدَّ عَلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ فِي الدُّنْيَا قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى وَ وَهَبْنا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً فَقَالَ الَّذِينَ كَانُوا مَاتُوا (۳).

**[ترجمه]قصص الانبياء: داود بن سرحان می گوید: امام صادق علیه السلام از ایوب علیه السلام یاد کرد و فرمود: خداوند بزرگ فرمود: هر نعمتی که به بنده ام ایوب می دهم او بیشتر شکر می گذارد. شیطان گفت: اگر او را در معرض بلا قرار دهی

- . در نسخه دیگری آمده است: اگر بر او بلا بریزی. - و مبتلا سازی چگونه صبر می کند؟ از این رو خداوند، شیطان را بر شتران و بندگان ایوب علیه السلام مسلط کرد و او تنها یک غلام را برایش باقی گذاشت و همه را نابود کرد. آن غلام نزد ایوب علیه السلام آمد و گفت: ای ایوب، همه شتران و بندگانت مرده اند. ایوب علیه السلام فرمود: ستایش خدایی راست که آنها را ارزانی داشت و ستایش خدایی راست که آنها را گرفت. شیطان گفت: او اسبانش را بسیار دوست دارد. از این رو خداوند، شیطان را بر آن اسبان مسلط کرد و او همه شان را نابود ساخت. ایوب علیه السلام فرمود: ستایش خدایی راست که داد و ستایش خدایی راست که گرفت. همچنین شیطان، گاو ها، گوسفندان، مزارع، زمین، کسان و فرزندان او را نابود ساخت تا این که بسیار بیمار شد و یارانش نزد او آمدند و گفتند: ای ایوب، هیچ یک از مردم و هیچ انسان خوبی آشکارا نزد ما بهتر از تو نبود. بنابراین شاید این چیز - . در نسخه دیگری آمده است: شاید، این به خاطر چیزی باشد. - را میان خود و پروردگارت پنهان داشته ای و هیچ کس را از آن آگاه نساخته ای، همان چیزی که خداوند، به خاطر آن تو را مبتلا ساخته است؟ ایوب علیه السلام بسیار بی تابی کرد و پروردگارش را خواند و خداوند متعال او را شفا داد و هر چه پیشتر در دنیا داشت کم یا زیاد به او بازگرداند. راوی می گوید: از حضرت درباره تفسیر آیه {و کسان او و نظیرشان را همراه با آنان [مجددا] به وی عطا کردیم.} پرسیدم و حضرت پاسخ داد: یعنی کسانی که مردند - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۲۰»

ل، الخصال ع، علل الشرائع ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام فِي أَسْئِلَةِ الشَّامِيِّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ يَعْنِي آخِرَ الشَّهْرِ ابْتَلَى اللَّهُ أَيُّوبَ بِذَهَابِ مَالِهِ وَ وُلْدِهِ (۴).

**[ترجمه]الخصال، علل الشرائع، عيون الاخبار: امام علی علیه السلام فرمود: ایوب علیه السلام در روز چهارشنبه آخر ماه به از

دست دادن اموال و فرزندانش مبتلا شد - . الخصال ۲: ۲۸، علل الشرائع: ۱۹۹، عیون الاخبار: ۱۳۷ - .

**[ترجمه]

«۲۱»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا طَالَ بَلَاءُ أَيُّوبَ وَ رَأَى إِبْلِيسُ صَبْرَهُ أَتَى إِلَى أَصْحَابٍ لَهُ كَانُوا رُهْبَاناً فِي الْجِبَالِ فَقَالَ لَهُمْ مُرُّوا بِنَا إِلَى هَذَا الْعَبْدِ الْمُبْتَلَى نَسْأَلْهُ عَنْ بَلِيَّتِهِ قَالَ فَرَكِبُوا وَ جَاءُوهُ فَلَمَّا قَرُبُوا مِنْهُ نَفَرَتْ بِغَالُهُمْ فَقَرَّبُوهَا بَعْضاً إِلَى بَعْضٍ ثُمَّ مَشَوْا إِلَيْهِ وَ كَانَ فِيهِمْ شَابٌّ حَدَثٌ فَسَلَّمُوا عَلَى أَيُّوبَ وَ قَعَدُوا وَ قَالُوا يَا أَيُّوبُ لَوْ أَخْبَرْتَنَا بِذَنْبِكَ فَلَا نَرَى تُبْتَلَى بِهَذَا الْبَلَاءِ إِلَّا لِأَمْرٍ كُنْتَ تُسِرُّهُ قَالَ أَيُّوبُ عليه السلام وَ عِزَّةِ رَبِّي إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنِّي مَا أَكَلْتُ طَعَاماً قَطُّ إِلَّا وَ مَعِيَ يَتِيمٌ أَوْ ضَعِيفٌ يَأْكُلُ مَعِي وَ مَا عَرَضَ لِي أَمْرَانِ كِلَاهُمَا طَاعَةٌ إِلَّا أَخَذْتُ بِأَشَدِّهِمَا عَلَى بَدَنِي فَقَالَ الشَّابُّ سَوْءَةً لَكُمْ عَمَدْتُمْ إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ فَعَنَّفْتُمُوهُ حَتَّى أَظْهَرَ مِنْ عِبَادَةِ رَبِّهِ مَا كَانَ يَسْتُرُهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ دَعَا رَبَّهُ وَ قَالَ رَبِّ إِنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطانُ بِنُصْبٍ وَ عَذابٍ وَ قَالَ قِيلَ

ص: ۳۵۱

۱- فی نسخه: لو صببت علیه البلاء.

۲- فی نسخه: فلعل هذا الشی ء.

۳- مخطوط. م.

۴- الخصال ج ۲: ۲۸، علل الشرائع: ۱۹۹، عیون الأخبار: ۱۳۷. م.

لِأَیُّوبَ علیه السلام بَعْدَ مَا عَافَاهُ اللَّهُ تَعَالَی أَیُّ شَیْ ءٍ أَشَدُّ مَا مَرَّ عَلَیْکَ قَالَ شَمَاتَهُ الْأَعْدَاءِ (۱).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: هشام بن سالم: امام صادق علیه السلام فرمود: چون بلای ایوب علیه السلام طولانی شد و ابلیس، صبر او را دید نزد یاران او که راهِبانی در کوه ها بودند رفت و به آنان گفت: بیایید از کنار این بنده مبتلا بگذریم و از او درباره دلیل بلایش بپرسیم. حضرت فرمود: آنان سوار شدند و نزد او آمدند. چون نزدیکش شدند استر هایشان رمیدند. آنان استر ها را به هم نزدیک کردند. سپس به سوی او رفتند. در میان آنان جوان کم سنی بود. آنان بر ایوب علیه السلام سلام کردند و نشستند. آنان گفتند: ای ایوب، ای کاش ما را از گناهت آگاه می ساختی؛ چرا که معتقدیم مبتلا شدنت تنها به دلیل کاری است که آن را پنهان می کنی. ایوب علیه السلام فرمود: به عزت پروردگارم سوگند، او می داند که من هر بار غذا می خوردم فرد یتیم یا ضعیفی همراه با من در آن غذا شریک می شد و اگر دو چیز بر من عرضه می شد که هر دو طاعت می بودند، من آن کار را بر می گزیدم که برای بدنم دشوار تر می بود. آن جوان گفت: وای بر شما، نزد پیامبر خدا آمدید و او را سرزنش کردید تا این که از عبادت پروردگارش آن چه پنهان می داشت را ابراز داشت. در این هنگام ایوب علیه السلام پروردگارش را خواند و گفت:

پروردگارا، {شیطان، مرا به رنج و عذاب مبتلا کرد.} حضرت فرمود: پس از این که خداوند متعال، ایوب علیه السلام را شفا داد برخی از او

ص: ۳۵۱

پرسیدند: کدام یک از بلا هایی که بر تو گذشت برایت سخت تر بود؟ ایوب علیه السلام پاسخ داد: شماتت دشمنان - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۲۲»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أَمْطَرَ اللَّهُ عَلَی أَیُّوبَ مِنَ السَّمَاءِ فَرَاشاً مِنْ ذَهَبٍ فَجَعَلَ أَیُّوبُ یَأْخُذُ مَا کَانَ خَارِجاً مِنْ دَارِهِ فَیُدْخِلُهُ دَارَهُ فَقَالَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام أَ مَا تَشْبَعُ یَا أَیُّوبُ قَالَ وَ مَنْ یَشْبَعُ مِنْ فَضْلِ رَبِّهِ (۲).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: هشام بن سالم: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند، بستری از زر را از آسمان بر ایوب علیه السلام بارانید. ایوب علیه السلام آن زر هایی که بیرون از خانه اش بود را می گرفت و وارد خانه می کرد. جبرئیل پرسید: ای ایوب، آیا سیر نمی شوی؟ ایوب علیه السلام پاسخ داد: چه کسی از فضل پروردگارش سیر می شود؟ - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ عَنِ الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ أَنَّ أَیُّوبَ كَانَ فِی زَمَنِ یَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ وَ كَانَ صِهْراً لَهُ تَحْتَهُ ابْنَهُ یَعْقُوبَ یُقَالُ لَهَا إِلْیَا وَ كَانَ أَبُوهُ مِمَّنْ آمَنَ بِإِبْرَاهِیمَ علیه السلام وَ كَانَتْ أُمُّ أَیُّوبَ ابْنَهَ لُوطٍ وَ كَانَ لُوطٌ جَدَّ أَیُّوبَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمَا أَبَا أُمِّهِ وَ لَمَّا اسْتَحْكَمَ الْبَلَاءُ عَلَی أَیُّوبَ مِنْ كُلِّ وَجْهٍ صَبَرَتْ عَلَیْهِ امْرَأَتُهُ فَحَسَدَ إِبْلِیسُ عَلَی مُلَازَمَتِهَا بِالْخِدْمَهِ وَ كَانَتْ بِنْتَ یَعْقُوبَ فَقَالَ لَهَا أَ لَسْتِ أُخْتَ یُوسُفَ الصِّدِّیقِ علیه السلام قَالَتْ بَلَی قَالَ فَمَا هَذَا الْجَهْدُ وَ مَا هَذِهِ الْبَلِیَّهُ الَّتِی أَرَاكُمْ فِیهَا قَالَتْ هُوَ الَّذِی فَعَلَ بِنَا لِیُؤْجِرَنَا بِفَضْلِهِ عَلَیْنَا لِأَنَّهُ أَعْطَاهُ بِفَضْلِهِ مُنْعِماً ثُمَّ أَخَذَهُ لِیَبْتَلِیَنَا فَهَلْ رَأَیْتَ مُنْعِماً أَفْضَلَ مِنْهُ فَعَلَی إِعْطَائِهِ نَشْكُرُهُ وَ عَلَی ابْتِلَائِهِ نَحْمَدُهُ فَقَدْ جَعَلَ لَنَا الْحُسْنَیَیْنِ كِلْتَیْهِمَا فَابْتَلَاهُ لِیَرَی صَبْرَنَا وَ لَا نَجِدُ عَلَی الصَّبْرِ قُوَّهً إِلَّا بِمَعُونَتِهِ وَ تَوْفِیقِهِ فَلَهُ الْحَمْدُ وَ الْمِنَّهُ مَا أَوْلَانَا وَ أَبْلَانَا فَقَالَ لَهَا أَخْطَأْتِ خَطَاءً عَظِیماً لَیْسَ مِنْ هَاهُنَا أَلَحَّ عَلَیْكُمُ الْبَلَاءُ وَ أَدْخَلَ عَلَیْهَا شُبَهاً دَفَعَتْهَا كُلَّهَا وَ انْصَرَفَتْ إِلَی أَیُّوبَ علیه السلام مُسْرِعَهً وَ حَكَتْ لَهُ مَا قَالَ اللَّعِینُ فَقَالَ أَیُّوبُ الْقَائِلُ إِبْلِیسُ لَقَدْ حَرَصَ عَلَی قَتْلِی إِنِّی لَأُقْسِمُ بِاللَّهِ لَأُجَلِّدَنَّكِ مِائَهً لِمَ أَصْغَیْتِ إِلَیْهِ إِنْ شَفَانِیَ اللَّهُ قَالَ وَهْبٌ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَأَحْیَا اللَّهُ لَهُمَا أَوْلَادَهُمَا وَ أَمْوَالَهُمَا وَ رَدَّ عَلَیْهِ كُلَّ شَیْ ءٍ لَهُمَا بِعَیْنِهِ وَ أَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی إِلَیْهِ وَ خُذْ بِیَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لا تَحْنَثْ فَأَخَذَ ضِغْثاً مِنْ قُضْبَانٍ دِقَاقٍ مِنْ شَجَرَهٍ یُقَالُ لَهَا الثُّمَامُ فَبَرَّ بِهِ یَمِینَهُ وَ ضَرَبَهَا ضَرْبَهً وَاحِدَهً وَ قِیلَ أَخَذَ عَشَرَهً مِنْهَا فَضَرَبَهَا بِهَا عَشْرَ مَرَّاتٍ وَ كَانَ عُمُرُ أَیُّوبَ ثَلَاثاً وَ سَبْعِینَ قَبْلَ أَنْ یُصِیبَهَا الْبَلَاءُ فَزَادَهَا اللَّهُ مِثْلَهَا ثَلَاثاً وَ سَبْعِینَ سَنَهً أُخْرَی (۳).

ص: ۳۵۲

۱- مخطوط. م.

۲- مخطوط. م.

۳- مخطوط. م.

**[ترجمه]قصص الانبیاء: وهب بن منبّه می گوید: ایوب علیه السلام در زمان یعقوب بن اسحاق علیه السلام می زیست و داماد او بود. همسرش دختر یعقوب بود و الیا نام داشت. پدرش از کسانی بود که به ابراهیم علیه السلام ایمان آورده بود. مادر ایوب، دختر لوط بود. لوط علیه السلام جد ایوب علیه السلام و پدر مادرش بود.

چون از هر سو بر ایوب علیه السلام بلا نازل شد همسرش بر بلای او صبر کرد. ابلیس به دلیل ملازمت ورزیدن همسر ایوب در خدمت به او حسادت ورزید. همسر ایوب، دختر یعقوب بود. از این رو ابلیس از او پرسید: آیا تو خواهر یوسف بسیار راستگو نیستی؟ او پاسخ داد: چرا. ابلیس پرسید: بنابراین این چه سختی و مشقتی است؟ این چه بلایی است که شما را در آن می بینم؟ او پاسخ داد: او کسی است که با ما این کار را کرده تا به برکت خود به ما پاداش دهد؛ زیرا او با عنایت خود به ایوب علیه السلام نعمتی داد و سپس آن را گرفت تا ما را بیازماید. آیا نعمت دهنده ای بهتر از او را دیده ای؟ ما به خاطر نعمت دادنش او را شکر می گذاریم و به دلیل مبتلا کردنش او را ستایش می کنیم. او هر دو چیز نیکو را برایمان قرار داد. او ایوب علیه السلام را مبتلا ساخت تا صبرمان را ببیند. ما تنها به کمک و توفیق او می توانیم صبر کنیم. بنابراین ستایش و منت، مخصوص اوست بر آنچه به ما داد و ما را با آن آزمود. ابلیس به او گفت: اشتباه بزرگی مرتکب شده ای. اصرار خداوند بر مبتلا کردنتان به این دلایلی که گفتی، نیست. ابلیس در ذهن او شبهه ای انداخت که تمام وجودش را فراگرفت. او شتابان به سوی ایوب علیه السلام بازگشت و آنچه آن ملعون گفته بود را برایش حکایت کرد. ایوب علیه السلام فرمود: گوینده، ابلیس است که تمایل شدیدی به قتل من دارد. چرا تو به او گوش دادی؟ به خداوند سوگند که اگر شفا یابم تو را صد تازیانه خواهم زد. وهب به نقل از ابن عباس می گوید: خداوند، فرزندان و اموال ایوب علیه السلام و همسرش را برایشان دوباره زنده کرد و هر چیزی که داشتند را به همان صورت که بود بازگرداند. خداوند متعال به ایوب علیه السلام وحی فرمود: {یک بسته ترکه به دستت برگیر و [همسرت را] با آن بزن و سوگند مشکن.} او یک بسته ترکه نازک از درختی به نام ثمام گرفت و سوگند خود را به جای آورد و همسرش را یک بار زد. برخی می گویند: ایوب علیه السلام ده ترکه گرفت و همسرش را ده بار با آنها زد. ایوب علیه السلام پیش از بلا دیدن، هفتاد و سه ساله بود و خداوند، هفتاد و سه سال دیگر نیز به عمر او افزود - . نسخه خطی - .

ص: ۳۵۲

**[ترجمه]

بیان

قال البیضاوی روی أن امرأته ماخیر بنت میشا بن یوسف أو رحمه بنت إفرائیم بن یوسف (۱).

**[ترجمه]بیضاوی می گوید: در روایت آمده است که زن ایوب ماخیر دختر میشا بن یوسف علیه السلام یا رحمت دختر افرائیم بن یوسف علیه السلام بود - . انوار التنزیل ۱: ۳۴ - .

**[ترجمه]

«۲۴»

ضا، فقه الرضا علیه السلام رُوِیَ أَنَّ أَیُّوبَ علیه السلام لَمَّا جَهِدَهُ الْبَلَاءُ قَالَ لَأَقْعُدَنَّ مَقْعَدَ الْخَصْمِ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ تَکَلَّمْ فَجَثَا عَلَی الرَّمَادِ فَقَالَ یَا رَبِّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُ مَا عَرَضَ لِی أَمْرَانِ قَطُّ کِلَاهُمَا لَکَ (فِیهِ) رِضًی إِلَّا اخْتَرْتُ أَشَدَّهُمَا عَلَی بَدَنِی فَنُودِیَ مِنْ غَمَامَةٍ بَیْضَاءَ بِسِتَّةِ آلَافِ أَلْفِ لُغَةٍ فَلِمَنِ الْمَنُّ فَوَضَعَ الرَّمَادَ عَلَی رَأْسِهِ وَ خَرَّ سَاجِداً یُنَادِی لَکَ الْمَنُّ سَیِّدِی وَ مَوْلَایَ فَکَشَفَ اللَّهُ ضُرَّهُ (۲).

**[ترجمه]فقه الرضا: در روایت آمده است که چون بلای ایوب علیه السلام طاقت فرسا شد، فرمود: در جایگاه طرف نزاع می نشینم. خداوند به او وحی فرمود: سخن بگو. ایوب علیه السلام روی خاکستر زانو زد و گفت: پروردگارا، تو می دانی که اگر دو امر که هر دو در راه رضای تو بود بر من عرضه می شد من آن امری را بر می گزیدم که برای بدنم دشوار تر می بود. او از ابری سفید به شش هزار زبان ندا داده شد: منت از آن کیست؟ ایوب علیه السلام خاکستر را بر سرش نهاد و در حال سجده ندا سر می داد: ای سرور و مولایم، منّت از آن توست. بدین سان خداوند زیانش را برطرف کرد - . فقه الرضا: ۵۱ - .

**[ترجمه]

«۲۵»

ین، کتاب حسین بن سعید و النوادر الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ الْخَزَّازُ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ إِنَّ أَیُّوبَ النَّبِیَّ علیه السلام قَالَ یَا رَبِّ مَا سَأَلْتُکَ شَیْئاً مِنَ الدُّنْیَا قَطُّ وَ دَاخَلَهُ شَیْ ءٌ فَأَقْبَلَتْ إِلَیْهِ سَحَابَةٌ حَتَّی نَادَتْهُ یَا أَیُّوبُ مَنْ وَفَّقَکَ لِذَلِکَ قَالَ أَنْتَ یَا رَبِّ (۳).

**[ترجمه]کتابین - . مقصود مصنف (ره) از کتابین، دو کتاب حسین بن سعید یا کتاب حسین بن سعید و نوادر است. -:

حسن بن علی خزاز: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: ایوب پیامبر علیه السلام – که چیزی درونش بود - گفت: پروردگارا، من هرگز چیزی از دنیا را از تو نخواسته ام. ابری به سوی او روی آورد و به او ندا داد: ای ایوب، چه کسی توفیق آن را به تو داده است؟ ایوب علیه السلام گفت: پروردگارا، تو - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

تذییل

قال السید قدس سره فی کتاب تنزیه الأنبیاء فإن قیل فما قولکم فی الأمراض و المحن التی لحقت نبی الله أیوب علیه السلام أ و لیس قد نطق القرآن بأنها کانت جزاء علی ذنب فی قوله أَنِّی مَسَّنِیَ الشَّیْطانُ بِنُصْبٍ وَ عَذابٍ و العذاب لا یکون إلا جزاء کالعقاب و الآلام الواقعه علی سبیل الامتحان لا تسمی عذابا و لا عقابا أ و لیس قد روی جمیع المفسرین أن الله تعالی إنما عاقبه بذلک البلاء لترکه الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر و قصته مشهوره یطول شرحها.

الجواب قلنا أما ظاهر القرآن فليس يدل على أن أيوب عليه السلام عوقب بما نزل به من المضار و ليس فى ظاهره شى ء مما ظنه السائل لأنه تعالى قال وَ اذْكُرْ عَبْدَنا أَيُّوبَ إِذْ نادى رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الشَّیْطانُ بِنُصْبٍ وَ عَذابٍ و النصب هو التعب و فيه لغتان فتح النون و الصاد و ضم النون و تسكين الصاد و التعب هو المضره التى لا تختص بها العقاب و قد تكون على سبيل الاختبار و الامتحان فأما العذاب فهو أيضا يجرى

۱- أنوار التنزيل ۱: ۳۴. م.

۲- فقه الرضا: ۵۱. م.

۳- مخطوط. م.

مجری المضار التی لا یختص إطلاق ذکرها بجهه دون جهه و لهذا یقال للظالم المبتدی بالظلم إنه معذب و مضر و مولم و ربما قیل معاقب علی سبیل المجاز و لیس لفظه العذاب بجاریه مجری لفظه العقاب لأن لفظه العقاب یقتضی بظاهرها الجزاء لأنها من التعقیب و المعاقبه و لفظه العذاب لیست کذلک فأما إضافته ذلک إلی الشیطان و إنما ابتلاه الله تعالی به فله وجه صحیح لأنه لم یضف المرض و السقم إلی الشیطان و إنما أضاف إلیه ما کان یستضر به من وسوسته و یتعب به من تذکیره له ما کان فیه من النعم و العافیه و الرخاء و دعائه له إلی التضجر و التبرم (۱)بما هو علیه و لأنه کان أیضا یوسوس إلی قومه بأن یستقذروه و یتجنبوه لما کان علیه من الأمراض البشعه المنظر و یخرجوه من بینهم و کل هذا ضرر من جهه اللعین إبلیس.

و قد روی أن زوجته علیه السلام کانت تخدم الناس فی منازلهم و تصیر إلیه بما یأکله و یشربه و کان الشیطان یلقی إلیهم أن داءه یعدی و یحسن إلیهم تجنب خدمه زوجته من حیث کانت تباشر قروحه و تمس جسده و هذه مضار لا شبهه فیها فأما قوله تعالی فی سوره الأنبیاء وَ أَیُّوبَ إِذْ نادی رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ فَکَشَفْنا ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَیْناهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَهً مِنْ عِنْدِنا وَ ذِکْری لِلْعابِدِینَ فلا ظاهر لها أیضا یقتضی ما ذکروه لأن الضر هو الضرر الذی قد یکون محنه کما یکون عقوبه فأما ما روی فی هذا الباب عن جمله المفسرین فمما لا یلتفت إلی مثله لأن هؤلاء لا یزالون یضیفون إلی ربهم تعالی و إلی رسله علیهم السلام کل قبیح و یقرفونهم (۲)بکل عظیم و فی روایتهم هذه السخیفه ما إذا تأمله المتأمل علم أنه موضوع باطل مصنوع لأنهم رووا أن الله تعالی سلط إبلیس علی مال أیوب علیه السلام و غنمه و أهله فلما أهلکهم و دمر علیهم و رأی صبره و تماسکه قال إبلیس لربه یا رب إن أیوب قد علم أنه ستخلف له ماله و ولده فسلطنی علی جسده فقال قد سلطتک علی جسده إلا قلبه و بصره قال فأتاه فنفخه من لدن قرنه إلی قدمه فصار قرحه واحده فقذف علی کناسه لبنی إسرائیل سبع سنین و

۱- التبرم: التضجر.

۲- أقرفه: ذکره بسوء.

أشهرا يختلف الدواب فی جسده إلی شرح طویل نصون کتابنا عن ذکر تفصیله فمن یقبل عقله هذا الجهل و الکفر کیف یوثق بروایته و من لا یعلم أن الله تعالی لا یسلط إبلیس علی خلقه و أن إبلیس لا یقدر علی أن یقرح الأجساد و لا أن یفعل الأمراض کیف یعتمد روایته فأما هذه الأمراض النازله بأیوب علیه السلام فلم یکن إلا اختبارا و امتحانا و تعریضا للثواب بالصبر علیها و العوض العظیم النفیس فی مقابلتها و هذه سنه الله تعالی فی أصفیائه و أولیائه

فَقَدْ رُوِیَ عَنِ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: وَ قَدْ سُئِلَ أَیُّ النَّاسِ أَشَدُّ بَلَاءً فَقَالَ الْأَنْبِیَاءُ ثُمَّ الصَّالِحُونَ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ مِنَ النَّاسِ.

فظهر من صبره علی محنته و تماسکه ما صار إلی الآن مثلا حتی روی أنه کان فی خلال ذلک کله شاکرا محتسبا ناطقا بما له فیه من المنفعه و الفائده و أنه ما سمعت له شکوی و لا تفوّه بتضجر و لا تبرم فعوّضه الله تعالی مع نعیم الآخره العظیم الدائم أن رد علیه ماله و أهله و ضاعف عددهم فی قوله وَ آتَیْناهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و فی سوره صلی الله علیه و آله وَ وَهَبْنا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ ثم مسح ما به و شفاه و عافاه و أمره علی ما وردت به الروایه یرکض رجله الأرض فظهرت عین اغتسل منها فتساقط ما کان علی جسده من الداء قال الله ارْکُضْ بِرِجْلِکَ هذا مُغْتَسَلٌ بارِدٌ وَ شَرابٌ و الرکض هو التحریک و منه رکضت الدابه انتهی کلامه أعلی الله مقامه. (۱)أقول لا أعرف وجها لهذا الإنکار الفظیع و التشنیع علی تلک الروایه و لا أعرف فرقا بین ما صدر من أشقیاء الإنس بالنسبه إلی الأنبیاء حیث خلاهم الله مع إرادتهم بمقتضی حکمته الکامله و لم یمنعهم عنها و بین ما نقل من تسلیط إبلیس فی تلک الواقعه و الجواب مشترک نعم لا یجوز أن یتسلط الشیطان علی أدیانهم کما دلت علیه الآیات و أما الأبدان فلم یقم دلیل علی نفی تسلطه علیها أحیانا لضرب من المصلحه و کیف لا و هو الذی یغری جمیع الأشرار فی قتل الأخیار و إضرارهم و أیضا أی دلیل قام علی امتناع قدره إبلیس علی فعل یوجب تقریح الأجساد و حدوث الأمراض و أی فرق بین الشیاطین و الإنس فی ذلک نعم لو قیل بعدم ثبوت بعض الخصوصیات من جهه الأخبار لأمکن ذلک لکن الحکم بنفیها بمجرد الاستبعاد غیر موجه و الله یعلم.

۱- تنزیه الأنبیاء: ۶۱- ۶۳. م.

تکمله قال الثعلبی فی العرائس قال وهب و کعب و غیرهما من أهل الکتاب کان أیوب النبی علیه السلام رجلا من الروم و کان رجلا- طویلا- عظیم الرأس جعد الشعر حسن العینین و الخلق قصیر العنق غلیظ الساقین و الساعدین و کان مکتوبا علی جبهته المبتلی الصابر و هو أیوب بن أموص بن رازخ (۱)بن روم بن عیص بن إسحاق بن إبراهیم (۲)و کانت أمه من ولد لوط بن هاران علیه السلام و کان الله تعالی قد اصطفاه و نبأه و بسط علیه الدنیا و کانت له البثنه (۳)من أرض الشام کلها سهلها و جبلها بما فیها و کان له فیها من أصناف المال کله من الإبل و البقر و الخیل و الغنم و الحمر ما لا یکون للرجل أفضل منه فی العده و الکثره و کان له بها خمسمائه فدان (۴)یتبعها خمسمائه عبد لکل عبد امرأه و ولد و مال و تحمل آله کل فدان أتان لکل أتان ولد من اثنین و ثلاثه و أربعه و خمسه و فوق ذلک و کان الله تعالی أعطاه أهلا و ولدا من رجال و نساء و کان برا تقیا رحیما بالمساکین یکفل الأرامل و الأیتام و یکرم الضیف و یبلغ ابن السبیل و کان شاکرا لأنعم الله تعالی مؤدیا لحق الله تعالی قد امتنع من عدو الله إبلیس أن یصیب منه ما یصیب من أهل الغنی (۵)من الغره و الغفله و السهو و التشاغل من أمر الله تعالی (۶)بما هو فیه من الدنیا و کان معه ثلاثه قد آمنوا به و صدقوه و عرفوا فضله رجل من أهل الیمن یقال له الیفن و رجلان من أهل بلاده یقال لأحدهما بلدد و للآخر صافن (۷)و کانوا کهولا.

۱- فی المصدر: تارخ.

۲- فی تاریخ الیعقوبی: هو أیوب بن أموص بن زارح بن رعوئیل بن عیصو بن إسحاق بن إبراهیم و فی المحبر: أیوب بن زارح بن أموص بن لیفرز بن العیص بن إسحاق.

۳- قال یاقوت فی المعجم: البثنه بالفتح ثمّ السکون و نون هو اسم ناحیه من نواحی دمشق، و هی البثنیه، و قیل: هی قریه بین دمشق و أذرعات و کان أیوب النبیّ علیه السلام منها.

۴- الفدان: الثوران یقرن بینهما للحرث.

۵- فی المصدر: ما أصاب من أهل الغنی.

۶- فی المصدر: و التشاغل و السهو عن أمر اللّه.

۷- فی المصدر: یقال لأحدهما مالک و للآخر ظافر.

قال وهب إن لجبرئيل عليه السلام بين يدى الله تعالى مقاما ليس لأحد من الملائكه فى القربه و الفضيله و إن جبرئيل هو الذى يتلقى الكلام فإذا ذكر الله تعالى عبدا بخير تلقاه جبرئيل ثم لقاه ميكائيل و حوله الملائكه المقربون حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ (١)فإذا شاع ذلك فى الملائكه المقربين شاعت الصلوات على ذلك العبد من أهل السماوات فإذا صلت عليه ملائكه السماوات هبطت عليه بالصلوات إلى ملائكه الأرض و كان إبليس لعنه الله لا يحجب عن شى ء من السماوات و كان يقف فيهن حيثما أراد و من هناك وصل إلى آدم حين أخرجه من الجنه فلم يزل على ذلك يصعد فى السماوات حتى رفع الله تعالى عيسى ابن مريم عليه السلام فحجب من أربع و كان يصعد فى ثلاث فلما بعث الله تعالى محمدا صلى الله عليه و آله حجب من الثلاث الباقيه فهو و جنوده محجوبون من جميع السماوات إلى يوم القيامه إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ قال فلما سمع إبليس تجاوب الملائكه بالصلوات على أيوب عليه السلام و ذلك حين ذكره الله تعالى و أثنى عليه فأدركه البغى و الحسد فصعد سريعا حتى وقف من السماء موقفا كان يقفه فقال يا إلهى نظرت فى أمر عبدك أيوب فوجدته عبدا أنعمت عليه فشكرك و عافيته فحمدك ثم لم تجرّبه بشده و بلاء (٢)و أنا لك زعيم لئن ضربته ببلاء ليكفرن بك و لينسينك فقال الله تعالى انطلق فقد سلطتك على ماله فانقضّ عليه عدو الله حتى وقع إلى الأرض ثم جمع عفاريت الشياطين و عظماءهم فقال لهم ما ذا عندكم من القوه و المعرفه فإنى قد سلطت على مال أيوب و هى المصيبه الفادحه (٣)و الفتنه التى لا يصبر عليها الرجال قال عفريت من الشياطين أعطيت من القوه ما إذا شئت تحولت إعصارا (۴)من نار و أحرقت كل شى ء آتى عليه فقال له إبليس فأت الإبل و رعاءها فانطلق يؤم الإبل و ذلك حين وضعت رءوسها و ثبتت فى مراعيها فلم يشعر الناس حتى ثار من تحت الأرض إعصار من نار تنفح منها أرواح السموم لا يدنو منها أحد

١- فى المصدر: ثم من حوله من الملائكه المقربين و الحافين من حول العرش.

٢- فى المصدر: ثم لم تختبره لا بشده و لا بلاء.

٣- الفادح: الصعب المثقل.

۴- الاعصار: الريح الشديده المثيره للغبار فيرتفع الى السماء مستديرا كانه عمود.

إلاـ احترق فلم يزل يحرقها و رعاءها حتى أتى على آخرها فلما فرغ منها تمثل إبليس براعيها ثم انطلق يؤم أيوب حتى وجده قائما يصلى فقال يا أيوب قال لبيك قال هل تدرى ما الذى صنع ربك الذى اخترته و عبدته بإبلك و رعائها قال أيوب أيهاً إنها ماله أعارنيه و هو أولى به إذا شاء تركه و إن شاء نزعه و قديما ما وطنت نفسى و مالى على الفناء.

فقال إبليس فإن ربك أرسل عليها نارا من السماء فاحترقت كلها فترك الناس مبهوتين وقوفا عليها يتعجبون منها منهم من يقول ما كان أيوب يعبد شيئا و ما كان إلا فى غرور و منهم من يقول لو كان إله أيوب يقدر على أن يصنع شيئا لمنع وليه (۱)و منهم من يقول بل هو الذى فعل ما فعل يشمت به عدوه و يفجع به صديقه قال أيوب الحمد لله حين أعطانى و حين نزع منى عريانا خرجت من بطن أمى و عريانا أعود فى التراب و عريانا أحشر إلى الله تعالى ليس ينبغى لك أن تفرح حين أعارك الله و تجزع حين قبض عاريته الله أولى بك و بما أعطاك و لو علم الله فيك أيها العبد خيرا لقبل روحك (۲)مع تلك الأرواح فآجرنى فيك و صرت شهيدا و لكنه علم منك شرا فأخرك الله و خلصك من البلاء كما يخلص الزؤان (۳)من القمح الخالص فرجع إبليس لعنه الله إلى أصحابه خاسئا ذليلا فقال لهم ما ذا عندكم من القوه فإنى لم أكلم قلبه قال عفريت من عظمائهم عندى من القوه ما إذا شئت صحت صوتا لا يسمعه ذو روح إلا خرجت مهجه نفسه قال له إبليس فأت الغنم و رعاءها فانطلق يؤم الغنم و رعاءها حتى إذا توسطها صاح صوتا تجثمت أمواتا من عند آخرها (۴)و مات رعاؤها ثم خرج إبليس متمثلا بقهرمان (۵)الرعاء حتى جاء أيوب و هو قائم يصلى فقال له القول الأول و ردّ عليه أيوب الرد الأول ثم إن إبليس رجع إلى أصحابه فقال لهم ما ذا عندكم من القوه فإنى لم أكلم

۱- فى المصدر: لمنع وليه من حريق مواشيه.

۲- فى المصدر: لنقل روحک.

۳- الزؤان: ما ينبت غالبا بين الحنطه: و حبّه يشبه حبها الا انه أصغر، و إذا اكل يجلب النوم.

۴- فى المصدر: صاح صوتا ماتت منه الغنم جميعا. قلت: تجثم الطائر او الرجل او الحيوان تلبد بالارض.

۵- القهرمان: الوكيل أو أمين الدخل و الخرج.

قلب أیوب فقال عفریت من عظمائهم عندی من القوه ما إذا شئت تحولت ریحا عاصفا تنسف کل شی ء فآتی علیه (۱)حتی لا أبقی منها شیئا قال له إبلیس فأت الفدادین و الحرث فانطلق یؤمهم و ذلک حین قرنوا الفدادین و أنشئوا فی الحرث و أولادها رتوع (۲)فلم یشعروا حتی هبت ریح عاصف فنسفت کل شی ء من ذلک حتی کأنه لم یکن ثم خرج إبلیس متمثلا بقهرمان الحرث حتی جاء أیوب و هو قائم یصلی فقال له مثل قوله الأول و رد علیه أیوب مثل رده الأول فجعل إبلیس یصیب ماله مالا مالا حتی مر علی آخره کلما انتهی إلیه هلاک مال من ماله حمد الله و أحسن علیه الثناء و رضی بالقضاء و وطن نفسه للصبر علی البلاء حتی لم یبق له مال فلما رأی إبلیس أنه قد أفنی ماله و لم ینجح منه بشی ء صعد سریعا حتی وقف (۳)الموقف الذی کان یقفه فقال إلهی إن أیوب یری أنک ما متعته بنفسه و ولده (۴)فأنت معطیه المال فهل أنت مسلطی علی ولده فإنها الفتنه المضله و المصیبه التی لا یقوم لها قلوب الرجال و لا یقوی علیها صبرهم فقال الله تعالی انطلق فقد سلطتک علی ولده.

فانقض عدو الله حتی جاء بنی أیوب علیه السلام و هم فی قصرهم فلم یزل یزلزل بهم حتی تداعی من قواعده (۵)ثم جعل یناطح (۶)جدره بعضها ببعض و یرمیهم بالخشب و الجندل (۷)حتی إذا مثل بهم کل مثله رفع بهم القصر (۸)و قلبه فصاروا منکبین (۹)و انطلق إلی أیوب متمثلا بالمعلم الذی کان یعلمهم الحکمه و هو جریح مشدوخ الوجه

۱- فی المصدر: تأتی علیه حتّی لا یبقی منه شی ء.

۲- الرتوع جمع الراتع: الذی یتبع بابله المراتع الخصبه.

۳- فی المصدر: فلما رأی إبلیس انه قد افنی ما له و لم ینل منه شیئا و لا نجح فی شی ء من أفعاله شق علیه ذلک و صعد سریعا و وقف.

۴- فی المصدر: مهما متعته من نفسه و ولده.

۵- أی تهادمت و تصادعت من غیر أن تسقط.

۶- ناطحه الثور: أصابه بقرنه.

۷- الجندل: الصخر العظیم.

۸- فی المصدر: ثم رفع بهم القصر.

۹- فی المصدر: فصاروا منکسین.

يسيل دمه و دماغه و أخبره بذلك و قال يا أيوب لو رأيت بنيك كيف عذبوا و كيف قلبوا فكانوا منكسين على رءوسهم يسيل دماؤهم و دماغهم من أنوفهم و أشفارهم و أجوافهم (۱)و لو رأيت كيف شقت بطونهم فتناثرت أمعاؤهم لتقطع قلبك فلم يزل يقول هذا و نحوه و يرققه حتى رق أيوب عليه السلام فبكى و قبض قبضه من التراب فوضعها على رأسه فاغتنم إبليس ذلك فصعد سريعا بالذى كان من جزع أيوب مسرورا به ثم لم يلبث أيوب أن فاء (۲)و أبصر فاستغفر (۳)و صعد قرناؤه من الملائكه بتوبته فبدروا إبليس إلى الله تعالى و هو أعلم فوقف (۴)إبليس خاسئا ذليلا فقال يا إلهى إنما هون على أيوب خطر المال و الولد إنه يرى أنك ما متعته بنفسه فأنت تعيد له المال و الولد فهل أنت مسلطى على جسده فإنى لك زعيم لئن ابتليته فى جسده لينسينك و ليكفرن بك و ليجحدن نعمتك فقال الله عز و جل انطلق فقد سلطتك على جسده و لكن ليس لك سلطان على لسانه و لا على قلبه و لا على عقله و كان الله هو أعلم به لم يسلطه عليه إلا رحمه ليعظم له الثواب و جعله عبره للصابرين (۵)و ذكرى للعابدين فى كل بلاء نزل ليأنسوا به (۶)بالصبر و رجاء الثواب.

فانقضّ عدو الله تعالى سريعا فوجد أيوب عليه السلام ساجدا فعجل قبل أن يرفع رأسه فأتاه من قبل الأرض فى موضع وجهه فنفخ فى منخره نفخه اشتعل منها جسده فرهل (۷)و خرج به من فرقه إلى قدمه ثآليل مثل أليات الغنم و وقعت فيه حكه لا يملكها فحك بأظفاره حتى سقطت كلها ثم حكها بالمسوح (۸)الخشنه حتى قطعها ثم حكها بالفخار

ص: ۳۶۰

۱- فى المصدر: و كيف قلب بهم القصر، و كيف نكسوا على رءوسهم تسيل دماؤهم و أدمغتهم من انوفهم و شفاهم.

۲- أى رجع و تاب.

۳- فى المصدر: فاستغفر و شكر.

۴- فى المصدر: فبادروا إبليس و سبقوه إلى اللّه و اللّه أعلم بما كان، فوقف اه.

۵- فى المصدر: و يجعله عبره للصابرين.

۶- هكذا فى الكتاب، و الصحيح كما فى المصدر: ليتأسوا به.

۷- فى الصحاح: رهل لحمه أى اضطرب و استرخى. و فى المصدر: ذهل و هو مصحف.

۸- المسح: الكساء من شعر.

و الحجاره الخشنه فلم يزل يحكها حتى نغل لحمه (۱)و تقطع و تغير و أنتن فأخرجه أهل القريه فجعلوه على كناسه و جعلوا له عريشا و رفضه خلق الله كلهم غير امرأته و هى رحمه بنت إفرائيم بن يوسف بن يعقوب بن إسحاق بن إبراهيم صلوات الله تعالى و سلامه على نبينا و عليهم و كانت تختلف إليه بما يصلحه و تلزمه فلما رأت الثلاثه من أصحابه و هم يفن و بلدد و صافن (۲)ما ابتلاه الله تعالى به اتهموه و رفضوه من غير أن يتركوا دينه فلما طال به البلاء انطلقوا إليه و هو فى بلائه فبكتوه (۳)و لاموه و قالوا له تب إلى الله عز و جل من الذنب الذى عوقبت به.

قالا-و حضره معهم فتى حديث السن و كان قد آمن به و صدقه فقال لهم إنكم تكلمتم أيها الكهول و كنتم أحق بالكلام لأسنانكم و لكن قد تركتم من القول أحسن من الذى قلتم و من الرأى أصوب من الذى رأيتم و من الأمر أجمل من الذى أتيتم و قد كان لأيوب عليه السلام عليكم من الحق و الذمام أفضل من الذى وصفتم فهل تدرون أيها الكهول حق من انتقصتم و حرمه من انتهكتم و من الرجل الذى عبتم و اتهمتم أ لم تعلموا أن أيوب نبى الله و خيرته و صفوته (۴)من أهل الأرض يومكم هذا ثم لم تعلموا و لم يطلعكم الله تعالى على أنه سخط شيئا من أمره منذ أتاه ما أتاه إلى يومكم هذا و لا على أنه نزع منه (۵)شيئا من الكرامه التى أكرمه بها و لا أن أيوب فعل غير الحق فى طول ما صحبتموه إلى يومكم هذا فإن كان البلاء هو الذى أزرى عندكم (۶)و وضعه فى أنفسكم فقد علمتم أن الله تعالى يبتلى النبيين و الشهداء و الصالحين ثم ليس بلاؤه

۱- أي فسد.

۲- فى المصدر: فلما رأى أصحابه له ثلاثه ما ابتلاء اللّه. قلت: تقدم أن اسمهم يفن و مالك و ظافر.

۳- أى عنفوه و قرعوه.

۴- فى المصدر: أن أيوب نبى اللّه و حبيبه و خيرته و صفوته.

۵- فى المصدر: و لا علمتم انه نزع منه شيئا.

۶- أزرى بالامر: تهاون. أزرى به و أزراه عابه و وضع من حقه. و فى المصدر: أزرى به عندكم.

لأولئك بدليل على سخطه عليهم و لا لهوانه لهم (۱)و لكنها كرامه و خيره لهم و لو كان أيوب ليس من الله تعالى بهذه المنزله إلاـ أنه أخ آخيتموه على وجه الصحبه لكان لا يجمل بالحليم أن يعذل (۲)أخاه عند البلاء و لا يعيره بالمصيبه و لا يعيبه بما لا يعلم و هو مكروب حزين و لكنه يرحمه و يبكى معه و يستغفر له و يحزن لحزنه و يدل على مراشد أمره و ليس بحكيم و لا رشيد من جهل هذا فالله الله أيها الكهول و قد كان فى عظمه الله و جلاله و ذكر الموت ما يقطع ألسنتكم و يكسر قلوبكم أ لم تعلموا أن لله تعالى عبادا أسكتتهم خشيته من غير عى و لا بكم و إنهم لهم الفصحاء و البلغاء و الأولياء النبلاء الألباء (۳)العالمون بالله و بآياته و لكنهم إذا ذكروا عظمه الله انقطعت ألسنتهم و اقشعرت جلودهم و انكسرت قلوبهم و طاشت عقولهم (۴)إعظاما لله و إعزازا و إجلالا فإذا استفاقوا استبقوا إلى الله تعالى بالأعمال الزاكيه يعدون أنفسهم مع الخاطئين و الظالمين و إنهم لأبرار و مع المقصرين المفرطين (۵)و إنهم لأكياس أقوياء و لكنهم لا يستكثرون لله الكثير و لا يرضون له بالقليل و لا يدلون عليه بالأعمال (۶)فهم مروعون خاشعون مستكينون فقال أيوب عليه السلام إن الله تعالى يزرع الحكمه بالرحمه فى قلب الصغير و الكبير (۷)فمتى تنبت فى القلب يظهرها الله تعالى على اللسان و ليست تكون الحكمه من قبل السن و الشيبه و لاـ طول التجربه و إذا جعل الله تعالى العبد حكيما فى الصغر لم تسقط منزلته عند الحكماء و هم يرون من الله تعالى عليه نور الكرامه.

ثم أقبل أيوب عليه السلام على الثلاثه فقال أتيتمونى غضابا رهبتم قبل أن تسترهبوا

ص: ۳۶۲

۱- فى المصدر: ثم ان بلاءهم ليس دليلا على سخطه عليهم و لا هوانهم عليه.

۲- عذله: لامه.

۳- فى المصدر: و انهم لهم الفصحاء النبلاء البلغاء الالباء.

۴- أى ذهبت عقولهم.

۵- فى المصدر: و إنهم برآء و يعدون انفسهم مع المفرطين المقصرين.

۶- أى لا يمنون و لا يفتخرون عليه بأعمالهم.

۷- فى المصدر: فى قلب المؤمن الكبير و الصغير.

و بکیتم قبل أن تضربوا کیف بی (۱)لو قلت لکم تصدقوا عنی بأموالکم لعل الله تعالی أن یخلصنی و قربوا عنی قربانا لعل الله تعالی یتقبله و یرضی عنی و إنکم قد أعجبتکم أنفسکم و ظننتم أنکم قد عوفیتم بإحسانکم فهنالک بغیتم و تعززتم و لو نظرتم فیما بینکم و بین ربکم ثم صدقتم لوجدتم لکم عیوبا سترها الله تعالی بالعافیه التی ألبسکم و قد کنت فیما خلا- و الرجال یوقروننی (۲)و أنا مسموع کلامی معروف حقی منتقم من خصمی (۳)فأصبحت الیوم و لیس لی رأی و لا- کلام معکم فإنکم کنتم أشد علی من مصیبتی. (۴)ثم أعرض عنهم و أقبل علی ربه تعالی مستغیثا به متضرعا إلیه فقال رب لأی شی ء خلقتنی لیتنی إذ کرهتنی لم تخلقنی یا لیتنی کنت حیضه ألقتنی أمی و یا لیتنی عرفت الذنب الذی أذنبت و العمل الذی عملت فصرفت وجهک الکریم عنی لو کنت أمتنی فألحقنی بآبائی فالموت کان أجمل إلی (۵)أ لم أکن للغریب دارا و للمسکین قرارا و للیتیم ولیا و للأرمله قیما إلهی أنا عبد ذلیل إن أحسنت فالمن لک و إن أسأت فبیدک عقوبتی جعلتنی للبلاء غرضا و للفتنه نصبا و قد وقع علی بلاء لو سلطته علی جبل ضعف عن حمله فکیف یحمله ضعفی إلهی تقطعت أصابعی فإنی لأرفع الأکله من الطعام بیدی جمیعا فما تبلغان فمی إلا علی الجهد منی تساقطت لهواتی و لحم رأسی فما بین أذنی من سداد حتی أن أحدهما یری من الآخر و إن دماغی لیسیل من فمی تساقط شعر عینی فکأنما حرق بالنار وجهی و حدقتای متدلیتان علی خدی و ورم لسانی حتی ملأ فمی فما أدخل منه طعاما إلا غصنی و ورمت شفتای حتی غطت العلیا أنفی و السفلی ذقنی و تقطعت أمعائی فی بطنی فإنی لأدخله الطعام فیخرج کما

۱- فی المصدر: کیف بکم.

۲- فی المصدر: و قد کنتم فیما خلا الرجال توقروننی.

۳- فی المصدر: منتصف من خصمی.

۴- فی المصدر: فانتم الیوم أشدّ علی من مصیبتی.

۵- فی المصدر: أجمل لی. یا الهی اه.

دخل ما أحسه و لا ينفعني ذهبت قوه رجلی فكأنهما قربتا ماء لا أطيق حملهما ذهب المال فصرت أسأل بكفی فيطعمنی من كنت أعوله اللقمه الواحده فيمنها علی و يعيرنی هلک أولادی (1)و لو بقی أحد منهم أعاننی علی بلائی و نفعنی و قد ملنی أهلی و عقنی أرحامی و تنكرت معارفی و رغب عنی صديقی و قطعنی أصحابی و جحدت حقوقی و نسيت صنائعی أصرخ فلا يصرخوننی و أعتذر فلا يعذروننی دعوت غلامی فلم يجبنی و تضرعت لأمتی فلم ترحمنی و إن قضاءک هو الذی أذلنی و أقمأنی (2)و إن سلطانک هو الذی أسقمنی و أنحل جسمی و لو أن ربی نزع الهيبه التی فی صدری و أطلق لسانی حتی أتكلم بمل ء فمی بمكان ينبغی (3)للعبد أن يحاج عن نفسه لرجوت أن يعافينی عند ذلک مما بی و لكنه ألقانی و تعالی عنی (4)فهو يرانی و لا أراه و يسمعنی و لا أسمعه لا نظر إلی فرحمنی و لا دنا منی و لا أدنانی فأتكلم ببراءتی و أخاصم عن نفسی. فلما قال ذلک أيوب عليه السلام و أصحابه عنده أظله غمام حتی ظن أصحابه أنه عذاب ثم نودی يا أيوب إن الله عز و جل يقول لک ها أنا قد دنوت منک و لم أزل منک قريبا فقم فأدل بعذرک (5)و تكلم ببراءتک و خاصم عن نفسک و اشدد إزارک و قم مقام جبار فإنه لا ينبغی أن يخاصمنی إلا جبار مثلی و لا ينبغی أن يخاصمنی إلا من يجعل الزيار (6)فی فم الأسد و السحال فی فم العنقاء و اللجام فی فم التنين (7)و يكيل مكيالا من النور و يزن مثقالا من الريح و يصر صره من الشمس و يرد أمس لقد منتک نفسک أمرا ما تبلغ بمثل قوتک و لو كنت إذ منتک ذلک و دعتک إليه تذكرت أی مرام

۱- فی المصدر: الهی هلک أولادی.

۲- فی المصدر: أذلنی و ادنانی و أهاننی و أقامنی.

۳- فی المصدر: و لو كان ينبغی للعبد.

۴- فی المصدر: و تخلی عنی.

۵- أی احضره و احتج به.

۶- فی المصدر: الا من يجعل الزمام فی فم الأسد. قلت: الزيار: خشبتان يضغط بهما البيطار جحفله الفرس أی شفتيه فيذل فيتمكن من بيطرته. و السحال: اللجام.

۷- التنين كسكين: حيه عظيمه.

رام بـک أردت أن تخاصـمنی بعیـک أو أردت أن تحـاجنی بخطابـک أم أردت أن تکـابرنی (۱)بضـعفک أین أنت منی یـوم خلقت الأرض فوضـعتها علی أساسها هل علمت بأی مقدار قدرتها أم کنت معی تمد بأطرافها (۲)أم تعلم ما بعد زوایاها أم علی أی شی ء وضعت أکنافها أ بطاعتک حمل الماء الأرض أم بحکمتک کانت الأرض للماء غطاء أین کنت منی یوم رفعت السماء سقفا فی الهواء لا بعلائق سببت و لا تحملها دعم من تحتها (۳)هل یبلغ من حکمتک أن تجری نورها أو تسیر نجومها أو تختلف بأمرک لیلها و نهارها أین أنت منی یوم سجرت البحار و أنبعت الأنهار أ قدرتک حبست أمواج البحار علی حدودها أم قدرتک فتحت الأرحـام حین بلغت مـدتها أین أنت منی یوم صـببت المـاء علی التراب و نصـبت شوامـخ الجبـال هل لک من ذراع تطیق حملهـا أم هـل تـدری کم من مثقال فیها (۴)أم أین المـاء الـذی أنزلت من السـماء هل تـدری أم تلـد أو أب یولـده أ حکمتک أحصت القطر و قسمت الأرزاق أم قدرتک تثیر السحاب و تجری الماء هل تدری ما أصوات الرعود أم من أی شی ء لهب البرق و هل رأیت عمق البحر هل تـدری ما بعد الهواء أم هل خزنت أرواح الأموات أم هل تدری أین خزانه الثلج و أین خزانه البرد أم أین جبـال البرد أم هـل تـدری أین خزانه اللیـل و النهـار و أین طریق النور و بأی لغه تتکلم الأشـجار و أین خزانه الریـح و کیف تحبسه و من جعل العقول فی أجواف الرجال و من شق الأسـماع و الأبصار و من ذلت الملائکه لملکه و قهر الجبارین بجبروته و قسم أرزاق الدواب بحکمته من قسم للأسد أرزاقها و عرف الطیر معایشـها و عطفها علی أفراخها من أعتق الوحش من الخدمه و جعـل مساکنها البریه لا تسـتأنس بالأصوات و لا تهاب المسـلطین أم من حکمتک عطفت أمهاتها علیها حتی أخرجت لها الطعام من بطونها و آثرتها بالعیش علی نفوسها

۱- فی المصدر: تکاثرنی.

۲- فی المصدر: تمر باطرافها.

۳- فی المصـدر: لاـ معالیق تمسـکها و لا تحملها دعائیم من تحتها. قلت: المعالیق جمع المعلاق: کل ما یعلق به. و الـدعائم جمع الدعامه: عماد البیت. الخشب المنصوب للعریش.

۴- فی المصدر: کم مثقال ما فیها.

أم من حكمتك تبصر العقاب الصيد البعيد و أصبح فى أماكن القتلى. (۱)فقال أيوب عليه السلام قصرت عن هذا الأمر الذى تعرض على ليت الأرض انشقت لى فذهبت فيها و لم أتكلم بشى ء يسخط ربى اجتمع على البلاء (۲)إلهى قد جعلتنى لک مثل العدو و قد كنت تكرمنى و تعرف نصحى و قد علمت أن كل الذى ذكرت صنع يديک و تدبير حكمتک و أعظم من هذا لو شئت عملت لا يعجزک شى ء و لا يخفى عليک خافيه و لا يغيب عنک غائبه من هذا الذى يظن أن يسر عنک سرا و أنت تعلم ما تخطر على القلوب (۳)و إنما تكلمت لتعذرنى و سكت حين سكت لترحمنى كلمه زلت عن لسانى فلن أعود و قد وضعت يدى على فمى و عضضت على لسانى و ألصقت بالتراب خدى و دمست فيه وجهى لصغارى و سكت كما أسكتتنى خطيئتى فاغفر لى ما قلت فلن أعود لشى ء تكرهه منى.

فقال الله تعالى يا أيوب نفذ فيک علمى و سبقت رحمتى غضبى إذا خطئت فقد غفرت لک (۴)و رددت عليک أهلک و مالک و مثلهم معهم لتكون لمن خلفک آيه و تكون عبره لأهل البلاء و عزا للصابرين (۵)ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هذا مُغْتَسَلٌ بارِدٌ وَ شَرابٌ فيه شفاء و قرب عن صحابتک قربانا و استغفر لهم فإنهم قد عصونى فيک فركض برجله فانفجرت له عين فدخل فيها فاغتسل فأذهب الله تعالى عنه كل ما كان به من البلاء ثم خرج فجلس و أقبلت امرأته فقامت تلتمسه فى مضجعه فلم تجده فقامت متردده كالواله (۶)ثم قالت يا عبد الله هل لک علم بالرجل المبتلى الذى كان هاهنا فقال لها فهل تعرفينه إذا رأيته قالت نعم و ما لى لا أعرفه فتبسم و قال أنا هو فعرفته بمضحكه

۱- قد أسقط المصنّف من هنا قطعه يطول ذكرها فمن شاء فليراجع المصدر.

۲- فى المصدر: حين اجتمع على البلاء.

۳- فى المصدر زياده و هى هذه: و قد علمت منک فى بلائى هذا ما لم أكن أعلم، و خفت أن يكون أمر أكثر ممّا كنت أخاف، انما كنت أسمع بصوتک فاما الآن فهو نظر العين.

۴- فى المصدر: فقد غفرت لک ما قلت و رحمتک و رددت.

۵- فى المصدر: و عزاء للصابرين، فاركض اه.

۶- فى المصدر: فقامت متكدره كالوالهه فمرت به فقالت: يا عبد اللّه.

فاعتنقته (۱)و قال ابن عباس فو الـذى نفس عبـد الله بيـده ما فارقته من عناقه حتى مر بهما كل مال لهما و ولـد (۲)فذلك قوله وَ أَيُّوبَ إِذْ نادى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ و اختلف العلماء فى وقت ندائه و مده بلائه و السبب الذى قال لأجله مَسَّنِيَ الضُّرُّ

فعن أنس بن مالک (۳)قال قال رسول الله صـلى الله عليه و آله إن أيوب نبى الله لبث به بلاؤه ثمانى عشـره سنه فرفضه القريب و البعيـد إلاـ رجلين من إخوانه كانـا يغـدوان إليه و يروحـان فقـال أحـدهما لصـاحبه و الله لقـد أذنب أيوب ذنبا ما أذنبه أحـد من العالمين فقال له صاحبه و ما ذاک قال منـذ ثمانى عشـره سـنه لم يرحمه الله (۴)عز و جـل فيکشف مـا به فلما راحا إلى أيوب لم يصبر الرجـل حتى ذكر ذلک فقال أيوب ما أدرى ما تقولان غير أن الله تعالى يعلم أنى كنت أمر بالرجلين يتنازعان فيـذكران الله تعـالى فأرجع إلى بيتى فأكفر عنهما كراهيه أن يـذكر الله تعالى إلا فى حق قال و كان يخرج لحاجته فإذا قضـى حاجته أمسكت امرأته بيـده حتى يبلغ فلمـا كان ذات يوم أبطأ عليها و أوحى إلى أيوب فى مكانه أن ارْكُضْ بِرِجْلِکَ هـذا مُغْتَسَلٌ بارِدٌ وَ شَـرابٌ فاستبطأته فتلقته تنظر و أقبل عليها (۵)و قد أذهب الله عز و جل ما به من البلاء و هو أحسن ما كان فلما رأته قالت هل رأيت نبى الله هـذا المبتلى قال إنى أنا هو و كان له أنـدران أنـدر للقمـح و أندر للشـعير فبعث الله تعالى سـحابتين فلما كانت إحداهما على أنـدر القمـح أفرغت فيه الـذهب حتى فاض و أفرغت الأخرى فى أندر الشـعير الورق حتى فاض و يروى أن الله تعالى أمطر عليه جرادا من ذهب فجعل يحثى منها فى ثوبه (۶)فناداه ربه أ لم أغنک عما

۱- فى المصدر: و كيف لا أعرفه؟ فتبسم و قال: ها أنا هو، فعرفته لما ضحک فاعتنقته.

۲- فى المصدر: كل ما كان لهما من المال و الولد.

۳- أسـقط المصـنّف اسناد الحديث للاختصار، و هو هكذا: حدّثنا الامام أبو الحسين محمّد بن على بن سهل إملاء فى شهر ربيع الأوّل سنه ۳۸۴، أخبرنا أبو طالب عمر بن الربيع بن سـليمان الخشاب بمصـر، أخبرنا يحيى بن أيوب العلّاف، أخبرنا سعيد بن أبى مريم، أخبرنا نافع بن يزيد، عن عقيل، عن ابن شهاب، عن أنس بن مالک.

۴- فى المصدر: و ما أدراک؟ قال: منذ ثمانى عشره سنه له فى البلاء لم يرحمه اللّه.

۵- فى المصدر: فاستبطأته فذهبت لتنظر ما شأنه فأقبل عليها.

۶- فى المصدر: و لعلّ الصحيح: يحشى منها ثوبه أى يملأ. و فى المصدر: يحثو.

أرى قال بلى يا رب و لكن لا غنى بى (۱)عن فضلك و رحمتك و من يشبع من نعمك.

و قال الحسن مكث أيوب مطروحا على كناسه فى مزبله لبنى إسرائيل سبع سنين و أشهرا يختلف فيه الدواب و قال وهب لم يكن بأيوب أكله إنما يخرج منه مثل ثدى النساء ثم تتفقا (۲)قال الحسن و لم يبق له مال و لا ولد و لا صديق و لا أحد يقربه غير رحمه صبرت معه تصدق (۳)و تأتيه بطعام و تحمد الله تعالى معه إذا حمد و أيوب على ذلك لا يفتر من ذكر الله و الثناء عليه و الصبر على ما ابتلاه فصرخ عدو الله إبليس صرخه جمع فيها جنوده من أقطار الأرض جزعا من صبر أيوب فلما اجتمعوا إليه قالوا ما أحزنك قال أعيانى هذا العبد الذى سألت الله أن يسلطنى على ماله و ولده فلم أدع له مالا و لا ولدا فلم يزد بذلك إلا صبرا و ثناء على الله تعالى ثم سلطت على جسده و تركته قرحه ملقاه على كناسه بنى إسرائيل لا يقربه إلا امرأته فقد افتضحت بربى فاستغثت بكم لتعينونى عليه فقالوا له أين مكرك أين علمك الذى أهلكت به من مضى قال بطل ذلك كله فى أمر أيوب فأشيروا على قالوا نشير عليك أ رأيت آدم حين أخرجته من الجنه من أين أتيته قال من قبل امرأته قالوا فأته من قبل امرأته فإنه لا يستطيع أن يعصيها و ليس أحد يقربه غيرها قال أصبتم فانطلق حتى أتى امرأته و هى تصدق فتمثل لها فى صوره رجل فقال أين بعلك يا أمه الله قالت هو ذلك يحك قروحه و يتردد الدواب فى جسده فلما سمعها طمع أن يكون كلمه جزع فوسوس إليها فذكرها ما كانت فيه من النعيم و المال و ذكرها جمال أيوب و شبابه و ما هو فيه من الضر و أن ذلك لا ينقطع عنهم أبدا.

قال الحسن فصرخت فلما صرخت علم أن قد جزعت فأتاه بسخله فقال ليذبح هذا لى أيوب و لا يذكر عليه اسم الله عز و جل فإنه يبرأ قال فجاءت تصرخ يا أيوب حتى متى يعذبك ربك أ لا يرحمك أين المال أين الماشيه أين الولد أين الصديق

۱- فى المصدر: لا غنى لى.

۲- أى تشقق.

۳- فى المصدر: غير رحمه امرأته صبرت معه تخدمه و تأتيه بطعام.

أين لونک الحسن قد تغير و صار مثل الرماد أين جسمک الحسن الذی قد بلی و تردد فيه الدواب اذبح هذه السخله و استرح قال أيوب أتاک عدو الله فنفخ فيک و أجبته ويلک أ رأيت ما كنا فيه من المال و الولد و الصحه من أعطانيه قالت الله قال فكم متعنا به قالت ثمانين سنه قال فمذ كم ابتلانی الله تعالی بهذا البلاء قالت منذ سبع سنين و أشهر قال ويلک و الله ما عدلت و لا أنصفت ربک ألا صبرت فی البلاء الذی ابتلانا الله به ثمانين سنه كما كنا فی الرخاء ثمانين سنه و الله لئن شفانی الله عز و جل لأجلدنک مائه جلده حين أمرتنی أن أذبح لغير الله طعامک و شرابک الذی أتيتنی به علی حرام أن أذوق مما تأتينی بعد إذ قلت لی هذا فاعزبی عنی (۱)فلا أراک فطردها فذهبت فلما نظر أيوب إلی امرأته قد طردها و ليس عنده طعام و لا شراب و لا صديق خر ساجدا فقال رب إنی مَسَّنِيَ الضُّرُّ ثم رد ذلک إلی ربه فقال وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فقيل له ارفع رأسک فقد استجيب لک ارْكُضْ بِرِجْلِکَ فركض برجله فنبعت عين فاغتسل منها فلم يبق عليه من دائه شی ء ظاهر إلا سقط (۲)فأذهب الله تعالی عنه كل ألم و كل سقم و عاد إليه شبابه و جماله أحسن ما كان (۳)و أفضل ما كان ثم ضرب برجله فنبعت عين أخری فشرب منها فلم يبق فی جوفه داء إلا خرج فقام صحيحا و كسی حله قال فجعل يلتفت فلا يری شيئا مما كان له من أهل و مال إلا و قد أضعفه الله تعالی له فخرج حتی جلس علی مكان مشرف.

ثم إن امرأته قالت أ رأيت إن كان طردنی إلی من أكله أدعه يموت جوعا و يضيع فتأكله السباع لأرجعن إليه فرجعت فلا كناسه تری و لا تلک الحال التی كانت و إذا الأمور تغيرت فجعلت تطوف حيث كانت الكناسه و تبكی علی أيوب (۴)قال و هابت صاحب الحله أن تأتيه فتسأله عنه فأرسل إليها أيوب فدعاها فقال ما تريدين

۱- عزب: بعد و غاب و خفی.
۲- فی المصدر: إلا سقط أثره و أذهب اللّه.
۳- فی المصدر: و أفضل ممّا مضی.
۴- فی المصدر: و تبكی و أيوب ينظرها.

یـا أمه الله فبکت و قالت أردت ذلک المبتلی الـذی کان منبوذا علی الکناسه لا أدری أ ضاع أم ما فعل (۱)قال لها أیوب ما کان منـک فبکت فقـالت بعلی فهـل رأیته قـال و هـل تعرفینه إذا رأیته قالت و هل یخفی علی أحـد ربه ثم جعلت تنظر إلیه (۲)و هی تهابه ثم قالت أما إنه کان أشـبه خلق الله بک إذ کان صـحیحا قال فإنی أنا أیوب الذی أمرتنی أن أذبح لإبلیس و إنی أطعت الله تعالی و عصـیت الشیطان و دعوت الله تعالی فرد علی ما ترین و قال کعب کان أیوب فی بلائه سبع سنین و قال وهب لبث أیوب فی ذلک البلاء ثلاث سـنین لم یزد یوما واحدا فلما غلب أیوب إبلیس و لم یسـتطع منه شیئا اعترض امرأته فی هیئه لیست کهیئه بنی آدم فی العظم و الجسم و الجمـال علی مرکب لیس من مراکب النـاس له عظم و بهـاء و جمال فقال أنت صاحبه أیوب هـذا الرجل المبتلی قالت نعم قال فهل تعرفینی قالت لا قال فأنا إله الأرض و أنا الذی صنعت بصاحبک ما صنعت و ذلک أنه عبد إله السـماء و ترکنی فأغضـبنی و لو سجد لی واحده رددت علیه و علیک کل ما کان لکما من مال و ولد فإنه عندی ثم أراها إیاهم فیما تری ببطن الوادی الذی لقیها فیه قال وهب و قد سـمعت أنه قال لو أن صاحبک أکل طعاما و لم یسم علیه لعوفی مما به من البلاء و الله أعلم و أراد عدو الله أن یأتیه من قبلها.

و رأیت فی بعض الکتب أن إبلیس لعنه الله قال لرحمه و إن شـئت فاسجدی لی سجده واحده حتی أرد علیک المال و الأولاد و أعافی زوجک فرجعت إلی أیوب علیه الصـلاه و السلام فأخبرته بما قال لها و ما أراها قال لقد أتاک عدو الله لفتنک عن دینک ثم أقسم إن عافاه الله تعالی لیضـربنها مائه جلده و قال عند ذلک مَسَّنِیَ الضُّرُّ فی طمع إبلیس فی سـجود رحمه له و دعائه إیاها و إیـای إلی الکفر قـالوا ثم إن الله تعـالی رحم رحمه امرأه أیوب بصبرهـا معه علی البلاـء و خفف عنهـا و أراد أن یـبر یمین أیوب فأمره أن یأخذ جماعه من الشجره یبلغ مائه قضیب خفافا لطافا فیضربها بها ضربه واحده کما قال

۱- فی المصدر: أم ما ذا فعل به؟.

۲- فی المصدر: و هل یخفی علی؟ ثم انها جعلت تنظر إلیه.

الله تعـالى وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لا تَحْنَثْ و قال كانت امرأه أيوب تكتسب له و تعمل للناس و تجيئه بقوته فلما طال عليها البلاء و سئمها الناس فلم يستعملها التمست له يوما من الأيام ما تطعمه فما وجدت شيئا فجزت قرنا من رأسها فباعته برغيف فأتته به فقال لها أين قرنك فأخبرته فقال عنـد ذلك مَسَّنِيَ الضُّرُّ و قيل إنما قال ذلك حين قصدت الدود قلبه و لسانه فخشـى أن يبقى خاليا عن الذكر و الفكر و قيل إنما قال ذلك حين وقعت دوده من فخذه فرفعها و ردها إلى موضعها فقال لها قد جعلنى الله طعامك فعضته عضه زاد ألمها على جميع ما قاسى من عض الديدان.

و قال عبـد الله بن عبيـد الله بن عمير (۱)كان لأيوب عليه السـلام أخوان فأتياه فقاما من بعيـد لا يقـدران الدنو منه من ريحه فقال أحدهما لصاحبه لو كان الله تعالى علم فى أيوب خيرا ما ابتلاه بما نرى قال فلم يسمع أيوب شيئا كان أشد عليه من هذه الكلمه و مـا جزع من شـى ء أصابه جزعه من تلك الكلمه فعنـد ذلك قال مَسَّنِيَ الضُّرُّ ثم قال اللهم إنك تعلم (۲)أنى لم أبت ليله شبعان قط و أنا أعلم مكان جائع فصدقنى فصدق و هما يسـمعان ثم قال اللهم إن كنت تعلم أنى لم أتخذ قميصـى قط و أنا أعلم مكان عار فصدقنى فصدق و هما يسمعان فخر ساجدا و قيل معناه مسنى الضر من شماته الأعداء يدل عليه ما روى أنه قيل بعد ما عوفى ما كان أشد عليك فى بلائك قال شماته الأعداء.

قوله تعالى فَكَشَفْنا ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْناهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً اختلف العلماء فى كيفيه ذلك فقال (۳)إنما أتى الله أيوب فى الدنيا مثل أهله الذين هلكوا فأما الذين هلكوا فإنهم لم يردوا عليه فى الدنيا و إنما وعد الله تعالى أيوب أن يؤتيه إياهم فى الآخره قال وهب كان له سبع بنات و ثلاثه بنين و قال آخرون بل ردهم الله تعالى

۱- فى المصدر: قال عبد اللّه بن عمر.

۲- فى المصدر: اللّهمّ ان كنت تعلم.

۳- فى المصدر: فقال قوم اه.

إليه بأعيانهم و أعطاه مثلهم معهم و هو قول ابن مسعود و ابن عباس و قتاده و كعب قال أحياهم الله تعالى و آتاه مثلهم و هذا القول أشبه بظاهر الآيه و ذكر أن عمر أيوب عليه السلام كان ثلاثا و تسعين سنه (۱)و أنه أوصى عند موته إلى ابنه حومل و أن الله تعالى بعث بعده ابنه بشر بن أيوب نبيا و سماه ذا الكفل و أمره بالدعاء إلى توحيده و أنه كان مقيما بالشام عمره حتى مات و كان مبلغ عمره خمسا و تسعين سنه و أن بشرا أوصى إلى ابنه عبدان و أن الله تعالى بعث بعده شعيبا نبيا. (۲)

**[ترجمه]سید بن طاووس رحمه الله در کتاب تنزیه الانبیا می گوید: - اگر کسی بگوید – نظرتان درباره بیماری ها و بدبختی های پیامبر خدا ایوب علیه السلام چیست؟ آیا قرآن در این آیه نگفته است که آنها سزای یک گناه بوده است: {شیطان مرا به رنج و عذاب مبتلا کرد.} عذاب تنها سزایی مانند مجازات است و درد هایی که برای آزمایش در انسان ایجاد می شوند عذاب یا مجازات نامیده نمی شوند. آیا از همه مفسران روایت نشده است که خداوند متعال به این دلیل او را با این بلا مجازات کرد که او امر به معروف و نهی از منکر را رها کرده بود که داستانش مشهور است و شرحش طول می کشد؟

پاسخ: در پاسخ می گوییم: ظاهر قرآن دلالت نمی کند بر این که ایوب علیه السلام به وسیله زیان هایی که بر او وارد شد، مجازات گردید. همچنین در ظاهرش چیزی نیامده است که بر آنچه آن پرسنده کتمان کرده است، دلالت کند؛ زیرا خداوند متعال فرمود: {و بنده ما ایوب را به یاد آور آنگاه که پروردگارش را ندا داد که شیطان مرا به رنج و عذاب مبتلا کرد.} نصب به معنای خستگی است و در آن دو تلفظ وجود دارد: فتح نون و صاد و ضمّ نون و سکون صاد. خستگی همان زیانی است که مجازات، مختص به آن نیست و گاه برای آزمایش و امتحان است. عذاب نیز بر زیان هایی حمل می شود

ص: ۳۵۳

که مطلق آمدنش، به جهتی از جهات مختص نمی شود؛ از این رو درباره ستمگری که ستم آغاز می کند می گویند: او عذاب کننده، زیان رساننده و دردآور است و چه بسا از باب مجاز می گویند: او مجازات کننده است. لفظ عذاب بر لفظ عِقاب و مجازات حمل نمی شود؛ زیرا مقتضای ظاهر لفظ عِقاب، جزا و پاداش است؛ چرا که از تعقیب و معاقبه می آید، اما لفظ عذاب این طور نیست. اما نسبت دادنش به شیطان که خداوند، ایوب علیه السلام را به وسیله او مبتلا کرد وجه درستی دارد؛ زیرا بیماری و ناخوشی به شیطان نسبت داده نشده است، بلکه چیزی به او نسبت داده شده است که با آن زیان می رساند که همان وسوسه کردن ایوب علیه السلام است یا با آن رنج می دهد که همان یاد آوری نعمت ها، سلامتی و رفاهی است که ایوب علیه السلام در اختیار داشت و فرا خواندنش به خستگی و ملالت از چیزی است که بر سرش آمد. دلیل دیگرش این است که شیطان، قوم ایوب را وسوسه می کرد تا او را به دلیل بیماری های بد منظری که بدآنها دچار شده بود آلوده بپندارند و از میان خود بیرون کنند. همه این ها ضرر و زیانی از سوی ابلیس ملعون است.

در روایت آمده است که همسر ایوب در خانه مردم خدمت می کرد و غذا و نوشیدنی ایوب علیه السلام را برایش می برد. شیطان به مردم القا کرده بود که بیماری او مسری است و برایشان زیبا جلوه می داد که از خدمت کردن همسرش دوری کنند؛ زیرا او با زخم های ایوب علیه السلام تماس مستقیم داشت و بدنش را لمس می کرد. این ها بی تردید ضرر و زیان رساندن به شمار می آید. اما درباره آیات سوره

انبیا {و ایوب را [یاد کن] هنگامی که پروردگارش را ندا داد که به من آسیب رسیده است و تویی مهربانترین مهربانان. پس [دعای] او را اجابت نمودیم و آسیب وارده بر او را برطرف کردیم و کسان او و نظیرشان را همراه با آنان [مجددا] به وی عطا کردیم [تا] رحمتی از جانب ما و عبرتی برای عبادت کنندگان [باشد].}، باید بگویم که ظاهر این آیات نیز آنچه گفته اند را اقتضا نمی کند؛ زیرا ضرر و زیان همان چیزی است که همان طور که می تواند مجازات باشد گاه می تواند امتحان باشد.

اما درباره آنچه در این باب از بیشتر مفسران روایت شده است باید بگویم که آن از جمله چیز هایی است که نمی توان به آن توجه کرد؛ زیرا اینان پیوسته هر کار زشت و قبیح را به پروردگار متعال و فرستادگانش علیهم السلام نسبت می دهند و می گویند که آنان مرتکب گناه کبیره شده اند. اگر انسان تأمل کننده در این روایتِ بی معنایشان تأمل کنند، در می یابد که آن، موضوعی باطل و ساختگی است؛ زیرا آنان روایت کردند که خداوند متعال، ابلیس را بر اموال، گوسفندان و کسان ایوب علیه السلام مسلط کرد و چون ابلیس، آنها را نابود کرد و صبر و خویشتنداری او را دید به پروردگارش گفت: پروردگارا، ایوب دانسته است که تو عوض اموال و فرزندانش را به او خواهی داد. بنابراین، مرا بر بدنش مسلط کن. خداوند، ابلیس را بر بدن او مسلط کرد و فرمود: تو را بر تمام بدنش جز قلب و دیدگانش مسلط کردم. حضرت فرمود: ابلیس نزد ایوب علیه السلام آمد و در او از سر تا پایش دمید و ایوب علیه السلام تبدیل به یک زخم شد و او را هفت سال و چند ماه در زباله دانی بنی اسرائیل انداختند

ص: ۳۵۴

و جانوران در بدن او وارد و خارج می شدند. این حدیث، شرحی طولانی دارد که از آوردن جزئیاتش در کتابمان خودداری می کنیم. بنابراین چگونه می توان به روایت کسی اعتماد کرد که عقلش این جهل و کفر را می پذیرد؟ چگونه می توان به روایت کسی اعتماد کرد که نمی داند خداوند، ابلیس را بر خلقش مسلط نمی کند و ابلیس نمی تواند در بدن ها زخم و بیماری ایجاد کند؟ این بیماری های ایوب علیه السلام تنها امتحان و آزمایش و برای این بود که خداوند، او را با صبر بر آنها در معرض پاداش قرار داده و به او در مقابل آنها عوضی بزرگ و نفیس دهد. این، سنت خداوند متعال درباره برگزیدگان و اولیائش است. از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که در پاسخ به پرسشی درباره این که کدام یک از مردم بلای دشوارتری می بیند - فرمود: ابتدا پیامبران علیه السلام، سپس اشخاص درستکار و به ترتیب، مردم خوب تر بلای دشوارتری می بینند. بنابراین او به دلیل صبر کردنش بر امتحان خداوند و خویشتنداری اش تاکنون تبدیل به یک ضرب المثل شده است، حتی روایت شده است که او در تمام طول این امتحان، خداوند را شکر می کرد و منفعت و فایده ای که برایش در آن بود را می شمرد و بر زبان می آورد. هیچ گله ای از او شنیده نشد و زبان به ملالت و خستگی نگشود. از این رو خداوند متعال در عوض آن علاوه بر نعمت همیشگی آخرت، اموال و کسانش را به او باز گرداند و شمارشان را دو چندان کرد. خداوند فرمود: {و کسان او و نظیرشان را همراه با آنان [مجددا] به وی عطا کردیم.} همچنین در سوره ص فرمود: {و کسان او و نظیرشان را همراه با آنان [مجددا] به وی عطا کردیم.} سپس بیماری اش را از بین برد و او را شفا و سلامتی عطا کرد و به او همان چیزی را دستور داد که در روایت آمده است یعنی کوبیدن پا به زمین که بدین سان چشمه ای برایش نمایان شد و او به وسیله آن خود را شست و آثار بیماری که بر بدنش بود فرو ریخت. خداوند فرمود: {[به او گفتیم] با پای خود [به زمین] بکوب. اینک این، چشمه ساری است سرد و آشامیدنی.} رَکض به معنای حرکت دادن است. از همین ریشه گفته می شود: رَکَضَتِ الدَّابَّه

یعنی چهارپا لگد زد. سخن سید بن طاووس رحمه الله که خداوند جایگاهش را برتر بدارد به پایان رسید - . تنزیه الانبیا: ۶۱- ۶۳ - .

می گویم: من دلیلی بر این انکار بی‌رحمانه و زشت، نسبت به آن روایت نمی‌بینم و به نظر من تفاوتی نیست میان آنچه انسان های پست نسبت به پیامبران علیه السلام انجام دادند و میان آنچه درباره تسلط ابلیس در این حادثه نقل شده است و پاسخ هر دو یکی است؛ زیرا خداوند، آن انسان‌ها را به مقتضای حکمت کاملش آزاد گذاشت تا به اراده خود عمل کنند و آنان را از این کار منع نکرد. آری جایز نیست که شیطان بر دین مردم مسلط شود، همان طور که آیات بر این امر دلالت می کند. اما دلیلی وجود ندارد که گاه شیطان به دلیل نوعی مصلحت بر بدن ها مسلط

شود. چرا این طور نباشد، در حالی که شیطان، همه انسان های بد را به قتل انسان های خوب و آسیب رساندن به آنان تحریک می کند. همچنین چه دلیلی وجود دارد بر این که ممنوع است شیطان بتواند بدن ها را زخم و بیماری ایجاد کند. چه تفاوتی میان شیاطین و انسآنها در این باره است؟ آری ممکن است کسی برخی از خصوصیات را به دلیل احادیث نفی کند، اما حکم بر نفی آن تنها به دلیل بعید شمردن، توجیه پذیر نیست و خدا می داند.

ص: ۳۵۵

تتمه: ثعلبی در عرائس می گوید: وهب، کعب و دیگر اهل کتاب می گویند: ایوب پیامبر علیه السلام اهل روم بود. او مردی بلند قامت با سری بزرگ و موی مجعد بود. چشمان و خلقت زیبایی داشت. گردنش کوتاه و ساق ها و ساعد هایش ضخیم بود. بر پیشانی اش نوشته بود: مبتلای صبور. او ایوب بن اموص بن رازخ - . در منبع، تاریخ آمده است. -

بن روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم است - . در تاریخ یعقوبی آمده است: او ایوب بن اموص بن زارح بن رعوئیل بن عیصو بن اسحاق بن ابراهیم است. در محبر آمده است: او ایوب بن زارح بن اموص بن لیفرز بن عیص بن اسحاق است. - .

مادرش فرزند لوط بن هاران علیه السلام بود. خداوند متعال او را برگزید و پیامبر گردانید و فراخی دنیا را به او ارزانی داشت. همه بَثنه - . یاقوت در معجم البلدان می گوید: بَثنه به فتح باء، سکون ثاء، و نون نام ناحیه ای از نواحی دمشق و همان بثینه است. برخی نیز می گویند: بثنه، روستایی میان دمشق و اذرعات است که ایوب علیه السلام اهل آن جا بود. - که جزئی از سرزمین شام است دشت و کوهش و آنچه در آن است برای او بود. او در بثنه تمام انواع چهارپایان از شتر گرفته تا گاو، اسب گوسفند و خر را داشت. شمار چهارپایان او از دیگران بیشتر بود. همچنین او در بثنه پانصد جفت گاو نر برای شخم زدن داشت که پانصد بنده به دنبالشان بودند. هر بنده ای همسر، فرزندان و اموالی داشت. گاو آهن هر جفت گاو را یک خر بر دوش می کشید. هر خر دو، سه، چهار، پنج و بیشتر کرّه داشت. خداوند به ایوب علیه السلام کسان و فرزندانی از مرد و زن ارزانی داشت. او نیکوکار و پرهیزکار بود و به بیچارگان رحم می کرد. زنان بیوه و یتیمان را سر پرستی می کرد و مهمانان را گرامی می داشت. فرد مانده در راه را به مقصد می رساند و شکر نعمت های خداوند متعال را به جای می آورد و حق خداوند متعال را ادا می کرد. او نگذاشت که ابلیس او را به مانند دیگر ثروتمندان به غرور، غفلت، اشتباه و مشغول شدن به نعمت های دنیایی و فراموش کردن یاد خدا دچار کند. سه نفر به او ایمان آورده بودند و او را تصدیق کرده و فضیلتش را شناخته بودند.

آنان عبارت بودند از: مردی از اهل یمن به نام یفن و دو مرد از هم سرزمینانش که یکی بلدد و دیگری ثافن نام داشت - . در منبع آمده است: یکی مالک و دیگری ظافر نام داشت. - و همگی کهن سال بودند.

ص: ۳۵۶

وهب می گوید: جبرئیل در نزدیکی و فضیلت، جایگاهی نزد خداوند متعال دارد که هیچ یک از فرشتگان چنین جایگاهی نداشتند. جبرئیل همان فرشته ای است که سخن خداوند را دریافت می کند. اگر خداوند متعال بنده ای را به نیکی یاد کند جبرئیل، سخنش را دریافت می کند. سپس آن سخن را به میکائیل و دیگر فرشتگان اطراف خود که دور عرش هستند القا می کند - . در منبع آمده است: سپس فرشتگان مقرب که به دور عرش هستند آن سخن را دریافت می کنند. - .

وقتی آن سخن در میان فرشتگان مقرب منتشر می شود ساکنان آسمآنها بر آن بنده درود می فرستند. وقتی فرشتگان آسمآنها بر او درود می فرستند با آن درود بر آن بنده نازل شده و به سوی فرشتگان زمین می آیند. مانعی برای رفتن ابلیس ملعون به هیچ کجای آسمان نبود و او در میان آنها هر کجا که می خواست می ایستاد. از آن جا بود که به آدم علیه السلام رسید و او را از بهشت بیرون کرد. او پیوسته می توانست به آسمآنها برود تا این که خداوند متعال، عیسی بن مریم علیه السلام را به سوی آسمان بالا برد و او از رفتن به چهار آسمان منع شد. او تا سه آسمان بالا می رفت تا این که خداوند متعال، محمد علیه السلام را فرستاد و او از رفتن به آن سه آسمان نیز منع شد. بدین سان او و لشکریانش تا روز قیامت از همه آسمآنها منع شدند و تنها می توانند استراق سمع کنند که در این صورت شهاب سنگ آتشینی به دنبالشان می آیند. حضرت فرمود: چون خداوند متعال ایوب علیه السلام را یاد کرد و او را ستود ابلیس شنید که فرشتگان، همصدا بر ایوب علیه السلام درود می فرستند؛ از این رو نابکاری و حسادت به او دست داد. او زود بالا رفت تا این که در جایگاه خود در آسمان ایستاد و گفت: خدایا، تو در کار بنده ات نظر کردی و او را بنده ای یافتی که نعمتت را شکر گذارده است و تو به او سلامتی دادی و او تو را ستایش نموده است. اما او را با سختی و بلا نیازمودی. من برایت ضمانت می کنم که اگر او را دچار بلا کنی تو را کافر می شود و فراموشت می کند. خداوند متعال فرمود: برو که تو را بر اموال او مسلط کردم. دشمن خدا به سوی ایوب علیه السلام فرود آمد تا این که روی زمین قرار گرفت. سپس شیاطین و بزرگان جن را گرد هم آورد و به آنان گفت: چه نیرو و شناختی دارید؟ زیرا من بر اموال ایوب مسلط شدم و این، مصیبت سنگین و فتنه ای است که مردم نمی توانند آن را تحمل کنند. یکی از شیاطین جن گفت: نیرویی به من داده شده است که اگر بخواهم می توانم تبدیل به گردبادی از آتش شوم و هر چیزی که از کنارش عبور می کنم را بسوزانم. ابلیس به او گفت: پیش شتر ها و چوپانان آنها برو. زمانی که شتران سر به زیر و در حال چریدن بودند آن جن به سوی آنها رفت و بی آن که مردم متوجه شوند گردبادی از آتش از زیر زمین برانگیخته شد که باد های سمی را می دمید و هر که به آن باد ها نزدیک می شد می سوخت.

ص: ۳۵۷

آن جن پیوسته شتران و چوپانانشان را می سوزاند تا این که همه را سوزاند. چون این کار را به پایان رساند ابلیس به شکل چوپان آن شتران درآمد. سپس به سوی ایوب علیه السلام به راه افتاد تا این که او را دید که به نماز ایستاده است. ابلیس گفت: ای ایوب. ایوب علیه السلام فرمود: بله. ابلیس گفت: آیا می دانی پروردگاری که او را برگزیدی و او را پرستیدی با

شتران و چوپانانشان چه کرد؟ ایوب علیه السلام فرمود: ای تو، آنها اموال او بودند که او به من عاریه داد و شایسته تر از من به آن هاست. اگر او بخواهد آن اموال را رها می کند و اگر بخواهد می گیرد. من دیر زمانی است که خود و اموالم را برای نابود شدن آماده کرده ام.

ابلیس گفت: پروردگارت آتشی از آسمان را به سوی آنها فرستاد و همه سوختند. مردم در کنار آنها ایستاده و مات و مبهوت ماندند و شگفت زده شدند. برخی از آنان می گفتند: ایوب، چیزی را نمی پرستید. تنها در حال فریب بود. برخی دیگر می گفتند: اگر خدای ایوب قادر بر کاری می بود ولیّ خود را حفظ می کرد - . در منبع آمده است: مانع از سوختن چهارپایان ولیّش می شد. - . برخی دیگر می گفتند: بلکه او همان کسی است که هر چه خواست انجام داد، حال می خواهد دشمنش او را مورد شماتت قرار دهد یا دوستش برایش داغدار شود. ایوب علیه السلام فرمود: ستایش مخصوص خداست هنگامی که به من داد و هنگامی که از من گرفت. برهنه از شکم مادرم بیرون آمدم و برهنه به خاک باز می گردم و برهنه به سوی خداوند متعال محشور می شوم. سزاوار نیست که وقتی خداوند چیزی را به تو عاریه داد شادمان شوی و وقتی عاریه خود را از تو گرفت بی تابی کنی. خداوند، شایسته تر به تو و چیزی است که به تو ارزانی داشته است. ای بنده، اگر خداوند، خیری در تو می دید روحت را به همراه آن ارواح می پذیرفت - . در منبع آمده است: روح تو را به همراه آن ارواح انتقال می داد. -

و مرا به خاطر تو که شهید می شدی پاداش می داد. اما او در تو بدی ای را دید؛ از این رو تو را به تأخیر انداخت و از بلا رهایت ساخت، همان طور که تلخهٔ گندم از گندم خالص رهایی می یابد. ابلیس که خداوند او را لعنت کند، خوار و زبون به سوی یاران خود بازگشت و از آنان پرسید: چه نیرویی دارید؟ چرا که من نتوانستم با دل او سخن بگویم. جنی که از شیاطین بزرگ بود پاسخ داد: من نیرویی دارم که اگر بخواهم فریادی می زنم که اگر جاندار، آن را بشنود جانش از تنش بیرون می آید. ابلیس به او گفت: پس به سوی گوسفندان و چوپانانشان برو. او به سوی آن ها به راه افتاد تا آن که در میانشان قرار گرفت و فریاد زد و همه آنها و چوپانانشان مردند. سپس ابلیس به شکل نماینده چوپانان بیرون رفت تا این که نزد ایوب که به نماز ایستاده بود آمد. او آن سخن نخست را گفت و ایوب، همان پاسخ نخست را داد.

سپس ابلیس به سوی یاران خود بازگشت و از آنان پرسید: چه نیرویی دارید؛ چرا که من با دل او سخن نگفتم؟

ص: ۳۵۸

جنی که از بزرگان شیاطین بود پاسخ داد: من نیرویی دارم که اگر بخواهم تبدیل به گردبادی می شوم و همه چیز را ویران می کنم. من از کنار هر چیزی بگذرم آن را نابود می سازم. ابلیس به او گفت: به سوی آن گاو های نر شخم زننده و زمین ها برو. او به سوی آنها رفت. این زمانی بود که کارگران، آن گاو ها را کنار یکدیگر قرار داده و شروع به شخم زدن کرده بودند و بچه های آن گاو ها در حال چرا بودند. از این رو بی آن که احساس کنند گردبادی بر آنها وزید و همه چیز را نابود کرد گویی که اصلاً وجود نداشتند. سپس ابلیس به شکل نماینده زمین ها در آمده و نزد ایوب علیه السلام که به نماز ایستاده بود آمد. ابلیس به او همان سخن نخست را گفت و ایوب علیه السلام نیز همان پاسخ نخست را به او داد. ابلیس تک تک اموال او را هدف قرار می داد تا این که همه را نابود ساخت. هر گاه خبر نابودی مالی از اموال ایوب علیه السلام به گوشش می رسید خدا را شکر و به نیکی ستایش می کرد. به قضای الهی خشنود می شد و خود را برای صبر بر بلا آماده می ساخت تا این که

هیچ مالی برایش نماند. چون ابلیس دید که تمام اموال ایوب علیه السلام را نابود کرده است بی آن که موفقیتی درباره او به دست آورد زود بالا رفت تا این که در جایی همیشگی اش ایستاد - . در منبع آمده است: چون ابلیس دید که اموال ایوب علیه السلام را نابود ساخته است بی آن که به او خسارتی وارد کند و در کار او موفقیتی کسب نماید این امر بر او گران آمد و زود بالا رفت تا این که در جای همیشگی اش ایستاد. -

و گفت: خدایا، ایوب علیه السلام می داند تا زمانی که او را به خود و فرزندانش بهره مند می سازی به او اموال می دهی. آیا تو مرا بر فرزندان او مسلط می کنی؛ چرا که این، فتنه گمراه کننده و مصیبتی است که دل های مردان بر آن قرار نمی گیرد و نمی توانند بر آن صبر کنند؟ خداوند متعال فرمود: برو که تو را بر فرزندانش مسلط کردم.

دشمن خداوند ناگهان فرود آمد تا این که بر پسران ایوب علیه السلام که در کاخشان بودند درآمد. او پیوسته آن کاخ را لرزاند تا این که ستون هایش نابود شد. سپس دیوار هایش را به یکدیگر می زد و چوب و صخره های بزرگ را به سویشان پرتاب می کرد تا این که اندام هایشان را مثله کرد. او کاخ را که آنان در آن بودند بلند کرد - . در منبع آمده است: سپس کاخ را که آنان در آن بودند، بلند کرد. -

و برگرداند. بدین سان آنان قربانی شدند - . در منبع آمده است: بدین سان آنان وارونه شدند. - .

او به شکل معلم آنان که به آنان حکمت می آموزاند، در آمد و به حالت زخمی و سر شکسته که خون و مغزش روان شده بود، نزد ایوب علیه السلام آمد

ص: ۳۵۹

و او را از این ماجرا آگاه ساخت و گفت: ای ایوب، اگر پسرانت را می دیدی که چگونه عذاب کشیدند و چگونه وارونه شدند و خون و مغزشان از بینی، لب و درونشان روان گشته بود و اگر می دیدی که چگونه شکم هایشان شکافته شد و روده هایشان پخش گردید، قلبت پاره پاره می شد. ابلیس پیوسته این سخن و شبیه آن را تکرار می کرد و دل ایوب علیه السلام را نرم می ساخت تا این که دلش نرم شد و گریست. ایوب علیه السلام مشتی خاک را برداشت و بر سر خود نهاد. ابلیس این وقت را غنیمت شمرد و زود این بی تابی ایوب علیه السلام را با شادمان بالا برد. سپس دیری نپایید که ایوب علیه السلام توبه کرد و بصیرت یافت. او آمرزش خواست - . در منبع آمده است: او آمرزش خواست و خداوند را سپاس گفت. - و فرشتگان همراه او توبه اش را بالا بردند. آنان در رفتن به سوی خداوند متعال از خداوند - که آگاه بود — پیشی گرفتند. از این رو ابلیس، خوار و زبون ایستاد - . در منبع آمده است: فرشتگان در رفتن به سوی خداوند بر ابلیس پیشی گرفتند، در حالی که خداوند از آن ماجرا آگاه بود. از این رو ابلیس، خوار و زبون ایستاد. -

و گفت: خدایا، خطر اموال و فرزندان بر ایوب آسان شده است. او می داند تا زمانی که تو او را به خودش بهره مند می سازی اموال و فرزندانش را به او باز می گردانی. بنابراین آیا مرا بر بدن او مسلط می کنی؟ من ضمانت می کنم که اگر بدنش را مبتلا سازی تو را فراموش می کند، به تو کفر می ورزد و نعمتت را انکار می کند. خداوند عزوجل فرمود: راه بیفت که تو را

بر بدنش مسلط کردم، اما تو تسلطی بر زبان، دل و عقلش نداری. خداوند به او داناتر بود و تنها از روی رحمت، ابلیس را بر او مسلط ساخت تا پاداش او را بیشتر سازد و آن را عبرتی برای صابران و یاد آوری ای برای عابدان در هر بلا قرار دهد تا به وسیله آن با صبر و امید پاداش انس بگیرند - . در کتب این طور آمده است، اما درستش همان طور که در منبع آمده این است: تا تسلی یابند. - .

دشمن خداوند زود فرود آمد و ایوب علیه السلام را در حال سجده یافت. شتاب کرد و پیش از آن که ایوب علیه السلام سر از سجده بردارد از سوی زمین بر او درآمد و روبروی چهره اش قرار گرفت و در سوراخ بینی اش دمید. دمیدنی که بدنش را آتش زد و گوشت بدنش سست گردید و زگیل هایی در سر تا پای او ایجاد شد که هر کدام به اندازه دنبه گوسفندان بود. به خارشی دچار شد که او نمی توانست بر آن چیره شود. او آن قدر بدن خود را با ناخن هایش خارانید که همه ناخن هایش فرو ریختند. سپس آن زگیل ها را به وسیله گونی های زبر خارانید تا این که پاره شدند. سپس آنها را با سفال

ص: ۳۶۰

و سنگ زبر خارانید. او پیوسته آنها را می خارانید تا این که گوشتش فاسد و تکه تکه شد. تغییر کرد و گندید. از این رو اهالی روستا او را بیرون کرده و در یک زباله دانی انداخته و برایش خانه ای چوبی ساختند. از میان تمام خلق خداوند تنها همسرش او را پذیرفت. همسرش رحمت دختر افراثیم بن یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علی نبینا و علیهم السلام بود. او آنچه نیاز داشت را برایش می آورد. چون سه یارانش به نام های یفن، بلدد و صافن آنچه خداوند متعال او را به آن مبتلا کرده بود، دیدند او را متهم کرده و بی آن که دینش را رها کنند او را انکار کردند. چون بلایش طولانی شد به سوی او که مبتلا بود رفتند و سرزنش کنان به او گفتند: از گناهی که به دلیل آن مجازات شده ای به سوی خداوند متعال توبه کن.

حضرت فرمود: جوان کم سن و سالی نیز به همراه آنان بود که به خدا ایمان آورده و او را تصدیق کرده بود. او به آنان گفت: ای سالخوردگان، شما به دلیل سن و سالتان شایسته تر به سخن گفتن بودید، اما سخنی را که زیباتر از سخنتان است رها کردید، نظری را که درست تر از نظرتان است فرو گذاشتید و کاری را که زیباتر از کارتان است انجام ندادید. این در حالی بود که ایوب علیه السلام به گردن شما حق داشت و می توانست شما را بهتر از آنچه توصیف کردید نکوهش کند. ای سالخوردگان، آیا می دانید از حق چه کسی کاستید، به حرمت چه کسی تعرض کردید و چه کسی را سرزنش کرده و به او تهمت زدید؟ آیا ندانستید که ایوب، پیامبر و برگزیده خدا از میان اهل زمین در این روزگار است؟ - . در منبع آمده است: آیا ندانستید که ایوب، پیامبر ، عزیز و برگزیده خدا از میان اهل زمین در این روزگار است؟ -

سپس شما تا به حال ندانستید و خداوند متعال نیز شما را آگاه نکرد از این که از زمان آمدن آنچه بر سر ایوب آمد تا امروز از کاری از کار های او به خشم آمده یا چیزی از بزرگی اش که به او ارزانی داشته را از او گرفته باشد. همچنین تا به حال ندیده اید که ایوب در طول همراهی تان با او تا به امروز کار نادرستی انجام داده باشد. اگر بلا باعث شده است تا او نزد شما حقیر جلوه کند و او را در میان خود پست بدارید باید بدانید که خداوند متعال پیامبران، شهدا و صالحان را مبتلا می سازد. این که خداوند اینان را مبتلا می سازد به این دلیل نیست

ص: ۳۶۱

که از آنان خشمگین است یا آنان را بدین وسیله خوار می کند - . در منبع آمده است: سپس بلای اینان دلیل خشم خداوند از آن ها و یا تحقیر خداوند توسطشان نیست. - ،

بلکه آن بلاـ ها کرامت و خیری برای آنـان است. اگر حتی ایوب این جایگـاه را در نزد خداونـد نمی داشت، در عین حـال او برادری است که با او برادری کرده ایـد. از باب همنشـینی هم که شده انسان بردبار نباید برادرش را هنگام بلا سـرزنش و او را به خاطر مصـیبت ملامت کند و آنچه نمی داند را بر او که غمگین است عیب بشـمارد، بلکه باید دلش برای برادر بسوزد، با او بگریـد، برایش طلب آمرزش کنـد و به دلیل انـدوه او انـدوهگین شود و او را به کار های درسـتش راهنمایی کنـد. هر که این موارد را نداند حکیم و خردمند نیست. بنابراین ای سالخوردگان، از خدا بپرهیزید که در عظمت و بزرگی خداوند و یاد مرگ چیزی است که زبآنها را می برد و دل ها را می شـکند. آیا ندانستیـد که خداوند متعال بندگانی دارد که ترس از او آنان را بی آن که لال و کر باشـند، خاموش ساخته است. آنان همان فصـیحان، بلیغان و اولیای خردمنـد هسـتند که آگاه به خدا و آیاتش هسـتند، اما اگر عظمت خداونـد یاد شود به دلیل بزرگـداشت خداوند زبانشان بریده می گردد، پوسـتشان می لرزد، دلشان می شکنـد و عقلشان از بین می رود. وقتی به هوش می آینـد با تقدیم اعمال پاک به خداوند متعال طلب بقا می کنند و خود را در زمره خطاکـاران و سـتمگران می شـمارند، در حـالی کـه آنـان نیکوکارنـد و خـود را در زمره مقصـران و افراط کننـدگان می شمارنـد در حالی که آنان باهوش و نیرومندنـد، اما بسـیار را برای خداونـد بسـیار نمی شـمارند و برایش به اندك راضـی نمی شونـد. آنان با اعمال خود بر خداونـد منت نمی گذارنـد و ترسا، فروتن و فرمانبردار هسـتند. ایوب علیه السـلام فرمود: خداوند متعـال حکمـت را از روی رحمـت خـود در دل هر کوچـك و بزرگی - . در منبـع آمــده اسـت: در قلـب هر مؤمن بزرگ و کوچکی -

می کارد. وقتی حکمت در قلب برود خداوند آن را بر زبان ظاهر می سازد. حکمت به سن، سـفیدی مو ها و تجربه زیاد نیست و اگر خداونـد متعال بنـده ای را در کودکی حکیم قرار دهـد منزلتش نزد حکما پایین نمی آید؛ چرا که آنان می بینند که نور کرامت از سوی خداوند متعال در او ظاهر شده است.

سپس ایوب علیه السلام به آن سه رو کرد و فرمود: خشمگین، سوی من آمدید، پیش از آن که ترسانده شوید، ترسیدید

ص: ۳۶۲

و پیش از آن که کسـی شـما را بزنـد به گریه افتادیـد. چه اتفاقی می افتاد اگر به شـما می گفتم: اموالتان را به من صدقه دهید شایـد خداونـد متعال مرا رها سازد؟ و برایم قربانی کنید شاید خداوند متعال آن را بپذیرد و از من خشـنود گردد؟ شـما به خود مغرور شدیـد و گمان کردیـد که با نیکی تان سـلامت مانـدیـد. این جا بود که سـتم روا داشتیـد و به خود بالیدید. اگر به آنچه میان خود و پروردگارتان هست می نگریستیـد و سـپس راست می گفتیـد در می یافتیـد که شـما نیز عیوبی داریـد که خداوند متعال، آنها را با دادن سـلامتی به شما پوشانده است. پیشتر به استثنای آن مردان به من احترام می گذاشتند - . پیشتر به استثنای آن مردان شما به من احترام می گذاشتید. - ،

به سخنم گوش می دادند، حقم برایشان شناخته شده بود و از دشمنم انتقام می گرفتند، اما امروز دیگر نظر و سخنی با شما ندارم؛ چرا که شما دشوار تر از این مصیبت بر من بودید - . در منبع آمده است: چرا که شما امروز بر من دشوار تر از این مصیبت هستید. - .

سپس ایوب علیه السلام از آنان روی برگرداند و کمک خواهان و زاری کنان رو به پروردگار متعالش کرد و گفت: پروردگارا، چرا مرا آفریدی؟ تو که از من بیزار بودی ای کاش مرا نمی آفریدی؟ ای کاش خون حیضی می بودم که مادرم مرا سقط می کرد. ای کاش می دانستم چه گناهی کردم و چه کاری انجام دادم که باعث شد روی کریمانه ات را از من برگردانی. ای کاش مرا می میراندی و مرا به پدرانم ملحق می ساختی که مرگ برایم زیباتر است. آیا من پناه انسان های غریب نبودم؟ آیا آرامش بیچارگان بیچاره نبودم؟ آیا سرپرست یتیمان نبودم؟ آیا کفیل بیوه زنان نبودم؟ خدایا، من بنده خوار و ذلیل توام. اگر نیکی کنم منتش برای توست و اگر بدی کنم مجازات به دستان توست. تو مرا هدف بلا و فتنه قرار دادی. بلایی بر سرم آمد که اگر آن را بر کوه مسلط می کردی از تحملش عاجز می ماند. بنابراین چگونه ضعف بدنم آن را تحمل کند؟ خدایا، انگشتانم بریده شده است و من لقمه غذا را با هر دو دستم بلند می کنم و تنها با تلاش زیاد به دهانم می رسند. داخل دهنم و گوشت سرم فرو افتاده و میان دو گوشم مانعی نیست به طوری که با نظر به یکی از آنها دیگری نیز دیده می شود. مغزم از دهانم روان گشته و مژه هایم ریخته است. گویی چهره ام با آتش سوخته است. حدقه هایم روی گونه هایم آویزان شده و زبانم ورم کرده تا این که دهانم را پر کرده است و بی آن که غذا در گلویم گیر کند از آن پایین نمی رود. لب هایم ورم کرده است به طوری که لبه بالای بینی ام و لبه پایین چانه ام را پوشانده است. روده های درون شکم پاره پاره شده است و هر غذایی که می خورم به همان صورت که وارد شده خارج می شود

ص: ۳۶۳

و من غذا را حس نمی کنم و به من سودی نمی رساند. نیروی پاهایم رفته است و به مانند آب به هم نزدیک شده اند و من نمی توانم آنها را بردارم. اموالم از دست رفته است و من به گدایی افتاده ام. کسی که من او را تأمین می کردم یک لقمه غذا می دهد و به خاطر همان یک لقمه بر سرم منت می گذارد و مرا ملامت می کند. فرزندانم مرده اند و حتی اگر یکی از آنان باقی می ماند مرا در بلایم کمک می کرد و به من سود می رساند. کسانم از من ملول گشته اند و نزدیکانم به من بی حرمتی روا داشته اند. خوبی هایم از یاد ها رفت و دوستم از من روی برگرداند. یارانم از من بریده اند، حقوقم انکار شده است و کار هایی که کرده ام فراموش شده است. فریاد بر می آورم اما پاسخم را نمی دهند. پوزش می خواهم اما پوزششم را نمی پذیرند. غلامم را فرا خوانده ام اما پاسخم را نداد. به کنیزم زاری کرده ام، اما به من رحم نکرد. قضای تو مرا خوار و حقیر کرده است و قدرت توست که مرا بیمار ساخته و بدنم را نزار کرده است. اگر

خداوند ترسی که در سینه دارم را از من می گرفت و زبانم را آزاد می گذاشت تا دهان پر کنم و سخن بگویم به طوری که بنده سزاوار است - . در منبع آمده است: اگر برای بنده سزاوار بود. -

از خود دفاع کند امید می داشتم که بیماری ام را شفا دهد، اما پروردگارم مرا فرو افکند و برتر از من است - . در منبع آمده است: و مرا فرو گذاشته است. - .

او مرا می بیند در حالی که من او را نمی بینم. او مرا می شنود در حالی که من او را نمی شنوم. به من نگاه نکرده است تا بر من رحم کند و به من نزدیک نشده و مرا به خود نزدیک نکرده است تا از بی گناهی ام برایش سخن بگویم و از خود دفاع کنم.

چون ایوب علیه السلام در حالی که یارانش در کنارش بودند این سخنان را بر زبان آورد ابری بر او سایه افکند به طوری که یارانش گمان کردند که آن یک عذاب است. سپس ایوب علیه السلام ندا داده شد: ای ایوب، خداوند عزوجل به تو فرمود: هان این من هستم که به تو نزدیک شده ام و پیوسته به تو نزدیکم. بنابراین برخیز و عذرت را ابراز کن و از بی گناهی ات سخن بگو و از خود دفاع کن. قوی باش و در جایگاه یک جبار قرار بگیر؛ چرا که سزاوار نیست که نزاع کند با من مگر جباری چون خود من و سزاوار نیست که نزاع کند با من مگر کسی که افسار بر دهان شیر، لگام بر دهان سیمرغ و پوزبند بر دهان اژدها می گذارد و نور را پیمانه می کند، یک مثقال از باد را می سنجد، یک همیان از خورشید را در آن می فشارد و دیروز را باز می گرداند. نفس تو، تو را مشتاق کاری ساخت که نیرویی چون تو را یارای آن نیست و اگر هنگامی که نفست تو را به این کار مشتاق می ساخت و به آن فرا می خواند به یاد می آوردی که چه هدفی را دنبال می کنی.

ص: ۳۶۴

تو می خواهی با عجز و ناتوانی ات با آن نزاع کنی یا می خواهی با خطابت با من به محاجه بپردازی یا می خواهی با ناتوانی ات در برابرم بایستی؟ روزی که زمین را آفریدم و آن را بر شالوده اش نهادم تو کجا بودی؟ آیا می دانی که آن را به چه اندازه قرار دادم؟ آیا به همراه من لبه هایش را گستراندی؟ آیا می دانی پس از زوایای آن چه چیز قرار دارد؟ آیا می دانی که کناره هایش را روی چه چیزی قرار داده ام؟ آیا می توانی آب را روی زمین سوار کنی؟ آیا از حکمت توست که زمین، پوششی برای آب شد؟ کجا بودی وقتی که آسمان را به عنوان سقفی در آسمان برافراشتم بی آن که آن را به چیزی بیاویزم یا این که ستونی بتواند از زیر آن را تحمل کند؟ آیا از حکمت توست که نور آسمان جریان دارد؟ یا ستارگانش در حرکت هستند؟ آیا به فرمان توست که شب و روز در آمد و رفتند؟ آن گاه که دریا ها را روشن کردم و چشمه ها را جوشاندم تو کجا بودی؟ آیا از قدرت توست که امواج دریا ها در مرز شان حبس شده اند؟ آیا از قدرت توست که رِحِم ها با سر آمدن مدتشان گشوده می شوند؟ روزی که آب را روی خاک ریختم و کوه های سر به فلک کشیده را برافراشتم تو کجا بودی؟ آیا دستی داری که بتواند آن را بردارد؟ آیا می دانی چند مثقال است؟ آیا می دانی آبی که از آسمان می بارد کجاست؟ آیا می دانی که یک مادر آن را می زاید یا یک پدر آن را تولید می کند؟ آیا حکمت تو سرزمین ها را شمارش کرده و روزی ها را تقسیم نموده است؟ آیا قدرت توست که ابر را بر می انگیزاند و آب را جاری می سازد؟ آیا می دانی صدای رعد و شعله برق از چه هست؟ آیا ژرفای دریا را دیده ای؟ آیا می دانی پس از هوا چه هست؟ آیا تو ارواح مردگان را انبار کرده ای؟ آیا می دانی انبار برف و تگرگ کجاست؟ آیا می دانی کوه های تگرگ کجا هستند؟ آیا می دانی انبار شب و روز کجاست؟ آیا می دانی راه نور کجاست؟ آیا زبان درختان را می دانی؟ آیا می دانی انبار باد کجاست و چگونه حبس می شود؟ آیا می دانی چه کسی عقل ها را در فضای تهی سر مردان قرار داد؟ آیا می دانی چه کسی گوش ها و چشم ها را سوراخ کرد؟ آیا می دانی چه کسی فرشتگان را برای فرمانروایی خود و چیرگی جباران را با قدرت مطلق خود رام کرد؟ آیا می دانی چه کسی با حکمت خود روزی جانوران را میانشان تقسیم کرد؟ آیا می دانی چه کسی روزیِ شیران را برایشان تقسیم کرد و پرندگان را

با روزی شان آشنا ساخت و نسبت به جوجه هایشان مهربان گردانید؟ آیا می دانی چه کسی حیوانات وحشی را از خدمت رهاند و بیابان را مکان زندگی شان قرار داد و آنان با صدا انس نمی یابند و از چیره شوندگان نمی ترسند؟ آیا از حکمت توست که مادرانشان با آنها مهربانند و غذا را از شکم خود برایشان بیرون می آورند و آنان را در زندگی بر خود ترجیح می دهند؟

ص: ۳۶۵

آیا از حکمت توست که عقاب، شکار را از مسافت دور می بیند و خود را مشرف بر قربانیانش قرار می دهد؟ - . مصنف در این جا مطالبی طولانی را نیاورده است و هر که می خواهد می تواند به منبع رجوع کند. -

ایوب علیه السلام گفت: من از این امر که بر من عارض شد، دست کشیدم. ای کاش، زمین شکافته می شد و من در آن فرو می رفتم و چیزی بر زبان نمی آوردم که پروردگارم را خشمگین سازد. بلا ها به دورم گرد آمده اند - . در منبع آمده است: هنگامی که بلا ها به دورم گرد آمده اند. - .

خدایا، تو که مرا پیشتر بزرگ می داشتی و از اخلاصم آگاه بودی مرا همچون دشمنت قرار دادی. تو می دانی که هر آنچه گفتم کار تو و تدبیر حکمتت بوده است. اگر تو می خواستی بزرگ تر از این می کردی. چیزی تو را ناتوان نمی سازد، هیچ چیز از تو پنهان نمی ماند و هیچ چیز از تو غایب نمی شود. کیست آن کس که می پندارد تو چیزی را از او پنهان می داری در حالی که تو از هر آنچه بر دل ها خطور می کند آگاهی؟ - . در منبع علاوه بر این آمده است: در آن بلایم چیز هایی از تو دریافتم که پیشتر نمی دانستم و ترسیدم که بیش از چیزی باشد که از آن بیم دارم. من پیشتر تنها صدایت را می شنیدم، اما اکنون تو را به چشم می بینم. - من سخن گفتم تا تو مرا معذور بداری و آن زمان که خاموش ماندم دلیلش این بود که بر من رحم کنی. سخنی از زبانم لغزید و من هرگز آن را تکرار نخواهم کرد و دست بر دهان نهاده ام و زبان گزیده ام. گونه هایم را به خاک چسبانده و چهره ام را به دلیل حقارتم در آن پنهان کرده ام. من خاموش شدم همان طور که تو اشتباهم را خاموش کردی. بنابراین از آنچه بر زبان آوردم درگذر و من هرگز چیزی را که تو از آن بیزاری تکرار نمی کنم.

خداوند متعال فرمود: ای ایوب، آن گاه که اشتباه کردی علم در تو نفوذ کرد و رحمتم بر غضبم پیشی جست. من از تو درگذشتم و کسان، اموال و نظیرشان را به تو بازگرداندم تا نشانه ای برای آیندگان خود و عبرتی برای بلا دیدگان و عزتی برای صابران باشی. با پای خود به زمین بکوب. اینک این، چشمه ساری سرد و آشامیدنی است. در آن شفا است. برای یارانت قربانی و طلب آمرزش کن؛ چرا که آنان درباره

تو مرتکب معصیت من شدند. ایوب علیه السلام با پایش بر زمین کوبید و چشمه برایش جوشید. او وارد چشمه شد و خود را شست و خداوند، تمام آنچه بدان مبتلا بود را از بین برد. سپس بیرون آمد و نشست. همسرش روی آورد و به دنبال او در بسترش می گشت، اما او را نیافت. از این رو مانند شیدایان به این سو و آن سو می رفت - . در منبع آمده است: ناراحت همچون شیدایان برخاست و از کنار ایوب علیه السلام گذشت و به او گفت: ای بنده خدا. - .

سپس پرسید: ای بنده خدا، آیا تو از این مرد مبتلا که این جا بود خبر داری؟ او پاسخ داد: اگر او را ببینی می شناسی؟ همسر ایوب پاسخ داد: آری. چرا نباید بشناسمش؟! ایوب علیه السلام لبخند زد و فرمود: من همو هستم. همسر ایوب از طرز خندیدنش او را شناخت

ص: ۳۶۶

و او را در آغوش گرفت - . در منبع آمده است: چگونه او را نشناسم؟ ایوب علیه السلام لبخند زد و فرمود: هان من، همو هستم. چون خندید همسرش او را شناخت و در آغوشش گرفت. - .

ابن عباس می گوید: سوگند به کسی که جان عبد الله در دستانش است تا همسر ایوب علیه السلام از آغوش او جدا شود همه اموال و فرزندانشان به آنها بازگشتند. آیه {و ایوب را [یاد کن] هنگامی که پروردگارش را ندا داد که به من آسیب رسیده است.} نیز به همین ماجرا اشاره دارد.

علما درباره زمان ندا دادن ایوب علیه السلام، مدت زمان بلایش و دلیل این که گفت: {به من آسیب رسیده است.} اختلاف نظر دارند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلای ایوب پیامبر علیه السلام هجده سال طول کشید و از میان نزدیکان و غریبه ها تنها دو برادرش او را پذیرفتند و صبح و شام نزدش می آمدند. یکی از آن دو به دیگری گفت: به خداوند سوگند، ایوب، گناهی مرتکب شده است که هیچ یک از جهانیان مرتکب آن نشده اند. دیگری به او گفت: آن گناه چیست؟ او پاسخ داد: خداوند عزوجل از هجده سال پیش به او رحم نکرده - . در منبع آمده است: تو از کجا می دانی؟ او گفت: از هجده سال پیش او به بلا دچار شده، اما خداوند به او رحم نکرده است. -

و آنچه بدان مبتلاست را از بین نبرده است. چون هر دو نزد ایوب علیه السلام رفتند آن مرد نتوانست جلوی خود را بگیرد تا این که آن سخن را به ایوب علیه السلام گفت. ایوب علیه السلام فرمود: نمی دانم چه می گویید. در عین حال خداوند متعال می داند که من از کنار دو مرد که با یکدیگر نزاع کرده و نام خداوند متعال را بر زبان می آوردند گذشتم. من در حالی به خانه بازگشتم که به خاطر آن دو توبه می کردم؛ زیرا بیزار بودم از این که نام خداوند متعال جز برای حقیقت برده شود. حضرت فرمود: ایوب علیه السلام برای قضای حاجت بیرون می رفت و چون قضای حاجت می کرد همسرش دستش را می گرفت و او را به جایش باز می گرداند. روزی همسرش در آمدن کندی کرد و خداوند به ایوب علیه السلام در جایش وحی فرمود: با پای خود به زمین بکوب. اینک، این چشمه ساری است سرد و آشامیدنی. همسر ایوب علیه السلام در آمدن کندی ورزید. سپس آمد تا به او بنگرد - . همسرش کندی ورزید و آمد تا به حال او نظر کند. ایوب علیه السلام به سویش روی آورد. - . ایوب علیه السلام به سوی او روی آورد و این، زمانی بود که خداوند عزوجل بلایی که بدان دچار بود را از بین برده بود و او زیباتر از قبل شده بود. چون همسرش او را دید پرسید: آیا این پیامبر خدا که مبتلا بود را دیده ای؟ او پاسخ داد: من همو هستم. ایوب علیه السلام دو خرمن داشت: خرمن گندم و خرمن جو. خداوند متعال دو ابر را فرستاد. یکی از ابر ها بالای خرمن گندم بود و در آن زر خالی کرد تا این که لبریز شد و دیگری در خرمن جو سیم خالی کرد تا این که لبریز شد. روایت می شود که خداوند متعال ملخ هایی از زر را بر او بارانید و او شروع به انباشته کردن لباسش از آنها کرد. پروردگارش او را ندا داد: آیا من تو را از آنچه می بینم بی نیاز نکرده ام؟

ص: ۳۶۷

او پاسخ داد: چرا، اما من از فضل و رحمتت بی نیاز نمی شوم و کیست که از نعمت تو سیر شود؟

حسن می گوید: ایوب علیه السلام را هفت سال و چند ماه در میان زباله های یک زباله دانی که برای بنی اسرائیل بود انداختند و جانورانی در بدنش افتاده بودند. وهب می گوید: ایوب علیه السلام هر لقمه غذایی که می خورد مانند سینه زنان از او بیرون می آمد و سپس شکافته می شد. حسن می گوید: هیچ مال، فرزند و دوستی برای ایوب علیه السلام باقی نماند و تنها رحمت به او نزدیک می شد و با او مانده بود. او صدقه می گرفت و برای ایوب علیه السلام غذا می آورد و وقتی ایوب علیه السلام خداوند متعال را ستایش می کرد او نیز او را ستایش می نمود. ایوب علیه السلام با این حالی که داشت یاد خدا را فراموش نکرد و او را می ستود و بر آنچه بدان مبتلا شده بود شکیبایی می ورزید. دشمن خدا ابلیس به دلیل بی تابی از صبر ایوب علیه السلام فریادی کشید که با آن فریاد تمام لشکریانش از سراسر زمین را گرد خود آورد. وقتی همگی گرد آمدند از او پرسیدند: چه چیز تو را غمگین کرده است؟ او پاسخ داد: این بنده که از خداوند خواستم تا مرا بر اموال و فرزندانش مسلط کند مرا درمانده ساخته است. من همه اموال و فرزندانش را از بین بردم، اما این کار تنها باعث شد که صبرش افزایش یابد و خداوند متعال را بیشتر ستایش کند. سپس بر بدن او مسلط شدم و او را به صورت یک زخم در میان زباله های بنی اسرائیل انداختم و رها کردم و تنها همسرش به او نزدیک می شود. من در پیشگاه پروردگارم رسوا شدم؛ از این رو از شما خواستم تا در مورد او مرا یاری کنید. آنان از او پرسیدند: حیله ات کجا رفته است؟ دانشت که با آن، گذشتگان را نابود کرده ای کجا رفته است؟ او پاسخ داد: همه آنها درباره ایوب بی اثر شده است. بنابراین مشورتی به من دهید. آنان گفتند: به تو مشورت می دهیم. آیا می دانی از چه راهی به آدم نفوذ کردی و او را از بهشت بیرون نمودی؟ او گفت: از طریق همسرش. آنان گفتند: پس از طریق همسرش به او نفوذ کن؛ چرا که او نمی تواند از همسرش نافرمانی کند و هیچ کس جز همسرش به او نزدیک نمی شود. ابلیس گفت: درست گفتید. او به راه افتاد تا این که نزد همسر ایوب علیه السلام که در حال گرد آوری صدقات بود آمد و به صورت یک مرد بر او ظاهر شد و پرسید: ای کنیز خدا، شوهرت کجاست؟ او پاسخ داد: همو است که زخم هایش را می خاراند و جانوران در بدنش آمد و شد می کنند. چون ابلیس این سخن را شنید امید بست به این که این، سخن از بی تابی باشد؛ از این رو او را وسوسه کرد و نعمت ها و اموالی که داشتند، زیبایی و جوانی ایوب و آسیبی که به او رسیده و این که هیچ گاه پایانی ندارد را به یاد او آورد.

حسن می گوید: از این رو همسر ایوب فریاد کشید. چون فریاد کشید ابلیس دانست که او بی تاب شده است؛ از این رو بره ای را آورد و گفت: باید این بره برای ایوب ذبح گردد بی آن که نام خداوند عزوجل بر زبان آورده شود. در این صورت او شفا می یابد. حسن می گوید: همسر ایوب نزد او آمد و فریاد کشید: ای ایوب، تا کِی پروردگارت تو را عذاب می کند؟ آیا او به تو رحم نمی کند؟ آن اموال کجاست؟ آن چهارپایان کجا هستند؟ آن فرزندان کجا هستند؟ آن دوستان کجا هستند؟ ر

ص: ۳۶۸

نگ زیبایت چه شد که تغییر کرده و چون خاکستر شده است؟ بدن زیبایت کجاست که مبتلا شده و مأوای جانوران گشته است؟ این بره را قربانی کن و راحت شو. ایوب علیه السلام فرمود: دشمن خدا نزدت آمد و در تو دمید و تو او را اجابت

نمودی. وای بر تو آیا آن اموال، فرزندان و سلامتی که داشتیم را دیدی؟ چه کسی آن را داد؟ همسرش گفت: خدا. ایوب علیه السلام پرسید: چند سال از آن بهره بردیم؟ او پاسخ داد: هشتاد سال. ایوب علیه السلام پرسید: چند سال است که خداوند متعال مرا مبتلا کرده است؟ او پاسخ داد: هفت سال و چند ماه. ایوب علیه السلام فرمود: وای بر تو، به خداوند سوگند تنها زمانی می توانستی با پروردگارت عدالت به خرج دهی و انصاف بورزی که بر بلایی صبر می کردی که خداوند ما را هشتاد سال به آن مبتلا می کرد همان طور که هشتاد سال در رفاه و آسایش بودیم. به خداوند سوگند، اگر خداوند عزوجل مرا شفا بدهد تو را صد ضربه تازیانه می زنم؛ زیرا به من امر کردی تا برای غیر خدا قربانی کنم. از آن جا که این حرف را به من زدی غذا و نوشیودنی ات که برایم آورده ای بر من حرام است و نمی توانم از چیز هایی که پس از این نیز برایم می آوری بچشم. از من دور شو تا تو را نبینم. ایوب علیه السلام او را از خود دور کرد و او رفت. چون ایوب علیه السلام دید که زنش را از خود دور کرده است و دیگر غذا، نوشیدنی و غذایی ندارد به سجده افتاد و فرمود: پروردگارا، {به من آسیب رسیده است.} سپس روی سخن را به سوی پروردگارش برگرداند و فرمود: {و تویی مهربانترین مهربانان.} به او گفته شد: سرت را بالا بگیر که مورد استجابت قرار گرفته ای. پایت را به زمین بکوب. ایوب علیه السلام پایش را به زمین کوبید و چشمه ای جوشید. او خود را به وسیله آن شستشو کرد و تمام آثار ظاهری بیماری اش از بین رفت. خداوند متعال همه درد ها و بیماری هایش را از بین برد و جوانی و زیبایی اش را به او باز گرداند و او زیباتر و نیکوتر از قبل شد. سپس ایوب علیه

السلام با پایش به زمین کوبید و چشمه دیگری جوشید. او از آن نوشید و بیماری هایی که در درونش بود بیرون آمد. او دوباره سالم گشت و جامه ای بر تنش پوشانده شد. حضرت فرمود: ایوب علیه السلام به اطراف خود نگاه کرد و به هر چه از کسان و اموالش می نگریست خداوند، آن را برایش دو برابر ساخته بود. ایوب علیه السلام بیرون رفت تا این که بر بلندی ای ایستاد.

سپس همسر ایوب گفت: به نظرت اگر مرا از خود دور کند چه کسی برایش غذا می برد؟ آیا او را رها کنم تا از گرسنگی بمیرد و از دست رود و درندگان او را بخورند؟ باید نزد او باز گردم. او بازگشت، اما دیگر زباله دانی و آن حالتی که بیشتر بود دیگر وجود نداشت و اوضاع تغییر کرده بود. او در حالی که برای ایوب علیه السلام می گریست - . در منبع آمده است: در حالی که گریه می کرد و ایوب علیه السلام به او می نگریست. - شروع به چرخیدن در اطراف آن زباله دانی کرد. حضرت فرمود: او ترسید که نزد آن جامه پوش برود و از او درباره ایوب علیه السلام بپرسد. از این رو ایوب علیه السلام کسی را نزد او فرستاد و او را فرا خواند. ایوب علیه السلام پرسید: ای کنیز خدا، چه می خواهی؟

او گریست و پاسخ داد: آن مبتلایی را می خواهم که در این زباله دانی انداخته شده بود. نمی دانم که از بین رفته یا چه بر سرش آمده است؟ ایوب علیه السلام پرسید: چه نسبتی با تو دارد؟ او گریست و پاسخ داد: شوهرم است. آیا او را دیده ای؟ ایوب علیه السلام پرسید: اگر او را ببینی آیا او را می شناسی؟ او پاسخ داد: آیا سرور کسی بر او پوشیده می ماند؟ - . در منبع آمده است: آیا بر من پوشیده می ماند؟ -

سپس با حالت ترس شروع به نگریستن به ایوب علیه السلام کرد. سپس گفت: وقتی او سالم بود بیش از هر کسی به تو می

مانـد. ایـوب علیه السـلام فرمـود: من همـان ایوب هسـتم که تو به من دسـتور دادی تـا برای ابلیس آن بره را ذبـح کنم و من از خداوند متعال فرمانبرداری و از شیطان نافرمانی کردم و خداوند متعال را فرا خواندم و آنچه می بینی را به من بازگرداند.

کعب می گوید: ایوب علیه السلام هفت سال مبتلا بود. وهب می گوید: ایوب علیه السلام سه سال کامل مبتلا بود نه یک روز بیشتر. چون ایوب علیه السـلام بر ابلیس چیره شد و ابلیس نتوانست در او راه یابد بر سر راه همسرش ظاهر شد. او به شکلی بود که در استخوان، بدن و زیبایی به انسان می ماند و بر مرکبی سوار بود که شبیه مرکب های مردم نبود. او دارای بزرگی، شکوه و زیبـایی بود. ابلیس از همسر ایوب علیه السـلام پرسـید: آیـا تو همسـر ایوب این مرد مبتلاـ هستی؟ او پاسـخ داد: آری. ابلیس پرسـید: آیا مرا می شناسـی؟ او پاسخ داد: خیر. ابلیس گفت: من خدای زمین و کسـی هسـتم که با شوهرت این کار را کردم؛ زیرا او بنده خدای آسمان است و مرا رها کرد و خشمگین نمود. اگر او یک بار بر من سجده کند اموال و فرزندانی که داشتید را به شـما بـاز می گردانم؛ چرا که آنها نزد من هسـتند. سـپس شـیطان، آنها را به او نشان داد که در دل وادی ای بودنـد که او آنـان را در آن دیـده بود. وهب می گویـد: شـنیده‌ام که ابلیس گفت: اگر شوهرت غـذایی بخورد و نـام خـدا را بر آن نـبرد از بلایی که به آن مبتلاست رها می شود. خدا می داند. دشمن خدا خواست تا از سوی همسر ایوب علیه السلام به او راه یابد.

در یکی از کتاب ها دیده ام که ابلیس ملعون به رحمت گفت: اگر می خواهی یک بار بر من سـجده کن تا اموال و فرزندانت را به تو باز گردانم و شوهرت را شـفا بخشم. رحمت نزد ایوب علیه السـلام بازگشت و او را از سـخن ابلیس و آنچه به او نشان داد، آگاه ساخت. ایوب علیه السلام فرمود: دشمن خدا نزدت آمد تا تو را از دینت گمراه سازد. سپس سوگند یاد کرد که اگر خداوند متعال او را شفا بخشد همسرش را صد تازیانه بزند. در این هنگام فرمود: در امید ابلیس به سجده کردن رحمت بر او و فراخواندن او و من به کفر {به من آسـیب رسـیده است.} برخی می گویند: سپس خداوند متعال رحمت همسر ایوب را به دلیل صبرش بر بلاـ بخشـید و بر او سـخت نگرفت. همچنین خواست تـا ایوب علیه السـلام به سوگنـدش عمـل کنـد؛ از این رو به او دسـتور داد تا دسـته ای از ترکه های نازک و نرم درخت را که به صـد ترکه برسد گرد آورد و با آن او را یک بار بزند. همان طور که خداوند فرمود:

ص: ۳۷۰

{و [به او گفتیم:] یک بسـته ترکه به دسـتت برگیر و [همسـرت را] با آن بزن و سوگند مشـکن.} حضـرت فرمود: همسر ایوب برایش درآمد کسب می کرد، برای مردم کار می کرد و برایش غذا می آورد. او مدت زمان زیادی بر بلای ایوب علیه السـلام صبر کرد و مردم از او بیزار شدنـد و به او کـار نمی دادنـد. روزی از روز هـا در پی غـذایی برای ایوب علیه السـلام برآمـد، اما چیزی نیـافت. از این رو گیسـویی از گیسوانش را بریـد و آن را در عوض قرص نـانی فروخت و آن را برای ایوب علیه السـلام آورد. ایـوب علیه السـلام از او پرسـید: گیسـویت کجـاست؟ او ایوب را از مـاجرا آگـاه کرد. ایوب علیه السـلام در این هنگـام فرمود: {به من آسیب رسیده است.}

برخی می گویند: ایوب علیه السـلام این سـخن را زمانی فرمود که کرم ها آهنگ قلب و زبانش را کردند. از این رو ترسید که تهی از حافظه و اندیشه گردد. برخی دیگر می گویند: آن را زمانی فرمود که کرمی از رانش افتاد و او آن را برداشت و به سـر جایش بازگردانـد. او به آن کرم فرمود: خدا مرا غذای تو قرار داده است. آن کرم، او را گازی گرفت که دردش بیشتر از همه

گاز هایی بود که او از آن کرم ها تحمل کرده بود.

عبد الله بن عبید الله بن عمیر می گوید: ایوب علیه السلام دو برادر داشت. آن دو نزد او آمدند و دور از او ایستادند و نمی توانستند به دلیل بویش به او نزدیک شوند. یکی از آن دو به دیگری گفت: اگر خداوند متعال خیری در ایوب علیه السلام می دید او را به آنچه مشاهده می کنیم مبتلا نمی کرد. حضرت فرمود: ایوب علیه السلام تاکنون چیزی دشوارتر از آن سخن نشنیده بود و تا به حال چیزی بیشتر از آن سخن او را بی تاب نکرده بود. در این هنگام فرمود: {به من آسیب رسیده است.} سپس فرمود: خدایا، تو می‌دانی که من هر گاه با شکم سیر خوابیدم از جای گرسنگان مطلع بودم. بنابراین مرا تصدیق کن. مرا در حالی تصدیق کن که آنان بشنوند. سپس فرمود: خدایا، اگر می دانی که من هر جامه که انتخاب می کردم از جای برهنگان مطلع بودم مرا تصدیق کن. مرا در حالی تصدیق کن که آنان بشنوند. سپس به سجده افتاد. برخی دیگر در تفسیر آیه می گویند: یعنی از شماتت دشمنان به من آسیب رسیده است. دلیل این تفسیر، روایتی است که در آن آمده که برخی پس از شفا یافتن ایوب علیه السلام از او پرسیدند: چه چیز در بلایت بر تو دشوار تر بود؟ او پاسخ داد: شماتت دشمنان.

علما در چگونگی آیه {و آسیب وارده بر او را برطرف کردیم و کسان او و نظیرشان را همراه با آنان [مجددا] به وی عطا کردیم.} اختلاف نظر دارند. برخی می گویند: خداوند تنها نظیر کسان ایوب علیه السلام که مرده بودند را در دنیا برایش آورد و آنان که مرده بودند را در دنیا به سوی او باز نگرداند، بلکه به او وعده داد تا آنان را در آخرت نزدش بیاورد. وهب می گوید: ایوب علیه السلام هفت دختر و سه پسر داشت

ص: ۳۷۱

. ابن مسعود، ابن عباس، قتاده و کعب معتقدند که خداوند متعال خودِ کسان ایوب و نظیر آنان را به او بازگرداند. برخی دیگر می گویند که خداوند متعال کسان ایوب را دوباره زنده ساخت و نظیر آنان را نیز به او ارزانی داشت. این نظر شبیه تر به ظاهر آیه است. صاحب این نظر می گوید که ایوب علیه السلام نود و سه سال عمر کرد - . در محبر آمده است: ایوب علیه السلام دویست سال عمر کرد. - . او به هنگام مرگ به پسرش حومل وصیت کرد و خداوند متعال پسرش بشر بن ایوب علیهما السلام را بعد از او به پیامبری برانگیخت و او را ذو الکفل نامید. خداوند به او دستور داد تا مردم را به توحید فرا بخواند. او تمام عمر در شام سکونت داشت تا این که درگذشت. او نود و پنج سال زیست. بشر علیه السلام به پسرش عبدان علیه السلام وصیت کرد و خداوند متعال پس از او شعیب علیه السلام را به پیامبری بر انگیخت - . عرائس: ۹۶-۱۰۳ - .

**[ترجمه]

بیان

البثنیه بضم الباء و فتح الثاء اسم موضع و الفدادین بالتخفیف البقر التی تحرث و الواحد الفدان بالتشدید و الإعصار ریح تثیر الغبار و یرتفع إلی السماء کأنه عمود و تنفح بالحاء المهمله تشم و أیها بالفتح و النصب أمر بالسکوت و الزؤان بالضم و الکسر حب یخالط البر و الکلم الجرح و جثم الإنسان و الطائر لزم مکانه فلم یبرح أو وقع علی صدره و تداعت الحیطان للخراب أی

تهادمت قوله يناطح جدره أی يقع بعضها علی بعض و يضرب بعضها بعضا مأخوذ من نطح البهائم و الجندل الحجاره و رهل لحمه بالكسر اضطرب و استرخی و انتفخ أو ورم من غير داء و نغل بالغين المعجمه المكسوره أی فسل و التبكيت التقريع و التعنيف و السداد بالضم داء فی الأنف و بالكسر ما يسد به القاروره و غيرها و هو المراد هنا و أقمأه صغره و أذله و الزيار بالكسر ما يزير به البيطار الدابه أی يلوی جحفلته و السحال ككتاب اللجام أو الحديده التی منه تجعل فی فم الدابه و دمست الشی ء دفنته و خبأته و الأندر البيدر أو كدس القمح.

أقول إنما أوردت هذه القصه بطولها مع عدم اعتمادی عليها (۳)لكونها كالشرح و التفصيل لبعض ما أوردته بالأسانيد المعتبره فما وافقها فهو المعتمد و ما خالفها فلا يعول عليه و الله الموفق لكل خير.

(۴)

۱- و فی المحبر: كان عمره مائتی سنه.

۲- العرائس: ۹۶- ۱۰۳. م.

۳- لانها متضمنه لما فيه غرابه جده.

۴- و أورد المسعودیّ فی كتابه اثبات الوصيه الأنبياء أو الأوصياء الذين كانوا بين يوسف و شعيب عليهما السلام، و ذكرهم اجمالاـ ممّا يناسب المقام، قال: فلما قربت وفاه يوسف عليه السلام أوحی اللّه إليه: أن استودع نور اللّه و حكمته و جميع المواريث التی فی يديك ببرز بن لاوی بن يعقوب، فسلم التابوت و النور و الحكمه و جميع المواريث إليه، فقام ببرز بن لاوی بن يعقوب بامر اللّه جل و عزّ يدبره علی سبيل آبائه، فلما حضرته الوفاه أوحی اللّه إليه أن يستودع نور اللّه و حكمته و ما فی يديه ابنه أحرب، فدعاه و أوصی إليه، فقام أحرب بن ببرز بن لاوی بامر اللّه و اتبعه المؤمنون، و جری علی منهاج آبائه حتّی إذا حضرته الوفاه أوحی اللّه إليه أن يجعل الوصيه الی ابنه ميتاح، فأحضره و أوصی إليه و سلم مواريث الأنبياء و ما فی يده إليه، فقام ميتاح بأمر اللّه جل ذكره و اتبعهم المؤمنون و هم الاقلون عددا فی ذلك الزمان، المستخفون من الجبار، المتوقعون الفرج، فلما حضرت ميتاح الوفاه فأوحی اللّه إليه أن يوصی الی ابنه عاق، فاحضره و أوصی إليه، فقام عاق بأمر اللّه و اتبعه المؤمنون علی سبيل من تقدمه من آبائه. فلما حضرته الوفاه أوحی اللّه اليه أن يوصی الی ابنه خيام، فأحضره و أوصی إليه، و قام خيام بامر اللّه الی أن حضرته الوفاه فأوحی اللّه إليه أن يستودع نور اللّه و حكمته ابنه مادوم، فقام مادوم بن خيام بأمر اللّه عزّ و جلّ الی أن حضرته الوفاه فأوحی اللّه إليه أن يوصی الی شعيب فأحضره و أوصی إليه، و كان شعيب من ولد نابت بن إبراهيم، لم يكن من ولد إسماعيل و إسحاق عليهما السلام.

**[ترجمه]بُثَنیه، نام جایی است. فَدادین بدون تشدید به معنای گاوهایی است که شخم می زنند. مفرد آن فَدّان به تشدید فاء است. إِعصار، بادی است که گرد و خاک را بلند می کند و به آسمان می برد و گویی یک ستون است. تَنفَحُ به حاء بی نقطه یعنی عطر آگین هستی. أَیهاً به فتح همزه و تنوین نصب، امر به سکوت و خاموشی است. زؤان به ضم زاء و کسر آن دانه ای است که آمیخته با گندم است. کَلم یعنی زخم. جَثَمَ الإِنسانُ وَ الطَّائِرُ یعنی انسان یا پرنده در جای خود ماند و از آن جدا نشد یا به روی سینه اش افتاد. تَداعَتِ الحیطانُ لِلخَرابِ یعنی دیوار ها ویران شدند. این که حضرت فرمود: (یُناطِحُ جُدُرَهُ) یعنی دیوارها روی یکدیگر افتادند و همدیگر را زدند. یناطح از نَطَحَ البَهائِمُ گرفته شده است که یعنی: حیوانات به یکدیگر شاخ زدند.

جَنَدَل به معنای سنگ است. رَهِلَ لَحمُهُ به کسر هاء یعنی بی آن که بیمار باشد ملتهب شد، سست شد، باد کرد یا ورم کرد. نَغِلَ به غین نقطه دار و مکسور یعنی فاسد شد. تَبکیت یعنی نکوهش و سرزنش کردن. سداد به ضم سین بیماری ای در بینی و به کسر سین چیزی است که با آن، بطری و دیگر چیز ها را می بندند که همین نیز در این جا مقصود است. أَقمَأَهُ یعنی او را ذلیل و خوار کرد. زِیار به کسر زاء چیزی است که دامپزشک با آن لب بالای چهارپا را می بندد. سِحال بر وزن کِتاب به معنای افسار یا آهنی است که در دهان چهارپا می نهند. دَمَستُ الشَّیءَ یعنی آن را دفن کردم و پوشاندم. أَندَر یعنی خرمن یا پشته گندم.

می گویم: من این داستان طولانی که به آن اعتماد ندارم - . زیرا دربردارنده چیز های بسیار عجیب است. -

را تنها به این دلیل آوردم تا شرح و تفسیری باشد برای آنچه با سند های معتبر بیان داشتم. بنابراین هر چه با آنها موافق است می توان بر آن اعتماد کرد و هر چه با آن مخالف است اعتماد بر آن ممکن نیست. خداوند، توفیق دهنده به خیر و نیکی است - . مسعودی در کتاب اثبات الوصیه، انبیا و اوصیایی که میان یوسف و شعیب علیهما السلام بوده‌اند را آورده و آن ها را به طور اجمال که با این جایگاه مناسب است، نامبرده است. وی می گوید: چون هنگام وفات یوسف علیه السلام نزدیک شد خداوند به او وحی فرمود که نور و حکمت خدا و همه میراث هایی که در دست تو است را به ببرز بن لاوی بن یعقوب علیهم السلام بسپار. از این رو او تابوت، نور، حکمت و همه میراث ها را به او تحویل داد. ببرز بن لاوی بن یعقوب علیهم السلام نیز امر خداوند را اقامه کرد و آن را به شیوه پدرانش تدبیر نمود. چون هنگام وفاتش رسید خداوند به او وحی فرمود که نور و حکمت خداوند و آنچه در دستانش است را به پسرش احرب بسپارد. او احرب علیه السلام را خواند و به او وصیت کرد. احرب بن ببرز بن لاوی علیهم السلام امر خداوند را اقامه نمود و مؤمنان از او پیروی کردند. او به شیوه پدرانش عمل کرد تا این که هنگام وفاتش فرا رسید و خداوند به او وحی فرمود که وصیت را به پسرش میتاح علیه السلام محول کند. او میتاح علیه السلام را فرا خواند و به او وصیت کرد و میراث انبیا و آنچه در دستش بود را به او واگذار نمود. میتاح علیه السلام امر خداوند بزرگ را اقامه نمود و مؤمنان که شمارشان در آن زمان اندک بود و خود را از دید ستمگر پنهان می داشتند و منتظر فرج و گشایش بودند از او پیروی کردند. چون هنگام وفات میتاح فرا رسید خداوند به او وحی فرمود که به پسرش عاق علیه السلام وصیت کند. او عاق علیه السلام را خواند و به او وصیت کرد. عاق علیه السلام امر خداوند را اقامه نمود و مؤمنان به شیوه پدرانش از او پیروی کردند. چون هنگام وفاتش فرا رسید خداوند به او وحی فرمود که به پسرش خیام علیه السلام وصیت کند. او خیام علیه السلام را فرا خواند و به او وصیت کرد. خیام علیه السلام امر خداوند را اقامه کرد تا این که هنگام وفاتش

فرا رسید و خداوند به او وحی فرمود که نور و حکم خداوند را به پسرش مادوم علیه السلام بسپارد. مادوم بن خیام علیهما السلام امر خداوند عزوجل را اقامه کرد تا این که هنگام وفاتش فرا رسید و خداوند به او وحی فرمود که به شعیب علیه السلام وصیت کند. او شعیب علیه السلام را فرا خواند و به او وصیت کرد. شعیب علیه السلام از فرزندان نابت بن ابراهیم علیه السلام بود و از فرزندان اسحاق و اسماعیل علیهما السلام نبود. - .

ص: ۳۷۲

**[ترجمه]

باب ۱۱ قصص شعیب

الآیات

الأعراف: «وَ إِلی مَدْیَنَ أَخاهُمْ شُعَیْباً قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ قَدْ جاءَتْکُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ فَأَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزانَ وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیاءَهُمْ وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ *وَ لا تَقْعُدُوا بِکُلِّ صِراطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَها عِوَجاً وَ اذْکُرُوا إِذْ کُنْتُمْ قَلِیلًا فَکَثَّرَکُمْ وَ انْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ* وَ إِنْ کانَ طائِفَةٌ مِنْکُمْ آمَنُوا بِالَّذِی أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طائِفَةٌ لَمْ یُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّی یَحْکُمَ اللَّهُ بَیْنَنا وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمِینَ* قالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّکَ یا شُعَیْبُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَکَ مِنْ قَرْیَتِنا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنا قالَ أَ وَ لَوْ کُنَّا کارِهِینَ* قَدِ افْتَرَیْنا عَلَی اللَّهِ کَذِباً إِنْ عُدْنا فِی مِلَّتِکُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْها

ص: ۳۷۳

وَ ما يَكونُ لَنا أَنْ نَعُودَ فِيها إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ رَبُّنا وَسِعَ رَبُّنا كُلَّ شَيْ‏ءٍ عِلْماً عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفاتِحِينَ* وَ قالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْباً إِنَّكُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ* فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دارِهِمْ جاثِمِينَ*الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْباً كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْباً كانُوا هُمُ الْخاسِرِينَ* فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَ قالَ يا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسالاتِ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسى عَلى قَوْمٍ كافِرِينَ»(۸۵-۹۳)

هود: «وَ إِلى مَدْيَنَ أَخاهُمْ شُعَيْباً قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ وَ لا تَنْقُصُوا الْمِكْيالَ وَ الْمِيزانَ إِنِّي أَراكُمْ بِخَيْرٍ وَ إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ* وَ يا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيالَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْياءَهُمْ وَ لا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ* بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ *وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ *قالُوا يا شُعَيْبُ أَ صَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوالِنا ما نَشؤُا إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ* قالَ يا قَوْمِ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ رَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً وَ ما أُرِيدُ أَنْ أُخالِفَكُمْ إِلى ما أَنْهاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ* وَ يا قَوْمِ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ ما أَصابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صالِحٍ وَ ما قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ* وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ* قالُوا يا شُعَيْبُ ما نَفْقَهُ كَثِيراً مِمَّا تَقُولُ وَ إِنَّا لَنَراكَ فِينا ضَعِيفاً وَ لَوْ لا رَهْطُكَ لَرَجَمْناكَ وَ ما أَنْتَ عَلَيْنا بِعَزِيزٍ* قالَ يا قَوْمِ أَ رَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَراءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِما تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ* وَ يا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلى مَكانَتِكُمْ إِنِّي عامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذابٌ يُخْزِيهِ وَ مَنْ هُوَ كاذِبٌ وَ ارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ* وَ لَمَّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا شُعَيْباً وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيارِهِمْ جاثِمِينَ *كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيها أَلا بُعْداً لِمَدْيَنَ كَما بَعِدَتْ ثَمُودُ»(۸۴-۹۵)

الحجر: «وَ إِنْ كانَ أَصْحابُ الْأَيْكَهِ لَظالِمِينَ* فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ وَ إِنَّهُما لَبِإِمامٍ مُبِينٍ»(۷۸-۷۹)

الشعراء: «كَذَّبَ أَصْحابُ الْأَيْكَهِ الْمُرْسَلِينَ* إِذْ قالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَ لا تَتَّقُونَ*

إِنِّی لَکَمْ رَسُولٌ أَمِینٌ* فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُونِ* وَ ما أَسْئَلُکَمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلی رَبِّ الْعالَمِینَ* أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ لا تَکَونُوا مِنَ الْمُخْسِرِینَ* وَ زِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقِیمِ* وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیاءَهُمْ وَ لا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ* وَ اتَّقُوا الَّذِی خَلَقَکُمْ وَ الْجِبِلَّهَ الْأَوَّلِینَ* قالُوا إِنَّما أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِینَ *وَ ما أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا وَ إِنْ نَظُنُّکَ لَمِنَ الْکاذِبِینَ* فَأَسْقِطْ عَلَیْنا کِسَفاً مِنَ السَّماءِ إِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ* قالَ رَبِّی أَعْلَمُ بِما تَعْمَلُونَ* فَکَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذابُ یَوْمِ الظُّلَّهِ إِنَّهُ کانَ عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ* إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَهً وَ ما کانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ *وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ»(۱۷۶-۱۹۱)

القصص: «وَ ما کُنْتَ ثاوِیاً فِی أَهْلِ مَدْیَنَ تَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِنا وَ لکِنَّا کُنَّا مُرْسِلِینَ»(۴۵)

العنکبوت: «وَ إِلی مَدْیَنَ أَخاهُمْ شُعَیْباً فَقالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ ارْجُوا الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ لا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ* فَکَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ فَأَصْبَحُوا فِی دارِهِمْ جاثِمِینَ»(۲۶-۲۷)

ق: «وَ أَصْحابُ الْأَیْکَهِ وَ قَوْمُ تُبَّعٍ کُلٌّ کَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِیدِ»(۱۴)

lt;meta info="- وَإِلَی مَدْیَنَ أَخَاهُمْ شُعَیْبًا قَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُواْ اللّهَ مَا لَکُم مِّنْ إِلَـهٍ غَیْرُهُ قَدْ جَاءتْکُم بَیِّنَهٌ مِّن رَّبِّکُمْ فَأَوْفُواْ الْکَیْلَ وَالْمِیزَانَ وَلاَ تَبْخَسُواْ النَّاسَ أَشْیَاءهُمْ وَلاَ تُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا ذَلِکُمْ خَیْرٌ لَّکُمْ إِن کُنتُم مُّؤْمِنِینَ * وَلاَ تَقْعُدُواْ بِکُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَاذْکُرُواْ إِذْ کُنتُمْ قَلِیلاً فَکَثَّرَکُمْ وَانظُرُواْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ الْمُفْسِدِینَ * وَإِن کَانَ طَآئِفَهٌ مِّنکُمْ آمَنُواْ بِالَّذِی أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَآئِفَهٌ لَّمْ یْؤْمِنُواْ فَاصْبِرُواْ حَتَّی یَحْکُمَ اللّهُ بَیْنَنَا وَهُوَ خَیْرُ الْحَاکِمِینَ * قَالَ الْمَلأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُواْ مِن قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّکَ یَا شُعَیْبُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ مَعَکَ مِن قَرْیَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ کُنَّا کَارِهِینَ * قَدِ افْتَرَیْنَا عَلَی اللّهِ کَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِی مِلَّتِکُم بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللّهُ مِنْهَا

ص: ۳۷۳

وَمَا یَکُونُ لَنَا أَن نَّعُودَ فِیهَا إِلاَّ أَن یَشَاء اللّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا کُلَّ شَیْءٍ عِلْمًا عَلَی اللّهِ تَوَکَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَیْنَنَا وَبَیْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنتَ خَیْرُ الْفَاتِحِینَ * وَقَالَ الْمَلأُ الَّذِینَ کَفَرُواْ مِن قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَیْباً إِنَّکُمْ إِذاً لَّخَاسِرُونَ * فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ فَأَصْبَحُواْ فِی دَارِهِمْ جَاثِمِینَ * الَّذِینَ کَذَّبُواْ شُعَیْبًا کَأَن لَّمْ یَغْنَوْاْ فِیهَا الَّذِینَ کَذَّبُواْ شُعَیْبًا کَانُواْ هُمُ الْخَاسِرِینَ * فَتَوَلَّی عَنْهُمْ وَقَالَ یَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ رِسَالاَتِ رَبِّی وَنَصَحْتُ لَکُمْ فَکَیْفَ آسَی عَلَی قَوْمٍ کَافِرِینَ - . اعراف / ۸۵-۹۳ - .

{و به سوی [مردم] مدین برادرشان شعیب را [فرستادیم.] گفت: ای قوم من خدا را بپرستید که برای شما هیچ معبودی جز او نیست. در حقیقت شما را از جانب پروردگارتان برهانی روشن آمده است. پس پیمانه و ترازو را تمام نهید و اموال مردم را کم مدهید و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید. این [رهنمودها] اگر مؤمنید برای شما بهتر است. و بر سر هر راهی منشینید که [مردم را] بترسانید و کسی را که ایمان به خدا آورده از راه خدا باز دارید و راه او را کج بخواهید و به یاد آورید هنگامی را که اندک بودید پس شما را بسیار گردانید و بنگرید که فرجام فسادکاران چگونه بوده است. و اگر گروهی از شما به آنچه من بدان فرستاده شده ام ایمان آورده و گروه دیگر ایمان نیاورده اند صبر کنید تا خدا میان ما داوری کند [که] او بهترین داوران است. سران قومش که تکبر می ورزیدند، گفتند: ای شعیب یا تو و کسانی را که با تو ایمان آورده اند از شهر خودمان

بیرون خواهیم کرد یا به کیش ما برگردید. گفت: آیا هر چند کراهت داشته باشیم. اگر بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشیده [باز] به کیش شما برگردیم در حقیقت به خدا دروغ بسته ایم و ما را سزاوار نیست که به آن بازگردیم مگر آنکه خدا پروردگار ما بخواهد [که] پروردگار ما از نظر دانش بر هر چیزی احاطه دارد. بر خدا توکل کرده ایم. بار پروردگارا میان ما و قوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی. و سران قومش که کافر بودند، گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید در این صورت قطعا زیان کارید. پس زمین لرزه آنان را فرو گرفت و در خانه هایشان از پا درآمدند. کسانی که شعیب را تکذیب کرده بودند گویی خود در آن [دیار] سکونت نداشتند. کسانی که شعیب را تکذیب کرده بودند خود همان زیانکاران بودند. پس [شعیب] از ایشان روی برتافت و گفت: ای قوم من، به راستی که پیام های پروردگارم را به شما رسانیدم و پندتان دادم دیگر چگونه بر گروهی که کافرند دریغ بخورم.}

- وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُواْ اللّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَـهٍ غَيْرُهُ وَلاَ تَنقُصُواْ الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّيَ أَرَاكُم بِخَيْرٍ وَإِنِّيَ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ * وَيَا قَوْمِ أَوْفُواْ الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلاَ تَبْخَسُواْ النَّاسَ أَشْيَاءهُمْ وَلاَ تَعْثَوْاْ فِي الأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۸۵) بَقِيَّةُ اللّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ وَمَا أَنَاْ عَلَيْكُم بِحَفِيظٍ * قَالُواْ يَا شُعَيْبُ أَصَلاَتُكَ تَأْمُرُكَ أَن نَّتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَن نَّفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاء إِنَّكَ لَأَنتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ * قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىَ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلاَّ الإِصْلاَحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلاَّ بِاللّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ * وَيَا قَوْمِ لاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَن يُصِيبَكُم مِّثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِّنكُم بِبَعِيدٍ * وَاسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُواْ إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ * قَالُواْ يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلاَ رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ * قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُم مِّنَ اللّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ * وَيَا قَوْمِ اعْمَلُواْ عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُواْ إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ * وَلَمَّا جَاء أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُواْ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مَّنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُواْ فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ * كَأَن لَّمْ يَغْنَوْاْ فِيهَا أَلاَ بُعْدًا لِّمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ - . هود / ۸۴-۹۵ - .

{و به سوی [اهل] مدین برادرشان شعیب را [فرستادیم.] گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید برای شما جز او معبودی نیست و پیمانه و ترازو را کم مکنید. به راستی شما را در نعمت می بینم و[لی] از عذاب روزی فراگیر بر شما بیمناکم. و ای قوم من، پیمانه و ترازو را به داد تمام دهید و حقوق مردم را کم مدهید و در زمین به فساد سر برمدارید. اگر مؤمن باشید باقیمانده [حلال] خدا برای شما بهتر است و من بر شما نگاهبان نیستم. گفتند: ای شعیب آیا نماز تو به تو دستور می دهد که آنچه را پدران ما می پرستیده اند رها کنیم یا در اموال خود به میل خود تصرف نکنیم. راستی که تو بردبار فرزانه ای. گفت: ای قوم من، بیندیشید اگر از جانب پروردگارم دلیل روشنی داشته باشم و او از سوی خود روزی نیکویی به من داده باشد [آیا باز هم از پرستش او دست بردارم.] من نمی خواهم در آنچه شما را از آن باز می دارم با شما مخالفت کنم [و خود مرتکب آن شوم.] من قصدی جز اصلاح [جامعه] تا آن جا که بتوانم ندارم و توفیق من جز به [یاری] خدا نیست. بر او توکل کرده ام و به سوی او بازمی گردم. و ای قوم من، زنهار تا مخالفت شما با من شما را بدان جا نکشاند که [بلایی] مانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید به شما [نیز] برسد و قوم لوط از شما چندان دور نیست. و از پروردگار خود آمرزش بخواهید. سپس به درگاه او توبه کنید که پروردگار من مهربان و دوستدار [بندگان] است. گفتند: ای شعیب، بسیاری از آنچه را که می گویی

نمی فهمیم و واقعاً تو را در میان خود ضعیف می بینیم و اگر عشیره تو نبود قطعاً سنگسارت می کردیم و تو بر ما پیروز نیستی. گفت: ای قوم من، آیا عشیره من پیش شما از خدا عزیزتر است که او را پشت سر خود گرفته اید [و فراموشش کرده اید.] در حقیقت پروردگار من به آنچه انجام می دهید احاطه دارد. و ای قوم من، شما بر حسب امکانات خود عمل کنید. من [نیز] عمل می کنم. به زودی خواهید دانست که عذاب رسواکننده بر چه کسی فرود می آید و دروغگو کیست و انتظار برید که من [هم] با شما منتظرم. و چون فرمان ما آمد شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به رحمتی از جانب خویش نجات دادیم و کسانی را که ستم کرده بودند فریاد [مرگبار] فرو گرفت و در خانه هایشان از پا درآمدند. گویی در آن [خانه ها] هرگز اقامت نداشته اند. هان مرگ بر [مردم] مدین همان گونه که ثمود هلاک شدند.}

- وَإِن كَانَ أَصْحَابُ الأَيْكَهِ لَظَالِمِينَ*فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ - . حجر / ۷۸-۷۹ - .

{و راستی اهل ایکه ستمگر بودند. پس از آنان انتقام گرفتیم و آن دو [شهر اکنون] بر سر راهی آشکاراست.}

-کذب اصحاب الایکه المرسلین * إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ *

إِنِّی لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ * وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ * وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ * وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ * وَاتَّقُوا الَّذِی خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّهَ الْأَوَّلِينَ * قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ * وَمَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِن نَّظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ * فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِّنَ السَّمَاء إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * قَالَ رَبِّی أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ * فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّهِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * إِنَّ فِی ذَلِكَ لَآيَهً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ * وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ - . شعرا / ۱۷۶-۱۹۱ - .

{اصحاب ایکه فرستادگان را تکذیب کردند. آنگاه که شعیب به آنان گفت: آیا پروا ندارید. من برای شما فرستاده ای در خور اعتمادم. از خدا پروا دارید و فرمانم ببرید. و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی کنم. اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. پیمانه را تمام دهید و از کم فروشان مباشید. و با ترازوی درست بسنجید. و از ارزش اموال مردم مکاهید و در زمین سر به فساد بر مدارید. و از آن کس که شما و خلق [انبوه] گذشته را آفریده است، پروا کنید. گفتند: تو واقعا از افسون شدگانی. و تو جز بشری مانند ما [بیش] نیستی و قطعاً تو را از دروغگویان می دانیم. پس اگر از راستگویانی پاره ای از آسمان بر [سر] ما بیفکن. [شعیب] گفت: پروردگارم به آنچه می کنید داناتر است. پس او را تکذیب کردند و عذاب روز ابر [آتشبار] آنان را فرو گرفت به راستی آن عذاب روزی هولناک بود. قطعاً در این [عقوبت درس] عبرتی است و[لی] بیشترشان ایمان آورنده نبودند. و در حقیقت پروردگار تو همان شکست ناپذیر مهربان است.}

- وَمَا كُنتَ ثَاوِيًا فِی أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ - . قصص / ۴۵ - .

{و تو در میان ساکنان [شهر] مدین مقیم نبودی تا آیات ما را بر ایشان بخوانی لیکن ما بودیم که فرستنده [پیامبران] بودیم.}

- وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ * فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ - . عنکبوت / ۳۶، ۳۷ - .

{و به سوی [مردم] مدین برادرشان شعیب را [فرستادیم.] گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید و به روز بازپسین امید داشته باشید و در زمین سر به فساد برمدارید. پس او را دروغگو خواندند و زلزله آنان را فرو گرفت و بامدادان در خانه هایشان از پا درآمدند.}

- وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ - . ق / ۱۴ - .

{و بیشه نشینان و قوم تبع به تکذیب پرداختند. همگی فرستادگان [ما] را به دروغ گرفتند و [در نتیجه] تهدید [من] واجب آمد.}

**[ترجمه]

تفسیر

قال الطبرسی رحمه الله فی قوله تعالی: وَ إِلی مَدْیَنَ (۱)أی أهل مدین أو هو اسم القبیله قیل إن مدین ابن إبراهیم الخلیل فنسبت القبیله إلیه قال عطا هو شعیب بن توبه بن مدین بن إبراهیم و قال قتاده هو شعیب بن نویب (۲)و قال ابن إسحاق هو

۱- فی المصدر: «وَ إِلی مَدْیَنَ»* ای و ارسلنا الی مدین اخاهم شعیبا. م.

۲- قد وقع الخلاف فی نسبه بین المؤرخین، قال الیعقوبی فی تاریخه: هو شعیب بن نویب ابن عیا بن مدین بن إبراهیم. و کذا قال البغدادیّ فی المحبر الا ان فیه: یوبب بن عیفا، و قال الطبریّ: هو شعیب بن صیفون بن عنقا بن ثابت بن مدین بن إبراهیم، و قال: قال بعضهم: لم یکن شعیب من ولد إبراهیم، و انما هو من ولد بعض من کان آمن بابراهیم و اتبعه علی دینه و هاجر معه الی الشام، و لکنه ابن بنت لوط، فجده شعیب ابنه لوط. و قیل: ان اسم شعیب یترون انتهی. و قال الثعلبی فی العرائس: هو شعیب بن صفوان بن عیفا بن نابت بن مدین، و هو یوافق ما قد عرفت آنفا عن المسعودیّ أنّه کان من ولد نابت بن إبراهیم، و سیأتی قول صاحب الکامل فی آخر الباب.

شعیب بن میکیل (۱)بن یشجب بن مدین بن إبراهیم و أم میکیل بنت لوط و کان یقال له خطیب الأنبیاء لحسن مراجعته قومه و هم أَصْحابُ الْأَیْکَهِ (۲)و قال قتاده أرسل شعیب مرتین إلی مدین مره و إلی أصحاب الأیکه مره فَأَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزانَ أی أدوا حقوق الناس علی التمام فی المعاملات وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیاءَهُمْ أی لا تنقصوهم حقوقهم وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها أی لا تعملوا فی الأرض بالمعاصی و استحلال المحارم بعد أن أصلحها الله بالأمر و النهی و بعثه الأنبیاء و قیل لا تفسدوا بأن لا تؤمنوا فیهلک الله الحرث و النسل وَ لا تَقْعُدُوا فیه أقوال أحدها أنهم کانوا یقعدون علی طریق من قصد شعیبا للإیمان به فیخوفونه بالقتل و ثانیها أنهم کانوا یقطعون الطریق فنهاهم عنه و ثالثها أن المراد لا تقعدوا بکل طریق من طرق الدین فتطلبون له العوج بإیراد الشبهه وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ أی تمنعون عن دین الله مَنْ آمَنَ بِهِ أی من أراد الإیمان وَ تَبْغُونَها أی السبیل عِوَجاً بأن تقولوا هو باطل فَکَثَّرَکُمْ أی کثر عددکم قال ابن عباس و ذلک أن مدین بن إبراهیم تزوج بنت لوط فولدت حتی کثر أولادها و قیل جعلکم أغنیاء بعد أن کنتم فقراء عاقِبَهُ الْمُفْسِدِینَ أی فکروا فی عواقب أمر عاد و ثمود و قوم لوط أَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنا لأنه کان عندهم أنه کان قبل ذلک علی دینهم فلذلک أطلقوا لفظ العود و قد کان یخفی دینه فیهم و یحتمل أنهم أرادوا به قومه فأدخلوه معهم فی الخطاب أو یراد بالعود الابتداء مجازا قال أی شعیب أَ وَ لَوْ کُنَّا کارِهِینَ أی أ یعبدوننا فی مثلکم و لو کنا کارهین للدخول فیها قَدِ افْتَرَیْنا أی إن عدنا فی ملتکم بأن نحل ما تحلونه و نحرم ما تحرمونه و ننسبه إلی الله تعالی بعد إذ نجانا الله منها بأن أقام الدلیل و أوضح الحق لنا فقد اختلقنا علی الله کذبا فیما دعوناکم إلیه وَ ما یَکُونُ لَنا أَنْ نَعُودَ فِیها إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ رَبُّنا فیه وجوه أحدها أن المراد بالمله الشریعه لا ما یرجع إلی الاعتقاد فی الله سبحانه و صفاته و فی شریعتهم أشیاء یجوز أن

۱- فی الطبریّ: میکائیل. و فی العرائس: شعیب ابن میکائیل بن یشجر، و قال: اسمه بالسریانیه: یترون، و أمه میکیل ابنه لوط.

۲- الایکه الغیضه، و هی غیضه شجر قرب مدین، و قیل: هو الشجر الملتف.

يتعبد الله بها فكأنه قال ليس لنا أن نعود فى ملتكم إلا أن يشاء الله أن يتعبدنا بها و ينسخ ما نحن فيه من الشريعه.

و ثانيها أنه علق ما لا يكون بما علم أنه لا يكون على وجه التبعيد كما قال وَ لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِى سَمِّ الْخِياطِ (۱)و ثالثها إلا أن يشاء الله أن يمكنكم من إكراهنا و يخلى بينكم و بينه فنعود إلى إظهارها مكرهين.

و رابعها أن تعود الهاء إلى القريه أى سنخرج من قريتكم و لا نعود فيها إلا أن يشاء الله بما ينجزه لنا من الوعد فى الإظهار عليكم و الظفر بكم فنعود فيها.

و خامسها أن يكون المعنى إلا أن يشاء الله أن يردكم إلى الحق فنكون جميعا على مله واحده لأنه لما قال حاكيا عنهم أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنا كأن معناه أو لنكونن على مله واحده فحسن أن يقول من بعد إلا أن يشاء الله أن يجمعكم معنا على مله واحده عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنا فى الانتصار منكم و فى كل أمورنا رَبَّنَا افْتَحْ سؤال من شعيب و رغبه منه إلى الله تعالى فى أن يحكم بينه و بين قومه بالحق على سبيل الانقطاع إليه و إن كان من المعلوم أن الله سيفعله لا محاله و قيل أى اكشف بَيْنَنا وَ بَيْنَ قَوْمِنا و بين أننا على حق و هذه استعجال منه للنصر وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفاتِحِينَ أى الحاكمين و الفاصلين إِذاً لَخاسِرُونَ أى بمنزله من ذهب رأس ماله و قيل مغبونون و قيل هالكون جاثِمِينَ أى ميتين ملقين على وجوههم كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أى كأن لم يقيموا بها قط لأن المهلك يصير كأن لم يكن فَتَوَلَّى عَنْهُمْ أى أعرض عنهم لما رأى إقبال العذاب عليهم إعراض الآيس منهم فَكَيْفَ آسى أى أحزن عَلى قَوْمٍ كافِرِينَ حل العذاب بهم مع استحقاقهم له. (۲)إِنِّی أَراكُمْ بِخَيْرٍ أى برخص السعر و الحصب و قيل أراد بالخير المال و زينه الدنيا فحذرهم الغلاء و زياده السعر و زوال النعمه أو المعنى أراكم فى كثره الأموال و سعه الرزق فلا حاجه لكم إلى نقصان الكيل و الوزن يَوْمٍ مُحِيطٍ أى يوم القيامه يحيط عذابه

ص: ۳۷۷

۱- الأعراف: ۴۰.

۲- مجمع البيان ۴: ۴۴۷- ۴۵۰. م.

بجميع الكفار بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكَمْ أى ما أبقى الله لكم من الحلال بعد إتمام الكيل و الوزن خير من البخس و التطفيف و شرط الإيمان لأنهم إن كانوا مؤمنين بالله عرفوا صحه هذا القول و قيل معناه إبقاء الله النعيم عليكم خير لكم مما يحصل من النفع بالتطفيف و قيل طاعه الله (١)و قيل رزق الله وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ أى و ما أنا بحافظ نعم الله عليكم إن أراد أن يزيلها عنكم أو ما أنا بحافظ لأعمالكم إن على إلا البلاغ أَ صَلاتُکَ تَأْمُرُکَ إنما قالوا ذلک لأن شعيبا كان كثير الصلاه و كان يقول إذا صلى إن الصلاه رادعه عن الشر ناهيه عن الفحشاء و المنكر فقالوا أ صلاتك التى تزعم أنها تأمر بالخير و تنهى عن الشر أمرتک بهذا عن ابن عباس و قيل معناه أ دينك يأمرك بترك دين السلف كنى عن الدين بالصلاه لأنها من أجل أمور الدين و إنما قالوا ذلك على وجه الاستهزاء (٢)أَوْ أَنْ نَفْعَلَ قال البيضاوى عطف على ما أى و أن نترک فعلنا ما نشاء فى أموالنا و هو جواب النهى عن التطفيف و الأمر بالإيفاء و قيل كان ينهاهم عن تقطيع الدراهم و الدنانير فأرادوا به ذلك عَلى بَيِّنَهٍ مِنْ رَبِّی إشاره إلى ما آتاه الله من العلم و النبوه وَ رَزَقَنِی إشاره إلى ما آتاه الله من المال الحلال و جواب الشرط محذوف تقديره فهل يسع لى مع هذا الإنعام أن أخون فى وحيه و أخالفه فى أمره و نهيه وَ ما أُرِيدُ أَنْ أُخالِفَكُمْ أى و ما أريد أن آتى ما أنهاكم عنه لأستبد به فلو كان صوابا لآثرته و لم أعرض عنه فضلا أن أنهاكم عنه يقال خالفت زيدا إلى كذا إذا قصدته و هو مول عنه و خالفته عنه إذا كان الأمر بالعكس إن أريد أى ما أريد إلا أن أصلحكم بأمرى بالمعروف و نهيى عن المنكر ما دمت أستطيع الإصلاح فلو وجدت الإصلاح فيما أنتم عليه لما نهيتكم وَ ما تَوْفِيقِی لإصابه الحق و الرشاد إلا بهدايته و معونته. (٣)

١- و أضاف السيّد الرضىّ على هذه الوجوه وجها آخر، قال: و قد قيل: بقيه اللّه أى عفو اللّه عنكم و رحمته لكم بعد استحقاقكم العذاب، كما يقول العرب المتحاربون بعضهم لبعض إذا استحر فيهم القتل و اعضلهم الخطب: البقيه البقيه أى نسألكم البقيه علينا، و البقيه هاهنا و الابقاء بمعنى واحد.

٢- مجمع البيان ۵: ١٨٧- ١٨٨. م.

٣- أنوار التنزيل ١: ٢٢۴. م.

وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ قال الطبرسی أی إلیه أرجع فی المعاد أو إلیه أرجع بعملی و نیتی أی أعمالی کلها لوجه الله لا یَجْرِمَنَّکُمْ شِقاقِی أی لا یکسبنکم خلافی و معاداتی أَنْ یُصِیبَکُمْ من عذاب العاجله وَ ما قَوْمُ لُوطٍ مِنْکُمْ بِبَعِیدٍ أی هم قریب منکم فی الزمان أو دارهم قریبه من دارکم فیجب أن تتعظوا بهم اسْتَغْفِرُوا أی اطلبوا المغفره من الله ثم توصلوا إلیها بالتوبه أو استغفروا للماضی و اعزموا فی المستقبل أو استغفروا ثم دوموا علی التوبه أو استغفروا علانیه و أضمروا الندامه فی القلب وَدُودٌ أی محب لهم مرید لمنافعهم أو متودد إلیهم بکثره إنعامه علیهم ما نَفْقَهُ أی ما نفهم عنک معنی کثیر من کلامک أو لا نقبل کثیرا منه و لا نعمل به ضَعِیفاً أی ضعیف البدن أو ضعیف البصر أو مهینا و قیل کان علیه السلام أعمی.

و اختلف فی أن النبی هل یجوز أن یکون أعمی فقیل لا یجوز لأن ذلک ینفر و قیل یجوز أن لا یکون فیه تنفیر و یکون بمنزله سائر العلل و الأمراض.

وَ لَوْ لا رَهْطُکَ لَرَجَمْناکَ أی و لو لا حرمه عشیرتک لقتلناک بالحجاره و قیل معناه لشتمناک و سببناک وَ ما أَنْتَ عَلَیْنا بِعَزِیزٍ أی لم ندع قتلک لعزتک علینا و لکن لأجل قومک ظِهْرِیًّا أی اتخذتم الله وراء ظهورکم یعنی نسیتموه (۱)و قیل الهاء عائده إلی ما جاء به شعیب عَلی مَکانَتِکُمْ أی علی حالتکم هذه و هذا تهدید فی صوره الأمر إِنِّی عامِلٌ علی ما أمرنی ربی و قیل إنی عامل علی ما أنا علیه من الإنذار وَ ارْتَقِبُوا أی انتظروا ما وعدکم ربکم من العذاب إنی معکم منتظر لذلک أو انتظروا مواعید الشیطان و أنا أنتظر مواعید الرحمن.

وَ رُوِیَ عَنِ الرِّضَا علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَا أَحْسَنَ الصَّبْرَ وَ انْتِظَارَ الْفَرَجِ أَ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَ ارْتَقِبُوا إِنِّی مَعَکُمْ رَقِیبٌ

الصَّیْحَهُ صاح بهم جبرئیل صیحه فماتوا قال البلخی یجوز أن تکون الصیحه صیحه علی الحقیقه کما روی و یجوز أن یکون ضربا من العذاب تقول العرب صاح الزمان

۱- قال السیّد: المراد انکم جعلتم امر اللّه سبحانه وراء ظهورکم، و هذا معروف فی لسان العرب أن یقول الرجل منهم لمن أغفل قضاء حاجته: جعلت حاجتی وراء ظهرک.

بهم إذا هلكوا أَلا بُعْداً أی بعدوا من رحمه الله بعدا و قیل أی هلاکا لهم کما هلکت ثمود. (۱)أَصْحابُ الْأَيْكَهِ هم أهل الشجر الذین أرسل إلیهم شعیب و أرسل إلی أهل مدین فأهلکوا بالصیحه و أما أصحاب الأیکه فأهلکوا بالظله التی احترقوا بنارها و کانوا أصحاب غیاض فعاقبهم الله بالحر سبعه أیام ثم أنشأ سحابه فاستظلوا بها یلتمسون الروح فیها فلما اجتمعوا تحتها أرسل منها صاعقه فاحترقوا جمیعا فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ أی من قوم شعیب و قوم لوط وَ إِنَّهُما لَبِإِمامٍ مُبِینٍ أی إن مدینتی قوم لوط و أصحاب الأیکه بطریق یؤم و یتبع و یهتدی به أو إن حدیث مدینتهما لمکتوب فی اللوح المحفوظ. (۲)مِنَ الْمُخْسِرِینَ أی من الناقصین للکیل و الوزن بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقِیمِ أی بالمیزان السوی و الجبله الخلیقه کِسَفاً أی قطعا و الظله السحابه التی أظلتهم. (۳)وَ ما کُنْتَ ثاوِیاً أی مقیما فی قوم شعیب فتقرأ علی أهل مکه خبرهم و لکنا أرسلنا و أنزلنا علیک هذه الأخبار و لو لا ذلک لما علمتها أو أنک لم تشاهد قصص الأنبیاء و لا تلیت علیک و لکنا أوحیناها إلیک فیدل ذلک علی صحه نبوتک (۴).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله درباره تفسیر آیه {و به سوی [مردم] مدین} می گوید: یعنی به سوی مردم مدین - . در منبع آمده است: {و به سوی [مردم] مدین} یعنی برادرشان شعیب را به سوی مدین فرستادیم. -

یا این که مدین، نام قبیله ای است. برخی می گویند: مدین، نام پسر ابراهیم علیه السلام است که آن قبیله به او نسبت داده شد. عطا می گوید: او شعیب بن توبه بن مدین بن ابراهیم است. قتاده می گوید: او شعیب بن نویب است - . درباره نسب شعیب علیه السلام اختلاف نظر وجود دارد. یعقوبی در تاریخ خود می گوید: او شعیب بن نویب بن عیا بن مدین بن ابراهیم است. بغدادی در محبر نیز همین طور می گوید، در عین حال در آن، بویب بن عیفا آمده است. طبری می گوید: او شعیب بن صیفون بن عنقا بن ثابت بن مدین بن ابراهیم است. وی می گوید که برخی معتقدند شعیب از فرزندان ابراهیم علیه السلام نبوده است، بلکه از فرزندان یکی از کسانی بود که به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و از او در دینش پیروی کرد و با او به شام آمد. اما او پسر دختر لوط است. بنابراین مادربزرگ شعیب، دختر لوط است. برخی دیگر می گویند که نام شعیب، یترون است. سخن طبری به پایان رسید. ثعلبی در عرائس می گوید: او شعیب بن صفوان بن عیفا بن نابت بن مدین است. این نظر با آنچه پیشتر از مسعودی نقل کردیم موافق است. مسعودی می گوید که او از فرزندان نابت بن ابراهیم است. نظر صاحب الکامل نیز در پایان کتاب خواهد آمد. - . ابن اسحاق می گوید: او

ص: ۳۷۵

شعیب بن میکیل - . در طبری، میکائیل و در عرائس، شعیب بن میکائیل بن یشجر آمده است. وی می گوید: نام او به سریانی یترون و مادرش میکیل دختر لوط علیه اسلام است. -

بن یشجب بن مدین بن ابراهیم علیه السلام و مادر میکیل دختر لوط علیه السلام است. شعیب علیه السلام به دلیل بررسی خوب از قومش که بیشه نشین بودند، خطیب الانبیا نامیده می شد. قتاده می گوید: شعیب دو بار مبعوث شد: یک بار به سوی مدین و بار دیگر به سوی بیشه نشینان. {پس پیمانه و ترازو را تمام نهید.} یعنی در معاملات، حقوق مردم را به طور کامل دهید. {و اموال مردم را کم مدهید.} یعنی حقوقشان را نقض نکنید. {و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید.} یعنی پس از آن که خداوند، زمین را با امر و نهی و فرستادن پیامبران اصلاح کرد در زمین گناه نکنید و اعمال حرام را حلال مشمارید. برخی می گویند: یعنی با ایمان نیاوردن فساد نکنید که خداوند، کِشت ها و نسل ها را از بین می برد. درباره تفسیر{و منشینید.} چند نظر

وجود دارد: یکی این است که آنـان بر سـر راه کسانی که به منظور ایمان آوردن، آهنگ شـعیب می کردنـد، می نشسـتند و با تهدیدشان به قتل، آنان را می ترساندند. دومی این است که آنان راه زنی می کردند و خداوند، آنان را از این کار نهی فرمود. سومی این است که یعنی بر سر هیچ یک از راه های دین ننشینید و با ایراد شبهه خواستار انحراف در آن نشوید. {و از راه خدا بـاز داریـد.} یعنی از دیـن خـدا منع کنیـد. {کسـی را کـه ایمـان به خـدا آورده است.} یعنی خواسـتار ایمـان شـده است. {و بخواهید} یعنی راه را {کج} یعنی بگویید: این راه، باطل است. {پس شما را بسیار گردانید.} یعنی شمارتان را بسیار گردانید. ابن عباس می گویـد: زیرا مـدین بن ابراهیم علیه السـلام با دختر لوط علیه السـلام ازدواج کرد و صاحب فرزنـد شـد تا این که فرزنـدانش بسیار شدنـد. برخی دیگر می گوینـد: یعنی خداونـد پس از آن که آنـان را نیازمنـد کرد توانگر سـاخت. {فرجـام فسادکاران} یعنی در فرجام کار قوم عاد، ثمود و لوط بیندیشید. {یا به کیش ما برگردید.} زیرا شعیب علیه السلام پیش از آن بر کیش آنـان بود. از این رو لفـظ بـازگشت را به کـار بردنـد. شـعیب علیه السـلام دین خود را در میـان آنـان پنهـان می کرد. همچنین احتمـال دارد که مقصـود آنـان از بازگشت، قوم او بود، اما او را در خطاب قرار دادن در زمره آنان وارد کردنـد یا این که مقصودشان از بازگشت، آغاز از باب مجاز بود. شـعیب علیه السـلام {گفت: آیا هر چند کراهت داشته باشیم.} یعنی آیا ما را هر چند در ورود به دینتان کراهت داشـته باشیم در کیشتان وارد می کنید؟ {درحقیقت به خدا دروغ بسته ایم.} یعنی اگر به کیش شـما بازگردیم و حلال شـما را حلال و حرام شـما را حرام بشماریم و آن را پس از آن که خداوند، ما را از آن کیش با اقامه دلیل و روشن ساختن حقیقت نجات داد به خداونـد متعال نسـبت دهیم، در آنچه شـما را به آن خوانـده ایم به خـدا دروغ بسته ایم.

در تفسـیر آیه {و ما را سـزاوار نیست که به آن بازگردیم مگر آن که خـدا پروردگار ما بخواهد.} چند وجه وجود دارد: یکی ایـن اسـت کـه مقصـود از کیش، شـریعت اسـت نـه آنچه به اعتقـاد به خداونـد سـبحان و صـفاتش بـاز می گردد و این که در شریعتشان چیزهایی است که جایز است

ص: ۳۷۶

خداوند را در آن چیز ها عبادت کرد. بنابراین گویا او فرموده است: ما را سزاوار نیست که به کیش شما بازگردیم مگر این که خدا بخواهد ما او را در آن کیش عبادت کنیم و شریعت ما را منسوخ کند.

دومی این است که او آنچه نمی باشـد را به چیزی مشـروط کرده که از بـاب معبـود قرار دادن نباشـد. همـان طور که خـداوند فرمود: {و در بهشت درنمی آیند مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن داخل شود.}

سومی این که مگر اینکه خـدا بخواهد که شـما بتوانید ما را مجبور کنید و بین شـما و او را آزاد گذارد و ما با اکراه و اجبار به اظهار کردن آن باز گردیم.

چهـارمی این است که هـاء در فیهـا به دِه بر می گردد یعنی مـا از دِه بیرون خواهیم رفت و تنهـا در صورتی بـاز می گردیم که خداوند، وعده غلبه و پیروزی ما بر شما را بخواهد و ما به دِه بازگردیم.

پنجمی این است که یعنی مگر این که خداوند بخواهد شما را به حقیقت بازگرداند و همه در یک کیش گرد هم آییم؛ زیرا او وقتی در حکایت سخن آنان فرمود: {یا به کیش ما برگردید.} به این معنا بود که یا همگی بر یک کیش باشیم. بنابراین نیکو بود که پس از آن بگوید: مگر این که خداوند بخواهد تا ما را در یک کیش گرد هم آورد. در پیروزی بر شما و در تمام کار هایمان {بر خدا توکل کرده ایم.} {بار پروردگارا داوری کن}، پرسشی از سوی شعیب علیه السلام و تمایلی از سوی او و از باب بریدن از همه چیز و توجه به خداست و می خواهد که خداوند متعال میان او و قومش به حق داوری کند. هر چند واضح است که خداوند ناگزیر همین کار را خواهد کرد. برخی دیگر می گویند: یعنی از ما و قوممان پرده بردار و روشن ساز که ما بر حق هستیم. این دعا شتابزدگی ای از سوی شعیب علیه السلام برای پیروزی بود. {که تو بهترین داورانی.} یعنی بهترین داوران و حکم کنندان هستی. {در این صورت قطعاً زیانکارید.} یعنی به منزله کسی هستید که سرمایه اش از دست رفته است. برخی دیگر آن را به معنای مغبون شدگان و برخی به معنای نابود شدگان می دانند. {از پا درآمدند.} یعنی مردند و به رو درافتادند. {گویی خود در آن [دیار] سکونت نداشتند.} یعنی گویی هرگز در آن دیار سکونت نکردند؛ زیرا نابود شده طوری است که گویی نبوده است. {از ایشان روی برتافت.} یعنی چون روی آوردن عذاب به سوی آنان را دید به مانند رویگرداندن فرد ناامید از آنان روی برگردانید. {دیگر چگونه دریغ بخورم} یعنی غمگین شوم {بر گروهی که کافرند} و به دلیل این که شایسته عذاب بودند عذاب بر آنان نازل شد - . مجمع البیان ۴: ۴۴۷-۴۵۰ - .

{به راستی شما را در نعمت می بینم.} یعنی شما را می بینم در ارزانیِ قیمت به سر می برید. برخی می گویند: مقصود از نعمت، مال و زیور آلات دنیاست. او آنان را از گرانی، افزایش قیمت و از بین رفتن نعمت بر حذر داشت یا این که یعنی شما را در اموال بسیار و فراخی معیشت می بینم. بنابراین نیازی به کاستن از پیمانه و وزن ندارید. {روزی فراگیر} یعنی روز قیامت که عذابش همه کافران را در بر می گیرد.

ص: ۳۷۷

{باقیمانده [حلال] خدا برای شما بهتر است.} یعنی حلالی که پس از کامل دادن پیمانه و وزن برایتان باقی می ماند از کاستن و کم فروشی بهتر و شرط ایمان است؛ زیرا اگر آنان، مؤمن به خدا باشند درستی این سخن را در می یابند. برخی دیگر می گویند: یعنی باقی گذاشتن نعمت برای شما توسط خداوند بهتر از سودی است که از راه کم فروشی به دست می آید. برخی دیگر معنای آن را اطاعت خداوند می دانند - . سید رضی احتمال دیگری را به این احتمالات می افزاید. او می گوید: برخی می گویند: بقیه الله به معنای درگذشتن خداوند از شما و رحم کردنش به شماست پس از آن که شایسته عذاب بودید. همان طور که اگر کشتار برای عربهای در حال جنگ با یکدیگر دشوار شود و اوضاعشان سخت گردد می گویند: البقیه، البقیه یعنی ما بقیه را برای شما می خواهیم. بقیه در اینجا هم معنای اِبقا است. - .

به نظر برخی نیز به معنای روزی خداست. {و من بر شما نگاهبان نیستم.} یعنی اگر خداوند بخواهد که نعمت های خود را از شما بگیرد من نمی توانم آنها را برایتان نگهدارم یا این که من نگاهبان اعمالتان نیستم. تنها وظیفه من ابلاغ است. {آیا نماز تو به تو دستور می دهد} تنها دلیلشان برای گفتن این سخن آن بود که شعیب علیه السلام بسیار نماز می گزارد و هنگام نماز می فرمود: نماز، بازدارنده از بدی و نهی کننده از زشتی است. بنابراین آنان پرسیدند: آیا نماز تو که مدعی هستی به خوبی امر و

از بـدی نهی می کنـد تو را به این کار دسـتور داده است؟ این تفسـیر از ابن عباس روایت شـده است. برخی دیگر می گوینـد: یعنی آیـا دینت تو را به ترک دین گذشـتگان دسـتور می دهـد؟ نمـاز، کنـایه از دین، آمـده است؛ زیرا نماز از بزرگترین امور دینی است. آنان این مطلب را از باب تمسخر گفتند - . مجمع البیان ۵: ۱۸۷-۱۸۸ - .

بیضـاوی می‌گویـد که {أَو أَن نَفعَـلَ} عطف بر {ما} است. یعنی و آیا به ما دسـتور می دهی تا از تصـرف در اموالمان به طور دلخواه دست بکشـیم. این، پاسخ نهی از کم فروشـی و دسـتور به کامل دادن است. برخی نیز می گویند که شعیب علیه السلام آنـان را از تکـه تکـه کردن درهـم هـا و دینارهـا نهی فرمـوده بـود و مقصودشـان از آن سـخن همیـن بـوده اسـت. {از جـانب پروردگارم دلیل روشـنی داشته باشم.}، اشاره به علم و نبوّتی است که خداوند به شعیب علیه السلام ارزانی داشت. {روزی به مـن داده باشـد.} نیز اشـاره به مـال حلالـی است که خداونـد به شـعیب علیه السـلام ارزانی داشت. جـواب شـرط، محـذوف و تقـدیرش این است: آیـا با این نعمت دادن می توانم در وحی او خیانت ورزم و با امر و نهیش مخالفت ورزم. {من نمی خواهم با شما مخالفت کنم.} یعنی نمی خواهم مرتکب چیزی شوم که شما را از آن نهی می کنم تا بدین وسیله مستبد گردم و اگر به نفعم بود آن را برگزینم و با این که شـما را از آن نهی می کنم خود از آن روی بر نگردانم. وقتی عرب ها می گوینـد: خالَفتُ زیـداً إِلی کَـذا یعنی آهنگ فلان چیز کردم در حالی که زیـد از آن رویگردان بود. همچنین وقتی بر عکس باشـد می گوینـد: خالَفتُهُ عَنهُ. {من قصدی ندارم} یعنی من قصدی جز

اصـلاح شـما با امر به معروف و نهی از منکر ندارم و آن تا زمانی است که توانایی اصلاح را داشته باشم. اگر من اصلاح را در میان شـما می یافتم شما را نهی نمی کردم. {و توفیق من} برای دستیابی به حق و هدایت تنها با هدایت و یاری اوست - . انوار التنزیل ۱: ۲۲۴ - .

ص: ۳۷۸

طبرسی در تفسیر آیه {و به سوی او بازمی گردم.} می گوید: یعنی در روز معاد به سوی خدا باز می گردم یا با عمل و نیّتم به سوی خدا باز می گردم یعنی همه اعمال من به خاطر خداست. {مخالفت شما با من شما را بدان جا نکشاند.} یعنی اختلاف و دشـمنی با آن باعث نشود {که} از عذاب دنیا {به شما [نیز] برسد.} {و قوم لوط از شما چندان دور نیست.} یعنی آنان از نظر زمانی به شما نزدیکند یا منزلشان به شما نزدیک است. پس از آنان پند بگیرید. {از پروردگار خود آمرزش بخواهید} یعنی از خداونـد آمرزش بخواهید. سـپس با توبه به آن آمرزش دست یابید یا به دلیل گذشـته آمرزش بخواهید و در آینده عزم راسـخ داشـته باشـید یا آمرزش بخواهید. سـپس بر توبه اسـتوار بمانید یا آشـکارا آمرزش بخواهید و پشـیمانی را در دلتان پنهان کنید. {دوسـتدار} یعنی دوسـتدار آنـان و خواهـان منافعشـان است یا با دادن نعمت فراوان به آنان اظهار دوستی کرد. {نمی فهمیم} یعنی معنای بسـیاری از سـخن تو را نمی فهمیم یا بسیاری از آن را نمی پذیریم و به آن عمل نمی کنیم. {ضعیف} یعنی دارای بدن ضعیف یا دارای دیدگانی با نور ضعیف یا زبون. برخی نیز می گویند که شعیب علیه السلام نابینا بود.

دربـاره این که آیـا جایز است پیامبر نابینا باشـد اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدنـد که جایز نیست؛ زیرا نابینا بودن باعث تنفر و دوری مردم از او می شود. برخی دیگر معتقدند که اگر باعث تنفر نشود و به منزله دیگر بیماری ها باشد جایز است.

{و اگر عشیره تو نبود قطعا سنگسارت می کردیم.} یعنی اگر حرمت عشیره ات نبود تو را با سنگ می کشتیم. برخی دیگر می گوید: یعنی تو را مورد شماتت قرار داده و به تو ناسزا می گفتیم. {و تو بر ما پیروز نیستی.} یعنی ما به دلیل عزیز بودنت برایمان نیست که تو را نمی کشیم، بلکه دلیلش قومت است. {پشت سر} یعنی خدا را پشت سرتان گرفته اید. به عبارت دیگر او را فراموش کرده اید - . سید بن طاووس می‌گوید: مقصود این است که شما دستور خداوند سبحان را پشت سرتان قرار دادید. این تعبیر، تعبیر معروفی در زبان عرب هاست که مردی از آنان به کسی که برآورده کردن خواسته اش را از یاد برده است می گوید: خواسته ام را پشت سرت قرار دادی. - . برخی دیگر می گویند که هاء در آیه به آن چیزی بر می گردد که شعیب علیه السلام آورده است. {بر حسب امکانات خود} یعنی به همین حالتان. این تهدیدی به شکل امر است. {من [نیز] عمل می کنم.} به آنچه خداوند به ما دستور داده است. برخی دیگر می گویند: یعنی من به هشدار دادنی که بر عهده من است عمل می کنم. {و انتظار برید} یعنی منتظر عذابی باشید که پروردگارتان به شما وعده داد. من نیز با شما منتظر آن هستم یا منتظر وعده های شیطان بمانید و من منتظر وعده های خداوند می شوم.

امام رضا علیه السلام فرمود: چقدر صبر و انتظار فرج، زیباست. آیا سخن آن بنده درستکار را نشنیده ای که فرمود: {و انتظار برید که من [هم] با شما منتظرم.}

{فریاد} یعنی جبرئیل فریادی کشید و آنان مردند. بلخی می گوید: جایز است که آن فریاد، همان طور که در روایت آمده است به معنای حقیقی اش باشد. همچنین جایز است که آن فریاد، نوعی از عذاب باشد. عرب ها می گویند: صاحَ الزَّمانُ

ص: ۳۷۹

بِهِم یعنی هلاک شدند. {هان مرگ} یعنی قطعاً از رحمت خداوند دور شدند. برخی دیگر می گویند: یعنی مرگ بر آنان، همان طور که قوم ثمود نابود شدند - . مجمع البیان ۵: ۱۸۷-۱۸۹ - .

{اهل ایکه} آنان بیشه نشینانی بوند که شعیب علیه السلام به سوی آنان و به سوی اهل مدین فرستاده شد. اهل مدین با فریاد نابود شدند، اما اهل ایکه با سایه ای که در آتشش سوختند نابود شدند. آنان اهل بیشه بودند. خداوند، آنان را هفت روز با گرما مجازات کرد. سپس ابری را ایجاد کرد و آنان به منظور آسایش به سایه اش پناه جستند. چون در زیر آن گرد آمدند خداوند، آذرخشی را از آن ابر به سویشان فرستاد و همگی آتش گرفتند. {پس از آنان انتقام گرفتیم.} یعنی از قوم شعیب و

قوم لوط. {و آن دو [شهر اکنون] بر سر راهی آشکار است.} یعنی دو شهر قوم لوط و بیشه نشینان بر سر راهی است که مردم به وسیله آن هدایت و رهنمون می شوند یا این که داستان شهرهای آن دو قوم در لوح محفوظ نوشته شده است - . مجمع البیان ۶: ۳۴۳ - .

{از کم فروشان} یعنی از کسانی که از پیمانه و وزن می کاهند. {با ترازوی درست} یعنی با ترازویی که درست است. {خلق} به معنای سرشت است. {واقعاً} یعنی قطعاً {ابر} یعنی ابری که بر آنان سایه انداخت - . مجمع البیان ۷: ۲۰۲. این، نقل به معنا است. اصل عبارت بدین شکل است: {بِالقِسطاسِ المُستَقیم} یعنی با عدالتی که ستمی در آن نباشد یعنی کامل و تمام

وزن کنید. - .

{و تو مقیم نبودی} یعنی تو در میان قوم شعیب مقیم نبودی تا خبر آنان را برای اهل مکه بازگو کنی، بلکه ما این اخبار را بر تو فرستادیم و نازل کردیم و اگر نازل نمی کردیم تو نمی دانستی یا این که تو داستان های پیامبران را مشاهده نکرده ای یا کسی آنها را برای تو نخوانده است، بلکه ما آنها را به تو وحی کردیم تا آن، دلیلی بر درستی نبوّتت باشد - . مجمع البیان ۷: ۲۵۷ - .

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

ع، علل الشرائع الطَّالَقَانِیُّ عَنْ عُمَرَ بْنِ یُوسُفَ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ الرَّقِّیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مَهْدِیٍّ الرَّقِّیِّ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ مَعْمَرٍ عَنِ الزُّهْرِیِّ عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَکَی شُعَیْبٌ علیه السلام مِنْ حُبِّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّی عَمِیَ فَرَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَکَی حَتَّی عَمِیَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَیْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَکَی حَتَّی عَمِیَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَیْهِ بَصَرَهُ فَلَمَّا کَانَتِ الرَّابِعَهُ أَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ یَا شُعَیْبُ إِلَی مَتَی یَکُونُ هَذَا أَبَداً مِنْکَ إِنْ یَکُنْ هَذَا خَوْفاً مِنَ النَّارِ فَقَدْ آجَرْتُکَ- (۵)وَ إِنْ یَکُنْ شَوْقاً إِلَی الْجَنَّهِ فَقَدْ أَبَحْتُکَ فَقَالَ

۱- مجمع البیان ۵: ۱۸۷- ۱۸۹. م.

۲- مجمع البیان ۶: ۳۴۳. م.

۳- مجمع البیان ۷: ۲۰۲. و هو نقل بالمعنی، اصل العباره هکذا: «بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقِیمِ»* ای بالعدل الذی لا حیف فیه یعنی زنوا وزنا بجمع الایفاء و الاستیفاء انتهی. م.

۴- مجمع البیان ۷: ۲۵۷. م.

۵- أی أنقذتک.

إِلَهِی وَ سَیِّدِی أَنْتَ تَعْلَمُ أَنِّی مَا بَکَیْتُ خَوْفاً مِنْ نَارِکَ وَ لَا شَوْقاً إِلَی جَنَّتِکَ وَ لَکِنْ عَقَدَ حُبُّکَ عَلَی قَلْبِی فَلَسْتُ أَصْبِرُ أَوْ أَرَاکَ فَأَوْحَی اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَیْهِ أَمَّا إِذَا کَانَ هَذَا هَکَذَا فَمِنْ أَجْلِ هَذَا سَأُخْدِمُکَ کَلِیمِی مُوسَی بْنَ عِمْرَانَ قَالَ الصَّدُوقُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ یَعْنِی بِذَلِکَ لَا أَزَالُ أَبْکِی أَوْ أَرَاکَ قَدْ قَبِلْتَنِی حَبِیباً (۱).

**[ترجمه]علل الشرائع: انس: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شعیب علیه السلام از عشق خداوند عزوجل آن قدر گریست تا نابینا شد. خداوند عزوجل نور دیدگاننش را بازگرداند. سپس او گریست تا نابینا شد و خداوند عزوجل نور دیدگانش را دوباره به او باز گرداند. سپس گریست تا این که نابینا شد و خداوند، نور دیدگانش را به او باز گرداند. در بار چهارم خداوند به او وحی فرمود: ای شعیب، تا کِی می خواهی به این کار ادامه دهی؟ تا ابد؟ اگر گریه ات به دلیل ترس از آتش است تو را نجات می دهم و اگر به دلیل اشتیاق به بهشت است تو را مجاز می سازم. شعیب علیه السلام عرض کرد:

ص: ۳۸۰

ای خدا و سرور من، تو می دانی که من به دلیل ترس از آتش جهنم و یا به دلیل اشتیاق به بهشت گریه نکردم، بلکه عشق تو به دلم بسته شده

است. از این رو نمی توانم تا دیدنت صبر کنم. خداوند بزرگ به او وحی کرد: اگر این طور است تو را به خدمت کلیم خود موسی بن عمران در می آورم.

صدوق رحمه الله می گوید: مقصود شعیب علیه السلام این است که من پیوسته گریه می کنم تا ببینم تو مرا به عنوان دوستدار خود پذیرفته ای - . علل الشرائع ۳۰-۳۱ - .

**[ترجمه]

بیان

کلمه أو بمعنی إلی أن أو إلا- أن أی إلی أن یحصل لی غایه العرفان و الإیقان المعبر عنها بالرؤیه و هی رؤیه القلب لا البصر و الحاصل طلب کمال المعرفه بحسب الاستعداد و القابلیه و الوسع و الطاقه (۲)و قد مضی توضیح ذلک فی کتاب التوحید.

**[ترجمه]واژه (أَو) به معنای تا این که یا مگر این که است. یعنی تا این که نهایت عرفان و یقین که از آن به دیدن تعبیر می شود، برایم حاصل آید. مقصود از دیدن، دیدن دل است نه دیدن سر. در نتیجه مقصود، درخواست معرفت کامل بر طبق توانایی، قابلیت، گنجایش و توان است - . همچنین احتمال دارد که کنایه از مرگ باشد یعنی تا این که بمیرم. - .

توضیح این مطلب در کتاب توحید گذشت.

**[ترجمه]

«۲»

فس، تفسیر القمی بَعَثَ اللَّهُ شُعَیْباً إِلَی مَدْیَنَ وَ هِیَ قَرْیَهٌ عَلَی طَرِیقِ الشَّامِ فَلَمْ یُؤْمِنُوا بِهِ وَ حَکَی اللَّهُ قَوْلَهُمْ قالُوا یا شُعَیْبُ أَ صَلاتُکَ تَأْمُرُکَ أَنْ نَتْرُکَ ما یَعْبُدُ آباؤُنا إِلَی قَوْلِهِ الْحَلِیمُ الرَّشِیدُ قَالَ قَالُوا إِنَّکَ لَأَنْتَ السَّفِیهُ الْجَاهِلُ فَحَکَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلَهُمْ إِنَّکَ لَأَنْتَ الْحَلِیمُ الرَّشِیدُ وَ إِنَّمَا أَهْلَکَهُمُ اللَّهُ تَعَالَی بِنَقْصِ الْمِکْیَالِ وَ الْمِیزَانِ (۳).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: خداوند، شعیب را به سوی مدین که دِهی بر سر راه شام بود فرستاد، اما آنان به او امان نیاوردند. خداوند، سخنشان را این طور حکایت فرموده است: {گفتند: ای شعیب، آیا نماز تو به تو دستور می دهد که آنچه را پدران ما می پرستیده اند رها کنیم} تا {بردبار فرزانه ای.} حضرت فرمود: آنان گفتند: قطعاً تو سفیه و نادانی. خداوند، سخنشان را این طور حکایت فرمود: {راستی که تو بردبار فرزانه ای.} خداوند متعال تنها به دلیل کم فروشی شان آنان را نابود ساخت - . تفسیر القمی: ۳۱۳ - .

**[ترجمه]

بیان

قال البیضاوی فی قوله تعالی إِنَّکَ لَأَنْتَ الْحَلِیمُ الرَّشِیدُ تحکموا به و قصدوا وصفه بضد ذلک أو عللوا إنکار ما سمعوا منه و استبعادهم بأنه موسوم بالحلم و الرشد المانعین عن المبادره إلی أمثال ذلک انتهی. (۴)أقول ما ذکر فی تفسیر علی بن إبراهیم غیر الوجهین و حاصله أنه تعالی عبر عما قالوه بضد قولهم إیماء إلی أن ما قالوه مما لا یمکن ذکره لاستهجانه و رکاکته (۵).

**[ترجمه]بیضاوی در تفسیر آیه {راستی که تو بردبار فرزانه ای.} می گوید: آنان او را به سخره گرفتند و مقصودشان این بود که او را با عکس این سخن وصف کنند یا این که برای انکار و بعید شمردن آنچه شنیده بودند این طور دلیل آوردند که او بردبار و فرزانه است و این دو صفت، مانع از گفتن چنین سخنانی می شود. سخن بیضاوی به پایان رسید - . انوار التنزیل ۱: ۲۲۴ - .

می گویم: آنچه در تفسیر علی بن ابراهیم آمده غیر از این دو وجه است و خلاصه اش این است که خداوند متعال عکس سخن آنان را بیان کرد تا اشاره کند به این که سخنشان آن قدر زشت و رکیک بود که نمی شد بر زبان آورد - . همچنین احتمال دارد که آنان این سخن را از باب استفهام انکاری گفته اند تا به او بگویند که چنین سخنی از سوی یک بردبار فرزانه صادر نمی شود. بنابراین گویی آنان گفته اند: آیا تو با گفتن این سخنان بردبار و فرزانه ای؟! - .

**[ترجمه]

«۳»

فس، تفسیر القمی وَ إِنَّا لَنَراکَ فِینا ضَعِیفاً وَ قَدْ کَانَ ضَعُفَ بَصَرُهُ وَ ارْتَقِبُوا أَیِ انْتَظِرُوا

۱- علل الشرائع: ۳۰- ۳۱. م.

۲- و يمكن أن يكون كنايه عن الموت أى الى أن أموت.

۳- تفسير القمّىّ ۳۱۳. م.

۴- أنوار التنزيل ۱: ۲۲۴. م.

۵- و أمكن أن قالوا ذلك على سبيل الاستفهام انكارا عليه بأن ذلك لا يصدر عن الحليم الرشيد فكانهم قالوا: أ انت الحليم الرشيد مع قولك هذا؟!.

فَبَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ صَيْحَهً فَمَاتُوا- (۱)وَ ما كُنْتَ ثاوِياً أَیْ بَاقِياً (۲).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: {و واقعا تو را در میان خود ضعیف می بینیم.} شعیب علیه السلام دیدگان ضعیفی داشت. {و انتظار برید} یعنی منتظر بمانید.

ص: ۳۸۱

خداوند، فریادی را به سویشان فرستاد و آنان مردند - . تفسیر القمی: ۳۱۴ - .

{و تو مقیم نبودی} یعنی باقی نبودی - . تفسیر القمی: ۴۸۹ - .

**[ترجمه]

«۴»

فس، تفسیر القمی فَكَذَّبُوهُ قَالَ قَوْمُ شُعَيْبٍ فَأَخَذَهُمْ عَذابُ يَوْمِ الظُّلَّهِ قَالَ يَوْمُ حَرٍّ وَ سَمَائِمَ- (۳)قَوْلُهُ أَصْحابُ الْأَيْكَهِ الْأَيْكَهُ الْغَيْضَهُ مِنَ الشَّجَرِ.

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: {پس او را تکذیب کردند} حضرت فرمود: یعنی قوم شعیب گفتند. {و عذاب روز ابر [آتشبار] آنان را فرو گرفت} یعنی روز گرما و باد های گرم - . تفسیر القمی: ۴۷۴ - . أَیکَه در {أَصحاب الأَیکَه} به معنای بیشه است.

**[ترجمه]

بيان

قال البيضاوی أَصْحابُ الْأَيْكَهِ هم قوم شعيب كانوا يسكنون الغيضه فبعثه الله إليهم فكذبوه فأهلكوا بالظله و الأيكه الشجر المتكاثفه (۴).

**[ترجمه]بیضاوی می گوید: بیشه نشینان همان قوم شعیب علیه السلام بودند. آنان در بیشه زندگی می کردند و خداوند، شعیب علیه السلام را به سویشان فرستاد آنان او را تکذیب کردند و با ابر نابود شدند. أَیکَه به معنای درختان انبوه است - . انوار التنزیل ۱: ۲۵۳ - .

**[ترجمه]

«۵»

مع، معانی الأخبار أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنْ سَلَمَهَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِیِّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مَیْمُونٍ عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ عَنِ الْأَصْبَغِ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قالُوا رَبَّنا عَجِّلْ لَنا قِطَّنا قَبْلَ یَوْمِ الْحِسابِ قَالَ نَصِیبَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ (۵).

**[ترجمه]معانی الاخبار: اصبغ: امام علی علیه السلام در تفسیر آیه {و گفتند پروردگارا پیش از [رسیدن] روز حساب بهره ما را [از عذاب] به شتاب به ما بده.} فرمود: مقصود، بهره شان از عذاب است - . معانی الاخبار: ۶۷ - .

**[ترجمه]

ایضاح

قال البیضاوی أی قسطنا من العذاب الذی توعدنا به أو الجنه التی تعد المؤمنین و هو من قطه إذا قطعه و یقال للصحیفه الجائزه قط لأنها قطعه من القرطاس و قد فسر بها أی عجل لنا صحیفه أعمالنا ننظر فیها (۶).

**[ترجمه]بیضاوی می گوید: یعنی قسمت من از عذابی که به آن هشدار داده شدیم یا بهشتی که به مؤمنان وعده می دهی. قِطّ از قَطَّهُ به معنی آن را برید است.

همچنین به دفتر حساب قِطّ می گویند؛ زیرا بریده ای از کاغذ است و به همین معنا نیز تفسیر شده است یعنی دفتر اعمالمان را زودتر برایمان بیاور تا در آن بنگریم - . انوار التنزیل ۲: ۱۳۸ - .

**[ترجمه]

«۶»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنِ ابْنِ الْمُتَوَکِّلِ عَنِ السَّعْدَآبَادِیِّ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامٍ عَنْ سَعْدٍ الْإِسْکَافِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام قَالَ: إِنَّ أَوَّلَ مَنْ عَمِلَ الْمِکْیَالَ وَ الْمِیزَانَ شُعَیْبٌ النَّبِیُّ علیه السلام عَمِلَهُ بِیَدِهِ فَکَانُوا یَکِیلُونَ وَ یُوفُونَ ثُمَّ إِنَّهُمْ بَعْدُ طَفَّفُوا فِی الْمِکْیَالِ وَ بَخَسُوا فِی الْمِیزَانِ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ فَعُذِّبُوا بِهَا فَأَصْبَحُوا فِی دارِهِمْ جاثِمِینَ (۷).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: سعد الاسکاف: امام سجاد علیه السلام فرمود: نخستین کسی که پیمانه و ترازو ساخت شعیب پیامبر صلی الله علیه و آله بود. او آن را با دست خود ساخت و آنان پیمانه می کردند و کامل می دادند. سپس از پیمانه و ترازو کاستند و کم فروشی کردند. پس زمین لرزه آنان را فرو گرفت و در خانه هایشان از پا درآمدند - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

بیان

قال الطبرسی رحمه الله فی قوله تعالی: فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ أی فأخذ قوم شعیب الزلزله عن الکلبی و قیل أرسل الله علیهم وقده (8)و حرا شدیدا فأخذ بأنفاسهم فدخلوا

۱- تفسیر القمّیّ: ۳۱۴. م.

۲- تفسیر القمّیّ: ۴۸۹. م.

۳- تفسیر القمّیّ: ۴۷۴. م.

۴- أنوار التنزیل ۱: ۲۵۳. م.

۵- معانی الأخبار: ۶۷. م.

۶- أنوار التنزیل ۲: ۱۳۸ و فیه: للنظر فیها. م.

۷- مخطوط.

۸- الوقده: النار.

أجواف البيوت فدخل عليهم البيوت فلم ينفعهم ظل و لا ماء و أنضجهم الحر فبعث الله تعالى سحابه فيها ريح طيبه فوجدوا برد الريح و طيبها و ظل السحابه فتنادوا عليكم بها فخرجوا إلى البريه فلما اجتمعوا تحت السحابه ألهبها الله عليهم نارا و رجفت بهم الأرض فاحترقوا كما يحترق الجراد المقلى و صاروا رمادا و هو عَذابُ يَوْمِ الظُّلَّهِ عن ابن عباس و غيره من المفسرين.

و قيل بعث الله عليهم صيحه واحده فماتوا بها عن أبى عبد الله عليه السلام و قيل إنه كان لشعيب قومان قوم أهلكوا بالرجفه و قوم هم أصحاب الظله (١).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله می گوید: کلبی در تفسیر آیه {پس زمین لرزه آنان را فرو گرفت.} می گوید: یعنی زمین لرزه قوم شعیب را فرو گرفت. ابن عباس و دیگر مفسران می گویند: خداوند به سوی آنان آتش و گرمای شدیدی فرستاد و نفسشان را گرفت.

ص: ۳۸۲

آنان وارد خانه هایشان شدند، اما آن آتش و گرما در خانه هایشان نیز وارد شد و هیچ سایه و آبی به آنان سود نرساند. گرما آنان را پخت. خداوند متعال ابری را به سویشان فرستاد که در آن باد نیکی بود. آنان خنکا، بوی خوش آن باد و سایه آن ابر را دیدند و یکدیگر را ندا دادند که باید به سوی آن بروید. آنان به سوی خشکی بیرون رفتند و چون زیر ابر گرد آمدند خداوند، آن را تبدیل به آتشی کرد و به سویشان نازل فرمود. زمین هم در زیرشان لرزید و آنان همچون ملخ سرخ شده آتش گرفتند و به خاکستر تبدیل شدند. مقصود از عذاب روز ابر همین است.

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند یک فریاد را بر آنان نازل کرد و آنان به دلیل آن مردند. برخی می گویند: شعیب علیه السلام دو قوم داشت: یک قوم با زمین لرزه نابود شدند و قوم دیگر اصحاب ابر بودند - . مجمع البیان ۴: ۴۵۰ - .

**[ترجمه]

«۷»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: بَعَثَنِی هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ أَسْتَخْرِجُ لَهُ بِئْراً فِی رُصَافَهِ عَبْدِ الْمَلِكِ (٢)فَحَفَرْنَا مِنْهَا مِائَتَیْ قَامَهٍ ثُمَّ بَدَتْ لَنَا جُمْجُمَهُ رَجُلٍ طَوِيلٍ فَحَفَرْنَا مَا حَوْلَهَا فَإِذَا رَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى صَخْرَهٍ عَلَيْهِ ثِيَابٌ بِيضٌ وَ إِذَا كَفُّهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِهِ عَلَى مَوْضِعِ ضَرْبَهٍ بِرَأْسِهِ فَكُنَّا إِذَا نَحَّيْنَا يَدَهُ عَنْ رَأْسِهِ سَالَتِ الدِّمَاءُ وَ إِذَا تَرَكْنَاهَا عَادَتْ فَسَدَّتِ الْجُرْحَ وَ إِذَا فِی ثَوْبِهِ مَكْتُوبٌ أَنَا شُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى قَوْمِهِ (٣)فَضَرَبُونِی وَ أَضَرُّوا بِی وَ طَرَحُونِی فِی هَذَا الْجُبِّ وَ هَالُوا إِلَیَّ التُّرَابَ- (۴)فَكَتَبْنَا إِلَى هِشَامٍ بِمَا رَأَيْنَاهُ فَكَتَبَ أَعِيدُوا عَلَيْهِ التُّرَابَ كَمَا كَانَ وَ احْتَفِرُوا فِی مَكَانٍ آخَرَ (۵).

يج، الخرائج و الجرائح ذكر ابن بابويه فی كتاب النبوه بإسناده عن سهل بن سعيد و ذكر مثله.

**[ترجمه]قصص الانبياء: سهل بن سعید می گوید: هشام بن عبد الملک مرا فرستاد تا چاهی را در منطقه رُصافهٔ عبد الملک - . به ضم راء است و شاید درستش رُصافهٔ هشام بن عبد الملک باشد. یاقوت می گوید: رُصافه در غرب رقه واقع و ما بین آن دو، چهار فرسخ از طرف خشکی فاصله است. وقتی طاعون در شام افتاد هشام آن را بنا نهاد و تابستان در آن جا سکونت می کرد. - حفر کنم. ما به اندازه دویست قامت کندیم.

سپس جمجه مردی بلند قامت بر ما ظاهر شد. ما اطرافش را کندیم و ناگهان دیدیم که او مردی است که روی صخره ای ایستاده و لباس سفیدی بر تن دارد و کف دست راستش روی سرش در جای ضربه است. هر گاه ما دستش را از روی سرش کنار می زدیم خون جاری می شد و هر گاه رهایش می کردیم به جای خود باز می گشت و راه زخم را می بست. روی لباسش نوشته بود: من شعیب بن صالح فرستاده رسول الله به سوی قومش هستم - . در نسخه دیگری آمده است: من فرستاده رسول الله شعیب پیامبر به سوی قومش هستم. - . آنان مرا زدند و به من آسیب رساندند. آنان مرا در این چاه افکنده و رویم خاک ریختند. ما آنچه دیدیم را برای هشام نوشتیم و او برایمان نوشت که خاک را به همان شکلی که بود به سویش بازگردانید و در جای دیگری چاه حفر کنید - . نسخه خطی - .

خرائج: ابن بابویه در کتاب نبوت حدیثی شبیه حدیث بالا را آورده است.

**[ترجمه]

«۸»

كَنْزُ الْفَوَائِدِ لِلْكَرَاجُكِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زِيَادٍ الْإِفْرِيقِيِّ قَالَ: خَرَجْتُ بِإِفْرِيقِيَةَ مَعَ عَمٍّ لِي إِلَى مَزْرُوعٍ لَنَا قَالَ فَحَفَرْنَا مَوْضِعاً فَأَصَبْنَا تُرَاباً هَشّاً (۶)فَحَفَرْنَا

ص: ۳۸۳

۱- مجمع البيان ۴: ۴۵۰. م.

۲- بضم الراء، و لعلّ الصحيح رصافه هشام بن عبد الملك، قال ياقوت: هى فى غربى الرقه بينهما أربعه فراسخ على طرف البريه بناها هشام لما وقع الطاعون بالشام و كان يسكنها فى الصيف.

۳- فى نسخه: رسول رسول اللّه شعيب النبىّ الى قومه.

۴- أى صبوا على التراب.

۵- مخطوط. م.

۶- الهش: الرخو اللين من كل شى ء. و فى المصدر: فأصبنا ترابا هشا فطمحنا فيه فحفرنا.

عَامَّهَ يَوْمِنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى بَيْتٍ كَهَيْئَهِ الْأَزَجِ (۱)فَإِذَا فِيهِ شَيْخٌ مُسَجًّى (۲)وَ إِذَا عِنْدَ رَأْسِهِ كِتَابَهٌ فَقَرَأْتُهَا فَإِذَا أَنَا حَسَّانُ بْنُ سِنَانٍ الْأَوْزَاعِيُّ رَسُولُ شُعَيْبِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله إِلَى أَهْلِ هَذِهِ الْبِلَادِ دَعَوْتُهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ فَكَذَّبُونِي وَ حَبَسُونِي فِي هَذَا الْحَفِيرِ إِلَى أَنْ يَبْعَثَنِيَ اللَّهُ وَ أُخَاصِمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ (۳)وَ ذَكَرُوا أَنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ عَبْدِ الْمَلِكِ مَرَّ بِوَادِي الْقُرَى فَأَمَرَ بِبِئْرٍ يُحْفَرُ فِيهِ فَفَعَلُوا فَانْتَهَى إِلَى صَخْرَهٍ فَاسْتُخْرِجَتْ فَإِذَا تَحْتَهَا رَجُلٌ عَلَيْهِ قَمِيصَانِ وَاضِعٌ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ فَجُذِبَتْ يَدُهُ فَمَجَّ مَكَانُهَا بِدَمٍ ثُمَّ تُرِكَتْ فَرَجَعَتْ إِلَى مَكَانِهَا فَرَقَأَ الدَّمُ- (۴)فَإِذَا مَعَهُ كِتَابٌ فِيهِ أَنَا الْحَارِثُ بْنُ شُعَيْبٍ الْغَسَّانِيُّ رَسُولُ شُعَيْبٍ إِلَى أَهْلِ مَدْيَنَ فَكَذَّبُونِي وَ قَتَلُونِي (۵).

**[ترجمه]کنز الفوائد کراجکی: عبد الرحمن بن زیاد افریقی می گوید: با عمویم به سوی کِشتمان در آفریقا رفتم. ما جایی را کندیم و به خاک نرمی رسیدیم - . در منبع آمده است: به خاک نرمی برخوردیم و در آن طمع ورزیدیم و آن را کندیم. - . ما تمام روز کندیم

ص: ۳۸۳

تا این که به خانه ای بلند رسیدیم و ناگهان در آن پیرمردی را یافتیم که لباس بر تن داشت و کنار سرش چیزی نوشته بود. من آن نوشته را خواندم که در آن آمده بود: من حسان بن سنان اوزاعی فرستاده شعیب پیامبر علیه السلام به سوی اهل این سرزمین هستم. من آنان را به ایمان به خدا فرا خواندم، اما آنان مرا تکذیب کرده و در این حفره به بند کشیدند تا این که خداوند مرا احیا کند و در روز قیامت با آنان نزاع نمایم - . کنز الفوائد: ۱۷۹-۱۸۰ - .

برخی می گویند که سلیمان بن عبد الملک از وادی القری گذشت و دستور داد که در آن چاهی حفر کنند. آنان کندند تا این که به تخته سنگی رسیدند. آنان آن تخته سنگ را بیرون آوردند و ناگهان دیدند که در زیرش مردی است که دو پیراهن بر تن دارد و دستش را روی سرش قرار داده است. وقتی دستش را کشیدند در جایش خون روان شد. سپس دستش را رها کردند و به جایش بازگشت و خون، بند آمد. همراه او نامه ای بود که در آن آمده بود:

من حارث بن شعیب غسّانی فرستاده شعیب به سوی اهل مدین هستم. آنان مرا تکذیب کرده و کشتند - . کنز الفوائد: ۱۷۹-۱۸۰ - .

**[ترجمه]

«۹»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى وَهْبٍ قَالَ: إِنَّ شُعَيْباً النَّبِيَّ وَ أَيُّوبَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَ بَلْعَمَ بْنَ بَاعُورَاءَ كَانُوا مِنْ وُلْدِ رَهْطٍ آمَنُوا لِإِبْرَاهِيمَ يَوْمَ أُحْرِقَ فَنَجَا وَ هَاجَرُوا مَعَهُ إِلَى الشَّامِ فَزَوَّجَهُمْ بَنَاتِ لُوطٍ فَكُلُّ نَبِيٍّ كَانَ قَبْلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعْدَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام مِنْ نَسْلِ أُولَئِكَ الرَّهْطِ فَبَعَثَ اللَّهُ شُعَيْباً إِلَى أَهْلِ مَدْيَنَ وَ لَمْ يَكُونُوا فَصِيلَهَ شُعَيْبٍ وَ لَا قَبِيلَتَهُ الَّتِي كَانَ مِنْهَا وَ لَكِنَّهُمْ كَانُوا أُمَّهً مِنَ الْأُمَمِ بُعِثَ إِلَيْهِمْ شُعَيْبٌ وَ كَانَ عَلَيْهِمْ مَلِكٌ جَبَّارٌ وَ لَا يُطِيقُهُ أَحَدٌ مِنْ مُلُوكِ عَصْرِهِ وَ كَانُوا يَنْقُصُونَ الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ وَ يَبْخَسُونَ النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ مَعَ كُفْرِهِمْ بِاللَّهِ وَ تَكْذِيبِهِمْ لِنَبِيِّهِ وَ عُتُوِّهِمْ وَ كَانُوا يَسْتَوْفُونَ إِذَا اكْتَالُوا

لِأَنْفُسِهِمْ أَوْ وَزَنُوا لَهُ فَكَانُوا فِی سَعَةٍ مِنَ الْعَيْشِ فَأَمَرَهُمُ الْمَلِكُ بِاحْتِكَارِ الطَّعَامِ وَ نَقْصِ مَكَايِيلِهِمْ وَ مَوَازِينِهِمْ وَ وَعَظَهُمْ شُعَيْبٌ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ الْمَلِكُ مَا تَقُولُ فِيمَا صَنَعْتُ أَ رَاضٍ أَنْتَ أَمْ سَاخِطٌ فَقَالَ شُعَيْبٌ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ أَنَّ الْمَلِكَ إِذَا صَنَعَ مِثْلَ مَا صَنَعْتَ يُقَالُ لَهُ مَلِكٌ فَاجِرٌ

ص: ۳۸۴

۱- الازج: البيت يبنى طولا.

۲- سجى الميت: مد عليه ثوبا.

۳- كنز الفوائد: ۱۷۹- ۱۸۰. م.

۴- أی و انقطع و جف.

۵- كنز الفوائد: ۱۷۹- ۱۸۰. م.

فَكَذَّبَهُ الْمَلِكُ وَ أَخْرَجَهُ وَ قَوْمَهُ مِنْ مَدِينَتِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى حِكَايَةً عَنْهُمْ لَنُخْرِجَنَّكَ يا شُعَيْبُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنا فَزَادَهُمْ شُعَيْبٌ فِي الْوَعْظِ فَقَالُوا يا شُعَيْبُ أَ صَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوالِنا ما نَشؤُا فَآذَوْهُ بِالنَّفْيِ مِنْ بِلَادِهِمْ فَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْحَرَّ وَ الْغَيْمَ حَتَّى أَنْضَجَهُمُ اللَّهُ فَلَبِثُوا فِيهِ تِسْعَةَ أَيَّام وَ صَارَ مَاؤُهُمْ حَمِيماً (۱)لَا يَسْتَطِيعُونَ شُرْبَهُ فَانْطَلَقُوا إِلَى غَيْضَةٍ (۲)لَهُمْ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى أَصْحابُ الْأَيْكَةِ فَرَفَعَ اللَّهُ لَهُمْ سَحَابَةً سَوْدَاءَ فَاجْتَمَعُوا فِي ظِلِّهَا فَأَرْسَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ نَاراً مِنْهَا فَأَحْرَقَتْهُمْ فَلَمْ يَنْجُ مِنْهُمْ أَحَدٌ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى فَأَخَذَهُمْ عَذابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِذَا ذُكِرَ عِنْدَهُ شُعَيْبٌ قَالَ ذَلِكَ خَطِيبُ الْأَنْبِيَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلَمَّا أَصَابَ قَوْمَهُ مَا أَصَابَهُمْ لَحِقَ شُعَيْبٌ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِمَكَّةَ فَلَمْ يَزَالُوا بِهَا حَتَّى مَاتُوا وَ الرِّوَايَةُ الصَّحِيحَةُ أَنَّ شُعَيْباً عليه السلام صَارَ مِنْهَا إِلَى مَدْيَنَ فَأَقَامَ بِهَا وَ بِهَا لَقِيَهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا (۳).

**[ترجمه]قصص الانبياء: وهب می گويد: شعيب پيامبر و ايوب عليهما السلام و بلعم بن باعوراء از فرزندان يک عشيره بودند. آنان در روزی که ابراهيم عليه السلام در آتش افکنده شد و نجات پيدا کرد به او ايمان آوردند و با او به شام هجرت کردند. ابراهيم عليه السلام آنان را به ازدواج دختران لوط درآورد. همه پيامبران پيش از بنی اسرائيل و پس از ابراهيم عليه السلام از نسل اين عشيره بودند. خداوند، شعيب عليه السلام را به سوی اهل مدين که از تيره و قبيله او نبودند فرستاد. آنان امتی از امت ها بودند که شعيب عليه السلام به سويشان فرستاده شد و پادشاهی ستمگر بر آنان حکومت می کرد. آن پادشاه نمی توانست هيچ يک از پادشاهان هم عصر خود را تحمل کنند. آنان از پيمانه و ترازو می کاستند و اموال مردم را کم می دادند. علاوه بر اين به خداوند کفر ورزيده و پيامبرش را تکذيب می کردند و سرکش بودند. وقتی برای خود پيمانه يا وزن می کردند آن را کامل می خواستند. آنان توانگر بودند. پادشاه به آنان دستور داد تا غذا را احتکار کنند و از پيمانه ها و ترازو هايشان بکاهند. شعيب، آنان را پند داد و پادشاه، پيکی را به او فرستاد و پرسيد: درباره آنچه کردم چه می گويی؟ آيا تو راضی هستی يا ناراضی؟ شعيب عليه السلام پاسخ داد: خداوند متعال به من وحی فرمود که اگر پادشاه همچين کاری کند او را پادشاهی فاسد می نامند.

ص: ۳۸۴

پادشاه او را تکذيب و او و قومش را از شهرش بيرون کرد. خداوند متعال سخن او را اين طور حکايت فرمود: {گفتند: ای شعيب يا تو و کسانی را که با تو ايمان آورده اند از شهر خودمان بيرون خواهيم کرد} شعيب عليه السلام بر پند دادن آنان افزود و آنان گفتند: {ای شعيب، آيا نماز تو به تو دستور می دهد که آنچه را پدران ما می پرستيده اند رها کنيم يا در اموال خود به ميل خود تصرف نکنيم.} آنان با بيرون کردنش از زمينشان او را آزار دادند. خداوند، گرما و ابر را بر آنان چيره ساخت تا اين که آنان را پخت. آنان نه روز در آن حال ماندند. آبشان - . در نسخه ديگری، آب آن سرزمين آمده است. - تبديل به آب داغی شده بود که نمی توانستند از آن بنوشند. آنان به سوی بيشه خود به راه افتادند. آيه {و بيشه نشينان} به همين مطلب اشاره دارد. خداوند، ابری سياه رنگ را بر بالای آنان برافراشت و آنان در زير سايه اش گرد آمدند. خداوند، آتشی از آن ابر را به سويشان فرستاد و آنان را سوزاند و هيچ کس از آنان رهايی نيافت. آيه {و عذاب روز ابر [آتشبار] آنان را فرو گرفت.} نيز به همين مطلب اشاره دارد. هرگاه نزد پيامبر صلى الله عليه و آله از شعيب عليه السلام نام برده می شد، می فرمود: او در روز قيامت خطيب پيامبران عليهم السلام است. وقتی آن عذاب بر قومش نازل شد او و کسانی که ايمان آورده بودند به همراهش به مکه آمدند و تا زمان مرگ در آن باقی ماندند.

روایت درست این است که شعیب علیه السلام از مکه به سوی مدین رفت و در آن جا ماند و در آن با موسی بن عمران علیهما السلام دیدار کرد - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

توضیح

فصیله الرجل عشیرته و رهطه الأدنون.

**[ترجمه]فَصیله الرَّجُل به معنای پایین ترین عشیره مرد است.

**[ترجمه]

«۱۰»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ ابْنِ أَبَانٍ عَنِ ابْنِ أُورَمَهَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ سَعِیدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ أَیُّوبَ بْنِ رَاشِدٍ رَفَعَهُ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ: قِیلَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ حَدِّثْنَا قَالَ إِنَّ شُعَیْباً النَّبِیَّ علیه السلام دَعَا قَوْمَهُ إِلَی اللَّهِ حَتَّی کَبِرَ سِنُّهُ وَ دَقَّ عَظْمُهُ ثُمَّ غَابَ عَنْهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ عَادَ إِلَیْهِمْ شَابّاً فَدَعَاهُمْ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی فَقَالُوا مَا صَدَّقْنَاکَ شَیْخاً فَکَیْفَ نُصَدِّقُکَ شَابّاً وَ کَانَ عَلِیٌّ علیه السلام یُکَرِّرُ عَلَیْهِمُ الْحَدِیثَ مِرَاراً کَثِیرَةً (۴).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: برخی به امام علی علیه السلام عرض کردند: ای امیر مؤمنان، برایمان حدیثی بگویید. حضرت فرمود: شعیب پیامبر علیه السلام قوم خود را به سوی خداوند فرا خواند تا این که پیر شد و استخوانش نازک گردید. سپس تا زمانی که خداوند خواست از آنان غایب شد. سپس به صورت جوانی به سوی آنان بازگشت و آنان را به سوی خداوند متعال فرا خواند. آنان گفتند: آن گاه که پیر بودی تو را تصدیق نکردیم، حال که جوان هستی چگونه تو را تصدیق کنیم؟ حضرت، این حدیث را چند بار برایشان تکرار می فرمود - . نسخه خطی - .

**[ترجمه]

«۱۱»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ أُورَمَهَ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنِ الْعَلَاءِ عَنِ الْفُضَیْلِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَمْ یَبْعَثِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا خَمْسَةً (۵)هُوداً وَ صَالِحاً وَ إِسْمَاعِیلَ وَ شُعَیْباً وَ مُحَمَّداً خَاتَمَ النَّبِیِّینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ وَ کَانَ شُعَیْبٌ بَکَّاءً (۶).

١- فى نسخه: فصار ماؤها حميما.

٢- الغيضه: مجتمع الشجر فى مغيض الماء، و المغيض: مجتمع الماء.

٣- مخطوط. م.

۴- مخطوط. م.

۵- فى نسخه: الا خمسه أنبياء.

۶- مخطوط. م.

**[ترجمه]قصص الانبياء: فضیل: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل از میان عرب ها پنج تن را به پیامبری برگزید: هود، صالح، اسماعیل، شعیب و محمد خاتم پیامبران صلوات الله علیهم. شعیب علیه السلام بسیار می گریست - . نسخه خطی - .

ص: ۳۸۵

**[ترجمه]

«۱۲»

کا، الکافی عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ بَشِیرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِی عِصْمَهَ قَاضِی مَرْوَ (۱)عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: أَوْحَی اللَّهُ إِلَی شُعَیْبٍ النَّبِیِّ أَنِّی مُعَذِّبٌ مِنْ قَوْمِکَ مِائَهَ أَلْفٍ أَرْبَعِینَ أَلْفاً مِنْ شِرَارِهِمْ وَ سِتِّینَ أَلْفاً مِنْ خِیَارِهِمْ فَقَالَ علیه السلام یَا رَبِّ هَؤُلَاءِ الْأَشْرَارُ فَمَا بَالُ الْأَخْیَارِ فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ دَاهَنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِی وَ لَمْ یَغْضَبُوا لِغَضَبِی (۲).

**[ترجمه]الکافی: جابر: امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند به شعیب پیامبر علیه السلام وحی فرمود که من از میان قومت صد هزار نفر را عذاب می کنم: چهل هزار نفر از افراد بد و شست هزار نفر از افراد خوب را عذاب می کنم. شعیب علیه السلام عرض کرد: پروردگارا، این افراد بد شایسته عذاب هستند، اما آن افراد خوب را چرا عذاب می کنی؟ خداوند عزوجل به او وحی فرمود که آنان با گناه کاران چاپلوسی کردند و به دلیل خشم من خشمگین نشدند - . فروع الکافی ۱: ۳۴۳. این حدیث، آغازی طولانی دارد. - .

**[ترجمه]

«۱۳»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ عَنِ الصَّدُوقِ عَنِ الطَّالَقَانِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِمْرَانَ عَنْ یَحْیَی بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ عَنْ عِیسَی بْنِ رَاشِدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ خُزَیْمَهَ عَنْ عِکْرِمَهَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی بَعَثَ شُعَیْباً إِلَی قَوْمِهِ وَ کَانَ لَهُمْ مَلِکٌ فَأَصَابَهُ مِنْهُمْ بَلَاءٌ فَلَمَّا رَأَی الْمَلِکُ أَنَّ الْقَوْمَ قَدْ خَصِبُوا أَرْسَلَ إِلَی عُمَّالِهِ فَحَبَسُوا عَلَی النَّاسِ الطَّعَامَ وَ أَغْلَوْا أَسْعَارَهُمْ وَ نَقَصُوا مَکَایِیلَهُمْ وَ مَوَازِینَهُمْ وَ بَخِسُوا النَّاسَ أَشْیَاءَهُمْ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَکَانُوا مُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ فَلَمَّا رَأَی ذَلِکَ شُعَیْبٌ علیه السلام قَالَ لَهُمْ لا تَنْقُصُوا الْمِکْیالَ وَ الْمِیزانَ إِنِّی أَراکُمْ بِخَیْرٍ وَ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ مُحِیطٍ فَأَرْسَلَ الْمَلِکُ إِلَیْهِ بِالْإِنْکَارِ فَقَالَ شُعَیْبٌ إِنَّهُ مَنْهِیٌّ فِی کِتَابِ اللَّهِ تَعَالَی وَ الْوَحْیُ الَّذِی أَوْحَی اللَّهُ إِلَیَّ بِهِ أَنَّ الْمَلِکَ إِذَا کَانَ بِمَنْزِلَتِکَ الَّتِی نَزَلْتَهَا (۳)یُنْزِلُ اللَّهُ بِسَاحَتِهِ نَقِمَتَهُ فَلَمَّا سَمِعَ الْمَلِکُ ذَلِکَ أَخْرَجَهُ مِنَ الْقَرْیَهِ فَأَرْسَلَ اللَّهُ إِلَیْهِمْ سَحَابَهً فَأَظَلَّتْهُمْ فَأَرْسَلَ عَلَیْهِمْ فِی بُیُوتِهِمُ السَّمُومَ وَ فِی طَرِیقِهِمُ الشَّمْسَ الْحَارَّهَ وَ فِی الْقَرْیَهِ فَجَعَلُوا یَخْرُجُونَ مِنْ بُیُوتِهِمْ وَ یَنْظُرُونَ إِلَی السَّحَابَهِ الَّتِی قَدْ أَظَلَّتْهُمْ مِنْ أَسْفَلِهَا فَانْطَلَقُوا سَرِیعاً کُلُّهُمْ إِلَی أَهْلِ بَیْتٍ کَانُوا یُوفُونَ

۱- هو نوح بن أبی مریم أبو عصمه المروزی القرشیّ العامی المعروف بالجامع المترجم فی تقریب ابن حجر و غیره؛ رموه بالکذب و الوضع و هو الذی قال شیخنا الشهید فی کتابه الدرایه فی حقه: و من ذلک- أی من الروایات التی وضعتها الزهاد و الصالحون حسبه- ما روی عن أبی عصمه نوح بن أبی مریم المروزی أنّه قیل له: من این لک عن عکرمه عن ابن عبّاس فی فضائل القرآن سوره سوره و لیس عند أصحاب عکرمه هذا؟ فقال: انی رأیت الناس قد أعرضوا عن القرآن و اشتغلوا بفقه ابی حنیفه و مغازی محمّد بن إسحاق فوضعت الحدیث حسبه! و کان یقال لابی عصمه هذا: الجامع، فقال أبو حاتم بن حبان: جمع کل شی ء الا الصدق! انتهی. قلت: توفّی سنه ۱۷۳.

۲- فروع الکافی ۱: ۳۴۳ و له صدر طویل. م.

۳- فی نسخه: تنزلتها.

الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ وَ لَا يَبْخَسُونَ النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ فَنَصَحَهُمُ اللَّهُ- (۱)وَ أَخْرَجَهُمْ مِنْ بَيْنِ الْعُصَاةِ ثُمَّ أَرْسَلَ عَلَى أَهْلِ الْقَرْيَهِ مِنْ تِلْكَ السَّحَابَهِ عَذَاباً وَ نَاراً فَأَهْلَكَتْهُمْ وَ عَاشَ شُعَيْبٌ علیه السلام مِائَتَيْنِ وَ اثْنَتَيْنِ وَ أَرْبَعِينَ سَنَهً (۲).

**[ترجمه]قصص الانبياء: ابن عباس رحمه الله مى گويد: خداوند متعال، شعيب عليه السلام را به سوى قومش فرستاد. آنان پادشاهى داشتند كه بر سرش بلا- آورده بودند. چون پادشاه ديد كه قوم، توانگر شدند پيكى را به سوى كارگزاران خود فرستاد. آنان غذا را از مردم بازداشتند و قيمت ها را بالا- برده و از پيمانه ها و ترازو هايشان كاستند و به مردم كم فروشى كردند و از دستور پروردگارشان سركشى نمودند. آنان در زمين فساد مى كردند. چون شعيب عليه السلام اين كارشان را ديد به آنان فرمود: {و پيمانه و ترازو را كم مكنيد. به راستى شما را در نعمت مى بينم و[لى] از عذاب روزى فراگير بر شما بيمناكم.} پادشاه پيكى را به سويش فرستاد و او را انكار كرد. شعيب عليه السلام فرمود: در كتاب خداوند و وحى كه خداوند به من كرده از اين كار نهى شده است. اگر پادشاه به جايگاهى كه تو به آن تنزل يافته اى تنزل يابد خداوند عذاب خود را بر او نازل مى كند. چون پادشاه، سخن او را شنيد او را از دِه بيرون كرد. خداوند، ابرى را به سويشان فرستاد و آن ابر بر آنان سايه افكند. خداوند، باد گرم را به سوى خانه هايشان و آفتاب داغ را به سوى راه و دِهشان فرستاد. از اين رو آنان شروع به بيرون آمدن از خانه هايشان كردند و به ابرى مى نگريستند كه در زير خود بر آنان سايه افكنده است. همه آنان زود به سوى اهل خانه اى به راه افتادند

ص: ۳۸۶

كه پيمانه و وزن را كامل مى دادند و اموال مردم را كم نمى دادند و خداوند، آنان را پند داده و از ميان گناهكاران خارج كرده بود. سپس خداوند، عذاب و آتشى از آن ابر را بر اهل دِه فرستاد و آنان را نابود ساخت. شعيب عليه السلام دويست و چهل و دو سال زيست - . نسخه خطىِ قصص الانبياء - .

**[ترجمه]

«۱۴»

شى، تفسير العياشى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِى قَوْلِ اللَّهِ إِنِّى أَراكُمْ بِخَيْرٍ قَالَ كَانَ سِعْرُهُمْ رَخِيصاً (۳).

تتميم: قال صاحب الكامل قيل إن اسم شعيب يثرون بن صيفون بن عنقا بن ثابت بن مدين بن إبراهيم و قيل هو شعيب بن ميكيل من ولد مدين و قيل لم يكن شعيب من ولد إبراهيم و إنما هو من ولد بعض من آمن بإبراهيم و هاجر معه إلى الشام و لكنه ابن بنت لوط فجده شعيب ابنه لوط و كان ضرير البصر و هو معنى قوله وَ إِنَّا لَنَراكَ فِينا ضَعِيفاً أى ضرير البصر و

كان النبى صلى الله عليه و آله إذا ذكره قال ذاك خطيب الأنبياء بحسن مراجعته قومه.

و إن الله عز و جل أرسله إلى أهل مدين و هم أَصْحابُ الْأَيْكَهِ و الأيكه الشجر الملتف و كانوا أهل كفر بالله تعالى و بخس

للنـاس فی المکاییـل و الموازین و إفسـاد لأمـوالهم و کان الله وسع علیهم فی الرزق و بسط لهم فی العیش استـدراجا لهم منه مع کفرهم بـالله فقال لهم شـعیب یا قَوْمِ اعْبُـدُوا اللَّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ وَ لا تَنْقُصُوا الْمِکْیالَ وَ الْمِیزانَ إِنِّی أَراکُمْ بِخَیْرٍ وَ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ مُحِیطٍ فلما طال تمادیهم فی غیهم (۴)و ضلالتهم لم یزدهم تذکیر شعیب إیاهم و تحذیره عذاب الله إیاهم إلا تمادیا و لما أراد الله إهلاکهم سـلط علیهم عذاب یوم الظله و هو ما ذکره ابن عباس رضـی الله عنه فی تفسیر قوله تعالی فَأَخَذَهُمْ عَـذابُ یَوْمِ الظُّلَّهِ إِنَّهُ کانَ عَـذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ فقال بعث الله علیهم وقده و حرا شدیدا فأخذ بأنفاسـهم فخرجوا من البیوت هرابا إلی البریه فبعث الله سـبحانه علیهم سـحاباً فأظلتهم من الشـمس فوجدوا لها بردا و لذه فنادی بعضهم بعضا حتی اجتمعوا تحتها فأرسل الله علیهم نـارا قـال عبـد الله بن عباس فـذاک عَـذابُ یَوْمِ الظُّلَّهِ و قال قتاده بعث الله شـعیبا إلی أمتین إلی قومه أهل مـدین و إلی أصحاب الأیکه

۱- فی نسخه: فنضحهم.

۲- قصص الأنبیاء مخطوط. م.

۳- تفسیر العیّاشیّ مخطوط. م.

۴- تمادی فی غیه: دام علی فعله و لج.

و كانت الأيكه من شجر ملتف فلما أراد الله أن يعذبهم بعث عليهم حرا شديدا و رفع لهم العذاب كأنه سحابه فلما دنت منهم خرجوا إليها و جاءوها فلما كانوا تحتها أمطرت عليهم نارا قال فكذلك قوله فَأَخَذَهُمْ عَذابُ يَوْمِ الظُّلَّهِ و أما أهل مدين فهم من ولد مدين بن إبراهيم الخليل فعذبهم الله بالرجفه و هى الزلزله فأهلكوا.

قال بعض العلماء كانت قوم شعيب عطلوا حدا فوسع الله عليهم فى الرزق (۱)حتى إذا أراد إهلاكهم سلط عليهم حرا لا يستطيعون أن يتقاروا و لا ينفعهم ظل و لا ماء حتى ذهب ذاهب منهم فاستظل تحت ظله فوجد روحا فنادى أصحابه هلموا إلى الروح فذهبوا إليه سراعا حتى إذا اجتمعوا ألهبها الله عليهم نارا فذلك عَذابُ يَوْمِ الظُّلَّهِ و قد

روى عامر عن ابن عباس أنه قال من حدثك ما عَذابُ يَوْمِ الظُّلَّهِ فكذبه.

و قال مجاهد عَذابُ يَوْمِ الظُّلَّهِ هو إظلال العذاب على قوم شعيب و قال بريد بن أسلم فى قوله تعالى يا شُعَيْبُ أَ صَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِی أَمْوالِنا ما نَشؤُا قال مما كان نهاهم عنه قطع الدراهم (۲).

۱- فى هامش المطبوع: ثم تعطلوا حدا فوسع اللّه عليهم الرزق، فجعلوا كلما عطلوا حدا وسع اللّه عليهم فى الرزق، كذا ذكره صاحب الكامل فى تاريخه.

۲- كامل التواريخ ۱: ۵۴- ۵۵. م.

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: یکی از اصحاب ما: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه {به راستی شما را در نعمت می بینم.} فرمود: یعنی قیمتشان ارزان بود - . نسخه خطیِ تفسیر عیاشی - .

تکمله: صاحب الکامل می گوید: برخی می گویند: نام شعیب علیه السلام، یثرون بن صیفون بن عنقا بن ثابت بن مدین بن ابراهیم است. برخی دیگر می گویند: نامش شعیب بن میکیل از فرزندان مدین است. برخی نیز می گویند: شعیب از فرزندان ابراهیم علیه السلام نبود، بلکه از فرزندان کسی بود که به ابراهیم علیه السلام ایمان آورده و با او به شام مهاجرت کرده بود. در عین حال او پسر دختر لوط علیه السلام بود. بنابراین مادربزرگ شعیب علیه السلام دختر لوط علیه السلام بود. شعیب علیه السلام نابینا بود. آیه {و واقعا تو را در میان خود ضعیف می بینیم.} نیز به همین مطلب اشاره دارد. یعنی او نابینا بود. هر گاه پیامبر صلی الله علیه و آله از شعیب نام می برد، می فرمود: او خطیب الانبیا است. دلیل این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله آن بود که شعیب به خوبی از قومش جویا می شد. خداوند عزوجل او را به سوی اهل مدین که بیشه نشین بودند، فرستاد. أَیکَه به معنای درختان انبوه است. آنان به خداوند متعال کفر می ورزیدند و در پیمانه و وزن به مردم کم فروشی می کردند و اموالشان را فاسد می ساختند. با این که آنان کافر بودند خداوند به منظور به نابودی کشاندنشان روزیِ فراوانی به آنان داد. شعیب به آنان {گفت: ای قوم من خدا را بپرستید. برای شما جز او معبودی نیست و پیمانه و ترازو را کم مکنید. به راستی شما را در نعمت می بینم و[لی] از عذاب روزی فراگیر بر شما بیمناکم.} چون لجاجت ورزیدنشان در گمراهی طولانی شد تذکر شعیب علیه السلام به آنان و بر حذر داشتنشان از عذاب خداوند تنها بر لجاجتشان افزود. چون خداوند خواست تا آنان را نابود سازد عذاب روز ابر را بر آنان مسلط کرد. این همان چیزی است که ابن عباس رحمه الله در تفسیر آیه {و عذاب روز ابر [آتشبار] آنان را فرو گرفت. به راستی آن عذاب روزی هولناک بود.} آورده است. او می گوید: خداوند، آتش و گرمای شدیدی را به سوی آنان فرستاد و نفسشان را گرفت. آنان از خانه هایشان بیرون آمدند تا به سوی بیابان بگریزند. خداوند سبحان ابری را به سویشان فرستاد که آنان را از آفتاب محفوظ داشته و رویشان سایه می انداخت. آنان در آن ابر، خنکی و لذت یافتند؛ از این رو یکدیگر را ندا دادند و در زیرش گرد آمدند و خداوند، آتشی را به سویشان فرستاد. عبدالله بن عباس می گوید: آن، عذاب روز ابر است. قتاده می گوید: خداوند شعیب را به سوی دو امت فرستاد: به سوی قومش که اهل مدین بودند و به سوی بیشه نشینان.

آن بیشه، درختان انبوهی داشت. چون خداوند خواست آنان را عذاب کند گرمای شدیدی را به سویشان فرستاد و عذاب را که به یک ابر می ماند بر بالای آنان برافراشت. چون آن ابر به آنان نزدیک شد به سویش بیرون رفتند و نزد آن آمدند. چون زیرش گرد آمدند آتشی را بر آنان بارانید. قتاده می گوید که آیه {و عذاب روز ابر [آتشبار] آنان را فرو گرفت.} نیز به همین مطلب اشاره دارد. اما اهل مدین از فرزندان مدین بن ابراهیم خلیل علیه السلام بودند که خداوند، آنان را با رَجفَه که همان زمین لرزه است عذاب فرمود و نابود شدند.

برخی از علما می گویند: قوم شعیب، خدا را رها کرده بودند و خداوند، آنان را توانگر ساخت - . در حاشیه نسخه چاپ شده آمده است: سپس حدی را به تعویق انداختند و خداوند، آنان را توانگر ساخت. هر چقدر آنان حدی را به تعویق می انداختند

خداوند آنان را توانگر می ساخت. صاحب الکامل در تاریخش این طور آورده است. -

تا این که وقتی خداوند خواست آنان را نابود کند گرمایی را بر آنان مسلط کرد که نمی توانستند قرار یابند و هیچ سایه و آبی به آنان سود نمی رساند تا این که کسی از آنان رفتند و در زیر سایه ابری قرار گرفت و آسایش یافت. او یاران خود را ندا داد که به سوی آسودگی بیایند. آنان زود به سویش رفتند تا این که وقتی زیر آن ابر گرد هم آمدند خداوند، آن را تبدیل به آتشی کرد و بر آنان نازل فرمود. مقصود از عذاب روز ابر همین است. عامر از ابن عباس نقل می کند که گفت: هر کس با تو درباره ماهیت عذاب روز ابر سخن گفت، او را تکذیب کن. مجاهد می گوید: عذاب روز ابر سایه افکندن عذاب بر قوم شعیب است. برید بن اسلم در تفسیر {ای شعیب، آیا نماز تو به تو دستور می دهد که آنچه را پدران ما می پرستیده اند رها کنیم یا در اموال خود به میل خود تصرف نکنیم.} می گوید: از جمله چیز هایی که شعیب علیه السلام آنان را از آن نهی می کرد بریدن درهم ها بود - . کامل التواریخ ۱: ۵۴-۵۵ - .

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

**[ترجمه]

فهرست ما فی هذا الجزء

الموضوع/ الصفحه

ألى هنا تمّ الجزء الثانى عشر من كتاب بحار الأنوار من هـذه الطبعه النفيسه؛ و يحوى هذا الجزء ۴۵۵ حديثاً فى ۱۱ باب. و يتلوه الجزء الثالث عشر بعون اللّه تعالى و يبـدء بقصـص موسـى و هارون على نبينا و آله و عليهما السـلام و قـد بـذلنا غايه جهدنا فى مقابله الكتاب و تصـحيحه بما لا مزيـد عليه؛ و لا ننسـى الثناء أبـداً على الذين يؤازرونا فى هذا المشـروع الفخم بإتحافهم النسـخ الخطّيه النفيسه من أجزاء الكتاب لا سـيّما العالم الفاضل المحقق السـيّد جلال الدين المحدّث وفّقه اللّه و إيّانا لجميع مرضاته إنّه ولىّ التوفيق.

جمادى الثانيه ۱۳۷۸ يحيى العابدى الزنجانى

ص: ۳۹۰



وفصل الخطاب واعين الحي الذي لا تنام وانتم حكماء الله وبكم حكم الله وبكم عرف حق الله
لا اله الا الله محمد رسول الله انتم نور الله من بين ايدينا ومن خلفنا انتم سنة الله التي
بها سبق القضاء يا امير المؤمنين انا لكم مسلم تسليما لا اشرك بالله شيئا ولا اتخذ
من دونه وليا الحمد لله الذي هداني بكم وما كنت لاهتدي لولا ان هداني الله الله
اكبر الله اكبر الله اكبر الحمد لله على ما هدانا ذكر الصلوة والدعاء على دكة القضاء ثم امض الى دكة
القضاء فصل عليها ركعتين تقرأ فيهما بعد الحمد ما اردت فاذا فرغت منهما مسلت وسبحت تسبيح الزهراء
عليها السلام وقل يا مالكي ومملكي ومتغمدي بالنعم الجسام من غير استحقاق وجهي خاضع لما تعلوه الاقدام
لجلال وجهك الكريم لا تجعل هذه الشدة ولا هذه المحنة متصلة باستيصال الشأفة
وامنحني من فضلك ما لم تمنح به احدا من غير مسألة انت القديم الذي لم تزل ولا تزال صل
على محمد وآل محمد واغفر لي وارحمني وزك عملي وبارك لي في اجلي واجعلني من عتقائك
وطلقائك من النار برحمتك يا ارحم الراحمين ذكر الصلوة والدعاء في بيت الطشت المتصل
بدكة القضاء تصلي هناك ركعتين فاذا سلمت وسبحت فقل اللهم اني ذخرت توحيدي اياك
ومعرفتي بك واخلاصي لك واقراري بربوبيتك وذخرت ولاية من انعمت علي بمعرفتهم
من بريتك محمد وعترته صلى الله عليهم ليوم فزعي اليك عاجلا وآجلا وقد فزعت اليك واليهم
يا مولاي في هذا اليوم وفي موقفي هذا وسألتك ما زكى من نعمتك وازاحة ما اخشاه من
نقمتك والبركة فيما رزقتنيه وتحصين صدري من كل هم وجائحة ومعصية في ديني و
دنياي وآخرتي يا ارحم الراحمين ذكر الصلوة والدعاء في وسط المسجد تصلي هناك ركعتين تقرأ
في الاولى الحمد والصمد والثانية الحمد والكافرون فاذا سلمت وسبحت فقل اللهم انت السلام ومنك
السلام واليك يعود السلام ودارك دار السلام حينا ربنا منك بالسلام اللهم اني صليت
هذه الصلوة ابتغاء رحمتك ورضوانك ومغفرتك وتعظيما لمسجدك اللهم فصل على محمد
وآل محمد وارفعها في عليين وتقبلها مني يا ارحم الراحمين ثم امض الى الاسطوانة السابعة
وقف عندها مستقبل القبلة وقل بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله صلى الله عليه وآله ولا اله الا الله محمد
رسول الله السلام على ابينا آدم وامنا حواء السلام على هابيل المقتول ظلما وعدوانا

وبكم وجب القضاء

الاوله

ما ذكى

اقول وجدت في بعض مؤلفات قدماء اصحابنا ويستحب ان تصلي في بيت الطشت
[illegible] وهو متصل بدكة القضاء ركعتين فقد
روي عن ابي عبد الله [illegible] ذلك فاذا
سلمت فقل وذكر الدعاء ثم قال
السيد رحمه الله

صوره فتوغرافیّه لصحيفه من النسخه النفيسه الثمينه المصحّحه لمكتبه المحقّق الفاضل السيّد جلال الدين المحدّث دام توفيقه و لا زال نقدّم إليه ثناءنا العاطر حيث لا يضنّ علينا بنفائس مخطوطات كتاب البحار.

تصویر


لان في تخيل القبر اولا اظهر هو الوجه لا كما فهمه الشيخ رحمه الله وغيره وحكموا باستقبال القبر مطلقا
وهو الموافق للاخبار الاخر الواردة في زيارة البعيد فالله يعلم ثم احمد بن محمد بن عيسى عن ابي
عمير عمن رواه قال قال لي ابو عبد الله عليه السلام اذا بعدت باحدكم الشقة ونأت به الدار فليعل على منزله وليصل
ركعتين وليوم بالصلوة الى قبورنا فان ذلك يصل الينا ويسلم على الائمة عليهم السلام من بعيد كما يسلم
عليهم من قريب غير انك لا يصح ان تقول اتيتك زائرا بل تقول في موضعه قصدتك بقلبي زائرا اذ
عجزت عن حضور مشهدك ووجهت اليك سلامي لعلمي انه يبلغك صلى الله عليك فاشفع
لي عند ربك جل وعز وتدعو بما احببت اقول قوله ويسلم على الائمة عليهم السلام الى آخر الكلام من
الشيخ وليس من تتمة الخبر كما يظهر من الكافي ومما اوردنا في اول الباب ثم كا العدة عن احمد بن محمد
عن القاسم عن جده عن الحسين بن ثوير بن ابي فاختة قال كنت انا ويونس بن ظبيان والمفضل بن عمر
وابو سلمة السراج جلوسا عند ابي عبد الله عليه السلام وكان المتكلم يونس وكان اكبرنا سنا فقال له جعلت فداك
اني كثيرا ما اذكر الحسين صلوات الله عليه فاي شيء اقول فقال قل صلى الله عليك يا ابا عبد الله تعيد ذلك
ثلثا فان السلام عليه يصل اليه من قريب وبعيد اقول قال الشهيد رحمه الله في الذكرى قال ابن الجنيد
رحمه الله من زار وهو مقيم في بلده قدم الصلوة ثم زار عقيبها وقال رحمه الله في الدروس يستحب
زيارة النبي والائمة صلى الله عليهم كل يوم جمعة ولو من البعيد واذا كان على مكان عال كان افضل اقول
لا يبعد القول بالتخيير للبعيد بين تقديم الصلوة وتأخيرها لورود الروايتين بهما كما عرفت وما ذكره رحمه الله
من جواز الزيارة في اي مكان تيسر وان لم يكن موضعا عاليا لا يخلو من قوة لعمومات بعض ما مر من الاخبار
وان كان الافضل والاحوط ايقاعها في سطح عال او صحراء ق زيارة للحسين صلوات الله عليه
من بعيد البلاد السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا نور الله في
ظلمات الارض السلام عليك يا امام المؤمنين وسلالة النبيين والوصيين وشاهد يوم الدين
السلام على جدك رسول الله سيد المرسلين وخاتم النبيين السلام على ابيك امير المؤمنين ووارث
علم النبيين السلام على امك فاطمة بنت رسول الله رب العالمين السلام على اخيك وشقيقك الحسن
امام المؤمنين وحجة رب العالمين اشهد انك وآباءك الذين كانوا من قبلك وابناءك
الذين من بعدك موالي واوليائي واشهد انكم اصفياء الله وحجته البالغة على خلقه انتجبكم

ثم اعلم انا قد اوردنا زيارة جامعة للبعيد في باب زيارة النبي صلى الله عليه وآله من البعيد فلا نعيد

صوره فتوغرافيه لصحيفه من النسخه النفيسه المقروءه على العلّامه المصنّف قدسّ سرّه الشريف، و قد أتحفنا إيّاها صديقنا الفاضل العالم السيّد مهدىّ اللّازوردىّ القمىّ دام توفيقه، و له الشكر الجميل.

ص: ٣٩٢

**[ترجمه]ص: ۳۸۹

ص: ۳۹۰

ص: ۳۹۱

ص: ۳۹۲

**[ترجمه]

تعریف مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

الزمر: ۹

المقدمة:

تأسّس مركز القائمية للدراسات الكمبيوترية فی أصفهان بإشراف آية الله الحاج السيد حسن فقيه الإمامی عام ۱۴۲۶ الهجری فی المجالات الدينية والثقافية والعلمية معتمداً علی النشاطات الخالصة والدؤوبة لجمع من الإخصائيين والمثقفين فی الجامعات والحوزات العلمية.

إجراءات المؤسسة:

نظراً لقلة المراكز القائمة بتوفير المصادر فی العلوم الإسلامية وتبعثرها فی أنحاء البلاد وصعوبة الحصول علی مصادرها أحياناً، تهدف مؤسسة القائمية للدراسات الكمبيوترية فی أصفهان إلی التوفير الأسهل والأسرع للمعلومات ووصولها إلی الباحثين فی العلوم الإسلامية وتقدم المؤسسة مجاناً مجموعة الكترونية من الكتب والمقالات العلمية والدراسات المفيدة وهی منظمة فی برامج إلكترونية وجاهزة فی مختلف اللغات عرضاً للباحثين والمثقفين والراغبين فيها.

وتحاول المؤسسة تقديم الخدمة معتمدة علی النظرة العلمية البحتة البعيدة من التعصبات الشخصية والاجتماعية والسياسية والقومية وعلی أساس خطة تنوی تنظيم الأعمال والمنشورات الصادرة من جميع مراكز الشيعة.

الأهداف:

نشر الثقافة الإسلامية وتعاليم القرآن وآل بيت النبیّ عليهم السلام

تحفيز الناس خصوصا الشباب علی دراسة أدقّ فی المسائل الدينية

تنزيل البرامج المفيدة فی الهواتف والحاسوبات واللابتوب

الخدمة للباحثين والمحققين فی الحوازت العلمية والجامعات

توسيع عام لفكرة المطالعة

تهميد الأرضية لتحريض المنشورات والكتّاب علی تقديم آثارهم لتنظيمها فی ملفات الكترونية

السياسات:

مراعاة القوانين والعمل حسب المعايير القانونية

إنشاء العلاقات المترابطة مع المراكز المرتبطة

الاجتنباب عن الروتينية وتكرار المحاولات السابقة

العرض العلمی البحت للمصادر والمعلومات

الالتزام بذكر المصادر والمآخذ فى نشر المعلومات

من الواضح أن يتحمل المؤلف مسؤولية العمل.

نشاطات المؤسسة:

طبع الكتب والملزمات والدوريات

إقامة المسابقات فى مطالعة الكتب

إقامة المعارض الالكترونية: المعارض الثلاثية الأبعاد، أفلام بانوراما فى الأمكنة الدينية والسياحية

إنتاج الأفلام الكرتونية والألعاب الكمبيوترية

افتتاح موقع القائمية الانترنتى بعنوان : www.ghaemiyeh.com

إنتاج الأفلام الثقافية وأقراص المحاضرات و...

الإطلاق والدعم العلمى لنظام استلام الأسئلة والاستفسارات الدينية والأخلاقية والاعتقادية والردّ عليها

تصميم الأجهزة الخاصة بالمحاسبة، الجوال، بلوتوث Bluetooth، ويب كيوسك kiosk، الرسالة القصيرة ((sms

إقامة الدورات التعليمية الالكترونية لعموم الناس

إقامة الدورات الالكترونية لتدريب المعلمين

إنتاج آلاف برامج فى البحث والدراسة وتطبيقها فى أنواع من اللابتوب والحاسوب والهاتف ويمكن تحميلها على ٨ أنظمة؛

١.JAVA

٢.ANDROID

٣.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

٧.CHM

٨.GHB

إعداد ۴ الأسواق الإلكترونية للكتاب على موقع القائمية ويمكن تحميلها على الأنظمة التالية

١.ANDROID

٢.IOS

٣.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

وتقدّم مجاناً فى الموقع بثلاث اللغات منها العربية والانجليزية والفارسية

الكلمة الأخيرة

نتقـدم بكلمـة الشـكر والتقـدير إلى مكاتب مراجع التقليـد منظمات والمراكز، المنشورات، المؤسـسات، الكتّاب وكل من قدّم لنا المساعدة فی تحقيق أهدافنا وعرض المعلومات علينا.

عنوان المكتب المركزی

أصفهان، شارع عبد الرزاق، سوق حاج محمد جعفر آباده ای، زقاق الشهيد محمد حسن التوكلی، الرقم ١٢٩، الطبقة الأولی.

عنوان الموقع : : www.ghbook.ir

البريد الالكترونی : Info@ghbook.ir

هاتف المكتب المركزی ٠٣١٣۴۴٩٠١٢۵

هاتف المكتب فی طهران ٨٨٣١٨٧٢٢ ـ ٠٢١

قسم البيع ٠٩١٣٢٠٠٠١٠٩شؤون المستخدمين ٠٩١٣٢٠٠٠١٠٩.


مركز القائمية اصبهان للبحوث والتحريات الكمبيوترية
للحصول على المكتبات الخاصه الاخرى
ارجعوا الى عنوان المـركز من فضلـكم
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
و للايصاءِ من فضلكم
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹